جلد اول منهج الصادقین

خلاصة المنهاج است.

ف ۵۰ م

میکروفیلم شد

۱۳۸۱/۱۲/۱۷

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب منهج الصادقین فارسی

مصنف فتح الله بن شکرالله شریف کاشانی

مؤلف

خطی نستعلیق ۲۳ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر عدد اوراق ۴۲۵

جزء کتب تفسیر شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۲۰۰۸ شماره قبض

واقف سید صدرالدین تهرانی تاریخ وقف برداد ۱۳۰۱

طول ۳۰/۶ عرض ۲۲ شماره صفحات

۴۲۰

مهر الصادق

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی‌پایان که کلمات ربانی بی‌غایت شایسته لطیفیست که از محض لطف ابدی بواسطه جود با جود احمدی بندگان را
از بادیه ضلالت کفران بسرحد هدایت ایمان رسانید و شکری مانند معانی قرآن بی‌نهایت سزاوار کریمیست که از کمال
کرامت ازلی و عین عنایت لم یزلی بوسیله نور فرقانی انسان را از ظلمت کده جهالت بضیای فضای معرفت راه نموده اورا
اشرف مخلوقات گردانید درود نامعدود در خور فصیحی است که از روی فصاحت تبیان وجوه قرآن و بیان معانی فرقان
نمود و صلوات نامحدود لایق بلیغیست که از روی بلاغت کشف مجملات و تفسیر متشابهات آن فرمود و تسلیمات غیر متناهی و تحیات
بلا تناهی بر آل اطهار و عترت ابرار او باد که هر یک از ایشان بنص الهی کشاف اصول دین متین و مبین فروع شرع مبین بودند
بتایید سبحانی جامع آیات ظاهره و آداب محکمه سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین اما بعد بر اذهان
و افکار زاکیه مخفی نیست که علمی که ثمره سعادت اخروی و مصلح امور دنیوی است علم قرآنست چه دانستن آن با خذ اصول شریعت مصطفوی
و مقصد فروع نبویست چه عمل کردن بآن سبب رستگاری دنیا و عقبات پس دانستن این علم شریف ضروری باشد و چون بعنایت
ربانی و توفیق سبحانی تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین که محتوی بر پنج مجلدست مرتقی بدویست و هشتاد هزار بیت
کامل و تالیفی شامل سمت اختتام پذیرفت و بنظر کیمیا اثر بعضی از اخوان دینی حفظهم الله عن جمیع الملاهی و المناهی
قبول یافت و خاطر فاطر مولف و جامع آن المفتقر الی غفران ربه اللطیف سبحانی یعنی ابن شکر الله فتح الله شریف کاشانی
عفا الله عنهما و اوتی کتابهما بیمینهما رسید که چون تفسیر مذکور مشتمل است بر جمیع لغات و ترکیب نحویه و اسرار و نکات عربیه مبتنی بر
ادله و براهین در ابطال مذهب مخالفین و رفع شبهات معاندین و اثبات مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر مذهب
و فقهاء در مسائل کلامیه و فروعیه دین مبین و بیان قصص مطوله و حکایات مفصله امم سابقین و بجهت این مطالعه آن بر بعضی از اخوان

که بجهت شواغل و موانع روزگار از تحصیل علوم آداب محروم مانده بودند متعسر بلکه متعذر بود و نیز بواسطه کثرت قصص و اخبار
بعضی از مطالعه آن کلال می‌یافتند عنان توجه را بجانب انتخاب آن معطوف ساخته و اختصار بر ترجمه قرآنی نماید و درین
ترجمه که مسمی است بخلاصة المنهج بعد از مطالعه حذف و اضمار و بیان تخصیص و تعلیم و حقیقت و مجاز از اقوال مشهوره مفسرین
و از معانی قرآنی که معتمد باشد در مذهب امامیه سمت تحریر خواهد یافت و از اسباب نزول و قصص انبیا و فضل سوره و ثواب آیات
بر وجهی منقولست بالسانید صحیحه بطریق خیر الکلام ما قل مذکور خواهد گشت و از قراءات معتبره بروایت یکی از عاصم که در میان عجم
شهرتی تمام دارد اختصار خواهد رفت و بعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت معنی و مبنی کلام بسبب آن اختلاف تغیر می‌یابد
اشارتی باو خواهد شد و پیش از شروع در مقصود مقدمه در یک تحریر می‌آید که مشتمل باشد بر بیان احادیث و اخبار یکی دلالت
میکند بر ترغیب قراءات قرآن و دانستن معانی فرقانی و چون ذکر احادیث ماثوره درین باب و بیان ترجمه هر یک از آن سر رشته
کلام بطول می‌کشید ازین جهت اکتفا بمضمون آن نموده میشود و از الفاظ احادیث که فارسی زبان را از آن حظی نیست فرو گذاشته
میرود و منه الاعانت و التوفیق و هو خیر معین اما المقدمة فی خواص القرآن و ثوابه از طریق موافق و مخالف مرویست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حین وصیت فرمود که در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی کتاب خداست و دیگری
اهل بیت من هرگاه که تمسک باین هر دو جوئید هرگز گمراه نشوید و این هر دو از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض
کوثر بمن رسند و در حدیث قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن و بواسطه آن مشغول تواند شدن بدعا کردن
و حاجت خود را بمن عرض کردن من بهترین مزد شاکران با او عطا فرمایم و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم
و حاجت او را روا کنم و عبد الله بن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که قرآن خوان جهان خداست که بآن جمیع
بندگان را دعوت فرموده پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هر چند توانید فایده از آن برگیرید چه آن ریسمانی محکمست که
هر که دست در وی زند هرگز از رحمت و سعه خدا محروم نشود و نوریست روشن که گمراهان را بمنزل مقصود رساند و شفاییست
بغایت سودمند که دردمندان و مستمندان از دار الشفا معرفت او عارف میشوند و نجاتیست که هر که تابع آن میشود بمرتبه بلند
و درجه ارجمند میرسد پس تلاوت آن نمایید تا او سبحانه بهر حرفی از آن ده حسنه بنویسد و نمیگویم که الم ده حسنه است بلکه میگویم که الف را
ده حسنه است و لام را ده و میم را ده و حفص بن غیاث از زهری روایت کند که او گفت من از علی بن الحسین زین العابدین
صلوات الله علیهما شنیدم که فرمود قرآن خزینهای علم خداست پس هرگاه که در آن خزینه بگشایند باید که در وی نظر کنی
دانه دریای منفعت او در معرفتی حاصل کنی و عبد الله عباس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آنحضرت فرمود که بهترین
و بزرگوارترین امت من حاملان قرآنند و بعد از آن جماعتی که در شب بعبادت و طاعت مشغول شوند و محمد بن یعقوب

ازان سرور روایت کرده که هر که حق سبحانه و تعالی او را دانستن قرآن توفیق دهد و او تصور نماید که کسی دیگر را زیاده از آنچه باو عطا کرده کرامت
فرماید پس تحقیر امر عظیمی کرده باشد که باو ارزانی داشته که هرگاه کارهای دنیا بر شما مشکل شود و طریق معاش و معاد بر شما پوشیده گردد
دست در حبال قرآن زنید تا حاجت دنیا و آخرت شما روا گردد و هر که بقرآن تکلم کند همیشه راست گفتار و درست کردار
باشد و هر که بوسیله او حکم کند باعدل و داد باشد و از راه راست بر نگردد و هر که قرآن او وسیله طریق دنیا و آخرت خود سازد
بمراد دنیا و عقبی برسد و در زمره صلحا و اتقیا باشد و حارث بن اعور از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله روایت کرده
که آنحضرت فرمود که من از رسول خدا شنیدم که میفرمود زود باشد که فتنهای عظیم در میان امت من پیدا شود من گفتم
یا رسول الله بچه چیز از ان فتنها ایمن توان شد فرمود بکتاب خدا که در وست خبر آنانکه پیش از شما بوده اند و خبر آنها که پس
از شما باشند و حکم آنچه در میان شما واقع میشود و از هوا و آرزوی مردمان آن را تغیر نگرداند و علما از دریای معرفت او سیر نشوند
و از بسیاری تکرار کهنه نگردد و هر که قرآن را بجهت تکبر ترک کند خدای تعالی او را در هم شکند و هر که طلب رستگاری از غیر قرآن
کند حق تعالی او را گمراه کند و لیث بن سلیم روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود روشن سازید خانهای
خود را بخواندن قرآن و بترک قرآن خانهای خود را تاریک مسازید چنانکه روش یهودی و نصاریست که نماز در مسجدهای
خود میگذارند و خانهای خود را معطل میسازند و بدانید که هر که در خانه خود تلاوت قرآن نماید خیر و برکت در او بسیار شود
چه قرآن خود را میسازد اهل خود را و آسمان را روشن میگرداند همچنانکه روشن میسازند ستارگان اهل زمین را و از امام حسن ع
روایتست که هر گاه مسلمانی در خانه خود تلاوت قرآن کند اهل آسمان او را ببیند یکدیگر مینمایند همچنانکه ستاره درخشنده را
و نیز فرمود که من تعجب میکنم از آنکه در خانه که قرآن باشد خدای تعالی شیطان را از ان خانه دور نگرداند و نیز آنحضرت فرمود
که باید بنده مؤمن نمیرد تا آنکه قرآن را یاد گیرد یا در آموختن آن باشد و از علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول ص
و آله و سلم فرمود که خانهای خود را نصیبی از تلاوت قرآن بدهید چه هر که در خانه خود تلاوت قرآن نماید کارهای دشوار
اهل آنخانه آسان گردد و خیر و برکت در ان بسیار شود و هر خانه که در و تلاوت قرآن نکنند کار بر اهل آنخانه تنگ شود و خیر و برکت
در و کم گردد و ساکنان آن بی برکت باشند و انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که اهل قرآن که قاریانند
اهل خدایند و از مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه او و بهترین عبادتی که بنده مؤمن کند خواندن قرآنست و حسن دیلمی در
کتاب خود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که خواندن قرآن فضیلت از ذکر و ذکر فضیلت از صدقه و صدقه فضیلت
از روزه و روزه سپر آتش دوزخست و نیز آنسرور فرمود که خواننده قرآن را بهر حرفی که در نماز خواند اگر ایستاده است صد حسنه است
و اگر نشسته است پنجاه حسنه است و اگر در غیر نماز است با طهارت بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه است و حسین بن علی علیه السلام

[illegible]

مذکور است که هر که در شب ختم قرآن کند فرشتگان تا وقت صبح بر و صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم کند فرشتگان که
نگهبان او یند تا شب برای او طلب آمرزش کنند و او را دعای مستجاب شود و ثواب ختم قرآن او را بهتر باشد از آنچه در آسمانهاست تا زمین
و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدای از برای او حسنه بنویسند و سیئه محو کنند و درجه بردارند و از پیغمبر
خدای صلی الله مرویست که هر که قرآن جمع اند گویا پیغمبری در میان هر دو پهلوی او جای گرفته و بمرتبه پیغمبری رسیده الا آنست
که وحی باو نازل نشده و ابو سعید خدری از رسول صلی الله روایت کرده که قاریان قرآن مهتران و بهتران اهل بهشت خواهند
بود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن ده هزار سال راه رود
و حله در و پوشانند که بقیمت در نیاید چه کمترین تاری از ان مقابل صد هزار دنیا باشد با آنچه در وست از چیزهای نفیسه و پادشاهی
خلد برین را در نامه او نوشته بدست راست او چه آن بنده قاری دهند و او را گویند که قرآن بخوان و بالا برو که منزل تو نزد آخر آیتی
خواهد بود که آنرا ختم نمایی و چون پدر و مادر او حلهای خود نگرند و تاج عزت بر سر خود ببینند گویند بار خدایا این شرف و بزرگواری ما
از کجا است که در ا مارا باین مرتبه نبود که مارا باین درجه رساند کرام الکاتبین جواب گویند که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قرآن
کردید و نیز از حضرت رسالت صلی الله روایتست که چون معلم بسم الله را تعلیم متعلم نماید حق تعالی او را و پدر و مادر
و متعلم را بیامرزد بر وجهی که هیچ گناه در نامه اعمال ایشان نماند و از آنحضرت سؤال کردند که بهترین عملی که بنده مؤمن کند
کدامست فرمود الحل و الرحال باشد گفتند حل و ترحال چیست فرمود ختم قرآن کردن باشد و باز باول آن ابتدا کردن و بدانکه
قاری را سنتست که قراءت او باواز خوش باشد علقمه بن قیس روایت کند که من باواز خوش قرآن میخواندم عبد الله مسعود مرا طلبید
و گفت باواز بلند قرآن تلاوت کن من آیتی چند بخواندم گفت دیگر قراءت کن که من از رسول خدای صلی الله شنیدم که آواز نیکو
آرایش قرآنست و انس مالک نیز از آنحضرت روایت کرده که هر چیزی را زیوریست و زیور قرآن آواز نیکوست و عبد الرحمن
بن سایب گفت که سعد بن وقاص نزد من آمد و گفت ای برادر شنیدم که قرآن باواز حزین میخوانی گفتم بلی الحمد لله علی ذلک گفت من
از رسول خدای صلی الله علیه شنیدم که میگفت که قرآن بجهت حزن بندگان نازل شده تا بجز ان بادیه غفلت را محزون ساخته
بسر حد هدایت رسانند پس گاه که قراءت کنید گریه کنید و بحسن صوت و حزن قرآن خوانید و نیز سنتست که قاری قراءت را
از روی مصحف کند اگر چه حافظ باشد تا او را ثواب قراءت و ثواب نظر کردن باشد چنانکه اسحق بن عمار روایت کند که من از ابی
عبد الله علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله من حافظ قرآنم تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر القلب فرمود نشنیده که نظر در
قرآن کردن عبادتست و هم از صادق علیه السلام منقولست که سه چیزند که شکایت میکنند بخدای تعالی در روز قیامت
یکی مسجدی که اهل او در و نماز نکنند دوم عالمی که در میان جهال باشد و ایشان اطاعت او نکنند سیم مصحفی که در خانه نهاده باشد و گرد

بر نوشته و کسی آن را نخوانده و نیز از آنحضرت روایت است که هر که قرآن را از روی مصحف خواند از نور چشم خود برخوردار باشد و از پدر و مادر او
تخویف عذاب شود اگر چه کافر بوده باشد و باید که قاری او وقت نماید بر تلاوت قرآن تا بسبب فراموشی قرآن روز قیامت حسرت
نخورد و عبد الله خسکانی از یعقوب احمر روایت نموده که ابی عبد الله علیه السلام مرا گفت که چون شخصی سوره را فراموش کند
فردای قیامت آنسوره بخوبترین صورتی خود را بر وی عرض کند و او گوید سلام الهی بر تو باد چه کسی که باین صورت زیبا و زینت دل ربا
آراسته آنسوره گوید من فلان سوره ام که در دنیا تلاوت میکردی بعد از آن مرا گذاشتی و فراموش کردی اگر ترک نمیکردی این درجه
عالیه نامزد تو میبود او در نصورت اندوه و حسرت خورد و تاسف او را فایده ندهد و شکی نیست که مقصود از قرائت قرآن بجهت یاد
کردن معانی آنست تا پیوسته با وامر او عمل کند و از نواهی او پرهیز د پس باید که لفظ قرآن را با معنی آن جمع کند تا هم ثواب
قرائت کردن و هم اجر معنی آن دانستن داشته باشد ابن عباس گوید که هر که قرآن خواند و تفسیرش نداند بمنزلهٔ کسی باشد که خبری گوید و نمیداند
که چه میگوید حسن بصری گوید که سوگند میخورم بخدا که خدای تعالی هیچ آیتی نفرستاد الا که خواست معانی آن را بدانند و باوامر و
نواهی آن عارف شوند اکنون وقت شروعست در مقصود بعون الملک المعبود از ابن عباس روایتست که هر چیزی را اصلیست و
اصل دنیا مکه است و اصل آسمانها آسمان هفتم و اصل زمینها زمین هفتم و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخ درکه هفتم و اصل
مخلوقات آدم علیه السلام و اصل پیغمبران نوح ع و اصل بنی اسرائیل یعقوب و اصل کتابها قرآن و اصل قرآن فاتحه و اصل فاتحه
بسم الله الرحمن الرحیم و از پیغمبر صلی الله روایتست که فاتحه شفای جمیع دردهاست و بیماریها ابو سلمان روایت کند که با رسول
خدای بغزا رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا کرد یکی از صحابه سورهٔ فاتحه در گوش او خواند شفا یافت این قصه بعرض آنحضرت رسانیدند
فرمود که این سوره اصل قرآنست و شفای همه دردها و مرضها و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله که حق تعالی
فرمود که من فاتحه را قسمت کرده ام میان خود و بندهٔ خود نصفی از برای خود و نصفی از برای بندهٔ خود هر گاه که بنده گوید
بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی گوید بندهٔ من ابتدا بنام من میکند بر من واجب شد که جمیع کارهای دنیا و آخرت او را برو
تمام کردانم و در مال او برکت دهم و چون بگوید الحمد لله رب العالمین او سبحانه فرماید بندهٔ من ثنا و ستایش من میکند و مدح مرا او رد
زبان خود میسازد بحق و جلال من که بر بخشایندهٔ گناهانم و مهربان بلطف عام خود و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی
گوید که بندهٔ من بزرگی و بزرگواری من میگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی گوید اینست میان
من و بندهٔ من و این عهدیست که در روز الست از و فرا گرفته ام و این صفتهای مذکور مخصوص است بمن و غیر مرا در ان
راهی نیست و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه و تعالی فرماید که صفات بندهٔ منست و بر من واجبست که او را
بر راه راست رسانم و جمیع حاجتهای او روا کردانم و از رسول صلعم نقلست که فاتحة الکتاب گنجیست از گنجهای عرش و افسون جمیع گزندگان

الرحمن الرحیم

و درندگانست سلمة بن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که او را فاتحه بی نیاز نکند هیچ شربتی و دارویی او را بی نیاز
نساخت ابو سعید خدری روایت کند که من با جمیع مسافران در قبیلهٔ عرب گذر کردیم یکی از ایشان را دیدیم مار گزیده بود و چاره
علاج او میجستند کردی از ما طلب علاج آن از ما کرد و گله گوسفند قبول کرد که بما دهد یکی از یاران ما فاتحه بآن مار گزیده خواند
و دست بآن عضو نهاد فی الحال شفا یافت و گله گوسفند را بما داد ابی بن کعب روایت کرده که هر که فاتحه را بخواند ثواب قرائت
چهار دانگ قرآن برای او بنویسند و بروایت دیگر ثواب جمیع قرائت قرآن باو دهند و ثواب کسی که بر جمیع مومنان
صدقه کرده باو دهند و نیز از ابو ذر منقولست که فاتحه را نزد رسول خدای میخواندم آنحضرت فرمود بحق آنکسی که مرا بحق بخلق
فرستاده که خدای تعالی مثل این سوره در توریت و انجیل و زبور و قرآن فرو نفرستاده هر که او را بخواند جمیع مقصودات دنیا
و آخرت او روا گردد محمد بن مسعود عیاشی از رسول صلی الله روایت کرده که آنحضرت جابر بن عبد الله انصاری را گفت
ای جابر ترا تعلیم کنم بهترین سوره که حق تعالی در کتاب خود فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله فرمود که آن فاتحة الکتابست
که شفای همه دردها و بلاهاست مگر مرگ و از امیر المومنین علیه السلام روایتست که حق تعالی پیغمبر ما را از همه بندگان برگزید
و او را بفاتحة الکتاب مکرم و بزرگوار ساخت و هیچ پیغمبری را درین کرامت و بزرگواری باو شریک نساخت مگر سلیمان پیغمبر را
که او را از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا نمود چنانکه بزبان بلقیس از ین خبر داد که انی القی الی کتاب کریم
انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر که قرائت فاتحه کند حق تعالی بهر حرفی از ان حسنه بآن کرامت
فرماید که بهتر از جمیع دنیا باشد حذیفه یمانی گوید که قومی نزول عذاب بر ایشان واجب شده بود طفلی از ایشان در مکتب الحمد لله
رب العالمین را قرائت کرد حق تعالی برکت آن عذاب را از ایشان تا مدت چهل سال متاخر ساخت ابن عباس روایت
کند که نزد رسول خدای بودم ناگاه فرشته نزد آنحضرت ظاهر شد گفت بشارت باد ترا ای محمد که دو چیز را بتو داده اند
که بهیچ پیغمبری نداده اند و آن فاتحة الکتابست و آخر سوره بقره هیچ حرفی ازین دو سوره نخوانی مگر داده شوید آنچه طلبیده اید
از حق تعالی و در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب از آسمان فرو فرستاده از انجمله توریت و انجیل و زبور و فرقان را
برگزید و علوم همه کتاب دران درج کرد و ثواب نجات دنیا و آخرت دران مندرج ساخت بعد از ان همه علوم و برکات
و ثواب قرآن را جمع کرد و در سورهای مفصل که از سورهٔ محمد است تا آخر وضع نمود و بعد از ان فاتحه را اختیار کرد و همهٔ آن علوم
و برکات و مثوبات تلاوت و دانستن آن را دران جمع کرد پس که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدای را خوانده
و هر که معنی آن رسد چنان باشد که همه معانی آن کتابها را دانسته و از اینجاست که ابن عباس از حضرت امیر المومنین علیه السلام
نقل کرده که فرمود اگر جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را بنویسم هفتاد شتر از ان بار کنم و نیز ابن عباس گفت حضرت امیر المومنین ع

از اول شب تا وقت نماز صبح برای من تفسیر فاتحة الکتاب مکیفت و ادا فرمود هنوز از تفسیر با بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود
که من آن نقطه ام که در زیر بابست و در آثار آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت مضطرب و بی تاب گشته و بناله و فغان درآمده
اول وقتی که طوق لعنت بگردن او فرود آمد دویم زمانی که از بهشت سرنگونش کردند سیم ساعتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
مبعوث شد چهارم آن وقتی که فاتحة الکتاب نازل گشت و چون از حقوق قرآنی آنست که قاری در وقتی که قدم در حریم حرم قرآنی
نهد ابتدا باستعاذه نماید بدلیل قوله تعالی واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
تا از وسوسهٔ شیطان ایمن باشد ازین جهت پیش از شروع در تفسیر فاتحه ابتدا باستعاذه نموده در معنی آن اشارتی میرود اعوذ
بالله پناه میگیرم بمعبود بحق و خداوند بی همتا من الشیطان از شر و وسوسهٔ دیو سرکش از فرمان حضرت غیاث و از
رحمت الرجیم رانده شده از روضهٔ جنت به تیر لعنت یا رانده شده از طبقات آسمان چه هرگاه قصد آسمان کند بجهت شنیدن
کلام فرشتگان بستارها بران زیران میشوند و او را از آن منع میکنند و بدانکه استعاذه بسبب رستگاری دینوی و اخرویست
و قرب منزلت نزد باری تعالی از اینجاست که همهٔ انبیا بوسیلهٔ استعاذه بمقام قرب الهی رسیده اند و بر همه کفار غالب گشته اند
چنانکه نوح وقتی که گفت رب انی اعوذ بك ان اسئلك ما لیس لی به علم حق تعالی خلعت سلامت و برکت
کرامت در وی پوشانید و فرمود یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیك و ابراهیم خلیل الله صلوات الله
علیه وقتی که نمرود بآتش می انداخت او را گفت اعوذ بالله خلقنی فهدانی من شر ما عصاه اذانی حق تعالی
باتش امر کرد که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و او را خلیل خود ساخت که واتخذ الله ابراهیم
خلیلا یوسف صدیق با حق تعالی مناجات کرد که معاذ الله لی حق تعالی او را از مکر زنان نگاه داشت چنانکه فرمود
کذلك انصرف عنه السوء و ذریتها من الشیطان الرجیم حق تعالی مریم را که مادر اکثر پیغمبران بود باو
عطا فرمود فتقبلها ربها بقبول حسن و مریم علیها السلام نیز در وقتی که گفت انی اعوذ بالرحمن منك
ان کنت تقیا حق تعالی عیسی علیه السلام باو داد و بجهت رفع تهمت او بروح الله امر کرد که در تولد گفت انی
عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا و حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که گفت
اعوذ بك من همزات الشیاطین و اعوذ بك رب ان یحضرون حق تعالی او را بمقام قرب
رسانید و در حق او فرمود ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و او را پیشوای همه
مخلوقات گردانید و در حق او گفت و ما ارسلناك الا کافة للناس و او را رحمة للعالمین گردانید
که و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین و منصب شفاعت نامزد او کرد که عسی ان یبعثك ربك

مقاما

مقاما محمودا و بجهت استعاذهٔ او بود که ذریت طاهر او را ائمهٔ معصومین گردانید و در حق ایشان فرستاد انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس بندهٔ مؤمن باید که باین کلمه استعاذه نماید تا
بمقام رضی الله عنهم و رضوا عنه رسیده مقرب درگاه الهی شود و از معقل بن یسار مرویست که حضرت رسول صلی الله فرمود
که هر که در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سورهٔ حشر بر آن ضم کند حق تعالی
هفتاد هزار فرشته بر او موکل گرداند که بر او صلوات میفرستند تا بشب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در وقت
شام باین طریق استعاذه کند هم این ثواب یابد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی اول رسول خود را باستعاذه امر کرد
و بعد از آن فرمود که افتتاح کلام بنام نامی او کند باین وجه که بسم الله بنام خدایی که بوجوب وجود و جامعیت
جمیع صفات کمال مستحق پرستش است الرحمن بسیار بخشنده بخلقان در دنیا بدادن وجود و حیات و ارزاق
و سایر نعمت تا بوسیلهٔ آن بشناخت او حاصل شود و بعبادت او مشغول شوند الرحیم نیک مهربان بر بندگان در آخرت
بمغفرت و رسانیدن ایشان بروضهٔ جنت از عکرمه روایت است که رحمن یک جزو رحمتست و رحیم صد جزو و مصدق اینست قول
حضرت رسالت پناه صلی الله که خدای را صد جزو رحمتست و از جملهٔ آن یک جزو را بدنیا فرو فرستاده و در میان همه خلقان پراکنده
ساخته و هر رحمتی و نعمتی که در دنیاست همه از آن یک جزو است و نود و نه جزو دیگر را در خزانهٔ احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت آن
یک جزو را با نود و نه جزو ضم کند و بر بندگان نثار کند و در اخبار آمده که او سبحانه رحمن است نسبت بجمیع بندگان از مؤمن
و کافر باین معنی که خالق و رازق همه است و رحیمست نسبت بمؤمنان که توفیق دهندهٔ ایشانست در طاعت و آمرزندهٔ ایشان و رسانندهٔ
بروضهٔ رضوان و فریادرس ایشان در تاریکی قبر و در وقت حشر چنانکه از حضرت رسالت صلی الله مرویست که چون بندهٔ
مؤمن را در قبر در آرند و سر قبر را بپوشند حق تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب کند که ای بندهٔ من درین کنج لحد
تنها مانده و آن دوستان و یارانی که از برای ایشان در حق من عصیان میکردی ترا تنها گذاشتند امروز ترا برحمت شاملهٔ
خود بیامرزم و بنوازم چنانکه همه خلایق از آن تعجب نمایند پس بفرشتگان خطاب فرماید که بروید و این بندهٔ مرا دلجویی کنید
و دری از بهشت عنبر سرشت در روی او بگشایید و قبر او را وسیع و پر نور گردانید و انواع ریاحین و موائد طعام نزد او
حاضر کنید و بعد از آن او را بمن بازگذارید که من مونس و همنشین او خواهم بود تا روز قیامت و نیز از حضرت رسول صلی الله
منقولست که چون روز قیامت شود دو بنده از اهل ایمان را حاضر کنند فرماید که قبهٔ برزنید و بندهٔ مرا در آنجا نشانید
بعد از آن او سبحانه بوی خطاب کند که ای بندهٔ من سرمایهٔ معصیت ساختی و چندانکه نعمت را بر تو زیاده گردانیدم
تو در عصیان بیشتر افزودی بنده از خجالت سر در پیش افکند خطاب آید که ای بندهٔ من سر برآر که همان ساعت که معصیت کردی من ترا

آمرزیدم بنده دیگر را حاضر کنند و بجهت بسیاری گناه وی را سرزنش کنند وی از خجالت خود دیگر بر نیاید حق تعالی فرماید که ای بنده
من آن روز که گناه میکردی می‌خندیدی ترا شرمسار نساختم امروز که گناه میکنی تضرع و زاری مینمایی چگونه ترا عذاب کنم گناهت
آمرزیدم و رخصت دخول بهشت دادم و از اهل البیت علیهم السلام نقل است که چون روز قیامت رسد حق تعالی اهل ایمان را
در یکجا جمع کند و خطاب کند با ایشان که من از حقوقی که در ذمت شما داشتم در گذشتم شما هر حقی که در ذمت یکدیگر دارید ابرا کنید
و همه بهشت در آیید و از رسول صلی الله مرویست که امت مرا روز قیامت در موقف حساب بدارند و عملهای ایشانرا در ترازوی
عمل نهد حسنات ایشان بر سیآت بیفزاید امتان پیغمبران گذشته گویند که امت محمد را با وجود کمی عمل چرا کفه حسنات ایشان
افزون شد پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه ابتدای کلام ایشان بنام بود از نامهای الهی که اگر آن سه نام در کفه نهند
و همه حسنات و سیئات همه فرزندان آدم را در کفه دیگر نهند آن برسه بچربد و آن بسم الله الرحمن الرحیم است و در خبر است که چون
بنده مؤمن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او چون یخ فسرده شود آتش گوید که ای مؤمن زود بگذر که نور ایمان
تو شعله مرا فرو نشاند ابو سعید خدری از حضرت پیغمبر صلی الله روایت کند که مؤمنان گناه کار را بروجه تهدید بدوزخ برند
و آتش را بر ایشان سرد سازند تا وقت بیرون آمدن آنگاه خطاب آید بفرشتگان که ایشانرا بفضل و کرم من بهشت
در آرید و از حضرت رسالت صلی الله روایتست که هرگاه معلم بکودک گوید که بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات آزادی از
دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد آورده اند که رسول خدای صلی الله روزی بگورستان بقیع گذر کرد
بنزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود که تعجیل کنید و در محل برگشتن فرمود که تعجیل مکنید گفتند یا رسول الله در محل رفتن تعجیل
فرمودی گفت بلی شخصی را عذاب میکردند طاقت ناله و فریاد او نداشتم اکنون خدای تعالی بروی رحمت کرد گفتند یا رسول الله
سبب چه بود فرمود کودکی از وی مانده حالا او را بمکتب داده اند معلم وی را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کرده کودک آنرا بر زبان
راند خطاب رسید که ای فرشتگان دست از آنکس بدارید که روا نباشد که پدر را عذاب کنند و پسر در یاد ما باشد از ابن
مسعود روایتست که پیغمبر خدای صلی الله فرمود که هر که خواهد که حق تعالی وی را از زبانیه دوزخ که نوزده اند برهاند باید که
بقرائت بسم الله الرحمن الرحیم مشغول شود که نوزده حرفست تا حق تعالی هر حرفی از ان سپری گرداند از دفع هر یک
و نیز از آنحضرت منقولست که هر که این آیه را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی از ان چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار
سیئه محو کند و چهار هزار درجه بردارد و در نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان
از ان تناول نکند و اگر در وقت جماع کردن بسم الله الرحمن الرحیم بگوید پرده میان عورت او و جنیان پدید آید
و نیز از آنحضرت روایتست که در روز قیامت بنده گناه کار را امر آید که بدوزخ رود چون بکنار دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم

و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد و در روایت آمده که در روز قیامت بنده را بحساب گاه آورند
و عاداتی که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و نامه را بستاند چون بگشاید آنرا سفید بیند گوید که در اینجا
نوشته نیست تا نجوم فرشتگان گویند که در همه این نامه سیئات و خطایا و بدی عملهای بد نوشته بود اما از برکت بسم الله الرحمن الرحیم
زایل گشت منقولست که عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم را در کفن او بنویسند تا چون قیامت شود و همه مردمان
از قبر برخیزند گویند بار خدایا برای ما کتابی فرستادی در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی امروز باول کتاب
خود با ما معامله فرما مرویست که پیغمبر صلی الله فرمود که هر کاری بزرگ که در ابتدا بنام خدا نکنند آن کار بتمام نرسد
و از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایتست که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکترست باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن
آورده اند که قیصر روم را درد سری پدید آمد هر چند طبیبان بمعالجه آن کوشیدند فایده نداد آخر نامه نوشت بمکه نزد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و صورت حال بعرض رسانید حضرت علیه السلام طاقیه نزد وی فرستاد فرمود تا آنرا بر سر نهد تا شفا یابد قیصر چون
او را بر سر نهاد در حال شفا یافت وی از ان متعجب شد بفرمود تا آن طاقیه را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت بران نوشته بود
که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفای او درین کلمه بزرگوار بوده فی الحال مسلمان شد در خبر است که فرعون پیش از آنکه دعوی
خدایی کند امر کرده بود تا در کوشک وی این کلمه بزرگوار نوشته بودند و در بعضی تفاسیر آمده که جبرئیل آنرا نوشته بود چون
دعوی خدایی کرد موسی علیه السلام از ایمان او ناامید شد شکایت او را بحضرت عزت عرض کرد خطاب آمد که یا موسی تو در کفر او
نظر داری و هلاک او و از من مطلبی فی نظر من در ان کلمه عظیمست که در کوشک او نوشته شده سوگند بعزت و جلال من که
تا آن نام در آنجا نوشته او را عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست که او را عذاب کند اول آن نوشته را از ان کوشک
زایل کرد انگه بعد از ان عذاب باو فرستاد و بدانکه چون بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح است باسم منعم حقیقی و اعتراف بالوهیت
و لذت یافتن بذکر فضل و رحمت او و آن باعث است مشغول شدن بحمد و شکر او ازین جهت او سبحانه و تعالی بعد از بسم الله الرحمن الرحیم
طریق کیفیت حمد را تعلیم بندگان کرد و فرمود که الحمد لله یعنی ماهیت و حقیقت ثنا و یا هر ستایش جمیل
و وصف جلیل که از اول تا ابد بوده و هست و خواهد بود ثابتست خداوندی را که موصوفست باسمای حسنی و صفات کمال سعید بن
قماط از فضل روایت کرد و گفتم ابی عبد الله علیه السلام را که دعایی که مشتمل بر جمیع مقاصد دارین باشد بمن تعلیم
فرما فرمود که حق تعالی را بلفظ الحمد ستایش کن و از پیغمبر صلی الله مرویست که هر کاری که در اول آن الحمد لله نباشد او ابتر و ضایع
شود و نیز از آنحضرت نقلست که سبحان الله نصف ترازوست و الحمد لله همه آن یعنی ثواب الحمد دو برابر سبحان الله است و از امام
جعفر صادق علیه السلام روایتست که رسول خدای صلی الله فرمود که چون شب بنده مؤمن بگوید الحمد لله کما هو اهله فرشتگان از نوشتن

ثواب این عمل خبر شوند از جانب الهی خطاب بفرشتگان آید که چرا این کلمه که بندهٔ من بر زبان رانده در نامهٔ اعمال او ثبت نکردید گویند
خداوندا ما چه دانیم که ثواب گفتن این کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد تست بچه مرتبه است تا بنویسیم حق تعالی فرماید که تمام این کلمه را
ثبت کنید و بر من لازمست که ثواب حمدی که سزاوار من باشد باو کرامت کنم و نیز از آنحضرت مرویست که هرگاه حق سبحانه نعمتی
به بندهٔ خود عطا کند و آن در مقابل آن الحمد لله بگوید بافرشتگان خطاب کند که نظر کنید بر بندهٔ من که او را چیزی
حقیر عطا کرده ام و او در برابر او کلمه بر زبان رانده که شامل همه حمدها و مقابل همه نعمتهای غیر متناهیست بر من لازم است که در آخرت
نعمت غیر متناهی باو دهم و ابو مسعود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هرکه در وقت صبح چهار بار بگوید الحمد لله
رب العالمین فی الحال از عهدهٔ شکر نعمت آن روز بیرون آمده باشد و هرگاه در شب بگوید شکر نعمت آن شب ادا کرده و آورده اند
که نوح علیه السلام چون از طعام خوردن فارغ شدی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون آب نوشیدی
گفتی الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله بجهت این حق سبحانه و تعالی در حق او گفت انه کان عبداً شکوراً
و چون باعث حمد اوصاف جمیله و صفات کمالیست ازین جهت او سبحانه بعد از ذکر حمد بیان صفات کمال خود میفرماید
باین وجه که رب العالمین یعنی حقیقت حمد مر خدایراست که آفریننده و پرورندهٔ همه عالمیانست از فرشتگان
و پریان و آدمیان و سایر حیوانات و بصلاح آرندهٔ همه ایشان از روی سبب و روایتست که حق تعالی را هجده هزار عالمست
که دنیا یکی از آنهاست و آنچه مسکن روحانیست و عدد ایشان غیر از خدا کسی نمیداند و او سبحانه آفریدگار و پروردگار همه است
و از ابن کعب روایتست که مراد بهجده هزار عالم هجده هزار فرشته اند چهار هزار و پانصد بطرف مشرق و چهار هزار و پانصد بطرف
مغرب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال و چهار هزار و پانصد بطرف جنوب با هر یکی از ایشان چندان فرشته باشند که عدد
ایشان بغیر خدای تعالی نداند و در خبر آمده که هرکه هفت بار بگوید یا رب و بروایتی دیگر پنج بار هر دعایی که بعد از آن کند
مستجاب شود و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که چون بندهٔ مؤمن گوید یا رب حق تعالی گوید لبیک و چون بار
دوم و سیوم بگوید از جانب حضرت عزت ندا آید که ای بندهٔ من هرچه میخواهی از من بخواه تا بتو دهم و در ثواب گفتن یا ربنا و سیدنا
که در دعای که یا من اظهر الجمیل واقع شده پیغمبر صلی الله از جبرئیل علیه السلام خبر داده که چون بندهٔ مؤمن این کلمه را
بگوید حق تعالی بملائکه گوید که ای فرشتگان من گواه باشید که من آمرزیدم این بنده را و او را اجر عظیم کرامت فرمودم بعدد
هرکه آفریده ام در بهشت و دوزخ و هفت آسمان و زمین و بعدد برآمدن و فرو رفتن آفتاب و ماه و جمیع ستارگان و قطرهای باران
و انواع خلقان و کوهها و سنگ ریزها و بعدد هرچه آفریده ام در عرش و کرسی و غیر آن و بواسطهٔ شرافت و عظمت این نامهاست
که از جملهٔ اسم بزرگوار خود یاد کرده بعد از آن صفات دیگر فرموده که الرحمن الرحیم یعنی خدایی که بخشندهٔ نعمتست

بر خلقان

بر خلقان و آمرزندهٔ عاصیان در آنجهان تکرار این دو صفت جهت مبالغه است و گویند ذکر این دو نام در بسم الله باول آفرینشست
که ابداع و مدت ممکنات را آفریده و بجهت این سزاوار پرستش گشته و ذکر آن در اینجا بنظر باقی گذاشتن وجود ایشانست
یا باجلی مسمی و اعادهٔ ایشان در آخرت برای جزا و سزا دادن هر یک از اهل ایمان و مؤید اینست که در عقب این دو صفت
فرمود که مالک یوم الدین یعنی خدایی که خداوند و پادشاه روز جزا دادنست و آن روز قیامتست
که جمیع بندگان را در آن روز بجزای کردار خود ایشان رسانند باین وجه که متقیان را بثواب و عاصیان را بعقاب نماید
و پادشاهی او اگرچه عامست نسبت بدنیا و آخرت اما تخصیص آن بآخرت یا بجهت تعظیم آن روز است و یا بجهت آنکه در آن روز
هیچکس نخواهد بود که دعوی پادشاهی کند مگر او سبحانه بخلاف دنیا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که دین بمعنی
حسابست یعنی حاکم روز حسابست که میان بندگان بحق حکم کند و از حساب درنگذرد و بدانکه این آیه دلالت میکند بر
اثبات روز معاد و امیدوار گردانیدن بندگان بثواب و ترسانیدن ایشان از عقاب پس هرگاه بندگان درین آیه
تامل کنند رجا و خوف را منظور نظر خود میدارند و روی دل بجانب او سبحانه می آورند و مایل پرستش او میشوند ازین
جهت او سبحانه چون بندگان خود را بواسطهٔ تامل درین آیه باین مرتبه رسانید در عقب آن ایشان را تعلیم کیفیت پرستش فرمود
و گفت ای بندگان من توجه بجانب من کنید و مرا خطاب کرده بگویید که ای الهی که خداوند صفتهای مذکوره ایاک نعبد
ترا می پرستیم و پس غیر ترا در پرستش شریک نمیسازیم زیرا که غیر از تو هیچکس دیگر سزاوار پرستش نیست و ایاک نستعین و همین
از تو یاری میخواهیم و در دوام پرستش تو و جمیع مقاصد و حوایج خود نه از غیر تو و در گفتن این کلمات بزرگوار ثواب بسیار است ابو
طلحه روایت کند که من با رسول خدا بودم در بعضی از حربها چون کار حرب سخت شد رسول الله سر برداشت و گفت مالک یوم
الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین بر مردم دیدم که می افتادند و کسی نمیدیدم و در روایت آمده که هرگاه کار بندهٔ مؤمن
تنگ شود او درین کلمات شریفه مداومت نماید آن کار بر او سهل و آسان گردد و چون تخصیص پرستش و یاری خواستن
باو سبحانه موجب روا شدن حاجتها و برآمدن مرادها و بزرگترین خواستن هدایتست از او سبحانه که موجب رستگاری دنیا
و عقباست ازین جهت آنرا مقدمهٔ طلب هدایت بندگان ساخته در عقب آن میفرماید که ای بندگان بگویید از روی
نیاز که ای الهی که عبادت مخصوص تست و یاری خواستن روا نیست غیر از تو اهدنا الصراط المستقیم
بنما ما را راه راست که واسطهٔ رسیدن بهشت جاودان و روضهٔ رضوانست یعنی توفیق ما ده در طاعت و عبادت تا بوسیلهٔ آن
بسعادت اخروی رسیم و گویند که چون اصل هدایت حاصل است مراد اهل ایمان ازین مقصود از طلب هدایت اثباتست
بر ایمان و یا توفیق طاعت و یا حصول مثوبات بران و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که معنی این آیه آنست که ما را

براه راستی که نموده ثابت قدم دار تا دایم مطیع تو باشیم در اوامر و نواهی و یک لحظه بپرستش غیر تو نپردازیم عزه محدث حبیلی از ابو برده
اسلمی که از اصحاب حضرت نبویست صلی الله نقل کرده که صراط مستقیم طریق محمد و آل محمد است که مبتنی بر اصول دین است که توحید و عدل و
نبوت و امامت و معاد است و شکی نیست که طریق اهل البیت صراطی مستقیم است که سلوک کردن در ان موجب نجات و رستگاریست
و اختیار غیر آن سبب خسران و زیانکاری است چنانکه در اخبار صحیحه بطریق اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر صلی الله وارد است
که آنحضرت فرموده که اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در کشتی نوح نشست از غرق نجات یافت و هر که ننشست غرق شد
و بعذاب آخرت گرفتار گشت خلاصه معنی آنست که ما را ثابت قدم دار براه ایمان و بطاعت **صراط الذین انعمت**
علیهم که راه کسانی است که انعام کردی بر ایشان راه راست که نعمت هدایت و طریق طاعت خود در امر او پیغمبرانند و صدیقان
و شهدا و صلحا ابن عباس گفته که مراد جماعتی اند که تابع موسی و عیسی بودند و مطیع امر و نهی ایشان یعنی بنما بما راه کسانی که
تبدیل نعمت نکردند و از جاده شریعت پیغمبر خود برنگردیدند و آن طریق اهل بیت مصطفی است صلی الله علیه و آله **غیر**
المغضوب علیهم نه طریق کسانی که غضب و خشم واقع شده بر ایشان و این جماعت جهودانند که بسبب عناد و
طغیان و قتل پیغمبران و تحریف توریت حق تعالی بر ایشان خشم گرفته و در حق ایشان فرموده که و غضب الله علیهم
و لعنهم **ولا الضالین** و نه راه جماعتی که گمراهند از طریق مراد ترسایانند که عیسی را پسر خدا گفتند و پیغمبر اینها نگردیدند
میل بضلالت و گمراهی کرده اند کقوله تعالی و ضلوا عن سواء السبیل روایتست که رسول خدای صلی الله در وادی القری با
جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب اشاره بیهودان کرده گفت یا رسول خدای چه کسانند اینها که با تو حرب
میکنند فرموده هم المغضوب علیهم بعد از ان اشاره بترسایان کرد و گفت ایشان چه طایفه اند فرموده هم الضالون
روایتست از حضرت رسول صلی الله که هر که سوره البقره قرائت کند مستغرق صلوات الهی و رحمت نامتناهی گردد و ثواب
هر کس در راه خدای تعالی حفظ حدود دیار اسلام کرده باشد از کفار و درین مدت ترس کفار از دل او زایل نشده باشد
و در نامه اعمال او بنویسند پس فرمود بابی بن کعب که ای ابی مسلمانان را امر کن بدانستن این سوره که دانستن این سوره برکتست
و ترک آن حسرت و ندامت در قیامت وهب بن منبه روایت کرده که هر که سوره البقره و آل عمران بخواند نور او از غبار
عجبا برود و دغها هشت و عجبا زمین هفتم و نیز از پیغمبر صلی الله مرویست که هر که این سوره بخواند خانه او از جمیع خیرات خالی
باشد و در روایت آمده که رسول الله صلی الله لشکری بسوی ... فرستاد خواست که یکی را بر ایشان امیر گرداند یک یک را از د
خود میخواند و میگفت تو از قرآن چه سوره میدانی او میگفت فلان و فلان سوره تا آنکه جوانی پیش آمد که در سال از همه کهتر بود
گفت یا رسول الله سوره البقره را میدانم فرمود ترا امیر ایشان کردم ایشان گفتند یا رسول الله جوانی که در سال از همه کهتر است

به پیران امیر امتیازی فرمود که سوره البقره میداند ازین حدیث شریف معلوم میشود که منصب امارت بعلم است و فضیلت نه بسال که
سن پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام که حاوی شریعت نبوی و جامع جمیع معانی قرآنی بود و بوقوف محکم و متشابه و ناسخ و
منسوخ و مجمل و مفصل آن رسیده و از مغیبات خبر داده و قضایای مشکل کشاده و بمرتبه انا مدینة العلم و علی
بابها رسیده و در خلافت و سایر ابواب مقدم بوده باشد بر جمیع شیخ و شاب افضلیت و اولویت و بخلافت
درین حدیث معلوم میشود که سید انبیا صلی الله فرمود که یا علی من سید ولد بنی آدمم و تو سید عرب و سلمان سید
فارس و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سید کوهها و سدره سید درختها و اشهر حرم سید ماهها و قرآن سید
کلامها و سید قرآن سوره البقره و سید آیات سوره البقره آیة الکرسی و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که
سوره البقره و آل عمران بخواند در روز قیامت این دو سوره دو چتر شود بر سر او از تاب آتش نگه دارد از حرارت و در دنیا
ارجمند باشد و در عقبی بمرتبه بلند رسد باید که تلاوت این سوره نماید

سورة البقرة مائتان وثمانون وسبع آيات مكية

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نزد اکثر مفسران الف اشارتست بانا و لام بالله و میم باعلم یعنی منم خدایی که داناترم از همه و یا الف اشارتست
بالله و لام بجبرئیل و میم بمحمد یعنی حق تعالی قرآن را بواسطه جبرئیل بمحمد فرستاد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
مرویست که حروف مقطعه از اسرار قرآنست و هیچ کسی بران اطلاع ندارد مگر کسانی که مؤید من عند الله اند که حضرت
رسالت پناه و ائمه معصومین اند علیهم السلام و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایتست که هر کتاب خدای را
خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و گفته اند که حروف مقطعه عاجز گردانیدن بندگانست تا بدانند
که کسی بالحقیقت این کتاب را نیست و عقل هیچکس از کنه معرفت آن آگاه نه و در بعضی تفاسیر آمده که سبب آنکه
او سبحانه سورها را بحروف مقطعه افتتاح کرده آنست که چون رسول خدای صلی الله قرآن خواندی جمیع مشرکان
در یکجا جمع شدندی و بشعر خواندن و صفیر زدن و دست بر دست زدن مشغول شدندی تا مردمان استماع کلام
الهی نکنند حق تعالی این حروف عجیبه را فرستاد ایشان از استماع آن تعجب کرده خاموش شدند و استماع قرآن میکردند
تا دیگر مثل این حروف را بشنوند و بسبب این معانی قرآن مر پیغمبر حضرت صلی الله حجت را بر ایشان لازم میگردانید
آورده اند که حق سبحانه و تعالی حضرت رسالت پناه صلی الله را وعده داده بود بفرستادن کتابی که بر صفحه روزگار بماند
و چون وقت فرود آمدن قرآن در رسید حبیب خود را خبر داد که **ذلک** یعنی کتابی که قبل ازین بوعده آن
اشاره شده بود **الکتاب** این کتاب کاملست و گفته اند معنی آنست که ذات کتابی در کتب متقدم چون توریت و انجیل

وغیر آن بانزال آن وعده داده بود این کتابست لا ریب فیه که هیچ شکی و شبهه نیست در وی یعنی از غایت ظهور حجت
و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر که در وی اندک تاملی کند هیچ شکی در دل نکند و داند که وحی آلهیست و از پی تحقیق عالم شود
بآنکه این کتاب هدی نیک دلالت کننده است و راه راست نماینده بحق للمتقین مر جماعتی را که پرهیزکارانند
یعنی ثابت دارنده ایشانرا بر راه راست چه اصل اهتدا ایشانرا حاصلست و یا نماینده راه بهشتست بایشان و بدانکه
متقی کسیست که خود را نگه دارد از آنچه ضرر رساند در آخرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که متقی آنست
که اگر همه اعمال او بر طبقی نهند و آنرا بر جهانیان عرض کنند هیچ چیز در آن نباشد که آنرا از آن شرم باید داشت و از کعب
الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته اید گفتند آری گفت چگونه رفته اید
گفتند دامن خود را از آن برداریم و خود را از آن باز دیم تا هیچ خاری بمن گیر مانشود و در اعضای ما نخلد گفت تقوی
ازین قبیلست یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنند و چون کفار بقرآن منتفع نمیشدند ازین جهت هدایت را
مخصوص بمتقیان گردانید و گفت قرآن هدایت کننده پرهیزکارانست الذین کسانی اند که بدلیل روشن یؤمنون
بالغیب میگروند و تصدیق میکنند آنچه از ایشان غایبست و مشاهده ایشان که آن حق تعالی است و فرشتگان
و همه پیغمبران و امامان و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و بغیر آن و باجماع امامیه ایمان عبارتست
از تصدیق باصول خمسه که توحیدست و عدل و نبوت و امامت و معاد و اقرار بزبان و در تفسیر ائمه علیهم السلام مذکورست
که مراد از غیب غیبت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان یعنی متقیان کسانی اند که اعتقاد دارند بامامت
صاحب الزمان و چون نماز افضل اعمال بدنی است و زکوة افضل اعمال مالی از جهت او سبحانه در میان سایر اعمال
تخصیص بذکر آن کرده متقیان را بآن صفت ستایش میکند و میگوید که پرهیزکاران کسانی اند که گرویده اند بجمیع ما جاء به
النبی و یقیمون الصلوة و بپای میدارند نمازهای فریضه خود را با جمیع شرایط و ارکان و مما
رزقناهم ینفقون و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا و مالک آن ساخته نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه آنرا
بمستحقان آن میرسانند از زکوة و خمس و سایر نفقه بر اهل و عیال و غیر آن نزد بعضی انفاق شامل جمیع نفقات
واجبه و مندوبه است پس شامل صدقات سنتی نیز باشد محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که مراد انفاق علم است یعنی از آنچه تعلیم میدهیم ایشانرا بر خلقان میرسانند و از آن امساک نمیکنند و الذین
و دیگر پرهیزکاران جماعتی اند که یؤمنون بما انزل الیک تصدیق میکنند بآنچه فرو فرستاده
شده بسوی تو از قرآن و وحی و ما انزل من قبلک و بآنچه که نازل گردانیده شده است پیش از تو

پیغمبران

بر پیغمبران چون توریت و انجیل و غیر آن یعنی اعتقاد دارند بآنکه جمیع این کتابها که پیغمبران سابق حکم بر آن کرده اند و
مردم را بر آن دعوت کرده اند و از نزد خدا نازل شده و اگر چه قرآن نسخ آن کلام کرده و احکام آنرا منسوخ ساخته
و بالآخرة هم یوقنون و برای دیگر که قیامتست ایشان یقین اند و بی گمان و در وقوع آن اصلا شکی
ندارند اولئک آن متقیان که باین صفتها آراسته اند علی هدی من ربهم بر راه راست اند و بر جاده صواب
از جانب پروردگار خود نه باین معنی که خدای تعالی ایمان را در ایشان آفریده باشد چنانکه مذهب اهل سنتست چه این
معنی موجب ظلم او سبحانه است در عذاب کافران بجهت اختیار عدم قدرت ایشان در کسب ایمان زیرا که حق تعالی
ایمان در ایشان نیافریده پس اگر عذاب ایشان کند ظلم کرده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه معنی مراد آنست
که او سبحانه وجود و عقل بایشان داده و پیغمبران و کتابها فرستاده و بآن دعوت کرده و بر عقل ایمان وعده
ثواب داده و بر ترک آن انذار کرده اهل ایمان باختیار خود اطاعت آن کرده اند و کفار باختیار خود انقیاد
نکرده اند و اولئک و آن جماعتی که گرویده اند باختیار خود هم المفلحون ایشانند رستگاران
از عذاب و رسیدن بمرتبه ثواب نه غیر ایشان یعنی رستگاری خاصست بمتقیان و گرفتاری باهل کفر و طغیان
از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که رسول صلی الله فرموده ان علیا و شیعته هم الفائزون یعنی بدرستی که علیست
و شیعیان او رستگارانند و غیر ایشان بی بهره اند از مجاهد مرویست که چهار آیت از اول سوره البقره در مدح مؤمنان
نازل شده و بعد از آن دو آیه در مذمت کافران و در عقب آن سیزده آیه در ذم منافقان و آن دو آیه ذم کفار
اینست ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه از روی عناد کفر ورزیده اند و پوشیده اند نور ایمان بظلمت شرک
و کفر و التفات بدلیلهای روشن نکردند تا ایشانرا بدرجه رستگاری رساند سواء علیهم یکسانست بر ایشان
ءانذرتهم که بیم کنی و بترسانی ایشانرا از عذاب ام لم تنذرهم یا آنکه نترسانی ایشانرا یعنی اگر بترسانی
و اگر نترسانی لا یؤمنون ایمان نمی آورند زیرا که در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند و تصدیق نمیکنند پیغمبری
ترا و منکرند بقرآن پس بجهت نظر کردن در معجزات ظاهره تو از غایت رسوخ کفر در ایشان بمرتبه رسیدند که گوییا
ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان
و علی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششی است یعنی چون که فایده دل که دریافتن
حقست و فایده گوش که شنیدن آیاتست و فایده دیده که دیدن معجزاتست از آنها حاصل نمیشود پس گوییا که حق تعالی
این هر عضو بایشان نداده و گویند مراد ختمست در آخرت یعنی حق تعالی در آخرت کور و کر و بی عقل حشر خواهد کرد

ایشان مرا ۱۲

ایشان را ویا مراد بختم علامتیست که حق تعالی برین سه عضو کافران وضع کرده تا فرشتگان ایشان را بآن علامت شناخته
لعنت کنند بر ایشان و نمیتوانند بود که مراد از آیه مهر نهادن حق تعالی باشد برین سه عضو از روی حقیقت تا بجهت آن
ایمان نیارند زیرا که حق تعالی فاعل شر نیست چه این قبیح است و قبیح بر حق تعالی روا نیست پس حاصل آیه آنست که چون
کفار از روی عناد و جحود اصلا التفات بمعجزات ظاهره نمیکنند بمرتبه رسیده اند که امید از ایشان مسلوب است
چه منزله کسی اند که مهر برین سه عضو او نهاده باشند وَلَهُمْ و مر این کافران راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی
بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر کردن و در آخرت در دوزخ مخلد بودن آورده اند که عبد الله بن ابی سلول و معتب
بن قشیر و اتباع ایشان با یکدیگر ساختند که بزبان اظهار اسلام کنند و بر دل باعتقاد خود باشند و بشرف تقربی
که مسلمانان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند برسند یا از اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را از آن باخبر کردانند
پس باتفاق نزد آنحضرت آمده اظهار اسلام کردند حق تعالی رسول را خبر داده فرمود که وَمِنَ النَّاسِ و بعضی
از مردمان مَنْ يَقُولُ کسانی اند که میگویند آمَنَّا بِاللَّهِ ایمان آورده ایم بخدای وَبِالْيَوْمِ
الْآخِرِ و بروز بازپسین که قیامتست وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ و حال آنکه ایشان نیستند ایمان آورندگان و
گروندگان يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب میدهند خدا را در اظهار اسلام و ابطان کفر و چون منافقان میدانند
که خدای تعالی را فریب نتوان داد زیرا که عالم السر و الخفیاتست و باطن ایشان میداند پس این کلام بر وجه مجاز باشد
نه حقیقت و گویند معنی آنست که زعم باطل ایشان آنست که در عمل فریب میدهند خدا را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را
که ایمان آورده اند یعنی از روی فریب دادن میگویند بمؤمنان که با خدای و رسول ایمان آورده ایم همچنانکه شما
وَمَا يَخْدَعُونَ و از روی حقیقت فریب نمیدهند باین عمل إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را زیرا که وبال
فریب دادن ایشان که عذاب الیمست و عقاب عظیم در دنیا و آخرت هم بایشان راجع میشود وَمَا يَشْعُرُونَ
و نمی یابند که طاقت جزای این عمل که در دنیا و آخرتست بایشان بازگشت خواهد فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان که محل
اعتقاداتست مَرَضٌ بیماری نفاقست و کینه مؤمنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس
بیفزود خدای بر ایشان بیماری نفاق را یعنی غم و الم ایشان را زیاد گردانید بجهت زیاده گردانیدن علو مرتبه پیغمبر خود
و قوت دین اسلام قوی تر مینمود و اهل اسلام را قوت و کثرت بیشتر میشد ایشان در نفاق و کینه و حسد می افزودند
از غایت خشم بر مسلمانان وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که مخلد باشند
در آن بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند از دعوی اسلام و اظهار ایمان بعد از آن

ازفعال

از افعال قبیحه ایشان خبر میدهد باین وجه که وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند لَهُمْ مر منافقان را
که لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بجهت عصیان و نافرمانی کردن و باز
داشتن مردمان از ایمان و فریب دادن مؤمنان و اظهار کردن بطلان دین اسلام نزد کافران قَالُوا گویند
در جواب مؤمنان بر وجه جحود و عناد و یا باعتقاد باطل خود إِنَّمَا نَحْنُ بدرستی که غیر نیست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح
آرندگانیم کارهای خود را یعنی آنچه میکنیم بر وجه صلاح و صوابست و چون افعال قبیحه خود را صواب میدانستند حق تعالی
رد قول ایشان فرموده فرمود که أَلَا بدانید که ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ
ایشانند تباه کاران و فساد کنندگان نه مؤمنان وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ و لیکن ایشان نمیدانند که مفسد اند
و عمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در معجزات ظاهره و دلیلهای واضحه و از عناد و انکار میکند اشتند و بدیده
بصیرت در آیات روشن نظر میکردند و میدانستند که آنچه میکنند عین فساد است نه صلاح و اگر عذاب و عقاب آن را میدانستند
هرگز این نوع عمل نمیکردند و در راه صواب که ایمان آوردنست بدل سلوک میکردند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته
شود یعنی رسول یا مؤمنان گویند لَهُمْ مر منافقان را که آمِنُوا بگروید بدل و تصدیق پیغمبر کنید كَمَا آمَنَ النَّاسُ
همچنانکه گرویدند مؤمنان مخلص که اصلا نفاق ندارند قَالُوا گویند با نفس خود یا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ
آیا ایمان آریم یعنی هرگز نگرویم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه گرویدند سفیهان و بیخردان و چون بیشتر مؤمنان
درویش و فقیر بودند و بعضی از ایشان بنده مانند صهیب و بلال از این جهت ایشان را سفیه خواندند و یا زعم باطل ایشان
آن بود که اگر عقل میداشتند آیین خود را از دست نمیدادند و منکر نمیشدند حق تعالی تکذیب ایشان فرمود که
أَلَا بدانید ای مؤمنان حقیقی إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان
و نادانان نه اهل ایمان و لهذا کفر را بر ایمان اختیار کردند و معصیت را بر طاعت وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ
و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند و این غایت جهل و نادانیست آورده اند که عبد الله بن ابی و متابعان او روزی با حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام و جمعی از اهل اسلام ملاقات کردند و هر یک را از روی خوش آمد مدحها گفتند آنحضرت
گفت ای عبد الله از خدای بترس و نفاق را بگذار و باعتقاد تمام ایمان آور او گفت یا ابا الحسن نفاق بما نسبت
مفرمای که ما همچو شما ایمان آورده ایم و برسول گرویده ایم حق تعالی بجهت تکذیب ایشان و تصدیق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آیه فرستاد که وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند منافقان الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که ایمان آورده اند
قَالُوا گویند با ایشان از روی نفاق آمَنَّا ایمان آورده ایم همچو شما و بمحمد صلی الله و کتاب او گرویده ایم وَإِذَا

خَلَوْا و چون خلوت کنند اِلیٰ شَیَاطِیْنِهِمْ بسوی دیوان کیش خود یعنی چون در خلوت مجتمع شوند با روسا و بزرگان
خود که در گمراه کردانیدن ایشان و تکبر و عناد ورزیدن مثل شیطان‌اند قَالُوْا گویند از روی اعتقاد خود که اِنَّا
مَعَکُمْ بدرستی که ما با شمائیم یعنی بر دین و کیش شمائیم اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در آنچه گفتیم با مسلمانان مُسْتَهْزِءُوْنَ
استهزا و سخریت کنندگانیم مومنان حق تعالی در جواب ایشان فرمود که اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدای جزای استهزا
و سخریت میدهد ایشان را اسناد استهزا بخدا از سبیل مزاوجه است که آن رعایت مقابله لفظ است بلفظ مانند
جزای سیئة سیئة مثلها و گویند معنی آنست که خدای تعالی وبال استهزا با ایشان راجع میسازد از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله رویست که روز قیامت منافقان را بگذارند تا بنور مومنان از صراط بگذرند چون بر بهشت رسند و بهشت را
بزینت و آراستگی تمام ببینند پای بردارند تا در بهشت نهند زبانیه دوزخ در رسد و ایشان را بدوزخ کشد ایشان گویند بار
خدایا چونکه ما مستحق دوزخ بودیم ما را چرا تمکین میدادی تا با مومنان متوجه بهشت شویم و بهشت را بآن زینت به بینیم خطاب
آید که این جزای آن استهزاست که در دنیا با مومنان میکردید حاصل که حق تعالی منافقان را بسزای خود میرساند وَیَمُدُّهُمْ
و فرو میگذارد ایشان را فِیْ طُغْیَانِهِمْ در سرکشی و از حد درگذشتن ایشان در کفر و نفاق یَعْمَهُوْنَ در حالتی
که سرگردان و حیرانند از راه صواب و قدم در راه راست نمی‌نهند مراد آنست که بجهت تفکر نکردن و اندیشه نمودن
ایشان در آیات و معجزات روشن و هویدا بواسطه جحود و عناد باطنی حق تعالی ایشان را بخود وامیگذارد و نظر لطف
و توفیق از ایشان برمیدارد اُولٰٓئِکَ آن گروه منافقان اَلَّذِیْنَ اشْتَرَوُا کسانی‌اند که بخریدند یعنی بدل
کردند الضَّلٰلَةَ گمراهی را که آن کفر است و نفاق و هلاکت بِالْهُدٰی براه راست که ایمانست و یقین و رستکاری
مراد آنست که گمراهی را بر راه راست اختیار کردند فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکردند تِّجَارَتُهُمْ بازرگانی و معامله ایشان
در اختیار کفر بر ایمان وَمَا کَانُوْا مُهْتَدِیْنَ و نبودند راه یافتگان مَثَلُهُمْ مثل و داستان منافقان
درین معامله کَمَثَلِ الَّذِی همچو مثل و داستان کسیست که در شب تیره تاریک اسْتَوْقَدَ نَارًا برافروزد آتش را
در بیابان بجهت دیدن راه تا گرداگرد خود ببیند و زود در راه برود از خوف دشمنان تا خود را بجای امنیت رساند
فَلَمَّآ اَضَآءَتْ پس آنگاه که روشن ساخت آن آتش مَا حَوْلَهٗ آنچیزی را که گرداگرد ایشانست ذَهَبَ اللّٰهُ
بِنُوْرِهِمْ ببرد حق تعالی روشنی آن را وَتَرَکَهُمْ و واگذارد خدای ایشان را فِیْ ظُلُمٰتٍ در تاریکیهای
بسیار لَّا یُبْصِرُوْنَ در حالتی که هیچ نه بینند مراد آنست که همچنانکه کسانی که بجهت دیدن راه و خوف کم کردن راه در شب
تار آتش برافروزند و چون آتش حوالی ایشان را روشن کرداند حق تعالی روشنی آن را فرونشاند و ایشان تاریک مانند حیران و سرگردان شوند

از جانب مومنان

در بیابان همچنین منافقان اظهار کلمه اسلام نمایند در شب تیره ضلالت از خوف شمشیر مسلمانان ایمن شوند و با ایشان اختلاط
نمایند و بر مال و نفس خود نیز ایمن شوند و حق تعالی در وقت مرگ نور ظاهر ایشان را که آن اقرار ایمانست بزبان ایشان تاریک
کرداند بجهت کفر باطن ایشان و آن روشنی ایمنی بتاریکی عقوبت بدل شود و در تاریکی عذاب و عقاب بمانند و اصلا طریق
بیرون شدن از آن نه بینند پس جماعتی که حال ایشان بدین منوالست صُمٌّ کرانند باین معنی که گوش بشنیدن سخن
حق نمیکنند بُکْمٌ گنگانند باین معنی که سخن حق نمیگویند عُمْیٌ کورانند باین وجه که حق را نمی‌بینند بدیده بصیرت یعنی
دلایل حق را نمی‌شنوند و از روی اعتقاد و اعتراف بخدا و رسول نمیکنند و در معجزات ظاهره نمی‌نگرند پس گویا گوش و زبان
و چشم ندارند فَهُمْ پس ایشان که باین مرتبه رسیده‌اند لَا یَرْجِعُوْنَ بازنگردند از کفر بایمان و گمراهی
نفاق براه راست ایمان اَوْ کَصَیِّبٍ یا مثل ایشان چون مثل اصحاب باران بزرگ قطره است یعنی مانند کسانی
که گرفتار شده باشند در میان باران درشت قطره که بعرصه تمام و هیبت ریزان شود مِّنَ السَّمَآءِ از همه اطراف
آسمان یا از ابر فِیْهِ که در آن باران یعنی در وقت باریدن آن ظُلُمٰتٌ تاریکیها باشد از سیاهی شب و تیرگی
ابر و انبوهی آن وَّرَعْدٌ و در آن آواز سخت باشد وَّبَرْقٌ و روشنی از آن درخشان کرده و در بعضی تفاسیر واقع
شده که رعد آواز فرشته ایست که ابر را در اطراف عالم پراکنده میسازد و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که برق
روشنی تازیانه ایست از آهن که فرشتگان آن ابر را بر میزنند و بروایت دیگر تازیانه ایست از نور و گویند رعد صدای برهم
خوردن پارچهای ابرست و برق آتشی که میجهد از برهم خوردن آن حاصل که منافقان مثل یارانی‌اند با رعد و برق که
در آن گرفتار شده یَجْعَلُوْنَ کردانند یعنی درآورند اَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِیْٓ اٰذَانِهِمْ در گوشهای
خود مِّنَ الصَّوَاعِقِ از جهت سختی صدای صاعقها که از آن میجهد و گویند که صاعقه آتشیست که از دهن فرشته ابر
میجهد و کاشفی در تفسیر خود آورده که صاعقه آوازیست که در آتشست بی زبانه که هرجا برسد بسوزد پس از صدای آن اصحاب انگشتها
در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت ترسیدن و خوف هلاک شدن وَاللّٰهُ مُحِیْطٌ و خدای تعالی بعلم شامل خود
احاطه کننده است و وارسیده بِالْکٰفِرِیْنَ بناگرویدگان یعنی علم او بهمه افعال ایشان رسیده پس همه را بسزای
خود خواهد رسانید از ابن عباس مرویست که حق تعالی تشبیه فرمود باران را که از آسمان نازل شد بظلمات و رعد و برق را
که در وی است تشبیه کرده با آنچه در قرآنست از تهدید و تخویف از عذاب و روشنی صاعقه که در وی است بوعید آخرت و جهاد دنیا
از ابن مسعود روایتست که دو مرد منافق از پیغمبر صلی الله علیه و آله گریخته فرار کردند و در راه باران سخت با ایشان رسید متحیر شدند هرگاه که برق
درخشیدی گامی چند میرفتند و چون تاریک میشدی می‌ایستادند و چون صاعقه میشد انگشت در گوش مینهادند و چون بجای خود رسیدند

میگفتند کاشکی زودتر صبح میشد تا نزد پیغمبر رفتیم و اطاعت او میکردیم چون صبح شد نزد پیغمبر صلی الله آمدند و باعتقاد تمام ایمان آوردند حق تعالی منافقان مدینه را بحال این دو مرد تشبیه کرده فرمود که مثل ایشان مثل کسی است که بجهت برق انگشت در گوش نهند و بجهت بسیار درخشندگی اِنْ یَکادُ البَرْقُ نزدیکست که برق درخشنده یَخْطَفُ اَبْصارَهُمْ برباید روشنی دیدهای ایشان را کُلَّما اَضاءَ هرگاه که آن برق درخشید و راه روشن شد لَهُمْ برای ایشان مَشَوْا فیهِ رفتند دران روشنی وَاِذا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ و چون تاریک شد راه برایشان بواسطه برطرف شدن برق قامُوا ایستادند بر یکجا و متحیر و سرگردان شدند وَلَوْ شاءَ اللهُ و اگر خواستی خدای که ببرد شنوایی گوش و روشنی دیده ایشان را بسبب صدای رعد و درخشندگی برق لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هرآینه ببردی شنوایی ایشان را بآواز رعد وَ اَبْصارِهِمْ و دیدهای ایشان را بدرخشندگی برق اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ بر همه چیزهای ممکن تواناست پس البته قادر باشد بر بردن شنوایی و بینایی ایشان مرویست که چون منافقان نزد پیغمبر می آمدند انگشت بر گوش مینهادند از ترس آنکه مبادا حکم خدا بقتل ایشان در رسد پس حق تعالی تشبیه فرمود ایشان را بجماعتی که از ترس هلاکت از شنیدن صدای صاعقه انگشت را بگوش مینهند و چون بدیده بصیرت دلیل روشنی قرآن میدیدند نزدیک بآن میرسید که دلهای ایشان بجهت نور آن آیات ربوده شود از کفر و بر ایمان غالب شود حق تعالی تشبیه آن فرمود ببرق که بسبب درخشندگی نزدیک بآن باشد که دیدهای اصحاب باران را برباید و هرگاه علامت ظفر و فتح مسلمانان میدیدند بدین اسلام رغبت میکردند و وقتی که سختی بمسلمانان می رسید متحیر میشدند حق تعالی این حالات ایشان را تشبیه کرد بحال اهل باران که چون برق بدرخشد شروع در رفتن کنند و چون برطرف شود بایستند بعد ازان فرمود همچنانکه حق تعالی تواناست بر بردن شنوایی و بینایی اهل باران بسبب رعد و برق همچنین قادرست بر شنوایی و بینایی منافقان بردن بجهت کفر و نفاق ایشان این سیزده آیت در شان منافقانست و بعد ازان همه مکلفان را بپرستش خود امر میکند که یا اَیُّها النّاسُ ای گروه آدمیان اُعْبُدُوا بندگی کنید و پرستش نمایید رَبَّکُمُ پروردگار خود را اَلَّذی آنخدایی که بقدرت کامله خود خَلَقَکُمْ آفرید شما را وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ و آنچنانی را که بودند پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر آن لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از عذاب یعنی برکت خلوص عبادت و پرستش شامل حال شده از آتش دوزخ امان یابید در حالتی که امیدوار باشید که در سلک متقیان درآیید و فایز و رستگار گردید از بعضی تفسیر منقولست که کلمه اول عسی از برای وجوب و لزوم است زیرا که از کریم لایق نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را ازان محروم گرداند یعنی بر خدا واجب و لازمست که پرستندگان خود را از عذاب برهاند اَلَّذی آنخدایی که بقدرت کامله

خود جَعَلَ لَکُمُ الاَرْضَ فِراشاً گردانید برای فایده شما زمین را فرشی گسترده تا آرام گیرید و حرکت نمایید دران وَالسَّماءَ بِناءً و آسمان را سقفی برافراشته در خبرست که چون خدای تعالی خواست که آسمان و زمین را بیافریند اول جوهری سبز بیافرید ای هفت آسمان و هفت زمین و بعد ازان بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آبی ازان شد و کفی و بخاری از موج آن بدید آمد هفت طبقه آسمان از بخار آن بیافرید و هفت طبقه زمین را از کف آن خلق فرمود و در آثار آمده که هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پانصد ساله راهست و بعد از آفریدن آسمان و زمین حاملان عرش را بیافرید و طبقات آسمان را بر دوش ایشان بنهاد و فرشته دیگر را بیافرید و باو امر کرد که دستها بگسترد از مشرق و تا مغرب زمین را بر دست اقامت او برجای قرار نمیگرفت گاوی آفرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پای بود و آن فرشته پای بر سنام آن گاو نهاد قرار گرفت شاخهای آن گاو از جانب زمین تا زیر عرش آمده و دهن او در دریاست هر روز یک نفس آب میکشد زیادتی و کم آبی دریا از آنست و چون پایهای گاو قرار نمیگرفت سنگی را آفرید برابر هفت آسمان و زمین و او را قرارگاه گاو گردانید و بعد ازان ماهی خلق کرد و آن را مقر سنگ گردانید و بعد ازان ماهی را بربالای آب بداشت و آب را بربالای دو باد بقدرت او سبحانه است بعد ازان زمین مانند کشتی بر آب حرکت میکرد کوهها را بیافرید و از امیخ زمین بساخت و قرار گرفت جلت قدرته و عظمته و نیز جهت دلالت کردن بر وجوب پرستش خود میفرماید که وَاَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً و فرو فرستاد از آسمان آبی مبارک و پر نفع یعنی آب باران و نزد بعضی مراد بسما ابرست که آب باران بخود چسبید و متوجه هوا میشود و باد از ابر کشنده میسازد و از ابر هم می افشرد و باران ازان ریزان میشود فَاَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد او سبحانه بسبب آب وقتی که با خاک آمیخته شد مِنَ الثَّمَراتِ از انواع میوها و اصناف حبوبات و نبات رِزْقاً لَکُمْ روزی ساخته و آماده برای شما حق تعالی درین آیت تنبیه مردمان مینماید بر آنکه حق سبحانه خالق همه چیزهاست و رازق جمیع مردمان نه بتان که بعبادت او میل کنند ازین جهت در عقب آن فرمود که فَلا تَجْعَلُوا پس مگردانید یعنی مگیرید لِلّهِ اَنْداداً مر خدای را انبازان وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که آنهایی را که پرستش میکنید قادر نیستند که چیزی بیافرینند پس چگونه سزاوار پرستش باشند پس شما را روشن شد که حق سبحانه یکتاست بی همتا و هیچکس دیگر سزاوار پرستش نیست مگر او و بعد از بیان وحدانیت خود در عقب آن ذکر اعجاز قرآن میکند که دلیلست بر نبوت محمد صلی الله زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر باقرار بوحدانیت و اعتراف به نبوت محمد مصطفی و میفرماید که وَاِنْ کُنْتُمْ فی رَیْبٍ و اگر هستید شما در شک و شبهه مِمّا نَزَّلْنا از آنچیزی که بتدریج فرو فرستاده ایم عَلی عَبْدِنا بر بنده خود که محمد است و گمان می برید که آنرا ساخته

و بر بافته اوست و از نزد ما نازل نشده فَأْتُوا پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت بی مثلید و بی نظیر بِسُورَةٍ یعنی از
کلام که در فصاحت و حسن نظم و مخبر از امور غیبیة مِنْ مِثْلِهِ مانند آنچه که ما فرستادیم وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ
و بخوانید حاضران مجلس خود را از شاعران فصیح و خطیبان بلیغ یعنی اگر شما قدرت دارید که معاوضه کنید با قرآن
بکلامی که مثل آن باشد پس استغاثه کنید بهر که یاری شما دهد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای هر کس را که خواهید یاری خود خواهید
در آوردن مثل قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در آنکه این کلام ساخته محمد است فَإِنْ لَمْ
تَفْعَلُوا پس اگر نکردید یعنی مثل این سوره را نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا و هرگز نتوانید که بعد از این زمان تا انقراض عالم
مثل آن را بیاورید و با وجود این از غایت عناد و انکار به پیغمبر ما ایمان نمی آرید فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي پس بترسید از آتش
دوزخی که وَقُودُهَا النَّاسُ برفروزنده آن مردمانند یعنی کافران معاند و منکران جاحد وَالْحِجَارَةُ و سنگهای
کبریت که حرارت آن سخت تر و عفونت آن ناخوش تر است قول اصح آنست که مراد از حجارت بتانی اند که کفار از سنگ تراشیده
می پرستیدند مؤید آن وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ یعنی شما و آنچه او را می پرستید بجز از خدای هیزم دوزخید
که رسول صلی الله فرمود که آتش دنیا جزویست از آتش دوزخ و نیز از آنحضرت منقولست که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند
آنگاه بدنیا فرستاده اند و مرویست که آنحضرت در اثنای خطبه میفرمود که اگر درین مسجد صد هزار مرد باشند و در میان ایشان
یکی از اهل دوزخ نفس زند همه هلاک شوند و این نوع آتش أُعِدَّتْ آماده و مهیا شده است لِلْكَافِرِينَ برای کافران
آورده اند که داود بسیار گریستی مردمان گفتندی که ای داود گریه کمتر کن گفت ای یاران بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه سود نکند
و استخوانها در دوزخ سوخته و گداخته شود و بدانکه چون فایده فرستادن پیغمبر ترسانیدن کافران و عاصیانست تا از کفر و
عصیان باز ایستند و مژده دادن مؤمنان و متقیان بثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند ازین جهت
او سبحانه وعده را مقارن وعید ساخته میفرماید که ای محمد چونکه بدلیل روشن حجت بر کفار لازم ساختی و تخویف ایشان
کردی پس ترغیب و مژده دادن میل فرمای وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده آنهایی را که بتوفیق الهی گرویدند
بتوحید من و به نبوت تو و بآن ثابت و راسخ شدند تا حین موت وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته چون
نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر آن از واجبات مضمون بشارت أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ آنکه مر ایشان راست
بهشتهایی که در آن انواع میوه ها و طعامهای لذیذ و جمیع آنچه موجب لذت باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا میرود در زیر آن درختها
یا غرفهای آن الْأَنْهَارُ جویهای فراخ از آب و شیر و خمر و عسل مصفی از مسروق مرویست که جویهای بهشت بر غیر نهر
بهشت روان باشد و بقدرت خدای آب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر در روی زمین گذرند و از هم متفرق باشند بی حایلی مانعی در میان

آنها نباشد و بیکدیگر آمیخته نشوند آورده اند که امام جعفر صادق علیه السلام این مضمون را ادا میفرمود یکی از ملحدان گفت
هیچ عقل قبول این معنی نمیکند که چهار مایع در پهلوی یکدیگر باشد و مانعی در میان نباشد و بیکدیگر آمیخته نشوند آنحضرت
فرمود که ای سفیه نمی بینی که حق تعالی در یک پوست بیضه دو مایع جمع فرموده که برنگ و طعم و طبع مختلف اند و اصلا
با یکدیگر مخلوط نمیشوند از انس روایتست که جویها بر روی زمین بهشت گذارند از یکجانب مروارید باشد و از جانب دیگر
یاقوت و گلها و نرمشک اذفر باشد مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از نقره باشد و خاک آن مشک و اصل درختانش
از مروارید سفید و لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و بهشتیان اگر ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسید و اگر نشسته یا خفته
باشند شاخ درخت فرود آرد تا میوه چینند و ایشان بر غرفها بر آمده نظاره درختان و آبهای روان کنند و از میوهای
بهشت تناول کنند كُلَّمَا رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا از بهشتها و میوه ها
روزی ساخته و آماده قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا گویند با یکدیگر این نوع میوه ایست که روزی داده
شده بودیم مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان در دنیا یعنی در صورت مثل میوه دنیا باشد آنست تا نفس بهشتیان در اول
میل بآن کنند و رغبت بتمام آن را فرا گیرند چه طبعها مایلند بآنچه الفت بآن گرفته اند و اگر آن را از جنس معهود نه بینند بآن
التفات نخواهند کرد بجهت مظنه آنکه لذتی در ان نیست و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر مراد بمن قبل در بهشت آن باشد که هرگاه در ثانی
الحال بهشتیان میوه خورند گویند که این میوه در طعم و رنگ و بوی مانند آن میوه ایست که قبل ازین در اینجا بما داده بودند
چنانکه از حسن مرویست که طرفی را از طعام نزد بهشتیان حاضر سازند و او از آن تناول کند بعد از آن طرفی دیگر بیارند
مثل او گوید هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ فرشته که طعام حاضر ساخته باشد گوید که این بخور که رنگ یکیست و طعم آن
مختلف یا آنکه معنی آیه آنکه مؤمن در بهشت میوه که تناول کند حق تعالی مثل آن را فی الحال بجای آن خلق کند و چون مؤمن
به بیند گوید هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ بعد از آن که تأکید بجهت تأکید کلام کرده میفرماید وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا بیله
یعنی بدهند بمؤمنان آنچه حق تعالی روزی ایشان کرده باشد از میوه در حالتی که مانند باشد در رنگ بمیوه هایی که پیش ازین
بایشان داده باشند اما بطعم مختلف باشند مرویست که مزه جمیع میوه های دنیا از یک میوه بهشت باشد مرویست
از مسروق که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه اول و آخر آن مانند خوشه خرما بر هم چیده شده اند هرگاه که میوه
از آن بچینند حق تعالی مثل آن باز پیدا فرماید و نزد بعضی دیگر آنست که همه نعمتهای بهشت در لطافت و خوبی مانند یکدیگر باشند
چنانکه از پیغمبر صلی الله روایتست که در بهشت مرغان باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر هرگاه صحن را پیش مؤمن نهند مرغ از هوا بیاید
و بر صحن افتد و پر بیفشاند از هر پری لونی طعام بیرون آید از برف سفید تر و از مسکه نرم تر و از انگبین شیرین تر که همه در لطافت

ولذت وبوی خوش متشابه یکدیکر باشند ومؤمنان بر غرفهای عالی تکیه زده مرفه الحال وفارغ البال بخوردن این نوع میوه‌ها وطعامها
مشغول باشند وَلَهُمْ فِيهَا ومر ایشانرا باشد دران بهشتها أَزْوَاجٌ زنانی که جفت ایشان باشند از حور و
انسی مُطَهَّرَةٌ که پاک کردانیده شده باشند از عیبها که زنان دنیا راست از بول وغایط ومنی وحیض واستحاضه وچرک
وسایر متنفرات دیکر از بدی خلق وقبح منظر وغیر آن از سعید بن عامر روایتست که پیغمبر صلی الله فرمود که اکر زنی از زنان
بهشت یکبار بدنیا نکرد همه روی زمین پر از مشک شود ونور آفتاب وماه ببرد واز ابن عباس مرویست که رسول صلی الله
فرمود که اکر یکی از حور العین آب دهن در دریای تلخ وشور اندازد همه آب آن چون شهد شیرین شود ودر خبر آمده که اکر بنده
مؤمن زن عجوزه داشته باشد که بانواع عیبها وکدورتها مبتلا باشد حق تعالی آنرا در بهشت از جمیع آن عیبها پاکیزه
سازد وجمال وصفائی که حور العین را باشد اورا عطا فرماید وجفت هر شخص [illegible] وخلافی نیست درانکه وطی در بهشت
خواهد بود چنانکه در اخبار صحیحه آمده که حق تعالی قوت صد مرد به بنده مؤمن دهد در اکل ومباشرت کردن حاصل که حق تعالی
جمیع این نعمتهای مذکوره بمؤمنان کرامت فرماید وَهُمْ ومؤمنان فِيهَا در بوستانهای بهشت که بانواع نعمتها
آراسته است خَالِدُونَ جاوید باشند وهرکز این کرامت ونعمت از ایشان منقطع نشود همچنانکه هرکز عقاب
وعذاب از کفار ومنافقان مرتفع نکردد از ابن عباس وابن مسعود روایتست که چون حق تعالی منافقان را بدو
خبر مثل زد فروزنده آتش ودیکر باصحاب باران چنانکه کذشت ایشان کفتند ذات خدای ازان بزرکوارتر است که
باین نوع مثلها مثل زند حق تعالی رد سخن منافقان فرمود که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَسْتَحْيِي شرم
نمیکند وچون حصول حیا از انقباض وانکسار نفس است وحق تعالی ازین مبراست یعنی حق تعالی ازین باز نمی ایستد
أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما از آنکه بیان کند مثلی را از مثلها از قتاده روایتست که یهود چون در قرآن ذکر مکس وعنکبوت
شنیدند زبان باستهزا کشودند وکفتند که این از نزد خلق نازل شده زیرا که این سخنان بکلام خدا نمی ماند این آیه آمد
که حق تعالی ترک نمیکند آنکه از برای منافقان وکافران مثلی زند که آن بَعُوضَةً پشه است فَمَا فَوْقَهَا
پس آنچه فراتر وزیاده بران باشد یعنی بزرکتر باشد ازان چون مکس وعنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیارست
پس محض حکمت ومصلحت باشد وهیچ قبحی دران نباشد تا ترک آن کند از حیا باشد حاصل که حق تعالی بجهت مصلحت
بندکان بامر حقیر مثل میزند وعتاب وسرزنش اهل کفر اورا ازان باز نمیدارد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنکسانی
که ایمان آورده اند وبکتاب خدا کرویده اند فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند از روی اندیشه وتفکر وصواب
أَنَّهُ الْحَقُّ که آن ضرب المثل درست وراست بجهت حکمت ومصلحت بندکان نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از جانب

پروردکار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا واما آنها که نکرویده اند بحق چون این مثل می شنوند فَيَقُولُونَ
پس میکویند از روی عناد وانکار از طریق حق یا بر وجه استهزا مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز اراده کرده است خدای
بِهَٰذَا مَثَلًا باین مثل ازروی مثل زدن یعنی کلام عبث است وهیچ فایده ومصلحتی دران نیست حق تعالی
در جواب ایشان میفرماید که يُضِلُّ بِهِ یعنی اراده خدا درین مثل آنست که کمراه سازد بسبب آن كَثِيرًا بسیاری را
وچون اضلال فعل قبیح است وحق تعالی ازان مبراست پس معنی مراد آنست که اهل کفر بجهت فرط عناد ومبالغه
وجحود وانکار تفکر نمیکنند وتامل نمینمایند درین مثلها تا بحکمت ومصلحت آن پی برده عارف شوند بحقیقت آن بجهت آن
کمراه میکردند ویا مراد باظهار تخلیه است یعنی حق تعالی کافران معاندرا بحال کفر میکذارد وتوفیق ایشان بجهت
ضرب المثل است که حق تعالی ذکر فرموده ازین جهت بر سبیل مجاز اضافه آنرا بخود نموده یعنی چون کفار بجهت عدم تفکر در مثل
مذکوره کمراه میکردند ودر کفر راسخ میشوند پس کویا که حق تعالی بآن ضرب المثل ایشانرا کمراه میکرداند وَيَهْدِي
بِهِ كَثِيرًا وراه مینماید بآن جماعت بسیاررا یعنی مؤمنان را که بجهت تفکر وتدبر بتصدیق بآن میکنند وراه راست
می یابند وچون وقوع اهدی ایشان نیز بجهت ضرب المثل شده ازین جهت نسبت هدایت را بخود داده وغرض حق تعالی
از ذکر مثل مذکوره آنست که تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام از ایشان تفکر نکرده در کمراهی میمانند وچه کس دران تدبر نموده
راه راست می یابد پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال باشد از اهل حق وکویند که مراد باضلال حکمت بضلالت یعنی
تعالی حکم میکند بکمراهی ایشان وَمَا يُضِلُّ بِهِ وکمراه نمیسازد بآن ضرب المثل یعنی نزد آن حال کمراه نمیشوند بوجه
تخلیه إِلَّا الْفَاسِقِينَ مکر بیرون روندکان از حد ایمان بجهت کمال انکار وفرط رفتن در عناد وجحود ویا حکم
نمیکنند بضلالت مکر کافران که دل ایشان زنک کرفته وبه تیرکی نفاق وعناد تاریک کشته وبجهت آن خودرا
مستعد آن نمیسازند که پرتو حکمت ونور مصلحت آن مثل بر دلهای ایشان تابد ولهذا حق تعالی نظر الطاف که با مؤمنان
دارد از ایشان باز کرفته وبحال خود شان واکذاشته واما مؤمنان که تصدیق توحید او سبحانه وبنبوت پیغمبر صلی الله
کرده اند دل ایشانرا بنور ایمان منور ساخته باسهل وجهی علم بحکمت آن مثلها پیدا کرده اند وبمصلحت آن پی
برده اند ودر قرآن هرجا که اضلال منسوب باو سبحانه محمولست بر معنی مذکور وچکونه نسبت دادن معنی اضلال باو سبحانه جایز
باشد که حق تعالی در کتاب خود نسبت آن بشیطان وفرعون وسامری کرده چنانکه فرموده وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ
جِبِلًّا كَثِيرًا وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ بعد ازان در صفت کفار که استهزا میکردند
بمثلهای مذکوره میفرماید که ایشان کسانی اند که از روی عناد وستیزه الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ عهد خدا

که می شکنند پیمان خدا را مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس آن چیزی که آن عهد خدا استوار کرده بودند مراد دلیلهای عقلیه و
حجتهای شرعیه است که دلالت بر توحید او سبحانه و صدق رسول آن میکنند و ایشان بجهت رسوخ عناد و انکار و حجب جاهلیه وفا
بآن نمیکنند و ترک آن میکنند وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ و می برند آن چیزی را که حق تعالی فرموده است
بآن أَنْ يُوصَلَ که به پیوندد مراد هر چیزیست که حق تعالی بر بریدن از آن راضی نباشد چون تفرقه میان
پیغمبران و کتابهای ایشان یعنی ایمان آوردن به بعضی نه به بعضی دیگر و از جمله اعراض ایشانست از حضرت رسالت صلعم
و از قرآن و از دوستان خدا گسستن و بدشمنان ایشان پیوستن و یا قطع رحم کردن و غیر آن وَيُفْسِدُونَ فِي
الْأَرْضِ و فساد میکنند در زمین یا بمعنی که منع مردمان قطع آن میکنند أُولَئِكَ آن گروه که این صفت دارند هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در دو جهان که سرمایهٔ ایمان و صلاح و ثواب اخروی را فروخته اند بانکار و فساد
و عذاب ابدی سعید بن وقاص روایت کند که مراد بآن فاسقان و خاسران خوارج اند که بعهدهٔ عهد ایمان بیرون آمده ایمان آورده
و بعد از آن عهد را شکستند و فضایل و کمالاتی که حضرت رسالت صلی الله در شان حضرت شاه ولایت فرموده ناشنیده انگاشتند
و با وی در مقام محاربه در آمدند و بعد از آن خطاب بایشان کرده میفرماید که ای معاندان بی دین و ای منکران سید المرسلین
خبر دهید که چگونه کافر میشوید بِاللَّهِ بخدا و بچه ایمان نمی آورید وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا و حال آنکه بودید شما مردگان یعنی
جسمانی که از احیات بود چون عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط و نطفه و مضغه ابن عباس گفته که مراد باموات معدومات یعنی بودید
شما معدوم فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کردانید شما را باوردن روح در بدنهای شما ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بعد از آن میرانید
شما را معدوم صرف نزد انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس از آن در قبر بجهت سوال زنده کردانید شما را یا در وقت حشر و نشور
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بعد از حشر بسوی او باز کردانیده شوید یعنی بجایی که حق تعالی امر بآن فرموده که بهشت
و دوزخ برای جزای کردار خود باز کردانیده شوید و چون که شما علم دارید بحال خود و از سر یقین میدانید زنده کردانیدن
و میرانیدن خدا شما را پس با وجود این حال کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است و بدانکه زنده شدن میت در قبر برای
منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و هیچکس از اهل ملت اسلام دران نزاع ندارند و در خبر آمده که میت آواز نعلین
مردمان که از سر قبر باز میگردند می شنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت شد حضرت رسالت پناه صلعم
بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر نهند در قبر او بخفت و چون سر قبر او را
بپوشانیدند و زمانی گوش در سر قبر داشت و گفت ابنک علی یعنی پسر تست علی و این کلمه را سه بار تکرار کرد و چون از آنجا بازگشت
اصحاب گفتند یا رسول الله با هیچکس این قدر لطف و ترحم نفرمودی که با این زن فرمودی گفت او را بر من حق تربیت مادرانه بود

كَيْفَ تَكْفُرُونَ

[illegible]

ردای خود را کفن او کردم بجهت حرمت او در قبر خسپیدم تا از جا نور آن زمینی مضرتی نیابد و اینکه سه بار این کلمه تکرار کردم بجهت آن
بود که چون سر قبر او را پوشیدند منکر و نکیر آمدند و از وی پرسیدند که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد گفتند
امام تو کیست فرو ماند من تلقین او کردم که پسر تست علی پسر تست علی پسر تست علی بعد از آن او را جای خود که دانسته شد و برفت و دری
از بهشت بروی او گشادند و از اینجاست که سنت است که سه نوبت در تلقین بگویند که علی امام تست و بصحت پیوسته که چون بنده را
در قبر نهند حق تعالی روح را به بدن او فرو کند تا سینه زنده شود و همه حواس او را باو دهد و بعد از ان منکر و نکیر او را از خدا
و رسول و ائمه هدی سوال کنند اگر از عهدهٔ آن بیرون آید گویند بخسب چون خسبیدن عروسان در خوابگاه ناز پس فرشته
بر بندند تا قبر او بر او فراخ شود و دری از بهشت بروی او گشایند تا نسیم بهشت بر او وزد و اگر از جواب ایشان عاجز شود
گرز آتشین بر او زنند که قبر او پر آتش شود و دری از دوزخ بروی او گشایند و از اینجاست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت یا گودالیست از گودالهای
دوزخ و نیز بجهت اظهار قدرت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي او آنکسیست که بقدرت کامله خود خَلَقَ لَكُمْ بیافرید
از برای انتفاع شما نه انتفاع خود زیرا که غنی مطلق است مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچیزی را که در زمینست همه آن از
کوهها و معدنها و چشمها و گیاهها و حیوانات و غیر آن تا از آن نفع گیرند ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ و بعد از آن قصد کرد
بآفریدن آسمان قصدی مستوی بی ضعف و سستی فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد آسمانها را بر وجه اعتدال بدون قصور و خلل سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ هفت آسمان یعنی همه آسمانها را بر اعتدال مساوی یکدیگر آفرید وَهُوَ و او سبحانه که اینهمه چیزها آفریده بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ بهمه چیزها نیک داناست و عالم بکنه حقیقت هر یک از آنهاست و چون درین آیت ذکر نعمت حیات نمود و خلق آسمان و زمین را
که بقای آدمی بآن متعلق است بیان کرد بعد از آن ذکر نعمت آفریدن آدم میکند و بیان شرف و فساد که اصل همه آدمیانست و ذکر
شرف و فضیلت او موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد اوست میفرماید که ای محمد یاد کن این را که إِذْ قَالَ رَبُّكَ چون
گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ همه فرشتگان را إِنِّي جَاعِلٌ بدرستی که من کردانندهام یعنی آفرینندهام فِي الْأَرْضِ
خَلِيفَةً در جمیع زمین شخصی را که نایب من باشد در رواج دادن حق و زایل ساختن باطل مراد آدم است علیه السلام از عبد الله
عباس و عبد الله مسعود روایتست که خدای تعالی پیش از آفریدن آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید
که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون ناحق ریزند چون این قول بشنیدند قَالُوا گفتند از روی تعجب و عدم علم مصلحت
و حکمت در آفریدن او و نه بر وجه اعتراض أَتَجْعَلُ فِيهَا آیا می آفرینی در زمین مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا کسی را که فساد
کند و مشغول شود بمعصیت در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و ریزد خونهای امثال خود را بغیر حق و این عظیمترین معصیتست

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وحال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم تسبیحی و تنزیهی مقرون بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی ترا یاد میکنیم و ثنا
و ستایش تو قیام مینمائیم وَنُقَدِّسُ لَكَ و بپاکی ترا نخوانیم و صفتهای نقص و عیب از تو دور میداریم و بزرگی و عظمت
ترا یاد میکنیم قَالَ گفت حق تعالی در جواب ملایکه إِنِّي أَعْلَمُ بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و از جملهٔ آن اظهار عجب و کبر و عدم اعتقاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر
نمیکرد و خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن در تدبیر مصالح نمیدانست از امام جعفر صادق علیهم السلام
منقولست که فرشتگان از حق تعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد و گفتند ما تسبیح تو میکنیم و طاعت
تو مینمائیم و عصیان تو نمیورزیم و غیر ما که خواهی آفرید که فرمان تو نبرند و نخواهند برد و چون در جواب این سؤال إِنِّي
أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ را شنیدند دانستند که ایشان ترک این امر ندارند پناه بعرش الهی آوردند و باستغفار اشتغال
نمودند و وقتی که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاد و از زمین آمد خطاب باو رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن
تا عاصیان و گناهکاران اولاد تو پناه بآن آورده بصیقل استغفار زنگ عصیان بزدایند همچنانکه فرشتگان
مقرب پناه بعرش برده باستغفار مشغول‌اند و چون خانه را تمام کرد و عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه ژولیده
موی و غبارآلوده متوجه آن شده بتضرع و زاری و ناله مشغول میشوند و سبب آن آمرزیده میگشتند حق تعالی خطاب کرد
بفرشتگان که از جملهٔ آن حکمتها و مصلحتها که در آفریدن آدم میدانستم و شما راه بآن نمی بردید القصه او سبحانه بعد از
جواب إِنِّي أَعْلَمُ از اجزای مختلفهٔ زمین خاک برداشت و آنرا بآب مخلوط ساخت باین وجه که فرشته ابر را امر کرد
تا چهل روز پارچه ابری را برسر آن بداشت و چنان تعیین فرمود که درین چهل روز باران خاک بباریده و بهیچ وجه سایه از سر
آن برنداشت تا آنکه آن خاک گل شده و چسبان گشت و بدرجه استعداد صورت رسید بعد از آن آنرا بصورت انسان منصور
گردانید و روح را در آن دمید و بجهت آنکه گندم گون بود آدم نام نهاد چه آدم بمعنی گندم است و او را خلیفه روی زمین
گردانید وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و در آموخت آدم را یعنی ملهم ساخت او را همه نامهای مخلوقات از
ازابن عباس علوی و سفلی و سعید بن جبیر و اکثر متاخرین روایت که حق تعالی تعلیم آدم کرد نامهای موجودات را حتی کاسه و نیم کاسه
و جمیع صفتها را از آنچه متعلق است بدین بنا ثُمَّ عَرَضَهُمْ بعد از آن عرض فرمود مسمیات اسما را عَلَى الْمَلَائِكَةِ
بر فرشتگان فَقَالَ أَنْبِئُونِي پس گفت ای فرشتگان خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ باسمای اینها که بر شما معروض
شده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان بآنکه شما سزاوار ترید بخلافت از غیر خود بجهت معصوم بودن شما
و چون شما وجود دیدن مسمیات علم بنامهای آن ندارید چه جای آنکه دانستید خواص او را پس چگونه بخلافت لایق تر باشید و تدبیر عمارت

زمین لایق تر و سزاوار تر و در اخبار وارد است که چون حق تعالی خواست که فضیلت آدم بافرشتگان نماید امر فرمود تا منبر
از آسمان هفتم بیاوردند و بر بالای آن کرسی از نور نهادند و فرشتگان را نزد آن منبر حاضر ساخت و آدم را امر کرد تا بر
بالای منبر رفت و بعد از آن عرض نامهای اشیا فرمود بر ملایکه و گفت مرا خبر دهید که هر یک از آن نامها چه چیز نشان
بعجز و قصور خود معترف شدند و بطریق اعتذار قَالُوا گفتند که سُبْحَانَكَ تسبیح میکنیم و دور میداریم
ترا از آنکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی و کسی را رسد که در افعال و اقوال تو زبان اعتراض گشاید لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست
ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آن چیزی که تو تعلیم داده ما را از نامهای اشیا از آنجمله نیست إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ بدرستی که توئی بسیار دانا بجمیع اشیا بروجهی که هیچ چیزی بر تو پنهان نیست محکم کار و صواب کردار که هر چه کنی
و گوئی بر وجه علم و حکمت باشد پس میدانی که منصب خلافت و رتبهٔ علم باسمای اشیا بکه می باید داد و چون فرشتگان اظهار
عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد بآدم و از جهت اظهار فضیلت و شرف او بر ملائکه قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ فرمود
که ای آدم خبر ده این ملایکه را که در پایین منبر تو نشسته اند بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای آن اشیا که عرض ایشان کرده بودم
فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آنهنگام که آدم علیه السلام خبر داد فرشتگان را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای آن مسمیات یعنی اسم هر شی
و منافع و مضار آنرا اعلام ایشان کرد قَالَ گفت حق تعالی ملایکه را بر وجه تنبیه و آگاه ساختن از روی استفهام
که أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را إِنِّي أَعْلَمُ آنکه بتحقیق که من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است
از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه پنهانست از امور زمین همچنانکه میدانم آنچه نزد شما حاضر کرده ام از مسمیات یعنی
دانای نهان و آشکارم و همه اشیا نزد من حاضر است و هیچ چیز بر من پوشیده و پنهان نیست وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
و میدانم آنچه ظاهر میکنید از گفتار و غیر آن وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه را می پوشید از اعتقاد و از فضلیت
بغیر خود آورده اند که چون آدم اسما جمیع مسمیات اعلام ملایکه کرد ملایکه بعجز خود اعتراف کردند و بافضلیت آدم
معترف شدند حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام آدم امر کرد بایشان تا منبر او را بر گرفتند و او را در هفت آسمان بگردانیدند
در عرض صد سال تا عجایب آسمانها را بدید بعد از آن اسپی از مشک بیافرید و او را دو پر داد از در و مرجان و آدم را
فرمود تا در آنجا نشسته در آسمانها میگردید و بر همه فرشتگان سلام میکرد باینطریق که السلام علیکم و رحمة الله ایشان
در جواب گفتند و علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی از روی تعظیم خطاب کرد که ای آدم سلام و تحیت
بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهت تعظیم آدم فرشتگان را بسجود آدم امر کرد چنانکه میفرماید وَإِذْ
قُلْنَا و یاد کن ای محمد این را که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ مر همه فرشتگان را که یکبار سجده کنید مر آدم را

سجدهٔ تعظیم نه سجدهٔ عبادت زیرا که سجدهٔ عبادت غیر مر او را نیست فَسَجَدُوا این سجده کردند ایشان اِلَّا اِبْلِیسَ مکر
شیطان لعین با قبیلهٔ خود که جماعتی اند از جن اَبَی سر باز زد از آن سجده وَاسْتَکْبَرَ و تکبر و گردنکشی کرد وَکَانَ مِنَ
الْکَافِرِینَ و بود او در اصل از ناگرویدگان یعنی از منافقان و علم خدا بآنچه اظهار انقیاد مینمود نزد فرشتگان
و در باطن کافر بود و چون حق تعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد و مذهب حق آنست
که ابلیس از جن بود نه از ملایکه چه ایشان معصومند باتفاق و آیهٔ کَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ دلیلست باین
و اگر چه مامور شدن او بسجده ازین آیه فهم میشود زیرا که خطاب آن با فرشتگان است اما آیهٔ اِلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُکَ
دلالت صریح است بران مرویست از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که هر که سورهٔ از سورهای سجده بخواند و سجده کند ابلیس از و رمیده
شود و گریستن آغاز کند و گوید وای بر من فرزند آدم سورهٔ عزیمه خواند و سجده کرد مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم
مستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت کند که چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنبالهٔ کشتی جای گرفت نوح گفت ای ابلیس
بواسطهٔ تجبر و تکبر خود را و مردمان را هلاک کردی گفت اکنون چه کنم گفت حق تعالی میفرماید که اگر قبر آدم را سجده کنی توبهٔ ترا
قبول کنم جواب داد که من آدم را وقتی که زنده بود سجده نکردم اکنون که مرده است سجده خواهم کرد القصه چون ابلیس از سجده
آدم ابی کرد حق تعالی بر و لعنت کرد و وی را از صف فرشتگان دور گردانید و همه ملایکه بر و لعنت کردند و آدم را گفت که به بهشت
رو و از جمیع لذات بهشت متلذذ شو همچنانکه فرموده وَقُلْنَا یَا آدَمُ و گفتیم از محض فضل و کرم خود که ای آدم اسْکُنْ
اَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ و جفت تو یعنی حوا در بهشت از ابن عباس و ابن مسعود روایت که
چون آدم به بهشت رفت بجهت تنهایی وحشت داشت حق تعالی خواب را برو غالب ساخت و بعد از آن استخوانی از پهلوی
چپ او جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی حسن تمام و حلهای بهشت در و پوشانید و او را بانواع زینت بیاراست
چون آدم بیدار شد و آن حسن و جمال را مشاهده نمود با او انس گرفت و محبت تمام با او پیدا کرد و نزد بعضی آنست که حق تعالی
حوا را از باقی گل آدم بیافرید و بعد از آن امر فرمود که در بهشت ساکن شوید وَکُلَا و بخورید از بهشت یعنی از میوهای
آن مِنْهَا رَغَدًا خوردنی بسیار و با فراغت و خوشحالی حَیْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه
آرزو کنید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید یعنی مخورید هٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را که درخت گندم است فَتَکُونَا پس
باشید آنهنگام که نزدیک شوید باین درخت مِنَ الظَّالِمِینَ از ستمکاران بر نفسهای خود یعنی از کسانی که
حظ خود را از ثواب ناقص کرده باشند و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده که انبیا معصومند از اول
عمر تا آخر عمر پس این نهی نهی تنزیهی باشد که بمعنی ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی فرضی که از آن چاره نباشد زیرا که آن

با وسپید بود داو

منافات دارد بعصمت آورده اند که چون حق تعالی آدم را بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامهٔ بزرگواری
در و پوشانید و غلمان در پیش او در مقام خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حوران در پایهٔ ملازمت او مقرر نمود
ابلیس بر و حسد برد و اندیشه کرد که بچه نوع آدم را ازین منصب معزول سازد چون حق تعالی او را از درخت گندم منع
فرمود فرصت یافته در دهن مار شده از وی درخواست نمود که مرا با آدم رسان مار بدستیاری طاوس او را به بهشت
برد ابلیس بیامد و برابر آدم و حوا بایستاد و گویند از دهن مار بیرون نیامد بلکه بیک طرف دهن او آمده خود را
با آدم و حوا نمود و آغاز گریه کرد ایشان او را نشناختند و با او گفتند چرا میگریی گفت بجهت موت شما و زوال این نعمت
عظیم از شما گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب جاویدیست و اشاره بدرخت گندم کرد گفتند ازان
ما را نهی فرموده اند چگونه بخوریم گفت نه از آن درخت است که شما را از آن منع کرده اند و سوگند یاد کرد که من درین امر نیکوخواه
شمام و از محض دولتخواهی شما را باین دلالت میکنم و چون این کلمات بدیشان شنیدند که کسی نام خدای سوگند بدروغ نخورد
بنابرین فریب خوردند بسخن ابلیس و بخوردن آن درخت مشغول شدند فَاَزَلَّهُمَا پس بلغزانید قدم آدم و حوا را الشَّیْطَانُ
ابلیس تلبیس عَنْهَا از آن درخت یعنی از جهت آن قدم ایشان بلغزانید و ایشان را از بهشت دور گردانید فَاَ
خْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را انبت اخراج ایشان از بهشت بشیطان بجهت آنست که او سبب اخراج ایشان
شد و اگر نه حقیقتا حق تعالی آدم و حوا را بیرون کرد مِمَّا کَانَا فِیهِ از آنچه بودند در آن از مرتبهٔ عظیم و انواع
نعمت و بدانکه بیرون کردن آدم و حوا از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهت مصلحت و حکمت بود یعنی حکمت او سبحانه تقاضا
میکرد که از بهشت بیرون آید و بدار دنیا نقل نماید و مشقت و بلیت بکشد تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود و رتبهٔ او
زیاده از آنچه در بهشت بود شود همچنانکه بجهت مصلحت غنی را فقیر میسازد و صحیح را بیمار میگرداند و آنکه حلهای بهشت
از و نزع کرد بجهت آن بود که آن از روی تفضل باو داده نه از روی استحقاق پس این نیز موجب عقوبت او نبوده باشد
و نیز بدانکه بیرون آمدن از بهشت ضروری بود و اگر چه درخت گندم نمیخورد زیرا که او از برای زمین آفریده شده بود تا خلیفة الله
باشد بدلیل اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً لیکن خروج او از بهشت اگر بی خوردن گندم میشود آسانتر بود و
چون بعد از خوردن آن واقع شد بر و شاق تر نمود چنانکه آورده اند که چون آدم و حوا گندم تناول نمودند لشکر
بلا روی بایشان نهاد فی الحال تاج شرف از سر ایشان دور افتاد و حلهای بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و غلمان
و حوران و رضوان که در ملازمت او بودند فرار کردند ایشان برهنه و بیکس ماندند و از خجالت برهنگی در پس درختان بهشت پنهان
میشدند عاقبت برگ انجیر خود را پوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند پس آدم دست حوا گرفت و خواست که از بهشت بیرون

آید کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت چون این کلمه بزرگوار گفتی زمانی باش شاید که حق تعالی برکت این نام رحم
بخشاید خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون روند اگر من امروز بروی رحمت کنم بر یک تن رحمت کرده باشم میخواهم که
فردا آدم روی چون ببهشت نهد هزاران هزار عاصیان از فرزندان بهمراه داشته باشد آنگاه بر ایشان رحمت کنم
تا وسعت رحمت من آشکارا گردد پس بحجت همین ایشانرا از بهشت بیرون کردیم وَقُلْنَا و گفتیم که ای آدم و حوا و ابلیس
اهْبِطُوا فرو روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ در حالتی که برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی دیگر را دشمنید
چه ابلیس و ذریت او دشمن آدم و ذریت اویند و بعکس عداوت آنها بجهت کفر و طغیانست و عداوت اینها بجهت
ایمان و اطاعت وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست و ذریت شما در زمین دنیا مُسْتَقَرٌّ موضع قرار یعنی
آرامگاه وَمَتَاعٌ و جای برخورداری و منفعت گرفتن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجل شما یا تا وقت قیام
قیامت آورده اند که چون آدم و حوا بزمین آمدند حکم شد که ای آدم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید
و هر یک بجای دیگر روید پس آدم بسر کوه سراندیب افتاد و حوا بساحل دریای هند بموضعی که آنرا جده گویند آدم دویست سال
بر سر کوه سراندیب میگریست ابن عباس روایت کرده که هرگاه که آدم ترک مندوب خود را یاد کردی بیهوش شدی و در این
مدت چندان باران حسرت از دیده بزمین ندامت بارید که در رخسار مبارک او دو جوی بدید آمد شبی آدم از بسیاری
گریه در وقت بیهوش شد جبرئیل آمد و سر آدم بر دامن خود گرفت در واقعه دید که حوا بر کنار دریا نشسته است میگرید و میگوید
ای دوست و مونس و همدم و یار من چگونه آیا برهنه یا پوشیده بیداری یا در خوابی آدم خواست که جوابش دهد ناگاه
بهوش آمد و فغان و زاری درگرفت و چنان از درد بخروشید که جبرئیل بناله درآمد و مناجات کرد که الهی که برین
دو غریب بیسر و مانده رحم فرمای خطاب آمد که آدم را بشارت ده که نزدیک شد که شب فراق بسر آید و ماه مراد از مشرق
امید برآید و در روایت اهل البیت آمده و در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است که چون حق تعالی آدم را بعد از آفریدن
باسمان برد بر ساق عرش اسمی چند دید از نور بر صورت خود و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا پیش
از من بصورت من خلقی آفریده گفت نه گفت پس اینها کیستند فرمود که اینها فرزندان تواند و اگر نه غرض من وجود
ایشان بودی ترا هرگز نیافریدمی گفت پس اینها گرامی ترین بندگان تواند گفت آری این نامها را یاد گیر که در وقت ماندگی
بفریاد تو رسند آدم آن نامها را فرا گرفت چنانکه حق تعالی ازین خبر میدهد فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا پیش آمد آدم بفرا
گرفتن و قبول نمودن مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود كَلِمَاتٍ سخنان با برکت و عظمت را که آن نامهای آل عبا است
و چون وقت قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای آدم مگر آن نامها را که بر ساق عرش دیدی فراموش کردی چون این بشنید دست

برداشت و گفت خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول فرمای فَتَابَ عَلَيْهِ پس بازگشت حق تعالی
بر وی بقبول توبه او یعنی او را پذیرفت إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستی که خدای تعالی نیک رجوع کننده است بقبول
توبه الرَّحِيمُ بسیار بخشنده و مهربان بر بندگان قتاده و سعید بن جبیر گفته که آن کلمات اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا
وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و صحیح آنست که حق تعالی ببرکت شفاعت پنج تن آل عبا
قبول توبه او فرمود و مغازلی شافعی که از اکابر اهل سنت است از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود که
آدم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین شفیع خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول کرد بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام
عبارتست از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان شدن بر ترک اولی و توبه غیر ایشان عزم است بر ترک فعل حرام و چون
وسوسه شیطان سبب یادتی مشقت است در ادای طاعت و آن موجب بسیاری ثوابست بر طاعت و عبادت ازین جهت
حق تعالی ابلیس را نیز با آدم و حوا از بهشت بیرون فرستاد چنانکه فرمود قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا و گفتیم ما که فرو روید از بهشت یا از
طبقات آسمان جَمِيعًا همه شما بزمین فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم پس اگر بیاید شما را خطاب با آدم و حوا و ذریت ایشان
که در صلب ایشان بودند یعنی ای مردمان اگر بیاید بشما مِّنِّي از جانب من هُدًى دلالتی و بیانی که آن فرستادن
پیغمبرانست و کتابها فَمَن تَبِعَ هُدَايَ پس کسانی که پیروی کنند دلالت و بیان مرا که پیغمبران و کتابهاست فَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از فرود آمدن عقوبت و عذاب در دنیا و آخرت وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت آنچه مطلوب و مقصود ایشانست زیرا که همه مرادات خود خواهند
رسید در هر دو سرای و ثواب کردار خود بروجه کمال خواهند یافت و بعد از ذکر اهل ایمان و بیان ثواب ایشان
درباره کفار میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و کسانی که کافر شدند و پوشیدند حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و بدروغ نسبت دادند دلیلهای وحدانیت مرا و تکذیب کردند فرستادگان و کتابهای مرا أُولَٰئِكَ آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاوید مانندگانند
بعد از آن خطاب بیهودان کرده امر میکند ایشانرا بیاد کردن نعمتی که او سبحانه بفضل خود ارزانی داشته و بوفا
کردن بعهدهای او سبحانه که آن پیروی حقست و نظر کردن در معجزات خاتم الانبیا و بکتابی که باو نازل شده تا بآن
ایمان آورند پس میفرماید که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب مراد یهودند چه همه ایشان از نسل یعقوب اند
اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتهایی که بفضل و کرم خود أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم
بر شما و مراد بیاد کردن نعمت فکر کردنست در آن و شکرگذاری آن کردن و آن نعمت صحت بدنست و بسیاری مال و فرزندان

و امنیت و جمعیت و گویند مراد نعمتی است که خدای تعالی به پدران ایشان داده بود که آن نجات آنها بود از فرعون و غرق شدن
و عفو کردن آنها را از گوساله پرستیدن بعد از توبه کردن و یا مراد نعمت دریافتن زمان خاتم الانبیاست صلعم یعنی شکر جمیع
نعمتها کنید و یا شکر نعمتهای پدران خود کنید که بدان فخر میکنید و یا نعمت وجود با جود حضرت محمد صلعم وَأَوْفُوا بِعَهْدِي
و وفا کنید بعهدی که من در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بسته ام در توریت چه حق تعالی آنحضرت را به نبی نانویسنده و ناخواننده
تعریف کرده یعنی وفا کنید بایمان آوردن بوحدانیت من و تصدیق کنید محمد صلی الله علیه و آله أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا
کنم بعهد شما بنیکویی ثواب دادن و یا داشن وفاداری کردن وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من بترسید در شکستن این عهد
و وفا نکردن آن وَآمِنُوا بِمَا أَنزَلْتُ و بگروید بانچه فرو فرستادیم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتی که آن قرآن
تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریت که موافق آنست در توحید و وعده و وعید و
نعت رسول صلی الله و قصص پیشینیان و امر بعبادت و عدل در میان بندگان و نهی از معصیت و فحش وَلَا تَكُونُوا
و باید که نباشند أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروه ناگرویده بقرآن یعنی واجبست بر شما که اول کسی بوده باشید که ایمان
آورده بآن زیرا که شما نظر در معجزات آن میکنید و علم بشان آن دارید و پیش از نزول آن مردم را مژده میدادید بنزول
آن وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریت است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را مراد
علمای یهودند چون کعب بن اشرف و امثال او که هدیه و تحفه از یهود میگرفتند و آیات توریت را میگردانیدند و صفت پیغمبر
که در آنجا بود متغیر میساختند از ابو جعفر علیه السلام منقولست که مراد علمای بنی اسرائیل اند چون یحیی بن احطب و کعب بن
اشرف که هر ساله گندم و جو و میوها از قوم خود میگرفتند و از پادشاهان هدیه اخذ میکردند و ترسیدند که اگر تابع رسول
شوند از مرسوم خود محروم مانند و بجهت این بر کفر خود مصر شده بودند با آنکه میدانستند حقیقت محمد را صلعم حق تعالی
فرمود که آیات کلام مرا بمرسوم و هدیه بدل مکنید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید در بدل کردن کتاب بحطام
فانی دنیوی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ و آمیخته مسازید سخن درست و راست را که توریت و انجیل است از صفات محمد ص
و آله بِالْبَاطِلِ بسخن ناحق که اختراع میکنید و بدستهای خود در توریت می نویسید تا مشتبه بیکدیگر شده میان حق و باطل
فرق نتوان کرد وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ و می پوشید حق را که صفت مصطفی است وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید
که این آن پیغمبر است که در توریت وعده بآن داده شده است و بعد از منع ایشان ازین عمل قبیح ایشانرا بارکان ایمان امر فرموده
که وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز اهل اسلام بر آن وجه که ایشان میگذارند وَآتُوا الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة مال بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت

مسلمانان و تخصیص رکوع بذکر جهت آنست که در نماز یهودان رکوع نیست پس از سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید که أَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا میفرمایید مردمان را بنیکویی وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ و فراموش میکنید یعنی ترک میکنید
نفسهای خود را وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه شما میخوانید توریت که در وصف پیغمبر است
و وعید بر عناد و ترک نیکویی و مخالفت قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس عقل را کار نمیفرمایید در قبح فعل
خود تا باز ایستید از آن این آیه در شان بعضی از علمای یهود مدینه است که یاران خود را ترغیب میکردند بر اسلام
و انقیاد شرع محمدی و خود قبول اسلام نمیکردند از انس مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج
بر جمعی بگذشتم که لبهای ایشانرا بمقراض می بریدند گفتم یا جبرئیل که اینها کیستند گفت واعظانند که در دنیا مردمانرا به نیکویی
میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون حق تعالی کفار را از کفر و عناد نهی کرد در عقب آن ایشان را
بطاعت امر فرمود باین وجه که وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید بر احتیاج خود بِالصَّبْرِ بشکیبایی کردن
بر مشقت طاعت او و از ائمه علیهم السلام مرویست که مراد بصبر روزه است یعنی استعانت نمایید بر مقاصد دنیوی و اخروی
خود بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ و بنماز گذاردن تا حق تعالی ببرکت این دو رکن اعظم اسلام شما را امداد
و مقصودات دنیا و آخرت رساند وَإِنَّهَا و بدرستی که استعانت بصبر و صلوة لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار
است اکثر بر آنند که ضمیر انها راجع است بصلوة یعنی نماز دشوار است بر همه کس إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ
مگر بر پرهیزکاران و فروتنان از ترس حق تعالی و آرام یافتگان بطاعت او و انها مؤمنانند از مجاهد نقل است
که مؤمنان چون متیقن اند برسیدن بثواب طاعت و بمرتبه بلند که در بهشت نامزد ایشانست عبادت بر ایشان دشوار
نمی نماید همچنانکه در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ یعنی آن مؤمنان پرهیزکار کسانی اند که يَظُنُّونَ دارند ظن
یعنی یقین است چه در کلام عرب اطلاق ظن بر آن بسیار است یعنی یقین میدانند أَنَّهُم که ایشان مُلَاقُوا
رَبِّهِمْ رسندگانند بوعده پروردگار خود و بجهت تاکید وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان إِلَيْهِ بسوی رحمت پروردگار
خود و بپاداش عبادت خود رَاجِعُونَ بازگردند و بعد از آن مبالغه میکند بار دیگر بنی اسرائیل را بیاد کردن نعمت
امر میفرماید که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که
أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و این را نیز یاد کنید که من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم
آبا و اجداد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیانی که در روزگار ایشان بودند و آن در عهد موسی بود و در زمانی
که بعد از او بود چه حق تعالی ایشانرا بجهت علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار گردانید و بعضی را پیغمبر و پادشاه عادل ساخت

البقرة

واولاد تبعیت پدران نکرده بکفر و معصیت مشغول شدند پس در تهدید ایشان میفرماید که وَاتَّقُوا یَوْمًا و بترسید از حساب روزی که در آن روز لَا تَجْزِی حق گذاری نکند یعنی ادای حق گذاری تواند نمود نَفْسٌ هیچ نفس مؤمن عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر شَیْئًا اندک چیزی را که از حقوق مردمان در ذمت او بوده باشد یا کفایت نکند هیچ شخصی از هیچکس چیزی از عذاب وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و پذیرفته نشود از آن نفس شَفَاعَةٌ در خواستی بر تقدیر آنکه کسی که شفاعت او کند وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا و فرا گرفته نشود از آن نفس عَدْلٌ فدائی که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و دفع عذاب خود وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ و نه ایشان در آن روز یاری داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچکس نصرت ایشان ندهد مراد بدین آیه کفارند چه نزول آن جهت رد قول ایشانست که میگفتند پدران ما که انبیا اند شفیعان ما باشند در آن روز جزا و مؤمنان درین حکم داخل نیستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده که حضرت پیغمبر صلعم و آله فرموده که ذخیره کردم شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و نیز فرموده که در روز قیامت مرا اذن شفاعت دهند پس شفاعت کنم و اهل مرا نیز رخصت شفاعت دهند تا امتان گناه کار را شفاعت کنیم و نیز آنحضرت فرمود که کمترین مؤمنان در شفاعت کسی باشد که در حق چهل کس از برادران مؤمن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان سزاوار دوزخ باشند و نیز بجهت تذکیر نعمت بر بنی اسرائیل میفرماید که وَإِذْ نَجَّیْنَاکُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را مراد بر اجداد ایشانست پس منت بر فرزندان نهاده زیرا که وصول نعمت بر پدران موجب سرافرازی فرزندانست پس معنی آنست که ای بنی اسرائیل این نوع نعمت را یاد کنید که باخلاص دادیم پدران شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از متعلقان فرعون یَسُومُونَکُمْ ستم و رنج میرسانیدند و عذاب میکردند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذاب پس بیان آن عذاب میفرماید که یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ و باقی میگذاشتند دختران شما را تا آنها را بندگان خود سازند و با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند و نزد بعضی مراد بسوء العذاب عملهای پر مشقت بود چه بعضی آنها را خدمتکار بستان گردانیده بودند و برخی از ایشان زراعت میکردند و بعضی دیگر گل کاری و خشت کشیدن و جمعی دیگر عصاری و برخی دیگر که صلاحیت خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند و سبب کشتن پسران ایشان آن بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که خرابی ملک او و هلاک او در دست او بود آورده اند که فرعون خواب دید که آتش از طرف بیت المقدس شعله کشید و همه خانهای مصر بسوخت و بنی اسرائیل را ضرری نرسانید فرعون ازین خواب هراسان گشت و خواب را بر کاهنان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک

تو بردست

تو بر دست او باشد فرعون قابلها را بر زنان حامله ایشان گماشت تا هر پسری که متولد می شد می کشتند وَفِی ذَٰلِکُمْ و درین کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن شما را بر کارهای سخت بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار شما عَظِیمٌ که بزرگ و بی نهایت بود آورده اند که فرعون عمران را نمیگذاشت که بخانه خود رود بجهت خوف آنکه مبادا با زن خلوت کند و ازو پسری متولد شود شبی فرعون در کوشک خسپیده بود و عمران نزد او در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زن او حاضر شده متعجب شد گفت چگونه اینجا آمدی با آنکه درها بسته بود و پاسبانان بر درگاه ایستاده گفت من بخودی خود اینجا نیامده ام عمران دانست که این از جانب خداست پس بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان خدای او را آورده بود باز بخانه خودش برد و چون حامله شد او را از نظر غمازان پوشید تا که موسی متولد شد گماشتگان آمدند تا تفحص اینمعنی کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور پوشانید و بگریخت خواهر او که خاله موسی بود ازین معنی بیخبر آتش در تنور نهاد تا نان پزد در وقتی که زبانه آتش از تنور بهوا میرفت کسان فرعون در رسیدند و همه جا تجسس کردند مادر موسی را بدست آوردند و از پسر اثری نیافتند بر سر تنور رفتند آتشی عظیم از تنور بیرون می آمد و بعد از تفحص جمیع آنخانه فرعون را خبر دادند که غلط بعرض رسانیده اند فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی در پیش تنور آمد دید که آتش از تنور بیرون می آمد آتش در نهاد او افتاده چون در تنور نگریست دید که موسی با آتش بازی میکند دانست که در ضمن آن سری هست پس موسی را برگرفت و در خفیه تربیت او میکرد و تتمه این حکایت در موضع خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن نعمت دیگر را بیاد ایشان می آورد و میفرماید که وَإِذْ فَرَقْنَا بِکُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید این که چون شکافتیم جهت شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر فرعون از عقب شما می آمدند فَأَنْجَیْنَاکُمْ پس رهانیدیم شما را از ضرر ایشان وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و در آب فرو بردیم فرعون را و کسان او را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما مینگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق میگشتند و تفصیل این حکایات در اثنای آیات مذکور خواهد شد وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و نیز یاد کنید وقتی که وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب توریت أَرْبَعِینَ لَیْلَةً چهل شبانه روز یعنی گفتیم بعد از انقضای مدت چهل روز که تمامی ذی القعده بود و ده روز از ذی الحجه توریت را بتو دهیم پس موسی بامر خدای تعالی با بعضی از خواص خود متوجه کوه طور شد تا خدای تعالی توریت را باو دهد ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ بعد از آن فرو گرفتید گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران

بود بجهت این شرک آوردن باعث این امر بسیاری بود چنانکه در موضع خود معلوم کرد ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم
و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس گوساله پرستیدن شما لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گویید خدای را بر نعمت عفو یعنی بارادت آنکه شکر نعمت عفو بجای آورید و بعبادت
او مشغول شوید بعد از آن بیان نعمت دیگر میکند بر ایشان و میگوید وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و نیز یاد کنید آنوقت را
که دادیم موسی را الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ کتاب توریة و حجتی و دلیلی جدا کننده میان حق و باطل و آن معجزات
او بود لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ شاید که شما راه راست یابید یعنی بارادت آنکه شما هدایت یابید بتدبر در توریت و تفکر در
معجزات او وَإِذْ قَالَ مُوسَى و نیز یاد کنید وقتی را که گفت موسی بعد از فرا گرفتن توریت و بازگشتن از طور لِقَوْمِهِ
گروه خود را یعنی بگوساله پرستیدن مشغول شده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستی که شما
ستم کردید بر نفسهای خود بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را الخدای فَتُوبُوا پس باز گردید بتضرع و زاری
و توبه کنید از این عمل قبیح و رجوع نمایید إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار خود که بریست از نقص و عیب در آفریدن چیزها
فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را که قبول توبه شما بر نیت ذٰلِكُمْ این کشته شدن شما خَيْرٌ
لَكُمْ بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریدگار شما چه این موجب پاکی شماست از کفر و شرک
و سبب رسیدن شما بجوهر جاودانی و سرور ابدی آورده اند که بعد از این حکم بنی اسرائیل بفرموده موسی غسل میت کردند و کفن
پوشیدند و بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها در پیش افکندند و هرون با دوازده هزار مرد که بر دین موسی ثابت و راسخ بودند شمشیرها
کشیده بیامدند و بقتل ایشان مشغول شدند و حق تعالی ابری تاریک بر سر ایشان بداشت تا جهان تاریک شود تا بشفقت
و رحم ایشان از کشتن خویشان باز بندارد پس خویشان و اقربا یکدیگر را می کشتند حتی پسر پدر را و پدر پسر را تا آنکه از زوال
روز تا بغروب آفتاب هفتاد هزار از ایشان بکشتند تا آنکه موسی و هرون بر ایشان رحم آمده بگریستند و از روی تضرع
و زاری بدرگاه حضرت باری بنالیدند که بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش حق تعالی اجابت
فرمود و تاریکی فرو نشست و چون موسی کشتگان را شمرد هفتاد هزار بودند بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی کشنده
ایشان مجاهد است و کشته شده ایشان شهید و همه را بهشت خواهند برد پس بدین خوشنود شد حاصل که حق تعالی میفرماید که چون
فرمان مرا بدل بجای آوردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد خدای بشما بمغفرت و قبول توبه إِنَّهُ هُوَ
التَّوَّابُ بدرستی که اوست بسیار باز گردنده بشما بعفو و مغفرت و قبول توبه الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر توبه کاران
آورده اند که چون بنی اسرائیل بعد از قتل بوحدانیت حق اعتراف کردند حق تعالی بموسی خطاب کرد که بار دیگر که بمناجات آیی جمعی از بنی اسرائیل را

باخود بیاور تا عذر گناهی که کرده اند از پرستش گوساله بخواهند و بشرف شنیدن کلام من مشرف شوند موسی علیه السلام هفتاد کس
از بزرگان بنی اسرائیل اختیار کرد و ایشان را همراه بکوه طور آورد و موسی چون خواست که مناجات کند حجابی میان او و هفتاد
کس پیدا شد ایشان بیرون حجاب ماندند حق تعالی با موسی سخن گفت با امر و نهی و وعظ و نصیحت ایشان نیز می شنیدند
پس خطاب با ایشان کرد که منم خدایی که بجز من خدایی نیست خداوند زمین مکه ام و شما را از زمین مصر بیرون آورده ام
مرا پرستید و غیر مرا پرستش مکنید چون موسی از مناجات فارغ شد و آن حجاب زایل گشت با ایشان گفت کلام خدا را شنیدید
گفتند آوازی شنیدیم اما ندانستیم که گوینده آن خدا بود یا شیطان و تا خدا را معاینه نبینیم باور نکنیم که کلام خداست چون
این میگفتند آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت کما قال الله تعالی وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد
تن از بزرگان شما که با موسی بطور رفته بودند يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی ما باور نداریم ترا که
میگویی که این سخن از پس حجاب شنیدیم سخن خداست حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ تا وقتی که ببینیم سر بسر بینیم خدا را جَهْرَةً
دیدنی که ظاهر و آشکارا و روبارو فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت بزرگان شما را آتشی که از آسمان
فرود آمد بجهت عناد و انکار و طلب امر محال وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما مینگریستید یعنی بزرگان شما نگاه
میکردند بدان آتش که با ایشان رسید و گویند که باواز مهیب صاعقه هلاک شدند حاصل که ایشان بعد از مردن یک شبانه
روز چنان افتاده بودند و موسی بیهوش شد و چون باخود آمد متحیر در ایشان می نگریست و میگفت بار خدایا من با بنی اسرائیل
چه گویم و چون از احوال ایشان پرسند چه جواب دهم حق تعالی ایشان را زنده ساخت چنانکه میفرماید ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس
برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مردن شما بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد
که شما سپاس داری کنید مر حق تعالی را در زنده گردانیدن چه زندگی اصل نعمت است تا بعد از زندگی بعبادت ما
مشغول شوید مرویست که در وقتی که موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با جباران و کنعانیان آنجا
حرب کنید ایشان از این امتناع کردند حق تعالی بر ایشان غضب کرد و چهل سال در تیه که بیابانی بود هموار مسافت آن
پنج فرسنگ در پنج فرسنگ سرگردان کرد و ایشان درین مدت در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب ایذا یافتند و گاه
از آن رحلت میکردند و تا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز در همان موضع بودند که رحلت کرده بودند و چون از تاب
آفتاب بی تاب شدند بتضرع و زاری از موسی درخواستند تا از خدای استدعا کند که ایشان را سایه کرامت کند تا از حرارت
آفتاب ایمن شوند حق تعالی ابری سفید تنک که نمی بارید و باد خنک از آن می آمد بر سر ایشان بداشت و چون در زیر آن
استراحت کردند گفتند ای موسی اگر ما آسایش یافتیم اما طعام نداریم که بآن سد رمق کنیم حق تعالی امر کرد تا بر ایشان ترنجبین و مرغ سمانی بارید

چنانکه میفرماید وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وسایه ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب رنج نیابید وَأَنْزَلْنَا
عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وفرو فرستادیم برای شما در ان بیابان ترنجبین را وَالسَّلْوَىٰ ومرغ سمانی و آن مرغی بود
از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و ترنجبین باریدن برفی از اول طلوع صبح تا برآمدن آفتاب بر ایشان می بارید و باد
جنوب را امر فرمود تا مرغ سمانی را بر ایشان ریزان میساخت و در تفسیر آمده که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و نغمهای
خوش سرایدندی و بادی بر ایشان وزیدی و پرهای ایشان بریختی فی الحال بریان شدی و بی رگ و استخوان پس گفتیم ایشانرا
كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آن چیزی که روزی کردیم شما را و آنرا برای فردا
ذخیره منهید ایشان خلاف کرده می نهادند و همه متعفن می شد وَمَا ظَلَمُونَا وستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَٰكِنْ كَانُوا
ولیکن بودند که بسبب آن أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند یعنی برزاقی خدای تعالی اعتماد نکرده ذخیره
آن میکردند و ناسپاسی مینمودند و بجهت آن از ثواب یا ازین نعمت محروم ماندند پس ضرر آن بخود ایشان ظاهر شد
و چون مدت چهل سال که در ان بیابان متحیر و سرگردان بودند حکم الهی شد که در شهر مقدس داخل شوند چنانکه میفرماید
که وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید که چون گفتیم شما را ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ در آیید درین دیه یعنی بیت المقدس
فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید ازین دیه یعنی میوها و طعامهای آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر که خواهید و هر چه اراده کنید
رَغَدًا خوردنی بسیار و فراخ وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه و آنرا هفت در بود
سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید برای شکر کذاردن او سبحانه برانکه شما را ازان بیابان برهانید و ازان سرکردانی
خلاص کرد وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید که بار خدایا درخواست ما از خطیه ایست و این کلمه استغفار ایشان بود
یعنی بگوئید که مارا بیامرز و بفکن از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم ما شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را
برکت دعا و سجده وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکارانرا ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ
پس بدل کردند و بگردانیدند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود آن کلمه استغفار را که بآن مامور شده بودند قَوْلًا غَيْرَ
الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بگفتاری غیر آن که گفته شده مر ایشانرا یعنی حق تعالی فرموده بود که بگویند حطه ایشان گفتند
حنطه یا حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ مراد آنست که توبه و استغفار را بدل کردند بآنچه مطلوب ایشان بود از نعمتهای دنیا
و با وجود این چون ایشانرا گفتند که ازین در تنگ در روید تا پشت شما خم شود برای تواضع و فروتنی برای خدای ایشان
بعضی درهای فراخ بدر رفتند و راه بگردانیدند فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنانکه ستم کردند
بتغییر گفتار و کردار رِجْزًا عذابی و عقوبتی مقدر مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ از آسمان بسبب آنچه بودند

که بیرون میرفتند از فرمان ما مرویست که مراد برجز طاعونست در روایتی واقع شده که در یکساعت بیست و چهار هزار و بروایتی هفتاد هزار
کس از پیران ایشان مردند و فرزندان ایشان ماندند آورده اند که چون بنی اسرائیل در تیه من و سلوی بخوردند تشنه شدند
و هفتاد هزار مرد ایشان زبان العطش العطش کشودند نزد موسی آمدند و از روی عجز از موسی طلب آب کردند کما قال الله تعالی
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که چون موسی آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای گروه خود که بعد از خوردن
من و سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ پس گفتیم ما او را که ای موسی بزن عصای خود که از شعیب
بتو رسیده الْحَجَرَ سنگ معین را و آن سنگی بود مربع بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاده تا از زمین
طور برداشته بود گویند آدم او را از بهشت آورده بود بمیراث بشعیب افتاده و شعیب آنرا با عصا بموسی داده در تفسیر اهل
البیت علیهم السلام مذکورست که چون از موسی آب خواستند موسی دست بدعا برداشت و گفت الهی بحق محمد سید الانبیاء
و بحق علی سید الاوصیاء و بحق فاطمه سیدة النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم
و خلفائهم سادات الازکیاء که آب ده این بندکان تشنه جگر را حق تعالی فرمود که ای موسی عصا را بر سنگ زن موسی عصا
بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ پس شکافته شد و روان گشت از ان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده
چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ بدرستی که دانستی هر یک از مردمان یعنی هر سبطی از
دوازده سبط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را یعنی چشمه معین خود را که ازان آب آشامیدندی از سلیمن و تراق روایتست که
آن سنگ بیست بود از و دوازده چشمه آب عذب بیرون آمدی چون از و مستغنی شدندی دیگر باره عصا بر و زدی
منقطع گشتی و هر روز ششصد هزار مرد را از آن آب دادی غیر از چهارپایان حاصل که هر حد و لی ازان دوازده مخصوص
بسبطی بودی ازان دوازده سبط و گفتیم ایشانرا كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ بخورید و بیاشامید از
روزیی که خدای تعالی بی رنج و تعب شما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِي الْأَرْضِ در زمین
مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کاران باشید آورده اند که چون حق تعالی من و سلوی و آب چشمها بر بنی اسرائیل کرامت
فرمود ایشان ناسپاسی کردند و طلب چیزهای دیگر کردند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ و یاد کنید که
چون گفتید که ای موسی لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ هرگز صبر نتوانیم کرد بر طعامی یگانه یعنی بر یک طعام
که من و سلوی است اگرچه دو طعام بودند اما هر دو در یک رسم گشته یکی میساختند فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان از برای ما
پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنَا تا بیرون آورد و موجود سازد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از بعضی آن چیزی که
میرویاند او را زمین یعنی زمین واسطه است در رویانیدن آن مِنْ بَقْلِهَا از تره و سبزیهای زمین وَقِثَّائِهَا

و از خیار بادرنگ آن وَفُومِهَا و از سیر آن وَعَدَسِهَا و از عدس آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن و چون از موسی
آن درخواستند قَالَ گفت موسی با حق تعالی بعد از دعا از روی انکار و تعجب أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل
میکنند آن چیزی که هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي آن فروتر و زبون‌تر است با آن چیزی که هُوَ خَيْرٌ آن بهتر است و نیکوتر
از ترنجبین و گوشت مرغ که در لذت و نفع و عدم احتیاج بسی بهتر است از آن چیزها و چون اعلا را با دنی بدل کردند
اهْبِطُوا مِصْرًا فرو روید از این تیه در شهری از شهرهای ارض مقدس یا بشهر مصر روید که شهر فرعون است فَإِنَّ
لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر شمار است مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواسته‌اید از آن تره‌ها وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
و بجهت کافر نعمتی زده شد یعنی لازم گشت بر ایشان خواری بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی و بیچارگی که هر چند
توانگر باشند خود را در زمره بینوایی و احتیاج تخلق نمایند بجهت آنکه مبادا جزیه را بر ایشان افزون سازند وَبَاءُوا
و باز گشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدا شدند ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آن خواری
و بیچارگی و خشم خدا مر ایشان را سبب آن بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ بودند که کافر می‌شدند
بآیتهای خدای تعالی یعنی معجزات او که بموسی عطا کرده بود و آیات توریت که متضمن نعت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیا و غیر ایشان از پیغمبران بِغَيْرِ الْحَقِّ
بناحق و ناروا یعنی با آنکه میدانستند که چیزی که موجب قتل باشد از ایشان صادر نشده بود آنها را میکشتند بلکه باعث
قتل ایشان حب دنیا و ریاست بود ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا آن مذلت و مسکنت و غضب الهی بسبب آنکه عاصی شدند در
فرمان خدای وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میگذشتند و از احکام خدای تعالی میگردیدند بروجهی که
در خبر آمده که در بامداد هفتاد هزار پیغمبر بکشتند و در وقت نماز دیگر در همان روز و در همان موضع تره میفروختند
از پیغمبر روایت کرده که یهودان بعد از موسی بهفتصد سال اختلاف کردند و هر فرقه طریقی اختیار کردند و بعد از عیسی
مدت دویست سال بعد از آن میفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه از روی نفاق اظهار ایمان کردند
یعنی مجرد بزبان اقرار کردند بایمان بی اعتقاد بدل وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالنَّصَارَىٰ
و گروه ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنها که از دین کفر بدین دیگر از ادیان کفار گرایند کانند یا کسانی که از دینی چیزی
فرا گرفته‌اند یا نیز که ملایکه را می‌پرستند و زبور میخوانند و در نماز روی بکعبه می‌آرند و گویند ایشان ستاره پرستند و بر هر
تقدیر این گروه مذکوره مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر کدام که گرویدند بخدا یعنی باخلاص تمام بخدا و بصفات سلبی و ثبوتی
او تصدیق کردند و بنبوت محمد آن حضرت گرویدند باعتقاد دل وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و گرویدند بروز بازپسین که قیامت است

وعمل

وَعَمِلَ صَالِحًا و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پس مر ایشان راست مزد ایمان
و عمل صالح نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نباشد بر ایشان از عذاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نباشند که اندوهگین شوند بفوت و نقص پاداش و بعد از ذکر کفر بنی اسرائیل باز خطاب با ایشان کرده میگوید وَإِذْ
أَخَذْنَا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت که از جمله آن
این بود که شرک مکنید بخدا و بهمه پیغمبران و بکتابهای ایشان بگروید و امرهای او کردن نهید و از منهیات او دور
شوید وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر شما کوه را تا آن پیمان را قبول کردید و سبب آنکه بنی اسرائیل بعد
از نزول توریت سرکشی آغاز کردند و احکام آنرا قبول نکردند حق تعالی بجبرئیل امر کرد تا کوهی از کوههای فلسطین که آنرا
طور گفتندی بقدر لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بر بالای ایشان بداشت بمقدار قامت
مردی و در پیش ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان دریایی زخار بدید آمد و چون گریزگاه ندیدند بتضرع و زاری روی
در افتادند و نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بگوشه چشم بکوه می‌نگریدند از ترس آنکه مبادا بر سر ایشان فرود
آید و از اینجاست که سجده ایشان در یک نیمه روست و گفتیم ایشان را در آنحال که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید
آنچه دادیم شما را از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهدی قوی که هیچ سستی در آن راه نیابد وَاذْكُرُوا
و یاد کنید و فراموش مکنید و یا پیوسته یاد کنید و تفکر نمایید مَا فِيهِ آنچه در وست از ثواب و عقاب و عمل بمضمون آن
کنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشید یعنی باراده اینکه شما بپرهیزید از ناشایستگیها که انواع معاصی است ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
پس روی بگردانیدید از وفا بآن عهد مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن بجد تمام
فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش او بنسبت
بشما بتوفیق دادن شما بتوبه و یا بوجود با وجود محمد صلعم که شما را بحق دعوت کردی و رحمت بودی لَكُنْتُمْ مِنَ
الْخَاسِرِينَ هر آینه می‌بودید از جمله زیانکاران و نیز خطاب با ایشان کرده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ
و بدرستی که نیک دانسته‌اید احوال آنانرا که اعْتَدَوْا مِنْكُمْ از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ
در حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم که در آن روز صید نکنند و از صبح تا شام عبادت کنند و ایشان در آن روز
بحیله ماهی میگرفتند چنانکه در روایت آمده که روز شنبه همه ماهیان دریا بآن موضع جمع می‌شدند و سر از آب بیرون میکردند
و ایمن بودند که کسی در آن روز تعرض با ایشان نرساند چه مدت متمادی بود که در این روز کسی مزاحم ایشان نشده
آنرا دانسته دلیرانه آنجا جمع میشدند و چون روز آخر میرسید همه میرفتند و از ایشان کسی اثری نمیدیدند تا شنبه دیگر این حال

بر ایشان شاق آمده آخر حیله کردند باین وجه که در پیرامن آن دریا حوضها کنند و در روز جمعه آب دریا را دران کشادندی و روز
شنبه آن حوضها پر از ماهی می‌شد و ایشان در آخر روز آب را می‌بستند تا ماهیان بدریا نروند و روز یکشنبه آن صید میکردند
و میگفتند که ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر خدا نمیکنیم و دران شهر هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی برین بر آمد
مردمان دلیر شدند روز شنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول شدند و هر چند صلحای ایشان منع کردند ازان باز نمی‌ایستادند
آخر داود علیه السلام برایشان دعا کرده حق تعالی همه را بصورت بوزینه مسخ فرمود کما قال الله تعالی فَقُلْنَا لَهُمْ
پس گفتیم ما مر ایشان را كُونُوا قِرَدَةً باشید بصورت بوزینگان خَاسِئِينَ از راه شدگان و خوار شدگان
فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم مسخیت و عقوبت ایشان را نَكَالًا عبرتی و اعتباری لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر آنها را
که پیش ایشان بودند وَمَا خَلْفَهَا و آنها که بعد از ایشان پیدا شدند چه مسخ شدن ایشان مذکور بوده در
کتب پیشینیان و قصهٔ ایشان مشهور در میان پیشینیان و یا آنکه مراد بیدیها مردمانی بودند که هم عصر ایشان بودند
یعنی عبرتی برای مردمان زمان ایشان و برای کسانی که بعد از ایشان بودند وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی
برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا برای هر که پرهیزد ازین نوع معصیت وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کنید وقتی
که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی که در میان ایشان کشته یافته بودند عامیل نام و نمیدانستند که قاتل
او کیست معلوم کردد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای تعالی امر میفرماید شما را أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً که بکشید گاوی را
قَالُوا گفتند قوم موسی از روی استبعاد أَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میگیری ما را هُزُوًا اهل سخریت یعنی با ما سخریه میکنی
چه ما از تو میپرسیم که عامیل را که کشته و تو میگویی که گاوی بکشید قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ گفت موسی پناه میگیرم
بخدا أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ از آنکه من باشم از نادانان زیرا که سخریت در مثل این حال محض نادانی است
و چون ایشان جد موسی بدانستند قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان یعنی سؤال کن از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را
يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما که مَا هِيَ حقیقت آن گاو را یعنی چه صفت دارد قَالَ گفت موسی إِنَّهُ
يَقُولُ بدرستی که میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ که آن گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر است و از کار افتاده
وَلَا بِكْرٌ و نه در اول جوانی و نارسیده بحد کار بلکه آن گاو عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ وسط است میان پیری
و جوانی فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ پس بکنید آنچه فرموده شوید قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ گفتند بار دیگر بخوان
برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا ظاهر و هویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن گاو قَالَ إِنَّهُ
يَقُولُ گفت خدای میگوید که إِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن گاویست صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا زرد رنگ

در غایت

در غایت زردی رنگ آن بر وجهی که تَسُرُّ النَّاظِرِينَ شاد گرداند از رنگ خود نظر کنندگان را بوی و چون هنوز اشتباه
ایشان باقی بود ازین جهت بار دیگر تکرار سؤال کرده قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان پروردگار
خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا آشکارا گرداند برای ما مَا هِيَ که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده و بعد
ازان جهت اعتذار تکرار سؤال گفتند که إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا بدرستی که گاوان متشابه شده اند
بر ما چه میانه سال زرد رنگ بسیارند وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ هر آینه از جمله راه یافتگان
باشیم بدین و یابنده عامیل از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی
هرگز آن گاو را نیافتندی و چون ایشان طلب تبیین آن گاو کردند بر وجهی که مشتبه بغیر آن نشود قَالَ گفت موسی
با ایشان که إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که حق تعالی میفرماید إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ بتحقیق که آن گاویست نه رام گشته
و نرم شده بحکم زراعت کننده تُثِيرُ الْأَرْضَ بشوراند و برگرداند زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه که آب دهد
کشت را بلکه آن مُسَلَّمَةٌ دست باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند لَا شِيَةَ نیست هیچ رنگی
که مخالف رنگ زردی باشد فِيهَا در وی که سم و شاخ او هم زرد است قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها
بیان کردی بر وجهی که اشتباه رفع شد جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را یعنی تمام صفت باز گفتی از برای ما پس تفحص
آن گاو کردند و آن را در دست جوانی یافتند پرهیزکار و بنهایت صلاحیت مادری پیر داشت و پیوسته بخدمتگاری
او مشغول بودی و نام آن گاو مذهبه بودی و قیمت سوقی آن سه درهم بود و هر چند بنی اسرائیل در بهای افزودند
وی افزون شد ابا مینمود چه مادر او را از بیع آن منع مینمود و او نمیتوانست که از فرمان مادر سر پیچد پس کار بجایی رسید
که راضی شدند که پوست آن گاو را پر از زر سرخ کنند و باو دهند وی بمادر عرض کرد مادر رخصت داد و در بعضی
روایتست که وزن آن زر ده مقابل وزن آن گاو بود و القصه بجهت میامن پرهیزکاری آن جوان و اطاعت مادر
بهای آن گاو باین قیمت رسیده آن را به بنی اسرائیل فروخت فَذَبَحُوهَا پس بکشتند آن را آنچه دیگر در ذبح آن گاو آن
بود که تا سرش گوساله پرستان بود با آنکه گاوی اینچنین با آنکه در نهایت حسن و غایت جمال و کمال قابل ذبح است
پس گاوی دیگر بطریق اولی سزاوار کشتن باشد نه پرستیدن وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نزدیک شد با آنکه نکنند
این کار را یعنی نخواستند که آن را بخرند و بکشند بجهت گرانی آن اما در آخر چاره دیگر نداشتند آن را بکشتند پس خطاب به بنی
اسرائیل کرده میفرماید وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا و یاد کنید که چون بکشتید نفسی را که عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ
فِيهَا پس اختلاف و نزاع کردید در آن مقتول یعنی در آنکه او را که کشته و هر یک از شما آن را بگردن یکدیگر می انداختید

وَاللهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و خدای بیرون آورنده و ظاهر سازنده است آنچه را که هستید شما که پوشید
آن را از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را بِبَعْضِهَا بپارهٔ آن گاو که بیخ دم آن گاو
بود یا زبان یا گوش و چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام کشندگان خود را بگفت و آن دو برادر
بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند چون نام کشنده خود را بگفت فی الحال بیفتاد و بمرد كَذَلِكَ
همچنانکه این مرده را زنده کردانید يُحْيِي اللهُ الْمَوْتَى زنده کرداند خدای همه مردگان را در روز قیامت وَيُرِيكُمْ
آيَاتِهِ و مینماید شما را ای منکران بعث دلیلهای قدرت خود را در زنده کردانیدن مردگان لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ فکر کنید شاید دریابید این را که کسی قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر زنده کردن همه نفوس قادر
خواهد بود و در ذکر این قصه دلالتست بر صدق نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله چه آنحضرت با آنکه ناخوانده بود بنی اسرائیل را
ازین قصه خبر داده و ایشان میدانستند که دانستن این قصه ممکن نیست مگر کسی را که کتابهای پیشینیان را خوانده باشد پس معلوم
جهودان شد که این بطریقه وحی باو رسیده و ایشان بجهت عناد تصدیق باو نکردند پس حق تعالی در عقب آن بیان
طغیان ایشان میفرماید ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ پس از آن سخت کشت دلهای شما مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس زنده
شدن آن کشته فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ پس آن دلها که شما راست مانند سنگ است در سختی و درشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً
یا سخت تر است از سنگ از روی غلظت مراد آنست که هر که حال دلهای شما را دانسته یا آن را تشبیه میکند بسنگ یا بآنچه سختی او
زیاده از سنگ باشد پس در بیان غلظت قلوب ایشان میفرماید وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستی که بعضی از سنگها لَمَا
آنچه است یعنی آن سنگیست که يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ روان میشود از آن جویهای بزرگ وَإِنَّ مِنْهَا
و بدرستی که بعضی از آن سنگها لَمَا يَشَّقَّقُ و بتحقیق دیگر از آن سنگیست که می شکافد فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس بیرون می آید
از آن آب خورد وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ و بتحقیق دیگر از آن سنگیست که فرو د آید از بلندی و بیفتد بزمین مِنْ
خَشْيَةِ اللهِ از ترس خدای یعنی چون سنگها متأثر میشوند بروجه امتثال حکم الهی و شکافته میشوند و آب از آن روان
میشود و بعضی از آن از بالا بپایین می افتد و دل شما اصلا متأثر نمیگردد از امر کردن و نهی خدا پس سخت تر باشد از سنگ خاره وَ
مَا اللهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید بلکه داناست بهمه آن و شما را بجهت آن بعذاب
الیم گرفتار خواهد کرد و بعد از آن بجهت قطع طمع کردن از ایمان این نوع یهودان خطاب باهل ایمان میکند و میگوید
بروجه انکار که أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ آیا طمع میدارید آنکه تصدیق کنند جهودان مر شما را در آنچه میگوید
از دعوت ایشان بدین اسلام وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ و حال آنکه بودند گروهی از ایشان یعنی از آن هفتاد کس که با موسی

بشری يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللهِ می شنیدند سخن خدای را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ
پس میگردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و دریافته حقیقت آن را بدون شک و شبهه و چون بمیان قوم خود
آمدند گفتند ما سخن حق را در باب امر و نهی شنیدیم و لیکن در آخر گفت که این چیزها را که بشما فرموده ام اگر میخواهید بکنید و اگر
نخواهید نکنید و از آن باک مدارید و حال آنکه وَهُمْ يَعْلَمُونَ ایشان میدانستند که افترا میکنند و از ابو جعفر علیه السلام
روایتست که مراد جهودان زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اند که کلام خدای که در توریت بود می شنیدند و آن را
تحریف میکردند مانند نعت آنحضرت و آیت رجم و یا بر وفق آرزوی خود تفسیر آن میکردند آورده اند که روزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند چه از آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود پس بعضی
از منافقان یهود اول روز در مدینه می آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و در آخر روز زنار گشته بیاران خود می پیوستند و
حق تعالی ازین خبر میدهد که وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون ملاقات کنند یهودان آنان را که
ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد صلعم قَالُوا آمَنَّا گویند گرویده ایم همچنانکه شما تصدیق کرده ایم بآنکه محمد رسولیست
که در توریت بشارت باو واقع شده وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ و چون خلوت کنند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ برخی
که کافر بودند قَالُوا گویند آن کافران این منافقان را از روی سرزنش که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا خبر میدهید اصحاب محمد را
بِمَا فَتَحَ اللهُ بآنچه گشاده است خدای ابواب دانش را عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا حجت
گیرند بر شما بآن عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما یعنی روز قیامت و گویند بشما که حق را میدانستید و متابعت نمیکردید
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید که اسرار خصم در میان نباید نهاد و قول آنست که بعضی از یهود مدینه در اول
بعثت رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را از نعت و صفت آنحضرت که در توریت مذکور بود خبر دادند رؤسای ایشان چون
کعب و حیی از آن آگاهی یافته نهی ایشان کردند که شما اصحاب را از صفات محمد صلعم خبر میدهید تا ایشان را بر شما حجتی نباشد
در قیامت حق تعالی جواب ایشان گفت که أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ
آنکه حق تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ آنچه پنهان میدارند از کفر و آنچه اشکار امیکنند از ایمان
وَمِنْهُمْ و از جمله جهودان جماعتی اند أُمِّيُّونَ نانویسنده و ناخواننده لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند
توریت را و نمی شناسند آنچه درست مراد علوم الناس پس ایشانست که علم کتابت و قراءت ندارند تا مطلع شوند باحکام توریة
إِلَّا أَمَانِيَّ لیکن میدانند آرزوهای خود را یعنی اعتقاد ایشان آنست که آنچه در توریة است موافق آرزوهای
ایشانست و از جمله آنست که اعتقاد دارند بصحت وعدهای دروغ که از علمای خود می شنیدند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود

و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و نیستند ایشان مگر آنکه گمان می برند بدون
علم و یقین یعنی آنچه میگویند محض گمانست و هیچ علم بآن ندارند بعد از ان در تهدید تحریف کنندگان آیات توریت میفرماید
فَوَيْلٌ پس عذاب دوزخ یا تحسر یا هلاکت یا چاهی که در جهنم است قعر آن چهل ساله راه لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ
مر آنان راست که می نویسند نوشته تحریف داده بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود یعنی خود مباشر کتابت آن میشوند و بدیگری نمیفرمایند
ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پس میگویند این نوشته از نزدیک خداست لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند یعنی
بدل کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که متاع فانی دنیاست یعنی علمای یهود بواسطه رشوت
گرفتن تغییر آن داده بجای آن نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی باشد دراز قد و ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی یک چشم
و این صفت دجالست و با عوام خود گفتند که این صفات آن پیغمبر موعودست فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشان را مِمَّا
كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ از آنچه نوشت دستهای ایشان یعنی تحریف کردند وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ و دیگر باره
وای بر ایشان از آنچیزی که کسب میکنند از رشوت گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب قول ایشان میکند بقوله وَقَالُوا
و گفتند یهود بزعم باطل خود که لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً
مگر بمقدار ایام روزهای شمرده شده که آن هفت روزست و یا بمقدار چهل روز بعدد روزها که دران گوساله می پرستیدند
قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار که أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزد خدای عَهْدًا
پیمانی که شما را از آنچه میگوئید عذاب اگر بفرض چنین که شما میگوئید فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس هرگز خلاف نکند
خدای عهد خود را أَمْ تَقُولُونَ یا میگویید یعنی افترا میکنید عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بر خدای تعالی
آنچه نمیدانید بَلَى نه چنانست که ایشان میگویند که مس آتش ایشان در زمانی اندک باشد بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً
هر کس کسب کند خصلت بدی را که آن شرکست وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه شامل
احوال او شود فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ پس آن گروه اهل دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در ان
آتش جاوید مانندگانند بعد از ان در شان اهل ایمان میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای نیکو و پسندیده أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشتند
هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشندگانند باز سر رشته کلام بذکر بنی اسرائیل کشیده
میفرماید که وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان
یعقوب را که یهود اند و گفتیم ایشان را که لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ آنکه مپرستید مگر خدا را که سزاوار پرستش اوست نه غیر او

وبالوالدین

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکویی کنید به پدر و مادر نیکویی کردن از شفقت و مرحمت و انفاق و دعای خیر
وَذِي الْقُرْبَى و نیکویی نمایید بخویشان وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ و بیتیمان یعنی فرزندان
بی پدر و بدرویشان وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگویید بمردمان گفتاری نیکو یعنی با خلق بخلق نیکو
سلوک کنید و ایشان را براه رشد و صواب دلالت کنید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را بطریقی
که در شرع شما مقرر شده وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجه مامور ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ و پس پشت
بگردانید یعنی بعد از این پیمان و گشتید از این عهد إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما مراد کسانی اند که بر
طریقی که بآن مامور بودند قبل از نسخ ملت یهودی التزام مینمودند و کسانی که اسلام آوردند از ایشان
وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریت که در متابعت محمد صلی الله علیه و آله
صادر شده یعنی عادت شما همیشه اعراضست از وفا بمیثاق و طاعت وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و نیز یاد کنید
وقتی که فرا گرفتیم پیمان را از اجداد شما و با ایشان عهد بستیم لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ که نریزید خونهای
خود یعنی خویشان و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی یاران
خود را بظلم و ستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خانمان خویش ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ پس اقرار
کردید و قبول نمودید این عهد را و حال آنکه شما گواهی میدهید بر نعمی ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ پس شما آن گروهید
که پیمان مذکور را شکسته اید باین وجه که تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ میکشید یاران خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ
و بیرون میکنید گروهی از خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ
در حالتی که هم پشت میشوید بران قوم و یاری یکدیگر میدهید در بیرون کردن ایشان بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
بنزه کاری و افزون طلبی مرویست که در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریضه و دیگری نضیر که با یکدیگر مقاتله
کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج
اتفاق کردند و از فرقه یهود بمعاونت معاهد خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان
کوشیدندی تا آنکه قوم مغلوب مضطرب شده جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی او را باز خریدندی چنانکه میفرماید
وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى و اگر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن افتاده اند تُفَادُوهُمْ
باز میخرید باسیری دیگر که از دشمن گرفته اید یا با ایشان رد میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ این متعلقست بما قبل یعنی
قوم خود را از دیار خود ایشان بیرون کرده اید امریست که حرام کرده شده است بر شما بحکم و عهد میثاق إِخْرَاجُهُمْ

بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ آیا میگروید بپاره از احکام کتاب توریت که فدیهٔ اسیرانست
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ وکافر میشوید و تصدیق مینکنید بعضی دیگر که آن کشتن و بیرون کردنست از دیار خود فَمَا
جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذَٰلِكَ اینچنین عهد شکستن و نافرمانی مِنْكُمْ از شما که یهود دید إِلَّا
خِزْيٌ مگر خواری و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و غارت ایشان
و بیرون کردن بنی نظیر از دیار خودشان و وضع جزیه بر ایشان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ و در روز رستخیز
بازگردانیده شوند از محشر إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت‌ترین عذابی که آتش دوزخست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
و خدای تعالی غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنند یهودان از شکستن عهد و غیر آن از سایر معاصی أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا آنان که شکنندگان عهدند آنانند که از بخودی خریدند و بدل کردند زندگانی
محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاوید آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ
از ایشان مطلق عذاب نه در دنیا بکم کردن جزیه و نه در آخرت بنقص عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان
که یاری داده شوند در دنیا بدفع آیات و بلیات از ایشان و نه در عقبا برفع عقوبات و بعد از ان ذکر نعمت
کتاب توریت و ارسال پیغمبران میفرماید بر ایشان و بیان کفر ایشان بتکذیب در مقابل آن میگوید که وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْكِتَابَ توریت که در ان بیان احکام شریعت ایشان بود
وَقَفَّيْنَا و از پی آوردیم مِنْ بَعْدِهِ از پس موسی بِالرُّسُلِ بفرستادگان چون یوشع و اشمویل و شمعون
و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ و دادیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا که مصدق نبوت او بود چون زنده
کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و مبروص و سایر بیماران و خبر دادن از غیب و انجیل که مبین حلال و حرام
و حق و باطل است وَأَيَّدْنَاهُ و با قوت کردانیدیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه مراد جبرئیل است که
همه وقت همنشین عیسی بود یا روح عیسی که نسبت طهارت و پاکیزگی از آن بسته بود و یا اسم اعظم که برکت آن مرده زنده کردی
و یا انجیل که تازگی دل و جان ازو یافتندی أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ آیا هرگاه که از نزد ما آمد بشما فرستاده
بِمَا لَا تَهْوَىٰ بآنچه دوست نمیدارد آن را أَنْفُسُكُمُ نفسهای شما و سخن او موافق مدعای نفس و هوای شما نیست
اسْتَكْبَرْتُمْ سرکشی کردید بآن یعنی کردن نهادید باوامر و فرمان آن پس فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا
تَقْتُلُونَ پس گروهی از ایشان بدروغ داشتند چون محمد و عیسی علیهم السلام و گروهی را میکشتند چون زکریا و یحیی علیهم السلام

وَقَالُوا و گویند یهودان قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی خدای آن را در زیر پرده آفریده و بجهت مانع چه
بر ما میخوانی فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که بَلْ نچنانست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان
آفریده شده است بر فطرت اسلام و او سبحانه او را تمکین و قدرت داده بر قبول حق لَعَنَهُمُ اللَّهُ رانده است
خدای ایشان را از لطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده و بخود ایشان وا گذاشته بِكُفْرِهِمْ بسبب کرویدن
ایشان از روی عناد و لجاج و انکار با وجود علم ایشان بوجود معجزات ظاهره خاتم پیغمبران که صریحا دلالت میکند
بر صدق نبوت او و آیه دلیل است بر آنکه کفر فعل بنده است زیرا که اگر فعل خدای بود سزاوار لعن نمی شدند فَقَلِيلًا
مَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان آوردنی که اندک و ناقص بود ایمان می آرند و آن ایمان ایشانست ببعضی از کتاب
و از بیشتر آن اعراض میکنند و یا ایمان می آورند در حالی که اندکند یعنی اندک از ایشان ایمان می آرند چون ابن سلام
و تابعان او وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و آنهنگام که آمد بدیشان نوشته از نزد خدای
یعنی قرآن مُصَدِّقٌ که تصدیق نماینده است یعنی موافقست لِمَا مَعَهُمْ مر آنچیز را که با ایشانست یعنی توریت
در توحید و نبوت و وقوع بعث و نشور و غیر آن از اصول اسلام ایشان بآن نگرویدند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال
آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب که در وقت درماندگی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب
و بکسی که این کتاب بدو فرود آید و سبب آن بود که هرگاه که کفار عرب قصد یهود میکردند و کار بر ایشان تنگ میشد دستها
برداشته میگفتند بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که رسول آخر الزمانست و در توریت صفت او مذکورست عَلَى الَّذِينَ
كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب و گویند یهود قبل از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر مشرکان میگشودند
و ظاهر میساختند که نزدیک شد که پیغمبری مبعوث شود و بیان کند که ما بر حقیم و شما بر باطل و تصدیق نماید بکتاب و پیغمبر ما
فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنوقت که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آنچیز را که شناخته بودند در توریت از حق که آن
محمد است و قرآن كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بآنچه کمان ایشان آن بود که پیغمبر آخر الزمان از نسل ایشان باشد چون
اسمعیلی بود حسد و عناد ورزیده بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ پس لعنت خدای و دوری
از رحمت او بر ناگرویدگانست که بعلم خود کار نکرده اند و عناد و جحود ورزیدند پس در بیان مذمت ایشان بر اختیار
کردن دنیا بر دین میفرماید که بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ بدست آنچیزی که فروختند و بدل کردند بآن خط
نفسهای خود را أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنکه کافر میشوند بآنچه فرو فرستاد خدای از حق که قرآنست یعنی
کفر را بر هلاک نفس خود اختیار میکنند بَغْيًا از جهت طلب کردن آنچیزی که شایستهٔ آن نیستند و آن حسدست یعنی کافر شدند

بآن بجهت حسد بردن آن ینزل الله من فضله برآنکه فرو میفرستد خدای از فضل و بخشش خود که آن کتابست
و مطلق وحی علی من یشاء من عباده برآنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار این باشد و او را
به پیغمبری برگزیند یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فباؤ بغضب پس بازگشتند بخشمی از خدای علی غضب بربالای
خشمی دیگر یکی بجهت کفر و دیگری بجهت حسد بر بهترین موجودات که محمد است صلی الله علیه و آله یا اول بجهت انکار عیسی و انجیل
دوم بجهت انکار محمد صلعم و قرآن و میتواند بود که تکرار بجهت تاکید باشد وللکافرین عذاب مهین
مر کافرانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده واذا قیل لهم و چون گفته شد مر یهود را که امنوا بما
انزل الله ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده است خدا یعنی قرآن و سایر کتابهای آسمانی قالوا نؤمن بما
انزل علینا گویند میگرویم بآنچه فرستاده شده است بر ما یعنی توریت ویکفرون بما وراءه در حالتی که کافر
میشوند بآنچیزی که غیر کتاب ایشانست وهو الحق و آنچیز قرآن درست و راستست و از نزد حق تعالی نازل شده
مصدقا لما معهم در حالتی که تصدیق کننده است و موافق مر آن کتابرا که با ایشانست یعنی توریت بعد از آن
بر قول ایشان اعتراض میفرماید که قل بگو ای محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریت ایمان داریم فلم تقتلون
پس چرا میکشتند انبیاء الله پیغمبران خدای را من قبل پیش ازین ان کنتم مؤمنین اگر
بودید گرویدگان بتوریت نسبت قتل یهودان زمان پیغمبران با جهت آنست که آن فعل پدر ایشان بود و ایشان
بدان راضی بودند و در صدد قتل آنحضرت در می آمدند ولقد جاءکم موسی و بدرستی که آمد بشما موسی
بالبینات بمعجزهای روشن ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید گوساله را بخدایی من بعده
از پس رفتن موسی بطور وانتم ظالمون و شما بیدادگر و ستمکاران بودید بر نفس خود بسبب گوساله پرستیدن
و بیاور نداشتن معجزات او واذ اخذنا میثاقکم و یاد کنید که چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را ورفعنا
فوقکم الطور و برداشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور و گفتیم شما را که خذوا ما اتیناکم فرا گیرید
آنچه بشما داده ایم بقوة بنیروی درست و تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید احکام آن قالوا سمعنا گفتند شنیدیم
گفتار ترا بگوش وعصینا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا واشربوا و خورانیده شدند یعنی سامری در آورد
فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله بروجهی که آن دوستی در دلهای ایشان در آمده راسخ شده
همه آنرا فرا گرفت بکفرهم بسبب نا گرویدن و جحود و انکار و عناد ایشان چه ایشان خدای را جسم میدانستند و جسمی
زیباتر از آن گوساله زرین ندیده بودند پس دوستی آن در دل ایشان رسوخ یافت قل بگو ای محمد با ایشان که بئسما

یأمرکم بدچیزی که میفرماید شما را به آنچیز ایمانکم ایمان شما بتوریت که آن کفر است بمحمد صلعم و قرآن
ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بتوریت این اثبات عدم ایشانست بتوریت یعنی اگر گرویده
بودید بتوریت شما را این قبایح امر نمیکرد و چون این افعال قبیحه از شما صادر شد پس البته بتوریت ایمان ندارید
و ایشان با وجود این قبایح دعوی میکردند که بهشت خرمار انخواهد بود حق تعالی فرمود که قل بگو ای
محمد در جواب دعوی ایشان ان کانت لکم الدار الاخرة و اگر هست بزعم شما که شما راست
آن سرای دیگر که بهشتست عند الله از نزد خدای خالصة در حالتی که آن خالص است مر شما را یعنی
خاصه شماست من دون الناس غیر از دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را
ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه بهشت خاصه شماست زیرا که متیقن است که اهل بهشت
البته مشتاق آن خواهد بود که هر چند زودتر ازین دار محنت دنیا خلاص شده بآنجا رود که موضع استراحت
و انواع لذتست ولن یتمنوه ابدا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بما قدمت ایدیهم
بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و انکار آنحضرت با وجود علم ایشان بحقیقت او والله علیم بالظالمین
و خدای داناست بستمکاران و دروغگویان این تنبیه است برآنکه یهود ستمکارند و دروغگوی در آنچه دعوی
میکنند ولتجدنهم احرص الناس و هر آینه می یابی تو جهودانرا از جمله حریص ترین مردمان
علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از کسانی که شرک آورده اند و ذکر مشرکان
با آنکه در ناس داخل بودند بجهت آنست که حرص ایشان بسیارست چه غیر ازین حیات حیاتی نمیشناسند با وجود
آنکه حرصی بسیار دارند بر زندگانی دنیا و حرص اهل کتاب از ایشان بیشتر است بروجهی که یود احدهم
دوست میدارد یکی از ایشان لو یعمر الف سنة که کاش عمر داده شود هزار سال وما هو
بمزحزحه و نیست آنکس که دور کرداننده و رهاننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان
یعمر آنکه عمر داده شود یعنی عمر ایشان هر چند که دراز باشد دفع عذاب ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذابست
بجهت بسیاری معاصی در آن والله بصیر بما یعملون و خدای بیناست بآنچه میکنند یهودان و
غیر ایشان و همه را جزا و سزا خواهد رسانید مرویست که بعضی از یهود گفتند که مصاحب محمد جبرئیل است و او وحی
به و فرو می آورد و پدران ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلاها بایشان فرود آورده و شهرهای ایشان را

خراب نموده اگر بجای او میکائیل بودی ما بمحمد ایمان می آوردیم آیه نازل شد که قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان مَنْ كَانَ
عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ هرکه باشد دشمن مر جبرئیل را این نام عبرانی یا سریانیست و معنی او عبد الله است و امین خزاین
وحی الهیست پس هر که دشمن او باشد بلاشک دشمن خدای باشد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ پس بدرستی که
او فرو می آورد قرآن را بر دل تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیزی را یعنی کتابهایی را که پیش از آن نازل شده و حالا با ایشانست چون توریت
و زبور و انجیل وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ و راه نماینده بحق و مژده دهنده همه مؤمنان را
برستگاری از درکات دوزخ و رسیدن بدرجات بهشت پس شکی نیست که دشمن جبرئیل دشمن خدا و ملائکه و رسولانست
و از اینجاست که در عقب آن میفرماید مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هر که باشد دشمن مر خدای را وَمَلَائِكَتِهِ و
رُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و فرشتگان او را و فرستادگان او را و این دو فرشته مقرب را
فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ پس بدرستی که خدای دشمنست مر کافران را که دشمن ملائکه و پیغمبرانند پس لامحاله
یهودان از اهل جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهودان بود گفت ای محمد آنچه با ما آورده آنرا
نمی فهمیم و نمیدانیم و آنچه بر تو نازل شده تابع تو نمیشویم در آن حق تعالی رد قول او کرده فرمود که وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا
إِلَّا الْفَاسِقُونَ و کافر نمیشوند بآن مگر بیرون رفتگان از فرمان که معاندان و سرکشان کفرند یعنی ابن
صوریا و متابعان او مرویست که مالک بن ضیف یهود را گفت که نه حق تعالی بزبان موسی از شما عهد فرا گرفته است
که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود بروی بگروید و تصدیق وی نمایید گفتند خدا را بر ما هیچ عهدی نیست درین معنی در
توریت حق تعالی آیه فرستاد که أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا همزه بمعنی انکار است یعنی هرگاه عهد کردند
عهد کردنی نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ انداختند و شکستند آنرا گروهی از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
و بلکه بسیاری ز ایشان نمیگروند بتوریه وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آنهنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
فرستاده از نزدیک خدای چون عیسی و محمد صلعم مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ که تصدیق کننده است مر آنچیزی را
که با ایشانست یعنی توریت نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بینداختند گروهی از آنانکه داده
شده اند کتاب توریت یعنی علمای ایشان بینداختند كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ کتاب خدای را
که توریت است در پس پشتهای خود زیرا که نگرویدن ایشان برسولی مصدق توریت است موجب نگرویدن ایشانست بتوریت

وآنچه

و آنچه آن رسول بتصدیق بآن کرده و شکستن عهدی که درو است از وجوب ایمان برسولانی که معجزات ظاهر نموده باشند كَأَنَّهُمْ
گوییا آن عهدشکنان که علمای یهودند لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آن کلام خداست و محمد رسول ویست یعنی ایشان
بیقین میدانند حقیقت آنرا لیکن بجهت عناد و تمرد تجاهل میکنند و چنان فرا مینمایند که نمیدانند آورده اند که
در عهد سلیمان شعبده ها را با کهانه ضم کرده نوشته بودند و آنرا در میان عوام الناس شایع ساخته و سلیمان بر آن مطلع
گشته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند پس آنرا در صندوق نهاده و قفل زده در زیر تخت خود پنهان کرد بعد از آنکه
فوت شد دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان بمردمان نمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبده ها پادشاهی
میکرد بجهت آن یهودان سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا
الشَّيَاطِينُ و پیروی کردند جهودان آنچیزی را که میخواندند دیوان عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ بر عهد پادشاهی
سلیمان و گویند علی بمعنی فی است یعنی در عهد سلیمان وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی
جادویی نکرد و تسمیه سحر بکفر بجهت دلالتست بر آنکه سحر بروجه استحلال کفر است و هر که پیغمبر باشد البته ازین معصوم خواهد بود
وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ ولیکن دیوان در زمان او كَفَرُوا کافر شدند بسبب جادوی کردن يُعَلِّمُونَ
النَّاسَ السِّحْرَ در حالتی که می آموزانیدند مردمان را آن جادویی تا ایشان را در گمراهی اندازند و کافر سازند
وَمَا أُنْزِلَ و دیگر یهود پیروی کردند آنچیزی را که فرو فرستاده شده بود از جادویی عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ
بر دو فرشته بشهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه و گویند آن دماوند است هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام
آن دو فرشته است و سبب آن بود که در زمان آن دو فرشته سحر در میان مردمان فاش شده بآن عمل میکردند
و انواع فسق و فجور بجهت آن بظهور میرسید و آنچنان مستمر بود تا زمان نوح علیه السلام مردمان بساحری مشغول شده
ترک دین اسلام کردند حق تعالی این دو فرشته را فرستاد بصورت آدمی تا ایشان را از آن نهی کردند و از عقوبت
و سزای آن بترسانیدند و حقیقت سحر را بایشان تعلیم کردند تا بطلان آن دانسته از آن اجتناب نمایند و این مثل آنست
که کسی را حقیقت هر زهری مطلع سازند تا از آن بحذر رود وَمَا يُعَلِّمَانِ و تعلیم نمیدادند این دو فرشته مِنْ أَحَدٍ
حَتَّى يَقُولَا هیچ یکی از مردمان را تا آنکه بطریق نصیحت و موعظه میگفتند او را پیش از آموزانیدن که إِنَّمَا نَحْنُ
فِتْنَةٌ جز این نیست که ما آزمایش خلقایم از خدای تا ظاهر شود که تعلیم گیرنده بآن عمل خواهد کرد یا آنکه علم به بطلان
حاصل کرده از عمل کردن بآن احتراز خواهد کرد و بر ایمان خود ثابت قدم خواهند بود فَلَا تَكْفُرْ پس کافر مشو
تو باعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر گناهی نیست و در روایت آمده که سبب تعلیم این دو فرشته بمردمان آن بود که در آن زمان

ساحران دعوی پیغمبری میکردند پس حق تعالی امر کرد آن دو فرشته را تا تعلیم سحر کنند بجماعتی از بزرگان آن روزگار تا بر کیفیت سحر و
حقیقت آن مطلع شده معارضه آن مدعیان نبوت کردند و بر مردمان ظاهر کردانند که ساحران درین دعوی کاذبند
و آنچه بمردمان مینمایند سحر است نه معجز پس بجهت این سحر را ازین دو فرشته فرا میگرفتند فیتعلمون منهما پس می آموختند
از ایشان ما یفرقون به آنچیز را یعنی سحری را که جدایی افکنند یعنی توانند که تفریق افکنند بسبب آن بین
المرء وزوجه میان مرد و زن او اما از عمل کردن بآن ایشانرا منع میکردند وما هم بضارین به و نیستند
ساحران ضرر رساننده بسحر من احد بکس الا باذن الله مگر بعلم خدای یعنی هیچ سحر نکنند و بآن ضرر
بغیر نرسانند مگر که علم خدای بآن تعلق گرفته مراد آنست که حق تعالی آنرا میداند و ایشانرا بسزا و جزا میرساند و گویند
مراد باذن تخلیه است یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانید مگر بواگذاشتن خدای ایشانرا بران کردار و منع نکردن او ایشانرا بجبر
و قهر و اگر خواهد منع ایشان میتواند کرد بجبر لیکن باجبار و اکراه مانع تکلیف است و این قول از صادق علیه السلام مرویست
و گفته اند که اذن بمعنی قضا و قدر است یعنی هر که استحقاق قضا داشته باشد آن سحر بوی رسد و اگر نه نرسد ویتعلمون
ما یضرهم و می آموختند آنچیزی را که زیان رساند ایشانرا اگر بآن عمل کنند ولا ینفعهم و سود ندهد ایشانرا
زیرا که بمجرد علم سحر فایده بران مترتب نمیشود ولقد علموا لمن اشتریه و هر آینه دانسته اند یهود و هر که سحر را
یعنی بدل کند آنرا بدین حق باین وجه که بیاموزد آنرا و بدان عمل کند ما له فی الاخرة نباشد
او را در آنسرای من خلاق هیچ بهره نیکو یعنی او را در آخرت خلاصی نباشد از عذاب ولبئس ما
شروا و هر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند به انفسهم بآنچه نفسهای خود را یعنی حظ نفس خود را
بفروختند لو کانوا یعلمون اگر هستند که تفکر کنند دران یا دانند حقیقت آنچه تابع است از انواع عذاب
یعنی چون ایشان عمل نکردند بآنچه دانستند پس گوییا که علم بران نداشته اند ولو انهم امنوا و اگر این جهودان
گرویدندی بمحمد و قرآن واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و شیوه یهودی و سایر معاصی لمثوبة من عند الله
هر آینه پاداش آن که بهشتست از نزدیک خدای خیر بهتر است از رشوت بپوشیدن نعت محمد صلی الله لو
کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی که ثواب خدای بهتر است و مراد بجهل ایشان بآن ترک تدبر است یعنی
چونکه بآن عمل نمیکنند پس گوییا که علم بآن ندارند و چون حق تعالی یهود را از سحر منع کرد در عقب آن نهی مؤمنان
میکند از گفتار راعنا و میگوید که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقولوا راعنا
مگویید لفظ راعنا را در وقت سخن کردن با محمد که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و قصد دشنام

فاحش میکنند و مؤمنان این کلمه را باین معنی میگفتند که مراعات ما کن و ملاحظه احوال ما کن و تانی فرما آنچه بر ما میخوانی از آیات
قرآن تا آنرا نیک بفهمیم و یهود استماع این لفظ کرده آنحضرت را بآن خطاب میکردند و مراد ایشان بآن نسبت رعونت
و حمقی بود باو پس حق تعالی مؤمنان را ازین نهی کرده امر فرمود ایشانرا بکلمه که همان فایده دهد و قابلیت آن نداشته
باشد که یهودیان قصد دشنام کنند و فرمود که وقولوا انظرنا و بگویید بجای آن کلمه که نگر بسوی ما و ملاحظه حال
ما کن یا مهلت ده مارا تا نیک بسخن تو وا رسیم و آنکه بسخن تو امر فرمای واسمعوا و نیکو بشنوید ای مؤمنان
سخن خدای را تا احتیاج نداشته باشید بطلب مراعات و آنرا بسمع قبول بشنوید نه مثل شنیدن یهود که گفتند سمعنا
وعصینا چنانکه گذشت وللکافرین و مر کافرانراست یعنی یهود که از روی مذمت و دشنام این کلمه میگویند عذاب
الیم عذابی دردناک که هرگز باخر نرسد آورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی میکردند با مؤمنان و گمان مؤمنان
چنان بود که آنها خیرخواه ایشانند حق تعالی تکذیب قول یهودان کرده فرمود که ما یود الذین کفروا
دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند و بآن نگرویده اند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی یهود ولا
المشرکین ان ینزل علیکم و از شرک آرندگان آنکه فرستاده شود بر شما من خیر من ربکم از نیکوی
دنیوی و اخروی از نزد پروردگار شما مرویست که یهودان کاره بودند از آنکه نبوت باولاد اسمعیل انتقال یابد و مشرکانرا
نیز داعیه آن بود که نبوت بولید مغیره و نعیم ثقفی برسد حق تعالی فرمود که والله یختص برحمته و خدای
خاص میگرداند برحمت خود یعنی نبوت و وحی محض رحمه اوست من یشاء هر که را خواهد و مصلحت بیند والله ذو
الفضل العظیم و خدای خداوند فضل و بزرگوار است بر هر که او را نبوت کرامت فرموده آورده اند که
جهودان و مشرکان طعنه میزدند که محمد را رای و فکر استوار نیست چه حکمی میکند و بعد از آن پشیمان میشود و حکمی دیگر بخلاف
آن میکند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که این کار تعلق بما دارد نه بمحمد چنانکه نبوت تابع مصلحت است احکام
شریعت نیز تابع مصلحت است چنانکه در وقتی مصلحت ما آن بود که موسی پیغمبر ایشان باشد و توریت کتاب ایشان
وقتی دیگر مقتضی اینکه عیسی و انجیل باشد و اکنون مصلحت آنست که پیغمبر محمد باشد و کتاب قرآن و احکام شریعت نیز چنین است
چه بعضی اوقات تقاضای حکمی میکند و زمانی دیگر مقتضی خلاف آنست بجهت مصلحت خلقان در تکالیف عبادات
که ایشان علم بآن ندارند آیتی بآیتی و حکمی بحکمی منسوخ میسازیم و آنهنگام ما ننسخ من آیة هرچه منسوخ میگردانیم
از آیتی از قرآن بر وفق مصلحت خلقان و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلها ایشان
نأت بخیر منها می آریم بهتر از آن آیه منسوخه در نفع بندگان چنانکه جهاد یک غازی را با ده تن منسوخ کردیم و بدو تن

یا در بسیاری ثواب که در ناسخ باشد و منسوخ نه او مثلها یا می آریم آنچه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت
چون کردانیدن کعبه از بیت المقدس بکعبه مرویست که مردی در مجلس شرف رسالت صلعم برپای خواست و گفت یا
رسول الله چند آیه از قرآن میدانستم در نماز تهجد میخواندم دی شب برخواستم فراموش کرده بودم هرچند خواستم که بیاد آرم
میسر نشد دیگری نیز برخواست و گفت مرا نیز همین صورت دست داد دیگری نیز چنین گفت حضرت فرمود که حق تعالی
آنرا نسخ فرموده و هر آیتی را که نسخ نماید آنرا از یاد مردم بر دارد روایت که جهودان میگفتند که نسخ آیه بر خدای روا نیست
زیرا که آن پشیمانی است و خدای از آن بریست و چون از حکمت و مصلحت الهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی از روی
انکار و سرزنش فرمود که ای منکر جدال کننده الم تعلم ان الله آیا نمیدانی آنکه خدای تعالی علی کل
شیء بر همه چیزها از نسخ و اثبات غیر آن از مقدورات قدیر تواناست بر وفق مصلحت نسخ حکمی میکند بحکمی دیگر
الم تعلم ان الله آیا ندانستی آنکه خدای تعالی له ملک السموات والارض مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد تواند کرد وما لکم من دون الله و نیست مر شما را از غیر حق تعالی
من ولی دوستی که از آن بشما نفع رسد ولا نصیر و نه یاری که از شما ضرر دور تواند کرد پس او آنچه
صلاح شماست از نسخ و اثبات امر میکند مرویست که جهودان از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر وجه تحکم چیزها طلب میکردند
و از آنجمله میگفتند که ما ایمان نمی آریم تا بمعاینه ببینیم که خدای یکبار کتاب از آسمان نازل سازد خدای تعالی
فرمود که ام تریدون و این متعلقست بالم تعلم یعنی آیا ندانستید که خدای مالک جمیع امورست و یا میخواهید
ان تسئلوا رسولکم آنکه سؤال کنید پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سؤال کرده شده
بود موسی من قبل پیش ازین یعنی شما از محمد همان چیز میطلبید که پدران شما از موسی طلب میکردند و میگفتند
ارنا الله جهرة ومن یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را بالایمان بگرویدن یعنی کفر را
بر ایمان اختیار کند فقد ضل سواء السبیل پس هر آینه گم گشته است از میانه راه راست یعنی هر که نظر
در معجزات پیغمبر نکند و اکتفا بآن نکرده از روی عناد در طلب معجز دیگر کند پس طریق راست را گم کرده و در کفر که وادی
ضلالت افتاده آورده اند که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس در روز احد عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند که اگر
پیغمبر شما حق بودی این شکست برو نیامدی از وی برگردید و بدین ما در آیید که شما را بهتر خواهد بود عمار گفت ما هرگز از
دین اسلام برنگردیم و تابع شما نشویم پس هر دو نزد رسول آمدند و رسول را ازین خبر دادند آنحضرت در حق ایشان دعای
خیر فرمود و حق تعالی آیه فرستاد که ود کثیر من اهل الکتاب دوست میدارند بسیاری از اهل توریة

چون فنحاص بن عازورا که از دانشمندان ایشانست و امثال او لو یردونکم آنکه برگردانند شما را ای مومنان
من بعد ایمانکم از پس گرویدن شما کفارا در حالتی که ناگرویدگان باشید یعنی میخواهند که شما را کافر گردانند
حسدا بجهت حسد بردن ایشان بر شما که آن صادر شده من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان
یعنی از طبع ایشان بظهور رسیده من بعد ما تبین لهم الحق از پس آنکه روشن گشته مر ایشان را
راه راست که آن رسالت محمدست صلی الله علیه و آله و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام بجهت معجزات ظاهر و نعوت
مذکوره او در توریت فاعفوا پس درگذرید ای مومنان از عقوبت ایشان و کارزار کردن با ایشان و
اصفحوا و روی بگردانید از تعرض رسانیدن با ایشان حتی یاتی الله بامره تا بیارد خدای تعالی
فرمان خود را که آن اذنست در قتال ایشان و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس مرویست که این آیه بآیه القتال
منسوخ شده ان الله علی کل شیء قدیر بدرستی که خدای بر همه چیز تواناست پس انتقام شما از ایشان
بکشد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان واتوا الزکوة و بدهید زکوة را
بمستحقان یعنی مشغول عبادت شده دست تعرض کوتاه کنید تا حکم قتال دراز شود وما تقدموا لا [نفسکم]
و آنچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود من خیر از کردار نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات تجدوه
یابید آنرا نوشته ثبت کرده عند الله نزدیک خدای یعنی ثواب آنرا از نزدیک وی یابید ان الله بما
تعملون بصیر بدرستی که خدای بآنچه میکنید از خیرات بیناست پس آن نزد او سبحانه ضایع نخواهد شد در خبرست
که هر که یک لقمه یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی آنرا پرورش دهد تا چندان شود که کوهی عظیم مرویست که چون رسول
مبعوث شد و نسخ شرع یهود و ترسا فرمود ایشان کمر دشمنی آنحضرت بر میان بسته همه در صدد دفع و رفع وی کوشیدند
و هر فرقه از ایشان گفتند که بهشت مخصوص است بما و هر که بر دین ما نیست بهشت نخواهد رفت حق تعالی فرمود که
وقالوا و گفتند یهودان و ترسایان لن یدخل الجنة الا من کان هودا هرگز داخل نشود
در بهشت مگر کسی که باشد یهودی او نصاری یا نصرانی تلک و این آرزوهای مذکوره امانیهم آرزوهای
باطل یهودان و ترسایانست قل بگو ای محمد در جواب ایشان که هاتوا برهانکم بیارید حجت خود را برین
دعوی که میکنید ان کنتم صادقین اگر راستید راست گویان درین گفتار نه چنانست که میگویند بلی آری
در بهشت داخل میشود من اسلم وجهه هر که خالص سازد همه خود را و من جمیع الوجوه
منقاد شود لله مر امر خدای را و پاکیزه کرداند نفس خود را برای اطاعت خدای و غیر او را در عبادت او شریک نکرداند

وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار است در کردار و گفتار یعنی آنرا بریا آمیخته نکرده باشد و بروجه ماموری بجای آورد
فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ پس مر اوراست مزد او نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نمیشود وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و هیچ ترسی نیست مر ایشان را از فوت مزد ایشان و نه اندوهگین شوند از تصور زوال آن مزد
در آخرت آورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند و با علمای یهود و رؤسای ایشان مناظره کردند و جمله
که نشستند یهود ایشان را گفت که شما بر هیچ چیزی نیستید و انکار عیسی کردید و تکذیب نبوت او نمودید یکی از ترسایان گفت
بلکه شما بر هیچ امری نیکو نمیکنید و انکار نبوت موسی و کتاب او کردید حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ
لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ و گفتند جهودان نیستند گروه ترسایان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی که صواب باشد وَقَالَتِ
النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ و گفتند ترسایان نیستند گروه یهودان بر چیزی وَهُمْ يَتْلُونَ
الْكِتَابَ و حال آنکه ایشان میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند
مر خدای را بر امری باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافرند كَذَٰلِكَ همچنین که اینها
میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند یعنی غیر اهل کتاب از مجوس و مشرکان مِثْلَ قَوْلِهِمْ
مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب نیند هیچ میدانند و درباره یکدیگر همین گفتند فَاللَّهُ يَحْكُمُ
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس خدای حکم کند در میان این دو فریق در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
در آنچیزی که هستند ایشان که در آن اختلاف میکنند از حق و باطل و هر یک را جزای خود خواهد رسانید آورده اند
که چون بخت النصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت نصاری را جمع کرده بر ایشان تاخت و مردان ایشان را بکشت و زنان و کودکان
ایشان را غارت کرد و بیت المقدس را خراب کرد حق تعالی بعد از این خبر میدهد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ و کیست
ستمکارتر از آنکس که باز داشت مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ از آنکه یاد کرده شود
در آنجا نام خدا یعنی مانع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند و پرستش او نمایند وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا و سعی
کرد در ویرانی آن مسجد یعنی بیت المقدس که هر موضعی از آن مسجدیست یعنی سجده گاهی نزد بعضی مراد باین کس طیطوس بن اسپیانوس
رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل را بقتل آورد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که مراد
مشرکان قریش اند که رسول را منع کردند در عام حدیبیه از دخول مکه و مسجد الحرام و مراد برین بخرابی آن معطل ساختن است
از عبادت چه عمارت مسجد بنماز کردنست در آن و خرابی آن ترک عبادت در آن و بیرون کردن مومنان از آن
و بر این تقدیر أُولَٰئِكَ آن گروه که منع ذکر خدا نمودند و در خرابی مسجدها کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ مر ایشان را یعنی

سزاوار نیست مر ایشان را أَنْ يَدْخُلُوهَا آنکه در آن مساجد درآیند إِلَّا خَائِفِينَ مگر در حالتی که ترسکاران
باشند در زمان دولت اسلام چه ترسایان را و سایر کفار را قوت رفتن در بیت المقدس نبود و یهودان و سایر اهل کفر را
قدرت بر دخول در مسجد الحرام بر طرف شد و هیچکدام جرئت نداشتند که در مسجد درآیند بجهت خوف از اهل اسلام لَهُمْ
فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر اهل کتاب راست در دنیا رسوائی و خواری که آن قتلست و غارت و وضع جزیه بر ایشان و گرفتن ۴
(در حاشیه: از ترسایان تا چه رسد بزیادتی خواری ایشان باشد)
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ مرویست که نهایت رسوائی ایشان
در دنیا زمان خروج صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه باشد که فتح قسطنطنیه نماید و همه را بقتل رساند از ابن عباس منقولست
که چون آیه قبله نازل شد مسلمانان روی بکعبه آوردند جهودان بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار ایشان نمودند
حق تعالی آیه فرستاد که وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ و مر خدای راست جای برآمدن آفتاب چون مکه و کعبه و جای فرو
رفتن آن چون بیت المقدس فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس بهر جا که روی آورده اند فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا
جهت طاعت خداست که بآن مامور شده اید نزد بعضی آنست که در اول سال مسلمانان متحیر بودند میان آنکه توجه بکعبه کنند
یا به بیت المقدس پس بعد از آن این آیه منسوخ شد بآیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و در بعضی تفاسیر آمده که مشرکان
مانع مومنان میشدند از دخول در مسجد الحرام حق تعالی این آیه فرستاد و مراد برین بمشرق و مغرب همه زمین است زیرا که همه
زمین مر خدا راست پس اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را مسجد شما ساخته پس در هر مکان که بطرف
قبله توجه کنید آن جهتیست که بآن مامور شده اید و از جابر روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمعی از لشکریان را
بغزائی فرستاده بود و شبی بسبب ابر و تاریکی در جهت قبله اختلاف کردند و هر کس برای و اجتهاد خود متوجه جهتی شدند
و نماز گذاردند و چون روز شد بر ایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند و بعد از آنکه بمدینه آمدند اعاده
آن نماز را از حضرت استفسار کردند و این آیه نازل شد که بعد از آنکه بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید اعاده آن
نماز روا نیست چه جهات از آن او سبحانه است إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ بدرستی که حق تعالی فراخ مغفرتست و بسیار عطا و رحمت
بجهت این زیادتی تکلیف بر بندگان نمیکند و از جهت امر میکند باعاده نماز که بظن و اجتهاد گذارده باشد و یا نهی
نمیکند از نماز گذاردن در غیر مسجد عَلِيمٌ داناست بمصلحت احوال مسلمانان و چون حق تعالی منع انکار یهود نمود در باب توجه
مسلمانان بکعبه در نماز در عقب آن رد کفار و مشرکان فرمود وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و گفتند مشرکان و
ترسایان که فرا گرفت خدای فرزندی یعنی عزیر و مسیح و ملائکه سُبْحَانَهُ پاکست و بیعیب اوست از آنکه
ویرا فرزند باشد چه آن مقتضای تشبیه و حاجت و رغبت فناست بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بلکه مر او راست آنچه

در آسمانها و زمینهاست و چون همه آسمان و زمین مملوک وی باشند از جمله آن عزیر و ملایکه اند پس نتوان بود که ایشان ولد او
باشند چه ولد همجنس والد باشد مگر از جنس والدین کل همه چیز که در آسمان و زمین است له قانتون مر او را فرمان برند
و همه در تحت حکم او و هر چه باین صفت باشد از جنس آفریننده خود نخواهد بود که واجب الوجود بالذاتست پس هیچ چیز ولد او
نباشد بدیع السموات والارض و او پدید آرنده همه آسمانها و زمینهاست بی ماده و مدتی واذا
قضی امرا و چون اراده کند کاری یعنی خواهد که چیزی موجود شود فانما یقول له پس جز این نیست
که گوید مر آن چیز را کن باش فیکون پس آن باشد و چون ثابت شد که او سبحانه آفریننده همه چیزهاست بیکدم
بی آنکه موقوف باشد بماده و مدتی پس ثابت گشت که متصف نیست بصفت جسم و جوهر زیرا که فعل جسم و جوهر بر سبیل
تدریجست پس گرفتن ولد که از لوازم جسمیت است ممنوع باشد و چون حق تعالی بیان حال کفار نمود در انکار توحید و فرا
گرفتن خدا ولد را در عقب آن ذکر مخالفت ایشان مینماید در باب نبوت بر سبیل عناد و میفرماید که وقال الذین
لا یعلمون و گفتند آنها که نمیدانند یعنی جاهلان اهل شرک و اهل کتاب لولا یکلمنا الله چرا سخن
نمیگوید خدای با ما همچنانکه با فرشتگان سخن میکند و یا همچنانکه با پدران ما سخن میگفت چرا با ما وحی نمیکند که تو پیغمبر
فرستاده اویی او تاتینا ایة یا نمی آرد بر ما حجتی بر صدق دعوی خود این سخن را از روی عناد و لجاج
میگفتند و اگر نه معجزات آنحضرت دلالت صریح داشته بر صدق او و بجهت انکار بسیار که داشتند معجزات دیگر ازو طلب
میکردند کذلک قال الذین همچنانکه این کفار میگویند گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان
مثل قولهم مانند گفتار ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات داله بر صدق انبیای خود از ایشان آیات
دیگر در میخواستند چنانکه جهود موسی را گفتند که خدا را بما بنما و نصاری عیسی را میگفتند مائده از آسمان بما فرود آر که ما از ان
معاینه ببینیم تشابهت قلوبهم بیکدیگر متشابهست دلهای آن گروه و کسانی که پیش از ایشان بودند در کوری
و ستیزگی عناد قد بینا الایات بتحقیق که روشن کردانیدیم نشانها را بر توحید و نبوت لقوم یوقنون
برای گروهی که طلب یقین میکنند بآن نه آنانکه تابع عنادند و لجاج پس بجهت رد قول مشرکان که انا ارسلناک
بالحق بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بدرستی و راستی یعنی ترا بحق بخلق فرستادیم بشیرا در حالتی که مژده دهنده
مومنانرا بثواب عظیم ونذیرا و بیم کننده کافرانرا بعذاب الیم پس بر تو حرجی نیست اگر اهل عناد اصرار نمایند در
کفر و مکابره کنند ولا تسئل عن اصحاب الجحیم و پرسیده نخواهی شد در روز قیامت از آنها که اهل دوزخند
یعنی از تو سوال نخواهند کرد که چرا ایشان ایمان نیاوردند از مقاتل روایتست که روزی بر زبان حضرت رسالت صلعم و آله

جاری شد که اگر خدای بر یهودان دری از عذاب بگشاید و از غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بصراط مستقیم
باز آیند حق تعالی فرمود که ولا تسئل عن اصحاب الجحیم یعنی ایشان از اصحاب جحیم اند و ترا نخواهیم پرسید که چرا
ایمان نیاوردند پس بر تو همین ادای رسالتست و بر ما عذاب اهل ضلالت بعد از ان بجهت نومید کردانیدن رسول
از اسلام یهود و ترسا فرمود که ولن ترضی عنک الیهود و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان ولا
النصاری حتی تتبع ملتهم و نه ترسایان تا آنکه پیروی کنی کیش ایشانرا و پیروی دین ایشان بر تو
جایز نیست پس هرگز اسلام نیارند قل بگو ای محمد بغیر اهل ملت که ان هدی الله بدرستی که راه نمودن
خدای بصواب که دین اسلامست هو الهدی آنست راه نمودن بحق نه آنچه شما مرا بآن میخوانید از دین یهودی
و نصرانی ولئن اتبعت و اگر پیروی نمایی ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشانرا که راه شیطانست
بعد الذی جاءک من العلم پس از آن چیزی که برستی آمده است بتو از دانش که وحی است در حقیقت اسلام
و بطلان ملت ایشان ما لک من الله نباشد مر ترا از عذاب خدای من ولی ولا نصیر هیچ دوستی
که رهاننده تو باشد از ان و نه یاری دهنده در دفع آن این کلام بر سبیل فرض است و اگر نه حضرت از ین مبراست و بعد
از ذکر احوال کفار اهل کتاب در بیان مومنان ایشان میفرماید که الذین اتیناهم الکتاب آنانکه عطا
کردیم ایشانرا کتاب توریة یتلونه میخوانند کتاب را و پیروی آن میکنند حق تلاوته چنانکه حق خواندن
و پیروی کردنست بدون تغییر و تبدیل و آنها عبد الله بن سلام و اتباع اویند اولئک یومنون به آن گروه
ایمان آورده اند بکتاب خدای نه آنها که تحریف و تبدیل آن کردند ومن یکفر به و هر که کافر گردد
بکتاب خدا و احکام آنرا تغییر دهد یا بحلال و حرام آن اعتقاد نکند فاولئک هم الخاسرون پس آن گروه
ایشانند زیانکاران در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در آخرت بگرفتاری از عذاب دوزخ یا بنی
اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی التی یاد کنید نعمتهای مرا که انعمت علیکم
انعام کردم بر شما و پدران شما وانی فضلتکم علی العالمین و بدرستی که من تفضیل دادم پدران شمارا
بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر این نعمت کنید و کفران مورزید و بمحمد که رسول منست ایمان آرید واتقوا
یوما و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی نفس عن نفس شیئا کفایت نکند کسی از کسی
چیزی را از عذاب ولا یقبل منها عدل و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی چیزی که بعوض
آن عذاب بخشد یعنی چیزی که خود را از ان عذاب باز خرد ولا تنفعها شفاعة و سود نکند هیچ نفسی را در خوا

کردنی بر تقدیر شفاعت کردن وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یعنی کافران یاری کرده شوند در رفع عذاب الهی تا ایشان را
سودی بخشد یاری هر یاری که هست چون حق تعالی این آیه در اول قصه اهل کتاب ذکر کرده در آخر آن تکرار کرد
بجهت مبالغه در شکرگذاری نعمت و ترسانیدن ایشان از کفران آن و بعد از ذکر احوال موسی و امت او
بیان قصه ابرهیم میفرماید که جد حضرت رسالت صلعم و سایر بنی اسرائیل میفرماید که وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ و یاد کن
ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابرهیم را رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی باوامر
و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ پس ابرهیم باتمام رسانید بر وجهی که رضای الهی در ان بود و گویند مراد بکلمات مناسک حج است
و علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که مراد باین شکافتن موی سر است بدو نیم و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی
لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و ازاله موی عانه و ختنه و استنجا باب و بهتر آنست که مراد جمیع طاعات عقلیه
و شرعیه است و بر تقدیر ابرهیم علیه السلام چون آنرا باتمام رسانید قَالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت
فرمان من کردی إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ بدرستی که گرداننده توام برای مردمان إِمَامًا پیشوایی
در دین که همه صلحا بعد از تو بتو اقتدا نمایند و آنکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را فرمود که اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و امت
مرحومه ما مامور شدند که مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ برای وفا نمودنست باین وعده و چون ابرهیم را بشرف امامت نواخت
قَالَ گفت ابرهیم باو سبحانه وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان و نبیرگان من برو امام گردان قَالَ
گفت حق تعالی در جواب او که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامت است به ستمکاران
یعنی عاصیان و فاسقان ذریت ترا این منصب ندهم بلکه بصلحا و اتقیای ایشان کرامت فرمایم و درین دلیل است
بر آنکه انبیا و ائمه معصوم بودند از جمیع گناهان کبیره و صغیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در مناقب مذکور است
که عبدالله بن مسعود روایت کرد که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود منم آنکس که ابرهیم او را از خدای
طلب مینمود پس صحابه و آنان که در ان مجلس بودند گفتند یا رسول الله کیفیت طلب ابرهیم و آرزوی که بخدای تعالی
کرد برای ما بیان فرمای حضرت فرمود که ابرهیم از حق تعالی سوال کرد که آیا از نسل من کسی خواهد بود که مرتبه امامت
دریابد حق تعالی باو وحی کرد که من عهد امامت را بظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم
و چون ابرهیم این شنید مضمون وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ بر زبان راند یعنی بار خدایا مرا و ذریت
مرا از بت پرستیدن دور دار پس حق تعالی دعای او را در حق من و در شان علی ابن ابی طالب اجابت فرمود
تا مرا و علی را از بت پرستیدن نگاه داشت فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَاتَّخَذَ عَلِيًّا پس مرا نبی گردانید و علی را وصی

من

من و این کلام صریح است بر آنکه آنانکه بت پرستی شعار ایشان بوده از منصب امامت دورند و خلعت امامت بر قد و قامت
ایشان راست نمی آید بقوله وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم خانه کعبه را
مَثَابَةً لِلنَّاسِ جای بازگشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان مراد حاجیانند که هر سال بآن
رجوع کنند و آنجا بثواب بحساب رسند وَأَمْنًا و موضع امنی که در و کسی را نکشند و متعرض آزار او نشوند و یا جای
ایمنیت از عذاب دوزخ چه حج و عمره موجب مغفرت گناهانست وَاتَّخِذُوا و گفتیم مؤمنان که بعد از آنکه
شرف حرم دانستید فرا گیرید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى از مقامی که منسوبست بابرهیم موضع نماز
از جابر روایت است که چون رسول صلی الله علیه و آله از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابرهیم شد و دو رکعت نماز
بگذارد و این آیه بخواند وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى و این دالست بر آنکه نماز طواف فریضه در
مقام ابرهیم است و این موضعیست که در و سنگی نشانده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت در وست وَعَهِدْنَا
إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ و عهد کردیم بسوی ابرهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ آنکه پاک سازید خانه
مرا از بتان و انواع نجاسات و معاصی و از هرچه لایق آن نباشد لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان در گرد
گرد آن وَالْعَاكِفِينَ و برای مجاوران و اقامت کنندگان آن وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع و سجود
کنندگان یعنی نمازگذارندگان در حدیث آمده که حق تعالی هر شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبه معظمه میفرستد
شصت برای طواف کنندگان و چهل برای نماز کنندگان و بیست برای نظر کنندگان و چون خانه کعبه در موضعی واقع شده
که از آب و گیاه دورست که این موجب اضطرار و عجز حاجیانست حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی
طلب فراخی روزی کرد در ان چنانکه حق تعالی فرمود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن ای محمد وقتی
که گفت ابرهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ هَذَا ای پروردگار من بگردان این مکان را که برای تو در ان ساختم
بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط و مسخ و خسف و غیر آن از انواع عذاب وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ
و روزی ده اهل این شهر را از انواع میوه ها حق تعالی این دعا را اجابت فرموده حکم کرد تا جبرئیل دهی از
دههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین برکنده بمکه آورد و هفت بار بر گرد خانه طواف داده
بر زمین نهاد و بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن ده را بجهت طوف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست بعد
از ان ابرهیم علیه السلام روزی را بمؤمنان تخصیص فرموده گفت مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد مِنْهُمْ
از آنان که ساکن این شهر باشند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز بازپسین که قیامت قَالَ گفت

حق تعالی در جواب او که من روزی میدهم مؤمنان را وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً هر که را که کافر باشد
پس برخور کردم کافر را برخورداری اندک ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس مضطر کردم او را بعجز و بیچارگی بکشیم او را إِلَى عَذَابِ
النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ
یاد کن ای محمد وقتی که بر داشت ابرهیم اصلها و پایها را مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ و اسمعیل نیز
بمشارکت پدر بلند ساخت پایهای آنخانه را باین وجه که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند و اصح آنست که ابرهیم بنّا
بود و اسمعیل سنگ فرا وی میداد و اسمعیل علیه السلام بعربی سخن گفتی و ابرهیم علیه السلام بسریانی و هر یکی از ایشان
سخن یکدیگر دانستندی ولیکن بزبان نتوانستندی گفت ابرهیم اسمعیل را هب لی کیبا یعنی سنگ را بیار اسمعیل بزبان
تازی گفتی ناک هذا الحجر فخذه یعنی فراگیر سنگ پس ساخته شد دیوار خانه را از سنگ پنج کوه از کوه طور سینا و کوه طور زیتا
و لبنان و جودی و بنیادهاش از حرا چون ابرهیم فرا موضع حجر رسید اسمعیل را گفت پاره سنگی نیکو تا نشان باشد مردمان را
سنگی بیاورد گفت نیکوتر ازین میبایه اسمعیل بطلب رفت ندایی شنید از کوه بوقبیس که یا ابرهیم ترا نزدیک من ودیعتی
هست فراگیر آن سنگ پیدا شد برگرفت و بر جایگاه خویش نهاد و گفته اند خداوند سبحانه هفت فرشته را بفرستاد تا
ایشانرا یاری میکردند و چون اسمعیل را دخلی بود درین از جهت اسناد رفع بنا باو شد و از ائمه معصومین علیهم السلام
مرویست که آدم علیه السلام بنای کعبه کرد و چون روزگاری بسیار بران بگذشت ویران شد حق تعالی ابرهیم علیه السلام را
امر کرد تا بموافقت اسمعیل تجدید آن کرد و چون از اتمام کرد آن گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا
قبول کن از ما این کار خیر را إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که توئی شنوا مر دعای ما را الْعَلِيمُ دانا به
نیتهای ما رَبَّنَا ای پروردگار ما وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ و بگردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و گردن
نهنده مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و بگردان بعضی از فرزندان ما را أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ گروهی گردن نهنده
و فرمان برنده مر ترا از صادق علیه السلام مرویست که مراد بذریت اولاد بنی هاشم بن عبد مناف اند وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا
و بنما ما را مواضعی که در ان افعال حج بجای باید آورد چون میقات احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و غیر آن
از افعال حج وَتُبْ عَلَيْنَا و بپذیر توبه را از ما توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع است و بریدن از ما سوی الله
و توجه باو سبحانه إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق که توئی بسیار پذیرنده توبه تقصیرکنندگان در طاعت و عصیان
الرَّحِيمُ بخشاینده بر گناهکاران و تقصیر نمایندگان رَبَّنَا ای خداوندگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً
مِنْهُمْ و برانگیز در میان ذریت ما فرستاده از ایشان تا موجب عز و شرف من باشد حق تعالی اجابت دعای ابرهیم علیه السلام

گفت بزبان سریانی

فرمود و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کردانید چه غیر آنحضرت پیغمبری دیگر از ذریت ابرهیم و اسمعیل علیه السلام
نبود زیرا که بنی اسرائیل از نسل اسحق علیه السلام بودند و گفتار آنحضرت که انا دعوة ابی ابرهیم اشارتست باین معنی من اثر
دعای پدر خودم ابرهیم که مرا از خدای درخواست يَتْلُوا عَلَيْهِمْ صفت رسول الله است صلی الله علیه و آله یعنی فرستاده
که خواند بر ایشان آيَاتِكَ آیتهای کتاب ترا با نشانهای وحدانیت وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و بیاموزد ایشانرا
کتاب قرآن وَالْحِكْمَةَ و آنچیزی را که بآن نفسهای ایشان کمال یابد از معارف و احکام شریعت وَيُزَكِّيهِمْ
و پاکیزه گرداند ایشانرا از شرک و معاصی بسبب شرایع احکام إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که توئی توانا و غالب
که هرگز مغلوب نشوی از آنچه اراده کنی الْحَكِيمُ توانائی و محکم کار یعنی هرچه کنی بر وجه حکمت باشد مرویست که عبد الله
بن سلام سلمه و مهاجر را که پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد صلی الله علیه و آله
در توریه نوشته است پس سلمه اسلام آورد و مهاجر اباکرد آیه نازل شد که وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست که باز گرداند و
رغبت نکند عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ از دین ابرهیم إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ مگر کسی که سبک کرداند و
خوار و بیقدر سازد نفس خود را وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و بتحقیق که برگزیده ایم ابرهیم را فِي الدُّنْيَا درین سرای
بکرم وجود مردی یا بشرف پیغمبری یا فرط طاعت و فرمان برداری یا بصفت خلت و دوستی یا بعمارت خانه کعبه وَإِنَّهُ
فِي الْآخِرَةِ و بدرستی که او در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگانست و بصفت صلاح آراسته
چون او با این صفاتست پس هر که از دین او رغبت بگرداند هر آینه سفیه باشد و نفس خود را خوار کرداننده باشد و نیز
در بیان صفات ستوده او میفرماید که إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن ای محمد وقتی که گفت مر ابرهیم را رَبُّهُ أَسْلِمْ پروردگار
او که گردن بنه مرا یا تسلیم شو بهرچه بر تو واقع شود از احکام قضا قَالَ أَسْلَمْتُ گفت ابرهیم که گردن نهادم
یا تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعَالَمِينَ برای پروردگار عالمیان تا هرچه خواهد مرا فرماید و در حق من جاری سازد
وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ و وصیت کرد ابرهیم در حین وفات بملت خود بَنِيهِ پسران خود را یعنی ایشانرا
امر کرد به پیروی آن ملت و التزام نمودن آن وَيَعْقُوبُ و یعقوب نیز اولاد خود را بآن وصیت فرمود باین وجه
که يَا بَنِيَّ ای پسران من و ایشان دوازده بودند چنانکه در سوره یوسف بیاید ان شاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى
لَكُمُ الدِّينَ بدرستی که حق تعالی برگزید برای شما دین اسلام را فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
پس باید که نمیرید مگر در حالتی که مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام مداومت نمائید تا هنگامی که مرگ شما را دریابد بعد از آن بر
سبیل انکار خطاب با اهل کتاب میکند أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بودید یعنی نبودید إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ

الموت وقتی که آمد یعقوب مرگ و دران حالت وصیت کرد بفرزندان خود پس ازکجا شما دعوی میکنید که وصیت او باد
دین یهودی بود پس بجهت زیادتی بیان میفرماید که یقین شما حاضر نبودید اذ قال لبنیه در وقتی که گفت
یعقوب مر پسران خود را ما تعبدون من بعدی چه چیز را خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب
باین کلام فراگرفتن عهد بود از ایشان بر توحید و دین اسلام چون ایشان این سخن بشنیدند قالوا نعبد
الهک گفتند در جواب او که خواهیم پرستید خدای ترا و اله آبائک و خدای پدران ترا ابراهیم و اسمعیل
و اسحق ابراهیم که جد بود پدر گفتند برای آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را
اب میگویند و حرمت او را برابر پدر بجای می آرند و ازینجاست که حق تعالی آزر را پدر ابراهیم گفت با آنکه عم او بود
حاصل که ایشان گفتند که ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران ترا الها واحدا خدای یگانه و یکتا و نحن له
مسلمون و حال آنکه ما دین خدا را گردن نهنده کانیم و فرمان بردار او تلک این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب
و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت لها ما کسبت بدرستی که گذشتند ایشان و مر ایشان راست
آنچه کسب کردند و لکم ما کسبتم و مر شما راست آنچه کسب کردید و هر یک از شما و ایشان اجر کردار یا پاداش خواهند داد
و لا تسئلون و پرسیده نخواهید شد عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که میکردند یعنی شما را
بسیئات ایشان عقوبت نکنند همچنانکه بحسنات ایشان ثواب نمی یابید اعتقاد یهود آن بود که اولاد در اطاعت پدران
ثواب خواهند داد و بر کفر ایشان عقوبت خواهند کشید حق تعالی درین آیه رد ایشان فرمود که نه شما باعمال ایشان
مثاب میشوید و نه ایشان باعمال شما مواخذ میگردند مرویست که ابن صوریا با جمعی دیگر از یهود به پیغمبر و اصحاب گفتند که طریق
هدایت نیست مگر آنچه ما برانیم پس تابع ما شوید تا راه راست یابید و نصاری نیز چنین گفتند حق تعالی آیه فرستاد که و قالوا
و گفتند اهل کتاب مر مومنان را کونوا هودا او نصاری باشید یهودان یا ترسایان یعنی یهودان با اهل
اسلام گفتند که بر دین یهودی باشید و نصاری نیز گفتند که باشید بر دین نصرانی تهتدوا تا راه یابید قل
بگوای محمد در جواب ایشان که نه چنانست که شما میگویید بل ملة ابراهیم بلکه متابعت میکنیم ملة ابراهیم را در
اصول دین اسلام حنیفا در حالتی که این ملت میل کننده است از همه کجیها براه راست یا ابراهیم مایل بود بدین حق که
اسلام است و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از شرک آورندگان این کنایتست باهل کتاب و غیر
ایشان چه ایشان دعوی کردند که تابع ابراهیم اند و حال آنکه مشرکند چه یهود را اعتقاد اینست که عزیر پسر خداست و
نصاری را اعتقاد آنکه عیسی پسر خداست قولوا بگویید ای اهل ایمان در جواب یهود و نصاری که شما را ملت خود میخوانند

آمنا بالله گرویده ایم بخدا و ما انزل الینا و بآنچه فرو فرستاده است بسوی ما یعنی قرآن و ما انزل
و بآنچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم بابراهیم که بیست صحیفه بوده است و اسمعیل و اسحق و باسمعیل
و اسحق که فرزندان ویند و یعقوب و یعقوب که نبیرهٔ اوست و الاسباط و بفرزندان یعقوب اگرچه صحیف
بر ابراهیم فرود آمده نه بر اولاد او ولیکن چون ایشان بآن عمل میکردند پس گویا که آن بایشان نیز نازل شده
همچنانکه قرآن بر ما فرود آمده و ما اوتی موسی و عیسی و بآنچه داده شده است موسی و عیسی را
یعنی توریة و انجیل و ما اوتی النبیون و بآنچه داده شده است به پیغمبران دیگر از کتب و معجزات من ربهم
از نزد پروردگار ایشان لا نفرق بین احد منهم جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه
ایمان داریم نه مانند یهود که بعضی ایمان دارند دون بعضی و نحن له مسلمون و ما مر خدای را
گردن نهاده کانیم و بوحدانیت او گرویده کانیم فان آمنوا پس اگر ایمان آرند همه اهل کتاب از یهود و نصاری
بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه شما ایمان آورده اید ای مهاجر و انصار یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا
پس هر آینه راه راست یافته باشند و ان تولوا و اگر برگردند از ایمان فانما هم پس جز این نیست که ایشان
فی شقاق در خلاف و نزاع اند بعد ازان بجهت تسلی مومنان ایشان را مژده و حفظ و نصرت میدهد و میگوید ای
محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند
و باز دارد از تو شر یهود و نصاری او همه ایشان را خوار و ذلیل کرداند و هو السمیع و اوست شنوا گفتار همه
موحدان و مشرکان را از اقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه آورده اند که بعد از نزول این آیات
جهودان و ترسایان بکلی از متابعت آنحضرت صلعم اعراض کرده با مسلمانان در مقام مفاخرت در آمدند که ما را
صبغه هست و شما را نیست صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آبی زرد غوطه دادندی
و آنرا معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قایم
مقام ختنه دانستندی و گفتندی که ما او را رنگ کردیم بعلامت نصرانی و جهودان رنگی در فرزندان خود را مالیدندی
و بآن از یکدیگر ممتاز بودندی حق تعالی آیه فرستاد صبغة الله یعنی بگویید ای مسلمانان در جواب
ایشان که رنگ کرده است خدای ما را رنگ کردنی از نزد خود و این صبغه فطرت خداست که همه مردمان بران مخلوقند چه فطرت
زیور ایشانست همچنانکه رنگ که زیور جامه است یا مراد تطهیر قلوبست یعنی پاک و پاکیزه گردانیده است دلهای ما را
پاکیزه گردانیدنی و من احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای صبغة از روی شعار ملت و علامت

دین و پاک کردانیدن از انجاس شرک مراد آنست که هیچ دینی بهتر از دین او نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما
مر او سبحانه را پرستنده کانیم این کنایتست باهل شرک یعنی شرک نمیکنیم بخدا چنانکه شما شرک میکنید بخدا آورده اند که یهود
و نصاری از شنیدن این سخنان در تعصب افتاده گفتند مارا که شرف فرزند خدای تعالی ثابت بوی سزاوارتریم از
مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ آیا خصومت
و جدال میکنید با ما در دین خدای و دعوی الوهیت در نسبت دادن خود را بحق تعالی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او
پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و خصوصیتی نیست او را بقومی دون قومی و چون او سبحانه آفریدگار همه آدمیانست
پس پرستش او همه را واجب باشد و پرستش منافات دارد بفرزندی وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ماراست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ
أَعْمَالُكُمْ و شماراست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل و موحدان
او نه همچنان و طاعت نه شما أَمْ تَقُولُونَ آیا میگویید اهل کتاب یعنی شما میگویید ای جهودان و ترسایان
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ بدرستی که این پیغمبران و پیغمبرزادگان
كَانُوا هُودًا بودند یهودان و این قول جهودانست أَوْ نَصَارَى یا بر کیش نصرانی و این سخن ترسایانست
قُلْ بگو ای محمد با ایشان بسبیل سرزنش که أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما دانا ترید بدین پیغمبران أَمِ اللَّهُ یا خدای
که ایشان را بدان مبعوث ساخته و او سبحانه نفی این دو کیش از ابراهیم نمود بقوله مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
پس از کجا حکم بیهودیت یا نصرانیت میکنند ایشان را وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ و کیست ستمکارتر بر خود از آنکس که بپوشد
شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ گواهی که نزدیک وی باشد از خدای یا بواسطه کتاب الهی دانسته باشد مراد
آنست که هیچکس ظالم‌تر از اهل کتاب نیست زیرا که ایشان این انواع گواهی را پوشانیدند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست خدای بیخبر از آنچه میکنند از پوشانیدن حق و انکار محمد و قرآن و شمارا بر کتمان شهادت
مکافات خواهد داد تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ آن جماعت مذکوره قومی بودند که رفتند و در گذشتند لَهَا مَا
مر ایشان راست آنچه کرده اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شماراست آنچه کسب کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شمارا
فرا خور آن خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و پرسیده نخواهید شد از آنچیزی
که ایشان کرده باشند تکرار این بجهت مبالغه است آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه
فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان الهی در رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذار یهودان ازین صورت
مسرور گشته میگفتند که اگر محمد دین ما ندارد اما قبله ما نماز میگذارد از ابن عباس نقلست که یهود میگفتند این مرد و اصحاب

او راه بقبله نبردند تا نماز ما را ندیدند قبله را نیافتند خاطر خطیر حضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را از بیت
المقدس بکعبه متوجه گردان جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد مشتاق شهر و مولد
خود است و بجهت این روی بدان کرده نماز میگذارد حق تعالی قبل از آنکه ایشان این لفظ گویند از آن خبر داد
سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهودان و منافقان
و مشرکان مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا چه باز گردانید مسلمانان را از قبله ایشان
که ثابت بودند بران یعنی بیت المقدس قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بگو ای محمد در جواب که مر خدای راست
جهت مشرق که خانه خدا در آنجاست و مغرب که بیت المقدس در آن واقع شده یعنی مالک جهت مشرق و مغرب و سایر جهاتست
پس بهر طرف که مصلحت می بیند آنرا قبله میگرداند و بآن امر میکند يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
راه مینماید بالطاف خود هر که را خواهد بسوی راهی راست که امور دینیه است و از جمله آن امراست در توجه به بیت المقدس در نماز یکبار و
بار دیگر بکعبه معظمه بروفق مصلحت و حکمت پس بجهت رد اهل کفر بیان مزیت فضل امت مرحومه میکند بقوله وَكَذَلِكَ
و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان جَعَلْنَاكُمْ گردانیدیم شما را أُمَّةً وَسَطًا گروهی برگزیده
و یا جمعی با عدالت بعلم و عمل لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ تا باشید گواهان برای انبیا بر مردمانی
که منکر نبوت اند وَيَكُونَ الرَّسُولُ و تا باشد فرستاده من که محمد است عَلَيْكُمْ شَهِيدًا براستی شما گواهی
تعدیل کرده شده و یا عدالت ملحق معنی آنست که بدهید تا مل صحیح در آنچه برای شما منصوب شده و منزل گشته بر شما از
کتاب که حق تعالی بخل نکرده و ظلم ننموده بر هیچکس بلکه ایضاح طریق حق کرده و پیغمبر از او فرستاده و ایشان بتبلیغ رسالت
کرده اند و نصیحت و موعظت مردمان نموده و لیکن ایشان که نگرویده اند شقاوت ایشان را بر شهوات باطله داشته منکر
تبلیغ ایشان شده اند پس گواهی میدهید بر اهل روزگار خود که سانی که قبل از شما بوده اند و بعد از شما پیدا شوند
و رسول براستی شما گواهی میدهد و در روایت آمده که این گواهی در روز قیامت باشد که امم انبیای سابق انکار تبلیغ
برسولان خود نمایند پس حق تعالی از انبیا طلب شاهد تبلیغ کند اگرچه او سبحانه بحال ایشان دانا باشد اما بجهت اقامت
حجت و الزام منکران طلب بینه تبلیغ کند از پیغمبران پس امت حضرت رسالت بینه تبلیغ کند از پیغمبران پس امت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه را بیارند و گواهی دهند بر تبلیغ همه انبیا و آنگاه امم سابقه ایشان را گویند که از کجا دانستید که پیغمبران
تبلیغ کرده اند ایشان گویند ما دانستیم این را بخبر دادن حق تعالی در کتاب خود بزبان پیغمبر خود پس حضرت رسالت را حاضر
کردانند و او را از حال امت وی سوال کنند آنحضرت بعدالت ایشان گواهی دهد در شواهد التنزیل از سلیمان بن قیس هلالی

روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که حق تعالی در آیه کریمه لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ما را
خواسته نه غیر ما پس رسول خدای گواه است بر ما و ما گواهیم بر خلق و حجت او در زمین او و ماییم که حق تعالی در حق ما
فرموده که وَکَذَٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطًا و بعد از ذکر امت مرحومه که مأمورند بتحویل قبله بیان حکمت تأویل میفرماید
بقوله وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ و نگردانیدیم ما قبله تو الَّتِي آنجهتی را که کُنْتَ عَلَيْهَا بودی
پیش ازین زمان بر آن یعنی جهت کعبه چه مرویست که آنحضرت در مکه نماز را بجانب کعبه میگذارد و چون بمدینه هجرت
نمود مأمور شد که متوجه صخره شود بجهت الفت و دلجویی یهود تا بالکلیه از آنحضرت مأمور شد بتوجه بکعبه معظمه پس سبحانه و تعالی
میفرماید که ما نساختیم قبله تو آنجهتی که پیش ازین بر آن بودی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان کنیم
باین وجه که معامله آزمایندگان کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را که متابعت رسول کند یعنی یهود را که
پیروی رسول کنند بعد از تحویل بکعبه مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس یعنی یهودانی که باز گردیدند عَلَىٰ عَقِبَيْهِ
بر پاشنهای خود یعنی مرتد شدند از دین او بجهت الفت گرفتن بقبله پدران خود یا متمیز سازیم انصار را که ثابت اند
بر دین اسلام از کسانی که بر کفر اند وَإِنْ کَانَتْ لَکَبِيرَةً و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن بزرگ
و گران بر مردمان إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مگر بر آنانکه راه نموده است خدای ایشان را بمصلحت حکمت و احکام
ایمان و بایمان راسخ و ثابت گشته مانند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در اثنای نماز ظهر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
مأمور شد بتحویل بجانب کعبه آنحضرت بتبعیت حضرت رسالت بجانب کعبه توجه فرمود و بعضی که ضعیف الایمان بودند بر حال خود
ماندند مرویست که بعد از آیه تحویل یهودان هر لحظه شبهه می انگیختند و میگفتند که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه
بجانب بیت المقدس نماز کرده اند از اصحاب محمد و وفات یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت
مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا کَانَ اللَّهُ و نیست خدای و نپسندد او را که لِيُضِيعَ إِيمَانَکُمْ
هر آینه ضایع کرداند ایمان شما را یعنی نمازی را که بوجه اعتقاد صحیح روی به بیت المقدس میگذاردید إِنَّ اللَّهَ
بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ بدرستی که خدای تعالی مهربانست و فرد ایشان را ضایع نگرداند رَحِيمٌ بخشاینده است
صلاح ایشان را فرو نگذارد در روایتست که در اوایل حال که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در نماز روی به بیت المقدس میکرد
یهود میگفتند که محمد روی بقبله ما نماز میکند آنحضرت ازین اقوال ملول شد آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است
پس بعضی از جبرئیل اظهار کرد جبرئیل متوجه بمقام خود شده حضرت سید کاینات هر ساعت از پی وی بآسمان مینگریست
و منتظر وحی میبود تا جبرئیل آمد و این آیه آورد که قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِي السَّمَاءِ بدرستی که میبینیم

نمودند و بعد از آن

گردیدن

گردیدن روی ترا از جهت آسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّکَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا
بآن قبله که تو میخواهی فَوَلِّ وَجْهَکَ پس بگردان روی خود [illegible] شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ بجانب مسجد حرام که محیط است بخانه مرویست که آنحضرت روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دوم از هجرت
پیش از وقعه بدر بدو ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی
از صخره گردانید بمیزاب توجه فرمود که محاذی کعبه معظمه است و آن مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و بعد از آن
بجهت تصریح بعموم همه امت حضرت را میفرماید که وَحَيْثُ مَا کُنْتُمْ و هر جا که باشید در بر و بحر و شرق و غرب
چون خواهید که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ پس بگردانید روهای خود را بجانب مسجد
الحرام و بعد از آن بیان عناد یهود میکند بقوله وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتَابَ و بدرستی که آنانکه
داده شده اند کتاب توریة یعنی علمای یهود لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ هر آینه میدانند که تحویل از بیت المقدس
بکعبه درست و راستست و حکم آن صادر شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر
الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بر آن بماند کعبه باشد و با وجود این انکار میکنند و عناد میورزند وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه میکنند یهود از انکار قبله آورده اند که یهود گفتند که اگر
محمد معجزه بیارد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما با او ایمان آریم و روی بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان
کرد و فرمود که وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ و بخدایی که اگر تو بیاری ای محمد بآنانکه أُوتُوا الْکِتَابَ بِکُلِّ
آيَةٍ داده شده اند توریة و انجیل یعنی یهود و ترسا هر معجزه که از تو خواهند در باب حقیت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا
قِبْلَتَکَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا مرویست که اهل کتاب گفتند اگر محمد بر قبله ما نماز گذاردی ما بوی ایمان آوریم
حق تعالی بجهت قطع طمع ایشان فرمود که وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی پیروی کننده مر قبله ایشان را
وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ و نیستند بعضی از ایشان پیروی کننده قبله تو بعضی را قبله
نصاری مشرقست و یهود مغرب پس ایشان متابعت یکدیگر نمایند همچنانکه پیروی تو نمیکنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ
مِنَ الْعِلْمِ از پس آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق است إِنَّکَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستی
که آنگاه باشی که متابعت ایشان نمایی از جمله ستمکاران بر خود این مبالغه است در قطع طمع ایشان بمتابعت پیغمبر بقبله
ایشان و نیز در بیان عناد اهل کتاب میفرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْکِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را

کتاب توریت یَعْرِفُوْنَهُ می شناسند پیغمبر را کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می شناسند پسران خود را یعنی
او را باوصاف مذکوره در توریت و سایر معجزات می شناسند صدق نبوت آنحضرت را مانند ایشان پسران خود را
لیکن بجهت عناد و جحود و گردنکشی تصدیق او نمیکنند وَاِنَّ فَرِیْقًا مِّنْهُمْ و بدرستی که گروهی از ایشان چون
حیی بن اخطب و کعب بن الاشرف و امثال ایشان لَیَکْتُمُوْنَ الْحَقَّ هرآینه می پوشند حق را که صفت رسالتست
در توریت بزعم خود وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ وحال آنکه ایشان میدانند که می پوشند پس خطاب بحضرت کرده میفرماید
که اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّکَ آنچه درست و راستست از نزد پروردگار تست مراد حقیست که کتمان آن نموده اند از
نبوت آنحضرت یا مراد قبله است فَلَا تَکُوْنَنَّ پس مباش خطاب بآنحضرتست و مراد امت ویند یعنی مباشید مِنَ
الْمُمْتَرِیْنَ از شک کنندگان در اینکه آن از نزد حق تعالی نیست یا در کتمان ایشان امر حق را یا آنکه عالم اند
بآن و نیز در باب قبله میفرماید وَلِکُلٍّ وِّجْهَةٌ و هر امتی را قبله ایست که متوجه آنند یا هر صاحب شریعت را
قبله ایست هُوَ مُوَلِّیْهَا که او متوجه سازنده است بآن روی خود را یا خدای گرداننده روی اوست بآن جهت یعنی
وی را بآن امر کرده و چون هر صاحب شریعتی را قبله ایست پس چرا تعیب میکنند و میگویند مَا وَلّٰهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ
الَّتِیْ کَانُوْا عَلَیْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران در نیکوییها از
امر قبله و غیر آن تا بسبب آن بسعادت دنیا و آخرت برسید اَیْنَ مَا تَکُوْنُوْا هر جا که باشید و بهر قبله که روی
آرید شما و اهل کتاب یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای تمایز
حق از باطل اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزها از احیا و تمیز و میرانیدن
و زنده کردن و جمع کردن شما و غیر آن قَدِیْرٌ تواناست وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از هر مکانی
و زمانی که بیرون آیی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس بگردان روی خود در هنگام
نماز بطرف مسجد حرام وَاِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّکَ و بدرستی که این امر هرآینه درست و راستست از نزد پروردگار تو
وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ و نیست خدای غافل و بیخبر از آنچه میکنند از توجه بقبله کعبه و غیر آن
و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد پس بجهت تاکید در تحویل تکرار قول مذکور میکند وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ
و هر جا که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس متوجه ساز روی خود را وقت نماز
بطرف مسجد الحرام وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ هر جا که باشید ای امت محمد فَوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ پس بگردانید
رویهای خود را یعنی بدن خود را شَطْرَهُ در جانب آن مسجد لِئَلَّا یَکُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ تا نباشد

یهود را بر شما در باب توجه مسجد اقصی حُجَّةٌ حجتی که خواهند که بآن بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر
دین ماست و با وجود این اعتقاد بقبله ما دارد و بآن توجه میکند اِلَّا الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مگر آنانکه ستم کردند
بر نفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت پرستان چه یهود میگفتند که بجهت میل باقربای خود روی
بمکه آورد و مشرکان طعن میزدند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی به قبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس
مترسید ای مومنان از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِیْ و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِاُتِمَّ
نِعْمَتِیْ و تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را بر شما بانکه آن اختصاص شماست بمکه عَلَیْکُمْ بر شما
وَلَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ و تا شاید که شما راه یابید بشرایع احکام دین کَمَا اَرْسَلْنَا فِیْکُمْ همچنانکه تمام
کردیم نعمت خود را بر شما بانکه فرستادیم در میان شما رَسُوْلًا مِّنْکُمْ فرستاده از شما یعنی از عرب و آن
محمد است صلی الله علیه و آله یَتْلُوْا عَلَیْکُمْ اٰیٰتِنَا میخواند بر شما آیتهای ما را که قرآنست وَیُزَکِّیْکُمْ
و پاک میسازد از چرک شرک بآب شریعت وَیُعَلِّمُکُمُ الْکِتٰبَ و می آموزاند شما را قرآن وَالْحِکْمَةَ
و علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام وَیُعَلِّمُکُمْ مَّا لَمْ تَکُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ و تعلیم میدهد شما را
آنچیزی را که نبود دیده شما که بدانید آن از فکر و نظر زیرا که ماتقی بمعرفت آن بداندیشه فَاذْکُرُوْنِیْ پس یاد کنید
مرا بطاعت و عبادت اَذْکُرْکُمْ تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت وَاشْکُرُوْا لِیْ و سپاس داری کنید برای
من بر نعمتها که بشما انعام کرده ام در دنیا و آخرت وَلَا تَکْفُرُوْنِ و ناسپاسی مکنید مرا با نکار نعم و عصیان
امر از ابن عیینه روایتست که در اخبار بما رسیده که حق تعالی فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل
میدادم هرآینه نعمت بزرگ ایشان را تمام کرده بودم و آن اینست که گفتم اذکرونی اذکرکم و در منهج الصادقین وجوه
بهفتاد وجه درین آیه مذکور گشته و در اینجا بعضی روایات که در باب فضیلت ذکر واقع شده اکتفا کرده میشود از ابی عبیده
روایتست که حق تعالی فرمود که هر که بجهت مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود بمن غافل شود من بهتر از آنچه
توقع داشته باو عطا فرمایم و نیز فرموده که پدرم دایم بذکر خدای مشغول بودی بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام
خوردن و سخن گفتن با مردمان در یاد خدا بودی و پیوسته میدیدم که زبان او متحرک بودی بکلمه طیبه لا اله الا الله و پیش از صبح
ما را جمع میکرد تا بطلوع آفتاب ما را بذکر امر میکرد و میفرمود که در هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد
حق تعالی برکت در آن زیاده کرداند و فرشتگان در آنجا حاضر شوند و شیاطین بگریزند و درخشان شود آنخانه
بر اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان بر اهل زمین و در هر خانه که ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت از آنخانه کم شود

وملائکه از آنجا دور شوند و شیاطین در آنخانه مسکن سازند و ابو بصیر نیز از آنحضرت روایت کرده که شیعهٔ ما کسانی اند که در خلوت
ذکر خدای بسیار کنند و از حضرت رسالت صلعم روایتست که چهار چیزند که بغیر مؤمن بآن متصف نباشد یکی خاموشی دویم تواضع
برای خدای سیم ذکر او سبحانه در همه حال چهارم کمی مال و نیز از آن سرور روایتست که حق تعالی بمن خطاب کرد که اگر بنده بذکر
من مشغول شود و نفس اورا اراده گناهی کند من نگذارم که آن گناه ازو واقع شود و اگر بر مردمان آن دیار مستوجب
آن شده باشد که عذاب من برایشان نازل شود من بجهت میمنت و برکت آن ذکر آن عذاب را از ایشان بگردانم
و نیز از آنحضرت مرویست که موسی علیه السلام از خدای تعالی سؤال کرد که بار خدایا تو نزدیکی با من تا با تو راز گویم
یا دوری تا ترا آواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که ذکر من کند و پیغمبر ص
و آله فرمود که در هیچ مجلسی ذکر خدای نکنند مگر که حق تعالی از آسمان بایشان ندا کند که برخیزید که سیئات شمار بحسنات
بدل کردم و شمارا آمرزیدم و در هیچ مجلس ذکر خدای نکنند مگر که حق تعالی ملائکه را امر کند تا در ان ذکر شریک شوند و ثواب
ذکر خود را بایشان دهند و از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم روایتست که در بهشت بیابانی وسیع است هرگاه که بنده بذکر خدا مشغول
شود فرشتگان در ان بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از درخت
نشاندن باز ایستند ایشانرا گویند چرا توقف کردید گویند مصاحب ما در ذکر خدای تعالی سست شده و اسباب مصالح
درخت نشاندن ما ذکر است و چون دوام ذکر مستلزم باز داشتن نفست از قبایح از انجهت در عقب امر بذکر می فرماید
یا ایها الذین آمنوا استعینوا ای کسانی که گرویده اید یاری جویید بر قوام نمودن بحقوق
بالصبر والصلوة بشکیبائی که کلید در نجاتست و بنماز که اصل عبادتست و معراج مؤمنین و مناجات
رب العالمین ان الله مع الصابرین و بدرستی که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت
در جمیع حالات و اجابت دعوت و توفیق در طاعت و نزد بعضی مراد بصبر روزه است که متضمن شکیبائی است از جوع و تشنگی
و نزد جمعی دیگر جهاد است با کفار که مستلزم تعب و رنج بیشمار است و چون حق تعالی امر موده باستعانت بصبر و صلوة
و عبادات که معظم آن جهاد است در عقب آن فرمود که ولا تقولوا لمن یقتل و مگویید کسانی را یعنی در حق
کسانی که کشته شوند فی سبیل الله در راه خدای یعنی جهاد اموات که ایشان مردگانند مرویست
که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهیدان میکردند و ایشان چهارده نفر بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و بعضی
بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان در روز بدر جان شیرین بداد و از لذات نعیم دنیا محروم شد حق تعالی فرمود
که ایشانرا مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون

ولیکن شما

ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیوت را زیرا که دریافتن آن بعقل ممکن نیست از ابن عباس روایتست که شهیدان زنده اند
نزد خدای با روح و جسد و بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شادمانند بآنچه خدای تعالی
بایشان داده و رسیده بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت میفرماید
یکی آنکه اول قطره خون که از بدن او بزمین آید جمله گناهان او عفو فرماید دویم در بهشت منزلی عالی نامزد او کند
سیم هفتاد حور العین در خدمت او تعیین فرماید چهارم اورا از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف و بزرگواری
از یاقوت سرخ بر سر او نهند ششم شفاعت اورا در حق هفتاد کس از اقربا قبول فرماید بعد از امر بندگان بصبر
بر عبادت شاقه بیان اموری مینماید که بآن ایشانرا آزمایش میکند از انواع مصیبتها و میفرماید که و
لنبلونکم و هر آینه می آزمائیم شمارا یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم اگرچه حال شما بر ما پوشیده نیست
اما میخواهیم که عیار کار و بار هر کس بر محک امتحان ظاهر گردد تا بر عالمیان معلوم شود که کدام از شما صابرند بر بلا و تسلیم
برای او و رضا داده و چه کسانند که بجهت بی صبری و عدم رضا بقضا از ایشان ممتاز شده اند این آزمایش بچند
نوعست بشیء من الخوف بچیزی اندک از ترس دشمن در غزا و قلت آن بسبب آنچیزیست که حق تعالی ایشانرا
از ان نگاه میدارد تا تخفیف مشقت بر ایشان والجوع و از گرسنگی که قحطست یا روزه داشتن و نقص
من الاموال و نقصان بعضی از مالها که بتاراج حادثات رود و بجهت آفات روزگار تلف گردد والانفس
و نقصان نفسهای شما در قتل غزا یا بیماری یا ضعف پیری والثمرات و نقصان از برخی میوها و تلف محصولات
بآفات سماوی و ارضی یا مراد مرگ فرزندانست که میوهٔ باغ دلبند مرویست که چون فرزند بندهٔ مؤمن بمیرد حق تعالی
با ملائکه گوید که چون قبض روح فرزند بندهٔ مؤمن کردید وی چه گفت گویند حمد تو کرد خطاب آید که خانه در بهشت برای
او بنا کنید و آن را بیت الحمد نام نهید وبشر الصابرین و مژده ای محمد صبر کنندگان را بر مشقتها و مکروهات
بثواب بیشمار و این صابران که مستحق بشارتند الذین اذا اصابتهم مصیبة آنانند که هرگاه برسد
ایشانرا بلیتی و اذیتی و مکروهی قالوا گویند بر وجه انقیاد حکم قضا و تسلیم رضا انا لله بدرستی که ما از آن
خداوندیم و مملوک بندگی او در بندیم پس هرچه از مولی به بنده رسد جز تسلیم و رضا چاره نباشد وانا الیه
راجعون و بدرستی که ما بسوی پاداش و جزا دادن او باز گردندگانیم و رجوع ما بحضرت اوست و جزا فرخور
کردار ما خواهد رسانید پس بحکم او خورسند باشیم تا مستوجب ثواب ابدی گردیم امام جعفر صادق علیه السلام از آبای
کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بچهار چیز عمل کند البته از اهل بهشت بود

اول تکلم بکلمهٔ طیبه لا اله الا الله دوم چون نعمتی باو رسد بگوید الحمد لله سیم چون گناهی کند بگوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو رسد
بگوید انا لله وانا الیه راجعون انس بن مالک روایت کند که مردی از صحاب رسول که همیشه در ملازمت آنحضرت
بودی پسرش متوفی شد وی بسیار بگریست آنحضرت فرمود که وی را بیارید چون حاضر شد فرمود که امید داری که بهشت
در بست دوزخ را هفت رضی نیستی که بهر دری از بهشت که در داخل شوی وی را بینی ایستاده گوید ای پدر من بیا بود در بهشت
میروم آمرزد خوشحال شد صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت باوست یا هر کس که مصیبت فرزند کشیده و دیده باشد درین
خلت فرمود که این کرامت شامل همه اهل ایمان خواهد بود که ایشان صبر کنند و رضا بقضا داده شوند بکلمهٔ انا لله
وانا الیه راجعون اولئک آنگروه که در مصایب صبر و شکیبایی ورزند و رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند علیهم
صلوات برایشانست رحمتهای بسیار من ربهم از نزد پروردگار ایشان ورحمة و نعمت عظیمه
و گویند که مراد آن بهشتست واولئک هم المهتدون و آن گروه ایشانند راه یافتگان بثواب عظیم از صادق
رویتست که بشر الصابرین در حق حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه چون خبر شهادت برادرش جعفر از موته
آوردند زبان مبارک او بکلمهٔ انا لله وانا الیه راجعون جاری شد و هیچکس پیشتر از امیر المؤمنین علی علیه السلام
این کلمات نگفته بود حق تعالی فرمود که من این آیه را نازل کردم تا بعد ازوی هر مصیبت زده که اقتدا بوی کند من
صلوات و رحمت نامتناهی باو کرامت فرمایم و چون حق تعالی ذکر امتحان بندگان نمود بتکلیفات شاقه و
مصیبات شدیده در عقب این ذکر احکام حج میفرماید که متضمن بمشقات عظیمه است و میگوید ان الصفا
والمروة بدرستی که صفا و مروه دو کوهند در مکه من شعائر الله از نشانهای خداست در حج خانه
کعبه یعنی از علامات مناسک اوست که در حج تعیین فرموده فمن حج البیت پس هر که قصد کند خانه
کعبه را باعمال مخصوص حج او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختص بعمره فلا جناح علیه
ان یطوف بهما پس هیچ گناهی نیست بر او آنکه طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در میان آن
ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت بکند کرداری نیکو از طواف حج و عمره و سعی میان صفا و مروه
فان الله شاکر پس بدرستی که خدا جزا دهنده شکر گویندگانست علیم داناست باعمال بندگان از عبد الله
عباس مرویست که سبب نزول این آیه بود که در جاهلیت دو بت بودند از سنگ یکی اساف نام داشت و دیگری نایله اساف را
بر صفا نهاده بودند و نایله را بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند آن دو سنگ را
نیز شکستند مسلمانان کاره سعی آن بودند و گمان ایشان آن بود که در موضعی که بت در ان نصب کرده باشند سعی کردن آنجا گناه

باشد حق تعالی این آیه فرستاد و رد توهم ایشان فرمود بعد از بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید بر اظهار حق
و نهی از کتمان بقوله ان الذین یکتمون ما انزلنا بدرستی که آنانکه می پوشند آنچه فرو فرستادیم
من البینات از نشانهای روشن مراد احبار یهودند چون کعب بن اشرف و عبد الله صوریا که علامات
وصفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که در توریت خفا میکردند والهدی از آنچه راه مینماید بوجوب
اتباع آنحضرت و ایمان باو از دلیلهای عقلیه من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کرده ام آنرا
للناس فی الکتاب برای مردمان در توریت یعنی آنچه ما در توریت آشکارا کرده بودیم از نعوت محمد
و وجوب اتباع او ایشان مخفی کردند اولئک آن گروه که پوشندگان حقند یلعنهم الله لعن میکند
و دور مینماید خدای ایشانرا از رحمت خود ویلعنهم اللاعنون و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان
از ملایکه و مؤمنان جن و انس الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردیدند از کفر بایمان و از کتمان نعت نبوی
باظهار آن واصلحوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده خود را از تحریف و غیر آن و بتدارک آن کوشیدند
وبینوا و بیان کردند آنچه حق تعالی بیان کرده بود در کتاب ایشان از صفات پیغمبر صلعم فاولئک
پس آن گروه ایشانند که بسبب توبه و صلاح و تبیین حق اتوب علیهم باز گردیم بر ایشان بقبول
توبه وانا التواب و من نیک قبول کنندهٔ توبه بندگانم الرحیم مهربان بر ایشان بفیض
رحمت و عدم تعجیل در عقوبت بعد از ان بیان حال کسانی میکند که نگرویدند بخدا و بی توبه از کفر
و کتمان حق بمردند و میفرماید که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند از احبار یهود و بکتمان
محمد کوشیدند و مراد مطابق اهل کفرند یعنی کسانی که نگرویدند بخدا و رسول وماتوا وهم کفار
و مردند در حالتی که کافر بودند اولئک علیهم لعنة الله آن گروه بر ایشانست لعنت خدای
و دوری از رحمت او بعد از مرگ والملائکة لعنت فرشتگان والناس و لعنت مردمان
اجمعین همه ایشان در حالتی که ملایکه و آدمیان بر ایشان لعنت کنندگان اند و این لعنت خدا
و ملایکه و آدمیان بر ایشانست خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگانند در ان لعنت لا یخفف
عنهم العذاب سبک کرده نشود از ایشان عذاب آتش دوزخ ولا هم ینظرون و نباشد
ایشانرا که مهلت داده شوند تا زبان باعتذار بگشایند چه عذر ایشان مسموع نباشد از ابن عباس روایتست
که کفار قریش گفتند ای محمد صفت خدای کن تا باو بگرویم حق تعالی سورهٔ اخلاص با این آیه نازل کردانید که

والهکم وخدای شما ای عامهٔ خلایق اله واحد معبودیست یکتا که هیچ شریکی در ذات وصفات ندارد
لا اله نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد الا هو مگر او که احدست در صفات وذات الرحمن
بخشاینده است در ترتیب ابدان الرحیم مهربانست در تقویت ارواح وچون منعم جمیع نعم از اصول
وفروع اوست غیر او پس غیر از او استحقاق پرستش نداشته باشد بعد از ان حجت ودلیل ایراد میکند بر وحدانیت خود ومیفرماید
که ان فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته ومعلق بداشته
والارض ودر آفرینش زمین که بساطیست گسترده واختلاف اللیل والنهار وآمدن ورفتن شب و
روز در پی یکدیگر یا اختلاف ایشان در درازی وکوتاهی والفلک التی تجری فی البحر ودر کشتیهای گران
بار که میرود در دریا بما ینفع الناس بآنچه نفع رساند بمردمان وسبب دیدن عجایبات دریاست وما
انزل الله من السماء ودر آنچه فرو فرستاد خدای از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا
به الارض پس زنده ساخت وتازه کردانید بآن آب زمین را از نباتات بعد موتها پس از مردگی
وپژمردگی آن وبث فیها ودر آنچه پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم
وسباع ووحوش وطیور وغیر آن وتصریف الریاح ودر گردانیدن بادها از هر جهتی چون باد شمال
ودبور وجنوب وصبا والسحاب المسخر ودر ابر رام گردانیده شده وفرمان بردار امر خدای بین
السماء والارض میان آسمان وزمین که پایین نمی آید واز هم جدا نمیشود تا آنکه امر الهی بآن رسد
لایات هر آینه نشانهای اند این امور مذکوره از صنایع حکمه وکمال قدرت او سبحانه ودلالت تمام بر علم ووحدانیت
او لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند ونظر تفکر بران می گمارند از حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله مرویست که وای بر کسی که این آیه بخواند ودران تفکر نکند ومن الناس من یتخذ من
دون الله واز مردمان کسانی اند که فرا میگیرند بجز از خدای اندادا همتایان وشریکان یعنی بتان
که بزعم باطل ایشان شریک خدااند یحبونهم دوست میدارند ایشان را کحب الله همچو دوست
داشتن خدا را یعنی تعظیم وطاعت ایشان میکنند مانند تعظیم واطاعت کردن خدای را امراد مشرکان
عرب اند که بتان را در تعظیم وطاعت ومحبت برابر با خدای میکنند والذین امنوا وآنانکه ایمان آورده اند
اشد حبا لله ایشان قوی ترند وثابت قدم ترند از روی دوستی مر خدا را یعنی محبت ایشان بخدا بیشتر است
نسبت بمحبت کفار با بتان زیرا که محبت ایشان بخدا هرگز منقطع نمیشود بخلاف محبت بتان که آن بسببی زایل میگردد

واز اینجا

واز اینجاست که کفار از خدایان خود عدول میکنند بخدا در وقت رسیدن بلا ومصیبت بایشان ودر بعضی
زمان عبادت بتی میکنند بعد از ان آن را گذاشته به بتی دیگر میل میکنند ومیگویند که این بهتر از ان است
ولو یری الذین ظلموا واگر ببینند یعنی ببینند آنها که ظلم کردند بر خود واز حق در گذشتند بشرک
آوردن اذ یرون العذاب در وقتی که ببینند معاینه عذاب دوزخ را ان القوة لله
جمیعا آنکه همه قدرت وغلبه بر همه شئ مر خدای راست نه مر بتان ایشان را وان الله شدید
العذاب وآن را نیز بدانند که خدای سخت عذابست بر ایشان وبدانند مضرت شرک آوردن را وحسرت
وندامت ایشان بر وجهی باشد که بوصف در نیاید عطا گفته که معنی آنست که چون ظالمان در روز قیامت
ببینند که دوزخ بانصد ساله راه باستقبال ایشان آید وهمچنانکه مرغ دانه را چیند ایشان را برچیند بدانند که قوت
وقدرت ملکوت وجبروت مر خدای راست وعذاب او سخت است وایشان علم بقدرت خدای وشدت عقوبت او پیدا کنند
اذ تبرا الذین اتبعوا وقتی که بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده باشند من الذین اتبعوا
از آنانکه پیروی کرده اند ایشان را یعنی پیشوایان اهل شرک از ضعیفان تابعان خود بیزار شوند وراوا
العذاب در حالتی که ببینند این پیشوایان وتابعان ایشان عذاب را وتقطعت بهم الاسباب
بریده شود بایشان سببها ورابطها که در دنیا با یکدیگر داشتند از خویشی ودوستی ومصاحبت وقال الذین
اتبعوا وگویند آنها که پیروی کردند یعنی تابعان چون بیزاری پیشوایان خود ببینند گویند که لو ان لنا
کرة کاش ما را بازگشتی بودی بدنیا فنتبرا منهم پس بیزاری کردندی از ما کما تبرءوا منا
همچنانکه بیزاری کردند از ما اینجا کذلک همچنانکه خدای نماید بایشان دران روز این امر فظیع را یریهم الله
اعمالهم بنماید خدای کردارهای ایشان را حسرات علیهم حسرتها وپشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که طمع
ثواب داشته باشند بران از حج وضیافات وتصدقات که بروفق قربت نبوده باشد بر ایشان رد کنند وقبول
نکنند وسبب حسرت ایشان شود وگویند چرا چنین کردیم وما هم ونباشند پیشوایان وتابعان بخارجین
من النار بیرون آیندگان از آتش دوزخ بلکه دران مخلد باشند ودر اکثر تفاسیر مذکورست که قبیلهٔ ثقیف
وخزاعه وبنی عامر وبنی مدلج حرام کردانیده بودند بر خود بعضی از چهارپایان را از بحیره وسایبه ووصیله حق تعالی
ایشان را از ان نهی کرد بر سبیل عموم وفرمود یا ایها الناس کلوا مما فی الارض ای مردمان
بخورید از آن چیزی که در زمین است حلالا طیبا پاک وپاکیزه را یعنی چیزی که بر شما حلال وطیب است بر خود.

حرام نکرده اید ولا تتبعوا خطوات الشیطان و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی رهِ او و در
در تحریم حلال انه لکم عدو مبین بدرستی که شیطان مر شما را دشمنیست آشکار اگر میخواهد که شما را ببرد
بدوزخ در آرد انما یامرکم بدرستی که امر میکند شیطان شما را یعنی وسوسه میکند بالسوء والفحشاء
ببدی و کار زشت وان تقولوا و دیگر میفرماید اینکه بگویید و افترا کنید علی الله ما لا تعلمون بر خدای
آنچه نمیدانید مانند شریک گرفتن بخدا و تحلیل حرام و تحریم حلال و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده از ابن
عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله یهود را باسلام دعوت فرمود گفتند ما تابع آبا و اجداد خود دیم و اقتدا بایشان میکنیم
چه ایشان از ما داناترند در باب حلال و حرام حق تعالی آیه فرستاد واذا قیل لهم و چون گفته شود
مر کفار را که در باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن در
حلال و حرام قالوا گویند بقرآن نمیگرویم بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا بلکه پیروی میکنیم
آنچه یافته ایم بر آنچه پدران خود را پس برسبیل انکار میفرماید اولو کان اباؤهم آیا متابعت پدران میکنند
اگرچه بودند پدران ایشان که لا یعقلون شیئا فهم نمیکردند چیزی را از امور دین یعنی تفکر نمیکردند
در توحید و عدل و سایر احکام شریعت ولا یهتدون و راه راست نیافته بودند پس بیان مثلی میکند
برای کفار در ترک اجابت امر حق که توحیدست ومثل الذین کفروا یعنی صفت خواننده کافران
بتوحید کمثل الذی ینعق مانند مثل کسیست که بانگ میزند بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود
الا دعاء ونداء مگر خواندنی و ندایی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکنند یعنی همچنانکه حیوانی نمی فهمد
آوازکننده خود را و همین آوازی می شنود بدون فهمیدن معنی آن همچنین کافران از بیم دهنده خود جز آواز
نمی شنوند و حقیقت سخن آنرا در نمی یابند بجهت تامل نکردن در آن از روی عناد و استکبار پس بسبب
این ایشان صم کرانند از شنیدن کلام حق بکم گنگانند از گفتن سخن صواب عمی کورانند
از رفتن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان عقل ندارند یعنی در نمی یابند آنچه پیغمبر با ایشان
میگوید بجهت ترک فکر و تامل در آن پس از کافران اعراض کرده بمومنان خطاب میکند که یا
ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید کلوا من طیبات ما رزقناکم
بخورید از پاکیزه‌ها یعنی از چیزهای لذیذ که روزی داده ایم شما را واشکروا لله و شکر گویید خدای را
بر روزی پاکیزه و لذیذ خود ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص ایاه تعبدون او را

می پرستید نه غیر او را در حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی میفرماید که مرا با آدمیان و پریان عجب کاری عظیم افتاده
ایشان را من آفریدم و عبادت غیر من میکنند و روزی میدهم بدیشان و غیر مرا شکرگذاری میکنند و از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که دوست دارد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد
و نیز در حدیث قدسی آمده که ای بنده از تو دعا کردنست و از من اجابت کردن پس هیچ دعایی را رد نمیکردم
مگر دعای خورنده حرام را و نیز از سید عالم روایتست که ترک لقمه حرام نزد خدا بهترست از دو هزار رکعت نماز سنتی
و رد یک دانه حرام از خود برابر هفتاد حج است و چون او سبحانه ذکر اباحت طیبات نمود در عقب آن بیان
محرمات میفرماید که انما حرم علیکم جز این نیست که حق تعالی حرام گردانید بر شما المیتة مردار را
یعنی خوردن آنرا و انتفاع آنرا و آن هر حیوانیست که بطریق شرع آنرا ذبح نکرده باشند والدم
و خون غیر از خونی که باز پس مانده باشد در گوشت و رگ بعد از کشتن حیوان ولحم الخنزیر
و گوشت خوک و همه اجزای آن نیز درین حکم داخلست وما اهل به و حرام کرد آنچه آواز بردارند بآن
در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای یعنی بنام بتان فمن اضطر پس هر که درمانده و
بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بروجهی که خوف تلف نفس باشد و هیچ ماکول حلال نیابد که آن سد رمق خود کند
غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود یا آنکه او را از مضطر دیگر نبستاند و یا بر امام معصوم خروج نکند یا قطع طریق
نکند یا بقصد لذت نخورد ولا عاد و نه تجاوزکننده از سد رمق فلا اثم علیه پس هیچ گناهی
نیست بر او در خوردن آن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر کسی را که نزد ضرورت از محرمات
بخورد رحیم مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات که قبل ازین گذشت که
علمای یهود صفات پیغمبر را در توریت تغییر دادند بترس آنکه مبادا که تابع او شوند و رسوم و وظایف که هر سال از یهودان
میگرفتند محروم مانند حق تعالی میفرماید که ان الذین یکتمون بدرستی که آنانکه می پوشند از علمای یهود
ما انزل الله من الکتاب آنچه فرو فرستاده خدای از توریت از صفات پیغمبر صلی الله و غیر آن و
چون آیه رجم و دیگر احکام ویشترون به ثمنا قلیلا و میخرند یعنی بدل میکنند بدان پوشیدن
بهای اندک و عوضی حقیر که مرسوم ایشانست یا رشوت گرفتن از ایشان بجهت تغییر صفات آنحضرت اولئک
آن گروه پوشندگان ما یاکلون فی بطونهم نمیخورند در شکمهای خود الا النار مگر آتش
ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم القیمة در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی

باشد وَلا یُزَکّیهِم و پاک نکرداند ایشان را از خبث اعمال یا اصلاح بایشان نکند و وقعی و محلی بایشان ننهد
همچنانکه شخصی از کسی در غضب باشد با او سخن نکند وَلَهُم عَذابٌ اَلیمٌ و مر ایشان را باشد عذابی دردناک
و رنجاننده ایشان اُولئِکَ الَّذینَ اشتَرَوُا الضَّلالَةَ آن گروه آنانند که از روی جهالت
بخریدند گمراهی یعنی کفر را که محض ضلالت است بِالهُدی بایمان معرفت که عین هدایت و این معامله دنیاست
وَالعَذابَ بِالمَغفِرَةِ و بخریدندی عذاب جاودانی را با آمرزش ربانی و این سودای آخرتست فَما اَصبَرَهُم
پس چه چیز شکیبا کردانید ایشان را عَلَی النّارِ بر آتش دوزخ این تعجب است از حال ایشان در اشتغال بموجبات
آتش و بی باکی ایشان از آن ذلِکَ این عذاب ایشان را بِاَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای تعالی نَزَّلَ
الکِتابَ بِالحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی و درستی پس ایشان او را واکذاشتند و در تکذیب آن کوشیدند
یا نعت پیغمبر را در آن پوشانیدند یا فرو فرستادن قرآن را ایشان پیروی نکردند و مخالفت نمودند وَاِنَّ الَّذینَ
اختَلَفوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِی الکِتابِ در کتاب خدا یعنی توریت تخلف کردند و بتاویل باطل
کردند در مقام حق بتحریف و تغییر صفات محمد صلی الله علیه و آله یا آنکه اختلاف کردند در قرآن یعنی که بعضی
آن را سحر گفتند و بعضی نسبت افترا بآن دادند و برخی گفتند که این افسانه پیشینیانست بر تقدیر ایشان اختلاف کردند
لَفی شِقاقٍ بَعیدٍ هر آینه در خلافی و عنادی دورند که آن عدولست از حق بباطل آورده اند که یهود در نماز
روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و هر یکی در قبله خود غلو کردند چون در زمان اسلام مسلمانان مامور شدند
بتوجه کعبه هر قومی از اهل کتاب گفتند که قبله ما بهتر است و بنای کار خود بر آن نهاده همیشه اوقات خود در آن
صرف میکردند و هر طایفه بجهت حمیت جاهلیت میگفتند که طاعت منحصر است در توجه بقبله ما حق تعالی فرمود که لَیسَ
البِرَّ نیست نیکویی یعنی فعل پسندیده اَن تُوَلّوا وُجوهَکُم آنکه بگردانید روهای خود را
قِبَلَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ بسوی مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون یهود زیرا که آن منسوخ است وَلکِنَّ
البِرَّ و لیکن نیکویی که سزاوار است که بآن اهتمام نمایند مَن آمَنَ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ
خداوند نیکویی کسیست که بگرود بخدا و بروز قیامت وَالمَلائِکَةِ وَالکِتابِ و بفرشتگان و بهمه کتابها
نه چون علمای یهود و نصاری که بعضی تصدیق کردند دون بعضی وَالنَّبیّینَ و بگروید بهمه پیغمبران
نه چون اهل کتاب که بعضی گرویدند نه بعضی دیگر وَآتَی المالَ عَلی حُبِّهِ و بدهد مال خود را بر دوستی آن مال
یعنی با آنکه دوست میدارد از آن میگذرد و در راه خدا میدهد ذَوِی القُربی خویشان خود را که محتاجند

والیتامی

وَالیَتامی و بی پدران که بحد بلوغ نرسیده باشند وَالمَساکینَ و محتاجان را که سوال نکنند و از روی
سالیانه عاجز باشند وَابنَ السَّبیلِ و راه گذریان را یعنی مسافران که هیچ در دست نداشته باشند تا بوطن
خود باز کردند وَالسّائِلینَ و درویشان خواهنده که فقر ایشان را ملجا ساخته باشد بخواستن وَفِی الرِّقابِ
و در خلاص کردن کردنهای بندکان از بند بندکی باین وجه که ایشان را بخرند و آزاد کنند وَاَقامَ
الصَّلوةَ و دیگر خداوند نیکویی کسیست که بپای دارد نماز فریضه را وَآتَی الزَّکوةَ و بدهد زکوة مقرر را
وَالموفونَ و نیز خداوند نیکویی آنهااند که وفا کنندکانند بِعَهدِهِم بعهد خود اِذا عاهَدوا
چون عهد کنند و این عهد یا با خلقست یا با حق چون وفا بنذر وَالصّابِرینَ منصوب بر مدحست یعنی صبر کنندکان
فِی البَأساءِ در فقر و فاقه وَالضَّرّاءِ و در رنج و سختی و بیماری وَحینَ البَأسِ و در هنگام جهاد
یعنی کارزار و مقاتله با اهل کفر و عناد از زهری روایتست که با سادر هوا ست مانند فقر و ضرا در نفس چون مرض
اُولئِکَ آن گروه که این صفات دارند الَّذینَ آنانند که بتحقیق صَدَقوا راست کنند در دین و پیروی
حق و طلب خیر وَاُولئِکَ و آن گروه هُمُ المُتَّقونَ ایشانند پرهیزکاران از کفر و غیر آن از ناشایستها
این آیه متضمن جمیع کمالات انسانیست و هر که این صفتها دارد انسان کاملست چنانکه حضرت رسالت پناه ص
و آله فرمود که مَن عَمِلَ بِهذِهِ الآیَةِ فَقَدِ استَکمَلَ الایمانَ یعنی هر که عمل باین آیه کند در ایمان کامل باشد
و باید دانست که تصدق بر کروه مذکوره موجب ثواب جمیل و اجر جلیلست اما بر ذوی القربی ضعف اجرست یکی مزد قرابت
و دیگری مزد صدقه و از علی بن الحسین علیه السلام مرویست که ابو حمزه ثمالی را گفت که میخواهی که زخوشحالی تمام
ترا بمیرانند و همه کناه ترا بیامرزند باید که نیکویی کنی و صدقه بر نهانی و صله رحم کنی که این صفت عمر را زیاده
کند و درویشی را بر دارد و هفتاد نوع مردن بد از صاحب دفع کند پس صدقه با قارب موجب اجر دنیا و ثواب عقباست و هذا
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که بهترین صدقه صدقه ایست که بر ذی رحم خود دهد و از حضرت رسالت ص
و آله روایتست که هر که یتیمی را بر خود گیرد بطعام و شراب تا آنکه یتیم از وی مستغنی شود حق تعالی بهشت را برو واجب
کرداند و نیز فرمود که بهترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که با او نیکویی کنند و رعایت احوال او نمایند
بانواع شفقت و مرحمت و بدترین خانهای شما خانه ایست که بدی به یتیمی رسانند و اما مساکین در خبر صحیح آمده که رسول ص
و آله دعا فرمود که بار خدایا مرا با مسکینان همنشین کن در دنیا و آخرت یکی از زوجات آن سرور گفت یا رسول الله
چرا این دعا میکنی فرمود برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال به بهشت روند بعد از آن فرمود زنهار که با مساکین

دوستی کنید و تصدق نمایید ایشانرا اگر نیم خرما باشد و زجر مکنید و نومید منمایید تا حق تعالی شما را برحمت خود نزدیک
کرداند از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی فرمود که هیچ چیزی نیست مگر که کسی را موکل ساخته ام که آنرا
قبض میکند مگر صدقه درویشان که من بدست قدرت خود آنرا قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیکردانم اگرچه نیم
خرما باشد که من آنرا قبض کنم و پرورش دهم چنانکه شتر بارکرده را پرورند و چون روز قیامت باشد من آن صدقه را
بمقدار کوه احد رسانیده باشم پس آنرا بوی رد کنم اما از ابن عباس مرویست که هرکه غریبی را بنوازد حق تعالی مهمات
دنیا و آخرت او را روا کرداند و در قبر و نزد صراط و حساب و میزان غریب نباشد بلکه درین مواضع با او جمعی باشند و
از هول آن مواضع ایمن کردانند و امامی القاب عبدالله بن سهل از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که هرکه
بنده مکاتبی را یاری دهد در قدری از مال تا آن خود را از خواجه خود باز خرد تا از بند بندگی خلاص شود در سایه
خدا و حمایت او باشد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او و ابن عازب روایت کرد که اعرابی نزد رسول خدای
آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز تا مرا به بهشت رساند فرمود که بنده را آزاد کن و گردن کسی را که به ذل بندگی
در بند باشد خلاص کردان و بدانکه وفا بعهد از خصلت انبیا و اولیاست و لهذا حق تعالی ابرهیم خلیل را باین
صفت مدح فرمود که وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى و در حق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که يُوفُونَ بِالنَّذْرِ و در حدیث صحیح
آمده که ایمان ندارد هرکه امانت ندارد و دین ندارد هرکه بعهد وفا نکند و اما صبر بر فقر و فاقه جهاد اکبر است با نفس
و شیطان و آن از خصال اولیا و مقربان درکاهست عبدالله عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند که کجا اند درویشان صابر بلبیک جواب باز دهند حق تعالی
ایشانرا در پس پرده ها درآورد که غیر مقربان در آن نروند پس بایشان خطاب کند که ای بندگان من دنیا را
که از شما باز کرفتم برای کرامت شما بود درین روز نه بخواری شما بروید و هر کس که شما را لقمه یا شربتی آب داده بخود
در بهشت درآرید و اما ثواب صبر بر بیماری در خبر است که فردای قیامت اصحاب بلا و بیماری را در عرصات
حاضر کنند و عوضهای بی شمار و بی اندازه بدیشان رسانند بوجهی که هیچکس مثل آنرا ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده
و چون اهل صحت آن مرتبه بلند را ببینند تمنا کنند که کاش در دنیا اعضای ایشانرا ذره ذره میکردند و بانواع
بیماری گرفتار میبودند تا باین مرتبه میرسیدند اما ثواب صبر در کارزار اینست که میفرماید که أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ و در حدیث آمده که ثواب ایشان در مرتبه باشد که بوهم هیچکس در نیامده باشد و در مجمع
آورده که صحاب ما استدلال کرده اند بر آنکه مراد باین آیه حضرت امیرالمؤمنین است علیه السلام زیرا که میان امت هیچ خلافی

نیست در آنکه آنحضرت جامع این خصال پسندیده بود و معلوم نیست که غیر او جامع این صفات بوده باشد و چون حق تعالی بیان
فرمود که نیکویی تمام نمیشود مگر بایمان و متمسک شدن بشرایع در عقب آن بیان احکام شرایع میکند و چون حفظ
نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا باحکام آن کرده میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فرض کرده شد بر شما قصاص کردن و مساوات مرعی داشتن بدون تعدی و ستم
فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان وقتی که قتل بعمد بود مرویست که پیش از اسلام چون میان
دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله دیگر که نسب ایشان پست بودی بعوض بنده آزادی
بکشتندی و بدل زنی مردی و بعوض مردی دو مرد و بعد از هجرت این صورت بعرض آنحضرت رسانیدند حکم ثانی
نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات نه زیاده الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِ
الْعَبْدِ بنده به بنده وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زنی بزنی فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هرکه عفو کرده شود
برای او و مراد قاتلست یعنی اگر قاتل را عفو کنند مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر دینی که مقتولست شَيْءٌ چیزی
از عفو باین معنی که ولی خون از قصاص قاتل درگذرد و راضی بدیه شود فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو از
پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکی که آن دادن دیتست برغبت و خوشحالی وَأَدَاءٌ و ادا کردن و رسانیدن
وجه دیت إِلَيْهِ بولی مقتول بِإِحْسَانٍ به نیکویی یعنی بزودی نه باهمال و بدخویی و یا عفو کننده است
که تابع معروف شود یعنی سخت گیری نکند در طلب دیت و او را مهلت دهد اگر تنگدست باشد و یا زیاده از حق دیت
از و نطلبد ذَٰلِكَ این حکم مذکور که عفو است از قصاص و طلب دیت تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ سبک
باریست شما را از نزد پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی از و در آسان کردانیدن امر و تحصیل نفع بر اهل
مقتول و در توریت قصاص لازم بود و عفو کردن و دیت کرفتن حرام و بر اهل انجیل عفو بود و دیت کرفتن و
قصاص کردن حرام حق تعالی این امت مرحومه را مخیر ساخت میان قصاص و عفو و دیت بجهت تسهیل امر ایشان
فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هرکه از حد درگذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ از پس آنکه عفو کرده باشد و دیت ستده قاتل را بکشد
برای قصاص و یا قاتل ستم کند بعد از آنکه یکی را کشته باشد و دیت داده دیگری را بکشد فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس
مراو راست در آخرت عذابی دردناک و گویند در دنیا با آنکه او را بقصاص و در آخرت بعذاب الیم کرفتار
شود وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ و مر شما راست در حکم قصاص حَيَاةٌ زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد
قتل کسی کند و ترس قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس شما را در قصاص زندگی

دنیاست یا اولی الالباب ای خداوندان عقول کامله لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید از قتل ناحق
و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق بمالست میفرماید که کتب علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اذا
حضر چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد احدکم الموت یکی از شما را علامات مرگ از مرض صعب و غیر آن
چون کمال پیری ان ترک خیرا الوصیة للوالدین اگر بگذارد مالی را وصیت کردن برای مادر و پدر و
الاقربین و برای خویشاوندان بالمعروف به نیکویی یعنی بعدل و انصاف که در نگذشتن است
از ثلث مال و این حکم ثابت حقا ثابت بودنی علی المتقین بر پرهیزکاران از محروم کردن مادر و پدر و
خویشان در جاهلیت بریا وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم میساختند حق تعالی از آن منع کرد و وصیت
برای این جماعت فرض گردانید و باز حکم این آیه بآیه میراث منسوخ شد اکنون وصیت سنت است نه فرض فمن
بدله پس هر که بدل کند امر وصیت را یا قول وصیت کننده را بعد ما سمعه پس از آنکه شنیده باشد از اوصی یا او
رسیده باشد و متحقق شده نزد او فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل آن علی الذین یبدلونه
بر آنانست که تبدیل میکنند حکم وصیت را یا قول وصیت کننده را ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنواست
کلام وصیت کننده را علیم داناست بنیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف پس هر که ترسد یعنی دریابد و بداند
خواه وارث یا وصی یا امام و قاضی من موص از وصیت کننده جنفا میلی از حق بجهت خطا در وصیت
او اثما یا گناهی بعمد در میل از حق فاصلح بینهم پس اصلاح کند میان موصی له و باجرای آن بر منهج شریعت
فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست بر آن اصلاح کننده از این تبدیل باطل بحق ان الله غفور
بدرستی که خدای تعالی آمرزگارست مر کسی را که تبدیل باطل کند بحق رحیم مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت
در نگذرد و بعد از حکم وصیت ذکر حکمی دیگر میکند از احکام شریعت و میفرماید که یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که گرویده اید کتب علیکم الصیام فرض کرده شد بر شما روزه داشتن کما کتب علی
الذین من قبلکم همچنانکه فرض شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم ایشان از آدم
تا خاتم لعلکم تتقون تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی چه روزه می شکند قوت نفس اماره را پس روزه
بدارید ایاما روزهایی چند معدودات شمرده شده یعنی بوقت و عده معلوم مراد از روزه
ماه رمضانست که بیست و نه روز است یا سی روز فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مکلف آید بروزه
مریضا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بجهت روزه زیاده شود او علی سفر یا بر سفری باشند

که دران قصر باید کرد فعدة پس بر وست شمار آن روزها که افطار کرده در مرض یا سفر من ایام اخر
از روزهای دیگر یعنی در مرض یا سفر افطار کند بعد از آن روزها که خورده در روزهای دیگر بدارد و علی
الذین یطیقونه و بر آنانکه ایشان طاقت آورند و توانند روزه داشتن اما بمشقت بسیار واجبست
آن روزه بگشایند فدیة فدا دادنست که آن طعام مسکین خوردن درویش است هر روزی از طعام
فمن تطوع پس هر که زیاده کند بطوع و رغبت خود خیرا نیکویی را زیاده از مقدار معین فدیه
بدهد فهو خیر له پس آن بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و اگر روزه دارید ای طاقت
دارندگان خیر لکم بهترست شما را از فدیه دادن ان کنتم تعلمون اگر دانستید که بدانید فضیلت
روزه را و در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن بآیه فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه منسوخ شد چه در اول حال روزه داشتن بر ایشان دشوار بود بجهت آنکه بآن معتاد نشده بودند و
چون عادت کردند حکم تخیر منسوخ شد و واجب گشت روزه داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد باین زنیست که
نزدیک بوضع حمل باشد و زنی که کم شیر باشد و مرد و زن بسیار پیر و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و این
قول اخیر از صادق علیه السلام مرویست و معمول فقهای ما شهر رمضان الذی ماه رمضان ماهیست که
انزل فیه القران فرو فرستاده شده است در وی قرآن مراد ابتدای انزال آنست و آن در لیلة القدر
بوده و یا همه آن بآسمان دنیا نازل شده و بعد از آن آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت نازل گشته در عرض بیست سال
و این قول از ابی عبدالله علیه السلام مرویست حاصل که قرآن درین ماه مبارک فرود آمد هدی للناس
و بینات در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلیلهای روشن است من الهدی از حلال و حرام
والفرقان و از حدود و احکام و سایر شرایع اسلام که جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد منکم
پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم موضعی باشد الشهر در ماه رمضان فلیصمه پس باید که روزه
دارد در ان موضع بدانکه روزه ماه رمضان را ثواب بسیارست و اجر بیشمار و فضیلت بغایت و از جمله در احادیث
معتبره وارد شده که شیاطین را درین ماه بند کنند و درهای بهشت را بگشایند و خواب کردن را در آن بعبادت
نویسند و خاموشی را به تسبیح شمرند و چون اول رمضان رسد حق تعالی امر فرماید تا بادی از زیر عرش
بجهد که آنرا میثره خوانند و بر درختان بهشت آید و برگهای آن بر هم زنند و حلقهای در بهشت بجنباند آوازی
و صدایی از در بهشت آید که هیچکس مانند آن آوازی نشنیده باشد و حور العین خود را آرایش دهند و در غرفهای بهشت آیند

وندانند که آیا هیچکس هست که مارا خواستاری کند از حق تعالی پس رضوان را گوید که این چه ساعتست گوید اول شب ماه رمضانست حق تعالی امر فرمایه تا برای امت محمد درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ در بندند و دیوان را بند کنند و در قعر دریا اندازند تا روزهٔ امت محمد را فاسد نتوانند کرد و از ابی جعفر علیه السلام روایتست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وسلم در آخر جمعهٔ ماه شعبان خطبه خواند و حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و فرمود ایمردمان ماهی عظیم القدر بر شما سایه افکند که در ان شبی هست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر حق تعالی روزه فریضه کرد و قیام شبش سنت موکد گردانید هر که درین ماه فعلی سنت بکند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گذارده و هر فریضه درین ماه برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهیست که اولش رحمتست و میانه اش آمرزش و آخرش آزادی از آتش دوزخ هر که روزه داری را روزه بگشاید حق تعالی همه گناهش را بیامرزد و گردنش از آتش دوزخ آزاد گرداند و مانند ثوابی که آن روزه دار را بود وی را دهد و اگر شخصی بر ضیافت قادر نباشد بیک شربت آب سیرد روزه داری را روزه بگشاید حق تعالی از حوض کوثر او را سیراب گرداند چنانکه هرگز تشنه نشود و ابو سعید خدری گفته که رسول خدای صلعم فرمود که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده هزار و هفصد حسنه بنویسد و بنایی در بهشت برای او بنا کند و چون یک روز از ماه رمضان نماز کند هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و بهر روزی که روزه دارد کوشکی در بهشت وی را بدهد که هر کوشکی را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند و بهر سجده که کند خواه در روز و خواه در شب درختی در بهشت از برای او بنشانند که سواری هفتصد سال در زیر سایهٔ او رود و بیرون نتواند شد در خبر است که حق تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که ای موسی من روزه ماه رمضان بر بندگان فریضه کرده ام چون ماه رمضان در آید حملهٔ عرش را فرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران دارند تا هر که ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من سوگند خورده ام که دعای ایشان را رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در الواح توریة امتی را می یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان را از امت من گردان حق تعالی فرمود که ایشان امت محمد اند و بعد از ان تاکید بجهت امر بافطار مریض و مسافر تکرار آن میفرماید که وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که باشد بیمار بر وجهی که روزه داشتن موجب زیادتی مرض او شود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا در سفر بود و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نبود فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ پس بروست قضای آن در زمانی که در ان مرض یا سفر افطار کرده باشد از روزهای دیگر يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ میخواهد خدای بشما آسانی یعنی حکمت او

اقتضا میکند که در وقت مرض و سفر شمارا بروزه داشتن تکلیف نکند وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و نمیخواهد بشما دشواری را بجهت این مسافر و مریض را بر افطار امر نموده پس اراده یسر و عسر برای آنست تا کار بر شما آسان کند و دشوار نگرداند وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و تمام کنید عدد ایام مریض و سفر را که در ماه رمضان افطار کرده اید یعنی با قضا کنید مانند آن در وقتی دیگر که این دو عذر نداشته باشید وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ و تا بزرگی یاد کنید خدای را عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ بر آنکه راه نمود شمارا بروزه و احکام آن و بیشتر علما بر آنند که مراد برین تکبیرست که در عقب چهار نماز که آن نماز شام شب عید است و خفتن و صبح و نماز عید است یعنی بگوید اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر و للّٰه الحمد الحمد للّٰه علی ما هدینا و له الشکر علی ما اولینا وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر گویید بر نعمت تسهیل و تیسیر و یا بر ثواب روزه داشتن و چون حق تعالی ذکر احکام روزه کرد در عقب آن بیان دعا میکند و اجابت دعا کننده و میفرماید وَاِذَا سَاَلَكَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِىْ عَنِّىْ بندگان من از صفت من یا معامله با ایشان در وقت دعا فَاِنِّىْ قَرِيْبٌ پس بگوی ایشان را که من نزدیکم بایشان یعنی علم من احاطه کرده است باحوال ایشان و باجابت دعای ایشان از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند یا محمد خدای چگونه دعای ما بشنود و حال آنکه از اینجا تا بآسمان پانصد ساله راهست و همچنین از هر آسمانی تا بآسمانی پانصد ساله راه تا بآسمان هفتم و اعتقاد ایشان آن بود که خدای تعالی بر عرش نشسته است که بر آسمان هفتم است حق تعالی رد این قول کرده فرمود که من به بندگان نزدیکم پس بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد بود اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اجابت میکنم خواندن خواننده را اِذَا دَعَانِ وقتی که مرا بخوانند و حاجت او روا کردن اگر حکمت و مصلحت من مقتضی آن باشد و با سوال او مخالف شرع نباشد فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لِىْ پس باید که بندگان اجابت کنند مرا یعنی آنچه از ایشان اراده کرده ام از طاعات اجابت آن نمایند همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم وَلْيُؤْمِنُوْا بِىْ و باید که ایمان آورند بمن یعنی بر ان ثابت قدم باشند تا اعتماد ایشان باجابت من متحقق شود لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ تا شاید که راه راست یابند یعنی امید آنکه بر طریق صواب باشند و نزد بعضی مراد باین بندگان دعا کنندگان روزه دارانند که دعای ایشان مقارن اجابتست و آنکه در حدیث وارد شده که دعای روزه دار رد نمیشود موید اینست در خبر است که از عمر خطاب یکی از علمای یهودی زوی سوال کرد که خبر ده مرا که خدای در کجاست وی گفت وَالسَّمَاءَ عَلَى الْعَرْشِ در آسمانست بالای عرش یهودی گفت پس زمین از و

خالی باشد او گفت این کلام زندیقانست از من دور شو اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند یهودی بیرون آمد و بر اسلام استهزا
میکرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در راه باو رسید گفت ای فلان آنچه پرسیدی جواب آن شنیدی من
رسید و جواب آن را از من بشنو گفت بگو حضرت علیه السلام فرمود که ای یهود بدانکه او سبحانه از مکان منزهست و مکانی
ندارد و هیچ جای از و خالی نیست با ما است نه به پیوستگی بلکه بعلم و قدرت اگر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شماست
تصدیق قول من کنی گفت آری فرمود نه در توریت شما نوشته است که روزی موسی علیه السلام نشسته بود
چهار فرشته نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید که از کجا می آیید یکی گفت از آسمان هفتم از نزدیک خدای تعالی
دویم گفت از نهایت مشرق زمین از نزد خدای تعالی سیم گفت از اقصای مغرب زمین از نزد خدای تعالی چهارم
گفت از زمین هفتم از نزد خدای تعالی موسی گفت پاکا خداوندی که هیچ مکان از و خالی نیست و او در هیچ مکانی نیست
که نزدیکتر باشد از ان بمکان دیگر و بعد از امر بصوم شهر رمضان و بیان اجابت دعا کننده حکمی دیگر از احکام
روزه و بیان او میفرماید که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شده برای شما لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب
روزه الرَّفَثُ مجامعت کردن إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان را از شبهای
رمضان تا بوقت نماز خفتن زیاده اجازت اکل و شرب و مجامعت نبود از جمله عمر خطاب بعد از نماز خفتن شهوت
بر و غلبه کرده با زن خود مواقعه کرده در آخر پشیمان شده صورت حال را بموقف عرض حضرت رسالت رسانید آنحضرت
فرمود که معصیت کردی جمعی دیگر نیز برخواستند و گفتند یا رسول الله ما را نیز این واقعه دست داده لیکن شرم داشتیم
که بعرض رسانیم آیا درین رخصت میفرمایی و در تکلیف تخفیف مینمایی حضرت فرمود این امر در دست من نیست
حق تعالی بمحض فضل خود این تکلیف را از ایشان برداشت و فرمود شما را حلالست مباشرت با زن خود در تمام
شب روزه هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ زنان پوشش شمااند وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و نیز شما پوشش ایشانید
ایشان را این کنایتست از شدت اختلاط و چسبان شدن بیکدیگر مانند چسبیدن لباس ببدن و بجهت این
شما را رخصت مواقعه داد در تمام شب عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ دانست خدای آنکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنْفُسَكُمْ هستید که خیانت میکنید با نفسهای خود و ستم میکنید بر خود بعرض عقاب و عذاب فَتَابَ پس
رجوع کرد حق تعالی برحمت واسعه خود عَلَيْكُمْ بر شما و رخصت اکل و شرب و مباشرت نمود تا بصبح وَعَفَا
عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن نمود فَالْآنَ پس این هنگام که از گناه شما در گذشت و حکم
آن را منسوخ کردانید بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ

لکم

لَكُمْ و طلب کنید آنچه نوشته است خدای یعنی تقدیر کرده برای شما از لوح محفوظ در ولد یعنی باید غرض اصلی از مباشرت
طلب ابقای نسل باشد نه مجرد لذت شهوت چه حکمت از خلق شهوت و مشروعیت نکاح ولد است از حضرت رسالت صلعم
و آله روایتست که هر آن زن که در خانه شوهر خود نوعی سلوک کند که موجب صلاح شوهر او باشد حق تعالی
سیئات او را محو کند و حسنات او مضاعف گرداند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد
باشد که شخصی در جمیع عمر خود قایم اللیل و صایم النهار باشد و هر بار که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد
کرده باشد و چون کودک را از شیر باز گیرد منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدم
ام سلمه گفت اینهمه ثواب زنانست ثواب مردان چیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم تبسم فرمود و گفت هر مرد که دست
زن خود بگیرد بطریق رغبت و میل مباشرت کند حق تعالی او را حسنات کرامت فرماید و اگر دست در گردن او
کند ده حسنه بنویسند و اگر او را ببوسد بیست و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثوابش دهند که از همه دنیا بیشتر باشد
و چون غسل کند هر مویی که آب بر و میگذرد سیئه محو کند و درجه رفیع نماید و ثوابی که بجهت غسل او عطا نماید
بهتر باشد از دنیا با هر چه در وست و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما را گواه گرفتم بانکه او را آمرزیدم از صادق ع
مرویست که مردی از اصحاب سید ابرار که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده و در شبی از شبهای ماه
رمضان زن او طعام دیرتر می آورد او پیش از افطار بخواب رفت و چون بیدار شد زن گفت که درین شب
اکل بر من حرام شد پس بی افطار بروزه رفت و چون روز شد بکندن خندق در روز احزاب حاضر شد و در
میان خندق بیهوش شد رسول صلی الله علیه و آله چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی آیه فرستاد وَكُلُوا
وَاشْرَبُوا و بخورید و بیاشامید در شبهای روزه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتی که روشن شود شما را
الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ رشته سفید این کنایتست از روشنایی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه
این اشارتست بتاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح عدی بن حاتم گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز و روزه تعلیم
من کرد و در باب روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود و حمره مشرق زایل گردد روزه بگشای و آنهنگام طعام و
شراب بر تو حلالست تا رشته سفید از رشته سیاه ممتاز شود من در شب برخاستم و دو ریسمان در پیش خود نهادم
یکی سفید و دیگری سیاه و در وی مینگریدم گاهی بر من مشتبه می شد و گاهی نمایان میگشت من بیامدم و رسول را
خبر کردم تبسم فرمود و گفت نمیدانی که مراد ازین سفیدی صبح و سیاهی شبست و در صحیحین وارد شده که سهل عدی
روایت کند که در آیه من الفجر نبود حق تعالی بجهت رفع توهم عدی حاتم و بعضی دیگر از اصحاب که بمثل او میکردند من الفجر را

انزال فرمود و چون پیغمبر آنرا بر ایشان خواند دانستند که نور صبح است و چون بیان آخر وقت افطار کرد در آخر وقت امساک
فرمود ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّيَامَ پس تمام کردانید روزه را اِلَى اللَّيْلِ تا شب یعنی از اول صبح صادق تا وقت
دخول شب روزه دارید بعد ازان بیان حکم اعتکاف مینماید بقوله وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید
با زنان وَاَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما اعتکاف کیرنده باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها و اعتکاف در
شرع عبارتست از درنگ کردن در مسجد برای عبادت بقصد قربت و از قتاده مرویست که مردمان چون اعتکاف
میکردند از مسجد بیرون میرفتند و با زن مباشرت میکردند و باز بمسجد مراجعت میکردند حق تعالی این آیه فرستاد و
ایشانرا ازین حال نهی فرمود و در مذهب امامیه کمتر از سه روز جایز نیست از علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام روایتست
که رسول الله صلعم فرمود که هرکه در ماه رمضان معتکف شود همچنانست که ده حج و ده عمره کرده باشد تِلْكَ آنچه مذکور
شد از احکامی که نهی کرده شده است در روزه و اعتکاف حُدُودُ اللّٰهِ حدهای خداست که در دین مقرر فرموده
فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید آن منهیات را در هنگام روزه و اعتکاف از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایتست
که هر پادشاهی را غرقیست و غرق خدا محارم اوست پس هرکه چرا کند در کرد اکرد غرق نزدیک باشد که در و
واقع شود كَذٰلِكَ همچنانکه روشن کردانید این احکام را يُبَيِّنُ اللّٰهُ آيَاتِهِ روشن میکرداند خدای نشانهای
خود را از امر و نهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند و از حدود
خدا درنگذرند و مخالف اوامر و نواهی او ننمایند و بعد ازان بیان حکمی دیگر از احکام شریعت میفرماید که وَلَا
تَاْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ و مخورید اموال خود را که و قعت بَيْنَكُمْ میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ
بناشایست و ناروا که حکم شرع چون دزدی و قمار و خیانت و غصب یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید
چون شرب خمر و زنا و انواع ناشایست وَتُدْلُوا و فرو مکذارید و بعطا مکنید بِهَا بدان مالها یعنی حکومة
آنرا اِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکومت کنندکان ستمکار و یا آنرا برشوه بحاکمان مدهید لِتَاْكُلُوا تا بخورند
برافعه یا بحمایت ایشان فَرِيقًا مِنْ اَمْوَالِ النَّاسِ پاره از مالهای مردمان بِالْاِثْمِ بظلم و ستم
که موجب کناهست وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که باطلانید و از جملهٔ ظالمیان و عاصیان
درین عمل و مؤید تفسیر اولست از صادق علیه السلام مرویست که مراد بباطل درین آیه سوکند دروغ است و بعد
ازان بیان حکمی دیگر میکند از احکام شرع يَسْئَلُونَكَ سؤال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْاَهِلَّةِ
از ماههای نو مرویست که معاذ جبل و ثعلبی که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند

که سبب چیست

که سبب چیست که کاه کاه باریک مینماید مانند ریسمانی و بعد ازان زیاده میشود تا آنکه تمام میکردد و دیکرباره روی
بکمی می آرد تا باز بمرتبهٔ اول میرسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان قاصرست از دانستن سبب
نقص و کمال ماه از جهت جواب در شناختن فایدهٔ آن فرستاد که قُلْ بکو ای محمد که هِيَ آنها مَوَاقِيتُ
لِلنَّاسِ نشانهای وقتهاست برای مردمان در فرد مزدوران و عدهٔ زنان و مدت حمل ایشان
و مدت شیر دادن و شیر باز کرفتن و قضای دین و تحقیق اموری که مشروط بتعیین زمانست وَالْحَجِّ و علامات
اوقاتست برای حج که موسم آنرا بدان بدانند مرویست که در زمان جاهلیت هرکس که بحج و عمره احرام کرفتی برو
حرام بودی از در خانه درآمدن و داخل شدن بلکه ببام خانه درمی آمدند و نردبان مینهادند و یا دیوار را
سوراخ میکردند و بیرون میرفتند و اندرون می آمدند و اکر بادیه نشین بودندی از پس خیمها بیرون آمدندی و داخل
شدندی و باعتقاد خود این عمل را از تمامیت حج دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل
بودی مکر اهل حُمس را و ایشان قبیلهٔ قریش و بنو عامر و ثقیف و کنانه بودند و این قبایل را بسبب صلابت در دین
و آیین خود حمس کفتندی چه آن مشتقست از حماسه یعنی شجاعت اتفاقا روزی در ایام احرام حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم از دری بیرون آمد و در عقب آنحضرت رفاعهٔ انصاری هم ازان در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار
بکیا را او را فاجر کفتند و چون حضرت ازو پرسید که این جرات چرا کردی جواب داد که من اقتدا بتو کردم ای سید عالم
فرمود که مرا جایز بود که از در بیرون آیم زیرا که حمسیم یعنی از قریش و تو از قبیلهٔ ما نیستی رفاعه کفت ای سید
عالمیان اکر تو از حمسی من تابع حمسیم زیرا که دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال جبرئیل نازل شد
و حکم مذکور را باین آیه باطل کرد وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکویی بِاَنْ تَاْتُوا الْبُيُوتَ بانکه درآیید
بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن یعنی ببام خانه برآمده باندرون روید وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى
ولیکن نیکویی کسیست که بترسد و بپرهیزد از محارم و شهوات غیر مشروعه و یا خداوند نیکویی کسیست که بترسد
از خشم خدای وَاْتُوا الْبُيُوتَ و درآیید بخانها در حال احرام و غیر آن مِنْ اَبْوَابِهَا از درهای
آن زیرا که در ترک آن نیکویی نیست پس بهر طریق که میخواهید از خانه درآیید و اندرون روید وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدای در تغییر احکام او و اعتراض بر افعال او بلکه فرمان بردار جمیع امر و نهی او شوید لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید یعنی تا فیروزی یابید بهدایت و نیکویی یا بامید آنکه از عقوبات الهی برهید
و وجه اتصال این آیه باآیه سابق آنست که اصحاب پیغمبر صلعم و آله ازان سرور دو چیز سؤال کرده بودند یکی اهله و دیکری

خروج از درهای خانه در وقت احرام حج و بعد از آن در بیان جهاد میفرماید که وَقَاتِلُوا و جهاد کنید و کارزار نمایید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهت اعزاز دین او الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنان را که کارزار میکنند
با شما وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند و یا اهل ذمت را نکشید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را آورده اند که حضرت رسالت علیه السلام
با جمعی از صحابه بقصد قضای عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشان را منع کردند از دخول حرم و آخر
در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت
بمراسم طاعت مشغول شوند و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام صلح نامه نوشت سالی دیگر که بنیت عمرهٔ قضا بیرون
میرفتند صحابه اندیشه کردند که مبادا قریش از سر عهد و شرط گذشته طرح جنگ افکنند و آن هنگام مومنان را چگونه جایز
باشد که در زمین حرم با ایشان قتال کنند آیه مذکوره نازل شد که اگر ایشان با شما جنگ کنند شما را جایز است که
با ایشان جنگ کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را چون با شما در مقام جدال در آیند حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ
هر جا که یابید ایشان را خواه در حل و خواه در حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ
از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باین آیه عمل کرده در روز فتح مکه هر که ایمان
نمی آورد میکشت تا اهل شرک را برانداخت وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان در زمین حرم و منع کردن
ایشان شما را از آن أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت تر است بر ایشان از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا
تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در زمین حرم و حرمت آن را بشکنند یعنی باید که ابتدای قتال در زمین
حرم و شکستن حرمت آن از شما نباشد بلکه از ایشان باشد فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا کنند بقتال
با شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید كَذَلِكَ مانند اینست جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش
کافران پس بکشید با ایشان آنچه ایشان میکنند بشما فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان
شوند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان را که در زمان کفر کرده اند رَحِيمٌ
مهربانست که برکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید با همه مشرکان حَتَّى
لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی که نباشد فتنه یعنی نماند از شرک که فتنه است وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد
پرستش و طاعت خالص از لِلَّهِ مر خدای را و سهم شیطان را در آن دخلی نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند مشرکان

از کفر

از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس هیچ ستمکاری نیست یعنی آنهنگام ستم مکنید و تعدی منمایید بر باز ایستادگان از شرک
زیرا که مستحق نیست اینکه ظلم و تعدی کنید إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران آورده اند که در ذو القعده
که ماه حرام است مقاتله کردند با اهل اسلام در سال حدیبیه و اتفاقا در سال دیگر بیرون آمدن اهل اسلام از مدینه بجهت
قضاء عمره در همین ماه واقع شد و بجهت حرمت ماه کراهت داشتندی که با ایشان مقاتله کنند اگر ایشان در مقام
مقاتله در آیند حق تعالی فرمود که الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بقضاء عمره میروید
بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بعوض آن ماه حرام است که مشرکان با شما در مقام کارزار در آمدند پس از این اندیشه مکنید که ابتداء
شکستن حرمت ماه از ایشان شده نه از شما وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است در عقوبت
یعنی هر حرمتی را که واجبست محافظت کردن برای قصاص جاری میشود چون کشتن شخصی بشخصی و بریدن دستی بدستی
و مانند آن و چون ایشان اول حرمت ماه را شکستند و با شما قتال کردند پس شما نیز بمثل آن با ایشان عمل کنید و
بر ایشان در حل شده ایشان را بکشید اگر با شما آغاز قتال کنند نه مطلقا فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که
پس هر که ظلم کند با شما بر ابتداء مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس تعدی کنید بر او این حکم بر سبیل مشاکله است
یعنی قتال نمایید با او و جزای ستم بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بمانند آنچه که ستم کرده است یعنی باید
که عقوبت کردن شما زیاده نباشد بر تعدی و ستم او وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تعدی کردن و در گذشتن
از آنچه مرخص شده اید وَاعْلَمُوا و بدانید ای مسلمانان أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدای
با پرهیزکارانست بیاری دادن ایشان را از دشمن نگاه داشتن و چون حق تعالی قتال را واجب کرد اینجا با دشمنان
دین در عقب آن امر فرمود بنفقه دادن بغازیان وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه کنید ای توانگران
در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود نفسهای خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ
بورطهٔ هلاکت اخروی یعنی بخل مکنید که منجر بهلاکت دینویست چه بجهت آن مسلمانان بی قوت می شوند و دشمنان
قوت گرفته غالب میشوند و در سبب نزول این آیه آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزم قضاء عمره
فرمود بعضی گفتند که ما توشه نداریم کسانی که دست رس دارند با چیزی نمیدهند حق تعالی این آیه فرستاد که باید
توانگران بدرویشان نفقه بدهند و خود را در هلاکت ابدی نیفکنند از امام حسن علیه السلام فرمود که رسول خدای صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که در خانهٔ خود نشسته یک درم در راه خدای بدهد یعنی در حج و جهاد ثواب هفتصد درم برای
او بنویسند و اگر بحج و جهاد رود و مال را در راه خدا خرج کند هر درمی هفتصد هزار درهم بنویسند وَأَحْسِنُوا

ونیکویی کنید در عطاها و یا تصدق کنید بر اهل احتیاج خصوصا بر غازیان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و بدرستی
که خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را و گویند معنی آنست که بخدای گمان نیکو برید که خدای کسانی را که گمان نیکو
باو برند دوست میدارد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ظن نیکو بخدای بردن بهای آن بهشتست چون روز
قیامت شود حق تعالی فرماید که بنده را بدوزخ برند چون او را بسوی دوزخ برند سر بر آرد و گوید بار خدایا
گمان من بتو این نبود حق تعالی گوید گمان تو بمن چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و از سر گناه من درگذری خطاب
رسد که ترا عفو کردم و از سر گناهان تو درگذشتم پس وی را باز گردانند و ببهشت برند بعد از آن در بیان فرض حج و عمره میفرماید
که وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید افعال حج را و فعلهای عمره را یعنی آنچه فریضه است درین هر دو
بجا آورید لِلَّهِ خالصا برای خدا نه مانند کفار که طواف و قربان بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس
اگر باز داشته شوید به بیماری یا بخوف دشمن و غیر آن از تمام کردن افعال حج و عمره فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
پس شماست آنچه میسر شود از قربانی یعنی قربان کنید و حل شوید و در وقتی که مانع برطرف شود آن را قضا کنید خواه
در همین سال اگر هنوز موسم آن درنگذشته باشد و یا در سال آینده وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید
سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ و بموضع
خود که مکه است اگر در عمره باشد و منی اگر در حج باشد یعنی واجب باشد که هدی را بکسی دهند و بموضع خودش فرستند و با او
وعده کنند که در چه روز آن هدی تا بموضع خواهد رسید و چون آن روز رسد سر تراشند فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا
پس هر که باشد از شما بیمار در وقت احرام که بآن محتاج شود بسر تراشیدن أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ
یا باو رسید رنجی از سر چون صداع یا جراحت یا غلبه شپش در آن و بدین سبب حلق سر بر آشد فَفِدْيَةٌ پس بروست
فدا دادن مرویست که کعب بن عجره را وقتی که محرم بود جنبندگان در سرش غلبه کرده بودند و بر سر و روی
او میدویدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بران اطلاع یافت فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و درویشان را
بخوران گفت یا رسول الله بران دسترس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه سه روزه
أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه یعنی طعام دادن شش مسکین هر مسکینی را مدی أَوْ نُسُكٍ یا از قربانی و کمترین آن
گوسفندیست که ذبح نموده بفقرا دهد فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از دشمن و بیم و درست شوید از بیماری
فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ پس هر که برخوردار شود و منتفع شود بافعال عمره إِلَى الْحَجِّ در حالتی که قصد
کننده باشد بحج فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بروست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی که آن شتر است یا گاو یا گوسفند

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یعنی قربانی و بران قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس روزه
داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن
خود تِلْكَ این روزها یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است یعنی اینقدر برای تاکید است و زیادتی
مبالغه تمام کرده شدن دو روزه ذَلِكَ این عمره و حج و تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ مر کسی راست که
نباشد اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاوران و مقیمان مسجد الحرام هر کسیست که چهل و دو میل یا بیشتر از مکه
دور باشد و اگر کمتر ازین باشد حج او افراد است یا قران و بیان تفصیل حج تمتع و حج افراد و حج قران و احکام
آن در کتب فقه مذکور است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در جمیع امر و نهی او خصوصا آنچه در باب حج نازل شده
پس محافظت آن نمایید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست
مر کسی را که نترسد از و الْحَجُّ یعنی زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهور است که رجب و شوال
و ذو القعده و ذو الحجه یعنی افعال عمره و حج در غیر این چهار ماه جایز نیست ولیکن بعضی از افعال حج مخصوص
بدهه اول ذو الحجه چون وقوف عرفه و مشعر و منی و ذبح فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ پس هر که فرض کرد اند درین ماهها
حج را بمقارنه نیت تلبیه و این نسبت تمتع مفرد است اما قارن مخیر است میان این و میان مقارنه نیت بکار زدن
بر کوهان شتر و آویختن نعلی که در و نماز گذارده باشد چنانکه در کتب فقه مبین شده حاصل که هر که حج را بجهت این بر خود
واجب ساخت فَلَا رَفَثَ پس جماع نیست یعنی او را جایز نیست جماع کردن وَلَا فُسُوقَ و نه از حد شرع
درگذشتن وَلَا جِدَالَ و نه مجادله و جنگ کردن با مردمان فِي الْحَجِّ در ایام حج اصحاب ما را درین امور
ثلاثه اختلافست نزد بعضی مراد از رفث مجامعت و بفسوق کذب و بجدال خلف و این قول اکثر و اشهر است
و یا رفث مواعده است بزبان برای جماع و اشاره بچشم از برای آن و فسوق تنابز است بالقاب یعنی یکدیگر را
بنام بد لقب کردن و بآن ندا کردن و یا دشنام دادن یکدیگر وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید
از نیکویی افعال و اقوال يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آن را خدای و بر وفق آن شما را جزا خواهد داد وَتَزَوَّدُوا
و توشه بردارید مرویست که قومی از قافله یمن بی زاد قصد حج کردندی و میگفتند که ما بتوکل میرویم و در مکه اظهار
احتیاج نموده از اهل قافله بابرام و مبالغه چیزی طلب میکردند و ایشان از جهت الحاح در سؤال کلال و ملال میرسانیدند
حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس
بدرستی که بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش مردمانست و مراد توشه طاعت و عبادتست برای روز معاد

پس معنی مراد آنست که بهترین زاد در راه آخرت پرهیزکاریست از محرمات وَاتَّقُونِ و بترسید از من یَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای
خداوندان عقلها چه عقل کامل مقتضی خوف و خشیت است از خدای آورده اند که بعضی از عرب چون بسفر حج رفتندی و
تجارت نکردندی آنرا گناه دانستندی و چون دهه ذوالحجه درآمدی دست از خرید و فروخت باز داشتندی و جمعی از تاجران را
که بحج آمدندی گفتندی که داج لاحاج یعنی اینها یاری دهنده حاجیانند و مکاری ایشان نه حاجی حق تعالی
رفع این کرده فرمود که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب
کنید در راه حج و موسم آن فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ روزی از پروردگار خود بوسیله تجارت یعنی سود آن معامله را
از ثواب حج بی بهره نمیگرداند و بسبب آن گناهی بشما نمیرسد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون برگردید بکثرت و انبوهی
مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را بتسبیح و تهلیل عِنْدَ
الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر الحرام که موضعی مشهور و معروفست وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان
بتسبیح و تهلیل و دعا و گویند مراد نماز شام و خفتن است كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه راه نمود شما را یعنی بر طریقی که شما را
تعلیم فرموده از کیفیت ذکر و سایر افعال حج یا ذکری نیکو کنید همچنانکه هدایتی نیکو بشما ارزانی فرموده
در دانستن مناسک حج و غیر آن وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ پیش
ازین هدایت از جمله راه نیافتگان و نادانان بآئین و احکام آن از ابی جعفر علیه السلام روایتست که قریش
و هم عهدان ایشان از حمس بودند در عرفات با مردمان وقوف نمیکردند و از آنجا با ایشان بمشعر نمی رفتند
و میگفتند ما از اهل حرمیم از ان بیرون نمیرویم پس در مشعر وقوف میکردند و از آنجا بمنی آمدندی بی آنکه بعرفات
روند و از آنجا بمشعر آیند و باین صورت بر مردمان ترفع کردندی و ننگ داشتندی که مساوی ایشان باشند در
وقوف بعرفات و در مشعر نیز براه دیگر بازگشتندی حق تعالی ایشانرا امر کرد ببازگشتن از عرفات و فرمود که
ثُمَّ أَفِيضُوا پس بازگردید ای قریش مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز میگردند همه مردمان
یعنی از عرفات و از مشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای از تغییر اعمال حج و غیر آن
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربانست بر
ایشان در دادن نعیم دنیا و آخرت بایشان در حدیث وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه الهی اند مانند
جمعی که نزدیک پادشاه روند و از مقربان ایشان باشند اگر خدا را بخوانند اجابت فرماید و اگر آمرزش
خواهند بیامرزد آورده اند که در جاهلیت عادت بزرگان عرب آن بود که چون حج گذاردندی نزدیک خانه کعبه

بایستادندی و بآواز بلند ذکر نسب و حسب آبا و اجداد خود کردندی و فخر کردندی بیکدیگر بعضی گفتندی که پدران
ما مهمانی چنین کردندی برخی دیگر گفتندی که پدران ما شمشیر چنین زدندی و جمعی دیگر گفتندی که پدران ما درویشان را
چنین طعام دادندی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ پس
چون بگذارید همه فعلهای حج و غیر خود را فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای او بثنا و ستایش مشغول
شوید كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ همچنانکه یاد کردن شما پدران خود را یعنی خدا را بسیار یاد کنید و در ان مبالغه
نمایید همچنانکه ذکر آبای خود میکنید خدا را یاد کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا یا همچو یاد کردنی که فزونتر و بیشتر باشد
از ان و آن نعمتهای او سبحانه است و شمردن نعمتها و آلای او و شکرگذاری او بروجهی که لایق باشد باو بعد از ان
تقسیم ذاکران مینماید بدو قسم یکی آنکه مطلوب بذکر حق تعالی اغراض دنیویه باشد از مال و جاه و خدم و حشم و غیره
از حظوظ دنیویه و دیگری آنکه مطلوب او اغراض دنیویه و اخرویه باشد پس میفرماید فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ
پس بعضی از مردمان کسیست که میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را فِي الدُّنْيَا فلان چیز و فلان
یعنی محقر دنیا میطلبند و یاد آخرت نمیکنند وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست خواهنده دنیا را در سرای
آخرت مِنْ خَلَاقٍ نصیبی و بهره زیرا که همت او ذکر مصروفست بدنیا مفسران برانند که مراد باین کس
کافرست که منکر حشرست و اگر مؤمن بود مراد آن خواهد بود که نصیبی در آخرت داشته باشد و ازان محروم بود
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان کسیست که میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا فرمای
ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکویی یعنی صحت بدن و کفاف معیشت بجهت قوت طاعت برای زاد
آخرت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکویی یعنی ثواب و رحمت گویند حسنه اینجهان قناعتست و حسنه
آنجهان شفاعت وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ بعفو و مغفرت و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مرویست که حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه عقبا حور پسندیده و عذاب نار زوجه ناشایسته درشت
خوی سخت گوی بد لقا و از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که حسنه دنیا فراخی روزیست و نیکخویی و حسنه آخرت
خشنودی الهی أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانراست حظی و بهره
مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی فراخور آن و لایق و مناسب آن وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای تعالی
زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق کنند با وجود کثرت ایشان و بسیاری اعمال ایشان و بروایتی دیگر
بمقدار آنکه شخصی گوسفندی را دوشد حساب همه خلایق فرماید و همه را بر وفق اعمال ایشان جزا و سزا خواهد

داد انس روایت کند که من در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعیادت بیماری رفتیم و احوالی پریشان داشت
مانند کبوتر بچه که از و موی کنند آنحضرت فرمود که ایزد دعای خیر در حق خود میکنی گفت بلی یا رسول الله دعا میکنم
که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در دنیا بکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول صلعم فرمود که بد دعاییست که میکنی
چرا نمیگویی که اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار آمرزد
چون این دعا کرد حق تعالی باو شفا ارزانی فرمود و از عبدالله عباس مرویست که آن روز که حق تعالی عالم را آفریده
فرشته را نزد رکن یمانی تعیین فرمود که هرگاه که بنده این دعا کند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار او گوید آمین بعد از ان حکمی دیگر از احکام حج بیان میکند واذکروا الله و یاد
کنید خدای یعنی تکبیر گوید در عقب نمازها فی ایام معدودات در روزهای شمرده شده یعنی یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ذی حجه و این سه روز را ایام تشریق میگویند در کنز العرفان گفته که مراد تکبیرات در عقب پانزده نماز کسی را
که در منی باشد و اول آن نماز ظهر عیدست و در عقب ده نماز اگر در غیر منی باشد و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و له الحمد علی ما اولانا
والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و بقول اشهر صورت تکبیر اینست و این امر تکبیر بسبیل سنت
نه وجوب فمن تعجل پس هر که شتاب کند که از منی برود فی یومین در دو روز که آن یازدهم و دوازدهم است
یعنی در دوم ایام تشریق بعد از آنکه هر سه جمره را هفت سنگ انداخته باشد در منی و نیز ایستد برای رمی جمرات در
روز سیم فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست برو و من تاخر و هر که تاخیر کند و هر سه شب در منی باشد
فلا اثم علیه پس و نیز هیچ گناهی نیست لیکن در ینصورت برو واجب میشود که رمی جمرات ثلثه کند در روز
سیم مرویست که اعتقاد بعضی عرب در جاهلیت چنان بود که هر که در روز دوم از منی برود گناهکار باشد و بعضی دیگر را
اعتقاد آنکه هر که تا سه روز آنجا بایستد آثم باشد حق تعالی درین آیه رد قول هر دو گروه کرده فرمود که هیچ گناهی نیست
در آنکه روز دوم از منی بروند یا روز سیم اما این مطلق نیست بلکه لمن اتقی مر کسی را که پرهیزنده باشد از صید
و از مباشرت با زن و از بوی خوش با خود کردن و اگر چنین نباشد تا روز سیم ایستادن واجبست و قبل از زوال او را
جایز نیست که از آنجا برود واتقوا الله و بترسید از خدای در جمیع احوال تا از عذاب او رسته شوید و بثواب جمیل او
برسید واعلموا انکم الیه تحشرون و بدانید که شما بسوی جزای او حشر کرده خواهید شد بعد از موت
و بجزای او خواهید رسید آورده اند که اخنس ثقفی مردی شیرین و نیکو صورت بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از طراوت

روی و حلاوت گفت گوی او خوش آمدی روزی مجلس شریف آنحضرت آمد گفت که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش
ارادت کشم و این سخن را بسوگند مؤکد ساخته خدای بگواهی آورد و رسول الله از نفاق او بخبر بود و چون باز گشت
و از زمین معموره حدیبیه در گذشت و زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق تعالی
این آیه فرستاد که و من الناس من یعجبک و از مردمان کسی هست که بشگفت می اندازد و خوشحال میسازد
ترا قوله گفتار او فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا و تدبیرات معاش و یشهد الله
علی ما فی قلبه و بگواهی می آورد خدای را بر آنچیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و خدا
برین گفتار من گواهست و هو و حال آنکه الد الخصام ستیزنده تر است در مخاصمت با اهل اسلام و دشمنی کردن
با ایشان و اذا تولی و چون برگردد از مجلس سعی فی الارض بشتابد در زمین مدینه لیفسد فیها
تا تباهی کند در ان و یهلک الحرث و نابود کرداند کشت زار را بسوختن و النسل و هلاک کند چهارپایان را
والله لا یحب الفساد و خدای نمی پسندد تباه کاری و معصیت را پس از خشم و غضب وحذر کنید و
اذا قیل له و چون گوید مر این منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را غیرت
و حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب گناهی که او را از ان ترسانیده باشند و بجهت لجاج و عناد بآن مشغول شود
فحسبه جهنم پس پسندیده و کفایت مر او را جهنم و این نام طبقه ایست از طبقات آتش دوزخ که ناگرویدگان
و معاندان و منافقان را بدان عذاب کنند یا چاهیست در دوزخ که تک او بغایت دورست و لبئس المهاد
و هر آینه بد آرامگاهیست آتش دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند بعد از ان
ذکر مؤمنان میکند که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست پس میفرماید که و من الناس من یشری
و از مردمان کسی هست که میفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان بذل میکند در جهاد یا در امر معروف و نهی
از منکر ابتغاء مرضات الله بجهت طلب خشنودی خدای والله رؤف بالعباد و خدای
مهربانست به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند و از ابن عباس مرویست که این آیه در شان مقداد
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام نازل شده یعنی در میان مهاجر و انصار شخصی هست که جان خود را در
طلب خشنودی رضای خدا بذل میکند و نفس نفیس خود را فدای حبیب آفریدگار میکند و باین کردار خورسند و خشنودست
بجهت یقین او بثواب عظیم غزالی که یکی از اعاظم اهل سنت است دو جا در کتاب خود که آن احیای علوم و کیمیای
سعادتست آورده که در شب غار این آیه در شان عالیشان علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد وقتی که آنحضرت بر فراش

خوابید و ثعلبی نیز که یکی از روسای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که در شب غار چون پیدا برای امر پروردگار
قصد کشتن کرد از کفار علی بن ابی طالب را بخواند در آن وقت شاه اولیا صلوات الله علیه و آله بیست و یکساله
بود رسول فرمود که ای علی کفار قریش اتفاق کرده اند که بر سر من آیند و مرا هلاک کنند حکم خدا آنست که تو
در فراش من خواب کنی و گلیم مرا در خود پوشانی تا ایشان پندارند که من خفته ام و من بیرون روم و خود را
بجایی رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه اولیا چون این سخن را از آنحضرت بشنید فرمود که مرا خبر ده که اگر
من چنین کنم آسیبی بتو نمیرسد پیغمبر فرمود که ای علی اگر تو بجای من بخوابی آزاری از کفار بمن نرسد شاه اولیا
چون این سخن بشنید گفت یا رسول الله چون مرا بسلامتی خود مژده دادی من از مرگ خود خوشحالم جان
شیرین که قبول حق پی جانانی بود کی بجانی باز ماند هر که را جانی بود پس آنحضرت فرمود که یا علی باید که تو این
گلیم سبز بر خود پوشی چون ایشان ببینند گمان برند که محمد است و تا این حال بینند از پی من نیایند تا من خود را
بمنزل امن و امان رسانم پس آن سرور از منزل بیرون رفت و شاه ولایت پناه را فرمود که اگر خدای تعالی
بقا ارزانی فرموده چون از مکه بیرون روم تو در مکه بعد از من توقف کن و اعلام مردمان نمای که هر که
او را در نزد محمد اماناتی هست بیاید از من طلب نماید و هر که را بر ذمت محمد دینی هست بیاید و دین خود را از من
بستاند و چون دین مرا ادا کنی متوجه مدینه شو با فاطمه بنت اسد که مادر تست و فاطمه بنت محمد و فاطمه بنت زبیر عبد المطلب
پس امیر المؤمنین علیه السلام گلیم سبز را بر خود پوشید و قریش در آن شب باتفاق یکدیگر گرد اگرد منزل پیغمبر فرود گرفتند تا
نگذارند که آنحضرت از منزل بیرون رود پس ایشان در آن شب سنگ بسیار از هر طرفی بخوابگاه آنحضرت می انداختند
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود را به پروردگار خود سپرده اصلا از آن خوابگاه متحرک نمیشد و اضطراب نمیکرد
تا چون صبح پدید آمد ایشان همه یکبار هجوم کردند و در آن سرا دویدند و شمشیرها کشیده بجانب خوابگاه متوجه شدند
تا یکبار تیغها بر آنحضرت زنند و او را هلاک کنند چون نزدیک خوابگاه رسیدند امیر المؤمنین از جای خود برجست
و بانگ بر ایشان زد و شمشیر خود حمله بر ایشان کرد ایشان از صیحه و حمله او ترسان و هراسان شدند
و پیشوای ایشان در آن شب ابوجهل بود با خالد ولید پلید و حنظله بن ابی سفیان علیه اللعنه چون شجاعت و صلابت
شاه مردان علیه السلام بدیدند گفتند ای علی ما را با تو کاری نیست مقصود ما غیر تست که محمد است اکنون راست
بگوی که او کجا رفت آنحضرت فرمود که هر کجا رفته در امان پروردگار خود است و از شر دشمنان ایمن است
پس نومید برگشتند و باجماع عقلا هیچ جوانمردی در عالم بشریت بجوانمردی امیر المؤمنین صلوات الله علیه نرسید و اینحالت

مقدور هیچکس دیگر نیست و از اینجاست که بعضی از فضلا و علما در کتاب خود نوشته اند که خوابیدن امیر المؤمنین بر فراش سید المرسلین
صلوات الله علیهما و خود را رضا دادن به قتل بدست دشمنان دین فاضلتر و بهتر است از منقاد شدن اسمعیل علیه السلام
بذبح در دست پدرش زیرا که او امیدوار بود بشفقت پدری و مرحمتی که پدر را بفرزند می باشد با آنکه حق تعالی
بعین لطف و مرحمت در ابراهیم نگرد و او را از ذبح قرة العین خود منع فرماید چنانکه واقع شد و حضرت امیر المؤمنین
با وجود آنکه اعوان و انصار نداشت و خویش و بیگانه از و اعراض کرده بودند باقتدا و امر مصطفی صلعم نمود و بدل
قوی و اطمینان خاطر بر فراش پیغمبر قرار گرفت و شکی نیست که اینحالت از طبع بشری و نفس انسانی بعید است و بی تایید
و توفیق الهی میسر نیست و خطیب خوارزمی که از مشهوران اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که در صباح شب غار
جبرئیل بحضرت رسالت پناه نازل شد بسیار خوشحال و خرم آنحضرت پرسید که ای جبرئیل ترا امروز بسیار شادمان می بینم
سبب این فرح چیست فرمود یا رسول الله چگونه خوشحال نباشم که حق تعالی برادر و پسر عم و وصی ترا اکرام عظیم فرمود
بعبادت دوشینه او و آن عمل که از و واقع شده با ملائکه حاملان عرش مباهات کرد و فرمود که من چنین بنده فرمان
بردار دارم که نقد جان نثار حبیب من کرد و او را از شر اعدا رهانید و خود را به تیر بلا کرد آمید و ثعلبی در تفسیر خود
آورده که چون اینحال از علی بن ابی طالب صادر شد ملائکه زمین و آسمان و جن و انس از اینحال تعجب کردند و حق تعالی
وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من آفریدگار شما ام برادری در میان شما را ایجاد کرده و عمر یکی را درازتر از عمر دیگری
اکنون کدام از شما آن زیادتی عمر را بآن دیگری می بخشید ایشان گفتند الهی ما درازی عمر خود را بدیگری نمی بخشیم
حق تعالی فرمود که آیا شما چرا چون علی بن ابی طالب نیستید که من برادری در میان او و حبیب خود او نقد
حیات خود را نثار حبیب من نمود و در فراش او باطمینان خاطر قرار گرفت پس باید که شما هر دو نزول کنید و او را
از شر دشمنان او نگه دارید پس هر دو نزول کردند جبرئیل بجانب فرق مبارک آنحضرت و میکائیل از جانب
هر دو قدم وی بمحافظت و نگهبانی او چنانکه مامور بودند قیام نمودند جبرئیل میگفت بشارت باد ترا ای
پسر ابوطالب کیست مثل تو و کراست مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند و بملائکه مقرب و حمله عرش خود
خطاب میکند که کجا نیست اینچنین بنده مطیع که علی بن ابی طالبست و چون حق تعالی ذکر مؤمن و کافر و منافق
فرمود در عقب آن اهل نفاق را بطاعت و انقیاد بر وجه تصدیق و اعتقاد دعوت نموده فرمود که **یا ایها**
الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بظاهر مراد منافقانند که اظهار ایمان میکردند و در باطن کافر
بودند **ادخلوا فی السلم کافة** درآیید در اسلام همه یکبار یعنی همه بدل تصدیق کنید و بظاهر و باطن اطاعت

نمایید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از جهت وسوسهای
شیطانی کفر را در باطن پنهان مکنید و یا متزلزل مشوید بعد از ایمان آوردن اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ
بدرستی که شیطان مر شما را دشمنیست هویدا و آشکارا که بوساوس خاطر شما را متزلزل و متفرق میسازد شعبی از جابر
روایت میکند که روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله ما از یهود سخنان نیکو می شنویم دستوری ده تا آن را بنویسیم فرمود
که متردد و متشکک مباشید چنانکه یهودان و ترسایان که تردد و شک کردند در دین خود بتحقیق که من آورده ام بشما
ملتی نورانی و پاکیزه و اگر موسی میبود او را هیچ رای دیگر نمیبود مگر پیروی کردن من فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید
شما از جادهٔ شرع اسلام مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ پس از آنکه آمد بشما علامات روشن و دلیلهای
هویدا که شاهدند بر حقیقت دین اسلام و آن معجزات نبویه است فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی
که خدای غالبست و قادر بر عقوبات مخالفان دین که عاجز نمیشود در انتقام ایشان حَکِیمٌ محکم کارست که انتقام
نکشد مگر بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند مراد نفی است یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمیکشند ایشان که بکلی
در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ
در سایبانهای مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید تنک چنانکه عذاب قوم شعیب یعنی از ابر سفید با آنکه مظنهٔ رحمت
و گمان ایشان آن باشد که از و باران رحمت بر ایشان باریده خواهد شد عذاب نازل گردد و همه را اهلاک کند
وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس
باو رسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها
یا آنکه امرها و حکمها که پادشاهان امروز بر رعیت میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان روایی جز حق تعالی را نباشد
سَلْ بپرس ای محمد از روی سرزنش بَنِي إِسْرَائِيلَ یهودان مدینه را که كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند دادیم
پدران ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن یعنی معجزهای ظاهر و هویدا و ایشان تکذیب
آن کرده اند مراد آنست که بنی اسرائیل همین ترا تکذیب نکردند بلکه پیش از تو با پیغمبر خود نیز چنین کردند و معجزات نمایان
که دلالت میکرد بر صدق پیغمبر ایشان چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام دادن از من و سلوی
و غیر آن جمعی بران گرویدند و گروهی انکار آن کردند وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که بجهت عناد بدل کند و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ
نعمت خدای یعنی تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایتست مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است
یعنی رسیده باو و ممکن است او را معرفت آن و تفکر در حقیقت آن فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی شَدِيدُ

العقاب

الْعِقَابِ سخت عقوبتست بروی پس او را بسخت ترین عقوبت عذاب کند در دنیا بقحط و قتل و غارت و جزیه و در آخرت
بعذاب سخت ابدی از ابن عباس روایتست که اغنیا چون ابوجهل و هشام و مانند آن از مشرکان عرب که مال دار
بودند بر درویشان صحابه مانند عبدالله مسعود و عمار یاسر و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا و سخریت کردندی
ببسیاری مال و خدم و حشم خود بر ایشان فخر کردندی و گفتندی که محمد را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان
راست میکنم و عظمت و بزرگی اشراف عرب و دین و ملت ایشان در هم می شکنم اگر کار وی حق بودی بایستی که اشراف
و بزرگان عرب تابع او بودندی نه ضعیفان و مسکینان حق تعالی فرمود که زُيِّنَ آراسته گردانیده شده یعنی شیطان
آراسته گردانیده است لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای کسانی که پوشیده اند دین حق را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
و سخریت میکنند مر آنها را که ایمان آورده اند یعنی فقیران اهل ایمان وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنان که پرهیزکاری
کردند یعنی این درویشان فَوْقَهُمْ زبر ایشان باشد یعنی مرتبه و مکان ایشان بالای موضع استهزا کنندگان
باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز مومنان در درجات اعلی باشند از فردوس اعلی و کافران در درک
الاسفل بانواع عذاب و عنا وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت مَنْ يَشَاءُ
هر که را خواهد و حکمت و مصلحت او در آن باشد بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که بیشمار و اندازه باشد پس فراخ گردانیدن
روزی در دنیا یا بر سبیل استدراجست یا بطریق امتحان در آخرت بجهت مثوبات بر اعمال صالحه ابوالقاسم الطائی
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از آبای کرام خود نقل فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که مومنی یا مومنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی او حق تعالی او را رسوا گرداند در میان اهل محشر و هر که
مومنی یا مومنه را تهمت گوید حق تعالی فردای قیامت او را بر پشتهٔ از آتش بدارد تا از عهدهٔ آنچه گفته باشد بیرون
آید و مومن نزد خدای تعالی گرامی تر از فرشتهٔ مقربست و هیچ چیزی نیست که حق تعالی آن را دوست تر از مومن
تایب یا مومنهٔ تایبه داشته باشد و اهل آسمان مومنان را چنان شناسند که شخصی اهل و ولد خود را شناسد بعد از آن حق تعالی
برای تسلی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ذکر احوال کفاری میکند که پیش از زمان حضرت بودند و میفرماید که
كَانَ النَّاسُ بودند همه مردمان یعنی آدم و همه اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت یعنی
متفق بودند بر مذهب حق و آن در زمان آدم بود و ادریس و چون اختلاف کردند میان یکدیگر فَبَعَثَ اللَّهُ
النَّبِيِّينَ پس برانگیخت خدای پیغمبران را مُبَشِّرِينَ در حالتی که مژده دهندگان بودند اهل طاعت را بثواب

و منذرین و بیم کنندگان بودند ارباب معصیت را بعذاب وانزل معهم الکتاب و نازل کرد همراه ایشان
کتابها که احکام شریعت ایشان دران مبین بود بالحق در حالتی که آن کتابها مقرون بود بدرستی و راستی لیحکم
تا حکم کند خدا بوسیله پیغمبران و کتابها بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه پس در چیزی
یعنی در حقی که اختلاف کردندی مردمان در آن وما اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب خدا
الا الذین اوتوه مگر آنانکه داده شده بودند کتاب مانند یهود و نصاری که تغییر و تبدیل آن کردند من
بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای هویدا بغیا بینهم بجهت
حسدی که در میان ایشان بود یا بجهت ستمکاری و تعدی بر یکدیگر برای حرص دنیا فهدی الله الذین
امنوا پس راه راست نمود خدای آنان را که ایمان آوردند لما اختلفوا فیه مر آن چیزی را که اهل اختلاف
کرده بودند دران من الحق از امر راست و درست یعنی حق تعالی مؤمنان را بحقی که اختلاف در و واقع شده راه
نمود باذنه بامر خود و اراده لطف خود و گویند که این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند
و بعضی بمغرب حق تعالی مؤمنان را راه نمود بکعبه معظمه که وسط است و یا خلاف در فضل روزهای هفته کردند
یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را جمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود والله
یهدی من یشاء و خدای تعالی راه مینماید بتوفیق خود هر که را میخواهد مراد کسانی اند که تفکر و اندیشه کنند در
آیات داله بر امر حق یعنی کسانی که در طلب امر حق بودند حق تعالی ایشان را راه نمود الی صراط مستقیم بسوی
راه راست مراد طریق انبیا و اولیاست یا مراد طریق جنت است بعد از ان امر میکند مؤمنان را به بشارت بر مخالفت
اهل عناد و صبر بر آزار و اذیت ایشان ام حسبتم آیا می پندارند مراد نفی است یعنی مپندارید ای مهاجر
آنانی که ترک خان و مان گرفته و محنت فاقه و کربت غربت گرفتار اید و مشقت آزار می کشید از جهت کفار ان
تدخلوا الجنة آنکه در آیید بهشت ولما یاتکم حال آنکه نیامد بشما مثل الذین خلوا
من قبلکم حال آنانی که پیش از شما بودند یعنی مانند محنت و آزار آنانکه گذشته اند پیش از شما یعنی پیغمبران
و صدیقان و سابقان ایشان که از دست کفار آزار و ایذا کشیدند مستهم البأساء رسید بدیشان
سختی و درویشی والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی و زلزلوا و مضطرب و متزلزل گشتند و از جای بجنبانیده شدند
از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حتی یقول الرسول تا آنکه میگفت پیغمبر ایشان والذین امنوا
معه و آنانکه ایمان آورده بودند با او یعنی از غایت شدت محنت و نهایت بلیت و مصیبت پیمان صبر ایشان گسسته

متفق الکلمه شده میگفتند متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای ما را و نصرت دادن بر دشمنان یعنی چون
طاقت ایشان طاق شده بروجهی که تحمل زیاده بران بلیه و آزار نداشتند این کلمه از ایشان صادر شد حق تعالی
در جواب فرمود الا بدانید ان نصر الله قریب بدرستی که یاری دادن خدای مؤمنان را نزدیکست
درین اشارتست بانکه رسیدن برحمت نامتناهی الهی که نعیم بهشتست بوسیله کشیدن محنت و بلیه است و ترک لذت
و هوای نفس از وهب منبه روایتست که در کتاب بعضی از حواریان خوانده ام که ای فرزند آدم چون خدای تعالی
در بلا بر تو بگشاید شادمان شو که این راه انبیا و اولیاست و چون در نعمت و آسانی بر تو گشوده شد غمگین شو
که با تو خلاف آن کرده در خبر آمده که عیسی علیه السلام وزیری داشت که در جمیع احوال یار و مددکار او بودی اتفاقا روزی
در صحرا شیر او را بدرید عیسی مناجات کرد که بار خدایا این مرد وزیر و یاری دهنده من بود درین چه حکمت بود
که شیر را تمکین دادی تا او را هلاک کرد خطاب آمد که من خواستم تا او را منزلتی باشد در درگاه من لیکن بی آن بدین
بلیت مبتلا گردانیدم تا او را بدان مرتبه رسانم در حدیث واقع شده که اهل بلا و محنت و مشقت و مصیبت را در عقبی
درجات عالیه باشد که به بسیاری نماز و روزه و سایر طاعات بآن نتوانند رسید حتی که بنده مؤمن چون در آخرت
منازل رفیعه اهل بلا را که از اهل ایمان بوده باشند ببیند آرزو کند که کاش بدن مرا در دنیا بمقراض ذره
ذره میکردند تا باین درجه عالیه میرسیدم آورده اند که عمرو بن جموح بسیار پیر شده بود و مالی بیشمار داشت خواست
که آنرا بروجهی صدقه کند که موجب خشنودی خدای تعالی باشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله
چه چیز را نفقه کنم در راه خدای تا وسیله رضای الهی و ثواب نامتناهی باشد این آیه نازل شد که یسئلونک
ماذا ینفقون می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند در راه خدای قل بگو ای محمد که ما انفقتم من
خیر آنچه خرج میکنید از مال نیکو که مباحست نه حرام فللوالدین پس برای پدر و مادرست سؤال از
وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آن آمد زیرا که اهتمام دران بیشترست چه نفقه وقتی معتد بهاست که در محل خود
واقع شود و از جمله آن انفاق مالست برای پدر و مادر والاقربین و برای خویشان نزدیکتر والیتامی
و برای بی پدران خردسال که قادر نباشند بر معیشت والمساکین و برای درویشان که چاره معاش خود ندانند
وابن السبیل و برای راه گذریان یعنی مسافران که در شهر غریب باشند و استطاعت آن نداشته باشند که
بشهر خود روند و یا مراد بآن مهمانانند وما تفعلوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال نیکو با هر کس
که باشد فان الله پس بدرستی که خدای به بآن چیزی که نفقه کرده اید علیم داناست و بدان ثواب عظیم خواهد

بعد از ان بیان مصلحت جهاد میکند بقوله کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ نوشته شد یعنی فرض گشت بر شما قتال کردن
با دشمنان دین وَهُوَ و حال آنکه قتال کُرْهٌ لَکُمْ مکروهست مر طبع شما را یعنی نفس شما خواهان آن نیست
و بسیار شاق مینماید بر شما وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا و شاید که شما کراهت دارید چیزی را بجهت
نفرت طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال آنکه آن چیز نیکو باشد شما را یعنی کاره جمیع تکلیفات شرعیه اید با آنکه
مصلحت دنیا و آخرت شما در آنست و از جمله غزا کردنست که شما کاره آیید و حال آنکه خیر شما در آنست هم در دنیا از ظفر
و غنیمت و غالب شدن بر اعدا و هم در آخرت از رتبه شهادت و نعیم جنت وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا
و شاید که دوست دارید چیزی را بجهت کاهلی طبع وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و حال آنکه آن بد باشد مر شما را یعنی جمیع آنچه را
که از ان نهی کرده شده اید نفس شما آن را دوست میدارد با آنکه سبب بدبختی در هر دو سرا مانند از جهاد گریختن که در دنیا
موجب مذلت و خواری و در عقبا نومیدی از ثواب غزا و درجه شهادت وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند آنچه
خیر شما در آنست وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آن را آورده اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلعم
و آله عبدالله بن جحش را که پسر عم حضرت بود با بعضی از صحابه ببطن نخله فرستاد تا کاروان قریش را قتل و اسیر کنند پس
میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله واقع شد و عمرو حضرمی که از کفار بود کشته شد و
نماز شام هلال ماه رجب بنظر اهل اسلام در آمده پیدا شد که آن روز سلخ جمادی الآخر بوده یا غره رجب و بعد از این خبر
کافران بنیاد طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کردانید و اصحاب خود را بخون ریختن در ماه رجب رخصت داد این سخن بحضرت
رسیده عبدالله جحش را طلبید و گفت من ترا فرموده بودم که در ماه حرام قتال مکنی و کسی را در ان ماه نکشی و اسیر نکنی عبدالله
گفت یا رسول الله ظن ما آن بود که امروز سلخ جمادی الآخر باشد و بعد از کشتن و اسیر کردن ظن ما غالب شد با آنکه غره
رجب بوده پس حضرت مالهای غنیمت و اسیران را رد کرد و در ان تصرف نمود و در اثنای این حال کفار قریش کتابتی
به پیغمبر فرستادند و از روی تشنیع و الزام سؤال کردند از قتال در ماههای حرام حق تعالی این آیه فرستاد که
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ می پرسند ترا از ماه حرام کارزار کردن در ان قُلْ
قِتَالٌ فِيهِ بگو جنگ و کارزار در ماه حرام كَبِيرٌ گناهی بزرگست وَصَدٌّ و باز داشتن مردمان عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که اسلامست وَكُفْرٌ بِهِ و نگرویدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و باز داشتن
مردمان از مسجد الحرام وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبر و اصحاب اویند مِنْهُ از مسجد مراد مکه است
که بر مسجد حرام مشتمل است یعنی چهار چیز که مذکور شد أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگتر است نزد خدای از قتل عمرو حضرمی و اسیر کردن

دیگران بر وجه خطا و ظن بسلخ جمادی الآخر نه عمد در ماه رجب و بجهت این حق تعالی عبدالله و اتباع او را
عفو نمود و تقصیری که در باب تجسس و تحقیق ماه از ایشان واقع شد مواخذه نمود وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدا
و اخراج اهل اسلام از زمین حرم أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر است از کشتن حضرمی که بخطا واقع شد
وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار کنند با شما ای مؤمنان
حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلامست إِنِ اسْتَطَاعُوا
اگر توانند و قادر باشند بران وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ و هر که برگردد از شما از دین خود
و مرتد شود فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ و بمیرد و حال آنکه کافر باشد یعنی آنچنان مرتد باشد تا بمیرد فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای خوب ایشان و هیچ جزایی و ثوابی بران نباشد
فِي الدُّنْيَا درین سرای چه ایشان را امان نمانده از مال و زوجه و میراث محروم مانند وَالْآخِرَةِ و نه در ان
سرای بجهت آنکه مستحق ثواب نباشند وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ و آن گروه یاران دوزخند هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در ان آتش جاویدانند مانند کفار و بدانکه چون مرتد شدن بجهت قصور اعتقادات
در زمان ماضی و راسخ نمودن ایمان در دل پس اعمال شخصی اینچنین نه بر وجه اعتقاد و رسوخ آن بوده باشد از آنجهت
ثوابی بران مرتب نشود آورده اند که چون عبدالله بن جحش و اتباع او از ترک تفحص و احتیاط توبه کردند
بعضی از اصحاب گمان بردند که ایشان اگرچه از گناه خلاصی یافتند اما ایشان را ثوابی نخواهد بود بران جهاد
حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه مهاجرت کردند از وطنهای خود وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و
جهاد کردند در راه خدای مراد عبدالله جحش است و یاران او أُولَٰئِكَ آن گروه يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ
امید میدارند رحمت و بخشایش حق تعالی را که آن ثواب ابدیست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده عبدالله
و اتباع اوست از آنچه از ایشان صادر شده از خطا و ترک احتیاط بر ملاحظه ماه حرام که رجبست رَحِيمٌ مهربان
بدیشان بدادن ثواب و جزا و بعد از ذکر قتال بیان حکمی دیگر از احکام شرع میکند بقوله يَسْأَلُونَكَ میپرسند
ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار مرویست که در جاهلیت مردمان بشرب خمر و قمار بازی
اقدام مینمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول ما را فتوی
ده در خمر که زایل کننده عقل است و قمار که سبب بردن مالست حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ

درین هر دو گناهی بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست مردمانرا منافع خمر باید نیست چون قوت حرارت
غریزی و هضم طعام و تقویه طبیعت یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بی دلان یا مالی
چون سود فراوان در خرید و فروخت آن و فواید قمار کسب مالیست بآسانی و طرب و التذاذ و فراخی معیشت
بر درویشان چه رسم جاهلیت چنان بوده که مال قمار را بر درویشان قسمت کرده اند وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار
أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا بزرگتر است از نفع آنها یعنی فسادی که از آنها ناشی میگردد عظمت از نفعی که از آن متوقعست
و لهذا در شرع هر دو حرام شده و چون فساد راجح شود بر مصلحت حکمت مقتضی حرمت آنست و یا مراد باثم عقوبات
الهیست در دوزخ و بدانکه باجماع امامیه خمر حرام بوده در جمیع شرایع در هیچ شریعتی مباح نبوده و همچنین مسکرات
و اخبار متواتره و احادیث صحیحه درین باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست حسن بصری گفته که آیه کریمه
قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ دلیلست بر تحریم خمر در جمیع ملتها و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که بخدای که مرا بحق بخلقان فرستاده که هر که او یک شربت از شراب مسکر بچشد چهل روز حق تعالی نماز او را
قبول نکند و اگر توبه کند قبول باشد و اگر سه شربت از آن باز خورد صد و بیست شبانه روز نمازش قبول نباشد و واجب
بود بر خدا که او را ردغة الخبال بچشاند گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چیست فرمود که خون و چرک ذو حیانست که از
شکمشان بیرون آید و جای آن در وادی باشد از دوزخ که فراخی او از مشرق باشد تا مغرب و وی در آن موج زند
بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بحق آن خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده که شارب الخمر در قیامت سیاه روی
باشد و کبود چشم و لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش رود همه خلایق از بیات او نفرت کنند و او تشنه میرد
و در قبر تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال بانگ العطش زند و بعد از آن او را آبی دهند
جوشان که چون نزدیک لب رساند رویش پخته شود و دندانها در دهنش افتد و چشمهایش بیرون آید و چون
باز خورد هر چه در شکمش باشد از آلات و احشا همه فرو ریزد و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله مرویست که اگر
قطره از خمر در چاهی افتد و در آن موضع مناره بسازند من بر بالای آن اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن
دریا خشک شود و گیاه در آن بروید و گوسفندان بخورند من گوشت آن گوسفندان نخورم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایتست که هر مست کننده حرامست و حق تعالی لعن کرده است خمر را و فشارنده آنرا و شیره گیرنده آنرا و فروشنده و
خورنده آنرا و ساقی آنرا و بهای آنرا و بردارنده و برنده آنرا و نیز فرموده که آشامنده خمر مانند کسیست که بت پرستد و نیز
از آنحضرت مرویست که ده کس اند که ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع الزکوة و خورنده ربا و کننده زنا و آشامنده

خمر و خورنده بنگ و سخن چین و فتنه انداز در میان مردمان و غیبت کننده و آزار رساننده همسایه و سعی کننده در میان
اهل ظلم مرویست که روز قیامت عقربی از عقربهای جهنم بصحرای قیامت آید که سر او در مشرق باشد و دم او تا مغرب
رسیده باشد و آغاز فریاد کند جبرئیل گوید ای عقرب کرا میخواهی گوید شش کس را اول تارک الصلوة اگر چه یک
رکعت باشد دوم مانع الزکوة اگر چه حبه باشد سیم شارب الخمر اگر چه قطره باشد چهارم خورنده ربا اگر چه یک لقمه باشد
پنجم عاق والدین اگر چه یک کلمه باشد ششم جمعی که در مسجد باموردنیا مشغول شوند و سخن دنیا گویند بعد از آن این شش طایفه را
بدهن برچیند همچنانکه کبوتر که گنجد برچیند و روی بدوزخ نهد و احادیث دیگر درین باب وارد شده اما بجهت اختصار
درین مختصر بهمین اکتفا نموده شد و بدانکه تخم بازی و گردکان بازی و نرد و شطرنج و دوازده خانه و امثال این
از قسم قمار است مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر قومی بگذشت که قمار و شطرنج می باختند حضرت در
غضب شد پاره خاک برگرفت و در میان عرصه ایشان ریخت و فرمود که هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ
چیست این صورتها که گرد آن نشسته اید مانند بت پرستان از پرستش میکنید و در کشاف آورده که حضرت امیرالمؤمنین ع
فرمود که نرد و شطرنج از جمله قمار است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد که دور شوید ازین دو کعب یکی نرد و
دیگری شطرنج که هر دو از قمار اهل عجمند و عذاب و عقوبت آن از حد حصر متجاوز است و صاحب آن در دنیا و آخرت منکوب
و زیانکار و پر خسارت آورده اند که عمرو بن جموح در نوبت اول که سؤال کرد در آنکه مال را نفقه کند که موجب قربت باشد
و جواب در تعیین مصارف آن گذشت چنانکه نازل شد و گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه میباید
داد اما ندانستم که چه دهم آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ و سؤال میکنند ترا که چه چیز نفقه
کنند قُلِ الْعَفْوَ بگو ای محمد که نفقه کنید آنچه زیاده باشد از نفقه خود و عیال تا مادامی که خود محتاج
آن نباشید در تصرف انفاق تصدق کنید و زیاده بر آن در راه خدا صدقه بدهید چنانکه مرویست که مردی نزد
رسول آمد و مقداری طلا بشکل تخم مرغ در دست داشت و آن از بعضی غنیمت دار الحرب باو رسیده بود گفت یا رسول الله
این را از من بستان که صدقه است و غیر از آن چیزی نداشت حضرت اعراض فرمود و روی بگردانید وی بطرف دیگر
رفت و همین گفت رسول نیز از آن طرف روی بگردانید و در باره سیم حضرت در غضب شد و آنرا از دست او بستد و
چنان بینداخت که اگر بر آمدی عضو او را بشکستی و فرمود که یکی از شما می آید و همه مال صدقه میکند و بعد از آن در سر راه
می نشیند و دست پیش مردم دراز میکند صدقه آنست که از سر توانگری بود پس باید که ابتدا بعیال خود کنید و اگر چیزی
از ایشان فاضل آید صدقه کنید كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام نفاق و غیر آن بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ

بیان میکند و روشن میگرداند خدای بشما نشانهای مرحمت و مهربانی خود لعلکم تتفکرون تا باشد که تفکر
کنید در دلایل احکام فی الدنیا والاخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی در امور هر دو سرای مشغول فکری
شوید که صلاح و نفع در ان باشد و مجتنب شوید از آنچه موجب ضرر شما باشد مرویست که چون تهدید خوردن مال
یتیم بآیهٔ ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و آیهٔ ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد اهتمام قیم
اموال یتیمان بودند و دران معامله تصرف میکردند جهت برات ذمت خود خواستند که از قیام مهمات ایشان
کناره گیرند صورت حال بعرض رسانیدند حق تعالی آیه فرستاد که ویسئلونک و میپرسند ترا عن الیتامی
از معیشت با یتیمان قل اصلاح لهم بگو بصلاح آوردن حال ایشان خیر بهتر است از دور شدن
از ایشان در بعضی تفاسیر آمده که جمعی طعام یتیمان از طعام خود جدا کردندی و دران تصرف نکردندی و با ایشان
اکل و شرب نکردندی و با ایشان ننشستندی و بهیچ نوع راه اختلاط بر ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود که اصلاح
حال ایشان کنید وان تخالطوهم و اگر مخالطه کنید با ایشان و طعام ایشان با طعام خود خلط کنید
در خوردن با ایشان شریک شوید فاخوانکم پس ایشان برادر شمااند در دین و از حق برادری اختلاط بیکدیگر
والله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کنندهٔ مال یتیم را من المصلح از اصلاح کنندهٔ کار ایشان
و هر را بر وفق آن جزا خواهد داد ولو شاء الله لاعنتکم و اگر خواستی خدای هرآینه شما را در رنج
افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بانکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و
قادر بر همه حکیم دانا بآنچه مقتضی حکمت است از ترک تنگ گیری آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا جمعی مسلمانان درمانده را که آنجا بودند بنهفتن از کفار بیرون آورد
مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود در جاهلیت باهم بازاری گرم داشتند و میان ایشان
عشقبازی بودی نزد وی آمد و سلسلهٔ محبت قدیمی تحریک داد و گفت بیا با هم صحبتی بداریم و از خوان وصال
خود تمتعی یابیم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل شد و مواصله بوجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بنکاح در آور
مرثد جواب داد که این موقوفست باجازهٔ حضرت رسالت عناق در غضب شد و مشرکان را خبر داد ایشان
بمنزل وی در آمده وی را زدند وی از ایشان بگریخت و بمدینه مراجعت کرد و این صورت بعرض آنحضرت رسانید که ولا
تنکحوا المشرکات و بزنی مخواهید ای مومنان زنان شرک آرنده را حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آرند
وجه اتصال این آیت بآیه ما قبل آنست که آیه ما قبل در امر اختلاط بود و این آیه از نهی اختلاط مرویست که در همین

وقت عبد الله رواحه کنیزک خود را بجهت طپانچه که بروی زده بود او را داد خواهان بحضرت رسالت پناه رفت آنحضرت
بطریق تلطف از عبد الله حال کنیزک پرسید گفت اگرچه این کنیز خدا و رسول را تصدیق میکند و نماز و روزه میدارد
اما ستیزنده است و فرمان نابرنده حضرت فرمود که چون مومنه است با او نیکویی کنید عبد الله او را آزاد کرد و بخواست
و با آنکه همسایهٔ او زن مشرکه بود با کثرت مال و جمال که با و میل داشتند نخواست جمیع مردمان زبان طعن گشودند که عبد الله
رواحه کنیز سیاه خود را نکاح کرد و فلان زن مشرکه که در نهایت جمال و کثرت مال با و میل داشت وی قبول نکرد حق تعالی
فرمود که ولامة مؤمنة و هرآینه کنیزک تصدیق کنندهٔ وحدانیت خدا و نبوت پیغمبر خیر من مشرکة بهتر است
از زن آزاد شرک آرنده ولو اعجبتکم و اگرچه بشگفت آرد از زن شما را بکثرت مال و جمال ولا تنکحوا
المشرکین و نیز بنکاح ندهید زنان مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتی که ایمان آرند ولعبد
مؤمن و هرآینه بنده مومن خیر من مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم و اگرچه
بشگفت آرد آن مشرک شما را بجهت صورت باکثرت مال و منال اولئک آن مردان مشرک و زنان مشرکه
یدعون الی النار میخوانند مردمان را بسوی آتش دوزخ بجهت ترغیب مردمان بکفر والله یدعوا
و خدای میخواند بر زبان انبیا سایر مومنان و مردمان را الی الجنة والمغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی
بوسیلهٔ اعتقاد صحیح که آن ایمانست و عمل صالح مردمان را ببهشت و مغفرت میخواند باذنه بتوفیق خدا یا بامر
و ارادهٔ خود ویبین آیاته و روشن میگرداند خدای احکام خود را که نشانهٔ حلال و حرامند للناس
برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که بتدبر و تفکر راه راست یابند آورده اند که اهل جاهلیت
بطریقهٔ یهود و مجوس سلوک نموده در حال حیض زنان از ایشان کناره کردندی و چشم در روی ایشان نمیدیدندی
و با ایشان ترک اکل و شرب و کلام کردندی و نصاری برعکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه
در مباشرت و ملاعبه می افزودند و این حال مستمر بود تا زمان اسلام ابو دحداح با بعضی از صحابه بخدمت حضرت
رسالت صلعم آمده گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان با ایشان چگونه سلوک کنیم آیه نازل شد که ویسئلونک
و می پرسند ترا عن المحیض از حیض زنان قل هو بگو تو که حیض اذی کراهت و نفرت طبیعت است
و سبب اذیت فاعتزلوا النساء پس گوشه گیرید و یکسو شوید از زنان یعنی دور شوید از ایشان فی المحیض
در حال حیض بآنکه ترک کلام و اختلاط کنید از ایشان و بجهت تاکید این حکم و بیان غایت آن معنی میفرماید
ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بدیشان بمجامعت حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند و بعد از انقطاع

خون حیض یطهرن بسکون طا و ضم ها میخوانند یعنی تا وقتی که پاک شوند و خون از ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه مستحب است
که مجامعت بعد از غسل باشد نه قبل از غسل و بعد از انقطاع خون مکروهست فاذا تطهرن پس چون غسل کنند
یا ظاهر فرج بشویند بعد از باز ایستادن خون حیض فأتوهن پس بیایید بدیشان من حیث امرکم الله
از انجا که فرموده است خدای شما را و حلال ساخته در زمان مقرر ان الله یحب التوابین بدرستی
که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی و یحب المتطهرین و دوست دارد پاکیزگان را از کارهای
بد چون مجامعت حایض و غیر آن از امور منهیه از جابر مرویست که یهود میگفتند که در وقت مباشرت پشت زوجه
جانب او باشد پس فرزندش احول آید مسلمانانی که برین نوع اقدام کرده بودند حکایت حال بعرض رسانیدند
جواب آمد که نساؤکم حرث لکم زنان شما موضع کشت شمااند که آن پیدا شدن اولادست و التذاذ
نفس ایشان فأتوا حرثکم پس بیایید بکشت زار خود یعنی بجای نفع گرفتن خود انی شئتم هر گونه
خواهید خواه روی زنان بجانب شما باشد یا پشت یا غیر آن حق تعالی زن را تشبیه کرده بمزرعه و مرد را بزارع
و نطفه را بتخم و ولد را بزرع و اکثر علمای امامیه بر آنند که این دلالتست بر جواز وطی در دبر اما بسبیل کراهیت و اکثر
مخالفین منع آن کرده اند و مالک بر جواز آنست بدون کراهیت وقدموا لانفسکم و فرا پیش گیرید برای
نفسهای خود یعنی بوسیله امتثال امر خدا و اجتناب از محرمات طلب ثوابی کنید که از برای شما مقدور شده در آخرت
یا طلب فرزند کنید چه ولد صالح سرمایه ثواب عظیمست و با زن صالحه بنکاح درآرید تا فرزند شایسته ازو پیدا شود از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که چون مومن فوت شود همه عمل او ازو منقطع شود مگر از سه چیز فرزند
صالح که از برای او دعا کند و صدقه جاریه که ازو مانده باشد چون پل و رباط و مساجد و اشجار میوه دهنده و
علمی که مردمان ازو منتفع شوند و گفته اند که معنی آنست که از پیش بفرستید برای خود و آن فرزندی که نمی ماند تا شفیع
شما باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که را سه فرزند غیر بالغ پیش ازوی فوت شود
در دوزخ نماند مگر بمقدار آنکه سوگند حق تعالی راست شود در آیه لاملان جهنم یعنی بقدر زمانی
که در نهایت قلت باشد واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر او واعلموا انکم ملاقوه
و بدانید که شما رسنده اید بجزای خدای وبشر المؤمنین و مژده ده گرویدگان را که کاملند در میان نعیم
جاودانی آورده اند که عبدالله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد
کرد که با وی سخن نگوید و میان زن وی و وی بصلح نیارد و در حق وی نیکویی نکند پس که او گفتندی

درحق او احسان نمای و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی که من سوگند خورده ام نقیض این چگونه خلاف سوگند کنم حق تعالی
آیه فرستاد که ولا تجعلوا الله و مگردانید نام خدای را عرضة آنچیزی که عارض شود لایمانکم مر سوگندان
شما را یعنی آزادست آویز و بهانه سوگندان خود مگردانید بر جمیع امور و این نهیست گوینده را بر هر امر
ان تبروا بجهت آنست که نیکی با خویشان و دوستان وتتقوا و بپرهیزید از ترک مروت و احسان و ترک
مکالمه و اصلاح میان برادران وتصلحوا بین الناس و بصلاح آرید میان مردمان و منع
خصومت کنید در میان ایشان والله سمیع و خدای شنواست بسوگندهای شما علیم دانا بآنچه در ضمیر
شماست عبدالله رواحه بعد از استماع این آیه از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت و اصلاح
آمد بعد ازان بیان انواع یمین میکند بقوله لا یؤاخذکم الله مواخذه نکند خدای شما را باللغو
بیهوده که واقع شود فی ایمانکم در سوگندان شما مراد بسوگند لغو آنست که بی اختیار زبان کسی
صادر شود بتعجیل وی از ان قصد کرده نباشد در مثل این سوگند کفاره نیست و خدای بدان مواخذه نکند
ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم و لیکن مواخذه میکند شما را بآنچه کسب کنند دلهای شما یعنی بعمد
و قصد سوگند خورید پس درین قسم کفاره بر شما لازمست اگر خلاف آن کنید بآن مواخذه خواهید شد و بیان
کفاره آن در سوره مایده مذکورست والله غفور و خدای آمرزنده است بنده را و سوگند لغو را عفو
کند حلیم بردبارست و در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل نفرماید بجهت آنکه شاید توبه کند از ان آورده اند که
در جاهلیت چون مردی را بزنی میلی نبودی و غیرت نگذاشتی که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی
که چند وقت با وی نزدیکی نکند و آن تجارت مدتی مدید بوده بودی و از شوهر متمتع نیافتی حق تعالی این نوع
ضرار نپسندید و این آیه فرستاد که للذین یؤلون مر آنان را که سوگند خورند من نسائهم از زنان
خود یعنی از ترک مجامعت ایشان تربص اربعة اشهر انتظار بردن چهار ماهست فان فاؤ
پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند بسوی زنان و مباشرت کنند با ایشان فان الله
غفور پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه خلاف سوگند را چون کفاره داده باشد رحیم
مهربانست که مباح کرد خلاف سوگند بکفاره وان عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق را
یعنی این کسان که سوگند خورده اند بر ترک وطی فان الله پس بدرستی که خدای سمیع شنواست قول ایشان را
در صیغه طلاق علیم داناست بغرض او والمطلقات زنان طلاق داده بالغه مدخوله که حامله نباشند

وحیض مینند چه بآیات و اخبار متواتره ثابت شده که اگر برین صفت نباشند حکم ایشان چنین نیست پس زنان مطلقه که برین
صفات باشند یَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِاَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود ثَلٰثَةَ قُرُوْٓءٍ در سه پاکی که دو حیض
درمیان درآمده باشد آورده اند که عبد الله غفاری زن خود را که قتیله نام داشت طلاق گفت و او
آبستن بود و اسمعیل نمیدانست و زن بجهت کراهت رجوع اظهار آن نکرد اسمعیل چون برین واقف شد رجوع
کرد و زن را بخانه برد حق تعالی فرمود که وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را اَنْ یَّکْتُمْنَ آنکه
بپوشند مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِیْٓ اَرْحَامِهِنَّ آنچه آفریده است خدای در رحمهای ایشان از فرزند چه پوشیدن
فرزند موجب حق رجوعست پس پوشیدن آن جایز نباشد اِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ اگر هستید که ایمان دارید بِاللّٰهِ
وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدا و روز قیامت یعنی زنانی که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار نیست که
این عمل از ایشان صادر شود وَبُعُوْلَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ و شوهران ایشان سزاوارترند برجوع
کردن با ایشان فِیْ ذٰلِکَ در زمان عده که ای که طلاق رجعی باشد اِنْ اَرَادُوْٓا اگر خواهند که آن شوهران
بدان رجوع اِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن در ایشان که در ابتدای اسلام زن را
طلاق رجعی میدادند چون نزدیک میشد که عده منقضی شود رجوع میکردند و باز طلاق میدادند غرض ایشان
اضرار و ایذا بود نه اصلاح حق تعالی باین آیه ایشان را ازین منع فرمود که وَلَهُنَّ و مر زنانراست بر مردان
از حقوق مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ مانند این حقوق که مردانراست بر ایشان بِالْمَعْرُوْفِ بخوبی معیشت و نیکوئی
معاشرت باین وجه که زن فرمان شوهر برد و ناموس او را نگاه دارد و قدم از عفت و ستر و صلاحیت بیرون
ننهد و خود در تمکین شوهر کند در استمتاع که آن وطی است و مقدمات آن مگر گاهی که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال
زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و آنچه در دین بکار آید تعلیم وی دهد وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ و مردانراست
بر زنان دَرَجَةٌ افزونی یعنی زیادتی در حقوق واجبه چه مهر و نفقه و ترک ضرر و آزار و مانند آن از
امور واجبه بر ایشانست یا مراد بدرجه فضیلت و شرفست چه مردان کارگذار زنانند و نگهبانان ایشان و شریک
ایشان در حفظ ناموس مخصوصند بفضیلت رعایت و انفاق و ضعف میراث و مزیت عقل وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ
و خدای غالبست بر هر که مرتبه فضل میدهد مردان را بر زنان یا قادرست بر انتقام از آنکه خلاف احکام شرعیه کند
حَکِیْمٌ داناست بحکمتها و مصلحتهای احکام ایشان و بحکمت و مصلحت بر بندگان حکم میکند در خبرست که زن معاذ جبل
از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود که سخن زشت برروی زنان نگویند و ایشان را

نرنجانند و هرچه خورند ایشان را نیز از آن بدهند و از ایشان دوری نکنند و میمونه از ازواج پیغمبر روایت کرده که آنحضرت
فرمود که بهترین مردان امت من آنهااند که به نیکوترین وجهی با زنان معاشرت کنند و بهترین زنان امت من
آنانند که بخوبترین وجهی با شوهر سلوک نمایند و هر زنی که با شوهر خود این نوع زندگانی کند حق تعالی در هر شبانه
روزی مزد هزار شهید بوی دهد و او را بر حور العین تفضیل دهد آورده اند که در جاهلیت عدد طلاق مقرر نبود
اگر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را رسیدی که رجوع کند روزی زنی نزد عایشه آمد و از جور شوهر که پیوسته
او را طلاق میداد و بجهت آزار باو میرسانید حکایت آن شکایات بسمع اشرف آنحضرت رسید آیه آمد که اَلطَّلَاقُ
طلاق رجعی که در آن رجوع باشد مَرَّتٰنِ دو بارست باین وجه که طلاق رجوع بعد از ثانی واقع شود فَاِمْسَاکٌ
بِمَعْرُوْفٍ پس بعد ازین دو طلاق نگاه داشتن تا عده بگذرد و بعد از نهشتن زن را رجعت به نیکوئی معاشرت
اگر عده باشد اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ یا رها کردن زن را به نیکوئی یعنی نگذاشتن تا عده بگذرد و بعد از آن
اگر خواهد بنکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بر وی حلال نشود تا آنکه بنکاح شوهر دیگر در آید بعقد دایمی و
مباشرت در آن واقع شود و چون او را طلاق دهد بر زوج اول حلال شود چنانکه بیاید وَلَا یَحِلُّ لَکُمْ
و حلال نیست شما را ای مردان اَنْ تَاْخُذُوْا آنکه فرا گیرید مِمَّآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ از آنچه داده باشید زنان را
شَیْئًا چیزی بعوض طلاق گفتن اِلَّآ اَنْ یَّخَافَآ مگر آنکه ترسند مرد و زن یعنی ظن غالب داشته باشند
اَلَّا یُقِیْمَا اگر بپای نتوانند داشت حُدُوْدَ اللّٰهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت با یکدیگر این آیه
در حق جمیله سلول نازل شده در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس و سبب آن بود که شوهر او را دوست میداشت
و زن او را بغایت دشمن یکبار نزد پدر آمد بشکایت شوهر پدر باو التفات نکرد دویم بار شکایت کرد پدر گفت برو
با خانه شوهر و دلجوئی او کن و رضای او را بدست آور چون دید که پدر سخن او را نمی شنود نزد حضرت رسالت صلعم و آله
آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر بخدا که سر من و سر ثابت بیکجا جمع نشود امر فرما تا مرا طلاق
دهد آنحضرت ثابت را حاضر کرد و گفت این زن چه شکایت تو میکند گفت یا رسول الله بخدائی که ترا بحق بخلق فرستاده
که بر روی زمین هیچکس را از و دوستر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید مرا بسیار دوست میدارد ولیکن بجهت
آنکه سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظرست از و کراهت دارم اگر طلاق من نمی دهد میترسم از من چیزی صادر شود که موجب هلاک
من باشد آنحضرت ثابت را گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله من نخلستانی باو داده ام بعوض مهر بفرما تا بمن رد کند من طلاق

او بدیهم زن گفت یا رسول الله من نخلستان را با چیزی دیگر باو میدهم رسول فرمود همین نخلستان باو ده نه زاید بر آن
زن رد آن نخلستان کرد ثابت طلاق گفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود حق تعالی آیه فرستاد
که آنچه بزن داده باشید اخذ آن مکنید بعوض طلاق مگر آنکه دانند که رعایت حقوق نمیتوانند کرد فَإِنْ
خِفْتُمْ پس اگر ترسیدای حکام یعنی از علامات معلوم کنید أَلَّا يُقِيمَا آنکه اقامت نمیتوانند کرد
مرد و زن حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را در زوجیه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزری و وبالی
نیست بر دو زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن خود را باز خریده باشد بآن از بند زوجیه یعنی آزاد شوهر داده
شوهر طلاق او گفته باشد تِلْكَ این احکام مذکوره از طلاق و رجوع و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای
خداست فَلَا تَعْتَدُوهَا پس مگذرید از ان و نگه داشت آن کنید وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
هر که بیرون رود از حدود و اندازهای خدا که مقرر فرموده فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران بنفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر مرد طلاق دهد زن خود را بعد از طلاق دوم فَلَا
تَحِلُّ لَهُ پس حلال نباشد آن زن مران مرد را مِنْ بَعْدُ از پس طلاق سیم حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا
غَيْرَهُ تا وقتی که بنکاح دایمی در آورد شوهری غیر از شوهر اول و شوهر دوم با او مباشرت کند آورده اند که
دختر عبد الرحمن قرظی که سه طلاق بسته بود از رفاعه بن وهب قرظی و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که
با شوهر اول آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت منع نموده فرمود که ای زن میخواهی که بر رفاعه رجوع
کنی و حال آنکه لذت جماع زوج ثانی در نیافته و زوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بدون مباشرت زوج ثانی
جایز نیست و رجوع بزوج اول و حکمت درین مغت از تعجیل کردن بطلاق فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق
دهد شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست زوج اول را
برین زن طلاق داده شده أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای مدت عده
از شوهر دویم إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اگر ظن غالب داشته باشند آنکه بپای ارند احکام خدا را
که حقوق زوجیه است وَتِلْكَ و اینکه مذکور شد از احکام تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای مقرر حق تعالی است
يُبَيِّنُهَا بیان میکند آن لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که این احکام از نزد حق تعالی و عمل
میکنند بمقتضای علم خود وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند
بنهایت مدت خود یعنی قربت بانقضای عده فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را بِمَعْرُوفٍ بنیکویی که آنرا نیعم

قصد ضرر و آزار است أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید و بگذارید ایشان را تا از عده خود بیرون آیند و مالک
نفس خود شوند نه آنکه هر گاه نزدیک انقضای عده شود دشمار رجوع کنید بقصد ضرر رسانیدن بایشان چنانکه میفرماید
وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را یعنی رجوع مکنید ضِرَارًا بر وجه ضرر رسانیدن لِتَعْتَدُوا
تا ستم کنند بر ایشان بدرازی مدت و عده وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ هر که بکند چنین یعنی ضرر بزن رساند بر وجه مذکور
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس تحقیق که بیداد کرده است بنفس خود در آوازادر معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده
بزنان صاحب شریعت ملعونست چه در حدیث صحیح وارد شده که حق تعالی لعن کرده هر که مسلمانی را مضرت رساند
یا آنکه باو مکری کند وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ و فرا مگیرید احکام الهی را هُزُوًا آنچه بازی که باو سخریت
کنند و از ان اعراض نمایند وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمتهای خدای را که خاص است
بر شما از آنجمله هدایت بشرف اسلام و بعثت سید انام و آسانی تکلیف در احکام خصوصا در باب نکاح چه در شرایع
امم سابق هیچکس را زیاده از یک زن در نکاح روا نبودی مگر پیغمبر او در شرع ما چهار زن در یک عقد
جایز است و انحصار ابعد از طلاق مرجعت جایز نبودی و ما را و است و مادام که زن مطلقه زنده بودی عقد
زن دیگر حلال نبودی و درین شریعت حلالست پس برین نعمتها شکر گذاری کنید وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و آنچه را
که فرستاده شده است بر شما مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ از قرآن و احکام حدود شریعت يَعِظُكُمْ پند
میدهد خدای شما را بِهِ بآنچه بشما فرو فرستاده شده وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت
احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز خصوصا باعمال و مصالح روزگار
شما عَلِيمٌ داناست آورده اند که جمیله بنت یسار که خواهر معقل یسار بود شوهر او ابو الدحداح وی را طلاق
گفت و بگذاشت تا عده او بسر آمد بعد از ان اراده نکاح او کرد برادر جمیله در خشم شده گفت من خواهر خود را
باو دادم و او بحرمتی طلاق داد و باز آمده که وی را نکاح کند بخدا که هرگز وی را باو ندهم خدای تعالی آیه فرستاد
که وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان خود را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایت
مدت خود یعنی عده ایشان بسر آید فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ پس منع مکنید ایشان را از آنکه بنکاح
در آیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشین خود را إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ چون رضا دهند شوهران و زنان
میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بهر چه در شرع نیکوست مانند نکاح حلال و مهر جایز و حسن معاشرت ذَلِكَ آنچه مذکور
شد از نهی منع زنان يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدان مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اجلال

یؤمن بالله والیوم الاخر بگرود بخدای و بروز بازپسین ذلکم این پند گرفتن بشما و ترک منع ضرر ازکی
لکم پاکیزه تراست مر شما را از روی معاشرت و زندگانی واطهر و پاکتر از پلیدی گناه که آن اندیشه
حرمت است والله یعلم و خدای میداند صلاح مردان و زنان را که رغبت بیکدیگر کنند وانتم لا تعلمون
و شما نمیدانید آن را مرویست که معقل یسار مردی صالح خداترس بود چون پیغمبر صلی الله این آیه را برو خواند بگریست
و گفت یا رسول الله ازین توبه کردم و کفاره سوگند بداد و خواهر خود را با بو دحداح عقد بست و بعد حکم طلاق ذکر
اطفال میکند و بیان شیر دادن ایشان و میفرماید که والوالدات یعنی زنان که مفارقه واقع شده باشد
میان شوهران و طفل شیرخواره در میان بود حکم که آن مادران یرضعن شیر دهند اولادهن
فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام و این حکم مذکور لمن اراد برای کسیست که خواهد ان یتم
الرضاعة آنکه تمام گرداند شیر دادن فرزند و این دلیلست بر آنکه زیاده از دو سال شیر دادن واجب نیست
و بر آنکه جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وعلی المولود له و بر آن کسی که فرزند برای او زاییده شده
یعنی اولیاء اطفال که پدرانند رزقهن روزی دادن این شیر دهندگانست یعنی خورش ایشان وکسوتهن
و پوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکویی که آن اعدلیت نه تنگ گیری در آن لا تکلف نفس
الا وسعها تکلیف کرده نشد هیچ نفس مگر گنجایش و توانایی یعنی پدران باید که بقدر توانایی و وسع خود
نفقه بدهند نه زیاده بر آن لا تضار والدة باید آنکه ضرر رساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیر
خوارهٔ خود در آنکه او را از خود جدا کند و به پدر دهد ولا مولود له و باید که ضرر رساند آنکه فرزند برای او
متولد شود یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را بوقت شیرخوارگی از مادر بستاند وعلی الوارث
و بر میراث خوار پدر است چون پدر فوت شود مثل ذلک مانند آنکه پدر بود از نفقه و کسوت و ضرر رسانیدن
بطفل فان ارادا فصالا پس اگر خواهد پدر جدا کردن فرزند را از شیر خوردن از آنکه دو سال تمام
شود عن تراض منهما از روی خوشنودی والدین وتشاور و از وجه مشورت کردن با یکدیگر در مصلحت
آن فلا جناح علیهما پس وبالی نیست بر ایشان درین امر و اعتبار رضای والدین و مشورت جهت
مراعات صلاح طفل است و ضرر نرسانیدن بان وان اردتم ان تسترضعوا و اگر خواهید ای پدران
اطفال آنکه طلب شیر دادن کنید از زنان شیر دهنده اولادکم فرزندان خود را یعنی هرگاه خواهید دایه
گیرید بجهت شیر دادن اولاد خواه مادر را مانعی باشد و خواه نه وقتی که مادر بی اجرت یا کمتر از اجرت دایه راضی شد

فلا

فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدیشان ما آتیتم
آنچه اراده کرده اید آن را بدیشان یعنی آن را تسلیم آنها کنید بالمعروف بروجهی که نیکو باشد در شرع یعنی بخشنودی
بی مضایقه و تنگ گیری واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن اجرت شیر دادن و تقصیر کردن در امر
فرزندان خود واعلموا ان الله و بدانید بدرستی که خدای بما تعملون بصیر بدانچه میکنید از نیکی
و بدی بیناست و شما را بدان جزا خواهد داد و بعد از ذکر عده طلاق بیان عده وفات میکند بقوله والذین
یتوفون منکم و آنکه میرند از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان
یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود و بعد از آن شوهران اربعة اشهر وعشرا چهار ماه و
ده روز فاذا بلغن اجلهن پس چون رسند بنهایت عده خود که آن تمام شدن چهار ماه و ده روز است
فلا جناح علیکم پس هیچ وزری و وبالی نیست بر شما احکام شرع و یا ای ورثه و اولیای
شوهر فیما فعلن فی انفسهن آنچه زنان کنند در نفسهای خود که شوهر کردن ایشانست بالمعروف
به نیکویی یعنی بنحوی که در شرع و عقل جایز است و یا موافق شریعت از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان
عقد والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید از مردان و زنان خبیر داناست و شما را بدان جزا
خواهد داد ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ای مردان زنان نکاح فیما عرضتم به در آنچه
بکنایه خبر دهید بآن من خطبة النساء از خواستاری زنانی که هنوز در عده باشند نه آنکه بتصریح
ذکر آن کنید او اکننتم فی انفسکم یا آنکه پوشیده در نفسهای خود و ذکر آن مکنید بکنایه و نه بتصریح
مراد آنست که زن اگر در عده باشد بکنایه خواستاری آن میتوان کرد نه بصریح علم الله انکم میداند خدای
آنکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را و صبر نتوانید کرد بر سکون رغبت بر ایشان
بجهت خوف آنکه مبادا کسی دیگر ایشان را به نکاح در آورد و بجهت این بر شما مباح کردانید خواستاری را در حالت
عده بکنایه نه بصریح ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا مگر آنکه
بگویید یعنی نیکو مشتمل بر حسن معاشرت ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب و قصد
مکنید عقد نکاح آن زنان تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عده اجله بغایت خود و مدت
او منقضی گردد واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم و بدانید که خدای میداند آنچه در دلهای شماست
از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عذاب او و قصد حرام مکنید واعلموا

ان الله غفور و بدانید که خدای آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او از ترک عزم حرام حلیم بردبار است
و بعذاب تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی و رسول صلی الله
این را نه پسندید فرمود چه میشود این قوم را که باحکام خدای تعالی بازی میکنند زنان را طلاق نباید
داد مگر بجهت تهمتی پاکان بدی اصحاب که این سخن را شنیدند گمان بردند که هر طلاق ایشان را اثمی خواهد بود
حق تعالی بجهت رفع این توهم آیه فرستاد لا جناح علیکم ان طلقتم النساء گناهی
نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را که مفروض المهر بوده باشند ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده
باشید ایشان را مراد جماع است او تفرضوا لهن مگر گاهی که فرض و تقدیر کرده باشید یعنی نام مهر برده باشید در
صیغه نکاح برای ایشان فریضة مهری مفروض و معتد و رکه درین هنگام نصف مهر لازم است و متعوهن
و بعد از طلاق غیر المفروض المهر متعه دهید بدیشان یعنی آنقدر از مال که ممتع و برخوردار شوند از ان مرویست
که مردی انصاری در عقد زنی آمد مهر نبرد و قبل از دخول او را طلاق داد این آیه آمد سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود
که وی را ممتع سازد اگرچه قلنسوه تو باشد غرض آنست که متعه دادن واجب است و آن بقدر حال طلاق دهنده باید
علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه او بر توانگری و علی المقتر قدره و مرد درویش و تنگ دست بمقدور
دست رس وی متاعا بالمعروف متعه دادنی بوجهی که نیکو باشد در شرع حقا علی المحسنین
متعه واجب و لازم بر نیکوکاران یا نیکویی کنندگان بنفسهای خود بجهت مبادرت بامر الهی فقهای ما تصریح کرده اند
که متعه بر غنی اسبیست یا جامه قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است یا جامه میانه و بر فقیر دیناری یا انگشتری
فان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و اگر طلاق دهید زنان را پیش از آنکه مس کنید ایشان را
یعنی مجامعت نمایید و قد فرضتم لهن فریضة و حال آنکه مقرر کرده باشید برای ایشان مهری فنصف
ما فرضتم پس بر شماست ادا کردن نیمه آنچه فرض کرده اید یعنی نصف مهر الا ان یعفون مگر آنکه عفو
کنند از زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد عقل یعنی ابرای ذمت زوج خود نمایند و هیچ از ایشان
نگیرند او یعفو الذی یا عفو کنند آنکسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست بستن نکاح زوجه مراد
ولی زوجه است که پدر است یا جد پدری گاهی که زوجه صغیره بود یا ملاحظه غبطه صغیره و ان تعفوا و عفو کردن شمای اولیای
عقد یا ملاحظه غبطه اقرب للتقوی نزدیکتر است برای پرهیزکاری از تعدی و یافتن ثواب و لا تنسوا
الفضل و فراموش مکنید تفضیل و احسان را بینکم درمیان یکدیگر یعنی اولیای زن اندیشه کرده که زوج از عقد

زوجه خود محروم مانده و هیچ مهر از و نستانند بشرط غبطه ان الله بما تعملون بدرستی که خدای آنچه میکنید
از فضل و احسان با یکدیگر بصیر بیناست و تفضل و احسان شما را ضایع نخواهد کرد و حق تعالی ترغیب
بندگان کرد بر اطاعت احکام شریعت بعد از ان تخصیص صلوة فرمود از ان بمحافظت بر ان زیرا که اعظم طاعات است
و یا بجهت شکرگذاری بر بیان احکام طلاق امر بصلوة کرده میفرماید که حافظوا علی الصلوات
مواظبت کنید بر نمازهای فریضه و ادای آن نمایید در وقتهای آن با ملاحظه حدود و شرایط آن و الصلوة
الوسطی و مداومت کنید بر نماز خصوصا نمازی که متوسط است میان پنج نماز شبانه روزی یا نمازی را
که مزیت فضل دارد نسبت بباقی نمازهای پنجگانه اکثر اصحاب ما برآنند که مراد نماز عصر است که در هر طرف آن دو نماز است
که در اول قصر است یعنی نماز پیشین و خفتن و در طرف دیگر قصر راه ندارد یعنی نماز صبح و شام و نزد بعضی دیگر مراد نماز
بامداد است که در میان سیاهی شب و روشنایی روز گذارده میشود یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری
مؤدی میشود یا باعتبار آنکه هر طرف او نمازیست که در وقصری میکنند و نماز پیشین است که در وسط نهار میگذارند
و یا نماز شام که میان نمازهاست در مقدار میان دو نماز اخفاتیه و در صلوة جهریه است و یا میان دو نماز شب
که قصر را در ان راه نیست و قول اول اصح و اشهر است و قوموا و دیگر امر میفرماید که بپای بایستید لله برای خدا
و محض اخلاص او قانتین در حالتی که فرمان بردار او باشید از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست که مراد
باین قنوتست در نماز و بعد از امر بمحافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف میکند فان خفتم پس اگر بترسید
از دشمن حرب کننده و یا از سبع ضرر رساننده یا از حشرات آزار کننده و امثال آن فرجالا پس نماز
گذارید در حالتی که پیادگان باشید در رفتن او رکبانا یا سواران و بقدر امکان ملاحظه شرایط و افعال
آن کنید فاذا امنتم پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد فاذکروا الله پس یاد خدا کنید یعنی
نماز گذارید با جمیع شرایط و آداب کما علمکم همچنانکه در آموخت شما را ما لم تکونوا تعلمون
آنچه نبودید که از ان دانید بخودی خود از آداب احکام نماز و کیفیت آن در حالت امن و خوف آورده اند
که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامهای کهنه پوشیده زینت بر خود نمیکردند
و اگر شهری بودندی در همان خانه که با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل احتجاب
او خانه بنا کردندی و اگر صحرانشین بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان ساختندی و یکسال از آنجا بیرون
نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی وقتی که از خانه مقرر بر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت

علیه و آله بمدینه آمد حکیم بن حارث طایفی که با آنحضرت بمدینه هجرت کرده بود درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری
و پدری ماند حضرت صلی الله علیه و آله ترکه را بپسر داد و بپدر و مادر و زن از نصیبی تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال
از ترکه نفقه بوی رسانند در اینحال این آیه نازل شد که وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه وفات کنند
از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را وَصِيَّةً فرض شده برایشان وصیت معنی آنکه
معنی آنکه وصیت کنید وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان خود مَتَاعًا متعه دادن را بنفقه و کسوت
و مسکن از ترکه إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ نه بیرون کردن ایشان از مساکن شوهرشان
این حکم در اول اسلام بوده و بعد از آن بآیه أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا منسوخ شد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون
روند از منزل شوهران بعد از یکسال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس وبالی نیست بر شما ای اولیای شوهران
یا ای حکام شرع فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ در آنچه کنند آن زنان در نفسها از زینت و طلب شوهر مِنْ
مَعْرُوفٍ از آنچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر و زینت بعد از انقضای عده وَاللَّهُ عَزِيزٌ
و خدای غالبست که انتقام کشد از هر که مخالفت حکم او کند حَكِيمٌ صواب کارست در آنچه فرماید از مصالح
مرویست که چون حق تعالی آیه متعه فرستاد بعضی مردمان بگمان آنکه متعه دادن سنت باشد نه واجب
ترک آن میکردند حق تعالی بجهت تاکید حکم متعه تکرار آن فرمود که وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده
شده را که مس کرده باشید و فرض مهر نکرده مَتَاعٌ متعه است که بآن برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکویی
که ملاحظه احوال ثلاث است و فقر و توسط حَقًّا واجب گردانید حق تعالی این حکم را عَلَى الْمُتَّقِينَ
بر پرهیزکاران از شرک یعنی بر همه مسلمانان كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ
لَكُمْ آيَاتِهِ روشن میگرداند خدای برای شما دلایل و احکام خود را در معاش لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید
که شما عقول خود را کار فرمایید در تفکر در آن و قبول آن نمایید و چون حق تعالی درین آیه فرمود در عقب
آن آیتی از آیات خود فرمود أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده و نظر تعجب نگاه نکنی إِلَى الَّذِينَ
خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بحال آنانکه بیرون رفتند از منزلها و سراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ در حالتی که ایشان
چندین هزار بودند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت احتراز کردن از مرگ و ایشان اهل داوردان بودند و این قریه است
از حوالی واسط بجهت آنکه طاعون در میان ایشان واقع شده بود اکثر ایشان جلای وطن کردند و آنها که از
دیار خود بدر رفتند بسلامت ماندند و آنها که در شهر ماندند اغلب بمردند چون طاعون برطرف شد آنها که جلای

وطن کرده بودند بیامدند و در وطن خود ساکن گشتند و همه اتفاق کردند که اگر بعد ازین طاعون عود کند جملگی از شهر
بدر روند دیگر طاعون عود کرد همه آن دیه که بقول اشهر از ابن عباس چهل هزار بودند از آن دیه بیرون رفتند
تا در وادی که میان دو کوه بود فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای یعنی فرشته
بامر خدا ایشان را گفت مُوتُوا بمیرید پس همه مردند با چهارپایان خود بجهت شامت معصیت و چون مدتی
برین بگذشت همه پوست و گوشت ایشان خاک شد و از ایشان غیر استخوان نبود ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بعد از آن
زنده گردانید حق تعالی ایشان را در وقتی که حزقیل بن بوزی که خلیفه سیوم موسی علیه السلام بود با قوم خود بر آن
موضع گذر کرد و آن استخوانها بدید توقف فرمود و در آنجا تفکر میکرد حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی
که آیتی بتو نمایم که مرده را چگونه زنده میکنم گفت نعم یارب خطاب آمد که فلان کلمه بگوی تا ایشان را زنده گردانم
حزقیل چون آن را بگفت استخوانها از یکدیگر جدا شده گوشت و پوست بر آنها ظاهر شده همه زنده شدند برخواستند
و میگفتند سبحانك اللهم و بحمدك و لا اله الا انت و مدتی دراز بزیستند و از ایشان نسل افتاد و ایشان را از دیگران
باز توانستی دانست که اثر مردگان بر رویهای ایشان ظاهر بودی و هر جامه که پوشیدندی چرب شدی همچون
کفن بر مرده پس از مدتی اجلشان در رسید و بمردند ابن عباس گوید آن اثر اندر آن گروه که از فرزندان ایشان
باشند موجود باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ هر آینه خداوند تفضل
و رحمت است بر همه مردمان چه این مردها را زنده میگرداند تا از آن اعتبار گیرند و بیقین شوند بر حشر اجساد
در روز معاد و این قصه را بر ایشان خوانند تا از آن عبرت گیرند و بحشر بگروند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَشْكُرُونَ و لیکن بیشتر مردمان چنانکه باید شکر الهی نمیکنند و بآن نمیگروند و فایده این دلیر گردانیدن
مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان و توکل کردن بر قضای الهی و لهذا در عقب این امر بقتال امر کرده
میفرماید که وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و کارزار کنید در راه خدای برای آنکه آشکارا کردن دین اسلام بدین
او ترس از مرگ چه فرار از موت فایده نمیدهد چنانکه معلوم شد پس بی اکراه جهاد کنید در راه او بجان
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدانید که خدای تعالی شنواست قول کسانی را که بعذرهای ناپسندیده
از جهاد باز می‌ایستند عَلِيمٌ داناست بنیت مخلصان از جهاد و سابقان بآن همه را بر وفق نیات
سزا و جزا خواهد داد بعد از امر بجهاد که از اعمال بدنیه است ترغیب بندگان میکند باعمال مالیه بقوله مَنْ ذَا
الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ کیست آنکسی که بخلوص نیت قرض دهد خدای را یعنی بندگان درمانده را قرض دهد

بقصد ثواب از خدا قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی در وقت طلب قرض از و عذر نکوید یا منت ننهد یا طمع
زیادتی نکند در حدیث ثابت گشته که بر در بهشت نوشته است که ثواب قرض دادن هجده است و ثواب صدقه دادن
ده فَيُضَاعِفَهُ پس مضاعف گرداند خدای زیاده بر زیاده بسیار از اجر آن لَهُ برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً
زیادتیهای بسیار نزد بعضی مراد بقرض صدقه است در راه خدای حق تعالی آنرا گفته بجهت آنکه همچنانکه قرض را
عوض لازم است ثواب صدقه نیز بر خدای لازم است که بصدقه دهنده رساند وَاللَّهُ يَقْبِضُ و خدای تنگ میکند
روزی را بر بعضی بر وفق حکمت وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی بر وفق مصلحت وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی حق تعالی یعنی بپاداش او باز گردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید که ای بنده من از طعام تو خواستم
ندادی و از تو آب طلبیدم امتناع کردی و از تو جامه طلب کردم ندادی بنده گوید بار خدایا این چگونه بود گوید
فلان بنده من گرسنه بود از تو طعام خواست و فلان برهنه از تو جامه طلب کرد و فلان آب خواست محروم گردانیدی
قسم بجلال من که امروز فضل خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از ایشان باز گرفتی پس حق تعالی بسایل اید خود گفته
تا معلوم شود که هرچه بدرویش دهند امانتست که باو سپرده اند روایتست که حق تعالی خطاب کرد بداود که ای داود
اگر مرا بدر خانه خود ببینی چه بمن دهی داود گفت بار خدایا مرا طاقت جواب تو نیست فرمود که درویشان نایب
مناب منند پس هرچه در حق من خواهی کرد در باره ایشان بجای آورد و در حدیث صحیح آمده که حضرت امام زین العابدین ع
دست خود را بعد صدقه دادن می بوسید از و پرسیدند فرمود دست صدقه دهنده میشود در دست خدا پیش از آنکه
در دست سایل واقع شود از حضرت رسول مرویست که هرکه چیزی بقرض برادر مؤمن دهد حق تعالی بوزن هر درهمی بوزن
کوه احد و طور سینا حسنه در نامه اعمال او بنویسد مرویست که چون آیه مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا نازل شد
ابو دحداح گفت یا رسول الله فدای تو باد پدر و مادر من خدای از ما وام میخواهد و وی غنی است گفت آری میخواهد
تا بدان سبب شما را در بهشت کند گفت اگر من خدای خویش را وام دهم تو مرا ضمان کنی بهشت گفت آری هر که
صدقه دهد ویرا در بهشت جای دهد گفت زن من با من باشد گفت آری گفت دختر من دحداحه با من باشد گفت آری
گفت دست فرا من ده بدین که میگویی پیغمبر صلی الله علیه و آله دست فرا وی داد گفت مرا دو بوستانست یکی زیر شهر و یکی
زبر شهر و مرا جز آن ملک نیست من وام دادم بخدای عزوجل پیغمبر گفت یکی را ابده و یکی را معیشت خود کن گفت گواه
کردم ترا که رسول خدایی که بهترین هر دو بوستان یکی را در کار خدا کنم و آن حایطی بود که اندر وی ششصد بن خرما بود آنرا گفت

خدای

خدای ترا بران جزا دهد بهشت ابو دحداح رفت نزدیک ام الدحداح ابتدا کرد و این شعر انشا کرد شعر هَدَاكِ رَبِّي
سُبُلَ الرَّشَادِ إِلَى سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالسَّدَادِ بِينِي مِنَ الْحَائِطِ بِالْوِدَادِ فَقَدْ مَضَى قَرْضًا إِلَى التَّنَادِ فَارْتَحِلِي
بِالنَّفْسِ وَالْأَوْلَادِ لَا شَكَّ وَالْبِرُّ خَيْرُ زَادِ قَدَّمَهُ الْمَرْءُ إِلَى الْمَعَادِ ام الدحداح ویرا گفت سود مند
باد بیع تو و مبارک کناد خدای بر تو آنچه خریدی دست کرد و هر خرمایی که اندر دهن کودکان بود از دهن ایشان
بیرون کشید و از آستین ایشان بیرون کرد تا آنگاه که شدند بدان حایطه دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت وَدَارٍ
فَيَّاحٍ لِأَبِي الدَّحْدَاحِ فِي الْجَنَّةِ یعنی بسا بوستانهای خرمای گرانمایه و سرایهای فراخ عرصه که خدای عزوجل
با بو دحداح دهد در بهشت و بدانکه چون حق تعالی ذکر جهاد کرد و بیان آنچه مدد و معاون آنست از قرض و
صدقه در عقب آن بیان قصه میکند که مشهورست میان بنی اسرائیل و متضمن تخویفست از ترک جهاد و مستلزم
جد و جهد کردن درین باب و تعلل و اهمال ناکردن در ان و میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یعنی دیدی
و دانستی إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ جمعی از اشراف را یعنی پیران از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى
پس از وفات موسی إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ در وقتی که گفتند مر پیغمبر خود را و آن یوشع بن نون بود و بقول
اصح اشمویل که حق تعالی بعد از یسع بر بنی اسرائیل فرستاد و بر هر تقدیر گفتند باو که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز از برای
ما یعنی تعیین کن برای ما مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای
با جالوت که پادشاهی بغایت ظالم و کافر است و قوم او در نهایت ظلم و کفر بوده و ما را ایذا و آزار میرسانند قَالَ
گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ آیا هیچ شاید و متوقع باشد از شما إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اگر فرض
کرده شود بر شما کارزار کردن بر دشمن دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه کارزار نکنید قَالُوا گفتند در جواب و که
وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه غرضی باشد ما را أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنکه مقاتله نکنیم در راه خدای
وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مساکن خود وَأَبْنَائِنَا و از پسران خود
یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان چه جالوت و اعوان او پسران ملوک و رؤسای ایشان را چهار صد و چهل تن گرفته
بودند و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده از آنجهت بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند
فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که نوشته شد و فرض گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با دشمنان دین
تَوَلَّوْا برگشتند و فرمان نبردند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند بعدد اهل بدر
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون اشمویل بر ایشان

روغن و عصا بیامد و فرستاد که هرکه نزد تو آید و این [illegible]

حجت کفت از حق تعالی استدعا نمود که پادشاهی برای ایشان تعیین فرماید و خدای تعالی ظرفی پر از روغن در ظرف
بجوش در آید و این عصا با قامت او برابر باشد پادشاه او باشد اشموئیل این سخن بر القوم رسانیده هر یک از بزرگان
بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز کردند برای سنجش روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا مردی سقا
یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه درازی قامت او را طالوت کفتندی بخانه اشموئیل در آمد فی الحال روغن
بجوش در آمد و عصا با قامت وی برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و کفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان
یعنی اشموئیل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق که برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا
طالوت را پادشاهی فرمان فرمای و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قَالُوا کفتند در جواب
اشموئیل که أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چکونه باشد و از کجا سزاوار باشد مر طالوت را پادشاهی کردن عَلَيْنَا
بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و حال آنکه ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ مِنْهُ بپادشاهی که از سبط یهودا ایم و پادشاهی
از وی بوراثت داریم و صاحب ثروه و جاهیم پس ما سزاوارتر باشیم بپادشاهی از طالوت که از سبط بنیامین است
و در آن سبط نه نبوتست یا به مملکت و با وجود این مردی سقاست یا دباغ و فقیر وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً و داده نشده است
بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی با آنکه وارث ملک نیست و صاحب ملک و خزاین و مال نیست
تا بجهت تجهیز لشکر و تسخیر مملکت کند قَالَ کفت اشموئیل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید
طالوت را عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً بر شما و افزونی داد او را کشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش
که سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عدالت میان رعیت بآنست و کویند مراد بعلم دانستن آداب حربست
وَالْجِسْمِ و دیکر بیفزود او را در تن یعنی هیکل او را در کیفیت و کمیت با حسن وجهی بیاراست چه طالوت
مردی نماینده و با جمال بود و بیک سر کردن از اهل زمان خود بلندتر بود وَاللَّهُ و خدای که مالک الملک است
يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ میدهد ملک خود را هر که را میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری است
وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ
داناست باستحقاق کسی که او را برمیگزیند القصه چون بنی اسرائیل این کلام شنیدند بار دیکر چنانچه دأب ایشان
بود از طریق لجاج در آمده کفتند طالوت را علامتی باید تا اظهار فرمانبرداری و رغبتی بدید آید
اشموئیل از خدای درخواست حق تعالی وی را از علامات پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و کفت
مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانهای پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ

آنست که بیاید تابوت و آن صندوقی بود که صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده و آن تابوت از چوب
شمشاد بود و بطلا زینت داده و سه کز طول آن بود و دو کز عرض آن فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه است
و آرامشی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردکار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد کویند سکینه جانوری
بود مقدار کربه و دو چشم داشت چون شعله افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از حضرت امیر المؤمنین علی ع
منقولست که روی او مشابه روی آدمی بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند
بادی که سخت وزیدی بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را پیش صف
لشکر میداشتندی و لهذا اشموئیل کفت که در تابوت طمانینه و آرامش قلبست وَبَقِيَّةٌ و چیزی باقی مانده مِمَّا
تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ آنچه بکذاشته اند او را اولاد موسی و اولاد هرون مراد انبیای
بنی اسرائیل اند که ابنای عم موسی بوده اند و از آنچه از ایشان درین تابوت مانده بود نعلین و عصا و جامهای
موسی بود و عمامه هرون و پاره ترنجبین که در تیه برایشان میبارید و ریزهای الواح و قوم جالوت این تابوت را از بنی
اسرائیل کرفته بودند و ببلاد خود برده در هر موضعی که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی قریه
دفن کردند و حق تعالی فرمود که علامات پادشاهی طالوت آنست که تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند فرشتکان
تابوت را از بلاد جالوت و نزد شما آرند و کویند حق تعالی آن را بعد از موسی باسمان برد و بعد از آن بجهت علامات
پادشاهی طالوت فرشتکان را امر کرد تا آن را بزمین آوردند و در حین نزول بنی اسرائیل در آن مینکریستند إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتیست شما را بر صدق پیغمبر در پادشاهی
طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باوردارندکان القصه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را
اطاعت کردند و تهیه مقاتله جالوت کرده همه از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان بقول اشهر هشتاد هزار جوان
باقوت بودند و با شوکت تمام متوجه حرب جالوت شدند و هوا بغایت کرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ
پس آن هنکام که جدا شد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکریان ساخته پرداخته قَالَ
کفت طالوت بامر اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای تعالی آزماینده
شماست یعنی با شما معامله آزمایندکان خواهد کرد درین هوای کرم بِنَهَرٍ بجویی از آب که میان اردن
و فلسطین ظاهر شود تا مؤمن مطیع و منافق عاصی را بآن امتحان نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي پس
هر که بیاشامد ازین جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب و از اتباع من نیست وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي

وهرکه نخشد آنرا پس بدرستی که او از منست یعنی پیرو منست که آن آب را نخورد اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر کسی که بدست
بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ یک کف آب بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کامله خود جوی آب در راه
ایشان پدید آورد چون لشکر دران هوای گرم وتشنگی غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس
بیاشامیدند ازان جوی زیاده از کف دست اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد وسیزده نفر
بودند وبروایتی چهار هزار وبیک کف آب اکتفا کردند وهمه سیراب شدند ومطهرهای ایشان از بقیه آبی که در کف
ایشان مانده بود پر شد وآنانکه زیاده از یک کف آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت وتشنگی بر ایشان
غالب شد وهرچند آب بیشتر خوردند تشنه تر شدند وبر کنار جوی مانده از لشکر باز ماندند واز شرف فتح ونصرت
درنیافتند فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ پس آنهنگام که گذشتند ازان جوی وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنکسانی که ایمان
آورده بودند وقول او را تصدیق کرده مَعَهُ با او یعنی باتفاق او از آب بگذشتند قَالُوا گفتند با یکدیگر
بعد از مشاهده کثرت وقوت دشمن لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ نیست ما را توانائی
امروز بجالوت ولشکریان واز بعضی علمای تاریخ مرویست که ازان لشکر هشتاد وشش هزار از جوی گذشتند وچهار
هزار چون گذشتند چشم ایشان بر لشکر افتاد سه هزار وسیصد وهشتاد وهفت کس از ایشان ترسان وبددل شده
گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه متیقن بودند وبیقین میدانستند اَنَّهُمْ
مُلَاقُوا اللّٰهِ آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی رسنده اند بجزای خدای که مثوبات عظیم است واین جماعت سیصد و
سیزده تن بودند از لشکریان طالوت که از روی تیقن وخلوص اعتقاد گفتند که كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ
بسیاری از گروه اندک مسلمانان غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً غالب شده اند بر گروه بسیار از اهل کفر وعدوان
بِاِذْنِ اللّٰهِ بعون ونصرت ومددکاری خدای تعالی وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ وخدای با صبر کنندگانست
بتوفیق وقوت وَلَمَّا بَرَزُوا وآنهنگام که مؤمنان صادق الاخلاص ظاهر شدند بر ایشان وصف کارزار
راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ برای جالوت ولشکریان او قَالُوا گفتند از روی نیاز که رَبَّنَا
ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی را یعنی صبر بسیار وشکیبائی بیشمار در جهای
ما ریزان کردن وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا ونگاه دار بتوفیق وتائید خود قدمهای ما در میان حرب وَانْصُرْنَا
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ویاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ پس درهم
شکستند کافران را بفرمان خدای یعنی باعانت وتوفیق او وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وبکشت داود بن ایشا
جالوت را بسنگ فلاخن که بر خودی زده خود در سرش شکسته شده مغزش پریشان شد ولشکر او تار ومار گشتند

وجالوت را زاد داد

جالوت از اولاد عمیلق بن عاد بود ومردی عظیم الجثه وشدید الشوکت بود بصحبت پیوسته که اسلحه که در بر او بود هزار رطل
آهن بود وخودی که بر سر داشت سیصد رطل بود القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند وهمه کفار مغلوب و
منکوب شدند وطالوت چون شجاعت ودلاوری او را بدید دختر خود را بوی داد وانگشتری مملکت داری
در انگشت او کرد واو را بر تخت نشاند وی طریق عدل مرعی داشتی همه مردمان مطیع او شدند وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ
الْمُلْكَ وداد او را خدای پادشاهی وَالْحِكْمَةَ وپیغمبری با زبور وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ
وبیاموزانید او را از آنچه خواست وآن علمیست که پیغمبران را بکار آید یعنی علم شریعت یا مراد زره گریست که
بی اعانت آتش او را میساخت ویا دانستن زبان مرغان وهمه حیوانات ویا علم الحان وصوت وَلَوْلَا
دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ واگر نه باز داشت خدای بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان
برخی یعنی اگر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان با ایشان لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ هر آینه
تباه شدی زمین بکفر وظلم وغالب شدن کفار بر اهل اسلام وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای ذُو فَضْلٍ
خداوند فضل ورحمتست عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان یعنی بر مؤمنان در دنیا وآخرت تِلْكَ اٰيَاتُ اللّٰهِ
این قصهای مذکور نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل آنرا
بفرمان ما بر تو میخواند بِالْحَقِّ براستی ودرستی ومطابق واقع که ارباب تاریخ دران اصلا شکی وشبهه ندارند
وَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وبدرستی که تو هرآینه از فرستادگان بخلقان تِلْكَ الرُّسُلُ از جماعت
پیغمبران که قصهای ایشان گذشت فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ افزونی دادیم برخی ایشانرا بمرتبه خصایص وفضایل زیادتی
فضایل عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان که در فضل بمرتبه ایشان نرسیده بودند واگرچه در نبوت مساوی
یکدیگر بودند پس تفضیل میکنند بقوله مِنْهُمْ وبرداشت برخی را از ایشان مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ وَرَفَعَ
بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ بپایهای بلند ومرتبهای ارجمند وباتفاق مراد حضرت سید عالمست صلی الله که مخصوصست
بدعوت عام وحجج متکاثره ومعجزات مستمره وآیات متعاقب وفضایل علمیه وعملیه وَاٰتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
ودادیم ما عیسی را که پسر مریمست الْبَيِّنَاتِ معجزهای روشن وهویدا چون شفا دادن کور مادرزاد وزنده کردن
مردگان وامثال آن وَاَيَّدْنَاهُ وقوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه که جبرئیل مسعود
وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای هدایت همه مردمان را باکراه واجبار مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ
اختلاف نکردندی آنانکه از پس پیغمبران بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بایشان

الجزء الثالث

نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن اختلاف کردند بر وجه اختیار بعضی بتوفیق و راه راست
رفتند و جمعی بعناد در گمراهی ماندند فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگروید و بر دین اسلام
ثبات ورزید وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که نگرویدند و از دین حق اعراض کردند این آیه کنایتست از یهود
و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست بگردیدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان را ملجا سازد و با یمان
و بزور با یمان دارد مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ
میکند آنچه را که میخواهد از مقتضای حکمت و مصلحت که آن زمام اختیار است در قبضهٔ اقتدار بندگان و ملجا نگردانیدن ایشان
با یمان چه این منافی حکمتست و فعل حق تعالی محض حکمتست عین مصلحتست و ازین جهت ایشان را بزور و اکراه بر ایمان نداشت
بلکه ایشان را اختیار داد در رفتن راه حق و باطل بعد از آنکه وعید فرموده بود در عمل باطل و وعده داده بود بر راه
راست رفتن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ انفاق
کنید و بمستحقان رسانید از آنچه روزی کرده ام شما را یعنی حقوق آن را بمستحقان آن دهید از زکوة و خمس و انفاق
اهل و عیال و قضای دین و غیر آن مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن
لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی تا کسی حمایت
کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی در وقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق و چون حق تعالی ذکر امم فرمود و اختلاف ایشان با پیغمبران
در عقب آن ذکر وحدانیت خود که اصل اسلامست فرمود اللَّهُ خدای سزای پرستش لَا إِلَٰهَ هیچ خدایی نیست در
وجود بحقیقت إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت و برا ثابت الْحَيُّ زنده است بحیات ابدی که حیات همه اشیا
بدوست الْقَيُّومُ پاینده بر وجه دوام و بقا در ذات و صفات و قایم است بر حفظ مخلوقات این هر دو اسم از بهترین
نامهای خداست و طبرسی از روایات صحیحه ثابت شده که بیشتر دعای رسول صلی الله علیه این بودی که یا حی یا قیوم و ابو
امامه نیز روایت کرده که مهتر و بهتر نام خدای تعالی در سه سوره است یکی در سوره البقره که اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ
الْقَيُّومُ دویم در آل عمران الم اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ سوم در طه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ
الْقَيُّومِ و در خبر است که این هر دو اسم دافع جمیع بلاهاست لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ فرا نگیرد او را غنودهٔ خواب
وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که باطل کننده حواس است مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که قوم موسی او را
گفتند که خدای ترا خواب باشد موسی تعجب نمود از گفتار این جماعت حق تعالی خطاب آمد که ای موسی من ترا برین تنبیه کنم یکشبانه روز

خواب مکن موسی امر الهی را بتقدیم رسانید بعد از آن فرشته را فرستاد با دو شیشه و گفت خدای تعالی میفرماید که امشب این
دو شیشه را در دست نگه دار موسی بحکم الهی آن شیشهها را در دست نگاه داشت و خود در ضبط میکرد تا هوشش نزد
عاقبت خواب بر و غلبه کرد و دستهایش بهم باز آمد و شیشهها بشکست فی الحال جبرئیل آمد و گفت حق تعالی
میفرماید که تو در خواب دو شیشه نگه نمیتوانی داشت اگر من بخسبم آسمان و زمین را که نگه دارد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
مراوراست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین اند همه در قبضهٔ قدرت اویند مَنْ ذَا
الَّذِي کیست آن کس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزد او
گناهکاری را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد مرویست که مشرکان میگفتند که بتان
شفاعت کننده ما خواهند بود حق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که هیچکس شفاعت نکند مگر باذن او
سبحانه يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش اهل آسمان و زمین است از امور
اینجهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای آنجهان وَلَا يُحِيطُونَ و نرسند
آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر آنکه او خواهد که بدان عالم شوند و بدانند
وَسِعَ فرا رسیده است كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش است و گویند مراد بکرسی علمست یعنی فرا گرفته است
علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست از ابی جعفر و
ابی عبدالله علیهم السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که همه آسمان و زمین بنسبت بکرسی مانند حلقه ایست
در بیابان وَلَا يَئُودُهُ و بر رنج نیفکند و بر او گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین
وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد و همتا متعالی از امثال و اشباه الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه و فهمها
و در نهایت بزرگواری و چون آیه شریفه مشتملست بر اصول اسلام از توحید و عدل و قدرت و حیوة و ازلیت
و غیر آن از این جهت فضایل بسیار و خواص بیشمار در و مندرجست و مثوبات کثیره بر تلاوت آن مرتب و از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که این هر دو آیه بخواند در وقت شبانگاه حق تعالی او را از جمیع آفتها
نگاه دارد تا بوقت شبانگاه و آن دو آیه یکی آیة الکرسی است و دیگری اول سوره حم مؤمن تا والیه المصیر و نیز فرمود
که آیة الکرسی در هیچ خانه نخوانند مگر که شیطان تا سی روز از آنخانه دور شود و بعد از آن خطاب بحضرت امیر المؤمنین
کرد و فرمود که ای علی تعلیم ده این آیه را بفرزندان خود و بیاموز آن را باهل خود و همسایههای خود که حق تعالی
هیچ آیتی بزرگوارتر ازین آیه فرو نفرستاده و نیز فرموده که عظیمتر آیتی که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسیست هر که او را

تلاوت کند حق تعالی دو فرشته بوی فرستد تا عملهای نیکوی او در نامهٔ او بنویسند و عملهای بد او را محو کنند تا روز
دیگر از آن ساعت که آیة الکرسی خوانده و هر که در عقب هر فریضه بخواند منع نکند او را از دخول بهشت و هر که در محل
رفتن بجامهٔ خواب بخواند حق تعالی او را از همه بلاها و فتنهها ایمن گرداند و نیز فرموده که بهترین سورهای
قرآن البقره است و بهترین آیتهای او آیة الکرسی جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرموده که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه هفت آسمان دریده شوند و بهم متصل نشوند تا آنکه حق تعالی
بلطف و مرحمت در خوانندهٔ آن نظر فرماید و گناهان او را بیامرزد و هر مؤمنی که آیة الکرسی بخواند و ثواب
آنرا در گورستان ببخشد حق تعالی چهل نور را هر که در مشرق تا مغرب مرده باشند در قبر آنها داخل سازد و قبور ایشان را
گشاده و پرنور گرداند و برای خوانندهٔ آن ثواب شصت پیغمبر کرامت فرماید و بعدد هر حرفی فرشته را بیافریند که برای
او تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز فرموده که این آیه عظیم او را زبانیست که خدای را تسبیح و تقدیس میکنند نزدیک ساق
عرش و هر که در عقب هر فریضه بخواند حق تعالی متصدی روح او شود و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده
باشد در راه خدای و شهید شده و عبد الله مسعود از حضرت رسول صلی الله روایت کرده که این آیه عظیمترست از هر چیزی
که حق تعالی آفریده حضرت امام جعفر عم از آبای کرام خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
چون آیة الکرسی فرود آمد سید عالم صلعم فرمود که آیتی فرود آمد از گنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب
بود بروی در افتاد و ابلیس ترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثهٔ عظیمه واقع شده من از روم و مشرق تا مغرب
بگردم که چه حادثه واقع گشته پس در همه اطراف عالم میگشت تا بمدینه رسید مردی را گفت که دی شب چه حادثه واقع شده
گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ما را خبر داد که آیه عظیم الشان که از گنجهای عرش خداست نزول یافته و از هیبت
آن همه بتها بروی در افتادند ابلیس نزدیک قوم خود آمده خبر داد همه غمگین شدند و نیز از آنحضرت منقولست
که هر که آیة الکرسی بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه حق تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد تا برای او استغفار
و دعا کنند و چون بخانه آید بخواند حق تعالی تنگدستی و درویشی از پیش او ببرد و نیز فرمود که در آیة الکرسی
پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکتست و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی
هزار مکروه از مکروهات دنیا و آخرت از وی بگرداند که کمترین مکارهٔ دنیا درویشی باشد و کمترین مکروهات آخرت
عذاب قبر بود و نیز در نقل آمده که هر که مداومت نماید بقرائت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان
باشد و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیار بوی دهد و روزی او را فراخ گرداند و هر که در صبح و شام بخواند از شر

دزد و حرامی ایمن گردد و از آتش محفوظ ماند و اسباب او از سوختن ایمن گردد و از آفت مار و عقرب و غیر آن
محفوظ باشد و جن و انس ضرر بوی نتوانند رسانید و اگر نوشته در مزارع دفن کنند از آفت و دزدی و نقصان
محفوظ ماند و برکت عظیم در آن بدید آید و اگر در آستانهٔ دکان نهند رواج و نفعش بسیار گردد و اگر در آستانهٔ
خانه نهند هرگز دزد در آنخانه نرود و اگر بسیار خوانند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببینند عبد الله
بن عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و خلایق را در صف سیاست بداشته اند
مرا در موقف عرصات حاضر کردند و حساب کردند و مرا بهشت بردند و چون بهشت در آمدم قصرهای بلند و
کوشکهای مزین بر من عرض کردند و مرا گفتند درهای قصر بشمار چون آغاز شمردم پنجاه در بود پس گفتند خانهایش
بشمار چون شمردم پنجاه و پنج خانه بود مرا گفتند که اینهمه از تست من از شادی از خواب بیدار شدم و نزد محمد
بن سیرین رفتم که در تعبیر مهارتی تمام داشت گفتم گفت چنان مینماید که آیة الکرسی بسیار خوانی گفتم بلی گفت از تست
پس مرا گفت ای عبد الله هر که آیة الکرسی را بسیار خواند سکرات مرگ بر او آسان گردد و بیان این آیه بسیارست
آورده اند که مردی از انصار که او را ابو الحصین گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت از شام بمدینه آمدند و پسران
او را بدین نصرانی ترغیب کردند و ترسا شدند و با آنجماعت متوجه شام شدند ابو الحصین نزد سید عالم
آمد و گفت یا رسول الله از عقب ایشان بفرست و ایشان را باز گردان و زجر فرما تا باسلام باز آیند حق تعالی
این آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین هیچ اکراهی و اجباری نیست در قبول کردن دین اسلام یعنی باکراه
یهود و نصاری و مجوس را باسلام نباید داشت قد تبین الرشد بدرستی که روشن شده است راه راست
من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان
راه راستیست که موصلست بسعادت ابدی و کفر گمراهی کننده است بشقاوت سرمدی و چون این معنی بر هیچکس پوشیده
نیست پس هر کس باختیار خود مبادرت خواهد کرد بایمان بجهت رسیدن بسعادت و نجات و احتیاج نخواهد داشت
باکراه و الجاء و گویند این مخصوص نیست باهل کتاب بلکه عام است و منسوخ شده بآیهٔ جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم فمن یکفر بالطاغوت پس هر که کافر شود بشیطان و بتان و یا هر چه آنرا پرستش میکنند
بغیر از خدای چون اشجار و احجار و حیوانات و ملایکه و یا هر که نگرود بآنچه مخالف دین خداست و یؤمن بالله
و بگرود بخدا یعنی بتوحید او و تصدیق نماید برسولان فقد استمسک بالعروة الوثقی پس بتحقیق
که چنگ در زده و بسته شده دست آویزی محکم لا انفصام لها که هیچ انقطاعی نیست آنرا مراد دست گشتن بحق

بطریق نظر صحیح که آن ایمانست و تبعیت احکام آن یعنی همچنانکه کسی با ایمان تمسک جست بهاویه ضلالت نمی افتد
وَاللّٰهُ سَمِیعٌ و خدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی ایمان شده عَلِیمٌ داناست بنیت خالص او
اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ اٰمَنُوا خدای دوست و یار کسانی است که گرویده اند بوحدانیت وی و تصدیق کرده اند
بجمیع اوامر و نواهی وی متولی کار ایشانست و راه نمودن بصراط مستقیم که موصلست بجنات النعیم یُخْرِجُهُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ بیرون آورد ایشانرا بهدایت و توفیق از تاریکیهای کفر و ضلالت و اتباع هوا و وساوس
اِلَی النُّورِ بروشنایی ایمان که هدایت با ایمان وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه حق را پوشیدند یعنی مراد
جمیع کفارند اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ دوستان ایشان شیاطین اند و سایر اهل ضلال و اغوا یُخْرِجُونَهُمْ
بیرون می آرند این شیاطین یعنی میخواهند کافرانرا مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمَاتِ از روشنایی ایمان بسوی
تاریکیهای کفر اُولٰئِکَ آن کافران با شیاطین خود اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند
هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان دران آتش جاوید مانند کانند بعد ازان بجهت تسلی خاطر حضرت نبوی صلعم
و آله ذکر قصه ابرهیم علیه السلام و نمرود کرده میفرماید که اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی بروجه تعجب و بنظر بصیرت نظر نکردی
اِلَی الَّذِی حَاجَّ اِبْرٰهِیمَ بسوی آنکسی که از روی عناد حجت جست و مخاصمت کرد با ابراهیم فِی رَبِّهِ در دین
خدای یا در اثبات وحدانیت و ربوبیت پروردگار او و این مجادله و حجت اَنْ اٰتٰهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ بجهت غرور
او که داده بود خدای او را پادشاهی یعنی مغرور شدن او بپادشاهی وی را بر مجادله و خصومت داشت اِذْ قَالَ
اِبْرٰهِیمُ در وقتی که گفت ابراهیم او را رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ پروردگار من آنکسیست که از روی قدرت
زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد و میمیراند و از منزل بقا بهاویه فنا میبرد قَالَ گفت نمرود در جواب
او که اَنَا اُحْیِی من هم زنده میکنم بعفو از قتل وَاُمِیتُ و می میرانم بقتل پس زندانی را که واجب القتل بود
طلبید و او را آزاد کرد و گفت اینک مرده زنده کردم و دیگری را که بی گناه بود طلب کرد و بقتل رسانید و گفت زنده ه
میرانیدم اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود که زنده بعفوست و میرانیدن بقتل و نمیدانست که میرانیدن و زنده گردانیدن
فعل خداست که آن آفریدن موت و حیاتست در بدن و این میسر نیست اما بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم ع
بحجتی روشن تر انتقال نمود قَالَ اِبْرٰهِیمُ گفت ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ پس بدرستی که خدای تعالی
می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افق شرقی که محل طلوعست فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ پس بیار تو
آنرا از جانب مغرب که موضع فرو رفتن آفتابست فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ پس مبهوت گشت و حیران آنکس که کافر بود یعنی نمرود

و حجت او منقطع گشت و فرو ماند که در برابر کلام ابراهیم سخن گوید وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ و خدای
راه ننماید بطریق حجت آوردن ستمکارانرا اَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ آیا ندیدی بدیده بصیرت مثل آنکس
که بگذشت بدهی مراد بآنکس عزیر بن شرخیاست که توریت حفظ داشت و از اکابر و اشراف بود و مراد بقریه بیت
المقدس است که بخت النصر آنرا خراب کرده بود وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلٰی عُرُوشِهَا در حالتی که آن ده افتاده
بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده بود و بعد ازان دیوارها بران واقع شده و این نهایت خرابیست
و چون عزیر بر دراز گوشی نشسته بدانجا رسیده و پاره انجیر در سله کرده و پاره عصیر همراه داشت و خرابی بیت
المقدس را بدید و مردهای آنرا مشاهده کرد از روی تعجب نه بروجه انکار قَالَ اَنّٰی یُحْیِی گفت چگونه و بر چه وجه
زنده گرداند هٰذِهِ اللّٰهُ این ده را خدای تعالی یعنی چگونه اهل آنرا زنده سازد بَعْدَ مَوْتِهَا
پس از مردن اهل آن فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ پس بمیرانید حق تعالی صد سال عزیر را و نیز بمرد یعنی
تا مدت صد سال او را و خر او را همچنان مرده بگذاشت ثُمَّ بَعَثَهُ بعد ازان زنده کرد او را و خر او را بهمان
صورت و شکل که اول بودند و گویند که او هنگام چاشت بمیرانید و دران روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب
نکرده بود و پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم بمالید قَالَ کَمْ لَبِثْتَ گفت او را
که چند گاه درینجا درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ یَوْمًا گفت عزیر درنگ کرده ام اینجا روزی چون نگریست
هنوز آفتاب بود گفت اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ بلکه درنگ کرده ام پاره از روز قَالَ گفت آن فرشته نه چنانست
که تو گمان برده بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ بلکه درنگ کرده اینجا صد سال یعنی درین صد سال مرده بودی عزیر
درنگریست و اوضاع آنموضع را بطرزی دیگر یافت تعجب او زیاده شد دیگر باره آن فرشته او را گفت فَانْظُرْ
اِلٰی طَعَامِکَ وَشَرَابِکَ پس نگاه کن بسوی طعام خود که در سله نهاده بودی و بشراب خود یعنی شیره
انگور که در خیک نخته بودی لَمْ یَتَسَنَّهْ که هیچ متغیر نشده ازین طعام و شراب وَانْظُرْ اِلٰی حِمَارِکَ
و دیگر درنگر بسوی خر از گوش خود که استخوانها مانده بود و باقی اجزای آن متفرق گشته وَلِنَجْعَلَکَ و ما
این کار کردیم یعنی ترا و مرکب ترا بعد از مرگ بمدت صد سال زنده گردانیدیم تا بگردانیم ترا اٰیَةً لِلنَّاسِ نشانه
و عبرتی برای مردمان که در حشر بدین شک دارند وَانْظُرْ اِلَی الْعِظَامِ و نظر کن بسوی استخوانهای
دراز گوش تا ببینی بقدرت کامله کَیْفَ نُنْشِزُهَا چگونه آنرا بعضی بربالای بعضی مرکب میسازیم و از زمین
برداشته بربالای یکدیگر وصل میکنیم و بهم می نشانیم ثُمَّ نَکْسُوهَا لَحْمًا پس میپوشیم آن استخوانها را گوشتی غزیر

در استخوانها منگریست ندایی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی اجزای آن
دراز گوش مجتمع شده صورت بدن او ظاهر گشت و جان بجسدش درآمد فی الحال زنده شد و در جست و نعره زدن
گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن شد عزیر را نشانهای قدرت حق تعالی در زنده کردن مردگان
بطریق معاینه آنرا بعینه مشاهده کرد قَالَ أَعْلَمُ گفت که میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین
باستدلال و بیان أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ آنکه حق تعالی بر همه چیز از زنده گردانیدن و میرانیدن و غیر آن
قَدِيرٌ تواناست از ابن عباس مرویست که چون عزیر بر دراز گوش خود نشسته بادیه خود مراجعت کرد دیوارها و خانهای
آنرا بر خلاف عادت دید پس بسرای خود آمد و در نزد کنیزکی که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت
او صد و بیست ساله شده و نابینا گشته آواز داد و گفت کیست که در منزل جواب داد که این سرای عزیر است گفت
آری عزیر منم گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می‌شناسی با آنکه صد سال شد که گم شده و کسی نام او نمیبرد گفت منم عزیر حق تعالی
مرا صد سال بمیرانید و اکنون مرا زنده گردانید برهیات و سالی و شکلی که اول داشتم عجوزه گفت علامتی درین
باب بمن نمای تا صدق قول تو بر من روشن گردد عزیر دعا کرد تا هر دو چشم او روشن شد وی چون چشم بگشاد و هیات
و صفات عزیر را بدید او را بشناخت گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد بنی اسرائیل آمده ایشان را ازین صورت
خبر داد ایشان تعجب کرده بشتافتند و بملازمت عزیر آمدند پسرش که صد و هجده ساله شده بود و پیر گشته گفت عزیر را
خالی بود در میان دو کتف او چون ستاره درخشان آنرا بمن نمای عزیر جامه برداشت پسر چون آن خال را
بآن خال بدید جازم شد که پدر اوست بنی اسرائیل گفتند که وقتی که بخت النصر همه توریت را جمع کرده بسوخت و هیچ نسخه از آن
نماند حق تعالی فرشته را فرستاد با ظرفی آب و بعزیر گفت که این را بیاشام چون بازخورد تمام توریت حفظ او
شد حق سبحانه و تعالی حفظ تمام توریت معجزه او گردانیده بود بنی اسرائیل گفتند در میان ما یک توریت مانده است
که یکی از پدران ما آن توریت را از بخت النصر پنهان کرده بود اگر تو عزیری توریت را از ظهر القلب بخوان تا ما
آنرا با این توریت مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیری چون چنین کردند یک حرف کم و زیاد نداشت پس همه دانستند
که او عزیر است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مرویست که وقتی که عزیر از میان قوم خود بیرون رفت
پنجاه ساله بود و زن او حامله بود و چون حق تعالی بعد از مردن بصد سال او را زنده گردانید و با اهل خود مراجعت
کرد پسرش صد ساله بود و خودش صد و پنجاه ساله و نیز بجهت اظهار قدرت کامله خود در بعث و نشور میفرماید که وَإِذْ
قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم که رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى پروردگار من بنمای مرا

بروجه مشاهده که بقدرت کامله خود چگونه زنده میگردانی مرده گان را قَالَ گفت خدای تعالی در جواب او که أَوَلَمْ
تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده و تصدیق نکرده بانکه مرده را زنده میکنم و قادرم بر اعاده مردگان
حق تعالی با آنکه عالم بود که ابراهیم متیقن است بآن اما در مقابل سؤال او این کلام گفت تا جواب او سامعان
غرض او را معلوم کنند و جواب او این بود که قَالَ بَلَى گفت آری ایمان دارم و بکمال قدرت تو گرویده ام
وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه آن یعنی علم الیقین
با عین الیقین جمع شود و معاینه آن موجب مزیت و کشف آن گردد قَالَ گفت خدای که اگر مشاهده و معاینه
این حال را آرزو داری فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ پس فرا گیر چهار عدد از مرغان و آن کبوتر بود و
خروس و زاغ و طاوس فَصُرْهُنَّ پس میل ده و ضم کن آنها را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی یک یک
آنها را بدست گیر و در صورت آنها نیکو تامل کن و همه جزئیات بنیه هر یک را بنظر خود باز بین تا بعد از زنده
شدن ایشان بر تو مشتبه نگردد و بعد از آن آنها را که پاره پاره کرده باشی مجتمع ساز اجزای ابدان آنها را
و سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار تا قدرت ما را ببینی ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ بعد از آن وضع
کن بر هر کوهی که ممکن باشد که بروی توانی نهاد مِنْهُنَّ از آن مرغان در هم کوفته و ممزوج ساخته جُزْءًا
پاره را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای اجابت نموده يَأْتِينَكَ
بیایند بسوی تو و بشتابند سَعْيًا شتافتنی در آمدنها در پریدن وَاعْلَمْ و بدان بروجه معاینه أَنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ آنکه خدای تعالی غالبست و عاجز نیست از آنچه اراده کند حَكِيمٌ محکم کارست در هر چه میسازد
القصه ابراهیم علیه السلام آن چهار مرغ را بکشت و همه اجزای مرغان را پاره پاره کرد با یکدیگر در هاون کوفت بهم
بر آمیخت پس منقسم ساخته بر چهار کوه نهاد و خود در میانه ایستاده سرهای ایشان را بدست گرفت و آواز داد
که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیائید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر یک
از دیگری جدا شده در هوا می آمدند و می رفتند تا با یکدیگر پیوستند در بدنهای خود و چون بدنهای ایشان درست
شد و در روی زمین دویدن گرفتند آورده اند که ابراهیم علیه السلام بجهت امتحان سر هر مرغی بتن مرغی دیگر مینهاد
تن آن مرغ از و دور می‌شد و چون سر هر مرغ بر بدن خودش نهاد بهم پیوسته شد و بنیاد دویدن کردند و
چون حق تعالی درین آیات ذکر توحید خود فرمود و بیان معجزه داله بر صدق انبیا نمود بعد از آن ترغیب
بندگان فرمود بر معاونت بر جهاد بر اهل شرک که منکر توحید و رسل انبیا اند و فرمود که مَثَلُ الَّذِينَ مثال نفقه

کردن کسانی که بی شائبه غرض دنیوی ینفقون اموالهم صرف مینمایند مالهای خود را فی سبیل الله در راه
خدای بر غازیان و مجاهدان دین یا ابواب خیر و این قول اکثر است و منقول از ابی عبد الله علیه السلام که نفقه کردن
این منفقان کمثل حبة چون مثل دانه ایست که افکنده شده باشد در زمین طیب انبتت سبع
سنابل برویاند آن دانه هفت خوشه را باین نوع که هفت شاخ از اصل آن برآید و بر هر شاخ خوشه بود
فی کل سنبلة در هر خوشه از آن مائة حبة صد دانه که یکی را هفصد حاصل شده باشد والله
یضاعف و خدای زیاده میگرداند این هفصد را هفت هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از نفقه
کنندگان بفضل و رحمت و بر وجه حکمت و مصلحت والله واسع و خدای بسیار بخشش است که یکی را هفصد و زیاده
میدهد و تنگ نمیشود برو آنچه تفضل مینماید علیم داناست به نیات منفقان و قدر انفاق ایشان
در خبر آمده که روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در حجرهٔ فاطمه ع درآمد و او را یافت که حضرت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام میخوابانید ایشان از غایت گرسنگی نمیخفتند فاطمه گفت یا ابن عم اینها بجهت گرسنگی نمیخسبند
بسه روز است که چیزی نخورده اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزد عبد الله عوف رفت تا یکدینار
قرض کند عبد الله عوف همیانی که در وی صد دینار زر سرخ بود بیرون آورد و گفت این را برسم هبه و تصدق قبول
فرما بدون عوض حضرت فرمود که والله هرگز نستانم چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که فرمود که دست دهنده
از دست گیرنده بهتر بود و من نمیخواهم که کسی را بر من دست و منتی بود ولیکن یکدینار بمن قرض ده که رسول فرموده
که ثواب صدقه ده است و ثواب قرض هجده پس یکدینار از وی قرض کرده متوجه بازار شد تا از برای اولاد و امجاد
شریف خود چیزی خرد مقداد اسود را دید بر سر راه نشسته بود گفت ای مقداد در هوای چنین گرم چرا بیرون
آمده و بچنین جایی نشسته گفت چهار روز است که طعام در وجود من نرفته و بهلاکت رسیده ام و بیطاقت از منزل
بیرون آمده ام تا شاید چیزی بمن رسد حضرت امیر المؤمنین آن یکدینار را باو داد و گفت تو باین سزاوارتری
چه ما سه روز است که طعام نیافته ایم و تو چهار روز مقداد آنرا بستد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد پیغمبر ص آمد که
آمد این آیه در شان عالیشان او نازل شد که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة یعنی با آنکه خود در نهایت
احتیاج و فاقه اند و غیر خود را بر خود اختیار میکنند روز دیگر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر در مسجد نشسته
بود اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی آمد و کیسهٔ بزرگ باو داده گفت این را بستان که از تست و فی الحال ناپدید شد
آنحضرت آن کیسه را برداشته نزد رسول الله صلعم آمد و کیسه را نزد حضرت نهاد و صورت واقعه بیان فرمود حضرت

رسول صلعم کیسه را بگشاد و در آنجا هفصد دینار زر سرخ بود فرمود که یا علی آن اعرابی را شناختی گفت الله اعلم و رسوله
رسول فرمود که او جبرئیل بود حق تعالی او را امر کرد تا گنجی از گنجهای زمین برداشته بتو داد بعوض آن
یکدیناری که بمقداد دادی و در آخرت بعوض آن چندان نعمت بتو دهد که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی
نشنیده و در خاطر هیچکس نگذشته حضرت امیر المؤمنین فرمود صدق الله جل عظمته حیث قال مثل الذین
ینفقون الآیة پس از آنجا دیناری بعبد الله عوف داد و باقی بر اهل بیت و فقرای مهاجر و انصار نفقه فرمود
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله آنکسانی که نفقه میکنند مالهای خود را در جهاد یا سایر خیرات
ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا آنچیزی را که نفقه میکنند منّا منتی یعنی در صدقه
دادن منتی بر کسی ننهند و لا اذی و نه آزاری یعنی درویش و فقیر را نزد دادن صدقه نرنجانند
بقول زشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار کراهت کردن لهم مر ایشانراست اجرهم
عند ربهم مزد صدقهٔ ایشان نزد پروردگار ایشانست و لا خوف علیهم و ترسی نیست مر ایشانرا
از کم شدن مزد و لا هم یحزنون و نباشند ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب مرویست از حضرت
پیغمبر صلعم که منت نهنده بر صدقه حق تعالی با او سخن نکند و نظر رحمت در و نکند و دشنام زد و از جملهٔ منت
نهادن چشم داشتن ثنا و یاد داشتن است از فقیر متصدق علیه و لهذا حضرت عزت جل جلاله در شان حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در حینی که تصدق کردند بمسکین و یتیم و اسیر بر سبیل حکایت از قول ایشان خبر میدهد
لا نرید منکم جزاء و لا شکورا بعد از آن بجهت تنبیه اغنیا میفرماید که قول معروف گفتن سخنی نیکو
مر درویش را یعنی رد درویش کن بقول جمیل و مغفرة و درگذشتن از درشتی سخن با سائل یا عفو کردن
از الحاح و ابرام او خیر من صدقة بهتر است از صدقه که در دادن آن بسائل یتبعها اذی از پی آید
آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محرومست از ثنای جمیل در دنیا و از ثواب
آخرت در عقبا و قول معروف و عفو از مستحق موجب ثنای دنیوی و اجر اخرویست والله غنی و خدای بی
نیاز است از صدقه آنها که آمیخته سازند بمنت و آزار حلیم بردبار که تعجیل نکند در عقوبت منت نهنده
و آزار رساننده در خبر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خضر را گفت که سخنی از حکمت بگوی تا از تو
یادگیرم گفت چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران بر درویشان بجهت رغبت در ثواب خدای حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمود که دانی نیکوتر از این چه باشد گفت فرمود که نیکوتر از این تکبر درویشانست بر توانگران

بجهت عیتماد بر خدای و منت نکشیدن از ایشان بعد از خبر دادن از قبح منت و اذیت تصریح میفرماید بنهی از ان
بقوله یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تبطلوا صدقاتکم باطل مکنید و تباه مسازید
مزد صدقهای خود را بالمن بمنت نهادن بر درویش چه این منافی قربتست پس ثواب بران مرتب نشود
والاذی و دیگر نیست و نابود گردانید صدقهای خود را یعنی بایذا و رنج رسانیدن چه این نیز منافی
اخلاص است و عدم ثواب بران از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که اگر قدرت ندارید که بمال خود
مردمان را یاری نمائید و ایشان را از تنگی معیشت بیرون آرید باری بحسن خلق با ایشان سلوک کنید و چون
من و اذیت منافی اخلاص است و میگوید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی مانند باطل کردن
آنکسی از طریق اخلاص درگذشته و بسمت نفاق متمسک گشته ینفق ماله رئاء الناس نفقه میکند مال
خود را برای نمودن بمردمان نه برای رضای یزدان ولا یؤمن بالله والیوم الآخر و نمیگرود
بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای او دادی نه برای روی و ریا و اگر بقیامت اعتقاد
داشتی معامله برای مجازات دادی نه برای مرایات فمثله پس نمودار این ریاکار منافق کمثل صفوان
همچو نمودار سنگ خاره املس است علیه تراب بران سنگ خاک خشک است فاصابه پس رسیده باشد
بران سنگ وابل باران بزرگ قطره فترکه پس گذاشته باشد آنخاک را آن سنگ و بگذاشته باشد
آنرا صلدا سنگی خالی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بران سنگ نمودار نفقهای
او که بریا کرده چون قطرات باران عذاب از سحاب حباب ربانی ریزان گردد و آثار از نفقها محو شده سنگی بحال
بماند و تمامی اعمال اهل ریا همین حال دارد لا یقدرون علی شیء قادر نباشند این نفقه کنندگان
بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه کسب کرده باشند یعنی تصدق نموده باشند بریا مراد آنست که بآن
صدقه ریا منتفع نشوند و بران ثواب نیابند در روز قیامت والله لا یهدی القوم الکافرین
و خدای راه ننماید بخیر و رشاد گروه ناگرویدگان را یعنی لطف ننماید با ایشان بر وجه اجبار تا ناگراه کسب
طاعت کنند چه این منافی حکمتست ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که در روز قیامت
حق تعالی ندا کند که من قبول نمیکنم کرداری را که غرضی از غرض دنیا با آن آمیخته باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که حضرت عزت فرموده که هر که عملی کند برای من که غیر مرا دران شریک سازد من آزاد اگذارم برای
آن شریک و مثل الذین و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم انفاق میکنند

مالهای

مالهای خود را بدرویشان ابتغاء مرضات الله برای طلب رضای خدای وتثبیتا من انفسهم
و بجهت ثابت گردانیدن بعضی از نفسهای خود را بر ایمان چه مال شقیق روحست پس کسیکه بذل مال خود کند برای
خدای تثبیت همه نفس خود کرده و گویند مراد به تثبیت تصدیقست باسلام و تحقیق جزا یعنی بجهت تصدیق ایشان
باسلام و قوت یقین و بصیرت او بآن و محقق داشتن جزا و پاداش صادر شده باشد انفاق از نفسهای ایشان
و مثل نفقه این جماعت در نمو کمثل جنة مانند بوستانیست که واقع شده باشد بربوة بموضعی بلند که تاب
آفتاب زودتر بوی رسد و بادهای خنک بر درختان او بیشتر وزد تا بارزنده تر باشد و از آفت ارضی دورتر
و بجهت آن میوه آن در حسن منظر و نمو بمرتبه کمال باشد و آن بستان پرمیوه اصابها رسد بوی وابل
باران بزرگ قطره فآتت پس بدهد و بار آورد اکلها میوه خود را ضعفین در حالتی که دو برابر باشد
یعنی در یک سال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فان لم یصبها پس اگر نرسیده باشد آن
باغ وابل باران بزرگ قطره فطل پس برو رسد باران ضعیف که این قدر نیز کافی باشد از برای
رویانیدن آن مراد آنست که نفقات این جماعت پاک و پاکیزه و با نمو است نزد خدای و بهیچ حال ضایع نمیشود
و اگرچه متفاوت باشد در کم و بیش باعتبار آنچه منضم شود با او از زیادتی مثوبت بر سبیل تفضیل و یا مکافات مثوبت
بر طریق عدل والله بما تعملون و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بر وجه اخلاص نه از روی ریا بصیر
بیناست و مناسب هر کس جزا خواهد داد باز سر رشته کلام را بمبحث ریاکار کشیده بر وجه تهدید میفرماید که ایود
احدکم آیا دوست دارد یکی از شما مراد انکار است یعنی دوست نمیدارد یکی از شما ان تکون له
آنکه باشد مر او را جنة من نخیل واعناب بوستانی از درختان خرما و انگورها یعنی باغی مشتمل
برین اشجار تجری من تحتها الانهار میرود از زیر درختان آن جویهای آب له مر آنکس را
باشد که صاحب باغ است فیها و آن بوستانها من کل الثمرات از همه انواع میوه‌ها نه همین خرما
و انگور واصابه الکبر و حال آنکه رسیده باشد آن صاحب باغ را پیری بزرگسالی و از همه کارها
باز مانده و عاجز گشته وله ذریة ضعفاء مر او را باشد درین پیری فرزندان که خورد و ناتوان
باشند و قادر بر کسب نباشند و معیشت او و فرزندان او همین بوستان باشد فاصابها
اعصار پس برسد برین بوستان پرمیوه گردبادی سخت فیه نار که در او آتشی باشد و اینچنین
باد آتشین سموم را گویند فاحترقت پس بسوزد آن باغ بسبب آن سموم و صاحب باغ متحیر شده مهموم

شود و در کار خود فرو ماند غرض تمثیل حال کسیست که افعال نیکو کرده باشد و آن را بریا که مبطل آنست آمیخته باشد بحال
کسی که باغی پر از میوه داشته باشد که سبب معیشت او همین باشد پس سموم بدان وزد و همه را نابود سازد و هیچ نفع
بران مرتب نشود یعنی همچنانکه این باغ با وجود احتیاج بآن زوال پذیر شود و صاحب آن بر فوت آن حسرت خورد
ریاکار نیز در روز قیامت که محل احتیاج است از عمل خود نفع نیابد و حسرت خورد كَذَٰلِكَ همچو بیانی
که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ بیان میکند خدای برای شما نشانهای
الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا شاید که شما در ان تفکر کنید و ازان عبرت گیرید و عبادت
و عمل نیکو غیری را شریک وی نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان أَنْفِقُوا انفقه
کنید در راه خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزهای آنچه کسب کرده اید یعنی از حلال آن نه حرام وَمِمَّا
أَخْرَجْنَا لَكُمْ و آنچه بیرون آوردیم از برای شما مِنَ الْأَرْضِ از زمین از غلات و میوها که در ان زکوة
واجب باشد و از معادن که خمس دران فرض باشد آورده اند که اغنیای انصار بوقت خرما آنچه رسیده تر
و گزیده تر بود بمسجد پیغمبر صلعم آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجر ازان تناول کردندی روزی یکی
از مالداران دو صاعی خرما که ازان هیچ نمی ارزید آورد و در میان خرماهای نیکو بریخت و کالای
خبیث خود را بآن متاعهای پاکیزه بر آمیخت حق تعالی ازین نهی فرمود که وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ
و قصد مکنید چیزی فاسد و ناخوش که از دنائت مِنْهُ تُنْفِقُونَ ازان نفقه کنید وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ
و حال آنکه نیستید شما فرا گیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مگر آنکه چشم فرا خوابانید
فِيهِ در گرفتن آن بجهت کراهت از اخذ آن پس آنچه نه پسندید بدیگران مپسندید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است از کسی که تصدق کند بمال خبیث و ضایع حَمِيدٌ ستاینده آن را که صدقه از مال
پاکیزه دهد و در حدیث آمده که حق تعالی پاک و پاکیزه است جز پاک و پاکیزه قبول نکند الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ
الْفَقْرَ دیو سرکش که ابلیس است وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی در وقت اراده انفاق شما را از درویشی میترساند
تا ازان باز ایستید وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ و میفرماید شما را بخصلت زشت که بخل و امساکست وَاللَّهُ
يَعِدُكُمْ و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً مِنْهُ آمرزش گناهان شما را از جانب
او وَفَضْلًا و افزونی روزی در دنیا بعوض صدقه و یا فزونی ثواب در عقبا وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای
بسیار فضیلت بر نفقه کنندگان عَلِيمٌ دانا بنفقه دادن بر وجه اخلاص پس بتبعیت شیطان عین شقاوت و تبعیت

رحمان

رحمان عین سعادت يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت را که آن علامتیست که بآن میان القاء رحمانی
و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد از کسانی که طلب آن نمایند و این بوسیله اتباع شریعت
نبویست صلعم و یا الحکمت تحقیق علم است و اتقان عمل تا آن بدانند که چه می باید کرد و بکه می باید داد از حضرت ابو عبد الله
مرویست که مراد بحکمت درین آیه علم قرآنست و فقه و این قول شامل هر دو قولست و در حدیث نبوی صلی الله
علیه و آله وارد شده که آنحضرت فرمود که حق تعالی بمن عطا فرمود از حکمت قرآن را و هیچ خانه نباشد که در چیزی
از حکمت نباشد مگر که خراب و ویران باشد پس فقیه شوید در دین و تعلیم گیرید و نادان ممیرید وَمَنْ يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ و هر که داند حکمت را که علم دین است فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس بدرستی که داده اند او را نیکویی
بسیار چه او جامع خیر دنیا و عقبی است و چون حق تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا
قَلِيلٌ و علم و دانش را ببسیاری خیر صفت کرد که فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت
نکند و داغ خدمت ایشان را بر جبین احوال خود نکشد که او را خَيْرًا كَثِيرًا داده اند و آنها را متاع قلیل وَمَا يَذَّكَّرُ
و پند پذیر نشوند بآنچه مذکور شد از آیات روشن و موعظهای حسن إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان
عقول خالص از متابعت هوا و هوس وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ و آنچه صرف کردید ای مؤمنان از نفقه اندک
یا بسیار و بسر و علانیه بطریق فرض یا تصدق و بر وجه اخلاص یا ریا در طاعت و یا معصیت أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود
واجب و لازم کردانید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ پس بدرستی که
خدای میداند آن را او به نیک و بد و حلال و حرام آن عالم است و بر وفق آن جزا خواهد داد وَمَا لِلظَّالِمِينَ
و نیست مر ستمکاران را که نفقه کنند در معاصی و بریا و یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ أَنْصَارٍ
هیچ یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید
صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آشکارا کردن آن چه دیگران از ابدان رغبت
می افتد و بر بخیلان حجت لازم میشود و دلهای بیگانگان باشنایی با اهل حق میل میکند وَإِنْ تُخْفُوهَا
و اگر نهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ در حالتی که دهید آن را بدرویشان در خفیه فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ
پس آن اخفا بهتر است شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه میپاید و درویش نیز از مذلت اخذ آن و از بی آبرویی
محفوظ میماند و علی بن ابراهیم از صادق علیه السلام روایت کرده که صدقه در خفیه مختص است بمستحب و اما در مفروضه
چون زکوة و خمس اظهار آن افضلست تا متهم نشود به ندادن آن و مردمان باو اقتدا کنند در فعل واجب و ازین

عباس نیز روایتست که صدقه سر در مندوب افضلست از علانیه هفتاد مرتبه و صدقه فریضه علانیه افضلست از سر
به بیست و پنج درجه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که صدقه پنهانی غضب ربانی را فرو نشاند و دفع
گناهان میکند همچنانکه آب فرو می نشاند آتش را حاصل که حق تعالی میفرماید که اگر صدقه بدهید با خفیا آن بهترست
از علانیه وَیُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ و در گذرانیم و بپوشانیم از شما بعضی از گناهان شمارا یعنی آنچه
حقوق الناس باشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید از اظهار صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ
داناست و همه را برفق آنچه خواهد داد لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن
مردمانرا و ایشانرا براه راست داشتن بلکه بر تو همین دعوتست و امر باعمال حسنه مثل صدقه دادن بهترین
مالها بدون منت و آزار و غیر آن و نهی از اعمال قبیحه مانند منت نهادن و اذیت رسانیدن و تصدق
چیزی خبیث را بمساکین دادن و امثال آن وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بعنایت و لطف و توفیق خود
يَهْدِي راه مینماید بایمان و اعمال صالحه مَن يَشَاءُ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ هر که را خواهد یعنی
توفیق لطف مینماید بهر که شایسته آنست از کسانی که در طلب هدایت اند و نظر کنند در ادله تا دیده نه کسانی
که جاحد و معاندند فَلِأَنفُسِكُمْ پس از برای نفسهای شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست پس چرا در انفاق
منت مینهید و مال خبیث را نفقه میکنید وَمَا تُنفِقُونَ و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ
مگر برای طلب رضای خدای و خوشنودی وی وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ جزای آن بتمام میرسانند بسوی شما وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نشوید یعنی ثواب
اعمال شمارا چیزی کم نکنند و صدقاتی که بی منت و آزار باشد و از طیب اموال بود لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانراست
یعنی مستحق آن درویشانند الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنها که بازداشته شده اند در راه خدای
یعنی مشغولی ایشان بجهاد یا بدوام طاعت ایشانرا بازداشته از کسب معیشت لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند
بواسطه اشتغال بغزا یا بسایر طاعات ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و امثالها
درویشان مهاجر بودند قریب بچهارصد تن چون عمار یاسر و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال
ایشان که در مدینه منزلی و ملکی نداشتند که شب آنجا ببرند بلکه مسکن ایشان در شب صفه مسجد پیغمبر صلعم و آله
بودی و لهذا ایشانرا اصحاب صفه میگفتند و در روز ملازم آنحضرت بودندی نه نظر التفات بر کسب می انداختند
و نه بسؤال و طلب روزی میپرداختند و از این جهت يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا کسی که نادان

و بیخبر است

و بیخبر است از حال ایشان أَغْنِيَاءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بجهت باز ایستادن ایشان از سؤال و استغنا
از خلق تَعْرِفُهُم میشناسی ایشانرا ای محمد بِسِيمَاهُمْ به نشان و علامت ایشان که زردی رنگست
و ضعف بدن و خمیدگی پشت لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سؤال نمیکنند مردمانرا و چیزی نمیخواهند از ایشان
إِلْحَافًا در حالتی که الحاح و ابرام کنندگان باشند مراد عدم سؤالست بالکلیه وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
و آنچه نفقه میکنید از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدای
بآن داناست و برفق آن جزا خواهد داد مرویست از ابن عباس که روزی پیغمبر صلی الله بر اصحاب صفه
بگذشت و فقر و مسکنت ایشانرا بدید فرمود که هر که از امت من که برین حال باشد که شما اید و بدان خورسند
باشد فردای قیامت در بهشت از رفیقان من باشد و در خبر است که درویشان در عرصات قیامت آیند
و فرشتگان ایشانرا گویند که شمارا چیزی نبود در دار دنیا تا حساب باز دهید پس بحساب ایشانرا ببهشت برند پیش
از توانگران بپانصد سال در اسباب نزول و بعضی دیگر از تفاسیر موافق و مخالف مذکورست که روزی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را از متاع دنیا چهار درم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود و یکی را در روز و یکی را در سر
و یکی را در علانیه چون این عمل از سید اوصیا صادر شد سید انبیا صلی الله علیه و آله برین مطلع شده پرسید که
ای علی ترا چه برین داشت که برین طریق تصدق نمائی شاه اولیا فرمود که یا رسول الله طریق تصدق را که خشنودی
خدای تعالی بران مترتبست بیرون ازین چهار صورت نیافتم بان وجه تصدق کردم بتمنای آنکه یکی از آنها
شرف قبول یافته بموضع رضا رسد حضرت چون این جواب بشنید فرمود که یا ابو الحسن آنچه مستحقی ترا امید شده و آنچه
امیدوار بودی حضرت رب الارباب بتو رسانید پس حق تعالی در شان عالیشان او این آیه فرستاد
الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند در راه خدای بر مستحقان أَمْوَالَهُم مالهای خود را بِا
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز سِرًّا وَعَلَانِيَةً در نهان و آشکارا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست
مزد صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که بهشت باقیست و نعیم جاودانی وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ و نباشد ترسی از فوت اجر و نقصان بر ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند
بسبب آن و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که چهار درهم که
علی تصدق کرد سبقت داشت بر چهار هزار درهم بعد از ترغیب بندگان در انفاق و بیان اجر آن ذکر ربا
میکند که ظن جاهل در ان زیادتی مالست و حال آنکه در حقیقت موجب نقص آنست و میفرماید که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ

الربوا آنانکه میخورند ربا را لا یقومون برنخیزند از قبرهای خود در بعث الا کما یقوم مگر چنانکه برخیزد
الذی یتخبطه الشیطان آنانکه بیفکند آنرا دیو من المس از جهت سودن مراد دیوانگی و صرعست
زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او زایل سازد و دماغ آن پریشان کرداند و او را صرع و
دیوانگی پیدا شود حق تعالی بر وجهی که متعارف ایشان بود اجزای آن میکند مخلص سخن آنست که خورندگان
ربا روز قیامت بشکل دیوانگان از قبور برخیزند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشان بشناسند ذلک
بانهم قالوا آن عذاب ایشانرا بسبب آنست که ایشان گفتند که انما البیع مثل الربوا جز این نیست
که بیع مانند رباست کفار یک درهم بدو درهم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست بلکه بیعست و میان
ربا و بیع فرق نمیکردند و احل الله البیع و حال آنکه حلال کردانیده است حق تعالی بیع را و
حرم الربوا و حرام ساخته است ربا را فمن جاءه موعظة من ربه پس هر که بیاید یعنی برسد
باو پندی از نزد پروردگار او و مانند نهی از ربا فانتهی پس باز ایستد از و فله ما سلف
پس مر اوراست آنچه گذشته از گرفتن ربا پیش از تحریم و آنرا از ان نتوان گرفت و در آخرت بر گرفتن عقوبتی
نباشد و امره الی الله و کار او باز گذاشته بخدا یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت
حق است که توفیق رفیق او سازد بوسیله آیات زاجره تا مرتکب آن نشود و من عاد و هر که باز گردد باستحلال
یا بعد از آنکه خدای آنرا حرام کردانیده فاولئک پس آن گروه که حلال دانستند ربا را و امر و نهی الهی را نشنوند
اصحاب النار یاران دوزخند هم فیها خالدون ایشان در ان جاوید خواهند بود
زیرا که حلال دانستن ربا کفر است یمحق الله الربوا کم و کاست میکرداند خدای مال ربا را و میبرد برکت
آنرا یعنی بسیار و افزون باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد و یربی الصدقات و افزون میکند
خدای صدقها را یعنی هر چند کم شده باشد مزد آنرا در آخرت زیاده بدهد و با وجود این در دنیا برکت در ان
ارزانی فرماید والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی را که مصر باشد
بر تحلیل محرمات اثیم گناهکاری که حریص باشد بر ارتکاب ربا و بسیار محارم مرویست که روز قیامت شکم
ربا خورندگان پر از مار باشد و پوست شکم ایشان چنان ضعیف بود که آن ماران را در اندرون ایشان
توان دید و نیز از پیغمبر صلعم مرویست که ربا هفتاد بابست و کمتر آن نزدیک خدای مانند زنا باشد با مادر خود
بعد از ان در حق مومنانی که باز ایستاده اند از ربا میفرماید که ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه

کرویده اند

کرویده اند بخدا و رسول او و هر چه از نزد خدای آورده از امر و نهی و عملوا الصالحات و در عمل آورده اند
او امر او را بموجب فرمان و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را و اتوا الزکوة و دادند زکوة را
لهم اجرهم عند ربهم مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان در روز قیامت و لا خوف
علیهم و نیست هیچ ترسی بر ایشان از آنچه بر ایشان رسد و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند
بر فوت نعمت و مثوبت از ایشان مرویست که در جاهلیت ولید بن مغیره ربا با مردمان معامله میکرد و او را
بر قبیله ثقیف بقیه از ان مانده بود و چون فوت شد خالد ولید بعد از اسلام مطالبت آن کرد آیه آمد که
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و ذروا و وا
گذارید و دست باز دارید ما بقی من الربوا آنچه باقی مانده از ربا ان کنتم مؤمنین اگر هستید
شما باور دارندگان حرمت ربا را که دلیل ایمان و امتثال او امر است فان لم تفعلوا پس اگر نکنید یعنی اگر
بقیه ربا را ترک نکنید فاذنوا پس اعلام کنید یکدیگر را و حفص فاذنوا خوانده یعنی عالم شوید بحرب
من الله و رسوله بجنگ کردن که صادر شده باشد از خدا و رسول مراد جهاد اسلام است با ایشان
با آنکه حرب خدا آتش دوزخست و حرب رسول شمشیر او و ان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربا فلکم
رؤس اموالکم پس شماراست تمامی سرهای مال شما لا تظلمون نه شما ستم کنید بر مدیون و زیاده از رأس
المال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه شما چیزی بکاهد مرویست که بعد از نزول این آیه
مسلمانان راضی شدند که سرمایه خود بستانند و جمعی که تنگدست بودند گفتند مارا مهلت دهید تا محصول غلات
ما رسد بعد از ان ادای دین شما کنیم ایشان درین باب تعجیل کردند حق تعالی فرمود که و ان کان ذو
عسرة و اگر باشد خداوند دشواری و تنگی یعنی اگر قرض دار مفلس باشد و تنگدست افتد فنظرة
پس حکم آن مهلت دادنست الی میسرة تا بوقت توانگری و آسانی و ان تصدقوا و اگر صدقه کنید
شما بقرض دار یعنی ابرا کردن شما ذمه او را خیر لکم بهتر است مر شمارا یعنی ثواب آن بیشتر از مهلت
دادنست چه هر روز ثواب تصدق بر نامه اعمال شما ثبت خواهد شد ان کنتم تعلمون اگر هستید شما
که بدانید ذکر جمیل و ثواب جزیل آنرا و اتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که ترجعون فیه
باز گردانیده شوید همه شما در ان روز یعنی قیامت الی الله بحساب خدای و بجزای او ثم توفی
پس تمام شود کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای آنچه داده باشد از نیک و بد و هم لا یظلمون

وایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب یا ایها الذین امنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم
وچون معامله کنید با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقدی کنید که یکی از دو عوض آن دین باشد الی اجل مسمی
تا وقتی نام برده ومعلوم فاکتبوه پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله واسم هر دو معامله
کننده ومبلغ حق ومقدار اجل تا بوقت حاجت بدان رجوع کنید این امر بر سبیل ندبست نه وجوب ولیکتب
وباید که بنویسد وثیقت دین را بینکم درمیان شما کاتب بالعدل نویسنده بداد وراستی یعنی
زیاده وکم نکند در اصل ومال ولا یاب وباید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده ان یکتب آنکه بنویسد
وثیقت معامله را کما علمه الله بچنانکه بیاموزانید اورا خدای یعنی بدان نوع که امر شرع بدان واقع
شده فلیکتب ولیملل پس باید که کاتب املا کند الذی علیه الحق وآنکس که بروست دین
وبزبان خود اقرار کند بنفس خود ولیتق الله وباید که بترسد املا کننده از خدای ربه که پروردگار
اوست ولا یبخس وکم نکند در وقت اقرار منه از ان حق که بروست شیئا چیزی را یعنی آنچه
حقست املا کند بدون نقصان فان کان الذی پس اگر باشد آنکس که علیه الحق بروست حق یعنی
در ذمت اوست سفیها بالغ ناقص عقل وغیر رشید که صرف اموال کند در غیر اغراض صحیحه وفریب خورد
در معامله او ضعیفا یا عاجز ناتوان یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد او لا
یستطیع ان یمل هو یا آنکه استطاعت نداشته باشد که املا کند فلیملل پس باید که املا کند الحق را
ولیه بالعدل ولی هریک ازینها که گذشت براستی یعنی ولی او زیاده وکم املا نکند مراد بولی قیمست
مر طفل را وسفیه ووکیل ومترجم مر غیر مستطیع را واستشهدوا وگواه گیرید بر معامله خود شهیدین
دو گواه این امر نیز برای ندبست یعنی سنت است مرشمارا که دو گواه گیرید نزد معامله من رجالکم
از مردان خود یعنی از اهل ایمان فان لم یکونا رجلین پس اگر این دو گواه نباشند دو مرد یعنی
اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فرجل وامرأتان پس یک مرد ودو زن یعنی باید که گواهی دهد
مردی ودو زن ممن ترضون من الشهداء که از ان کسانی باشند که راضی وپسندیده باشند
از گواهان یعنی عادل باشند وآنکه دو زن با مردی گواهی دهند ان تضل بجهت ترس آنکه چون فراموش
کند احدیهما یکی ازین دو زن معامله را که بران گواه بودند فتذکر احدیهما الاخری
پس یاد دهد یکی از ایشان دیگری را مراد آنست که چون بجهت ضعف عقل زن وغلبه نسیان آن

چون معامله را فراموش کند یکی دیگر اورا بیاد دهد ولا یاب الشهداء وباید که ابا نکنند وسر باز نزنند از قبول
شهادت اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای گواه شدن واین فرض کفایتست ولا تسأموا
وباید که اظهار ملال نکنید ان تکتبوه از آنکه بنویسید صغیرا او کبیرا در حالتی که آن حق خرد
باشد یا بزرگ یعنی اندک وبسیار آن بنویسید الی اجله تا مدت آنکه مقرر شده باقرار مدیون ذلکم
این کتابت شما اقسط عند الله راست تر است نزدیک خدای واقوم للشهادة
وادنی الا ترتابوا وثابت تر ویاری دهنده تر برای اقامت شهادت چه صحیفه دین یاد دهنده
گواهانست آن گواهی که از خاطر رفته باشد پس ترک کتابت مکنید الا ان تکون تجارة حاضرة
مگر آنکه باشد آن معامله بحضور تدیرونها بینکم که میگردانید آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست
بدست ونقد بنقد بدون تعیین اجل در اخذ عوضین فلیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی
الا تکتبوها اگر ننویسید آنرا بجهت بعد آن از نزاع ونسیان واشهدوا اذا تبایعتم
وگواه گیرید چون خرید وفروخت کنید نقد بنقد امر برای ارشادست واباحت ومرحمت بر بندگان چه اگر
گواه نباشد ممکن است که یکی از بایع ومشتری منکر بیع شود ویا نزاع کند در کمیت اخذ عوضین ویا در شرط
باخیار وغیر آن ولا یضار وباید که رنج رسانیده نشود کاتب نویسنده یعنی اورا باکراه
وزور کتابت نفرمایند ولا شهید ونه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد
ویا معنی آیه آنست که باید که کاتب ضرر نرساند بر یکی از بایع ومشتری باینوجه که وثیقت درست نویسد
واز خیانت در کتابت احتراز کند وگواه نیز از راستی در نگذرد وگواهی نپوشد واز ادای شهادت ابا نکند
وان تفعلوا واگر بکنید این معامله کنندگان آنچه شمارا نهی کردم از اضرار کاتب وشهید وغیر
از منهیات فانه پس بدرستی که آن فعل نهی فسوق بکم نافرمانی باشد لاحق بشما وبیرون آمدن
از فرمان حق واتقوا الله وبترسید از خدای در فرمان او واخلاف مکنید در امور دین ودنیای شما
ویعلمکم الله ومی آموزاند خدای شمارا در احکام دین ودنیای شما والله بکل شیء علیم
وخدای همه چیز داناست وان کنتم علی سفر واگر هستید بر سفر یعنی اگر مسافر باشید ولم تجدوا
کاتبا ونیابید نویسنده که ثبت حقوق کند ویادداشت کتابت یافت نشود فرهان مقبوضة
پس چیزی که وثیقت دین باشد گروهای فرا گرفته شده است وقبض رهن بر طریق جوازست نزد اکثر فقها نه لزوم

پس رهن بدون قبض صحیح باشد فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا پس اگر امین دارد برخی از شما که قرض
دهنده اند برخی را که قرض گیرنده بجهت حسن ظن او و بواسطه این رهن ازو نگیرد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس
باید که ادا کند که امین داشته شده است یعنی قرض دار أَمَانَتَهُ وام قرض دهنده را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ لیتقی
اللَّهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا
الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را ای گواهان وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ
قَلْبُهُ پس بدرستی که گنه کار است دل او و چون محل اراده کتمان دل است از اینجهت اثم نسبت باو داد
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت کتمان آن عَلِيمٌ دانا و همه را جزا
و سزا خواهد داد لِلَّهِ مر خدای راست ثابت مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستارگان
و اصناف فرشتگان و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از سایر حیوانات و نباتات و جمادات
و غیر آن پس شما را امر میکند و نهی میفرماید بآنچه محض صلاح و نفع شماست نه بجهت احتیاج او سبحانه بدان
وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از قصدهای نیک و بد
أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید آن را يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار میکند شما را بدان خدای شما را
بدان جزا خواهد داد مرویست که حق تعالی روز قیامت اعمال بنده را بروی عرض کند از گفتار
زبان و کردار اعضا و قصد نیک و بد فَيَغْفِرُ پس بیامرزد لِمَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد بفضل خود
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر که را خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای
بر همه چیز از مغفرت و عقوبت قَدِيرٌ تواناست و بدانکه آیه عام است بر جمیع اشیا که بخاطر رسد و اما نزد
امامیه معاصی که خطور کند در دل و عزم بر فعل آن نداشته باشد حق تعالی بآن مواخذه نفرماید بلکه مواخذه
او بآنچیزیست که بنده عزم آن نماید و جازم شود بر فعل آن همچنانکه بمجرد عزم بر طاعت حق تعالی
ثواب آن طاعت را با آن کرامت فرماید چنانکه در اخبار آمده که منتظر وقت صلوة مانند شخصیست که در نماز
باشد و این از لطایف نعم حق تعالی است در خبر است که روز قیامت بنده را حاضر گردانند و صحیفه عمل او
در دست او نهند و نامه را بگشاید در اول آن صحیفه حجی قبول بیند ساعتی در ان اندیشه کند و گوید بار
خدایا تو عالمی که در دنیا حج نکرده ام حق تعالی گوید اگر چه حج نکرده اما فلان روز قافله حاجیان را دیدی
و ثواب در چشم میگردانیدی و میگفتی کاش استطاعت داشتمی تا با ایشان بحج رفتمی من صدق و اعتقاد ترا دانستم از آن

توحی

توحی مقبول نوشتم و بعد ازین آیه در ثنای امت مرحومه و سبکباری تکلیف بر ایشان میفرماید که آمَنَ الرَّسُولُ
گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ آنچیزی که فرستاده شد بر او مِنْ رَبِّهِ
از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام شرع این شهادتیست از نزد حق تعالی بر صحت ایمان آنحضرت
بر آنکه جازم است در امر خود همچنین است وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی گرویده اند مؤمنان نیز از امت او كُلٌّ همه
ایشان یعنی پیغمبر با همه امت آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدای یعنی بر وحدت او وَمَلَائِكَتِهِ
و بفرشتگان که مقربان حضرت کبریا اند نه آنکه دختران او اند همچنانکه زعم یهود است وَكُتُبِهِ و بجمیع کتابها
که فرو فرستاده است بحق و کلام او سبحانه وَرُسُلِهِ و بجمیع فرستادگان او که هریک پاک و معصوم اند و بندگان
برگزیده او اند بخلاف اهل کتاب که ببعضی کتب و رسل گرویده اند و منکر بعضی دیگر اند و بعضی پیغمبران را
ابن الله گفتندی چون عیسی و عزیر و همه متفق الکلمه شده میگویند لَا نُفَرِّقُ ما تفریق نمیکنیم و جدایی
نمیدانیم در میان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچکس مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بآنکه به بعضی تصدیق
کنیم و بعضی را تکذیب نماییم بلکه بهمه ایشان ایمان آورده ایم وَقَالُوا و گفتند همه مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم
یعنی اجابت کردیم قول خدای را وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم او را غُفْرَانَكَ بیامرز ما را
بآمرزش خود رَبَّنَا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی جزای تست بازگشت همه بعد از موت
این آیه تا آخر سوره بواسطه جبرئیل در شب معراج بر حضرت رسول صلی الله علیه نازل شد چنانکه در صحیح مسلم روایت
از ابن مسعود وارد است که آنحضرت در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز او را عطا کردند اول
نمازهای پنجگانه دوم هر دو آیه آخر سوره البقره سیم آمرزش و توبه کبایر امت مرحومه بعد از توبه چون شرک
نیاورند در ینابیع آورده که چون حضرت بمعراج رفت و بمنزل قرب رسید که مقام قاب قوسین او ادنی است
از حضرت عزت خطاب رسید که ای محمد بخواه آنچه خواهی نازابهند فرمود که التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ
الطَّيِّبَاتُ الطَّاهِرَاتُ از جانب الهی جواب آمد که السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
رسول صلی الله علیه و آله موافقت این کلام کرد و فرمود السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ
أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ
عَلِيًّا وَلِيُّهُ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ حق تعالی فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ سید عالم
مناجات کرد با نیمه که مرا شرکت بده با مؤمنان که ارزنده نیست حق تعالی فرمود که وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ

تا آخر بعد از آن از پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسید که امت تو در قبول احکام من چه میگویند که قالوا سمعنا واطعنا جواب
آمد که چون ایشان منقاد جمیع اوامر و نواهی اند لا یکلف الله تکلیف نکند خدای و در رنج نیفکند
نفسا هیچ نفسی را الا وسعها مگر بمقداری کمتر که از طاقت و گنجایش قدرت او بود و وظیفه آدمی شبانروزی
زیاده از هفده رکعت نماز فرض نکرده و در سالی بیشتر از یکماه روزه واجب نگردانیده یا آنکه بنده را
طاقت زیاده بران هست لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها یعنی منفعت آن
نیکوییها باو راجع شود وعلیها ما اکتسبت و بروی باشد آنچه بجای آورد از بدیها یعنی ضرر معاصی او
باو عاید گردد نه بغیر او مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در شب معراج این کلمات بارکات
واهب العطایا بشنید بالهام آلهی بر زبان مبارک این کلام میمنت فرجام را ادا فرمود که ربنا ای پروردگار ما
لا تؤاخذنا فرا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم فعلی از طاعات را او اخطانا
یا خطا کردیم و بی قصد فعلی منهی از ما صادر شد این کلام بر وجه خشوع و خضوع امت است سبحانه و اظهار عجز
و نیاز و شکستگی بدرگاه او چه بنده درین دو صورت از عقوبت ایمن است ربنا ای پروردگار ما ولا تحمل
علینا و بار مکن بر ما اصرا بار گران یعنی تکلیف امور شاقه که مشقت بسیار آرد باید کرد کما حملته
همچنانکه بار کردی یعنی تکلیف کردی آن بار گران و مشقت را علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که پیش
از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکلیفات با مشقت بسیار بر ایشان بود و در اخبار آمده که حق تعالی
در شبانروزی پنجاه نماز بر امت موسی ع فرض کرده بود و ایشان از زکوة ربع مال امر کرده بود و چون جامه ایشان
نجس شدی طهارت آن بآب جایز نبودی بلکه بر ایشان جایز بودی که آنرا ببرند و دور اندازند و نماز ایشان
جز در مسجد جایز نبودی و چون آب نیافتندی تیمم جایز نبودی و چون گناهی کردندی علامت آن گناه بر روی
ایشان بدید آمدی و چون در شب از ایشان بمعصیتی مشغول شدندی بر در سرای بخط روشن نوشته شدی که فلان
درین سرا فلان کار مشغول شده حق تعالی ببرکت و میمنت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله این تکلیف را
از امت مرحومه برداشت ربنا ای خداوند ما ولا تحملنا و بار مکن بر ما ما لا طاقة لنا آنچیزی
که طاقت و توانایی نیست ما را به بآنچیزی این کلام نیز بر وجه خضوع است و مجرد دعا کردن که محض عبادتست
زیرا که اگر چه ما این دعا نکنیم حق تعالی ما را تکلیف ما لا یطاق نفرماید زیرا که این قبیح است و حق تعالی ازین
مبراست واعف عنا و عفو کن و درگذار از ما گناهان را واغفر لنا و بپوشان از برای ما عیوب ما را

و بمواخذه آن ما را رسوا مساز و یا عفو فرما ذنوب ما را و بپوشان خطایای ما را و یا قول ما را عفو فرما و فعل ما را بپوشان
و یا عفو کن صغایر ما را و بیامرز کبایر ما را وارحمنا و ببخشای ما را بقبول طاعت و تفضل کن بر ما در دنیا
و عقوبت مکن انت مولانا تو کارساز و یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و نصرت
ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان بقهر کردن بر ایشان در مقاتله و بغلبه بر ایشان در حجت
در خبر است که حضرت رسالت صلعم این دعا را در شب معراج میگفت و فرشتگان آمین میگفتند و حق تعالی اجابت
میفرمود از آنجهت سنت است که این دو آیه را بسیار قراءت کنند و از پیغمبر صلعم مرویست که این دو آیه از گنجهای
بهشت است و حق تعالی بید قدرت خود آنرا نوشته پیش از آنکه آسمان و زمین آفریند بدو هزار سال
هر که بعد از نماز خفتن آنرا بخواند همچنان باشد که همه شب را احیا کرده و نیز فرمود که هر که این دو آیه بخواند جمیع مهمات
دنیا و آخرت او را بسازد و شیطان گرد او نگردد و در خبر آمده که رسول را گفتند که از خانه ثابت بن قیس بن شماس
نوری بر می آید مانند چراغ تابان فرمود که آخر سوره البقره میخواند از عبد الله عباس مرویست که پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمود که بنده چون این هر دو آیه بخواند و بدینجا رسد که غفرانک ربنا حق تعالی گوید غفرت لک
بیامرزیدم ترا چون گوید ربنا لا تؤاخذنا گوید مواخذه نکنم ترا و چون گوید ولا تحمل علینا گوید ربما
تکلیفی نکنم که طاقت آن نداشته باشد و چون گوید واعف عنا گوید عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید
آمرزیدم ترا و چون گوید وارحمنا گوید رحم کردم بر تو و چون گوید وانصرنا علی القوم الکافرین گوید نصرت
کردم و یاری دادم شما را بر جمیع کافران

سورة آل عمران مائتا آیة مدنیة

سوره آل عمران سه هزار و چهار صد و هشتاد کلمه است و چهارده هزار و پانصد و پنجاه و شش حرفست ابن عباس از
حضرت رسالت صلی الله روایت کرده که هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند حق تعالی و فرشتگان برو
صلوات دهند و بریده روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که سوره البقره و سوره آل عمران
بیاموزید که این دو سوره زهراوین اند یعنی دو سوره درخشنده اند و این هر دو سوره در روز قیامت مشابه
دو قطعه ابر بر بالای سر خواننده خود سایه اندازند و در روایت دیگر آمده که هر که در شب آدینه سوره آل عمران
بخواند فردای قیامت خدای تعالی او را دو پر دهد تا چون برق از صراط بگذرد و چون حق تعالی سوره البقره بذکر
توحید ختم کرد افتتاح این سوره بمثل آن کرده و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

الم منم خدایی که داناترم از جمیع کاینات الله خدای سزای پرستش لا اله الا هو نیست هیچ خدایی
مستحق عبادت مگر او الحی زنده ایست که زندگی هر زنده از وست القیوم پاینده که قیام هر پاینده
بدوست مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که اسم اعظم الهی در سه سوره است یکی الله لا اله الا
هو الحی القیوم در سورهٔ البقره است دوم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سوره آل عمران است
سیم وعنت الوجوه للحی القیوم که در سورهٔ طه است و آصف برخیا باین دو اسم مبارک تخت بلقیس را از سبا
نزد سلیمان آورد بدانکه هشتاد آیه ازین سوره در شان وفد نجران نازل شد و این شصت سوار بودند که بجهت مناظره
بمدینه آمدند و پیشوای ایشان سه کس بودند یکی عاقب که امیر ایشان بود دویم ایهم که کارگذار و معتبر ایشان بود سیم
ابوحارثه بن علقمه که مدرس ایشان بود و این هر سه ملوک روم و حکام ایشان بود القصه جامهای مزین پوشیده با آراستگی
تمام بمسجد رسول صلعم آمدند در وقتی که آنحضرت نماز عصر گذارده بود نزد او بنشستند و از هر جا سخن در پیوستند تا آنکه
وقت نماز ایشان در رسید دستوری خواستند و روی بمشرق کرده ناقوس زدند و نماز خود را در مسجد
بگذاردند و بعد از ان بمجلس رجوع کردند رسول صلی الله علیه و آله ایشان را باسلام دعوت فرمود عاقب و ایهم گفتند
که ما قبل از تو حلقهٔ دین الهی را در گوش و غاشیهٔ ملت حق بر دوش داریم حضرت فرمود شما را نسبت زن و فرزند بجانب
الوهیت و عبادت صلیب و اکل خنزیر از اسلام باز داشته است ایشان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بخدا محقیم
اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست و میدانید که عیسی
شربت اجل خواهد چشید و دیگر اعتقاد دارید که تصویر صورت عیسی در رحم مریم بتقدیر خدای بود و نیز میگویید که عیسی
اکل و شرب داشت و بتدریج از کودکی بنوکدو رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت میکنید و حق تعالی
از همه این منزه است و همه بدین اعتقاد ایشان ملزم گشتند و از مجلس برخاستند حق تعالی هشتاد آیه را از اول این
سوره در بارهٔ ایشان نازل ساخت و چون نزاع ایشان یکبار در الوهیت عیسی بود و بار دیگر در نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه
و آله لاجرم باول سوره ذکر الوهیت خود و حیات و قیومیت خود فرمود و بعد از ان در نبوت حضرت خاتمیت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود نزل علیک الکتاب فرو فرستاد خدای بر تو قرآن را بتدریج بالحق بعدل و راستی
مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است یعنی موافقست این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را
که پیش از ان بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و سایر اصول دین وانزل التوریة والانجیل
و فرو فرستاد توریت و انجیل را یکدفعه من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس در حالتی

که راه نماینده اند بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب امر واقع شده بآنکه خدا را بوحدانیت پرستند
و غیری را شریک او نسازند پس قول یهود و نصاری و آنچه بسبب عزیر و عیسی میگویند باطل باشد وانزل الفرقان
و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و گویند مراد بفرقان معجزات انبیاست ان
الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی
لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت بسبب کفر و عناد ایشان والله عزیز
و خدای غالبست و قادر بر کفار که هیچکس او را ازان منع نتواند کرد ذو انتقام خداوند عقابست و غضب
بر ایشان ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نیست بر وی چیزی فی الارض
ولا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم او سبحانه محیط است بجمیع کلیات و جزویات و علم عیسی ع
ببعضی مغیبات بود و آن نیز بالهام حق تعالی بود پس بچنان علم ناقص استدلال نتوان کرد بر ربوبیت
او هو الذی یصورکم فی الارحام اوست آن خدایی که تصویر میکند و مینگارد شما را در
رحمهای مادران شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد و بهر وجه که حکمت او تقاضا میکند از صورت مختلفه
چون کوتاهی و درازی و ذکورت و انوثت و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و زشتی و زیبایی و قدرت
عیسی برین وجه نبود بلکه در رحم تصویر یافته چگونه تصویر کننده خود تواند بود چه مصور مخلوقست و محتاج بخالق
و خالق همه اوست لا اله الا هو نیست هیچ خدایی که مستحق عبادت باشد جز او و هر چه او هستند
غیر او بنده اند و آنچه میکند از افعال محکمه کسی دیگر نمیتواند العزیز غالب بر همه اشیا الحکیم محکم کار
و دانا این اشارتست بکمال قدرت و شنای حکمت او هو الذی انزل علیک الکتاب
اوست آن خداوندی که فرو فرستاد بتو قرآن را منه آیات محکمات بعضی از ان کتاب آیتهای
محکم است و مفصل و مبین که در لفظ و معنی او هیچ اشکالی نیست هن آن آیات محکم ام الکتاب
اصل و معظم و آنست که غیر آن آیات بآن رد کرده میشود واخر و آیتهای دیگر که غیر محکمانند متشابهات
مانندهٔ اند بیکدیگر و بجهت آنکه مجملست و واضح المعنی نیست مگر بفکر و نظر تمام در ان نکنند تا بآن فضل علما
ظاهر گردد و حرص ایشان بر اجتهاد زیاده گردد و آن سبب مزیت ثواب ایشان شود فاما الذین
پس کسانی که از روی تقلید و تعصب نفسانی فی قلوبهم زیغ در دلهای ایشان کجی و تباهیست یا شک
در سخن الهی فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه منه آنچیزی را که لفظ او متشابه و معنی آن مشکلست

مِنْهُ ازین کتاب وبآن احتجاج می‌آورند برامر باطل خود باینوجه که میگویند اگر این از نزد خدای بودی ظاهر
بمعنی میبود نه متشابه ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ بجهت طلب کردن فتنه که شرکست ویا تکذیب قرآن وتلبیس
تشکیک بر جهال وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ بجهت طلب تاویل باطل خود که بر وفق مدعای ایشان باشد وَمَا
يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ ونمیدانند تاویل متشابهاتست وحمل آن بر معنی مراد او إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آن را
فرو فرستاده وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وکسانی که ثابت قدمانند در دانش ومتمکن در بینش که علمای
اهل ایمانند يَقُولُونَ میگویند این راسخان علم که آمَنَّا بِهِ گرویده‌ایم بمتشابه كُلٌّ همه محکمات ومتشابهات
مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ ویاد نکنند وپند پذیر نشوند إِلَّا أُولُو
الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه از دانش اختلال وبحی از عبدالله عباس مرویست که چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام این آیه قرائت کردی گفتی انا من الراسخین فی العلم من از آن راسخان علمم که
تاویل متشابه دانستند ودر تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست که مراد براسخان علم اهل نبوت اند که علم ایشان
از علم رسولست وعلم رسول از تلقین جبرئیل وعلم جبرئیل از لوح محفوظ وکتابت لوح از جانب رب العزة وحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از شما مردی باشد که بر تاویل قرآن کارزار
کند همچنانکه من بر تنزیل آن کارزار میکنم ودست مبارک بر دوش حضرت شاه ولایت نهاده فرمود که مرد اینکس است
وانکه آنحضرت فرموده که افضل راسخان در علم کسیست که عالم باشد بر جمیع آنچه حق تعالی فرو فرستاده از تنزیل وتاویل
وآنحضرت امیر المؤمنین است وسایر ائمه هدی علیهم السلام چه جمیع صحابه وتابعین در همه امور مشکله واحکام مشتبه رجوع
بایشان میکردند وایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند وبعد از آن از قول راسخان حکایت میکند که رَبَّنَا
یعنی ایشان میگویند که ای پروردگار ما لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا مگردان ومنحرف مساز دلهای ما را از حق بسوی
وپیروی متشابه بتاویل که پسندیده تو نباشد بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه نمودی بحق وبمدد
توفیق طریق هدایت بما نمودی یعنی بعد از آنکه بواسطه نصب ادله وازاله علل باطله ما را بر دین حق مستقیم گردانیدی
آنرا از ما باز مگیر تا نزد آن از نهج حق منحرف نگردیم بلکه ما را راسخ گردان بر حق وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً وببخش ما را از نزدیک خود یعنی لطفی که بسبب آن درجه بلند ومرتبه ارجمند نزد تو پیدا کرده بسعادت ابدی
رسیم ویا توفیق فرما بر ثبات واستقامت در دین که آن رحمت محض ومحض رحمتست تا از شک وشبهه خلاص شده بدین
مستقیم تو متیقن گردیم وهیچ از آن برنگردیم إِنَّكَ بدرستی که تو أَنْتَ الْوَهَّابُ تویی بخشنده هر مدعای

ومقصودی رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستی که تو فراهم آورنده وجمع کننده مردمانی
بعد از مردن ایشان لِيَوْمٍ برای حساب وجزا روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن
وآنچه در وست از حشر وجزا إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ بدرستی که خدای خلاف نکند وعده که در بعث
ونشر وحساب وجزا فرموده وبعد از آن در بیان حال کفار که دل ایشان منحرفست از نهج صواب میفرماید که إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق که آنانکه کافر شدند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز دفع نکند وباز ندارد أَمْوَالُهُمْ
مالهای ایشان که بدان مینازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ ونه فرزندان ایشان که بوجود آنها مفاخرت میکنند
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای هیچ چیزی نه در دنیا اگر بمحنت وبلیت گرفتار شوند ودر آخرت که ایشان را
بتنگنای جهنم رسانند وَأُولَئِكَ وآن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ همچنانکه
هیزم خشک که آتش بر می‌افروزد شان وعادت این جماعت کفار در تکذیب حضرت رسالت صلعم كَدَأْبِ آلِ
فِرْعَوْنَ مانند شان وعادت متابعان فرعونست که در تکذیب موسی وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وهمچو عادت
آنانکه پیش از فرعونیان بودند چون عاد وثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
پس بگرفت خدای یعنی عقوبت کرد ایشانرا در دنیا وآخرت بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود
وانکار وعناد ایشان وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ وخدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ بگو ای محمد
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر کسانی را که کافر شدند از صنادید قریش سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید
در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما در روز بدر وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وجمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ وبد آرامگاهیست دوزخ وچون حق تعالی وعده ظفر داده مر اهل ایمان را بیان آنچه
فرمود که در روز بدر با اهل کفر وطغیان فرود آمد واز عذاب استیصال وگفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی
که بود مر شما را ای قریش آيَةٌ علامتی ونشانی درست در نبوت محمد فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در دو گروه
که بهم رسیدند در مقابله یکدیگر در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار میکردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای وایشان لشکر ظفر پیکر رسول صلی الله علیه وآله بودند که سیصد وسیزده بودند هفتاد وهفت تن مهاجر
ودویست وسی وشش انصار وَأُخْرَى كَافِرَةٌ وگروهی دیگر ناگرویده بودند بخدا که لشکر ابوجهل بودند وآنها
نهصد وپنجاه تن بودند يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را دو برابر خود
رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی معاینه وآشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود

که مومنان را غالب گردانم پس چون ایشان را زیاده از دو برابر خود دیدند بوعدهٔ الهی قوی دل شده بر ایشان حمله کردند وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ و خدای قوت دهد بیاری کردن خود هر که را خواهد همچنانکه وعده نصرت داد اهل بدر را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در غلبه قلیل بی سلاح بر کثیر بسیار سلاح لَعِبْرَةً هر آینه عبرتیست و پندی لِأُولِي الْأَبْصَارِ خداوندان بینایی را که اهل بصیرت اند و خداوندان عقول صافیه و بصیرت بوده که صاحب رایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود در میان لشکر اسلام همین دو کس اسب داشتند یکی مقداد اسود و دیگری مرثد بن ابی مرثد و شش کس زره پوش بودند و لشکر کفار صد کس بر اسب سوار بودند با تمام سلاح و اول جنگی که در اسلام واقع شد این بود بعد از آن حق تعالی اخبار مینماید از آنچه باعث مردمانست بر عدول از هدایت بباطل و ضلال و میفرماید که زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شده است برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس یعنی شیطان در نظر مردمان آراسته است دوستی شهوات نفس را مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین دام شیطان اند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زنان دام شیطانند و نیز فرمود که باید که خلوت نکند هیچ مردی با زن بیگانه که شیطان سیم ایشان خواهد بود و در اخبار آمده که بیشترین معاصی و فتنها که در عالم واقع میشود از شامت زنانست وَالْبَنِينَ و از پسران که محبوب پدر و ایشان باعث بخل و جبن و فون پدر و مادرند چه بسبب محبت ایشان والدین را بر صرف مال و بخل میورزند تا ذخیرهٔ معاش ایشان باشد و بجهت تعلق خاطر با ایشان بحرب دشمنان نمی پردازند و همیشه غم و اندوه برای ایشان میخورند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و از قنطارهای فراهم آورده شده یا دفن ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره و قنطار یعنی مال بسیار است و گویند آن هشت هزار مثقال طلاست و نزد بعضی هشتاد هزار مثقال نقره از ابی عبد الله ع نقل است که قنطار پری پوست گاو است از دینار سرخ و درم سفید وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و از اسبان علامت دار یعنی اسبانی که علامت نیکویی داشته باشند از حسن صورت و خلقیت و نیکویی رفتار و مردمان بجهت مشغول شدن بر ایشان از عبادت الهی غافل میکردند وَالْأَنْعَامِ و دیگر از مشتهیات نفس چهارپایانند و از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و دیگر از کشت زار ذَٰلِكَ این که مذکور شد از امور مشتهیهٔ نفس مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی و از و حظ و نفع یابند وَاللّٰهُ و خدایی که معبود بحق است عِنْدَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ نیکویی بازگشت یعنی نعم اخرویه بمراتب از این نیکوتر است و بعد از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعمت اخروی میکند ازانکه ری

(از حطام)

از حطام فانی گردانیده متوجه ثواب باقی شوند و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد أَؤُنَبِّئُكُمْ آیا خبر دهم شما را ای مردمان بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از شرک و اجتناب کردند از کارهای زشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتٌ و آن بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا و هر چه در وست تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان آنجویهای آب که در شکاف زود بلکه در زمین رود خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند متقیان در آن بهشتها وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راست زنان حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از چرکهای که زنان دنیا را می باشد یا پاک از نقص خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ و دیگر ایشان راست خشنودی از خدای و این از بهشت و نعمتهای آن بهتر است وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست به بندگان و اعمال ایشان پس ثواب میدهد و عقاب میکند بر وفق عمل نیک و بد مرویست که حق تعالی با اهل بهشت خطاب کند که ای اصحاب بهشت از من راضی شدید ایشان گویند بار خدایا بهتر از این نعم بهشت چه تواند بود گوید خشنودی من بر همه که هرگز خشم نگیرم بشما و در آثار آمده که در بهشت چند چیز بهتر از بهشت است یکی رضای حق دوم خلود و نعم بهشت سیم همسایگی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام بعد از آن در صفت متقیان میفرماید که الَّذِينَ یعنی پرهیزکاران آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بآنچه تو فرمودی و جوارح و اعضای خود را در عبادت تو استعمال نمودیم امید آمرزش از تو داریم فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز برای ما گناهان ما را و از سر آن در گذر وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاهدار ما را از عذاب دوزخ و نیز در مدح ایشان میفرماید که الصَّابِرِينَ یعنی متقیان صبر کنندگانند بر ادای جمیع فرایض و سنن او بر ترک محرمات و در وقت رسیدن بلیات وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل و نیت در خبر است که چون شخصی راست گفتن شعار خود سازد و بر راست گفتن معروف گردد نام او را در صف صدیقان نویسند و اگر دروغ را ورد خود سازد بر عکس این باشد وَالْقَانِتِينَ و فرمانبردارانند امر خدا را در پنهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق بقصد طاعت و انقیاد حق تعالی در حدیث صحیح آمده که روزی آفتاب بر نیاید الا که بر پهلوی آن دو فرشته باشند که گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر امساک کننده مال او را در ورطهٔ تلف انداز وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ

در سحرها که وقتهای اجابت دعواست زیرا که مشقت عبادت درین وقت بیشتر است و نفس درین وقت مطمئن تر و از شواغل
دنیوی دورتر در خبر است که حق تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس و آواز قاری قرآن و آواز استغفار
کننده در وقت سحر از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیه گردد
و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایتست که مراد مستغفرین نماز گذارندگانند در سحرگاه در اسباب نزول آورده
که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بعلاماتی که در کتاب خود یافته بودند بشناختند
گفتند یا محمد ما را مسئله هست اگر جواب گویی ایمان آریم حضرت فرمود چیست گفتند خبر ده ما را که بزرگترین کلمه و شریفترین
شهادتی در کلام خدای کدامست این آیه آمد که شَهِدَ اللّٰهُ گواهی داد خدای یعنی بنصب دلایل و صحه
بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه بآن روشن گردانید اَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی یقین لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست که سزای پرستش باشد مگر او وَالْمَلٰئِكَةُ و فرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت او
وَاُولُوا الْعِلْمِ و خداوندان علم که مؤمنانند نیز شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق
جنان قَائِمًا در حالتی که او سبحانه اقامت کننده است بِالْقِسْطِ بعدل در جمیع افعال و اقوال خود در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام مذکورست که اولوا العلم انبیا و اوصیاند و ملایکه در شهادت دلالتست بر تعظیم ایشان و شکی نیست
که اولوا العلم شامل مجتهدان امامیه رضوان الله علیهم نیز هست و جابر بن عبدالله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که یکساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند که در علم دین نگرد بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدای را عبادت کند
انس بن مالک از رسول صلعم نقل کرده که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیحست
و بحث آن جهاد و فرشتگان در حلقهای مجلس عالمان رغبت کنند و پرهای خود در اداء ایشان مالند و در نماز
برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهند یعنی ماهیان دریا و هوام
و سباع و چهارپایان و آسمان و ستارگان و بدانید که علم زندگی دلست و نور چشمست و فکر کردن در علم مقابل روزه
باشد و درس آن برابر قیام شب و علم منوای عملست و عمل بی آن درست نیست و نیکبختان بآن ملهم گردند
و بدبختان از آن محروم مانند و جهت آنست که اولوا العلم مقارن حق تعالی و ملایکه واقع شده اند درین
شهادت که لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ تکرار کلمه شهادت جهت تاکیدست و دیگر تا مبتنی شود بران بقوله الْعَزِيزُ
خدایی که قویست و غالب بر جمیع ممکنات و همه محکوم و مامور اویند الْحَكِيمُ محکم کار در آنچه میکند و
میفرماید بدانکه این آیت را فضل بسیارست و ثواب بیشمار انس از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این آیه را بخواند

هیچ معبودی نیست که سزای
پرستش باشد مگر او

و در آخر آن بگوید وَاَنَا عَلٰی ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافریند تا برای
او استغفار و آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این را بخواند حق تعالی هشت در بهشت بروی بگشاید و هفت در
دوزخ بروی در بندد و نیز فرمود که هر که در وقت خواب کردن این آیه بخواند حق تعالی هزار فرشته را خلود
کند تا روز برای او استغفار کنند و ابو غالب قبطیان گفته که وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود
آمدم مردی در آخر شب این آیه را مکرر میخواند و انا اشهد بما شهد الله به استودع الله هذه الشهادة وهی
عند الله وديعة حتى يؤديها الي يوم القيمة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم دیدی آیه شهادت
میخواندی و در آخر آن کلماتی میگفتی در آن خبری از پیغمبر خدا شنیده گفت بلی گفتم مرا از آن واقف ساز گفت
تا یکسال تمام مرا خدمت نکنی من آن را بتو نگویم و من بر سر راه بودم بار باکشادم و یکسال خدمت او کردم چون مدت بسر
آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بدانکه ابو وایل حدیث کرد مرا از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
این آیه بخواند و در آخر آیه بطریق مذکور بگوید حق تعالی روز قیامت او را حاضر سازد و گوید که ای بنده من بعهد
من وفا کردی که توحیدست و من سزاوارترم از آنکس که بعهد وفا کند ای فرشتگان من درهای بهشت برای وی
بگشایید تا از هر دری که خواهد داخل شود و نیز از آنحضرت مرویست که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگری را
گفت از کجا می آیی گفت از نزدیک بنده عاصی که امروز معصیت میکرد و اینک دیوان عمل سیاه اوست که به
آسمان میبرم آن فرشته دیگر گفت حالیست که من نام او برات آزادی از آتش دوزخ بزمین میبرم فرشته اول
ازین متعجب شد فرشته دوم گفت چون تو از وی جدا شدی او آیه شهادت بخواند حق تعالی فرمود که من گناه
و معصیتش را بایمان و معرفتش بخشیدم از سعید بن جبیر روایتست که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بود چون این آیه نازل
شد همه بروی در افتادند و چون توحید اصل دین اسلامست ازین جهت بعد ازین در بیان اسلام میفرماید که
اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ بدرستی که دین پسندیده نزد خدای اسلامست نه ملت یهود و
نصرانیه که تحقیق است بشرک و کفر وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف کردند در آنکه دین اسلام حق است
و محمد پیغمبر بحق آنانکه اُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب توریت و انجیل اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر اسلام که آن آیات و معجزات ظاهره است
و از جمله آن قرآنست که موافق کتاب ایشانست و اختلاف ایشان برین وجه بود که بعضی گفتند دین اسلام
حقست و قومی دیگر گفتند آن مخصوص است بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق آن کردند حاصل که ایشان اختلاف کردند بغیا

بَيْنَهُمْ بجهت حسد یا جور وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ هرکه نکرود بآیتهای خدای که ورنست یا بایه
معجزات حضرت خاتمیت صلی الله علیه وآله یا بتوریت وانجیل که نعت حضرت در وند کورست فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی عنقریب اهل بغی وحسد وعناد فوت
شده بعذاب آخرت کرفتار خواهند شد فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اکر یهودان محاجه ومخاصمه کنند بتو ره
عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجت یا نصاری در مقام جدال در آیند بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ
وَجْهِيَ پس بکو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را وخالص کردانیدم همه خود را لِلَّهِ برای خدای
وبهیچ وجه غیری را باو شریک نمیکردم وَمَنِ اتَّبَعَنِ ونیز تسلیم کردم نفس خود را وخالص کردانیدم
همه خود را برای کسانی که پیروی کرده اند مرا ومعنی آنست که من با کسانی که تابع منند نفسهای خود را
از برای خدا خالص ساختیم وباخلاص تام بوحدانیت او کرویده ایم وَقُلْ وبکوای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مر آنان را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود ونصاری وَالْأُمِّيِّينَ وبکوی مشرکان
عرب که ناخوانده وناتوشنده اند ءَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آورده اید بجهت وضوح دلیل بر حقیقت
آن بجهانکه من آورده ام واتباع من وهنوز بر کفر خود دید وکویند استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام
آورید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اکر اسلام آورند امر حق را واقتدا کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بدرستی که
راه یافتند بمقصد رستکاری واز وادی کمراهی خلاص شدند وَإِنْ تَوَلَّوْا واکر اعراض کردند وپشت
بر اسلام آورند ترا هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام
رسانیدنست وپس تو تبلیغ آن کرده واقامت حجت نموده وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ خدای
بیناست به بندکان یعنی داناست بتکذیب وتصدیق ایشان پس بر وفق آن همه را جزا خواهد داد
إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ بدرستی که آنانکه کافر شدند ومنکر ویند بقرآن ومحمد وحجتهای
روشن که صریحا دلالت دارند بر وحدانیت حق واز جمله آن کتب دوست که متضمن توحید او یند وَ
يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ ومیکشتند پیغمبران را کشتنی ناحق وناروا واز پیغمبر صلعم مرویست
که بعد از تلاوت این آیه فرمود که یهودان چهل وسه پیغمبر را در یکساعت بکشتند پس صد ودوازده کس عابد
ایشان بر خواستند تا بر ایشان امر معروف ونهی از منکر کنند ایشان را نیز بکشتند چنانکه فرمود وَيَقْتُلُونَ
الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ ومیکشتند آنان را نیز که میفرمودند بعدل وراستی مِنَ النَّاسِ از مردمان

یعنی غیر از پیغمبران فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک أُولَئِكَ
آن کروه مذکوره یعنی کشندکان انبیا وآمرین بمعروف الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ آنکسانی اند که تباه
کشت ونیست شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ از این سرای که کسی ستایش آن نکند بلکه
بر ایشان لعنت کند وخون ومال ایشان مباح کردد ودر آخرت مخلد باشند در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ ونیست مر ایشان را در روز قیامت یاری دهندکان که عذاب از ایشان دفع کنند مرویست
که در عهد رسول صلی الله علیه وآله مردی وزنی از اشراف اهل خیبر زنا کردند ودر توریت حکم ایشان
رجم بود بر خواستند ونزد رسول ص آمدند بامید آنکه حکم او خفت حد باشد وچون این قضیه را معروض
داشتند حکم حضرت موافق حکم توریت واقع شد نعمان بن اوفی وعمرو بن حارث کفتند جور کردی بر ما
چه بر ایشان رجم نیست رسول ص فرمود دروغ میکویند در توریه حکم ایشان رجمست کفتند نه چنین است
حضرت بفرمود تا توریه حاضر کردند پس بایشان کفت که کیست در میان شما که اعلم باشد بتوریت کفتند
مردی اعور است در فدک که او را ابن صوریا کویند پس کس فرستادند واورا بمدینه آوردند وی نزد رسول
آمد وآغاز خواندن توریت کرد چون بآیه رجم رسید آنرا بپوشید وتلاوت نکرد عبدالله سلام برخواست
وآن آیه بخواند رسول کفت دانستید که آن حکم که من کردم وحکم توریت موافق قول منست وحکم توریت
چنان بود که مرد محصن وزن محصنه چون زنا کنند وبینه بر ایشان اقامت شهادت کنند ایشان را رجم باید کرد
واکر زن آبستن بود او را رها کنند تا بار بنهد بعد از آن او را رجم کنند پس رسول صلی الله علیه وآله بفرمود تا
آن زنا کنندکان را رجم کردند حق تعالی این آیه فرستاد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ
الْكِتَابِ ونمینکری بسوی آنانکه داده شده اند بهره از توریت یعنی نعمان بن اوفی وامثال او
يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند توریت
میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس روی میکردانند کروهی از ایشان که روسای یهودند
وَهُمْ مُعْرِضُونَ درحالتی که ایشان اعراض کنندکانند از حق باوجود علم ایشان بانکه رجوع باثبات
واجبست ذَلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میکویند لَنْ
تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مکر روزی چند شمرده
شده که هفت روز باشد یا چهل روز یعنی بسبب زعم ایشان بسهولت عذاب آخرت اعراض میکنند از حکم توریت

وغرّهم فی دینهم و فریب داد ایشانرا در کیش ایشان ما کانوا یفترون آنچه را که بودند که بر می بافتند
از سهولت عقوبت یا شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا
جمعناهم آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لیوم برای حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شکی
نیست در وقوع آن مرویست که در روز قیامت اول رایتی از رایات کفار که افراشته شود رایت جهود باشد
حق تعالی ایشانرا رسوا گرداند در میان اهل محشر و بعد از ان امر کند که ایشانرا بدوزخ برند و مخلد در آنجا باشند
ووفیت کل نفس و داده شود هر نفسی بتمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده باشد وهم لا
یظلمون و ایشان یعنی هیچکدام از نفس انسانی ستم دیده نشوند بنقص حسنات و زیادتی سیئات بلکه جزا
فراخور اعمال خواهد بود و چون حق تعالی ذکر کید اهل کتاب کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را تعلیم
کرد که چگونه با ایشان محاجت باید کرد و چگونه جواب ایشان باید داد و فرمود که قل اللهم مالک الملک
بگو ای محمد که بار خدایا ای پادشاهی و متصرف در همه ملک و ملک دنیا و آخرت که هر مالک که غیر تست هالکست
و هر ملکی سوای تو فانی آورده اند که در جنگ احزاب وقتی که خندق میکندند سنگی عظیم و سخت بدید آمد که آهن
بران کار نمیکرد آنحضرت بدان موضع آمده دران سنگ نگاه کرد تیک آهنین از سلمان گرفته آستین
مبارک در نوردید و بقوت روحانی بلکه بتایید ربانی چنان ضربتی زد که دو دانگ آن سنگ بشکست و برقی
از میان آهن و سنگ بجست مانند روشنی چراغ در شب تار و از درخشندگی آن کوههای مدینه روشن شده
و بجد مداین رسیده کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد پس رسول ص و اصحاب تکبیر گفتند و چون ضربتی دیگر
بزد ثلثی دیگر از ان سنگ شکسته شد و روشنی از ان تافت که قصور صنعای یمن مشاهده شد باز حضرت و اصحاب
تکبیر گفتند و در ضرب سیم و درخشندگی برق که از سنگ بجست قیاصر و قصور روم بالتمام بنظر در آمد رسول ص و اصحاب
تکبیر گفتند پس حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عنقریب آثار صولت اسلام باطراف و جوانب عالم رسیده همه نواحی
مسخر اهل اسلام شود اصحاب بشکرگذاری این نعمت مشغول شدند و منافقان طرح سخریت و استهزا
افکنده گفتند که عجب کاریست که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند و یاران خود را بگرفتن فارس
و روم وعده میدهد حق تعالی این آیه فرستاد که بگو ای محمد بار خدایا تویی خداوند ملک و همه ملک بید قدرت
تست تؤتی الملک من تشاء عطا میکنی پادشاهی را هر که را خواهی وتنزع الملک ممن تشاء
و می ستانی ملک را از اختیار هر که خواهی از جمله حکومت مکه و حوالی آن که از کفار قریش بود نزع کرده

بملازمان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله حواله فرمود و ملک روم و فارس و یمن از ارباب آن انتزاع نموده
بدین امت مرحومه ارزانی داشت و نزد بعضی مفسران مراد ملک نبوتست که از بنی اسرائیل ستد و بفرزندان اسمعیل
داد و یا امامتست که بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرمود وتعز من تشاء و ارجمند میسازی
هر که را میخواهی بتوفیق ایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان او وتذل من تشاء و خوار و بیمقدار
میگردانی هر که را میخواهی بخذلان بجهت عناد و کفر چون ابوجهل و جبل و متابعان او و گویند مراد بعزت
شرف قناعتست و بذلت خست حرص چه استغنای قناعت فقیر را بصدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگر را
در صف نعال افکند در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی روزی بقصد زیارت شیخ مقری که قطب
زهاد و عرفای عصر بود در رفته استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل
من تشاء نکته درخواست شیخ فرمود که روشن ترین وجهی در معنی این آیه آنست که ترا با هزار و پانصد پیل جنگی
و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بخانه همچون منی گدایی آورد و در صف نعال باز دارد و مرا
با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد بیت آنکو بقناعت آشنا شد ۞ از فیض تعز
من تشا شد ۞ وانکو ره حرص و آز پیمود ۞ مقهور تذل من تشا شد ۞ بیدک الخیر بدست قدرت تست
تحصیل همه نیکویها از دادن ملک و عزت بمؤمنان چون تعذیب کفار و عصات محض عدلست پس آن
در تحت خیر داخل باشد انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیزی از اعطای ملک و نزع آن و
اعزاز و اذلال توانایی و بهر که مصلحت بینی دهی تولج اللیل فی النهار در می آری شب را در روز
یعنی بتدریج شب را در روز می افزایی که در اول جدی که قصر ایام سالست و در طول سرطان که اطول میشود
وتولج النهار فی اللیل و در می آری روز را در شب یعنی از اجزای روز بتدریج کم میکنی و اجزای
شب را بدان زیاده میسازی تا شبی در آخر جوزا که کوتاه ترین شبست در آخر قوس که درازترین شب میشود و
تخرج الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات من المیت از مرده که آن نطفه است یا مانند
مرغ از تخم و درخت را از دانه وتخرج المیت و بیرون می آری مرده را چون نطفه و دانه و تخم من الحی
از زنده که حیوان و درخت و مرغست و گفته اند طیب مؤمن را از خبیث کافر آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله
نزدیکی از زوجات خود رفت زنی پاکیزه منظر خوب صورت و سیرت آنجا بود حضرت پرسید که این کیست گفتند یکی
از خالهای تو فرمود کدام خاله گفتند خالده بنت الاسود بن عبد یغوث و این مؤمنه بود و اسود پدرش

کافر فرمود که سبحان الذی یخرج الحی من المیت وترزق من تشاء بغیر حساب و روزی میدهد
از خزانه رحمت بی‌شمار هر که را میخواهد بی‌شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن را ندانند معاذ بن جبل روایت کند که من
بجهت مطالبه قرض خواهان یک جمعه بنماز حاضر نشدم رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چه چیز ترا از جمعه باز داشت
گفتم یا رسول الله چندانی یهودی را در ذمت من چند وقیه گندم است مرا نمیگذاشت که بنماز مشغول شوم فرمود
که این آیت را بخوان تا بقوله بغیر حساب و آنگه بگوی که یا رحمن الدنیا ورحیمها تعطیها من تشاء منهما
فاقض عنی دینی هر که این آیه را بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی
از برای او ادا کند جعفر بن محمد علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب وآیة الکرسی وشهد الله وقل اللهم مالک الملک را بزمین
نازل سازد گفتند بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معاصی است و ما بعرش مجید تو متعلقیم که محل طهور و قدس است
حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من که هیچ بنده مؤمن شما را قرائت نکند در عقب هر نماز فریضه مگر او را
در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت در و نگرم و هر روز هفتاد حاجتش روا کنم که کمترین آن
حاجتها آمرزش او باشد و از دشمنانش نگاه دارم و هیچ چیز او را از بهشت منع نکند مگر مرگ حق تعالی درین
آیه بیان فرمود که مالک دنیا و آخرت و قادر بر اعزاز و اذلال اوست در عقب آن مؤمنان را نهی کرد از
دوستی کردن با کافران که قادر نیستند بر اعزاز و اذلال و فرمود لا یتخذ المؤمنون می باید که فرا نگیرند
مؤمنان که دوستان خدایند و معزز و مکرم نزد او الکافرین کافران را که دشمن اویند و ذلیل و
خوارند نزد او اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بدون مؤمنان
یعنی باید که مؤمن دوست ندارد مگر مؤمنی ابن عباس گفته که جمعی از انصار با گروهی از کفار طرح دوستی افکنده
بودند و عبدالله بن جبیر ایشان را ازین منع میکرد فایده نمیداد حق تعالی این آیه فرستاد و ایشان را
ازان نهی کرده بعد ازان ایشان را ازین تهدید کرده فرمود که ومن یفعل ذلک و هر که بکند این فرا
گرفتن و دوستی را با دشمنان خدا فلیس من الله فی شیء پس نیست آنکس از ولایت دوستی خدای در چیزی
یعنی از دوستی خدای هیچ بهره نخواهد داشت الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم ازیشان از کفار
تقیة تقیه کردنی را که واجب باشد بر پرهیزیدن ازان که درین صورت جایز است که با ایشان اظهار دوستی کنید
بر وجه تقیه با ایشان مواسا نمائید ویحذرکم الله و میترساند خدای شما را از موالات با دشمنان او

نفسه از عذاب ذات خود یعنی عذابی که صادر شده باشد از محض قهاریت او و بسوط غیر و الی الله
و بسوی حکم خداوند و با جزای اوست المصیر بازگشت همه پس از نواهی بترسید این آیه مصرحست
بر آنکه مؤمن را واجبست که تقیه کند از مخالفان دین و با ایشان در سازد و بحسب ظاهر پیروی ایشان کند
ابن بابویه در رساله اعتقادیه آورده که تقیه واجبست تا بظهور صاحب الامر علیه السلام هر که آن را ترک کند
همچنانست که ترک نماز کرده حضرت صادق علیه السلام را گفتند یا ابن رسول الله مردی را در مسجد می‌بینیم که آشکارا
با او از بلعن میکند دشمنان شما را و نام هر یک را میبرد فرمود که ماله لعنه الله تعرض بما چه میشود او را خدا او را
از رحمت خود دور گرداناد که ما را در معرض ترتب میگرداند چه حق تعالی فرمود که ولا تسبوا الذین یدعون
من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز صادق علیه السلام فرمود که مقرب‌ترین شما نزد حق تعالی
کیست که عالم و عامل باشد بتقیه و نیز فرموده که تقیه دین منست و دین پدران من و از پدران آنحضرت حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بود که در اول اسلام با اهل کفار ملایمت مینمود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
با اهل خلاف بطریق ملاطفه سلوک میکرد چون قوت پیدا کرد شمشیر کشیده با اهل کفر و خلاف محاربه
کرد مرویست که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که بهلاکت و بدبختی گرفتار
شدم فرمود که چیست گفت کفار مرا گرفته و عذاب میکردند تا نسبت بجناب تو ناسزای بگویم من بی‌طاقت شدم
و آنچه اراده ایشان بود بر زبان من جاری شد فرمود که دلت چگونه بود گفت بسیار ازان کاره بود فرمود
که اگر بار دیگر بدست ایشان افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند بگوی و در دل کاره آن
باش ابن مسعود گفته که با اهل اختلاف مصافحه کنید و ایشان آنچه میگویند پیروی کنید اما در دل کاره ایشان
باشید و چون حق تعالی رخصت داد مؤمنان را در پوشیدن حق و مواسات کردن با کافران و مخالفان
دین جهت دفع ضرر ایشان در عقب آن بیان نمود که اگر کسی معنی این را کار بندد نه بجهت خوف و عذاب بلکه
از روی اعتقاد و رغبت قلبی با اهل کفر و خلاف محشور شود و بعذاب ابدی با ایشان گرفتار گردد پس فرمود که
قل بگو ای محمد ان تخفوا ما فی صدورکم اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شماست
یعنی موالات کفار در دل راه دهید او تبدوه یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست یعلمه الله میداند
خدای آن را و شما را بجهت آن بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهد کرد ویعلم ما فی السموات
و میداند آنچه در آسمانهاست از انواع علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از اصناف سفلیات پس

به پنهان و آشکارای شما عالم خواهد بود وَاللّهُ و خدای که علم ذاتی او بهمه چیزها رسیده عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بر همه چیز تواناست پس هرچه میکنید در سر و علانیه میداند و شما را بآن جزا خواهد داد و چون چنین است
نافرمانی مکنید و به دل او را اعتقاد نمائید و از نواهی او باز ایستید و چون تحذیر اهل کفر و عصیان کرد
از عقاب و عقب آن بیان وقت آن میکند بقوله يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ روزی که بیابد هر کس از عمل
کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ از آنچه کرده باشد از نیکویی مُحْضَرًا حاضر کرده شده نزدیک
خود یعنی صحیفه حسنات را به بیند وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد
تَوَدُّ دوست داشته باشد آنکسی لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا آنکه باشد میان او وَبَيْنَهُ و میان آن روز و عمل
بد او أَمَدًا بَعِيدًا زمان دور و دراز مراد آنست که نخواهد که مطلقا آن روز عمل خود را به بیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ
نَفْسَهُ و میترساند خدای شما را از عذاب خود و تکرار جهت تاکید است وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ و خدای مهربانست
به بندگان و بجهت این ایشان را میترساند از عملی که سبب عذاب و عقوبت ایشان باشد مرویست که یهود میگفتند
ما پسران خداییم و دوستان او و نصاری میگفتند که ما مسیح را پسر خدا میدانیم و بجهت این در تعظیم او میکوشیم و مشرکان
گفتند که ما بتان را دوست داریم و شفاعت آنها امیدواریم آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد إِن كُنتُمْ اگر
هستید شما ای اهل کفر تُحِبُّونَ اللّهَ دوست میدارید خدای را و لاف دوستی او میزنید فَاتَّبِعُونِي
پس پیروی کنید مرا در اوامر و نواهی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ
ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسانی را که بر پیروی من
راسخ باشند رَّحِيمٌ مهربانست بر ایشان برحمت خاصه مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را
تلاوت فرمود عبدالله ابی منافق با اصحاب خود گفت به بینید که محمد دوستی خود را با دوستی خدا مساوی میدارد
و ما را میفرماید که او را چنان دوست داریم که ترسایان عیسی را حق تعالی در جواب ایشان فرمود که قُلْ
بگو ای محمد أَطِيعُواْ اللّهَ فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و به پیغمبر و نیز در احکام شرع
فَإِن تَوَلَّوْاْ پس اگر برگردید از طاعت خدا و رسول فَإِنَّ اللّهَ پس هستی که خدای لاَ يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ دوست نمیدارد کافران را یعنی از ایشان راضی نیست و هرگز مدح ایشان نکند از رسول صلی الله
علیه و آله روایتست که تحقیق ایمان موقوفست بر آنکه دوستان خدا را دوست دارند و دشمنان او را دشمن و
چون درین دو آیه طاعت رسول را واجب گردانید در عقب آن ذکر منقبت ایشان میفرماید بجهت ترغیب

در طاعت ایشان بقوله إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ بدرستی که خدای برگزید آدم را بتعلیم اسما و امر ملائکه بسجود
او و بیرون آوردن انبیا و اصفیا و اولیا از صلب او وَنُوحًا و نوح را بدرازی عمر و الهام و بساختن کشتی
و نجات او از غرق وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و آل ابرهیم را که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان به نبوت و امامت
و بنای خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد او یعقوبست و داود و سلیمن و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم
الانبیا صلوات الله علیهم اجمعین وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هرون اند برسالت و سخن گفتن
او سبحانه ایشان را بی واسطه و این هر دو پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوبند علیهم السلام
و یا مراد عیسی است و مادر او مریم که دختر عمران بن ماثانست و میان این هر دو عمران هزار و هشتصد سال بوده
و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد است که مراد بآل عمران علی ابن ابی طالبست صلوات الله علیه و اولاد
و امجاد او علیهم السلام و عمران اسم ابو طالبست و احادیث متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم درین وادی
وارد شده و ابن عباس و اباذر و انس نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود آل ابرهیم منم
و آل عمران علی ابن ابی طالبست حاصل که حق تعالی میفرماید که همه انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان این آیه دلیلست بر آنکه ایشان فاضلند از فرشتگان پس حق تعالی
ایشان را بر همه آدمیان و جنیان و فرشتگان تفضیل داد ذُرِّيَّةً در حالتی که ایشان فرزندانی اند
که بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی زاده شده اند یعنی اولاد پسندیده از آبای برگزیده خود
وَاللّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست باقوال مردمان عَلِيمٌ دانا باعمال ایشان پس میگزیند هر که را که
مستقیم القول و العمل است و بعد از آن در بیان حال مریم که از ذریت انبیاست میفرماید که إِذْ قَالَتِ
امْرَأَةُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوزا بود وقتی که حامله شده
و او جده عیسی علیه السلام بود رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ بدرستی که من نذر کردم برای
تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا در حالتی که آزاد کرده شده باشد از قید تعلق دنیا و او را
مشغول نسازم بامر دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و در آن خدمت مسجد قدس امری عظیم بود و آنرا
اعظم عبادات میدانستند و فرزندان را بآن کار نذر میکردند تا او را روفتندی و آب زدندی و چراغ روشن
کردندی و بهمین وجه خدمت کردندی تا بالغ شدندی و بعد از آن مخیر بودندی میان مقام کردن و بیرون
آمدن و هیچکس از انبیا و علمای ایشان نبود مگر یک پسر او یا بیشتر را محرر کردندی برای خدمت بیت المقدس

وچون حنه همچنین نذر کرد شوهرش عمران گفت که این چه نذر بود که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد وخدمت مسجد را
نشاید بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ
السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوایی سخنی را که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانایی بمقصد من درین نذر که جز رضای تو
نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس چون بار بنهاد قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ گفت بار
خدایا من بار بنهادم در حالتی که فرزند ماده است وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بآنچه بار
نهادم وحفص وضعت خوانده بسکون یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد وَلَيْسَ الذَّكَرُ وگفت حنه
که نیست فرزندی نر که طلب کردم برای خدمت بیت المقدس كَالْأُنْثَىٰ همچو فرزند ماده که من زادم وَإِنِّي
سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وبدرستی که من نام نهادم اورا مریم ومعنی این لفظ بلغت ایشان عابد باشد وامة الله بوده
یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وبدرستی که من در پناه می آورم اورا بتو وَذُرِّيَّتَهَا وفرزندان
اورا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسه دیو گرش که رانده شده است از رحمت تو وبرکت دعای حنه روزگار
مریم وعیسی رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند در تفسیر ثعلبی مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که بهترین
زنان عالم چهارند مریم بنت عمران وآسیه زن فرعون وخدیجه بنت خویلد وفاطمه بنت محمد واسمای بنت عمیس
گفت چون خدیجه بفاطمه علیها السلام حامله شد گفت بار خدایا تو دانایی که من از زن عمران بهترم ومحمد از عمران
بهتر است من این فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد برسول صلعم که خدیجه را بگوی که آزاد کردن پیش از ملک
نباشد واگر از حمل خود را ابن کبر او صفیه وبرگزیده منست ومادر امامانست وآزاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت اگر
چه دختر است اما دلم خوشحالست القصه چون مریم متولد شد فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا پس فرا پذیرفت مریم را پروردگار
او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه خود چه راضی شد که او بجای زکریا باشد در خدمت
بیت المقدس وَأَنْبَتَهَا و برویانید اورا یعنی نشو ونمای داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو ونمایی نیکو یعنی
توفیق داد تا پرورش یافت بر صلاح وعصمت ومعرفت بر وجهی که چون به نه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه
زهاد وزنان غالب شد مرویست که چون مریم متولد شد مادر او را در خرقه پیچیده به بیت المقدس آورده
وخدمه را گفت که فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن حق تعالی است ومیان خدام بیت المقدس اختلاف
افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود وبسیار در تعظیم میکوشیدند واو فرمان یافته بود وبجهت این هر یک را
داعیه آن بود که تربیت مریم قیام نمایند از جمله زکریا گفت که من اولی ام بتربیت او چه خاله او در خانه منست

ایشان باین راضی نشدند پس قرار بقرعه دادند برین وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریت کردندی بکنار
نهر اردن برده در کنار جوی آب افکندند مشروط بر آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش وتربیت مریم
او کند قلم زکریا که از اولاد سلیمن بود واز پیغمبران بزرگوار بود بر سر آب آمد کفالت مریم بروی قرار گرفت
وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا اورا بخانه برده دایه برای او مقرر فرمود
چون از حد طفولیت درگذشت اورا بمسجد آورده غرفه را که جز از نردبان ببالای او رفتن میسر نبودی برای او
ترتیب داده وهرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در آن غرفه را بقفل محکم کردی وکلید با خود داشتی تا
باین وجه مریم بزرگ شد وانوار ولایت از وظاهر گشت كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ هرگاه
درآمدی بر مریم زکریا بغرفه که مریم در آنجا بود وَجَدَ عِنْدَهَا می یافت نزدیک او رِزْقًا روزی
وآن میوه تابستانی بود در میان زمستان وبعکس میوه زمستانی بتابستان زکریا متعجب شده قَالَ
يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا گفت ای مریم این میوه از کجاست مر ترا قَالَتْ گفت مریم که هُوَ این میوه
که در غیر وقتست مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خداست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که آن خدای يَرْزُقُ مَنْ
يَشَاءُ روزی میدهد هر که را میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار از غایت بسیاری یا بدون استحقاق
یا بمحض تفضل از طریق موافق ومخالف بصحت پیوسته که روزی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله در زمان
قحط وتنگی سال بخانه فاطمه علیها السلام آمده فرمود که از خوردنی در خانه تو هیچ هست که پدرت سه روزست که طعام
نخورده حضرت فاطمه وحضرت امیر المؤمنین وحضرت امام حسن وامام حسین صلوات الله علیهم اجمعین نیز مدت
سه روز بود که طعام نیافته بودند فاطمه بخانه رفت وسجاده بگسترد ودو رکعت نماز بگذارد وبعد از آن مناجات
کرد وگفت الهی از غیب طعامی بما برسان ودل مرا از اندوه پدر وشوهر وفرزندان برهان مقارن
اینحال دید که جفنه خالی که در آن خانه بود بخاری از آن بر آمد چون نظر در آن طبق کرد آنرا مملو از طعام دید
برداشته نزد پدر برد وحضرت امیر المؤمنین وفرزندان را حاضر کرد چون سرپوش از طبق برداشتند ظرفی بود پر از
نانهای لطیف مملو از گوشتهای لذیذ واز آنجا بوی مشک میدمید سید عالم فرمود أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا این از کجا
بتو رسیده فاطمه عرض نمود آن طعام آلهی فرمود که هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ این از نزد خداوندست إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
بغیر حساب حضرت فرمود که الحمد لله که حق تعالی ترا پسندیده زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند
گردانیده که هرگاه اورا روزی فرستادی زکریا پرسیدی همین جواب دادی پس همه از آن طعام تناول کردند وسیر

شدند وهنوز جفنه از طعام مملو بود پس فاطمه همسایکان را نیز از ان طعام محظوظ کردانید آورده اند که چون زکریا
مشاهده کرد که حق تعالی روزی مریم میرساند و او را در تابستان میوه زمستان و بعکس میدهد رغبت
کرد که حق تعالی او را فرزندی دهد که صاحب کرامت و ولایت باشد مانند مریم با آنکه پیر شده بود و زن او
از زاییدن افتاده امادانست که این امر هرچند دشوار باشد حق را آسانست پس زبان بمناجات کشوده هُنَالِكَ دران
مکان که ولایت وکرامت مریم را معاینه دید دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردکار خود را
واز روی نیاز قَالَ رَبِّ هَبْ لِي کفت ای پروردکار من ببخش مرا مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش کناه همچنانکه بخشیدی مریم را بحنه که پیر شده بود إِنَّكَ
سَمِيعُ الدُّعَاءِ بدرستی که تو از محض کرم شنونده دعایی یعنی اجابت کننده آنی فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ
پس ندا کردند او را فرشتکان وَهُوَ قَائِمٌ درحالتی که زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ
نماز میکذارد در محراب أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بِيَحْيَىٰ بفرزندی که نام
او یحیی باشد و معنی یحیی آنست که نام پدر بدین او زنده شد مُصَدِّقًا درحالتی که ان فرزند باور کننده
باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ بکلمه که موجود کشته از نزد خدای و در خبر آمده که اول
کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود و او شش ماه از عیسی بزرکتر بود و پسر خاله یکدیکر بودند و یحیی را پیش از ان کشتند
که عیسی را باسمان بردند وَسَيِّدًا ودرحالتی که مهتر قوم باشد در حلم و علم و کثرت عبادت و تقوی و زهد
و غیر آن و اخلاق حسنه وَحَصُورًا و درحالتی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع مناهی و ملاهی روایت
که در سه سالکی یحیی جمعی کودکان رسیده بازی میکردند و ویرا ترغیب کردند کفت ما برای بازی آفریده نشده ایم
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که فضیلتی از فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمای
کفت مطول کویم یا مختصر کفتند مختصر فرمود که ما هَمَّ بمعصیة هرکز قصد هیچ کناهی را همچنانکه یحیی پیغمبر ع و از ابن
عباس نقلست که حصور کسیست که بهیچ زنی نرسیده باشد و یحیی بجهت اشتغال او بعبادت و طاعت و توجه تمام
بحضرت عزت و امور آخرت ممزوج شد وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ پیغمبری باشد ناشی شده از شایستکان که زکریا
و آبای او بودند القصه چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند وی بروجه تعجب قَالَ رَبِّ کفت
ای پروردکار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ
و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرک سالی وَامْرَأَتِي وزن من ایشاع که خاله مریم بود عَاقِرٌ

نازاینده است و در خبر آمده که زکریا صد و بیست ساله بود و زن او نود و هشت ساله مرویست که غرض زکریا آن بود که معلوم کند
که حق تعالی او را او زن او را جوان خواهد ساخت یا درهمین پیری فرزند ارزانی خواهد داشت قَالَ کفت
خدای یا جبرئیل بفرمان خدا کفت كَذَٰلِكَ همچنین برهمین حال که هستید اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدا میکند
آنچه خواهد برخلاف عادت قَالَ کفت زکریا رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً ای پروردکار من ظاهر کردان برای
من نشانه که مرا از حامله شدن ایشاع خبردار کند تا بشکر کذاری آن مشغول شوم قَالَ کفت جبرئیل بفرمان
خدای که آيَتُكَ نشانه تو برین أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نکویی یعنی قادر نباشی بر سخن کفتن
با مردمان با وجود صحت زبان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز إِلَّا رَمْزًا مکر اشاره کردن بروی یا دست و حکمت
درین آن بود تا درین مدت بذکر خدا و شکر کذاری و مشغول شود وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن پروردکار
خود را كَثِيرًا یاد کردن بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح کوی و را بِالْعَشِيِّ در طرف آخر روز که از زوال یا عصر است
تا بغروب وَالْإِبْكَارِ و در بامداد که طلوع فجر است تا چاشت و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد
ان شاء الله و چون حق تعالی ذکر عمران کرد و بیان فضل دختر او بر سبیل اجمال بعد از ان تفصیل آن میکند بقوله
وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که کفت جبرئیل یا جمعی از ملایکه که مشاهده او آمده بودند با او
کفتند که يَا مَرْيَمُ ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای برکزید ترا برای عبادت
تا قبول کرد خدای ترا برای مسجد وَطَهَّرَكِ و پاکیزه ساخت ترا از لوث شرک یا از چیزهای چرکین که زنان را
می باشد از حیض و نفاس یا از صفات ذمیمه وَاصْطَفَاكِ و برکزید ترا اکرار برای تاکیدست یعنی بی شبهه
برکزید ترا عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان روزکار تو با آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و نفخه جبرئیل مخصوص
کرداند نه آنکه مراد سیده جمیع زنان دنیا باشد علی الاطلاق چه این صفت فاطمه ع سیده زنان عالمست
و او پاره از منست و نور چشم من و میوه دل من و روح در پهلوهای من هرکاه که او در محراب بایستد
در پیش خدای خود برای عبادت نور او فرشتکان را روشنی دهد چنانکه ستارکان اهل زمین را حق تعالی با فرشتکان
خطاب کند که پرستار من فاطمه را ببیند که سیده زنان و پرستاران منست و بجهت ترس من روی بمحراب
دعا آورده کریان و از نهیب من ... شما را کواه کرفتم که او و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن کردانیدم چنانکه
در حق مریم کفت وَاصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ در حق اهل البیت رسول فرمود که وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و همچنانکه مریم
بتول بود فاطمه ع نیز بتول بود از رسول پرسیدند که مکرر از تو شنیدیم که میفرمایی که چنانکه مریم بتولست فاطمه من

بتولست بتول بچه معنیست فرمود یعنی که او را حیض نباشد و مریم و فاطمه چنین بودند بعد از ان مرلم امر فرمود
بشکر گذاری نعمت با نیوجه که یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک بسرای آفرید کار خود واسجدی
و سجده کن او را ومع الراکعین و رکوع کن با رکوع کنندکان این امرست بنماز با جماعت بذکر ارکان آن جهت
مبالغه در محافظت بر آن و تقدیم سجده بر رکوع جهت آنست که در شریعت ایشان سجود مقدم بر رکوع بوده
ذلک اینکه مذکور شد درین آیتها از قصه مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است
که شناخته نمیشود مگر بوحی و یا بجهت معجزه تو نوحیه الیک وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میرسانیم
وما کنت و نبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک علمای بیت المقدس اذ یلقون آنهنگام که می
انداختند برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند که ایهم یکفل
مریم کدام ایشان ضامن شود بتربیت و تعهد مریم وما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیک
ایشان اذ یختصمون آن وقت که مجادله و منازعه میکردند برای کفالت مریم این آیه دلیلست
که قرعه را دخل است در تمیز حقوق و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هیچ قومی با هم قرعه نزدند و کار خود بخدا
باز نگذارند مگر حق تعالی قرعه را با آنچه حق است در میان ایشان بیرون آرد اذ قالت الملائکة
یاد کن ای محمد وقتی که گفتند فرشتگان و صحیح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ای مریم ان الله یبشرک
بکلمة منه بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمه از خود مراد حضرت عیسی است که بکلمه کن حاصل شد بی پدر
اسمه نام آن کلمه اینست که المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقبست و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم جهت
تعظیم است چنانکه ما میگوییم که پیغمبر ما مصطفی محمد است صلعم و امام ما مرتضی علی علیه السلام و مسیح بلغت عبری مبارک
وجیها در حالتی که آن کلمه که عیسی است آبرومند و تمام قدر باشد و باجاه و شرف فی الدنیا در دنیا بطاعت
و نبوت و یا مخلوق شدن بی واسطه پدری و یا برافع او بر آسمان و یا بنصرت او دین محمدی در آخر الزمان و یا بقتل
دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت و یا بعلو درجه و مرتبت ومن المقربین و از جمله نزدیکان
گردانیده شدگانست بکرامت خدای و قربت قرب او بدرگاه آله و در اخبار اهل البیت علیهم السلام بصحت پیوسته
که عیسی قاتل دجال مهدی آل محمد صلوات الله علیهم باشد و در نماز اقتدا بصاحب الامر علیه السلم کند بجهت
منسوخ شدن شریعت او و عدم علم او بشریعت ما ویکلم الناس و سخن گوید این ولد تو ای مریم با مردمان
فی المهد در حالتی که در کنار تو شیر خورد و بجای گهواره او باشد وکهلا و در حالتی که دو موی باشد یعنی

واركعي

سخن گفتن او در زمان طفولیت و پیری مساوی باشد و گویند عیسی در وقت جوانی که سی و سه ساله بود به آسمان
بردند پس مراد بکهل بعد از نزول او خواهد بود بزمین ومن الصالحین و در حالتی که او از جمله انبیای شایسته
باشد و سخن کردن عیسی علیه السلام در زمان طفولیت معجزه او بود تا بر مردمان ظاهر شود که او پیغمبر خداست و مادر
او را پاک و امین دانند و چیزی که بد باشد باو نسبت ندهند مجاهد گفت که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم
او با او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی در شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله عباس روایت کرده که در وقتی که خدیجه بفاطمه
حامله بود رسول صلی الله علیه و آله بنزدیک او آمد دریافت که خدیجه سخن میگفت پرسید که ای خدیجه با که سخن میگفتی
گفت با این بچه که در شکم منست فرمود که بشارت باد ترا ای خدیجه که جبرئیل مرا مژده میدهد که این فرزند دختر باشد
و مادر امامان باشد و از نسل او ائمه دین پیدا شوند که بندگان خالص با ایشان اقتدا کنند القصه چون مریم
کلام ملایکه را استماع کرد قالت گفت از روی تعجب رب ای پروردگار من انی یکون لی
ولد از کجا باشد و چه وجه صورت بندد مرا فرزندی ولم یمسسنی بشر و حال آنکه مرا مس نکرده است آدمی
و وجود فرزند بی شوهر خلاف عادتست قال گفت جبرئیل در جواب او که کذلک بر همین حال که تو هستی
یعنی بی مس بشری خدا فرزند دهد الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی
امرا چون خواهد که حکم کند بکاری فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم
اوست کن بباش و از عدم بوجود آی فیکون پس باشد و بوجود آید مراد آنست که چون اراده آفریدن
چیزی کرد فی الحال پیدا میشود و بی تاخیری ویعلمه الکتاب و بیاموزد خدای او را کتابهای
فرو فرستاده شده پیش از و چون صحف شیث و ابراهیم و غیر آن والحکمة و علم حلال و حرام که علم شریعت
والتوریة والانجیل و تعلیم دهد او را توریت و انجیل ذکر این دو کتاب با آنکه از جمله الکتاب معلوم
میشود جهت فضیلت این هر دو کتاب بر کتابهای دیگر ورسولا و گوید من فرستاده شده ام فرستاده
شدنی از نزد خدای الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب و نیز گوید انی قد جئتکم آنکه من
تحقیق آورده ام شما را بآیة من ربکم علامتی و نشانه از نزد پروردگار شما و آن علامت گواهست بر رساله
من و مراد بآیه جنس آیتست نه یک آیه زیرا که او پنج آیه از برای او ذکر کرده یکی اینکه انی اخلق
لکم من الطین کهیئة الطیر یعنی گوید بدرستی که من میسازم برای شما از گل مانند شکل مرغی فانفخ فیه
پس میدمم نفس خود را دران چیز که بشکل مرغ از گل ساخته ام فیکون طیرا پس میگردد آن گل مصور

مرغی زنده که پرواز کند باذن الله بامر خدا یا بخواست او علامت دویم وابرئ الاکمه
و به میسازم کور مادر زاد را از علت نابینایی علامت سیم والابرص و پاک میسازم شخصی را که بعلت پیسی مبتلا
باشد و آن مرض را از و زایل میسازم علامت چهارم واحی الموتی و زنده میکنم مردگان را
باذن الله بامر خدای تکرار این کلمه بجهت دفع وهم الوهیت اوست مرویست که عیسی علیه السلام چهار کس را
زنده کرد یکی عازر که از دوستان او بود دویم پسر پیره زنی فوت شد مادرش بسیار جزع میکرد عیسی ع با ایشان شده
دعا کرد حق تعالی او را زنده کرد سیم پیره زنی فوت شده قوم او از فوت او بسیار جزع میکردند حق تعالی
او را بدعای عیسی ع زنده ساخت چهارم سام بن نوح که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود قوم
او گفتند اگر او را زنده کنی ما بتو ایمان آریم عیسی ع بر سر قبر او آمد و گفت قم باذن الله تعالی فی الحال قبر شکافت
و سام از آنجا بیرون آمد موی سر او سفید شده گفت آیا قیامت برخاسته است عیسی گفت نه ولیکن من از خدای
درخواستم تا ترا زنده ساخت پس او را گفت تو جوان مرده بوده چرا مویت سفید شده گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم
که قیامت برخاسته از هول آن موی سرم سفید گشت پس او را گفت مت باذن الله بمیر بفرمان خدای فی
الحال بمرد و زمین بر او هموار شد علامت پنجم وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تأکلون وما تدخرون
بآنچه میخورید و آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مرویست که چهل مرد با یکدیگر اتفاق کرده
هر یک طعامی که مخالف طعامهای دیگر بود بخانه بردند و مقداری معین از آن بخوردند و قدری معلوم
در موضع متفرقه بنهادند پس نزد عیسی آمده گفتند ما را خبر ده که چه خورده ایم و چه قدر نهاده ایم جبرئیل آمد و
او را خبر داد و عیسی یک یک را خبر داد ان فی ذلک لآیة لکم بدرستی که درین پنج معجز هر آینه علامتیست شما را
بر صدق دعوی من ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان نه معاندان و یا جاحدان ومصدقا
و آمده ام بشما در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آنچه را که پیش از من بود من التوریة
از توریت که کتاب موسی است ولاحل لکم بعض الذی و آمده ام بشما بجهت آنکه حلال کنم برای شما
برخی از آنکه در شریعت موسی حرم علیکم حرام کرده شده بود بر شما از پیه و چرب روده و گوسفند
و گاو و گوشت ماهی و تعظیم شنبه وجئتکم بآیة من ربکم و آورده ام بشما علامتی از نزد پروردگار
شما مراد معجزات اوست فاتقوا الله پس بترسید از خدای در مخالفت من واطیعون و فرمان
برید مرا در قبول دعوت حق ان الله ربی بدرستی که خدای بحق پروردگار منست وربکم و پروردگار

شما فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقیم اینست راه راست و پاینده بمنزل
مقصود که بهشت پر نعمت است مرویست که یهودان بعد از مشاهده این آیات ظاهره و معجزات بینه از عیسی ع
عناد و جحود ورزیده بتصدیق او نکردند و قصد قتل وی کردند فلما احس عیسی منهم پس آن هنگام
که دریافت عیسی از یهودان الکفر کلمه را که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع ایشان بود در مشورت
کردن در قتل وی قال گفت باکسانی که باو گرویده بودند که من انصاری کیستند از شما یاران
و یاوران من در حالتی که ملتجی باشند الی الله بسوی خدا و از شر دشمنان پناه باو آورند قال
الحواریون گفتند حواریون یعنی جمعی از قصاران که باو گرویده بودند نحن انصار الله ما یاران
خداییم یعنی یاری کنندگان دین وی و حور در لغت سفید خالص است و چون ایشان جامهای سفید می پوشیدند
از این جهت ایشان را حواریون میگفتند و گویند که ایشان گازران بودند که رختها را سفید و پاک میکردند
و یا آنکه چون با عیسی یک رنگ و مخلص بودند از این جهت بحواریون مشهور شدند و بهر تقدیر گفتند که ما یاری دهنده
دین خداییم آمنا بالله گرویده ایم به یگانگی خدای واشهد بانا مسلمون و گواه باش ای عیسی
که ما گردن نهادگانیم جمیع احکام دین خدای را یعنی در روز قیامت برای ما گواهی ده وقتی که پیغمبران
برای قوم خود بر ایشان گواهی دهند پس گفتند ربنا ای پروردگار ما امنا بما انزلت ایمان آورده ایم
بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا که عیسی است فاکتبنا
پس بنویس ما را مع الشاهدین با آنها که گواهانند بوحدانیت تو یعنی نامهای ما را ثبت کن با موحدانی
که بتصدیق جمیع انبیا کرده اند ومکروا و مکر کردند یهودان با بیوجه که در خفیه جمعی را بر انگیختند تا قصد قتل
او کنند و هر جا که فرصت کنند بر وی دست برده نمایند و بکشند و صحیح آنست که بانواع حیله کشتی عیسی را بدست آوردند
و در خانه محبوس ساختند و قبل از آنکه محبوس شود حواریان را جمع کرده وصیتی کرده داشت با ایشان بگفت و امر کرد ایشان را
تا در اطراف عالم متفرق شوند و چون یهودان در شب او را در خانه محبوس کردند تا در صبح وی را بر دار آویزند
علی الصباح جمله مجتمع شده مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق تعالی
عیسی را در آن شب بآسمان برده بود و همین که یهودا بخانه در آمد عیسی ندید حق تعالی صورت او را مثل صورت
عیسی گردانید و چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی درین خانه نیست در روی او بخیشند و او هر چند فریاد میکرد
که من یهودا ام نشنیدند پس از دار بر آویختند و او را تیرباران کردند چون ساعتی بر آمد بصورت خود باز آمد اصل

تاریخ آورده اند که آنشب که عیسی را بآسمان بردند ماه رمضان بود در شب قدر و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در وقت رحلت فرمود که والله در شبی که بر من ضربت زدند که قبض روح یوشع بن نون شد و عیسی بآسمان عروج
کرد و آن شب بیست و یکم ماه رمضان بود القصه حق تعالی میفرماید که یهود مکر کردند در قتل عیسی ع وَمَكَرَ اللَّهُ
و خدای جزای مکر بدیشان رسانید باینکه عیسی را بآسمان برد و صورت او را بر مهتر ایشان افکند تا او را بکشتند
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکر کنندگانست یعنی تواناتر بر رسانیدن ضرر از جایی که گمان
نداشته باشند و یا بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را و جزا دادن یهود را بر مکر ایشان إِذْ قَالَ اللَّهُ
یاد کن وقتی را که گفت خدای يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستی که من تمام کننده اجل توام
و باخر کننده آن تا باجل مسمی یا بنوعی که نگهدارنده توام از قتل یهود تا وقتی که اجل مکتوب تو در رسد ترا بمیرانم
و یا فرا گیرنده توام از روی زمین بدون موت از ابن عباس نقلست که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن
او را زنده کرده بآسمان برد وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارنده توام بسوی کرامت خود یعنی بمواضع ملایکه
خود که در آسمانست در حدیث بخاری و غیر مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که پسر
مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد نه از امت پیغمبر دیگر و حافظ محمد قزوینی بعد از ذکر احادیث
بسیار از نزول عیسی ع حدیثی مطول نقل کرده که از جمله آن اینست که عیسی از آسمان نازل شود در بیت المقدس
و امام شما صاحب الزمان صلوات الله علیه باز پس آید تا عیسی ع پیش ایستاده امامت کند عیسی ع دو دست خود را
بر هر دو دوش حضرت مهدی نهد و گوید تقدم تو پیش باید و امامت کن که این منصب تست و تو اولی تری
باین کار تا بتو اقتدا کنیم پس حضرت صاحب الامر علیه السلام در پیش ایستد و همه بوی اقتدا کنند و اخبار
اهل البیت علیهم السلام درین باب از حد حصرست اللهم ارزقنا لقاءه بحق محمد و آله حاصل که حق تعالی
بعیسی ع گفت که من بردارنده توام بآسمان وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
از مصاحبت کسانی که کافر شدند و رهاننده توام از خبث و نجاست آنها یا از پلیدی قصد ایشان در باره
تو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آنکسانی ام که متابعت کردند ترا از اهل ایمان
فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا زبر آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این وقتی بود که نصاری غلبه کردند بر یهود
بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی ع تا غالب شدند بشمشیر و تا غایت میسر نشد غلبه یهود بر مسلمانان نصاری
که ایمان دارند بعیسی یعنی همیشه غالب خواهند بود بر یهود إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت ثُمَّ إِلَيَّ

مرجعکم

مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما از عیسی ع و متابعان و منکران فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
پس حکم کنم بعدل و راستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچیزی که شما هستید در آن اختلاف
میکنید و اختلاف ایشان آنست که یهود معتقد موسی اند و منکر عیسی و محمد ص و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند
و محمد را منکر اند و میگویند که خدا سه اند و مؤمنان میگویند که موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین فرستادگان
خدا اند بحق و خدای تعالی کیفیت پس در بیان حکم خود برین طایفه میفرماید فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا پس عذاب کنیم ایشان را
عذابی سخت فِي الدُّنْيَا درین سرا بقتل و غارت و نهادن جزیه و خواری بر ایشان وَالْآخِرَةِ و در آن
دنیا بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر کافران را از نصرت
دهندگان در منع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و اما آنکسانی
که ایمان آوردند بمحمد و کردند کارهای شایسته فَيُوَفِّيهِمْ پس تمام بدهیم ایشان را و بعض نوفیهم میخوانند یعنی خدای
بدهد برین وجه أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا بارجمندی و نیکنامی و در عقبا بدرجه عالی و کامی
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را که کفر و معصیت را بر ایمان و طاعت
برمیگزینند ذَلِكَ این کلام که مذکور شد در قصه عیسی و عمران نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آن را بر تو مِنَ الْآيَاتِ
در حالتی که از جمله علامات نبوتست وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از یاد کردنیست مشتمل بر حکم حلال و حرام و بیان
حق و باطل و یا محکم و استوار از نقص و اخلال مراد قرآنست یا لوح محفوظ آورده اند که بعد از بیان قصه
عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشوده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی برو
مینهی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حاشا نام عبد الله بر عیسی دشنام باشد او بنده خداست و فرستاده
خدای آتش غضب عاقب که از رؤسای وفد نجران بود برافروخته گفت که هرگز دیده و شنیده که فرزند
بی پدر مخلوق گردد حق تعالی این آیه فرستاد إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که صفت
عیسی و شان عجیب او نزد خدای یعنی در قدرت او كَمَثَلِ آدَمَ همچو صفت آدمست و شما باور دارید
که او بی پدر و مادر مخلوق شده و با وجود این او را ابن الله نمیگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود
آید چگونه او را پسر خدا میخوانید و وجه مشابهت عیسی بآدم موجود شدن ایشانست خارج از عادت مستمره
خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ آفرید آدم را یعنی قالب او را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب را

که بحکم من کُن بباش زنده و بروح انسانی مستوی فخلقه فیکون پس باشد مراد آنست که چون ارادهٔ الهی تعلق گرفت بر زنده شدن او فی الحال زنده گشت الحق خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راست و بیغامیست نازل شده من ربک از نزد پروردگار تو فلا تکن من الممترین پس مباش از شک کنندگان مراد آنست که ثابت قدم باش در اینکه عیسی بندهٔ خداست و پیغمبری او ظاهر است پس ظاهر خطاب متوجه بحضرت است و مراد هر یک از امت اویند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی مثل آدم است و او را ابن الله میگویند فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید از نصاری فیه در باب عیسی و بر اعتقاد باطل خود مصر باشد من بعد ما جاءک من العلم پس از آنکه آمد بتو از دانستن اینکه عیسی برگزیده و رسول حق تعالی است فقل تعالوا پس بگو ایشانرا که بیائید با قصد درست تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانید و نساءنا و نساءکم و ما زنان خود را و شما زنان خود را و انفسنا و انفسکم و ما نزدیکان خود را که از غایت عزیز و ارجمندی و نهایت اتحاد و مودت ما نفس ما باشند و شما بخوانید نزدیکان خود را که بهمین وجه باشند ثم نبتهل پس لعن کنیم بر کاذب خود فنجعل لعنت الله پس بگردانیم لعنت خدا را علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدا متوجه او شده محق از مبطل جدا شود چون این آیه نازل شد حضرت مصطفی ص و آله وفد نجران را طلبید و گفت هر چند در حجت می افزایم شما در عناد و منازعه می افزائید اکنون بیائید تا مباهله کنیم تا حق تعالی صادق را از کاذب ممتاز گرداند ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا با یکدیگر مشورت کنیم و فردا که روز دوشنبه است بصحرا بیرون آئیم بجهت مباهله و موعدگاهی تعیین کردند پس بمنزل خود بازگشتند عاقب که اعلم و اعقل ایشان بود ایشانرا گفت عناد مورزید که بر شما ظاهر است که محمد پیغمبر خداست و اگر مباهله کنیم یک نصاری بروی زمین نماند اسقف که از جملهٔ احبار ایشان بود گفت ای قوم اگر محمد فردا با همهٔ اصحاب خود بیرون آید هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله نمائید که او بر حق نیست و اگر با خواص و اقربای خود بیرون آید از مباهلهٔ او حذر کنید فردا ملاحظه نمائید که چون بیرون خواهد آمد چون روز دیگر شد و آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجة الحرام بود صحابه کلهم بر در مسجد و سرای حضرت از جانبین صف کشیده هر یکی توقع داشتند که رسول او را همراه برد بمباهله بعد از ساعتی سلمان فارسی رحمه الله از سرای

رسول صلی الله بیرون آمد گلیمی سیاه با چهار چوب بلند داشت و برفت بموعدگاهی که مقرر کرده بودند تا سایبانی تعیین نماید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سرای خود بیرون آمده ملتفت بهیچ کس نشد و متوجه حجرهٔ حضرت امیر المؤمنین ع شده دست او را بگرفت و حضرت امام حسن ع و امام حسین ع را فرمود تا از پیش پیش حضرت بروند و فاطمه ع را فرمود تا از قفای ایشان روان شود و کسی دیگر را اذن نداد که همراه باشند پس بدین طریق روانه شدند تا بمحل موعد و در آن سایه گاه در آمدند و روی بمحراب آورده حضرت رسول ص گفت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را که چون من دعا کنم شما آمین گوئید عاقب و اسقف با ترسایان آمدند و مترصد بودند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را با معدودی بدیدند اسقف گفت اینها کیستند که با محمد اند گفتند آن جوان پسر عم و داماد اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دخترزادگان او یند چون اسقف آن حال را ملاحظه کرد هیبتی عظیم و بیمی در دل او پیدا شده با ترسایان گفت که محمد چگونه واثق است که فرزندان و خاصگان خود را بمباهله آورده بخدا که اگر او را درین باب خوفی بودی هرگز ایشانرا اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر بجهت خوف قیصر روم نبودی بوی ایمان می آوردم با وی مصالحه کنید بر هر چه او خواهد ترسایان گفتند آنچه میگوئی عین مصلحت است پس اسقف آمده خطاب بحضرت رسالت کرد و گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلک و لکن نصالحک ما با تو مباهله نمیکنیم و لیکن مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن بر چیزی که بدان قیام توانیم کرد حضرت پیغمبر با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلههای اواقی که قیمت هر حله چهل درهم بود و صلح نامه برین وجه نوشته شد و کاتب آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود پس متوجه دیار خود شدند و در راه عاقب بایاران خود گفت که والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از قبل حق است و بخدا که هیچکس با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر که مستاصل شد و از کوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند و اگر مباهله میکردید همه هلاک میشدید و بخدا که من در ایشان نگاه کردم رویها دیدم که اگر از خدا درخواهند کوهها از موضع خود زایل میگردانیدند اسقف گفت که چون من ایشانرا بدیدم خوفی و هیبتی عظیم در من اثر کرد دانستم که ایشان بر حقند و بعد از مراجعت ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی حق تعالی ایشانرا مسخ کردی بوزینه و خوک پس آتش بر ایشان فرو ریختی و جملهٔ اهل نجران از ابنوحتی مرغان که بر درختان میبودند هلاک میشدند و بدانکه باجماع همهٔ مفسران از موافق و مخالف مراد با بنا ءنا حسن و حسین اند و ابوبکر رازی گفته که این دلیلست بر آنکه حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول

خداینده و حضرت زاده او و از جمله حدیث ابنای هذان ریحانتان من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا او
قاماً در کواه عدلند برین مدعا چه مضمون هر دو حدیث آنست بانکه این هر دو پسران من یعنی حسن و حسین دو ریحانند از من و این
هر دو پسر امام و پیشوای امت منند در حالت نشستن و برخواستن و در خبر است که محمد بن حنفیه در صفین مقاتله
نیکو کرد و بسیار مردانکی نموده مشرکان را بقتل آورد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که اشهد انک ابنی
حقاً کواهی میدهم که تو پسر منی بتحقیق گفتند یا امیر المؤمنین حسن و حسین فرزندان تواند فرمود ایشان ابناء رسول الله
ایشان پسران رسول خداینده و نیز باتفاق مفسرین نساؤنا فاطمه زهراست علیها السلام و این دلیل افضلیت اوست
بر جمیع زنان عالم و اینکه حضرت رسالت در حق او فرموده که فاطمه پاره ایست از اعضای من هر که او را آزرده دارد
مرا آزرده داشته و هر که مرا آزار رساند خدای را آزار کرده و نیز دلیل صحیحست برین مطلوب و مراد بانفسنا حضرت
امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و آله که بجهت نهایت اختصاص و غایت محبت او بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
او را نفس خود گفت زید السلمی روایت کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که زنهار که علی را دشمن مدارید و با او محبت
ورزید که او از منست و من از ویم همه مردمان از اشجار مختلفه آفریده شده اند و من و علی از یک درخت و یک
شجره ایم و نیز فرمود که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم و بجهت علو اختصاص و کمال مرتبه و رفعت و درجه او
نزد حق تعالی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که هر که خواهد که آدم صفی را ببیند با علم او و نوح نجی را
با تقوی او و ابرهیم خلیل را با حلم او و موسی را با هیبت او و عیسی را با عبادت او پس باید که نظر کند در جمال با کمال امیر المؤمنین
علی آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و این حدیث مسلم الثبوت همه موافق و مخالف است پس ازینجا معلوم شد که
خلیفه رسول بعد از پیغمبر صلعم بغیر از علی کسی دیگر نتواند بود و اینکه اهل سنت مخالفان ثلثه را ترجیح نهاده محض عناد
و عصبیت جاهلیت و شرک و نفاق است لعنة الله علی قوم المشرکین پس در رد قوم نصاری میفرماید ان هذا
بدرستی که آنچه مذکور شد از قصه عیسی و مریم و غیر آن لهو القصص الحق هر آینه خبر راست و درست و ما
من اله نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مگر الله که استحقاق عبودیت او راست و ان الله
و بدرستی که خدای لهو العزیز الحکیم هر آینه اوست قادر و غالب بر جمیع امور و محکم کار در همه افعال و
اقوال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی از ماسوی او همتای او نیست در قدرت تامه و حکمت بالغه تا مشارک او
تواند بود در الوهیت فان تولوا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند و از دلالت بینه توحید اعراض
کرده بوحدانیت او سبحانه معترف نشوند فان الله علیم بالمفسدین پس بدرستی که خدای داناست بفسادکنندگان

و تباه کاران که با وجود دلایل وحدانیت او سبحانه معترف نشوند و شرک میکنند و مردم را بران ترغیب میکنند بعناد
آورده اند که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند یهودان مدینه با ایشان مناظره کردند در ابرهیم علیه السلام و گفتند که
وی یهود بود ترسایان گفتند بلکه ترسا بود بمحاکمه نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند حضرت فرمود که نه یهود بود و نه
ترسا بلکه مسلمان بود و ما که از اهل اسلامیم باو سزاواریم از شما یهودان گفتند که مدعای تو آنست که در حق تو آن گوییم
که یهودان درباره عزیر گفتند حق تعالی بجهت رد قول ایشان این آیه نازل ساخت که قل بگو ای محمد یا اهل
الکتاب ای یهود و نصاری تعالوا الی کلمة سواء بیاید بسوی سخن راست و درست بیننا و
بینکم میان ما و شما که هیچ پیغمبری دران اختلاف نکرده و از آن منحرف نشده و هیچ کتابی از کتب الهی مخالف آن نیست
و آن سخن حق الا نعبد الا الله آنست که نپرستیم مگر خدای را و بوحدانیت او پرستش کنیم و لا نشرک
به شیئا و شریک نیاریم بخدا چیزی را یعنی هیچکس را از ماسوای او معبود ندانیم و لا یتخذ بعضنا بعضا
اربابا و فرانگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان من دون الله بجز از خدای تعالی و نگوییم که عزیر یا مسیح
پسر خداینده فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه حق فقولوا اشهدوا پس بگویید ای اهل اسلام
مر ایشان را که گواه باشید بانا مسلمون بانکه ما مسلمانیم یعنی چون حجت لازم شد بر شما پس اعتراف کنید بانکه ما
مسلمانیم نه شما یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابرهیم ای یهود و نصاری چرا شما مخاصمت
میکنید در دین ابرهیم یعنی شما که یهودید میگویید که او یهودی بود و شما که ترسایانید میگویید که او نصرانی بود
و ما انزلت التوریة و حال آنکه فرستاده نشد توریة که یهود بشریعت او عمل میکنند و الانجیل و نه انجیل
که نصاری از امتثال مینمایند الا من بعده مگر بعد از زمان ابرهیم مقررست که ابرهیم پیش از موسی بوده
بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال چون چنین است پس چگونه یهودی و نصرانی تواند بود افلا
تعقلون آیا پس در نمی یابید که این دعوی محالست که میکنید و با وجود این همه شما در توریة و انجیل میخوانید که او
مسلمان موحد بود و در آن کتابها مذکور نیست که او یهودی و نصرانی بوده باشد پس ما که مسلمانیم باو اولی
بوده باشیم و نیز متمسک بود بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام توریت و انجیل پس جمیع افعال فروعیه شریعت
موسی و عیسی نخورده تا او را یهودی و نصرانی توان گفت ها انتم بدانید و آگاه باشید که شما ای یهود
و نصاری هؤلاء آن گروهی هستید که در نهایت حماقتید و بیان احمقیت شما همین بس که حاججتم
خصومت کردید از روی عناد فیما لکم به در چیزی که هست شما را بآن علم دانشی از آنچه در توریت و انجیل

یافته اید که آن ذکر نبوت حضرت رسالت است و صفات او درین دو کتابست و یاد ذکر ابرهیم ابرهیم فَلِمَ تُحَاجُّونَ
پس چرا مجادله میکنید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ پس آنچه نیست شما را بآن دانشی یعنی ابرهیم که در
کتاب شما نیست که یهودی بود یا نصرانی ملخص معنی آنست که شما بسیار خصومت و عناد کردید در آنچه دانستید و در
کتاب خود خوانده اید اکنون این مانده است که آنچه ندانسته اید از سر جهل خصومت کنید تا همچنانکه در اول معاند بودید
در آخر از روی جهل سخن کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابرهیم بر دین کس از شما نبود زیرا که عالم بجمیع
معلوماتست وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید و حقیقت حال او را پس درین باب سخن مکنید و آنچه
نمیدانید نسبت باو مدهید بلکه این علم از کسی کنید که عالمست بحال او که حضرت خاتم الانبیاست صلوات ورد قول
ایشان میفرماید که مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا نبود ابرهیم جهود و نه ترسا وَلَكِنْ كَانَ
ولیکن بود حَنِيفًا میل کننده و گرونده از عقاید باطل بدین حق مُسْلِمًا گردن نهاده و انقیاد کننده بدین اسلام
و منقاد او امر و نواهی الهی وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که نزدیکتر
ترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابرهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانی اند که پیروی کردند او را در زمان او و در
جمیع امر و نهی تابع او شدند وَهَذَا النَّبِيُّ و دیگر اولی مردمان بدین ابرهیم این پیغمبر است که بملت اوست
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و خدای دوست مؤمنان
و سازنده کار و یاری دهنده ایشانست و پاداش دهنده بر ایمان ایشان و درین آیه دلالتست بر آنکه دوست
خدای و اولیای مردمان بپیغمبر کسیست که تابع او باشد در اوامر و نواهی نه آنکه نسبت او بحضرت رسد و از اینجاست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اولی مردمان بپیغمبران علم ایشانست بآنچه آورده اند از نزد خدای
تعالی و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و گفت اولی محمد کسیست که اطاعت خدای کند و اگرچه از قرابت او دور
باشد و دشمن محمد کسیست که عصیان کند و اگرچه خویش نزدیک پیغمبر باشد در سوره البقره مذکور شد که یهود عمار و معاذ
و حذیفه یمانی را با دین خود دعوت میکردند حق تعالی فرمود که وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
دوست دارند و آرزو میکنند گروهی از اهل کتاب یعنی یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ آنکه گمراه کردندی شما را اصحاب
پیغمبر است و معاذ و حذیفه وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و حال آنکه گمراه نسازند مگر نفسهای خود را
یعنی وبال اضلال از ایشان درنگذرد بلکه راجع بنفسهای ایشان شود زیرا که مؤمنان اجابت قول ایشان نکنند
و دعوت ایشان موجب زیادتی عذاب ایشان گردد در دنیا و در آخرت وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند از غایت

جهل که وزر و وبال آن مخصوص است بایشان يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ چرا کافر میشوید و منکر میشوید بآیتهای توریت و انجیل که در آن کتاب با نعت پیغمبر آخر الزمانست
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حقست و یا چرا کافر میشوید بآیات
قرآنی که از معجزات داله است بنبوت محمد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَلْبِسُونَ
الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ چرا مخلوط میسازید راستی را بکجی و ناراستی که آن تحریف توریه است و اظهار باطل در
صورت حق وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا میپوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله و نبوت
او وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید آنچه کتمان او میکنید آورده اند که دوازده کس از خیبر
و عرینه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و آخر روز چنان فرا نمایند که
ما در کتاب خود تامل کردیم و با علمای خود مباحثه نمودیم بطلان دین شما بر ما روشن شد و نشانهای پیغمبری
که در توریت است در محمد موجود نیست تا باشد که باین حیله اصحاب محمد در تردد افتند و گویند اهل کتاب
اینچنین سخنی از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف ایشان آنچه بحق باشد نخواهند نهفت
و بجهت این از طریق محمد برگشته بدین ما در آیند حق تعالی مؤمنان را ازین مکر خبر داده فرمود که وَقَالَتْ
طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و گفتند گروهی یهود یعنی آن دوازده تن که مذکور شد آمِنُوا بِالَّذِي
ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدانچیزی که أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده شده است
بر کسانی که گرویده اند یعنی بقرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید در
آخر روز بدانچیزی که در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی مؤمنان بسبب انکار شما
بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ باز گردند از دین خود وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید بصمیم
قلب إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ مگر آنکس که پیروی کند کیش خود را که یهودیت است قُلْ بگو ای محمد باینان
که إِنَّ الْهُدَى بدرستی که دین حق که سبب هدایت مطلوب هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام
که موجب رستگاریست و رسیدن بثواب جاودانی پس از بیان تتمه کلام ایشان میکند و میفرماید که اهل
کتاب یکدیگر را نصیحت کردند که تصدیق مکنید و اعتراف منمایید أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ بآنکه داده شده است
کسی از اهل اسلام مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه داده شده اید از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ
عِنْدَ رَبِّكُمْ یا آنکه مسلمانان مخاصمت کنند با شما نزد پروردگار خود یعنی این کلام را با اهل اسلام

مکنید تا ایشان ازا بر شما حجت نباشد قُلْ بگوای محمد در رد قول ایشان که إِنَّ الْفَضْلَ بدرستی که افزونی
در علم و حکمت و یا برتری و افزونی مرتبه نزد حضرت عزت بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت حق تعالی است يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و خدای بسیار رحمتست دانا باستحقاق در
دادن فضل يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ خاص میگرداند برحمت خود که نبوت است و یا اسلام مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد
و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر
مؤمنان مرویست که مردی هزار و دویست اوقیه طلا را نزد عبدالله بن سلام بودیعت نهاد عبدالله
همه آنرا باو رد کرد و اصلا در وی خیانت نکرد و شخصی دیگر یک دینار نزد فنحاص بن عازورا بودیعت بگذاشت و او
در آن خیانت کرد حق تعالی بیان حال هر دو نموده فرمود که وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ
تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ کسی باشد که اگر امین سازی ورا بهزار و دویست اوقیه طلا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا
کند مال را بتو یعنی عبدالله بن سلام وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ و از ایشان کسی باشد که اگر
امین کردانی او را بیک دینار طلا لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز نه دهد آنرا بتو إِلَّا مَا دُمْتَ
عَلَيْهِ قَائِمًا مگر آنکه باشی همیشه بر سر او ایستاده و مبالغه کننده در مطالبه آن مراد فنحاص است ذَٰلِكَ
آن خیانت ترک او امر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ نیست بر ما
در باب خیانت عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی عقوبتی در آخرت و اعتقاد ایشان آن
بود که هرکه توریة نداند و بر کیش یهودی نیست امی است و مال امی بر ما حلال میدانستند وَيَقُولُونَ و میگویند
درین سخن که مال غیر یهود بر یهود حلالست عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ می بندند چه همه ادیان
و شرایع باداء امانت حکم فرموده است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که خیانت حرامست بَلَىٰ
نه چنانست که اعتقاد کرده اند که بر ایشان گناهی نیست بلکه بر ایشان اثم عظیمست بر خیانت مال عرب مَنْ
أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هرکه وفا کند بعهد خود یا بعهدی که خدای با او بسته است در توریت باداء امانت و ترک
خیانت وَاتَّقَىٰ و پرهیزد از حرام فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ پس بدرستی که خدای دوست میدارد
پرهیزکاران را از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هرکه از سه خصلت دور نباشد منافقست اگرچه نماز گذارد
و روزه دارد یکی آنکه چون سخن گوید دروغ گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیم چون امانت
باو دهند خیانت کند و نیز فرموده که بازرگان راستگوی امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد

وهرکه

و هرکه ادای امانت کند حق تعالی او را تزویج حور العین کند کلبی روایت کرده که جمعی از علمای یهود در سال تنگی نزد
کعب بن اشرف آمدند و از و گندم خواستند او گفت چه میگوئید درباره این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند او
پیغمبر خداست کعب بغضب شد گفت من میخواستم که عطای بسیار بشما رسانم شما بجهت این خود را از آن محروم کردید
ایشان گفتند که ما را مهلت ده تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفت او را در کتاب خود مقابله
کنیم و ببینیم که موافقست یا مخالف گفت چنین باشد پس نزد پیغمبر آمدند و صفات او مشاهده کردند چون نظر در
توریت کردند صفت او را موافق دیدند تغییر آن کردند و صفاتی که ضد آن بود بجای آن نوشتند و نزدیک
کعب آمده گفتند که ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در توریتست مخالف این شخص است پس آیاتی که
تغییر داده بودند بر و خواندند کعب ازین سخن خوشحال شده ایشانرا طعام داد حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّ
الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدای بسته اند
که آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه و آله وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب مخالفت صفت پیغمبر
با آنچه در توریتست میخوانند ثَمَنًا قَلِيلًا به بهای اندک که متاع حقیر دنیاست و گویند که آن صاعی چند
بود از غله و چند گز کرباس برین اقرار دعوی سوگند میخوردند که صفاتی که در توریت نوشته خلاف سخن محمد است
أُولَٰئِكَ آن گروه که عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِي الْآخِرَةِ
در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نکند خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل شوند
یا اصلا با ایشان سخن نکند بلکه ملائکه عذاب از روی عناد با ایشان سخن گویند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و ننگرد بنظر رحمت بسوی ایشان در روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از پلیدی گناه بعفو
و مغفرت یا ثنا و مدح ایشان نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بجهت
تغییر آنچیزی که در توریتست از صفات محمد صلی الله علیه و آله و در حدیث آمده که هرکه سوگند بدروغ خورد تا مال مردم
برد حق تعالی دوزخ بر او واجب گرداند و سوگند دروغ سرایها را ویران کند و خانها را از مردمان خالی
گرداند و نیز در صفت تحریف و تغییر میفرماید که وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا و بدرستی که از جهودان گروهی هستند
یعنی کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان يَلْوُونَ
أَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که بر بافته ایشانست یعنی از خواندن
منحرف میسازند آنچه حق است و نزول از خدا باطل که تغییر داده ایشانست لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه

ایشان میخوانند من الکتاب از توریت وما هو من الکتاب وحال آنکه نیست آن از توریت
ویقولون هو من عند الله میگویند که آن تغییر و تحریف داده از نزدیک خداست وما هو
من عند الله وحال آنکه نیست آن از نزد خدای ویقولون علی الله الکذب و میگویند بر خدای دروغ
که سخن غیر او را سخن او میگویند وهم یعلمون وحال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند و بعد از بیان
تحریف توریت ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده امت را بعبادت خود
فرموده پس بجهت رد قول ایشان میفرماید که ما کان لبشر هرگز نبوده و نباشد و نسزد مر آدمی یعنی
عیسی ان یؤتیه الله الکتاب والحکم بانکه بدهد خدای ورا انجیل و فهم آن با علم حلال و حرام و سایر
احکام شریعت والنبوة و پیغمبری ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله پس گوید آن مردمانرا
یعنی امت خودرا که باشید شما بندگان و پرستندگان من غیر از خدای ولکن کونوا ربانیین ولیکن
گوید که باشید کاملان در علم و عمل دینی و پرستان و درستان در خدای شناسی و متمسک بامور دینیه و احکام آن بما
کنتم تعلمون الکتاب بسبب آنکه باشید که از روی اخلاص بیاموزید دیگران را کتابی که از نزد حق تعالی
فرود آمده وبما کنتم تدرسون و بانکه باشید شما که پیوسته بخوانید آن کتاب را و درس آن بگوئید ولا یأمرکم
و نیز نسزد و سزاوار نباشد احدی را که حق تعالی ورا پیغمبری دهد و او امر کند شمارا ان تتخذوا الملئکة
والنبیین اربابا بانکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبرانرا خدایان تخصیص نبی و ملائکه بجهت آنست که بعضی
مشرکان ملائکه را می پرستیدند و یهودان و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیر اند حق تعالی رد قول ایشان کرده بطریق
انکار میفرماید که ایأمرکم بالکفر آیا فرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم
مسلمون پس از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را واذ اخذ الله میثاق النبیین و یاد کن
که چون فرا گرفت خدای پیمان و عهد پیغمبرانرا یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت بانکه لما آتیتکم من کتاب
وحکمة هر آینه آنچه بدهم شما را از کتاب و فهم آن با علم شریعت ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول
فرستاده از نزد من که آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم مصدق لما معکم باور دارنده مر آنچیزرا که با شماست
از کتاب و حکمت لتؤمنن به البته ایمان آرید بوی ولتنصرنه و یاری کنید او را بنفس و مال
خود باظهار نعوت و صفات او که در کتب پیش مذکور است از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و آله مرویست
که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر که بر او عهد گرفت که بمحمد ایمان آرید و قوم خودرا بایمان آوردن آنحضرت

امر کنید

امر کنید قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق ءاقررتم آیا اقرار کردید واخذتم و فرا گرفتید
علی ذلکم بر این که گفتیم اصری عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید قالوا اقررنا گفتند انبیا و متابعان ایشان
اقرار کردیم و میثاق پذیرفتیم قال گفت خدای فاشهدوا پس گواه باشید یعنی این انبیا گواهان باشید
برامم خود وانا و من نیز که خدایم معکم من الشاهدین با شما از گواهانم برین اقرار و گواه شدن فمن
تولی پس که برگردد و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول و نصرت وی کردن بعد ذلک بعد از
میثاق و انکار کند اقرار و شهادت خود را فاولئک هم الفاسقون پس آنگروه اعراض کنندگان ایشانند
بیرون رفتگان از دایره ایمان یا عهد و پیمان از ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب باهم مخاصمت کرده در باب
اولویت ابرهیم و مرافعه نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بردند و هریکی از یهود و نصاری گفتند که ابرهیم بما اولیست
آنحضرت فرمود که یهود و نصاری از دین ابرهیم بری اند ایشان در غضب شده گفتند والله که ما راضی نیستیم بحکومة
تو و دین ترا نگیریم حق تعالی فرمود افغیر دین الله یبغون آیا اعراض میکنند از ایمان و جز از
دین خدا میطلبید و بکر تبا خوانده یعنی بگو ایشانرا که آیا غیر دین خدا را طلب میکنید وله اسلم و حال آنکه
مر او را گردن نهاده است من فی السموات والارض هر که در آسمانهاست و هر که در زمینست طوعا
از روی رغبت بسبب نظر در دلایل وحدت چون مؤمنان حقیقی وکرها و از روی نفرت و کراهت چون منافقان
که بجهت ضرب شمشیر اهل اسلام اظهار اسلام کرده اند و یا مراد بطوع اختیار است یعنی بعضی باختیار خود اسلام آورده اند
مانند ملایکه و سایر اهل ایمان و مراد بکره تسخیر کافران که مسخر فرمان اند و در تحت قدرت او سبحانه و از آن گریزی
ندارند و قتاده گفته که آنانکه بطوع ایمان آورده اند مؤمنانند که باختیار خود ایمان آورده اند در
وقتی که ایمان نافع بود ایشانرا و آنانکه بکره اسلام آورده اند کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه عذاب
بینند ایمان آرند و سود ندهد والیه یرجعون و بسوی جزای حق تعالی باز گردانیده خواهید شد ای
طاغیان و کافران و حفص بیا خوانده یعنی همه آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قل بگو ای محمد آمنا بالله
ایمان آورده ایم بخدا که یکتاست در ذات و بی همتاست در صفات وما انزل علینا و گرویده ایم بدانچه فرو فرستاده
شده بر ما یعنی قرآن وما انزل و آنچه فرو فرستاده شده علی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب
والاسباط بر ابرهیم و دو پسر او و نبیرگان وی و کتاب ایشان همان صحف ابرهیم بوده چه ایشان در تحت شریعت
او بودند وما اوتی موسی وعیسی و آنچه داده شده بموسی که توریت است و بعیسی که انجیل است والنبیون

و به پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس و داود و حیوق و شعیا که کتابها بر ایشان نازل شده بود مِن رَبِّهِم
از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدایی نمی افکنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُم میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایمان آورده ایم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر
خدا را گردن نهادگانیم و فرمان بردار در همه اوامر و نواهی وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِینًا و هر که
طلب کند غیر از دین اسلام دین دیگر فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از و یعنی خدای تعالی
آنرا قبول نکند وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ در سرای آخرت از جمله زیانکاران
باشد بعد از آن در شان جماعتی که بعد از قبول اسلام مرتد شدند میفرماید که کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ چگونه
راه نماید خدای یعنی بسیار دورست که خدا راه نماید قَوْمًا کَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ اِیمَانِهِم
پس از ایمان آوردن ایشان و در اکثر تفاسیر آمده که اینها دوازده تن بودند که بعد از اظهار اسلام
و قبول شرایط ایمان روی برتافته بدار الکفر شتافتند چون طعمة بن ابرق و حارث بن سوید و حبیش بن
ضبابه و امثال ایشان که بعد از آنکه گرویده بودند بخدا وَشَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ و گواهی داده بودند
آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلعم حَقٌّ حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ و آمده بود بدیشان
آیتهای روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت او زیاده از طاقت بشریت با سایر معجزات سید کاینات علیه
و آله وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ و خدای راه نماید گروه ستمکار از آنکه بجهت عناد و جحود با وجود
ظهور دین اسلام بر ایشان از آن اعراض کنند اُولٰئِكَ جَزَاؤُهُم آن گروه مرتد پاداش ایشان
اَنَّ عَلَیْهِم لَعْنَةَ اللّٰهِ آنست که بر ایشان باشد لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او
وَالْمَلٰئِکَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِینَ و لعنت فرشتگان که بیزاریست از ایشان و لعنت همه مؤمنان که آن
مذمت کردن ایشانرا و طلب کردن از خدای دوری ایشانرا از رحمت خود خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی
که جاوید باشند در لعنت لَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود از ایشان عذاب دوزخ
وَلَا هُم یُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا بدنیا رجوع کنند و ایمان آرند یا تاخیر
عذاب کنند از ایشان از وقتی بوقتی اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت عزت و بصدق تمام
بوحدانیت او بگروند و تصدیق کنند پیغمبر او مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه برگشته باشند از دین اسلام
وَاَصْلَحُوا و بصلاح آرند بدی اعتقاد خود را فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ پس بتحقیق که خدای تعالی

آمرزنده

آمرزنده توبه کارانست مهربانست بر ایشان آورده اند که برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست یکی داد
نزد برادر فرستاد و حارث بعد از تلاوت توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع بمدینه همان آیات را
بر یازده تن دیگر خواند ایشان از توبه ابا کردند این آیه درباره ایشان نازل گشت اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
بَعْدَ اِیمَانِهِم بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول پس از گرویدن ایشان و اظهار ایمان ثُمَّ
ازْدَادُوا کُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بران لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُم هرگز پذیرفته
نشود توبه ایشان وَاُولٰئِكَ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند هُمُ الضَّالُّونَ ایشانند
گمراهان از طریق هدایت و ثابت قدمان بر ضلالت اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند
وَمَاتُوا وَهُم کُفَّارٌ و مردند در حالتی که کافر بودند فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِم پس قبول
کرده نشود از هیچکس از ایشان مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا که پر کنند روی زمین بپری از زر وَلَوِ
افْتَدٰی بِهِ و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافران مقدار زر که روی زمین را تا مشرق و مغرب
مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ برهد از و قبول نکنند اُولٰئِكَ لَهُم عَذَابٌ اَلِیمٌ آن گروه که کافر
میرند مر ایشانراست عذابی دردناک وَمَا لَهُم مِنْ نَاصِرِینَ و نباشد مر ایشانرا یاری دهندگان
در رفع عذاب از ایشان آورده اند که در روز قیامت کافرانرا حاضر گردانند و ایشانرا گویند که اگر شما را
بپری زمین زر بودی خود را از آن خریدی گویند آری از تو کمتر ازین میخواستند اجابت نکردی اکنون
بخش این عذاب آتش دوزخ را لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نرسید بحقیقت نیکویی که آن کمال حرمت
و یا نرسیده بپر خدا که آن کمال رحمت و رضا و جنت اوست حَتّٰی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ تا آنکه نفقه
کنید و صدقه دهید از آنچه دوست دارید از مال یا بدن که قوت آنرا در طاعت بذل نمایید یا دل که آنرا وقف
محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه خدا در بازید ابو طلحه انصاری چون این آیه شنید نزد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله آمده گفت یا رسول الله باغی دارم که هیچ چیز دوستر ازو ندارم آنرا هر جا که خواهی
حکم کن و صرف فرما حضرت آنرا در میان اقربای او قسمت فرمود و زید بن حارثه گفت اسپی دارم که دوستترین
اموال منست آنرا صرف خدا کن حضرت آنرا باسامة بن زید بخشید نقلست که حضرت امام حسین علیه
قند و نبات را تصدق میفرمود یعنی را ازو پرسیدند فرمود من این دو چیز را دوست میدارم و حق تعالی
میفرماید لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ و آنچه نفقه میکنید

آنچه نمی خواه اندک و خواه بسیار از دوسترین اموال و غیر آن فان الله به علیم پس بدرستی که حق تعالی
بدانچه دانانست و بدان جزا خواهد داد و بدانکه اگر مراد بانفاق درین آیه زکوة واجبست مراد آنست که
باید آنچه زبون مال باشد از برای آن جید آن زکوة ندهند چه آن موجب برائت ذمه نخواهد شد مانند
گوسفند عیب دار از برای گوسفندان صحیح زکوة ندهد و باتفاق فقها این جایز نیست و اگر مراد صدقه سنت است
پس معنی آنست که بر کامل و کمال خیر آنست که دوسترین مالهای خود را بصدقه بدهید مرویست که چون رسول صلعم فرمود
که من بر ملت ابراهیم یهود گفتند که چونست که گوشت شتر و شیر او میخوری و حال آنکه بر ابراهیم حرام بود رسول فرمود
که دروغ میگوئید چه در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود و حق تعالی بجهت تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود آیه
فرستاد که کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل همه انواع خوردنیها بود حلال مر فرزندان
یعقوب را الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب بر تن خود و آن گوشت
شتر و شیر شتر بود و آنچنان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شد نذر کرد که اگر خدا مرا شفا دهد هر طعام
و شراب که دوستر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی وی را شفا داد گوشت شتر و شیر او را که دوستر داشتی
بر خود حرام ساخت یهودان بمتابعت او از آنها اجتناب نموده گفتند توریت بحرمت اینها حکم کرده است
حق تعالی فرمود که نه چنین است بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد اسرائیل من قبل ان
تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر یهودان انکار این قول میکنند قل
بگو با ایشان که فأتوا بالتوریة فاتلوها پس بیارید توریت صحیح را پس بخوانید یعنی آیتی
که در باب تحریم این چیزها در او باشد تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان
یهودان باین دلیری نکردند بجهت آنکه میدانستند که پیغمبر راست میگوید و ایشان دروغ میگویند فمن افتری
علی الله الکذب پس هر که افترا کند و بربندد بر خدای دروغ را در تحریم آنچه دعوی میکنند من بعد
ذلک پس از آنکه ظاهر شد که تحریم از یعقوب بود نه از علام الغیوب فاولئک پس آن افترا کنندگان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران و هیچ ظلمی از ترک انصاف و مکابره با حق تعالی بعد از وضوح
آن بدتر نیست قل بگو ای محمد صدق الله راست گفت خدای در خبر تحریم یعنی صدق خدا راست
گشت در آنچه انزال فرمود و کذب شما در آنچه دعوی میکنید فاتبعوا ملة ابراهیم پس متابعت
کنید کیش ابراهیم را و دین درست ورا حنیفا در حالتی که میل کننده بود از همه کیشهای باطل بدین اسلام

یعنی تابع دین اسلام شوید که در اصل ملت ابراهیم بود تا خلاص شوید از ملت یهود که آنرا تغییر داده و تحریم کرده اند
آنچه خدا حلال آنرا حکم فرموده وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از شرک آرندگان و بدانکه صحیح
آنست که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله متعبد نبود بشریعت انبیای سابق ولیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم ع
بود و لهذا حق تعالی فرمود که فاتبعوا ملة ابراهیم و پیش از بعثت بطریق الهام و خواب بدین اسلام
مامور بود آورده اند که یهود با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهتر است
مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است ان اول بیت وضع للناس بدرستی که اول خانه که در روی زمین وضع
کرده شد از برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة هر آینه آن خانه ایست که در مکه است و واضع آن حق تعالیست
مرویست که کعبه اول خانه بود که آدم علیه السلام آنرا بنا کرد در زمان طوفان خراب شد ابراهیم ع بنای آن فرمود
و در روایت صحیح آمده که پیش از آدم در موضع آن خانه بود که بیت الضراح میگفتند و ملایکه طواف آن میکردند
و چون آدم بزمین آمد مامور شد که حج کند و در زمان طوفان آنرا باسمان بردند و ملایکه آسمان طواف آن میکنند
و از مجاهد و قتاده و سدی روایتست که معنی آیت آنست که اول بقعه که بر روی آب وضع کردند کعبه بود و حق تعالی
آنرا از کفی سفید بیافرید و بعد از دو هزار سال ملایکه را امر فرمود تا زمین را از زیر آن بیرون کشیدند و در اطراف
عالم منتشر ساختند حاصل که او سبحانه اول خانه که در زمین بنا کرد کعبه معظمه بود مبارکا در حالتی که آن خانه با
برکت و کثیر الخیر و بسیار منفعت هر کسی اگر حج و عمره آن بجای آورد و در روایت آمده که هر حسنه که دران
کنند بصد هزار حسنه بنویسند و یک دینار صدقه که دران بقعه مبارکه بدهند برابر صد هزار دینار است و نگریستن
بخانه کعبه برابری میکند با عبادت اول دنیا و آخرت و همه گناه طواف کنندگان دران آمرزیده شود
وهدی للعالمین و خداوند هدایتست مر عالمیان را زیرا که قبله ایشانست و بجهت توجه در نماز راه
راست می یابند و بخیر دنیا و آخرت می رسند و یا بجهت آنکه عبادت دران مقابل صد هزار عبادتست
در غیر آن فیه آیات بینات در آن خانه مبارک نشانهای روشن است در شرف و بزرگواری آن
و از آن جمله هرگز هیچ مرغی در بالای آن نپریده بلکه چون نزدیک آن رسیده بر میگردند و در حرم آنجا نو از
درنده هیچ حیوان ضرر نمیرسانند و هر که قصد آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل و غیر آن از کفار و ظالمان
وحشی در آنجا از مردمان نمی رمند و بیماران بشرف صحت میرسند و حاجیان فقیر میگردند و فراخ روزی میشوند
و هیچ مرغی در مسجد الحرام سرگین نمی اندازد و هر که نظر دران خانه کند دیده اش اشکبار گردد و هر روز هشتاد هزار فرشته دران

داخل میشوند تا روز قیامت که هیچکدام بار دیگر بآن رجوع نمیکنند و اولیاء الله هر شب در حوالی آن خانه حاضر گردند
و چنان طواف آن کنند و بعضی دیگر از ان نشانهای عجیبه مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ موضع ایستادن ابرهیم است
و آن سنگیست که اثر قدم آنحضرت بر آنست و این آیه مشتمل بر سه آیتست اول فرو رفتن قدم ابراهیم ع بر ان
سنگ تا کعبین دویم باقی ماندن آن اثر در مدتهای طویل سیوم محفوظ بودن آن سنگ از دشمنان در چندین
هزار سال و این اثر قدم آنحضرت دران سنگ در وقتی که پایهای کعبه را بلند ساخت سنگی در زیر قدم خود نهاد
تا بر بالای آن پایها استوار کرده دیوار آنرا بلندتر گرداند هر دو قدم او دران سنگ فرو رفت ابو حمزه ثمالی
روایت کرده که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود که ای ابو حمزه بدانکه بهترین بقعه در عالم رکن یمانیست
و مقام ابرهیم اگر مردی عمر یابد بمقدار عمر نوح که هزار سالست کم پنجاه سال و دران مدت در روز بروزه باشد
و همه شب ایستاده در مکان شریف بعبادت مشغول باشد و بعد از ان وفات کند بی محبت ما هیچ نفع بدو نرسد
و بدوزخ رود وَمَنْ دَخَلَهُ وعلامت دیگر آنست که هر که در آید بدین خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن
از قتل و غارت یعنی هر گناه کاری که پناه بآن خانه آرد بلکه بزمین حرم حرام باشد که دست تعرض بدو دراز
کنند و گفته اند که معنی آنست که هر که داخل حرم شود بجهت ادای حج و عمره ایمن شود از عقوبت گناهان که قبل
از حج کرده بلکه مغفور شود از جمیع معاصی و از ابو جعفر ع منقولست که هر که در حرم در آید در حالتی که عارف باشد
یعنی اعتقاد داشته باشد بهمه از آنچه حق تعالی بر وجوب کرده ایمن گردد در آخرت از عذاب دوزخ وَلِلَّهِ
و مر خدایرا ثابت و لازم عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه بجهت ادا کردن اعمال
حج و عمره مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هر که توانایی دارد بسوی آنخانه رفتن و آن تکلیف صحت بدنست
و وجود زاد و راحله و نفقه واجب النفقه و ایمن بودن از دشمن و در حدیث آمده که هر که حج بر و واجب شود و حج نکند
با جهودان و نصرانی محشور شود وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود بفرضیت حج یعنی ترک حج کند فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
عَنِ الْعَالَمِينَ پس بدرستی که خدای بی نیازست از همه عالمیان تسمیه ترک حج بکفر بجهت تاکید و مبالغه است
بر وجوب حج و اشارتست بانکه ترک آن از بزرگترین کبایرست و موجب شدت عقوبت ربانی و غضب سبحانی و
حدیثی که مذکور شد نیز دلالت کننده است برین محمد بن فضل از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت
کرده که آنحضرت در تفسیر قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا فرمود که زیانکارترین مردمان در عمل آنهانند
که حج اسلام را بتاخیر اندازند و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بقوله تعالی وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى

کسانی اند

کسانی اند که بر ایشان حج واجب شود و ادا نکنند حق تعالی در روز قیامت ایشانرا کور محشور سازد و از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که نماز پنجگانه بگذارید و روزه ماه رمضان بدارید و ادای
زکوة کنید و حج خانه خدا بجای آرید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که
حج درویشی و گناهان را زایل میگرداند چون حق تعالی در آیه سابق اهل کتاب را امر کرد بپیروی ملت ابراهیم
و از جمله آن تعظیم بیت الحرامست در عقب آن ذکر بیت الحرام فرمود و بیان فضل آن و تخویف تارک
آن بعد از ان باز عود کلام بالزام حجت بر اهل کتاب کرده فرمود که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ
تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ بگو ای محمد اهل کتاب را چرا منکر میشوید بآیتهای خدا که آن دلایل عقلیه است و سمعیت بر
صدق محمد صلعم و آنچه دعوی میکند از وجوب حج و غیر آن از احکام شریعت وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ
و خدای مطلع است و گواه بر آنچه شما میکنید از پوشیدن حق و نگرویدن بآیات حق تعالی و شما را بر آن
جزا و سزا خواهد داد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بگو ای اهل کتاب چرا باز میدارید
مردم را از راه حق که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی که گرویده بخدا و دین حق را
قبول کرده مراد عمار یاسر است و رفیقان او که یهودان ایشانرا بکیش خود میخوانند تَبْغُونَهَا در حالتی
که طلب میکنید راه خدا را عِوَجًا کجی باین وجه که تلبیس میکنید بر مردمان و در وهم ایشان را
می اندازید که در وی کجیست بجهت آنکه در کتاب موسی نسخ نیست و در کتاب محمد نسخست و تغییر صفت او میکنید
که در توریت است وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلامست
چه این از وصیت ابراهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی
بیخبر نیست از آنچه میکنید و البته شما را بدان سزا خواهد داد آورده اند که شاس بن قیس یهودی مردی
پیر بود و غلیظ القلب و شدید الکفر و العناد و بدگوی مسلمانان روزی در مجمع اوس و خزرج بگذشت
دید که ایشان حلقه زده از روی محبت صحبتی میدارند و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال بودی
شاس چون این اتحاد و دوستی ایشانرا بدید آتش حقد و حسد در سینه پرکینه او افروخت شخصی را گفت تا در
میان ایشان بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بود در میانه ایشان در میان اندازد و قصیده
در مذمت خزرج گفته بودند بخواند چون خزرجیان نام آن حرب و هجو خود را استماع کردند آشفته شده زبان بهجو
اوسیان گشادند و اوسیان تحمل نکرده کار بمقاتله و تیر انداختن و تیغ زدن کردند جبرئیل بدین آیتها نازل شد

حضرت رسول صلی الله در میان معرکه در آمد فرمود که با وجود آنکه من در میان شما ام داعیه رسم جاهلیت تازه میکنید بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس آن بیچاره‌گان ایشان خواندند ایشان استغفار کنان سلاحها بر نجیند و اهنک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان جهود بردند از ایمان بکفر باز گردند حق تعالی بر ایشان باین وجه خطاب میکند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب اگر فرمان برید گروهی را از یهود که شماس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس باز گردیدن شما بدین اسلام کافرین ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شماس و اتباعان او کنید مرتد سازند شما را وکیف تکفرون و چگونه کافر میشوید وانتم تتلی علیکم آیات الله و حال آنکه شما اید که خوانده میشود بر شما آیتهای خدا که قرآنست وفیکم رسوله و در میان شماست رسول خدای ومن یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای فقد هدی پس بتحقیق که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست و لامحاله بروضه جنت رسد مرویست که ثعلبه بن غنیم اوسی و سعد بن زراره خزرجی با یکدیگر مفاخرت کردند در نسب و حسب و این مفاخرت بمنازعت کشید خزرجی گفت اگر رسول خدا مبعوث نمیشد ما ذریت شما را از عالم بر می انداختیم اوسی گفت که پیش از اسلام از بیم ما نمی آسودید که بیرون آئید پس منازعت بمقاتله کشید این خبر بحضرت رسالت علیه رسید سوار شد و ایشان را از هم دور کرد در همان جبرئیل این آیات آورد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج و غیرهم اتقوا الله حق تقاته بترسید از خدای چنانچه سزای ترسیدنست از وی و او بقیام نمودنست بواجبات و اجتناب از محرمات از ابی عبدالله علیه السلام منقولست که معنی آنست که فرمان برداری خدا کنید و عصیان نورزید و شکر گذاری او مشغول شوید و پیوسته بذکر او اشتغال نمائید و در هیچ وقت از او غافل مشوید ولا تموتن الا وانتم مسلمون و ممیرید دیگر در حالتی که شما مسلمان باشید مراد آنست که همیشه بر صفت اسلام باشید حضرت رسالت صلعم بعد از تلاوت فرمود که قطره از زقوم دوزخ بر زمین چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود حال آنکس که طعام او در آخرت از آن بود پس باید که با صفت اسلام از دنیا رحلت کنید واعتصموا بحبل الله و چنگ در زنید بدین خدای که ریسمانی محکم است جمیعا در حالتی که همه مجتمع باشید این هر که دست بآن بند کند هرگز در چاه هلاکت نیفتد مراد موافقت حضرت رسالت است و ائمه صلوات الله علیه در جمیع حالات و هر که چنگ در ریسمان

اتباع آنحضرت زند راه مقصد اصل برد از حضرت رسول صلعم و آله منقولست که در وقت رحلت میفرمود که ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر متمسک بآن هر دو شوید هرگز گمراه نشوید که یکی از دیگری بزرگتر است و یکی کتاب خداست که ریسمانیست فرو گذاشته از آسمان تا زمین دوم اهل بیت من هرگز این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه که نزد حوض کوثر بمن رسند و علی بن ابان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که مائیم حبل متین که حق تعالی در کلام مجید فرموده واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما چو اهل کتاب بلکه همه مجتمع و متفق شوید بر ایمان و مداومت کنید بر طاعت و ترک عصیان زادان روایت کرده که روزی در مسجد نزد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام راس الجالوت را که سر احبار و مهتر یهود بود و جاثلیق را که امام ترسایان بود نزد آنحضرت آوردند حضرت امیر علیه السلام روی براس الجالوت کرد و گفت میدانی که جهودان بعد از موسی بچند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم و بگویم فرمود که لعنت بر تو باد چه نوع امامت قوم میکنی که هرگاه مسئله از تو پرسند نگوئی اگر آن کتاب نوشته شود باید زدند توجه خواهی کرد پس بجاثلیق نگاه کرد و فرمود ترسایان بچند فرقه شده اند بعد از عیسی گفت بر چهل و پنج فرقه گفت دروغ میگوئی بخدا که من توریت را بهتر از تو میدانم و انجیل را بهتر از تو امت موسی بهفتاد و یک فرقه شده اند هفتاد از ایشان هالک اند و یکی ناجی و ایشان آنانند که حق تعالی فرموده ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و امت عیسی از پس او بهفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان رستگار است و باقی هالک و درباره آنها فرموده که تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت مصطفی صلعم و آله بهفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان رستگار باشند و باقی هالک و آن فرقه ناجیه حق تعالی در شان ایشان فرموده که وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وهم شیعتی و ایشان شیعه منند و حدیث حضرت نبوی که حق با علیست و علی با حق است و حق میگردد با علی هر جا که علی دور میکند یعنی هر دو لازم یکدیگرند و از هم جدا نمیشوند دلالت میکند بر آنکه حق تعالی با شیعیانست و غیر ایشان باطلند و نیز فرموده که زود باشد که امت من بهفتاد و سه گروه شوند یک فرقه از آن رستگار باشند و باقی هالک گفتند یا رسول الله فرقه ناجیه کدامند فرمود که اهل بیت من و اتباع ایشان و بعد از آن گفت مثل اهل بیت من مثل کشتی نوحست هر که در آن نشست از غرق نجات یافت پس هر که متمسک باهل بیت من شود و محبت ایشان ورزد و بطریق ایشان رود در آخرت رستگار باشد و هر

دست بر محبت ایشان زنند و بر مذهب ایشان روند در آخرت زیانکار باشد و بدرکات دوزخ گرفتار گردد حاصل
که حق تعالی میفرماید که از دین حق متفرق مشوید وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ
نعمتهای خدا را که بر شما لطف فرموده و از جمله هدایت و توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب حق که موجب
الفت شماست بیکدیگر و محبت ورزیدن در راه خدای پس یاد این نعمت کنید إِذْ كُنْتُمْ وقتی که بودید
شما أَعْدَاءً دشمنان در زمان جاهلیت فَأَلَّفَ پس خدای الفت داد و انداخت محبت را بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
و در میان دلهای شما تا برکت اسلام و میمنت خدمت سید الانام علیه افضل السلام نزاع و خلاف از میان
شما زایل گشت فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا پس گشتید برحمت و فضل خدا برادران یکدیگر یعنی محبان
و دوستان هم شدید و برادران دینی یکدیگر گشتید وَكُنْتُمْ و بودید شما در زمان ضلالت و جهالت عَلَىٰ
شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ بر کنار گودالی از آتش یعنی نزدیک بآن رسیده بودید که در دوزخ افتید
بجهت کفر و ضلالت چرا که در حال کفر مرگ بشما می رسید و در دوزخ می افتادید فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا پس
رهانید خدای شما را از ان مغاک آتش بمیمنت اسلام و شرف ایمان كَذٰلِكَ همچنانکه بیان کرد احوال
شما را از عداوت قدیمی و الفت مجدد دینی يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ بیان میکند خدای و روشن میکرداند
برای شما آيَاتِهِ دلایل وحدانیت و قدرت خود را و حجت را بر دین حق لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد
که شما راه رست یابید یعنی بجهت آنکه شما رستکار شوید از عذاب ابدی و رسیدن بثواب سرمدی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
و باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی اسلام
وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکی که خدا و رسول آن امر کرده وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و باز دارند مردمان را از فعل ناشایست که حق تعالی و پیغمبر او از ان نهی کرده اند وَأُولٰئِكَ و آن گروه
که امر بمعروف میکنند و نهی از منکر هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران یعنی مخصوصان بکمال رستکاری
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که بهترین مردمان آنها اند که بیشتر از مردمان امر بمعروف کنند
و نهی از منکر نمایند و پرهیزکارترین ایشان باشند در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ترک
امر معروف مکنید و نهی از منکر که اگر ترک آن کنید ظالمان بر شما حاکم شوند و هر چند شما دعا کنید دفع شر ایشان
از خدا خواهید اجابت نکند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و مباشید همچند آنکه متفرق شدند
چون یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند و هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود

اما یهود

اما یهود بعد از پانصد سال از موت موسی ع و اما نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی ع اختلاف در میان ایشان
واقع شد مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب
ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید و تصدیق بر آخرت وَأُولٰئِكَ و آن گروه مخالف
کنندگان در اصول دین لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشان راست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ
در روزی که سفید شود در او رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ
وُجُوهُهُمْ پس اما آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی امر کند فرشتگان تا از روی سرزنش گویند
أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید از پس ایمان آوردن شما فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا
كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ پس بچشید عذاب دوزخ را بسبب آنکه بودید که کافر شدید از پس کرویدن مراد اهل کتاب اند
که به پیغمبر ص نگرویدند پس از آنکه باو گرویده بودند بنعت و صفت او قبل از مبعث و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه روایت است که مراد اهل بدعت اند بعد از حضرت رسالت ص و ثعلبی در تفسیر خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فرموده که سوگند بخدایی که نفس من بید قدرت اوست که البته وارد شوند بر من بر کنار حوض کوثر بعضی از
اصحاب من چون ایشانرا ببینم فی الحال ایشانرا از نزد من برانند و بدوزخ برند من گویم که اینها اصحاب منند
مرا گویند که تو نمیدانی که از پس تو چه چیزها احداث کردند و بدعت نمودند پس بدرستی که ایشان برگشتند از دین و مرتد
شدند وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما کسانی که سفید باشد رویهای ایشان یعنی مؤمنان
که پیرو شرع خاتم الانبیا ص و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین باشند فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ پس باشند در رحمت
خدای یعنی بهشت و ثواب مخلد هُمْ این سفید رویان فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت خدا که بهشت است
و جاوید مانندگانند تِلْكَ آنچه گذشت از اخبار و احکام و وعده و وعید آيَاتُ اللّٰهِ آیتهای خداست
نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بِالْحَقِّ در حالتی که در لباس حقست که هیچ شبهه در راستی
و درستی آن نیست وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ و نیست خدای که خواهد بیدادی از نزد خود
بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند بنقص ثواب و بجرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی حکم خدای
باز گردیده شود همه کارها پس جزا دهد هر کس را بآنچه وعده داده و وعید فرموده مرویست که مالک بن حنیف
و وهب بن یهودا که دو عالم بودند از علمای یهود بمسلمانان گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما خوبتر

حق تعالی آیه فرستاد که کُنْتُمْ هستید شما ای امت محمد عم خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از عالم عدم أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ بیرون آورده شده اید از برای مردمان تا ایشان را براه راست دعوت کنید خیریت این امت درین سه
صفت است که بیان میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند بهر چیزی که شرع فرماینده آنست وَتَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از هرچه شریعت نهی کننده آنست وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و میگروند بخدا بر وجه
ثبات و رسوخ تاخیر این دو قسم از قسم اول با آنکه حق تعالی تقدیم این دو قسم بران قسم بجهت دلالتست بر آنکه ایشان
امر معروف میکنند و نهی از منکر بجهت ایمان آوردن بخدا و تصدیق بآن و اظهار دین او و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
مرویست که این آیه خاص است در حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم و تابعان ایشان که شیعیان صلحا اند انس روایت
کرده که اسقف نجران نزد رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم مسلمان شوم فرمود سبب چیست گفت در خواب دیدم
که قیامت برخاسته و مردمان را در مقام سیاست بداشته اند گروهی دیدم دست و پا سفید بر صراط چون برق جهنده گذشتند
من گفتم اینها انبیا اند فرشتگان گفتند اینان امتان محمد اند مرا ازین جهت این رغبت شد پس رسول اسلام
بروی عرض کرد و اسقف مسلمان شد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود اول تا من بهشت
در نیایم بر پیغمبران حرام باشد و تا وصی من در وی داخل نشود بر اوصیای دیگر حرام باشد و تا امت من در نیایند بر سایر امم
دیگر حرام باشد انس روایت کند که من با پیغمبر صلعم شبی رسیدیم آوازی از آن بیرون می آمد من در آن نگاه کردم
مردی را دیدم که در زیر درختی نماز میگذارد و این دعا میکرد که یا رب مرا از امت مرحومه گردان که بر ایشان رحمت
کرده یعنی امت محمد صلعم من بیامدم و رسول را ازین حال خبر دادم گفت برو و او را بگوی که رسول ترا سلام میرساند
و میگوید که تو چه کسی من بیامدم و او را گفتم گفت رسول را از من سلام برسان که برادرت خضرم از خدای
درخواست میکند که او را از امت تو گرداند انس بیامد و پیغام حضرت خضر ع بگذارد یحیی بن معاذ فرموده
که این آیه مدح امت محمد است و خدا از کرم خود روا ندارد که قومی را که مدح کند ایشان را بدوزخ برد و بعد ازان
فرمود که وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ و اگر ایمان آرند بنی اسرائیل بنبوت محمد و قرآن و سایر آنچه از نزد
خدای آورده لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه باشد ایمان آوردن بهتر مر ایشان را در دنیا و آخرت
بر آنچه بران هستند از کفر و عناد زیرا که بجهت آن نجات می یابند در دنیا از قتل و غارت و جزیه و در آخرت از
عقوبات و رسیدن بجنت مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند بمحمد و کتاب او یعنی عبدالله سلام
و اصحاب او از یهود که بشرف اسلام رسیدند و نجاشی از اتباع او از نصاری که ایمان آورده اند وَأَكْثَرُهُمُ

الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون روندگانند از دایره فرمان خدا و رسول و معاندان در کفر و عناد [illegible]
که رؤسای یهود چون کعب و ابی یاسر و ابن صوریا کنانه نزد عبدالله سلام و اصحاب آمدند و ایشان را بر اسلام آوردن
ملامت کردند آیه آمد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرگز ضرر نتوانند رسانید شما را إِلَّا أَذًى مگر اندکی رنجی مانند
طعن در اسلام شما و دعوت شما بکفر و شما را بقتال خود ترسانیدن وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند
با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ هر آینه برگردانند پشتها را بر شما و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ و پس
از هزیمت یاری کرده نشوند نه از حق و نه از خلق و این خبر دادنست از غیب چه حال بنی قریظه و بنی النضیر و یهود خیبر
و بنی قینقاع بدین منوال واقع شد که با پیغمبر محاربه کردند منهزم شدند و آخر بذلت جزیه گرفتار شدند چنانکه میفرماید
ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وضع کرده شد بر یهودان خواری و مذلت از هدر نفس و مال و اهل و یا جزیه
و بصحت پیوسته که یهود قبل از اسلام جزیه بمجوس میدادند پس دایم بذلت مبتلا بودند أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هرجا
که یافت شدند إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ لیکن ایشان را زنهار میدهند و نمیکشند بعهدی از خدا که قبول
جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مؤمنان که امان دادن ایشانست وَبَاءُوا بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ و باز گشتند یهود مستحق از خدا یعنی سزاوار غضب و خشم الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد و لازم
گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی و احتیاج و از اینجاست که اکثر یهود بفقر و فاقه گرفتارند
و آنها که توانگرند خود را درویش مینمایند تا تخفیف جزیه ایشان کنند ذَلِكَ این ضرب ذلت و مسکنت
و رجوع ایشان بغضب حق تعالی بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنست که بودند از روی عناد يَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ میگرویدند بآیتهای خدا که قرآنست یا معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وَيَقْتُلُونَ
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را بناحق یعنی چنانکه در نفس الامر قتل انبیا ناحق است
باعتقاد ایشان نیز حق بود ذَلِكَ این کفر و قتل یهود بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند
وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که در گذشتند از حدود خدا و از امر و نهی او آورده اند که چون عبدالله سلام
و یاران او دولت اسلام دریافتند یهودان زبان طعن گشوده گفتند که ایشان اشرار قوم ما اند که خلاف ما
کردند آیه آمد که لَيْسُوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً مساوی با کافران ایشان زیرا که مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام و بر اوامر و نواهی
الهی يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ در ساعتهای شب و حال

آنکه سجده میکنند خدایرا مراد آنست در نماز تهجد یا تلاوت قرآن میکنند و سجده تلاوت بجای می آورند یؤمنون
بالله ایمان می آورند بوحدانیت الهی و صفات او یعنی ثبات میورزند دران و مستمرند دران والیوم
الآخر و تصدیق میکنند روز قیامت بروجه دوام و ثبات ویأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق
محمد صلعم وینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از همه منهیات ویسارعون فی الخیرات و میشتابند
در خیرات یعنی کردارهای پسندیده در شرع از نماز و روزه و زکوة و غیر آن واولئک و آن گروه که مذکور
شدند من الصالحین از جمله شایستگانند و پسندیدگان نزد خدا و رسول از ابو عبدالله علیه السلام مرویست
که خانهای که دران نماز شب گذارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشنده است مر اهل آسمان را چنانکه ستارگان
باهل زمین و بعد از ان فرمود که بر شما باد که نماز شب بگذارید که آن سنت پیغمبر شماست و شعار صالحانست و راننده
دردهاست از بدنهای شما و حضرت رسالت صلعم فرمود که دو رکعت نماز در نصف آخر شب بهتر است از دنیا و آنچه
درو است و اگر نماز شب بر امت من شاق نبودی بر ایشان فرض کردمی و در خبر است که حضرت خطاب با امیرالمؤمنین علیه السلام
کرد و فرمود ای علی بر تو باد که نماز شب بجای آری و این کلمه را سه بار تکرار فرمود و نیز فرمود که هر که بسیار گذارد
نماز شب را روی او نیکو بود وما یفعلوا من خیر و آنچه میکنید از کار نیکو فلن یکفروه
پس هرگز ناسپاس داشته نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد والله علیم
بالمتقین و خدای داناست باحوال پرهیزکاران و ایشان را مرتبهای بلند و درجهای ارجمند خواهد داد
و بعد از وصف مؤمنان بیان حال کافران میکند و میفرماید که ان الذین کفروا بدرستی
که آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد و آن کعب بن اشرف است و اصحاب او لن تغنی عنهم هرگز باز ندارد از ایشان
اموالهم مالهای ایشان که رشوه میگیرند تا مید میدهند یا مراد همه مالهاست که عمر خود در امر تحصیل آن
کرده اند ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بمدد ایشان خوشحال اند من الله شیئا از عذاب
خدای چیزی را یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد نفع بایشان نرسانند و ایشان را از عذاب باز ندارند و
اولئک و آن گروه کفار اصحاب النار یاران و ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون
ایشان دران آتش جاویدانند مثل ما ینفقون مثل آنچه صرف میکنند یهودان بر علمای خود
و یا ابوسفیان و اصحاب او که در حرب احد مدد کفار میکنند و یا آنچه بریا بدرویشان میدهند فی هذه الحیوة
الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست که فیها صر دران باشد سرمای سخت

اصابت حرث قوم برسد بکشت زاری قومی که بشرک و معاصی و انفاق بریا ظلموا انفسهم
ستم کرده اند بر نفسهای خود فاهلکته پس هلاک و نابود کرد آن باد سرد کشت ایشان را بجهت عقوبت
و نکال ایشان تشبیه فرموده انفاق ایشان را بحرث و وقوع قهر الهی و ناچیز ساختن آن را بباد سرد و وجه
تشبیه ضایع ساختن آنست وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدا بر ایشان و ضایع ساختن نفقات ایشان
و ثواب ندادن بران ولکن انفسهم ولیکن ایشان بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند بجهت
کردن عملی که بآن مستحق عقوبت شده اند از معصیت و ریا آورده اند که جمعی از مسلمانان با یهودان دوستی
میکردند بسبب خویشی که میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشان را از ان نهی کرده فرمود که یا
ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا بطانة من دونکم فرا مگیرید دوست خالص
و مصاحب مخصوص غیر از مؤمنان که از ابنای جنس شما اند بطانت کسیست که بجهت اعتقاد تمام رو باسرار
باطنی خود را با او در میان نهد و رازهای نهان خود را با او گوید پس معنی آنست که رازهای نهان
خود را با یهودان مگوئید زیرا که لا یألونکم تقصیر نمیکنند درباره شما خبالا تباهی و فساد
و گمراهی را یعنی ایشان پیوسته در صدد آنند که شما را گمراه گردانند ودوا ما عنتم دوست دارند
سختی و مشقت و بلیت شما را قد بدت البغضاء بتحقیق که آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت
عداوت ایشان ظاهر گشته است من افواههم از دهنهای ایشان چه بجهت بسیاری بغض و عداوت
ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد که از زبان ایشان صادر نشود وما تخفی صدورهم و آنچه
پنهان میدارد دلهای ایشان از کمال بغض و شدت عداوت اکبر بزرگتر است و بیشتر از آنچه
بر زبان میرانند چه آنچه بر زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار ایشانست قد بینا لکم الآیات
بتحقیق که بیان کردیم برای شما آیتها که دلالت میکند بر وجوب اخلاص در دین و دوستی نمودن با اهل ایمان
نه با کافران ان کنتم تعقلون اگر هستید که تعقل کنید و دریابید که دوستی با کفار عین ضررست
و سبب خشم پروردگار ها آگاه باشید یا اغیار و با اعدای خود دوستی میکنید که اگر چنین کنید انتم اولاء
شما آن گروه خطاکار باشید تحبونهم دوست میدارید ایشان را ولا یحبونکم و دوست نمیدارند
ایشان شما را و در صدد آنند که شما را از دین حق بگردانند مراد آنست که اگر شما با ایشان دوستی کنید
مثل ایشان باشید در کفر و معصیت و تؤمنون بالکتاب کله و ایمان نیاورده باشید بکتابهای

خدا ایمه وَاِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که رسیدند و ملاقات کردند با شما آن کافران بکیش کج اندیش قَالُوا آمَنَّا گویند
بروجه فریب دادن شما وَاِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْاَنَامِلَ بخایند
و بگزند بر دشمنی شما سرهای انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کینه که با شما دارند قُلْ بگو ای محمد
مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود یعنی خشمی و دردی که از جانب مؤمنان در دل دارید خدا آن را
زیاده گرداند بواسطه تقویت اسلام و تسلط مؤمنان بر شما آنکه مرگ شما را با نحال دریابد و با آن غیظ و خشم
شما را بعذاب ابدی گرفتار گرداند اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان
سینها و دلهای شما و شما را بدان سزا خواهد داد و عداوت ایشان با شما بمرتبه رسیده که اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر
برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ بد آید ایشان را و دلتنگ شوند وَاِنْ تُصِبْكُمْ
واگر برسد شما را غمی و المی چنانکه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل شوند و خوشحالی کنند بآن وَاِنْ
تَصْبِرُوا واگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای ایشان بود که منافقان با ازکفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از اختلاط
ایشان و یا از جمیع گناهان بپرهیزید لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ضرر نکند شما را مکر و حیله ایشان و این
تفصیل و فایده دشت خدمت شما را ازان اِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بآنچه میکنید از صبر و تقوی و غیر آن
مُحِيطٌ رسنده است بعلم خود و احاطه کننده بهمه آن پس مجازات آن خواهد داد و چون حق تعالی فرمود که اگر صبر
و تقوی را شعار خود سازید حیله و مکر کفار ضرر بشما نرساند و اگر فرمان خدا و رسول نبرید البته ضرر بشما رسد در عقب آن نصیحت
آیه را انزال فرمود در واقعه احد که بجهت مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله ضرر بمسلمانان رسید و گفت وَاِذْ غَدَوْتَ
و یاد کن ای محمد که چون بامداد بیرون شدی مِنْ اَهْلِكَ از منزل خود که خانه عایشه بود و آن ماه شوال
بود سه سال از هجرت گذشته تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ فرود می آوردی مؤمنان را مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ در جایهای
ایستادن برای کارزار و مهیا میساختی برای ایشان موقف جهاد یعنی مقرر میکردی که هر کدام در صف قتال چگونه
بایستند و در چه موضع ثبات ورزند وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنونده است قولهای شما را که در باب خروج از مدینه
و توقف در ان میگفتند عَلِيمٌ داناست به نیتهای شما و صحت و فساد اعتقاد هر یک از شما و سبب غزوه احد بروایت
منقول از ابی عبد الله علیه السلام آن بود که چون واقعه بدر واقع شد و قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس
از ایشان کشته گشتند و هفتاد کس اسیر مسلمانان شدند و بقیه فرار نموده متوجه مکه شدند ابو سفیان علیه اللعنه که سردار
قریش بود گفت ای معشر قریش لشکر از قبایل عرب فراهم آوریم تا انتقام از محمد و یاران او بکشیم پس سه هزار سوار

و دو هزار

و دو هزار پیاده فراهم آوردند و از مکه بیرون آمدند و در حوالی احد فرود آمدند و چون این خبر بحضرت رسید اصحاب خود را
جمع کرده از مدینه بیرون آمد و در اثنای راه عبد الله بن ابی منافق با اصحاب نفاق از میان لشکر اسلام برگشته با کفار پیوستند
و بنو سلمه و بنو حارثه که از خزرج و اوس و از جمله انصار حضرت رسالت صلعم بودند چون دیدند که عبد الله بن ابی با سیصد کس
برگشت و قصد کردند که بمدینه مراجعت کنند توفیق الهی شامل حال ایشان شده ثبات قدم ورزیدند و برنگشتند چنانکه
میفرماید اِذْ هَمَّتْ یاد کن که چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو طایفه از شما که مسلمانان اند
اَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دلی کنند و باز گردند در وقتی که عبد الله ابی منافق باز گشت وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا و خدا یاور و
نگهدار آن دو گروه بود یعنی توفیق ایشان داد تا تابع عبد الله ابی نشدند و معنی آنست که خدا ناصر ایشانست پس
چرا بد دل میشوند و توکل بر غیر وی میکنند وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید
که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد از وسوسه شیطان و خوف و ترس نفسانی القصه لشکر اسلام با صولت
تمام بوادی احد در آمدند در مقابل لشکر کفار صف بیاراستند و آغاز حرب کردند اول کسی که از جانب کفار بمبارزت
بیرون آمد ابو طلحه بن طلحه بود که لوای کفار بدست او بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از میان لشکر خود
در آمده در مقابل او در آمد و در میان ایشان ضرب و طعن واقع شد تا آخر حضرت ضربتی بر پیش سر او زد که بیضه سر او را
با یک چشم و یک جانب روی او بینداخت و بجهنم پیوست برادر او مصعب لوا برداشت و برافراشت عاصم بن ثابت او را تیری
زد و بجهنم رفت غلام او که صواب نام داشت لوا برداشت و او بسیار دلاور بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ضربتی باو
زد و دست راستش بینداخت لوا را بدست چپ گرفت او را نیز بینداخت و لوا نگونسار شد و مشرکان منهزم شدند
و اهل اسلام در غنیمت افتادند و تیراندازان که محافظت رخنه کوه احد تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلعم مبالغه
فرموده بود که اگر ما غالب شویم یا مغلوب باید که ازین موضع بجای دیگر نروید و بامید تاراج غنیمت روی بلشکرگاه
نهادند و هر چند که عبد الله جبیر که امیر ایشان بود مبالغه کرد و از تاکید حضرت ایشان را آگاه گردانید بجایی نرسید
و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمی رسید با عبد الله توقف کردند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام
نبوی رسید و خالد بن ولید علیه اللعنه و عکرمه ابی جهل با جمعی که در پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را
خالی دیدند و اهل اسلام را مشغول غنیمت یکبار بر سر عبد الله تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب
لشکر اسلام در تاختند و صف ایشان را از هم بپاشیدند و خبر کفار بگریختگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل
ایمان از میان گریختند و هفتاد مرد ایشان کشته شدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و بحوالی مدینه رفتند و بعضی اندک

سراسیمه کرد میدان میکشیدند و هیچکس با رسول خدا نماند مگر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ابو دجانهٔ انصاری و سهل بن حنیف و در
آخر سهل و ابو دجانه نیز فرار کردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها ماند و از جماعت کفار هر قوم که متوجه حضرت رسالت صلعم
میشدند حضرت میفرمود یا علی شر اینها را از من دفع کن حضرت امیرالمؤمنین متوجه آنقوم شده دمار از روزگار ایشان
برمی آورد و بدوزخ میفرستاد و برخی را متفرق میساخت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله این کمال جوانمردی
و غایت محبت است که علی با تو بجای می آورد و ملایکه مقربین از جوانمردی او متعجب شده اند حضرت فرمود که علی از منست
و من از ویم جبرئیل فرمود که من نیز از شما ام و شنیدند که گوینده غیبی میگفت که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی
الا علی و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که پیغمبر جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا نشسته میگوید
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام
در روز احد با کفار قریش مقاتله میفرمود تا آنکه هشتاد جراحت باعضای مبارک آنحضرت رسید و باوجود این
اصلا از عتاب حرب تنزل نشده فتوری باو راه نیافت و لهذا از آسمان ندا رسید که لا سیف الا ذو الفقار
لا فتی الا علی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود که سنگی حواله آنحضرت کردند و او را مجروح ساختند
و ابن وقاص علیه اللعنه سنگی بر لب و دندان حضرت زد چنانکه لب لطیفش بشکافت و دندان رباعیه آنحضرت
شکسته شد و ابلیس لعین آواز برآورد که محمد را کشتند و این خبر بمدینه رسید فاطمه سراسیمه و حیران متوجه احد شد و در محلی
که شجاعان و دلاوران کفار بدست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شده بودند و همه ایشان
منهزم شده بمکه شتافتند فاطمه ع باحد رسیده بخدمت حضرت رسالت ص و آله آمد چون روی مبارک آنحضرت را
خون آلود دید بگریه افتاد حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن که حضرت عزت ما را بر کفار نصرت داد و بدانکه
شوهر تو آنچه بر او بود ادا کرد حق تعالی صنادید قریش را بدست او بقتل رسانید پس حضرت امیرالمؤمنین ع ذوالفقار را
بفاطمه داد و گفت این شمشیر را بستان که امروز با من وفاداری کرد و جانبازی در کتاب معالم العترت
النبویه از قیس بن سعد نقل کرده که او از پدر خویش شنید که میگفت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت که
در روز احد شانزده ضربت سخت بمن رسیده بود که در چهار ضرب آن بزمین افتادم مردی نیکو روی
خوشبوی نزد من آمد و انگشت مرا بگرفت و برخیزانید و گفت که متوجه حرب دشمنان خدا شو که خدا و رسول
از تو خوشنودند من نزد رسول خدا رفتم و اینصورت باوی گفتم فرمود که ای علی خدای چشم ترا روشن
کرداناد که آنکس که دست ترا گرفت و برخیزانید جبرئیل بود پس من باین مژده قوت تمام یافتم و هر دو دست دشمنان

خدا را میکشتم و بتایید آلهی نصرت و ظفر یافتیم و حق تعالی در اثنای بیان حرب احد فتح روز بدر را بیاد مؤمنان میدهد
تا آن شکرگذاری کنند و یاد آن کرده از انهزام و جراحت و شکستگی کرد انند که در حرب احد بایشان رسیده بود
و میفرماید که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ و بدرستی که نصرت داد شمارا خدای بموضعی که آنرا بدر گویند و آن
میان مکه و مدینه است وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ درحالتی که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید
و ایشان حرب شمار الحسابی نمیگرفتند بجهت ضعف حال شما از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هفتاد و هفت مرد
بودند و انصار دویست و سی و شش که مجموع سیصد و سیزده تن بودند و مشرکان قریب بهزار کس بودند و صد اسب در
میان ایشان بود و باوجود این حال شما را بر ایشان نصرت داد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت
مشرکان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکرگذاری کنید یعنی تا قیام نمایید بشکر نصرت
شما بر کفار و در همه کتب تواریخ مذکورست که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ بدر نیز جلادت تمام
و شجاعت لاکلام نمود تا غایتی که قتل دو ثلث کفار بدست او بود و قتل ثلثی دیگر بدست باقی صحابه و نفاق
خاص و عام از جمله کفار سی و شش شجاع معروف و دلاوران مشهور بودند که حضرت امیرالمؤمنین ع ایشان را
بجهنم فرستاد و چون اینها کشته شدند کفار روی بهزیمت نهادند و اخذ غنیمت کرده هفتاد کس را از ایشان
اسیر کردند و بمدینه باز آمدند و درین جنگ ملایکه مدد لشکر اسلام بودند چنانکه میفرماید إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ
یعنی حق تعالی نصرت داد در روز بدر وقتی که میگفتی تو ای محمد گروه گرویدگان را که بجهت قلت عدد خود
و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند شما را أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
آنکه مددکاری کند شما را پروردگار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ بسه هزار سوار
از فرشتگان درحالتی که فرو فرستادگان باشند از عالم بالا بَلَى آری حق تعالی فرشتگان را بیاری شما فرستد
إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ و ثابت قدم باشید در آن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت خدا و رسول
یعنی اگر صبر و تقوی را شعار خود سازید وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان و شما مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا
از خشمناکی خود در همین وقت و یا علی الفور بیایند و درنگ نکنند ملخص معنی آنست که اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت
امر الهی و رسول او نمایید و بیایند دشمنان شما در همین حال بر سر شما تاخیر و تعلل يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ
آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مدد کند شما را پروردگار شما به پنج هزار فرشته در حال آمدن اعدا بشما مُسَوِّمِينَ
درحالتی که آن فرشتگان نشان کنندگان باشند اسبان خود را و نشان ملایکه در آن روز آن بود که پشم سرخ

بر پیشانی و دم اسبان بسته بودند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ملایکه خود را نشان کرده بودند بعمامهای
سفید و طرفهای آن میان دوش فرو گذاشته از قتاده روایت که فرشتگان بر اسبان ابلق نشسته بودند
و علامت بر اسبان خود راست کرده بمیدان محاربه در آمدند و در اول حق تعالی هزار فرشته فرستاد کقوله بالف
من الملئکة مردفین و بعد از آن ایشانرا به سه هزار کردانید کقوله بثلثة آلاف من الملئکة منزلین و آنکه به
پنجهزار مقرر فرمود کما قال بخمسة آلاف من الملئکة مسومین و در کشف الغمه آورده که در روز بدر قاتل کفار
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مبارز بودند و باقی بعضی مقتول صحابه بودند و بعضی مقتول ملایکه و نصرت بدون فرود
آمدن ملایکه ممکن بود اما حق تعالی بجهت بشارت نصرت و تسلی خاطر مؤمنان ملایکه را با ایشان فرستاد چنانکه میفرماید
وما جعله الله و نکردانید حق تعالی امداد ملایکه بانزال ایشان الا بشری لکم مگر بجهت
مژدگانی مر شما را بزودی فتح و نصرت ولتطمئن قلوبکم به و بجهت آنکه بیارامد دلهای شما بامداد
ملایکه و خوف اعدا از خاطر شما بیرون رود وما النصر الا من عند الله و نیست یاری دادن مگر
از نزد خدای نه از بسیاری عدد و شوکت شما العزیز الحکیم خدایی که غالبست بر همه کار که نصرت دادن او بر
مقتضای حکمت باشد پس یاری شما داد در بدر لیقطع تا آنکه ببرد و نیست کرداند طرفا بعضی کاروزرکارا
من الذین کفروا از آنانکه کافر بودند باین وجه که بعضی از ایشان مقتول شدند و برخی اسیر کردیدند چه درین
جنگ شکست عظیم بر صنادید قریش واقع شد بحیثیتی که چهل کس از معروفان و دلاوران کشته شدند و چهل کس دیگر
از بزرگان اسیر کردیدند او یکبتهم یا نصرت داد تا خشمناک سازد و خوار و نکونسار کرداند ایشانرا فینقلبوا
خائبین پس باز کردند و بهزیمت شوند در حالتی که بی بهره و ناامید باشند در بعضی تفاسیر آورده اند که چون روز
احد لب و دندان مبارک حضرت رسالت صلعم بسنگ جفای مشرکان آزرده شد و حمزه عم آنحضرت شربت شهادت چشید
الم بسیار بخاطر عاطر سید عالم صلعم و آله راه یافت خواست که بر کفار نفرین کند آیه آمد که لیس لک شیء من الامر
نیست مر ترا ازین کار که نفرین است بر کفار چیزی و حکمت در نهی نفرین علم او سبحانه بود بآنکه بعضی ایمان خواهند
آورد یا بعضی از اولاد ایشان بشرف اسلام رسند پس باز بسر رشته کلام به بیان سبب نصرت اهل اسلام کشیده
میفرماید که او یتوب علیهم یعنی نصرت شما راست و بسبب یکی از چهار چیز و آن اینست که شکسته شود رکن
دولت ایشان و یا بهزیمت روند از صلابت و شوکت مسلمانان و یا توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند او
یعذبهم و یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود اصرار نمایند فانهم ظالمون پس بدرستی که ایشان ستمکارانند

که بجهت شرک و کفر خود را مستحق عقوبت کردانیده اند چون حق تعالی فرمود که ای محمد اختیار استیصال و هلاک کردن
کفار در دست تو نیست در عقب آن بیان میکند که همه امور در ید قدرت او سبحانه است و میفرماید که ولله ما
فی السموات وما فی الارض و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه مخلوقات
علوی و سفلی اوست پس همه اورا باشد یغفر بیامرزد با توبه و یا بی توبه از روی عدل و فضل لمن یشاء هر کرا
خواهد از اهل اسلام ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد از کسانی که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب
کند عاصیان اهل اسلام را قبل از توبه بر سبیل عدل والله غفور و خدای آمرزنده است بر بندکان خود چون
ایمان آرند رحیم مهربان بر ایشان که تعجیل عذاب نکند بر ایشان پس شتاب مکن نفرین کردن بر ایشان و چون
بیان تعذیب و مغفرت فرمود در عقب آن نهی بندکان کرد از چیزی که سبب عقوبت یا ایها الذین آمنوا ای
کسانی که ایمان آورده اید لا تأکلوا الربوا مخورید مال ربا را اضعافا مضاعفة در حالتی که افزوده
شده باشد مکرر و پیاپی در جاهلیت و اوایل اسلام مال خود را بربا میدادند بوقت معین و چون مدت منقضی میشد
در مدت دیگر ربا می افزودند و برهمین قیاس تا که یک درهم مال بچندین درهم میرسید پس حق تعالی مؤمنانرا از ربا
نهی فرمود و بعد از آن فرمود واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون
شاید که شما رستکار شوید یعنی ترک ربا کنید بامید آنکه رستکار کردید و از عقوبت ربا رهائی یابید و تخصیص ربا از میان
محرمات دیکر بجهت آنست که این فعل در میان مردمان بسیار واقع میشد تا آنکه اکثر معامله ایشان برین طریق
بود و بجهت مبالغه در نهی آن تشدید ایشان میکند بقوله واتقوا و بترسید ای کرویدکان از متابعت کفار و افعال
ایشان که از جمله آن رباست و بجهت آن خود را باز دارید النار التی از آتشی که اعدت للکافرین
آماده کرده شده است برای کافران واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند والرسول و رسول
او را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب برهید یعنی تا حق تعالی بر شما رحم
نموده از آتش دوزخ نجات ارزانی فرماید وسارعوا الی مغفرة بشتابید و پیشی کیرید بر یکدیگر بچیزی که موجب
آمرزش شود مر شما را من ربکم از نزد پروردکار شما و آن ادای فرایض است و اجتناب از محرمات وجنة
و بشتابید بعملی که برساند شما را ببهشتی که عرضها السموات والارض پهنای آن مانند پهنای همه آسمانهاست
و همه زمینها تخصیص عرض بهشت بجهت آنست که طول آن در فهم بشر نکنجد و در تفسیر کبیر آورده که اگر حق تعالی آسمانها
و زمینها را طبق طبق سازد بحیثیتی که هر یک از این طبقات مانند برگ باریک شود و همه طبقات را بیکدیکر پیوندد عرض بهشت

این قدر باشد أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ آماده شده است چنان بهشتی برای پرهیزکاران از معاصی در خبر صحیح وارد شده است
که موضع بهشت بالای هفت آسمانست در زیر عرش حق تعالی و دوزخ در زیر هفتم زمین پس در صفت متقیان میفرماید که
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ یعنی متقیان آنانند که نفقه میکنند و صرف اموال خود میکنند برای خدای تعالی فِي السَّرَّاءِ
در حالت آسانی وَالضَّرَّاءِ و در وقت سختی مراد همه احوالست یعنی در هیچ حالی خالی نیستند از انفاق آنچه مقدور
ایشانست از اندک و بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بهشت سرای اهل سخاوتست و نیز فرموده که سخی نزدیکست
بخدای و نزدیک بهشت و نزدیکست بمردمان و بخیل دور است از خدای و دور است از بهشت و دور است از مردمان و بخل
درختیست در دوزخ و شاخهای آن در دنیا آویخته است هر که در وی آویزد او را بدوزخ رساند وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
و دیگر پرهیزکاران فرو خورندگان اند خشم را با وجود قدرت ایشان بر انتقام کسی که ایشان را بخشم آورده و در حدیث
آمده که هر که خشم را فرو خورد با آنکه تواند که انتقام کشد و ترک آن کند و عفو شعار خود سازد حق تعالی دل او را
از امن و امان پر گرداند و نیز فرموده که صاحب قوت نیست آنکس که مردمان را بر زمین زند بلکه آنکس است که مالک نفس خود شود
و در وقت غضب و خشم آتش خشم را بآب حلم فرو نشاند و نیز از آنحضرت روایتست که هیچ جرعه نزد خدا دوستر از خشم فرو خوردن
نیست و یا از جرعه صبر بر معصیت و هر که خشم فرو خورد حق تعالی او را با حور العین هم جفت گرداند وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
و دیگر متقیان عفو کنندگان اند از مردمان ترک نمایندگان عقوبت کسی که مستحق عقوبت باشد بجهت آنکه ستمی و بدی بایشان
کرده باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هیچکس نباشد که عفو کند و درگذرد از ظلمی که بر وی رفته باشد مگر که حق تعالی
او را عزیز تر از آن گرداند و هیچکس نباشد که در سؤال بر خود بگشاید برای بسیاری مال از غیر خدای تعالی و درویشی او را
زیاده گرداند و هیچ بنده نباشد که مردم را صله و عطا دهد مگر که حق تعالی مال او را بیفزاید و در روز قیامت منادی
ندا کند که کجا اند آنانکه اجرهای عظیم ایشان بر خدا است بر نخیزد مگر آنکه عفو کرده باشد از کسی که ستمی بر او کرده باشند وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را از انس بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که شب معراج کوشکها دیدم در بهشت در اعلا مرتبه جبرئیل را گفتم این کوشکها کراست فرمود که وَالْكَاظِمِينَ
الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَالْمُحْسِنِينَ عمر نسفی در تفسیر خود بعد از بیان کردن این آیه آورده که سبط نبی و جگر
گوشه ولی حسن ابن علی علیه السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان با علم و ادب بر سر خوانی نشسته بود خادمش
با کاسه طعام گرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بکنار فرشش در آمد و کاسه آش بر سر و روی مبارکش فرو ریخت
شاه زاده از روی تادیب بعقبه تعذیب در نگریست خادم از ترس مدهوش و متحیر فرو ماند ناگاه بر زبانش جاری شد که

وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ امام حسن علیه السلام فرمود که خشم فرو خوردم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ امام علیه السلام
جواب داد که ترا عفو کردم خادم گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام علیه السلام فرمود که آزادت کردم و معیشت ترا بر خود
لازم کردانیدم حضار مجلس از خلق و خوی او متعجب شده گفتند اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ یعنی خدا میداند
که چه بباید کرد و نبوت و امامت بکه می باید داد و در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر این حکایت نسبت با امام
زین علیه السلام داده اند که کنیزک او آب بر دست مبارک او میریخت چون خواست که راست شود لوله ابریق بر
سر آنحضرت خورد و بشکست آنحضرت در کنیزک نگریست گفت یا سیدی حق تعالی میفرماید که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
امام علیه السلام فرمود که خشم فرو خوردم کنیزک گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ حضرت فرمود که خدا ترا عفو
کناد کنیزک گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حضرت فرمود که برو که ترا آزاد کردم و میتواند بود که این صورت از هر دو بظهور
رسیده باشد وَالَّذِينَ و دیگر متقیان کسانی اند که إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایست
مانند زنا و امثال آن أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود کردن معاصی دیگر و اصح آنست
که مراد بفاحشه همه کبایرست و ظلم اصرار بر صغایر یعنی چون کبیره یا صغیره بکنند ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند عقوبت
خدای را در ساعت فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ پس آمرزش خواهند از حق تعالی بر این گناهان خود یعنی توبه
کنند باین معنی که از آن پشیمان شده جازم شوند که دیگر مرتکب آن نشوند وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد
گناهان را یعنی هیچکس نیامرزد إِلَّا اللَّهُ مگر خدای تعالی وَلَمْ يُصِرُّوا و بعد از توبه اصرار نکنند عَلَى
مَا فَعَلُوا بر آنچه کردند بر سر آن نروند وَهُمْ يَعْلَمُونَ در حالتی که میدانند قبح آن را و عقوبت عظیم آن را یعنی بآن
اعتقاد دارند از ابن مسعود نقل است که جمعی از اصحاب با یکدیگر گفتند که همانا بنی اسرائیل از ما گرامی تر بودند نزد حق تعالی
چه گناهی که میکردند بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود عقوبتی کنید چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از
انواع عقوبات تا این کفارت گناهان شود و آن عقوبت بر خود کردندی و بجهت ترس این مرتکب معصیت دیگر نشدندی
و ما را چنین زجر نفرموده تا از گناه باز ایستیم حق تعالی آیه فرستاد که شما از ایشان گرامی ترید نزد من زیرا که از
شما توبه و استغفار راضی شده ام و آن را کفارت گناهان شما گردانیده ام و آن عقوبت که بنی اسرائیل را آن
امر میکردم از شما بر داشته ام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بر گناه اصرار نکرده باشد هر کس که استغفار کند
و اگر چه در روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشا حال بنده که چون نامه عمل خود بگشاید در زیر
هر گناهی استغفاری نوشته بیند و از صادق علیه السلام مرویست که هر که در نماز صبح بگوید که استغفر الله الذی

لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه حق تعالی از برای او هفت گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسالت صلعم و آله
منقولست که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار یعنی اگر با کبیره استغفار کنند آن کبیره دفع شود و اگر صغیره را
اصرار کنند در حکم کبیره شود و هر که استغفار بسیار کند حق تعالی او را از جمیع غم و اندوه فرج دهد و روزی باو رساند
از جایی که هیچ گمان نداشته باشد و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که هرگاه بنده استغفار بسیار کند نامه عمال او را که با آسمان
برند مانند ستاره درخشان باشد و از امام رضا علیه السلام مرویست که استغفار مانند برگ درختیست که از درخت ریزان
شود مرویست که چون آیه مذکوره نازل شد ابلیس در خشم شده با حق تعالی گفت بعزت و جلال تو که تا تو هم بندگان ترا
گمراه کردم حق تعالی فرمود که سوگند بعزت خودم که بیامرزم ایشانرا که استغفار کنند اولئک آن گروه متقیان
که باین صفات موصوفند جزاؤهم مغفرة من ربهم پاداش ایشان آمرزش است از نزد پروردگار ایشان
و جنات تجری من تحتها الانهار و بوستانهایی که میرود در زیر بناهای بازیر درختان آن جویهای فراخ
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند کاننددران بهشتها و نعم اجر العاملین و نیکوست مزد عمل
کنندگان که مغفرتست و جنت و چون حق تعالی در آیات سابقه بیان فرمود آنچه اجرای آن میکند بر مؤمن و کافر
از مثوبت و عقوبت در عقب آن تبیین مینماید که عطای نعمت بر اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت بر کفار و عاصیان
از عادت الله است پس میفرماید که قد خلت من قبلکم بدرستی که گذشته است پیش از شما وقعهای بسیار
از غم و شادی و محنت و دولت که جاری ساخته بر امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان فسیروا فی الارض پس سیر
کنید و بروید در زمین و ببینید شهرستان عاد و دیار ثمود و قوم لوط که بجهت تکذیب و عصیان چگونه ایشانرا هلاک کردیم
و دیارهای ایشانرا زیر و زبر گردانیدیم فانظروا پس بنگرید و نظر عبرت با آثار هلاکت ایشان که بسبب نافرمانی
کیف کان عاقبة المکذبین چگونه بوده است سرانجام کار تکذیب کنندگان تا پند گیرید از آن و باز ایستید از کفر و
عصیان هذا آنچه گذشته از وقعهای امم گذشته بیان للناس دلیلی روشنست برای مردمان یعنی مکذبان
زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و یا قرآن دلالت روشن و هویداست برای همه مردمان و هدی و زیادتی بصیرت
و بیان طریق رشد بجنت و موعظة للمتقین و پندی تمام برای پرهیزکاران اگرچه قرآن مر غیر متقیان را
نیز لطیفست اما چون متقیان باین پند میگیرند نه غیر ایشان از اینجهت ایشانرا بذکر تخصیص فرمود آورده اند که چون
سید عالم صلعم کثرت کفار را و تجلد آنها را در روز احد مشاهده فرمود بخاطرش رسید که مبادا که ایشان ما را جمعی حقیر
می بینند بر شهرها تازند و ما را هلاک سازند آیه آمد که و لا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار با دشمنان

سنن

ولا تحزنوا

و لا تحزنوا و اندوهناک مباشید از جراحاتی که بشما رسیده و انتم الاعلون و حال آنکه شما برترید
بحسب مرتبه چه شما بر عقیده حق و ایشان بر باطل و کشتگان شما در صدر جنت نعیم اند و از آن ایشان در قعر جحیم یا شما بر
ایشان منصور و غالب خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گروندگان بوعده حق که فرمود ان جندنا
لهم الغالبون یعنی لشکریان گروندگان غالبند بر کفار ابن عباس گوید که چون روز احد شکست بر اهل اسلام آمد حضرت
رسالت صلعم دست بدعا برداشت و فرمود خداوندا درین شهر جز این گروه نیستند که ترا می پرستند اگر هلاک شوند هیچکس
ترا بوحدانیت نپرستد حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت و راشد بن سعد روایت کرده که چون رسول صلعم و آله
از احد باز آمد و صحابه جمعی کشته و برخی مجروح شده بودند و زنان و کودکان ایشان نوحه میکردند رسول از این
صورت بسیار دلتنگ شد و گفت بار خدایا با رسول تو چنین کنند آیه آمد ان یمسسکم قرح
اگر رسید شما را جراحتی و زخمی درین غزا فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را روز بدر
قرح مثله زخمی و المی مثل زخم و جراحت شما و ایشان با وجود زخم و جراحت بسیار در جنگ سست نشدند
و بددلی نکردند پس شما که امیدواری رحمت الهی دارید سزاوارترید که سر تسلیم در کشید و آنچه بشما رسیده و میرسد
خورسند شوید و صبر کنید و تلک الایام نداولها بین الناس و آن روزها که مدار زندگانی بر آنست میگردانیم
آنرا میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت وقتی خوشحال و زمانی مشوش الاحوال
تا اهل ایمان حریص نشوند بر لذات فانیه دنیا و بآخرت سعی کنند که نعمت دایمست پس بجهت این ایام نصرت را میان
شما و کفار میگردانیم و لیعلم الله الذین آمنوا بجهت آنکه بداند خدا بعلم مشاهده یعنی علم او تعلق گیرد
بظاهر شدن ثبات قدم آنانکه گرویده اند بدو و صبر و شکیبایی ایشان از ابدا اند و یتخذ منکم شهداء
و تا فرا گیرد از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید بر آنکه کدام از شما در معرکه جهاد ثبات ورزیده و کدام روی
بگریز آورده و یا معنی آنست که جمعی از شما بمرتبه بلند رساند بجهت شهید شدن ایشان و الله لا یحب الظالمین
و خدای تعالی دوست ندارد ستمکاران از کافر راسخ و ثابت قدم نیستند در معرکه جهاد و یا ظاهرا دعوی ایمان میکنند و باطنا
کافرند و لیمحص الله و فایده دیگر در گردانیدن دولت و نکبت در میان مردمان آنست که پاک و پاکیزه
گرداند خدای تعالی الذین آمنوا آنانکه گرویده اند از گناهان در وقت مغلوب شدن ایشان چه بلاها
که با اهل ایمان می رسد موجب کفارت گناهان ایشانست و یمحق الکافرین و نیست گرداند و هلاک سازد
کافران را اگر ایشان مغلوب شوند ام حسبتم نه چنانست که شما پندارید ای مؤمنان ان تدخلوا

الجنة آنکه درآئید بهشت وما یعلم الله وحال آنکه خداوند انسته باشد یعنی علم او تعلق نگرفته باشد
الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین آنکه جهاد کردند از شما وحال آنکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده
تا حق تعالی بوجود آن تعلق گیرد که کدام از شما صبر کرده و ثبات قدم ورزیده چه شئی تا بوجود نیاید متحقق
الوقوع نگردد علم بآن بعنوان تحقق تعلق نخواهد گرفت ولقد کنتم وبتحقیق که بودید که از روی اشتیاق برسیدن به
ثواب جاودانی تمنون الموت آرزو میکردید مرگ بوسیله حرب با اعدا و شهید شدن در راه خدا
من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب مرگ که آن وقوع در شماست در مخاطرات حرب
فقد رأیتموه پس بتحقیق که دیدید اسباب موت را وانتم تنظرون وحال آنکه شما منگریستید بیاران
و برادران خود که کشته میشدند در روز احد مراد ازین آیه سرزنش ایشانست بر آنکه تمنای حرب کردند و چون واقع
شد بد دل شدند و بگریختند از ان در کتب تواریخ مذکور است که در وقتی که رسول ص و آله وسلم با هفتصد کس در مقابل قریش
که سه هزار و بروایتی پنجهزار بودند صف بیار است و عبدالله جبیر را چنانکه گذشت با پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه احد بداشت
تا مشرکان از ان رخنه بر سر ایشان نتازند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله چهار دلاور را بر خاک مذلت
انداخت و مشرکان منهزم شدند و صحابه بغنیمت مشغول گشتند و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت فرمان امیر خود ترک
رخنه کوه را بگذاشتند و بغنیمت افتادند و مشرکانی که در پس آن رخنه پنهان بودند چون آن حال دیدند بر سر اهل اسلام
ریختند و بسیاری از اهل اسلام شهید کردند و لب و دندان حضرت بسنگ جفای مشرکان شکسته گشت و مسلمانان
بگریختند و ابلیس آوازه انداخت که محمد کشته شد و بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمردانگی تمام و شجاعت
لا کلام اهل شرک را مغلوب ساخت و گریختگان که این را شنیده بازگشتند حضرت رسالت ص زبان ملامت بر ایشان
گشوده فرمود که چرا گریختید ایشان عذر آورده گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده گشت از غایت
دهشت بگریختیم حضرت عزت بجهت عذر ایشان فرمود که وما محمد و نیست بنده ستوده من محمد الا
رسول مگر فرستاده از پیش من قد خلت من قبله الرسل بدرستی که بگذشته اند پیش از وی فرستادگان
پس موت بران محال نیست و زود باشد که او نیز درگذرد چنانکه پیغمبران سابق افإن مات او قتل آیا
پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته گردد انقلبتم علی اعقابکم باز گردید بر پاشنهای خود ومن ینقلب
علی عقبیه و آنانکه باز میگردند بر پاشنهای خود یعنی مرتد میشوید و یا ترک جهاد میکنید فلن یضر الله
پس ضرر نرسانند بران بازگشتن خود خدا را شیئا چیزی را بلکه ضرر آن بنفسهای خود ایشان راجع شود

و سیجزی الله

وسیجزی الله الشاکرین و زود باشد که جزا دهد خدای سپاس دارندگان از نعمت اسلام به ثبات
ورزیدن بران بدانکه اسم حضرت رسالت محمد است و محمود و احمد صلی الله علیه و آله وسلم و محمد از محمود ابلغ تر است
و احمد از هر دو ابلغ تر و لهذا حق تعالی بنام محمد و احمد در قرآن یاد فرموده و اسم آنحضرت از نام حق ماخوذ است
چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که وانا المحمود وانت محمد و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
روایتست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون فرزند را نام محمد نهید او را تعظیم کنید و چون بمجلس آید
او را جای دهید و روی بوی ترش نکنید و هیچ گروه نباشد که با یکدیگر مشورت کنند و در میان کسی باشد که نامش محمد
باشد یا احمد مگر که ایشان را در ان مشورت خیر رسد و هیچ سرایی نباشد که در آنجا خانی نهند و بران خوان کسی
باشد که او را احمد یا محمد نام داشته باشد مگر هر روز صبح و شام برکت در انخانه نازل شود و حضرت رسالت ص و آله
فرمود که هر که او را حق تعالی چهار پسر کرامت فرماید و یکی از ایشان بنام من نباشد بر من جفا کرده باشد و از ابو الحسن ع
نقل است که در هیچ خانه درویشی داخل نشود که در و شخصی باشد که نام او محمد [illegible] یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین
یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد که برکت در آنخانه بدید آید و از ابی جعفر علیه السلام روایتست که شیطان
هرگاه شنید که کسی ندا میکند که یا محمد یا علی گداخته میشود مانند ارزیز و نیز مرویست که چون روز قیامت باشد
حق تعالی فرشته را امر کند که ندا کنند که هر مؤمنی که نام او محمد است برخیزد و بحساب بهشت رود بجهت شرف و بزرگواری
محمد ص و آله وسلم و بعد از سرزنش گریختگان مؤمنان را ترغیب میکند و دلیر میکرداند بر جهاد و میفرماید که وما
کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفسی ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بخواست خدای
و فرمان او ملک الموت را که قبض روح او کند و این حکم نوشته است در لوح محفوظ کتابا مؤجلا نوشتنی
که معین و مقرر است وقت آن بر وجهی که از ان مقدم و متاخر نشود و چون چنین است پس رسیدن بمرگ
سبب جهاد نیست بلکه بجهت آن اجل مقرر است در لوح ومن یرد ثواب الدنیا و هر که خواهد پاداش
این دنیا را بجهادی که میکند نؤته منها بدهیم از دنیا آنچه او را مقرر کرده ایم داما او را در آخرت نصیبی نباشد
این کنایتست مر آن پنجاه تیرانداز را که بجهت غنیمت فرمان حضرت رسالت ص و آله را نشنیدند ومن
یرد ثواب الآخرة و هر که خواهد بعمل خود پاداش آنجهان نؤته منها بدهیم او را از انکه نعمت جنت است
وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بنعمتهای ما که از جمله آن نعمت
جهاد است که سبب ثواب است در روز معاد وکأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر

وبسا از پیغمبران که کارزار کردند با عالمان و زاهدان بسیار که با ایشان بودند فما وهنوا پس سستی نورزیدند با غیر خود
لما اصابهم بآنچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله در راه خدای یعنی جهاد با کفار وما
ضعفوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و یاد در دست نشدند وما استکانوا و فروتنی و اظهار عجز نکردند
با دشمنان بلکه در حرب ثابت قدم بودند و بمردانگی تمام جنگ میکردند تا نصرت می یافتند والله یحب الصابرین
وخدای دوست میدارد صبر کنندگان را در جهاد و نصرت ایشان میدهد وما کان قولهم و نبود گفتار عالمان
و زاهدان آن پیغمبر بعد از کشته شدن پیغمبر ایشان اگر واقع شدی الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا
ای پروردگار ما بیامرز برای ما ذنوبنا واسرافنا گناهان ما را و درگذر از حد درگذشتن ما فی امرنا در کار
خود یعنی درگذر از افراط ما در معصیت و تقصیر ما در طاعت وثبت اقدامنا و استوار کن قدمهای ما را در وقت
مقاتله با اعدا وانصرنا علی القوم الکافرین و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فآتیهم الله پس بداد
خدای تعالی ایشان را ببرکت این دعا و استغفار و صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این جهان بنصرت بر دشمنان
و یافتن غنیمت وحسن ثواب الآخرة و عطا فرمود ایشان را نیکویی پاداش آن جهان یعنی مغفرت و نعیم جنان
و رسیدن بروضات رضوان والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را که صبر کنند کاندر تکلیفات
شرعیه آورده اند که در وقت گریختن مسلمانان منافقان ایشان را گفتند که بخانهای خود شتابید و بر سر اهل و عیال خود
روید که مهم اسلام از پیش نرود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید آنان را که کافر شدند یعنی اگر بفرمان منافقان کار کنید
یردوکم علی اعقابکم باز گردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز گردانند و مرتد سازند فتنقلبوا
خاسرین پس بازگردید شما زیانکاران در هر دو سرای بل الله نه چنانست که کفار مددکار شما باشند بلکه
خدای مولیکم یار و مددکار شماست و نصرت دهنده شما وهو خیر الناصرین و خدای بهتر یاری کنندگانست
و چون ابوسفیان ملعون و اصحابش بعد از وقعه احد روی بمکه نهادند در راه ابوسفیان علیه اللعنه گفت با قوم خود
که برگشتن ما خطا بود چه مسلمانان جمعی اندک بودند و اکثر مجروح و متفرق گشته باز گردید تا یکبار دیگر بر ایشان هجوم
کرده همه را بکشیم پس عزم کردند که باز گردند حق تعالی ترس در دل ایشان انداخت و نتوانستند که باز گردند و حق تعالی
قبل از آنکه این صورت واقع شود رسول صلی الله علیه و آله وسلم را از آن خبر داده فرمود که سنلقی فی قلوب الذین کفروا
زود باشد که بیفکنیم در دلهای آنانکه کافر شدند الرعب بما اشرکوا ترس و بیم را بجهت شرک آوردن ایشان

بالله ما لم ینزل بخدای تعالی آنچیز را که نفرستاده است خدای به بآن شرک آوردن سلطانا حجتی و دلیلی
تا ایشان را عذری بودی در آن ومأویهم النار وبئس مثوی الظالمین و جای ایشان دوزخ است و
و بد آرامگاهیست ستمکاران را از او و نخ مرویست که چون اصحاب رسول صلعم بمدینه آمدند با خود گفتند که این شکست
از کجا بر ما واقع شد و حال آنکه خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود حق تعالی این آیه فرستاد که
ولقد صدقکم الله و هر آینه راست کرد خدای تعالی وعده وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر
مشروط بود بصبر و تقوی و پرهیز کردن از مخالفت پیغمبر خدای یعنی تا اگر صبر میکردید و اطاعت پیغمبر مینمودید ظفر
می یافتید و چون ترک صبر کردید و مخالفت امر پیغمبر نمودید مغلوب شدید و باز چون ثبات قدم ورزیدید حق تعالی
شما را نصرت داد پس وعده نصرت من با شما راست شد اذ تحسونهم باذنه وقتی که می کشتید کفار را بخواست
خدای و فرمان و یا بتوفیق و لطف او و این ظفر در اول روز شما را بود حتی اذا فشلتم تا آنکه ضعیف
شدید در رای یعنی ترک ثبات قدم کردید و بغنیمت مشغول شدید وتنازعتم فی الامر و مخالفت کردید
در کار حرب مراد اختلاف تیراندازانست که بعضی تابع امر رسول شدند و برخی کوه را محافظت کردند و برخی دیگر مخالفت نمودند
بغنیمت شتافتند بهمچنانکه میفرماید وعصیتم و عاصی شدید در امیر خود که عبدالله جبیر است و ترک مرکز گرفتید و بجهت
آن مغلوب شدید من بعد ما اریکم پس از آنکه نمود خدای شما را ما تحبون منکم آنچه دوست
میداشتید از نصرت و غنیمت و هزیمت رفتن اعدا من یرید الدنیا از شما کسی هست که میخواهد دنیا را یعنی
غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از دایره فرمان رسول صلعم بیرون نهاده مرکز را گذاشتند و روی بغارت
و غنیمت گرفتن آوردند چنانچه بیان شد ومنکم من یرید الآخرة و از شما کسی هست که میخواهد رستگاری آخرت
و این گروهی بودند که محافظت امر رسول صلعم نموده بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند
ثم صرفکم پس باز داشت شما را خدای و بگردانید روی شما را عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما
بر ایشان مراد آنست که بشامت مخالفت اصحاب رفع نصرت کرد از ایشان و آنها را با خودشان باز گذاشت و بجهت
آن منهزم شدید لیبتلیکم تا بیازماید شما را بر مصایب یعنی بسبب رفع نصرت با شما معامله آزمایندگان
کند تا بر عالمیان روشن شود و آشکارا گردد ثبات قدم شما را برای ایمان نزد تحمل و صبر بر مصایب ولقد
عفی عنکم و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید شما را یعنی از سر شما درگذشت و نگذاشت که بشومی مخالفت
همه کشته شوید بجهت تفضل او بر شما و حلم او بر پشیمانی شما از آن مخالفت کردن والله ذو فضل علی المؤمنین

وخدای تعالی خداوند فضل و رحمتست بر گرویدگان پس تفضل مینماید بر شما بعفو از ندامت شما از مخالفت بعد از ان در بیان
احوال منهزمان اهل اسلام میفرماید یاد کنید اذ تصعدون آنهنگام که دور میرفتید از معرکه کارزار بهزیمت ولا
تلون علی احد والتفات نمیکردید و نمینگریستید بهیچکس از مردمان یعنی از غایت خوف و دهشت بهیچکس
التفات نمیکردید والرسول یدعوکم و پیغمبر میخواند شما را فی اخریکم در میان جماعتی دیگر که ساقه
لشکر شما و باز پسینان شما بودند و میفرمود با آواز بلند که باز گردید بمن و توجه بمن نمایید که من رسول خدایم و شما اجابت نمیکردید
فاثابکم غما بغم پس مکافات کرد شما را از ان مخالفت و نافرمانی غمی را که متصل بود بغمی دیگر و آن
قتل بود و جراحت و ظفر مشرکان و وقوع اراجیف بقتل رسول حاصل که حق تعالی غمهای متعاقب بشما رسانید لکیلا
تحزنوا علی ما فاتکم تا اندوهگین نشوید بر آنچه فوت شده باشد از شما بعد از عادت کردن شما بر تحمل مشقت
و غم ولا ما اصابکم و نه آنکه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده باشد یعنی تا بجهت عادت شما در صبر بر شدایید
بسیار محزون نگردید بر فوت نفع از شما و وقوع ضرر بر شما بعد از ین حال در استقبال والله خبیر و خدای
داناست و آگاهست بما تعملون بآنچه میکنید از طاعت و معصیت و بهمه شما را بران جزا میدهد ثم
انزل علیکم من بعد الغم امنة پس فرو فرستاد خدای بر شما بعد از اندوه و ملالت امن و آرامش
نعاسا که آن خواب سبک بود یغشی میپوشید و فرو میگرفت آن خواب طائفة منکم گروهی از شما
که مؤمنان حقیقی بودند و اهل صدق و یقین عبد الله زبیر روایت کرده از زبیر که او گفت با رسول خدای صلی الله علیه
و آله بودم در روز احد چون خوف و غم ما سخت شد بمرتبه که خواب بر ما واقع شد که بعضی از ما را شمشیر از دست افتاد
خواستند که بردارند باز بیفتادند و بروایت صحیحه ثابت شده که این خواب مخصوص است بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حارث
بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از تابعان ایشان که ایمان کامل داشتند و حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت این آیه
فرستاد و در وی بیان فرمود که بعد از غم و اندوه و زخم بسیار امنی تمام بشما نازل ساختم تا بمرتبه که خواب بر شما غلبه
کرد و مقررست که خواب با راحت و امنیت باشد نه با خوف و باترس و اهل نفاق بجهت عدم رسوخ و اعتقاد و خوف جان و مال
در نهایت اضطراب بودند و میان ایشان خواب نبود چنانکه میفرماید وطائفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر
و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم انفسهم بدرستی که در هم و غم افکنده بود ایشان را نفسهای ایشان
بجهت اضطراب و بی آرامی و سستی اعتقاد یظنون بالله گمان میبردند غیر الحق گمان ناروا و نسزا ظن
الجاهلیة گمان اهل جاهلیت یعنی همچنانکه گمان اهل شرک آن بود که مهم محمد تمام نخواهد شد و وعده که میدهد و ایشان قطعی نیست

کمان این طایفه نیز چنین است یقولون میگفتند در وقت گریختن و مغلوب شدن اهل اسلام از روی انکار هل
لنا من الامر من شیء آیا باشد ما را از کار ظفر و نصرت از هیچ چیزی یعنی طمع که در باب غلبه و نصرت خود داشتیم
و وعده که محمد ما را در ان باب میداد حاصل نشد قل بگو ای محمد با ایشان که ان الامر کله بدرستی که همه کارها
از غنیمت و هزیمت لله مر خدایراست و بفرمان اوست و تا خیر نصرت بر وفق مصلحت و حکمت اوست یخفون
فی انفسهم نهان میسازند این منافقان در نفسهای خود از شک و انکار و تکذیب و نفاق را ما لا یبدون
لک آنچه آشکارا نمیکنند مر ترا بجهت ترس شمشیر مسلمانان یقولون لو کان لنا من الامر
شیء میگویند در نفس خود که اگر بودی ما را در کار خود چیزی یعنی نصیبی از فتح و نصرت همچنانکه محمد ما را آن وعده داد
ما قتلنا ههنا کشته نمیشدیم اینجا یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم
فی بیوتکم بگو اگر میبودید ای منافقان در خانهای خود و میخواستید که ما با بیرون آییم هر آینه لبرز الذین
کتب علیهم القتل الی مضاجعهم هر آینه بیرون آمدندی از ایشان آنانکه در لوح محفوظ نوشته
شده است بر ایشان کشته شدن بسوی کشتگاهان خود بجهت رسیدن اجلهای ایشان چه از اجل گریزی نیست ولیبتلی الله
و این قتل و هزیمت و جراحت واقع شد برای آنکه بیازماید خدای معامله آزماینده کان میکند تا بر عالمیان ظاهر گرداند ما
فی صدورکم آنچه در سینهای شماست از اخلاص و نفاق ولیمحص ما فی قلوبکم و تا پاک و خالص
سازد آنچه در دلهای شماست که آن اعتقاد حقست یعنی از از وساوس شیطانی پاکیزه گرداند والله علیم بذات الصدور
و خدای داناست بدانچه در سینهاست از اسرار و خفیات و بعد از ان در حال منهزمان احد میفرماید که ان الذین تولوا
منکم بدرستی که آنانکه روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند یوم التقی الجمعان آن روز که روی بروی آوردند
بودند دو گروه از مسلمانان و کافران در روز احد انما استزلهم الشیطان جز این نیست که لغزانیدن
شیطان های ایشان را یعنی ایشان را وسوسه داد و از راه حق بگردانید و ایشان فرمان او را بردند ببعض
ما کسبوا بشامت برخی از آنچه کرده بودند یعنی سبب گریختن ایشان از جنگ آن بود که شیطان طلب لغزیدن
کرد از ایشان و ایشان فرمان او بردند و ترک محافظت رخنه کوه کردند و بغنیمت افتادند ولقد عفا الله عنهم
و بتحقیق که درگذرانید خدای تعالی از ایشان گناه را بجهت توبه ان الله غفور حلیم بدرستی
که خدای آمرزنده است و بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار تا توبه نماید از ان در آخر کار یا ایها الذین
امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا کالذین کفروا مباشید مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان

وقالوا لاخوانهم وگفتند برای برادران نسبی ومذهبی خود که کشته ومرده بودند یعنی گفتند در حق کسانی که متفق بودند
با ایشان در نسب یا مذهب اذا ضربوا فی الارض وقتی که رفتند در زمین برای تجارت ومردند او کانوا
غزی یا بودند غازیان جهاد کنندگان وکشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما
وبسفر یا غزا نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا وکشته نگشتندی در آن حرب پس ایشان
قایل این قول شده اند لیجعل الله تا عاقبت امر ایشان باین کشد که گرداند حق تعالی ذلک آن
اعتقاد باطل را حسرة فی قلوبهم دریغی واندوهی در دل ایشان پس ای مؤمنان شما مانند ایشان
مباشید درین گفتار واعتقاد تا حق تعالی عدم موافقت شما را با ایشان سبب مزید غم واندوه ایشان
گرداند والله یحیی ویمیت وخدای زنده میدارد ومیمیراند واین رد قول منافقانست یعنی خدای تع
ماثرست در حیات وممات ایشان نه اقامت ومسافرت چه او سبحانه آگاهست که مسافر وغازی را عمر میدهد وقاعد
ومقیم را میمیراند والله بما تعملون وخدای بدانچه میکنید ای گویندگان از خیر وشر ثبات بصیر بیناست
وشما را بدان جزا خواهد داد ولئن قتلتم فی سبیل الله وبخدای که اگر کشته شوید در راه خدای یعنی در
جهاد با اهل کفر وعناد او متم یا بمیرید در سفر یا در حضر با خشنودی خدای از شما لمغفرة من الله ورحمة
هرآینه آمرزش از خدای وبخشش او سبحانه خیر مما یجمعون. بهترست از آنچه جمع میکنید از مال دنیا وحطامها
میخواهند یعنی آمرزش وبخشایش حق تعالی شما را خوبترست از آنچه کافران فراهم می آورند از متاع غرور دنیا
ولئن متم واگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی خدا او قتلتم یا کشته گردید در کارزار کفار لالی الله
تحشرون هرآینه بسوی پاداش خدا که معبود شماست حشر کرده شوید وشما را اجر عظیم رسد بعد از آن بیان
خلق عظیم سید انام صلعم وآله میکند وذکر مساهله آنحضرت با اصحاب کرام وعفو او از آنچه از ایشان صادر شد
از مخالفت امر او در محافظت ونگاهداشتن رخنه کوه احد ومیفرماید که فبما رحمة پس ببخشایشی که ترا
رسیده است من الله از جانب حق تعالی لنت لهم نرم گشتی مر منهزمان روز احد را یعنی اینکه
بعد از مراجعت اهل هزیمت درشتی نفرمودی با ایشان بلکه مرهم دلجویی ولوازم خوشخویی نسبت با ایشان رعایت
کردی بجهت رحمت رب تو ولو کنت فظا واگر میبودی تو درشت خوی سخت گوی غلیظ القلب
سخت ودرشت دل نامهربان لانفضوا هرآینه پراکنده شدندی اصحاب تو من حولک از گرداگرد
تو یا تو بیاراستندی چون حال چنین است فاعف عنهم پس در گذر از ایشان یعنی از تقصیری که در خدمت

ذکر ده بود

تو کرده اند وخلاف امر تو نموده اند واستغفر لهم وآمرزش طلب از من برای ایشان از اهمالی که نموده اند
در این وشاورهم فی الامر ومشاورت کن با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکمی جزم صادر
نشده یعنی در امور دنیویه چون تدبیر حرب وکیفیت قاعده جهاد واگرچه آنحضرت در تدبیر وجوه از همه در پیش بود اما
بجهت خوشحالی نفوس اصحاب ووضع سنت مشورت در میان امت با ایشان مشورت میفرمود فاذا عزمت
پس چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدای یعنی مگذار
کار تکیه بر مشورت مکن بلکه در آن توکل بر حضرت عزت کن تا کار ترا بر وجهی که مراد تست بسازد ان الله یحب
المتوکلین بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توکل کنندگان را پس یاری ایشان میکند وبروجه صلاح
هدایت ایشان میکند از حضرت رسالت صلعم وآله مرویست که اگر توکل کنید چنانکه حق توکل است روزی داده
شوید بطریقی که مرغان روزی داده میشوند چه در وقت صبح گرسنه بیرون میروند وشبانگاه سیر مراجعت میکنند
حاتم اصم را از حد توکل پرسیدند گفت بنای او بر چهار چیز است یکی آنکه اعتقاد کنی که کسی روزی غیر مقدر نخورد
دویم علی که خود کنی فایده بتو رساند وعمل غیر چندانی فایده بتو نرساند سیم انتظار مرگ کشی یعنی پیوسته در کار
آخرت باشی چهارم خدای را ناظر خود بینی وچیزی نکنی که نزد او شرمسار شوی وبعد از امر مشورت وتوکل بیان میکند
که نصرت وظفر بر دشمنان نه کثرت لشکر است بلکه امر آن بخدای تعلق دارد ومیفرماید که ان ینصرکم الله
ولا غالب لکم اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در حرب بدر واقع شد پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وان
یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده واگر فرو گذارد شما را چنانکه در احد پس کیست آنکه یاری دهد شما را
از پس فرو گذاشتن او وعلی الله وبر کرم خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند
گرویدگان وبدانکه نصرت بر دو قسمت یکی بغلبه در معرکه کارزار بر کفار دویم بحجت چه حق تعالی هدایت اهل ایمان
کرده بدلیلهای روشن پس مؤمنان همیشه نصرت یافته اند اگر غالب شدند بر کفار در کارزار پس نصرت یافتند بر ایشان
واگر شهید شدند ومغلوب گشتند پس بحجت ودلیل بر ایشان نصرت یافته اند آورده اند که برخی از اقویای صحابه
از پیغمبر صلعم درخواست مینمودند که غنیمتی که واقع شود ما را زیاده از حصه ضعفا دهد آیه آمد که وما کان لنبی
ونباشد ونسزد مر هیچ پیغمبر را ان یغل اگر خیانت کند در غنیمت باین وجه که در قسمت آن طریق معدلت رعایت
نکند واز عبدالله عباس روایتست که سبب نزول این آیه آن بود که گلیمی سرخ رنگ از غنایم بدر گم شد بعضی از سفیه
گلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید کاینات صلعم وآله دادند حق تعالی بجهت برائت ذمت حبیب خود

از خیانت این آیه فرستاد بعد از ان فرمود وَمَن يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ
بیاید بگناه آنچه خیانت کرده است معنی اصح آنست که بیارد آنچیزی را که دران خیانت کرده بر گردن خود یعنی بعینه
آزاد در گردن داشته يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تا در عرصات رسوا شود و اگر چه سوزنی یا رشته باشد حضرت رسالت ص
فرمود که باید که نبینم یکی از شما را روز قیامت که آید و شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ و فریاد کند و آنکس گوید
یا رسول الله بفریاد من رس من گویم که فرمان خدا بتو رسانیدم و نشنیدی امروز هیچ فایده بتو نرسانم مرویست که یکی از
اصحاب روز خیبر مرد گفتند یا رسول الله برین مرده نماز کن فرمود شما برو نماز گذارید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده
فرمود خیانت کرده متاع او بر آن پیشند بهره از غنیمت خیبر دزدیده که بدو درم نمی ارزید ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ
پس تمام داده شود در روز قیامت هر تنی را جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم کرده نشوند دران روز یعنی ثواب مطیع ناقص نباشد و عقاب عاصی زیاده نبود آورده اند که در حینی که حضرت نبوی صلی الله علیه
و آله اصحاب را فرمود که متوجه حرب احد شوید بعضی از منافقان فرمان نبردند و جمعی مؤمنان تابع ایشان شدند در
خانهای خود نشستند آیه آمد که أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ آیا هر که پیروی کند خوشنودی خدا را
در متابعت امر پیغمبر او كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ همچو کسی باشد که باز گردد بخشمی از خدای تعالی بسبب
معصیت و نافرمانی او وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتیست
دوزخ هُمْ ایشان که تابع خشنودی حق اند دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ خداوندان درجها و پایهای بلند نزد
خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بیناست بآنچه میکنند مردمان از طاعت و معصیت و همه را بر وفق کردار
جزا خواهد داد بعد از ان ذکر نعمت رسالت میکند بر مؤمنان بقوله لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ و بتحقیق که منت نهاد
خدای یعنی انعام فرمود عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ بر گرویدگان وقتی که فرستاد در میان ایشان رَسُولًا
مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا انس گیرند باو و یا از نسب ایشان یعنی عربی از
مثل ایشان تا بسهولت فهم کلام کنند ازو يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ میخواند بر ایشان آیتهای قرآن یا دلیلهای
توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از شهوات خبیثه طبیعت و کار ایشان را باصلاح می آرد بوسیله
احکام شریعت وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و می آموزد ایشان را قرآن و اسرار احکام شریعت و
معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ و بدرستی که بودند همه مردمان از پیش لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
هر آینه در گمراهی هویدا و ظاهر که نه حق را میدانستند و نه از باطل کناره میکردند مراد بضلالت کفر و شرکست و بعد از ذکر

تعداد نعمت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان باز سر رشته کلام را بذکر جهاد کشیده میفرماید که وَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ
یعنی آیا مخالفت رسول نمودید هنگامی که رسید بشما مُصِيبَةٌ بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت قَدْ أَصَبْتُمْ
مِثْلَيْهَا حال آنکه رسیده بودید و چندان از ایشان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر این بلیه ایشان
در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را از ایشان کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و بروایتی چهل و
چهل تن را کشته بودند قُلْتُمْ گفتید از روی جزع و اضطراب که أَنَّى هَذَا از کجاست این یعنی از چه
جهت این شکست بما رسیده و حال آنکه ما مسلمانانیم و پیغمبر خدای در میان ماست و او وعده نصرت داده قُلْ بگوای
محمد در جواب ایشان که هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ آنچه شما را پیش آمد از نزد نفسهای شماست یعنی بشامت
نافرمانی که کردید چون وعده نصرت مشروط بود به ثبات قدم شما و مطاوعت امر پیغمبر نکردید إِنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و غیر آن قَدِيرٌ تواناست و قادر بود
بر آنکه شما را نصرت دهد اما بجهت مخالفت شما از ان محروم گشتید وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ
و آنچه رسید بشما از قتل و جراحت و هزیمت در آن روزی که بهم رسیدند گروه مسلمانان و گروه کافران و لشکر
ابو سفیان علیه اللعنه با سپاه مؤمنان روی بروی یکدیگر آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن ثابت بود بفرمان
خدای و در اکثر تفاسیر اذن بمعنی علم است یعنی حق تعالی عالم بود بآنچه بشما رسید خلاصه سخن آنست که مصیبت و بلیه
دران روز بشما بسبب مخالفت شما بود با امر پیغمبر ص و بجهت آنکه متمیز سازد مؤمنان شما را از منافقان وَلِيَعْلَمَ
الْمُؤْمِنِينَ و هر آینه تا بداند گرویدگان را در صدق نیت وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و بجهت آنکه بدهد آنان را
که منافق اند یعنی نفاق ایشان را ظاهر سازد و بر همه کس روشن شود که در میان شما مؤمن کیست و منافق کیست وَ
قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و گفته شد مر اهل نفاق را که بیایید و از حرب باز مگردید و این قول عبد الله بن عمر
انصاری بود که در وقتی که ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق بر گشتند و باواز بلند ایشان را گفت که بیایید و
خلاف مکنید قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و کار زار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع
کنید مشرکان را که قصد قتل و غارت مدینه دارند مراد آنست که یا بجهت نفع آخرت یا بجهت نفع دنیا ایشان را از خود
و اهل خود دفع کنید قَالُوا گفتند ایشان در جواب او که لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا اگر میدانستیم مراسم و آداب
حرب را لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه پیروی میکردیم شما را هُمْ لِلْكُفْرِ این منافقان بسوی کفر يَوْمَئِذٍ
در آن روزی که این سخن گفتند أَقْرَبُ نزدیکترند مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ از آنکه بایمان نزدیک باشند قبول

ایمان یا معنی آنست که ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیک تر بودند در یاری دادن با اهل ایمان زیرا که بیرون
رفتن ایشان بسبب تقویة اهل کفر بود یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم میکویند بزبانهای
خود آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آنچیزی میکنند که اضمار آن میکنند و دل ایشان موافق زبان ایشان
نیست درین کر رسوم حرب بدانیمی اتبعناکم والله اعلم بما یکتمون و خدای اناترست بآنچه می پوشند منافقان از عداوت
وکید و نفاق نسبت بمؤمنان الذین قالوا لاخوانهم آن منافقان کسانی اند که از روی فریب کفتند از برای
برادران خود یعنی در حق امثال خود که در احد کشته شده بودند وقعدوا و در حالتی کنشسته بودند در خانهای خود
و بتعال نزفتند یعنی درین حال کفتند که لو اطاعونا اکر فرمان برداری کردندی بقتل رفتندی ما قتلوا کشته نمی
شدند چنانکه ما نشدیم قل بکوای محمد اکر اختیار مرک بدست شماست فادرءوا عن انفسکم الموت پس دفع کنید از نفسهای
خود مرک را ان کنتم صادقین اکر سیدرست کویان که بجهاد رفتن دفع اجل میکند بعد از ان مرتبه آنانکه
در بدر و احد کشته شدند و بدرجه شهادت رسیدند باز مینماید تا مؤمنان شاد شده رغبت کنند در جهاد و شهادت
و منافقان خوار و ذلیل کردند میفرماید که ولا تحسبن و مپندار ای محمد الذین قتلوا فی سبیل الله
آنان را که بصدق دل کشته شدند امواتا مردکانند از عبد الله عباس نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه را کفت که چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال
جای داد که در هوای بهشت طوف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و وقت
استراحت جای ایشان قندیلهاست که در سایه عرش آویخته است و ایشان کویند که خداوندا که خبر دهد برادران
ما را که ازین دولت یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد زیاده کردد و حق تعالی بران تعریف حال ایشان این آیه
فرستاد که ایشان مردکان نیستند بل احیاء بلکه ایشان زندکانند عند ربهم نزدیک
پروردکار خود و مقربان درکاه یرزقون روزی داده میشوند از میوهای بهشت فرحین در حالتی که
شادمانند بما اتیهم الله من فضله بآنچه عطا کرده است خدای ایشانرا از فضل خود که آن رضا و
خشنودی او سبحانه است که بالای همه نعمتهای اوست ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم
و مسرور میشوند بآنکه هنوز نرسیده اند بایشان از پس ایشان یعنی خوشحال و شاد میشوند به بشارت دادن
ملایکه ایشانرا بآنکه برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و بما بایشان واصل شوند و یا فرح ایشان
بآنست که میدانند که دوستان ایشان در پس ایشان در طاعت ثابت قدم باشند و ببرکت عبادت و مجاهدت نفس

بایشان رسند و همه مسرور کردند و بمژده دادن ایشان الا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان بفوت نعمت عظیمه
ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهناک کردند بمفارقت از ان نعمت چه نعمت آخرت هرکز زوال نپذیرد
و دایم باشد یستبشرون بنعمة من الله شادی میکنند آن شهیدان برحمتی و نعمتی که رسیده از خدای تعالی
بایشان بجهت پاداش عمل ایشان وفضل و بافزونی بران نعمت زیاده بر قدر استحقاق ایشان وان الله
لا یضیع اجر المؤمنین و بدرستی که خدای تعالی ضایع نکرداند مزد مؤمنانرا حضرت امیر المؤمنین از حضرت
رسالت صلی الله علیهما روایت کرده که چون مؤمن بتهیه جهاد مشغول شود حق تعالی برات آزادی او از
دوزخ برای او بنویسد و هفتاد هزار فرشته بالهای خود در زیر او کسترانند و او را به بهشت بشارت دهند و چون
آواز ایشان بکوش او رسد هر ضربتی که برو واقع شود او را خوشتر آید از آشامیدن آب سرد در هوای کرم و چون از پشت
اسب در افتد هنوز بزمین نرسیده که حور العین بیایند و سر او را بدامن نهند و او را بنعمتهای بهشت مژده دهند و
هفتاد غرفه از غرفهای فردوس بوی دهند و نور آن غرفه بر وجهی درخشنده باشد که میان مشرق و مغرب از ان پر شود
و بر هر غرفه هفتاد در باشد از طلا و بر هر دری پرده از طلا آویخته و در هر غرفه هفتاد خیمه و در هر خیمه هفتاد
تخت از طلا و پایهای آن از زبرجد موصل بزمرد و بر هر تختی هفتاد بستر هر بستری چهل کز بر هر یک از ان حوراینی
از حور العین نشسته که زوجه او باشد هر یکی را هفتاد کنیزک و هفتاد هزار غلام باشد با رویهای چون ماه و کوزها
و ابریقهای شراب در دست کرفته بخدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که شهیدانرا در روز قیامت
بکوکبه بعرصات در آرند که اکر پیغمبران در راه بایشان رسند همه پیاده شوند برای ایشان پس بیایند و بر سر پا دار
کیرند هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را از اهل بیت و همسایهای خود شفاعت کنند مرویست که چون ابو سفیان
فرار نموده متوجه مکه شد جمعی از عبد القیس خبر باهل اسلام آوردند که ابو سفیان با لشکری آراسته باز کشته اصحاب
با آنکه مجروح بودند هیچ پروا نکردند و در خلوص نیت کفتند حسبنا الله ونعم الوکیل و حضرت صلی الله
علیه و آله آنرا بجهاد مشرکان ترغیب فرمود ایشان سمعا و طاعة اجابت کردند چون معلوم شد که بنی عبد القیس
دروغ کفته بودند خاطر عاطر حضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب از دغدغه مطمئن شده متوجه مدینه شدند و حق تعالی
این آیه را در باب اهل جروح و قروح نازل ساخت الذین استجابوا لله والرسول یعنی مؤمنان
ثابت قدم در جهاد آنانند که اجابت کردند فرمان خدا و رسول را من بعد ما اصابهم القرح
پس از آنکه رسیده بود ایشانرا جراحتها للذین احسنوا منهم مر کسانی را که نیکویی کردند از ایشان

بوفای عهد و فرمان برداری وَاتَّقَوا و ترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر اَجرٌ عظیمٌ مزدی
بزرکست که بهشت و نعمت است و نیز در وصف آنها میفرماید که اَلَّذینَ یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند که از جهت
ترسانیدن قَالَ لَهُمُ النَّاسُ کفتند مر ایشان را مردمان یعنی اهل عبد القیس اِنَّ النَّاسَ بدرستی که
ابوسفیان و اصحاب او قَد جَمَعُوا لَکُم جمع شده اند و اتفاق کرده برای کشتن شما فَاخشَوهُم پس بترسید
از ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست چه شما اندکید و اکثر مجروح و ایشان بسیارند و باقوت و صحت بل فَزَادَهُم
اِیمَانًا پس زیاده کرد این سخن مؤمنان را تصدیق و یقین در کار خود بجهت یقین ایشان به نبوت پیغمبر علیه السلام و آله و وعده
مثوبت حضرت عزت وَقَالُوا حَسبُنَا اللهُ و کفتند کافیست ما را خدای در یاری دادن بکفار و کفایت کردن
وَنِعمَ الوَکِیلُ و نیکو کارکذاریست حضرت پروردکار روز و بعضی از مفسران این آیه و آنچه بعد از وست در غزوه
بدر صغرا فرود آمده و بیان این غزوه برین نهج بود که روز احد ابوسفیان علیه اللعنه مقرر کرد با مسلمانان که وعده حرب
ما و شما در سال دیکر در موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در جواب و بکوید که چنین باشد چون سال دیکر وعده
جنک نزدیک شد ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود اشجعی را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را از قریش بترساند
و چنان سازد که ایشان از جهت خوف ببدر نیایند نعیم بیامد و هر چند مؤمنان را ترسانید از کثرت لشکر و بسیاری سلاح
مشرکان از ایشان جز جواب حَسبُنَا اللهُ وَنِعمَ الوَکِیلُ نشنید حضرت علیه السلام و آله با ایشان و جمعی دیکر که مجموع
هزار و پانصد بودند ببدر رفت و هشت روز انتظار ابوسفیان ملعون و لشکر او کشیدند نیامدند پس از آنجا برکشت حق تعالی
آیه مذکوره نازل ساخت و بر هر تقدیر چون اهل ایمان خود را بخدای بازکذاشتند حق تعالی مهم ایشان را بساخت بر وجه
دلخواه ایشان فَانقَلَبُوا پس بازکشتند از صدد و جد بقول اول یا از موضع بدر بقول ثانی بِنِعمَةٍ مِنَ اللهِ
با عافیتی تمام و ثوابی لا کلام از جانب خدا وَفَضلٍ و زیادتی تقرب نزد خدا و رسول لَم یَمسَسهُم سُوءٌ
نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جراحت و کید و بلکه بسلامت رفتند و کرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضوَانَ اللهِ
و پیروی کردند خشنودی خدا را که سبب رستکاری دنیا و عقباست وَاللهُ ذُو فَضلٍ عَظِیمٍ و خدای خداوند
فضل بزرکست بدفع مشرکان از مؤمنان و توفیق اهل ایمان در ثبات بر ایمان و در مبادرت بجهاد با دشمنان
و ظهار جرات بر ایشان از صادق علیه السلام مرویست که فرمود من عجب دارم از آنکه کسی از چهار چیز ترسد چرا پناه
بچهار چیز نبرد یکی آنکه چون از دشمن ترسد چرا نکوید حَسبُنَا اللهُ وَنِعمَ الوَکِیلُ و حال آنکه میشنود که حق تعالی
در عقب آن میفرماید فَانقَلَبُوا بِنِعمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضلِهِ دوم چون از کید دشمن ترسد چرا پناه نبرد بکلمه

وَاُفَوِّضُ اَمرِی اِلَی اللهِ و حال آنکه در عقب آن کفته که فَوَقَاهُ اللهُ سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوا سیم چون او را غمی رسد
بکوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنتَ سُبحَانَکَ اِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ و حال آنکه میداند که بعد از آن میفرماید فَاستَجَبنَا
لَهُ وَنَجَّینَاهُ مِنَ الغَمِّ چهارم آنکه چون زیادتی مال طلبید بکوید مَا شَاءَ اللهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ و می شنود
که حق تعالی در عقب آن فرمود که فَعَسَی رَبِّی اَن یُؤتِیَنِ خَیرًا بعد از آن بیان میفرماید که بنی عبد القیس
یا نعیم از کید ابلیس است تا اهل ایمان از آن احتراز نمایند و میفرماید که اِنَّمَا ذٰلِکُمُ الشَّیطَانُ جز این نیست
که آن ترسانیدن و منع جهاد کردن ایشان قول شیطانست یُخَوِّفُ اَولِیَاءَهُ میترسانند دوستان
خود را که منافقانند تا از لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله روکردان شوند و تصور سبب بحث کار مؤمنان کردد فَلَا
تَخَافُوهُم پس مترسید ای مؤمنان از آن مردمان که ابوسفیان و اصحاب ویند وَخَافُونِ و بترسید از من
در مخالفت امر من وَلَا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الکُفرِ و باید که اندوهناک نکردانند ترا آنانکه
می شتابند در یاری اهل کفر یا رغبت در کفر می افتند بی آنکه تامل کنند در بطلان آن اِنَّهُم لَن یَضُرُّوا اللهَ شَیئًا
بدرستی که ایشان هرکز زیان نرسانند دوستان خدا را چیزی بجهت مسارعت در کفر بلکه ضرر آن راجع بخود ایشانست
چه بسبب آن بغضب الهی کرفتار میشوند و مستحق عذاب دائمی میکردند یُرِیدُ اللهُ اَلَّا یَجعَلَ لَهُم
میخواهد خدای آنکه نکرداند از برای سرعت کنندکان در کفر حَظًّا فِی الاٰخِرَةِ بهره در ثواب الجنان
وَلَهُم عَذَابٌ عَظِیمٌ و مر ایشانراست عذابی بزرک که آتش دوزخست اِنَّ الَّذِینَ اشتَرَوُا
الکُفرَ بدرستی که آنانکه خریدند کفر را یعنی بدل کردند آنرا بِالاِیمَانِ بکرویدن بخدا یعنی که کفر را بر ایمان
اختیار کردند لَن یَضُرُّوا اللهَ شَیئًا هرکز زیان نکنند خدا را چیزی بسبب اختیار کفر زیان بلکه ضرر
با ایشان راجع کردد وَلَهُم عَذَابٌ اَلِیمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک وَلَا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
و باید که نپندارند آنکسانی که کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُملِی لَهُم که آنچه مهلت
میدهیم ایشانرا در دنیا خَیرٌ لِاَنفُسِهِم بهتر است نفسهای ایشانرا از آنکه ایمان آرند و بدرجه شهادت رسند
اِنَّمَا نُملِی لَهُم بدرستی که مهلت میدهیم ایشانرا در زندکانی دنیا لِیَزدَادُوا اِثمًا هر آینه عاقبت ایشان
بآن میکشد که زیاده میکنند کناه را و در درجه ثبات میورزند وَلَهُم عَذَابٌ مُهِینٌ و مر ایشانراست
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که همچنانکه ذریت آدم را بر آدم عرض
کردند امت مرا بصورت و خلقت بمن نمودند و مرا آکاه کردانیدند که کدام از ایشان قبول اسلام کنند و کدام در بادیه

[illegible]

ضلالت سرگردان بمانند منافقان گفتند که عجب از محمد که دعوی میکند که من آنچه در عدم است میدانم که کدام مؤمنند
و کدام منافق و از حالات دل ما خبر است اگر راست میگوید باید که بگوید که کدام از ما مخلص است و کدام منافق چون
این سخن بسمع اشرف حضرت رسالت صلعم رسید بمنبر برآمد و خطبهٔ بلیغ بخواند و بعد از حمد الهی فرمود که چیست مردمان را
که مقام و مرتبهٔ مرا میشناسند اگر از من پرسند آنچه امروز تا قیامت که واقع خواهد شد ایشان را خبر دهم بران وجه که
وقوع خواهد یافت عبدالله بن حذافه سهمی برخواست و گفت یا رسول الله کیست که ازین سخن ابا میکند فرمود
که حذافه پس از منبر فرود آمد و این آیه نازل شد ما کان الله لیذر المؤمنین هرگز نباشد که خدای
بگذارد مؤمنان را علی ما انتم علیه بر آنچه که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در نهان
و استهزا در آشکار بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث من الطیب
تا وقتی که جدا کند پلید را که آلودهٔ نفاقست از پاک یعنی از مؤمن مخلص و این تمیز ایشان باظهار خبث باطن ایشانست
که بطریق وحی سید عالم صلی الله علیه و آله را معلوم گشته و اصحاب بران اطلاع یافته اند و یا بجهاد با کافران
تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین حرب نکنند و از جملهٔ علامات منافق آنست که بغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دارد چنانکه بنقل صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود ای علی ترا دوست ندارد مگر مؤمنی پرهیزکار و ترا
دشمن ندارد مگر منافق تیره روزگار و ما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند
شما را ای مردمان علی الغیب بر سر پوشیده که کدام ایمان آورده و کدام کافر مانده و لکن الله
یجتبی من رسله من یشاء و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران از فرستادگان هر که را
خواهد پس معلوم وی کند ایشان را ببعضی عنها فآمنوا بالله پس ای مردمان ایمان آرید بخدا باخلاص تمام
و اعتقاد خالص و رسله و گروید برسولان او که برگزیدگان اویند و آنچه خبر میدهند بطریق وصیت
از حق تعالی و ان تؤمنوا و تتقوا و اگر ایمان آرید برین وجه که مذکور شد و بپرهیزید از نافرمانی
و یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم پس مر شما را باشد مزدی بزرگ که در غایت مرتبه باشد و اینکه ائمه
هدی از مغیبات خبر میدادند و جمیع شیعیان خود را میشناختند و عالم بودند تا روز قیامت شیعیان ایشان
کدام باشند و بنامهای ایشان و پدران ایشان اطلاع داشتند بواسطهٔ خبر دادن پیغمبر صلعم ایشان مخزن
علم نبوی بودند که کتابی که متضمن جمیع حوادث و وقایع بود تا روز قیامت بطریق میراث از پیغمبر صلعم بفاطمه
رسیده بود و از وی بایشان منتقل شده و بدانکه منافقان از جهاد امتناع میکردند و عذر بی توقع میگفتند

در انفاق حقوق مالیه نیز مانند زکوة و خمس و غیر آن اطاعت نمیکردند از این جهت حق تعالی در عقب آن
فرمود که و لا یحسبن الذین و باید که نپندارند بجهت دناءت و رذالت یبخلون
بما آتیهم الله بخیلی میکنند بدانچه حق تعالی ایشان را داده است یعنی اموال دنیویه من فضله
از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهتر باشد ایشان را بل بخلافست که همی پندارند
بلکه هو شر لهم آنچه بخل است بدتر است مر ایشان را هم در دنیا بی برکتی در مال و هم در آخرت
باستحقاق عذاب الیم سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کنند ما بخلوا به
آنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة و سایر حقوق واجبه که آن را اخراج نکردند و این رسوایی ایشان را واقع شود
یوم القیمة در روز رستخیز چنانکه در احادیث آمده که هر که را حق تعالی مالی عطا فرمود و آنکس بجهت
بخل زکوة آن را نداد در روز قیامت آن مال را بصورت ماری گردانند که از بسیاری زهر او موی سر او نمانده
باشد و دو نقطهٔ سیاه بر بالای چشمهای وی بود و چنین ماری که پلیدترین مارهاست بر گردن او طوق
گردانند و این مار هر دو کنارهٔ روی و دهن او را در دهن گیرد و زبان بنیش زنش او گشوده گوید من آن
مال توام که در دنیا بآن تفاخر میکردی و تکبر مینمودی بر درویشان و گفته اند نظم گنج را از دل برون کن
مال را بفکن چو پشم ⁂ مال تو مارست در معنی و گنجت اژدهاست ⁂ و از امام محمد باقر علیه السلام و ابن
مسعود نقلست که آن مال را که بآن بخیلی کرده باشد بصورت طوق آتشین در گردن ایشان طوق زنند
و لله میراث السموات و الارض و مر خدای راست میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث
گیرد از ایشان آنچه بخیلی میکنند و در راه او صرف نمیکنند بایوجه که همه ایشان را هلاک کند پس چرا قبل از آنکه
دست تصرف شما از آن کوتاه شود حقوق او را انفاق نمیکنید تا موجب حسرت و عقوبت شما نشود و الله
بما تعملون و خدای بآنچه میکنید از انفاق و امساک خبیر داناست پس همه شما را بر وفق آن جزا
و سزا دهد پس عاقل باید که مسارعت کند بانفاق و حریص شود بر امساک چه آن موجب وزر و وبالست و فراغت
حال دیگران و از حضرت رسالت صلعم مرویست که سخت ترین حسرت در روز قیامت آنست که کسی اموالی باشد و اخراج
حقوق آن نکند و بمیرد و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند در سبیل الله پس آنکس را در میزان
عمل او نهند و او را امر کنند بدوزخ و وارث را امر کنند ببهشت و نیز فرموده که مردی که او را ثواب اعتقاد
پیغمبر باشد و او را نیم حبه از مال غیر در ذمه باشد ببهشت نرود و مرویست که چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا

نازل شد بعضی از یهودان گفتند که خدای درویشست که از ما قرض میطلبد و ما توانگر حق تعالی آیه فرستاد لقد
سمع الله بدرستی که شنید خدای یعنی علم او تعلق گرفته قول الذین قالوا سخن آنها که گفتند ان الله
فقیر و نحن اغنیاء بدرستی که خدای درویشست و ما توانگر سنکتب زود باشد
که بنویسیم یعنی ملایکه را بفرماییم تا بنویسید در نامهای عمل ایشان ما قالوا آنچه گفتند فقر را بما و غنا را
بخود اسناد کردند تا ایشان را بدان جزا دهیم و قتلهم الانبیاء بغیر حق و دیگر بنویسیم کشتن ایشان
پیغمبران را بناحق یعنی آبای یهود با آنکه میدانستند که کشتن انبیا بغیر حق است ما آنها را در صحیفه عمل ایشان ثبت کنیم
و نقول و گوییم ایشان را نزدیک مرگ یا در وقت برخواستن ایشان از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید
عذاب آتش سوزنده را ذلک آن عذاب مذکور بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که پیش فرستاده
دستهای شما یعنی آنچه بآن مرتکب شده اند از کشتن انبیا و گفتار ایشان که ان الله فقیر و نحن
اغنیاء و غیر آن از معاصی و ان الله و دیگر عقوبت ایشان بسبب آنست که خدای لیس بظلام
للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود یعنی چونکه ایشان مستحق عذابند ازین جهت ایشانرا عقوبت
میکنیم نه آنکه عقوبت ایشان بدون استحقاق ایشان بوده باشد مرویست که کعب بن اشرف و مالک بن صیف
بن فنحاص بن عازورا که رؤسای یهود بودند گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که مرا خدای به پیغمبری فرستاده
و کتابی بمن داده و خدا با ما عهد کرده است که ایمان نیاریم بهیچکس که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی کند و آتش بیاید
و آنرا بخورد و اگر تو درین دعوی صادقی قربانی کن تا ما بتو ایمان آریم حق تعالی فرمود که الذین قالوا
ان الله عهد الینا یعنی حق تعالی شنید گفتار آنها را که گفتند بدرستی که خدای عهد کرده با ما یعنی در توریت ما را
امر کرده لا نؤمن لرسول آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده او را حتی یاتینا
بقربان تا وقتی که بیارد بما قربانی را که تاکله النار بخورد یعنی بسوزاند او را آتش و این کلام
ایشان محض افترا بود حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود که قل بگوی ای محمد قد جاءکم رسل
من قبلی تحقیق که آمدند شما را فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزهای روشن و ظاهر
مانند زکریا و یحیی و عیسی و بالذی قلتم و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی بقربانی بر وجهی که مدعای
شماست فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشانرا ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان درین که
میگوئید خلاصه معنی آنست که ای محمد اگر امتناع ایشان از ایمان تو بجهت آنست که از تو این نوع معجزه که طلب میکنند

و دعوی میکنند که در توریت است نمینمایی پس چرا پدران ایشان ایمان نیاوردند با آنکس که او این معجزه با معجزهای
دیگر نموده و ایشان و پدرانشان را کشتند و اولاد ایشان که معاصر عهد تواند بآن راضی اند و از روی عناد از تو این معجزه
میطلبند و اگر معاینه از تو آنرا به بینند نگروند فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا ملول و محزون مباش
فقد کذب رسل من قبلک پس بدرستی که تکذیب کرده شدند فرستادگانی که پیش از تو بودند آنها که
جاؤ بالبینات آورده بودند معجزهای روشن و الزبر و موعظهایی که بازدارنده و منع کننده ایشان
بود از کفر و معصیت و الکتاب المنیر و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریت و انجیل و چون عناد ایشان
باین مرتبه رسیده پس بجهت تکذیب ایشان اندوهی بخواطر عاطر خود مرسان چه با آنکه آنها پیغمبران خود را صادق
القول میدانستند ایشانرا کشتند پس چنانکه معجزات روشن با ایشان مینمایی و ایشان تصدیق نمیکنند و اگر
معجزه قربانی را با ایشان آشکارا کنی نیز تصدیق نکنند و ازین جهت ما ترا رخصت ندادیم که این نوع معجزه را
با ایشان نمایی پس ایشانرا با او اگذار که سزا دهنده ایشان خواهیم بود بعد از موت چه کل نفس ذائقة
الموت هر نفسی چشنده مرگست پس زود باشد ای اهل تکذیب و اصحاب تصدیق که همه شما این شربت بچشید
و انما توفون اجورکم و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را از خیر و شر یوم
القیمة در روز برخواستن از قبور چه دنیا دار عمل است و آخرت دار جزا فمن زحزح عن النار
پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ و ادخل الجنة و در آورده شود به بهشت فقد فاز پس بتحقیق
که رستگاری یافت و مراد رسید حضرت رسالت صلعم و آله فرمود که هر که از دوزخ دور گردانیده شود و در آورده
شود به بهشت باید که مرگ را در حالتی دریابد که گرونده باشد بوحدانیت خدا و محافظت کننده حقوق الله و حقوق
الناس باشد و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان و لذت آن الا متاع الغرور
مگر برخورداری از چیزهای که فریبنده است و بازدارنده مردمان از آخرت و مع ذلک دنیا بغایت ناپایدار
و بیمقدار و لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که موضع تازیانه از بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در وست و مرویست
که آنحضرت روزی بمزغاله مرده بگذشت فرمود بخدا سوگند که دنیا نزد خدای تعالی ازین خوارتر و بیمقدارتر است
آورده اند که بعد از هجرت مهاجران بمدینه اهل شرک دست تعدی باموال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده
میفروختند و هر که را از ایشان بدست می آمد عذاب میکردند و میکشتند حق تعالی جهت ثبات قدم و صبر کردن
مؤمنان خطاب با ایشان کرده فرمود لتبلون بخدایی که شما آزمایش کرده شوید فی اموالکم و انفسکم

در مالهای خود بنقصان و تلف و در نفسهای خود با زار کفار و قتل و غیر آن از مرض بی‌بی و لتسمعن من الذین
اوتوا الکتاب و هر آینه بشنوید از آنان که کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش از شما
یعنی یهود و نصاری که صاحب کتاب توریت و انجیلند و من الذین اشرکوا و از آنانکه شرک آورده اند
اذی کثیرا رنج بسیار شنید یعنی سخنان که موجب رنجش خاطر هم نسبت به پیغمبر و هم نسبت بشما گفتند و ان
تصبروا و تتقوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و بپرهیزید و باز ایستید از مکافات ایشان و آن را بخدای تعالی
باز گذارید که انتقام کشد فان ذلک پس بدرستی که این صبر و پرهیزکاری من عزم الامور هر آینه
از استواری و محکم کاری دین است و از حقایق ایمان پس بران عازم و جازم باشید و ثبات قدم ورزید بعد از ان
در نقض عهد اهل کتاب و عدم عزم ایشان براوامر الهی میفرماید و اذ اخذ الله و یاد کن ای محمد وقتی را
که میثاق الذین اوتوا الکتاب عهد و پیمان گرفت آنان را که داده شده اند توریت و انجیل یعنی
علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد است که لتبیننه للناس هر آینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان
یعنی وصف محمد را که بران نوشته شده است برای مردمان روشن کنند و لا تکتمونه و نپوشند آن وصف را
و حفص در هر دو کلمه بتا میخوانند یعنی حق تعالی ایشان را گفت که بیان کنید صفت پیغمبر را و آن را نپوشید فنبذوه
پس بینداختند کتاب را یعنی پیمان و عهد آن را وراء ظهورهم از پس پشت خود یعنی اهمال رعایت میثاق
نکردند و بآن التفات ننموده عمل بآن نکردند و اشتروا به ثمنا قلیلا و خریدند بآن بهای اندک را
یعنی بدل کردند آن را بکمترین حطام دنیا مراد آنست که هر ساله از عوام هدیه میگرفتند و بجهت این ترسیدند که اگر اظهار
صفت پیغمبر کنند ایشان به پیغمبر ایمان آرند و آن تحفه و وظیفه که از ایشان میگرفتند محروم مانند پس بجهت این جنس
مال دنیا را بر اظهار صفت آنحضرت بدل کردند و اختیار نمودند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست
که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی و بجهت آن متحقق عذاب ابدی میگردند ثعلبی در تفسیر خود
باسناد از نجم ضرار روایت کرده که او گفت از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که او گفت حق تعالی
فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا آنکه فرا گرفت عهد بر اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالم واجبست که احکام الهی را بجاهلان
رسانند و بر جاهلان لازم است که آن را بیاموزند تا بعذاب و عقاب اخروی گرفتار نشوند و بعد از ان خصلتی دیگر
از خصلتهای اهل کتاب بیان میفرماید که لا تحسبن الذین یفرحون و مپندار ای محمد آنان را که شاد می
باشند بما اتوا بانچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو و یحبون ان یحمدوا و دوست دارند که ستوده

شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکردند یعنی وفا بمیثاق نکرده و صفت آنحضرت را بران وجه که در توریت است بیان نکردند
بلکه ضد آن را با اهل اسلام گفتند با وجود این توقع ستایش و ثنا داشتند از مسلمانان و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
از علمای اهل کتاب حکمی از احکام توریت پرسید ایشان آن را مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا
نمودند که براستی خبر داده اند با وجود این داعیه ثنا داشتند این آیه نازل شد از ابن عباس مرویست که جمعی
منافقان در عهد رسول گفتند که اگر غزایی باشد ما مدد شما کنیم چون غزا رسیدی خلاف کردندی و باز
ایستادندی و چون رسول از غزا بازگشتی زبان باعتذار گشودندی که فلان چیز مانع آمدن ما شد و با وجود
این توقع تحسین داشتند حق تعالی این آیه در باره ایشان فرستاد که فلا تحسبنهم پس گمان مبر ای محمد
آنان را که فرحناک و شاد میشوند بآنچه کردند از تلبیس و کتمان حق تعالی و معذرت غیر مسموع بمفازة
من العذاب اهل رستگاری از عذاب قیامت یا عقوبت دنیا چون قتل و خواری و رسوایی و لهم
عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک و لله ملک السموات و الارض
و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس مالک امور بندگانست بر وفق کردار ایشان را بجزا و سزا
رساند و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز از مثوبت نیکوکار و عقوبت بدکار و غیر آن
از جمیع امور ممکنه تواناست آورده اند که قریش از یهود و نصاری معجزات موسی و عیسی معلوم کرده به پیغمبر
علیه و آله گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو آمده ایم اگر کوه صفا را از رسازی
آن را علامت یگانگی معبود تو کردانیم حق تعالی این آیه فرستاد که اگر طالب وحدانیت میکنید تامل کنید و ببینید بیشید
ان فی خلق السموات و الارض بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمینها و آنچه در وست
از امور عجیبه و از انواع اشیای غریبه و اختلاف اللیل و النهار و آمد شد شب و روز یا اختلاف
آنها در نور و ظلمت و یا نقصان و زیاده لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال
علم و قدرت و عظمت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که در ان تفکر کنند و راه
بصانع آن برند از حضرت رسالت صلعم منقولست که گفت وای بر کسی که این آیه بخواند و دران تفکر نکند
ثعلبی در تفسیر خود از محمد بن حنفیه نقل کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب برخاستی و
مسواک فرمودی و بعد از ان نظر در آسمان کردی و گفتی ان فی خلق السموات و الارض
و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله

اولی الالباب آنانند که از روی اخلاص یاد میکنند خدا را قِيَامًا وَقُعُودًا در حالتی که ایستاده باشند و وقتی که نشسته‌اند
وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در آن زمان که افتاده اند بر پهلوهای خود یعنی دایم یاد کنند در جمیع احوال در حدیث آمده
که هر که خواهد که بگردد در روضهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند بر وجه استدلال
فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم
و بجهت اینست که تفکر در صنایع الهی افضل عبادتست چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ عبادتی مثل تفکر نیست
و نیز تفکر یکساعت از مصنوعات الهی بهتر است از شصت ساله عبادت مرویست که داود پیغمبر علیه السلام از حق تعالی سؤال
کرد که بار خدایا مکونات از برای چه آفریدی جواب آمد که من گنجی پنهان بودم دوست داشتم که شناخته شوم و حضرت
رسالت صلعم فرمود که چون بنده مؤمن بر فراش بر پشت افتاده باشد سر بر آسمان کند و نظر بر ستارگان اندازد
و بگوید گواهی میدهم که ترا پروردگاری و آفریدگاری هست بار خدایا مرا بیامرز حق تعالی او را بیامرزد و در اخبار
اهل البیت علیهم السلام آمده که این آیه در شان مجتهدانست که درین سه حال بذکر حضرت عزت قیام مینمایند چه در حال
قیام بقرائت و قنوت مشغولند و بعد از فراغ نماز و تر می نشینند در تعقیب آن و بعد از تعقیب در پهلوی راست
تکیه میکنند و از روی تعجب نظر میکنند که چگونه حق تعالی این هفت گنبد معلق بی ستون از هوا بر افراشته و بزینت تمام آنرا
بستارگان آراسته و هفت زمین را بر زیر یکدیگر نهاده و بانواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات پیراسته
و بچشمهای آب روان زنده داشته و بجهت این اندیشه یقین میشوند که این افعال محکم پر فایده بی صانعی که قادر عالم
و قدیم و ازلی و واحد باشد در الوهیت وجود نگیرد و بواسطه این از غایت شوق و نشاط او را در خاطر می آورند و بروجه
تضرع و نیاز با او خطاب میکنند که رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا نیافریدی این مخلوق را
که آسمان و زمین است آفریدن باطل و عبث بلکه آفریدن آن محض حکمتست که از جمله آن مبدء وجود انسانست و سبب
معاش ایشان و دلیل بر معرفت تو تا بجهت آن برسند بحیوة ابدی بعد از آن تنزیه آن مینمایند از هر چه لایق
ذات و صفات او نیست سُبْحَانَكَ پاک و پاکیزه کی تراست از آنکه هیچ چیزی بباطل بیافریدی و نیازمندی فَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ پس نگاهدار ما را بلطف خود از عذاب آتش دوزخ بجهت تقصیر ما در طاعت تو درین آیه دلالتست
بر آنکه کفر و ضلال و قبایح آفریده خدای تعالی نیست زیرا که همه اینها باطل است بلا خلاف پس بر سبیل زاری میگویند
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ بدرستی که تو از روی عدل هر که را در آری بدوزخ فَقَدْ
أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که خوار و رسوا کردی او را بعقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را از شرک

ویهود

و یهود و نصاری و امثال ایشان از عاصیان مِنْ أَنْصَارٍ از یاوران که عذاب را از ایشان دفع کنند و آنکه
از نفی نصرت نفی شفاعت عاصیان از اهل اسلام لازم نمی آید زیرا که نصرت بمعنی دفع عذابست بعز و غلبه و آنکه
مراد بظالمان اهل کفر باشند نه عاصیان اهل ایمان و باجماع امت شفاعت حضرت رسالت صلعم برای کبایر اهل
امت خود است و در صحیح بخاری از انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که بعضی از امت من باشند
که بعد از مدت طویل که در دوزخ معذب باشند اثر شفاعت من بایشان رسیده از دوزخ بیرون آیند و بهشت در آیند
اهل بهشت ایشانرا جهنمی نام نهند ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که بشفاعت من جمعی از دوزخ بیرون
آیند که از غایت سوختن مانند انگشت سیاه شده باشند پس ایشانرا در نهری که آنرا نهر الحیوان خوانند در آرند
اثر سوختن از ایشان زایل شود و بعد از آن بهشت در آیند و در رساله اعتقادیه ابن بابویه مذکورست که هیچکس در دوزخ
مخلد نماند مگر اهل کفر و شرک و نیز از حکایت گفتار اهل ایمان خبر میدهد که رَبَّنَا یعنی مؤمنان که تفکر میکنند در
خلق آسمان و زمین میگویند که ای پروردگار ما إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا بدرستی که ما شنیدیم ندا کننده را که آشکارا
يُنَادِي لِلْإِيمَانِ میخواند مردمان را برای گرویدن بوحدانیت تو و پیروی رسول تو در امر و نهی و این ندا کننده محمد است صلعم
که همه را امر میکند آشکارا أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ بآنکه بگروید بپروردگار خود فَآمَنَّا پس ایمان آوردیم رَبَّنَا
ای پروردگار ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بپوشان گناهان ما را که بآن ثبات نشده باشیم ما را بآن یاد در قیامت
رسوا مساز و عقوبت مفرما وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا و محو کن از ما بدیهای ما را که بآن ثبات نورزیده باشیم
و گویند مراد بذنوب کبایرست و بسیئات صغایر و یا اول گناهان گذشته اند و دویم گناهان آینده وَتَوَفَّنَا مَعَ
الْأَبْرَارِ و بمیران ما را با نیکوکاران یعنی ما را در زمره ایشان در آر و با ایشان محشور گردان رَبَّنَا ای پروردگار
ما و بصلاح آرنده کار ما وَآتِنَا و بده ما را مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ آنچه وعده کرده ما را بتصدیق
فرستادگان خود و گرویدن بایشان که آن نعیم جاوید است و یا بده آنچه وعده داده ما را بزبان پیغمبر خود
وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا مگردان ما را در روز رستخیز یعنی ما را نگه دار از آنکه چیزی صادر شود از ما که بآن
سزاوار فضیحت و رسوای شویم و یا بجهت حسد و تقصیرات از عمل ما را در آن روز رسوا مساز إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
الْمِيعَادَ بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را که آن ثواب دادن است مؤمنان را و اجابت کردن تو دعای
ایشانرا و چون خلف وعده از خدای تعالی جایز نیست پس غرض مؤمنان درین گفتار که آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا تضرع
و زاریست بدرگاه عزت باری و انقطاع از ماسوی آنحضرت مولی مانند هست از حضرت رسالت صلعم مرویست که هر که را

خدای تعالی وعدهٔ ثواب دهد البته بآن وفا کند و هرکه را وعدهٔ عقاب دهد مخیرست اگر خواهد کند و اگر خواهد نکند
بصحت پیوسته که آنحضرت فرمود که هرکه هر شب این پنج آیه تلاوت کند همچنان باشد که همه آن شب عبادت کرده
و در آثار آمده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هرکه را کاری پیش آید و پنج بار بگوید ربنا حق تعالی مهم
او را بسازد پرسیدند یابن رسول الله منشاء این چیست فرمود که حق تعالی برکت این پنج کلمه دعای مومنان را اجابت
کرده فرمود که فاستجاب لهم پس اجابت کرد دعای ایشان را ربهم پروردگار ایشان و ایشان را
بمقصود خودشان رسانیده ام سلمه روایت کرده که از پیغمبر خدا صلعم پرسیدم که یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان
میشنویم که بجهت هجرت و جهاد بثواب عظیم خواهند رسید و دران ذکر زنان نکرده حق تعالی آیه فرستاد که من اجابت
دعا میکنم انی باین وجه که من لا اضیع عمل عامل منکم ضایع نکنم عمل کننده را از شما من
ذکر او انثی از مرد یا زن بعضکم من بعض برخی از شما از برخی دیگر زیرا که زنان از مردانند
و مردان از زنان و یا بجهت کمال اختلاط و اتصال ایشان با یکدیگر پس همه در مثوبت عمل شریکند فالذین
هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از بلاد شرک و از منازل و اوطان خود بیرون آمدند بجهت تعصب دینی و اخرجوا
من دیارهم و بیرون کرده شدند از سرایهای خود باضطرار مراد حضرت رسالتست و آنانکه مشرکان ایشان را
از مکه بیرون کردند و اوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من بسبب ایمان آوردن
بلال که بزدن و دشنام دادن آزار میرسانیدند و صهیب که بغارت اموال او ویرا میرنجانیدند و قاتلوا و کارزار
کردند با کفار بجد و ثبات تمام چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام و اتباع و قتلوا و کشته شدند
در جهاد مانند حمزه و سایر شهیدان لاکفرن عنهم سیئاتهم هر آینه درگذارم از ایشان بدیهای
ایشان را که کرده باشند و لادخلنهم و هر آینه در آرم ایشان را جنات تجری من تحتها
الانهار به بوستانها که میرود از زیر درختان یا زیر منازل آن جویها پاداش داده شوند ایشان
ثوابا من عند الله پاداش دادنی از خدای تعالی والله عنده و خدای نزدیک اوست
حسن الثواب نیکوئی پاداش یعنی اوست بهترین ثواب دهندگان نه غیر او و از حضرت رسالت
صلعم مرویست که روز قیامت حق تعالی رضوان را امر کند تا بهشت را بیاراید بعد از آن فرماید که کجا اند
آنانکه در راه من جهاد کردند و رنجانیده شدند و از وطن خودشان بیرون کردند و شهید ند ایشان را
حاضر کنند و تبرا بر ایشان بجلوه در آرند و ایشان را بتعظیم تمام بر ناقهای بهشت سوار کرده ببهشت در آرند

چون قدم ببهشت نهند فرشتگان گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار آورده اند که مشرکان مکه در عشرت
بودند و فقرای مومنان در عسرت میگذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در
ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق تعالی جهت تسلی ایشان خطاب به پیغمبر کرده فرمود
که لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا ای فقرای مومن باید که نفریبد شما را تقلب الذین کفروا
رفتن و آمدن کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت و جمع مال متاع قلیل آنجمع مال برخورداری
اندکست از حضرت رسالت صلعم مرویست که نیست آنچه در دنیاست در جنب آخرت مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو
برده آن را تر کند و با وجود این قلت سریع الزوالست و باندک زمانی فنا پذیر شود پس کفار هرچند در تحصیل نعم محقر
دنیا نازند اما عاقبت در بازند ثم ماویهم جهنم پس آنگاه جای بازگشت ایشان جهنم باشد و بئس
المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ که از برای ایشان گسترده شده است لکن الذین اتقوا لیکن آنها که
ترسیدند ربهم از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا فریفته نشدند لهم جنات مر ایشان راست بوستانها
که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر منازل یا درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین
خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند دران بوستانها و این جنات پر نعمت مر ایشان راست
نزلا در حالتی که پیشکش ایشانست من عند الله از نزدیک خدای تعالی وما عند الله
و آنچه نزدیک خدایست از نعمتهای عظیمه دیده خیر للابرار بهتر است مر نیکوکاران را از متاع حقیر فانی که
کفار دران مینازند از انس بن مالک مرویست که روزی رسول بر حصیری که از لیف خرما بود خفته اصحاب
در آمدند که آن لیف در پهلوی مبارک آنحضرت اثر کرده یکی از اصحاب بگریست و با حضرت گفت که کسری و قیصر
بر حریر و دیبا نشینند و تو بر حصیر فرمود که باکی نیست ایشان را دنیاست و ما را آخرت از ابن عباس مرویست
که چون نجاشی که پادشاه حبشه بود وفات کرد جبرئیل علیه السلام رسول را خبر داد رسول صحابه را جمع کرد و فرمود
بیائید تا بر برادر خود که در غیر زمین شما فوت شده نماز گذاریم پس بمقبرهٔ بقیع آمد و حق تعالی حجاب را از پیش
رسول برداشت و بر وی نماز بگذارد منافقان گفتند که محمد بر کسی نماز میگذارد که از ترسای حبشه است و هرگز او را
ندیده آیه آمد که وان من اهل الکتاب و بدرستی که از اهل کتاب لمن یومن هر آینه کسیست که
گرویده یعنی مستمر بود بگرویدن بالله بوحدانیت خدای وما انزل الیکم وما انزل الیهم
و بآنچه فرو فرستاده با ایشان که توریت و انجیل است و نزد بعضی نزول آن آیه در حق چهل کس است از اهل نجران و سی و دو کس از حبشه

وهشت کس از روم که نصرانی بودند وبعد از ان اسلام آوردند وبر تقدیر میفرماید که بعضی از اهل کتاب آنانند که میگروند
بخدا وبقرآن وتوریت وانجیل خاشعین لله درحالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدا را لا یشترون
بایات الله بدل نمیکنند باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانکه علمای یهود رشوه
میگیرند ونعت حضرت را یا احکام توریت را می پوشند وتغییر میدهند اولئک آن گروه ترسکاران متدین لهم
اجرهم عند ربهم مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی
سریع الحساب زود حسابست یعنی بآسانی وزودی حساب مومنان خواهد کرد مرویست که حق تعالی مومنان را
در یک موضع جمع کند وبمقدار چشم زدن حساب همه را بکند وایشانرا ببهشت رساند بعد از ان مطلق اهل ایمانرا
امر میکند که یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر طاعت وآنچه بشما میرسد از
سختیهای دنیا وصابروا وشکیبایی ورزید بر شدائد حرب با اعدای دین وقدم استوار دارید در میدان
محاربه ورابطوا وساخته وآماده باشید برای مقاتله با اعدای خدای ویا اسبان واسلحه را مهیا کنید برای حفظ
سرحد اسلام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مرویست که هرکه مرابطه کند یک شبانه روز در راه خدا همچو کسی باشد
که تمام ماه رمضان روزه داشته باشد وهمه شبهای وبطاعت گذرانیده وحق تعالی میان او ودوزخ هفت
خندق پدید آرد فراخی هریک برابر آسمان وزمین واتقوا الله وبترسید از خدای وبپرهیزید
لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یعنی بامید آنکه فایز شوید وبدرجات عالیه برسید

سورة النساء مائة وخمس وسبعون آية مدنية

این سوره مدنی است وآیتهایش یکصد وهشتاد وپنج است کلماتش سه هزار وهفتصد وچهل وپنج است وحروفش شانزده
هزار وسی حرفست ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هرکه این سوره را تلاوت کند چنان باشد که
صدقه داده بهر وارثی که مستحق میراث شده واورا مثل ثواب آنکسی باشد که آزادی را از اسیری باز خریده واز
شرک بری باشد وگناهان او مغفور شود وحق تعالی از و راضی وخشنود باشد وعیاشی باسناد خود از
حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که هرکه سوره نسا را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای جمیع مردمان اتقوا ربکم بترسید از خشم وعذاب پروردگار خود در امتثال اوامر

واجتناب از نواهی الذی آن خدایی که بمحض قدرت خلقکم من نفس واحدة آفرید شما را از یک تن
که آدم است وخلق منها زوجها وآفرید از ان نفس که آدم است جفت ویرا که حواست باین وجه که
جبرئیل را امر کرد تا در بهشت از پهلوی چپ آدم استخوانی بیرون کشید وحوا را از ان استخوان بیافرید تا آدم با او
انس گیرد وبث وپراکنده کرد وظاهر گردانید منهما از آدم وحوا بطریق توالد وتناسل رجالا
کثیرا مردان بسیار ونساء وزنان فراوان واتقوا الله الذی تساءلون به وبترسید از
مخالفت خدای که شما حاجت میطلبید از یکدیگر به او بوسیله سوگند خوردن چه هریک در وقت طلب حاجت بیکدیگر
میگویید که بحق خدای سوگند باو که چنین وچنین کنید یعنی همچنانکه باقوال تعظیم او میکنید بطاعت نیز تعظیم او کنید
والارحام ونیز سوگند میدهید یکدیگر را بخویشان مراد آنست که هریک بیکدیگر میگوید بحق خدا وبحق خویشی
که چنین وچنین کنید واین از عادت عرب بود که در وقت طلب حاجت از یکدیگر متمسک میشدند بنام خدا وذکر خویشان
تا بوسیله آن سلسله مهربانی یکدیگر را در حرکت آورده حوایج خود را حاصل کنند ونزد بعضی معنی آنست که بترسید
از خدا وبپرهیزید از بریدن خویشان بلکه طاعت خدا کنید وصله رحم رعایت نمایید واین قول مرویست از ابی
جعفر علیه السلام وبنابرین حق تعالی ذکر ارحام را مقارن اسم خود آورده از حضرت رسالت صلعم مرویست
که رحم آویخته است بعرش آلهی ومیگوید هرکه بمن پیوندد حق تعالی باو پیوسته باد وهرکه از من ببرد حق تعالی ازو
بریده باد ودر حدیث قدسی آمده که حضرت عزت فرمود که من رحمانم رحم را آفریده ام واسم اورا از اسم خود
گرفته ام پس هرکه باو پیوندد من باو پیوندم وهرکه ازو ببرد من ازو ببرم وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وآله
فرمود که هرکه غضب کند بر خویش خود آتش او را ساکن کند پس شفقت ورزید در حق خویشان ان الله کان
علیکم بدرستی که خدای هست بر شما رقیبا مطلع ونگهبان پس در جمیع احوال ضبط خود کنید از آنکه معصیتی
از شما صادر شود بعد از ان جهت ملاحظه حال یتیمان ومبالغه در حفظ اموال ایشان واجتناب از تصرف
در ان میفرماید واتوا الیتامی وبدهید مر یتیمانرا ای اولیا واوصیای ایشان اموالهم
مالهای ایشانرا که بحکم ولایت در ان تسلط دارید یعنی بر ایشان نفقه کنید پیش از بلوغ وتنگ گیری مکنید
بر ایشان در نفقه وبعد بلوغ ورشد همه را تسلیم ایشان کنید مرویست که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته
میکردند مثل آنکه گوسفند خورد لاغر در میان رمه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه میگرفتند حق تعالی
فرمود که در مال یتیمان تصرفات ناشایست مکنید ولا تتبدلوا الخبیث وبدل مکنید مال ناپاک وحرام

که از اموال یتیمان است بالطیب بمال پاک و پاکیزه یعنی مال حلال که از اموال شماست فرا میگیرید بمال نیکو و پسندیده
از اموال یتیمان که در حق شما خبیث و حرام است از مقاتل مرویست که این در بارهٔ مردی از غطفان نازل شد
که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و بوصایت اموال او را متصرف شده چون پسر بالغ و رشید
شد و مال خود را طلبید از عم وی دران اهمال میکرد در افعه بحکمه علیه نبوی افتاد آیه آمد که در اموال یتیمان
تصرف مکنید ولا تأکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم مخلوط بمالهای خود
انه بدرستی که خوردن مال یتیمان یا خیانت دران کان حوبا کبیرا هست نزد خدای تعالی
گناهی بزرگ چون غطفانی این آیه شنید گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال یتیم را تسلیم برادرزادهٔ
خود کرد چون پسر مال را قبض کرد در راه خدای تعالی صرف نمود رسول صلعم فرمود ثواب ثابت شد مر پسر را و وزر
بر پدر او ست و گویند این بجهت این فرمود که پدرش احتراز نمیکرد از شبهات در تحصیل اموال و چون پسر آن را
میدانست برو حلال بود و اصح آنست که مراد بوزر حسرت پدرش باشد در روز قیامت که چرا در زندگی خود آن را
در راه خدا صرف نکرد آورده اند که یتیمه در دامن تربیت شخصی بود و مال او تعلق باو داشت میخواست که او را
در حبالهٔ نکاح آورد و تصرف در مال او کند و حق زوجیت و ادای مهر را فرو گذارد آیه آمد که وان خفتم
و اگر می ترسید ای اولیا الا تقسطوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان
یعنی اگر میدانید که بعد از تزوج با یتیمان رعایت مال ایشان نخواهید کرد بر وجه عدالت فانکحوا پس نکاح کنید
ما طاب لکم آنچه شما را خوش آید و موافق طبع شما باشد من النساء از زنان دیگر غیر یتامی حلال
باشد مر شما را غیر یعنی محرمانی باشند که در آیه حرمت علیکم امهاتکم مذکورند مثنی در حالتی که دو دو باشند
و ثلاث و سه سه و رباع و چهار چهار یعنی اختیار دارید در آنکه ازین اعداد هر کدام که خواهید بخواهید
و زیاده ازین شما را که بعقد دوام نکاح در آرید فان خفتم پس اگر ترسید الا تعدلوا آنکه عدل
نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا برده گیرید
آنچه را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی زنانی که بملکیت تصرف کرده اند در ایشان چه حقوق
کنیزکان کمتر است نسبت بزنان آزاد و این اختیار یک زن آزاد و یا سریت کنیزان ذلک ادنی الا
تعولوا این چنین نزدیکتر است بآنکه میل نمائید و جور نکنید مرویست که در جاهلیت اولیای زنان کاوین را
از شوهران گرفتندی و خود دران تصرف نمودندی زنان را ازان محروم کردندی آیه آمد که وآتوا النساء

و بدهید

و بدهید ای اولیای زنانی را که بنکاح غیر آورده اید صدقاتهن کاوینهای ایشان را که از شوهران ایشان گرفته اید
چه آن حق ایشانست و شما را دران نصیبی نیست و اکثر بر آنند که خطاب با شوهرانست یعنی ای شوهران بدهید
بزنان خود مهرهای ایشان را که بران عقد کرده اید بی اهمال و مضایقه نحلة در حالتی که آن هدیه و مهرها عطیه ایست از شما
بایشان بطیب نفس صهیب روایت کرده از رسول خدا صلعم که هر که قرضی بستاند بقصد آنکه عوض آن را بصاحبش رد نکند
دزد است و هر که زنی بخواهد بمهری و قصد او ندادن آن باشد زانیست فان طبن پس اگر خوشدل باشند
آن زنان یعنی بخوشی بخشند لکم مر شما را و بگذرند عن شیء از چیزی منه از کاوین نفسا از روی
نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی چیزی را از مهر بشما بخشند فکلوه پس بخورید آن چیز را هنیئا مریئا
خوردنی سازگار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال بی تعب عقوبتی و رنجی در مدارک آورده اند که تفسیر هنی و مری را
از پیغمبر صلعم پرسیدند فرمود که هنی آنست که در وی گناهی نباشد و مری آنکه با وی دردی و رنجی نبود مرویست
که مردی بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و شکایت کرد از درد شکم حضرت ع فرمود که از زن خود درم طلب
کن از مهر او باطیب نفس او و بآن عسل بخر و با آب باران بیامیز و بخور تا جمع کرده باشی میان هنی و مری و برکت
و شفا کقوله تعالی هنیئا مریئا و قوله شفاء للناس و قوله انزلنا من السماء ماء و هرگاه که برکة و شفا
و هنی و مری جمع شود یابی انشاءالله تعالی چون آمرد باین فرموده عمل کرد فی الحال شفا یافت و چون در
آیه مقدمه امر کرد بدفع مال یتیمان تا در وقت بلوغ بدون تصرف دران در عقب آن ذکر کسانی مینماید که جائز نیست
دفع مال بایشان و میفرماید که ولا تؤتوا السفهاء و مدهید ای اولیا بسفیهان و کم خردان اموالکم
مالهای خود را یعنی مالهای ایشان که در تحت تصرف شماست و بران تسلط دارید التی آن مالهای که از جنس
آنچیز یست که جعل الله لکم گردانیده است خدای برای شما قیاما سبب قوام معیشت و ربطهٔ انتظام
امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و خیرات و گویند معنی آنست که مالهای خود را مدهید
بزنانی که سفیه و ناقص عقل اند و ایشان را متصرف سازید دران چه ایشان بجهت سفاهت ضبط آن نکنند و تلف کردهند
و شما را درویش و بی چیز سازند از پیغمبر خدا صلعم روایتست که دوزخ برای سفیهان آفریده شده و این کلمه را سه بار تکرار
نموده و بعد ازان فرمود که بدانید که سفیهان زنانند زنی این سخن بشنید نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله
ما را سفیه میگویی فرمود خدای تعالی شما را سفیه خوانده در آیه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت ما را
ناقص بچه جهت نموده فرمود بجهت آنکه هر ماهی چند روز نماز نگذارید بعد ازان فرمود که شما را همین بس کمی چون

یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را مهیا ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد
شهیدی باشد که در خون غلطیده باشد در راه خدای تعالی و چون کودک را شیر دهد بهر مکیدن ثواب کسی داشته
باشد که اسیری از فرزندان اسمعیل ع آزاد کرده باشد و چون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد و از راحت
خواب محروم ماند در هر شبی همچنان آزاد کردن بندهٔ از اولاد اسمعیل علیه السلام برای او بنویسند و بعد از ان
فرمود این ثواب مخصوص است بزنان مؤمنهٔ صالحه پس آن زن برگشت و گفت این فضل عظیمست و اصح آنست که کسانی
که اموال در غیر غرض صحیح صرف کنند او سفیهست و درین آیه داخلست خواه زنان باشند و خواه مردان خواه
بالغ باشند و خواه غیر بالغ پس ایشانرا از تصرف در اموال منع کنند وَارْزُقُوهُمْ و نصیبی دهید ایشان را
یعنی وظیفهٔ مقرر کنید فِيهَا دران مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید
ایشانرا بقدر حال هر یک وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر ایشانرا بعد از منع در تصرف قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی
نیکو و پسندیده که نفس ایشان بآن خوشحال گردد مثلا اگر یتیم باشد بگویید که این مال از آن تست و من خزینه دار
توام و بوقت بلوغ بتسلیم تو خواهم کرد و زنانرا نیز وعده دهید که دل ایشان بآن خوش شود وَابْتَلُوا
الْيَتَامَىٰ و بیازمایید یتیمانرا قبل از بلوغ اگر مردانند بعقل و تمیز و ضبط اموال و دقایق بیع و شری
و اگر زنانند برشتن و بافتن و تربیت امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح
و این کنایتست از بلوغ که وقت صلاحیت نکاحست و بلوغ در مردان باحتلام است و رویدن موی درشت بر زهار
و به پانزده سال تمام و در زنان بنه سالگی تمام یا یکی ازین دو علامت دیگر فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و یافتید
یعنی روشن شد بر شما بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست در تصرف مال و تجارت و ضبط
آن فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ پس بدهید بایشان مالهای ایشانرا که در دست شما بود بی تاخیر بعد
بلوغ وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف
و در گذشتن از حد یعنی زیاده از آنچه مقرر است در شرع وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی
شتافتن و پیشی گرفتن بر بلوغ ایشان أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان
از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اولیا و اوصیا
توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزند یعنی نگه دارد خود را از خوردن مال یتیم وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا
و هر که باشد از جماعت که مال یتیم در دست ایشانست درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ پس باید که بخورد

از مال یتیم

از مال یتیم بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی اوست در حفظ آن مال فَإِذَا دَفَعْتُمْ
إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ پس چون دفع کنید بسوی ایشان مالهای ایشانرا فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه
گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانهٔ شما جدال و خصومت واقع نشود و یا متهم نشوید و این امر بسبیل
استحباب است وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا و بسندیده است خدای تعالی و حساب کننده در روز جزا پس مخالفت امر او
مکنید و از حد خدا در مگذرید آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنانرا مطلقا و طفلان خردسال را
میراث نمیدادند و میگفتند مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد چون حضرت رسالت بمدینه هجرت فرمود طریقهٔ
میراث برهمین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه در نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله شوهرم اوس بن صامت وفات
کرده و من از و سه دختر خورد دارم و مال بسیار گذاشته و پسران عمم آنرا بتصرف خود در آورده اند حضرت ایشانرا
طلبیده از آنحال پرسید گفتند یا رسول الله این قانون قرار گرفته در میان ما که زنان و اطفال را میراث ندهیم
و هر که دفع دشمن تواند کرد مال از آن او باشد حق تعالی آیه فرستاد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را خواه بزرگ
و خواه کوچک بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که گذاشته باشند پدر و مادر ایشان وَالْأَقْرَبُونَ
و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنانرا نیز حصه ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
از آنچه مادر و پدر و خویشاوندان نزدیک بگذارند یعنی مردان و زنان قرابت میراث میبرند خواه بالغ باشند
و خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود نَصِيبًا مَفْرُوضًا
بهره و نصیبی اندازه کرده و مقرر و معین و رسنده که از ان در نتوان گذشت بعد از نزول این آیه حضرت صلی الله علیه
و آله پسران عم اوس را فرمود که حق تعالی نصیبی از میراث اوس برای دختران او مقرر کرده اما بیان نفرموده و کیفیت
قسمت آن موقوفست بر وحی الهی و چون آیه یوصیکم الله که بعد ازین مذکور خواهد شد نازل گشت حضرت
از هشت یک مال بام کحه داد و ما بقی را بدختران او و بعد از ان بیان حال کسانی که میراث میبرند و ذکر جماعتی
میکند که نصیبی از ان ندارند و میفرماید که وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث
أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشان که میراث نمیبرند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان که بیگانه باشند از میراث
وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشانرا چیزی مِنْهُ از مال میراث
تا دل ایشان خوش شود وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر ایشانرا قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که
موجب فرح خاطر ایشان شود باین وجه که ایشانرا دعای خیر کنند و در دادن چیزی بر ایشان منت ننهند

وبعضی ازین منسوخست بآیه ارث و نزد جمعی دیگر این حکم بر سبیل ندبست و منسوخ نیست و این اصح است و چون حق تعالی
مردمان را بقول معروف امر فرمود در عقب آن نهی کرد ایشان را از خلاف آن و امر کرد بقول پسندیده و کردار
صواب و فرمود که وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ اگر بگذارند از
پس مرگ خود ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ ترسید بر ایشان از
بینوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند
شفقت نمایند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشد و بعد از فوت ایشان بچنان مجلس در آید محروم
ساختن ایشان جایز نیست یا نه و هر آینه عقل ایشان بمحروم گردانیدن ایشان حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا
ندارند با دیگران نیز جایز ندارند و نزد بعضی آیه امرست باوصیا بآنکه بترسند در امر یتیمان و در حق ایشان بنوعی
سلوک کنند که خواهند آنرا بعد از وفات ایشان بذریت ضعفا ایشان بجای آرند فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید
که بترسند از عذاب خدای باینوجه که با یتیمان و مستحقان با شفقت و مرحمت باشند و سخنی نیکو که موجب آزار
خاطر ایشان نشود وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست
یعنی عذری نیکو و وعده مشتمل بر شفقت و مرحمت بعد از ان نهی مینماید از تناول اموال یتیمان بدون وجه
مشروع و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ بدرستی که آنانکه میخورند و تلف میکنند مالهای
یتیمان را ظُلْمًا از روی ستمکاری و ناحق إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا جز این نیست که میخورند
در شکمهای خویش آتشی عظیم یعنی پر میسازند شکم خود را بآنچه ایشان را بآتش دوزخ میکشد حضرت امام محمد
باقر علیه السلام از حضرت رسالت صلعم نقل فرموده که حق تعالی روز قیامت قومی را از قبر برانگیزاند که آتش
از دهنهای ایشان برافروخته باشد اهل عرصات گویند ایشان چه کسانند ندا آید که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ
ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و زود باشد که در انداخته شوند
خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و حفص بفتح یا خوانده یعنی بزودی در آیند در آتشی که افروخته و زبانه کشیده
باشد و در تفسیر کبیر مذکورست که روز قیامت خورنده مال یتیم را بعرصات در آرند و آتشی که شکم او از ان مملو باشد
زبانه زند و دود از دهن و گوش و بینی و چشم او بیرون آید و همه کس بدین علامت او را شناسند که خورنده مال یتیم است
و حضرت امام رضا صلوات الله علیه و آله فرموده که خورنده مال یتیم خواه اندک و خواه بسیار در آتش دوزخ در آید
و در خوردن مال دو عقوبت روشن است یکی عقوبت دنیاست که ابتلاست بانواع بلا و دیگر در آخرت که آتش سوزان

دوزخست

دوزخست و از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که خورنده مال یتیم زود باشد که وبال او بدو رسد هم در دنیا
و هم در آخرت و قبل ازین گذشت که در جاهلیت میراث بدلیران قبیله میدادند چون آیه لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ نازل شد
حضرت بپسران عم اوس فرستاد که در مال او تصرف نکنند تا بیان این آیه نازل شود حق تعالی این آیه فرستاد
که يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ وصیت میکند خدای و عهد فرا میگیرد از شما در کار فرزندان شما
و مقدار سهمهای ایشان باین وجه که لِلذَّكَرِ مردی را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره
دو زن یعنی سهم مردی مثل سهم دو زن باشد فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشد اولاد میت نِسَاءً زنان که با ایشان
مردی نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یعنی زیاده بر دو باین وجه که سه باشند یا بیشتر فَلَهُنَّ مر ایشان را
باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه میت گذاشته وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد ولد
یک دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از ترکه و در میراث دو دختر اختلافست نزد ابن عباس حکم
او حکم یک دختر است و نزد غیر او حکم سه دختر است یعنی ایشان را نیز دو بخش است از سه بخش و این حجت بجهت نص
اهل البیت علیهم السلام و دیگر آنکه حق تعالی فرموده که حظ ذکر مثل حظ انثیین است که آن دو ثلث است و
این مقتضی آنست که سهم اثنین دو ثلث باشد وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
السُّدُسُ هر یکی را از ایشان شش یک است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند متوفی إِنْ كَانَ
لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه پسر و خواه دختر فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ
پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از و پدر او و مادر او
فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او را سه یک باشد از مال و باقی نصیب پدر فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ
پس اگر باشد این متوفی را برادران پدری و مادری یا پدری یعنی پدری و مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس
مادر میت را باشد شش یک از ترکه یعنی اخوت رد ثلث مادر میکنند بسدس و اگرچه میراث نمیبرند بجهت آنکه
در مرتبه ثانیه اند و خواهران نیز همین حکم دارند خواه دو باشند و خواه بیشتر و این نصیبها که بجهت وارثان
مذکور فرض شده در صورتی بدیشان میرسد که مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که باشد يُوصِي بِهَا
وصیت کرده شود بدان و حفص بکسر صاد نخوانده یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت بآن أَوْ دَيْنٍ یا
بعد از ادای که در ذمت میت بوده باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما
لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ نمیدانید شما که کدام از ایشان نزدیکتر است لَكُمْ نَفْعًا مر شما را از روی

منفعت یعنی نمیدانید که از ورثه کیست که نفع او بشما بیشتر رسد و در دین و دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت
و چون نامیدانیم که کدام از ایشان نفع رسانیدن او بشما بیشتر است از جهت تفصیل بعضی از ایشان نموده ایم
در دادن میراث باو و برخی دیگر را از ان محروم ساخته ایم پس بحجت علم او سبحانه باحوال وارثان سهام مواریث را
فرض کرد انید برای ایشان فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کردنی ثابت از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمراتب و مصالح هریک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
و بعد ازان بیان میراث ازواج میکند و میفرماید که وَلَكُمْ و مر شماراست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ
أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه که گذارند زنان شما از میراث إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ اگر نباشد مر آن
زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه ولد ولد
هرچند که پایین رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر باشد مر ان زنانرا بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا
تَرَكْنَ پس مر شماراست چهار یک از آنچه بگذارند زنان شما و این نصف یا ربع مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس
وصیت که زنان شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بران أَوْ دَيْنٍ یا پس از گذاردن قرضی که در ذمت
ایشان بوده باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ و مر ان زنان شماراست چهار یک از آنچه گذاشته باشید
خواه یک زن بوده باشد و خواه زیاده که همه در ربع شریکند إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ و اگر نباشد مر شمارا
فرزند خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه از ایشان و خواه غیر از ایشان فَإِنْ كَانَ لَكُمْ
وَلَدٌ پس اگر باشد شمارا فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ پس آن زنانراست هشت یک
از آنچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابت مر ایشانرا مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس ادای وصیتی که
تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیت میکنید بدان یا بعد از ادای دین که در ذمت شما باشد وَإِنْ
كَانَ رَجُلٌ و اگر باشد مردی یعنی میتی که يُورَثُ میراث گرفته میشود ازو كَلَالَةً کسی که
مادر و پدر و اولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا اگر باشد زنی که ازو میراث گرفته میشود کلاله وَلَهُ و مر
مرد را و زنی نیز در حکم داخلست أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ
وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ پس مر هریکی را ازین برادر و خواهر شش یک است از میراث کلاله و
مذکر درین صورت با مؤنث یکسانست و باجماع امامیه مراد باخ و اخت درین مقام متقرب بام اند خاصه یعنی
برادران و خواهران مادری نه پدری و پدر مادری. فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ پس اگر باشند

اولاد مادری بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بتمامی خواه مذکر و خواه مؤنث شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ
انبازانند در سه یک مالی بی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بطریق مذکور ایشانرا ثابت مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّةٍ از پس ادای وصیتی که يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین غَيْرَ
مُضَارٍّ در حالتی که زیان رساننده باشد بورثه در وصیت و دین بانوجه که زیاده از ثلث وصیت کنند و اقرار کنند
بدین برای کسی که در ذمت او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث و دفع او از میراث فرض کرده شده است
این نوع قسمت میراث وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ فرض شدنی ثابت از جانب خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
به نیات شما از نفع و ضر حَلِيمٌ بردبار که بعقوبت جانیان تعجیل نکند و بواسطه توبه گناهان ایشانرا عفو کند تِلْكَ
آن احکام که یاد کرده شد در حق یتامی و نکاح و وصایا و قسمت میراث حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که مقرر و معین است
از نزد او وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای و رسول او را درین حکمها و غیر آن از احکام
دینیه يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در آرد خدای او را ببوستانهایی که پیوسته میرود
از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید مانندگان باشند دران وَذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ و این در آوردن مطیعان در بهشت بصفت خلود رستگاری بزرگست وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای او و رسول او را وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و در گذرد از اندازهای
مقرره او سبحانه در میراث و در سایر احکام از حلال و حرام يُدْخِلْهُ نَارًا در آرد خدای او را در آتشی عظیم
خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد دران کاهی که مستحل محرمات باشد وَلَهُ و مر ان عاصی مستحل راست
عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و بعد از بیان میراث و نکاح حکم زنا را مبین میفرماید وَاللَّاتِي
و آن زنانی که تابع هوای نفس شده اند يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بخصلتی زشت که زناست حکم مِنْ
نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد زنان شوهردارند که بزنا اقدام نمایند فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ پس
طلب کنید ای حکام برایشان یعنی بر فعل بد ایشان که زناست أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل بالغ عادل
از شما که مؤمنانید تا برایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار مرد بر زنای ایشان گواهی
دادند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنانرا و بند کنید در خانهای خود و در اول
اسلام عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشانرا در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت و قبض ارواح ایشان کند أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی

یدیا ساز د لهن سبیلاً برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاصی یابند حکم این آیه منسوخست بآیه
واللذان وآن دو کس یعنی مرد و زن که محصن نباشند یاتیانها منکم بیایند بزنا از شما که مسلمان
آزادید فآذوهما پس برنجانید ایشانرا بزبان وآن سرزنش ایشانست بران فعل قبیح فان تابا
واصلحا پس اگر توبه کنند ازان و صلاح آرند کار خود را فاعرضوا عنهما پس روی بگردانید از ایشان
یعنی دست باز دارید از ایشان حکم این آیه نیز بجلد منسوخ گشته و نزد بعضی مراد باین اجلدست پس منسوخ ان الله
کان توابا بدرستی که خدای هست قبول کننده توبه از بندگان رحیما مهربان بر توبه کنندگان انما
التوبة علی الله جزین نیست که قبول توبه بر خداست جهت وعده یعنی باو سبحانه لازم است بل البته توبه را قبول
میفرماید للذین یعملون السوء برای کسانی که میکنند بدی را بجهالة بنادانی و سفاهت بنفس بوجه
عناد و جحود و استکبار و در مجمع البیان از ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده روایت کرده اند که معصیتی که بنده
میکند بر سبیل جهالتست و اگرچه عمدا از و صادر شده باشد زیرا که جهل باعث او شده بر جرئت کردن بر آن و آنرا
در نظر او آراسته و حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرموده که هر گناهی که بنده میکند اگرچه عالم باشد باو لیکن حقیقتا جاهلست
چه نفس خود را بواسطه معصیت در مخاطره افکنده و حق تعالی حکایت کرده از قول یوسف علیه السلام که برادران گفت
شما مرا در چاه انداختید و پدر را رنجانیدید بجهت آنکه جاهل بودید و مغرور بغرور نفس و شیطان بآن میان و اگرنه
نفس خود را بجهت معصیت خدا در مخاطره نمی افکندید و از زجاج نقلست که ذکر بجهالت جهت آنست که اختیار لذت
فانیه بر لذت باقیه محض جهلست پس کسی که بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد بل که حق تعالی قبول توبه میکند
برای کسانی که بروجه جهالت معصیتی کنند ثم یتوبون پس توبه و بازگشت کنند بحق تعالی من قریب از زمان
نزدیک یعنی پیش از حضور موت چه مدت حیات دنیا و نسبت بحیات اخرویه و گویند مراد بقریب قبل از
مرض است یا قبل از آنکه آن گناه در دل او راسخ شود و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگرچه بقدر
فواق ناقه باشد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که اگر تایب معصیت عود کند و باز توبه کند توبه او مقبول
باشد فرمود که یغفر الله له حق تعالی او را بیامرزد گفتند حق تعالی تا کی توبه او قبول کند فرمود تا وقتی که
شیطان ازو کناره کند و مقررست که تا زمان موت شیطان از بنده جدا نمیشود و در کتاب من لایحضره الفقیه آورده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه آخرین فرمود که هر که توبه کند پیش از موت بیک سال حق تعالی توبه او را
قبول کند بعد ازان فرمود که یکسال بسیارست یکماه قبل از موت حق تعالی توبه او را بپذیرد باز فرمود که یک ماه نیز

بسیار است

بسیارست یک روز پیش از موت توبه او حق سبحانه قبول فرماید بعد ازان فرمود که یک روز نیز بسیارست هر که توبه
کند ساعتی پیش از موت حق تعالی توبه آنرا قبول کند باز گفت بسیارست هر که توبه کند در حالتی که نفس او قریب باشد
برسیدن بحلق حق تعالی قبول کند توبه او را و ثعلبی نیز این حدیث از عباده بن صامت روایت کرده و در آخر آن گفته
که ان الله یقبل التوبة ما لم یغرغر یعنی بدرستی که حق تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که جان در گلو
گردیده نشده باشد و نیز ثعلبی از حسن نقل کرده که حضرت رسالت فرمود که شیطان لعین بحضرت پروردگار
خطاب کرد که بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزند آدم جدا نشوم تا آنکه روح او از تن او جدا شود حق تعالی
فرمود که بعزت و عظمت خودم سوگند میخورم که باز ندارم قبول توبه را از بنده خود تا آنکه روح او بغرغره رسد پس
ازین احادیث معلوم شد که توبه عاصی در همه حال مقبولست و در عین المعانی آورده که تایب چون یک نفس
پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان و خوشحالی گویند باو که زود آمدی و خوش مسارعت نمودی بدرگاه الهی
و چون وقت رسیدن اجل معلوم نیست پس عاقل آنست که از رحیل گذشته هر نفس دم آخر تصور کند از رجوع بحضرت
او غافل نشود نظم غافل مشو ای عاصی و باد رد و ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فاولئک
پس آن گروه که بعد توفیق از گناه توبه کرده باشند یتوب الله علیهم قبول توبه کند خدای
و باز گردد بمغفرت بر ایشان این وفاست بوعده انما التوبة علی الله و کان الله علیما و هست
خدای دانا باخلاص تایبان در توبه حکیما صواب کار بر تایب را عقوبت نکند و لیست التوبة
للذین یعملون السیئات و نیست قبول توبه مر آنانرا که باصرار میکنند بدیها را حتی اذا حضر
تا چون حاضر شود یعنی چون در رسد احدهم الموت یکی از ایشانرا مرگ باین وجه که علامات مرگ را
مشاهده کنند و امید از حیات خود قطع کنند و آن وقتیست که روح بغرغره رسد یعنی بعد از آنکه روح بحنجره او
رسد قال انی تبت الان گوید بدرستی که من توبه میکنم اکنون و لا الذین یموتون و نیز توبه
مقبول نیست مر آنانرا که بمیرند و هم کفار و حال آنکه ایشان کافر باشند توبه عاصی پشیمانی است
از معاصی و جزم بر ترک آن در زمان آینده و توبه کافران ایمان آوردن و عدم قبول توبه درین
وقت بجهت آنست که بنده این وقت ملجاست و مضطر و از اختیار بیرون پس از حد تکلیف خارج باشد و لهذا اهل
آخرت مکلف نخواهند بود و توبه ایشان مقبول نخواهد شد اولئک آن گروه عاصیان مؤمن که در وقت
رسیدن روح بحنجره ملجا شده و از حد تکلیف بیرون رفته توبه کنند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای

ایشان در آخرت بمحض عدل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و اگر خواهیم عفو کنیم ایشان را بمحض فضل و گویند اولٰئک
اشارتست به الذین یموتون وهم کفار و بنابرین معنی آنست که البته کفار را که در وقت موت توبه کنند عذاب
کنیم آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون کسی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی از اقربای آن مرد
متوفی که استحقاق میراث داشتی جامه در سر آن زن انداختی و او را در تصرف خود در آوردی پس اگر خواستی
بهمان کاوین که مقرر کرده مرد متوفی بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر از و گرفته خود متصرف
شدی و یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا میراث که از متوفی بدو رسیده بر تیکش کذاشتی و خود را
از حبس و خلاص کردی و یا مردی و یا میراث او بتیکس بردی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی
تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی که نام او کبشه بود از و ماند پسری که ابو قیس از زنی دیگر داشت
کبشه را تحت تصرف خود در آورده و با او تنگ گیری میکرد در معیشت کبشه بموقف عرض سید عالم صلی الله
علیه و آله رسانید فرمود که بخانه باز گرد تا از حضرت عزت وحی نازل شود کبشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان
مدینه که بدین مبتلا بودند روز دیگر بدرگاه نبوی آمده معروض داشتند که یا رسول الله ما همه بدستور کبشه جام
زهرآلود این بلا نوشیده ایم حق تعالی از روی رحمت و شفقت این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنانکه گرویده اید لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ روا نیست شما را آنکه میراث گیرید از زنان كَرْهًا
از روی نابایست و کراهیت ایشان باین وجه که حبس ایشان کنید بجهت طمع در میراث شوهران ایشان
وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نه آنکه منع کنید این زنان را از تزویج لِتَذْهَبُوا تا ببرید از ایشان بعد از
موت ایشان بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ برخی را از آنچه داده اید بایشان از مهر و گویند خطاب
با شوهرانست یعنی تنگ گیری مکنید با زنان تا بجهت آن از سر مهر خود بگذرند و آنرا تسلیم شما نمایند و از قید نکاح
شما خلاص شوند إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ مگر آنکه بیایند بکاری زشت که روشن کننده نشوز
زن باشد و ظاهر کننده آن و بکر بفتح یا میخوانند یعنی بکاری زشت که هویدا و ظاهر باشد زشتی آن که آن
فرمان بردن ایشانست از آنچه حقوق زوجیتست و کج خلقی و بد زندگانی و ناپارسایی که در ینصورت جایز است
طلب خلع کردن از ایشان یعنی چیزی از مهر ایشان گرفتن و ایشان را طلاق گفتن و نزد بعضی در بدو اسلام
چون زنی زنا میکرد عقوبت او گرفتن مهر بود از و و چون آیه جلد فرود آمد منسوخ شد وَعَاشِرُوهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ و زندگانی کنید با زنان به نیکویی در قول و انفاق و نفقه بروجهی که خدای شما را آن

امر فرموده

امر فرموده اگر با شما زندگانی کنید فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر نخواهید ایشان را و از صحبت ایشان کراهت داشته
باشید فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید که شما کراهیت داشته باشید از چیزی وَيَجْعَلَ اللَّهُ
و گرداند خدای و بدید آورد برای شما فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا در آن چیزی که از آن کراهت دارید نیکویی
و از آن یعنی ثواب عظیم بر تحمل و صبر بران پس تحمل بر کراهت نفس از زنان مفارقت مکنید بلکه باید که نظر شما
در چیزی باشد که خیر و صلاح دین شما در آن باشد مرویست که در اول اسلام اگر شخصی زنی صاحب جمال
میدید زن خود را بنا شایست و فحش و بدکاری نسبت میداد و او را میرنجانید تا آنکه زن به تنگ آمده از سر مهر
میگذشت او را طلاق میگفت حق تعالی منع کرده فرمود که وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه
کراهت از صحبت زنان خود بی وقوع مخالفت و نافرمانی و کار بد ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل
کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زن دیگر وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ و داده باشید یکی از ایشان که
که دعیه طلاق از و دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کاوین فَلَا تَأْخُذُوا شَيْئًا پس اگر فرا مگیرید
بد آنچه داده اید باو چیزی را خواه اندک و خواه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا آیا میگیرید چیزی را
از آن زنان بباطل و ستمی وَإِثْمًا مُبِينًا و حرامی ظاهر و گناهی هویدا وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ
و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ
و حال آنکه رسیده است برخی از شما ببرخی دیگر و حق صحبت و مباشره در میان فتاده وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ
مِيثَاقًا غَلِيظًا و فرا گرفته آن زنان از شما پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه ایجاب و قبولست
در نکاح موجب حقوق زوجیت است میان شما بصداق معین و مقرر آورده اند که ابو قیس که از صلحای انصار
بود متوفی شد قیس که پسر او بود بنابر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح در آورد زن گفت
من ترا فرزند خود میدانم چگونه بتو عقد کنم این صورت را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید
حضرت فرمود بخانه خود مراجعت کن تا حق تعالی حکمی درین باب فرو فرستد بعد از مراجعت این آیه آمد که
وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ و بنکاح در میارید زنی که خواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ
از زنان بنکاح در آورده تا مستحق عقاب نشوید إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از زمان تحریم
که عفو است و بران عقوبتی نیست چه عقوبت بعد از حکم است بحرمت نه قبل از آن إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نکاح
زن پدر خود باشد قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی زشت و ناپسندیده و حق تعالی از رحم امیری

منه

ازامم گذشته این خصلت نداده **وَمَقْتًا** و مبغوض و دشمن داشته حق تعالی آنرا و مؤمنان بلکه نزد جمیع عقلاء و اشراف
چه اکابر عرب آنرا مکروه شمردندی و فرزندی را که ازین زن پدر متولد شدی اورا مقیت گفتندی یعنی دشمن داشته
شده **وَسَاءَ سَبِيلًا** و بد راهیست راه کسی که او را بپسندد و بآن ارتکاب نماید بعد ازان در بیان زنان
محرمه میفرماید **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ** حرام کرده شده نکاح مادران شما و مادر مادر و مادر پدر
هرچند بالا روند **وَبَنَاتُكُمْ** و دختران شما و دختر دختر هرچند که بپایین روند **وَأَخَوَاتُكُمْ** و خواهران
شما خواه پدری یا پدری مادری و یا مادری تنها **وَعَمَّاتُكُمْ** و خواهران پدران شما هرچند بالا روند
وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما بطریق عمات **وَبَنَاتُ الْأَخِ** و دختران برادر بهر وجه
که باشد خواه پدری و مادری یا پدری و یا مادری **وَبَنَاتُ الْأُخْتِ** و دختران خواهران بر قیاس
دختران برادر **وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ** و مادران شما آنهایی که شیر داده اند شمارا
یعنی مادران رضاعی در حرمت مثل مادران نسبی اند **وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ** و خواهران شما که از جهت
شیر خوردن خواهر شما باشند **وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** و مادر زنان شما و مادر مادر ایشان هرچند که بالا روند
وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي و دختران شما که **فِي حُجُورِكُمْ** در دامن تربیتهای شما پرورش می یابند بشرط آنکه
متولد شده باشند **مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ** از زنان شما که دخول کرده باشید با ایشان
مراد مجامعت **فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا** پس اگر نباشید **دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** دخول
کرده باشید با ایشان پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان **وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ** و نیز محرمات
بر شما زنان پسران شما **الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ** از پسرانی که از پشتهای شما باشند این قید احتراز است
از پسر خوانده ها در روایت آمده که چون حضرت رسالت زینب بنت جحش را بنکاح خود درآورد و بعد از آنکه زید
بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود او را طلاق داده مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را خواسته آیه
آمد که زن پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسر خود خوانده باشد **وَأَنْ تَجْمَعُوا** و نیز حرامست آنکه جمع کنید
بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی
آن چه آن عفو است و بران معذب نشوند مفسران برآنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب جمع کرده بود
میان دو خواهر که لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف در دین او حلال بود **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای تعالی
كَانَ غَفُورًا هست آمرزنده اهل اسلام که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند **رَحِيمًا** مهربان بر ایشان

که در اسلام این عمل کرده اند و بعد ازان توبه کرده اند و تحقیق محرمات نسبی و رضاعی بر وجهی مستوفی در منهج الصادقین
مذکورست **وَالْمُحْصَنَاتُ** و نیز محرمست بر شما شوهرداران **مِنَ النِّسَاءِ** از زنان که بجهت تزوج از
وقوع در حرام نگه داشته شده اند **إِلَّا مَا مَلَكَتْ** مگر آنچه مالک شده باشد **أَيْمَانُكُمْ** دستهای شما
از زنان که از کفار سبی کرده باشید و ایشان را شوهران کافر بوده باشند که ایشان بر شما حلال اند چه بجهت
سبی علایق زناشوهری میان ایشان و شوهران کافر مرتفع است لیکن واجبست که ایشان را استبرا فرمایند یک
حیض و اگر آبستن باشند وطی نکنند تا آنکه وضع حمل شود و این حکمهای مذکوره فرض کرده شده است **كِتَابَ اللَّهِ**
نوشتن و فرض کردنی از خدا **عَلَيْكُمْ** و شما پس مخالفت آن مکنید و ازان در مگذرید **وَأُحِلَّ لَكُمْ** و حلال کرده
خدای برای شما **مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ** آنچه غیر ازین محرمات مذکوره اند و حفص احل بضم همزه و کسر حا خوانده
یعنی حلال کرده شده است مر شما را غیر ازین زنانی که مذکور شدند **أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ** بجهت آنکه طلب
کنید بوسیله مالهای خود زنانی را که غیر محرمات مذکوره باشند باین وجه که خود صرف کنید مالها را در مهرها یا در بهای غیر
ایشان **مُحْصِنِينَ** در حالتی که بآن تزوج یا تسری گرفتن نگاه دارندگان خود باشند از عقاب **غَيْرَ مُسَافِحِينَ**
و نباشند زنا کنندگان خلاصه معنی آنست که مال خود را صرف مهرها یا بهای زنان غیر محرم کنید تا بجهت آن خود را
از زنا نگه دارید و از عقوبت الهی برهید **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ** پس که برخورداری یافته اید با او **مِنْهُنَّ**
از زنان منکوحه **فَآتُوهُنَّ** پس بدهید ایشان را **أُجُورَهُنَّ** مزدهای ایشان چه مهر در مقابل استمتاعست
و حلال کننده آن **فَرِيضَةً** در حالتی که آن مهرها فرض است بر شما و مقرر و بدون آن استمتاع جایز نیست و مراد
باین نکاح متعه است **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما ای شوهران و زنان **فِيمَا**
تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه از یکدیگر راضی شوید بآن چیز **مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ** از پس آن مهری که فرض
شده باشد در هنگام عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی بدهد و یا زن کم کند
و مرد زیاده سازد و یا مراد تراضی است در نفقه یا در صحبت و مفارقت در کنز العرفان آورده که این اشارتست بآنکه
زن و شوهر را جایز است که بعد از انقضاء مدت متعه در مدت و اجل افزایند و از هم مفارقت کنند **إِنَّ اللَّهَ**
كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح شما و از جمله آن مباح گردانیدن نکاح متعه است
حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح شما و وضع کننده اشیا در موضع خود پس بجهت این وضع متعه فرموده تا در زنا
و لواطه نیفتید چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که اگر عمر نهی نمیکرد از متعه هیچکس زنا نمی نمود مگر کسانی که در بدبختی

شقاوت بوده باشند و بدانکه چند وجه است مراد ازین آیت نکاح متعه است اول اجماع اهل البیت علیه السلام و نقل دویم خاصه
و عامه که ابن عباس فتوی بعقد متعه میداد و عمل بآن میکرد و مناظره او با ابن زبیر درین باب مشهور است و قول
ابن عباس حجت است نزد موافق و مخالف سیم آنکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر
قراءت کرده اند که فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً صریحست
درانکه مراد بآیه عقد متعه است و ثعلبی که یکی از اکابر اهل سنت است این را در تفسیر خود مذکور ساخته سیم روایت مشهوره
از عمر خطاب که دو متعه که در عهد رسول خدا بودند من آن هر دو را حرام کردانیدم یکی متعه زنانست دویم متعه
حج و طبری در کتاب خود از عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر بودند من آن هر سه را حرام کردانیدم
یکی متعه حج دویم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل که لعنت بر عمر و معلوم است که عمر را رتبه آن نبود که چیزی حرام
کرداند یا حلال و دلایل خصم که در باب نسخ آن آورده و جوابهای آن و کثرت ثواب و مسایل متعه بر وجهی احسن
در منهج الصادقین مذکور است نظم گر تو خواهی برین شوی واقف ... رو تماشای آن گلستان کن و ابن
بابویه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود از ما نباشد هر که حلال نداند عقد متعه را و نیز از آنحضرت
روایتست که کسی زنی را متعه کند خالصا لوجه الله و بقصد امتثال شریعت و مخالفت آنکس که متعه را منع کرده بهر کلمه ای
که با آن زن گوید حق تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی او دراز کند حق تعالی برای او
حسنه بنویسد و چون با وی نزدیکی کند گناه او را بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر موئی که آب
برو گذشته باشد مغفرت و رحمت بوی ارزانی فرماید و مرویست که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام پرسید که
من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم فرمود که تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی بحق خدای که
اگر خدا را اطاعت نکنی دشمن او باشی پس حال منکران چون باشد و نیز روایتست از حضرت رسالت صلی الله که
هر که یکبار متعه کند دو دانگ او آزاد شود از دوزخ و هر که دو بار متعه کند چهار دانگ او آزاد شود و هر که سه بار متعه
کند همه او آزاد شود از دوزخ و نیز فرمود که هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت بد منظر و بد
هیات باشد مانند کسی که بینی او را بریده باشند و نیز از آنحضرت روایتست که هر که یکبار متعه کند درجه او چون
درجه امام حسن علیه السلام باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه امام حسین علیه السلام باشد و
هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه مرتضی علی علیه السلام باشد و هر که چهار بار متعه کند درجه او چون درجه
من باشد و نیز فرمود که هر که یکبار متعه کند ایمن شود از خشم خدای تعالی و هر که دو بار متعه کند با نیکوکاران محشور

شود و هر که سه بار متعه کند در روضه جنان با من باشد و از سلمان فارسی و مقداد اسود و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند
که روزی نزد رسول خدای بودیم آنحضرت برخواست و خطبه بلیغ بخواند و بعد از ان فرمود که ای مردمان بدانید که برادر
من جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده و آن متعه کردن زنان مؤمنه است و پیش از من این تحفه را هیچ
پیغمبری دیگر ارزانی نداشته و من شما را بآن مخبر میسازم چه آن سنت منست در زمان من و بعد از من و هر که آن را
قبول کند و بآن عمل کند از من باشد و من از وی و هر که مخالفت نماید آنچه بدان امر کردم بخدا مخالفت کرده
و بدانید که از اهل این مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آن را معطل سازد بجهت بغض او بمن پس گواهی میدهم
که او از اهل دوزخست لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت من کند درین هر که انکار آن کند انکار نبوت من کرده
و هر که مخالفت من کند مخالفت خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد و هر گاه مرد با متعه خود بنشیند
فرشته بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کند تا آنکه از ان مجلس برخیزند و هر که با هم سخن کنند سخن
ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط
شود و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی حسناتی بنویسند و چون بغسل کردن مشغول شوند حق تعالی با فرشتگان
گوید که نظر کنید باین دو بنده من و گواه باشید که من آمرزیدم ایشان را پس امیر المؤمنین علیه السلام برخواست
و گفت یا رسول الله چیست جزای کسی که درین باب سعی کند فرمود او را باشد مزد مرد متمتع و زن متمتعه و بعد از ان فرمود
که یا علی چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند بهر نقطه آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرشته ها بیافریند
که تسبیح و تقدیس او سبحانه کنند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد یا علی هر که این سنت را سهل گیرد و آن را احیا نکند
از امت من و شیعه تو نباشد و من از وی بیزار باشم و نیز از ان حضرت مرویست که روزی با اصحاب خود نشسته بود
فرمود که اکنون جبرئیل بر من نازل شد و فرمود که حق تعالی ترا سلام میرساند که امت خود را بمتعه کردن امر کن که سنت
صالحانست هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد و هر درهمی که صرف
متعه کنند نزد خدا افضل از هزار درهم است که در غیر آن صرف کنند و در بهشت جمعی حور العین هستند که حق تعالی
ایشان را از برای اهل متعه آفریده و هر زنی که مهر خود را بشوهر بخشد خواه در عقد متعه و خواه دایمی حق تعالی بهر
درهمی چهل هزار شهر از نور در بهشت با او بخشد و بهر درهمی هشتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او را روا کرداند و بهر
درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر درهمی هفتاد حله بهشت در وی پوشاند و بهر درهمی هشتاد هزار فرشته را امر
کند تا برای او حسنات نویسند تا روز قیامت و بعد از ذکر نکاح دوام و متعه در بیان نکاح کنیزان میفرماید وَمَن لَّمْ

يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ و هر كه استطاعت ندارد از شما طَوْلاً از روى توانگرى يعنى آنقدر مال نداشته باشد
اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنكه بوسيله آن نكاح كند زنان عفيفه آزاد كه كروند باشند و
بخدا و رسول فَمِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ پس نكاح بايد آنچه مالك شده است دستهاى شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ
الْمُؤْمِنَاتِ از كنيزكان شما كه كرويده‌اند مراد نكاح كردن كنيز است زيرا كه باجماع تزوج بكنيز خود جايز نيست وَاللّٰهُ
اَعْلَمُ و خداى داناتر است بِاِيْمَانِكُمْ بكرويدن شما يعنى اكتفا كنيد بظاهر ايمان چه او سبحانه است كه عالم است
بجميع اسرار شما پس نظر در ايمان يكديگر كنيد نه در حسب و نسب بَعْضُكُمْ برخى از شما اى آزادان و بندگان حاصل شده‌ايد
مِنْ بَعْضٍ از برخى يعنى متناسب يكديگر در نسب چه پدر همه شما آدم است و يا همه مشترك‌ايد در ايمان و اسلام فَا
نْكِحُوهُنَّ پس نكاح كنيد كنيزان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستورى خداوندان ايشان چه ايشان مملوك
ديگرى‌اند وَآتُوهُنَّ و بدهيد كنيزان نكاح كرده شده اُجُورَهُنَّ مزدهاى ايشان يعنى مهرهاى ايشان
باذن اهل ايشان بايشان رسانيد و يا مراد مهر سيت دادن بصاحب ايشان بِالْمَعْرُوفِ به نيكويى يعنى بى‌مطل
و تعلل و نقصان مُحْصَنَاتٍ در حالتى كه اين كنيزان نگاه دارنده فرج خودند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا
كنندگان بآشكارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ و نه فراگيرندگان دوستان بپنهانى فَاِذَا اُحْصِنَّ
پس آنهنگام كه ايشان نگاه دارنده‌اند فرج خود را از حرام بسبب تزوج و حفص بضم همزه و كسر صاد ميخوانند يعنى هنگامى
كه شوهر كرده شدند فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بيايند بعد از اين بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ايشان لازم
بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نيمه از آنچه لازم است بر زنان آزاد بى‌شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدى
كه خداى مقرر كرده حد زدن آزاد بى‌شوهر صد تازيانه است پس از كنيزان پنجاه تازيانه باشد ذٰلِكَ آن نكاح
كنيزان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ براى كسى است كه ترسد از رنج سخت يعنى از مشقت آنكه در زنا افتد مِنْكُمْ
از شما وَاَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر كنيد از نكاح كنيزان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را بجهت آنكه تا سرزنش او
نكنند بآنكه كنيز غير را خواسته و سرزنش ولد او نيز نكنند بآنكه آن ولد كنيز غير است و از انس روايت كه رسول ع
وآله فرمود كه هر كه خواهد كه نزد خدا رود پاك و پاكيزه بايد كه زن آزاد را بخواهد كه زن آزاد اصلاح خانه بود و
برده خرابى خانه وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خداى آمرزنده است مر جرمى را كه قبل از اين آيه از بندگان صادر شده
از خلاف اين احكام و يا مر كسى را كه صبر نتواند كرد از نكاح كنيزان رَحِيمٌ مهربان برخصت دادن نكاح
بندگان يُرِيدُ اللّٰهُ ميخواهد خداى لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا بيان كند براى شما احكام حلال و حرام را

وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِيْنَ و راه نمايد شما را براههاى كسانى كه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پيش از شما يعنى در دين
ابرهيم و اسمعيل ع يا روش پيشينيان كه از اهل حق بودند تا بطريق ايشان سلوك كنيد وَيَتُوْبَ عَلَيْكُمْ
و باز گردد بر شما بتخفيف احكام و آمرزش آثام و ارشاد كند شما را بمنع شما از معاصى و يا آنچه كفارت سيئات شما
باشد وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خداى داناست بمصلحت شما در آنچه فرمايد از احكام حَكِيْمٌ درست كردار و راست كار
در هر چه حكم كند وَاللّٰهُ يُرِيْدُ و خداى ميخواهد اَنْ يَتُوْبَ عَلَيْكُمْ آنكه قبول كند توبه را بر شما يعنى دلالت
كند بچيزى كه سبب توبه شما گردد از جهت تاكيد است وَيُرِيْدُ الَّذِيْنَ و ميخواهند آنانكه از سر غفلت يا از روى
عناد يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوَاتِ پيروى ميكنند آرزوهاى نفس خود را اَنْ تَمِيْلُوْا آنكه ميل كنيد از راه
راست مَيْلًا عَظِيْمًا ميل كردن بزرگ و بحرمات ارتكاب نماييد در روايت آمده كه چون آيه تحريم خواهرزاده
و برادرزاده نازل شد يهود زبان اعتراض گشوده گفتند كه نكاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنكه خاله و عمه حرام‌اند پس
اگر خواهر حرام است پس دختر خواهرزاده چرا حرام باشد و بدين شبهه خواستند كه اهل اسلام را بجانب باطل ميل دهند اين
آيه نازل شد كه خداى ميخواهد كه شما را توبه دهد و جهودان ميخواهند كه شما را از راه راست بگردانند يُرِيْدُ اللّٰهُ
ميخواهد خداى اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنكه سبك گرداند از شما در احكام نكاح و سخت‌گيرى نكند بر شما
و لهذا مشروع ساخت براى شما دختر عمه و دختر خاله و كنيز غير و امثال آن وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفريده
شده است آدمى ضَعِيْفًا ناتوان و عاجز از كشيدن بار تكليف لاجرم آن را از روى سبك گردانيديم از محض
فضل و لطف خود و چون حق تعالى بيان تحريم زنان نمود بر غير وجوه مشروعه در عقب آن تحريم اموال
نمايد در وجوه باطله و ميفرمايد كه يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اى آنانكه گرويده‌ايد لَا تَاْكُلُوْا اَمْوَالَكُمْ
مخوريد مالهاى خود را يعنى اموال يكديگر را بَيْنَكُمْ در ميان خود بِالْبَاطِلِ بآنچه حرام و ناروا باشد
در شريعت چون غصب و ربا و قمار و خيانت و دزدى يا بعقود باطله و يا بدعوى باطل و گواه زور حاصل كه بناحق
در اموال يكديگر تصرف نكنيد اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً مگر آنكه باشد جهت تصرف بازرگانى يعنى معامله
كه صادر شده باشد عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ از خشنودى و خوشدلى هر يك از شما كه عقد كنند كاينه وَلَا
تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ و مكشيد بناحق و ناروا نفسهاى خود را يعنى اهل دين خود را چه همه مؤمنان از روى
حقيقت در حكم نفس واحدند اِنَّ اللّٰهَ بدرستى كه خداى كَانَ بِكُمْ هست بشما اى مؤمنان رَحِيْمًا
مهربان و امر و نهى كه ميفرمايد از غايت رحمت وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر كه بكند آنچه مذكور شد از محرمات عُدْوَانًا

ازروی تعدی و درگذشتن از حق وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد مراد بعدوان تعدیست بر غیر و بظلم ظلم بر نفس خود
بانکه خود را در معرض در آرد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که درآریم او را نَارًا در آتشی عظیم که دوزخ است
وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این درآوردن در آتش دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِن
تَجْتَنِبُوا اگر اجتناب کنید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ ازان
یعنی خدای شما را ازان نهی کرده نُكَفِّرْ عَنكُمْ درگذرانیم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان خورد شما را
یعنی اجتناب کبایر شما را کفارات ارتکاب صغایر کردانیم و هر صغیری که از شما صادر شده باشد از نمازی تا نمازی یا از
رمضان تا رمضان دیگر از شما درگذرانیم و عفو کنیم چنانکه در حدیث ثابت شده وَنُدْخِلْكُم و درآریم شما را
مُّدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ و شریف که بهشتست ابو درداء روایت کند که روزی رسول بر سر منبر بود
فرمود که بآن خدایی که جان من در دست اوست و این کلمه را سه بار تکرار کرد و بعد ازان گفت که هیچ بنده نباشد
که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند مگر که درهای بهشت برای او بگشایند
پس این آیه میخواند که إِن تَجْتَنِبُوا تا آخر و گناه کبیره آنست که در قرآن و حدیث حدی و عقوبتی معین بران مقرر
شده باشد مانند شرک بخدا و زنا و لوطه و شرب خمر و ربا و عقوق والدین و قمار و فرار از جنگ کفار در حضور امام
و قتل ناحق و خوردن مال یتیمان و دشنام بزنا و سحر و گواهی بزور و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن شدن
از عقوبت او آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلی الله رسانید که مردان شرف جهاد
دارند و زنان ازان ثواب محرومند و مردان با وجود کسب غنیمت و قوت تحصیل کسب مال میراث را دو برابر زنان میبرند
کاشکی ما را در دایره مردان جای بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند می شدیم آیه آمد که
وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داد بِهِ بدان چیز
از مال و جاه بَعْضَكُمْ برخی از شما که مردانید عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم
آن باشد لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را بهره ایست مقرر مِّمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون
جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نصیبی مقرر مِّمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه
کسب کرده اند چون عفت و طاعت شوهران و چون هر یک نصیبی معلوم دارید آرزو و بهره دیگری مبرید
وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِن فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مقاصد شما بحصول
پیوندد سفیان عیینه گفته که خدای تعالی ما را امر نکرد که ازو سؤال کنیم الا بجهت آنکه اجابت آن کند و اگر

عطارا دوست نمیداشتی ما را بسؤال آن نفرمودی پس طلب فضل او کنید تا بشما بدهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و هر چه دهد و بهر که دهد
چنان باید مرویست که در جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و او را در میراث داخل ورثه میکردانیدند
حق تعالی ازان نهی نمود فرمود که وَلِكُلٍّ و برای هر شخصی جَعَلْنَا معین کردیم مَوَالِيَ میراث
خواران که بجهت خویشی تصرف کنند در نصیب حصه خود مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه بازگذارند پدر و
مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک آورده اند که در جاهلیت چنان بود که دست بر دست
یکدیگر نهاده با یکدیگر عهد میکردند و هر یک از متعاقدین میگفت که دوست من دوست تست و دشمن تو دشمن
من تو از من میراث بری و من از تو تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسوگند موکد میساختند
و بواسطه این هر یک ششیک میراث یکدیگر میگرفتند و چون آیه میراث نازل شد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله
جمعی از ما با هم عهد یکدیگر بند و با خذ میراث با یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث ایشان واقع نشد
این آیه آمد که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آنکسانی که عقد سوگند بسته است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما با
ایشان فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشانرا نَصِيبَهُمْ بهره ایشانرا که ششیک است و حکم این آیه بآیه
وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ متاخر گشت یعنی که تا ارحام باشند میراث
بایشان رسد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز شَهِيدًا گواه بر
عهد و میثاق و سوگند شما آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش از غایت
اضطراب طپانچه برروی وی زد وی شکایت پیش پدر برد باتفاق پدر بملازمت حضرت رفتند
قصه را بموقف عرض رسانیدند این آیه آمد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگذارانند و ایستادگان
عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معاش ایشان مانند قیام نمودن حاکمان بر رعیت بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ
بسبب آنچیزی که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ
بر برخی دیگر که زنانند و تفضل مردان بکمال عقل است و علم و بسیاری فهم و بجهاد و کمال صوم و صلوة
جمعه و خطبه و نماز عیدین و قضا و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و انکه انبیا
و ائمه علیهم السلام بتران مردانند و از همه فضایل اشرف و اکمل است وَبِمَا أَنفَقُوا و دیگر فضیلت داد
مردانرا بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر زنان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش در مهر و نفقه

فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برندگانند مر خدا را در قیام نمودن بحقوق شوهران
وغیر آن حافظات للغیب نگاه داران نزد غایب شدن شوهران یعنی در غیبت شوهران رعایت کنندگان
عفت و عصمت خود و ضبط اموال ایشان بما حفظ الله بنگاه داشت خدا ایشانرا یعنی بوسیله امر بحفظ
غیب و ترغیب ایشان در ان بوعد و وعید و بتوفیق او ایشانرا دران از حضرت رسالت صلی الله مرویست که
بهترین زنان زنی است که چون در تو نگری دلشاد شوی و اگر او را کاری فرمایی فرمان تو برد و چون از تو
غایب شوی حفظ الغیب ترا رعایت کند در مال تو و نفس خود بعد ازان این آیه تلاوت فرمود واللاتی
وان زنانی که تخافون نشوزهن می ترسید نافرمانی و تسلط ایشانرا بر شما بظهور اسباب و علامات
آن فعظوهن پس پند دهید ایشانرا بسخنانی که دل ایشانرا نرم گرداند و یا تعلیم دهید ایشانرا از حقوق
زناشوهری واهجروهن و ببرید و یکناره روید فی المضاجع در خوابگاهها یعنی در یک جامه خواب
مباشید یا پشت برایشان کنید و گویند این کنایتست از ترک جماع واضربوهن و بزنید ایشان را که
عضو را نخراشد و نشکند و زشت نکند فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از نشوز باز آیند فلا
تبغوا علیهن پس مطلبید بر ایشان سبیلا راه توبیخ و سرزنش یعنی بعد از فرمان برداری و توبه از
نشوز دست از آزار ایشان بدارید ان الله کان بدرستی که خدای هست علیا برتر از آنکه بر ایشان
بظلم راضی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد پس از و بترسید و حذر کنید وان خفتم
و اگر ترسیدید بحسب ظهور علامات نشوز از حکام شرع شقاق بینهما ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن
فابعثوا پس بر انگیزانید از برای دفع نشوز حکما من اهله میانجی کننده که صلاحیت حکم داشته باشد از
قبیله مرد وحکما و میانجی کننده دیگر که صلاحیت حکم داشته باشد من اهلها از قبیله اقربای زن تا او بر ما فی
الضمیر زن را از طلب صحبت زن و میل و فرقه او را بداند چه خویشان شناساترند بر بواطن احوال و این بر وجه
سنت است چه اگر اجنبی را برای حکومت نصب کنند جایز است ان یریدا اگر خواهند هر دو حکم اصلاحا
بصلاح آوردن کار مرد و زن یوفق الله سازکاری افکند خدای بینهما میان شوهر و زن اراده
اصلاح نمایند و رفع خلاف و نزاع خدای تعالی الفت افکند میان ایشان ان الله کان بدرستی که
خدای هست علیما بمصالح شوهر و زن خبیرا آگاه بمقاصد حکمین یا زوجین و چون حق تعالی درین
آیات امر فرمود کانرا بحسن معاشرت در امر یتیمان و در حق ازواج و عیال و این بدون عبادت او سبحانه

بر وجه وحدانیت و تنزیه او از شرکت در عبودیت مثمر مثوبت اخروی نبود از انجهت بعد ازین امر بتوحید نموده فرمود که
واعبدوا الله و بپرستید خدای را بوحدانیت ولا تشرکوا و انباز مگیرید بوی به شیئا چیزی را
از بتان و غیر آن وبالوالدین و نیکویی کنید به پدر و مادر خود احسانا نیکویی کردن بقول و فعل
وبذی القربی و بخویشان نزدیک بصله رحم والیتامی و به یتیمان بدل نوازی و بیازکاری و عدل والمساکین
و به درویشان که بر قوت سال قادر نباشند بانواع صدقات والجار ذی القربی و همسایگان خویشاوند
که هم حق همسایگی دارند و هم حق خویشی بشفقت و مرحمت والجار الجنب و همسایه بیگانه یعنی آنکه
خویشی ندارد و یا از همسایه دور در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده که بهشت نرود بنده که همسایه از شر او
ایمن نباشد والصاحب بالجنب و دیگر نیکویی کنید با هم پهلوی خود یعنی هم نشین و هم صحبت
و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در علم آموختن یا همنشین در مسجد و مجلس و یا زوجه و یا خادم و غیر آن
و نیکویی با او حق صحبت اوست و بنای و بر مهربانی است وابن السبیل و رهگذریان غریب اگر چه در شهر
خود غنی بوده باشند وما ملکت ایمانکم و یا بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند
بشفقت و مرحمت و حسن انفاق ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست ندارد من کان
مختالا هر که را باشد خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و همسایها و بندگان و با ایشان نیکویی نکند
فخورا نازنده خود پسندیده که تفاخر کند بر ایشان و حقوق ایشانرا با ایشان نرساند مرویست که مردی نزد پیغمبر
خدا آمد و گفت یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود که از حقوق او آنست که اگر ترا بخواند اجابت
کنی و دستگیری او کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر مصیبتی باو رسد تعزیتش گویی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر
شوی و دیوار بر بالای دیوار او بلند نسازی و دیگر رنجانی بمنع مطبوخات خود بعد ازان فرمود همسایه سه
طایفه اند یکی آنست که او را سه حقست و یکی را دو و دیگری را یک اول همسایه مسلمانست که او را قرابتی باشد
با تو چه او را هم حق جوار است و هم حق قرابت و هم حق اسلام و دوم همسایه مسلمان که حق همسایگی و حق اسلام
دارد سیم همسایه کافر که همین حق همسایگی دارد و انس از آنحضرت روایت کرده که هر که آزار همسایه کند آزار من کرده و هر که آزار
من کرده آزار خدای کرده و بعد ازان فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم
که از من میراث باو رسد از انجهت بعد ازین در صفت ایشان میفرماید الذین یبخلون یعنی دوست
ندارد خدای آنانرا که بخل میورزند و حقوق مال را بمستحقان ایشان نمیرسانند ویأمرون الناس و امر

در تحشیه است و از زمین قبر دور گشته فرمود که باد در شوربا آب بسیار کن و همسایه را از طعام ده
و دست بر سر یتیمان فرود آور و با همسایهای خویش نیکویی کن [illegible] رسول الله [illegible]

میکنند مردمانرا بالبخل ببخلی یعنی منع ایشان میکنند از حقوق واجبه و یکتمون و میپوشند از خلق ما آتاهم الله
آنچه خدای داده است بدیشان من فضله از فضل خود که آن غناست و اعتدنا و آماده کرده ایم للکافرین
برای کسانی که کافر نعمت شده و اداء حقوق مالیه نمیکنند و منع مردمان نیز میکنند از دادن تصدق عذابا مهینا
عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است والذین و دوست ندارد خدای آنانرا که ینفقون اموالهم
نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اظهار احسان خود تا مردمان او را
تحسین ایشان کنند گویند مراد با جماعت مشرکان مکه اند که بدشمنی حضرت رسالت صلعم لشکرها جمع میکردند ولا یؤمنون
و نمیگروند از روی حقیقت بالله بخدای یعنی بوحدانیت او ولا بالیوم الآخر و نه بروز بازپسین که قیامت
ومن یکن الشیطان و هر که باشد دیو کش یعنی ابلیس اخوان او له قرینا مر او را همنشین و یار دمساز
فساء قرینا پس بد همنشینیست ابلیس چه او خواننده مردمانست بکفر و معصیت وماذا علیهم و چه ضرر بودی بر
کافران یعنی زیان داشتی مر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدا والیوم الآخر
و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی وانفقوا و بیرون کردندی حق خدای را بدون
غرض ریا مما رزقهم الله از آنچه داده است خدای ایشانرا وکان الله بهم و هست خدای با ایشان
یعنی با فعال و اقوال ایشان علیما دانا پس جزا از خود اقوال و افعال آنها را خواهد داد ان الله بدرستی
که خدای ستم نکند مثقال ذرة همسنگ ذره در وزن و ذره چیزیست که بی شعاع آفتاب که از روزنه فتد
در هوا ظاهر نشود و آنرا وزنی نیست و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم وان تک و اگر باشد مثقال ذره حسنة
نیکی در دیوان بنده مؤمن یضاعفها افزون گرداند ثواب آنرا اضعافا مضاعفة اضعافا و یؤت
من لدنه و بدهد خدای او را از زاید ثواب علی مضاعفة از نزدیک خود بفضل خود بی استحقاق کس اجرا
عظیما عطای بزرگ و بی اندازه ابو عثمان هندی گوید که رسول فرمود که حق تعالی بنده مؤمن را یک حسنه
ثواب هزار حسنه بدهد مرا از این عجب آمد نزد بوهریره رفتم و وی از آن خبر داد فرمود که حق تعالی بنده مؤمن را بر یک حسنه
دو هزار حسنه ارزانی فرماید و اگر در اینجا تردد داری این آیه بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان
تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما و معلوم است که آنچه حق تعالی آنرا اجر عظیم گوید
قدر او را غیر او [illegible] و چون او سبحانه ذکر روز آخرت کرد و بیان احوال مؤمنان در عقب آن وصف حال
منکران میفرماید فکیف پس چگونه باشد و چه وجه باشد حال کفره و ظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم من کل

لا یظلم

امة از هر گروهی از امم گذشته بشهید گواهی و آن پیغمبر ایشان خواهد بود که بر افعال قبیحه و عقاید فاسده ایشان
گواهی خواهد داد وجئنا بک و بیاریم ترا ای محمد علی هؤلاء برین گروه که امت تواند شهیدا
گواه تا گواهی دهی بر ایشان بجهت علم تو بر عقاید ایشان یومئذ در آن روزی که گواهی در آن واقع شود یود
الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول
وی را لو تسوی آنکه راست کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را
و خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و ایشان را هرگز زنده نسازند ولا یکتمون الله و نپوشند
یعنی نتوانند که از خدای بپوشانند حدیثا سخنی را زیرا که انبیا و ائمه و ملایکه و اعضای ایشان و مکان
و زمان بر ایشان گواهی دهند و چون حق تعالی در آیه ما تقدم امر کرد بندگان را بعبادت در عقب آن ذکر اعظم
عبادت میفرماید که نماز است و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای آنانی که گرویده اید بخدا و رسول
لا تقربوا الصلوة نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید وانتم سکاری و حال آنکه مستان باشید
از خمر و سایر مسکرات آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در
زمان بیهوشی صدای اذان شام بگوش ایشان رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت
مستی در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع است حذف کرد این آیه نازل شد که بنماز نزدیکی منمایید
در حالتی که مست باشید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچه را که میگویید در نماز
ولا جنبا و نه در حالتی که جنب باشید الا عابری سبیل مگر که روندگان باشید در راه و با شما
آب نبود در آن محل پس تیمم نماز توانید گزارد و بعضی مراد بصلوة مواضع صلوة است که مساجد است و عابری
سبیل یعنی گذرندگان از آن و معنی آنست که مست در مسجد مروید نه در حالت جنابت و بر تقدیر میفرماید که در
حالت جنابت نماز مگذارید یا بمسجد مروید حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید مگر وقت نیافتن آب که آن
هنگام تیمم کافیست وان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماریست که در آن
خوف استعمال باشد چه در این وقت استعمال آب جایز نیست او علی سفر یا باشید بر جناح سفر یعنی در
سفر آب نیابید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از حدثی که بیرون
می آید از پیش و پس و غایط بمعنی زمینست که منخفض باشد و تسمیه حدث بغایط از جهت آنست که در غالب احوال
در گو زمین واقع شود او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را این کنایتست از جماع فلم تجدوا

ماء پس آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا طاهر زمین اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ
فَامْسَحُوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست خود که بر زمین زده باشید بِوُجُوهِكُمْ روی خود را یعنی پیشانی
و هر دو ابرو و هر دو جبین تا طرف انف اسفل وَأَيْدِيكُمْ و دو پشتهای خود را تا زند إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی
که خدای هست عَفُوًّا غَفُورًا در گذرانندهست از شما سختی تکلیف را آمرزنده کسانی که تیمم کنند و بجهت
کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف بر شما آسان کرده بنده رخصت تیمم داد و در خبر آمده که جواز تیمم مخصوص
این امت مرحومه است بجهت تسهیل امر بر ایشان چنانکه پیغمبر صلعم فرمود که تفضیل داد مارا بر مردمان بسه چیز زمین را مسجد ما
گردانیدند و خاکش را برای ما طهور ساختند و صفهای ما را در نماز مانند صفوف ملایکه گردانیدند و چون حق تعالی
ذکر احکامی نمود که واجبست عمل بآن در عقب آن تخویف مردمان کرد از مخالفت بآن و فرمود بر سبیل تعجب که أَلَمْ
تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری ای محمد صلعم إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ
داده شده اند بهره از علم توریه مراد علمای یهود اند که يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی یعنی بدل میکنند
هدایت را بضلالت هدایت ایشان آن بود که بصفات مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت
آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و استکبار وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان از روی حسد
و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما نیز ای مؤمنان گم کنید راه راست را که طریق اسلامست
وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهود اند و شما را خبر داد بعداوت
ایشان پس از ایشان حذر کنید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وکافی و پسندیدهست خدای وَلِيًّا در حالتی که دوست شماست
و متولی امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای نَصِيرًا در حالتی که یاری دهندهست شما را بر دشمنان پس
اعتماد بر او کنید و از غیر او مستغنی شوید مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از کسانی که بدین یهودی متدین شده اند
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند آنرا عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایهای خود مراد
تغییر نعت پیغمبر است و نوشتن غیر آن در موضع آن و یا تاویل کلمات توریه بر وفق آرزوی خود و در اکثر روایات
آمده که بعضی از یهودان بملازمت حضرت می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سؤال کرده بودند قبول میکردند
و از مجلس آنحضرت که جدا می شدند جواب آنحضرت را متغیر میساختند لاجرم حق تعالی پرده از روی کار ایشان
برداشته فرمود که یهودان معاند سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ و میگویند
از روی عناد سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و این را آشکارا میگفتند و در سر

آورده

آورده که ظاهر سمعنا میکردند و در خفیه بلفظ عصینا لب میکشودند و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو
در حالتی که غیر شنوده باشی این کلمه ایشان رویی در مدح دارد و رویی در ذم وجه ذم آنکه قصد ایشان بآن این
بود که بجهت کری یا موت گوش تو چیزی نشنود و وجه مدح اینکه بشنو قول ما را که هرگز مباد که هیچ مکروهی شنوانیده
شوی پس بهر دو این وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس میگفتند وَرَاعِنَا ۱۴۰
و در ما نگر و در حال ما رعایت کن این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدحش آنکه رعایت حال ما کن و وجه ذمش
آنکه او را مشابه میساختند براعونا که کلمه عبرانی است و آن یکدیگر را دشنام میدهند و یا آنرا بقصد رعونت و
حمق میگفتند یعنی حماقت و بی عقلی لازم تو باد پس می پیچانیدند بدین گفتار لَيًّا پیچانیدنی بِأَلْسِنَتِهِمْ
بزبانهای خود یعنی که آنرا صرف میکردند بآنچه مشابه دشنام است وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و طعن و قدح
میکردند در دین اسلام طعن از روی استهزا و سخریت و از جمله میگفتند که دینی که پیغمبران پیشانی منسوبست معلومست
که چه دینی خواهد بود و حال آنکه بر پیشانی موسی معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا
شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و نگاه کن بما
یعنی ملاحظه کن حال ما را و توقف نما تا کلام ترا نیک بشنویم و بدانیم و بفهمیم لَكَانَ هر آینه بودی این گفتار خَيْرًا
لَهُمْ بهتر مر ایشانرا از استهزای سید انام و از طعن در اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر و صواب تر وَلَٰكِنْ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن لعنت کرد حق تعالی ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و شامت
عناد و استکبار ایشان فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمیگروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک و ضعیف
که معتبر و معتد به نباشد و آن ایمانست ببعضی کتب انبیا دون بعضی در اکثر تفاسیر آمده که حضرت رسالت علمای
یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت ای گروه یهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید
من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق عالم آورده ام حق است و شما را
در توریه از حال من خبر داده و در آنجا بایمان من شما میثاق گرفته ایشان از روی عناد گفتند که ما ترا نمیدانیم
و نه از صفت تو و قرآن خبر داریم این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنکسانی که شما را کتاب
داده اند یعنی توریت آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بآنچه فرو فرستادیم بر بنده خود که قرآنست
مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است که قرآنست یعنی اصول احکام آن مطابق و موافقست
لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریت پس ایمان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا

پیش از آنکه محو کنیم رویها را یعنی از صورت آن را نیست سازیم تا اصلا نشان ابرو و چشم و لب و بینی و دهن بران نماند
فَنَرُدَّهَا پس باز کردانیم آن رویها که آثار آن محو شده عَلَى أَدْبَارِهَا بر هیات قفای آن یعنی شکل
آن از صورت پس سر بدل سازیم و در تیسیر آورده که دستها و پایها و شکمها و پشتهای ایشان در موضع خود باشند
و رویهای ایشان در پس سر بود آورده اند که چون این آیه نازل شد عبد الله سلام استماع آن کرده بخدمت حضرت
رسالت شتافته ایمان آورد و چون این آیه را بر کعب الاحبار خواندند گفت بار خدایا ایمان آوردم و قبول
اسلام کردم أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا لعن کنیم و از رحمت خود دور کردانیم ایشان را كَمَا لَعَنَّا همچنانکه راندیم از رحمت
أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه یعنی آنانکه از فرمان خدا سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال
نمودند مراد آنست که جزای ایشان دهیم همچنانکه جزا دادیم بآن اصحاب سبت را وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان
خدای در هر باب در هر شی مَفْعُولًا کرده شده یعنی لا محاله واقع خواهد شد پس البته آنچه موعود شده اید بآن از وقوع
عذاب بشما رسد اگر ایمان نیارید مرویست که چون آیه یا عبادی الذین اسرفوا فرود آمد رسول خدای بر بالای
منبر رفت و آن را بر اصحاب خواند مردی برپای خواست و گفت یا رسول الله و اگر چه شرک باشد حق تعالی بیامرزد رسول
هیچ جواب نداد تا آنکه این مرد سه بار این کلمه را اعاده فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بدو یعنی شریک کیرند در عبادت او زیرا که حکم
خدای نافذ گشته بر آنکه اهل شرک در دوزخ مخلد باشند کاهی که بصفت شرک میرند وَيَغْفِرُ و بیامرزد
مَا دُونَ ذَٰلِكَ آن گناهی را که غیر از شرک بود خواه صغیره و خواه کبیره لِمَنْ يَشَاءُ هر آنکس را که خواهد از روی
تفضل و احسان و اگر بعدل عمل فرماید بقدر معصیت عذاب فرماید فضل و عدل او بر وجه حکمت و مصلحت اوست
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده باشد و
بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگی را که بدان مستحق عذاب گردد کاهی که از آن توبه نکرده بمیرد و چون مضمون
این آیه که شرک مغفور نیست یهود از آنکه پرستنده عزیر بودند و گوساله را معبود خود میدانستند تهدید عظیم حاصل شد
از روی انکار و جحود گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه الهی و معتبران درگاه او میدانیم حق تعالی انکار
ستایش ایشان نموده بر نفسهای خود شان و فرمود بر سبیل تعجب که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی بدیده بصیرت إِلَى
الَّذِينَ بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ می ستایند نفسهای خود را بپاکیزگی
و بیگناهی مرویست که بحری ابن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلعم آوردند و گفتند

این کودکان را هیچ گناهی نیست حضرت فرمود که اینها بیگناه اند گفتند بخدای که ما نیز مثل ایشانیم زیرا که گناهان
شب ما را بروز میکنند و خطاهای روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که نفسهای شما نفسهای
شما را اعتبار ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ بپاکی یاد کند و بستاید هر که را
خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و این گروه که بناحق خود را می ستایند ستم رسیده نخواهند شد
بسبب عقوبت فَتِيلًا بمقدار رشته ضعیف که در میان شکاف دانه خرما باشد غرض آنست که ایشان
عقوبت این گفتار خود خواهند کشید از روی عدل نه بر وجه ظلم انْظُرْ بنگر ای محمد درین یهودان
که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را یعنی آنکه میگویند گناه شب ما را در روز می آمرزند یا درین قول که نحن ابناء الله و احباؤه وَكَفَىٰ
بِهِ و بسندیده است آن افترا و زعم ایشان باین گفتار إِثْمًا مُبِينًا گناهی ظاهر که بر همه کس پوشیده نیست
یعنی همین گناه بس است در استحقاق عذاب ایشان آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی
ایشان چون حیی ابن اخطب و سلام بن مسلم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن
از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر حرب حضرت رسالت صلعم تحریص کردند و با پنجاه کس از اکابر
قریش به بیت الحرام درآمدند و در پس پردهای حرم سینها بدیوار خانه چسبانیده سوگندهای مغلظه بر حرب اهل اسلام
سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی قریش از روسای اهل کتاب
پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف آن میکنیم و صله رحم بجای
می آوریم و بعبادت اصنام بطریق آبای خود مشغول می باشیم بهتر است یا دین محمد که درین وقت از نو پیدا
کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر میخواند یهودان بعد از استماع این
سخنان گفتند که دین شما حق تر است ابو سفیان گفت که ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را
سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از مکابره و عناد و کفر ایشان
خبر داد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه داده شده اند أُوتُوا
نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ
وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که با قریش است وَيَقُولُونَ و میگویند این جهودان لِلَّذِينَ
كَفَرُوا برای کافران یعنی در حق ایشان که هَٰؤُلَاءِ ای گروه کفار قریش أَهْدَىٰ هدایت ایشان

بشتراست من الذین امنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلا از روی دین یعنی راه
یافته ترند در دین و دین ایشان قایم تر و طریق ایشان صواب تر اولئک آن گروه معاند متعصب در کفر
الذین آنانند لعنهم الله دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود ومن یلعن الله و هر که را
خدای براند و دور سازد از رحمت خود فلن تجد له پس نیابی تو او را نصیرا یاری که دفع عذاب
کند از وی ام لهم آیا یهود راست این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشان را نصیب من الملک
بهره از پادشاهی زعم یهود آن بود که ایشان بپادشاهی و پیغمبری از غیر خود سزاوار ترند بدین سبب از متابعت
عرب ننگ داشتند حق تعالی فرمود که ایشان را از پادشاهی بهره نیست و اگر فرضا از ملک و مال بهره مند شوند
فاذا پس آنهنگام که لا یؤتون الناس ندهند مردمان را نقیرا آن مقدار کوی که بر پشت دانه خرمات
ام یحسدون الناس که چیزی بمردمان ندهند بلکه حسد می برند بر مردمان که قبایل عرب اند علی ما
اتیهم الله بر آنچه خدای داده است بدیشان من فضله از فضل خود که آن کتابست و نبوت و بعثت رسول
از ایشان در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر ع مرویست که مراد بناس محمد است و آل محمد و مراد بحاسدان آنانکه حسد
بردند بر نبوت رسول ص و بر امامت آل اطهار او فقد اتینا پس بدرستی که ما عطا کردیم آل ابرهیم اولاد
ابرهیم را که موسی و عیسی و داود و محمد است الکتاب کتاب توریت و زبور و انجیل و قرآن والحکمة علم حلال
و حرام واتیناهم و دادیم ایشان را ملکا عظیما پادشاهی بزرگ که نبوتست یا مملکت داری چنانکه
یوسف و داود و سلیمان داشتند و در تفسیر اهل البیت بروایت امام محمد باقر علیه السلام مراد بآل ابرهیم محمد است ص و اهل بیت
او و مراد بکتاب قرآن و بحکمت نبوت و بملک عظیم امامت چه این در هیچکس جمع نبود مگر در خاندان حضرت خاتم الانبیا
صلوات الله علیهم اجمعین و عیاشی در تفسیر خود آورده باسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبد الله
فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض نمود طاعت ما را بر شما و ماراست غنایم دار الحرب و ماراست
خاصهای ملوک از دار الحرب و ما راسخانیم در علم و ماییم آن جماعتی که بر ایشان حسد برده اند چنانکه حق تعالی فرمود
ام یحسدون الناس تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد بکتاب نبوتست و مراد بحکمت فهم و قضا و مراد بملک
عظیم فرض طاعات ما بر شما فمنهم پس از یهود من امن به آنکس است که ایمان آورده بمحمد ص
ومنهم و از ایشان من صد عنه کس است که اعراض کرده از آنحضرت و تصدیق نکرده به نبوت
وکفی بجهنم و بسنده است بدوزخ سعیرا آتش افروخته برای عذاب کافران ان الذین

کفروا

کفروا بدرستی که آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بایاتنا بدلایل وحدانیت ما یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سوف
نصلیهم زود باشد که در آریم ایشان را نارا در آتش عظیم که دوزخ است کلما نضجت هرگاه که پخته شود
یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان از آتش بدلناهم بدل کنیم ایشان را جلودا غیرها
بپوستهای غیر آنچه پخته و سوخته شده باین وجه که پوستهای سوخته را عود کنیم بر صورت دیگر لیذوقوا العذاب
تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دایمی باشد و در روایت آمده که در یکساعت صد بار پوست ایشان را
بدل کنند و از فضیل عیاض نقل است که آتش ایشان را هزار بار بخورد ان الله کان بدرستی که هست خدای عزیزا
غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیما دانا بعقوبت دوزخیان بر وجه حکمت و بعد از آن
در وعده ابرار عز و علا میفرماید که والذین امنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات
و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات تجری
بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت غرفهای آن جویها خالدین
فیها در حالتی که جاوید باشند آن مؤمنان در آن ابدا همیشه که هرگز بآخر نرسد لهم فیها مر آن بهشتیان را
باشد که در آن بوستانهای پر انهار و اشجار باشد ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس و از
جمیع چیزها که طبیعت از آن متنفر باشد وندخلهم و در آریم ایشان را ظلا ظلیلا در سایه پاینده
که آفتاب آنرا زایل نگرداند چه آفتاب در بهشت نباشد این کنایتست از آسایش و آرامش و نعمت دایمی و در خبر است
که در بهشت درخت باشد که سواره در سایه او صد سال رود و آخر نشود بعد از آن امر میفرماید باداء امانت و حکومت
بعدالت که موجب انتظام معاش و سبب رستگاری روز معاد است و میگوید ان الله یامرکم بدرستی که
میفرماید خدای شما را ان تؤدوا الامانات بانکه ادا کنید امانتها را الی اهلها باهل امانت
و خداوندان آن واذا حکمتم و دیگر امر میکند شما را که چون خواهید که حکم کنید بین الناس میان
مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید براستی و انصاف که بر نهج شریعت باشد و خالص از شائبه انحراف
ان الله بدرستی که خدای نعما یعظکم نیکو چیزی پند میدهد شما را بآن به که آن اداء امانت
و عدل در حکم ان الله کان بدرستی که هست خدای سمیعا شنوا باقوال شما بصیرا بینا بآنچه میکنید
از رد امانت و عدل در حکومت مرویست که چون حضرت رسالت ص فتح مکه کرد عثمان بن طلحه که کلید دار خانه کعبه بود
در آنرا ببست و بر بالای بام آن بر آمد و از دادن کلید بحضرت امتناع نموده گفت اگر میدانستم که محمد رسول خداست کلید باو

میدادم امیرالمؤمنین علیه السلام نفرموده حضرت بر بالای بام کعبه برآمده دست او را کشیده کلید از و بگرفت و در را بگشود و حضرت
در اندرون درآمده دو رکعت نماز بگذارد و چون عباس بن عبد المطلب التماس نمود که کلید خانه را باو عطا فرماید تا سقایت زمزم و
سدانت خانهٔ کعبه هر دو متعلق باو باشد این آیه نازل شد حضرت امر کرد با میرالمؤمنین علیه السلام که کلید را بعثمان رد کند
امیرالمؤمنین نزد او رفت بیان با عتذار گشوده و کلید را باو رد کرد وی گفت یا علی اول بعنف کلید را از من گرفتی و مرا
رنجانیدی و اکنون ملایمت میکنی فرمود که حق تعالی آیتی در شان تو فرو فرستاده پس این آیه را برو خواند عثمان مسرور
شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله
فی الحال جبرئیل نزول نمود آمد که امر حق تعالی چنانست که سدانت کعبه از اولاد عثمان باشد پس عثمان بملازمت حضرت اختیار نموده
کلید برادر خود شیبه را داد تا امروز کلید کعبه در دست آنقوم است و امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما و زید بن اسلم
و مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده اند که مراد باین آیه ائمه اند یعنی حق تعالی امر کرده است ائمهٔ اثنی
عشر را تا امانت بر سبیل امانت بهم تسلیم کنند یکی بعد از دیگری تا بصاحب الامر صلوات الله علیهم و نیز مرویست از اهل البیت
علیهم السلام که دو آیه در قرآن واقع شده یکی از برای امامت ما و دیگری از برای شما آیهٔ اول اینکه ان الله یامرکم تا آخر
پس بر ما واجبست که ادای امانت امامت کنیم با خود دوم که متضمن آنست بر شما لازمست که اطاعت ما کنید در جمیع امر و نهی که
یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در او امر و اطیعوا
الرسول و فرمان برید رسول او را در احکام و اولی الامر منکم و طاعت کنید خداوندان امر را از شما
و نیز از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که اولی الامر ائمهٔ معصومین اند از آل محمد که حق تعالی طاعت
ایشان را واجب گردانیده بر همه بندگان همچنانکه واجب کرده است طاعت خود و طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز
نیست که حق تعالی واجب گرداند اطاعت احدی علی الاطلاق مگر که او بزیور عصمت آراسته باشد و باطن او مثل ظاهر
باشد و مامون از غلط و امر بقبیح و این صفت در امرا و علمایی که غیر از ائمهٔ معصومین باشند تحقیق نمی یابد و مؤید
اینست که حق تعالی میان ایشان و میان خود و رسول خود در حکم و طاعت تسویه فرموده و طاعت ایشان را
مقارن ساخته بطاعت خود و طاعت رسول خود پس همچنانکه حق تعالی از همه قبایح منزه است و رسول او از همه
معاصی معصوم و مطهر اولی الامر نیز باید که چنین باشند و باتفاق بعد از پیغمبر صلعم غیر ائمهٔ اثنی عشر معصوم نبوده اند پس
مراد باولی الامر ایشان باشند نه غیر و دیگر آنکه مراد باولی الامر علی العموم باشند لازم آید که هر حاکمی و عالمی که
بناحق حکمی کند تبع او باید نمود بجهت عموم لفظ اولوا الامر و این باجماع باطلست و احادیث صحیحه نیز دلالت میکند بر آنکه مراد

باولی الامر ائمهٔ اثنی عشر اند و از جمله روایت مشهوره متواتره میان موافق و مخالف از جابر بن عبد الله انصاری
روایتست که گفت من از رسول خدای پرسیدم که یا رسول الله من خدای و رسول او را شناختم اما اولوا الامر را نمیدانم رسول
فرمود که ای جابر ایشان خلیفهای منند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد
از ان حسن و دیگر حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی که در توریت معروفست بباقر و تو او را دریابی چون او را ببینی
سلام من بوی رسان بعد از ان یکیک ائمه را نام می برد تا آنکه چون حجت قایم صلوات الله علیهم رسید فرمود
او مردی باشد نام او نام من بود و کنیت او کنیت من حجت خدا باشد و بقیهٔ او سبحانه در میان بندگان حق تعالی
مشارق و مغارب بدست او گشاید او از شیعهٔ خود غایب گردد بر وجهی که از غایت درازی مدت غایب شدن
او هیچکس تصدیق بوجود او نکند مگر مؤمنی که حق تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله
شیعه را در غیبت او از و نفع گیرند فرمود آری ایشان انتفاع مردمان با آفتاب و اگرچه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون
سر خداست و مخزون علم او و این سخن را از من نگاهدار و هیچکس مرسان مگر کسانی که از اهل آن باشند و جابر گفت چون
مدتی بران بگذشت روزی نزد علی بن الحسین علیهم السلام نشسته بودم ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیهم السلام از حجرهٔ
زنان بیرون آمد و من کودکی و گیسو در بر افکنده چون او را بدیدم گوشت میان پشت من بلرزید او را گفتم
یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آر روی بمن کرد گفتم پشت بمن کن پشت بمن کرد گفتم ای شمایل رسول خداست بخدای
کعبه گفتم ای پسر اسم تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیستی فرمود علی بن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد همانا که تو
باقری گفت آری پیغام رسول خدای بگذار من ازین قول حیران و متعجب شدم گفتم رسول خدای مرا بشارت داد
که ترا دریابم گفت چون او را بینی از من سلام برسان گفت علی رسول الله ما دامت السموات و الارض
و علیک یا جابر بر من بلغت السلام سلام الهی بر رسول خدای باد مادام که زمین و آسمان باشد و بر تو باد پس من
هر روز بخدمت او میرفتم و مسایل مشکله می پرسیدم روزی از من مسئله پرسید گفتم بخدای که من جرات نکنم
با آنچه رسول خدای مرا از ان نهی کرده و گفته امامان راه نمایند چیزی میاموزید که ایشان عالم باشند امام فرمود
که صدق جدی من این مسئله را از تو بهتر میدانم مرا در کودکی علم و حکمت داده اند و این از فضل خداست و برکت
رسول و در رسالهٔ حدایق الیقین فی فضایل امیرالمؤمنین آورده که از جابر بن یزید روایتست که از رسول خدای پرسیدم
که یا رسول الله اولوا الامر که حق تعالی طاعت ایشان را بطاعت خود پیوسته گردانیده چه کسانند فرمود که اولوا الامر
خلفای منند که پیشوای خلقانند و اول ایشان علی بن ابی طالبست و عیسی بن یوسف همدانی روایت کرده از ابی الحسن

بن یحیی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود من از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود که شریکان من کسانی اند که خدای تعالی طاعت ایشانرا پیوسته گردانیده است بطاعت خود
و در حق ایشان فرموده که اولی الامر منکم پس گاه که نزاع واقع شود میان شما باید که در ان واقعه رجوع بقول خدا
و رسول و اولی الامر کنید چون این سخن شنیدم از آنحضرت پرسیدم که یا رسول الله خبر ده مرا از اولی الامر فرمود
که یا علی تو اول ایشانی و ازین احادیث و روایات صحیحه معلوم شد اینکه بعضی از مخالفین تفسیر اولی الامر بامرای
کرده اند که پیغمبر جمعی لشکر بایشان تابع ایشان گردانیده بجنگ فرستاده مانند خالد بن ولید و امثال او و آن را
مخصوص ساخته اند بائمه معصومین بر وجه عناد و چگونه این صحیح باشد که از طریق شیعه و سنت بصحت پیوسته
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به بنی خذیمه فرستاد تا ایشانرا باسلام دعوت کند و بقتال ایشان
امر نفرمود خالد چون بآن قبیله رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر کرده با ایشان محاربه
کرد چون این حال را بحضرت عرض کردند آنحضرت بسیار پریشان و غمگین شد پس برخواست و روی مبارک بقبله
آورد و دستها بر داشت و بتضرع این مناجات کرد که اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد بار خدایا
من بیزارم از آنچه خالد بن ولید کرده بمعصیت زیرا که امر بمتابعت عاصی امر است بعصیان تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و چون بدلایل عقلیه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم عین حکمت حضرت رسالتست چه ایشان نایبان آن
حضرتند و حافظان و نهبانان شریعت او ازین جهت بعد ازین امر فرموده بمرافعت بخدا و رسول نزد منازعت
و ذکر اولی الامر نکرد و فرمود که فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دینیه
فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بحکم خدا والرسول و رجوع کنید برسول او و در زمان او و نسبت
مطهره او که فرا گیرید آنرا از ائمه صادقین صلوات الله علیهم بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما از روی
اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و قیامت مقتضی
آنست که در منازعت بخدا و رسول رجوع نمائید ذلک این رجوع خیر بهتر است شما را واحسن تأویلا
و نیکو از روی عاقبت در آخرت و یا این رجوع احسن است از تأویل شما برای خود بدون رد باهل کتاب حدیث و سنت
سید انبیا آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد بجائی که نزد او مرافعه کنند محتاج گشتند یهودی
گفت که چون محمد رشوت نمی ستاند نزد او میرویم پس منافق را بمحکمه نبویه میکشید و منافق بمحکمه حکومت کعب بن
اشرف میل مینمود عاقبت نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد و این آیه در باره

ایشان نازل شد که الم تر آیا ندیدی یعنی از روی تعجب نگاه کن الی الذین یزعمون بسوی آنانکه گمان
میبرند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن وما انزل
من قبلک و بآنچه پیش از تو فرستاده شد از کتب انبیا یریدون ان یتحاکموا میخواهند با وجود
دعوی ایمان الی الطاغوت آنکه مرافعه کنند وقد بسوی کسی که بغایت طاغی است و یاغی مراد کعب بن
الاشرفست و هر که حکم بباطل کند درین حکم داخل است امروا و بتحقیق مامور شده اند مدعیان ایمان و همه مکلفان
نیز مامورند ان یکفروا به بآنکه نگروند بحکم طاغوت ویرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت
ان یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل طاغوتند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از ان براه
راست رجوع نکنند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مرویست که هر حاکم که نه بگفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوتست
پس این آیه بخواند که یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و بعد از ان فرمود که بخدا سوگند که امت بحکومت نزد
طاغوت شدند و گمراه گردانید شیطان ایشانرا بجهت آن از این آیه نجات نیافتند الا ما و شیعه ما و غیر ایشان هلاک شدند
واذا قیل لهم و چون گویند منافقانرا که در وقت منازعت و مرافعه تعالوا الی ما انزل الله بیائید
بنزد او که خدای فرستاده است در کتاب خود والی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند رأیت المنافقین
می بینی منافقانرا که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا اعراض کردنی از
غایت عداوت فکیف پس چگونه باشد و چه کنند اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة
عقوبتی بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی بآنچه ارتکاب نموده اند که آن
مرافعه است بطاغوت و گویند که مراد بمصیبت قتل منافق را بود ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان
اعتذار بگشایند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدا مضمون سوگند اینکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از
مجلس حکم تو الا احسانا مگر نیکوئی که بالا حق شود نه بدی و یا بجهت رعایت ادب از آواز بلند کردن در مجلس
عالی شان تو مرافعه را بغیر تو عرض کردیم وتوفیقا و مگر موافق گردانیدن هر دو خصم و صلاح کردن میان
ایشان نه آنکه مخالفت تو بوده باشد اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین
یعلم الله آنکسانند که خدا میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فاعرض
عنهم پس روی بگردان از قبول عذر ایشان وعظهم و پند ده ایشانرا یعنی منع کن ایشانرا از
نفاق و دروغ وقل لهم و بگوی مر ایشانرا فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا

بلیغا سخنی رسنده و اثر کننده در دلهای ایشان که از ان غمناک کردند و آن تهدید ایشانست بقتل و هلاک یعنی بگو
بایشان که اگر ازین توبه نکنید شما را بقتل رسانم وما ارسلنا من رسول و نفرستاده ایم ما هیچ فرستاده
بر بندکان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدا پس باید امر رسول خدای
عمل کنید نه بحکم طاغوت ولو انهم و اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آنهنگام که ستم کردند
بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو جاؤک بیامدندی بحضرت تو و از مرافعه بطاغوت پشیمان شدندی
فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای تو و اخلاص واستغفر لهم الرسول
و آمرزش خواستی برای ایشان رسول لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را توابا قبول توبه
گناه کاران رحیما مهربان بر آمرزش طلبان و گویند که این آیه در بارهٔ دوازده منافق آمد که با یکدیگر بنفاق
اتفاق کردند حق تعالی رسول خود را از ان اخبار فرمود رسول مجمعی ساخته و همه را حاضر گردانید و فرمود از شما دوازده
کس نفاق اتفاق کرده اند اگر برخیزند و استغفار کنند من برای ایشان شفاعت کنم هر چند رسول این کلام را
اعاده میکرد هیچکس از ایشان برنخواست پس آنحضرت هر یک ازان دوازده را بنام و نسب مذکور ساخت و ایشانرا
در میان مردمان رسوا گردانید گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی آیه فرستاد رسول فرمود که اگر اول
بار طلب آمرزش میکردید شما را می آمرزید چون چنین نکردید اکنون شما را نزد خدا و رسول راهی نیست پس فرمود
تا ایشانرا از مسجد بیرون کردند و دیگر بار ایشانرا نزد خود راه نداد فلا پس چنانست که گمان برده اند که
باوجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند وربک سوگند میخورم بحق پروردگار تو که لا یؤمنون
ایمان نخواهند آورد ایمان بر وجه حقیقت و راستی حتی یحکموک تا وقتی که حکم سازند ترا فیما شجر
بینهم در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای
خود حرجا تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه حکم کرده بآن هر چند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا
و گردن نهند فرمان ترا تسلیما گردن نهادنی ظاهر و باطن و از صادق علیه السلام مرویست که اگر جماعتی عبادت
خدا کنند و نماز را بپای دارند و زکوة بدهند و ماه رمضان روزه دارند و حج بیت الله کنند و بعد از ان گویند که فلان
کاری که رسول خدای کرد نکردن آن بهتر بود یا تنگی و گرانی از ان بر خود یابند ایشان مشرک باشند پس این آیه تلاوت
فرمود که فلا وربک لا یؤمنون تا آخر ولو انا کتبنا و اگر ما می نوشتیم یعنی فرض میکردیم علیهم بر ایشان
ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسهای خود را یعنی متعرض گردانید خود را بجهاد با کفار او اخرجوا

من دیارکم

من دیارکم تا بیرون روید بجهاد از سراهای خود ما فعلوه نکردندی آنرا یعنی متعرض قتال نشدندی بجهاد
نرفتندی الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان که مخلصانند و از سر اعتقاد گرویدگان ولو انهم و اگر ایشان
که منافقانند فعلوا کردندی ما یوعظون به از آنچه پند داده میشوند بآن از متابعت رسول و مطاوعت
امر او از روی مراغبت لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا در دنیا و عقبی واشد تثبیتا و محکمتر
بودی از روی تصدیق و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آنچه بآن پند داده میشوند اشد است بر ان تحصیل علم و ازاله شک
واذا و آنهنگام که حاصل شد مر ایشانرا تحقیق ایمان لآتیناهم هر آینه بدهیم ایشانرا من لدنا از نزدیک خود
اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی وافر که بهشت پر نعمت است ولهدیناهم و هر آینه راه نماییم ایشان را
صراطا مستقیما راهی راست که بوسیلهٔ آن مقربان درگاه ما شوند و ابواب علوم بر ایشان گشوده شود حضرت
رسول فرمود که هر که عمل کند بآنچه دانسته حق تعالی او را عطا فرماید علمی را که ندانسته باشد آورده اند که ثوبان رضی الله
عنه که مولای رسول خدا بود روزی بخدمت حاضر شد زار و ضعیف شده حضرت فرمود ای ثوبان چرا متغیر گشته گفت
یا رسول الله من زمانی که در جمال مبارک تو نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم حالا در اندیشه آنم که یک
اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و سخت تر محنتی آنکه در آنجهان از اهل دوزخ باشم
ترا کی بینم و نزد بعضی این شخص عبدالله انصاری بود حق تعالی آیه فرستاد که ومن یطع الله و هر که فرمان
برد خدای را در اوامر و نواهی والرسول و رسول را در احکام شرعی فاولئک پس آن گروه فرمان برداران
بروز قیامت باشند مع الذین با آنانکه انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین
از پیغمبران و رسولان و اولو العزم درین داخلند والصدیقین و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق
انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان راه خدای والصالحین و شایستگان در اعمال و اقوال وحسن
اولئک رفیقا و نیکو نیند این جماعت از روی هم نشینی یعنی نیکو رفیق و یار اند این جماعت در روضهٔ جنت
در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی است و از صدیقان علی مرتضی و شهدا
حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی علیهم السلام و از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری
و از حسن اولئک محمد مهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت مرا گفت که حق تعالی شما را یاد کرده است پس این آیه تلاوت کرد و فرمود که مراد به نبیین رسول خدا است
و صدیقان و شهیدان مائیم و صالحان شمائید در خبر است که روزی ابوذر غفاری رحمت الله از رسول خدا حدیثی

روایت میکرد قومی آزا باور نمیداشتند ابو ذر دل تنگ شده نزد رسول آمد و شکایت مکذبان را معروض داشت حضرت فرمود
که آسمان سایه نیفکنده و زمین بر نداشت کسی را که راست تر از ابو ذر باشد و نگاه کرد در امیر المومنین صلوات الله علیه و آله را
که الا هذا الرجل فانه صدیق الاکبر و فاروق الاعظم ذٰلِكَ آنچه ذکر رفت که مطیعانست از اجر عظیم و مرافقت
و انبیا و شهدا و صلحا اَلْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ محض فضل از جانب خدای وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است
خدای عَلِيْمًا دانا بجزای کسی که اطاعت او نماید یا عالم است بجمیع عاصیان و مخلصان و کسی که صلاحیت رفاقت این
جماعت دارد و بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر مینماید ایشان را بمجاهده کافران و میفرماید که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا ای کسانی که ایمان آورده اید خُذُوْا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را تا آن از شر اعدا حذر نموده
بر ایشان مظفر و منصور شوید فَانْفِرُوْا پس بیرون روید بقتال ایشان ثُبَاتٍ در حالتی که جماعات متفرقه باشید
هر فرقه بجهتی برای دفع اعدای دین اَوِ انْفِرُوْا جَمِيْعًا یا بیرون روید در حالتی که مجتمع باشید یعنی بهیات مجموعی
متوجه دفع اعدا شوید مراد آنست که تابع باشید در افتراق و اجتماع وَاِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که بعضی از شما یعنی منافقان
که اظهار ایمان میکنند و بدین شما خود را بشما مینمایند لَمَنْ لَّيُبَطِّئَنَّ هر آینه کیست که کاهلی میکند در بیرون
رفتن بغزای اعدای دین و تاخیر میکنند در جهاد و این جماعت ابن ابی و اصحاب اویند که در روز احد تخلف کردند در بیرون
رفتن بجهاد فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ پس اگر رسید شما را ای مومنان مُّصِيْبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ
گوید آن منافق متخلف از جهاد که قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستی که انعام نمود خدا بر من اِذْ لَمْ اَكُنْ چه من نبودم
مَّعَهُمْ با مومنان شَهِيْدًا حاضر شده در معرکه جهاد تا باین قضیه مبتلا نشدم وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ و اگر رسد شما را
فَضْلٌ مِّنَ اللّٰهِ نیکوئی و افزونی نعمتی از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت لَيَقُوْلَنَّ هر آینه گوید آن متخلف
از جهاد كَاَنْ لَّمْ تَكُنْ چنانچه گویا نبود بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهٗ میان شما و میان او مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را
دور انداز د و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز میان شما را ندیده از غایت حسد بر شما و نهایت حسرت بر فوت غنیمت از روی یاس با خود گوید
که يٰلَيْتَنِيْ کاشکی من كُنْتُ مَعَهُمْ بودمی درین غزا با مسلمانان فَاَفُوْزَ پس فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيْمًا
فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب او میگرفتمی حاصل معنی آنست که منافقان با شما هیچ معامله کسی میکنند که میان
او و شما صداقتی و معرفتی بوده باشد چه در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند و در حال مغلوب شدن شما متفرق از شما و
چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که از جهاد باز ایستادند در عقب آن ذکر مومنان کرد که بخلاف آن قوم بودند
ترغیب ایشان نمود بر جهاد و فرمود فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای با دشمن دین

الَّذِيْنَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا فروختند زندگانی دنیا را که در فنا دارند بِالْاٰخِرَةِ
بسرای جاودانی و نعیم باقی و متاع فانی را دادند و نعیم ابدی خریدند وَمَنْ يُّقَاتِلْ و هر که کارزار کند
فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای فَيُقْتَلْ پس کشته گردد در جه شهادت یابد اَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید و بر دشمن
ظفر یابد فَسَوْفَ نُؤْتِيْهِ پس زود باشد که بدهیم او را در آخرت اَجْرًا عَظِيْمًا مزدی بزرگ که در صفت
نگنجد پس بجهت مبالغه در جهاد و ترغیب مردمان در آن بر سبیل تعجب میفرماید که وَمَا لَكُمْ و چیست مر شما را
و چه بوده ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لَا تُقَاتِلُوْنَ جهاد نمیکنید و بکارزار مشغول نمیشوید
فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای و فرمان برداری او وَالْمُسْتَضْعَفِيْنَ و در باره بیچارگان یعنی در خلاص کردن
ایشان که در دست کفار اسیر شده اند و گرفتار گشته و ایشان جمعی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان
ایشان را بمدینه هجرت کردن منع میکردند و بجهت این در مکه مانده از کفار ایذا و آزار می یافتند مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَآءِ از مردان و زنان و کودکان ابن عباس گوید که من و مادر من از مستضعفان بودیم و همه از خدای تعالی
استدعای خلاصی میکردیم از کفار چنانکه میفرماید وَالْوِلْدَانِ الَّذِيْنَ یعنی مستضعفان کسانی بودند که
بزبان تضرع يَقُوْلُوْنَ میگویند رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ
ازین دیه یعنی مکه الظَّالِمِ اَهْلُهَا که ستمکارانند اهل آن بسبب شرک بظلمی که بغایت بزرگست کقوله تعالی
اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ وَاجْعَلْ لَّنَا و بساز برای ما مِنْ لَّدُنْكَ وَلِيًّا وَّاجْعَلْ لَّنَا مِنْ
لَّدُنْكَ نَصِيْرًا از نزدیک خود مددکاری که شر دشمنان را از ما دفع کند حق تعالی دعای ایشان مستجاب
گردانید خروج از مکه واقع شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت رسالت صلعم بر ایشان فرستاد تا
در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سر انجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد
یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلعم حکومت مکه را بوی داد و یار ضعیفان و بیچارگان بود و کفار را ذلیل و خوار
گردانید و نیز در دلیر ساختن مومنان بر جهاد کافران میفرماید که الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنکسانی که گرویده اند بخدا
و رسول يُقَاتِلُوْنَ کارزار میکنند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی در چیزی که سبب رسیدن است
بثواب ابدی وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنکسانی که کافر شده اند از بت پرستان و ترسایان و یهودان يُقَاتِلُوْنَ
مقاتله میکنند فِيْ سَبِيْلِ الطَّاغُوْتِ در راه شیطان که طاغی و یاغیست یعنی بفرمان برداری که موجب رسیدن است
بعقوبات الهی و چون حال برین نمط است فَقَاتِلُوْٓا پس کارزار کنید ای دوستان خدای اَوْلِيَآءَ الشَّيْطٰنِ

دوستان و فرمان برداران شیطان را و از کید ایشان مترسید اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطٰانِ بدرستی که حیله و وسوسه شیطان
کٰانَ ضَعِیفًا هست سست و بی قوت چه کید او بمؤمنان نسبت بکید خدا بکافران ضعیفست و نیز کید او محض فریب
مجرد از حجت و برهان پس از اولیای او اندیشه مبرید آورده اند که عبد الله بن عوف زهری و مقداد بن اسود کندی
و قدامة بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از مهاجرت آزار بسیار از کفار می یافتند
شکایت این حال بعرض سید کاینات رسانیدند و گفتند یا رسول الله مارا دستوری ده که با اهل شرک بسیار حرب کنیم
رسول الله فرمود که من مامور نشده ام بقتال ایشان تا وقت جهاد در رسید و چون از مکه مهاجرت کردند حق تعالی
همه اسلام را امر کرد بغزای بدر بعضی از آنها که در مکه آرزوی کارزار میکردند چون دانستند که بغزای بدر مامور
شده اند اظهار کراهت کردند و ضعف ظاهر ساختند حق تعالی این آیه فرستاد اَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی اِلَی الَّذِینَ
بسوی آنانکه قِیلَ لَهُمْ گفته شد مرایشان را که کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار
تا فرمان الهی در رسد وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّکٰوةَ
و بدهید زکوة را بمستحقان فَلَمَّا کُتِبَ پس آنهنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشته عَلَیْهِمُ
الْقِتٰالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران اِذٰا فَرِیقٌ مِنْهُمْ آن وقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام
بودند یَخْشَوْنَ النّٰاسَ میترسیدند از جنگ مشرکان کَخَشْیَةِ اللّٰهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید
ترسید اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً بلکه ترس سخت تر از ان و خشیت ایشان بجهت ضعف بشریت بود نه بجهت کراهت امر خدای
بالطبع از موت و فوت ترسیدند وَقٰالُوا و گفتند از غایت جبن و ترس رَبَّنٰا ای پروردگار ما لِمَ کَتَبْتَ برای
چه چیز واجب کردانیدی عَلَیْنَا الْقِتٰالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلٰا اَخَّرْتَنٰا چرا باز نگذاشتی ما را
و فارغ اِلیٰ اَجَلٍ قَرِیبٍ تا باجلی که نزدیکست بهمین در تفسیر آورده که این سخن از کافران صادر شده چندان عجب
نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف گفته باشند و باز توبه کرده قُلْ بگو ای محمد ترسندگان را
که دل در حیوة دنیا بسته اند مَتٰاعُ الدُّنْیٰا آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا قَلِیلٌ اندکست در جنب آخرت
وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَیْرٌ بهتر است از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقیٰ مر کسی را که پرهیزد از شرک و باز همه
منهیات وَلٰا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای جهاد کنندگان یعنی ثواب جهاد شمارا کم نخواهد کرد فَتِیلًا
بمقدار رشته که در رخنه دانه خرماست و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد یافت میندیشید که هیچ کردنی ازین کمند رهایی
نیست و در هیچ جایی از حدوث این واقعه خلاصی نه اَیْنَ مٰا تَکُونُوا هر کجا که باشید خواه در مدینه و خواه در مکه و خواه

غیرآن

غیر آن یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ در یابد شمارا مرگ وَلَوْ کُنْتُمْ و اگر چه باشید فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ
در قلعهای حصارهای بلند کردانیده شده بگچ و آجر و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست آورده اند که چون حضرت
از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه در آنسال بر منوال سابق نبود و نرخها روی بگرانی نهاد جهودان چون آنحال را
نسبت بمقدم آنحضرت میکردند بهمچنانکه در حق موسی علیه السلام میگفتند حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان
آیه فرستاد که وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد باهل کتاب حَسَنَةٌ نیکویی یعنی نعمتی بسیار و ارزانی یَقُولُوا
هٰذِهِ میگویند که این نیکویی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدا است وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ و اگر برسد
بایشان دستتنگی و قحط یَقُولُوا هٰذِهِ گویند این بدی مِنْ عِنْدِکَ از نزدیک تست که محمدی یعنی
بسبب آمدن تو باین صوب قُلْ بگو ای محمد کُلٌّ همه گرانی و ارزانی و دولت و نکبت مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از
نزدیک خداوندست یعنی بحکم او و هیچکس رد آن نمیتواند کرد مرا که محمدم در ان دخلی نیست فَمٰالِ پس چیست و چه
حالست هٰؤُلٰاءِ الْقَوْمِ مرین گروه جهودان را که لٰا یَکٰادُونَ یَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند
حَدِیثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه و پند که قرآنست چه اگر فهم آن میکردند میدانستند که همه حسنه و مصیبت
از نزد خدا است و بحکم اوست مٰا اَصٰابَکَ آنچه بتو می رسد ای آدمی مِنْ حَسَنَةٍ از فراخی و ارزانی و
سایر نعمت فَمِنَ اللّٰهِ پس از فضل خداست چه هر چه میکنید از انواع طاعت برابری نمیکند با نعمت وجود او پس چگونه
تقاضای نعمت غیر آن کند وَمٰا اَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ و آنچه میرسد بتو از قحطی و تنگی و سایر مصیبت فَمِنْ
نَفْسِکَ پس از نفس تست چه معاصی تو باعث آن شده و این منافات ندارد بقوله قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ زیرا که همه
نعمت و مصیبت از جانب اوست پس بر سبیل ایصال الا آنست که حسنه احسانست و امتحان سیئه مجازات معصیت
و انتقام ولهذا در حدیث آمده است که هیچ مؤمنی را رنجی و اندوهی نرسد حتی خاری که بعضو او فرو رود
و یا دوال نعلین او گسسته شود مگر بجهت معصیت او باشد تا آن سبب کناه و مغفرت او شود و نیز آنحضرت فرموده
که هیچ پوست بدنی بچوب خراشیده نشود و هیچ لغزیدن پا از بنده واقع نشود مگر که بجهت کناه او و بعد از ان
میفرماید وَاَرْسَلْنٰاکَ و فرستادیم ترا ای محمد لِلنّٰاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده
که احکام ما را بایشان برسانی و بطاعت ترغیب نمایی تا بجهت آن مستوجب جنه شوند و بترسانی ایشان را
از معصیت تا بمصیبت گرفتار نشوند وَکَفیٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای شَهِیدًا گواه برسالت تو و نصب
معجزات بعد از ان ترغیب نیکان میکند در طاعت رسول میفرماید که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ و هر که فرمان برد

رسول را فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده است خدای را ومن تولی وهرکه اعراض کند از فرمان
تو فما ارسلناك پس نفرستاده‌ایم ترا علیهم حفیظا بر ایشان نگهبان که بجبر واکراه ایشان را
از معاصی باز داری چه بر تو همان پیغام رسانیدنست وبر ماست حساب وعقاب بعد از آن احوال منافقان که
اظهار اطاعت میکنند ودر باطن خلاف آن خبر میدهند که ویقولون ومیگویند منافقان بحضور تو که
کار ما طاعة فرمان برداریست ترا فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندك از نزدیک
تو بیّت طائفة منهم شب گذرانند طایفه از ایشان یعنی شب با یکدیگر گویند غیر الذی تقول
غیر از آنکه روز با تو میگویند ویا غیر آنکه تو با ایشان میگوئی والله یکتب وخدای مینویسد در نامهای
عمل ایشان یعنی ملایکه را میفرماید تا بنویسند ما یبیّتون آنچه در شب تدبیر میکنند ومیگویند از مخالفت
قول تو تا ایشان را بآن جزا دهد وچون چنین است فاعرض عنهم پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ
اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وتوکل علی الله وتوکل کن بر خدای در همه احوال خصوصا در کار
ایشان وکفی بالله وبس است خدای تعالی وکیلا قایم بامور بندگان ومتصرف در احوال ایشان
وکفایت کنندهٔ مهمات متوکلان بعد از آن توبیخ وسرزنش میکند ومیگوید که افلا یتدبرون القرآن آیا تأمل
نمی‌نمایند این منافقان در معانی قرآن وتأمل نمیکنند در الفاظ آن تا اعجاز آن بر ایشان ظاهر گردد وبدانند
که آن حق است ونازل از خداوند مطلق ولو کان واگر بودی این قرآن من عند غیر الله از
نزدیک غیر خدای چنانکه گمان کفار ومنافقانست لوجدوا فیه هر آینه یافتندی اهل عقل وفهم در آن
اختلافا کثیرا اختلاف بسیار از تناقض معنی وتفاوت نظم وفصاحت بعضی ورکاکت بعضی وصعوبت
بعضی ومعارضه وسهولت بعضی مرویست که هرگاه پیغمبر لشکری را بجایی فرستادی منافقان بر ظفر وشکست ایشان از
از صادر و وارد تفحص کرده افشا کردندی واین افشا ضرر وفساد شدی زیرا که خبر نیکو سبب انگیخته شدن فتنه است
در میان دشمنان وآهنگ ایشان بحرب اهل اسلام وخبر بد موجب ضعف مسلمانان وپریشانی ایشان از جهت
حق تعالی باین صفت مذمت ایشان کرده فرمود که واذا جاءهم وچون بیاید بمنافقان امر کاری
یعنی خبری من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون ظفر لشکر اسلام یا عزم حضرت رسالت بمصالحهٔ قومی او
الخوف یا آنچه سبب ترس وبیم بود چون مغلوبیت لشکر اسلام یا اجتماع دشمنان اذاعوا به افشا کنند آن خبر را
پیش از ملاحظهٔ صلاح در افشای آن وتفحص درستی آن ولو ردوه واگر باز گذارند آن خبر را الی الرسول

برای پیغ

برای پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند والی اولی الامر منهم تا بتدبیر خداوندان از اهل اسلام چون اشراف
واصحاب وامرای لشکر لعلمه الذین هر آینه دانند آن را آنانکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را ونیکو
تحقیق مینمایند منهم از پیغمبر واولوا الامر یعنی از ایشان تحقیق خبر کنند ولولا فضل الله واگر نه فضل
خدای بودی علیکم بر شما بارسال رسول ورحمته وبخشایش آن بانزال قرآن وگفته‌اند که فضل
حضرت رسالتست ورحمت قرآن یعنی اگر نه برکت ایشان بودی لاتبعتم الشیطان هر آینه پیروی
میکردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بعقل کامل وتدبیر تام که مستلزم امداد الطاف وتوفیق
ربانیست از وساوس شیطانی ایمن مانده‌اید وگفته‌اند که مراد بقلیل جماعتی‌اند که پیش از بعثت رسول ونزول قرآن
بمحض لطف وتوفیق الهی راه راست یافتند چون زید بن عمرو بن نفیل وورقة بن نوفل وبحیرای راهب وامثال ایشان
وباز سر رشتهٔ کلام بجهاد کفار کشیده میفرماید که فقاتل پس کارزار کن فی سبیل الله در راه خدای نزول این
آیه در وقتی بود که حضرت رسالت صلعم عزیمت بدر کرد ونعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان میترسانید وبعضی از صحابه
بکارزار رفتن کاره بودند وحضرت میفرمود که اگر همه تنها باشم که میروم پس بیرون رفت وبا او هفتاد کس پیش نبود این
آیه فرود آمد که دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو ومقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده در جهاد
الا نفسك مگر فعل نفس خود در آنه فعل غیر خود زیرا که از تخلف دیگران از جهاد ضرری بتو نمیرسد بلکه ضرر تو بترک
نفس تست پس سبقت نما بجهاد اگرچه کسی یاری تو نکند در آنچه حق تعالی نصرت دهنده است ترا وحرض المؤمنین
ورغبت نما مؤمنان را بر مقاتلهٔ کافران که بر تو ترغیب است وتحریض مسلمانان بر جهاد نه تکلیف در جهاد واکراه ایشان
بر جهاد عسی الله ان یکف شاید که باز دارد از مسلمانان بأس الذین کفروا سختی کارزار آنها
که کافر شدند یعنی قریش باین وجه که ترس در دل ایشان اندازد چنانکه در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید
وببدر نیامد والله اشد بأسا وخدای سخت‌تر است در هیبت وصولت وشدت از قریش واشد
تنکیلا وسخت‌تر در عقوبت وتعذیب ایشان این توبیخ وتهدیدیست مر کسی که اتباع پیغمبر نشده بجهاد نرود ومن
یشفع هرکه در خواهد شفاعة حسنة درخواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود ونفعی بکسی رسد وضرری
از کسی دفع گردد یکن له نصیب منها باشد مر آن شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت واز جملهٔ آن
دعای مؤمن است در حق مؤمن چنانکه حضرت رسالت فرموده که هر که در غیبت دعا کند برای مؤمنی دعای او مستجاب
شود وفرشته که با اوست او را گوید بدرستی مثل آنچه دعا کردی برای برادر مؤمن تو ده ومن یشفع وهر که درخواهد

شفاعة سیئة درخواستی بد که بدان حقی فوت شود یا بکسی ضرری رسد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی و وبال
آن وکان الله وهست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت یا گواه و نگهبان پس
اگر نیکویی کنید در حق خود نیکویی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد پس چون چنین است هر که طلب جهاد
کند از مؤمنی و او را ترغیب کند بران ثواب آن رسد و بعد از امر بقتال مشرکان امر مینماید مؤمنان ایشان را به تحیت و سلام
با برادران مؤمن و میفرماید که واذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده شوید بسلام فحیوا پس تحیت
گویید تحیت گوینده را باحسن منها به نیکوتر از آن تحیت مثلا اگر گوید که السلام علیکم شما در جواب بگویید
که علیک السلام و رحمة الله و اگر سلام با رحمت جمع سازند شما در جواب و برکاته زیاد کنید او ردوها یا همان
تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگویید که علیک السلام و نزد بعضی ابتدا فرض است و آنچه اول گفته
شد سنت ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء حسیبا بر همه چیزی حساب کننده پس شما را
بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد ابو امامه از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم ده حسنه برای او بنویسند
و اگر بگوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه بنویسند و اگر گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه بنویسند و از ابن
عباس نقلست که هر کس بر ده کس سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده که میان سلام کننده و جواب
دهنده صد حسنه باشد نود و نه آن را باشد که آغاز اسلام کند و یکی آن را که جواب گوید آورده اند که درویشی بزیارت عبد الله جعفر
آمد وی را عطایی نیکو داد درویش را استطاعت آن نبود که مکافات آن کند روزی عبد الله در بازار میگذشت
درویش روی از وی بگردانید عبد الله ازین تعجب کرد از پس وی او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک او بیر جواب
عبد الله داد عبد الله گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای آنکه تو سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب بسیار ترا
باشد چه مرا قوت مکافات عطای تو نبود الا باین نوع و از رسول خدای مرویست که افشای سلام کنید بر همه کس تا سلامتی
یابید و بعد از امر و نهی بندگان بیان ثواب و عقاب میکند بقوله الله لا اله الا هو خدای مستحق
پرستش هیچ معبودی نیست مگر او لیجمعنکم هر آینه جمع کنند شما را در قبور الی یوم القیمة تا بروز رستخیز که برانگیزد
لاریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز ومن اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی
نیست از و راستگوی تر حدیثا از روی گفتار یعنی کذب را در سخن و وعده او راه نیست آورده اند که جمعی
از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شدند و باز گشتند و پیغام فرستادند بمدینه که ما مسلمانیم و از ان
بر گشته ایم مؤمنان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میکردند

نصف الجزو

آیه آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اند فئتین بدو فرقه
و از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده اند که جمعی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت
اجازت اقامت ببادیه نموده از مدینه بیرون رفتند و بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام تردد پدید آمد این
آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شدید در کفر ایشان نفاق میکنید والله ارکسهم و حال آنکه خدای باز گردانید
ایشان را بحکم کفر که آن قتل است و سبی و آتش دوزخ بما کسبوا بسبب آنچه عمل کردند که آن اعراض است
از مؤمنان و لاحق شدن بمشرکان اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمایید من اضل الله آن را
که فرو گذاشته است خدای تعالی او را در ضلالت بسبب فرط عناد و جحود ایشان یا حکم فرمود بضلالت ایشان و توفیق
هدایت از ایشان باز داشته پس چگونه ایشان را راه راست نمایید ومن یضلل الله و هر که را خدای خذلان نماید او را
و یا بضلالت موسوم سازد یا حکم بضلالت او کند و یا از راه جنت بگرداند بجهت توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود
علم بحقیت اسلام فلن تجد له پس نیابی مر او را سبیلا راهی بحق و طریقی بهدایت ودوا
دوست میدارند این مشرکان از دین و تمنا میکنند لو تکفرون آنکه کافر شوید کما کفروا همچنانکه
ایشان کافر شده اند فتکونون سواء تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا منهم
پس فرا مگیرید از ایشان اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آورده مهاجرت کنند
از بلده کفر ببلده اسلام فی سبیل الله در راه رضای خدای تعالی یعنی هجرت ایشان خالی باشد از غرضی از اعراض
دنیویه و محض اخلاص و قربت باشد فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید
ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که بیابید ایشان را در زمین
حل و حرم همچو سایر کفار ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه
یاری مددکاری بلکه بگیرید ایشان را و بقتل آورید الا الذین یصلون مگر آنان را که بپیوندند و پناه برند
الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله بنی خزاعه
بودند یا بنی بکر که پیغمبر با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در امان آنحضرت باشد او جاؤکم
حصرت یا مگر آنان را که آمدند بشما صدورهم در حالتی که تنگ بود سینههای ایشان ان یقاتلوکم از آنکه کارزار
کنند بشما یعنی کراهت داشتند از آنکه مقاتله کنند با شما او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از
کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته شد بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین طریق عهد کردند ولو شاء الله

واگر خواستی خدای حکمت و مصلحت او تقاضا کردی لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما با آنکه ترس از دل ایشان
بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما فان اعتزلوکم
پس اگر کناره کنند از شما این مرتدان و مکاهدان شما فلم یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما والقوا
الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و آشتی را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت خدای
لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد
در قتل و سبی ایشان و باتفاق این آیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید
قومی دیگر را مراد غطفانند یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کردند یریدون ان یامنوکم خواهند که ایمن
شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یامنوا قومهم و ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که
خوانده شوند الی الفتنة بسوی کفر یا قتل اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردانیده شوند در آن فتنه
یعنی قصد کفر کنند و قتال با مسلمانان فان لم یعتزلوکم پس اگر کناره نگیرند از قتال شما و یلقوا الیکم السلم
و القا نکنند بسوی شما صلح را و طلب امان نکنند و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما
فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم حیث ثقفتموهم و بکشید ایشان را هر جا که دست یابید بر ایشان و
اولئکم جعلنا لکم و آن گروه دادیم مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض قتل و
سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و غدر و مکر بود یا مراد تسلط ظاهر است بر ایشان در قتل و سبی حضرت امام جعفر صادق ع
فرموده که این آیه درباره عیینة بن حصین نازل شد که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده
و با آنحضرت شرط کرد بر آنکه در بطن النخل اقامت نمایند و آنحضرت تعرض بحال او و قوم او نرساند و او منافق بود و آورده اند
که عیاش بن ربیعه قبل از هجرت مسلمان شده بود و از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد
مادری داشت در فراق او ناله و فریاد در گرفته ابوجهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر
مشاهده نمودند و از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پای
بر بسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام باز گردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش اینهمه محنت چرا
میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن القصه عیاش از بیتابی آن کلمه که از وی طلبیدند بگفت دیگر باره حارث او را
سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو در باطل بودی عیاش از او در غضب
شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش [illegible] اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمد و مسلمان

شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام حارث حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها بازیافت بنابر آن کینه او را بقتل رسانید
صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شد بخدمت
پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد و منتظر جزای آنم تا چه حکم
فرمایی در آن این آیه نازل شد که وما کان لمؤمن و نسزد و روا نباشد مر مؤمنی را ان یقتل مؤمنا آنکه مؤمنی را
بکشد بناحق الا خطأ مگر کشتنی بخطا ومن قتل مؤمنا فتحریر رقبة مؤمنة و هر که بکشد مؤمنی را بخطا
پس بر وست آزاد کردن بنده گروند یا در حکم ایمان چون صغیری که یکی از پدرش یا مادرش مسلمان بوده باشند ودیة
مسلمة و بر وست دیتی ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث
الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را عفو نمایند فان کان من قوم عدو لکم پس اگر باشد
مقتول از گروهی که دشمن شمااند یعنی کفار وهو مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل
اوست آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت باهل او نشاید زیرا که میان مؤمن و کافر ارث نیست وان کان من
قوم و اگر باشد مقتول از قومی که بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست یعنی اهل ذمت پس
حکم آنکه مسلم است در وجوب کفاره و دیت بجهت آنکه میفرماید فدیة مسلمة الی اهله پس بر قاتلست دیت
ادا کرده شده باهل آن وتحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که
نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بر وست روزه دو ماه
از پی یکدیگر توبة پذیرفته توبه شد قاتل بسبب این دیت و کفاره پذیرفتنی من الله از جانب خدای و یا
حق تعالی این حکم را وضع فرمود در میان بندگان بجهت قبول شدن توبه قاتل از و سبحانه وکان الله علیما
و هست خدای تعالی دانا بحال قاتل و مقتول حکیما محکم کننده در باب دیت و کفاره باصواب کار در هر چه فرماید و بعد
از بیان قتل خطا بیان قتل عمد نموده فرمود که ومن یقتل مؤمنا متعمدا و هر که بکشد مؤمنی را بعمد و قصد
حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد
در آن وغضب الله علیه و خشم گرفته خدای تعالی برو ولعنه و رانده او را و دور ساخت از رحمت خویش
واعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت این گناه بزرگ سبب نزول این آیه
آنست که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت [illegible] آمد حضرت حال [illegible] عرض
رسانید حضرت ظهیر قهری را با وی [illegible] بنی النجار فرستاد [illegible] که اگر میدانید کشنده هشام کیست او را بمقیس بسپارید

والادیت او را بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار ازین پیغام آگاه شدند گفتند ما را بقتل او علم نیست لیکن دیت ادا کنیم پس صد شتر
تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطانی مقیس را بر ان داشت که مردمان
ترا عیب خواهند کرد در گرفتن دیت و راضی شدن بآن و قاتل او زنده است رای آنست که زهیر را بکشی تا در برابر خون برادر
باشد و شتران را برانی و بمکه بازگردانی پس در وقتی که زهیر غافل بود مقیس سنگی بزرگ بر او زد و او را بکشت و بر شتری نشست و
باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد و مرتد شد چون این خبر برسول صلعم رسید فرمود که من هرگز او را امین نکردم نه در حل و
نه در حرام پس در روز فتح مکه کشته گشت و بجهنم پیوست و حق تعالی این آیه در باره او نازل کرد و حکم بخلود قاتل بعمد
مخصوصست بآنکه باستحلال قتل مؤمن نماید و یا آنکه کافر یا مرتد باشد چه باجماع اگر مؤمنی مؤمنی را بکشد بعمد بدون اعتقاد
استحلال آن در دوزخ مخلد نخواهد بود آورده اند که رسول صلعم لشکری بر سر قومی فرستاد از ایشان همین مرد ایس فدکی
مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوه پناه گرفت همین که لشکر اسلام تکبیرگویان در رسیدند مرداس
آواز تکبیر ایشان شنیده دانست که لشکر اسلام است او نیز تکبیر بگفت و بر مؤمنان سلام کرده زبان بکلمه شهادت گشوده
از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر و تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان
او را براند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده فرمود که ای اسامه کسی را کشتی که از شرک تبرا کرده و بیگانگی حق تعالی
معترف شده اسامه بران عمل پشیمان شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود که هیچ
دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ این آیه نازل شد که **یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه
گرویدگان **إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** چون سفر کنید در راه خدای یعنی بجهاد روید **فَتَبَيَّنُوا** پس نیک
پرسید و باحتیاط تمام تفحص کنید و تعجیل منمایید تا مباد که مسلمانی بگمان آنکه کافر است کشته شود **وَلَا تَقُولُوا**
لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ و میگویید مر کسی را که القا کنند بشما اسلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید **لَسْتَ**
مُؤْمِنًا تو نیستی مؤمن و بجهت ایمنی از ما این کلمه میگویی **تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در حالتی که طلب
کنید مال فانی دنیا را مراد غنیمت مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید **فَعِنْدَ اللَّهِ** پس نزدیک خدای تعالیست **مَغَانِمُ**
كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار که بشما خواهد رسانید تا بی نیاز شوید و مسلمانان را مکشید برای مال **كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ**
مِنْ قَبْلُ همچنین بودید شما پیش ازین یعنی اول بار که باسلام در آمدید بتوسل بکلمه شهادت نمودید بی آنکه موافقت
دل شما با زبان شما معلوم باشد و بجهت آن از خون و مال ایمن شدید **فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** پس منت نهاد خدای تعالی
بر شما باستقامت در دین اسلام و رسوخ در ایمان **فَتَبَيَّنُوا** پس نیکو معلوم کنید مهم خود را و در قتل مردم تعجیل مکنید

بر وجه گمان چه وبال زنده گذاشتن کافر نزد خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که
خدای تعالی است **بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** بآنچه میکنید شما دانا و آگاه پس در قتل سرعت مکنید و طریق احتیاط را
در ان مرعی دارید مرویست که چون پیغمبر صلعم این آیه را بر اسامه خواند وی بسیار مضطرب شده از ان فعل تاسف بسیار
خورد و گفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت فرمود چه کنم بکلمه لا اله الا الله تا چند بار برای اسامه طلب آمرزش کرد
و حضرت آن کلمه را اعاده نمود بعد از ان برای او استغفار کرد و او را امر کرد که بنده آزاد کن ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود
آورده که در وقت رفتن بغزای تبوک جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک از بنی سلمه و مرارة بن ربیع و هلال بن
امیه و عبد الله مکتوم بجهت کوری زبان با عذر گشوده گفت یا رسول الله من نابینام و بجهت آن از دولت مقاتله با اعدا
محرومم حق تعالی این آیه در باره ایشان نازل ساخت **لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** برابر نیستند
نشستگان در خانهای خود از مؤمنان **غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** که نباشند خداوند بیماری عجز **وَ**
الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ و جهاد کنندگان در راه خدای تعالی بمالهای خود که تهیه
اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند **وَأَنْفُسِهِمْ** و بنفسهای خود که در معرکه قتال می آورند و چگونه برابر
توانند بود کسی که راحت تن برگزیند با آنکه در معرکه جهاد جان بازی نماید **فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ**
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ تفضیل داد خدای تعالی جهاد کنندگان را بمالها و نفسهای خود **عَلَى الْقَاعِدِينَ** بر
نشستگان از جهاد **دَرَجَةً** پایه که آن غنیمت و ظفر و نام نیکوست **وَكُلًّا** و همه را از نشستگان که میل
جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان که مباشر جهاد شده اند **وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ** وعده کرده است خدای پاداش
نیکو که بهشتست بجهت حسن عقیده و خلوص نیت اما زیادتی درجات و تفاوت مراتب زیادتی عمل خواهد بود **وَ**
فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ و تفضیل داد خدای تعالی مجاهد از ابر نشستگان
بی عذر یا با عذر یا مطلق مجاهدان **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ **دَرَجَاتٍ مِنْهُ** یعنی پایهای بلند
از خدای تعالی در آخرت و گفته اند که این هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد
هفتاد سال **وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً** و آمرزش و بخشایش از جانب او سبحانه و بدانکه نزد بعضی تکرار تفضیل مجاهدان
بر سبیل اجمال و تفصیل جهت تعظیم جهاد است و ترغیب مؤمنان در ان و نزد جمعی مراد بدرجه غنیمت و ظفر است و ذکر جمیل
و بدرجات عالیه در آخرت و یا مراد بدرجه اولی ارتفاع منزلت ایشانست نزد خدای تعالی و بدرجات ثانیه منازل
ایشان در جنت و نزد بعضی دیگر قاعدون اول اصحاب عذرند و قاعدون ثانی آنها که ماذون شدند در تخلف بجهت اکتفا بغیر ایشان

و یا محرمان اول مجاهد اند با کفار و ثانی مجاهدین با نفس خود و مؤید اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از مراجعت از
جهاد فرمود که رجوع کردیم از جهاد اصغر که جهاد است با کفار بجهاد اکبر که جهاد است با شیطان و نفس خود وَكَانَ اللّٰهُ
غَفُورًا رَّحِيمًا و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان
آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت
از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کفار بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمان
کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرمود که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بدرستی که آنانکه
جان می ستانند از ایشان فرشتگان که اعوان ملک الموت اند ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ درحالتی که ستمکار بودند
بر نفس خود بترک هجرت قَالُوا گفتند فرشتگان از روی سرزنش ایشان را که فِيمَ كُنتُمْ در چه چیز بودند
در کار دین خود یا کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار بی موقع قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ
فِي الْأَرْضِ گفتند بودیم ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم که هجرت کنیم بمدینه و اظهار
کلمه اسلام بعلانیه عاجز بودیم قَالُوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب ایشان أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً
آیا نبود زمین خدای گشاده بسیار فَتُهَاجِرُوا فِيهَا که هجرت کنید در طرفی دیگر از آنکه مهاجران حبشه کردند فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه تارکان هجرت بدون عذر مسموع مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ
مَصِيرًا و بد بازگشتیست ایشان را دوزخ بجهت ترک امر واجب و مساعدت کفار إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ لیکن کسانی
که بحسب واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ از مردان و زنان و از کودکان
لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانایی ندارند و چاره سازی بمهاجرت وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمیشناسند
راه مدینه او طریق بیرون آمدن را ذکر صبیان جهت مبالغه است در امر هجرت و اشعار بآنکه اولیای ایشان واجبست
که ایشان را نیز با خود بیرون برند در وقت مهاجرت و با وجود آنکه ایشان در صدد وجوب هجرت اند و گریزی از آن نیز اند
بحیثیتی که چون ولدان ایشان بالغ شوند و قادر شوند بر هجرت ناچار است ایشان را مهاجرت بی تأخیر و اهمال فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللّٰهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ شاید خدای تعالی آنکه عفو کند از ایشان و کلمه عسی
و عفو شعار است بآنکه ترک هجرت امری خطیر است حتی که عاجز و مضطر این نتوانند بود وَكَانَ اللّٰهُ عَفُوًّا
و هست خدای تعالی عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان عمر بن دینار از عکرمه روایت
میکند که در مکه بسیار کسان اسلام آورده بودند و استطاعت بهجرت نداشتند چون این آیت تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن

بمستضعفان

بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت که من هرچند بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی ذکر ایشان را
پذیرفته و رخصت ترک هجرت فرموده چه چاره رفتن میتوانم و راه مدینه میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل گرفتار و بسبب
ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا برهمین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان فرمان پدر برده او را برداشتند
و متوجه مدینه شدند چون بمنزل تنعیم رسیدند اثر موت بر جندع ظاهر شده دست راست خود بر دست چپ نهاد
و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم بتو بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت
و در گذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر بودی چه با وجود ایمان مزد مهاجران
یافتی حق تعالی آیه فرستاد وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و هرکه هجرت کند در راه طاعت خدای يَجِدْ
فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا آرامگاهی بسیار که بآن نقل کند وَسَعَةً و فراخی در روزی
یا وسعت در اظهار دین و کلمه توحید وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ و هرکه بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا
إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ درحالتی که هجرت کننده باشد بسوی خدا و رسول او یعنی خالصه از برای رضای ایشان نه بغرضی
از اغراض دیگر هجرت کند ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای راه و بهجرتگاه نرسید
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ پس بتحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدای تعالی مانند ثواب امری که واجب باشد
چه اگر اجر او باو نرساند خلاف حکمت و مصلحت او باشد و ترک حکمت او سبحانه را جایز نیست وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا و است
خدای تعالی آمرزنده گناه تاخیری که در هجرت کرده رَّحِيمًا مهربان بر وعده مثوبت او و چون حق تعالی بندگان را
امر کرد بجهاد و هجرت در عقب آن بیان کیفیت نماز سفر خوف میکند و ذکر تخفیف برای ایشان در سفر میفرماید که وَإِذَا
ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست برای شما گناهی
أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی چهار رکعتی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ
اگر ترسید أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه در فتنه اندازند یعنی بکشند یا مشرک سازند شما را آنانکه کافر
شدند این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان از دشمن بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر
باید کرد در سفر باجماع و روایات متواتره و ترک جناح در امر واجب سنت است و مباح مستعمل است و انجام اداء در امر
واجبست چه قصر صلوة واجبست در سفر باجماع إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا بدرستی
که کافران هستند مر شما را دشمنی آشکارا و بعد از امر بقصر صلوة و سفر خوف بیان کیفیت صلوة خوف میفرماید
وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ و چون باشی ای محمد در میان اصحاب بوقت خوف از دشمنان و خلفای آنحضرت که ائمه هدی اند صلوات الله

علیهم نیز درین خطاب داخلند زیرا که قایم مقام آنحضرت‌اند فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ پس خواهی که اقامت کنی
برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که بایستند گروهی از ایشان
مَعَكَ با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روی با روی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ و باید
که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی احتیاط فَاِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند
نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز نمیگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پیش شما در برابر دشمن
و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکریان روند وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ اُخْرٰى و بیایند طایفهٔ دیگر
لَمْ يُصَلُّوا که نماز نگذارده اند و پاس میداشته اند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس باید که نماز بگذارند با تو یک رکعت
دیگر را وَلْيَأْخُذُوا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر
و خود وَاَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان پس بیان حکمت میکند
در وجوب اخذ سلاح و میفرماید که وَدَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکه کافر شدند و تمنا میکنند لَوْ تَغْفُلُوْنَ
عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ اگر آنکه غافل شوید از سازهای حرب خود وَاَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خود چون البسه و سایر
رخوت فَيَمِيْلُوْنَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً بیک حمله و هر چه یابند ببرند و چون
در بعضی احوال برداشتن اسلحه موجب بسیاری مشقت است از اینجهت رخصت وضع آن نموده میفرماید که وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى مِنْ مَطَرٍ و هیچ گناهی نیست بر شما اگر باشد بشما رنجی از باران که گران کرده‌اند
اسلحه را اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى یا باشید بیماران و ناتوانان در برداشتن سلاح اَنْ تَضَعُوْا اَسْلِحَتَكُمْ در آنکه بنهید
سلاحهای خود را و چون عدم اخذ سلاح مظنهٔ هجوم دشمنانست بر مسلمانان از اینجهت تکرار اخذ سلاح فرموده وَخُذُوْا
حِذْرَكُمْ و فرا گیرید آلات نگاه داشتن تن خود را در وقت قدرت تا خصم بر شما هجوم نکند اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ
لِلْكٰفِرِيْنَ بدرستی که خدای تعالی آماده ساخته است برای کافران عَذَابًا مُهِيْنًا عذابی خوار کننده در سبب نزول
این آیه آورده اند که حضرت رسالت پناه بغزوه رفته بود و همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست
کرده و اسباب جدال و قتال راست کرده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام صف بر کشیدند و وقت نماز پیشین در آمد و سوار
لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان حایل شد حضرت رسالت صلی الله با صحابه باقامت نماز مشغول شدند و کفار معاینه
رکوع و سجود ایشان را مشاهده مینمودند بعد از فراغ مسلمانان از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم
نکردیم و بیک حمله دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر است

که دراغراز

که در اعزاز و اکرام آن بغایت مبالغه بتقدیم میرسانند پس ما فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان آئیم و کام
دل از دشمنان در انتقام بستانیم هنوز وقت نماز عصر در نیامده بود که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کیفیت
نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلعم تعلیم داد و چون یاد خدای تعالی بودن موجب استعداد بنده است بفیض
ربانی از اینجهت بعد از امر بصلوة خوف میفرماید که فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون گزاردید نماز
خوف را و ادای آن نمودید فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدای تعالی را قِيَامًا در حال
ایستادن که شمشیر میزنید وَقُعُوْدًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و در حالتی که بر
پهلوهای خود افتاده اید و زخم خورده و مراد آنست بقول اشهر که یاد کردن خداوند است در همه حال لقوله فَاِذَا
اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون بیارامید و از خوف ایمن شوید فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بکنید ارید نماز را با حفظ شرایط
و ارکان اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ كِتَابًا مَوْقُوْتًا بدرستی که نماز هست بر مومنان فرض
شده و معین گشته باوقات خود که اخراج آن از وقت خود جایز نیست و باز عود کلام میکند در بحث جهاد و ترغیب
مومنان را بر آن و میفرماید وَلَا تَهِنُوْا فِى ابْتِغَاۤءِ الْقَوْمِ و سستی مکنید در طلب کافران و کارزار با ایشان
اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما که دردمند شده اید از جراحتها فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستی
که کافران نیز دردمند و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ همچنانکه شما دردمندید وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ
و شما با وجود الم امید میدارید از خدای تعالی مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت
و نصرت در دنیا غرض ازین کلام ترغیب ایشانست در ثبات قدم در معرکه جهاد و سرزنش ایشان در سستی نمودن در مقاتله
و خلاصهٔ معنی آنست که ضرر قتال مشترکست میان شما و ایشان و مختص بشما نیست و با وجود این امید میدارید از خدای تعالی
بغلبهٔ دین اسلام و رسیدن بثواب آن در دار السلام و ایشان محروم اند پس سزاوار آنست که ترس شما از ایشان
بیشتر نباشد و صبر شما اکثر بود وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا و هست خدای تعالی دانا بضمایر اعمال
شما محکم کار در امر و نهی و جز بر وفق حکمت امر نمیکند و نهی نمینماید آورده اند که طعمة بن ابیرق که از بنی ظفر بود دستی نقب
در خانهٔ قتاده بن نعمان زد و زرهی در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشته همه راه آرد
ریخته تا بخانهٔ طعمه و طعمه آن را بخانهٔ یهودی که زید بن سمین میگفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر
آرد بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب زره از و بدروغ سوگند یاد کرد که این کار نکرده و از و خبر ندارد قتاده بر همان
سمت که بخانهٔ یهودی رفته بود پی برد و بخانه‌اش بگرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبانی بود بودیعت بمن داد

جمعی بران گواهی دادند صورت حال بمحکمهٔ علیه نبویه صلعم رفع کردند و بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت
زده شود و یهودی پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کرده و رای حضرت رسالت پناه صلعم بران بود که خیانت جهود
ثابت شود و مسلمان از آن خیانت مبرا شود و مع ذلک قوم طعمه برائت ذمت و پاک دامنی او گواهی میدادند پس
بجهت حسن ظن که آنحضرت را بمسلمانان بود خواست که قصد عتاب یهودی کنند از حضرت رب الارباب خبر رسید که
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و درستی لِتَحْكُمَ
بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه شناسا گردانیده است خدای تعالی
ترا و آنرا وحی کرده بتو وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت کنندگان و دفع خیانت از ایشان
خَصِيمًا دشمن کسی که بیگناه است وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه
کن و توفیق از و طلب در جمیع امور إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا بدرستی که هست خدای آمرزنده و بردارنده کسی که طلب آمرزش
کند رَحِيمًا مهربان برو وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ و خصومت مکن از قبل آنانکه خیانت
میکنند بانفسهای خود و قوم او که با خیانت او در ساخته اند و بدروغ گواهی برائت ذمت او داده اند و حمایت و نصرت
او کرده اند بجهت این وبال خیانت راجع بانفس ایشانست إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد
مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر کرا که بسیار خیانت کننده است أَثِيمًا گناهکاری که مستغرق باشد در گناه خود این عبارت
بر اصرار و توغل او در اثم و خیانت بدانکه دلالت نمیکند بر آنکه از رسول خیری صادر شده باشد که شایستهٔ او نبوده باشد
چه قول و لا تکن للخائنین خصیما و قوله و لا تجادل هیچکدام دلالت نمیکند بر آنکه آنحضرت اظهار خصومت و جدال کرده باشد
چه بسیارست که نهی متوجه میشود بکسی که گناه از و صادر نشده باشد و بجهت مبالغه و الحاح در نهی آن و قوله و استغفر الله
نیز دلالت نمیکند که گناهی از آنحضرت صلعم صادر شده باشد زیرا که استغفار مخصوص بمذنب نیست بلکه گاه هست که بر وجه
کسر نفس و توجه تمام بمولی می باشد و یا بجهت قصد مثوبه زیرا که استغفار طاعتیست مستقل و موجب ثواب دلایل عقلیه
بر عصمت انبیا علیهم السلام از صغایر و کبایر مصدق اینست و در مجمع البیان آورده که خطاب اگرچه ظاهر بآنحضرت رسالتست
لیکن مراد تادیب امت مرحومه است بر آنکه مبادرت نکنند بمجادله از قبل خصیم مگر بعد از ظاهر شدن وجه حق زیرا که
آنحضرت صلعم از جمیع معاصی مبراست و یا آنکه حقیقت خطاب بحضرت باشد و قصد مجادله برای خصیم نه بر فعل آن
و قصدی که بعد از ظن غالب باشد و بجهت علامات ظاهر و چون شهادت شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست از تتمهٔ
قضیهٔ مذکوره است که میفرماید يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان میکنند از مردم خیانت را یعنی از مردمان

بجهت

بجهت خیانت و خوف وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و پنهان نمیدارند از خدا که سزاوارتر است بر آنکه پنهان از و
بروجه خوف از عقوبت او وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست و ضمایر و اسرار ایشان از و پنهان
نیست پس باز پوشانیدن خیانت از و بترک آنست چه طریقی دیگر نیست با و مگر ترک آنچه قبیح است و بران مواخذه
میکند و ایشان استخفاف میکنند خیانت را إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ آنهنگام که بشب تدبیر و تزویر
میکنند آن چیزی را که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ مرویست که بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت
میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد و پیغمبر سوگند او را که مسلمانست قبول خواهد کرد و گواهی ما را نیز خواهد شنید
و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد کرد وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و هست خدای تعالی بآنچه میکنید
شما از تدبیر بد مُحِيطًا احاطه کننده است بعلم و هیچ چیز از علم او خارج نیست پس همه شما را بر وفق عمل حق و باطل جزا
و سزا خواهد داد هَا أَنْتُمْ آگاه باشید شما از بنی ظفر هَؤُلَاءِ آن گروهید که از حمیت جاهلیت جَادَلْتُمْ
عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دفع کردید از خائنان خیانت را بجدال در زندگانی دنیا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ
پس آنکه خصومت و جدال کند با خدای تعالی و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان در روز
رستخیز أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا یا کیست آنکه باشد بر ایشان نگاهبان نگذارد که ایشان را عذاب
کند وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس
خود که آن بغیر سرایت نکند بلکه راجع بنفس خودش باشد و گویند مراد بسوء صغیره است و بظلم کبیره یا اول ما دون شرکست
و دویم شرک و بر هر تقدیر چون آن فعل آرد ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه
و انابت يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا یابد خدای تعالی را آمرزندهٔ گناهان او را رَحِيمًا مهربان بفضل خود
برو و درین آیه ترغیب طعمه است و قبیلهٔ او بتوبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و
خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ پس جز این نیست که میکند آن عمل را
بر نفس خود یعنی ضرر کسب آن اثم از نفس او بدیگری نمیرسد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای تعالی دانا بدزدندهٔ
زره حَكِيمًا حکم کننده در مجازات آن بدست بریدن وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه
بخطا از و واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناه کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر شود ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس نسبت دهد آنرا
یعنی تهمت نهد بآن گناه بَرِيئًا بیگناهی را چنانکه طعمه بزید بست فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس
بدرستی که بر داشت دروغی را که از آن مبهوت و متحیر میمانند بیگناهان اگر بایشان نسبت میدهند وَإِثْمًا مُبِينًا
و گناهی ظاهر بسبب تهمت نهادن بر غیر خود پس بر سبیل منت میفرماید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ و اگر فضل خدای

بودی بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت این کار اعلام داد ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد عتاب یهودی
و تصدیق طعمه بواسطه گواهی دروغ باز داشت لهمت طائفة منهم هر آینه قصد کرده بودند
گروهی از بنی ظفر ان یضلوک آنکه بگردانند از راه راست که آن حکم بحق است وما یضلون الا انفسهم
و در خطا و ضلالت نمی اندازند مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل جز بدیشان راجع نیست وما یضرونک من شیء
و ترا زیان نمیتوانند رسانند بهیچ چیز هر چند که قصد تمام درین باب داشته باشند چه تو در پناه عصمت خدایی و آنچه بخاطر
خطیر تو گذشت بجهت اعتماد تو بر ظاهر امر نه میل در حکم وانزل الله علیک الکتاب و فرو فرستاده است
خدای تعالی برای تو قرآن را والحکمة و بیان احکام آن را وعلمک و در آموزانیده است ترا ما لم تکن
تعلم آنچه نبودی که خود بدانی از خفیات ضمایر و یا از امور دین و احکام و نزد بعضی آن علمست بآنچه واقع شده
و آنچه بعد ازین واقع شود تا بقیامت که حق تعالی در شب معراج بآنحضرت عطا فرموده چنانکه در احادیث معراجیه
آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من چکانیدند که بآن دانا شدم هر چه در زمان ماضی واقع شده و هر چه در مستقبل واقع شود
و این علم بوراثت با ائمه اثنی عشر علیهم السلام انتقال یافته و در کتاب بصائر الدرجات فی علوم آل محمد ص که تصنیف شیخ
جلیل ابی عبدالله محمد بن حسن صفار است مذکور است که روایت کرده عباس بن معروف از حماد بن عیسی و او از حریز و حریز
از ابو بصیر که ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله عالم بود بجمیع پیغمبران و هر چه در ماضی
واقع شده و هر چه در مستقبل واقع شود تا روز قیامت و نیز روایت احمد بن محمد که عبدالرحمن بن ابی نجران از یونس بن
یعقوب روایت نمود که حارث بن مغیره و عبد الاعلی و عبیده بن بشیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت
فرمود که والله انی اعلم ما فی السموات وما فی الارض وما فی الجنة وما فی النار وما کان وما
یکون الی ان یقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در همه زمین است و آنچه
در بهشت و آنچه در دوزخ است و آنچه واقع شود تا وقتی که قیامت قایم شود و اینکه ائمه هدی از مغیبات خبر میدادند از ثمره
این علم است و این از فضل الهیت و عنایت پادشاهی چنانکه میفرماید وکان فضل الله علیک و هست فضل حق تعالی
بر تو عظیما بزرگ که علوم غیر متناهیه را بتو تعلیم فرموده و ترا از زینت مرتبه داده بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه
و سفلیه بواسطه تو کرده که لولاک لما خلقت الافلاک لا خیر فی کثیر من نجویهم از تتمه قضیه طعمه است یعنی
نیکویی در بسیاری از راز گویندگان یعنی قوم طعمه که شب مشورتها کردند در خلاصی طعمه یعنی خیری در راز گفتن ایشان نیست
الا من امر مگر راز گفتن کسی که فرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف یا معروف و آن هر خیریست که حد
شرع مستحسن باشد او اصلاح بین الناس یا امر نماید باصلاح کردن میان مردمان و رفع کدورات از دلهای ایشان

و الفت انداختن در قلب ایشان و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که از ابو عبدالله صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی
درین آیه امر فرموده که باید که اثر کدورت بر روی تو بیشتر از برادر تو نباشد پس اظهار بشاشت کن برای برادر خود و نیز
در آن تفسیر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که همچنانکه حق تعالی زکوة مال را بر شما فرض کرده زکوة جاه را
بر شما فرض کرده است و زکوة جاه اظهار بشاشت است و خوشخویی بر همه مؤمنان ومن یفعل ذلک ابتغاء
مرضات الله و هر که بکند اینها را که مذکور شد برای خوشنودی خدای تعالی فسوف نؤتیه اجرا
عظیما پس زود باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ که در حساب و شمار نیاید در کشاف از حضرت رسالت ص مرویست
که هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضرتست باو و فایده بدو نمیرساند مگر امر بمعروف و نهی از منکر و ذکر خدای سفیان
ثوری این حدیث را از شخصی شنید گفت هیچ میدانید که ماخذ این حدیث در قرآن کجاست گفتند نه گفت نه فرموده
قوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجویهم تا آخر و قوله والعصر ان الانسان لفی خسر مرویست که بعد
از ثبوت خیانت طعمه از خوف قطع ید بگریخت و بجانب مکه شد و مرتد گشت و نقب در خانه کسی همی زد دیوار فرود
آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در
خواست کردند که از مدینه گریخته و پناه بما آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه
بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانیان را مشغول ساخته پاره از امتعه ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر
وی را بگرفتند و بکشتند و قولی آنست که در جده بدریا نشسته بود کیسه زری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن
او را در دریا انداختند و هنوز بقعر آب نرسیده بود که بآتش دوزخ ملحق شد حق تعالی در باره او فرمود که
ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول من بعد ما تبین له الهدی از پس آنکه
ظاهر شد مر او را هدایت که طریق حقست بواسطه وقوف بر معجزات و ظهور دلایل و اضحات ویتبع غیر سبیل
المؤمنین و پیروی کند غیر آن راه را که مؤمنان بر آنند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقیقیه نوله ما تولی
بگردانیم او را در آنچه برای دوست آنچیزی که دوست داشته است آن را درین سرای که آن کفر و ضلالتست با بنوحه که او را
در دایره کفر و اهل ارتداد و ضلال داخل کنیم ونصله جهنم و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا
و بد بازگشتیست دوزخ و نیز در باره طعمه که مرتد شد میفرماید که ان الله لا یغفر ان یشرک به و بدرستی
که خدای تعالی نیامرزد آن را که شرک آرد بخدای ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و بیامرزد آنچه
غیر شرکست هر که را خواهد از ابن عباس مرویست که نزول این آیه در شان پیری بود از اعراب که بجناب نبوت آمد صلی الله

آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام
و بجز از او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای تعالی نکرده ام و تصور آن نداشته ام
که یک لحظه خدا را بگریختن خود عاجز کردم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توجه کننده بدرگاه او حال من چگونه می بینی
حق تعالی بدین آیه مژده داد که همه گناهان غیر از شرک امید آمرزش هست وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آورد
بخدای تعالی فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور در نهایت ضلالت
چه شرک اعظم انواع ضلالتست إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ نمی پرستند مشرکان بدون خدای تعالی إِلَّا إِنَاثًا
مگر بتانرا که ماده کانند بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات عزی و منات و غیر آن و بجهت اینکه هر قبیله را بتی
بود که آنرا می پرستیدند و آنرا انثی بن فلان می نامیدند و یا بجهت عدم عقل ایشانرا اناث گفته که در نهایت نقص عقلند
ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بوده که خود را بخدمتکاران
مینمودند و با ایشان تکلم میکردند و باین اعتبار بتانرا اناث میگفتند و حضرت میفرماید که وَإِن يَدْعُونَ و نمی پرستند
بحقیقت آنرا که میخوانند إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا مگر دیو گشته در ضلالت و بیرون رفته از فرمان برداری
حضرت عزت لَّعَنَهُ اللَّهُ رانده است خدای تعالی او را و دور کرده است از رحمت خود آورده اند که در بدایت اسلام
روزی جمعی از مشرکان در مکه جمع شده بتانرا سجده میکردند دیوی در شکم بت مهین باین بیت آواز بیرون داد نظم
جاء ناتیه علینا * دین آبائنا الکرام * یعنی جمعی آمده اند مراد محمد است و اصحاب او برما عیب میکنند و دین آبا
ما را مذمت میکنند با آنکه بعیب حامیان و کریمان بوده اند چون این بیت را مشرکان بشنیدند و یکبار آواز برآواز
نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند پس شخصی از مطلب آنحضرت فرستادند و یرا از آن
خبر دادند و گفتند ترا حاضر باید آمد تا بشنوی که خدایان ما چه میگویند پس موعدی کردند تا رسول حاضر شود و قول بتان را
بشنود حضرت دانست که آن از کار شیطانست درین اندیشه بود که جنّی مؤمن نزد وی آمده آواز داد و گفت
یا رسول الله غبار ملال بر خاطر خطیر خود راه مده که آن شیطانه که در درون بت مسعره بود من او را کشتم تو بسعادت بموعد
مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب باز دهم رسول خوشدل گشته روز دیگر مشرکان بیامدند و قربانها کردند و رسول الله را
حاضر کردند چون حضرت بدانجا رسید همه بتان بروی درافتادند مشرکان برخواستند و بتانرا راست کردند و
بهارها آنها را بر صلیب دوختند و ایشانرا ثنا گفتند و بعد از آن بسجده ایشان درآمدند و گفتند ای معبودان
آنچه دی روز میگفتید بگوئید تا محمد بشنود چون این سخن بگفتند از شکم بت مهین سه بیت شنیدند که مضمون آن بیتها این بود

که منم

که منم آنکس که مظهر گویند کشتم مسعره را که فاجر و طاغی بود و انکار حق میکرد و لعنت کرد او را پیغمبر ما که قرآن برو نازل شده
از پس موسی ما پروا نداریم و فرمان بردار امر و نهی اوئیم و مشرکان چون این بشنیدند با یکدیگر گفتند که محمد تا غایت مارا میفریفت
امروز خدایان مارا میفریبد و ازین روز کار اسلام ترقی کرده روز بروز متزاید میگشت تا قوت تمام گرفت و کفار
مغلوب و منکوب شدند و چون شیطان دشمن قوی است و در اضلال بندگان مهیا ازین جهت حق تعالی حکایت
بقول او میکند که دانسته به اعتراف او باضلال تا مکلفان از و احتراز کنند و بوسوسه او از راه نروند و میفرماید
وَقَالَ و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی که حق تعالی او را گفت که لعنت من بر تست تا روز قیامت
لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان تو بواسطه اضلال و اغوا نَصِيبًا مَّفْرُوضًا
بهره مقرر و معین یعنی اکثر ایشانرا تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده که از هزار کس از آدمیان نهصد و
نود و نه نصیب شیطانند و در ضلالت تابع او و در حدیثی دیگر واقع شده از هزار آدمیان یکی مر خدا راست و باقی
اهل دوزخ و نیز از گفتار شیطان حکایت میکند که او گفت وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه گمراه کردانم ایشانرا از طریق
حق بوسیله وساوس وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و البته در آرزو افکنم ایشانرا و بیارایم در چشم ایشان آرزوهای باطل
و جاه را چون طول حیات و تاخیر توبه یا عدم بعث و عقاب و ثواب یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب و غیر آن وَلَآمُرَنَّهُمْ
و هر آینه بفرمایم ایشانرا فَلَيُبَتِّكُنَّ پس تا هر آینه بکشایند و بشکافند و بروایت ابو عبدالله علیه السلام یعنی هر آینه
ببرند از اصل آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایانرا بجهت حرام کردانیدن آنچه حق تعالی حلال کردانیده
این اشارتست بآنچه عرب ران بودند از بحیره و سائبه و وصیله و حام که آنرا نصیب بتان میدانستند و تفصیل این در سوره
المائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ
پس تا هر آینه تغییر دهند آفریده خدا را یعنی نقص خلق آن نمایند چون خصیه کشیدن بندگان و تیز ساختن دندان
و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای و امثال آن و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد آنست
که دین خدای تعالی را تغییر و تبدیل دهند فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله وَمَن يَتَّخِذِ
الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان تابع او
شود و امر او را بر امر خدای تعالی اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا پس بدرستی که زیان کند
زیانی روشن چه سرمایه عمر از دست بدهد و بی بهره ماند و زیان کند بفوات بهشت و دخول دوزخ و هیچ خسرانی بآن
نمیرسد که شخصی تبدیل مکان کند که در بهشت نامزد او باشد بمکانی از دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشانرا

شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را چیزی که بآن نرسند و نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر فریب که عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضررست
بصورت نفع بمردمان مینماید أُولَئِكَ آن گروه که پرستندگان شیطانند و متابع او مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا و نیابند ایشان از دوزخ گریزگاهی
که بدانجا نقل کنند و از شدت عذاب پناه بآن برند و بعد از ذکر وعید بیان وعده میکند و میفرماید که وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و آنانکه گرویده اند و کرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ زود باشد که در آریم ایشان را ببوستانهایی که میرود از زیر درختان آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا درحالتی که جاویدان باشند در آن همیشه تاکید خلود است یعنی خلودی که هرگز انقطاع
نپذیرد وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا راست کرده سخن خود را راست کردنی
وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و کیست راست تر از خدای در سخن یعنی هیچکس از وراست گوتر نیست مرویست که
مسلمانان و اهل کتاب با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شده
و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته و در بهشت نرود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست
و کتاب ما نسخ کننده کتابهای شماست ما بهشت سزاوارتریم آیه آمد لَيْسَ نیست آن وعده که حق تعالی کرده از ثواب
بِأَمَانِيِّكُمْ بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند
بهشت نرود مگر یهود و نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت و مشقت باید کشید در ایمان آوردن و در
طاعات و عبادات و اجتناب از منهیات آنرا که بهشت باید مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که کند کاری بدی يُجْزَ بِهِ
جزا داده شود بآن در دنیا یا در آخرت این حکم عامست همه عالمیان را آورده اند که چون این آیه آمد صحابه بسیار متالم
شده گفتند یا رسول الله پس از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چه غیر از تو هیچکس از کردار بد خالی نیست حضرت فرمود
نه شما بیمار میشوید و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها بشما میرسد گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن جزای اینست و نیز فرمود
که هیچکس نباشد که او را مصیبتی نرسد الا که خدای تعالی آنرا کفاره گناهانش گرداند تا آنمقدار که اگر خاری در پایش رود
کفاره گناهان وی شود وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا و نیابد آن بدکار برای نفس خود
جزای از خدای تعالی دوستداری که مدد دهد و برساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ
مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ

او انثی

أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَئِكَ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ پس آنگروه عمل کنندگان مؤمن اند در آورده شوند ببهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی
در آیند ببهشت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستمدیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار گودی که در پشت استخوان خرماست
یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نکنند وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر و راه یافته تر از روی دین یعنی
هیچکس نیکوتر و صواب کارتر نیست در دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکس که تسلیم نمود و خالص گردانید
خود را لِلَّهِ برای خدای تعالی بالکلیه خود را متوجه او ساخت و خدایی که غیر او باشد نشناخت و یا روی خود را در سجده
برای او بسجاده بر زمین نهاد وَهُوَ مُحْسِنٌ درحالتی که او آینده است به نیکوییها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و پیروی کرد دین ابراهیم که موافق دین اسلامست حَنِيفًا درحالتی که این ابراهیم یا این پیروی او
مایلست از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و فرا گرفت خدای تعالی إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست
یعنی او را برگزید و مخصوص ساخت بکرامتی که مشابهت دارد بکرامی و بکرامت دوست با دوست در وجه تسمیه ابراهیم ع بخلیل چنین
نقل کرده اند که در عهد ابراهیم ع قحط پدید آمد و چون مردم همیشه از خوان احسان خلیل فواید یافته بودند درین سال بجهت
جوع بیشتر رجوع باو میکردند آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار میکرد همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد بنزدیک
دوستی که متعهد او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما اثر
قحط ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بود چاره میتوان کرد فاما شنیده ام
که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم و جوانمردی میخواهد که این طعام را بر ایشان صرف کند القصه گندم
بملازمان حضرت ابراهیم علیه السلام نداد و ایشان نیز بها نیافتند تا گندم بخرند بالضروره بازگشتند و چون بحوالی
شام رسیدند ایشان را از شرم آمد که شتران را خالی بشهر آورند از جهت آنکه بسی گدایان و بی نوایان چشم براه داشتند که شتران
خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد آمد پس شتربانان در حوالی شام جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه در آوردند ابراهیم
چون بر کیفیت این حال اطلاع یافته تنگدل شده و روی بمسجد نهاد در آنحال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار
شد و جوالها را پر دید خرم و خوشدل شده سر یکی را بگشاد آرد میده دید در غایت سفیدی و پاکیزگی
بیرون آورد و پاره از آن خمیر کرد و نان پخت و بعیال و اطفال و درویشان داد و چون از مسجد باز آمد بوی نان
بمشامش رسید پرسید این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم فرمود این از نزدیک دوست من
الله است حق تعالی و را بدین جهت دوست خود گفت و این روایت علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم و وی از ابی عبد الله ع

نقل کرده‌اند و بعضی آنست که حق تعالی ابرهیم را بجهت آن خلیل خود خواند که وی امتحان کرد بتن و مال و فرزند وی طالب ایمان
داد و فرزند بقربان و تن بآتش نمرود و جان بحضرت ایزدی پس بدین سبب باین تسمیه یافته و چون اتخاد خلیل توهم احتیاج
حق تعالی است بخلیل از جهت دفع این توهم میفرماید بقوله وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و مر خدای راست آنچه
در آسمانهاست و هرچه در زمینست پس محتاج بهیچ چیز و هیچ کس نباشد و هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی
گزیند وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا و هست خدای تعالی بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت
پس عالم باشد باعمال ایشان و جزا دهنده بر همه خیر و شر بعد از آن عود کلام میکند بذکر زنان و یتیمان که بعضی از احکام
آن در اول سوره مذکور شده میفرماید که وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ و طلب فتوی میکنند از تو در باب
زنان یعنی در میراث ایشان مراد دختران ام کحه است چنانکه گذشت و جواب اعراض عیینه بن حصین در حضرت رسالت
که چرا هر یک از دختر و خواهر نصف مال میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ بگو
ای محمد در جواب معترض که اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را
در باب میراث ایشان وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ بگو با ایشان آنچیز را که خوانده میشود بر شما فِي الْكِتَابِ
در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در باب یتیمان که زنانند اللَّاتِي آن زنان که لَا تُؤْتُونَهُنَّ
نمیدهید ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ
و رغبت میکنید در آنکه نمیخواهید ایشان را و مالهای ایشان را بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد خدای
در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدادند و عرب چنانکه میراث
بزنان نمیدادند و باطفال نیز نمیدادند وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى و دیگر حکم میکند که قیام نمایید برای
مهم یتیمان در مهر و میراث با ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و با ایشان میکنید
از نیکویی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا پس براستی که خدای هست بآن
نیکویی دانا و بران جزا خواهد داد از ابوجعفر صلوات الله علیه روایتست که خوله بنت محمد بن مسلمه در خانه رافع بن
حدیج بود و چون پیر شد رافع زن جوان بر سر او خواست و قصد داشت که او را طلاق دهد زن گفت مرا رها مکن که نوبت خود را
بزن تو بخشیدم قبول نکرد زن شکایت شوهر بعرض سید کاینات رسانید آیه آمد که وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ
مِنْ بَعْلِهَا و اگر زنی بترسد یعنی دریابد بقرینه شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدنی از صحبت او بجهت دریافتن کراهت
از او و منع حق او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمه او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا

بَيْنَهُمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا صلح را یعنی آشتی کنند بآنکه زن
مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزن دیگر واگذارد و مرد نیز حق قدیمی او را نگه دارد و او را از خود جدا نکند
وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت و طلاق و نزد ارباب تفسیر آنست که حضرت رسالت صلی الله
سوده بنت زمعه را طلاق داد و او بر سر راه حضرت نشست تا وقتی که سید عالم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله
مراجعت نمایی بجدا کنونکه دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت
خود را بزنان دیگر میبخشم حضرت بوی رجعت فرمود و این آیه نازل شد که صلح از مفارقت بهتر است وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ
الشُّحَّ و حاضر گردانیده شده اند نفسها بخل یعنی طبیعت انسانی تقاضا میکند که بخل لازم او باشد و از وجدا نشود و لهذا
هر یک از زوجین در مسامحه با یکدیگر بخل میورزند که طبیعت مرد کراهت دارد از انفاق و کسوت و قسمت و غیر آن و طبیعت
زن مقتضای آنکه حق را از نفقه و کسوت و قسمت و مانند آن بزن دیگر بخشد مراد تمهید عذر است از مضایقه میان
زن و شوهر که با یکدیگر مضایقه میکنید معذورید پس باید که بعد از مصالحه کینه یکدیگر را از خاطر خود محو کنند که حقد و مضایقه
از اثر طبیعت و خود را از آن باز داشتن در نهایت عسر پس خلاف طبیعت خود نمایید تا ثواب عظیم یابید وَإِنْ تُحْسِنُوا
و اگر نیکویی ورزید در زندگانی ای مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
پس براستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا و بینا پس
جزای شما خواهد داد بدان وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر
یک زن دارید آنکه عدل ورزید و راستی و سویت نگه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل حقیقی
آنست که البته میل واقع نشود و میل قلبی نسبت بزنان مساوی باشد و اصلا میل طبیعت بیکی بیشتر نباشد از دیگری و این
متعذرست وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگرچه حریص باشید بر ارتکاب عدل و آنچه غایت جد و جهد شماست در آن بجای آرید
که بر آن قدرت نخواهید داشت و لهذا حضرت رسالت صلعم با آنکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود میگفت بار
خدایا این قسمت منست در آنچه میتوانم از صحبت و نفقه پس مواخذه مکن مرا در آنچیز که قدرت ندارم که دوستی بعضی و میل طبیعت
بیکی دون دیگری چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل
بترک آنچه بر آن قدرت دارید پس میل اختیاری با میل غیر اختیاری ضم میکنید فَتَذَرُوهَا پس بگذارید آن زن را
از و بالکلیه رغبت کرده باشید كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که معلق باشد میان آنکه بیوه باشد یا شوهر دار
یعنی نه او را شوهردار توان گفت بجهت رعایت نکردن شوهر حقوق زوجیت و نه مطلقه اش توان گفت بجهت علاقه زوجیت

و در حدیث آمده که هر که را دو زن باشد و او بجانب یکی میل کند یکی دون دیگری در ادای حقوق وی روز قیامت نیمه بدن او میل کرده باشد
بطرف پشت وان تصلحوا و اگر اصلاح آرید آنچه فاسد ساخته اید از حقوق زنان از زمان گذشته وتتقوا و پرهیز کنید از مثل
این عملها در زمان آینده فان الله کان غفورا پس بدرستی که خدای تعالی هست آمرزنده گناه عاصیان که در زمان
گذشته واقع شده باشد رحیما مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل این آیه دلالت میکند بر وجوب قسمت میان
زنان و تسویه در انفاق و صحبت و غیر آن از صادق علیه السلام مرویست که در وقتی که پیغمبر صلعم بیمار بود او را در حجره نه زن
میگردانیدند بنوبت تا خوشدل گرداند زنان را و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دو زن داشت هر گاه که روزی در خانه یکی
از آن دو زن بود وضو نمیساخت در خانه زن دیگر و معاذ بن جبل در یک روز دو زن از وی فوت شد بجهت طاعون قرعه زد
میان ایشان در تقدیم غسل و کفن و دفن وان یتفرقا و اگر بجهت عدم مساوات جدا شوند هر یک از زن و شوهر
از صاحب خود بطلاق یغن الله کلا من سعته بی نیاز گرداند خدای تعالی هر یکی را از جود خود و ان خود
باین وجه که تسلی دهد هر یکی را یا بدلی برای هر یک پدید آرد وکان الله واسعا و هست خدای تعالی فراخ بخشش بر
بندگان خود حکیما محکم کار در امهال و احکام خود ولله ما فی السموات وما فی الارض و مر خدا راست
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست پس قادر باشد بر اعطای روزی بعد از آن در باب رعایت حقوق الناس و
حقوق الله میفرماید ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم آنانرا
که داده شده اند کتاب توریت و انجیل من قبلکم پیش از شما که یهود و نصاری اند وایاکم و شما را نیز وصیت
میکنیم یعنی میفرماییم ان اتقوا الله بانکه بپرهیزید از ترک و سایر معاصی وان تکفروا و گفتیم ایشانرا که اگر کافر شوید
در مخالفت فرمان من که مرا هست بتقوی فان لله پس بدرستی که مر خدا راست ما فی السموات وما فی الارض
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک جمیع مکونات است پس کفر و معاصی شما ضرری باو نرساند همچنانکه
ایمان و طاعت و عبادت شما او را نفع نمیرساند وصیت او شما را بتقوی بجهت آنست که تا بوسیله او ثواب ابدی بشما عطا
فرماید وکان الله غنیا و هست خدای تعالی بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حمیدا
ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند ولله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از ملایکه و غیر
آن وما فی الارض و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و معادن تکرار این قول بجهت مبالغه است در غنای
او وکفی بالله و بسنده است بخدای وکیلا کفایت کننده مهمات بندگان پس متوجه بارگاه او شوید و یاری از و
طلبید بعد از بیان کمال قدرت خود میکند بقوله ان یشا یذهبکم اگر خواستی خدای تعالی که برد شما را و فانی

سازد

سازد و میرد و فانی میساخت شما را ایها الناس ای مردمان ویات باخرین و می آورد یعنی ایجاد
میکرد گروهی دیگر را که فرمان بردار او باشند همچنانکه امم سابقه را مانند قارون و عاد و ثمود و نمرود و فرعون که در
عدد و جمعیت از شما بیشتر بودند هلاک کردیم بجهت طغیان و عصیان شما را نیز توانیم که هلاک گردانیم و شما دانید که این
جهان باز پس مانده بسیار کسانست که بجهت شامت کردار خویش بعذاب مستاصل گشته آنرا واگذاشته اند در خبر است که جبرئیل
روزی نزد حضرت رسالت صلعم آمد در وقتی که دو مرد در نزد او حاضر بودند و در قطعه زمینی دعوی میکردند و منازعه بسیار
مینمودند جبرئیل تبسم کرد حضرت منشا تبسم پرسید گفت درین زمین که این دو کس بر سر آن با هم نزاع میکنند چهل هزار مالک
آنرا یاد دارم وکان الله و هست خدای تعالی علی ذلک بر آفریدن و فانی ساختن قدیرا توانایی
که هیچ چیز او را از آنچه خواهد عاجز نگرداند من کان یرید ثواب الدنیا هر که باشد که خواهد بعمل خود پاداش
این سرای چون مجاهد که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله ثواب الدنیا والاخرة پس نزدیک خدای
تعالیست پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت و آن شریفست یعنی باید که طالب شریف شود و از خساست خود را باز
دارد و اگر با شریف مایل گردد خسیس تابع آن خواهد بود چه اگر مجاهد مثلا برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت
که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و با وجود این غنیمت دنیا بوی رسد پس توجه باصل باید کرد که فرع تابع اصلست
وکان الله سمیعا بصیرا و هست خدای تعالی شنونده قولها و بیننده همه فعلها و عارف همه پس هر کس را بحسب
قصد و غرض جزا خواهد داد یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان کونوا قوامین بالقسط
باشید ایستادگان بعدل یعنی جهد کنندگان در قاعده عدالت و مواظبت نمایندگان بران شهداء لله باشید
گواهان برای خدای تعالی یعنی براستی گواهی دادن ولو علی انفسکم و اگر چه بر نفس شما باشد یعنی که اقرار
کنید بحقی که در ذمت او باشد چه گواهی بیان حقست خواه بر گواه باشد خواه بر غیر او او الوالدین والاقربین
یا بر پدر و مادر و خویشان نزدیک ان یکن اگر باشد آنکسی که گواهی برو واقع شده یا از برای او غنیا او فقیرا
توانگر یا درویش یعنی اگر غنیست بر غنای او احترام مکنید در منع شهادت و اگر فقیر است ترحم منمایید بر افلاس و فقر او در امتناع
از ادای شهادت بر وفا فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت
بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بران حکم نفرمودی چون حکمت و آنست که در ادای شهادت غنا و فقر مدعی علیه
رعایت نکنند بلکه بطریقی که واقع باشد گواهی بران دهند فلا تتبعوا الهوی پس متابعت مکنید هوای نفس را
ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان تلووا و اگر بپیچانید زبانها خود را از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض

اشتا

کنید از ادای شهادت و کتمان آن کنید فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستی که خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه
میکنید از عدل و میل خَبِیْرًا دانا پس شمارا بدان مکافات خواهد کرد و بعد از بیان اسلام و احکام شهادت امر میکند
بندگان را بایمان و شرایط آن و میفرماید که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آن کسانی که ایمان آورده اید
خطاب باهل اسلامست یا با منافقان که اظهار اسلام میکردند و باطنا کافر بودند یا با مؤمنان اهل کتاب چون ابن سلام
و اصحاب او که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و توریت و دیگر هیچ کتاب و پیغمبری ایمان نداریم پس بنا
بر اول معنی آنست که ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان اٰمِنُوْا ثابت باشید بر ایمان خود و از ان بر
نگردید و بر دوم منافقان را میگوید که ایمان آرید بدل همچنانکه بر زبان اعتراف میکنید و بر سیم مؤمنان اهل کتاب را میگوید
که همچنانکه ایمان آورده اید ببعضی کتاب و رسول ایمان آرید بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهٖ بخدا و رسول او که محمد است وَالْكِتٰبِ
الَّذِیْ نَزَّلَ عَلٰى رَسُوْلِهٖ و کتابی که فرو فرستاده است خدای بتدریج و بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتٰبِ
الَّذِیْۤ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ و بکتابهای نیز که یکبار فرستاده است پیش از قرآن وَمَنْ یَّكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَ
كُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ و هر که کافر شود بخدای تعالی و فرشتگان و بکتابهای او و فرستادگان او وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شد ضَلٰلًاۢ بَعِیْدًا گمراه شدنی در غایت دوری مقصد که اصلا راه بطریق حق نبرد
اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بموسی مراد یهودانند ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بپرستیدن
گوساله ثُمَّ اٰمَنُوْا پس باز توبه کردند بایمان آوردن ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثُمَّ ازْدَادُوْا
كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و آله و یا آنکه مکرر ارتداد از ایشان صادر شود و بعد ازان بر کفر
اصرار نمایند و زیاده سازند آنرا بعناد و جحود لَمْ یَكُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشانرا
چه حق تعالی دانسته است بعلم ازلی که این نوع کسانی هرگز ایمان نیاورند و بر ایمان نمیرند پس ایشانرا مغفور نسازد
وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ و نه آنکه راه نماید ایشانرا سَبِیْلًا راهی بحق باشد که ایمانست بلکه ایشانرا در خذلان و ضلالت
فرو گذارد و یا راه بهشت بایشان نماید کقوله تعالی و لا لیهدیهم الی طریق جهنم از ابن عباس نقلست که هر منافقی
که در عهد رسول صلعم خواه در رو خواه دیگر درین آیه داخلست و مؤید اینست که بعد ازین میفرماید که بَشِّرِ الْمُنٰفِقِیْنَ
بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم و استهزا بِاَنَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًاۙ بانکه مر ایشانراست عذابی دردناک
الَّذِیْنَ یَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِیْنَ منافقان آنانند که فرا میگیرند کافرانرا اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِ
الْمُؤْمِنِیْنَ دوستان خود از غیر مؤمنان اَیَبْتَغُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ آیا میطلبند نزدیک کافران یعنی

از دوستی ایشان ارجمندی و رفعت مرتبه را فَاِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت و ارجمندی لِلّٰهِ جَمِیْعًا
مر خدایراست همه آن یعنی جمیع عزت از جانب حضرت عزتست پس عزیز و ارجمند نمیشود کسی که وی او را عزیز نگردانده او
سبحانه عزت را برای اولیای خود دانسته لله العزة و لرسوله و للمؤمنین پس عزت ایشان هیچ نمایند بعد ازان منع لطف
میفرماید بقوله وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْكُمْ فِی الْكِتٰبِ و بدرستی که خدای تعالی فرو فرستاده برای شما ای مؤمنان در قرآن
و آن آیه اذا رایت الذین یخوضون ست تا آخر مضمون آنکه اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ اٰیٰتِ اللّٰهِ بدرستی که
چون بشنوید آیتهای خدای تعالی را از قرآن یُكْفَرُ بِهَا در حالتی که کافران منکر میشوند بدان وَ
یُسْتَهْزَاُ بِهَا و استهزا میکنند بآن فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران مستهزیان حَتّٰى
یَخُوْضُوْا فِیْ حَدِیْثٍ غَیْرِهٖۤ تا وقتی که شروع کنند در سخنی غیر استهزا اِنَّكُمْ اِذًا بدرستی که باشید
آنهنگام که نشست و برخواست کنید با ایشان در وقت استهزا مِّثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که با وجود
قدرت شما بر اعراض ایشان راضی شده اید بر صحبت ایشان و یا مثل ایشانید در کفر اگر باستهزای ایشان راضی
باشید اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِیْنَ بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقانست وَالْكٰفِرِیْنَ
و کافران و دیگران فِیْ جَهَنَّمَ جَمِیْعَا در دوزخ همه ایشان را همچنانکه در دنیا متفق و مجتمع بودند در عداوت
مؤمنان عیاشی باسناد خود نقل کرده از علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر این آیه گفته که هر گاه که بشنوی
که مردی جاحد و منکر حق است و تکذیب اهل حق میکند و ایشان را مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین
بعد ازان در وصف منافقان میفرماید الَّذِیْنَ یَتَرَبَّصُوْنَ یعنی اهل نفاق و کفر آنها اند که انتظار
میبرند نکبتی را بِكُمْ بشما فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ پس اگر واقع شود مر شمارا فتحی و نصرتی
از نزدیک خدای تعالی قَالُوْۤا گفتند منافقان مر شمارا اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ آیا نبودیم ما با شما و
مددکاری نکردیم مر شمارا پس سهم غنیمت مارا بدهید وَاِنْ كَانَ لِلْكٰفِرِیْنَ نَصِیْبٌ و اگر بود مر کافرانرا
بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان قَالُوْۤا گفتند مر کافرانرا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْكُمْ آیا غالب و مستولی
نبودیم بر شما و نمیتوانستیم که شمارا بکشیم یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ و آیا باز نداشتیم شمارا
یعنی البته ممنوع ساختیم شمارا مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان
گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس مارا در غنایم خود شریک سازید فَاللّٰهُ یَحْكُمُ بَیْنَكُمْ پس
خدای تعالی حکم میکند میان شما که مؤمنانید و منافق یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز که هیچکس را غیر او دعوی حکومت

باکافران نهی

نباشد وَلَن يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ هرگز نگرداند خدای تعالی مر کافران را عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا بر مؤمنان
حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند نه در دنیا و نه در آخرت و اگر چه در دنیا بقوت از ایشان در پیش باشند غرض که هرگز
در حجت بر مؤمنان غالب نخواهند شد یا معنی آنست که حق تعالی نهی کرده تسلط کافر را بر مؤمن پس جایز نباشد که زن
مسلمان و بنده مسلمان در تصرف کافر باشند بعد از ان از افعال قبیحه اهل نفاق خبر میدهد که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
يُخَادِعُونَ اللّٰهَ بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و خفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ
و خدا جزا دهنده ایشانست بر مکر و فریب ایشان و آنچنان باشد که روز قیامت ایشان را نوری دهند چنانچه مؤمنان را
داده باشند و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان صورت باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان افرو
میرد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ
بسوی نماز قَامُوا كُسَالَىٰ برخیزند در حالتی که کاهلان باشند مانند کسی که او را بزور بر پا داشته باشند
يُرَاءُونَ النَّاسَ مینمایند خود را بمؤمنان و بریا نماز میکنند تا پندارند اهل ایمان که ایشان
مؤمنانند و اگر کسی از اصحاب ایشان را نمی بیند ترک نماز میکنند وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا و یاد نمیکنند
خدای را مگر یاد کردنی اندک که آن در زمانیست که کسی ایشان را می بیند عیاشی باسناد خود از سعد بن زیاد نقل کرده
که ابو عبد الله علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که فردای
قیامت نجات بچه چیز باشد حضرت فرمود که نجات آنست که با خدای تعالی مکر و مخادعه نکنید تا خدای تعالی با شما
در صورت مکر معامله نکند و هر که خدای تعالی با او مجادله و مکر سلوک کند او مکر با نفس خود کرده باشد گفتند مخادعه
با خدای تعالی بچه وجه است فرمود بآنکه شخصی عمل کند بآنچه خدای تعالی فرموده و مراد او از ان عمل غیر او سبحانه
باشد پس از شرک بخدای تعالی بپرهیزید که فردای قیامت ریاکار را از چهار اسم خوانند بآنکه ای کافران ای فاجران
ای غادران ای خاسران عمل شما نابود شد و اجر شما باطل گشت پس شما را هیچ نصیبی نیست و طلب اجر خود از آنکس کنید
که عمل برای او کرده اید حاصل که منافقان نماز را بریا میگذارند مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ در حالتی
که مترددند و متحیرند میان کفر و ایمان لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ نه با گروه مؤمنانند بجهت کفر باطن
تا ایشان را باشد آنچه مؤمنان راست وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و نه با کافران بجهت اظهار اسلام تا بر ایشان
باشد هر چه کفار راست خلاصه معنی آنست که نه مؤمن مخلصند و نه کافر صریح وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ و خدای فرو
گذارد و خذلان نماید بجهت عناد و جحود او با وجود علم او بحقیقت اسلام حق تعالی نظر لطف و توفیق از او باز

دارد

دارد فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی مر او را راهی بحق و ثواب حضرت رسالت پناه صلی الله فرموده که مثل
منافقان مثل گوسفندیست که در میان دو گله گوسفند ایستاده باشد متحیر و سرگردان و نظر باین گله کند و بآن
گله نداند که تابع کدام شود و بکدام ملحق گردد بعد از ان نهی میکند مؤمنان را از دوستی کردن با کافران همچنانکه
عادت اهل نفاقست و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا
الْكَافِرِينَ فرا مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بجز از مؤمنان چه این
عمل منافقانست که با دشمنان خدای تعالی دوستی کنند پس خود را با ایشان مانند مگردانید أَتُرِيدُونَ أَن
تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ آیا میخواهید آنکه بگردانید خدای را بر عذاب خود سُلْطَانًا مُّبِينًا حجتی روشن که آن
دوستیست با کافران که موجب عقوبتست چه موالات با ایشان دلیلست بر نفاق و جزای نفاق خود دانسته که
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند
در دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه بدل کافرند و کفر را با مکر و استهزای
مسلمانان جمع کرده اند پس خبیث ترین کفره باشند و در کشاف آورده که چون منافق را بدوزخ حکم کنند و بدرکه اول
در آرند مالک گوید که ای آتش بگیر ایشان را آتش گوید که حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند که
مجازی گفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم
رسند آتش آن درکه گوید که حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا ایشان را ببینیم چون در دل ایشان خزانه کفر و
شرک باشد آتش در ایشان بچسپد و دایم الابد در عذاب باشند وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا و نیابی مر ایشان را
یاری که حمایت نموده ایشان را از ان درکه بیرون آرد و در خبرست که حق تعالی درین درکه تابوتها وضع فرموده
از آتش و آن جای منافقانست و این عذاب چنین مر ایشان راست وقتی که با صفت نفاق بمیرند که اگر از ان تایب
شده باخلاص تمام ایمان آرند از جمله اهل ایمان خواهند بود همچنانکه میفرماید که إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
وَأَصْلَحُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق و باصلاح آرند آنچه فاسد کرده باشند در حال نفاق از خبث عقیده
وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ و خالص و پاکیزه گردانند
دین خود را لِلّٰهِ برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای خدای تعالی بخلاف آنکه در وقت نفاق قصد
میکردند از ریا فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بتوبه و صلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان
باشند و در شماره ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای تعالی

مؤمنانرا اَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وثوابی جمیل بعد از این خطاب باهل نفاق میکند که تایب ومؤمن شده
باشند ونیت را باصلاح آورده میفرماید که مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا
عذاب کند شمارا اِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گویید بر نعمتهای او ومنعم حقیقی خود را بشناسید وَآمَنْتُمْ وتصدیق
کنید بوحدانیت او وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا وهست خدای تعالی ثواب دهندهٔ مؤمنان عَلِيمًا دانا بحقوق
شکر وایمان مرویست که شخصی جمعی را بضیافت برد وطعامی نزد ایشان حاضر نساخت ایشان بهرجا که میرسیدند
از بی مروتی او حکایت میکردند مردمان ایشانرا بران شکایت عتاب کردند این آیه درباره ایشان آمد که لَا
يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا
مَنْ ظُلِمَ بدی از گفتار مگر آشکارا کردن کسی که بروستم کرده باشند یعنی دعا کردن بر ظالم واظهار تظلم از دست او
ومظلوم مخیر است میان آنکه بدی ظالم را بعفو درگذراند ویا از و انتقام کشد وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا عَلِيمًا
وهست خدای تعالی شنوا باقوال ودانا بافعال بندگان اِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوئی و
طاعت را اَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان بجای آرید آنرا اَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ یا عفو کنید از بدی که بشما بدان مؤاخذ
شده اید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا پس بدرستی که خدای هست بسیار عفو کننده از عاصیان وبا وجود قدرت بر انتقام
ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان وثواب عفو کنندگان درین آیه تحریض مظلومانست بر عفو تا بخلق خدا متخلق شوند
با آنکه رخصت انتقام دارند اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ تحقیق که آنانکه کافر میشوند بخدای تعالی
وَرُسُلِهِ وبپیغمبران او وَيُرِيدُونَ اَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ ومیخواهند که جدائی افکنند
میان خدای تعالی ورسولان او بآنکه ایمان آرند بخدا وکافر شوند به پیغمبران او وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ
بِبَعْضٍ ومیگویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وکافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند
که میگفتند ایمان داریم بموسی وعزیر وکافریم بعیسی ومحمد صلی الله وَيُرِيدُونَ اَنْ يَتَّخِذُوا ومیخواهند که فرا
گیرند بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا میان ایمان وکفر راهی حال آنکه ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق بجمیع پیغمبران
او اُولٰئِكَ آن گروه که میان کفر وایمان طریقی فرا گرفته اند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشانند کافران که کامل اند
در کفر حَقًّا ثابت کفر در ایشان وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ وآماده کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا
عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وکسانی که ایمان آورده اند بخدای تعالی
وفرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وجدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده اند

اُولٰئِكَ آن گروه که مؤمنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم وحفص بیا میخواند یعنی
خدای تعالی بدهد ایشانرا اُجُورَهُمْ مزدهای ایشانرا که بهشت عدنست وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا
وهست خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان ایشان رَحِيمًا مهربان بزیاده دادن ثواب بایشان بعد از آن عناد
اهل کتاب را بیان میفرماید که يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتَابِ سؤال میکنند از تو اهل کتاب واحبار
علمای یهود بودند مانند کعب بن اشرف وفنحاص بن عازورا که بحضرت رسول گفتند که اگر راست میگوئی که پیغمبری
یکبار کتابی بیار از آسمان چون توریه وبروایتی دیگر از آنحضرت درخواستند که کتابی بیار چنانکه موسی آورد
پس حق تعالی ازین خبر داد که علمای یهود از تو درمیخواهند اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آری برای ایشان
یکبار كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان چون توریت وبروایتی دیگر از آنحضرت درخواستند که کتابی
بیار که ما معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام ما هر یک کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی چون این سؤالات
بروجه عناد ولجاج بود حق تعالی اجابت نفرمود برای تسلیهٔ آنحضرت که ازین سؤالات ملول شده بود فرمود که
ای محمد ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى پس بدرستی که این گروه یهود از نسل ایشانند که درخواستند
از موسی اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر ازین که از تو درمیخواهند فَقَالُوا اَرِنَا اللّٰهَ پس گفتند
بنما بما خدای را تا ببینیم او را جَهْرَةً بعیان وآشکارا فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت
ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد وهمه را بسوخت بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال ایشان
که سبب رؤیت خدای تعالی بود ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند جمعی دیگر از ایشان گوساله را
بخدائی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ پس از آنکه آمده بود بایشان معجزهای روشن چون عصا ویدبیضا
وامثال آن فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را با وجود عظم آن بعد از توبه ایشان
وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا وو دادیم موسی را تسلطی که ظاهر بود بر ایشان واز جمله این بود
که گوساله پرستانرا امر کرد که یکدیگر را بکشید تا توبه شما قبول افتد ایشان فرمان او بجای آورده شمشیر در یکدیگر
نهادند ویکدیگر را میکشتند تا اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سوره البقره گذشت وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ
وبرداشتیم بر زبر ایشان کوه طور را بمقدار عرض لشکر در وقتی که از احکام توریت امتناع کردند وآنچه موسی ع بدیشان
آورده بود قبول نمیکردند پس کوه بر بالای سر ایشان بداشتیم بِمِيثَاقِهِمْ بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهت
خوف وقوع کوه بر ایشان قبول پیمان وعهد کردند آنچه موسی گوید از احکام شریعت قبول کنند وبعد از ان نقض عهد کردند

وَقُلْنَا لَهُمُ وگفتیم ایشان را بعد از شکستن عهد بزبان موسی یا یوشع بن نون که ادْخُلُوا الْبَابَ
درآیید بدروازهٔ شهر اریحا سُجَّدًا در سجده کنندگان باشید و آن وقتی بود که به بیت المقدس رسیده خواستند
که بدری دیگر باندرون روند ما گفتیم که از باب ایلیا درآیید و بکلمهٔ حطّه که بزبان شما استغفار است قایل شوید ایشان
از سجده امتناع کردند و از دری دیگر داخل شدند و بجای حطّه حنطه گفتند و تفصیل این نیز در سورهٔ البقره گذشت وَقُلْنَا لَهُمْ
وگفتیم ایشان را بزبان داود عم لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ستم مکنید و از حد در مگذرید در حکم روز شنبه یعنی
درین روز کسب مکنید و بطاعت مشغول شوید ایشان در زمان موسی فرمان بردند اما در زمان داود عم نقض
عهد کرده از احکام آن درگذشتند و بجهت این به بوزینه مسخ شدند وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا
و فرا گرفتیم از ایشان در یک روز این حکمها پیمان استوار که آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ
پس معذب ساختیم ایشان را بمسخ و انواع عقوبت بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را وَكُفْرِهِمْ
بِآيَاتِ اللَّهِ و بسبب نگرویدن ایشان بآنچه در کتاب ایشانست وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ
و بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و ناروا وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای
ما ظرفهای علومست یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کسی نیست یا دلهای ما در پوشش است و آنچه محمد میگوید نمی فهمیم بَلْ
نه چنانست که میگویند بلکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر خذلان نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان
بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و عناد و جحود ایشان و مدد توفیق از ایشان باز گرفته فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا
پس ایمان نیارند مگر اندکی چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وَبِكُفْرِهِمْ و بسبب نگرویدن ایشان
بعیسی بعد از موسی بعد از آن بمحمد صلعم وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ و دیگر بسبب گفتار ایشان بر مریم
بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتان و افترای بزرگ که آن نسبت زنا بود باو وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتار ایشان که
إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ بدرستی که ما کشتیم مسیح را که عیسی بن مریم است رَسُولَ اللَّهِ که فرستادهٔ
خداست این صفت مدح خداست مر عیسی را نه قول یهود و میتواند بود که قول ایشان باشد که بطریق استهزا گفته باشد وَمَا
قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ولیکن مشتبه شد برایشان
وقتی که شبه عیسی بر مهتر ایشان افتاد برین وجه که یهودا که رئیس یهود بود یهود را جمع کرد برانکه او را بکشند ایشان قصد
وی کردند عیسی بگریخت در خانهٔ پنهان شد که در سقف آن روزنه بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزنه
بآسمان برد یهودا مردی را که ططیانوس نام داشت و از جمله مهتران یهود بود گفت که درین خانه رو عیسی را بکش او درخانه

رفت کسی را نیافت و در کنجهای خانه هرچند بجست او را نمیدید چون بیرون آمدن او دیر شد یهودان گمان بردند که عیسی با او
در کارزار است پس یکبار در آنخانه درآمدند حق تعالی شبه عیسی برو افکند پنداشتند که وی عیسی است وی را بگرفتند او
هرچند فریاد میکرد که من عیسی نیستم قبول نکردند و او را بکشتند و بر درخت درآویختند و بعد از آن با یکدیگر گفتند که درین خانه
عیسی بود و صاحب ما اگر این مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ماست پس عیسی کجاست از وهب و قتاده
و مجاهد نقل است که عیسی با هفده مرد حواری در جایی بود چون یهود گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی را بر همه افکند
چون یهودان چنان دیدند همه متعجب فرو ماندند گفتند که ما را سحر کرده اید اگر نگوئید که عیسی در میان شما کدامست
از دست ما خلاص نشوید اگرنه همه را بکشیم عیسی گفت کیست که جان فدا کند تا او را بجای من بکشند یکی از ان میان سرجسی
نام داشت گفت من جان خود را فدای تو میکنم پس بیرون خرامست و گفت عیسی منم وی را بکشتند و ازین جهت حال برایشان مشتبه شد
و بیقین ندانستند که آنکس عیسی بود یا از رفقای او وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِيهِ
در شان عیسی با یکدیگر بعضی گفتند که آن کاذب بود و بجهت این وی را بکشتیم و جمعی تردد کردند که اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست
و گروهی دیگر گفتند که روی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب ما و بعضی گفتند که هرکه از و شنیده که حق تعالی مرا بآسمان
خواهد برد پس او بآسمان رفته و قومی گفتند که ناسوت که بدن است بردار کردند و لاهوت که روح است بر آسمان رفت و جماعتی
گفتند که آن خدای بود چگونه کشته باشد و بعضی گفتند پسر خداست پس کسی را علم برو نباشد و این جماعات مختلف الاقوال لَفِي
شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان بودند و متردد از و بیقین نمیدانستند که صورت حال او بر چه وجه بود مَا لَهُمْ بِهِ
مِنْ عِلْمٍ نیست مر این جهودان را بعیسی و قتل او هیچ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ لیکن پیروی کردن گمان
یعنی بطریق ظن و گمان چیزی میگفتند نه بر سبیل علم و یقین وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا نکشتند عیسی را بیقین و از
سر گمان میگفتند که انا قتلنا المسیح بَلْ نه چنانست که او را کشته باشند رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ برداشته است او را خدای تعالی
بجانب کرامت خود که آسمان چهارم است وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای تعالی غالب در آنچه خواهد در دفع
عیسی علیه السلام و انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده در مهم عیسی عم وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ و نیست و نباشد از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان آرد بعیسی و تصدیق کند بانکه او بنده و فرستادهٔ
خداست قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان و در روایات صحیحه متواتره از موافق
و مخالف وارد شده که عیسی عم وقتی که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد همه اهل کتاب بوی ایمان آرند چه همه دانند
که او پیغمبر بوده پس ملتهای متفرقه از میان برخیزد و غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی تابع مهدی آل محمد باشد در احکام

شریعت او عمل کنند و چهل سال در زمین بمانند آنگه متوفی شود و اهل ایمان بر او نماز گذارند و در آن زمان منیت بر وجهی باشد که شیر
و پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ با هم چرا کنند و اطفال با حیات بازی کنند و هیچ حیوانی حیوانی را ضرر نرسانند ویوم
القیمة یکون علیهم شهیدا و در روز قیامت باشد عیسی بر اهل کتاب گواه باین وجه که
گواهی دهد که تبلیغ رسالت خدای کرد و اقرار بعبودیت و نبوت خود نمود و تکذیب او کردند و نصاری ورا ابن الله گفتند
و بدانکه نزد بعضی ضمیر موته راجعست بهر یکی از اهل کتاب یعنی هیچکدام از اهل کتاب نباشند مگر که پیش از موت خود چون عقوبت
و عذاب را مشاهده کنند ایمان آرند بعیسی اما ایمان ایشان مقبول نباشد همچنانکه ایمان فرعون در حال غرق شدن چه ایمان
در حال تکلیف مقبولست و در وقت مشاهده عذاب که وقت موتست تکلیف مرتفع است فبظلم من الذین هادوا
پس بسبب ستمی و تعدی که واقع شده از آنکه یهود شدند حرمنا علیهم طیبات احلت لهم حرام کردیم بر ایشان
طعامهای پاکیزه که حلال شده بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل این در سوره الانعام مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی وبصدهم عن سبیل الله و دیگر بسبب منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدای تعالی
کثیرا مردمان بسیار و او آنچنان بود که تحریف احکام توریت کردند و نعت پیغمبر صلی الله که در آن بود تغییر کردند
و بعد از آن بمردمان گفتند که بمحمد ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا و دیگر بسبب گرفتن
ایشان ربا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در توریة واکلهم
اموال الناس و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل بامری باطل چون رشوه و غصب
اموال و غیر آن از امور محرمه واعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما و آماده کرده ایم برای ناگرویدگان
از بنی اسرائیل عذابی دردناک مگر کسانی که ایمان آورده باشند و ثابت گشته لکن الراسخون فی العلم
لیکن راسخان در علم یقین منهم آنها اند که علم توریة آموخته اند و باخلاص و اعتقاد صحیح در عمل آورده بدون
اخفا و تحریف احکام از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او والمؤمنون و همه گروندگان از ایشان یا از
مهاجر و انصار یؤمنون بما انزل الیک ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل ۱۵۱
من قبلک و بآنچه فرود آمده پیش از تو یعنی تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و ایمان می آرند بگذارندگان
نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه نماز فرض بوده و یا از اقامت کنندگان نماز والمؤتون الزکوة و دهندگان
زکوة واجبه والمؤمنون بالله والیوم الآخر و ایمان آرندگان بخدای تعالی و بروز آخرت که
قیامت اولئک همه آن گروه که جمع کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سنؤتیهم اجرا عظیما زود باشد

که بدهیم ایشان را مزدی بزرگ که آن دولت رضای الهی و رسیدن بثواب جاودانیست انا اوحینا الیک
بدرستی که ما وحی کرده ایم بتو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که شیخ المرسلین است و اول کسی که
مشرکان را بیم کرد و بدعای او امت هلاک شدند نوح ع بود والنبیین من بعده و پیغمبران که بعد از او بودند
چون هود و صالح و شعیب واوحینا الی ابرهیم و وحی کردیم بابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب
والاسباط و اسمعیل و اسحق و یعقوب و مراد باسباط دوازده سبط اند که از دوازده فرزند یعقوب بودند
وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمن تخصیص این پیغمبران با آنکه در نبیین من بعده
داخلند بجهت تعظیم و تفضیل ایشانست واتینا داود زبورا و عطا کردیم داود را کتابی که نام او زبور بود
مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی بود از احکام شرع چه شریعت داود همان شریعت توریت بوده و در خبر است که داود ع
زبور بر داشتی و بصحرا رفتی و علمای بنی اسرائیل در پس او بایستادندی و مردمان از پس ایشان و جنیان از عقب
همه دواب صحرا از پس جنیان و مرغان هوا پر در پر گستردندی و سایه بر ایشان افکندندی و از خوشی الحان و اصوات
داود بیهوش شدندی روزی رسول در منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود حدیثی طویل و بعد از آن گفت
روز قیامت حق تعالی علی بن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و چندان
جمال دهد که جمال یوسف و چندان آواز دهد که آواز داود خطیب اهل بهشت که بهشتیان از شنیدن آواز او بیهوش
مانند ورسلا و فرستادیم پیغمبران را قد قصصناهم علیک بتحقیق که خوانده ایم قصه ایشان را بر تو
و نام ایشان را برده ایم در قرآن من قبل پیش از این سوره یا پیش از امروز چون قصه یوسف و زکریا و یحیی و الیاس
و الیسع و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان ورسلا لم نقصصهم علیک و بعضی دیگر رسولان را که قصه
ایشان بر تو نخوانده ایم و نام ایشان ظاهر نگردانیده ایم وکلم الله موسی و سخن گفت خدای تعالی
با موسی بواسطه درخت باین وجه که سخن در درخت آفرید و درخت با موسی سخن گفت تکلیما سخن گفتنی رسلا
مبشرین ومنذرین فرستادیم همه فرستادگان را در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را و بیم کنندگان
مر کافران را لئلا یکون للناس علی الله حجة تا نباشد مردمان را بر خدای تعالی حجتی بعد
الرسل بعد از فرستادن فرستادگان یعنی نگویند ما را پیغمبری نبود که ما را بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد
وکان الله عزیزا و هست خدای تعالی غالب در آنچه خواست از فرستادن رسولان حکیما محکم کار در آنچه
تدبیر کرد از امر نبوت و در رعایت حکمت در اختصاص پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز مردیست که یهودان گفتند بحصر رسالت

که ما را هیچ گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق دعوی تو حق تعالی فرمود که یهود گواهی نمیدهند از روی عناد و لجاج
لکن الله یشهد لیکن خدای گواهی میدهد و نبوت ترا بر همه کس ظاهر میسازد بما انزل الیک
بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست و معجزی روشن است و دلالتی هویدا بر نبوت تو انزله بعلمه فرو فرستاد قرآن را
در حالتی که مقرون بود بعلمی که خاص بود باو و آن علم اوست بتالیف آن نظمی که هر بلیغی را عاجز سازد از آوردن مثل
آن و یا علم او بود بحال کسی که مستعد و قابل نبوتست والملئکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند به
نبوت تو وکفی بالله شهیدا و کافیست خدای تعالی بر نبوت تو باقامت حجت پس باید که ملول
و غمگین نشوی از اینکه اهل کتاب بجهت فرط عناد و لجاج تصدیق نکنند به نبوت تو ان الذین کفروا
بدرستی که آنانکه پوشیده اند حق را و کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله و باز
داشتند مردمان را بکتمان نعت محمد و تغییر آن از راهی که خدای تعالی نموده بر صحت نبوت آنحضرت قد ضلوا
ضلالا بعیدا هر آینه آن گروه گمراه شدند گمراهی بنهایت دوری رسیده زیرا که هم گمراه اند هم گمراه کننده ان الذین کفروا
بدرستی که آنانکه پوشیده اند وظلموا و ستم کردند بر محمد بانکار نبوت او و بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم
یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشان را ولا لیهدیهم طریقا و نه آنکه
راه نماید ایشان را براهی راست الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا لیکن راه نماید ایشان را براه
دوزخ در حالتی که باشند در دوزخ همیشه و ساکن باشند در آنجا وکان ذلک و هست این حکم دخول
و خلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر حق تعالی آسان یا ایها الناس ای مردمان
قد جاءکم الرسول بتحقیق که آمد بشما این فرستاده که محمد است بالحق براستی و درستی من
ربکم از نزد پروردگار شما فامنوا پس بگروید بدو خیرا لکم گرویدنی که بهتر است مر شما را آن
بسبب خیر دنیا و آخرت شماست وان تکفروا و اگر کافر شوید به نبوت محمد فان لله ما فی السموات
والارض پس بدرستی که مر خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است پس بی نیاز است از ایمان شما وکان الله
علیما و هست خدای دانا باحوال شما حکیما صواب کار در هر چه بآن حکم کند که است در باب شما یا اهل
الکتاب ای یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود یهود در افترا بر مریم در نکوهش غیر
غلو مکنید تا حدی که او را زانیه میگویند و ترسایان ایشگونه که در ستایش عیسی غلو مینمایید بر وجهی که او را ابن الله میگویید
ولا تقولوا علی الله و هیچ کلام از شما نگویید بر خدای تعالی الا الحق مگر آنچه راست و درست باشد و آن

اینست که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان شایسته او نیند و فرستادگان او و او سبحانه منزه است از زن و فرزند و پیوند و انباز
انما المسیح عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم رسول الله وکلمته فرستاده
خدا است و کلمه او سبحانه و وجه تسمیه او بکلمه در سوره آل عمران گذشت القیها الی مریم رسانید این کلمه را
خدای بسوی مریم یعنی عیسی را در او خلق فرمود وروح منه و دیگر عیسی روحیست صادر شده از حق تعالی
بی توسط پدر و نطفه در مجمع گفته که او را بدان اعتبار روح گفته که حدوث او از نفخه جبرئیل بود در گریبان مریم بامر
حق یا بدان اعتبار که احیای اموات میکرد فامنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای یعنی
بوحدانیت او و بفرستادگان او ولا تقولوا ثلثة و مگویید خدایان سه اند عیسی و مریم و عزیر و این زعم
بعضی از نصاری بود حق تعالی میفرماید که انتهوا خیرا لکم باز ایستید از این گفتار باز ایستادنی
که بهتر است مر شما را یا از تثلیث باز ایستید و قصد کنید بچیزی که بهتر است مر شما را که توحید است انما الله اله
واحد جز این نیست که الله خدایست یکتا و یگانه در ذات سبحانه بپاکی یاد میکنیم او را بپاکی یاد کردنی
و او را منزه و مبرا میدانیم ان یکون له ولد از آنکه او را فرزندی باشد له ما فی السموات
وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی همه مخلوق او نیند و مخلوق مثل خالق نباشد پس از
اهل آسمان و زمین او را فرزندی نبود وکفی بالله وکیلا و بسنده است خدای تعالی کافی مهمات بندگان
و مستغنی از یار و مددکار در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد تو میگویی که عیسی بنده خداست و بندگی عیب باشد
حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد حق تعالی موافق قول آنحضرت فرمود که لن یستنکف المسیح ان
یکون عبدا لله و هرگز ننگ و عار ندارد عیسی از آنکه باشد بنده مر خدا را و چون پرستندگان ملایکه نیز ایشان را فرزندان
خدای میدانستند حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که ولا الملئکة المقربون و نه آنکه عار دارند فرشتگان
که مقربان بارگاه ربوبیت اند که بنده خدا باشند ومن یستنکف عن عبادته و هر که ننگ دارد از پرستش خدای تعالی
ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم پس زود باشد که حق تعالی حشر کند ایشان را الیه بسوی خود یعنی
بموضعی که مهیا ساخته برای مکافات و مجازات ایشان و آن روز قیامت است جمیعا جمیع اهل تکلیف را در آن روز جمع کند
برای جزای اعمال فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات پس اما آنهایی که ایمان آورده اند و کرده اند
عملهای صالح فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای ایشان را ویزیدهم من فضله
و بیفزاید بر جزای ایشان از افزونی کرم خود که آن ده برابر عمل باشد تا هفتصد زیاده واما الذین

استنكفوا واستكبروا واما آنانی که ننک دارند از پرستش خدای تعالی و سرکشی میکنند ازان فیعذبهم عذابا
الیما پس عذاب کند ایشانرا عذابی دردناک ولا یجدون لهم من دون الله و نیابند برای خود ایشان بجز از
خدای ولیا ولا نصیرا دوستداری و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم
بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که محمد است یا دین اسلام یا معجزات
آنحضرت وانزلنا الیکم نورا مبینا و فرو فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر که قرآنست از ابوعبدالله علیه السلام
روایتست که مراد برسول خاتم النبیین است و بنور امیرالمؤمنین علی علیه السلام فاما الذین امنوا بالله پس آنانکه
ایمان آوردند بخدای تعالی واعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او و پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فسیدخلهم
پس زود باشد که در آرد ایشانرا فی رحمة منه در بخشایشی از خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل
ایشان مقرر فرموده و آن بهشت عدنست که محض رحمت او سبحانه است وفضل و در زیادتی بران که آن در
آوردن ایشانست در مرتبه از مراتب بهشت که فوق عمل ایشانست و زاید بران ویهدیهم الیه و راه نماید ایشانرا
بخود یعنی توفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند و یا بسا نماید ایشانرا بانچه وعده فرموده صراطا مستقیما
راهی راست بطریق بهشت و بدانکه چون حق تعالی در اول سوره بیان بعضی از سهام فرایض ختم آن کرد به بیان
آنچه ازان باقی مانده و فرمود که یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو در میراث و کلاله که غیر ولد و والدین است
از وارثان دیگر از جابر انصاری منقولست که گفت من بیماری صعب داشتم سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله
مرا مالی هست و کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم و مرا خواهری چند هست پس مال خود را چگونه قسمت کنم برای ایشان
آنحضرت جواب نداد و بیرون رفت نوبتی دیگر که آمد فرمود که ای جابر ترا ازین بیماری مرگ نخواهد بود و لیکن حق تعالی
در باب تو و خواهران تو فرموده که ای محمد از تو طلب فتوی میکنند و در میراث کلاله قل بگوی ای محمد که الله
یفتیکم فی الکلالة خدای تعالی حکم میکند شما را در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است باین وجه که ان امرؤ
هلک لیس له ولد اگر مردی بمیرد در حالتی که نباشد او را فرزندی خواه مذکر و خواه مؤنث وله
اخت و مر او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها فلها النصف ما ترک پس مر آن خواهر راست نیمه
آنچه گذاشته از مال وهو و آن مرد یرثها میراث میگیرد از خواهر در صورتی که امر بعکس باشد ان لم یکن
لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا
فلهما الثلثان مما ترک پس مر ایشانراست دو ثلث از آنچه گذاشته است مرد وان کانوا اخوة و اگر باشند

وارثان او برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها رجالا ونساء که مردان و زنان باشند
فللذکر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهرهٔ دو مؤنث یبین الله
لکم بیان میکند خدای تعالی احکام میراث را برای شما و حق و ثواب آنرا ان تضلوا بجهت کراهت
اینکه گمراه نشوید یعنی بجهت آنکه نمیخواهد که شما در احکام میراث گمراه شوید و حکم بغیر صواب کنید و بیان احکام آن
میفرماید بر وجه صواب تا بدان عمل کنید والله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها از مصالح بندگان در حیات
و ممات علیم داناست و بر وجه مصالح ایشان حکم میفرماید

سورة المائدة ... عشرون آیة مدنیة

این سوره مدنی است مگر آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم الی آخر کلماتش دو هزار و هشتصد و چهار کلمه است و حروفش یازده هزار و نهصد و
سی و سه حرفست ابی بن کعب از سید عالم صلعم روایت کرده که هر که سورة المائدة بخواند حق تعالی او را بعدد هر یهود و نصرانی
که در دنیا نفس کشیده ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله
روایت کرد که او گفت از پدر خود شنیدم که میگفت پدرم از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که آنحضرت
فرمود که آیات و سورهٔ قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است و آخر سوره که بر حضرت رسول نازل شد سورة المائده بود و آن
ناسخ ما قبل خود است و هیچ آیتی ناسخ آن نیست و نزول آن در وقتی بود که آنحضرت صلعم بر ناقهٔ عضبا سوار بود در آنحال
وحی آنحضرت را ثقیل ساخت بحیثیتی که ناقه از رفتار باز ایستاد و نزدیک بآن رسید که شکم او بر زمین رسد از غایت گرانی
آنحضرت بیهوش شد و دست مبارک خود را بر دوش وهب بن منبه جمحی نهاد و بعد از زمانی سر بر داشت و این سوره برما خواند
و آنچه درین سوره بود بآن عمل فرمود و ما را نیز بآن امر فرمود و نیز عیاشی باسناد خود از ابی جابر نقل کرده که ابی جعفر
محمد بن علی صلوات الله علیهما فرمود که هر که سورة المائده تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان او بشرک آلوده نگردد
و ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده که او گفت که من از ابوعبدالله جعفر الصادق علیه السلام شنیدم که فرمود جبرئیل علیه السلام
با هفتاد هزار فرشته سورة المائده را از دحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورده و حضرت در خطبهٔ الوداع فرمود که
سورة المائده آخرین سوره است از قرآن که نازل شده حلال آنرا حلال دانید و حرام آنرا حرام شمارید

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدها از
که با خدای تعالی و با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن پس بکلامی دیگر که متضمن احکام شرعیست

نقل کرده مفسران که أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ حلال کرده شد بر شما چهارپایان بسته زبان از شتر و گاو و گوسفند
و آنچه ملحقست بآن از آهو و گاو کوهی و حمار وحشی إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنچه خوانده خواهد شد
بر شما درین سوره و آن آیت که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ تا آخر بهیمه الانعام بر شما حلال است غَيْرَ مُحِلِّي
الصَّيْدِ در حالتی که حلال داننده نباشید صید را وَأَنتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما احرام گیرنده باشید بحج و عمره
مراد آنست که همه انعام بر شما حلالست مگر آنکه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست إِنَّ اللَّهَ
يَحْكُمُ بدرستی که حق تعالی حکم میکند در حلال و حرام مَا يُرِيدُ آنچه خواهد و مصلحت بیند از ابی جعفر صلوات الله
روایتست که حطم بن منذر کندی که نام او شریح ابن ضبیعه بود بسفاهت و ناپاکی و جهالت و بی باکی در عرب شهرتی
تمام داشت بخدمت پیغمبر صلعم آمد و گفت ای محمد امت را بچه دعوت میکنی حضرت فرمود بآنکه خدا را یکی دانند
و مرا رسالت تصدیق کنند و نماز پنجگانه بجای آرند و زکوة بدهند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما امیران
هستند که کارها بمشورت ایشان میکنیم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر مصلحت بینند دین تو قبول
کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کند کافر در آید و غادر بیرون
رود پس حطم ایمان قبول نکرده از نزد حضرت بیرون رفت و شتران صدقه آنچه یافت از حواشی مدینه غارت کرد و
در سالی دیگر که رسول با صحابه بعمره قضا توجه فرمود چون به تنعیم رسید آواز تلبیه حاجیان یمامه شنید چون حطم کندی را
شنیدند که شتران بغارت برده را بقلادهای زر آراسته برسم هدیه کعبه میبرد صحابه خواستند که دست تعرض دراز کنند
و وی را بکشند و شتران و سایر مواشی را که غارت کرده بود باز پس ستانند و بجهت انتقام آنکه مؤمنان را در عام حدیبیه
از مکه منع کردند دست تعدی بحاجیان یمامه نیز دراز کنند حضرت فرمود ایشان احرام گرفته اند و شتران را تقلید کرده این عمل
از شما لایق نباشد که در حرم و ماه حرام با ایشان متعرض شوید و آتش جدال و نزاع بر افروزید ایشان گفتند که یا رسول الله
ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و درین باب مبالغه میکردند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
مؤمنان لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ حلال مدانید و حرمت مشکنید مناسک حج خدا را و نشانهای خانه او را
وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و غارت و آن ماه رجبست و ذی القعده و محرم وَلَا الْهَدْيَ
و نه آن چیز را که اهدای آن کرده باشند از شتر و گاو و گوسفند وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوند قلادها از هدی
و قلاید نخریست که در گردن چهارپایان میکردند از پوست و خرمای حرم و غیر آن تا معلوم شود که هدیست و کسی تعرض او
نرساند و مراد بآن گاو و گوسفند و شترست که این علامت برو باشد و ذکر قلاید با آنکه هدی شامل آنست بجهت اختصاص

چه آن شریف ترین هدیست وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان کعبه معظمه که بزیارت و طواف آن روند
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ میطلبند این قاصدان حرم افزونی از پروردگار خود اگر مؤمنانند زیادتی
ثواب جویند از خدای و روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند میطلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و میطلبند بحسب اعتقاد
خشنودی خدای را که مؤمنانند اما کافران طلب میکنند آنرا بخیال باطل وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون
آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که بر آن ندارد شما را
شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار أَن صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَن تَعْتَدُوا آنکه از حد در گذرید و بانتقام آن خواهید که اموال
قاصدان حرم را اخذ کنید و گویند که حکم این آیه تا بدین آیه منسوخست بآیه واقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بآیه فلا
تقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا مگر صید کردن که از حرم بیرون آیند و کافر از تقلید و هدی امان نیست و از ابی
جعفر علیه السلام مرویست که هیچ آیتی ازین سوره منسوخ نیست زیرا که جایز نیست در ماه حرام با مشرکان قتال کنید
مگر گاهی که ابتدای قتال از ایشان شود و این موافق قول حضرت رسالتست که وقت نزول این سوره فرمود که حلال
آنرا حلال دانید و حرام آنرا حرام چنانکه گذشت وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ و یاری کنید یکدیگر را بر نیکویی که آن
عفو است و متابعت امر الهی وَالتَّقْوَىٰ و پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى
الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ و یاری مکنید بر بدی که آن ترک فرمان خداست و بر ستمکاری که آن انتقام است در زمین حرم اثم
معصیتست که بغیر تعدی نکنند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدای تعالی إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبتست بر کسی که از فرمان او در گذرد بعد از آن بیان آنچیزی میکند که
استثنا کرده بود در آیه متقدمه یعنی قول الا ما یتلی علیکم و میفرماید که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده
شد بر شما مردار و آن هر حیوانیست که روح بدن او بدون ذبح از بدن او بیرون رفته باشد وَالدَّمُ و دیگر
حرامست بر شما خون و اهل جاهلیت در حالت قحط خون را در رودها میریختند و می پختند و میخوردند وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ
و نیز حرام شده است بر شما گوشت خوک با همه اجزای آن از پیه و استخوان و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و آنچه
آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند غیر خدا را بِهِ در وقت ذبح آن مراد ذبیحه کفارست که بنام
بتان میکشند وَالْمُنْخَنِقَةُ و آنچه فشرده باشند گلوی او تا مرده باشد اهل شرک گوسفند را اخناق میکردند تا بمیرد

آنگاه میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده
باشد و یا در چاه افتد بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر و مرده باشد وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ
و آنچه خورده باشد درنده بعضی از آنرا و مرده و حیوة غیر مستقرّه داشته باشد و اگر حیات او مستقرّه باشد اکل آن
جایز است بعد از ذبح شرعی همچنانکه میفرماید که إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از همها تذکیهٔ آنرا و مراد تذکیه
بریدن حلقوم است و مجرای طعام و هر دو شاه رگ و این حکم در غیر شتر است چه تذکیهٔ آن فرو بردن آلت قتلست در گو سینه
آن وَمَا ذُبِحَ و دیگر حرام شده است بر شما آنچه ذبح شده باشد عَلَى النُّصُبِ بر سنگها که منصوبست
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می آوردند و بران قربان میکردند
وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و دیگر حرام است بآنکه طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ به تیرهای قداح و آنچنان بوده که عرب را
سه تیر بودی بی پر و پیکان که آنرا ازلام و قداح میگفتند و در یکی نوشته بودند که أَمَرَنِي رَبِّي یعنی خدای مرا امر کرده
و در دویم نَهَانِي رَبِّي یعنی خدای مرا ازین نهی کرده و سیم غفل بودی یعنی خبری بران ننوشته بودند اگر ایشانرا
سفر افتادی و غیر آن از مهمات بدانها تفأل کردندی و این سه تیر در خریطه کردندی و تیری بیرون آوردندی
اگر نوشته بودی که أَمَرَنِي رَبِّي فی الحال بدان مهم اشتغال نمودندی و اگر نَهَانِي رَبِّي بودی یکسال ترک آن عمل
کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع کردندی پس معنی آنست که حرامست بر شما طلب معرفت آنچه قسمت کرده شود
باین سه تیر ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ این استقسام بازلام شما بیرون رفتنست از دایرهٔ فرمان خدای تعالی زیرا که
افتراست بر او سبحانه اگر مراد بامرنی ربی و نهانی ربی او سبحانه باشد و شرکست اگر مراد بآن بت باشد و بدانکه قرعهٔ شرعیه
که بروایت متواتره بصحت پیوسته ازین قبیل نیست زیرا که حضرت ص بآن عمل کرده و امت را بآن فرموده و باذن حق تعالی
بوده و همچنین استخاره برقاع و سبحه و امثال آن که در امور مشکله از شارع و از اهل البیت علیهم السلام منقولست پس طعنی
دران نرود بر خلاف آنچه کفار مرتکب آن بوده اند الْيَوْمَ امروز که این آیه نازل شده در باب تحریم افعال
قبیحهٔ کفار يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا ناامید شدند کفار مِنْ دِينِكُمْ از باطل گردانیدن دین شما
و رجوع شما بدین ایشان بتحلیل خبائث و غیر آن فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنهٔ ایشان و از غلبهٔ
ایشان بر شما وَاخْشَوْنِ و بترسید از من و خالص گردانید خشیت را برای من در ارتکاب مأمورات و اجتناب
از منهیات مرویست که حضرت رسالت ص در روز جمعه خطبه خوانده و دران مجلس جمعی بسیار حاضر بودند آنحضرت بهمه ایشان

نظر

نظر فرمود در میان ایشان غیر از مسلمان کسی دیگر را ندید شادمان شد حق تعالی این آیه فرو فرستاد که امروز مشرکانرا
استیلایی و تسلطی بر اهل اسلام نباشد تا روز قیامت الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ امروز کامل گردانیدم
برای شما دین شما را بنصرت و غلبهٔ آن بر همهٔ ادیان یا باحکام شرایع که آنرا رقم نسخ نباشد وَأَتْمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام کردم بر شما نعمت خود را بهدایت و توفیق و اکمال احکام دین یا بفتح مکه که باطمینان تمام بعد ازین
حج گذارید و هیچ مشرک با شما حج نگذارد وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا و اختیار کردم برای اسلام دینی
پاکیزه از همه دینها که نزد من همین دین باشد تا روز قیامت نه دین دیگر و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع مرویست
که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت ص امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفهٔ خود گردانید و در روز غدیر خم
در وقت انصراف از حجة الوداع و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و این آخر فریضه بود که انزال فرمود
و بعد از آن هیچ فریضه نازل نساخت پس کمال فرایض الهی بنصب امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیه بوده باشد ابو القاسم بن عبد الله حسکانی باسناد صحیح خود روایت کرده از ابی هرون عبدی و او از ابو
سعید خدری که رسول ص در وقت نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی
و بولایت علی ابن ابی طالب من بعدی بعد از آن فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و بصحت رسیده که رسول در همین حال خبر موت خود باسماع خاص و
عام رسانید مشرکان و منافقان چون این بشنیدند اندیشه کردند که اگر محمد بمیرد دین او خراب کنیم و اصحاب او را
بکشیم و ذریت و اموال او را غارت کنیم چون رسول در غدیر خم نصب امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کرد و
این سخن اشتهار یافت اهل شرک و نفاق گفتند افسوس که کید ما باطل شد و خیالی که در باطن می پختیم نابود و عاطل گشت
حق تعالی این آیه فرو فرستاد و فرمود که امروز اهل نفاق و کفر از دین شما ناامید شدند و من دین شما را معطل نساختم
بآنکه نگهبان بآن نصب کردم و نعمت خود را بر شما باو تمام کردم پس متمسک باو شوید تا در ایمان کامل و تمام باشید
و خطیب خوارزمی که از علما و فضلای اهل سنت روایت کرده از حذیفهٔ یمانی و او از ابو ذر غفاری که چون
حضرت رسالت ص در غدیر خم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را الحکم علی الاعلی نصب نمود و آنچه بآن مامور بود
باصحاب رسانید در شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام و امر فرمود که سلموا علی علی بامرة امیر المؤمنین
یعنی سلام کنید بامیر المؤمنین باین وجه که السلام علیک یا امیر المؤمنین همه ایشان انقیاد کردند حق تعالی این آیه
فرو فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم پس حضرت از نزول این آیه بسیار خوشحال و مسرور گشت و توجه بحاضران کرده فرمود

الله اکبر علی کمال الدین و رضی الرب برسالتی و لولایت لعلی ابن ابی طالب و هر که منصف است اگر در باب روایات صحیحه منقوله از موافق و مخالف تامل نماید هر آینه بروی واضح گردد که کسی که قبول ولایت علی بن ابی طالب نکند و اعتقاد نکند که خلافت منصب اوست و امامت لایق او دین او ناقص و ناتمام باشد و خشنودی و رضای پروردگار و نعمت تامهٔ او برو مفقود باشد و بجهت اینست که این روز را عید الله اکبر نام نهاده اند و احادیث بسیار در بیان فضیلت این روز وارد شده و ثواب نماز و روزهٔ این روز را نسبت بروزهای دیگر اضعافا مضاعفه است و از جمله طارق بن شهاب روایت کرده که حبری از احبار یهود نزد عبد الله مسعود آمد و گفت در کتاب شما آیتیست که بر رسول شما فرود آمده که اگر در کتاب ما بودی آن روز عید ما بودی عبد الله گفت آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز که این آیه نازل شد عید ما باشد و عید جملهٔ مسلمانان تا روز قیامت و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه مرویست که در باب فضیلت این روز فرمود که عید الله اکبر و انه فی السماء اشهر من الارض یعنی این روز عید خداست که بزرگترین عیدهاست این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و در باب روزهٔ این روز وارد شده که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب کسی که از اول تا آخر دنیا زیسته باشد و بروزه بوده و ثواب نماز این روز بطریقی که از اهل البیت ع منقول شده مثل ثواب صد هزار حج و صد هزار عمره است و افطار مومنی درین روز برابر ثواب کسیست که صد قیام را روزه بگشاید و قیامی صد هزار پیغمبر صدیق و شهید است و ثواب درهمی که درین روز تصدق کنند برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر صدقه کنند حاصل که حق سبحانه و تعالی میفرماید که تناول محرمات مذکوره فسق است و حرمت آن از جملهٔ دین کاملست و نعمت تامه و اسلام مرضی که تمامیت و کاملیت آن بنعمت رسالت مصطفوی و ولایت مرتضویست صلوات الله علیهم اجمعین فمن اضطر پس هر که مضطر و بیچاره شود به تناول چیزی ازین محرمات فی مخمصة در گرسنگی و نایافتن طعام متجانف در حالتی که میل کننده نباشد لاثم غیر
مر گناهی یعنی بتلذذ آنرا نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است او را درین گناه رحیم مهربانست باو باکل همینقدر رخصت داده و او را برین مواخذه نفرماید در حکایات الصالحین مذکور است که مردی صالح درویش پرده بر احوال فقر خود کشیده بود و بحسب ظاهر خود را چنان فرا مینمود که توانگر است و حقیقت حال فقر و شدت احتیاج خود را بهیچکس نمیگفت و او را همسایه بود توانگر و آن همسایه را فرزندی بود که او را بغایت دوست داشتی روزی بخانهٔ این درویش در آمد دید که دیگی از بار گرفتند طعامی بود بودند خوردند و هیچ ازین طعام بکودک ندادند کودک بخانهٔ پدر آمد دلتنگ و گریان صورت حال باز گفت چند نوع

طعامها نزد او می آوردند تسلی نمیشد و میگفت من آن طعام میخواهم که در خانهٔ همسایه پخته بودند پدر ازین حال پریشان شد و آن درویش را حاضر گردانید و گفت چگونه روا باشد که از تو رنجی و آزاری بما رسید مرد توانگر تمام قصه باز گفت درویش ساعتی فرو ماند پس سر برداشت و گفت درین سریست و اکنون ضرور شد که افشای آن کنم بدانکه بجهت آن طعامی را که میخوردیم بکودک تو ندادیم که اکل آن بر ما مباح بود و بر تو و اولاد تو حرام گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال بود و بر دیگری حرام درویش این آیه تلاوت فرمود که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم بعد از آن گفت که این مردار بود و ما را بجهت اضطرار حلال بود و بر شما بجهت توانگری حرام آن مرد دلتنگ شده گفت چگونه جایز باشد که تو در همسایگی من باشی و باین مرتبه پریشان و مضطر باشی و من ازین بیخبر باشم پس سوگند خورد که تو ازین سرای من بیرون نروی تا آنچه دارم با تو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان خود و او مناصفه کرد چون متوفی شد او را در خواب دیدند شادان و یرا گفتند که خدای با تو چه کرد گفت بجهت مواسایی که با همسایهٔ خود کردم مرا باعلا علیین رسانیدند که مرتبهٔ صالحین است از سعید بن جبیر روایتست که عدی بن حاتم و زید الخیل الطائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی میباشیم که بمعونت سگان و مرغان شکاری صید کرده مهمانداری میکنیم و سگان آل و سگان جویریه جانوران دشتی میگیرند بعضی از آنجمله است که مادر میابیم و پیش از آنکه آنرا هلاک کنند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ آنرا تلف کرده است و حق تعالی فرموده که مردار حرام است آیا حکم این چگونه تواند بود آیه آمد که یسئلونک ماذا احل لهم از تو می پرسند که چه چیز حلال کرده شده است برایشان مطاعم قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده شده است بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشد بروجه شرع وما علمتم و نیز حلال کرده شده است بر شما صید آنچه تعلیم داده اید من الجوارح مکلبین از سگان شکاری که ادب کننده گانید ایشانرا و ذکر این با آنکه از ما علمتم فهم میشود جهت مبالغه است در تعلیم و نیز بجهت تاکید در تعلیم میفرماید تعلمونهن مما علمکم الله می آموزید سگان شکاری را از آنچه آموخته است خدای تعالی شما را از طریق تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که صاحب آنها را رها کند و در صید تحریص نماید و بخواندن صاحب باز آیند و شکار نگاه دارند و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آنچیزی که نگاه داشته اند سگان شکاری برای شما و نخورده اند واذکروا اسم الله
علیه و یاد کنید نام خدا را بر آن چیزی که تعلیم داده اید یعنی در وقت ارسال او بجانب صید نام خدای برید یا خدای گیرید بر آنچه امساک کرده اند چون ذکات آن دریابید واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در تناول

آنچه حرام است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای تعالی زود حسابست و از حلال و حرام سؤال کند و باید دانست
که جوارح اگرچه موضوعست از برای مطلق جانوران شکاری از سگ و یوز و باز و غیر آن لیکن نزد امامیه مراد از آن
سگانند و ذکر مکلبین دلالت میکند بر آن و این قول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و صید جانوران شکاری
بر دو قسمت یکی آنکه ادراک ذکات آن کنند پس حلال نیست مگر تذکیه خواه آنکه سگ او را صید کرده باشد یا جانور دیگر
دوم آنکه ادراک ذکات آن نکرده باشد و این قسم اگر مقتول کلبست حلال است و اگر صید جانور دیگر است حرام و این
منقولست از باقر و صادق علیهما السلام الْيَوْمَ در روز نزول این آیات أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال
گردانیده شده است شما را اطعمهای لذیذ و خوش آینده که شرع آن را طیب شمرده و حلیت آن کرده و آن ذبایحیست که
بر نام خدای تعالی مذبوح شده باشد و غیر آن از اطعمه محلله وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام
آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ
و طعام شما نیز حلالست ایشان را اگر ایشان آن را حلال دانند مراد طعام غیر ذبایح اهل کتابست و غیر مایعاتی که مباشرت
بآن کرده باشند چه ایشان نجس العین اند و تصرف در آن حرام چنانکه احادیث از اهل البیت علیهم السلام وارد شده
پس آیت بر عموم خود نباشد و اینکه در عرف شرع اطلاق طعام بر گندم و جو میکنند مؤید اینست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر
حلال کرده شده است برای شما زنان پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند خواه آزاد و خواه امه
چه امه مؤمنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که
داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما خواه آزاد و خواه بنده و اهل البیت
تخصیص محصنات اهل کتاب کرده اند بزنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند و بعد از آن ایمان آورده و یا تخصیص
آن بنکاح متعه کرده اند یا ملک یمین حاصل که حق تعالی میفرماید که زنان بطریق مذکور بر شما حلالند إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ چون بدهید ایشان را مهرهای ایشان و این قید بر سبیل اولویت و فضیلتست و اگر نه بدون دادن
مهر حلالست وطی ایشان گاهی که زنان امتناع نمایند بدون دادن مهر مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بدان نکاح
عفت و صلاح جوینده گان باشید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زنا کننده گان وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه
فراگیرنده گان دوستان به پنهانی مرویست که در عرب عادت بودی که مردی که زنی را دوست گرفتی یا زنی مردی را
او را بمنزله نکاح دانستندی حق تعالی باین آیه آن را نهی کرده فرموده که تمتع شدن بزنان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل
زنا و دوستی به پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر گردد بدانچه ایمان بدان واجب باشد از اصول و فروع

ایمان

ایمان و انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل باشد کردارهای او بجهت
عدم ترتب صواب بر آن چه صحت اعمال فرع ایمانست وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و او در آن سرای
از زیانکارانست چه بجهت ارتداد سرمایه طاعت را در باخته و خود را مستوجب عذاب ابدی ساخته و چون در ما تقدم
امر نمود بوفا کردن بعقود که از جمله اقامت صلوتست و از شرط صحت آن از نجست بیان طهارت فرموده
بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید و بوحدانیت حق تعالی ایمان آورده اید إِذَا
قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس
بشوئید رویهای خود را از قصاص تا منتهای ذقن و در عرض آن مقدار که انگشت مهین و میانین بدان رسد
حقیقتا اگر مستوی الخلقه باشد و حکما اگر خلقه او مستوی نباشد پس از جانبین بشوئید وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
و بشوئید دستهای خود را تا مرفق و ابتدا بمرفق باید کرد باجماع امامیه و احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام
وارد شده و مرفق مفصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را
یعنی مسح پیش سر کنید وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ و مسح کنید پایهای خود را تا بآن دو استخوان که برون
آمده از میان قدم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى پس اگر باشید بیماران و بجهت آن استعمال آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در
سفر باشید و آب نیابید یا آبید اما احتیاج بآن داشته باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما
از موضع معتاد حدث یعنی محدث شوید بحدث اصغر مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا سوده
باشید زنان را یعنی مباشرت و مراد حدث اکبر است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب بعد از طلب یا میان
شما و آب مانعی باشد که رفع آن نتوانید کرد و قادر نباشید بر تصرف آن فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس
قصد بخاک پاک کنید یعنی هر دو دست خود را بر آن بزنید فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ پس مسح کنید
بعضی از رویها و دستهای خود را مِنْهُ از آن خاک اگر بدل وضوست بیک ضرب و اگر بدل غسل است بدو ضرب
یکی برای مسح روی از اول قصاص تا طرف بینی و دیگری برای مسح پشت هر دو دست از زند تا سر انگشتان
مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای تعالی آنچه را که فرض کرده بر شما از وضو و غسل و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ
مِنْ حَرَجٍ تا بگرداند بر شما تنگی یعنی بر شما تنگ گیری کند وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ و لیکن میخواهد
که پاک گرداند شما را از احداث بوسیله استعمال آب و خاک یا از گناه بهم شما را پاک سازد وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ

عليكم و تا تمام كند نعمت خود را بر شما بواسطه آنكه در شرع حرجى را مقرر كرده كه آن پاك كننده بدنهاى شماست و كفاره
گناهان شما لعلكم تشكرون تا شايد كه شما شكر گوييد نعمتهاى او را و در آثار آمده كه هر كه وضو يا غسل كند
بطريق شرع هر قطره كه از بدن او بچكد حق تعالى فرشته بيافريند تا براى او استغفار كند تا روز قيامت سلمان
فارسى روايت كرده از رسول كه شنيدم از آنحضرت كه ميفرمود كه هر كه وضوى نماز نيكو كند گناه از او فرو ريزد چون
برگ از درخت و نيز از آنحضرت روايت كه هيچكس آب برنگيرد براى مضمضه و استنشاق مگر كه هر گناه كه از دهن و بينى كرده
باشد ريخته شود و همچنين هر عضوى كه شويد گناهانى كه بآن كرده باشد فرو ريزد و چون بآن وضو نماز كند و حمد
و ثناى خداى تعالى بجاى آرد از همه گناهان بيرون آيد چنانچه گويا همان ساعت از مادر متولد شده از حضرت
امير المؤمنين صلوات الله عليه مرويست كه جمعى از احبار يهود نزد رسول الله آمدند و گفتند يا محمد خبر ده ما را كه حكمت
چيست در اينكه از آب منى غسل بايد كرد و از بول و غايط غسل نبايد كرد و حال آنكه پليدند حضرت فرمود براى
آنكه چون آدم از آن درخت بخورد آن در عروق و اعصاب او منى گشت چون آدمى مجامعت كند اين آب از بيخ هر موى از آن
نزول كند حق تعالى اين غسل را بر او واجب كردانيد تا كفارت گناه همه اعضاى وى و طهارت آن باشد و شكر آنكه
حق تعالى نعمت لذت بر او ارزانى فرموده نزد نزول منى گفتند راست گفتى اكنون بگو كه ثواب غسل جنابت چيست
فرمود كه چون مؤمن نيت غسل كند حق تعالى در بهشت براى او كوشكى بنا كند و هيچ بنده نباشد كه چون غسل كند حق تعالى
با فرشتگان بدو مباهات كند و گويد كه اى فرشتگان بنده مرا ببينيد كه بغسل جنابت قيام كرده است براى امتثال
امر من كه خداوندم گواه باشيد كه من او را آمرزيدم و بهر موى كه بر تن وى است بيست هزار حسنه براى او نوشتم و هزار سيئه
محو كردم و هزار درجه از بهشت براى او داشتم يهودان چون اين شنيدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان عليا ولى الله و چون وضو و غسل و تيمم را ثوابى بسيار است و اجر بيشمار پس از اعظم نعم او سبحانه است
از بهشت در عقب او ميفرمايد كه واذكروا نعمة الله عليكم و ياد كنيد نعمت خدا را كه انعام كرده است
بر شما باسلام و احكام شرايع آن تا رغبت نماييد در شكرگذارى آن وميثاقه الذى واثقكم به
و ياد آريد پيمان او را كه بسته است شما را با آن يعنى ميثاقى كه در ليلة العقبه با حضرت رسالت بستيد و سمعا و طاعة بيعت
كرديد كه در آسانى و دشوارى نصرت وى دهيد اذ قلتم سمعنا واطعنا چون گفتيد شنوديم قول
ترا و فرمان برداريم امر ترا و گفته اند مراد بيعت رضوانست كه در تحت شجره واقع شد در حديبيه و ذكر اين هر دو بيعت
در محل خود مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى و از امام محمد باقر صلوات الله عليه مرويست كه فرمود مراد بميثاق عهديست كه رسول

خداى

خداى برحمت خود گفت در حجة الوداع بولايت امير المؤمنين على عليه السلام و بر تحريم خمر و بر كيفيت وضو واتقوا الله
و بترسيد از خداى در فراموشى نعمت و شكستن بيعت ان الله عليم بذات الصدور بدرستى كه
خداى تعالى داناست بآنچه در سينها مخفى باشد پس شما را بدان جزا خواهد داد يا ايها الذين آمنوا
اى گروه مؤمنان كونوا قوامين باشيد قيام كنندگان لله براى خداى تعالى و خالص از
براى او شهداء بالقسط گواهى و درستى ولا يجرمنكم و بايد كه حمل نكند شما را شنآن قوم
فرط دشمنى گروهى از دشمنان على الا تعدلوا بر آنكه عدل نكنيد در باب ايشان و نقض عهد ايشان كنيد بقتل
و سبى اعدلوا عدل و سويت كنيد و راستى مرعى داريد هو اقرب للتقوى كه عدل نزديكتر است
براى پرهيزكارى و هرگاه كه عدل با كفار اقرب باشد بتقوى پس نسبت با مؤمنان در چه مقام باشد واتقوا الله
و بترسيد از خداى تعالى در ستمكارى ان الله خبير بما تعملون بدرستى كه خداى تعالى بيناست بآنچه
ميكنيد از عدل و ظلم پس شما را بدان جزا و سزا دهد وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات
وعده داده است خداى تعالى بآنانكه ايمان آورده اند و كرده اند كارهاى پسنديده و وفا كردند بعهود و مواثيق او
سبحانه لهم مغفرة واجر عظيم هر آينه مر ايشانراست آمرزش گناه و مزدى بزرگ كه آن بهشت
پر نعمت است والذين كفروا وكذبوا باياتنا و آنانكه كافر شدند و تكذيب كردند آيتهاى ما را كه قرآنست
با ساير معجزات نبوى بر صدق نبوت انبياء اولئك اصحاب الجحيم آن گروه ياران دوزخند
و مجاوران آن از واقدى مرويست كه حضرت رسالت در غزاى غطفان بحرب جمعى از بنى ثعلبه توجه فرمود ايشان
خبر يافته با مهتر خود كه دعثور نام داشت متحصن شده لشكر اسلام را ميديدند و در وقتى كه باران باريده بود حضرت
رسول از لشكر خود دور تر در پاى درختى تكيه فرموده بود و جامهاى تر بر درخت افكنده اعراب مشاهده ميكردند
مهتر خود را گفتند درياب محمد را كه تنها در پاى درخت تكيه كرده و ياران از او دور اند درين محل برو دست بر آن
يافت دعثور با شمشيرى كشيده دوان بيامد و گفت كيست كه ترا حمايت كند و شر مرا از تو باز دارد حضرت فرمود
حق تعالى شر ترا از من نگاه دارد فى الحال جبرئيل بر سينه دعثور زد چنانكه شمشير از دست او بيفتاد سيد عليه السلام
برخواست و همان شمشير را برداشته بر سر وى رفت و گفت كه منع ميكند مرا از تو دعثور گفت هيچكس ترا از من منع نتواند
كرد پس كلمه شهادت بگفت و ميان قوم باز رفته ايشانرا باسلام دعوت كرد اين آيه فرود آمد كه يا ايها
الذين آمنوا اى گروه مؤمنان اذكروا نعمت الله عليكم ياد كنيد نعمت خدا را كه انعام

کرده است بر شما اذ هم قوم چون قصد کردند قومی یعنی دعثور بن الحارث و تابعان او ان یبسطوا الیکم
ایدیهم آنکه بگشایند بسوی شما دستهای خود را بقتل و هلاک فکف ایدیهم عنکم پس باز داشت خدای
دستهای ایشان را از شما ورد مضرت ایشان کرد از شما واتقوا الله و بترسید از کفران این نعمتها وعلی الله و بر خدای تعالی
نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان چه او کافیست در رسانیدن خیر بایشان و رفع کردن شر
از ایشان و همچنانکه قریش قصد قتل پیغمبر صلعم داشتند و با او در صدد خیانت بودند و حق تعالی شر ایشان را از و باز داشت همچنین
این یهود نیز در قصد خیانت انبیاء سعی بلیغ می نمودند چنانکه میفرماید ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
و بتحقیق که فرا گرفت خدای تعالی پیمان محکم بنی اسرائیل را در موافقت موسی و محاربه با جباران عمالقه وبعثنا
منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر را که کارگذار مردمان بودند و چون اسباط
یعقوب دوازده جماعت بودند هر جماعتی از نسل پسری از پسران دوازده گانه او از این جهت موسی برای هر فرقه از آن
دوازده فرقه قهرمانی و کارگذاری برای ایشان تعیین فرموده و در آثار آمده که حق تعالی موسی ع را وعده داده بود که زمین
مقدسه ایلیا و اریحا با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان از
عمالقه میگفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند و از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را مقرر شد
فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغست و جهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده
نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند از دوازده اسباط پس با قوم نزدیک اریحا رفتند و نقبا به تجسس عمالقه
مشغول شدند پس با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عنق گفتندی و درازی او بقول اشهر سه هزار و سیصد و
سه گز بوده و باقی عادیان نیز قریب باو بودند و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که قد او سیصد و سی و سه هزار و بیست و سه گز و
ثلثی از گز بود روز ابر بر سر و سینه او از ابر گذشته بودی و ابر تا سینه او بودی و از ابر آب خوردی و ماهی از دریا گرفتی
و بر آفتاب بریان کردی و بخوردی و در ایام نوح که آب از کوهها چهار صد گز بگذشته بود تا بالای ساق او بود و سه هزار
سال عمر بود و عنق که مادر او بود دختر آدم بود و هر انگشتی از انگشتهای عنق سه گز بود و دو ناخن چون دو داس بود که
عوج روزی از صحرا آمد و پشته هیزم که لایق قوت خود ش بود بر گرفته بود ... از نقبا باو رسیدند چون
بدید از کوتاهی قامت ایشان تعجب باند با آنکه هر یکی از ایشان ... ایشان را ... در زیر نهاد و در پیش ...
و نزد مادر آورد و بریخت و بتعجب گفت اینها آمده اند ... الکنند و ... زمین ... زیر ... بپای مالم
و بپای مال کنم مادرش گفت رها کن که ایشان ... تا بروند و خبر ... بقوم خود رسانند ... نیز ... چون

بباغهای ایشان در آمدند هر خوشه انگور را دیدند که پنج کس نتوانستی بر داشت و پنج کس در پوست اناری از ایشان می گنجیدند پس باز گشتند
و با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد که نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس بلشکرگاه خود آمده قوم را
بر حرب ایشان تحریص میکردند و موسی را از حقیقت حال خبر دادند موسی با دلی قوی قوم را بر داشته متوجه حرب جباران شد
عوج خبر دار گشته بیامد و بر لشکر موسی نگریست و بقدر عرض لشکر پاره از کوه ببرید و بر سر گرفت و می آورد تا بر لشکر موسی
فرو د آورد و همه را بیکبار بکشد حق تعالی مرغی را فرستاد تا پاره الماس در منقار گرفته گرداگرد سر او بریخت و سوراخی مدور
کرد و آن سنگ در گردن عوج افتاد مانند طوق پس عوج هر چند خواست که از گردن خود بدر آورد نتوانست موسی علیه السلام
بیامد و او را بدان حال بدید خوشحال شده عصای خود را که چهل گز بود و خود نیز چهل گز بالا داشت و چهل گز بر جست و آن عصا را
بر عوج زد بر کعب عوج آمد و از آن زخم و گرانی سنگ بیفتاد بنی اسرائیل بیکبار بر وتاختند تیغها کشیدند و او را پاره پاره
کردند و سرش را ببریدند و در خبر آمده که مدت سه هزار سال استخوان پای او پل رود نیل بود پس موسی علیه السلام بنی اسرائیل را
بر قتل بقیه جباران امر کرد با وجود این معجزه فرمان نبردند و بد دلی کرده گفتند که ما با امثال این چگونه جنگ کنیم وقال الله
و گفت خدای انی معکم بدرستی که من با شمام بنصرت دادن شما بر دشمنان لئن اقمتم الصلوة
واتیتم الزکوة وآمنتم برسلی اگر بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را بارباب استحقاق و تصدیق کنید
پیغمبر مرا که موسی است وعزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان نمایید واقرضتم الله
و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا قرضی نیکو یعنی نفقه از وجه حلال و بر سبیل توبه
و اخلاص لاکفرن عنکم سیئاتکم هر آینه در گذارم از شما گناهان شما را ولادخلنکم جنات
تجری من تحتها الانهار و در آرم شما را در بوستانی که جاریست از زیر درختان او جویهای آب فمن کفر بعد
ذلک منکم پس هر که کافر شود همچنین از شما پس از این شرط که موجب ثواب عظیمست فقد ضل سواء السبیل
پس هر آینه گم کرده است راه راست بر وجهی که هرگز بمطلوب خود نرسد و بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و مستوجب لعن گشتند
چنانکه میفرماید که فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستند ایشان پیمان خود را یعنی بسبب آنکه ایشان فرا گذاشتند
پیمان را لعناهم ... ایشان را از رحمت خود یا مسخ کرده ایشان را یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم و
جعلنا قلوبهم قاسیة و گردانیدیم دلهای ایشان را بسیار سخت با نوعی که الطافی که دلهای ایشان
بسبب آن نرم شود از ایشان منع کردیم ... مراد آنست که ایشان را در ضلالت خود شان باز گذاشتیم
و لطف ... از ایشان منع کردیم تا آنکه دلهای ایشان سخت گشته از استماع تخویف و انذار متاثر نگشته متالم نگشتند

و یا معنی آنست که ما حکم کردیم بقساوت قلوب ایشان و بجهت آنست که یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ میگردانند
سخنان توریت را که آن نعت محمد است صلی الله علیه و سلم و حکم رجم از جایگاه آن یعنی احکام توریت را از ایل میسازند و احکامی که خود میخواهند
آن می‌نویسند وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ و ترک کردند بهره تمام را از آنچه پند داده بودند بدان
در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ
مِنْهُمْ برخیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن
سلام و اصحاب او که ایمان آوردند بتو فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَ
اصْفَحْ و روی بگردان از ایذای ایشان که التزام جزیه کنند إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای تعالی
دوست دارد نیکوکاران را پس عفو را شعار خود ساز و بعد از بیان حال یهود ذکر نصاری میکند که وَمِنَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ و از آنانکه گفتند بدرستی که ما ترسایانیم خود را بناصره که عیسی از آن بود یا آنکه گفتند نحن انصار الله
و بر بهر تقدیر مقرر باید که ما از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشان را چنانکه از جهودان گرفته بودیم
فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند
در انجیل از ایمان آوردن بفارقلیط که محمد است صلی الله علیه و سلم فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی ایشان
میان ایشان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغضی پنهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی
بجهت نقض عهد تخلیه ایشان کردیم و باز گذاشتیم و توفیق لطف از ایشان باز گرفتیم تا آنکه فرقها پی شدند چون نسطوریه که
میگفتند و یعقوبیه که میگویند إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و ملکانیه که میگویند إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و همه دشمن یکدیگرند وَ
سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد خدای ایشان را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند
و این خبر دادن ایشان بود با فعال قبیحه ایشان و بعد از آن بجهت الزام حجت میفرماید که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا ای یهود و نصاری بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا
كُنْتُمْ تُخْفُونَ روشن میکرداند برای شما بسیار از آنچه هستید که پنهان میکنید آن را مِنَ الْكِتَابِ
از توریت چون نعت محمد و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی علیه السلام بآمدن احمد صلی الله علیه و سلم وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و در میگذرد از بسیاری
مخفیات شما و خبر نمیدهد بآن زیرا که هیچ مهم دینی بدان وابسته نیست نقل است که یهودی با آنحضرت گفت که کدام است آن
کثیر که از آن عفو کردی حضرت از آن اعراض نمود دوم و سیم نوبت که مبالغه کرد حضرت روی از وی بگردانید و قصد آن
یهود این بود که مناقضه از آنحضرت ظاهر کرد و بترک عفو چون درخواست سؤال نمود سه نوبت چرا اعراض خبری مشاهده

از آن خبر که گفت بر او چنین دوران

نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک
خدای تعالی نُورٌ روشنایی که رفع کننده ظلمت ضلالت است مراد آنست که دافع ظلمات شک و ضلالت وَكِتَابٌ
مُبِينٌ و کتابی که روشن است و هویدا اعجاز آن و نزد بعضی مراد بنور حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم که مردمان
بآن مهتدی میشوند چنانکه بنور راه دیده میشوند و در حدیث متواتره وارد است که اول ما خلق الله نوری و انا و علی من
نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر مصدق این است يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه مینماید خدای تعالی بآن نور
مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آن را که پیروی کند خشنودی وی را بوسیله ایمان و عمل صالح سُبُلَ السَّلَامِ راههای
سلامتی از عذاب که آن راه دار السلام است که جنت نعیمست وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و بیرون
می آرد ایشان را از تاریکیهای کفر یا شک یا جهل بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بِإِذْنِهِ بارادت و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ
و راه مینماید ایشان را بوسیله ادله واضحه و الطاف و توفیق إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که رسیدگی
رهبرهاست بحق و آن راه اسلام است که در وی هیچ کجی نیست لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که آنانکه
کافر شدند گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است که پسر مریم است و این قول یعقوبیه است
و بیان فساد این قول میکند بقوله قُلْ بگو ای محمد فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا پس کیست که
مالک باشد و منع کند از قدرت و ارادت خدای تعالی چیزی را یعنی مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد
إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند خدای عیسی مریم را وَأُمَّهُ
و مادر او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و آنها که بر روی زمین اند مراد آنست که مسیح مانند سایر ممکنات است
پس چگونه خدا را شاید وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و آنچه میان آنهاست می آفریند هرچه میخواهد بعضی را بی ماده چون آسمان
و برخی را از ماده چون معادن و نباتات و حیوانات و بعضی را از اصلی که از جنس آن نیست چون آدم را از خاک و برخی
از اصلی که از جنس اوست چون خلق مولود از والدین و از مرد بی زن چون حوا و یا از زن بی مرد چون عیسی وَ
اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای تعالی بر همه چیزها تواناست و هرچه خواهد بر وفق حکمت و مصلحت آفریند
وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ و گفتند یهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خداییم
یعنی اتباع هر دو پسر اوییم که عزیر و مسیح اند و یا مقربان اوییم مانند قرب و منزلت ولد بوالد و نیز در روایتست
که نصاری دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب که فرزندان تو اول فرزندان منند من ایشان را از جهل رهانیدم و در دوزخ

نگذارم تا آتش گناهان ایشانرا بسوزاند و پاک شوند بعد از ان مارا بهشت درآورد و در روایت آمده که رسول صلعم کعب بن
اشرف و کعب بن اسید و امثال ایشانرا از عقاب ترسانید گفتند ای محمد مارا چه میترسانی هرچند ما گناه کنیم خدا مارا عفو
کند زیرا که پسران اوییم **وَأَحِبَّاؤُهُ** و دوستان او و خدای هرگز پسر و دوستان خود را عذاب نکند حق تعالی فرمود که
قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که اگر شما بحسب فرض درین دعوی صادقید **فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ** پس چرا
عذاب میکند خدای شمارا بگناهان شما و آن عذاب بشماست در دنیا بقتل و اسیر و مسخ و در آخرت شما میگویید که چهل روز
مارا عذاب خواهد کرد پس اگر پسر او میبودید بشما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر پسر را بقتل و اسیر و مسخ و آتش عذاب نکند و دوست
نیز عذاب و عقوبت دوست روا ندارد و چون شما معترفید بعذاب دنیا و آخرت پس شما پسر و دوست او نباشید **بَلْ أَنْتُمْ**
بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدای آفریده است یعنی مانند سایر بنی آدمید که بر بدی و نیکی
پاداش خواهید یافت **يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ** می آمرزد خدای تعالی هر که را میخواهد و آنها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی
و به نبوت جمیع پیغمبران گرویده اند **وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** و عذاب میکند هر که را میخواهد و ایشان مشرکانند
پس با شما معامله سایر مردمان خواهد کرد بی مزیتی که شما را بر ایشان باشد **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها **وَمَا بَيْنَهُمَا** و پادشاهی آنچه میان آسمان و زمین است **وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ**
و بسوی اوست بازگشت همه یعنی همه مخلوقات نزد او برابرند و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا ای یهود و نصاری بدرستی که آمد بشما فرستاده که محمد است صلعم **يُبَيِّنُ لَكُمْ** روشن
میکند برای شما راه حق را که دین اسلام است **عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ** بر زمان فتور و انقطاع پیغمبران **أَنْ**
تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ بجهت کراهت ما از اینکه گویید شما که نیامد بما هیچ مژده دهنده و هیچ بیم
کننده **فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ** پس بتحقیق که آمد بشارت دهنده مؤمنان بثواب بیکران و ترساننده
کافران بعذاب **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدای بر همه چیز تواناست پس قادر باشد بر آنکه بمحض حکمت رسولان را
پیاپی فرستد چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد و بر آنکه در زمان فترت ارسال محمد صلعم
نمود از ابن عباس مرویست که میان پیغمبر ما و عیسی ششصد سال بوده و بعد از عیسی بمدت صد و سی و چهار سال چهار پیغمبر مبعوث
شدند سه از بنی اسرائیل بودند و یکی از عرب که خالد بن سنان بوده و بعد از ان در میان مخالفت بهود با انبیای خود
میفرماید **إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ** و یاد کن ای محمد که چون گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند **يَا**
قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ای گروه من یاد کنید نعمت خدایرا که فایض است بر شما **إِذْ جَعَلَ**

فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما پیغمبران تا شمارا راه نماید و بصحت رسیده که در هیچ امت آنقدر نبی نبوده
که در بنی اسرائیل **وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا** و گردانید شمارا یعنی بعضی شمارا یا در میان شما پادشاهان بسیار
و گویند که چون ایشان مملوک بودند در دستهای قبطی حق تعالی ایشانرا از بلیه برهانید و مالک نفس خود ایشان گردانید
و منزلهای وسیع که در و آبهای جاری بود با ایشان ارزانی داشت از بهجت ایشانرا بملوک تشبیه فرمود **وَآتَاكُمْ**
و بداد شمارا از من و سلوی و سایه ابر و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن دریا و غیر آن از نعم عظیم **مَا لَمْ يُؤْتِ**
أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ آنچه نداد کسیرا از همه عالمیان **يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ** ای گروه من درآیید بر زمین پاک کرده
شده از رجس شرک و با برکت که انواع فواکه در وست و قرارگاه اکثر انبیا و مؤمنین و آن زمین شام است **الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ**
لَكُمْ آن زمینی که نوشته است خدای در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جباران و امتثال اوامر
ملک منان و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند گفت کاش ما را رئیس و رهبر میبود تا بمصر باز میگشتیم موسی ع گفت
وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بر پشتهای خود یعنی بهمان راه که آمده اید بجهت خوف جباران که
اگر چنین کنید **فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ** پس باز گردید در حالتی که زیانکاران باشید در دنیا و آخرت **قَالُوا**
يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ گفتند ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه گروهی اند بسیار با قوت و شوکت که
مقاومت با ایشان میسر نیست **وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا** و بدرستی که ما در نمی آییم بدان زمین تا وقتی
که بیرون آیند جباران از ان **فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ** پس اگر بیرون روند از ان زمین پس بدرستی
که ما درآینده گانیم در ان و ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست **قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ**
گفتند دو مرد از آنها که میترسیدند از خدای تعالی و آن یوشع بن نون بن سبط بن یامین بود و کالب بن یوحنا بن
سبط بن یهودا که **أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا** انعام کرده بود حق تعالی با ایشان ایمان و ثبات بر عهد و پیمان
ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ درآیید بر جباران از در دیه ایشان ناگهان و ایشانرا در رهگذر تنگ گیرید و مگذارید
که بصحرا روند **فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ** پس چون درآیید از ان بر وجهی که گفته شد **فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ** پس بدرستی
که شما غالب باشید چه بجهت تنگی کوچها و عظم جثهای ایشان متعسرست بر ایشان که بر شما حمله کنند و خدای تعالی موسی را
وحی کرده که البته اگر در ان داخل شوید بر ایشان غالب گردید **وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا** و بر خدای تعالی نه بر غیر او پس
توکل کنید درین حرب **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق تعالی را **قَالُوا يَا**
مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا گفتند ای موسی بدرستی که هرگز در نمی آییم بدین ولایت **مَا دَامُوا فِيهَا** مادام

المقدسة

که جباران درین موضعند پس از روی جهالت و جرأت بجد او رسول گفتند فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا
پس برو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید با ایشان إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ پس بدرستی که ما اینجا نشسته‌ایم و یک قدم
پیش نمی‌نهیم چه ما را طاقت محاربه با ایشان نیست موسی ازین سخن دلتنگ شده دست بدعا برداشت و شکایت قوم را
بحضرت پروردگار عرضه کرده قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي گفت ای پروردگار من بدرستی که من مالک
نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادران خود را یوشع و کالب اگرچه با او موافقت نموده بودند اما اعتماد بر آنها نداشت
بجهت ظهور مخالفت قوم پس فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ پس جدا ای فکن میان من و میان
این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان یعنی حکم کن با آنچه ما مستحق آنیم و آنچه ایشان سزاوار آنند قَالَ فَإِنَّهَا
مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ گفت خدای بدرستی که زمین مقدسه حرام گردانیده است بر ایشان یعنی که بجهت عقوبت نافرمانی
قدرت نداشته باشند که دران دیه درآیند أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان
و متحیر روند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار از زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر
کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد ازانجا رحلت کرده بودند و این بدین وجه بود که حق تعالی
تحویل منتهای آن زمین کردی بمبدأ او بجهت این هرگاه که بنهایت آن زمین میرسیدند ابتدای آن بنظر ایشان در
می‌آمد سرگردان و حیران دران بیابان بودند تا چهل سال القصه چون حق تعالی با موسی این خطاب کرد که ما ایشان را
چهل سال سرگردان در زمین تیه نگهداریم موسی ع ازان پشیمان شد حق تعالی باو وحی فرستاد که چون حکم کردیم بسرگشتگی
ایشان فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ پس اندوهناک مباش بر گروه فاسقان یعنی ایشان بجهت
نافرمانی سزاوار این نوع عقوبتند پس دعا کردن بر ایشان پشیمان مشو و در تواریخ مذکور است که موسی ع صد و بیست سال عمر داشت
بیست سال در زمان پادشاهی فریدون بود و صد سال در زمان منوچهر و چون در تیه مدت چهل سال برآمد حق تعالی
او را بجوار رحمت خود برد و برادر او هرون قبل ازو فرمان یافت و یوشع پیغمبر بوصیت موسی علیه السلام بجای وی
بنشست و بنی اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد و ایشان بجهت اینهمه عقوبت که کشیده بودند فرمان او برده باریحا درآمدند
و با جباران آغاز جدال کردند و آن شهر را احصار کردند و بتوفیق الهی ایشان را بقتل میرسانیدند و این غزا در روز جمعه بود
چون آفتاب غروب کرد یوشع دید که هنوز جمعی از جباران مانده اند و روز تاریک شده دعا کرد تا خدای تعالی آفتاب را
باز گردانید تا آنکه از قتل بپرداختند و بعد ازان یکبار غروب کرد و باتفاق علما که آفتاب برای کسی باز نگشت مگر برای
یوشع که وصی موسی بود و سلیمان که وصی داود ع بود و علی بن ابی طالب علیه السلام که وصی سید الانبیاست و از جمله دراین باب

ابو اسحق ابراهیم با سانید صحیحه از عبد الله عباس بچند طریق آورده که لم ترد الشمس الا لسلیمن وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی
محمد و آنچه مشهور است دو بار آفتاب از برای حضرت امیر المؤمنین باز گشته یکبار در حیات رسول صلعم و آنچنان بود که حضرت رسالت راوحی رسید
سر خود را بزانوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهاد و چون وقت نماز تنگ شد حضرت امیر المؤمنین نماز را باشاره
دریافت و رسول الله صلعم بعد ازانکه از وحی فارغ شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را متغیر یافت سبب پرسید گفت یا
رسول الله نماز پیشین را باشاره گذاردم بجهت آنکه سر مبارک تو در کنار من بود و خاطرم ازین نماز تسلی ندارد حضرت
گفت بار خدایا تو دانایی که علی در طاعت تو و رسول تو بود و او را مجال قیام بنماز میسر نشد آفتاب را برای او باز گردان تا
باطمینان قلب نماز بگذارد فی الحال آفتاب باز گشت و او را آوازی بود مانند آواز اره که بر چوب کشند و شعاع او بر عالم
افتاد و آنچنان ایستاده بود تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را ایستاده بگذارد و چون سلام باز داد آفتاب
یکبار فرو شد نه بطریق عادت که بتدریج فرو رود و این روایت از ابن عباس و ابو ذر و مقداد و جابر و غیر ایشان از صحابه کبار منقولست
که هیچکس را دران خلافی نیست و نوبت دویم بعد از وفات سید کاینات صلعم بود و آنچنان بود که جویریه بن مسهر روایت کرد
که من رفیق حضرت امیر المؤمنین ع بودم و در سفر غزوهٔ نهروان چون ببابل رسیدیم وقت نماز عصر درآمد آنحضرت فرمود که این
زمینی است که حق تعالی درو قومی فرو برده هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری را نشاید که اینجا نماز گذارد پس میرفتیم تا آفتاب
فرو رفت و من با خود میگفتم که بخدای که من نماز نگذارم تا وقتی که وی نماز گذارد و چون وقت نماز فوت شد من متعجب
شدم از انکه چگونه از حضرت نماز فوت شود پس بموضعی فرود آمد و وضو ساخته دست بدعا برداشت و لبهای مبارک
بجنبانید فی الحال دیدم که آفتاب برآمد و بموضعی رسید که وقت نماز عصر است پس مرا گفت بیا با من نماز گذار چون از نماز فارغ
شدیم آفتاب یکبار فرو رفت من گفتم یا امیر المؤمنین من گواهی میدهم بیقین که تو وصی پیغمبر بحقی و قصهٔ باز گشتن آفتاب
برای آنحضرت اظهر من الشمس است بر وجهی که از غایت ظهور و تواتر کسی انکار آن نتوانند کرد و حسان بن ثابت و امثال او درین معنی
گفته اند و بالماس فصاحت در در مدحت و منقبت آنحضرت سفته اند و چون حق تعالی حال اهل کتاب را در نقض عهد
و ارتکاب فواحش بیان فرمود در عقب آن بیان حال فرزندان آدم ع کرد که در حق برادر نقض عهد کرده مرتکب قتل او
شد که از اعظم فواحش است تا موجب تسلی حضرت رسالت پناه صلعم باشد که نقض عهد مخصوص باهل عصر نبوده بلکه در قدیم الایام
نیز چنین بوده پس فرمود که وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ و بخوان بر اهل روزگار خود که از جملهٔ ایشان اهل
کتابند خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند بِالْحَقِّ خواندنی براستی و درستی که هیچ شائبهٔ کذب دران راه ندارد و بیان
این قصه بر سبیل اجمال چنان بود که بعد از توبهٔ آدم و مواصلت او بحوا ابتدا نوبت حوا ازو حامله گشت هر بطنی پسری و دختری

می آورد مگر شیث که تنها متولد شده بود و چون بزرگ میشدند آدم دختر یک بطن را به پسر بطنی دیگر میداد تا نسل او بسیار شود
حق تعالی بر نسل آدم برکت کرد بر وجهی که از دنیا نرفت تا که فرزند و فرزندزادگانش چهل هزار شدند و مرویست که اولین
فرزند آدم قابیل بود و دویم او اقلیما که در حسن بغایت بود و توام هابیل را لیوذا گفتندی و او را چندان جمال نبود و چون بحد
بلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل پس قابیل ازین حکم ابا کرده گفت خواهر من جمیله ترست
و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم فرمود که حکم خدای برین وجهست و مرا درین هیچ اختیاری نیست قابیل این را باور
نداشت گفت تو هابیل را دوست تر داری ازان جهت آنچه خوبترست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا قبول نمیکنی هر یکی
از شما قربانی کنید با آنچه میتوانید قربانی هر که قبول گردد اقلیما ازان او باشد و حق تعالی ازین خبر میدهد که اذ قربا
وقتی که قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک ازیشان بخدا قربانا قربانی که بآن حق ظاهر شده بدان اقرار دهند
آورده اند که هابیل گوسفنددار بود بره فربه خوب که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی بنهاد و قصد کرد که اگر قربانی
من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود
گفت که اگر این قربان من قبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من احدهما پس قبول
کرده شد از یکی ازیشان که هابیل بود بدین نوع که آتشی بی دود سفید از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد و لم یتقبل
من الآخر و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن او التفات نکرد قابیل در غضب
شده دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قال لاقتلنک گفت قابیل از غایت حسد بخدای که ترا بکشم و از
دغدغه تو فارغ شوم قال انما یتقبل الله گفت هابیل جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی من المتقین
از پرهیزکاران که در قربان بنیت خود در اخلاص کوشند از هوای نفس و عدم قبول توبه آن جهت این بود که ترک تقوی
کردی پس مرا چه گناه باشد که قصد قتل من کرده لئن بسطت اگر بگشایی و دراز کنی الی یدک لتقتلنی
بسوی من دست خود را تا بکشی مرا ما انا بباسط یدی الیک من نیستم که دراز کننده باشم دست خود را
بسوی تو لاقتلک تا بکشم ترا انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای تعالی رب العالمین
که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود اما بجهت خوف آلهی در دفع او نکوشید چه دفع قابیل دران
زمان مباح نشده بود و گویند معنی آنست که اگر تو ابتدا بقتل من کنی بر سبیل ظلم من بقصد ظلم ابتدا بقتل تو نکنم انی
ارید ان تبوء بدرستی که من میخواهم آنکه باز گردی باثمی و اثمک بگناه کشتن تو مرا و بپاداش گناه خود که
پیش از قتل من کرده که آن سبب رد قربان تو شده مراد آنست که اگر فی الواقع قتل میان من و تو واقع خواهد شد میخواهم

که آن از من ناشی نشود بلکه از تو صادر گردد یعنی غرض اصلی و بالذات که قتل از و واقع نشود آنگاه قتل از قابیل بفعل آید
پس گفت اگر این قتل از تو صدور یابد فتکون پس باشی تو بعد ازین عمل قبیح من اصحاب النار
از ملازمان دوزخ وذلک جزاؤا الظالمین و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت
له نفسه پس آسان گردانید مر قابیل را نفس او قتل اخیه کشتن برادر او را یعنی آرزوی باطل او وی را
فرمان بردار خود گردانید در قتل برادر پس در کمین قتل او نشست و همین که آدم عزیمت بیت المعمور نمود که مکه معظمه است
قابیل فرصت یافت و بسر هابیل آمد هابیل را در خواب دید سنگی عظیم برداشت و بر سر هابیل فرو کوفت چنانکه مغزش پریشان شد
فقتله پس بکشت او را بدان سنگ فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیانکاران اما در دنیا مردود
و مطرود پدر بود اما در آخرت نصفی عذاب دوزخ مر او را خواهد بود و چون او را بکشت ندانست که با او چه باید کرد
پس در جایی بجهید و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت ابن عباس گفت که یکسال او را میکشید تا بوی گرفت و
سباع و طیور بروی غلبه کردند تا چون او را بیفکنند و بخورند فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را
که یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و بهر دو پای خود گوی بکند لیریه کیف یواری
سوأة اخیه تا بنماید قابیل را که چگونه بپوشد جثه برادر خود را مرویست که چون قابیل نمیدانست که جثه برادر را
چه کند حق تعالی دو غراب را الهام ساخت تا با یکدیگر مقاتله کرده یکی دیگر را بکشت بعد ازان بمنقار و چنگال خود حفره بکند
و زاغ مرده را بیاورد و دران حفره بنهاد و خاک دران میپاشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون آن را مشاهده
کرد قال یا ویلتی گفت بروجه تحسر و تعجب که ای وای بر من اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب
آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند این زاغ درین عمل فاواری سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را یعنی که
راه نبردم بآن همچنانکه این مرغ بآن راه یافت پس بطریقی که آن زاغ زاغ مرده را در خاک کرد تن برادر خود را دفن نمود
فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمانان از قتل او چه بجهت او مشقت بسیار باو رسید چنانکه مذکور
شد آورده اند که آدم در مصیبت هابیل صد سال دلتنگ بود و لب را بخنده نگشود چون سالش بصد و سی رسید شیث از
وی بظهور رسید حق تعالی پنجاه صحیفه باو نازل ساخت و وی را وصی عهد آدم گردانید و چون که آدم قابیل را
از نزد خود براند بالضروره بعدن رفت و بوسوسه ابلیس آتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا به پدر کرده آتش را
اختیار کردند و بلهو و لعب و مزامیر و شرب خمر و زنا و سایر فواحش اشتغال نمودند تا در آنکه در طوفان نوح همه هلاک
گشتند و نسل شیث باقی ماند من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل از جهت این قتل ناحق نوشتیم یعنی

حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ انکه هر کس که بکشد کسی را بی آنکه نفسی را کشته باشد و بدو قصاص
لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ یا بی آنکه او فسادی کرده باشد از شرک و قطع طریق و زنا و غیر آن از اسباب
قتل فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس چنان باشد که همه مردمان را کشته باشد جهت آنکه بآن عمل بد مردمان را
بآن دلیر ساخته از حیثیت آنکه قتل واحد و جمیع یکیست و استحقاق غضب الهی و عذاب عظیم وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب
بقای حیات نفسی شود بعفو از قصاص یا رهانیدن شخصی از چنگ قاتل او و یا باز ایستادن از قتل بناحق فَكَأَنَّمَا
أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب او مثل ثواب کسی
باشد که همه مردمان را از هلاکت نگاه داشته باشد وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بتحقیق که آمد بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا
بِالْبَيِّنَاتِ فرستادگان با معجزهای روشن ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ
ذَٰلِكَ نیز فرستادگان و از نزول معجزات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین اسراف کنندگان بودند در قتل و غیر
آن از کبایر آورده اند که در سال ششم از هجرت جمعی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و مسلمان شدند و ملازمت
حضرت را اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان موافقتی نداشت بیمار شدند و چشم و روی ایشان زرد شد حضرت
اذن داد که بمیان شتران شیردار روند که نزدیک جبل العیر بود که تا چند روز در آن موضع بسر برده بول و شیر شتر می
آشامیدند و چون صحت یافتند صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار
که مولی رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و با ایشان مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی را
بریدند و خار در چشم و زبان وی میزدند تا شهید شد حضرت ازین حال واقف گشته کرز بن جابر را با پیست سوار سلاح
دار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و دست و گردن بربسته نزد آنحضرت آورد حق تعالی این آیه فرستاد
که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ جز این نیست که جزای آنانکه حرب کنند با خدای
و رسول او و مراد محاربت با اولیای ایشان که مسلمانانند و تابع خدا و رسول یعنی کسانی که با مسلمانان محاربه
نمایند و در صدد قتل ایشان و غارت اموال ایشان شوند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و بشتابند در زمین
بجهت تباهی که قتل و غارتست أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا آنست که بکشند ایشان را یا بر دار کنند أَوْ تُقَطَّعَ
أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشان مِنْ خِلَافٍ بر خلاف یکدیگر یعنی دست راست
و پای چپ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ یا برانند ایشان را از زمین یعنی از شهر بشهری که در هیچ موضع قرار نتوانند
گرفت چون این آیه نازل شد حضرت فرمود که تا دستها و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را

بردار کردند ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا این حدود که مذکور شد برای ایشان خواری و رسوائیست در دنیا
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا
الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حقست مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدانید آنکه خدای آمرزنده گناهست بتوبه رَحِيمٌ مهربانست بر تایبان
اما حقوق الناس از قتل و جروح و غارت اموال ساقط نمیشود مگر بقصاص و ادای مال و بعد از ذکر جزای محاربان امر
بتقوی میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وَابْتَغُوا
إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بسوی او آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او از امر و نواهی و فعل طاعات
و ترک معاصی وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و جهاد کنید در راه او با عدای دین شاید
که شما رستگار شوید بسبب این اعمال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که در تفسیر این آیه فرمود که توسل کنید بخدای
بطلب رضای او و بآنکه بقضای او رضی باشید و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که در بهشت دو خانه لؤلؤست که قرار آن بهشتست و سقف آن تا بطنای عرش یکی سفید و دیگری زرد و بر هر یکی هفتاد هزار
غرفه است آنکه سفیدست وسیله محمدست صلعم و آنکه زردست وسیله ابراهیم ع انس بن مالک روایت کند از رسول صلعم که وسیله
حجابیست میان بنده و خدای تعالی و آن علی بن ابی طالبست چون بنده بآن توسل کند حق تعالی وی را بآن درجه رساند
زهری روایت کند که بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیک بودم گفتم که مرا با خدای وسیلتی باید کرد و هیچکس را در عهد خود از
علی بن الحسین بهتر نیافتم نزد او رفتم و گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست که می بینی بر من بخشای و در حق من دعایی کن که بآن
ازین مرض شفا یابم و از غم و اندوه خلاص شوم و سبب آمرزش من گردد چه من نزد خدای تعالی از تو گرامی تر نمیدانم
و نمی بینم فرمود که من دعا کنم و تو آمین گو یا تو دعا گو تا من آمین کنم گفتم یا امام تو دعا کن و من برابر تو آمین گویم حضرت دست برداشت
و گفت بار خدایا پسر شهاب در من گریخته است و بمن و پدران من وسیله جسته بحق آن اخلاصی که پدران من بجناب عزت تو داشته اند
که حاجت او روا کن و او را شفای کرامت فرمای و روزی بروی فراخ گردان و مرتبه او را در علم رفیع ساز زهری
گوید بخدایی که همه جانها با مراوست که بعد ازین هرگز بیمار نشدم و دست تنگ نگشتم و هیچ سختی بمن نرسید و امید میدارم
که خدای تعالی بیمنت دعای آنحضرت مرا آمرزیده باشد و بعد از بیان حال تقوی بیان احوال کفار میفرماید که
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش بتان و فرشتگان لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا اگر باشد ایشان را هر آنچه از اصناف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن با هم یعنی اگر در آنچه در زمینست

از نقد و جنس کافر را باشد لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا نفس خود را باز خرند بآن از عذاب روز رستخیز
مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ و مر ایشان راست
دران روز عذابی دردناک یُرِیدُونَ اَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ خواهند یعنی طمع دارند یا قصد کنند آنکه برون
آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِینَ مِنْهَا و حال آنکه نیستند ایشان برون آیندگان از آتش وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُقِیمٌ و مر ایشان راست عذابی دایم که هرگز انقطاع نیابد و در روایت آمده که حق تعالی دری از بهشت در دوزخ
کشاید کفار چون آن را بینند قصد آن کنند و بشتابزدگی بر سر یکدیگر افتند تا از ان آتش برون آیند چون نزدیک در بهشت
رسند آن در را بر روی ایشان در بندند و ایشان محروم باز گردند و چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم نمود
در کسی که بعلانیه مال مردمان را غصب کند در عقب آن حکم میکند بر کسی که بخفیه مال غیر را تصرف کند و میفرماید وَالسَّارِقُ
وَالسَّارِقَةُ و مرد و زن دزد فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُمَا پس ببرید دستهای راست ایشان را گاهی که کمتر از ربع دینار
نباشد و اگر نه تعزیر لازم است جَزَاءً بِمَا کَسَبَا بجهت پاداش دادن بآنچه کرده اند نَکَالًا مِنَ اللّٰهِ و این جزا
دادن بجهت عقوبت است صادر از خدای تعالی وَاللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ و خدای غالبست در حکم خود دانا بحکمت
آنچه بآن حکم میکند فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ پس هر که توبه کند از پس ستمکاری یعنی دزدی وَاَصْلَحَ
و بصلاح آرد کار خود را بآنکه خصم خود را راضی سازد و توبه کند از دزدی فَاِنَّ اللّٰهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ پس بدرستی
که قبول کند خدای تعالی توبه او را اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که آمرزنده است خدای تعالی گناه او را رَحِیمٌ
مهربانست برو که در حشرگاه او را بعذاب رسوا نسازد و عذاب نفرماید اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰاتِ
وَالْاَرْضِ آیا ندانستی یعنی البته دانسته آنکه خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یُعَذِّبُ مَنْ
یَشَاءُ عذاب میکند هر که را میخواهد چنانکه دزد را بدست بریدن امر فرموده و عذاب آخرت نیز برای او مقرر فرموده وَ
یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ و می آمرزد هر که را میخواهد چون توبه کند وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و خدای تعالی بر همه
چیزها از عذاب کردن و آمرزیدن تواناست و چون در مقدم ذکر یهود و نصاری کرد در عقب آن بجهت تسلیه حضرت
رسالت از کید ایشان فرمود که یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق لَا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ باید که اندوهناک
نسازد ترا کسانی که از روی عناد یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ میشتابند و خود را می اندازند در کفر یعنی در اظهار
کفر هرگاه که فرصتی می یابند مِنَ الَّذِینَ قَالُوا آمَنَّا از آنانکه گفتند ایمان آوردیم و این گفتن ایشان بِاَ
فْوَاهِهِمْ بزبانها و دهنهای ایشانست وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان

مراد

مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که کفار دوستی میکردند و با مؤمنان استهزا مینمودند وَمِنَ الَّذِینَ هَادُوا
و از ان کسانی که دین یهودیه دارند نیز مسارعت میکنند در کفر و انکار میکنند با اهل ایمان سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ
همه ایشان شنوندگانند کلام ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو چیزی که نگفته باشی تو نسبت دهند سَمّٰاعُونَ
لِقَوْمٍ آخَرِینَ شنوندگانند برای گروه دیگر که لَمْ یَاْتُوکَ نیامده اند بمجلس تو که بجهت تکبر و عناد ننگ
داشتن از آمدن بصحبت تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و خبرهای دروغ با ایشان میفرستادند که
محمد چنین و چنین میگوید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و بعضی صحابه تابعین منقولست که زنی و مردی از اشراف
اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حکم حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند
که آن حد را بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که دعوی پیغمبری میکند رجم نیست اما بجهت جدالی و
قتالی که با او داریم نتوانیم که بمجلس او رویم مصلحت آنست که کسی از قریشیم از بنی النضیر و بنی قریظه که هم سوگندند با او
تا بمجلس او روند و حد زانی محصن پرسند اگر وی جلد فرماید قول او را قبول کنید و اگر رجم حکم کند سخن او را مشنوید پس ایشان
با آن زانی و زانیه بمدینه رفتند و صورت حال را با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود در مجلس حضرت رسالت
آمده او را از حد زانی محصن و محصنه سؤال کردند حضرت فرمود بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال بحکم رجم نازل شد
حضرت فرمود که رجم باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا بقیر اندوده
زنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی ایشان سیاه کرده و باژگونه بر دراز گوش نشانده گرد محلات بگردانند
جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند ایشان را بگو تا ابن صوریا را حکم سازند که عالم ترین ایشانست باحکام
توریة حضرت ص باخبار جبرئیل ایشان را گفت در میان شما در فدک جوانی است ساده روی سفید پوست و یک چشم دارد
که او را ابن صوریا گویند گفتند آری و دانای ترین زمینست بتوریة تو او را کجا دیده فرمود ندیده ام اما جبرئیل مرا خبر داد
و گفت که او میان ما و شما حکم کند بآنچه در توریة است گفتند ما بحکم او رضا دادیم حضرت بحضور او امر فرمود پس کسی را بفدک
فرستادند و او را حاضر کردند حضرت فرمود ابن صوریا تویی گفت آری فرمود تو در میان جهودان اعلمی گفت آری
حضرت فرمود میان ما و ایشان حکم باش ابن صوریا قبول کرد حضرت او را سوگند داد که بدان خدایی که توریة بر موسی نازل
کرده و دریا را برای او شکافته و شما را از فرعون رهانید و من و سلوی بر شما فرستاد و ابر را سایه بان شما گردانید
و حکم حلال و حرام در توریة بیان کرد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن دارم
که آتش از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند اگر نه دروغ میگفتم و تغییر میدادم توریة را تو بگوی که خدای تو چه گفت حضرت

فرموده که خدای من حکم کرده که چون چهار گواه عادل بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن
صوریا گفت بخدای موسی که در توریت نیز چنین حکم کرده حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند جهودان با بن صوریا گفتند که چرا
کشف سر ما کردی گفت بجهت آن سوگندی که محمد مرا داد بعد از ان حضرت فرمود که سبب چیست که شما تغییر حکم خدا کرده
گفتند بجهت رعایت حال اشراف قوم خود ملاحظه حرمت ایشان حق تعالی در باره ایشان فرمود که یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ
مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ تغییر میدهند کلمها را یعنی آیه رجم را بعد از انکه وضع کرده بود خدا آنرا در مواضع آن مراد
آنست که حرام را در موضع حلال نهاده اند و حلال را در موضع حرام یَقُولُونَ اِنْ اُوتِیتُمْ هٰذَا میگویند جهود اگر
داده شوید این حکم محرف یعنی اگر محمد بجلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید و عمل بآن نمائید وَاِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ
و اگر داده نشوید این حکم یعنی محمد برجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ
و هر که را خواهد خدای تعالی آزمایش او را یعنی فضیحت و رسوائی او را در ظاهر ساختن آنچه اخفای آن کنند یا هر که را خدای
اراده عقوبت او کند بجهت کفر و عناد فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا پس مالک تو انی شد از برای او از خدای
چیزی را در دفع آن فضیحت یا عقوبت چه زمام اختیار آن در دست تو نیست اُولٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ آنگروه
آنانند که نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست اَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ این را که پاک سازد دلهای ایشان را از علامات
کفر که طبع و ختم است بجهت فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل و اضحه بحجتی انکه طاهر میسازد قلوب اهل ایمان را بتوجه که سینه
او را روشن کرداند بنور هدایت با عطای الطاف تا بوسیله آن زنگ ضلالت از دل ایشان زدوده میشود و نور ایمان در سینه
ایشان راسخ میگردد لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ مر ایشانراست در دنیا رسوائی با آنکه جزیه دهند و پیوسته از مؤمنان ترسند
وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ و مر ایشانراست در آخرت عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ
ایشان شنوندگانند سخن را برای دروغ بستن تا آنرا بر خلاف آنچه بانبیای جنس خود بگویند اَکّٰالُونَ لِلسُّحْتِ سحت
خورندگانند حرام را یعنی رشوت را در تغییر حکم فَاِنْ جٰاؤُکَ پس بیایند اهل کتاب بمحاکمه نزدیک تو فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ
پس حکم کن میان ایشان اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان یعنی در حکم عدم و حکم مخیری وَاِنْ
تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئًا پس زیان تو نتوانند رسانید بتو چیزی را
وَاِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و اگر اراده حکم کنی پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل بر وجهی
که بآن مأموری اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ بدرستی که خدای دوست دارد عدل کنندگان را در حکم وَکَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ
وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰیةُ و چگونه ترا حکم میسازند و حال آنکه توریة نزد ایشانست فِیهَا حُکْمُ اللّٰهِ و در ان حکم خدای رجم
نازل

ترا انکه

پس اینکه ترا حکم میسازند بجهت آنست که حکمی که مشقت در ان کمتر باشد بر ایشان واقع شود و اگرچه زعم ایشان این باشد که حق تعالی
آنرا نفرموده ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ پس برمیگردند و عرض میکنند از حکم تو مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق
کتاب ایشان وَمَا اُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا او بجهت این
اعراض میکنند اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰیةَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را فِیهَا هُدًی وَنُورٌ در حالتی که در وی است
راه نمودن بحق و روشنی که ظلمات ضلالت و شبهه را رفع کند و احکام را منکشف سازد یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ حکم
میکرده اند آن پیغمبران بنی اسرائیل که قریب هزار کس بودند که بعد از موسی مبعوث شدند تا ترویج دین موسی نمایند الَّذِینَ
اَسْلَمُوا آن پیغمبرانی که انقیاد کرده اند حکم خدای را و فرو فرستادیم توریة را لِلَّذِینَ هٰادُوا وَالرَّبّٰانِیُّونَ
برای آنکه متدین اند بدین یهود و نیز حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل وَالْاَحْبٰارُ و راهبان ایشان یعنی علماء و
زهاد ایشان که تابع انبیای خود بودند در انقیاد حکم و احکام توریة بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتٰابِ اللّٰهِ بسبب آنکه
آنچه مأمور شده بودند بآنکه محافظت کنند توریة را از تحریف و تضییع وَکَانُوا عَلَیْهِ شُهَدٰاءَ و بودند بر کتاب
توریة گواهان که بیان کنند احکام حقیقت توریت را براستی چنانکه ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النّٰاسَ پس ای حکام
مترسید از مردمان در اجرای احکام حق وَاخْشَوْنِ و بترسید از من در تغییر احکام و در ان مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوا
بِآیٰاتِی ثَمَنًا قَلِیلًا و بدل مکنید باحکام من که در توریت بهای اندک را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار است
وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ و آنها که حکم نکنند بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی از روی انکار فَاُولٰئِکَ
هُمُ الْکٰافِرُونَ پس آنگروه ایشانند کافران بجهت تمرد و عناد ایشان و سرکشی از آنکه حکم بحق کنند وَکَتَبْنٰا
عَلَیْهِمْ فِیهٰا و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل در توریت اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه بکشند یک تن را بقصاص
یک تن و بنی نضیر مخالفت حکم خدای بعوض یک تن دو تن میکشتند از بنی قریظه بقوله وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ و دیگر
حکم کردیم که چشمی بچشمی قصاص کنند نه زیاده از ان وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ و بینی به بینی وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ
و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصٰاصٌ و جراحتهای ذات قصاص اند
یعنی قصاص کنند در جراحات آنچه را که حفظ مساوات ممکن باشد و چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه
نتوان داشت چون خراش پوست و شکستن استخوان ارش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق بقصاص
کند یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق کَفّٰارَةٌ لَهُ کفاره باشد مر گناه متصدق فیه را وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ
بِمٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ و آنانکه حکم نکردند بآنچه خدای منزل گردانیده چون جهودان که در عوض یک نفس دو نفس میکشتند

فاولئك هم الظالمون پس آنگروه ایشانند ستمکاران که وضع حق میکنند در غیر موضع خود ابو درداء از پیغمبر
روایت کرده که هیچ مسلمانی نباشد که برو جنایتی کنند و او جنایت کننده خود را عفو کند مگر که حق تعالی درجه او را
رفیع گرداند و گناهانش بیامرزد جابر از آنحضرت روایت کرده که مومن که سه کار بکند بخدای که در بهشت رود بهر دری
که خواهد و حور العین برا جفت او گردانند یکی آنکه دینی که در ذمت شخصی داشته باشد بوی بخشد دوم قاتل خود را عفو کند سیم
آنکه در عقب هر فریضه ده بار قل هو الله بخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی یکی ازین سه چیز را بجا آرد بان سعادت
تواند رسید فرمود آری وی نیز بان سعادت رسد و بعد از ذکر احوال یهود بیان حال نصاری میکند وقفینا
علی آثارهم و در عقب آوردیم بر اثرهای پیغمبران بعیسی ابن مریم عیسی را که پسر مریم است یعنی او را
در عقب پیغمبران مبعوث کردیم مصدقا لما بین یدیه در حالتی که تصدیق کننده بود مر آنچیزی را که پیش از وی
فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریت وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه
هدی در حالتی که در آن هدایتی بود و راه نمونی بتوحید و سایر امور حق ونور و روشنی بطریق حق ومصدقا
و در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود یعنی موافق بود در اصول دین اسلام لما بین یدیه من التوریة مر آنچیزی را
که پیش از وی بود از توریت وهدی وموعظة للمتقین و دلالتی و ارشادی بحق و پندی مر پرهیزکاران را
ولیحکم اهل الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای آن بما انزل الله فیه بآنچه انزال فرموده است
حق تعالی در آن ومن لم یحکم بما انزل الله و هر که حکم نکند بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده است یعنی
باحکامی که در توریت انزال فرموده فاولئك هم الفاسقون پس آنگروه ایشانند بیرون رفتگان از حکم
خدای جهان یا از ایمان اگر انکار آن کنند از روی استحلال در آن وانزلنا الیك الكتاب و فرو فرستادیم
بسوی تو این کتاب را یعنی قرآن بالحق براستی و درستی مصدقا در حالتی که تصدیق کننده و درست دارنده است
یعنی موافق و مطابق لما بین یدیه من الكتاب مر آنچیزی را که از پیش بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا
علیه و نگهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود و یا گواهست
بر آن کتاب بصحت و حقیت آن فاحکم بینهم بما انزل الله پس حکم کن میان اهل کتاب بآنچه فرو فرستاده است
خدای بر تو از رجم و سویه در قصاص ولا تتبع اهواءهم عما جاءك من الحق و از پی مرو آرزوهای
ایشانرا که مایل باشی از آن چیزی که بتو آمده است از حکم راست یعنی پیروی ایشان مکن از هر چه مخالف شریعت لکل
جعلنا منکم مر گروهی از شما که امت موسی و عیسی و محمدید ساختیم یعنی مقرر کردیم شرعة ومنهاجا شریعتی و راهی

روشن

روشن شریعت آنست که نص باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر یعنی از برای هر یک ازین سه طایفه شریعتی و احکامی
در باب حلال و حرام تعیین نمودیم ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة و اگر خواستی خدای هر آینه میگردانید
شما را یک امت و متفق بر یک ملت و متحد در احکام حلال و حرام بدون نسخ و تحویل و یا اگر خواستی اجماع شما را بر اسلام از روی
اجبار هر آینه شما را بر وجه جبر و قهر بر آن داشتی ولکن لیبلوکم فیما آتیکم ولیکن چنین نکرد تا آزماید شما را
در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی ممتاز شود یعنی تا ظاهر گردد که آیا شما فرمان می برید و اعمال
مینمایید بآنکه اختلاف شرایع محض حکمت و کدام فرمان برداری میکنید و بآن تصدیق مینماید و چون چنین است فاستبقوا
الخیرات پس شتابید و پیشی گیرید بر یکدیگر بسوی خیرات که پیروی شریعت الی الله بسوی خداست نه غیر او که مرجعکم
جمیعا بازگشت همه شماست فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون
بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی هر یک از محق و مبطل و کامل و مقصر را جزا خواهد داد وان
احکم بینهم و دیگر بتو فرستادیم این امر را که حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است
خدای بتو مرویست که بعضی از علمای یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا نزد محمد رویم و بگوییم که تو دانسته
که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون
میان ما و قومی در خون و مال خصومتست و ترا حکم می سازیم اگر قضا را چنان کنی که رضای ما باشد برسالت تو مسلم داریم حق تعالی
رسول خود را ازین تحذیر نمود و فرمود که حکم کن بر نهج آنچه بر تو نازل شده ولا تتبع اهواءهم واحذرهم
و پیروی مکن آرزوهای ایشانرا و حذر کن از ایشان ان یفتنوك از آنکه در فتنه اندازند ترا و بگردانند عن
بعض ما انزل الله الیك از برخی از آنچه خدای بتو فرستاده است باینوجه که از روی مکر ترا وعده دهند که ما
ایمان بتو خواهیم آورد و تو بواسطه این وعده با ایشان مساهله کنی و از بعضی آنچه خدای بتو فرستاده مداهنه نمایی فان
تولوا پس اگر بر گردند از حکم و منزل تو فاعلم انما یرید الله پس بدانکه جز این نیست که میخواهد خدای ان یصیبهم
ببعض ذنوبهم آنکه برساند بر ایشان عقوبتهای برخی از گناهان ایشانرا در دنیا که آن عقوبت اعراض ایشانست
از حکم خدای تعالی و ذکر عقوبت بعضی گناه تنبیه است بر کثرت ذنوب ایشان که اعراض از حکم محمدی یکی آنست وان کثیرا
من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بجهت تمرد و عناد ایشان در کفر و از حد بر ندگان در آن
و بعد از نزول این آیه یهودان گفتند که ما بحکم تو راضی نیستیم آیه آمد که افحکم الجاهلیة یبغون آیا پس حکم
جاهلیت طلب میکنند که آن ملیست از حق و مداهنه در آن ومن احسن من الله حکما و کیست نیکوتر از خدای

از روی حکم و داوری لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ برای گروهی که بروجه یقین تدبر میکنند و میدانند که بهترین احکام حکم خدا است آورده اند
که عبادة بن صامت بمجلس حضرت رسالت صلعم آمد و گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در همه حوادث و وقایع بمدد ایشان
خلاص میشدم بدوستی خدای از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت که من از انقلاب زمان روزگار
فتن و حوادث لیل و نهار می ترسم و از معاونت و مدد یهود گزیر ندارم آیه آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا
تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ ای زمره گروندگان مگیرید جهودان و ترسایان را أَوْلِیَاءَ دوستان
و اعتماد مکنید بر معاونت ایشان بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستی برخی دیگرند بجهت موافقت ایشان
بر مخالفت شما پس از ایشان کناره کنید و دوری جویید و میل بمعاونت ایشان مکنید وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ و هر که
دوستی کند با ایشان از شما و معاونت جوید از ایشان فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد
در مخالفت در دین إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ بدرستی که خدای راه نمینماید گروه ستمکاران را
که بدوستی دشمنان بر خود ظلم میکنند یعنی حق تعالی راه بهشت با ایشان ننماید بلکه ایشان را براه اهل کفر در آرد که آن راه دوزخ است
فَتَرَى الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ پس تو می بینی آنان را که در دلهای ایشان نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او
یُسَارِعُونَ فِیهِمْ می شتابند در دوستی و یاری دوستان خود که اهل کفرند یَقُولُونَ میگویند از روی معذرت
و معاونت از کفاران نَخْشَىٰ أَنْ تُصِیبَنَا دَائِرَةٌ می ترسیم که برسد ما را گردشی از گردشهای روزگار یعنی کار
منقلب شده اهل اسلام مغلوب گردند و کفار غالب شوند و دولت با ایشان رسد حق تعالی رد اندیشه باطل ایشان
کرده فرمود که فَعَسَى اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ پس شاید که خدای تعالی بیارد فتحی را برای رسول و یاران او
و مراد فتح مکه است و یا تسخیر موضع دیگر از خیبر و فدک و غیر آن أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزد خود بقتل یهود
و اجلای ایشان و یا اظهار منافقان و حکم بقتل ایشان فَیُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ پس گردند منافقان
و آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از دوستی با یهود یا شک در کار پیغمبر نَادِمِینَ پشیمان شدگان و آن
پشیمانی سودی ندهد ایشان را وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا و گویند مومنان یکدیگر را از روی تعجب از حال
منافقان أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ این گروه آنانند که سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ
سخت ترین و غلیظ ترین سوگند خود إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ که ایشان با شمااند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم
گشت دروغ ایشان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و نابود شد همه عملهای ایشان یعنی ثوابی بران مرتب نشد
بجهت عدم ایمان ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِینَ پس گشتند زیانکاران برسوائی در دنیا و فوت ثواب اخروی آورده اند

که بعد از فوت سید کاینات صلعم اکثر اهل عرب مرتد شدند و جمعی از دادن زکوة ابا کردند و برخی بر مسیلمه کذاب گرویدند حق تعالی
قبل از وقوع این صورت از آن خبر داد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ
هر که مرتد گردد از شما و برگردد از دین خود که اسلام است بعد از آنکه اظهار حقیقت آن میکردند فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ
بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای تعالی قومی را یُحِبُّهُمْ دوست میدارد ایشان را وَیُحِبُّونَهُ و ایشان
دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ متواضع و فروتنان باشند و مهربان بر مومنان أَعِزَّةٍ
عَلَى الْکَافِرِینَ سخت دل و درشت بر کافران یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ جهاد کنند در راه رضای خدای تعالی
وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده از غایت تصلب در دین ذَٰلِکَ آنچه مذکور شد
فَضْلُ اللَّهِ افزونی و کرم خدای تعالی است یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ عطا میکند آنرا بهر که میخواهد از مومنان
صادق العقیده وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست بر خلق خود عَلِیمٌ دانا بکسی که استحقاق آن دارد و
حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت در روز
فتح بصره فرمود بخدا سوگند که هیچکس با اهل این آیه کارزار نکرد تا امروز و ثعلبی که از اکابر اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه
در شان عالیشان علی بن ابی طالب نزول یافته و موید اینست که در روز خیبر حضرت رسالت صلعم در شان عالیشان او فرموده
که بخدا که فردا علم بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و او از جنگ برنگردد تا که حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند
و چنان بود که حضرت فرموده بود و این قصه مشهور است و بر صحیفه روزگار مسطور بوجهی که از غایت ظهور آن هیچکس الا اظهار نکرده
و در وقتی که مرغ بریان نزد حضرت رسول صلعم آوردند دعا فرمود که بار خدایا کسی را که دوست ترین بندگان باشد نزد تو
بفرست تا با من در خوردن این مرغ شریک شود حضرت امیرالمومنین علی صلوات الله علیه از در درآمد و در خوردن
با آنحضرت شریک شد و بروجهی متواضع بود بر مومنان که روزی زنی سبوی آب برگرفته در کوچه از کوچهای کوفه میرفت
و میگفت بار خدایا حکم کن میان من و علی ابن ابیطالب حضرت امیر صلوات الله علیه در رهگذار بود گفت ای زن علی با تو چه کرده
گفت شوهر مرا بجایی فرستاده و مرا باین مشقت آب باید کشید حضرت فرمود سبو بمن ده تا بخانه تو آرم و علی را بگویم تا شوهرت را بهر جا
که فرستاده باز آرد پس آن سبو برگرفت و بدر سرای وی برد همسایهای زن چون این حال را دیدند زن را ملامت
کردند و گفتند نمیدانی که این امیرالمومنین است زن منفعل شده در دست و پای حضرت افتاد و عذرخواهی کرد و گفت
یا امیرالمومنین مرا معذور دار که ترا نشناختم و بی ادبی کردم حضرت صلوات الله علیه فرمود باکی نیست هر گاه که ترا کاری
باشد مرا طلب کن تا آن را قیام نمایم تا شوهرت باز آید و اما غلظت او با کفار نزد همه اهل اسلام واضح است که هیچکس با اهل کفر از مت

آمقدار قتال نکرده که آنحضرت صلعم و علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که این آیه در شان مهدی آل محمد است صلوات الله علیه
که ذریت کسانی را که بعد از پیغمبر صلعم ظلم بر اهل البیت کرده اند بر اندازد و مستاصل سازد و نیز در بیان اوصاف
حمیده مرتضوی میفرماید که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما
خدا است وَرَسُولُهُ و فرستاده او که محمد است صلعم وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
و آنکسانی که ایمان آورده اند و متصف اند باینکه ایشان بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان رکوع کنندگان در نماز جمهور مفسران
از علمای شیعه و اهل سنت بر انند که این آیه در شان علیشان علی بن ابی طالب است و امامیه علیهم السلام باین استدلال
کرده اند که خلافت منصب آنحضرتست زیرا که ولی درین آیه بمعنی اولی بتصرفست در امور مسلمانان و احق در مصالح خلقان
پس ولایت آنکس را باشد که در رکوع تصدق نموده باشد زیرا که باتفاق این وصف بآنحضرت علیه السلام مخصوص است و از جمله ثعلبی
که از افاضل اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه در شان شاه اولیاست علیه و حمید طویل که یکی از راویان اهل
سنت است روایت کرده از انس بن مالک که من روزی در خدمت پیغمبر خدا بودم آنسرور دین از خانه بیرون آمده
متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که علی بن ابی طالب علیه السلام در نماز است ناگاه سایلی از حاضران چیزی
طلبید و در سؤال بسیار تضرع مینمود و از بیچارگی و فروماندگی خود مینالید چون امیر المؤمنین ناله و زاری او بشنید
پس بدست شریف اشاره بسایل کرد از جانب مبارک خود سایل دریافت که آن سلطان سریر خلافت و سخاوت و شهنشاه
سلیمان منزلت خاتم باو بخشید پس بیامد و خاتم از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرد و ازان حال بسیار خرم و شادمان
شد پس حق تعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیه فرستاد و سید عالم او را نزد خود طلبیده فرمود ای علی گوارنده
و مبارک باد ترا که حق تعالی در حق تو آیتی فرستاد و ترا تعظیم یاد فرمود پس این آیه برخواند و چون حق تعالی درین
آیات اثبات ولایت خود و رسول و وصی او کرد در عقب آن فرموده وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که دوست
دارد خدا و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستیکه
لشکر خدای که اهل ایمانند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند غالبان بر اهل طغیان و عدوان از ابن عباس مرویست
که رفاعة بن زید و سوید حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باطن منافق شدند و بعضی از صحابه را مودت و
مصاحبت با ایشان بود حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تَتَّخِذُوا
الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ فرا مگیرید دوستی آنانکه فرا گرفته اند دین شما را که اسلام است هُزُوًا وَلَعِبًا

استهزا و بازی باین وجه که اظهار اسلام میکنند و کفر را در باطن مخفی میدارند مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنانکه کتاب توریت داده اند ایشانرا مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ
و نیز فرا مگیرید کافرانرا دوستان خود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی بترک معاصی إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی تقاضا میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند آورده اند
که چون مؤمنان بعد از اذان بنماز برخواستندی یهود با یکدیگر گفتندی بطریق استهزا که برخواستند بر وجهی که باید
خواست و نماز گذارند نه بر طریقی که نماز باید گذارد و می خندیدند حق تعالی این آیت فرستاد وَإِذَا نَادَيْتُمْ
إِلَى الصَّلَاةِ و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید بسوی گذاردن نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا
وَلَعِبًا فرا میگیرند نماز را بسخریت و استهزا و بازی ذَٰلِكَ این استهزا از ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ قومی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بایشان خواهد رسید در
معالم التنزیل آورده که ترسایی بود در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله وی گفتی خدای
دروغ گوی را بسوزاند شبی خادم او آتش بخانه آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از ان
آتش بجست و آن خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن
ابی رافع با جمعی یهود از حضرت رسالت پرسیدند که تو بکی ازین پیغمبران کدام ایمان آوردی حضرت فرمود ایمان دارم
بخدا و بهرچه بما فرستاده و بآنچه بابرهیم و اسمعیل و اسحق و موسی و عیسی انزال کرده چون نام عیسی گوش رشد انکار
بنوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم بدتر از دین شما دینی و اهل دینی کم بهره تر از دنیا و آخرت از شما و
دین شما آیه آمد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای جهودان هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا انکار و عیب نمیکنید
ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ مگر ایمانرا که آورده ایم بحق وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه بما فرستاده
شده است یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده شده است پیش از ما چون توریت و
انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و بدرستی که بیشترین شما فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ
بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ بگو آیا خبر دهم شما را ببدتر از آنچه گفتید که دین شما بدتر از دینست مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ
از روی پاداش که ثابتست نزد خدای و آن مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ دین کسیست که لعنت کرد خدای او را یعنی بدترین
این مقوله قبیحه کسیست که حق تعالی او را از رحمت خود دور کرد وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت برو و آن
یهود ند که هدف تیر لعن و غضب خدا شده اند وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخته است از ایشان

بوزنیکان یعنی مسخ کرده ایشانرا بصورت بوزینه چنانچه اصحاب السبت والخنازیر و خوکان چنانچه مایده عیسی
که در آخر این سوره مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وعبد الطاغوت و آنکس که پرستید طاغوت را مراد
گوساله است یا پیشوایان ایشان که از غایت فرمان برداری ایشانرا مانند معبودان باطل بوده اند اولئک
آن ملعونان شر مکانا بدتر از روی مکان و جایگاه مکانی که موضع نشستن ایشانست بدتر باشد پس شرارهٔ ایشان
از ان بیشتر باشد واضل عن سواء السبیل و گمراه ترند از میانهٔ راه راست که راه حق است و متوسط میان
غلوی نصاری و قدح یهود در عیسی ع بعد از ان در صفت حال منافقان میفرماید واذا جاؤکم و چون
بیایند منافقان جهود یا مطلق اهل نفاق قالوا امنا گویند ایمان داریم به پیغمبر شما وقد دخلوا
بالکفر وهم قد خرجوا به و بتحقیق که در می آیند بکفر و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی در وقت خروج و دخول
کفر با ایشانست و آنچه از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند والله اعلم بما کانوا یکتمون و خدای تعالی
داناترست بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینهٔ مسلمانان و ایشانرا بران جزا خواهد داد وتری کثیرا
منهم یسارعون فی الاثم و می بینی بسیاری از یهود یا منافقان که میشتابند در تحصیل حرام یا گفتن
دروغ والعدوان و در ظلم یا تجاوز از حد در معاصی گویند که اثم گناهیست که از فاعل بغیر نرسد و عدوان آنکه
بغیر سرایت کند واکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوت یا ربا را لبئس ما کانوا یعملون هر آینه
بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نکنند علمای ایشان که خداشناسانند والاحبار
و زاهدان ایشان عن قولهم الاثم واکلهم السحت از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان
رشوت یا ربا را لبئس ما کانوا یصنعون بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی آن نمی پردازند این آیه دالست
بر وجوب نهی از منکر و امر بمعروف و از حضرت رسالت ص روایتست که هیچ شخصی نباشد که بر قومی بگذرد که ایشان بمعصیتی مشغول
باشند و او منع ایشان از ان نکند مگر که نزدیک باشد که حق تعالی عذاب بر وی فرستد مالک دینار گوید حق تعالی وحی
کرد بجمعی فرشتگان که فلان شهر را عذاب کنند گفتند بار خدایا تو عالم تری که فلان بندهٔ عابد در میان ایشانست
و همیشه متوجه بارگاه تست در طاعت و عبادت تو خطاب آمد که آواز نعرهٔ او بشنوانید و او را هلاک کنید چه در وقتی که قوم
او بفعل حرام مشغول میشوند او متغیر نمیشود بجهت خشم و غضب بر ایشان در خبر است که حق تعالی یوشع را وحی کرد
که از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد که چهل هزار ایشان نیکان باشند و خشم من بر ایشان جهت آنست که خشم
نکردند بقومی که مرتکب مناهی شدند و با ایشان نشست و برخاست کردند و طعام و شراب خوردند آورده اند که [illegible]

حضرت

حضرت رسالت ص بمدینه یهود در اموال بسیار بود و در وسعت عیش و فراغت حال میگذرانیدند و چون حضرت آنجا هجرت فرمود
ایشان بانکار و عناد کوشیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی برکت از مال ایشان بر داشت و اسباب معیشت
ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند و گفتند ید الله مغلولة خدای بخیل شد آیه آمد وقالت
الیهود و گفتند جهودان ید الله مغلولة دست خدای بسته است از عطا یعنی بخیل است و چیزی بما
نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غلت ایدیهم بسته باد دستهای ایشان از خیر تا همیشه ذلیل و خوار و
فقیر و عاجز باشند ولعنوا بما قالوا و لعنت بر ایشان باد بدو آنچه گفتند بل یداه مبسوطتان
بلکه هر دو دست قدرت او سبحانه گشاده است و این کنایتست از بسط نعمت او یعنی جود او وافر و کرم او دایم است
همچنانکه کسی بی اندیشه و خوف فنای مال بهر دو دست خود عطا نماید ینفق کیف یشاء روزی میدهد
چنانچه میخواهد یعنی بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع نعمت میکند و وقتی تضییق آن مینماید ولیزیدن کثیرا
منهم و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری از یهود ما انزل الیک من ربک آنچه فرستاده شد
بتو از نزد پروردگار تو یعنی قرآن طغیانا وکفرا نافرمانی و کفر یعنی حق تعالی انزال حکمی میکند ایشان
جاحدان میشوند و بجهت آن طغیان زیاده میکنند و در کفر خود راسختر میشوند والقینا بینهم العداوة
والبغضاء و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریضه و نضیر دشمنی و خصومت الی یوم القیمة
تا روز رستخیز یعنی بجهت عناد و جحود خذلان ایشان کردیم و تخلیهٔ ایشان کرده نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم
تا بجهت آن در میان ایشان دشمنی و خلاف واقع شد تا روز قیامت و هر فرقه تکفیر دیگری نمودند که وقالت الیهود
لیست النصاری الی آخره کلما اوقدوا نارا للحرب هرگاه برافروختند آتشی برای جنگ کردن رسول
اطفاها الله فرو نشاند آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بآن مشغول شده
بکار دیگر نتوانستند پرداختن تا آنکه هرگاه ارادهٔ حرب کسی کردند مغلوب شدند پس بجهت مخالفت ایشان بحکم توریت بخت نصر
بر ایشان مسلط گشت و چون فساد کردند قسطوس رومی بر ایشان استیلا یافت و باز تباهی کردند بر زمین مجوس
بر ایشان دست یافتند و بار دیگر با فساد قیام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند ویسعون فی
الارض فسادا و عادت ایشان آنست که میشتابند در زمین برای تباهی و فتنه انگیزی و هتک
حرمات الهی و اخفای نعت محمدی ص والله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد
تباه کاران را پس جزا داده شدند مگر بر وفق کردار بد ایشان که آن خواری و مذلت ایشان بود در دنیا بقتل و سبی

وجزیه دادن و در آخرت بانواع عذاب وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا ایمان آوردندی
بمحمد و پرهیز کردندی از معاصی لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما در میگذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشانرا
و بآن مواخذه نمیکردیم وَلَاَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ و هر آینه در می آوردیم ایشانرا در بهشتهای پر نعمت وَلَوْ اَنَّهُمْ
اَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْاِنْجِيلَ و اگر ایشان بپای داشتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا
اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ و اقامت کردندی بآنچه فرستاده شد بسوی ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان
که قرآنست لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه خوردندی روزی را از زبر خویش وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پای
خویش یعنی روزی را بر ایشان فراخ میکردیم بباریدن باران و بار آوردن و بالیدن گیاه و بجهت شامت کفر و طغیان
و عناد روزی بر ایشان تنگ شد مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ از ایشان گروهی اند راست رو و رست کردار یعنی آنها
که بحضرت ایمان آوردند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ و بسیاری از ایشان آنچه میکنند از اقامت کفر و عناد
و جحود به نبوت محمد صلعم بد است ازان امر فرماید پیغمبر خود را به تبلیغ و وعدهٔ عصمت و نصرت میفرماید باو و میگوید که يَا
اَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستادهٔ بحق بَلِّغْ برسان بکافهٔ خلقان مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ جمیع آنچه فرستاده شد بتو مِنْ
رَبِّكَ از نزد پروردگار تو از احکام شرعیه وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر نرسانی تمام آنرا فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
پس تبلیغ نکردهٔ پیغامهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنچیزی را که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز
مبطل نماز است یا گوییا تبلیغ هیچ چیز ازان نکردهٔ جهت آنکه کتمان بعضی و کل یکسانست در شناعت و استجاب عقوبت وَاللّٰهُ
يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان که هیچکس را بر قتل تو دست نخواهد بود
پس در تبلیغ خود جد و جهد نمای اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بدرستی که خدای راه نماید کافرانرا
بتسلط بر تو تمکین نده بر هلاک تو و یا راه نماید ایشانرا بالطاف و توفیق خود بجهت فرط عناد و جحود ایشان مروی است ایشانرا
که آنحضرت را شبها پاسبانی میکردند چون این آیه آمد سر مبارک خود را از قبه که از پوست دوخته بودند بیرون کرد و فرمود
ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت بدانکه نزد اعاظم اهل سنت و اجماع اهل البیت علیهم السلام این آیه در غدیر خم
نازل شد و از جمله علی بن احمد واقدی که از مشاهیر اهل سنت در تفسیر خود که باسباب نزول مسمی است آورده که این
آیه در حق علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نزول یافته در غدیر خم و ثعلبی نیز که از اکابر اهل سنت میگوید ابن عازب
روایت کرده که چون با رسول خدای از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم و آن روزی بسیار گرم بود و آنحضرت
بسایهٔ آن درخت که در فلان موضع بود نشست و مردمان که دران منزل بودند از مهاجر و انصار همه اجمع فرمود پس دست

علی

علی بن ابی طالب علیه السلام بگرفت و فرمود ای حاضران آیا من اولی نیستم بشما و نفسهای شما همگی آواز بر آوردند که تو اولایی بما و بر نفسهای
ما پس حضرت فرمود که هر که من مولای ویم علی مولای اوست و بعد از من وصی و جانشین و قایم مقام من علیست بامر خدا
بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد پس عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب برخواست
و گفت ای پسر ابو طالب مبارک باد ترا این منصب عالی و سروری بر جمیع مؤمن و مؤمنه و در روایت ثابت گشته که حاضران
در آن روز هشتاد هزار بودند بعدد قوم موسی که بفرمودهٔ خدا موسی از برادر خود هرون بیعت بستد و همه این بیعت را
قبول کردند و در آخر نقض آن بیعت کردند اینجا نیز این صورت برین وجه واقع شد و مستحق غضب ربانی گشته و ابن
مردویه در کتاب مناقب آورده که عبد الله مسعود فرمود که ما در حیات حضرت رسول الله این آیه را چنین میخواندیم که
يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ و نیز ثعلبی آورده که چون حکایت نصب شاه اولیا منتشر شده مشهور گشت حارث بن نعمان فهری
بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد و با حضرت رسالت آغاز منازعه کرده گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت دلالت کردی
از تو قبول کردیم و بقیام نماز پنجگانه شبانه روزی امر کردی اجابت کردیم و بزکوة و روزه و حج و جهاد امر کردی
پذیرفتیم و بهر چه اشارهٔ تو واقع شد مخالفت ننمودیم و با اینهمه راضی نشدی اکنون ترا هیچ چیز دیگر نمانده که بر زبان آری
دست پسر عم خود را گرفتی و او را برداشتی و بر همه مسلمانان گماشتی و میگویی که بعد از من امیر شماست باو اقتدا کنید
و تابع او شوید این امر بفرمان خدا از تو صادر شده یا برای خود این را گفتهٔ حضرت فرمود بخدایی که غیر از و پروردگاری
نیست که آنچه در بارهٔ علی ابن ابی طالب گفتم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من آن منافق تیره ضمیر روی خود را ازان
قبلهٔ اسلام گردانیده برخواست و در راه میرفت و میگفت خداوندا آنچه محمد در حق علی میگوید اگر درست و راست
تو بر ما سنگی از آسمان بباران یا بما را بعذابی دردناک گرفتار گردانی فی الحال سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او
خورد و از دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست آیه سَاَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ نازل
شد و عیاشی از جابر بن عبد الله نقل کرده که حضرت رسول مامور شد بنصب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترسید
که اگر مردمانرا بآن خبر دهد گویند با پسر عم خود محابا میکند و از نزد خود منصب ولایت میدهد و او را طعن کنند حق تعالی
این آیه فرستاد در غدیر خم و حضرت امیر المؤمنین علی را خلیفهٔ خود ساخته این خبر را بخاص و عام رسانید و این
روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله و جمیع ائمه صلوات الله علیهم نیز مرویست از ابن عباس نقلست که جمعی یهود
نزد پیغمبر آمدند و گفتند یا محمد تو بتوریت ایمان داری که کتاب خداست گفت آری گفتند تو با ما متفقی درین و ما با تو متفق

نیستیم در آنکه قرآن حقست و از نزد خداست پس ما را برانکه متیقنیم بازگذار آیه آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب
لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی یعنی دینی معتدبه و صحیح حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ تا وقتی که اقامت
کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچیزی را که حق تعالی شما را بآن فرموده و از جمله ایمان آوردنست به نبوت من
وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم و تا وقتی که بپای آرید اوامر و نواهی آنچه فرستاده شده بشما مِّن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار
شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم و هر آینه زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ
مِن رَّبِّكَ آنچه منزل شده بتو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن می افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا سرکشی و ناگرویدگی
یعنی بجهت حسد و عنادی که دارند چون قرآن را می شنوند کفر و طغیان را زیاده میکنند فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
پس اندوهناک مباش بزیادتی طغیان و کفر کافران چه ضرر آن لاحق بایشان میشود و بغیر ایشان سرایت میکند و اهل ایمان
که منقاد تواند از ین مبرااند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا
و آنانکه دین یهود گرفته اند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ و صابیان و نصاری نیز همچنین هر که ایمان آورد
بدل صافی و نیت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار پسندیده
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ پس هیچ خوف و ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب و نیستند که
اندوهگین باشند از فوت ثواب پس در تفصیل کفر و عناد ایشان میفرماید لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ به تحقیق
فرا گرفتیم ما بزبان انبیا پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلعم وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا و فرستادیم
بسوی ایشان پیغمبران را که اول آن موسی بود و آخر ایشان عیسی كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ
أَنفُسُهُمْ هرگاه که آمد بایشان رسول بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان تکالیف شرعیه فَرِيقًا
كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلعم وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی
وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ و پنداشتند این بنی اسرائیل که یافت نشود بلایی و محنتی یعنی عذابی ایشانرا
بقتل و تکذیب انبیا فَعَمُوا پس کور شدند از دیدن دین حق و دلایل آن مانند کوری که راه بمقصود نبرد
وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست که پرستش گوساله را راسخ شدند و سخن هارون را نشنیدند و همچنین گوش بقول
انبیای خود نکردند ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس توبه کردند و حق تعالی توبه ایشانرا قبول کرد ثُمَّ عَمُوا
وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند از دیدن و شنیدن حق كَثِيرٌ مِّنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار
عیسی و محمد صلعم وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بیناست بآنچه میکنند و مناسب عمل ایشان پاداش ایشان

خواهد داد و بعد از ان بیان حال نصاری میکند که لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه کافر شدند آنانکه از روی
بی بصری و جهالت قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ گفتند که خدای نیست مگر مسیح که پسر مریم است
وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل پرستید خدای را که رب منست
وَرَبَّكُمْ که پروردگار من و آفریدگار شما است یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب همچو شما پس خالق مرا و خالق
خود را پرستید نه مرا که مخلوقم مانند شما این قول یعقوبیه است إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ
عَلَيْهِ الْجَنَّةَ بدرستی که هر که شرک آرد بخدای پس بتحقیق که خدای تعالی حرام کرد بروی بهشت را که هرگز آنرا
در نیابد وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او در دوزخست که آماده است برای مشرکان وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ
و نیست ستمکاران را که بسبب شرک بر خود ستم کرده اند هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَّقَدْ كَفَرَ
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ بدرستی که آنانکه گفتند الله یک از سه آلهه است کافر شدند این حکایتست از
قول نسطوریه که قایلند بآنکه الوهیه مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان خدایی اند و الله یکی از یشانست
وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادتست إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه
وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ و اگر باز نه ایستند این قوم از آنچه میگویند و توحید قایل نشوند لَيَمَسَّنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی که الم او دایم باشد
أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ آیا رجوع نمیکنند بطاعت خدا که آن ترک شرکست و رجوع بوحدانیت او وَيَسْتَغْفِرُونَهُ
و آمرزش میخواهند از و بوسیله توحید و تنزیه او از اتحاد و حلول و شرک وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای تعالی
آمرزگار است تایبان را رَّحِيمٌ مهربانست بر مستغفران بعد از ان رد قول ایشان میکند بر طریق احتجاج
و میفرماید که مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح که پسر مریم است یعنی عیسی که ایشان او را خدای میگویند إِلَّا
رَسُولٌ مگر فرستاده های خدای تعالی قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشته اند پیش از
او فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا فرموده پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد
عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجب تر است که اگر او بی پدر مخلوق شده آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشته
و آن غریب تر است پس معجزات انبیا را از عبودیت بیرون نمیبرد و بالوهیت داخل نمیسازد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ
و مادر او یعنی مریم کثیر الصدق بود چه تصدیق بجمیع انبیا و آیات ربانی میکرد كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ
بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و مانند سایر حیوانات محتاج غذا بودند پس چگونه صفت ربوبیت را بر ایشان

اطلاق توان کرد انظر کیف نبین لهم الایات بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را
ثم انظر انی یؤفکون پس در نگر در حال ایشان که چگونه برگردانیده میشوند در یافتن حق و تامل
کردن دران قل بگو ای محمد ترسایان را بر سبیل انکار که اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون
خدای ما لا یملک لکم آنرا که مالک نیست و قدرت ندارد مر شما را ضرا و لا نفعا
نه زیان دارد و نه سود یعنی عیسی قدرت آن نداشت که بذات خود ضرری و نفعی از بلا و عنا و صحت بشما رساند بی تمکین
الهی و هر گاه که او چنین بوده باشد چگونه خدایی را شاید والله هو السمیع العلیم و خدای که معبود
بحق است او ست شنوای اقوال باطله شما و دانا بعقاید شما پس شما را بدان جزا خواهد داد قل یا اهل الکتاب
بگو ای محمد ای یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غیر الحق غلو مکنید در دین خود غلوی ناروا و باطل
مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او و لا تتبعوا اهواء قوم و پیروی مکنید
آرزوهای گروهی از اسلاف و رؤسای خود که بجهت فرط جهالت قد ضلوا من قبل بدرستی که گمراه
شدند پیش ازین زمان در شریعت خود یعنی قبل از بعثت خاتم الانبیاء و اضلوا کثیرا و گمراه ساختند بسیاری را
از روی عناد و ضلوا عن سواء السبیل و ثابت شدند بر ضلالت و گمراهی خود از راه راست یعنی اسلام
که طریق اعتدال است و پاک از شایبه افراط و تفریط لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل لعنت
کرده شدند آنانکه کافر شدند از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود که اهل
ایله را نفرین کرد بجهت آنکه از حکم سبت درگذشتند و ملعون گشتند در زبور که بر زبان داود خوانده میشد و عیسی
ابن مریم و بر زبان عیسی نیز که اصحاب مایده را لعن کرد و ملعون شدند در انجیل که بر زبان عیسی جاری میگشت ذلک
بما عصوا این لعن و طعن بر ایشان بسبب آن بود که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و بودند که از حد
در گذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند یعنی از ایشان
بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون هر آینه بد چیزیست آنچه
ایشان میکردند در حدیث آمده که امر معروف کنید و نهی از منکر و دست ظالم را بگیرید و او را بر حق دارید و اگر حق تعالی
دلهای بعضی از شما بر بعضی زند و لعن کند همچنانکه لعن کرد اهل کتاب را تری کثیرا منهم می بینی ای محمد بسیاری را
از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف
که بعد از غزای بدر بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان تحریص کرد لبئس ما قدمت لهم هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده

برای

برای ایشان انفسهم نفسهای ایشان ان سخط الله علیهم و آن اینست که خشم گرفت خدای بر ایشان
و فی العذاب هم خالدون و در عذاب ایشان جاویدانند و لو کانوا یؤمنون بالله
والنبی و اگر باشند که ایمان آرند بتحقیق بخدا و پیغمبر و ما انزل الیه و بآنچه فرو فرستاده شده است
بر پیغمبر یعنی قرآن ما اتخذوهم اولیاء هر آینه فرا نگیرند مشرکان را بدوستی و نزد اکثر معنی آنست که اگر یهود ایمان
میداشتند بخدا و موسی و توریت با مشرکان دوستی نمیکردند چه فرمان خدا و موسی و حکم توریت آنست که با کفار دوستی
نکنند و لکن کثیرا منهم فاسقون و لیکن بسیاری از یهود خارجند از دایره ایمان پس از شدت خصومت
و عداوت یهود نسبت با اهل ایمان خبر میدهد که لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان را
عداوة للذین آمنوا از روی دشمنی با آنهایی که گرویده اند الیهود والذین اشرکوا یهود را
و آنانکه شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنانند مر مؤمنان را و بدین سبب از مخالفت اهل اسلام
موافقت دارند و لتجدن اقربهم و هر آینه می یابی نزدیکترین مردمان مودة للذین آمنوا
از روی دوستی مر آنانرا که گرویده اند الذین قالوا انا نصاری آنانکه میگویند ما ترسایانیم بجهت نرمی
دل ایشان و کمی حرص ایشان بر دنیا و بسیاری اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهودان و مشرکان و بدین
سبب با اهل شرک استظهار نمیجویند چنانکه میفرماید ذلک یعنی آن قرب مودت ایشان بان منهم بسبب
آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان رب گویند و رهبانا و عابدان صومعه نشین و انهم
لا یستکبرون و بسبب آنست که گردن کشی نمیکنند از قول حق در حین شنیدن و فهمیدن آن علما گفته اند
که مراد ازینجا که قرب مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری جمعی هستند که در قتل مسلمانان
و تخریب بلاد ایشان کم از یهود نیستند اما نصارای حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب استماع کردند و مسلمانی قابل
شدند و اکثر ایشان ایمان آوردند و مرویست که چون جعفر رض از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از
علمای مملکت خود بخدمت سید عالم صلعم فرستاد ایشان بآستانه رسالت پناهی صلی الله علیه رسیدند آنحضرت سوره یس را
بر ایشان خواند ایشان بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کردند و با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام
دارد بآنچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قایلان انا نصاری این نوع کسانند و حق تعالی در شان ایشان فرمود
و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول و چون می شنوند این علمای عباد از سید مختار یا از جعفر
طیار آنچه فرو فرستاده شده است بر رسول تری اعینهم می بینی چشمهای ایشانرا که از غایت رقت قلوب ایشان

تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق میریزد اشک را از آنچه شناختند سخن راست یقولون ربنا آمنا
میگویند از روی نیاز که ای پروردگار ما ما ایمان آوردیم بدین کلام که بدین پیغمبر فرستاده فاکتبنا مع
الشاهدین پس بنویس ما را از جمله گواهانی که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلی الله یعنی ما را
داخل امت محمد گردان که گواهانند بر انبیا و امم ایشان در روز قیامت در خبر است که منافقان یهود رفقای جعفر را سرزنش
کردند که چه زود ایمان آوردند مدتهاست که ما را دعوت میکنند قبول نمیکنیم حق تعالی میفرماید که ایشان در جواب
گفتند که وما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدای تعالی و بوحدانیت او نگرویم
وما جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب پیغمبر ونطمع ان یدخلنا ربنا و حال
آنکه ما طمع داریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت رسالتند
وچون ایشان از روی خلوص اعتقاد این دعا کردند فاثابهم الله بما قالوا پس جزا داد خدای ایشان را
بآنچه گفتند از روی اخلاص جنات تجری من تحتها الانهار بوستانها که میرود در زیر درختان یا
منازل ایشان جویهای آب خالدین فیها وذلک جزاء المحسنین در حالتی که جاویدان باشند در آن
و اینست جزای نیکوکاران در قول و فعل حق تعالی بعد از بیان دعوت مؤمنان اهل کتاب در وعید کفار ایشان فرمود
که والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب
الجحیم آن گروه یاران دوزخند در اکثر تفاسیر مذکور است که روزی حضرت رسالت ص برای صحابه وصف قیامت میکرد و
شمه از اهوال و شداید آن بیان مینمود ده تن از اصحاب که از جمله امیر المؤمنین علیه السلام و ابن مسعود و مقداد و ابوذر
و سلمان و سالم مولای حذیفه و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن از جمله ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون اتفاق
کردند بر آنکه بقیة العمر روز بروزه باشند و شب بعبادت گذرانند و بر فراش خواب نخوابند و گوشت و چربی نخورند
و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده گلیم و پوست پوشند و برین سوگند خوردند این خبر بحضرت رسید با ایشان گفت
من مامور نیستم بآنچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب تهجد بر خیزید
و بخسبید که من تهجد میگذارم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم هر که از سنت
من رغبت بگرداند از من نباشد و حق تعالی این آیه را در باره ایشان فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا
تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای تعالی
بر شما حلال کرده است ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی بآنکه حرام سازید بر خود آنچه بر شما حلال ساخته

ان الله لا یحب المعتدین بدرستی که خدای دوست نمیدارد آنانکه از حد او درگذرند از ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند الا ما شاء الله و بلال قسم یاد کرد که در هیچ روزی
روزه نگشاید و عثمان بن مظعون سوگند خورد که با هیچ زن مباشرت نکند حق تعالی این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود که
وکلوا مما رزقکم الله و بخورید آنچیزی را که خدای تعالی روزی داده است شما را حلالا طیبا
روزی مباح و پاکیزه واتقوا الله و بترسید از خدای در تحریم آنچه حلال ساخته الذی آنخدایی که انتم به
مؤمنون شما بدو گروید گانید مرویست که حضرت رسالت ص مرغ بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و فرمودی
که المؤمن یطلب الحلاوات مؤمن شیرینیست و شیرین را دوست میدارد و نیز فرمود که در شکم مؤمن گوشه ایست که آنرا پر نیاید
مگر شیرینی آورده اند که بعد از نزول این دو آیه اصحاب گفتند یا رسول الله سمیع مطیع تو ایم اما چه کنیم با سوگندی که خورده ایم
آیه آمد که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم مواخذه نمیکند خدای شما را به بیهوده در سوگندان شما
از صادق و باقر علیهما السلام مرویست که مراد از لغو قول لا والله و بلی والله است بقصد تاکید بدون قصد قسم و سبقت
زبانست بر یمین بدون قصد و همه فقهای امامیه متفق اند برین و مراد بعدم مواخذه عدم عقابست و عدم کفاره
یعنی حق تعالی شما را معذب نسازد و کفاره لازم نگرداند بر شما درین گونه سوگند ولکن یؤاخذکم بما عقدتم
الایمان ولیکن مواخذه میکند یعنی عذاب مینماید شما را بآنکه به بندید سوگندها را یعنی بزبان سوگند گوئید و بدل
قصد آن کنید و بعد از آن خلاف کنید فکفارته اطعام عشرة مساکین پس کفاره آن یعنی
کفاره شکستن آن طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی کاهی که مؤمن باشند من اوسط ما تطعمون
اهلیکم از میانه آن آنچه میدهید اهل خود را نه اعلی و نه ادون او کسوتهم یا پوشش ده درویش را هر یکی را
یکجامه او تحریر رقبة یا آزاد کردن بنده ایست که مؤمن باشد یا در حکم ایمان چون طفلی که پدر و مادر او یکی از ایشان
مؤمن باشند و مکلف درین هر سه مخیر است هر کدام که خواهد از ایشان اقدام نماید فمن لم یجد فصیام
ثلثة ایام پس هر که نیابد یکی ازین کفاره را پس کفاره او روزه داشتن سه روز است پیاپی ذلک کفارة
ایمانکم ~~نگه دارید سوگندان خود را از شکستن کذلک~~ آنچه مذکور شد کفاره سوگندان شماست اذا حلفتم
چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم نگه دارید سوگندان خود را از شکستن کذلک همچنین که کفاره
سوگندها را بیان کرد یبین الله لکم آیاته بیان میکند و روشن میسازد خدای تعالی برای شما نشانهای
شریعت اسلام لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گوئید نعمت این تبیین که موجب بیرون آمدن شماست از گناه خلف

سو کنند بر محبث یمین و چون حق تعالی بیان احکام یمین نمود که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از ان بنهی کاز افعال
قبیحه جاهلیت از شرب خمر و قمار و غیر آن فرمود که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ
جز این نیست که خمر و همه مسکرات مایعه درین امر داخلست وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز عام است و شامل نرد و شطرنج و جوز بازی
و غیر آن وَالْأَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ و تیرهای اقداح و تفسیر آن در اول
سوره مذکور شد رِجْسٌ پلیدست و کریه این اسم هر چیزیست که عقل و شرع از آن کاره باشد مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از سوسه
شیطانست و فرموده او فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید که امور مذکوره اند لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که
شما رستکار شوید باجتناب ازین إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ
جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه افکند در میان شما دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ در خوردن خمر و باختن قمار وَ
يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و باز دارد شما را از یاد کردن خدای تعالی وَعَنِ الصَّلَاةِ و از نماز کذاردن
فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس آیا ایستید شما باز ایستادکان مراد نهیست از روی مبالغه یعنی البته از همه باز ایستید بعد
از آنکه بر معایب این مسکرات مطلع شدید در تفسیر آورده که درین آیه ده دلیلست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت
و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دویم آنکه او را با بت پرستی در یک سلک کشیده و آن سر همه حرامهاست پس این نیز حرام
باشد سیم او را رجس گفت و هر چه پلیدست حرام باشد چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان باشد حرامست پنجم امر کرد
که از و اجتناب کنید و هر چه از و دور بودن واجب باشد حرام باشد ششم آنکه رستکاری را معلق ساخت باجتناب آن و هر چه
چنین باشد حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است
از یاد خدا و هر چه بنده را از یاد خدا باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز
ایستید از و یعنی ترک آن کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام است محمد حنفیه از پدر بزرگوار خود علیه السلام روایت فرموده که آنحضرت
فرمود که هر که خمر خورد چون دختر خواهد مدهید و سخنش را راست مدارید و شفاعتش را مپذیرید و بر هیچ امانتی او را امین مدارید
و اگر وی را امین شناسید آن امانت را ضایع کرده اند و بر خدای لازم نشود که عوض آن بدهد و از حضرت رسالت صلی الله روایتست که
هر که در دنیا خمر خورد و بی توبه از عالم برود وی را در قیامت زهرهای عقرب و مار دهند تا بیاشامد و چون نزدیک دهن
برد هنوز ناخورده گوشت رویش در آنجا افتد و چون بخورد همه اعضایش از یکدیگر جدا افتد و عفونتی از و آید که اهل عرصات از و
نفرت کنند پس وی را بدوزخ کشیده بشدت عذاب وی را معذب سازند و نیز آنحضرت لعن کرده است خمر را و فشارنده آنرا
و بایع و مشتری ورا و ساقی و آشامنده او را و خورنده بهای آن و بردارنده آنرا که خمر برای وی برند و چون حق تعالی امر

فرمود باجتناب خمر و قمار و انصاب و ازلام در عقب آن امر نمود بطاعت و فرمود که وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را
در اجتناب از خمر و غیر آن از منهیات وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول او را در جمیع آنچه
شما را از ان نهی کرده وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا
پس اگر روی بگردانید از امر و نهی پس بدانید که أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ جز این نیست که بر رسول
ماست رسانیدن روشن یعنی بدانید که شما ضرری بر رسول نتوانید رسانید باعراض از امر و نهی او چه بر وی همین
رسانیدنست و آن بشما رسانیده و وبال و عقوبت نشنیدن آن بشما راجعست نه باو و چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه
کفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا شربت مرگ چشیده اند چون باشد آیه آمد که لَيْسَ عَلَى
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته
جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا گناهی و وزری در آنچه خورده اند إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کرده باشند از شرک
و سایر منهیات وَآمَنُوا و گرویده و ثبات ورزیده بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عمل
صالح ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا پس ثابت و مستمر باشند بتقوی و راسخ باشند در تصدیق بتحریم شرک و سایر منهیات ثُمَّ
اتَّقَوْا پس مستمر باشند بپرهیزیدن از معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکویی کرده باشند در اعمال جمیله و فعال حسنه وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را غرض از تکرار لفظ ایمان و اتقاء و عمل صالح مبالغه است
در کمال ثبات و رسوخ و دوام و استمرار بر آن تا حین رسیدن اجل آورده اند که در عام الحدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه
مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار و خیمه ایشان در می آمدند یکبار خر وحشی نزد ابو الیسر بن عمرو آمد وی تیری بر وزد و او را
بکشت مردمان او را ملامت کردند که چرا در احرام این عمل کردی وی نزد رسول آمد و صورت حال بعرض رسانید این آیه
آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ هر آینه می آزماید خدای شما را یعنی با شما
معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود در عالم عیان که کدام
از شما ترک صید میشود و کدام اقتدا بحکم الهی نموده از ان مجتنب میشود تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ صفت شیئ است یعنی
چیزی را از صید که میرسد بدان دستهای شما وَرِمَاحُكُمْ و نیزه های شما و این آزمایش اینست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ
يَخَافُهُ تا بداند یعنی متمیز سازد خدای آنکس را که از عقاب وی میترسد بجهت قوت ایمان او بِالْغَيْبِ در حالت غیب
عقاب خدای تعالی از و با آنکه عقاب الهی را مشاهده نمیکند اما بجهت قوت ایمان که دارد از ان خایف باشد فَمَنِ اعْتَدَىٰ
بَعْدَ ذَٰلِكَ پس هر که از حد در گذرد و شکار کند پس ازین آزمایش بصید فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذابی دردناک

یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا الصید و انتم حرم مکشید
صید را که وحشیست نه انسی و حال آنکه شما احرام گیرندگان باشید بحج یا بعمره و من قتله منکم متعمدا و هر که
بکشد آن صید را از شما در حالتی که عمد کننده باشد آنرا یعنی داند که محرم است و قتل صید برو حرام است مراد ابو الیسر است که در عام الحدیبیه
عمدا گور خری بکشت پس متعمد اشاره باوست و اگر نه هر محرمی که صید بکشد بعمد یا خطا فجزاء مثل ما قتل پس برو
واجبست جزای و مانند آنچه کشته است یعنی فدا دهد مانند آن صید من النعم از چهارپایان یعنی شتر
و گاو و گوسفند یحکم به ذوا عدل منکم حکم کنند باو دو خداوند عدل از اهل ملت شما یعنی دو مرد
مؤمن که عادل باشند بگویند که مماثل کشته شده از نعم کدام میتواند بود مانند گوسفندی که مماثل آهوست هدیا
بالغ الکعبة در حالتی که آن جزا قربانی باشد که رسنده باشد بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح کنند او کفارة
طعام مساکین یا واجبست برو کفارتی که بپوشد و رفع کند گناه آنرا و آن کفارت طعام دادن درویشانست
بتفصیل که در کتب فقه مذکور است او عدل ذلک صیاما یا برابر طعام و مساوی آن از روی روزه
داشتن یعنی بجای طعام هر مسکینی روزه بدارد پس برو واجبست یکی ازین سه چیز لیذوق وبال امره تا بچشد
گرانی و سختی کار خود را چون آن مرتب شدت تکلیف است بجهت خروج او از طاعت عفا الله عما سلف
در گذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یعنی صیدی که محرم قبل الحکم بحرمت
کرد عقوبتی برو نیست یا از آنچه این نوبت ابو الیسر کرد و من عاد و هر که باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله
منه پس انتقام کشد خدای تعالی ازو و کفاره تلافی آن نکند والله عزیز ذو انتقام و خدای تعالی
غالبست در حکم خود خداوند انتقام بر کسی که اصرار میکند در معصیت احل لکم صید البحر حلال کرده شد
بر شما صید دریا که در غیر آب زندگانی نکند خواه محل باشد و یا محرم مراد ماهی تازه است وطعامه و نیز حلال شد بر شما
طعام دریا و آن ماهی شور است که ذخیره کنند برای خوردن یعنی ماهی تازه و شور بر همه شما حلالست متاعا لکم
وللسیارة جهت برخورداری ساختن مر شما را و مر کاروان شما را که قدید کرده توشه سازند وحرم علیکم
صید البر و حرام کرده شد بر شما صید بیابان که هر حیوانیست که در بیرون دریا بیضه نهد و بچه آورد و اگرچه در
بعضی اوقات در آب زندگانی کنند و این حرمت ثابتست ما دمتم حرما مادام که باشند احرام گرفتگان و
اتقوا الله و بترسید از خدای الذی الیه تحشرون آنخدایی که بسوی او جمع خواهید شد بعد از موت
و بعد از ذکر حرمت حرم بیان بیت الحرام و شهر الحرام میکند بقوله جعل الله الکعبة البیت الحرام

گردانید خدای تعالی کعبه را که بیت الحرام و خانه محترمست قیاما للناس آنچیزی که قایمست بآن امور مردمان
در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از غارت و قتل در وست والشهر
الحرام و گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان یعنی کارهای حج در و سازند و آن ماه ذوالحجه است که معظم
مناسک حج در و گذارند یا مراد جمیع اشهر حرمست که مردمان در ان از قتل و غارت ایمنند و آن چهار ماهست سه در پی
یکدیگر و آن ذوالقعده است و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن رجبست و تسمیه مکه بحرم آنست که هر که پناه باو دهد محترم و مکرم
گردد و کسی او را نرنجاند اگرچه قاتل پدر و برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند و این از آیات کعبه معظمه است
والهدی والقلائد و نیز گردانید قربانرا و نیز حیواناتی که ذوات القلائد سبب قیام مردمان چه سالکین
بدان منتفع میشوند ذلک آنچه مذکور شد از امر بحفظ حرمت حرم و غیر آن لتعلموا ان الله برای آنست که تا
بدانند که حق تعالی یعلم ما فی السموات وما فی الارض میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینست
خلاصه معنی آنست که چون مطلع شدند در حکمت بر تعیین کعبه برای قیام مردمان و آنچه در حج است از طواف مناسک
و کیفیت آن هر آینه علی الاجمال دانستید که حق تعالی عالمست بآنچه در آسمانها و زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض
بر وجه کلی و جزوی وان الله بکل شیء علیم و نیز برای آنست بدرستی که حق تعالی بر همه چیز داناست پس آنچه مقرر
میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست و این تعمیم بعد از تخصیص است اعلموا ان الله شدید العقاب
بدانید بدرستی که خدای سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب محارم کند وان الله غفور رحیم و اینکه خدای
آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن
احکام مکلفان تا ایشانرا عذری نماند والله یعلم ما تبدون وما تکتمون و خدای تعالی میداند آنچه
آشکارا میکنید و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب همه را بروفق آن جزا خواهد داد قل لا یستوی
الخبیث والطیب و مساوی نیست پلید و پاک و حرام و حلال ولو اعجبک کثرة الخبیث و اگرچه
بشگفت آرد ترا بسیاری پلید چه اعتبار بجودت و رداءت دارد نه قلت و کثرت فاتقوا الله پس بترسید از خدای
در استحلال محرمات و اختیار آن بر محللات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم
تفلحون شاید که شما رستگار شوید مرویست که بعضی از حضرت رسالت صلی الله علیه سؤالها میکردند حضرت بجهت کثرت
سؤال در غضب شد بر بالای منبر رفت و خطبه بلیغ بخواند و فرمود که مرا سؤال نکنند از چیزی مگر که جواب گویم مردی
که مطعون بود در نسبت برخاست و گفت یا رسول الله پدر من کیست فرمود حذافة بن قیس مردی دیگر گفت پدر من کجاست

گفت در دوزخ پس فرمود که بحق خدایی که جان من بامر اوست که درین ساعت بهشت و دوزخ در برابر من تصویر کردند و من در روی
مینگرم و اهل آن را می بینم و یافتم که کدام از شما در بهشت باشد و کدام در دوزخ اگر میگویم از سؤال پشیمان میشوید حق تعالی آیه فرستاد
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم مپرسید
از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود برای شما جواب آن تسؤکم اندوهگین کرداند شما را و ان تسئلوا عنها
و مپرسید از چیزهایی که اگر پرسند از ان حین ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا
کرده شود برای شما و بسا آن اندوهگین شوید عفا الله عنها عفو کرد خدای تعالی شما را از ان سؤال یعنی از شما
درگذرانید و بدان تکلیف نکرد پس بعد ازین سؤال از چیزی چند مکنید که جواب آن موجب کراهت و مشقت شما شود
والله غفور و خدای آمرزگار است از بسیاری گناه از شما درگذراند حلیم بردبار است که بعقوبت
تفریط و تعجیل نکند قد سألها قوم من قبلکم بدرستی که پرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما چون ثمود که
طلب ناقه کردند و قوم موسی که طلب رؤیت کردند و حواریان که درخواست مائده نمودند ثم اصبحوا بها کافرین
پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از دیدن معجزه که طلبیده بودند بآن نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد برایشان پس
شما از حال ایشان عبرت گرفته بقول فضول اشتغال منمایید تا مثل این بلیت گرفتار نگردید آورده اند که عمرو بن لحی هفت
قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی از ان قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل منحرف ساخته به بت
پرستی ترغیب نمود و نصب اصنام و تعیین بحیره و سائبه از پیش او بود و صحیح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج
بطن زادی و بطن آخرین نر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی
و از هیچ آب و گیاه منع نکردندی و آن را بحیره گفتندی و اگر شخصی بیمار بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیمار
و قدوم مسافر گفتی که این ناقه من سائبه است پس آن ناقه را سر دادندی و در همه احکام حکم بحیره داشتی و آن را سائبه گفتندی
و گوسفندی چون هفت بطن زادی بطن هشتم او اگر انثی بودی میگفتند که از ان ماست در میان رمه سر دادندی
و اگر نر بودی گفتندی که از ان خدایان ماست آن را ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی و از برای ماده میگذاشتند
و میگفتند وصلت اخاها یعنی این انثی ببرادران خود پیوست و آن را وصیله خواندندی و شتر نر که ده سال ناقه را آبستن ساختی
میگفتند که حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان
حضرت رسالت ص این هفت قبایل برین آیین بودند و داعیه ایشان این بود که حق تعالی ایشان را باین امر فرموده
حق تعالی رد سخن ایشان کرده آیه فرستاد که ما جعل الله و تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته

هیچ چیز من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام از ناقه گوش شکافته و نه ناقه باز گذاشته بصحرا
و نه گوسفندی که به برادر پیوسته بود و نه حمایت کننده پشت خود و نه نگهدارنده آن ولکن الذین کفروا ولیکن آنها
که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون علی الله الکذب افترا میکنند و می بندند بر خدای دروغ را
که تحریم آنها بوی نسبت میکنند و اکثرهم لا یعقلون و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق
آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله
و چون ایشان را گویند که بیایید بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیایید نزد
رسول که بیان کننده این حکم است قالوا حسبنا گویند از غایت جهالت که بس است ما را ما وجدنا علیه
آباءنا آنچه یافته ایم از پدران خود بدان او لو کان آباؤهم آیا بس است ایشان را آنچه یافتند از پدران
خود و اگرچه بوده اند پدران ایشان لا یعلمون شیئا و لا یهتدون نمیدانستند چیزی را و راه نمییافتند
بطریق حق و جاهل و گمراه بودند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد
که محافظت کنید نفس خود را لا یضرکم من ضل زیان نرساند شما را کسی که گمراه شده یعنی گمراهی او ضرر بشما نرساند
اذا اهتدیتم چون راه یافته باشید شما مرویست که چون مردی اسلام می آورد او را میگفتند که حکم بسفاهت خود
کردی در مذهبی که داشتی حق تعالی این آیه فرستاد که شما حافظ خود باشید که ضرر اهل ضلال بشما نرسد وقتی که بر اهتدای خود
ثابت باشید الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت همه شما فینبئکم بما کنتم تعملون
پس خبر دهد شما را بآنچه بودید که میکردید و بشما را بآن جزا دهد آورده اند که تمیم داری و عدی بدی که از نصاری
بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند
بیمار شد و آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و مرض وی سخت شد تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را
باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او امتعه او را تصرف کردند و ظرفی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد
مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه او برداشتند و باقی را بمدینه آوردند و تسلیم اهل وی کردند و ورثه بدیل آن صحیفه را
که مشتمل بر مفصل رخت او بود یافتند و چون اناء مذکور در میان نبود و یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان
انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلی حضرت مصطفی ص آوردند این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان در آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت در میان شما اذا حضر احدکم
الموت وقتی که حاضر شود یکی از شما را مرگ باید که گواه شوید حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم

بهنگام وصیت او دو تن که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی مؤمن باشند اَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ یا دو تن
دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه که در مذهب خود عادل باشند اگر مسلمان عادل یافت نشود حاصل که گواه گیرید اِنْ اَنْتُمْ
ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ اگر باشید که سفر کنید در زمین فَاَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ پس برسد شما را رسیدن
مرگ یعنی نزدیک شوید بمرگ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ و آن دو تن را باز دارید از پس نماز دیگر
که وقت اجتماع مردمانست و ملائکه روز و شب در ان حاضرند فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای تعالی
اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک داشته باشید در ایشان یعنی اگر وارثی از شما ایمن نباشد از تهمت شاهدین مضمون سوگند ایشان
اینکه لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا ما بدل نمیکنیم باین سوگند بهای آنرا که دنیاست یعنی برای طمع مال میته سوگند بدروغ
نمیخوریم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى و اگرچه باشد آنکس که ما سوگند میخوریم برای وی خویش ما وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ
و نمی پوشیم گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای تعالی ما را باقامت آن فرموده اِنَّا اِذًا لَمِنَ الْاٰثِمِينَ بدرستی
که ما آنوقت که می پوشیم گواهی را از بزه کاران باشیم و سوگند دادن گواه مخصوص است باین صورت و در غیر این صورت نیست
باجماع بعد از نزول این آیه حضرت رسالت تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل
نکرده ایم و این سوگند براستی میخوریم پس بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از ان ظرف گم کرده را در دست ایشان
یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل درین باب مجادله از حد اطناب بگذشت ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده
بودیم اما بسبب آنکه گواهی نبود اقرار نکردیم و انکارش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف سید عالم صلعم مرافعه نمودند آیه آمد
فَاِنْ عُثِرَ عَلٰى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا پس اگر اطلاع یافته شود بر آنکه دو گواه کسب فعلی کرده اند که موجب
اثمست یعنی خیانت که بسبب آن مستحق اثم شده اند فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا پس دو گواه دیگر برخیزند
بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قوم آنانکه روا داشته شده است اثم که خیانتست برایشان
الْاَوْلَيَانِ صفت الذین است یعنی از آنانکه مقدمند بر اجابت در شهادت بجهت حقیقت ایشان بقرابت و کثرت
معرفت بمال موصی و انها احق و اولی اند بشهادت از ان دو بیگانه و بر تقدیر این دو گواه برخیزند فَيُقْسِمَانِ
بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا هر آینه گواهی ایشان
سزاوار ترست از گواهی آن دو تن که قبل از ان گواهی داده اند و اولی بقبول وَمَا اعْتَدَيْنَا و ما ستم نمیکنیم و از
حد در نمیگذریم در گواهی اِنَّا اِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستی که آنهنگام که چنین کنیم از ستمکاران باشیم که باطل را
در موضع خود وضع میکنند پس حضرت فرمود تا عمرو عاص ملعون و مطلب بن ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای

بعد از نماز

بعد از نماز عصر که این ظرف بدیل بوده است و ایشان خیانت کرده اند بعد از ان حضرت حکم فرمود تا ظرف نقره را بورثه بدیل دادند
ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَاْتُوا اینکه مذکور شد نزدیکتر و خوبتر است بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَا
بگواهی دادن بر طریق آن یعنی بر مثل آنچه حکم آن شهادت کرده اند بدون خیانت در ان اَوْ يَخَافُوا اَنْ
تُرَدَّ اَيْمَانٌ یا نزدیکتر است بآنکه بترسند آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ پس از سوگندان
ایشان که خورده اند بر خیانت و کذب ایشان و بجهت ظهور خیانت از ایشان رسوا شوند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از
خدای در خوردن سوگند بدروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ و خدا راه ننماید گروه فاسقان را که شاهد اند بکذب از روی جحود و عناد و فرط غوایت بجهت
این ایشان را توفیق ندهد و یا بهشت ایشان را راه ننماید يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ در روزی که فراهم آرد
خدای تعالی پیغمبران خود را فَيَقُولُ مَاذَا اُجِبْتُمْ پس گوید ای فرستاده شدگان بچه چیز اجابت کرده شدید
یعنی وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید بچه چیز اجابت کردند و جواب دادن این سؤال از پیغمبران بجهت سرزنش امتان
ایشان باشد و اگرنه خدای باین عالم خواهد بود چون پیغمبران این را بشنوند قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا گویند هیچ علمی نیست
ما را بآنچه تو ما را بآن تعلیم نداده یعنی ما را علم نیست بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب در ان مرتب میشود
اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستی که تویی داننده نهانها که چه اجابت کردند بزبان با ما و چه در دل نهان داشتند
و نیز بجهت سرزنش کفار میفرماید که اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ یاد کن که چون گفت خدای که ای عیسی بن
مریم اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلٰى وَالِدَتِكَ یاد کن نعمت مرا که افاضه کردیم بر تو و بر مادر تو اِذْ اَيَّدْتُكَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ در وقتی که تقویت کردم و نیرومند گردانیدم ترا بجبرئیل یا بکلامی که بآن احیا کردی تُكَلِّمُ
النَّاسَ فِي الْمَهْدِ سخن میکردی با مردمان در گهواره این معجزه تو بود وَكَهْلًا و در حالت کهولت یعنی کلام
تو در طفولیت بود بر وجه فصاحت و بلاغت وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا جنس
کتاب یا کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيلَ و فهم چیزها و معانی و حقایق توریة و انجیل وَاِذْ
تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ و آنرا نیز که میساختی از گل مانند شکل مرغی بِاِذْنِي بدستوری من فَتَنْفُخُ
فِيهَا پس میدمیدی در ان صورت از گل ساخته فَتَكُونُ طَيْرًا پس میگردید مرغی زنده بِاِذْنِي بفرمان من
وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ و از علت بیرون می آوردی کور مادرزاد را که چشم او را روشن میکردی و پاک
و بی عیب میساختی ابرص را بِاِذْنِي بفرمان من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى و چون بیرون می آوردی مردگان را

ازقبور ایشان بِاِذْنِی بامر من وَاِذْ کَفَفْتُ بَنِی اِسْرَائِیلَ عَنْكَ و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل از تو
که قصد قتل تو داشتند اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ وقتی که آمده بودی بدیشان بمعجزات روشن که مذکور شد فَقَالَ
الَّذِینَ كَفَرُوا مِنْهُمْ پس گفتند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ نیست اینکه آورده
از امور غریبه عجیبه کوره مگر جادوی روشن که از جنس مخفی نیست و بصحت پیوسته که عیسی ع با وجود این مرتبه عظیمه که داشت جامه پشمین
پوشیدی و کیاه زمین خوردی و هرگز چیزی را ذخیره نکردی و خانه نداشتی که در فکر آن باشد که ویران شود و نه
زن و فرزندی که خاطر او بآن متعلق بودی و هرجا که شب رسیدی بخفتی و بعد ازان عرض نعمت دیگر میکند
بقوله وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیِّینَ و یاد کن ای عیسی که چون وحی کردم حواریان را که اصحاب تو بودند اَنْ
آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی آنکه ایمان آرید بمن و بفرستاده من که عیسی است قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا
مُسْلِمُونَ گفتند ایشان که ایمان آورده ایم ما و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا باخلاص اِذْ قَالَ
الْحَوَارِیُّونَ یاد کن وقتی که گفتند حواریان یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّكَ ای عیسی ابن مریم آیا
میتواند پروردگار تو اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ آنکه فروفرستد بر ما خوانی از آسمان این کلام را
بعد از استحکام معرفت گفتند و گویند مراد ایشان از استطاعت بر وجهی بود که حکمت و اراده الهی مقتضی آن باشد پس
بر وجه استحکام معرفت گفته باشند یعنی آیا اراده و حکمت پروردگار تو تقاضا میکند که مائده از آسمان بر ما ازال نماید
قَالَ گفت عیسی در جواب ایشان که اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای و مثل این سؤالها مکنید اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ
اگر هستید شما باور دارندگان بر کمال قدرت او و بر صحت نبوت مرا قَالُوا گفتند بروجه معذرت درین سؤال که ما در قدرت
کامله او سبحانه شک نداریم ولیکن نُرِیدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا
میخواهیم که بخوریم طعامی را ازان مائده و آرام گیرد دلهای ما و یقین بر یقین بیفزاید بر کمال قدرت او یعنی شاهد را
باستدلال جمع کنیم وَنَكُونَ عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدِینَ و باشیم بر آن مائده از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی
مرویست که حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام گفت سی روزه بدارید آنگاه از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان
چون سی روز روزه داشتند عیسی پشمینه در پوشید و روی توجه بقبله دعا کرد چنانکه حق تعالی ازان خبر میدهد
قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ گفت عیسی ابن مریم بعد از اذن از حق اَللّٰهُمَّ ای بار خدایا نقلست که هر که گوید
اللّٰهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد و همچنین وقتی که عیسی بطلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند و گفت رَبَّنَا ای پروردگار
ما اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ فروفرست بر ما خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِیدًا که باشد آن خوان ما را

عیدی یعنی روز نزول آن عیدی که هرسال چون آن روز در رسد تعظیم آن کنیم و آنست که زندانیان را درین روز
آزاد کنند و کودکان را از مکتب خلاص نمایند و اهل صنایع دست از کار خود بکشند القصه عیسی گفت مائده بر ما نازل ساز
تا عیدی بود آن روز لِاَوَّلِنَا وَآخِرِنَا مر اول ما که اهل زمان ما اند و آخر ما که از پس ما آیند یا معنی آنست
که اول و آخر ما ازان خوان بهره یابند و نزول مائده در روز یکشنبه بود ازینجهت که نصاری آنرا عید خود میدانند
وَآیَةً مِنْكَ و تا باشد آن مائده علامتی صادر از تو که دلالت کند بر کمال قدرت تو و بر صحت نبوت من وَ
ارْزُقْنَا و روزی ده ما را ازان خوان وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ و تو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللّٰهُ
گفت خدای که ای عیسی بگو بیاران که اِنِّی مُنَزِّلُهَا عَلَیْكُمْ بدرستی که من فروفرستنده ام این خوان را
بشما اجابت سؤال شما فَمَنْ یَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ پس هرکه کافر شود بعد از نزول مائده از شما فَاِنِّی
اُعَذِّبُهُ پس بدرستی که من عذاب کنم او را عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب اَحَدًا
مِنَ الْعَالَمِینَ یکی را از عالمیان چه ایشان بعد از جحود بوزینه و خوک مسخ شدند از ابی جعفر علیه السلام
مرویست که آن خوان چون نازل شد بران هفت نان بود همه مردمان از اول تا آخر ازان بخوردند و سیر شدند و هنوز
ازان باقی بود از سلمان فارسی روایتست که حق تعالی ابری فرستاد و سفره سرخ درمیان آن نهاده و
آنچنان بزمین نزدیک میشد تا قریب بحواریان و سفره ازان جدا شد و نزد حواریان بزمین آمد عیسی علیه السلام
بگریه درآمد و گفت خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخته نماز بگذارد و بگریست و گفت
بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد و بر و ماهی بریان بود و روغن ازان میچکید
و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او انواع ترهها غیر از گندنا و پنج گرده بران خوان نهاده بود
بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود درخواست
و گفت یا روح الله از طعام دنیاست یا آخرت عیسی فرمود که از هیچکدام نیست این طعامیست که حق تعالی
بقدرت خود ایجاد آن کرده پس گفت که بخورید آنچه طلب کرده اید و شکرگذاری کنید تا نعمت زیاده شود هزار و
سیصد تن ازان خوردند و از آنچه بران بود هیچ کم نشد و هیچ فقیر ازان طعام نخورد مگر که توانگر شد و هیچ بیماری ازان
نوشید مگر که شفا یافت تا آنکه همه کوران و کران و لنگان همه شفا یافتند پس آن مائده بآسمان رفت روز
دیگر وقت چاشت باز آمده اغنیا و فقرا ازان تناول نمودند و برین منوال تا چهل روز پس وحی آمد که ای عیسی مائده مرا
بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و سپید دیوی

از ایشان مسخ گشتند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند و بعد از ذکر مایده توبیخ کفره نصاری مینماید وَإِذْ قَالَ اللَّهُ
يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ یاد کن که چون گوید خدای عیسی بن مریم را ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
وَأُمِّيَ آیا تو گفتی مر مردمان را که فرا گیرید مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ دو خدا بدون خدای
بحق قَالَ گوید عیسی سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي
بِحَقٍّ نزد و نشاید مرا آنکه بگویم مر آنچیزی را که مرا سزاوار نباشد گفتن آن إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ
اگر بوده ام که گفته ام آنرا پس بدرستی که دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه نهان میکنم آنرا در نفس خود
همچنانکه تو میدانی آنچه آشکار میکنیم وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ و من نمیدانم آنچه در ذات تست یعنی آنچه اخفا
میکنی از معلومات خود إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستی که تو دانای پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا
مَا أَمَرْتَنِي بِهِ نگفتم امت خود را مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان گویم أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ
آنکه بپرستید خدایرا که پروردگار من و پروردگار شماست یعنی مربوب و مخلوق تو ام نه خالق و رب وَكُنتُ عَلَيْهِمْ
شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ و بودم من بر اقوال و افعال ایشان گواه مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي
پس آنهنگامی که مرا گرفتی و بآسمان بردی كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگهبان بر ایشان و عالم باحوال
ایشان وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بر آن إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ
اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند
بروجه جزا و سزا وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشانرا بعد از آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ
أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ پس بدرستی که تو غالبی و قادری و دانا و صواب کار در هر چه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت و صواب کار
و چون عیسی این سخن ادا کند قَالَ اللَّهُ گوید حق تعالی هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ این روزیست
که در و سود میرساند راستگویانرا صِدْقُهُمْ راستی ایشان که قایل شدند بنسبت بوحدانیت حق تعالی و اقرار بحقیقت
جمیع انبیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مر آن صادقانراست که اهل توحیدند بهشتهائی
که میرود از زیر درختان یا غرفهای آن جویهای روان خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاویدان
باشند در آن همیشه یعنی زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدای تعالی
از ایشان بطاعت و انابت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود باشند ایشان از خدای تعالی بقبول کرامات ذَٰلِكَ
این دخول جنان یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست بعد از آن تنبیه میفرماید بر کذب نصاری

و فساد دعوی ایشان در شان مسیح و مادر او بقوله لِلَّهِ مر خدایراست نه غیر او را مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در آسمانها و زمینهاست تمام آن وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ و او بر همه چیزها داناست بقدرتی و شوکتی و عظمتی و حکمتی که از عجز و ضعف منزه و مقدست جلت عظمته و قدرته

سورة الانعام مائة وست وستون آية مكية

آیتهای این سوره صد و شصت و شش است و کلماتش سه هزار و هشتصد و پنجاه است و حروفش دوازده هزار و دویست و چهل است
مرویست از ابی بن کعب که این سوره در مکه یکبار در شب نازل شد و هفتاد هزار فرشته حامل این سوره بودند در
وقت نزول با غلغل عظیم تسبیح و تحمید الهی میکردند چون حضرت رسالت صلی الله آواز ایشانرا شنید فرمود که سبحان الله
العظیم و بحمده و بسجده در افتاد و بعد از آن کاتبانرا بخواند و فرمود که در همان شب آنرا نوشتند هر که آنرا قراءت
کند بعدد هر آیتی که در وست این هفتاد هزار فرشته صلوات فرستند برو در شب و روز جابر بن عبد الله از پیغمبر
روایت کرده که هر که سه آیت از سورة الانعام بخواند تا بقوله وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ حق تعالی چهل هزار فرشته را
برو موکل گرداند که مثل عبادت خود را برای او نویسند تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود و با او
گرزی از آهن باشد هر گاه که شیطان خواهد که وسوسه او کند آن فرشته این گرز برو زند و او را از و دور گرداند تا که
هفتاد حجاب واسطه شود میان او و شیطان عیاشی باسناد خود از ابی بصیر رحمه الله علیه روایت کرده که ابو عبد الله
فرمود که سورة الانعام بیک دفعه فرود آمد و هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و تعظیم و اجلال آن مینمودند
چه در هفتاد موضع این سوره اسم خدای تعالی مندرجست اگر مردمان بدانند فضل قراءت این سوره را هرگز ترک
آن نکنند و پیوسته بقراءت آن مشغول شوند و از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که هر که این سوره را
قراءت کند آن هفتاد هزار فرشته که این سوره را نازل ساخته اند بر حضرت رسالت برای او تسبیح گویند تا روز قیامت
و نیز از کعب الاحبار روایتست که حق تعالی روز قیامت بقاری این سوره خطاب کند که ای بنده من در
سایه رحمت من آی و از فواکه بهشت من متمتع شو و آب کوثر من بیاشام و از چشمه سلسبیل من غسل کن
که تو بنده منی و من خدای توام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدایراست سزاوار پرستش و ستایش اوست که خلاق زمین و آسمان اوست
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آن خداوندی که بقدرت کامله بیافرید آسمانها بدون مددی

وعدمی بیافرید زمین ابی اصل و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی این کلام بجهت
رد قول مجوس است که گفتند الله خالق النور و شیطان آفریننده ظلمت و نزد اکثر مراد از ظلمت و نور شب و روز است
ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس با وجود این نعم مخلوقه برای بندگان آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ پروردگار خود يَعْدِلُونَ
عدول میکنند ازو بعبادت غیر او از اصنام و برابری میکنند پروردگار خود با تبان که جماد اند خلاصه معنی آنست
که حق تعالی این اشیا را که سبب معیشت آدمیانست بیافرید پس سزاوار آنست که بران حمد کنند و کفران نکنند
و کفار بر خلاف این برابری میکنند با و سبحانه آنچیز را که قادر نیست بر آفریدن چیزی ازان هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ
مِنْ طِينٍ اوست آنکس که بیافرید شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما ازان کرد ثُمَّ قَضَى أَجَلًا
پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید مرگ برسید مراد اجل موتست وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی که نام برده
شده و معین و مقرر گشته نزدیک که کسی علم بآن ندارد و بعد از انقضاء آن قیام قیامت باشد مراد اجل قیامت
ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک می آرید در بعث با آنکه ثابت شد مر شما را که ابداء خلق از وست و حال
آنکه معاد اسهل است از مبدأ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ و اوست خداوند مطلق
و معبود بحق در آسمانها و زمینها و همه را غیر وی خدائی نیست يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ میداند آنچه پنهان
شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید و آنچه آشکارای شماست یعنی بزبان می آرید وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ
و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بدان جزا و سزا خواهد داد و بعد ازان خبر میدهد از حال کفار وَمَا
تَأْتِيهِمْ و نمی آید بکافران مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ هیچ آیتی از آیات پروردگار ایشان مراد
معجزاتست مانند شکافتن ماه و تسبیح سنگ ریزه در دست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله یا غیر آن یا نمی آید آیتی
از آیتهای قرآن بایشان إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر هستند ازان آیات و معجزات اعراض کنندگان
و ترک کنندگان نظر دران فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس براستی که بدروغ داشتند حق را که قرآنست لَمَّا جَاءَهُمْ
آنهنگام که آمد بایشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بایشان یعنی ظاهر شود بدیشان أَنْبَاءُ مَا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند از وعدهای عذاب و آن بوقت نزول باشد
بدیشان در دنیا یا هنگام ارتفاع آیات اسلام و شوکت ملازمان سید خیر الانام و یا در آخرت نزد مشاهده عقوبت
که عذاب دوزخست أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ آیا ندیدند و ندانستند که با بقوت و تجارت چند گروه را
هلاک کردیم پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که دران پیغمبری بود و گویند چون

هفتاد سال یا هشتاد سال و اصح آنست که قرن اهل هر عصری اند که میان ایشان پیغمبری بوده باشد یا نامی باشد یا او خواه
زمان قلیل باشد و خواه کثیر مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ صفت آن قرن است یعنی آنچنان قرن و گروهی هلاک
کردیم که ایشان را در زمین آرامگاه داده بودیم و مسکنت و نعمت بایشان عطا کرده بودیم مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه
شما را تمکین نداده ایم از وسعت منازل و متاع یا عمر دراز و قوت تمام و خدم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا
و فرستاده بودیم باران ابر بر ایشان ریزان و پی در پی وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ و گردانیدیم
جویهای آب را که پیوسته میرفت در زیر درخت ایشان یا در زیر قصرهای ایشان یا انهاری که در تحت تصرف بود
بهر نوع که میخواستند به بساتین و مزارع میبردند مراد آنست که ایشان در رفاهیت و وسعت عیش بودند میان انهار و اشجار
فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان و سود نداشت ایشان را آن نعمت و فراغت وَ
أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ و از نو پیدا کردیم از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر بدل ایشان غرض
آنست که حق تعالی همچنانکه قادر بود بانکه هلاک کند قرون سابقه را چون عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان
قوم دیگر را همچنین قادر است که مثل این را در حق شما بجا آرد پس از خواب غفلت بیدار شوید تا از مثل این نوع عذاب
برهید مرویست که نضر بن حارث و امثال او نزد رسول آمده گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار
فرشته با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب از خدا بشما آمده و مکتوب الیه ایشان بود باین
مضمون که تو رسول خدائی حق تعالی فرمود که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ و اگر فرستیم بر تو
نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس لمس کنند و بسایند آنرا بدستهای خود یعنی برای العین ببینند و بیقین بدانند
که آن نوشته از نزد خداست بی شک و شبه لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کافر شدند بر وجه عناد و جحود
که إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ نیست اینکه آورده مگر جادوی روشن بر همه کس وَقَالُوا و گفتند کافران
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا
لَقُضِيَ الْأَمْرُ و اگر فرو فرستیم فرشته را هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلقان چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه
ببینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم شود چنانکه در امم سابقه مثل این واقع شد مانند قوم عاد
و لوط ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول فرشته بچشم زدنی وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
و اگر گردانیم رسول را فرشته لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه گردانیم او را بصورت مردی چنانکه جبرئیل بصورت دحیه
کلبی متمثل میشد و مصلحت آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا

بقوت قدسی مشاهدهٔ ایشان میتوانند کرد پس ملک بصورت بشر فرو فرستیم وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ
هرآینه در آنحال پوشیده کردانیم برایشان آنچه پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند
درآنوقت نیز طعنه زنان خواهند گفت که نیست این مگر آدمی بعد از آن در تسلیهٔ دل سول ع گفت وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ
بِرُسُلٍ هرآینه تکذیب نموده شدند پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا
مِنْهُمْ پس احاطه نموده و فرو آمده بآنانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی آنکسانی که بار سولان استهزا کرده اند احاطه
کرد و فرو گرفت مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال
الهی بود که بکرد ایشان در آمد و همه هلاک شدند قُلْ بگو ای محمد اگر عذاب گذشتگان را مسلم ندارید سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی یمن و گاهی شام که بگذرید بر دیار عاد و ثمود ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ پس بنگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر تکذیب کنندگان یعنی بچه وجه حق تعالی ایشان را بعذاب
استیصال هلاک کرده تا از آن اعتبار گرفته از کفر و طغیان باز ایستید قُلْ بگو ای محمد یعنی بپرس از ایشان بروجه
الزام لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانهاست و زمینهاست از روی خلق و ملک
پس اگر بر سبیل عناد و لجاج جواب ندهند قُلْ لِلَّهِ بگو مر خدایراست باتفاق ما و شما خالق و مالک همه اوست نه غیر او
پس مستحق عبودیت او باشد نه غیر او كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ نوشته است حق تعالی بر ذات خود یعنی بر خود لازم کردانیده است
الرَّحْمَةَ رحمت را یعنی نعمت هدایت بمعرفت خود بنصب ادله و تمکین دادن بر آن و انزال کتب و مهلت دادن کفار
تا مگر که ایمان آرند و یا از اولاد ایشان بگروند و نیز از جمله رحمت قبول توبه از معصیت از کعب الاحبار روایت
که اول چیزی که حق تعالی نوشت بر زبرجد و یاقوت و لؤلؤ بواسطهٔ قلم و مداد و آن این بود که لا اله الا الله انا سبقت
رحمتی غضبی سلمان فارسی از حضرت رسالت روایت کرده که حق تعالی را صد جزو رحمت یک جزو آن در دنیا منتشر است
و همه نعمتهای دنیا از آن یک جزو است و نود و نه جزو در خزانهٔ کرم خود نهاده تا روز قیامت این یک جزو را با نود و نه جزو
ضم کند و همه بر سر گناهکاران ببارد و ایشان را بیامرزد لَيَجْمَعَنَّكُمْ هرآینه جمع کند حق تعالی شما را در قبور و آنجا
باشید إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که زمان برانگیختن شماست از قبور لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست از وقوع
آن روز یا در جمع شما در آن الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود که عقول سلیمهٔ خود را
که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ و مر خدایراست آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالک زمان و مکان و آنچه مکان و زمانی آنرا

زاکرفته وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا همه مسموعات را دانا بهمه معلومات پس شنوا باشد باقوال کافران
و دانا بافعال ایشان و همه را بران جزا دهد در خبر است که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج
و مسکنت ترا برین میدارد که پیش گرفته ما برای تو در میان خود توزیع کنیم آنقدر مال که توانگر تر از خویشان شوی
بشرط آنکه ازین دعوی رجوع کنی حق تعالی فرمود که هرچه شب و روز مشتملست بران از خداست قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ
أَتَّخِذُ وَلِيًّا بگو بر سبیل انکار که آیا غیر خدا را فرا گیرم دوستی یعنی غیر خدای را هرگز دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آن خدایی که بدید آرندهٔ آسمانها و زمینهاست وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را یعنی
روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قُلْ
إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ بگو بدرستی که من مامورم آنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را
برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا میگویند که مباش از شرک آرندگان
قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي بگو بدرستی که من میترسم اگر عاصی شوم با مر پروردگار خود و غیر او را پرستم
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ که قیامتست مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که بگردانند از وی عذاب
ابو حفص بضم یا و فتح را خوانده یعنی هر که گردانیده شود عذاب از وی يَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ
پس بدرستی که بخشایش کرده است حق تعالی و او را از عذاب دوزخ رهانیده و بنعیم ابدی رسانیده وَذَٰلِكَ و این
گردانیدن عذاب از و الْفَوْزُ الْمُبِينُ رستگاری هویداست بعد از آن بیان میکند که معبودان اهل شرک بر هیچ
چیز از خیر و شر و نفع و ضر قادر نیستند و حق تعالی بر همه آن تواناست پس او مستحق عبودیت باشد نه غیر او و میگوید که وَ
إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدا بتو بلیتی و سختی چون فقر و مرض فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ کشف
کننده و باز دارنده نیست آنرا إِلَّا هُوَ مگر او سبحانه یعنی هیچکس قادر نیست بر منع آن مگر حق تعالی وَإِنْ يَمْسَسْكَ
بِخَيْرٍ و اگر برساند بتو نیکویی چون غنا و صحت فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از نیکها و غیر
آن تواناست پس قادر باشد ابن عباس روایت کند که کسری استری برسم تحفه نزد رسول صلی الله فرستاده بود روزی
آنحضرت بران سوار بود و مرا رفیق خود کردانید در اثنای راه بمن نگاه کرد فرمود که ای پسر حدود خدا نگاه دار تا او را
نزد خود یابی و با خدای در زمان راحت آشنایی کن تا در سختی با تو آشنایی کند و چون چیزی خواهی از و طلب کن و چون
طلب یاری کنی از خدای یاری طلب که آنچه بودنیست قلم بران رفته و اگر جملهٔ خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو
بدهند از خیر و شر و خدای تعالی برای تو ننوشته باشد نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کار کن که در صبر کردن بر آنچه تو آنرا

کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و درویشی با توانگری و قناعت با ری
وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ و اوست قهر کننده و غلبه نماینده بر بالای بندگان خود یعنی بر همه غالبست
و بحکم بر غلبت تواند کرد وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار در تدابیر خود از نفع و ضر و ضیق و وسعت و غیر آن
الْخَبِيرُ دانا و آگاه باحوال همه بندگان در نقل آمده که سفهای عرب گفتند که یا محمد ما نمی بینیم که کسی ترا تصدیق کند و از علمای
یهود و نصاری پرسیدیم که صفت ترا در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی را بر ما نما تا برسالت تو و حقیت
کتاب تو گواهی دهد حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً چه چیز است بزرگتر از روی
گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها در راستی اگر جواب ندهند قُلِ اللَّهُ بگو بایشان که خدای تعالی بزرگتر
و راست گوتر است در شهادت شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواهیست میان من و شما یعنی او گواه است در حقیت
من در دعوی نبوت و در بطلان شما در تکذیب وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ و وحی کرده شده است
این قرآن لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا بیم کنم شما را بقرآن وَمَنْ بَلَغَ و هر کسی اگر برسد قرآن از عرب و عجم و جن و انس
تا بروز قیامت محمد بن کعب قرظی روایت کرده که هر کس که قرآن باو برسد همچنان باشد که رسول را دیده و از وی شنیده بعد
از ان بر سبیل سرزنش کفار میفرماید که أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما بید که گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ آنکه با
خدایست آلِهَةً أُخْرَى خدای دیگر که تا نند قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو من گواهی نمیدهم بانکه شما گواهی میدهید
قُلْ بگو بلکه گواهی میدهم که إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که او سبحانه خداییست یگانه و من برین وجه
گواهی میدهم وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ و بدرستی که من بیزارم از آنچه شرک می آورید بوی از بتان و غیر آن
از اول سوره تا اینجا احتجاج است بر مشرکان مکه بعد ازان آغاز کلام میکند با اهل کتاب و میگوید که الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب یعنی توریة و انجیل يَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول خدای را
بصفاتی که در توریت و انجیل مذکورست كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ همچنانکه میشناسند پسران خود را بنسب ایشان
ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد عمر از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما حضرت پیغمبر را
که خدا او را خبر میدهد که همچون معرفت شماست بفرزندان بر چه وجه میتوان بود گفت من برسالت پیغمبر متیقن ترم از آنکه
بصحت نسب پسر خود چه این را دانسته ام که کلام خداست و محمد پیغمبر اوست و اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند
و چه کرده بعد ازان از حال کسانی که با وجود تیقن ایشان بصحت نبوت آنحضرت اعتراف بآن نمیکنند خبر میدهد که
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن از مشرکان فَهُمْ

لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند بجهت فرط عناد و جحود وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا و کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و ببندد بر خدا دروغ را بانکه ملایکه دختران ویند و بتان نزد او شفیع خواهند
بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ پس بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران چه که بجهت فرط عناد و جحود بر خود ستم میکنند
و نفس خود را محل غضب الهی میگردانند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی که حشر کنیم ایشانرا از عابدان
و معبودان ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا پس گوییم از روی توبیخ مر آنانکه شرک آورده اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ
کجا یند خدایان شما که آنها را شریکان خدای بحق می ساختید الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ گمان می بردید
آنها را شریکان خدا یا شفیعان شما مرویست که چون مشرکان ببینند که حق تعالی اهل توحید را آمرزید و از گناهان
ایشان در گذشت با یکدیگر گویند که بگویید ما موحدیم تا شما را بیامرزند پس چون روز قیامت از ایشان پرسند
که أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمْ ایشان انکار کنند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس آنگاه نباشد معذرت ایشان که توهم کرده
باشند که بآن متخلص میشوند إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدایی که پروردگار ماست مَا كُنَّا
مُشْرِكِينَ نبودیم ما شرک آورندگان یعنی بر وجوب کذب این سوگند خورند که ما مشرک نبودیم با آنکه دانسته باشند
که نفعی بایشان ندهد اما از غایت دهشت و حیرت باین قایل شوند انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
بنگر که چگونه دروغ گویند بر نفسهای خود بنفی شرک از خود وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم شود از ایشان
آنچه بوده باشند که افترا میکردند از شرک نفع بایشان نرساند در خلاص مرویست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه
و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام استماع قرآن کردند از حضرت رسالت و نضر بن خالد گفت
من نیز تواریخ ملوک عجم را بر شما میخوانم همچنانکه محمد از حکایات و قصهای پیشینیان میخواند حق تعالی درباره او فرمود
که وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ و از کفار مکه کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن
میخوانی وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً و گردانیده ایم یعنی افکنده ایم بر دلهای ایشان پوششها یعنی
چونکه از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد و استکبار تدبر و اندیشه نمیکنند در باب قرآن یعنی بمنزله کسانی اند
که گویا بر دلهای ایشان پرده ها کشیده ایم أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا بجهت کراهیت آنکه فهم کنند
آنرا و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا حق نشنوند و باقی وجوه تاویل این کلام در آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ مذکور
شده وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا و اگر ببینند هر معجزه که میطلبند ایمان نیاورند بدان

از عناد و استحکام تقلید در ایشان چه فرط تکذیب ایشان بغایت رسیده حَتّٰی اِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ
تا آنکه چون بیایند بتو و جدال و خصومت کنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ
گویند آنانکه کافر شدند نیست این کتاب تو مگر افسانهٔ پیشینیان مانند قصهٔ رستم و اسفندیار و غیر آن و این تکذیب است که صدق
حدیث را مانند کرداننده بخرافات اولین که فایده در تحت آن نیست و اکثر دروغ است وَهُمْ و کافران يَنْهَوْنَ
عَنْهُ باز میدارند مردمان را از ایمان برسول صلی الله وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و خود دور میشوند از وی یعنی با آنکه خود
ایمان نمی آرند و دیگران را از آن نهی میکنند وَاِنْ يُهْلِكُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ و هلاک نمیکنند کافران
بنهی مردمان از ایمان مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان نکند وَلَوْ تَرٰى
اِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ و اگر ببینی ای محمد چون باز داشته شده باشد بر آتش دوزخ تا آنرا معاینه ببینند و بر آن
مطلع شوند و یا در آورده شوند در آن و بدانند مقدار عذاب خود را هرآینه ببینی امری در غایت شناعت فَقَالُوا
يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ پس گویند از سختی عذاب کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تکذیب
نکنیم آیات پروردگار خود را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جملهٔ باور دارندگان بَلْ نه چنانست که ایشان
چون بدنیا روند ایمان آرند بلکه بَدَا لَهُمْ ظاهر شود مر ایشان را از ابشهادت اعضا یا بظهور عذاب مَا كَانُوا
يُخْفُونَ آنچه می پوشیدند از کفر و معاصی بروجه نفاق مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یا از روی جهل بر
خود تلبیس میکردند و میگفتند همانا این واقع نشود و کسی مبعوث نگردد وَلَوْ رُدُّوا و اگر بحسب فرض باز گردانیده
شوند لَعَادُوا هرآینه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر آنچیز را که نهی کرده شدند از وی یعنی باز مرتکب شرک
و عصیان شوند وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان چون این آیات
که در وعید قیامتست بر کافران خوانده شد ایشان بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا اِنْ هِيَ و گفتند نیست
این زندگانی دنیا اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ مگر زندگانی دنیا و ما نیستیم بر انگیخته شدگان
از قبور وَلَوْ تَرٰى اِذْ وُقِفُوا عَلٰى رَبِّهِمْ و اگر ببینی تو وقتی که باز داشته شوند کافران در قیامت بحکم
پروردگار ایشان یا بر موقف عرض قَالَ گوید بر سبیل توبیخ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث
و نشور و ثواب و عقاب راست و درست قَالُوا بَلٰى گویند آری حق و راستست وَرَبِّنَا بحق پروردگار ما یعنی اقرار
کنند بحقیقت آن مؤکد بسوگند جهت آنکه در کمال ظهور امر موعود بر ایشان قَالَ گوید خدای یعنی فرشتگان را
فرماید تا گویند بایشان فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه بودید

که منکر بودید بآن یعنی عذاب کشید بسبب انکار و بدین شما بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر او قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِلِقَاءِ اللّٰهِ بدرستی که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند رسیدن بثواب و عقاب خدای که با ایشان وعده داده
و آنرا بدروغ پنداشتند حَتّٰى اِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات
آن که مشاهدهٔ عقوبات است نزد مرگ بَغْتَةً ناگهان قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلٰى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا گویند ای
حسرت و پشیمانی ما بر آنچه تقصیر کردیم بر زندگانی دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان یعنی کفار بر دارند اَوْ
زَارَهُمْ عَلٰى ظُهُورِهِمْ گناهان خود را بر پشتهای خود یعنی بار گناهان لازم ایشان و از ایشان جدا نشود
اَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید بد چیزیست بار گناه که می کشند در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون
مؤمن از قبر برخیزد استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبویی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید نه وی
گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من بسیار بر تو سوار بوده ام و آیهٔ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا عبارت
از اینست و چون کافر سر از خاک بر دارد چیزی در غایت زشتی و ناخوشی نزد او آید و گوید مرا میدانی کافر گوید نه او
گوید کردار ناپاک توام بسیار در دنیا مرا سوار شدی امروز بر تو سوار میشوم و هم يحملون اوزارهم اشاره باینست
وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ و نیست زندگانی که کافران بآن مغرورند مگر بازی کودکان و
مشغولی بیخردان و باندک زمانی سمت فنا و زوال پذیرد وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ و هر آینه
سرای آخرت بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه آن سرای باقیست و لذات آن خالص از مصایب
و آفات و این از بیم زوال و عاهات اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بتا میخواند یعنی تعقل میکنید تا بر
شما واضح شود کدام ازین هر دو سرا بهتر است قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق که ما میدانیم اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ
آنکه هرآینه اندوهناک میکرداند ترا آنچه میگویند کفار در باب تکذیب تو و ایشان را بجزای خود خواهیم رسانید آورده اند
که اخنس بن شریق و ابوجهل بن جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه میگویی در
دعوی خود صادقست یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست تا اگر راست گویی بر تو محابا نکند گفت محمد راست گویست
و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر بنبوت او اعتراف کنیم تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز
و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت با ایشان نیز باز گردد سایر اشراف
قریش بیکبارگی محروم مانند حق تعالی فرمود که ما میدانیم جهت تکذیب کفار محزون و غمگین میگردی فَاِنَّهُمْ
لَا يُكَذِّبُونَكَ پس بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو اعتقاد دارند وَلٰكِنَّ الظَّالِمِينَ

بآيات الله يجحدون ولیکن ستمکارانند بآیتهای خدا که قرآنست و سایر معجزات را انکار میکنند بر وجه عناد
و تکذیب از روی جحود پس در تسلیه حضرت افزوده میگوید که ولقد کذبت رسل من قبلك و بدرستی
که تکذیب کردند پیغمبران که پیش از تو بودند بقوله فصبروا علی ما کذبوا پس ایشان شکیبایی نمودند بر آنچه ایشان را
تکذیب کردند واوذوا و بر آنچه رنج بدیشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا
یاری کردن ما ایشان را که آن نجات ایشان بود و فرو فرستادن عذاب بر مکذبان ایشان پس تو نیز صبر کن بر آزار
قوم تا زمانی که مقرر شده نزد ما که ترا بر ایشان نصرت دهیم و ایشان را مغلوب کردانیم ولا مبدل لکلمات الله
و نیست تغییر دهنده مر وعدهای خدای را آنجا که فرموده کتب الله لاغلبن انا ورسلی پس هر وعده که در نصرت و غلبه
اهل ایمان داده ایم بر مشرکان هر آینه واقع شدنیست ولقد جاءك من نبای المرسلین و هر آینه
آمد بتو بعضی از خبر فرستادکان که امتان ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان بر آن صبر فرموده اند
تا که بر ایشان غالب شده اند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده صبر در سر کش و دلخوش دار تا کار تو چنانکه دلخواه است
ساخته کردانیم و ترا بر همه اعدا مظفر و منصور سازیم و بر جمیع اهل کفر غالب کردانیم وان کان کبر علیك و اگر چنانچه
بزرگ مینماید یعنی گران و دشوار است بر تو اعراضهم روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت
ان تبتغی پس اگر میتوانی آنکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین یعنی منفذی که در روی در آن
تا بجوف زمین رسی او سلما فی السماء یا بالا روی نردبانی بآسمان و بآنجا آیی فتاتیهم بآیة
پس بیاری آیتی را بایشان تا بجهت آن ملجا شده ایمان آرند چنان کن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای و
حکمت او مقتضی الجا و اکراه ایشان بود در ایمان و احیای ایشان بر آن لجمعهم علی الهدی هر آینه
جمع کردی ایشان را بر هدایت و چون حکمت الهی تقاضا میکند که ایشان باختیار ایمان آرند نه باجبار و ایشان
بجهت فرط عناد و جحود و استکبار از نظر در آیات تو میکنند و تامل در آن نمینمایند و بر وجه اقتراح از تو آیات میطلبند نه
بقصد هدایت پس حکمت الهی چنان تقاضا میکند که ایشان را در وادی خذلان کذاشته نظر لطف از ایشان بردارد
فلا تکونن من الجاهلین پس مباش از نادانان بآنکه ایمان اجباری منافی حکمت و مصلحت است
انما یستجیب الذین جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه یسمعون می شنوند بسمع قبول و بر وجه
تامل در آن مینگرند والموتی یبعثهم الله و مرده کافران که منکرانند خدای از قبر آنگاه بر انگیزد دین حق را
آن بگروند و آن دانستن و گرویدن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی جزای الهی باز کردانیده شوند در قیامت

خلاصه معنی آنست که اجابت دعوت تو نمیکنند مگر مؤمنی که سامع حق باشد و بر وجه تامل و تفکر در آن نگرد و اما کافر بمنزله میت است
که اجابت دعوت تو نکند تا آنکه حق تعالی او را در قیامت مبعوث سازد وقالوا لولا نزل علیه
و گفتند رؤسای قریش چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردکار او یعنی معجزه که ما از و
میطلبیم چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه ثمود و احیای موتی و امثال آن و چون از روی عناد و لجاج نه بر وجه
اهتدا آیات را اقتراح میکردند از این جهت در جواب ایشان فرموده که قل ان الله قادر علی ان
ینزل آیة بگو بدرستی که خدای قادر است بر آنکه فرو فرستد آیتی از آیتهای مقترحه ولکن اکثرهم لا
یعلمون و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که حق تعالی قادر است بر انزال آن و حکم او چنان قرار گرفته که هر گاه معجزه
طلبند و حق سبحانه او را ظاهر کرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم
ثمود و اصحاب مایده و از این جهت آیات مقترحه بایشان نمی نماید و بعد از بیان قدرت خود بر انزال آیات مقترحه
ذکر کمال قدرت و ذکر تدبیر حکمت خود میکند بقوله وما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده بر زمین
از حیوانات ولا طائر یطیر بجناحیه و نه هیچ پرنده که در هوا می پرد و بال خود بر وجه سرعت الا امم
امثالکم مگر ایشان کروهایی اند مثل شما یعنی همچو شما محفوظ الاحوال و مقدر الارزاق و الآجال اند و نظیر
شما در آفرینش و حیات و ممات و ذکوریت و انوثیت و توالد و تناسل و در دلالت بر وجود صانعی که مدبر و قادر و عالم
و حی است بقوله ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیزی را بلکه او مشتملست
بر جلایل و دقایق علوم علوی و سفلی امر هیچ حیوانی و جمادی در آن فرو گذاشته نشده و اکثر مفسران برانند که مراد
بکتاب قرآنست چه آن متضمن هر چیزیست که محتاج الیه امر دینست مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص
و امثال و مواعظ و اخبار آنچه مجملست پیش تفصیل رسول باز گذاشتیم ثم الی ربهم یحشرون پس همه امم
بسوی پروردکار خود حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب دهد و عاصیان را عقاب کند و مکلفان را بر آلام
عوض دهد والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را که قرآنست یا سایر دلایل و حجج
صم کرانند از شنودن دلایل وحدانیت و ربوبیت وبکم و گنگانند از گفتن سخن حق فی الظلمات
افتاده اند در تاریکیهای کفر که هیچ وجه راه بحق نمیبرند در ظلمت جهل و ظلمت عناد و ظلمت تقلید گرفتارند من
یشاء الله یضلله هر که را خواهد خدای خذلان کند و او را در ضلالت بگذارد و نظر لطف و توفیق از و
باز گیرد بجهت فرط عناد و جحود و با آنکه عارف باشد بحق تعالی حکم کند بضلالت یا علامت ضلالت بر وی پدید کند

تا فرستگان آن علامت او را الکن سنند و دشمن کیرند و من یشأ و هر کرا خواهد از اهل ایمان که در طلب هدایت اند
یجعله علی صراط مستقیم کرداند او را براه راست بروجه لطف و توفیق قل بکو ای محمد ارایتکم ان
اتیکم عذاب الله اکر چه می بینید بمن اکر بیاید بشما عذاب خدا چنانکه بکافران کذشته آمد مانند عاد و
ثمود او اتتکم الساعة یا بیاید بشما روز رستخیز مراد هول و عذاب و عقاب آخرتست اغیر الله تدعون
آیا غیر خدا را خواهید تا آن عذاب را از شما بردارد ان کنتم صادقین اکر هستید شما راست کویان که بتان
خدایند پس نخواهید غیر او را بل نه چنانست که بتان را خواهید در آن وقت بلکه ایاه تدعون او را خواهید
و تضرع بدرگاه او کنید و غیر او را نخواهید برای دفع عذاب فیکشف پس بردو دفع کند از شما در دنیا
ما تدعون الیه آنچه او را میخواهید بکشف آن ان شاء اگر خواهد و حکم آن مقتضی کشف و باشد و تنسون
ما تشرکون و فراموش کنید در وقت دعا و دست باز دارید آنچه شرک ساخته اید با وی یعنی آلهه خود را بگذارید و در دفع
عذاب متوجه او شوید ولقد ارسلنا الی امم من قبلک و بدرستی که فرستادیم رسولان را بامتان ایشان پیش
از تو و تکذیب ایشان کرده نگرویده اند فاخذناهم بالبأساء والضراء پس بگرفتیم ایشان را بسختی و تنگی
و درویشی و قحطی و بآفتهای بیماری لعلهم یتضرعون تا شاید ایشان زاری کنند و از شرک اعراض کنند و
دست نیاز در توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا پس چرا وقتی که آمد بایشان عذاب ما
تضرعوا زاری نکردند و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند تا ما بلا را از ایشان دفع میکردیم ولکن
قست قلوبهم ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان و زین لهم الشیطان و آراسته
بود برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل می آوردند از شرک و عصیان فلما نسوا ما
ذکروا به پس آن هنگام که فراموش کردند کافران آنچه پند داده شده بودند از بأساء و ضراء و از عناد از آن
پند کرفتند فتحنا علیهم ابواب کل شیء بگشادیم بر ایشان درهای همه چیز را از انواع نعمت و رحمت
یعنی چون بلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا بما
اوتوا تا وقتی که بسیار شاد شدند بآنچه داده شدند از انواع نعم و دل در آن بستند و بلذات آن مشغول شده
از منعم باز ماندند و بمراسم شکر گذاری آن نپرداختند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگهان فاذا هم
مبلسون پس آنگاه ایشان بعد از معاینه دیدن عذاب بسیار خورندگان بودند و پشیمانان فقطع دابر
القوم الذین ظلموا پس بریده شد آخر آن گروه که ستم کردند بر خود بر وجهی که یکی از ایشان باقی نماند والحمد لله

رب العالمین و شکر و سپاس مر خدایراست که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و مشرکان و چون هلاکت
ظالم سبب خلاصی مردمانست از ستم و بیداد ایشان که نعمتی بزرگ و غنیمتی بسیارست پس هلاک کننده سزاوار حمد و ثنا
باشد فضل بن عیاض از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آنحضرت مرا گفت که هر که بقای ظالمان را دوست دارد پس
دوستی با اهل عصیان کرده و حال آنکه حق تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان و فرموده فقطع
دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین قل ارأیتم ان اخذ الله سمعکم وابصارکم
بکو چه می بینید اکر بکیرد خدای شنوایی شما را تا کر شوید و بینایی را تا کور کردید وختم علی قلوبکم و مهر نهد
بر دلهای شما تا فهم و درک ننمایید من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود یأتیکم
به بسپارد بشما آنچه از اکرفته است انظر کیف نصرف الآیات بنکر که ما چگونه میکردانیم آیتها را از اسلوبی
با اسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و گاهی در ترغیب سخن کوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه و گاهی از جهت مقدمات عقلیه ثم
هم یصدفون پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند از غایت لجاج و عناد و جحود قل
ارأیتکم بکو چه می بینید ای کافران و چه میکنید ان اتیکم عذاب الله اکر بیاید بشما عذاب خدای
در دنیا بغتة ناگهان بی مقدمه که شما را بدان متنبه کنند او جهرة یا آشکارا که علامت حلول آن ظاهر کردد
هل یهلک الا القوم الظالمون هلاک نشوند بدان عذاب مگر گروهی که بجهت رسوخ شرک ستمکارند
بر نفس خود وما نرسل المرسلین و ما نفرستادیم پیغمبران را الا مبشرین مگر در حالتی که مژده دهندگان
بودند اهل ایمان را ببهشت ومنذرین و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فمن آمن واصلح پس هر که
ایمان آورد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس ترسی نیست ایشان را از عذاب
ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب والذین کذبوا بآیاتنا یمسهم
العذاب بما کانوا یفسقون و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسد ایشان را بسبب آنکه بودند
که بیرون میرفتند از دایره ایمان و طاعت بعد از آن در جواب مقترحان آیات میفرماید که قل بکو ای محمد
مر ایشان را لا اقول لکم عندی خزائن الله نمیکویم شما را نزد یک منست خزانهای مقدورات
و ارزاق خدا تا هر چه طلبید بشما بنمایم ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هر چه
پرسید جواب بکویم ولا اقول لکم انی ملک و نمیکویم شما را که از جنس فرشته ام یا هر چه فرشتگان
بدان قدرت دارند من نیز آن بکنم بلکه من همچون شمام در بشریت ان اتبع الا ما یوحی الی مگر

انچیزی راکه وحی کرده میشود از احکام حلال وحرام من قل بگو ای محمد از روی تمثیل هل یستوی الاعمی
والبصیر آیا یکسان باشند نابینا و بینا یعنی برابر نباشد گمراه یا راه یافته وجاهل یا عالم افلا تتفکرون
آیا پس هیچ اندیشه درین باب نمیکنید یعنی تامل درین کنید تا مهتدی شوید واز عنا در گردید وانذر به الذین
یخافون و بیم کن بانچه بتو وحی کرده میشود آنانرا که بجهت تقصیر در عمل وکثرت زلل میترسند ان یحشروا الی
ربهم آنکه حشر کرده شوند بسوی جزای پروردگار خود وآن همه را علامت جهت آنست دل پندپذیر و گوش نصیحت
شنو ترسند کانراست لیس لهم من دونه ولی نیست مراین ترسندگانرا بجز از خدای دوستی
که متولی امور ایشان باشد در دارین ولا شفیع ونه شفاعت کننده که ایشانرا از عذاب هر دو سرا برهاند
پس اهل خوف را بیم کن لعلهم یتقون تا شاید که بپرهیزند آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت گفتند
که همیشه در مجلس تو درویشانند وغلامان چون ابن مسعود وبلال وعمار وصهیب وسلمان وخباب وغیر ایشان از مساکین
وضعفا باشند اگر این بندگان ومفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست وبرخواست کنیم وسخنان درباب
دین وقرآن گوییم وشنویم چه مارا عار می آید که با مسکینان نشینیم وغرض ایشان از گفتار آن بود که آنجماعت از مجلس آنحضرت
رمیده ترک صحبت او کنند وایشان بسخن خود وفا نکرده کرد او نگردند تا حضرت تنها ماند این آیه درباره ایشان نازل شد که
ولا تطرد الذین یدعون ربهم ومران از مجلس خود آنانرا که میخواهند پروردگار خود را و یاد میکنند
بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یعنی شب و روز در یاد خدا اند واز امام
محمد باقر علیه السلام روایت که مراد آنست که قرآن میخوانند در هر طرف روز یریدون وجهه میخواهند
بدان ذکر و دعا جهت رضای الهی وطریقه او ما علیک من حسابهم من شیء نیست بر تو از حساب
ایمان واعمال ایشان چیزی وما من حسابک علیهم ونیست از حساب ایمان وعمل تو بر ایشان
من شیء هیچ چیزی فتطردهم تا برانی ایشانرا از نزد خود یعنی چون بر تو حساب ایمان ایشان نیست
و مکلف نیستی تو که بر بطن احوال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان
کسی باشد که طرد ایشان کنی بجهت سؤال آنها بر تقدیر ایمان آوردن ایشان پس اگر مؤمنانرا از نزد خود
برانی جهت طمع در ایمان ایشان فتکون من الظالمین پس باشی از ستمکاران این غایت مبالغه است
در نهی از طرد مؤمنان واگرچه قصد حضرت در تقدیم رؤسا واغنیای قریش بر ضعفا و فقرا قصد ایمان
آوردن بود نه اهانت فقرا اما چون که حق تعالی میدانست که ایشان هرگز ایمان نیارند ومدعای ایشان ازین

قول

قول مکر وخدیعه بود با آنحضرت از ینجهت رسول خود را ازین اعلام کرد ونگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد وکذلک
وهمچنانکه آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان فتنا بعضهم ببعض آزموده ایم بعضی از اشراف را ببعضی
از ضعفا در امور دین ومقدم کردانیدیم این ضعیفان را بر قریبای عرب بر منقبت ایمان یعنی امتحان وابتلا
کردیم این اشراف وتوانگرانرا بآنکه عوض مال وجاه ایشان درویشانرا پایه قرب ومجالست رسول دادیم لیقولوا
اهؤلاء تا گویند بزرگان آیا این گروه که بنعمت ایمان واحسان یا بتوفیق هدایت منّ الله علیهم
منت نهاد خدا بر ایشان من بیننا از میان ما وحال آنکه ما اکابر و رؤسا ایم وایشان مساکین وضعفا وچون
بروجه انکار این رگفتند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که الیس الله باعلم بالشاکرین آیا نیست
خدا دانا یعنی البته داناتر است بکسی که ایمان از و واقع شود و بر توفیق آن شکر گوید وکسی که ایمان نیارد
وکفران آن کند پس آنرا توفیق دهد ودوم در خذلان بگذارد وابو سعید خدری روایت کند که با جمعی ضعفای
مهاجر در مسجد نشسته بودیم واز برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی میپوشید و یکی از ما قرآن میخواند وما استماع
آن میکردیم رسول نزد ما آمد وسلام کرد وگفت در چه کارید گفتیم یا رسول الله یکی از ما قرآن میخواند وما استماع آن میکنیم
فرمود الحمد لله از امت من جمعی پدید آمدند که من مامور شدم بآنکه با ایشان بنشینم ودر سختی وشدائد با ایشان شریک
شوم پس در میان ما بنشست ودر نشستن با ما برابری کرد وزانوهای خود را برابر زانوهای ما نهاد وبعد از ان
فرمود که حلقه شوید ما چنان کردیم پس در ما نگاه کرد وگفت بشارت باد شما را ای درویشان مهاجر کننده بنور تمام در
روز قیامت پیش از توانگران بنیم روز بهشت روید که مقدار آن پانصد سال باشد بعد از ان پیغمبر خود را در تعظیم مومنان
امر میفرماید واذا جاءک الذین یؤمنون بایاتنا وچون بیایند بتو آنانکه ایمان دارند فقل
سلام علیکم پس بگو که سلام بر شما باد مرویست که بعد از نزول این آیه درویشان صحابه که مذکور شدند
چون بخدمت حضرت رسالت آمدندی بر ایشان سبقت فرمودی بسلام ونگذاشتی که ایشان پیش دستی کنند
بر وی بسلام از بعضی علمای تفسیر مرویست که قومی بخدمت سید کاینات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ از ما
صادر شده نه پر این عذر وچاره این استغفار آن بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد وایشان
نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون مومنان گناه کار بوحدانیت من ورسالت تو
وحقیقت قرآن گرویده اند نزد تو آیند بر ایشان سلام کن که متضمن بشارتست بسلامتی دنیا ورحمت عقبی وبگو
بعد از سلام کتب ربکم علی نفسه الرحمة نوشته است پروردگار شما بر ذات بزرگوار خود بخشش وبخشایش

وآن اینست اَنَّهٗ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوٓءًۢا بِجَهَالَةٍ هر که بکند از شما کاری بد در حالتی که نادان باشد بحقیقت
آنچه در پی آنست از انواع مضار که عقوبت دنیویه است و اخرویه ثُمَّ تَابَ مِنْۢ بَعْدِهٖ پس توبه کند بعد از ان
عمل وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه فَاَنَّهٗ غَفُوْرٌ پس مراد آنست
که خدای آمرزنده است تائبان را رَّحِيْمٌ مهربان بر ایشان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه تعیین کردیم درین
سوره دلایل توحید و نبوت و رسالت را همچنین نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در صفت مطیعان
و عاصیان تا دلالت حق ظاهر شده حجت بر عاصیان لازم شود و اهل ایمان بآن انقیاد نمایند وَلِتَسْتَبِيْنَ
سَبِيْلُ الْمُجْرِمِيْنَ و تا روشن گردد راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد قُلْ اِنِّيْ نُهِيْتُ
اَنْ اَعْبُدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بگو ای محمد بمشرکان که مرا نهی کرده اند از انکه پرستم
آنانرا که شما میخوانید یعنی میپرستید بدون خدای یعنی بتانرا که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ
لَّآ اَتَّبِعُ اَهْوَآءَكُمْ بگو پیروی نمیکنم آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا بدرستی که گمراه شوم
آنهنگام که متابعت هوا و آرزوهای نفس خبیث چنین شما کنم وَمَآ اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ و نباشم من از جمله
راه یافتگان قُلْ اِنِّيْ عَلٰى بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و برهانی و دلیلی واضح و روشنم مِّنْ رَّبِّيْ از
نزد من و آن قرآنست و وحی و معجز وضح عقلیه مرویست که نضر بن الحارث در وهای قریش گفتند ای محمد تا چند ما را
از عذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت میتوانی واز دستت بر می آید بما برسان و بیش ازین ما را مترسان
که ما از تهدید و وعید تو نمی ترسیم حق تعالی فرمود که یا محمد با ایشان بگو که من دلیلی روشنم از نزد پروردگار کریم خود
وَكَذَّبْتُمْ بِهٖ مَا عِنْدِيْ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ
اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ آنچه شما بدان شتاب میطلبید نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ
پیروی میکند خدای خبر درست و راست را یعنی حق تعالی تابع حق است و از ان در نمیگذرد وَهُوَ خَيْرُ
الْفٰصِلِيْنَ و او بهترین حکم کنندگانست و بیان نمایندگان حق از باطل بندگان صالح عابد خود را قُلْ
لَّوْ اَنَّ عِنْدِيْ بگو ای محمد اگر چنانکه در تحت تصرف من و نزد کمال قدرت و حجت من بودی مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ
بِهٖ آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب و عقاب و اهوال و نکال او لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ
هرآینه گذارده شدی میان من و میان شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل بجهت فرط خشم من بر شما
برای رضای پروردگار خود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِيْنَ و خدای تعالی داناترست بستمکاران و وقت

عذاب

عذاب کردن ایشان بر وجه حکمت و مصلحت و اراده وَعِنْدَهٗ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ و نزدیک اوست خزانهای
غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال و غیر آن لَا يَعْلَمُهَآ
اِلَّا هُوَ نمیداند آنرا کسی مگر او یعنی عالمست باوقات آن و آنچه در ضمن تعجیل و تاخیر آنست از وجوه
حکم مصالح پس آنرا ظاهر میسازد بر وجهی که حکمت مقتضی آنست وَيَعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ و میداند آنچه در بیابانست
از نباتات و ثمرات و حیوانات و غیر آن وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی وَمَا تَسْقُطُ
مِنْ وَّرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا و نیفتد هیچ برگی از درختی مگر میداند خدای تعالی آنرا و عالمست بانکه چند برگ
از درخت افتاده و چند برگ در درخت باقی مانده و آن برگ تا بزمین آمدن چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشته
و در هوا طواف نموده تا زمانی که بر زمین رسیده وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد بی امر او هیچ دانه فِيْ ظُلُمٰتِ
الْاَرْضِ در تاریکیهای زمین مراد تخمیست که بر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ و نه تری و نه خشکی
و نه بری و نه بحری نیست در روی زمین و در زیر زمین اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ مگر آن ثابتست در کتاب
روشن که از علم او سبحانه و یا مراد بآن لوح محفوظ است که علم ما کان و ما یکون دران ثابتست وَهُوَ الَّذِيْ
يَتَوَفّٰىكُمْ و اوست خداوندی که متوفی میسازد یعنی میخواباند شما را بِالَّيْلِ در هنگام شب وَ
يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ و میداند آنچه کسب میکنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزاند
شما را از خواب فِيْهِ در روز لِيُقْضٰٓى اَجَلٌ مُّسَمًّى تا روزی که تمام کرده شود اجل نام
برده یعنی اجل مقدر معین هر یک با آخر رسیده در دنیا که تا قدم در دروازه موت و فنا نهند ثُمَّ اِلَيْهِ
مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما ای مومنان و منافقان بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ پس خبر کند شما را در قیامت بانچه بودید که عمل میکردید یعنی جزا دهد شما را
بر وفق کردارهای شما از اعمال خیر و شر وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهٖ و اوست قاهر و قادر و غالب
بر بالای بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً و میفرستد بر شما فرشتگان که نگاه دارند اعمال
شما را یعنی می نویسند اعمال شما را تا روز قیامت پس حکمت در فرستادن حفظه آنست که بنده از رسوایی روز
رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و بجهت هیبت این عمل بجا آورد که در وقت نامه خواندن
خجلت زده و شرمنده نگردد و این محض لطفست و این فرشتگان مطلعند بر احوال بندگان حَتّٰىٓ
اِذَا جَآءَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تا بیاید یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا بر جان او دارند فرشتگان

ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان فرشتگان رحمت اند و هفت ملائکه عذاب پس چون
ملک الموت روح مؤمن قبض کند و بفرشتگان رحمت سپارد و جان کافران بردارد و بملائکه عذاب دهد
وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و فرشتگان که قابض ارواحند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمینمایند از وقت
خود از حضرت رسول الله روایتست که در شب معراج چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم بر کرسی نشسته بود ترش روی
و دژمناک همه فرشتگان که مرا دیدند در روی من خندیدند مگر او لوحی در دست گرفته بود و در آنجا نگاه میکرد
جبرئیل را پرسیدم که این کیست گفت ملک الموت است از آن وقت که خدای تعالی وی را بیافرید کسی او را خندان
ندید پس حضرت فرمود که نزدیک او رفتم و گفتم او را که چگونه قبض ارواح بندگان میکنی که یکی در مشرقست و یکی در مغرب
و این لوح چیست و چه در و نوشته است گفت این لوح آجال خلقست که حق تعالی در شب قدر تا شب قدر دیگر آنها را
که در آن سال اجل ایشان مقدر فرموده در ان ثبت مینماید و بمن دهد و حق سبحانه و تعالی دنیا را از دو من چنان نهاده
که خوانی را پیش کسی نهاده باشند و هر کجا که خواهد دست بآن رساند و آنچه خواهد بردارد و بخورد حاصل کلام که حفظه
اعمال بندگان را در نامه ثبت میکنند تا وقتی که ملائکه موت قبض ارواح ایشان کنند بامر ملک جلیل ثُمَّ
رُدُّوا إِلَى اللَّهِ پس باز گردانیده شوند بعذاب موت بحکم خدای که مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشانست
و متولی امور ایشان که درست گوی و راست کردارست که حکم نفرماید مگر بحق و هیچ کاری نکند مگر بنهج صواب أَلَا
لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او راست حکم در ان روز که هیچ حاکمی را در ان روز باهیبت مجال الحکم کردن نباشد
وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و او شتاب کننده ترین حساب کنندگان در روایت صحیحه ثابت که حق تعالی بمقدار
دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد و با وجود کثرت انس و جن و بسیاری عمل ایشان بر وجهی
که حساب دیگرا و را از حساب باز ندارد و از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند که چگونه حق تعالی حساب خلقان
کند در یکساعت و حال آنکه هیچکس او را نه بیند فرمود که همچنانکه روزی بمخلوقات میرساند و ایشان او را نمی بینند
قُلْ بگو ای محمد از روی احتجاج مَنْ يُنَجِّيكُمْ کیست که میرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
از تاریکیهای بیابان و از ظلمات دریا مراد شدائد و اهوال بر و بحر است یعنی کیست که نجات دهد شما را از
سختیها و بلاها و محنتهای بیابان و دریا تَدْعُونَهُ در وقتی که خواهید نجات دهنده خود را و استعانت بر او بجهه
دیاری از و خواهید تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً زاری باشکار و نهان یعنی در همه اوقات او را میخوانید تا آن
شدائد و اهوال از شما رفع سازد و زایل گرداند و دیگر آنکه میگوئید لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ آنرا اگر

نجات دهد خدای تعالی ما را ازین شدائد و محنتها لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از شکر گویندگان
بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا بگو ای محمد خدا نجات میدهد شما را از ظلمات بر و بحر وَ
مِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوه و غمی که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس شما رجوع میکنید بشرک و عهدی
که کرده اید وفا نکنید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بگو اوست توانا بر آنکه فرستد
بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگ بر قوم لوط و اصحاب فیل فرود
آمد أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند و قارون که بزمین
فرو رفت و از ابی عبد الله مرویست که مراد از عذاب فوق حکام ظالمند و عذاب تحت بندگان و خدمتکاران
بد معاش و این قول از ابن عباس نیز مرویست أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا و یا درآمیزد شما را بهم گروه گروهی را
سودائی و آرزوئی و مدعائی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمحاربه انجامد و همه در هم افتید مراد آنست که بجهت
فرط عناد و انکار شما را بنفس خود واگذارد و طریق الطاف و توفیق از شما مسدود سازد تا شیطان بر شما
مستولی شده سنگ مخالفت در میان اندازد و در میان شما علم قتال و جدال را فرازد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ
و بچشاند بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد شمشیرهای مخالفت که از غلاف بیرون کشند و بر یکدیگر
حمله آرند انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ بنگر که چگونه میگردانیم آیتهای خود را بانواع متعدده از وعد
و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ شاید ایشان بدانند خباب بن ارت از پیغمبر صلعم روایت کرد که من از
پروردگار خود درخواستم که اهل کفر را بر امت من مسلط نکند اجابت فرمود از و درخواستم که همه امت مرا از علت جوع
و قحطی هلاک نکند آنرا این کرامت فرمود از و درخواستم که جمیع امت مرا بر ضلالت و گمراهی جمع نکند آنرا نیز اجابت فرمود
و باز از و درخواستم که مخالفت و باس در میان ایشان نیفکند مرا از ان منع کرد و فرمود آنرا این گذار و درین
باب خاموش باش من بجبرئیل گفتم که همیشه مخالفت در میان امت من باشد و بعضی بباس هلاک شوند جبرئیل
گفت آری همچنین خواهد بود آیه الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا تا بدو آیه بمن خواند و گفت البته فتنه عظیمه در میان
امت تو واقع شود و همه بدان مبتلا کردند تا صادق از کاذب ممتاز گردد و بجهت این امتیاز بعد از انقطاع
وحی شمشیر مخالفت از نیام کشیده شود تا روز قیامت افتراق کلیه در میان ایشان واقع شود و از حضرت
رسول منقولست که چون شمشیر در میان امت من نهاده شود در گذاشته نشود تا بروز قیامت وَكَذَّبَ
بِهِ قَوْمُكَ و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را گروه تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و حال آنکه عذاب

حق و صدق است در وقوع یا کتاب قرآن درست و راست و از نزد حق تعالیست قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
بگو نیستم من بر شما نگهبان که مهم شمارا بمن گذاشته باشند تا شما را باختیار از تکذیب منع کنم یا بتقریب جزا دهم چه بر
من همین انذار است و وکیل و حفیظ او سبحانه است این آیه بآیه السیف منسوخ است لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ
هر خبری را از وعد و وعید وقتیست که دران وقت قرار یابد وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید
آنرا نزد وقوع آن در دنیا و یا در آخرت در اخبار آمده که خاصیت این آیه آنست که چون بر کاغذ نویسند و بر
دندان گیرند درد دندان اسود دارد و آورده اند که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال
در تکذیب قرآن و استهزا بآن مشغول شدندی حق تعالی ازین خبر داد که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون
بینی کسانی را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا شروع میکنند و گفت و گوی میکنند در آیتهای
ما که قرآنست و بران طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّى
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ تا وقتی که در آیند در سخن دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان خطاب بحضرت مراد است اندچه آنحضرت بجهت عصمت ازین
و صمت مبراست فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس منشین با ایشان پس
از یاد کردن تو سخن خدای را با گروه ستمکاران که وضع تکذیب میکنند در موضع تصدیق این حکم در بدایت اسلام
بود و بعد از قوت مسلمانان با کافران مجالست نموده در صدد منع و نهی ایشان می شدند و بر سبیل احتجاج
با ایشان سخن میکردند بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طوف خانه و نشستن در مسجد
الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریت میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نتوانیم که ترک
مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز ازان منع نتوانیم کرد آیه آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ
و نیست بر آنانکه پرهیزند از خوض کردن از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی
مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنانکه مومنانند با ایشان مجالست مینمایند بر ایشان نیست بلکه وزر
و وبال و حساب آن با اهل خوض است وَلَكِنْ ذِكْرَى و لیکن بر شانست که پند دهند ایشانرا پند دادنی
نیک و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و اگر نتوانند اظهار کراهت کنند ازان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که
پرهیز کنند ازین عمل و بد و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ و بگذار یعنی اعراض کن از آنکه
فرا گرفتند لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی نهاده اند چون پرستیدن

سنگ

سنگ و چوب و تحریم بحایب و سوایب که هیچ نفعی بران مرتب نیست در دین و عقبی یا فرا گرفتند دینی را که پیغمبر ایشانرا
بدان دعوت میکند بسخریت و استهزا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشانرا زندگانی
دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر میکنند وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ و پند ده ایشانرا بقرآن بجهت ترس آنکه
تسلیم کرده نشوند بهلاکت و عقوبت یا رسوایی در دنیا و آخرت نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بسبب آنچه کرده است از
بدیها لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ و نیست مران نفس گرفتار شده را بجز از خدای
دوستی که مدد او تواند کرد و نه شفاعت کننده که او را از عذاب خلاص تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
و اگر بجهت فرض فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته
نشود از وی فدا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا آن گروه آنانند که سپرده شده اند بعذاب بِمَا كَسَبُوا
بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال و آنچه معتقد آنند از عقاید باطل لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ
مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشانرا بسوزاند و عذابی درد آرنده
که برون ایشانرا بیرون سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند در خبر است
که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشانرا طعامی دهند از ضریع که نوعی از خاریست که در وقت تری
شتر آنرا خورد و چون آنرا بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود سالهای بسیار از تشنگی فریاد کنند کاسه آب بدست
ایشان دهند که از غایت گرمی آن چون نزدیک روی خود برند همه رویهای ایشان پاره پاره شود و نیز از
روی احتجاج و الزام میفرماید که قُلْ بگوای محمد بر وجه انکار أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا پرستیم
ما بجز از خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا آنچه نسود دهند اگر طاعتش داریم و زیان نکند اگر
او را فرو گذاریم وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا آیا باز گردیم بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و بکفر رجوع کنیم بَعْدَ
إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه راه نموده است ما را خدای باسلام و از ظلمت کفر بنور ایمان رسانیده كَالَّذِي
اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ آنهنگام مانند کسی باشیم که او را از راه برده باشد دیو فِي الْأَرْضِ در زمین
یعنی بیابان دور از راه راست حَيْرَانَ در حالتی که سرگردان و گمراه باشد از طریق مستقیم و راه صواب لَهُ
أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ مر او را باشد یارانی و رفیقانی که خوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست
و هدایت نمایند او را بطریق مستقیم و گویند او را ائْتِنَا بیا بجانب ما مراد آنست که دیوان او را بطرفی در غلت کنند
و اصحاب او را ازان منع کنند و بطریق حق خوانند و متردد باشد در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین کند در ورطه هلاکت

افتد و اگر سخن اصحاب شنود بمنزل نجات رسد وجه تسمیه آنست که هر که مرتد شد مانند کسیست که غولان و دیوان فریبنده او را
در میان کاروان ربوده و در بادیهٔ خطرناک و موضع هلاک برده باشند و رفیقان کاروان که مؤمنانند او را براه
راست خوانند اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و بمنزل مراد رسد و اگر با دیوان
بماند در کفر و زندقه بمیرد و بهلاکت ابدی رسد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام
هُوَ الْهُدَىٰ آنست دین درست و راست نه غیر آن زیرا که با غیر آن ضلالتست وَأُمِرْنَا و فرموده اند مرا باین
هدی لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ تا گردن نهیم فرمان پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای
دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای با همال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و اوست
خدائی که بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ در حالتی که قایلست بحق و محض حکمت وَيَوْمَ يَقُولُ
و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی امر کند در روز قیامت بهر چه ایجاد آن خواهد کرد کُن باش فَيَكُونُ
پس باشد آن چیز و محشور شود قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ سخن اوست و درست و مر او راست پادشاهی بی منازعی
و مدعی يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ در روزی که دمیده شود در صور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده
غیب یعنی عالم ملکوت و بشهادت که عالم ملکست وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر
خلایق دانا بآنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند در خبر است که رسول فرمود که در شب معراج اسرافیل را دیدم در زیر
عرش صور در دهن گرفته بر شکل شاخ و او را چهار هزار منفذ و چشم در زیر عرش گماشته جبرئیل را گفتم چند گاهست
که این صور در دهن دارد گفت از آن وقت که حق تعالی عالم را آفرید این صور را در دهن گرفته منتظر آنست
که کی فرمان الهی در رسد در دمیدن آن تاخیری واقع نشود در مجمع آورده که اسرافیل دو بار صور در دمد در نفخهٔ
اول همه خلایق بمیرند و در دوم همه زنده شوند پس نفخ اول برای انتهای دنیا باشد و دوم برای ابتدای
آخرت ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که فرمود که چگونه بخوشحالی توان زیست و حال آنکه
صاحب صور صور در دهن گرفته و گوش هوش فرا داشته منتظر آنکه مامور شود بدمیدن آن تا بلا تاخیر در دمد و بعد
از بیان احتجاج بر کفار در عقب آن فرمود که چرا تصدیق دینی نمیکنند که کیش ابرهیم خلیل است و شما بمرتبهٔ قدرت و
مفتخر نید و رسانیدن در نسب خود باو بر عالمیان افتخار مینمائید پس فرمود که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن
برای اهل مکه قصهٔ ابرهیم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس او را ای آنکه اقتدا نمائید در حقیقت قصهٔ او آنست که گفت

لابیه

لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را مراد عم اوست چه باجماع امامیه و دلایل عقلیه و نقلیه از ائمه علیهم السلام جمیع آباء
انبیا تا بعهد آدم مؤمن اند و اطلاق عم بلب در کلام عرب شایعست و اسم پدر او باتفاق نسابین و اصحاب تاریخ
تارخ است پس معنی آنست که ابراهیم علیه السلام عم خود را که آزر نام داشت و بت تراش و بت پرست بود گفت أَتَتَّخِذُ
أَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده اید خدایان إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ بدرستی که من می بینم ترا و گروه ترا که تابع تواند در گمراهی هویدا در آثار آمده که آزر بت میتراشید و با براهیم میداد
که ببازار برو بفروش او ریسمان بپای بت بسته ببازار آمدی و بزمین میکشیدی و میگفتی که میخرد خدایی را که
نمی شنود و نمی بیند و هیچکس را نفع و ضرر نتواند رسانید پس بیاوردی و نزد آزر بت ها انداختی و گفتی این را کس
نمیخرد و مردمان شکایت ابراهیم را باوی کردندی وی ابرهیم را ازین سرزنش و ملامت کردی ابرهیم جواب دادی
که شرم نداری که جمادی را که از وی هیچ نفع و ضرر متصور نیست و شنیدن و دیدن از و مسلوبست پرستش میکنید وَ
كَذَٰلِكَ و همچنان ما ابرهیم را بینا گردانیدیم بر ضلالت و گمراهی قوم او همچنین نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نمودیم ابراهیم را ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از ذروهٔ
عرش تا تحت الثری یعنی همه را بروی منکشف ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت کاملهٔ من وَلِيَكُونَ مِنَ
الْمُوقِنِينَ تا باشد از بی گمانان در روضه حدیثست من ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که حق تعالی
ملکوت سموات و ارض را بابرهیم نمود مردی را دید که زنا میکند بر او دعای بد کرد هلاک شد مردی دیگر را دید
که باین عمل قبیح مشغولست او را نیز دعای بد کرد بمرد مرد سیم را چون بدید که زنا میکند دعا کرد فوت شد باو خطاب
آمد که ای ابرهیم دعای تو مستجابست بر بندگان من دعا مکن که اگر من خواستمی که همه را بمیرانم بدعای تو ایشان را نمی آفریدم
بدانکه من خلق را بر سه صنف آفریدم صنفی عبادت من میکنند و هیچ خبر را دران شک نمیدانند و جهت این مثوبات
عظیمه نامزد ایشان کرده ام و صنف دویم عبادت من و عبادت غیر من میکنند و صنف سیم عبادت غیر من
کنند و مراد ران در خل نه هند من از صلب ایشان جمعی را بیرون آرم که همین عبادت من کنند علمای تواریخ نقل
کرده اند که ابراهیم در روزگار بن کنعان متولد شد و مجمل این قصه آنست که شبی نمرود در واقعه دید
که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از شعشعهٔ جمال آن نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت دهشت و فزع بیدار
شد کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر این واقعه برین وجه کردند که درین سال ولادت مولودی خجسته طالع از خلوتخانهٔ
عدم بصحرای وجود قدم نهد که هلاک تو و اهل تو و مملکت تو در دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب

بستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و مردان تفریق کردند و در آن سال بر مرد و زن یکی از ثقات
موکل ساخته تا هر کودک که در آن سال بزاید اگر پسر باشد او را بکشد تارخ که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن
خود گفت که پنهان از مردان نزد من آی زن پنهان از موکلان نزد تارخ آمده با وی خلوت کرده حامله شد
و چون قریب بوضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر بیرون آمده بغاری رفت که در حوالی آن شهر بود و در آنجا
ابرهیم متولد شد در خرقه پیچید و همانجا بگذاشت و در غار بسنگ استوار کرد و بازگشت روز دیگر بآن غار آمد دید که ابرهیم
انگشت خود را می مکد از یکی شیر و از یکی عسل بیرون می آید خوشحال شد و بشهر رفت و هر روز یکبار آمدی و
او را دیدی و بازگشتی القصه چون شیر تربیت از پستان الهی مینوشید بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر در ماهی
و در ماهی چندان بزرگ میشد که کودکی دیگر در سالی چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله برابر گشت
و چون بآن مرتبه رسید تارخ را ازین قضیه مطلع ساخت تارخ بسیار خوشحال گشته گفت او را بخانه آور و دغدغه
بخاطر خود راه مده مادر ابرهیم ابرهیم را از غار بیرون آورده نماز شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای
گوسفند جمع شده بودند ابرهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است مادر وی را خبر داد ابرهیم گفت اینها را پروردگاری
و روزی دهنده هست که آفریننده و تربیت کننده اینهاست و مرویست که در زمان نمرود پرستاره و ماه و آفتاب
پرستیدندی و برخی بت پرست بودند و بعضی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر بجانب شهر روان شد **فلما جن**
علیه اللیل پس چون درآمد بر وی شب و تاریکی همه زمین را بپوشانید **رأ کوکبا** دید ستاره رخشان را
زهره بود یا مشتری نزدیک بافق مغرب رسیده پس دید بعضی را که ستاره پرست بودند روی بآن ستاره کرده
سجده او کردند **قال هذا ربی** گفت ابرهیم اینست پروردگار من بر سبیل فرض بزعم قوم خود و این مثل
آنست که شخصی بقول خصم قایل شود و در اول کلام تابع او شود و بعد از اثبات بطلان آن بر و انکار آن
نماید تا حجت بر خصم لازم سازد چنانکه یکی از اهل نظر در اجسام کرده تقدیر کند که این قدیمست همچنانکه مذهب خصم
اوست و چون بواسطه تغییر و تبدیل که از لوازم حدوث است حدوث آن بنماید و خصم را بآن ملزم سازد و حکم
بحدوث آن نماید پس ابرهیم نیز برین وجه گفت که این خدای منست **فلما افل** پس آن هنگام که آن
ستاره فرو رفت **قال لا احب الافلین** گفت دوست ندارم فرو روندگان و فرو رفتگان را
چه جای آنکه عبادت ایشان کنم زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث
و منافی الوهیت و قدمست دیگر که راه رفتند و آنشب چهاردهم ماه بود طبق سیمین ماه بر کناره خوان سیمین فلک نمودار شد

فلما

فلما رأ القمر بازغا پس چون دید ماه را در حالتی که بر آینده بود و ابتدا نماینده در طلوع و جمعی ماه پرستان پیش آن بسجده
در افتاده **قال هذا ربی** گفت اینست پروردگار من بر طریقی که مذکور شد **فلما افل** پس آن وقت
که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد **قال** گفت ابرهیم **لئن لم یهدنی**
ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت خود بروجه لطف و توفیق **لاکونن من القوم**
الضالین هر آینه باشیم از گروه گمراهان مراد وی ازین گفتار ارشاد قوم بود و تنبیه ایشان که قمر متغیر
الحال است صلاحیت الوهیت ندارد و هر که آنرا خدای گیرد گمراهست و چون صبح طالع شد ناگاه سپر زرین آفتاب
از فلک سپهر برآورده زمین را بغلبیت نور خود منور گردانید بهر جایی که تافت و بجرم از همه مهتر و بنور از همه بهتر و بیشتر
آفتاب پرستان بسجده او مشغول شدند ابرهیم بقصد احتجاج حجت بر ایشان گرفت و گفت که این بیشتر از نور است
و بجهت نور خود بر همه غالب شده و با این نیز بتامل صادق در غور او نظر کنیم و ببینیم که او را رتبه الوهیت هست چنانکه
زعم شماست بقوله **فلما رأ الشمس بازغة** پس چون دید ابرهیم آفتاب را بر آینده و بنور خود جهان را
تابنده **قال هذا ربی** گفت این کوکب پروردگار منست بحسب فرض و تقدیر چنانکه زعم شماست **هذا**
اکبر این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر در روشنایی این کلام بر وجه اظهار شبهه خصم است **فلما افلت**
پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد **قال یا قوم انی بری مما تشرکون** گفت ای گروه من
بدرستی که من بیزارم از آنچه شما با انباز میگیرید با خدای از اشیای محدثه محتاجه بمحدثی و موجدی بدانکه میتواند بود
که صدور این کلام از ابرهیم بر وجه نظر و استدلال بوده باشد حق تعالی ابرهیم را عارف خلق نکرده بود و با علم
ضروری نداده بود تا احتیاج بنظر و استدلال نداشته باشد پس اکتساب علم بطریق او را ضروری بوده باشد پس
او مثل کسی باشد که بر وجه نظر تجویز امری کند و چون در اول مقدمات قیاس او خطایی باشد از ان عدول کند
و حکم بخلاف آن کند تا حق بر وی ظاهر شود القصه چون ابرهیم از قوم خود تبرا کرد و متوجه موجد و مبدع جمیع ممکنات
شده فرمود **انی وجهت وجهی** بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین
خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم **للذی فطر السموات والارض** مر آنکسی را که از قوت
و قدرت محض بیافرید آسمانها و زمین را **حنیفا** در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و روی آورنده
بدین توحید **وما انا من المشرکین** و نیستم من از شرک آرندگان این آیه دلیلست بر وجوب
تقدیم تبرا بر تولا و کلمه طیبه لا اله الا الله نیز مصرحست برین معنی اول راه توحید را از خار و خاشاک پاک نمود

تا سلطان الا الله بروی روی آورد و در صدر دل بر مسند جان بنشیند ۰۰ آفرینش را همه پی کن به تیغ لا اله تا جهان
خالی شود سلطان الا الله را ۰۰ آورده اند که چون ابرهیم بشهر آمد وی را بدین نمرود بردند و او مردی بود کریه
المنظر ابراهیم ورا دید بر تخت زرین نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده پرسید
که این چه کس است که مرا بدین وی آورده اید گفتند خدای همه او است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت او چه اند
گفتند آفریدگان اویند ابراهیم تبسم فرمود گفت چگونه است که این خدای دیگرا از خود خوبتر آفریده است
بایستی که او از ایشان خوبتر بودی حاصل که ابرهیم پیوسته خدمتکاران و پرستندگان بتان را دشنام دادی و قوم
او با او مجادله میکردند چنانکه حق تعالی میفرماید وحاجه قومه و حجت جستند با او قوم او
یعنی مخاصمت کردند قال اتحاجونی گفت بر وجه انکار که آیا محاجه و مخاصمت میکنید با من فی الله
در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید دین وقد هدان و حال آنکه راه نموده است خدای
مرا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها
بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که ولا اخاف ما تشرکون به و نمی ترسم و باکی ندارم
از آنچه شرک آورده اید بدان یعنی در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم چه جمادند و کسی ضرر نتوانند
رسانید الا ان یشاء ربی شیئا مگر آنچه خواهد پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان
بمن رسد یا باین وجه که حیوة و تمکین ضرر بایشان دهد وسع ربی رسیده است پروردگار من و احاطه
کرده کل شیء علما همه چیزها را از روی دانش یعنی علم او بهمه چیز محیط شده پس دور نیست که در علم او باشد
که بمن مکروهی رسد از جهت بتان افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر
و جاهل و عالم تمیز نمیکنید وکیف اخاف ما اشرکتم و ~~نمی ترسید از آن که شرک می آرید~~ و چگونه ترسم
از آنچه شما با نبازی گرفتید از جمادات ولا تخافون انکم اشرکتم و نمی ترسید از آن که شرک
می آرید بالله بخدای ما لم ینزل به علیکم سلطانا آنچیزی را که نفرستاده است خدای
بشرک کردن آن بر شما کتابی یا حجتی یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و
شما اولی ترید که بترسید از خدای غالب و قادر و قاهر که شریک می آرید باو بدون حجتی بلکه بمحض تقلید فای
الفریقین احق بالامن پس از این دو گروه موحدان و مشرکان سزاوارتر اند بایمن بودن پس
مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید که سزاوار آنست که از و بترسند الذین

امنوا

امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم آنکسانی که ایمان آوردند بوحدانیت خدای و نیامیختند ایمان خود را
بشرک اولئک لهم الامن وهم مهتدون آن گروه مر ایشانراست ایمنی از عذاب دوزخ
و ایشانند راه یافتگان وتلک و همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابرهیم بر قوم حجتنا حجت
و برهان ما بود که بر وجه خلت اتیناها ابرهیم علی قومه دادیم ابرهیم تا حجت گرفت باین بر
گروه خود نرفع درجات من نشاء بر میداریم بپایهای بلند هر که را خواهیم در علم و حکمت از مؤمن
موحد مطیع بر حسب استعداد ایشان در ایمان و یقین یعنی هر یک از اهل ایمان را بقدر استحقاق بمراتب عالیه
و درجات رفیعه میرسانیم ان ربک حکیم بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت در برداشتن و فرو
گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق و استعداد هر کس ووهبنا له اسحق و بخشیدیم مر
ابرهیم را پسر او اسحق که پدر پیغمبر بنی اسرائیل است ویعقوب و نبیره او که اسرائیلست و لقب او یعقوب
کلا هدینا هر یک را ازین دو راه نمودیم بمعرفت خود و باحکام شریعت بمحض لطف و توفیق
ونوحا هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم ومن ذریته داود و هدایت
کردیم از ذریت نوح یا ابرهیم داود بن ایشا را که از اولاد یهودای بن یعقوب است وسلیمن و سلیمان
بن داود را وایوب و ایوب بن اموص را ویوسف و یوسف بن یعقوب را وموسی وهرون
و موسی بن عمران و برادر او هرون بن عمران را وکذلک و همچنانکه ابرهیم را پاداش دادیم برفعت درجات
و ثبات در دین و مجاهدت در راه معرفت نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان
مثل ثواب و کرامات وزکریا ویحیی و دیگر راه نمودیم زکریا و یحیی را که پسر زکریاست وعیسی و عیسی
بن مریم والیاس و الیاس کل من الصالحین همه این پیغمبران کاملند در دین و صلاح و شایستگی
واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است والیسع و الیسع که پسر اخطوب بن عجوز است و
یونس و یونس بن متی ولوطا و لوط که پسر هارون بود و هرون برادر حضرت ابرهیم است علیه السلام و
علی جمیع الانبیاء المرسلین وکلا فضلنا علی العالمین و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم
بنبوت بر عالمیان زمان ایشان ومن ابائهم و فضیلت دادیم بعضی از پدران ایشانرا
وذریاتهم و برخی از فرزندان ایشانرا واخوانهم و بعضی از برادران ایشان چه بعضی از ایشان
یا پیغمبر بودند یا اوصیای پیغمبران یا اولیا واجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم

الی صراطٍ مستقیم و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم ایشانرا براه راست که دین حق است ذلک این
دینی که متدین بودند انبیای مذکوره بآن هدی الله دین خدا است که مستلزم هدایت و ثوابست
در دنیا و آخرت یهدی به من یشاء من عباده راه مینماید بآن هر که را میخواهد از بندگان
خود از روی لطف و توفیق و لو اشرکوا و اگر این پیغمبران بحسب فرض شرک آوردندی با وجود آنهمه
فضل و کمال لحبط عنهم ما کانوا یعملون هر آینه باطل و نیست میشد از ایشان آنچه بودند که میکردند
یعنی ثواب این نمی یافتند چه صحت عمل تابع ایمانست پس هرگاه ایمان نباشد عمل صحیح نخواهد بود اولئک
الذین اتیناهم الکتاب آن گروه انبیا آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب و الحکم و النبوة
و حکمت و شریعت و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و نبوت و حکمت و شریعت هؤلاء این
گروه معاندان قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده ایم برای ایمان بآن قوما
لیسوا بها بکافرین گروهی از صدق تمام نیستند بدین چیزها کافران مراد پیغمبران و تابعان ایشانند
اولئک الذین هدی الله آن گروه انبیا آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بدین حق
فبهدیهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنچیزیست که متفق بوده اند از توحید و اصول
دین نه فروع مختلفه یا اقتدا کن با ایشان در صبر بر اذیت قوم و صبر کن همچنانکه ایشان صبر کردند یا در جمیع
اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو از جمله اینکه قل بگو با کافران که لا اسئلکم علیه
اجرا نمیخواهم از شما بر پیغام رسانیدن از خدای مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت
نطلبیده ان هو الا ذکری للعالمین و نیست این تبلیغ من مگر پندی مر عالمیان را که بسبب آن راه
راست یابند آورده اند که مالک بن صیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت حضرت سید عالم صلعم آمد آنحضرت
با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدایی که توریة را برای موسی نازل کرده است که تو در توریة دیده که خدای دشمنند
فربه را دشمن میدارد گفت این خبر در توریة هست حضرت فرمود که آن عالم تن پرور خود پرست تویی در غضب شده
گفت خدای هیچ کتابی بهیچکس نازل نساخته و ما قدروا الله حق قدره تعظیم نکردند جهودان
چنانچه سزای تعظیم او بوده باشد و نشناختند او را چنانچه حق شناخت او بود در رحمت و انعام بر بندگان
که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتب است اذ قالوا ما انزل الله چون گفتند فرو نفرستاده است خدای
علی بشر من شیء بر هیچ آدمی هیچ چیز از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب و رسل نکرده قل من

انزل الکتاب الذی بگو ای محمد کیست آنکه فرو فرستاده این کتاب را که جاء به موسی نورا
آمد بآن موسی در حالتی که بود روشنایی دهنده و ظلمات جهل و کفر را زایل سازنده و هدی للناس و راه
نماینده مردمان را تجعلونه قراطیس میکردانید آنرا صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده که تبدونها
آشکار میسازید آنچه میخواهید و تخفون کثیرا و پنهان میکنید بسیاری را از آن چون مصطفی صلی الله
و آیات رجم و غیر آن و علمتم ما لم تعلموا و آموخته شدید ای یهود آنچه ندانستید انتم و لا
اباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام و زیاده بر آنچه در توریة است و بر شما ملتبس بود و بیان
مراد احکام قرآنست قل الله بگو ای محمد که خدای فرستاده است آنرا که ندانستید ثم ذرهم
پس دست باز دار از یهود و بگذار ایشانرا فی خوضهم یلعبون در اباطیل و مزخرفات خود در حالتی
که بازی میکنند و بآرزوی باطل خود مشغول میشوند چه بر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست و هذا کتاب
انزلناه و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم آنرا مبارک بسیار فایده و با برکت مصدق الذی
بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب چون توریة و انجیل یعنی موافق آن در توحید یا اصول
دین یا گواهی دهنده بر حقیت آن پس قرآن را فرستادیم برای برکات و خیرات کثیره و تصدیق کتب متقدمه
و لتنذر برای آنکه بیم کند و حفص بتا میخوانند یعنی برای آنکه بترسانی ای محمد ام القری اهل مکه را
و من حولها و هر که را که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را و الذین یؤمنون بالاخرة
و آنهایی که ایمان آورند بآخرت یؤمنون به ایمان می آرند بکتاب یا به پیغمبر چه تصدیق بآخرت موجب
خوف عاقبت و خوف باعث تدبر و تفکر در امر حق و هم علی صلاتهم یحافظون و ایشان
که به پیغمبر یا بکتاب میگروند و بر نمازها محافظت میکنند تخصیص صلوات بجهت آنست که ستون دینست و نشانه ایمان
آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند حضرت رسالت صلعم را از دعوی دروغ ایشان غبار ملال
بر صفحه خاطر بود حضرت عزت در بیان تعدی و شرح ایشان فرموده که و من اظلم ممن افتری
علی الله کذبا و کیست ستمکارتر از آن کسی که افترا کرد و بربست بر خدای دروغی را و گفت که پیغمبر
اویم او قال اوحی الی یا گفت که وحی کرده میشود بمن و لم یوح الیه شیء و حال آنکه وحی
کرده نشده است بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات در هم می بست و میگفت که این وحی است که بمن فرود آمده است
و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حمار نشسته و سخنان بمن القا میکند و مرویست که عبد الله بن سعد ابی

سرح قریشی کاتب رسول خدا بود چون وحی بآنحضرت نازل شدی وی نوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم می نوشت و موضع
دیکر سمیع علیم مینوشت چون این آیه فرود آمد وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ تا بقوله ثُمَّ
أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش جاری شد که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ رسول صلی الله فرمود که بنویس که اینچنین بر من نازل شده وی بنوشت و در شک افتاد و با خود کفت
که اکر محمد در اینکه میکوید که وحی است صادقست پس این وحی که باو می آید بر من نیز وارد میشود و اکر کاذبست
پس مثل آنکه میکوید من هم میتوانم کفت آنگاه مرتد شده نزد اهل کتاب رفت و کفت احوال محمد را معلوم کرده ام
و نزد خود چیزها میکوید و بمردمان میکوید که وحی است حق تعالی در بارهٔ او فرمود وَمَنْ قَالَ کیست ستمکارتر
از آنکه کفت سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ زود باشد که نازل کردانم مانند آنچه خدای نازل کردانیده
عبد الله بن مسعود روایت کرده که عبد الله بن سعد آخر باسلام رجوع کرد و ایمان آورد و بعد از ان حق تعالی از
عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اکر ببینی تو چون ستمکاران یعنی کافران
باشند فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدائد مرک وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ و فرشتکان
عذاب کسترانیدکان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در ینابیع کفته که دستهای خود کشاده باشند
برای عذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان زنند و کویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید دستهای خود را
از جسد سیحو متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبد الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز که وقت مردن
شماست جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خوار کننده و شدت و سختی تمام بِمَا كُنْتُمْ
تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بسبب آنکه بودید که میکفتید بر خدای چیزی را که نا راستست چون دعوی ولد و
شریک مراو را و دعوی نبوت بکذب وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ بودید که از آیتهای او کردن
کشی میکردید و در ان تامل نکرده ایمان باو نیاوردید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بتحقیق آمدید بحساب و جزای ما فُرَادَىٰ
در حالتی که منفرد دیدم مال با شماست و نه فرزند و نه خدم و حشم و نه یار و مددکار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ
در زمینی که آفریده بودیم شما را اول بار در رحم مادر سرهای برهنه منفرد و معری از همه چیز وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ
و بکذاشتید آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیکران بسبب آن تفاخر میکردید
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود داشتید پس سرزنش ایشان کند وَمَا
نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ و نمی بینیم با شما شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ

انکه کمان

آنکه کمان میبردید بر وجه جهالت بدرستی که در تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان خدا اید لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ
بدرستی که بریده شد پیوند شما و پراکنده کشت جمعیت شما وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و کم شد از
شما آنچه بود که کمان می بردید که بتان شفیعان ما اند و یا آنکه بعث و نشور نخواهد بود و نیز بجهت احتجاج میفرماید که
إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ بدرستی که خدای تعالی شکافنده تخم زرعست تا نبات از ان بروید وَالنَّوَىٰ
و شکافنده تخم اشجارست تا نهال از ان بر آید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آورد زنده را یعنی نبات و اشجار
تر و تازه را که بنشو و نما حیات دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم و دانهٔ خشکست یا بیرون می آورد ولد را
از نطفه و مرغ از بیضه و مؤمن از کافر و عاقل از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است
چون تخم و نطفه و بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده میراننده
الله است که سزاوار عبادتست فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا بر کردانیده میشوید از و بغیر او یعنی او را کذاشته
پرستش غیر او اشتغال مینمایید فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبحست از ظلمت شب یعنی برنده تاریکی شب
و آورنده روشنائی روز وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و کردانید شب را آرامکاه خلق تا از تعب حرکات
روز بر آسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا و کردانید آفتاب و ماه را نشانهای اوقات یا آنرا
دورهای مختلفه داد تا بدان سیرهای سال و ماه و وقت معلوم شود و بآن سررشته حساب خود نکاه دارند ذَٰلِكَ
این کار که سیر دادن شمس و قمر است با دوره‌های مختلفه برای حساب معلوم تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خداوند
غالب که حکم او بر همه جاریست الْعَلِيمِ دانا در تدبیر مملکت خود و مصالح خلق وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
النُّجُومَ و اوست خداوندی که بقدرت کاملهٔ خود بیافرید برای شما ستاره کان را لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ تا راه بیابید بسبب آن در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در دریا یعنی بیمن و طلوع و غروب
موضع آن رهها بشناسید قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن ساختیم نشانهای قدرت خود را
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای کروهی که بدانند نفع کرفتن خود را از ان و بران استدلال کنند بر وجود قادر حکیم و رؤف
و بدانکه همچنانکه حق تعالی شمس و قمر و نجوم را سبب منافع دنیویه کردانید تا بندکان بوسیلهٔ آن بمقاصد و مطالب خود
سلوک نمایند و کمراه نشوند همچنین ضوء مصطفوی که مشابه نور شمس است در دین سبب هدایت بندکان کردانید تا از
ظلمات کفر خلاصی یافته بنور معرفت او راه یابند و بعد از غروب آن ضوء با فق مرات نور مرتضوی که ماهند
نور قمر است از مطلع هدایت طالع ساخت تا آن راه یافته از ظلمت شک و نفاق برهند و نکته انا کالشمس و علی کالقمر

اینجا ظهوری تمام دارد و بعد از ان ائمه هدی علیهم السلام را که مانند کواکب نیر ند رهنمای بندکان ساخت تا متمسک
بایشان شده از تاریکیهای شقاوت ابدی رسته بسعادت دارین مستعد کردند و حدیث مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ النُّجُومِ
دلالتی تمام دارد برین و از اینجاست که علی بن ابرهیم در تفسیر این آیه گفته که مراد بنجوم آل محمد صلعم وَهُوَ
الَّذِی اَنْشَاَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ و اوست آنکه آفرید شما را از یک تن که آدم است فَمُسْتَقَرٌّ
پس شما راست قرارگاهی وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعتی که مستقر رحم است یا مستودع صلب یا عکس آن
و نزد بعضی مستقر قربست و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هرجا که آدمی قرار ندارد مستودع است چون صلب و رحم
و قبر و مستقر موضع قرار او که بهشتست یا دوزخ قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات
قدرت بالغه و وحدانیت خود را لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند این را وَهُوَ الَّذِی اَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ و اوست آن خداوندی که فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آب باران را
فَاَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ کُلِّ شَیْءٍ پس بیرون آوردیم بآن آب رستنیهای همه چیزی یعنی هر صنفی از نباتات
فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا پس بیرون آوردیم از آن آب چیزی سبز یعنی گیاهی سبز که از تخمی رسته که بیخ و شاخ
و برگ پیدا کرده باشد نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاکِبًا بیرون می آریم ازین گیاه سبز دانه بر یکدیگر مرکب
شده و بهم نشسته یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون می آریم از خرمابنان درختان خرما که حاصل میشود
مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچهٔ وی قِنْوَانٌ دَانِیَةٌ خوشها بر یکدیگر نزدیک و یا بزمین نزدیک
از بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ اَعْنَابٍ و بیرون می آوریم از آب بوستانها از انگور وَالزَّیْتُونَ
وَالرُّمَّانَ و درخت زیتون و درخت نار مُشْتَبِهًا در حالتی که باشند هر یک مانند یکدیگر در برگ وَغَیْرَ
مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگر در طعم چه بعضی در غایت ترش میباشند و بعضی شیرین و برخی ترش و شیرین
و یا تشابه و عدم تشابه در هیات و قدرت و لون و طعم است اُنْظُرُوا اِلٰی ثَمَرِهِ بنگرید بمیوهٔ هر یک ازین
درختان اِذَا اَثْمَرَ چون بیرون آورد میوهٔ خود را بغایت خوردی و بیمزگی وَیَنْعِهِ و بنگرید در رسیدن
و بزرگی و پختگی آن که چگونه شکلی و مزه و لذتی درو پدید می آید یعنی در میان هر دو حال تفکر کنید و ببینید
که چگونه حق تعالی بتدریج آنرا از حال اول بحال ثانی میرساند اِنَّ فِی ذٰلِکُمْ لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ
یُؤْمِنُونَ بدرستی که در اینها که ذکر کردیم هر آینه نشانهاست بر وجود قادر حکیم و وحدانیت مر گروهی را که بگروند
که حدوث این اجناس مختلفه از اصل واحد و نقل آن از حالی بحالی نمیباشد مگر باحداث قادری که میداند تفاصیل آنرا

ازاحوال ایشان آنکه ضدی ندارد که معارض او شود وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکَاءَ الْجِنَّ و ساختند کافران برای
خدای انباز از جنیان را یعنی ملائکه را شریکان خدا کردند بپرستش آنها کردند و تسمیه ایشان بجن بجهت آنست که
از نظر پوشیده اند همچنانکه جنیان و یا مراد شیاطین اند که اطاعت آنها نمودند همچنانکه اطاعت خدا باید نمود
وَخَلَقَهُمْ و حال آنکه میدانند که حق تعالی آفریده است ایشان را نه جن چه آن نیز مخلوق اوست و غیر خالق
مثل خالق نباشد و ایشان از غایت جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوا لَهُ و بر می بافند و
افترا میکنند برای او بَنِینَ وَبَنَاتٍ پسران چون عزیر و عیسی و دختران چون ملائکه بِغَیْرِ عِلْمٍ
بی آنکه علمی باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند یعنی دلیلی برین مدعا ندارند بلکه محض دعوی و تقلید است
سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا یَصِفُونَ پاکست خدای و برتر از آنچه صفت میکنند که او را فرزندی و شریکی
هست بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اوست که از نو پدید آورده است آسمانها و زمینها را و یا آورنده
آسمانها و زمینهاست و یا اوست که بی نظیر و بی مثل است در آسمانها و زمینها اَنّٰی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد
و چگونه بود مر او را فرزندی وَلَمْ تَکُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ حال آنکه نیست او را زنی که فرزند از و پدید آید
و چگونه او را زن باشد که در زناشوهری کفوت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست
نه وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ و آفریده همه چیزها را و خالق را مانندی نیست بمخلوق وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ
و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نباشد ذٰلِکُمْ اینکه باین صفتها موصوفست
اللّٰهُ خداوندیست که جامع جمیع صفات کمالست رَبُّکُمْ پروردگار شماست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی
بسزا نیست مگر او خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ آفریننده همه چیزهاست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید که مستحق عبادت
اوست نه غیر او وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ و او با وجود این همه صفات بر همه چیزها نگهبانست و متولی
امور بندکان پس توکل بر و کنید و همه امور خود را با و تفویض کنید نه غیر او لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ
در نمی یابد او را دیدها وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ و او در می یابد دیدها را یعنی در می یابد آنچه دیدها ادراک
آن نمیکنند از جواهر لطیفه مانند ابصار و یا در می یابد خداوند ابصار را وَهُوَ اللَّطِیفُ و اوست لطف کننده
و نیکوکار ببندکان و یا رسنده بدقایق اشیا الْخَبِیرُ آگاه باسرار همه و دانا بمصالح و تدابیر بندکان و با فعال
ایشان قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرُ بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن یعنی دلایل ظاهره مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار
شما و وضوح آن بر وجهیست که گویا قوت باصره آنرا تواند دید فَمَنْ اَبْصَرَ پس هر که ببیند حق او تصدیق کند

بآن فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس خود دید از دیده و منفعت آن راجع باوست وَمَنْ عَمِيَ و هر که نابینا شود یعنی نه بیند
آن دلایل واضح را بجهت عدم تدبر و تفکر دران و بسبب آن گمراه گردند فَعَلَيْهَا پس ضرر و وبال آن براوست وَمَا
أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ و نیستم من نگهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم چه بر من همین تبلیغ است
و بس و حق تعالیست که حافظ اعمال شماست و شما را بدان جزا خواهد داد وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ و مانند
آنچه مذکور شد میگردانیم آیتهای قرآنرا از خوف برجا و وعد و وعید و غیر آن تا در معانی آن نظر کنند وَلِيَقُولُوا
دَرَسْتَ تا غایت و عاقبت آن باین می انجامد که میگویند اهل مکه که تو خوانده آنرا و تعلیم گرفته از دیگری وَ
لِنُبَيِّنَهُ و تا بیان کنیم قرآنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند و حق را از باطل ممتاز میسازند
یعنی کفار آنرا حمل بتعلیم و درس میکنند و مؤمنان تصدیق بحقیقت آن میکنند کفار حضرت را بدین آبای خود
میخواندند حق تعالی فرمود که اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در پی آن رو که وحی کرده شده بتو از پروردگار
تو متدین شو بطریقه توحید لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او جل جلاله وَأَعْرِضْ عَنِ
الْمُشْرِكِينَ و روی بگردان از شرک آرندگان و باقوال باطله ایشان التفات مکن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک ایشان را بروجه اجبار و اکراه مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نیاوردندی
لیکن این منافی تکلیفست چه تکلیف ملتزم اختیار است نه اجبار تا بندگان باختیار خود تابع حق شده ثواب
یابند و یا تابع کفر شده عقاب کشند وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا و نگردانیدیم ترا ای محمد
برایشان نگهبان وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ و نیستی تو برایشان نگهبان که بامور ایشان قیام
نمائی یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار نمودن ایشان بایمان آوردن چون
آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نازل شد مشرکان قریش گفتند که ای محمد زبان از دشنام
بتان کوتاه کن و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجو میکنیم آیه آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند بجز از خدای و بقبایح ایشان را یاد میکنند فَيَسُبُّوا
اللَّهَ پس اگر ایشان نیز در مقابل آن ناسزا گویند خدا را عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ از روی ظلم و تجاوز از
حق بنادانستی یعنی خدای را ناسزا گویند از روی جهل و نادانی كَذَلِكَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را بر نظر
ایشان بروجه تخلیه و خذلان زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ بیاراستیم از برای هر گروهی کردار ایشان
از نیک و بد در نظر ایشان اگر عمل نیکست بروجه توفیق و لطف و اگر بدست از روی خذلان تا نزد آن شیطان برایشان

غلبه کرده

غلبه کرده اعمال بد را در نظر ایشان بیاراسته و چون غلبه شیطان بواسطه تخلیه و خذلان او سبحانه است ایشان را ازین جهت نسبت
تزیین باو سبحانه واقع شده بروجه مجاز و اگر نه حقیقت فاعل تزیین اعمال قبیحه ایشانست و اگر نه لازم آید که حق سبحانه
بندگان را بکفر و معصیت رغبت ساخته باشد ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ پس بسوی جزای او در آخر کار است بازگشت
ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات عمل بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که میکردند
از خیر و شر آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه گفتند ای محمد تو خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد
دوازده چشمه آب ازان جاری شد و عیسی مرده را زنده کرد و صالح ناقه را از سنگ بیرون آورد ازین نوع آیتی
بما بنما تا بتو ایمان آوریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا برای تو زر گردد حضرت فرمود که
اگر این معجزه ظاهر گردد تصدیق خواهید کرد جمله برین قول عهد کردند و سوگندان غلاظ تاکید نمودند که اگر این
معجزه بنمایی ما در موافقت اهل توحید با تو متابعت کنیم حضرت خواست که بدعا مشغول شود جبرئیل آمد و گفت حق تعالی
میفرماید که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امت بر نبوت انبیای
خود نشانی خواهند و آن بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال برایشان فرستم اگر خواهی این
معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا اگرچه خود ایمان نیارند اما از نسل ایشان ایمان آرند
حضرت قسم دویم را اختیار فرمود این آیه درین باب وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ و سوگند خوردند
بخدای سخت ترین سوگندان خود لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا که اگر آید بدیشان نشانه از آنچه
طلب میکنند هر آینه ایمان بدان آرند قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا الْآيَاتُ جز این نیست که این آیتها یعنی
نشانهای نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست و او بر اظهار آنچه ازان خواهند قادر است
وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه دانا گردانید شما را ای مؤمنان أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ آنکه این معجزه مقترحه چون
بیاید بایشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ نگروند بآن یعنی شما نمیدانید که ایشان ایمان نمی آرند وَنُقَلِّبُ
أَفْئِدَتَهُمْ و گردانیم دلهای ایشان را از تصدیق بآن بروجه خذلان وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای
ایشان را از دیدن حق بر طریق تخلیه بعد از ظهور معجزات مقترحه پس بجهت این ایمان نیارند در آخر كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا
بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه نازل شد برایشان از آیات أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن
بجهت فرط عناد و جحود بود وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و گذاریم ایشان را در بیراهی خودشان
در حالتی که سرگشته شوند و راه بحق نبرند یعنی ایشان را با عمل خودشان گذاریم و بقهر و جبر منع ایشان نکنیم از ان ضلالت

وطغیان کرشته ومتحیر مانند وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا اِلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةَ واگر چنانچه ما فرو میفرستادیم بسوی ایشان
یعنی کافران معاند فرشتگان را چنانکه مدعای ایشانست وَکَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰی وسخن میگفتند با ایشان مردگان
چنانکه اقتراح میکنند از تو وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ کُلَّ شَیْءٍ وجمع میکردیم ومحشور میساختیم برای ایشان هر چیز را
از امم سابقه قُبُلًا گروه گروه تا همه بر وحدت الهی ونبوت حضرت رسالت پناهی گواهی دادندی ویا اگر
جمیع معجزات که میطلبند بایشان منمودیم مَا کَانُوْا لِیُؤْمِنُوْا اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ نمیبودند که ایمان
آرند مگر آنکه خدای خواستی که بروجه قهر وجبر ایمان آرند وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُوْنَ ولیکن بیشتر کفار
نمیدانند که اگر معجزات بدیشان نمایند بطوع ورغبت خود نگروند پس سوگندی که درین باب میخورند بروجه جهل ایشانست
وَکَذٰلِكَ وهمچنانکه ترا ای محمد دشمنان شد جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیٰطِیْنَ الْاِنْسِ
وَالْجِنِّ کردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنان که کردنکشان انس وجن اند مراد تخلیه وتمکین اعداست یعنی همچنانکه
تخلیه اعدای سابق کردیم وبجبر وقهر منع ایشان نکردیم همچنین تخلیه اعدای تو کردیم وتمکین ایشان دادیم وبر طریق
جبر وقهر منع ایشان نکردیم چه ایجاد واجبار منافی تکلیف است پس زمام اختیار خیر وشر بدست ایشان گذاشتیم وایشان
اختیار شر کرده با انبیا علم دشمنی بر افراشتند یُوْحِیْ بَعْضُهُمْ وسوسه میکند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن
اِلٰی بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی شیاطین انس که رؤسای کفارند زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان بدروغ آراسته را
که از حقیقتی نیست غُرُوْرًا بجهت فریب دادن وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ واگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را
بروجه جبر والجا مَا فَعَلُوْهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُوْنَ پس بگذار ایشان را
بآن دروغها که بر می بافند وبآن تابعان خود را کمراه میسازند وَلِتَصْغٰٓی اِلَیْهِ وبجهت آنکه میل کنند بآن وسوسه
کمراه سازنده وسخنان بدروغ آراسته اَفْئِدَةُ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ دلهای کسانی که
ایمان ندارند بآخرت وَلِیَرْضَوْهُ وبجهت آنکه پسندند آن سخن باطل را برای خود وَلِیَقْتَرِفُوْا وبجهت
آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُّقْتَرِفُوْنَ آنچه کسب کننده آنند از کناهان اَفَغَیْرَ اللّٰهِ اَبْتَغِیْ حَکَمًا
آیا غیر خدا را طلبم در حالتی که حکم کننده باشد میان من وشما ومحق از باطل جدا کرداند وَهُوَ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ
اِلَیْکُمُ الْکِتٰبَ وحال آنکه اوست که فرو فرستاده است بسوی شما قرآن را مُفَصَّلًا در حالتی که بیان
کرده شده است در وی حق وباطل وایمان وکفر وَالَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ وآنهائی که دادیم
ایشان را کتاب چون علمای یهود ونصاری یَعْلَمُوْنَ اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ میدانند که قرآن فرو فرستاده شده است

مِنْ رَّبِّكَ بِالْحَقِّ از پروردکار تو بدرستی وراستی بجهت موافقت آن بکتاب ایشان با آنکه میدیدند که آنحضرت
ممارست کتب ایشان نکرده وبا علمای ایشان اختلاط نکرده وچون ایشان علم بحقیقت آن ندارند فَلَا تَکُوْنَنَّ
مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ پس مباش از شک کنندگان در آنکه ایشان میدانند حقیقت آنرا وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّكَ
وتمام شد سخن پروردکار تو یعنی احکام واخبار ومواعید قرآن بنهایت کمال رسیده وحجت او در میان توحید
ونبوت بغایت انجامید صِدْقًا از روی راستی در اخبار ومواعید وَّعَدْلًا وبروجه عدالت در
احکام لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمٰتِهٖ هیچکس نیست که تبدیل دهنده باشد مر اخبار واحکام او را چنانکه تبدیل دادند
تورات را زیرا که حق تعالی محافظت قرآن کرده از تبدیل همچنانکه فرموده وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ وَهُوَ السَّمِیْعُ
الْعَلِیْمُ واوست شنوای گفتارها ودانا باسرار همه پس همه را بروفق عمل جزا دهد وَاِنْ تُطِعْ اَکْثَرَ
مَنْ فِی الْاَرْضِ واگر فرمان بری بیشتر کسانرا که در زمین اند یعنی کفار را جمله اتباع هوا یُضِلُّوْكَ
عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ کمراه کردانند ترا از راهی که بخدای رسد اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ پیروی
نمیکنند این کروه مکر کمان خود را وظن ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق بودند ویا مظنه ایشان
چنان بود که فکرهای فاسده وخیالات باطله ایشان حق است وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُوْنَ ونیستند ایشان الا
که دروغ میگویند بر خدای در آنچه نسبت باو میدادند از اتخاذ ولد وعبادت اصنام بوسیله تقرب باو
وغیر آن از تحلیل میته وتحریم بحیره وسایبه اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بدرستی که پروردکار تو داناتر است
مَنْ یَّضِلُّ عَنْ سَبِیْلِهٖ بآنکس که کم میشود واز طریقی که فرموده است منحرف میشود وَهُوَ اَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِیْنَ واو داناتر است براه یافتکان یعنی او بهر دو فریق داناتر است مرویست که کفار مردار میخوردند
چون مسلمانان سرزنش ایشان کردند کفتند که این سرزنش بر شما اولیست که آنچه خود میکشید میخورید وآنچه خدای
میکشد نمیخورید آیه آمد که فَکُلُوْا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ پس بخورید از آنچه یاد کرده شده باشد نام خدا
بر ذبح آن اِنْ کُنْتُمْ بِاٰیٰتِهٖ مُؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما بآیتهای او وسخنهای او در حلال وحرام
کرویدکان وَمَا لَکُمْ اَلَّا تَاْکُلُوْا وچیست وچه غرضست آنکه نخورید مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ
واز آنچه یاد کرده شده باشد بروی اسم خدای تعالی در وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَکُمْ وحال آنکه
تفصیل وتبیین فرموده برای شما مَّا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ آنچه حرام کردانیده بر شما وتفصیل این در آیه حرمت
علیکم المیتة مذکورست وحفص بفتح حا ورا خوانده اند یعنی بیان کرده است خدای آنچه حرام ساخته بر شما اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ

مگر آنچه مضطر و محتاج شده باشید الیه بسوی آن یعنی با کل آن از محرمات چه این همه شما را حلالست عند الضرورة و بقصد
صدرمق وان کثیرا لیضلون و بدرستی که بسیاری از مردمان هرآینه گمراه میکنند مردم را از بتحلیل حرام
و تحریم حلال باهوائهم بغیر علم بآرزوهای خود بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی و برهان ان ربک هو
اعلم بدرستی که پروردگار تو او دست داناتر بالمعتدین بدیشان که از حد درگذشتند و از حلال بحرام میل کردند
بعد از ان مکلفان را امر میکند که وذروا ظاهر الاثم وباطنه و دست باز دارید آشکارای
گناه و پنهان آن یعنی ترک کنید گناهان آشکار را و نهان را مراد آنست که ترک جمیع گناهان کنید چه گناهان منحصرند
باشکارا و پنهان و نکاح محارم میکنید و بزنان مایل میشوید بروجه حرام و یا بجوارح گناه میکنید و بدل نیز آنرا اندیشید
و اصح قول او لست ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا
سیجزون بما کانوا یقترفون زود باشد که جزا داده شوند بآنچه هستند که کسب میکنند قبل ازین گذشت
که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفند که میمیرد کشنده او کیست فرمود آفریننده او گفتند
و عجبا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرخ هلاک میکنند حلالست و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاکست
ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد حق تعالی فرمود که ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه و مخورید از آنچه یاد کرده نشده باشد نزد ذبح آن وانه لفسق و بدرستی که آنچه نام نبرده باشند نزد ذبح
آن بیرون رفتنست از فرمان الهی پس آنرا مخورید وان الشیاطین لیوحون و بدرستی که دیوان سرکش
وسوسه میکنند الی اولیائهم لیجادلوکم بدوستان خود یعنی کافران تا با شما خصومت کنند که هرچه خود
میکشید میخورید و آنچه خدای میکشد میگذارید وان اطعتموهم و اگر شما ای مؤمنان فرمان بردید ایشان را
در استحلال آنچه حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما هرآینه از شرک آرندگان باشید چه هرکه ترک فرمان خدای
کند در دین و تابع مشرکان در استحلال ما حرم الله لا محال مثل ایشان خواهد بود و اگر بدون استحلال باشد فاسق است
بعد از ان از برای حق و اصحاب باطل بیان این مثل میکند که او من کان میتا فاحییناه آنکس که بود مرده
بکفر یا بجهل پس زنده کردیم او را باسلام یا علم بوسیله علم ادله و توفیق و الطاف وجعلنا له نورا و کردانیم
یعنی دادیم مر او را نوری از حجتهای روشن تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود بآن نور
در میان مردمان براه راست یعنی با شد ایس کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که در تاریکیهای
کفر و جهالت و ضلالت مانده لیس بخارج منها نباشد بیرون آرنده ازان از فرط عناد کذلک همچنانکه

[illegible] ... در [illegible] ... از اول [illegible] ... والله اعلم

خدای تعالی آراسته است ایمان را در دل مؤمنان زین للکافرین زینت داده شده است یعنی شیطان آراسته برای
کافران ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام در آثار آمده که این آیه در شان حمزه عبد المطلب رحمه الله
و ابوجهل لعنة الله نازل شد در وقتی که ابوجهل پرجهل نسبت بحضرت رسالت صلی الله بی ادبی کرده که ذکر آن لایق حال
نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه دران روز در شکار بود چون باز آمد از بحر متی ابوجهل با او
حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک رفت و کمان بر سر او زد و سرش بشکست و کلمه شهادت بر زبان راند
پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل لعین وکذلک و همچنانکه در مکه اکابر گناهکار شدند
جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها آفریدیم در همه دهی بزرگان که گناهکار آن موضعند یا همچنانکه مؤمنان را
آفریده ایم کافران نیز آفریده ایم و آنچه در حق ایشان بجا آورده ایم با ایشان نیز مرعی داشتیم از تمکین و قهر و حیات
و کمال عقل و نسب ذلک الا آنست که ایشان بحسن اختیار خود ایمان آوردند و ایشان باختیار خود بر کفر ماندند لیمکروا
فیها تا عاقبت امر ایشان و سرانجام کار ایشان باین انجامید که مکر میکردند دران موضع و مردم را از ایمان
باز میداشتند چنانکه رؤسای قریش در موسم حج در سر راهها مردم را باز میداشتند از ایمان و میگفتند که محمد شاعر
و کاهن است تابع او مشوید وما یمکرون الا بانفسهم و مکر نمیکنند کافران مگر بانفسهای خود چه وبال مکر
ایشان بایشان رجعت وما یشعرون و نمیدانند که عقوبت کفر راجع بصاحب مکر است نه بغیر که ولا یحیق
المکر السیئ الا باهله مرویست که ابوجهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در همه شرفی که دارند شریکیم
اکنون میگویند که در میان ما پیغمبریست که وحی بدو فرو می آید خدای که ما تابع او نشویم مگر که وحی بما نازل شود چنانچه
باو نازل میشود حق تعالی ازین خبر داده فرمود که واذا جاءتهم آیة و چون بیاید بکفار قریش آیتی از
قرآن آیات یا معجزه بر اثبات نبوت پیغمبر آخر الزمان قالوا لن نؤمن گویند بروجه عناد و حسد که ایمان نمی آریم
بدان آیات یا معجزه حتی نؤتی مثل ما اوتی تا وقتی که داده شویم مانند آنچه داده شده اند رسل الله
پیغمبر خدای یعنی وحی و کتاب با فرود آید چنانچه بدیشان فرو می آید حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود
که الله اعلم حیث یجعل رسالته و خدای داناترست بموضعی که مینهد پیغام خود را و جعل رسالات
میخواند یعنی مینهد پیغامهای خود را و مخصوص میسازد بآن هرکه را میداند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت و شایسته
نبوت باشد سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنهایی را که مجرم شدند بکفر صغار خواری
و رسوایی عند الله نزدیک خدای وعذاب شدید بما کانوا یمکرون و عذابی سخت بسبب مکر کردن

ایشان با مؤمنان و بدی کالیدن در غوایشان فَمَن یُرِدِ اللّٰهُ اَن یَهدِیَهُ پس هر که را خواهد خدای آنکه راه نماید او را
بمقدمات ایمان و بطریق حق شناسا کرداند یَشرَح صَدرَهُ لِلاِسلَامِ بگشاید دل او را برای قبول اسلام یعنی آن را
مستعد ایمان کرداند بوسیله اقدار و تمکین و نصب ادله وَمَن یُرِد اَن یُضِلَّهُ و هر که را خواهد آنکه فرو گذارد
او را از طریق ایمان بگرداند و او را بحال خود واگذارد و بجهت عناد و جحود او یَجعَل صَدرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا
کرداند سینه او را تنگ و سخت بمثابه که صلاح حق قبول نکند و از آن امتناع کند کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاءِ
گوییا بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعد در آن
کَذٰلِکَ همچنانکه تنگ میکرداند دل کافر از بروجه تحذیر و تخلیه یَجعَلُ اللّٰهُ الرِّجسَ مسلط میسازد عذاب یا العنه را
عَلَی الَّذِینَ لَا یُؤمِنُونَ بر آنانکه منکرند و توحید را تصدیق نمیکنند بروجه عناد و انکار و مزیت و تبیین
در شرح صدر و ضیق در منهج الصادقین مذکورست وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّکَ و این راه اسلام راه پروردگار راست
مُستَقِیمًا درستی که راستست و در وی کجی نیست قَد فَصَّلنَا الاٰیَاتِ بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را
لِقَومٍ یَذَّکَّرُونَ برای گروهی که پند پذیرند که قادر مطلق اوست غیر او و آنچه میکند محض حکمت و عدلست
لَهُم دَارُ السَّلَامِ مر پند پذیرندگان راست سرای سلامت از آفات و مکاره و خوف انقطاع که بهشت
عِندَ رَبِّهِم نزد خدای یعنی در عهد ضمان او و یا ذخیره نهاده شده نزد او وَهُوَ وَلِیُّهُم و او
نصرت دهنده ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا کَانُوا یَعمَلُونَ بسبب آنچه بودند که میکردند
از اعمال صالحه وَیَومَ یَحشُرُهُم و یاد کن روزی که حشر کنیم جن و انس را و حفص تا خوانده یعنی خدای حشر کند
مکلفان را جَمِیعًا همه ایشان را و با ایشان ندا کند یَا مَعشَرَ الجِنِّ قَدِ استَکثَرتُم مِنَ الاِنسِ
ای گروه دیوان بدرستی که بسیار خواستید از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان وَقَالَ اَولِیَاؤُهُم
مِنَ الاِنسِ و گویند دوستان شیاطین از آدمیان یعنی از آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا استَمتَعَ
بَعضُنَا بِبَعضٍ ای پروردگار ما برخورداری یافتند برخی از ما برخی یعنی شفیع شدند آدمیان از دیوان باین
وجه که راه نمونی ایشان کردند بر شهوات و لذات نفسانیه یا نفع گرفتند دیوان از آدمیان که ایشان را
مطیع خود ساختند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و گویند که استمتاع بجن آنست که در بیابانها با ایشان متعوذ
میشوند چنانکه مرویست که چون یکی خواستی که بسفر رود و در راه چون از جنیان ترسیدی پناه بازو سای ایشان
دادی که در آن وادی میبودند گفتی که پناه میگیرم بسید این وادی پس بحرکات تمام قدم در آن وادی نهادی

دگفتی

و گفتی ایمن شدم حاصل که در قیامت گویند که ما نفع از ایشان گرفتیم وَبَلَغنَا اَجَلَنَا الَّذِی اَجَّلتَ لَنَا
و رسیدیم بوقتی که مقرر کرده برای ما یعنی تا وقت مرگ تبعیت شیاطین جن کرده ایم اکنون حاصل ما چون خواهد بود
قَالَ گوید خدای که زیانکاران النَّارُ مَثوَاکُم خَالِدِینَ فِیهَا آتش آرامگاه شماست در حالی که جاوید باشید
در آن آتش اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آن آتش زمهریر نقل کند اِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ
بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمتست در آنکه با انس و جن کند عَلِیمٌ دانا باحوال و مآل ایشان وَکَذٰلِکَ
و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را بجهت عناد ایشان تا بر یکدیگر مسلط میشوند نُوَلِّی بَعضَ الظَّالِمِینَ
بَعضًا مسلط کردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا و اگذاریم ایشان را تا باختیار خود هر چه خواهند
کنند و با جبار منع ایشان نکنیم اکثر برآنند که این تسلط در آخرت باشد یعنی در آتش و ظلمه انس و جن را با هم گذاریم
و از ایشان تبرا کنیم همچنانکه در دنیا تخلیه ایشان کردیم و ایشان را با هم گذاشتیم بِمَا کَانُوا یَکسِبُونَ
بسبب آنچه بودند که کسب میکردند در دنیا از معاصی و مناهی بروجه عناد از ابن عباس روایتست که هرگاه خدای تعالی
از قومی راضی باشد اختیار ایشان را بر ایشان امیر کرداند و اگر سخط گیرد بر قومی شرار را بر ایشان مسلط سازد
بروجه تخلیه بجهت جزا دادن ایشان بر اعمال قبیحه و مالک دینار روایت کند که من در بعضی کتب سماوی خوانده ام
که حق تعالی میگوید منم خدایی که مالک جمیع پادشاهانم و دلها بید قدرت منست پس هر که اطاعت من کند پادشاهان را
بر او رحیم کردانم و هر که عصیان کند پادشاهان را بر وی رحم سازم پس ملوک را دشنام مدهید بلکه توبه کنید و باز گردید با
امر من تا ایشان را بر شما مهربان کردانم و مثل اینست قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ترک مکنید امر معروف
و نهی از منکر تا مسلط نشود بر شما اشرار شما پس هر چند دعا کنید مستجاب نشود یَا مَعشَرَ الجِنِّ وَالاِنسِ ای
گروه دیوان و آدمیان اَلَم یَاتِکُم رُسُلٌ مِنکُم آیا نیامد بشما یعنی البته آمد پیغمبران از جنس شما
اگر چه پیغمبران جز آدمیان نبوده اند اما چون انس را با جن جمع کرد پس بر سبیل تغلیب این خطاب صحیح باشد و گویند
برسولان جن پیام کنندهای ایشان بوده همچنانکه هفت کس از جن پیغام حضرت رسالت صلی الله بقوم میرسانیدند
و در تفسیر جرجانی مذکورست که باجماع حق تعالی هیچ جن برسالت بجنیان نفرستاده که وحی با او کرده باشد الا آنست
که رسولان انس رسولان بجن میفرستادند حاصل که حق تعالی بر سبیل ملامت با آدمیان و پریان گوید که نه رسولان
بشما فرستاده ام یَقُصُّونَ عَلَیکُم آیَاتِی میخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا وَیُنذِرُونَکُم لِقَاءَ
یَومِکُم هٰذَا و میترسانیدند شما را از دیدن این روز که قیامتست قَالُوا شَهِدنَا عَلٰی اَنفُسِنَا گویند

درجواب که کواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق خود وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا و فریفته کرده
بود ایشانرا زندکانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون شداید احوال قیامت بدیدند بکناه خود معترف
شدند وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ و کواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنکه ایشان بودند
از ناکرویدکان بآخرت و احوال ایشان ذَٰلِكَ آن شان بزرک و امر عظیم و فرستادن رسولانست أَن لَّمْ يَكُن
رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ بجهت آنکه نباشد پروردکار تو هلاک کننده ساکنان دهها و شهرها بسبب ظلمی
که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ درحالتی که آن شهرها و دهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده
باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده باشد و از اینجاست که هلاک کردن هیچ قومی الا بعد از تقدیم
وعید بوده و اکر نه ایشانرا بر حق تعالی حجت باشد که چرا رسولی را بما نفرستادی و این مستلزم ظلمت وَلِكُلٍّ
دَرَجَاتٌ و مر هر یک از مکلفان راست مراتب در ثواب و عقاب مِّمَّا عَمِلُوا از برای عملهایی که کردند
وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردکار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه مردمان میکنند و همه را بران جزا
خواهد داد وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ و پروردکار تو بی نیازست از عبادت بندکان و از ایشان
خداوند رحمت بر ایشان إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ و اکر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا کند ببرد شمارا ای کفار
قریش وَيَسْتَخْلِفْ مِن بَعْدِكُم و جانشین شما سازد از پس شما مَّا يَشَاءُ هر که را خواهد از اهل کار خود
كَمَا أَنشَأَكُم همچنانکه آفرید و پیدا کرد شمارا دیکر مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از ذریت کروهی دیکر که
پدران شما بودند لیکن شمارا باقی میکذارد تا باجل مسمی بجهت ترحم او بر شما تا شاید که بکروید و یا فرزندان
شما بشرف اسلام برسند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید از قیامت و متعلقات آن
لَآتٍ هر آینه آینده است یعنی بودنی و آمدنی است بلا شبهه وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندکان
مر خدا را در آوردن بعث و نشور تا شما از قبضه قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال قیامت برهید قُلْ
بکو ای محمد بکفار قریش يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ ای کروه من عمل کنید بر حالات کفر و عداوت خود
یعنی آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد سعی کنید و بعضی مکانات خوانده یعنی بر حالات کفر خود عمل کنید إِنِّي عَامِلٌ
بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی خود بر ترویج اسلام و ثابت بر آن فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانید مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ آنکس که باشد مر او را سر انجام پسندیده سرای آخرت إِنَّهُ
لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که فیروزی و رستکاری نیابند ستمکاران که اهل کفر و شرک اند که مشرکان عرب

درمیان

درمیان کشت زار خطی کشیدندی و یک نیمه را برای خدا و یک نیمه برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را قسمت
کردندی آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بخدمتکاران بتکده قسمت
کردندی پس اکر حصه خدا بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه بتان و اکر حصه بتان نیکوتر بودی که اشتندی اکر
چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان افتادی برندا شتندی و کفتندی که خدای توانکراست و بدین احتیاج ندارد
و اکر نصیب بتان بنصیب خدا مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و کفتندی که اینها فقیر و محتاج
ترند حق تعالی ازین حال خبر میدهد که وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ و مقرر کردانیدند
برای خدای از آنچه آفریده است خدای از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا و از چهارپایان بهره و برای بتان
بهره فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ پس کفتند که این نصیب مر خدا راست بزعم ایشان باد عای باطل و کفتار دروغ ایشان
وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا این نصیب دیکر برای شریکان ما یعنی شریکانی که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ
لِشُرَكَائِهِمْ پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد
بخدای و دران تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ
پس آن میرسد به بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
بدست حکم کردن ایشان که هست وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش باطل که شیطان کرده است در قسمت زَيَّنَ لِكَثِيرٍ
مِّنَ الْمُشْرِكِينَ آراسته اند برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ کشتن فرزندان
ایشانرا شریکان ایشان یعنی دیوان یا خدمتکاران بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان ایشانرا
در پیش چشم ایشان و مراد از قتل اولاد در کور کردن دختران زنده است و این از عادت جاهلیت بود که دختران را
زنده در کور میکردند بجهت آنکه هر که را دختر متولد شدی وی از سرزنش میکریدند و او بجهت ننک و عار آن دختر را زنده
در کور میکرد یا میکشت و یا مراد کشتن اولادست برای قربانی بتان و این وساوس شیاطین بود که در دل
مشرکان می انداختند که وجود دختران شمارا سبب ننک و عارست و درویشی و قربان کردن ایشان برای بتان
موجب تقربست و بر تقدیر این سخن را در نظر ایشان می آراستند لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک سازند یعنی کمراه
کردانند ایشانرا و از راه ببرند و با غوا وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده کردانند بر ایشان دِينَهُمْ
دین ایشانرا یعنی آن دینی را که بران بودند از ملت اسمعیل وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدای
که بروجه اجبار و قهر شیاطین را ازین اضلال باز دارد مَا فَعَلُوهُ نکردندی آنرا و قادر نشدندی بران و لیکن جبر و قهر

منافی تکلیف است و مصلحت در اختیار است و چون چنین است فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را آنچه
افترا میکنند و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ و گفتند این نصیب چندا یانها که
چهارپایان و کشت است حِجْرٌ حرام است بر ما لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بخشد و نخورد آنرا مگر که ما
خواهیم از خادمانه بتخانه مردان و زنان پس مطلق زنان را در ان دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان باطل
خود بی دلیلی و حجتی وَأَنْعَامٌ و چهارپایان حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا حرام کردانیده شده است پشتهای
ایشان یعنی سوار شدن و بار نهادن بران مراد بحیره و سایبه و حام است که در سوره مایده گذشت وَأَنْعَامٌ
و این چهارپایان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا یاد نمیکنند نام خدا را بر ذبح آن چه آنرا بنام بتان
ذبح میکردند و آنچه مذکور شد از تحریم انعام و حرث که نسبت بخدا میدادند و میگفتند که خدا چنین گفته افْتِرَاءً
عَلَيْهِ جهت افترا کردن برو سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ زود باشد که جزا دهد خدای ایشان را
بسبب آنکه بودند که افترا میکردند بر خدای از روی جهالت وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ
و نیز گفتند که آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه است خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا
حلالست مردان ما را خاصه وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود
وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی مرد و
زن در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ زود باشد که پاداش دهد خدای وصف کردن ایشان را
آن افترا است بر خدا در تحریم و تحلیل إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ
داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بدرستی که زیان
کردند آنانکه بکشتند فرزندان خود را از روی بیخردی و کم دانشی و بی عقلی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی قتل ایشان
بجهت خفت عقل و جهل ایشان بود با آنکه خدای تعالی رازق اولاد ایشانست نه ایشان وَحَرَّمُوا
مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ و حرام ساختند آنچه روزی داده است خدای ایشان را یعنی سایبه و غیر آن افْتِرَاءً
عَلَى اللَّهِ بجهت افترا کردن بر خدا قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ بدرستی که گمراه گشتند و نبودند راه
یافتگان بطریق حق و جاده صواب بعد از ان آیه دیگر میفرماید که وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ و اوست
آنکسی که برای شما پیدا کرد و از نیست هست کردانید بوستانهای پر از انگور مَعْرُوشَاتٍ برداشته و بر چوب
و نی بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و نابسته و بر زمین افتاده وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ و نیز بیافرید درخت خرما و کشتها را

از جو و گندم و برنج و ارزن و عدس و نخود و غیر آن مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتی که مختلف و گوناگونست میوه آن در
هیئات و کیفیت یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا و دیگر پیدا کرد زیتون
و انار را که مانند یکدیگرند در لون و طعم و یا برگهای آن مانند یکدیگرند یا مستوی الحجم وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست
بعضی از ان بعضی یعنی برخی شیرینست و برخی ترش و بعضی دیگر میان این و میان آن كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ
بخورید از میوها هر یک ازین إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند اگر چه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ
يَوْمَ حَصَادِهِ و بدهید زکوة آن میوه را در روز درویدن زراعت و بریدن خرما و انگور و غیر آن و قول
مشهور آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه زیرا که زکوة در مدینه فرض شده و این آیه مکیست و نزد
بعضی مراد زکوة است و آیه مدنیست مرویست که ثابت بن قیس پانصد نخل خرمای خود را برید و تصدق کرد و هیچ
از برای خود و عیال خود نگذاشت و بجهت این عاجز شد از انفاق عیال حق تعالی فرمود که وَلَا تُسْرِفُوا
و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه دارید یکبار تصدق مکنید نزد علمای امامیه آنست که اگر شخصی مقدار
کوه بو قبیس در راه خدای تعالی صرف کند اسراف نیست و اگر یک دینار بر وجهی صرف کند که رضای الهی در ان
نباشد اسرافست إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بدرستی که خدای دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی نمی پسندد عمل
ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً و اوست که آفرید از چهارپایان آنچه بردارند بارها چون شتر و گاو وَفَرْشًا
و آنچه بر زمین انداخته شود مانند فرش برای ذبح یا مانند گوسفند كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ بخورید از آنچه
روزی داد خدای تعالی شما را و حلال ساخت برای شما وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پیروی
مکنید گامهای شیطان را یعنی پیروی مکنید و براه او مروید و بوسوسه او حلال را حرام مسازید و حرام را حلال
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستی که شیطان مر شما را دشمنیست آشکارا یعنی ظاهر العداوة ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ
آفرید از چهارپایان هشت زوج را و زوج آنرا گویند که با جنس خود مباشرت کند پس ذکر زوج انثی و انثی زوج ذکر بود
مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ یعنی آفرید از آنچه پشم دارند یعنی میشینه دو زوج یکی را قوچ و دیگری جفت آن که میش است
وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ و از انها که موی دارند یعنی بزینه دو زوج یکی نر و یکی ماده قُلْ بگو ای محمد بر وجه
انکار بکسانی که انعام را بر خود حرام کرده اند آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا آن دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
یا دو ماده آنرا از بزینه و میشینه أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا حرام کرد آنرا که فرا گرفته و احاطه کرده بر ان
أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم ایشانست خواه ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِي

بعلمٍ خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند برآنکه خدای حرام کرده است بعضی از آنها را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که تحریم از نزد خداست بقوله ومن الابل اثنین و آفرید از شتران دو زوج را از نر و
ماده ومن البقر اثنین و از گاو نیز همین طریق نر و ماده قل بگوای محمد با ایشان که آالذکرین
حرّم آیا حرام کردانید هر دو نر را از شتر و گاو ام الانثیین یا هر دو ماده را از ایشان حرام کرد امّا
اشتملت علیه یا آنرا حرام کرده که فرا گرفته است آنرا ارحام الانثیین رحمهای هر دو خلاصه سخن
انکار است از آنکه حق تعالی حرام گردانیده باشد اجناس چهارگونه را از ذکور و اناث یا آنچه اناث حامل او باشد
از بچها که در شکم آید ام کنتم شهداء یا بودید حاضران و مشاهده کننده اذ وصیکم الله بهذا
آنهنگام که وصیت کرد خدا شما را باین یعنی واجب گردانید بر شما این تحریم را چه شما هیچ پیغمبری نمیدیدید
پس طریقی دیگر نیست شما را شناختن این مگر مشاهده فمن اظلم ممّن افتری علی الله کذبا
پس کیست ستمکارتر بر خود از آنکس که افترا کند بر خدای دروغ را یعنی بدروغ نسبت تحلیل و تحریم چیزها را بخدا
دهد لیضلّ الناس تا گمراه گرداند مردمانرا بغیر علمٍ بی دانشی و حجتی و دلیلی انّ الله لا
یهدی القوم الظالمین بدرستی که خدای راه نمینماید باجبار گروه ظالمانرا که متدیّن بدین جاهلیت اند
و از دین حق باز مانده اند قل بگوای محمد لا اجد فی ما اوحی الیّ نمی یابم در آنچه وحی کرده
شده است بجانب من محرّما طعامی که حرام کرده شده باشد علی طاعمٍ یطعمه بر خورنده که بخورد
آنرا و این تنبیه است برآنکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه بهوای نفس پس مراد آنست که حق تعالی در شرع مطهره هیچ چیزی را
حرام نکرده الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن طعام مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته
شده مراد خونی است که در وقت ذبح از مذبوح رود یا در زندگی او از وی بیرون آید او لحم خنزیر یا گوشت
خوک و آنچه از آن توان خورد فانّه رجس پس بدرستی که خوک یا گوشت آن پلید است و متنفر طبع
او فسقا یا مگر آنکه باشد کشته شده بفسق و آن هر حیوانی که مأکول اللحم است اهلّ لغیر الله که آواز
برداشته باشد برای غیر خدا به بآن یعنی بوقت ذبح آن باسم بتان آنرا کشته باشند فمن اضطرّ
پس هر که بیچاره باشد و غیر از میته چیزی نیابد و ضرورت آنرا بر خوردن او داشته باشد غیر باغٍ در حالتی که ستمکار
نبود بر بیچاره مثل خود ولا عادٍ و نه از حد در گذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت و تفسیر این
در سورة البقره گذشته فانّ ربّک پس بدرستی که پروردگار تو غفورٌ آمرزگار است مؤاخذه نکند آنرا که بضرورة

اکل

اکل محرّمات کند رحیمٌ مهربانست که بیچارگانرا در آن رخصت داده و بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود
حرام گردانیده و میفرماید که وعلی الذین هادوا حرّمنا کلّ ذی ظفرٍ و بر آنکسانی
که یهود اند حرام کردیم هر جانوری که ناخن دارد چون طیور و سباع ومن البقر والغنم حرّمنا
علیهم شحومهما و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیهها یی که در اندرون ایشان بود چون پیه گرده
و غیر آن از اعضای معینه الّا ما حملت ظهورهما مگر آنچه برداشته پشتهای ایشان یعنی چسپیده بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و برون او الحوایا یا آنچه مشتملست بر رودها یعنی چربی که چسپیده بر رودهای
ایشان او ما اختلط بعظمٍ یا آنچه آمیخته باشد باستخوان چون دنبه و پیه بناگوش و مغز استخوان
ذلک تحریم این چیزها جزیناهم ببغیهم پاداش دادیم ایشانرا بسبب ظلم ایشان وانّا لصادقون
و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن در همه چیز از وعد و وعید و در آثار آمده که هر وقت که جهودان گناهی
کردندی و معصیتی از ایشان صادر گشتی مصلحت الهی اقتضا کردی که بعضی از آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی
و اگر معاصی نکردندی بر ایشان حرام نساختی فان کذّبوک پس اگر تکذیب تو کنند جهودان در چیزی که بتو وحی
کرده ام فقل پس بگو ایشانرا که آری ربّکم ذو رحمةٍ واسعةٍ پروردگار شما خداوند بخشایش
بسیار است بر اهل طاعت و بر مهلت دادن شما بر تکذیب و تعجیل عقوبت نکردن تا شاید که از کفر و تکذیب باز گردید
پس مغرور مشوید بامهال او زیرا که امهال او اهمال نیست ولا یردّ بأسه و باز داشته نخواهد شد از عذاب او
در وقت مقرر عن القوم المجرمین از گروه گناهکاران مکذّب سیقول الذین اشرکوا
زود باشد که بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آورده اند که لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا
اگر خواستی خدای شرک نمی آوردیم ما و نه پدران ما ولا حرّمنا من شیءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی
شرک و تحریم بمشیت امر خداست و برضای او و اگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم حق تعالی بیان تکذیب
ایشان کرده میفرماید کذلک کذّب همچنین که قوم تو تکذیب میکنند ترا الذین من قبلهم حتّی ذاقوا
بأسنا تکذیب بدل کردند آنانکه پیش از این بوده اند تا آن وقت که چشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را جهت
آن تکذیب قل هل عندکم من علمٍ بگو آیا هست نزدیک شما هیچ امری معلوم که صحیح باشد که بدان حجت
آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتّبعون الّا الظنّ
پیروی نمیکنید در این گفتار مگر گمان و پندار خود را وان انتم الّا تخرصون و نیستید مگر شما که دروغ

میکوهید بر خدای و چون مشرکان اثبات حجت نمیتوانستند نمود بر مدعای خود قُل بگو مر ایشانرا فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ
الْبَالِغَةُ پس خدایراست حجتی رسیده بنهایت متانت و قوت بر اثبات قول حق و ابطال قول شما فَلَوْ
شَاءَ لَهَدٰیکُمْ اَجْمَعِیْنَ پس اگر خواستی خدای که باجبار شما را راه نماید بر ایمان هر آینه راه نمودی همه
ایشانرا بحق و لیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت مناقض قهر قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَکُمُ الَّذِیْنَ
یَشْهَدُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ هٰذَا بگو بیارید گواهان خود را آنانکه گواهی دهند که خدای حرام کرده است
این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چون گواهان ندارند پس حجت لازم ایشان نباشد و انقطاع ایشان
ضلالت ظاهر و روشن و قول ایشان محض تقلید فَاِنْ شَهِدُوْا پس اگر خود گواهی دهند بصحت رای خود
جهت آنکه گواهی نیابند فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا دران و بیان
فساد و قول ایشان کن وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیَاتِنَا و از پی مرو آرزوهای
کسانی را که از روی عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و پیروی
مکن آنانرا که بگروند بدان سرای مانند بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ و ایشان پروردگار خود برابر
میکنند بتانرا و انبازانرا عدیل خود میدانند قُلْ تَعَالَوْا بگو ای مردمان بیایید و بشنوید اَتْلُ مَا حَرَّمَ
رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ تا بخوانم بر شما آنچیزی را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن اَلَّا تُشْرِکُوْا
بِهٖ شَیْئًا آنست که شریک مسازید بخدای چیزی وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا و نیکوئی کنید با پدر
و مادر خود نیکو کردنی وَلَا تَقْتُلُوْا اَوْلَادَکُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ اِمْلَاقٍ از جهت
ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ ما روزی میدهیم شما را وَاِیَّاهُمْ و ایشانرا چون رزق اولاد
برماست نه بر شما چرا مرتکب خون ناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید بزشتیها و ناپسندیها
در شرع مراد کبایر ذنوبست و گفته اند مراد زناست و مقدمات آن چنانکه از ابن عباس مرویست که اکابر عرب
پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا بران اقدام نمودندی حق تعالی فرمود که گرد
زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ آنچه آشکارا باشد بران و آنچه پنهان از حضرت امام محمد باقر ع مرویست
که ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه عاشقی و معشوقی و نزد اکثر مراد جمیع گناهان آشکارا
و پنهانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِیْ حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ و مکشید آن نفسی که حرام
کرد خدای تعالی کشتن آنرا مگر که قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذٰلِکُمْ وَصّٰیکُمْ این چهار نهی

ویک امر

و یک امر وصیت کرد یعنی امر فرمود به نگاه داشت آن لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ تا مگر دریابید و بدانید
که راه راست اینست وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْیَتِیْمِ اِلَّا بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ و نزدیک مشوید مال
یتیمان و دران تصرف مکنید مگر بجهتی که نزدیک ترین چیزی باشد که در مال او مرعی باید داشت مانند حفظ
آن و فایده حاصل کردن از آن تا بیشتر شود و اصل آنرا نخورند حَتّٰی یَبْلُغَ اَشُدَّهٗ تا برسد یتیم بقوتهای
خود یعنی تا حین بلوغ و رشد که وقت توانائیست وَاَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیْزَانَ و تمام به پیمایید کیل را
در مکیلات و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید بعد از
نزول این آیه بعضی گفتند یا رسول الله قادر نیستیم که در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان باشد که موئی میل
نکند حق تعالی فرمود که لَا نُکَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجایش آن باشد
یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بدون قصد و عمد شما واقع شود و شما را قصد مراعات عدل باشد آنرا عفو کنیم
وَاِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا و چون سخنی گوئید در حکمت یا گواهی دهید پس راستی کنید دران وَلَوْ کَانَ
ذَا قُرْبٰی و اگرچه باشد محکوم به و محکوم علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللّٰهِ و بعهد خدای
که تبلیغ احکام شریعت و یا ملازمت عدل را ان و یا بنذری که کرده اید اَوْفُوْا وفا کنید و بران طریق که
از شارع بشما رسیده بآن قیام نمائید ذٰلِکُمْ این امر و یک نهی وَصّٰیکُمْ بِهٖ وصیت کرد خدای شما را
بآن لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ تا شاید که شما پند پذیرید یعنی آنچه مامورست بآن قیام نمائید و آنچه منهی است
از آن دور شوید وَاَنَّ هٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن اینست که آنچه مذکور شده است درین سوره
از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِیْ مُسْتَقِیْمًا راه منست در حالتی که راه راستست چه آن
مؤدی بابواب جنانست نه راه دیگر فَاتَّبِعُوْهُ پس متابعت کنید و پیروی کنید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا
السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه که محض تقلیدست بی حجتی و دلیلی فَتَفَرَّقَ
بِکُمْ پس متفرق سازد آن طرق مختلفه شما را و دور سازد عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه حق که اتباع وصیت
و پیروی و دلیل و برهان ذٰلِکُمْ وَصّٰیکُمْ بِهٖ ای پیروی کردن دین حق وصیت فرمود حق تعالی و امر
کرد بحفظ آن لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ شاید که شما پرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبد الله مسعود روایت
میکند که حضرت رسالت صلی الله [علیه] خطی از برای ما بکشید و فرمود که هذا صراط الله این راه خداست و بعد از آن خطها
از چپ و راست آن خط بکشید و فرمود بر سر راهی ازین راهها کج دیوی مؤکلست که میخواند مردمانرا بآن

آیة برخواند که وَاَنَّ هٰذا صِراطی مُستَقیماً ثُمَّ آتَینا موسَی الکِتابَ تَماماً پس داده بودیم موسی را توریت
برای تمامی کرامت نعمت عَلَی الَّذی اَحسَنَ وَتَفصیلاً لِکُلِّ شَیءٍ بر کسی که نیکو قیام نماید
باحکام آن و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید وَهُدیً وَرَحمَةً و جهت هدایت بنی اسرائیل و
رحمت ایشان لَعَلَّهُم بِلِقاءِ رَبِّهِم یُؤمِنونَ شاید ایشان بجزای پروردکار خود ایمان آرند
و چون چنین است که باحکامی که درین سوره مذکور شده قیام نمایند چه آن احسن احکام است وَهٰذا کِتابٌ
اَنزَلناهُ و این قرآن کتابیست که فرو فرستادیم آنرا مُبارَکٌ بسیار نفع فَاتَّبِعوهُ پس پیروی کنید اورا
وَاتَّقوا و بپرهیزید از مخالفت آن لَعَلَّکُم تُرحَمونَ شاید بشما رحمت کرده شود بسبب متابعت آن
و عمل کردن بآن و انزال قرآن بعربی اَن تَقولوا بجهت کراهت اینکه کویید شما ای زمرهٔ عرب اِنَّما
اُنزِلَ الکِتابُ عَلی طائِفَتَینِ مِن قَبلِنا جزین نیست که فرستاده شده است کتاب بر دو کروه
پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَاِن کُنّا عَن دِراسَتِهِم لَغافِلینَ بدرستی که بودیم از قراءت
ایشان کتاب خود را بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میکویند و چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست اَو تَقولوا یا
بجهت کراهت اینکه کویید که لَو اَنّا اُنزِلَ عَلَینا الکِتابُ اگر فرستاده بودندی بر ما کتابی چنانچه بر یهود
و نصاری نازل شده لَکُنّا اَهدی مِنهُم هر آینه میبودیم راه یابنده تر از ایشان بجهت حدت ذهن ما و بهذا
جمیع علوم را تلقف میکنیم چون علم قصص و اشعار و خطبها با آنکه امّی ایم فَقَد جاءَکُم پس بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ
مِن رَبِّکُم حجتی روشن از پروردکار شما یعنی قرآن بلغت شما که همه آنرا می فهمید وَهُدیً و آمد راه نمایی که هر که
متابعت آن کند بمقصد رسد وَرَحمَةٌ و بخشایش برای مردمان این همه صفت قرآنست فَمَن اَظلَمُ
مِمَّن کَذَّبَ بِآیاتِ اللهِ پس کیست ستمکارتر از آنکس که تکذیب کرد آیتهای خدای را وَصَدَفَ
عَنها و اعراض کرد از آنها با وجود علم بصحت آن و یا تمکن او بمعرفت و یا تمکن او بمعرفت حقیقت آن سَنَجزِی
الَّذینَ یَصدِفونَ عَن آیاتِنا زود باشد که جزا دهیم آنانرا که روی کردانیدند از آیتهای ما سوءَ
العَذابِ شدت و سختی عذاب را بِما کانوا یَصدِفونَ بسبب آن بودند که اعراض میکردند از قرآن
با وجود وضوح دلالت بر حقیقت آن هَل یَنظُرونَ آیا انتظار میبرند مراد نفی است یعنی منتظر نیستند
اهل مکه بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر اِلّا اَن تَأتِیَهُمُ المَلائِکَةُ مکر آنکه بیایند بایشان فرشتکان بقبض
ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان یعنی شما مثل کسانی هستید که منتظر ملائکه موت یا ملائکه عذاب باشید

اَو یَأتِیَ رَبُّکَ یا بیاید امر خدای تو بعذاب یا قتل یا همه آفتاب قیامت و آیات آن بسیارست و از جمله وقایع
عظیمه آن خروج دجالست و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی علیه السلام و بدید آمدن یاجوج و ماجوج
و طلوع آفتاب از جانب مغرب یعنی همه اینها بیاید اَو یَأتِیَ بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ یا بیاید بعضی از آیتهای
پروردکار که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب در درازی شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آید
و درازی آنرا متهجدان دریابند و اهل اوراد دریابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید و در
کمان افتند و دیکر باره وردا از سر کیرند و چون تمام شود و اثری از صبح بدید نیاید دریابند که کاری عظیم از خلوتخانه
غیب بعرصه کاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب
از جانب افق غربی بر آید و آنرا نور نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیة عظیم ظاهر کردد و غیب عین
شود و امر عیان کردد ایمان بر بانی اضطراری شود پس این یَومَ یَأتی بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ
روزی که بیاید برخی از آیتهای پروردکار تو لا یَنفَعُ نَفساً ایمانُها سود نکند هیچ نفسی را ایمان
آن نفس لَم تَکُن آمَنَت مِن قَبلُ بوده است که ایمان آورده باشد پیش ازین و امروز ایمان آورده
اَو کَسَبَت فی ایمانِها خَیراً یا بوده که کسب کرده باشد در ایمان خود نیکویی که عمل پسندیده است یعنی
این هنکام ایمان نفع ندهد نفسی را که بتقدیم ایمان بران نکرده باشد و کاسب خیر نبوده دران حاصل که آنروز
ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نباشد قُلِ انتَظِروا بکوی معاندان قریش انتظار برید این آیت را اِنّا
مُنتَظِرونَ ما نیز منتظرانیم علامات و چون ظاهر کردد وای بر حال شما و خوشا حال ما اِنَّ الَّذینَ فَرَّقوا
دینَهُم بدرستی که آنانکه تفرق کردند کیش خود را که بعضی از انبیا و برخی کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند
وَکانوا شِیَعاً و کشتند کروه کروه هر فرقه تابع امامی شدند از حضرت رسالت صلی الله روایتست که یهودان
بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد ایشان در هاویه باشند و یک کروه ناجیه در بهشت و نصاری هفتاد و دو
فرقه شدند هفتاد و یک در هاویه باشند و یکی ناجیه و امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو در هاویه باشند و
یکی رستکار باشد لَستَ مِنهُم فی شَیءٍ نیستی تو از ایشان در چیزی یعنی تو از ایشان و ایشان از تو نیستید
پس ترا از حال ایشان نپرسند و از تفرق ایشان عتاب نکنند بلکه وبال تفرق ایشان بایشان راجع شود
نه بغیر اِنَّما اَمرُهُم اِلَی اللهِ جزین نیست که کار ایشان با خدایست یعنی اوست که متولی جزا و سزای ایشانست
ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِما کانوا یَفعَلونَ پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت بآنچه هستند که می کنند و بر وفق آن ایشانرا

بسزا و جزا رسانند فضل بن عبدالملک از اوان روایت کرده که روزی نزد امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه نشسته بودم در مسجد کوفه
کردم راس الجالوت و جاثلیق را بعنف می آوردند و بر ایشان استخفاف میکردند آنحضرت فرمود که با ایشان مدارا کنید
پس ایشان از حضرت برپای ایستادند آنحضرت براس الجالوت نگریست و فرمود که یا راس الجالوت دانی که امت موسی بعد
از و چند فرقه شدند گفت ندانم در کتاب نگرم و بگویم فرمود اگر کتاب سوخته یا دریده شود یا بدزدند در کجا نگری
پس روی بجاثلیق کرد و فرمود که ای جاثلیق دانی که ترسایان بعد از عیسی بچند گروه شدند گفت بر چهل و چهار فرمود
دروغ میگویی بخدا سوگند که من بتوریة داناترم از راس الجالوت و بانجیل داناترم از جاثلیق بدرستیکه امت موسی
هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک و یکی ناجی و این گروهند که حق تعالی در شان ایشان فرمود که وَمِن قَوْمِ
مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی گشتند
و باقی هالک و این فرقه اند که حق تعالی در باره ایشان فرمود که وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ و امت
خاتم الانبیا هفتاد و سه فرقه شدند یکی از ایشان ناجی شود و باقی هالک و این فرقه اند که حق سبحانه و تعالی در حق
ایشان میفرماید که وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ بعد از آن فرمود ای زادان
دانی که در حق من چند گروه شوند گفتم یا امیر المؤمنین در حق تو اختلاف کنند فرمود بلی بر دوازده فرقه شوند
یکی ناجی باشد و باقی هالک و تو از ان ناجیانی و حضرت رسالت صلی الله بدین اشاره فرمود بقوله الحق مع علی
وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ بعد از ذکر وعید فجار بیان وعد ابرار میفرماید که مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بخصلتی پسندیده و نیکو فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس مر اوراست ده بار همانند آن یعنی عوض
آن او را ده نیکویست و هفتاد و هفصد نیز و بغیر حساب وقع شده و لهذا گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار
کثرت وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی یعنی بخصلتی بد از اقسام منهیات فَلَا يُجْزَىٰ
إِلَّا مِثْلَهَا پس جزا داده نشود مگر مانند آن یعنی یکی بیکی بدون زیاده وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
که اهل حسنه و سیئه اند ستمدیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب و در احادیث قدسیه آمده که حضرت
عزت عز شانه فرموده که حسنه را ده عوض دهیم یا بیشتر و سیئه را یکی جزا دهیم یا بیامرزم وای بر آنکس که آحاد
بر عشرات غلبه کند یعنی سیئاتش بر حسناتش غالب شود و هر کس که نزد من آید و بپری زمین گناه کرده باشد و در ان
میانه شرک نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش بوی دهم از سفیان ثوری روایتست که حق تعالی این آیه فرستاد که
مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا رسول فرمود که اللَّهُمَّ زِدْنِي لِأُمَّتِي بار خدایا برین بیفزای برای

امت

امت من حق تعالی فرمود مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً
فرمود بار خدایا برین نیز بیفزای این آیه آمد که إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ قُلْ
بگو ای محمد ای قوم را که تفرقه در دین افکنده اند و بعضی پیغمبران ایمان آورده اند و یا برخی از احکام شرع
گرویده اند و منکر برخی دیگر شده اند إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي بدرستی که راه نموده است مرا پروردگار من
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست بوسیله وحی و ارشاد و بانچه نصب فرموده از حجج بینه و ادله هادیه
دِينًا قِيَمًا بدل است از صراط مستقیم یعنی نموده است مرا دینی پاینده و درست که اصلا کجی در و نیست
مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ یعنی دینی که آن ملت و طریق ابراهیم است حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم از دینهای باطله
گردیده بود بدین حق میل نموده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم از شرک آرندگان یعنی از
بت پرستان چون یهود و نصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي بگو بدرستی که نماز من و قربان من و حج
یا جمیع مناسک حج و عمره که ادا میکنم وَمَحْيَايَ و زندگانی من یعنی آنچه برانم در زندگانی خود وَمَمَاتِي و آنچه
بران میمیرم از ایمان و طاعت لِلَّهِ مر خدا راست رَبِّ الْعَالَمِينَ که آفریدگار عالمیانست لَا
شَرِيكَ لَهُ هیچ انبازی نیست مر او را وَبِذَٰلِكَ و باین قول و اخلاص أُمِرْتُ مامور شده ام وَأَنَا
أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و من اول مسلمانانم چه اسلام هر نبی مقدم است بر اسلام امت او و بعد از بیان اخلاص
در دین در بطلان اهل شرک میفرماید که قُلْ بگو ای محمد مشرکان اهل مکه را أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا آیا غیر خدا را
طلبم پروردگاری را و در عبادت او را با وی شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنکه او آفریدگار همه
چیزهاست پس ماسوای او مربوبست و مخلوق باشد پس چگونه سزاوار ربوبیت باشند وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ
إِلَّا عَلَيْهَا و کسب نمیکند نفسی از بدیها مگر که وبال آن بر اوست نه بر غیر او و این جواب ولید بن مغیره است
که میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من پس حق تعالی فرمود که وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ و برندارد هیچ نفسی بار بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار دیگری را یعنی هیچکس را بگناه دیگری
عقوبت نکند و نخواهد کرد بلکه هر کس گناه و عذاب خود خواهد کشید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ پس بسوی پروردگار
شماست بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُم پس خبر دهد شما را در آخرت بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچه
بودید که در ان اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق تعالی باطل آن بر شما ظاهر سازد وَهُوَ
الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنکسی که گردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین

بعد از قوم نبی الجان و یا اهل هر عصری را از شما جانشین اهل عصر سابق کردانید و یا ای مؤمنان شما را خاتم الانبیا
خلیفهای امم گذشته کردانید و رفع بعضکم فوق بعض و برداشت بعضی را از شما زبر بعضی دیگر
درجات پایهای بلند در شرف و بزرگی و غنا و توانگری و امثال آن بر وجه مصلحت لیبلوکم
فیما اتیکم تا بیازماید شما را در آنچه بشما داده از مال و جاه یعنی با شما معامله آزماینده کان کند تا عیان
ظاهر کردد که کدام از شما شاکر است بر غنا و صابر بر فقر ان ربک سریع العقاب بدرستی که پروردگار
تو زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبا را و انه لغفور رحیم و بدرستی که او آمرزنده و
مهربانست بر صابران شاکران

سورة الاعراف مائتان و خمس آیة

و هر یک را اجر دهد
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الاعراف قرائت کند حق تعالی میان او و ابلیس
سدی پیدا کند تا او را وسوسه نکند و آدم علیه السلام شفیع او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت
کرده که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که هر که سوره الاعراف هر ماه تلاوت کند روز قیامت از زمره لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون باشد و اگر همه جمعه بخواند حق تعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات
این سوره محکم اند پس باید که ترک قراءت او نکنید که در روز قیامت گواهی خواهد داد برای خوانندهٔ
خود در نزد حضرت عزت تعالی شانه

بسم الله الرحمن الرحیم

المص نزد علمای تفسیر این حروف مرکب یا اسم سوره و یا اسم قرآن و یا هر حرفی از این اشارتست باسمی از اسمای
الهی چون اله و لطیف و ملک و صبور یا حرف کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق و یا ایماست
باسم المصور و یا بمعنی انا الله اعلم و افضل یعنی منم خدائی که میدانم هر چیز را و بیان میکنم شرایع را یا بمعنی انا الله
المجید الصادق الوعد منم خدای بزرگوار کتاب انزل الیک این سوره یا قرآن کتابیست فرو فرستاده
شده بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک حرج منه در سینه تو تنگی از تبلیغ
آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی و اندوهگین مباش از تکذیب قوم و این کتاب نازل گشته
لتنذر به تا بیم کنی بدان کافران را و ذکری للمؤمنین و پند دهی پند دادنی مؤمنان را اتبعوا
پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه را که فرستاده است بشما من ربکم از نزد پروردگار
شما یعنی متابعت آن کنید بنگاه داشت اوامر و اجتناب از نواهی آن و لا تتبعوا من دونه و پیروی

مکنید

مکنید بجز از خدای اولیاء دوستان مر ادیان را که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین که خلق را در گمراهی می
افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرند در متابعت حق از حسن مرویست که گفت یعنی ای پسر
آدم ترا متابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول او و بخدای که هیچ آیتی نیامده است مگر که خواسته اند که بدانی
که آن در چه چیز آمده است و معنی آن چیز نیست تا بدان عمل کنی و بعد از امر بمتابعت اوامر و نواهی بتحذیر میفرماید
بر ترک متابعت آن بقوله و کم من قریة و بسیار از اهل دهها و شهرهای کفار اهلکناها
که اراده هلاک کردیم اهل آن را بجهت فرط کفر و عناد ایشان فجاءها پس آمد باهل آن دهها و شهرها باسنا
عذاب ما بیاتا در حالتی که خوابیده بودند چون قوم لوط که در شب ایشان را استیصال کردانیدیم او هم
قائلون یا در حالتی که ایشان خفتگان بودند در نیم روز چون قوم شعیب و تخصیص این دو وقت جهت آنست که زمان
آسایش و استراحت فما کان دعویهم پس نبود خواندن و فریاد خواستن ایشان اذ جاءهم باسنا
در وقتی که آمد بایشان بلا و عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا ظالمین بدرستی که بودیم ما ستمکاران
بر نفس خود که تکذیب رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود در آنچه بر آن بودند و اقرار کردند ببطلان آن
بجهت تحسر بر آن پس در آن وقت تضرع و زاری و پشیمانی ایشان از آنچه کرده بودند فایده ندارد زیرا که نزول عذاب و وقت
تکلیف مقارن یکدیگر نه و قوم از آن مستثنی اند چنانکه مذکور خواهد شد و بعد از انذار عقوبت دنیویه از عقوبت اخرویه
تهدید میفرماید که فلنسئلن الذین ارسل الیهم پس هر آینه بپرسیم آنها را که فرستاده شده اند بایشان پیغمبران
و سؤال از ایشان از قبول رسالت خواهد بود یعنی چون رسولان تبلیغ رسالت خود کردند یا معجزات ظاهره بشما
در جواب ایشان چه گفتند و این سؤال بر وجه تعنیف و تعذیب باشد و لنسئلن المرسلین هر آینه بپرسیم فرستاده
شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریبست و فایده این سؤال آن
باشد که خلایق بدانند که حق تعالی پیغمبران را فرستاده و نصایح الله فرموده و کفار بجهت فرط عناد و استکبار
بدیشان نگرویده اند با آنکه دانسته اند حقیقت پیغمبران را فلنقصن علیهم پس هر آینه بخوانیم بر رسولان
و امتان ایشان گفتار و کردار ایشان را بعلم بدانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بظواهر و بواطن ایشان
و ما کنا غائبین و نبودیم پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان تا بر ما مخفی شده باشد
از احوال ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطلع بر احوال ایشان و الوزن و سنجیدن اعمال هر یک یومئذ
الحق در روز قیامت حقست و عدل که سنجیده و وزن بمعنی قضاست یعنی حکم خدا در آن روز حقست و بنا بر این

تتمیه حکم عدل میزان باعتبار تسویت یعنی چنانکه کسی چیزی را بترازو سنجد نگذارد که کفه برکفه بچربد حق تعالی حکم
بعدل کند بی زیاده و نقصان و قول اول اشهر است و در خبر صحیح واقع شده که صحیفهای اعمال را وزن کنند بمیزانی که
او را عمودی و دو کفه عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است و هر دو کفه یکی نور است و دیگری از ظلمت حسنات در پله نور
نهند و سیئات در پله ظلمت و نیز از آنحضرت مرویست که اعمال شخصی را نزد ترازو آرند که در و کلمه شهادتین نوشته
باشند همه را در کفه نهند و این را در کفه دیگر این کفه بران بچربد فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس هر که را
گران بود اعمال سنجیده او فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آنگروه ایشانند رستگاران و رسنده گان بهشت
و نجات و ثواب ابدی وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و هر که را سبک باشد عملهای وزن کرده او بجهت قلت
طاعت و کثرت معصیت فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آنگروه آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُم بهره
نفسهای خود را آزاد در معرض عذاب و عقاب آوردند بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ بسبب آنکه بودند
که بآیتهای ما ستم میکردند و وضع تکذیب میکردند در موضع تصدیق بعد از آن حق تعالی بیان نعم خود
میکند بر بندگان و معنیه میدید که وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ و بدرستی که ما جای دادیم آدمیان را
در زمین و یا شما را امکنت و دستگاه دادیم در زمین وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ و آفریدیم برای شما
در زمین معیشتها یعنی اسباب زندگانی شما از انواع کسب قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی شکر گوئید با وجود
بسیاری این نعم عظیمه وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و بتحقیق که آفریدیم شما را یعنی پدر شما را که آدم است از گل آفریدیم
ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ بعد از آن تصور کردیم پدر شما را بصورتی خوب بروجه اعتدال ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ پس گفتیم مر فرشتگان را بعد از خلق و تصویر و نفخ روح در آدم سجده کنید سجده تعظیم مر
آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه آدم را بی تاخیر و تعلیل از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ
مگر ابلیس که از راه کبر در آمد و حسد برورد لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ نبود از سجده کنندگان مر آدم را
قَالَ گفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده نکنی مر آدم را
إِذْ أَمَرْتُكَ وقتی که فرمودم ترا بسجده آدم قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ گفت ابلیس که من بهترم از آدم
یعنی مانع سجده کردن من آدم را از آنست که من بهتر از ویم و نیکو نیست که فاضل سجده مفضول کند پس در بیان
فضیلت خود گفت که خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ آفریدی مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ
مِن طِينٍ و آفریدی آدم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که باعتبار عنصر خود

واگر باعتبار فاعل که بلا خلقت بیدی عبارتست از آن و نه حقیقت که نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي اشارتست بآن
در نگریستی دانستی که فضیلت و خیریت آدم راست نه او را و نیز قیاس و فضیلت آتش از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش
خاین است هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امینست هرچه بدو دهند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و
دیگر آتش متکبر و سرکش است و خاک متواضع و افتاده و تواضع نیکوتر بود و نیز خاک نقش پذیر چنانکه آدم
نقش معرفت پذیرفت که كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و آتش نقش سوز چنانکه نقش معرفت ابلیس بسوخت که نقش
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ است ثعلبی از ابن عباس روایت کند که قیاس و خطا ابلیس کرد پس هر که در دین قیاس کند وی را
قرین ابلیس گردانند القصه چون ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرد قَالَ گفت حق تعالی او را که چون سجده
نکردندی و فرمان مرا قبول ننمودی فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرو رو از آسمان یا از بهشت بزمین فَمَا يَكُونُ
لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا پس نرسد و روا نباشد ترا آنکه گردن کشی کنی در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان
که همه خاشعان و مطیعانند فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ
بدرستی که تو از خوار شدگانی و از پیغمبر صلی الله مرویست که هر که تواضع و فروتنی کند حق تعالی او را بردارد و
هر که تکبر کند حق تعالی او را بیندازد و پست گرداند و چون حق تعالی ابلیس را از درگاه رحمت خود براند و داغ
لعنت بر جبین او کشید و از رحمت خدای نا امید شد قَالَ أَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت خدایا
مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا میران و عقوبت مکن قَالَ
إِنَّكَ گفت خدای تعالی مِنَ الْمُنظَرِينَ بدرستی که تو از مهلت دادگانی تا وقتی که مصلحت من در آنست
و حکمت در مهلت دادن شیطان با آنکه حق تعالی عالم بود بآنکه او ضلال بندگان کند با بتلاء عبادتست و تعریض
ایشان بثواب بجهت مخالفت ایشان از او و مر او یا غیر آن وجوه مصلحت او سبحانه او را مهلت داد قَالَ فَبِمَا
أَغْوَيْتَنِي گفت ابلیس پس بسبب آنچه که مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود و حکم کردی بغوایت من لَأَقْعُدَنَّ
لَهُمْ هر آینه بنشینم برای گمراه ساختن فرزند آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که راستست یعنی دین
اسلام و انتظار آن کشم که راه زنی ایشان کنم و از صراط مستقیم بگردانم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ پس البته بیایم بدیشان و از پیش ایشان یعنی در امر آخرت که در پیش ایشانست و گویم بعث
و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و او را در چشم
ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در آیم از راست ایشان که جهت حسنات است و ایشان را از عجب و ریا و شبه

داند و چون حق سبحانه

اندازم وعن شمائلهم و از چپ ایشان که از طرف سیئات است درآیم و آنرا در دل ایشان شیرین کردانم و یا مراد آنست
که از جمیع جهات ایشان درآیم تا ایشانرا از هدایت بکردانم و بر ضلالت دارم امام محمد باقر ع رسیده از این آیه فرمود
معنی من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل و چشم ایشان خوار و بی‌مقدار کردانم و من خلفهم ایشانرا وسوسه کنم تا مال
جمع کنند و بآن بخل کنند و زکوة ندهند تا از بهر وارثان بماند وعن ایمانهم کار دین بر ایشان تباه کردانم و شبهه در
در دل ایشان افکنم وعن شمائلهم لذات و شهوات در دل ایشان کردانم و ایشانرا بر هوای نفس دارم
ولا تجد اکثرهم شاکرین و نیابی تو که خداوندی بیشتر فرزندان آدم را شکر کویان یعنی
مشرکان باشند که منعم خود را نشناسند قال کفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت
یا از آسمان مذءوما در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن
تبعک منهم بحقیقت من که خداوندم که هر که پیروی تو بیاید از اولاد آدم لاملان جهنم
منکم اجمعین هر آینه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی از تو و متابعان تو ویا آدم و بعد از اخراج
ابلیس از بهشت کفتیم که ای آدم اسکن انت وزوجک الجنة ساکن شو تو و جفت تو که حواست در بهشت
فکلا من حیث شئتما پس بخورید از میوه‌ها و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید یا هر چه اراده کنید ولا
تقربا هذه الشجرة و نزدیک مشوید بخوردن این نوع درخت که کندم است بر قول مشهور که اکر بخورید فتکونا
من الظالمین پس باشید از ستمکاران بر نفس خود که نقص ثواب کنید از خود بجهت ترک مندوب و تفصیل این
در سورة البقره مذکور شد فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان لیبدی
لهما تا عاقبت آشکارا کرداند مر ایشانرا ما وری عنهما آنچه پوشیده کرده بود از آدم و حوا من سوآتهما
از عورات ایشان یعنی بجهت وسوسه با ایشان و تبعیت ایشان او را از عورت ایشان برهنه شود مرویست که حق تعالی
آدم و حوا را جامها پوشانیده بود برای ستر عورت و ابلیس دانست که بجهت ترک مندوب لباس از تن ایشان دور
شود پس در صدد آن شد که ترک اولی از ایشان بفعل آید تا بجهت کشف عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند
پس بجهت این آغاز وسوسه کرده بدستیاری مار و طاوس در بهشت درآمد و خود را بر آدم نمود بر صورتی که او نمیدانست
وقال و کفت مر آدم و حوا را ما نهیکما ربکما باز نداشت و منع نکرد پروردکار شما عن هذه الشجرة
از خوردن این درخت الا ان تکونا ملکین مکر بجهت آنکه مبادا شوید دو فرشته در علو مرتبت یا حسن
صورت او تکونا من الخالدین یا باشید از جاوید ماندکان در بهشت که هرکز مرک بشما نرسد وقاسمهما

انی لکما لمن الناصحین و سوکند خورد برای رغبت آدم و حوا در خوردن آن کفت بدرستی که من شما را از نصیحت
کنندکانم یعنی از روی شفقت میکویم که از این درخت بخورید تا بمیرید آدم کمان برد که کسی سوکند بخدای دروغ
نخورد بجهت آن فریفته شد فدلیهما پس فرود آورد شیطان ایشانرا بخوردن آن درخت بغرور بفریب
و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنهنکام که چشیدند یعنی یافتند طعم میوه آن درخت فی الحال بدت
لهما سوآتهما ظاهر شد مر ایشانرا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان ریخت تا عورت
یکدیکر را دیدند وطفقا یخصفان و در ایستادند و شروع کردند در آنکه بچسبانیدند برک بر بالای برکی و
آنرا مینهادند علیهما من ورق الجنة بر عورات خویش از برک درخت بهشت و بهتر آنکه برک انجیر بود
بر هم بستند تا چون بنات ازاری شد و عورت خود را بدان پوشانیدند و از این طرف آنطرف میکشیدند
ونادیهما ربهما و ندا کرد آدم و حوا را پروردکار ایشان الم انهکما عن تلکما الشجرة آیا نه
شما را نهی کرده بودم خوردن این درخت واقل لکما و نه کفته بودم بشما و تحذیر کرده که ان الشیطان
لکما بدرستی که شیطان هست مر شما را عدو مبین دشمنی آشکارا و دشمنی او در وقت امتناع او از سجود آدم
بر همه ملائکه روشن شده بود و این کفتار بر سبیل توبیخ او سبحانه بود آدم و حوا را بر ترک اولی مرویست که در وقت
کریختن ایشان حق تعالی کفت یا آدم افرارا منی ای آدم آیا از من فرار میکنی و میکریزی آدم کفت بل
حیاء منک بلکه کریختن من بجهت حیا و شرمندکیست از حضرت تو پس بکناه اعتراف نمود و از روی نیاز
قالا کفتند با حق سبحانه و تعالی ربنا ای پروردکار ما ظلمنا انفسنا ستم کردیم بر نفسهای خود
بنقص ثواب بفعل ذنب وان لم تغفر لنا و اکر تو نیامرزی برای ما ذلت ما را که ترک ندبست وترحمنا
و بخشایش نکنی بر ما لنکونن من الخاسرین هر آینه باشیم از زیانکاران آدم اکرچه ترک مندوب کرده بود
خود را ظالم و خاسر خواند زیرا که عادت اولیا آنست که ذلت حقیر را عظیم شمرند و حسنه عظیم را صغیر دانند و تواند بود
که مراد صدور معصیت باشد از او زیرا که باجماع امامیه انبیا معصومند از جمیع صغایر و کبایر از محمد بن قیس روایت
که ابلیس را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را حق تعالی همه خطاب کرد قال کفت ای آدم و حوا و ابلیس و مار
و طاوس اهبطوا بعضکم لبعض عدو فرو روید بزمین برخی از شما مر برخی را دشمنند که آدمی
و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیکرند و کویند خطاب با آدم و حوا و ذریت ایشانست که در اصلاب ایشان
بودند ولکم فی الارض مستقر و مر شما راست در زمین قرارکاهی و جای آرامی ومتاع الی

حين و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ آدم ازین غمناک شد و پنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسید قال گفت
حق تعالی فيها تحيون در زمین زیست کنید وفيها تموتون و در زمین می میرید ومنها تخرجون
و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم چون این مضمون بشنید دانست که باز بهشت خواهد رسید و باز
خورسند شد بعد از ان تعداد نعم خود میفرماید بر بنی آدم بقوله يا بني آدم قد أنزلنا ای فرزندان
آدم یا مراد همه ایشانند بتحقیق که فرستادیم عليكم لباسا بر شما پوششی یعنی آفریدیم برای شما لباس را
بتدبیرات آسمانی که آن فرو فرستادن بارانست تا بروید از ان گیاه و بگرمی آفتاب آنرا پرورش دادن تا وقتی
که پنبه و کتان از ان گیاه حاصل میشود يواري سوآتكم می پوشد آن لباس عورات شما را که شیطان قصد
کشف آن کرده بود وريشا و پوششی که زینت شماست و بآن متجمل میشوید و می آرایید و گویند لباس آنست که
عورت را بپوشد و آنچه غیر از آنست از جامهای زیست و در تفسیر زاهد مذکور است که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش
از ابریشم و کتان و پشم ولباس التقوى و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینه
و جامهای درشت ذلك خير آن بهتر است از لباس نرم و بتکلف که متکبران و متجبران می پوشند و گویند
مراد از لباس تقوی خشیت بنده است از خدای تعالی که احاطه کرده باشد باو همچنانکه جامه که احاطه بدن میکند
و یا مراد ایمانست که محیطست بقلب و یا جامهای حربست چون زره و خفتان که خود را از اثر تیغ و نیزه نگاه دارد
و از ابن عباس مرویست که مراد عمل صالحست ذلك آن انزال لباس من آيات الله از نشانهای
فضل و رحمت خدا است که بدان عورات آدمیان را بپوشید و ایشان را از چسپیدن برگ بر خود مستغنی گردانید
لعلهم يذكرون تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند و از قبایح بپرهیزند بعد از ان
بر سبیل نصیحت و موعظه میفرماید که يا بني آدم ای فرزندان آدم لا يفتننكم الشيطان باید
که بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و از راه حق بیرون نبرد و بجهت اغوای شما را
از طریق بهشت باز ندارد كما أخرج أبويكم چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت
و ایشان را در فتنه و محنت انداخت ينزع عنهما لباسهما در حالتی که بر میکشید از ایشان جامهای ایشان را
ليريهما سوآتهما تا بنماید بهریک از ایشان عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما از بهشت بیرون
آمدند و مکشوف العورة گشتند شما نیز از مکر او حذر کنید إنه يراكم هو وقبيله بدرستی که ابلیس می بیند
شما را او و لشکر او من حيث لا ترونهم از جایی که شما او را نمی بینید یعنی از غایت رقت و لطافت

در نظر شما نمی آیند و ایشان اجسام شما را بجهت غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم است از مجاهد روایت است
که از جمله چیزهایی که شیطان و جنود او بر آدمیان تفاخر میکنند آنست که آدمیان را می بینند و آدمیان
ایشان را نمی بینند و از زیر زمین بیرون می آیند و بزیر زمین فرو میروند و بهوا روند و پایین آیند
و پیران ایشان جوان شوند پس از آنکه بنهایت پیری رسند و بعد از ان میفرماید که إنا جعلنا الشياطين
بدرستی که ما گردانیدیم دیوان را أولياء للذين لا يؤمنون دوستان مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی
حکم کرده ایم که شیاطین دوستان ناگروندگانند بجهت جنسیت و مناسبت میان ایشان و یا تخلیه کردیم میان
ایشان و دیوان و منع ایشان نکردیم تا مطیع و فرمانبردار دیوان گشتند و دوستان یکدیگر شدند بخلاف
مؤمنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در دلایل هادیه مستعد الطاف الهی شده از وسوسهای شیاطین محفوظ مانده اند
مرویست که عرب عریان طواف کردندی و عورت خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما طواف خانه چنان میکنیم که خدای
ما را فرموده و در جامه که در ان گناه کرده ایم طواف نمیکنیم و زنان چیزی از دوال بافته بعقد آنکه عورت
ایشان بآن پوشیده شدی در میان بستندی در خبر است که زنی از بنی عامر طواف میکرد و بآن مضمون بیتی
میخواند که امروز بعضی از عورت یا همه آن ظاهر میشود و آنچه ظاهر میشود من حلال نمیدانم و طواف بعضی از بدن
پوشیده صحیح نمیشمارم چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را بدان ملامت کردند ایشان گفتند پدران
خود را بدین یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی آیه فرستاد وإذا فعلوا فاحشة و چون
بکنند کفار خصلتی متناهی در فحش چون کشف عورت در طواف و اصح مطلق فواحش است از کشف عورت و عبادت
اصنام و غیر آن از کبایر قالوا وجدنا عليها گویند از روی تقلید که یافته ایم بدین عمل زشت آباءنا
پدران خود را والله أمرنا بها و خدای فرموده است ما را باین فاحشه ایشان احتجاج آوردند باین امر
قبیح بدو چیز یکی تقلید پدران دویم افترا بر خدای جهان و حق تعالی از ذکر احتجاج ایشان اعراض نموده
بجهت ظهور فساد ایشان میفرماید که قل بگو ای محمد إن الله لا يأمر بالفحشاء بدرستی که خدای تعالی
نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی جاری شده که امر کند بمکارم خصال أتقولون على الله
ما لا تعلمون آیا میگویید یعنی افترا میکنند بر خدای آنچه نمیدانند که او فرموده است از اسناد قبح باو
قل بگو ای محمد مر کفار قریش را أمر ربي بالقسط فرموده است پروردگار من بعدل و راستی گویند مراد
بقصد توحید است که سر همه راستیهاست و اولی آنست که مراد جمیع طاعات او سنجا باشد و هر چه امر آن فرموده وأقيموا

وُجُوهَكُمْ و راست کردانید روی خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر زمان سجودی یا مکان سجودی
مراد از سجود نماز است پس این امرست در نماز در هر مسجدی که اتفاق افتد وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ
الدِّينَ و بپرستید خدا را در حالتی که پاک کنندگان باشید برای خدای طاعت را یعنی او را مخصوص کردانید
بعبادت و غیر او را شریک مکردانید چه بسوی اوست بازگشت همه شما نه بغیر او كَمَا بَدَأَكُمْ همچنانکه آفرید شما را
در ابتدا تَعُودُونَ باز خواهید کشت باو بار دوم تا جزا دهد شما را بعملها فَرِيقًا هَدَىٰ کروهی را راه
نمود بایمان بوسیله الطاف و توفیق اسباب وَفَرِيقًا و کروهی دیگر را که از روی عناد و تعجب نظر در دلایل ندیدند
او نکردند و تامل و تفکر در ان ننمودند در وادی خذلان کذاشته حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار باشد
بر ایشان کمراهی إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ بدرستی که این کمراهان فرا کرفتند دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان
خود و فرمان ایشان بردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای این علت خذلان ایشانست و تحقق ضلالة
ایشان وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ و کمان بردند که ایشان راه یافتکانند و فی الحقیقه نچنانند و
چون او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود فرمود بر بندکان از لباس در عقب آن امر میفرماید ایشان را باکل و مشروب
و میکوید يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فرا کیرید جامهای
خود را که بدین خود را آراسته اید نزد هر مسجد اکثر مفسران بر آنند که ثقیف و جمعی دیگر از مشرکان از ذکور و اناث
برهنه طواف کردندی چنانکه کذشت و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی اجتناب کردندی و باندکی از طعام
قناعت نمودندی و آن از طاعت دانستندی و بآن تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام کفتند که چون ما تعظیم
و تکریم کعبه سزاوارتریم پس اولی آنست که ما نیز بدین طریق سلوک نماییم حق تعالی ایشان را ازین تحذیر فرمود و کفت
جامهای نیکو پوشید در وقت طواف و در وقت نماز مرویست که امام حسن علیه السلام در وقت نماز جامه پاکیزه و
خوبتر پوشیدی و فرمودی که حق تعالی جمیلست و جمال دوست میدارد پس متجمل و متزین میشوم برای رضای پروردکار
خود از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از زینت جامه نو و پاکیزه است که در روز جمعه و عید پوشند برای
رفتن بمصلی و مساجد و از صادق علیه السلام نقلست که مراد از زینت شانه کردن محاسن است نزد هر نماز وَكُلُوا
و بخورید یعنی در ایام احرام و غیر آن کوشت و چربی او و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سایر
مشروبات را وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مکذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی
لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندکان را یعنی آنهاکه زیاده از سیری خورند و اکثر برآنند که مراد

باسراف درین مقام خوردن و آشامیدنست بر سیری چه آن در رمضان مضراتست و از ابن عباس منقولست که هرچه
خواهید بخورید و هرچه خواهید بپوشید مادام که در خوردن آن اسراف نبوده باشد و پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف
باشد و اگر بوزن کوه احد زر را در طاعت خدا صرف کنند اسراف نباشد و هرچه در معصیت خرج کنند اسراف بود
از علی بن حسین واقدی نقلست که حق تعالی جمیع طب را در آیه كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا جمع فرموده و بصحت
پیوسته که هارون الرشید طبیبی حاذق داشت ترسا و او را بختیشوع نام بود علی واقدی را کفت در کتاب شما
چیزی از علم طب هست علی واقدی کفت بلی حق تعالی جمله طب در همه این آیه جمع کرده است و هو بقوله كُلُوا وَاشْرَبُوا
وَلَا تُسْرِفُوا کفت از پیغمبر شما هیچ روایتی هست کفت بلی جمله طب را در کلمه چند جمع فرموده و کفته الداء والحمية
رأس كل دواء واعط كل نفس ما عودته معده خانه رنجهاست و پرهیز کردن سر جمله دواهاست و هر نفس را
آنقدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع کفت کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب فرو کذاشت نکرده و از برای جالینوس
چیزی نکذاشته و چون عرب بحج و عمره رفتندی کوشت و پیه و شیر بر خود حرام کردندی حق تعالی ازین نهی فرمود
که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ بکو کیست که حرام کرده است آرایشی که خدای مقدر فرموده یعنی جامها
الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ بیرون آورده از برای بندکان خود از نباتات
و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
و دیکر کیست که حرام کرده پاکیزها از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از کوشت و پیه و شیر با حلالات بحیره
و سایبه قُلْ هِيَ بکو ای محمد این زینت و طیبات لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانراست که ایمان آورده اند یعنی
برای مؤمنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شریک ایشانند در آن
و جمیع مستلذات اهل ایمانراست خَالِصَةً در حالتی که خالص و بی شرکت برای مؤمنان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در طیبات دنیویه شریکند اما طیبات اخرویه مخصوصست باهل ایمان كَذَٰلِكَ
همچنانکه تفصیل کردیم این کلمها را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر
برای کروهی که فهم دارند و میدانند عیاشی باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که در
وقتی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عبدالله عباس را نزد خوارج نهروان فرستاد تا ایشانرا وعظ
کوید و نصیحت کند و از طریق مخالفت باز کرداند بهترین جامها پوشیده بود و خوشبوترین بوها مطیب بود و خوب ترین
مرکبی سوار چون نزد خوارج آمد و یرا کفتند تو بهترین مردمانی و آمده که ما را نصیحت کنی چرا در نرمی لباس جبابره و جنس

مراکب ایشان سوار شده ابن عباس در جواب این آیه تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی تا آخر آیه
کفته متجمل شوید بجامهای حق تعالی نیکوست و چیز نیکو دوست دارد اما باید که از جنس حلال باشد قل بگو ای محمد با اهل شرک
انما حرم ربی الفواحش جز این نیست که حرام کرده است آفریدگار من چیزهایی که متصف اند بقبح از گناهان
کبیره گویند مراد هر چیزیست که متعلق است بفروج ما ظهر منها و ما بطن و آنچه پیداست و آشکاراست
از ان و آنچه نهانست مرویست که اهل جاهلیت زنا را در روز حرام داشتندی حق تعالی باین آیه فواحش ظاهر و نهان را حرام
کردانید والاثم و نیز حرام کرد گناهی که بران حد مقرر نیست چون صغایر یا مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد والبغی
بغیر الحق و حرام ساخت ستمکاری بنا حق این تاکید بغیست زیرا که بغی البته بغیر حق باشد وان تشرکوا بالله
و دیگر حرام ساخته آنکه شریک آرید بخدا و شریک در عبادت ما لم ینزل به سلطانا آن چیزی را که خدای نفرستاده است
بپرستش آن حجتی و برهانی وان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که گویند بدروغ و افترا علی الله ما لا تعلمون
بر خدای آنچه نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و آنرا اسناد بخدا کردن بعد از ان جهت
تسلیه حضرت رسالت صلعم در تاخیر عذاب کفار میفرماید که ولکل امة اجل و مر هر گروهی راست مدتی که خدای تعالی
تقدیر کرده است برای حیوة ایشان و بصحت پیوسته که هر امتی را غیر از مومنان وقتیست که دران عذاب استیصال بدیشان
فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون مدت عمر مقرر بسر آید
لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون واپس نیایند از ان اجل ساعتی و پیشی نگیرند بران
اجل یعنی بهیچ وجه وقت اجل متقدم و متاخر نشود یا بنی آدم اما یاتینکم رسل منکم ای
فرزندان آدم چون بیاید بشما پیغمبران از شما یعنی از جنس شما یا از زمان شما یا بقبیله شما یقصون علیکم آیاتی
خوانند بر شما آیتهای مرا یا احکام شریعت را فمن اتقی و اصلح پس هر که بپرهیزد از نافرمان کردن با ایشان
و بصلاح آوردن عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه بترسند ایمن
شوند ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک شوند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه بهر چیز که امید
میدارند برسند و اگر بعضی معاصی اجتناب کرده باشند دون بعضی و با صفت ایمان باشند موقوف بر لطف حق تعالی
باشد اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مومنان کرد و آنچه پاداش ایشانست در عقب آن ذکر مکذبان
مستکبران میفرماید که والذین کذبوا بآیاتنا و آنان که بدروغ شمردند آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل
کردند بردن آیتهای ما واستکبروا عنها و کبر آوردند و سرکشی نمودند از ایمان آوردن بدلایل و حدیثها

اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون آن گروه یاران و ملازمان آتش دوزخند ایشان در ان
آتش باقی اند بقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافر در کفر و عناد سخت تر ممن افتری
علی الله کذبا از کسی که افترا کند و بر بندد بر خدای دروغ را برین وجه که گوید که خدا را زن و فرزند
و شریک هست یا چیزی را باو اسناد کند چون تحریم سایبه و بحیره و غیر آن او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد
آیات منزله ما را و آن متضمن انکار نبوت نیز هست اولئک آن گروه مکذبان و مفتریان ینالهم نصیبهم
من الکتاب برسد بدیشان بهره ایشان از لوح محفوظ مراد ارزاق و آجالست و عقوبات که برای ایشان
نوشته شده یعنی با ایشان رسد آنچه تعلق تقدیر بر لوح نوشته شده از ارزاق و عذاب و نکال دنیوی حتی اذا
جاءتهم رسلنا تا وقتی که بیاید با ایشان فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یتوفونهم
در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند با ایشان از روی سرزنش این ما کنتم
تدعون کجا اند بتانی که پیوسته بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا من دون الله بجز از خدای
تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا ضلوا عنا گویند کافران که ایشان کم شدند از ما یعنی
غایب شدند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود
انهم کانوا کافرین بانکه ایشان بودند ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند در آنچه بودند قال گوید خدای
ادخلوا فی امم در آیید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق که در گذشته اند پیش
از شما بر دین و آیین شما من الجن والانس از آدمیان و پریان مراد کافران گذشته اند ازین دو
طایفه یعنی با ایشان در آیید فی النار در آتش دوزخ مرویست که جمعی از کفار را که تکبر ایشان بیشتر باشد
پیشتر بآتش برند کلما دخلت امة هر گاه که در آید گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کند
گروه دیگر را که هم دینان ایشان باشند و پیشوایان ایشان دران دین مثلا جهودان روسای خود را لعنت کنند
و ترسایان مقتدایان خود را بر همین قیاس لعنت کنند حتی اذا ادارکوا فیها جمیعا تا آنکه چون
بیکدیگر رسند در آتش همه ایشان قالت اخریهم گویند آنانکه پس روان ایشان بوده باشند در دنیا و یا
از پی در آمدگان ایشان در دوزخ لاولیهم برای آنکه پیشوایان بوده اند یعنی درباره ایشان گویند ربنا
هولاء اضلونا ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند ما را فاتهم عذابا ضعفا من النار
پس بده ایشانرا عذابی دو چندان که مارا هست از آتش دوزخ یک قسم برای گمراهی خود و یکی برای گمراه ساختن دیگران

قال گوید خدای در جواب ایشان لِکُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دو باره است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پیروان را
بجهت کفر و تقلید وَلٰکِنْ لَا تَعْلَمُونَ ولیکن ایشان ندانسته باشند و بعض تا خوانده یعنی شما نمیدانید و از
حال یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارید و از دیگر عالم اینها بخبرید وَقَالَتْ اُولٰیهُمْ و گویند
پیشوایان لِاُخْرٰیهُمْ فَمَا کَانَ لَکُمْ عَلَیْنَا مِنْ فَضْلٍ مر پسینیان را پس نیست شما را فزونی که بدان
استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس چشید عذاب را
بِمَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ بسبب آنچه بودید کسب میکردید از کفر و حوالت عذاب بدیگر مکنید اِنَّ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا
بِاٰیٰتِنَا بدرستی که آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت وَاسْتَکْبَرُوْا عَنْهَا و سرکشی
کردند از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ گشاده نشود برای دعای ایشان تا بجهت
نزول رحمت بر ایشان یا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان اَبْوَابُ السَّمَآءِ درهای آسمان همچنانکه از برای
اهل ایمان گشوده میشود بلکه اعمال ایشان را بر روی ایشان باز زنند و ارواح ایشان را بسجین برند که زیر زمین
هفتم است وَلَا یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ و در نیایند این مستکبران و گردنکشان در بهشت حَتّٰی یَلِجَ الْجَمَلُ
فِیْ سَمِّ الْخِیَاطِ تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن یعنی همچنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد کافران نیز هرگز
بهشت نروند وَکَذٰلِکَ و مانند این پاداش مُنکر نَجْزِی الْمُجْرِمِیْنَ جزا میدهیم مجرمان را یعنی کافران گناه را
لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مر ایشان را باشد از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ
غَوَاشٍ و از زبر ایشان پوششها باشد هم از آتش دوزخ یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وَکَذٰلِکَ
و مانند جزای قطع این گروه نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ پاداش میدهیم همه کافران مستکبر را و بعد از وعید کافران
در وعد مؤمنان میفرماید که وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کرده اند کارهای شایسته چون تصدیق رسولان و فرمان برداری کتابها و چون اعمال صالحه بسیار است و قدام
بهمه آن فوق طاقت بشری نیست از انجهت میفرماید که لَا نُکَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا تکلیف نمیکنیم
و نمیفرماییم هیچ شخصی را مگر بقدر وسع و طاقت نفس یعنی آنقدر که بران قادر باشند و بروجه سهولت بجای آرند
اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ آن گروه ملازمان بهشتند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در بهشت باقی
و دایم باشند وَنَزَعْنَا مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ و بیرون بریم آنچه در سینه بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و
حسد یعنی اسباب عداوت را از ایشان نزع کنیم تا آنکه غیر از محبت و صداقت و دوستی خالص در میان ایشان نباشد و بحکم

حسد بر مرتبه و مزیت غیر خود نبرند از سدی نقلست که چون اهل بهشت بدر بهشت پیوندند آنجا درختی باشد که از ساق آن دو چشمه
بیرون آید از یک چشمه آن آب بیاشامند هر غل و غش و حقد و حسد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد
و آن شراب طهور بود و چون از دیگری نوشش کنند آثار لطافت بدن و تازگی و نظارت نعیم بهشت بر ایشان
ظاهر گردد که هرگز پس از ان گرد آلود و بی طراوت نشوند و در خبر است که در بهشت کمترین ملک شخصی زیاده
از ملک دنیا باشد چنانکه گمان برد که آنچه اوراست کسی دیگر را نیست و بجهت این حکم هیچ کدام بر یکدیگر حسد نبرند بعد از ان در
بیان وصف منازل ایشان در بهشت میفرماید تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ میرود از زیر مساکن و
غرفهای ایشان جویهای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوْا و گویند اهل بهشت چون منازل
خود را ببینند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ حمد و ثنا مر آنخدایی را که بفضل خود هَدٰنَا لِهٰذَا راه
نمود ما را بدین مقام وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ و نبودیم ما که راه یابیم بقوت خود بی توفیق و لطف او سبحانه
باین منازل لَوْلَآ اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ اگر خدا ما را راه نمودی باسباب توفیق و الطاف عمیم خود
هرگز راه باین نمی یافتیم در خبر است که رسول ص فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ
حق تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا یکدیگر را ببینند و آنچه در ان باشند از منازل و درجات و درکات
مشاهده کنند اهل دوزخ از روی حسرت گویند که کاش ما مهتدی میشدیم تا باین مرتبه می رسیدیم بعد از ان
فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی باشد چون حجاب بردارند آن منازل با ایشان
نمایند دوزخی را گویند که این قصور و منازل و درجات را که می بینی برای تو آفریده بودند اگر ایمان می آوردی
باینجا میرسیدی و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات را که مشاهده میکنی از برای تو بود اگر طریق کفر
اختیار میکردی و در معاصی توغل مینمودی بعد از ان ندا آید که این مراتب بلند و درجات ارجمند شما میراث
ارزانی داشتیم و آن مواضع که لایق ایشان بود با ایشان دادیم پس دیگر باره ندا آید که ای اهل بهشت
شما را همیشه تن درستی بود که با آن بیماری نبود و جوانی باشد که با آن پیری نبود و زندگانی که با آن مرگ
نباشد و خلودی که با آن فنا نبود و نعمتی که سمت نیستی نپذیرد اهل بهشت چون این بشنوند و این نعمت
بینند از روی خوشحالی لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که آمدند فرستادگان پروردگار ما
بِالْحَقِّ براستی و درستی پس مهتدی شدیم بارشاد ایشان بدین پایه عالی رسیدیم وَنُوْدُوْٓا و ندا کرده
شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد از دخول آن اَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّةُ آنکه آن

بهشتی که وعده داده شده بود این بهشت که مملوست بانواع نعم لذیذه اُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
میراث داده شدید آنرا بسبب آنچه بودید که عمل میکردید وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ
وندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را از روی کمال شادی و سرور أَنْ قَدْ وَجَدْنَا آنکه بدرستی که ما یافتیم
مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما از روی راستی و درستی فَهَلْ وَجَدْتُمْ
پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از عقوبات حَقًّا بی شک و
شبه قَالُوا نَعَمْ گویند دوزخیان آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز
دهد آواز دهنده بَيْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
بدرستی که لعنت خدای بر کافرانست که ستم کردند بر خود بشرک و عناد الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه باز میداشتند مردمان را از راه خدای وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و طلب آن میکردند از
روی کجی و ناراستی و منحرف شدن ازان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ و ایشان بسرای آخرت نا
گروید گانند ابی صالح از ابن عباس نقل کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام را در کتاب خدای نامهاست که
مردمان آنرا نمی شناسند و از جمله اینست فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ چه این مؤذن آنحضرت وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ
و میان بهشت و دوزخ پرده ایست مانند حصار شهر که اهل دوزخ نتوانند بهشت در آیند و نزد بعضی آن حجاب
اعرافست و در بعضی روایت آمده که اعراف تلیست از مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف
یعنی بر اعالی آن مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که هر دو را بینند يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه
روی و گویند این موضع بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند باحوال فریقین و ساکنان
اعراف انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بصورت مردان و بودن ایشان بر اعراف
دلیل فضل و کرامت ایشان باشد که آنجا منازل خود را در بهشت بینند و ازان متلذذ میشوند و عذاب
دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی ازان مسرور میگردند و گفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات
ایشان مساوی باشد و یا موحدانی که در عمل تقصیر کرده باشند و اصح اقوال آنست که افاضل اهل ایمان
دران موضع باشند و مؤید اینست که ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف منزلی بلند است که
حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و حمزه و عباس و جعفر طیار رضوان الله علیهم در آنجا باشند و دوستان خود را

بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را به تیرگی و سیاه رویی و محمد بن جعفر راشد که یکی از راویان اهل سنت است
روایت کرده که پدرم بمن گفت که من از حسین بن علوان شنیدم که او از سعد بن طریق شنیده که اصبغ بن نباته گفت
روزی در مجلس شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه نشسته بودم که عبد الله بن الکوا در آمد و گفت یا امیر المؤمنین
مرا آگاه کن از تفسیر آیه وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ آنحضرت فرمود که یا ابن الکوا آگاه باش که ما اهل بیت نبوت
و معدن رسالتیم فردای قیامت زمام اختیار بدست ما دهند و خطاب خدای تعالی در رسد با که آنکس که اهل
دوزخ باشد بدوزخ فرستید و آنکه اهل جنتست او را بجنت در آرید و آنکسانی که در دار دنیا نصرت ما کرده باشند
و در محبت ما کوشیده و شراب مودت ما نوشیده ایشان را بعلامات دوستی بشناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت
در آریم و آنهایی که در اینجهان عداوت ما ورزیده باشند و ایذا و آزار بجال ما رسانیده ایشانرا بعلامت بغض
بشناسیم و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانیم و مؤکد این گفتار عالی مقدار است حدیث عمر بن شیبه که حضرت
رسالت روزی خطاب با میر المؤمنین علیه السلام کرد و فرمود ای علی گویا من در تو می نگرم در روز قیامت
و در دست تو عصایی می بینم از عوسج و تو بآن عصا گروهی را ببهشت میرانی و طایفه دیگر را بدان عصا بجهنم میرانی
و میگویی بدوزخ که فلان را بگیر که از دشمنان منست و فلان را بگذار که از محبان منست و از ائمه این روایتست
که حضرت رسالت صلعم فرمود که والله آتش علی را مطیع تر باشد از غلام نسبت بخواجه خود و در روایت آمده
که حارث همدانی که یکی از محبان شاه ولایتست و اکثر در ملازمت آنحضرت میبوده روزی با میر المؤمنین ع
گفت یا امیر المؤمنین من از دو حالت هراسان و ترسانم یکی در حال نزع و یکی در حالت گذشتن از صراط آنحضرت
فرمود ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را درین دو جا فرو نگذارم و درین دو وقت خود را بایشان رسانم
و من ایشانرا بشناسم و ایشان نیز مرا بشناسند و من شفیع ایشان باشم و آتش دوزخ را گویم که ایشانرا
بگذار که از محبان و مخلصان منند و ایشانرا بمقصد خودشان رسانم و از امام محمد باقر ع مرویست که مراد
رجال درین آیه سید النبیین و ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و در مجمع البیان نیز از باقر ع روایت
کرده که فرمود ببهشت نرود مگر کسی که اهل بیت را بشناسد و محبت ایشان دارد و بدوزخ نرود مگر شخصی که مرتبه ایشانرا
نشناسد و منکر امامت و ولایت ایشان باشد و صادق ع نیز فرمود که اعراف پشتهایی باشد که میان بهشت
و دوزخ باشد هر پیغمبری و خلیفه او را آنجا دارند با گناهکاران امتش چنانچه امیر لشکر با لشکرش آنکه محسنان
باشند سبقت گرفته ببهشت در آیند و خلیفه آن پیغمبر و پیغمبر با گناهکاران امت او گویند بنگرید برادران نیکوکار

خود تمام که پیش از شما بهشت رسیده اید بر ایشان سلام کنند کما قال الله تعالی ونادوا او ندا کنند اصحاب
اعراف یعنی گناه کاران امت هر پیغمبر و خلیفه او که در اعراف باشند آواز دهند اصحاب الجنة اهل بهشت را
یعنی محسنان را که بر ایشان سبقت کرده به بهشت در آمده باشند ان سلام علیکم آنکه تحیت خدا بر شما
و یا خوشحالی شامل حال شماست که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها وهم یطمعون هنوز
اهل اعراف یعنی گناه کاران به بهشت در نیامده باشند و حال آنکه ایشان طمع دارند که به بهشت در آیند بشفاعت
پیغمبر و خلیفه او و گویند آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند و در خبر آمده که میزان حسنات و سیئات
اهل اعراف مساوی باشند و ایشان هم در بهشت مینگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام راجح نبود پس چون
خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی باشد در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان
راجح گردد و به بهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر زاهد آورده
که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگردانند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان
و چون اهل دوزخ را بانواع عقاب و نکال ببینند و بخدا پناه برده قالوا ربنا لا تجعلنا مع
القوم الظالمین گویند ای آفریدگار و مالک ما مارا با گروه ستمکاران یعنی میان ما و اهل دوزخ جمع مکن
و بنا بر آنکه مراد باصحاب اعراف انبیا و ائمه باشند پس صدور این دعا از ایشان بر وجه خضوع و خشوع باشد و بر
طریق مسرتی که ایشان را دست دهد ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم
بسیماهم و ندا دهند اصحاب اعراف مردانی را که بشناسند بعلامات از سیاهی روی و کبودی چشم و آن
شناختگان رؤسای کفر باشند چون ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان
که در دنیا میگفتند هرگز خدا امثال بلال و عمار و صهیب به بهشت نبرد و ما را بدوزخ و سوگند میخوردند که خدای
بندگان شما را بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذاب اید ما اغنی عنکم
جمعکم دفع نکرد از شما عذاب را کثرت انصار شما یا جمع مال که میکردید وما کنتم تستکبرون
و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی جمعیت و استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل
اعراف اشاره کنند بسوی عمار و بلال و صهیب و سلمان و خباب و امثال ایشان و کافران را گویند اهؤلاء
الذین آیا این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم لا ینالهم الله برحمة سوگند
میخوردید که البته هرگز نرساند بر ایشان خدای بخشایش خود را و حالا برحمت حق در بهشت شدند و چون اصحاب اعراف

ازین سخن

ازین سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم خود بعاصیان اهل ایمان خطاب کند که ادخلوا الجنة لا خوف علیکم
در آیید به بهشت هیچ ترسی نیست بر شما از مخاویف شدائد ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید از
فوت مطلوب و مقصود و ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع دخول در جنت
بخاطر رسد گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق تعالی اذن فرماید بهشتیان را
تا در دوزخ نگرند چون نگاه کنند خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را
بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید ونادی
اصحاب النار اصحاب الجنة و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا
علینا من الماء بر آنکه بریزید بر ما آب از آب بهشت که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید
ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه و یا انواع طعام تا بآن دفع گرسنگی خود کنیم قالوا
ان الله حرمهما گویند بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت را علی الکافرین بر
ناگرویدگان الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا آنانکه فرا گرفتند شعار دین خود در مشغول بازیچه
چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازی میکردند وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت
مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست کشنده و مکاریست
بازی دهنده فالیوم ننسیهم پس امروز با ایشان معامله کنیم و فرو گذاریم ایشان را در آتش کما
نسوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لقاء یومهم هذا دیدن این روز را
وما کانوا بآیاتنا یجحدون و چنانچه بودند که از روی عناد بآیتهای کتب ما و بعلامات ربوبیت
انکار میکردند چون حق تعالی ذکر هر دو فریق کرد در عقب آن بیان انزال حجت میکند بر ایشان بقوله ولقد
جئناهم بکتاب فصلناه و بتحقیق که آوردیم برای گروه کفار کتابی را که بیان کردیم معانی آنرا
و روشن ساختیم هرچه بکار آید در او از عقاید و احکام و مواعظ علی علم بر دانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بوجه تبیین
و تفصیل آن و آن کتابی مشتمل بود بر علم شریعت از اصول و فروع هدی ورحمة لقوم یؤمنون
راه نماینده بندگان براه راست و خداوند بخشش برای گروهی که میگروند یعنی مرشد ایشان بحق و منجی ایشان
از ضلالت هل ینظرون انتظار نمیبرند الا تأویله مگر عاقبت کتاب یعنی آنچه راجع شود آن
امر قرآن از تبیین صدق آن بظاهر شدن آنچه ناطق است بآن از وعد و وعید خلاصه معنی آنست که ایمان

نمی آرند تا برأی العین وعد و وعید آنرا ببینند يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزی که بیاید عاقبت و سرانجام کتاب یعنی
شود آثار وعد و وعید آن که آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ گویند آنانکه فراموش کردند یعنی ترک
کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق سخن خدا در آن روز ظاهر شود کافران
که بقرآن نگرویده اند قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ بدرستی که آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما
بدرستی و راستی و ما تکذیب ایشان کردیم و وقوع این روز را باور نداشتیم فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ پس
آیا باشند ما را درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند امروز برای ما أَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده
شویم بدنیا فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ تا بکنیم غیر آنچه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم آنچه تکذیب
آن میکردیم و بوحدانیت خدا قایل شویم نه بشرک و انجا نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا باز شان آرند قَدْ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بدرستی که زیان کردند در نفسهای خود که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ
عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان
شفیعان ما خواهند بود نزدیک خدای پس هیچ نفعی با ایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار بمانند بعد از آن
از روی احتجاج ذکر ربوبیت و قادریت خود میکند میان مصنوعات خود تا بوسیله آن او را بشناسند و بدانند
که غیر او سبحانه معبودی بحق نیست و میفرماید که ای جمیع مکلفان إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستی که پروردگار شما خداوندیست
که مستجمع جمیع صفات و کمالات الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکس که بیافرید آسمانها
و زمینها را بی ماده و آلتی فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار زمان شش شبانه روز و اگرچه او سبحانه قادر بود که بچشم
زدنی همه چیزها بیافریند اما بجهت تعلیم آنکه بندگان در کارها تعجیل نکنند و بتانی کار فرمایند بمدت شش روز
آنها را بیافرید و در مجمع آورده که حق تعالی ابتدا آفرینش را در روز یکشنبه کرد تا آخر روز جمعه مکونات علوی
و سفلی را ایجاد کرد ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس مستولی شد ارادت او بر آفرینش عرش و یا
غالب گشت بر عرش که عظیم ترین مخلوقات اوست و هرگاه که بران قادر و غالب باشد پس بر غیر آن بطریق اولی
ابو الفتوح جرجانی در تفسیر خود نقل کرده که حق تعالی عرش را بر صورت تخت آفریده و در خبرست که جبرئیل خواست
که عظم عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف و جوانب آن پرد چندین سال بپرید تا آنکه ضعف
کرد و سست شد و از حق تعالی قوت طلبید او سبحانه او را قوت داد تا بیشتر از پیشتر بپرید درین نوبت نیز سست
گشت باز او را قوت داد تا چند نوبت این صورت واقع شد چون از پریدن ملال یافت گفت خداوندا بیشتر را

سیر کرده ام یا اکثر مانده از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل چندین هزار سال است که می پری هنوز یک قایمه از قوایم عرش
مرا سیر نکرده جبرئیل گفت سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفِيَّةَ خَلْقِهِ إِلَّا هُوَ بارخدایا خداوندی که هیچکس را چگونگی
آفرینش تو آگاهی نیست مگر ترا يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ در میکشد خدای شب تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده
میکرداند روشنایی روز را بتاریکی شب و عکس يَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا در حالتی
که شتاب کننده است مانند کسی که طلب چیزی کند بر وجه سرعت و همچنانکه شب طالب روز است روز نیز طالب
شبست بسرعت مراد آنست که آمدن روز در عقب شبست و بعکس مانند چیزی که بر اثر چیزی که طالب آن باشد
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ و آفریدن آفتاب و ماه را و ستاره گان را در حالتی
که رام شدگانند بفرمان او یعنی مطیع فرمان اویند در مجاری خود و خلق اینها برای منافع بندگانست أَلَا
لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدا راست آفریدن جمیع مخلوقات وَالْأَمْرُ و مر اوراست فرمان نافذ که مقرون بمصلحت
چه متصرف در جمیع امور اوست نه غیر او تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بزرگست خدای بوحدانیت
در الوهیت و فردانیت در ربوبیت پروردگار و آفریدگار همه عالمیان و بعد از دلایل قدرت و وحدانیت خود
امر میکند به بندگان که ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را یعنی پرستش او کنید تَضَرُّعًا در حالتی که
زاری کنندگان باشید بر وجه تضرع و زاری وَخُفْيَةً و در حالتی که پنهانید از نظر مردمان و یا از
روی پوشیدگی و پنهانی چه دعا در خلوت دلیل اخلاص است و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست إِنَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند
در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای لایق آن نباشند مانند رتبه
انبیا و بالا رفتن بسموات علی از حضرت رسالت صلعم مرویست که فرمود زود باشد که قومی پیدا شوند که در
دعا زیاده از فوق رتبه خود طلبند همین قدر کافیست که بنده در دعا گوید که بار خدایا از تو بهشت میطلبم
و آنچه مرا نزدیک گرداند بجهت تو از گفتار و کردار و بعد ازین فرمود که إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
و در خبرست که در میان دعای سر و علانیه هفتاد صفتست و در زمان حضرت رسالت صلی الله اصحاب پیغمبر عبادت
کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد تمام نمودندی و آواز ایشان را غیر از ایشان نشنیدی و نیز توبه
راز ایشان میان ایشان و خدا بودی و از مضمون ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً در نگذشتی گویند
تضرع یعنی رفع صوتست یعنی خدا را بخوانید در آشکار و نهان وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ

اصلاحها و فساد مکنید در زمین بکفر و انواع معاصی و عدوان پس از صلاح آوردن آن بایمان و عدل و تقوی وادعوه
خوفا و بخوانید خدا را در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب او وطمعا و امیدواران برحمت او
ان رحمت الله قریب من المحسنین بدرستی که رحمت خدای نزدیکست به نیکوکاران در عمل چون
عابدان یا در عمل چون عاصیان که امیدوارند بمغفرت او چه عاصی چشم برحمت بی غایت و فضل بی نهایت او دارد
یکی از زاهدان در مناجات خود گفته که بار خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی
ندارند و نیز در کمال قدرت خود میفرماید وهو الذی یرسل الریاح و اوست که میفرستد بادهای
چهارگانه را از صبا و دبور و جنوب و شمال بشرا بین یدی رحمته در حالتی که مژده دهنده اند پیش
از نزول رحمت او بزمین که بارانست مرویست که در عهد عمر علیه اللعنة والعذاب بعضی از صحابه مردی را گرفته بودند
که بکشند حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسید که چه گناه کرده است گفتند کلمه کفر گفته و بران اصرار میکند
و از ان توبه نمیکند فرمود چیست گفتند که میگوید که زنا دیده گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت
میگریزم حضرت فرمود که من نیز این را میگویم چه این عین ایمانست و طاعت گفتند یا امیرالمؤمنین چگونه فرمود
اما اینکه میگوید که زنا دیده گواهی میدهم یعنی بر یکتایی خدای گواهی میدهد و خدای نتوان دید و اینکه گفت
فتنه را دوست میدارم مراد مال و فرزندست بقوله انما اموالکم واولادکم فتنة و اینکه گفت از رحمت
میگریزم مراد وی آنست که از باران میگریزم که جامه مرا ترکند حاصل که میفرماید که این بادهای مژده دهنده
باران میفرستیم حتی اذا اقلت سحابا ثقالا تا چون بردارند این بادها ابرهایی را که گران بار باشند
بباران و چون ریاح ابرهای گران بار را بردارند سقناه لبلد میت برانیم آن ابر را برای زنده کردن
زمین مرده فانزلنا به الماء پس فرو فرستیم بآن زمین آب را فاخرجنا به من کل الثمرات پس بیرون
آوریم بوسیله آن آب از هر نوع میوه‌ها کذلک نخرج الموتی چنانکه زمین مرده را به نباتات زنده کردیم
بیرون آریم مردگان را لعلکم تذکرون شاید که شما دریابید و بدین صورت بر بعث استدلال کنید و بدانید
که هرکه قادر باشد بر احیای ارض و اخراج ثمرات هرآینه قادر باشد بر احیای اموات چه میان این دو اخراج
فرقی نیست پس همچنانکه متعذر نیست بر وی جل شانه که زمین مرده را به نباتات زنده کند بر وی دشوار نیست که مرده را زنده از
گور بیرون آرد از ابن عباس نقل است که چون همه مردمان در نفخه اولی بمیرند حق تعالی چهل سال باران بر ایشان
باراند و از زیر عرش بر ایشان ریزان شود و آن را ماء الحیوان گویند پس ایشان در قبور رویده شوند همچنانکه در رحم

مادران و چون اجساد ایشان تمام خلقت شود حق تعالی روح را در ایشان دمد و بعد از ان خواب بر ایشان افکند و در نفخه
دویم اسرافیل ایشان را بیدار کند ایشان پندارند که از خواب بیدار شده اند پس گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا
ای وای بر ما که ما را از خوابگاه بیدار ساخت بعد از ان حال زمین را بیان میکند پس از نزول باران بران میفرماید
که والبلد الطیب و زمین پاک و پاکیزه که شایسته باشد و صالح زراعت یخرج نباته باذن
ربه بیرون آید رستنی او بفرمان خدای والذی خبث لا یخرج الا نکدا و آن زمین که ناپاک است
و شوره ناک بیرون نمی آید گیاه او مگر در حالتی که اندکست و نفعی دران نیست از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست
که این مثلیست که خدای تعالی ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر پس تشبیه فرموده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه
و دل کافر را بزمین شوره زار پس گاه که باران موعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انواع طاعات
و عبادات بر اعضای او ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از و
هیچ صفتی که بکار آید مرویست که روزی حضرت امام حسن بن علی صلوات الله علیهما نزد معاویه علیه اللعنة رفت معاویه
ملعون بقصد الزام آنحضرت گفت ای امام حسن حق تعالی فرموده که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن موجودست و لحیه من و ترا در قرآن کجا ذکر کرده محاسن آنحضرت بسیار
انبوه و با نضارت و باطراوت بود و معاویه علیه اللعنة کوسه بود پس آنحضرت در جواب معاویه ملعون گفت
که حق تعالی محاسن من و لحیه ترا درین آیه ذکر کرده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی
خبث لا یخرج الا نکدا معاویه چون استماع این آیه کرد بسیار منفعل و خجلت زده شد نزد حضار مجلس کذلک
همچنانکه این مثل را بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم و صرف امثال در فنون احوال میکنیم
لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت بفهم و ادراک بجای آورند و بدین مثلها تفکر نموده بهره
اعتبار برمیدارند و بدانکه چون حق تعالی درین آیه در بیان ادله فرمود در وحدانیت و قدرت کامله خود
در عقب آن ذکر معاندان و مکذبان وحدانیت او و رسل او کرده جهت تسلیه پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرمود که
لقد ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح بن ملک بن متوشلح بن ادریس را در وقتی که پنجاه ساله
بود الی قومه بسوی گروه او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فقال پس گفت نوح یا
قوم اعبدوا الله ای گروه من پرستید خدا را به یگانگی ما لکم من اله غیره نیست شما را
هیچ معبودی جز وی پس فرمان وی برید در عبادت او و دیگری را شریک مسازید انی اخاف علیکم

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستی که من می‌ترسم بر شما اگر ایمان نیارید از عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست یا روز قیامت
و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که نوح مدت دو هزار و پانصد سال عمر یافت هشتصد و پنجاه سال پیش از بعثت
و نهصد و پنجاه سال خلقان را دعوت کرد و دویست سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول از کشتی
شهرها آباد کرد و در عرض مدت هر چند قوم را از عقوبات الهی ترسانید هیچ متأثر نشدند و هر روز طغیان ایشان
بیشتر میشد و هرگاه که بدعوت مشغول میشد او را چندان میزدند که بیهوش میشد و بعد از آن وی را در نمد پیچیده بخانه
بردند و زعم ایشان آن بودی که مرده است روز دیگر بامداد بیامدی و باز دعوت شدی و گویند که هر روز چندان
سنگ بروی زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل در شب بیامدی و او را از زیر سنگ بیرون آوردی و پر
بال خود را در جراحات او مالیدی صحت باز گشتی و باز در صبح بیامدی و گفتی که بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید
مرویست که پیری کهن سال طفلی خورد در بر گرفته نزد نوح آمد وی را بآن طفل نمود و گفت ای فرزند این مرد
ساحر است باید که چون من بمیرم ترا فریبد آن کودک گفت ای پدر شاید که من بعد از تو نمانم خالی سنگی بمن
ده تا بدو زخم پدر سنگ بدو داد و او سنگ را بر نوح زد و سر مبارک آنحضرت بشکست خون بر روی پر نور
او روان شد نوح عبد بدرگاه حق تعالی بنالید و این دعا کرد که رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا
درین مدت دعوی غیر زیاده از هشتاد کس باو نگرویدند قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ گفتند بزرگان از قوم
او که ای نوح إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستی که ما می‌بینیم و میدانیم ترا در گمراهی روشن که ما را از پرستش
چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قَالَ گفت نوح در جواب ایشان يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ
ای گروه من هیچ گمراهی و دوری از حق نیست مرا وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ولیکن من فرستاده
شده‌ام از نزد پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ میرسانم بشما پیغامهای
پروردگار خود و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و میدانم از وحی خدای که بمن آمده است
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح از روی تعجب انکار
ایشان فرمود أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ آیا عجب میدارید که بیاید بشما پیغام
وحی و موعظه از نزد پروردگار شما عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی که
همزبانست با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از سرانجام کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا پرهیز کنید از
از خشم خدا بسبب ترسانیدن وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ

پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و چون بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نیارند دعا کرد بهلاکت ایشان حق تعالی
حکم کرد تا کشتی بساخت در عرض دویست سال چنانکه گذشت با مؤمنان بکشتی در آمد حق تعالی طوفان فرستاد همه
کافران هلاک کرد و نوح با اهل کشتی سالم ماندند چنانچه میفرماید که فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق
شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ و آنانرا که با وی بودند در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند
چهل مرد و چهل زن و بروایت اهل بیت هشت تن سه پسر او سام و یافث و حام و باقی از آنها که ایمان آورده
بودند وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و غرق ساختیم بطوفان آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات
وحدانیت را یا معجزات را بر نبوت إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ و بدرستی که بودند قوم نوح گروهی کوران یعنی
کوردل و غیر عارف بنشانهای وحدانیت خدا و معجزات نوح و تفصیل قصهٔ نوح در سورهٔ هود و سورهٔ نوح مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از آن قصهٔ هود را بر قصهٔ نوح عطف کرده فرمود که وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ
و فرستادیم بسوی عاد برادر نسبی ایشان را یعنی خویش ایشان را هُودًا که آن هود بود پسر عبد الله بن رباح
بن جلوث بن عاد بن عوص بن سام بن نوح است و قبیلهٔ عاد مردمی تن آور و بلند بالا بودند و از ایشان
در تمامی روی زمین دراز و عظیم‌تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر دراز در پرستش بت میگذرانیدند
هود بعد از بعثت میان آن قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
گفت ای قوم من بپرستید خدا را و به یگانگی وی قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را هیچ
معبودی بجز از وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌پرهیزید از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ گفتند گروهی از اشراف و بزرگان آنان که کافر بودند از گروه هود قید کفر بجهت آنست
که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند پس گروه کفار ایشان از کفر و شرک گفتند که إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ
بدرستی که ما ترا می‌بینیم در بیخردی که دین قوم خود را میگذاری و دینی نو پیش میگیری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ و بتحقیق که ما گمان میبریم ترا از دروغ گویان در آنچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه
من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نیست بمن خفت عقل
و سفاهت و لیکن من فرستاده شده‌ام از نزد پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي میرسانم
بشما پیغامهای پروردگار خود از امر و نهی و وعد و وعید وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ و من شما را
نصیحت کننده‌ام یعنی راست گوی بی شایبهٔ خیانت در آن و بی تغییر دادن آنچه از نزد خدا بمن آمده است أَوَعَجِبْتُمْ

اَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ آیا عجب می آید شما را آنکه بیاید بشما پندی و پیانی از نزد پروردگار شما عَلىٰ رَجُلٍ
مِنْكُمْ بر زبان مردی از شما که هم نسبت شماست لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبات الٰهی وَاذْكُرُوا
اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ و یاد کنید نعمت خدا را چون کردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف
مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس کروه نوح وَزادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود در آفرینش شما بَسْطَةً
قامت و قدرت را زیاده بر دیگران مرویست که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و دراز
ترین صد گز همه دلاور و با قوت و قدرت تمام بودند فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ پس یاد کنید نعمتهای خدا را تا باشد که شما رستکار شوید چه شکر نعمت مؤدی بر صلاح است
قالُوا گفتند آن کروه مر هود را از روی انکار اَجِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ آیا آمده بما تا بفرمایی بما که بپرستیم
خدا را وَحْدَهُ در حالتی که یگانه و تنها باشد وَنَذَرَ و دست باز داریم و پرستش فرو گذاریم ما كانَ
يَعْبُدُ آباؤُنا آنچیزی که بودند می پرستیدند پدران ما ایشان را فَأْتِنا بِما تَعِدُنا پس بیار
آنچه وعده میکنی ما را اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ اگر هستی تو از راست کویان در آن از نزول عذاب
قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ گفت هود ع بدرستی که واجب شد بر شما و فرود آید مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ
از پروردگار شما عذابی که زاینده و مضطرب سازنده وَغَضَبٌ و خشمی جهت اراده انتقام اَتُجادِلُونَنِي
آیا مجادله میکنید با من فِي اَسْماءٍ در کار چیزهایی که محض اسمند یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده اید و معنی
اسم که الوهیت است در ایشان نیست مرویست که بعضی را ساقیه میگفتند و کمان ایشان آن بود که باران از ایشان
می بارد و بعضی را حافظ میخواندند بظنه آنکه نگاهبان ایشانند در سفر و هم چنین برخی را رازقه میگفتند یعنی
روزی دهنده و بعضی را سالمه یعنی رنج رهاننده و این مجرد اسما بود معرا از معنی و اصنام از جماد اند
پس از روی جهالت جدال میکنند در این اسمای بی معنی سَمَّيْتُمُوها اَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ نام نهادید
ایشان را شما و پدران شما با آنکه ما نَزَّلَ اللّٰهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ نفرستاده است خدای بجواز
عبادت ایشان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شده با وجود این عناد و مکابره اصرار مینمایید فَ
انْتَظِرُوا پس منتظر باشید نزول عذاب را اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ بدرستی که من نیز با شما از
انتظار برندگانم عذاب را فَأَنْجَيْناهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ پس نجات دادیم هود را و آنانکه با او بودند
بعضی در دین پیروی او میکردند بِرَحْمَةٍ مِنّا ببخشایش و بخشش از ما بر ایشان وَقَطَعْنا دابِرَ الَّذِينَ

كذّبوا

كَذَّبُوا و بریدیم بنیاد آنان را که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بِآیاتِنا بنشانهای ما یعنی ایشان را مستاصل ساختیم
و از بیخ بر کندیم وَما كانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند گرویدگان بوحدت معبود و رسالت هود علیه السلام
و کیفیت وقوع عقاب بر ایشان بر وجه اجمال بر این وجه بود که چون تمرد و عصیان ایشان بحد نهایت رسید حق تعالی
سه سال باران از ایشان باز گرفت و بعد از آن ابرهای سیاه بر ایشان فرستاد و آن ابر گرد اگرد وادی
ایشان فرو گرفت چون ابر را بدیدند بتصور آنکه باران خواهد بارید شاد شدند و همه در سایه آن جمع شدند
و آن بادی سیاه بود در آن بارهای آتش بر هر که وزیدی فی الحال او را هلاک کردی هفت شبانه روز این باد
بر ایشان مسلط شد چنانکه شتران گران بار را بر گرفتی و در هوا بردی و بر زمین زدی و از ایشان هیچکس را زنده
نگذاشت و هود با اهل ایمان در اول حال که آن باد سیاه دیدند دانستند که اثر قهر است از میان ایشان
بیرون رفتند و از آن نجات یافتند و تفصیل این قصه در سوره الاحقاف برخی از آن مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی
و بعد از قصه هود بیان قصه صالح علیه السلام و قوم او میکند و میفرماید که وَاِلىٰ ثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحاً و فرستادیم
بقبیله ثمود برادر نسبی ایشان را یعنی صالح و او را نسبت بثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح میرسید و چون برسالت
بر ایشان مبعوث شد قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ گفت ای گروه من بپرستید خدا را بوحدانیت ما لَكُمْ
مِنْ اِلٰهٍ نیست مر شما را معبودی که مستحق الوهیت باشد غَيْرُهُ بجز از وی قوم او بجهت کثرت عدد و مال
و توانایی تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح فرمود که چه میطلبید ایشان
اشاره بسنگی کرده گفتند ای صالح از این سنگ برای ما شتری بیرون آر مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح
فرمود اگر خدای من بدعای من این نوع معجزه بشما نماید بوحدانیت او اعتراف کنید گفتند آری و بدین سوگند
غلاظ خوردند صالح علیه السلام دعا کرد فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه بر آن وجه که طلب کرده بودند بیرون آمد
و در همان ساعت بچه از و متولد شد و مردمان در آن بنگریستند ایشان دست انکار را از آستین استکبار بیرون
کرده ایمان نیاوردند و این شتر در میان چراگاه ایشان میچرید و آب چشمه را یک روز آشامیدی و مقدار
آن شیر میدادی دیگر روز که آن بنگذشت و صالح بعد از این معجزه گفت ای قوم قَدْ جاءَتْكُمْ
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از نزد پروردگار شما که دلیلست بر کمال و قدرت
حق و صحت نبوت من هٰذِهِ ناقَةُ اللّٰهِ این شتر خدایست یعنی شتریست که حق تعالی بمحض قدرت
از سنگ بیرون آورده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه است و دلیلی بر صحت پیغمبری من فَذَرُوها

پس بگذارید این ناقه را تاکل فی ارض الله تا بخورد گیاه را در زمین خدای یعنی شمارا در خوردن آن هیچ رنجی
و نقصانی نرسد ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیاخذکم عذاب الیم پس فرا
گیرد شمارا عذابی دردناک واذکروا اذ جعلکم خلفاء یاد کنید نعمت خدای را چون گردانید
شمارا جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد وبوأکم فی الارض
و جای داد شمارا در زمین تتخذون من سهولها قصورا فرا میگیرند از زمینهای نرم کوشکها
برای تابستان وتنحتون الجبال بیوتا و سوراخ میکنید از کوهها و میسازید از سنگ خانهای زمستان
فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمت خدای را از تمکین در زمین و قوت کندن کوهها و ساختن
و پرداختن عمارتها ولا تعثوا فی الارض مفسدین و بغایت تباهی مجوئید در زمین و تباهی
و فساد کنندگان ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض کردند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید که
قال الملأ الذین استکبروا من قومه گفتند گروهی از بزرگان آنانکه تکبر و سرکشی کردند
از گروه صالح علیه السلام للذین استضعفوا مر آنانرا که ضعیف و عاجز میشمردند یعنی بیچارگان
و خوارشدگان لمن آمن منهم مر کسانی را که گرویده بودند از آن قوم اتعلمون ان
صالحا مرسل آیا می پندارید که صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار خود این
بر سبیل استهزا میگفتند قالوا انا بما ارسل گفتند آن ضعفای مؤمنین بدرستی که ما را با آنچیزی که صالح را
فرستاده اند از توحید و اخلاص و عبادت برای معبود بحق به مؤمنون بآن گرویدگانیم قال الذین
استکبروا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبران او انا بالذی آمنتم به بتحقیق که ما
بآنچیزی که شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم فعقروا الناقة پس پی کردند و کشتند ناقه را
باین وجه که قدار بن سالف را برین داشتند که او را بکشت وعتوا عن امر ربهم و سرکشی کردند از فرمان
برداری پروردگار خود که آن قوم صالح بود وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا بما
تعدنا ای صالح بیار آنچیز را که وعده میکنی و میترسانی ما را از عذاب ان کنت من
المرسلین اگر هستی تو از فرستاده شدگان براستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا
بسبب کشتن آن ناقه زلزله بعد از واقع شدن فریادی عظیم که از غایت هیبت و عظمت آن زمین بلرزه در آمد
فاصبحوا فی دارهم جاثمین پس بامداد کردند در سرای خود بر جای مردگان فتولی عنهم

پس روی بگردانید صالح از ایشان وقال یا قوم و گفت از روی تحسر و اندوه بر ایشان که ای گروه من
لقد ابلغتکم رسالة ربی بخدا که در رسانیدم بشما پیغام پروردگار خود که با دای آن مامور
بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت و از مثل این عذاب ترسانیدم ولکن
لا تحبون الناصحین و لیکن شما دوست نمیدارید نصیحت کنندگان و پیروی نمیکردید نیکوخواهان
خود را که از راه مهربانی شمارا بایمان میخواندند و از پیروی نفس و شیطان منع میکردند مرویست که سبب کشتن
ناقه صالح آن بود که پادشاه ثمود را زنی بود ملکا نام چون جمعی بصالح ایمان آوردند آن زن را
گذاشته شد وی در غضب شده زنی را که نام او قطام بود و معشوقه قدار بن سالف بود و زنی دیگر را
که نام او قبال بود و محبوبه مصدع طلب کرد و گفت با قدار و مصدع مجلس بیارائید و در اثنای شراب خوردن ایشانرا
برجوع ترغیب کنید و چون قصد مباشرت کنند بگوئید که تا ناقه صالح را نکشید اینصورت نیابید گفتند چنین کنیم پس
باین وسیله قدار و مصدع را بر قتل ناقه داشتند اول قدار تیری انداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت و مصدع
از عقب در آمد و تیغ برکشید و او را پی کرد ناقه بیفتاد و آوازی بلند کرد بچه او چون آواز مادر شنید
دریافت که او را کشتند بر بالای کوه برآمد و سه بار بانگ کرد و کوه شکافته شد و فرو رفت صالح گفت ای قوم
حرمت خدا را نگاه نداشتید اکنون مستعد عذاب شوید ایشان بر طریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد
شد صالح گفت عنقریب میرسد ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند صالح فرمود وعده عذاب سه روز است
و علامت این آنست که فردا پنجشنبه رویهای شما زرد میشود و روز جمعه سرخ میشود و روز شنبه سیاه پس از
میان قوم بیرون رفت ایشان چون روز پنجشنبه از خواب برخاستند رویهای خود را زرد یافتند دانستند
که صالح ما را راست گفته در قهر رفتند و هر چند در طلب صالح شتافتند که او را بدست آورده بکشند نیافتند و در
روز جمعه رویهای خود را سرخ یافتند یقین ایشان زیاده شد و در روز شنبه رویهای خود را چون قیر
سیاه دیدند پس باهم نشستند و کفن بخود کردند و حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان صبر و مشک بود و در
آسمان مینگریستند تا عذاب خدا از کدام جهت بایشان فرود آید چون روز بچاشت رسید آوازی از
آسمان برآمد که هر که در دنیا بود آن آواز بشنید و زمین از هول آن بلرزید و دلهای قوم ثمود از
هیبت و سطوت آن پاره پاره شد پس یکبار بر جای بمردند و در عقب آن صاعقه فرود آمد از آسمان
و همه را بسوخت و مرویست که صالح علیه السلام بعد از هلاک ثمود بمکه آمده عبادت میکرد تا متوفی شد ثعلبی که از مشاهیر

اهل سنت با پاینده خود از حضرت رسالت صلی الله روایت کرده که آنحضرت خطاب کرد با امیر المؤمنین علیه السلام و فرمود
که ای علی هیچ میدانی که بدبخت ترین پیشینیان چه کس است گفت الله و رسوله اعلم فرمود که آنکس است که
ناقه صالح را پی کرد و فرمود که بدبخت ترین پسینیان آنکس است که محاسن ترا از خون سر تو خضاب کند و مرویست
که هرگاه امیر المؤمنین صلوات الله علیه را ملال گرفتی و دلش تنگ آمدی محاسن مبارک بدست گرفتی و گفتی
چه بازمیدارد آن شقی ترین امت را از آنکه این محاسن سفید را بخون سر من سرخ کند و عجب حالیست که همچنانکه
قدار بن سالیف که ناقه را پی کرد باغوای زنی بود که قطام نام داشت ابن ملجم لعین نیز باغوای زنی که قطام
نام داشت آنحضرت را شهید کرد بعد از ذکر قصه صالح و ثمود بیان قصه لوط و قوم او میفرماید بقوله تعالی **وَلُوطًا**
و فرستادیم لوط بن هارون بن تارخ بن ناحور را که برادرزاده ابراهیم خلیل علیه السلام بود بقوم او آورده اند که
چون ابراهیم عم از بابل متوجه شام شد لوط که برادرزاده وی بود با او بود حق تعالی او را پیغمبری داد و باهل
مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم آن شهرها سدوم بود و لوط آنجا نزول فرمود و خلق را بخدا دعوت
کرد و بیست سال درمیان ایشان دعوت میفرمود و معجزات اظهار میکرد و از فواحش نهی میفرمود و یکی از فواحش
ایشان لواطه بود حق تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داده فرمود که ما فرستادیم لوط را **إِذْ قَالَ**
لِقَوْمِهِ در وقتی که گفت از روی انکار و تقریع مر گروه خود را یعنی قوم سدوم را که لوط درمیان ایشان
بود **أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ** آیا می آئید بدین خصلت قبیح و زشت یعنی لواطه که در نهایت قبح و زشتیست
مَا سَبَقَكُمْ پیشی نگرفته است بر شما آن فاحشه را یعنی پیش از شما این کار نکرده **مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ**
هیچکس از جهانیان و در خبر آمده که ابلیس بصورت امردی زیبا صورت بر آمده خود را بر ایشان عرض کرد ایشان
با او لواطه کردند و بآن عادت نموده این امر قبیح درمیان ایشان استمرار یافت و لوط با ایشان گفت **أَئِنَّكُمْ**
آیا شما و حفص آنکم میخوانند بحذف همزه اول یعنی بدرستی که شما **لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ** می آئید بمردان **شَهْوَةً**
مِنْ دُونِ النِّسَاءِ از جهت شهوت بدون زنان که مباح کرده شده اند **بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ**
مُسْرِفُونَ بلکه هستید شما گروهی اسراف کنندگان و از حد شرع و عقل در گذشتگان **وَمَا كَانَ جَوَابَ**
قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط در برابر این کلام **إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ** مگر آنکه گفتند با بنای جنس خود
بیرون کنید لوط را با دختران او و جماعتی که بوی ایمان آورده اند **مِنْ قَرْيَتِكُمْ** از ده خود که سدوم است
إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و پیروان او **أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ** مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند ازین عمل کریم

و درین باب با ما متفق نیستند **فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ** پس ما نجات دادیم لوط را که پیغامبر او را یعنی اهل بیت او را
و کسانی که باو گرویده بودند از عذاب نازل بر قوم او **إِلَّا امْرَأَتَهُ** مگر زن او که واهله نام داشت و کفر خود پنهان
میکرد و کفار را بر انکار و تکذیب لوط ترغیب مینمود **كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ** بود از باقی ماندگان
در دیار خود یعنی با لوط در بیرون رفتن از آن شهر متفق نشد و درمیان قوم هلاک شد **وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ**
مَطَرًا و باران بارانیدیم بر کفار قوم لوط بارانی و چه بارانی یعنی بارانی عجب که آن سنگها بود که بر قوم لوط
باریده شد **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ** در نگر ای بیننده ببصیرت چگونه بود سرانجام
و آخر کار گناهکاران و از حد برندگان در طغیان و عصیان مرویست که در شب لوط با مؤمنان از شهر بیرون
رفت جبرئیل بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن شهر کرد و از زمین هفتم برداشت و بآسمان برد چنانکه آواز
سگان و خروسان آن شهر اهل آسمان اول بشنیدند بعد از آن منقلب ساخت و این بعد از آن بود که سنگ بر ایشان
بارید از محمد بن اسحق نقلست که قوم لوط خداوند فواکه و اشجار بیشمار بودند غریبان از نواحی آمدندی و از ایشان
طلب فواکه کردندی و ایشان از ین حیثیت در رنج بودندی ابلیس علیه اللعنه بصورت امردی نزد ایشان آمد و گفت
اگر خواهید که از دست غریبان برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن با ایشان تعلیم داد پس باین عمل مشغول شدند
تا که همه برین امر مواظبت کردند آسمان و زمین و عرش الهی بجهت این عمل قبیح بخدای نالیدند حق تعالی از آسمان
سنگ بر ایشان بارانید و ایشان را بزمین فرو برد و درین که واجبست که فاعل و مفعول را بکشند هیچ خلافی نیست
واما نزد امام مخیر است میان آنکه بفرماید تا او را بتیغ بکشند یا دیواری بروی افکنند یا از بلندی او را بزیر
اندازند و اگر غیر محصن باشند صد تازیانه بزنند در خبر است که غلامی را نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه آوردند
و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان برین گواهی دادند حضرت بغلام گفت چه میگویی گفت
آری آنچه در حق من میگویند راستست فرمود چرا چنین کردی گفت برای آنکه مرا بلواطه اکراه میکرد مانع او
شدم فایده نداشت تا آنکه بقصد دفع او از خود کشته شد امیر علیه السلام گفت ترا نیز گواه می باید گفت من گواه
از کجا آورم که خواجه تنها در سرای خود در شبی تاریک و من مملوک او قصد من کرد و او را کشتم فرمود چون او را
زخم زدی از و لفظ توبه شنیدی گفت نه فرمود الله اکبر همین ساعت ظاهر شود که تو راست میگویی یا دروغ
پس فرمود در وی دید و قبر او را شکافید اگر در قبر بود غلام دروغ میگوید قصاصش کنید و اگر در قبر نبود درست
میگوید وی را رها کنید بعضی از روی تعجب گفتند که علی امروز حکم بر زندگان میکرد اکنون بر مردگان حکم میفرماید

پس رفتند و سر قرموی بر ایشان دادند و او را یافتند خبر بآنحضرت آوردند فرمود دست از غلام باز دارید که درین قول صادقست
گفتند یا امیرالمؤمنین این را از کجا گفتی فرمود که از رسول خدای شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند وقتی که از دنیا
بیرون رود حق تعالی او را با نزد قوم لوط برد تا آنجا با ایشان باشد و حشر او با آن طایفه باشد و بقیه قصه
لوط در میان سوره و آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از ان از قصه شعیب خبر میدهد که وَإِلَىٰ مَدْيَنَ
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود برادر ایشان را در نسب که شعیب
بود و او پسر میکیل بن یشجر بن مدین بود و او را خطیب الانبیا میگویند بجهت حسن محاورت و مراجعت او با قوم قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدای را که خداوند شماست مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را
هیچ خدای بحق جز او قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از نزد پروردگار شما
و معجزه او همان عصای موسی بود که چون مار قصد گوسفندان کردی اژدهایی شدی و او را دفع کردی و در شب
پاسبانی کردی مانند شمع روشن بودی و آنچه مرغوب موسی بودی از جنس فواکه و طعمه از و پدید آمدی چه این عصا
از شعیب باو رسیده بود و این نوع معجزات از و صادر میشد پس معجزه او همان معجزه موسی بود که از عصا ظاهر
میساخت و نیز موسی را وعده داده بود که گوسفندان تو هر ولدی که آرند سیه سفید باشد و رنگ دیگر نباشد و بهمین صورت
بهمان کیفیت صدور یافته اولاد گوسفندان موسی سیه سفید بودند نه غیر آن و مرویست که از جمله معجزه شعیب
آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی تا شعیب بآسانی بر بالای آن بر آمدی و او مبعوث شده
بود باهل مدین و اهل ایکه و علت که هر یک از قوم او را دو کیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان
بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ایشان را
گفت که من بشما از خدای میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ پس تمام و درست
سازید آلت کیل و وزن را و یا راستی و رزید و سویه مرعی دارید در کیل و وزن وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ
و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان یعنی حقوق ایشان را کم مکنید و در خرید و فروخت خیانت مکنید وَلَا تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا و فساد مکنید بکفر و خیانت و ظلم در زمین پس از اصلاح حق تعالی
آن را ببعث انبیا و انزال کتب و پس از انکه پدران شما اصلاح آن میکردند بتمام نمودن کیل و وزن ذَٰلِكُمْ
عمل کردن شما بانچه شما را بآن میفرماییم و اجتناب شما از آنچه نهی میکنیم خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
بهتر است مر شما را اگر هستید گروندگان چه قبول اعمال و ترتب ثواب بران فرع ایمانست بخدا و رسول او و مراد بخیریت

زیادتی مطلقه است نه نسبت بآنچه میکردند از نقص کیل و وزن چه صلاح در ان نیکویی نیست و چون قوم شعیب در شهرها
بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زنی کردندی بطریق باج و مقتا از مردمان مال بستاندندی
از انجهت بعد از منع ایشان از بخس و نقص کیل و وزن نهی ایشان کرد از راه زنی و تعدی در اموال
غیر و فرمود که وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ و منشینید بهر راهی که بجهت مال بیم دهید
مردمان را وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارند از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا
عِوَجًا آنکس را که ایمان آورده است بخدا و میجویید این راه را کجی یعنی طلب بطلان آن میکنند بانداختن
شبهای باطل و یا وصف آن میکنند بباطل و کجی برای مردمان وَاذْكُرُوا و یاد کنید خدای را بر خود إِذْ كُنتُمْ
قَلِيلًا چون بودید اندکی در عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال
و اولاد شما مرویست که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بخواست حق تعالی ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر
گردانید و شعیب علیه السلام اینجا این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ و بنگرید که چگونه بود سرانجام تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند و
از ان عبرت گیرید وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ و اگر هست چنانچه گروهی از شما آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ
بِهِ گرویده اند بآنچیزی که فرستاده شده ام وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا و گروهی دیگر از معاندان و جاحدان
نگرویده اند فَاصْبِرُوا پس صبر کنید و شکیبایی ورزید در اطاعت خدای ای جفای قوم حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ
بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای میان ما و ایشان بنصرت اهل حق بر اهل باطل وَهُوَ خَيْرُ
الْحَاكِمِينَ و خدایست که بهترین حکم کنندگانست و در حکم او میل و مداهنه نیست و گویند خطاب با کفارست و صبر
بمعنی انتظار یعنی ای کفار چون به نبوت من معترف نمیشوید و منکر وید پس منتظر باشید که خدای تعالی مبطلان را
هلاک کند و بعذاب ابدی رساند و اهل حق را نجات دهد و بهشت جاودانی در آرد قَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ گفتند آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای از گروه شعیب بعد
از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا و آنانکه گرویده اند با تو از دیه خود أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا یا آنکه عود کنید
در کیش ما که کفر است یعنی میان ما و شما یکی ازین دو امر خواهد بود یا اخراج شما از دیه ما و یا عود شما
در کفر شعیب در جواب ایشان قَالَ گفت از روی انکار أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ اگر چه هستیم ناخواهان

یعنی چگونه بطوع و رغبت خود بادین شما آییم و حال آنکه ما از کار بهیم بجهت آنکه بطلان آنرا شناخته ایم مگر که شما بجبر و قهر خواهید که ما را
بادین خود آرید قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بدرستی که افترا کرده باشیم و بربافته بر خدای دروغ را إِنْ عُدْنَا
فِي مِلَّتِكُمْ اگر باز کردیم ما در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ پس از آنکه رهانیده است ما را خدای
مِنْهَا بایضاح ادلهٔ هادیه وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا و نشاید و روا نباشد ما را آنکه باز
کردیم بکفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای که رَبُّنَا پروردگار ماست این استثنی از برای قطع طمع
ایشانست در عود بملت ایشان چه آنرا متعلق گردانیده است بر چیزی که محالست که ارادهٔ الهی بآن تعلق گیرد زیرا
که ارادهٔ کفر قبیحست و قبیح بر و سبحانه محالست و مخلص معنی آنست که همچنانکه محالست که ارادهٔ حق تعالی تعلق گیرد
بکفر یا محالست که ما عود کنیم بملت شما وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا و رسیده است پروردگار ما بهمه چیزی
از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزها که از جملهٔ علم اوست بعاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر
یا او اعلمست بصلاح و فساد و ملت ما و ملت شما عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای تعالی توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان
و تخلص ما از اشرار و کار خود را با و باز گذاشتیم یعنی شعیب روی از معاندان برتافت بمناجات حضرت مجیب الدعوات
توجه فرمود و گفت رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ ای پروردگار ما حکم فرما میان ما و
میان گروه ما براستی یعنی ظاهر گردان امر ما را تا محق از مبطل متمیز گردد وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین
حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند گروهی از اشراف قبیله آنانکه کافر شدند بخدای مِنْ
قَوْمِهِ از گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر پیروی کنید شعیب را در سلوک او و طریق او و دین خود را
بگذارید إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید آنهنگام لَخَاسِرُونَ زیان کاران و زیان زدگان که دین قدیم را
گذاشته و بدین محدث بگروید القصه ایشان پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ
الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله مراد صیحهٔ عظیمهٔ جبرئیل است که از هیبت و سطوت صدای آن زمین
بلرزه در آمد و همه هلاک شدند فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس گشتند در شهر و منزل خود بروی در افتادگان
و فرو مردگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی روح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا
آنانکه تکذیب کردند شعیب را گوییا هرگز نبودند در ان شهر یعنی همه مستاصل شدند بروجهی که گوییا هرگز در ان
شهر اقامت نکرده اند الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ
بودند ایشان زیانکاران در دنیا بهلاکت و در عقبی بعقوبت از ابن عباس رض روایتست که عذاب قوم شعیب برین وجه بود

که حق تعالی دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و شعبه از حرارت آن با ایشان رسید نفسهای ایشان نزدیک بانقطاع
رسید هر چند که در سردابها و جاهای خنک میرفتند فایده نمیکرد و آخر ابری بر ایشان فرستاد که ازان
باد خنک میوزید چون خنکی باد و سایه بدیدند بآنجا شتافتند و خورد و بزرگ پناه بآن آوردند و این ابر تمام
شهر ایشانرا فرو گرفت پس آتشی ازان ابر ریزان شد و زمین بزیر ایشان بجنبش در آمد و فی الحال بر جای خود
مردند فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس بگردید و اعراض کرد از ایشان شعیب وَقَالَ و گفت بر وجه تحسر بر هلاکت
ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي بدرستی که رسانیدم شما را پیغامهای
پروردگار خود را وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد ازان تسلیهٔ خود داده
از تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ پس چگونه اندوه خورم و غمناک
شوم بر هلاکت گروهی که کافر بودند و مرا تصدیق نکردند و سزاوار این عذاب بودند و گویند چون شعیب
مقدمات عذاب بدید عزم خروج کرد ازان شهر و در وقت بیرون رفتن این سخنان را با قوم خود گفت و حق تعالی
بعد از بیان هلاک شدن مکذبان و کفار قریش را تهدید میفرماید بقوله وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ و نفرستادیم
در هیچ شهری و دیهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری را که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر که گرفتیم
اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ بسختی و تنگی و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید
که زاری کنند و از روی مذلت و عجز تصدیق پیغمبر خود کنند تا آن بلا از ایشان رفع شود و چون ازین متنبه نشدند
و ایمان نیاوردند و ایشانرا بعطا و راحت امتحان کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ پس بدل
کردیم بجای بلا و مرض و شدت و تنگی و محن الْحَسَنَةَ سلامتی و راحت و صحت و فراخی حَتَّى عَفَوْا تا
وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال انجا نیز اعانت کفران کردند و ایمان نیاوردند وَقَالُوا و گفتند
در حین تبدیل شدت براحت و ضیق معیشت بنعمت که این هر دو حالت از طبیعت روزگار است و گردش فلک
دوّار قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ بدرستی که رسید پدران ما را نیز سختی و شادی یعنی در زمان
گذشته نیز گاهی تنگی بود و وقتی فراخی و زمانی صحت و هنگامی غم و بیماری این نه بسبب کفر و ایمان است
پس بطریقهٔ خویش راسخ خواهیم بود و ازان بر نخواهیم گشت و چون ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ
بَغْتَةً پس ما گرفتیم ایشانرا ناگاهان بی مقدمهٔ عذاب و نشانهٔ عقوبت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و
ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و شدت این نوع عذاب بیشتر است از آنکه اول مقدمات آنرا دیده

باشند و نزول عقوبت را دانسته ولو ان اهل القری و اگر چنانچه آن دهها مذکوره که بعذاب مستاصل شدند
آمنوا واتقوا بگرویدندی بوحدانیت خدای و پرهیزکاری کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لفتحنا
علیهم برکات من السماء هر آینه میگشادیم بر ایشان و میدادیم ایشانرا برکتها و زیادتیها از آسمان
والارض و زمین یعنی فراخ میکردیم انواع نعمت را بر ایشان و بر وجه سهولت از اطراف و جوانب بایشان
میرسانیدیم و گویند مراد باران و نباتاتست یعنی باران بسیار بایشان میفرستادیم و زراعات و اشجار بسیار
برای ایشان میرویانیدیم ولکن کذبوا ولیکن ایشان تکذیب میکردند رسولان خود را فاخذناهم
بما کانوا یکسبون پس گرفتیم ایشانرا بعذاب استیصال بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی
بعد از ان بر سبیل انکار و تفریع میفرماید که افامن اهل القری آیا ایمن شدند مکیان و حوالی آن ان
یاتیهم باسنا آنکه بیاید بایشان عذاب ما بیاتا در حالت شب بروز آوردن وهم نائمون و حال
آنکه خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بایشان اوامن اهل القری ان یاتیهم باسنا
ضحی وهم یلعبون آیا ایمن شدند اهل مکه آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در وقت چاشت و حال آنکه
ایشان بازی کنند یعنی در سود او معامله دنیویه که بازیچه غافلانست مشغول باشند افامنوا مکر الله
تا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای مراد بمکر خدا استدراج بندگانست و گرفتن او ایشانرا بر وجهی که ندانند
فلا یامن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا القوم الخاسرون مگر گروهی زیانکاران
که بجهت کفر و نفاق و ترک نظر و اعتبار بر وجه عناد و لجاج زیان کردند و زیان زده هر دو عالم باشند چه اهل عصمت
و تقوی ایمن نیستند از نزول عذاب بر عاصیان اولم یهد للذین یرثون الارض آیا راه ننمود
مر کسانی را که میراث گرفتند زمین را یعنی متمکن شدند من بعد اهلها از پس هلاک اهل آن مراد کفار
زمان حضرت رسالتست که در دیار امم ماضیه نشسته اند و متروکات ایشان را بتصرف خود در آورده اند یعنی آنحال
ایشانرا راه هدایت و راهنمونی نکرد و روشن نساخت ان لو نشاء اصبناهم و آنکه شان ما اینست که
اگر خواهیم برسانیم بایشان بذنوبهم جزای گناه ایشانرا یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانکه پیشینیان
ایشان را ونطبع علی قلوبهم و مهر خذلان نهیم بر دلهای ایشان و نظر لطف و توفیق از ایشان باز داشته
ایشان را در ضلالت و غوایت خودشان باز گذاریم تا بمثابه کسانی شوند که گویا بر قلوب ایشان مهر نهاده اند
فهم لا یسمعون پس ایشان هیچ خبری را بجهت آن نمیشنوند از روی فهم و عبرت و گوش دل ایشان سخن حق را

در نمی یابد

در نمی یابد با آنکه علامتی در دل ایشان وضع کنیم تا فرشتگان بدانند که ایشان از غایت عناد تفکر نمیکنند در صنایع و آیات
قدرت ما پس آن علامت ایشانرا لعن کنند بعد از ان جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله میفرماید که تلک القری
آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نقص علیک من انبائها
خوانیم بر تو بعضی از خبرهای آن ولقد جاءتهم رسلهم بدرستی که آمد باهالی آن دهها پیغمبران ایشان
چون هود و صالح و لوط و شعیب علیه السلام بالبینات بمعجزات روشن و دلایل واضحه فما کانوا لیؤمنوا
پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسولان بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از
آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و عناد و جحود خود و تصدیق نکردند و تکذیب و عناد از ان بر نگشتند کذلک
همچنانکه مهر خذلان نهاد بر دلهای آن کافران گذشته یطبع الله علی قلوب الکافرین مهر خذلان
نهاد خدای بر دلهای کافران که علم او تعلق گرفته بعدم ایمان سیاه و تیره شد تا غایتی که گویا مهر بر ان
واضح شده و مانع شده که سخن حق را در نیابند وما وجدنا لاکثرهم من عهد و نیافتیم مر بیشتر
امم مذکوره را وفای عهد یعنی عهدی که در زمان خوف و مضرت و شدت میکردند که اگر ازین بلیت و معصیت
نجات یابیم ایمان آریم اکثر آن وفا نکردند وان وجدنا اکثرهم لفاسقین و بدرستی که ما
یافتیم اکثر ایشانرا شکنندگان عهد و پیمان و قید اکثر بجهت آنست که اندکی از ایشان بدایره اسلام در آمدند
ثم بعثنا من بعدهم موسی پس بر انگیختیم از پس این پیغمبران موسی بن عمران را
بایاتنا الی فرعون بمعجزاتی که او را داده بودیم بسوی فرعون وملائه و اکابر قوم او
فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن معجزات و وضع رسوخ کفر کردند در موضع ایمان
فانظر کیف کان عاقبة المفسدین پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق چگونه بود
آخر تباه کاران که غرق شدند آورده اند که فرعون چهار صد سال عمر داشت و درین مدت وی را تبی و بیماری
عارض نشد و گفته اند که هر چهل روز یکبار او را قضای حاجت واقع شدی و او را اشغال آن و آب بینی نبودی و اگر
نادرا وقوع یافتی از قوم پنهان کردی و بیشتر طعام او موز بودی تا وی را فضله کمتر باشد و دعوی خدایی
کرد مردم باو بگرویدند تا آنکه طغیان او بنهایت رسید و موسی ع چون از مصر فرار نمود بجهت کشتن قبطی چنانکه
در سوره القصص مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بدین آمده بصحبت شعیب رسید و دختر او را که صفورا نام داشت
بعقد نکاح در آورد و عزم مراجعت کرد بمصر در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت نبوت یافت و معجزه عصا

و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانکه تفاصیل این قصه در آیات این سوره و سورهٔ دیگر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حق سبحانه و تعالی
حکم کرد که بمصر باز رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی استدعا
کرد تا او سبحانه حضرت هارون را وزیر او کردانید و هر دو بمصر در آمدند و مدتی بر در سرای فرعون معتام کردند حاجبان بارکاه
نمیکذاشتند که با فرعون ملاقات کنند چه ایشان در نهایت فقر و درویشی بودند و جامهٔ کهنه پوشیده بودند و در
خبر است که موسی را جامهٔ پشمینه بود و کلاه پشمینی بر سر و رسنی از موی بافته در میان بسته و نعلین در پای کرده و عصا
بدست کرفته و هارون نیز همچنان و بعد از مدتی متمادی روزی مسخرهٔ فرعون برسبیل ترغیب نام ایشان را نزد فرعون
مذکور ساخت برین وجه که در بازار سخنی عجیب شنیده بود با فرعون کفت که من در بازار سخنی عجیب شنیدم و عجیب تر ازین
آنست که مدتیست که دو مرد بر در این سرای معتام کرده اند و میکویند ما پیغمبران خدائیم و خدای ما را نزد
فرعون و قوم او فرستاده تا بوحدانیت خدای و نبوت ما ایمان آرند و تابع ما شوند فرعون کفت این چه سخنست
که میکویی بجد میکویی یا بهزل کفت بهزل نمیکنم و بر وجه تحقیق و جد میکویم و اکنون که نزد تو می آمدم کفتند که فرعون را
بکوی که ما رسولان خدائیم ما را راه ده تا پیغام خدای بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید بترسید و رنک و
رویش متغیر شد و کفت ایشان را در آرند تا ببینم چه میکویند چون ایشان در آمدند نزد فرعون بایستادند فرعون
روی بموسی کرد که تو چه کسی موسی علیه السلام آغاز دعوت کرد **وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ
مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ** و کفت موسی ای فرعون بدرستی که من فرستاده شده ام از نزد پروردکار عالمیان
بسوی تو و قوم تو فرعون کفت این را بر وجه حقیقت میکویی یا بهزل میکنی موسی فرمود که **حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن
لَّا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ** سزاوارست بر آنکه نکویم بر خدای مکر سخن حق و درست یعنی واجب و لازمست
بر من که بکویم سخن حق را نه هزل و باطل فرعون کفت برین مدعا هیچ حجتی داری موسی فرمود که **قَدْ
جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ** بتحقیق که آورده ام بشما حجتی روشن و معجزهٔ ظاهر از نزد پروردکار
شما که بر صحت رسالت من کواهست و آن عصا و ید بیضاست **فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** پس بفرست
با من فرزندان یعقوب را و دست از خدمت کردن ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای ایشان بوده
باز کردند و سبب آنکه فرعون بنی اسرائیل را به بندکی میکرفت آن بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود
بمصر آمد و هم آنجا قرار کرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیه السلام بار را دران در کذشتند و
ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد

پس چون

پس چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف و کزاف **أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ** کشاد
و چون بنی اسرائیل دعوی او قبول نکردند کفت پدر شما بندهٔ درم خریدهٔ ما بود و شما بنده زادکان مائید
پس ایشان را به بندکی کرفت تا وقتی که موسی مبعوث شد کفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار **قَالَ
إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ** کفت فرعون اکر هستی تو در دعوی که خود آوردهٔ معجزه و حجتی را از نزد خدای خود
فَأْتِ بِهَا بیار آن را و بمن نما **إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اکر هستی از راست کویان در اینکه دعوی میکنی
و میکویی که من فرستادهٔ خدا ام **فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ** پس بیفکند موسی عصا را از دست خود **فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ
مُّبِينٌ** پس آنچنان آن عصا بعد از انداختن اژدهایی شد ظاهر و هویدا دهن کشاده و میان لب زیرین
و بالایین او هشتاد کز بود لب زیرین را بر زمین نهاد و لب بالا را بر کنکرهٔ قصر فرعون و روی بجانب تخت آورد
ملازمان بارکاه بکریختند و فرعون نیز روی بهزیمت نهاد و در روایت آمده که بر بالای تخت حدث کرد
و در آن روز چهل بار از و حدث واقع شد با آنکه هر چهل روز یکبار حدث کردی و در ازدحام خلایق هنکام
فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند فرعون نعره زد که ای موسی سوکند میدهم ترا بدان خدایی که فرستادهٔ
او یی و بحق رضاع و تربیت که مراست که عصای خود را بکیر تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو وا
کذارم پس موسی سر اژدها بکرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سر تخت خود بنشست و کفت یا موسی هیچ معجزهٔ
دیکر داری موسی کفت آری پس دست راست بکریبان کرد و یا در زیر بغل جیب خود در آورد **وَنَزَعَ يَدَهُ**
و بیرون کشید دست خود را **فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ** پس آنجا بود دست او سفیدی که در غایت کمال بود
لِلنَّاظِرِينَ مر نکرندکان و نظاره کنندکان را یعنی سفیدی خارج از عادت که بجهت آن جمیع نظر
کنندکان از روی تعجب دران مینکریدند و بصحت پیوسته که موسی کندم کون بود و چون دست در کریبان کرد و بیرون
آورد نور آن بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کرد و بقول اصح این عصای آدم بود که از بهشت
بیرون آورده بود و بطریق میراث در میان اولاد او دایر بود تا آنکه بشعیب رسید با چهل عصای دیکر که از آبای
او باو رسیده بود و در وقتی که موسی را اجیر خود ساخته وی را کفت درین خانه رو و عصای از آنجا برای خود بردار
موسی بدانجا رفت و این عصا بدست او آمد چون نزد شعیب آورد کفت این را بنه و عصای دیکر بکیر همان
عصا بدست او آمد تا سه نوبت این صورت واقع شد و چون مرتبهٔ چهارم بدست وی آمد شعیب دانست که در تحت این
حکمتی هست پس آن را باو باز کذاشت و حق تعالی آن را معجزهٔ او ساخت و در روایت آمده که همه انبیا عصا در دست

نکه میدانشند و از حضرت رسالت مرویست که عصا بدست گیرید که آن روش پیغمبرانست و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که هر که بسفر رود و با او عصایی از بادام تلخ باشد و در وقت بیرون رفتن وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بخواند تا
بقوله وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ حق تعالی او را ایمن گرداند از هر درنده ضرر رساننده و از هر دزد و ستم کننده
و از هر جانور زهردار گزنده تا آنکه مراجعت کند بخانه خود با او هفتاد و هفت فرشته بود که در پیش و پس وی روند
و او را محافظت کنند و از برای وی استغفار کنند تا بمنزل خود آید و آن عصا را از دست بنهد القصه فرعون چون
این دو معجزه از موسی مشاهده کرد خواست که ایمان آرد هامان که وزیر او بود برخاست و گفت ای فرعون مدتیست
که دعوی خدایی میکنی و عالمی مسخر کرده و پرستش خود خوانده و همه عبادت تو میکنند اکنون بنده کی خواهی کرد و پیرو
بنده خواهی بود این امر شنیع و قبیحست پس فرعون موسی را گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی گفت چنین باشد و چون
موسی از نزد فرعون بیرون آمد حق تعالی بوی وحی کرد که فرعون را بگوی اگر ایمان بمن آری این پادشاهی تو
مسلم دارم و جوانی و قوت بتو باز دهم چون موسی علیه السلام این پیغام بگذارد فرعون این صورت بهامان باز گفت
هامان گفت او مردی ساحرست تواند که این فعل ازو صادر شود اما یک روز که این قوم ترا پرستش کنند بهمه ملک
جهان می ارزد و بعد از آن گفت من هم توانم که ترا جوان سازم پس بفرمود تا وسمه بیاوردند و موی فرعون را
بآن خضاب کردند همه سیاه شد فرعون باین فریب خورد و حق تعالی ازین خبر میدهد قَالَ الْمَلَأُ مِنْ
قَوْمِ فِرْعَوْنَ گفتند بزرگان از قوم فرعون یعنی هامان و اتباع او إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ
عَلِيمٌ بدرستی که این موسی جادو کننده ایست دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها سازد و دست گندم گون را
ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ میخواهد که بیرون کند همه شما را از زمین شما که
مصرست و ولایت و حکومت آنرا به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
پس شما چه میفرمایید مرا و تدبیر این امر چیست تا بدان عمل کنم قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ گفتند تاخیر کن حکم او را
و مهلت ده او را و برادر او را که هرونست و شتاب زدگی مکن وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ و بفرست
در شهرها که حوالی مصرست گروهی که فراهم آرندگان و جمع کنندگان ساحران باشند يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ
عَلِيمٍ تا بیارند هر ساحری را بتو همه ساحران که دانا باشند و حاذق در فن سحر مرویست که در هیچ قرنی بمقدار
ساحر نبود که در عهد موسی و سیاطی در تفسیر خود آورده که در قلمرو فرعون دو برادر بودند که ایشان را در فن ساحری
مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید با مادر خود گفتند قبر پدر ما را بما بنما مادر ایشان چنان کرد

ایشان پدر خود را آواز دادند که ای پدر ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی سلاح و لشکر و کار بر او
آورده اند و ایشان را عصاییست که چون می افکنند اژدها میشود و هرچه پیش او می آید میخورد و فرعون دعوی آن کرده
که ما را معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که در وقتی که در خواب میروند آن عصا همان
اژدها میگردد یا نه اگر اژدها میگردد بدانید که جادو نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب شد سحر او اثری ندارد و چون
برین منوال شد شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود پس برادران با شاگردان و مصاحبان
که دوازده ساحر بودند و سدی گفته که سی و اند هزار بودند و بروایت ابن عکرمه هشتاد هزار و در روایت ابن
المسیب گوید هشتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ و آمدند
جادوان بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بفرعون افتاد قَالُوا
أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا گفتند آیا ما را مزدی باشد و حفص بحذف همزه اول خوانده یعنی البته ما را مزدی بزرگ
باشد إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
گفت فرعون آری شما را مزدی بسیار باشد و بدرستی که باشید شما از نزدیکان و خواص من که هرگاه خواهید بی اذن از
حاجب نزد من آیید و هرچه خواهید و طلبید اجابت کنم در این دلالتست بر عجز فرعون از مقاومت بر موسی چه احتیاج
او بساحران جهت عجز و ضعف او بود آورده اند که مهتران این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر را که
سادور و غادور میگفتند و دو دیگر حطط و مصفی و این چهار تن را نیز مهتری بود نام او شمعون چون بمصر
آمدند سادور و غادور در واقعه سؤال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی
و اژدها شدن عصا استفسار کردند معلوم شد که هرگاه موسی در خوابست و عصا اژدها شده پاسبانی میکند
ایشان را دغدغه در خاطر افتاد و آنرا پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون موسی را طلبید و مقرر شد که با ساحران
معارضه کند ساحران عصاها و ریسمانها را بمیدان آوردند و این مجمع در زمین اسکندریه بود خلایق عالم
و تمامی لشکر آنجا جمع شده بودند فرعون بر بالای تخت خود بتفرج نشست و آن هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف
کشیدند و موسی و هرون بر یک جانب بایستادند پس ساحران بطریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا
أَنْ تُلْقِيَ گفتند ای موسی یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ
و یا آنکه باشیم ما افکنندگان ریسمانها و عصای خود را قَالَ گفت موسی از روی تخلقی که انبیا را می باشد یا
از روی تهدید أَلْقُوا بلکه شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آنهنگام که بیفکندند ساحران آنچه ساخته بودند

یعنی ریسمانهای بزرگ مجوف تافته بودند و بقیر و چوبهای دراز امیان تهی ساخته و اندرونهای آن چوبها و رسنها
پر از سیماب کرده بعد از انداختن چون حرارت آفتاب بآنجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن ریسمانها و چوبها بشکل
مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و بآن تلبیس سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ
عَظِيمٍ جادویی کردند بر چشمهای مردمان و آوردند بآنجا جادویی بزرگ در فن خود وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ
مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و وحی کردیم با موسی آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی آنرا بیفکند اژدهایی شد
سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار دست و پای سطبر و کوتاه و دنبالی دراز بر هیچ چیز نمیرسید مگر که آنرا فرو می برد و پای
بر هیچ چیز نمینهاد مگر که خورد میکرد و از دهنش آواز مهیب بیرون می آمد مویهای پشت چون نیزه و دندانها چون
سندان فراخی دهن او دوازده گز فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ پس ناگاه که عصا اژدها شده بود
فرو میبرد آنچه تزویر کرده بودند و بدروغ بتخلیل مینمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود چون همه ریسمانها و چوبهای
ایشانرا فرو برد و بنظاره کیان آورد مردمان بگریختند و دوازده هزار مرد در ان انبوهی هلاک شدند فرعون
منهزم شد و بیفتاد و بیهوش گشت پس موسی عصا را بگرفت همان عصا شد و حق تعالی آن ریسمانها و چوبها را معدوم
گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد امر حق و پیدا آمد راستی موسی وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و
باطل و زایل گشت آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه جادویان گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای
ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادویان و یاران فرعونیان هُنَالِكَ آنجا که موسی غالب شد
وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ و باز گشتند از ان موضع خوار شدگان و منهزمان و چون ساحران دانستند که این صورت
بالای سحر است و معجزه و خارق عادتست و فوق قدرت بشر از کفر برگشتند وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ
و افکنده شدند آن ساحران بر رویهای خود در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدا را بوحدانیت و چون بسجده
افتادند قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گفتند ایمان آوردیم بپروردگار عالمیان رَبِّ مُوسَىٰ
وَهَارُونَ پروردگار موسی و هرون تخصیص این بعد از تفهیم جهت رفع توهم است که ایشان رب العالمین
اراده فرعون کرده باشند مرویست که اول سادور و عادور و حطط و مصفی که رؤسای ایشان بودند ایمان
آوردند و دیگران متابعت ایشان کردند قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با ساحران از روی انکار آمَنْتُمْ
بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ آیا ایمان آوردید بموسی یا بخدای او پیش از انکه دستوری دهم شما را در ان
إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ بدرستی که این عمل تدبیریست که شما ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر

پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی این حیله ساخته اید لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا
تا بیرون کنید ازین شهر اهل آنرا که قبطیانند و این ملک و مملکت خالص شود مر شما را و بنی اسرائیل را فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید جزا و سزای این را که از جانب من بشما رسد و آن اینست لَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ هر آینه ببرم دستهای راست شما را و پای چپ شما را
یا بعکس از خلاف یکدیگر ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس بر درخت کشم و بر دار بیاویزم همه شما را
تا دیگران عبرت گیرند مرویست که اول کسی که بقطع و صلب امر کرد فرعون بود قَالُوا گفتند ساحران
که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که بمرگ مشتاق تریم از اشتیاق تشنه بآب زلال زیرا که بسبب
مرگ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود یعنی بمثوبات عظیمه و درجات رفیعه مُنْقَلِبُونَ باز
گردندگانیم پس چرا خواهان آن نباشیم وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا و تو منکر نمیشوی از ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّا
أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا مگر آنکه بگرویدیم بنشانهای آفریدگار خود لَمَّا جَاءَتْنَا آنهنگام که آمد بما و
مشاهده آن کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون بگردانیدند و متوجه حق سبحانه و تعالی شده گفتند رَبَّنَا
أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا ای پروردگار ما بریز بر ما و افاضه کن شکیبایی را درین بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا
مُسْلِمِينَ و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم عجب از حال این جماعت که بامداد کافر بودند و چاشتگاه
ساحر شدند و در سحر اظهار مبالغه کردند و سوگند میخوردند بعزت فرعون و نماز پیشین مؤمن شدند و نماز دیگر شهید
کشته به تیغ جفای فرعون که قطع دست و پای ایشان کرد و بر دار کشید و نماز شام ببهشت رسیده بودند
مرویست که چون ساحران ایمان آوردند ششصد هزار از بنی اسرائیل بدایره ایمان در آمدند و منقاد
موسی شدند وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ و گفتند از اشراف و اعیان گروه فرعون و
ملازمان او بر وجه انکار که ای فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری
موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را از تو بر میگردانند
وَيَذَرَكَ و میگذارد ترا موسی یعنی ترک پرستش تو میکند وَآلِهَتَكَ و دست باز میدارد از پرستش خدایان
تو مرویست که فرعون مردمان را بپرستش خود میفرمود و خود ستارها می پرستید و اصح آنست که او بصورت خود بتان
ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده که این را بپرستید تا شما را بمن نزدیک گرداند و ازین جهت میگفت أَنَا
رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ این خدایان خوردند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تخت گاه فرعون او را تحریص کردند بر قتل موسی

وقوم او فرعون چون دانست که بر قتل موسی قادر نیست قال گفت در جواب ایشان سنقتل ابناءهم
ونستحیی نساءهم زود باشد که باز بر سر عمل خود رفته بکشیم مردان ایشان را و زنده بگذاریم زنان ایشان را
تا خدمت ما کنند همچنانکه پیش ازین میکردند وانا فوقهم قاهرون بدرستی که ما بر ایشان قاهرانیم
و غالبان و همه ایشان مقهور ما اند چون اتباع موسی این سخن شنیدند مضطرب گشتند و بطریق استعانت روی
بموسی آوردند و بعد از مشاهده اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی گروه خود را بر وجه تسلیه
استعینوا بالله واصبروا یاری خواهید از خدای و صبر کنید بر آنچه بر شما کنند ان الارض لله
بدرستی که زمین مر خدای راست یورثها من یشاء من عباده و میراث میدهد هر که را میخواهد از بندگان
خود والعاقبة للمتقین و سرانجام نیکو که ظفر و نصرتست در دنیا و بهشت نعیم در عقبی پرهیزکارانراست
و این دو سه روزه دولت که فرعونیان دارند عنقریب زوال پذیرد بنی اسرائیل باز آغاز شکایت کرده قالوا
گفتند از روی توجع و ایذا یافتن از فرعونیان اوذینا رنجانیده شدیم یعنی قبطیان ما را میرنجانیدند و ایذا
میکردند و میکشتند من قبل ان تاتینا ومن بعد ما جئتنا پیش از آنکه تو بیایی بما و ایذا
میکنند بما پس از آنکه تو آمده و همیشه ما را کارهای پرمشقت میفرمایند و در قتل تو شده اند قال گفت موسی هیچ غم
مخورید و جزع مکنید عسی ربکم شاید پروردگار شما یعنی طمع میدارم و امیدوارم از و ان یهلک عدوکم
آنکه هلاک کرداند دشمن شما را که فرعونست و قوم او و در مجمع گفته که عسی بمعنی وجبست یعنی بر خدا واجب و لازمست
که دشمن شما را هلاک کرداند ویستخلفکم و خلیفه کرداند شما را یعنی جانشین سازد شما را بعد از هلاک ایشان
فی الارض در زمین مصر فینظر کیف تعملون پس ببیند خدا را که علم او تعلق گیرد بوقت رحمت
و راحت و دولت که چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شرک و طاعت و معصیت تا شما را فراخور آن جزا
دهد پس بیان مقدمات هلاک دشمنان میکند بقوله ولقد اخذنا آل فرعون بالسنین و هر آینه
گرفتیم تابعان فرعون را بقحط و تنگی و خشک سالی ونقص من الثمرات و بنقصان بعضی از میوهای ایشان
لعلهم یذکرون شاید ایشان پند گیرند که این بجهت کفر و شامت معاصی ایشانست و از آن باز
گردند و بقیاد او امر الهی کنند ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم الحسنة پس چون آمدی ایشانرا نیکویی
از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم وان تصبهم
سیئة اگر رسیدی بایشان بدی چون قحط و بلا یطیروا بموسی ومن معه فال بد

میگرفتند بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد حق تعالی جمیع
این گفتار را بر ایشان رد کرد و گفت الا آگاه باشید که آنچه بموسی حواله کرده اند و گفته اند که از شامت ویست
چنان نیست انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزد خدایست و
آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته اند و بحضرت او عرض کرده و شامت آن عملها بایشان رسیده
نه بشامت موسی ولکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد
از مکاره و اهوال در دنیا و آخرت بوسیله شومی ایشانست وقالوا مهما تاتنا به و گفتند فرعونیان
ای موسی باز ایست از آنچه میگویی و دعوی میکنی هرگاه که بیاری و هر چیز که آوری بما من آیة از نشانه
که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و مرض و مثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن لک
بمؤمنین پس نیستیم باور کنندگان و باور دارندگان چون قبطیان عنادرا بر حد اطناب کشیدند فارسلنا
علیهم الطوفان پس فرستادیم برایشان طوفان را و آن هر چیزیست که طوف کند مواضع و اماکن و همه
از افرا گیرد چون باران و سیل گویند مراد بآن آبله است و یا طاعون والجراد و فرستادیم ملخ پرنده را والقمل
و ملخ پیاده یا پشه یا بچهای ملخ پیش از روییدن بالهای ایشان والضفادع و وزغ بجامهای خواب
ایشان در می آمدند و در طعامهای ایشان می افتادند و بر سر و روی ایشان میدویدند و در وقت سخن گفتن
بدهن ایشان میرفتند والدم و خون که هر آبی که می آشامیدند خون بود آیات مفصلات در حالتی که
این اشیا آیتهای قدرت ما بود مبین پیدا که بر هیچکس پوشیده نبود که آن آیات خداست و بلیت بر ایشان و یا آیتهای
که از هم جدا شده بودند و غیر متصل بیکدیگر بجهت امتحان احوال ایشان چه مدت میان هر دو آیت یک ماه بود و امتداد
هر آیتی یک هفته و با وجود این متنبه نشدند فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین پس گردنکشی کردند
از فرمان برداری و بودند گروهی بغایت گناهکار و معاند در کفر که با وجود این آیات ظاهره ایمان نیاوردند
در نقل آمده که چون ساحران ایمان آوردند فرعون و اتباع او مغلوب باز گشتند بر کفر و معصیت خود اصرار کردند
حق تعالی ایشانرا بقحط و نقصان میوه و غله امتحان کرده متنبه نشدند موسی علیه السلام دعا کرد که بار خدایا آیتی دیگر
بدیشان نمای از این صعب تر تا مگر که آن پند گیرند حق تعالی طوفان بر ایشان فرستاد بر وجهی که هفت شبانروز
باران بر ایشان بارانید و بظلمت ابرهای متراکم در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای
استادند و کودکان را بلند بنشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و همه لباس و طعام و اسباب خانه ایشان را

ضایع کرد و اگر خانهای ایشان فرود آمد و کشت و زرع ایشان تباه شد و با وجود این در خانهای بنی اسرائیل که متنازل
قبطیان بود قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد پس نزد موسی آمدند بشرط وعدهٔ ایمان و از موسی علیه السلام استدعای رفع
آن کردند موسی دعا کرد رفع شد و ایشان بوعده وفا نکرده بر کفر اصرار نمودند حق تعالی ملخ بدیشان فرستاد تا جملهٔ
گیاه و زروع و فواکه و اشجار ایشان بخوردند و از صحرا بخانهای ایشان درآمده درها و جامهای ایشان میخوردند
و در خانهای بنی اسرائیل در نیامدند و هیچ ضرر بدیشان نرسید دیگر باره پناه بحضرت موسی آوردند و سوگندهای
عظیم عهد کردند که بعد از رفع بلا ایمان آرند موسی علیه السلام دعا فرمود بلا منکشف شد ایشان چون دیدند که جزوی از
مزروعات ایشان ماند گفتند این محصول که مانده است ما را بس است مصلحت آنست که بآن قناعت کرده دین خود را
از دست ندهیم پس عهد خود را شکسته در کفر خود راسخ شدند حق تعالی قمل را بدیشان فرستاد در جامها و اندامها
و طعامها و شرابهای ایشان می افتادند و در تتمهٔ غلات ایشان افتاده همه را بخوردند ایشان باز پناه
بموسی آوردند بوعدهٔ ایمان موسی علیه السلام دعا فرمود رفع شد ایشان گفتند ما را متحقق شده که تو در فن سحر ماهری
دیگری باره لشکر وزغ بدیشان تاخته همه سرا و خانها و مواضع ایشان از آن پر شد و هر کوزه و ابریق و دیگ و خوردنی
و سفره و جامهای ایشان پر از ضفدع شد و چون خواستندی در پشت و پهلوی ایشان دویدندی و در وقت
سخن گفتن بدهنهای ایشان میرفتند باز التجا بموسی کرده تضرع و زاری آغاز کردند و بشرط ایمان موسی علیه السلام
این بلا از ایشان رفع کرد چون یک ماه ازین بگذشت و ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل را خون گردانید
همین که بنی اسرائیل میخوردند آب پاک بود و قبطی که میخوردند خوناب میشد و اگر از یک ظرف خوردندی بآن طرف
که سبطی خوردی آب صاف بود و باینطرف که قبطی خوردی خون صرف شدی پس از تشنگی بهلاکت افتادند
و پوست درخت آوردندی تا بمکند چون آنرا مکیدندی در دهن ایشان خون شدی و هفت روز بدین حال
بود تا آخر بتضرع و زاری نزد موسی علیه السلام آمده بعهد و میثاق تمام و سوگندان مغلظه بموسی
گفتند که البته این نوبت ایمان آریم چون موسی علیه السلام دعا کرد و این بلا از ایشان رفع شد باز بشرط خود وفا
نکردند و ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ و هر گاه که واقع شد
و فرود آمد بر ایشان عذابی ازین انواع مذکوره قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ گفتند از روی
تضرع ای موسی بخوان برای ما از پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است نزد تو که هر گاه
او را بخوانی اجابت کند و یا باین عهد که هر گاه قوم تو قبول کنند که ایمان آرند عذاب از ایشان بردارد پس را

بخوان برای دفع این بلیه لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ بخدای که اگر باز بری و زایل گردانی از ما این عذاب را
لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم مر نبوت ترا وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
و هر آینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ پس آنوقت که ما بردیم بدعای
موسی و دفع کردیم از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمان که بی شبه هُمْ بَالِغُوهُ
ایشان رسیدنگانند بآن یعنی تا اجلی که ایشان را غرق گردانیدیم إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ آنگاه ایشان عهد را
شکسته مرویست که از آنوقت که موسی بر ساحران غالب شد بیست سال با فرعون و قوم او میکوشید و ایشان را
دعوت میکرد و هیچ متنفسی ایمان نیاورد فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس اراده انتقام کردیم از ایشان یعنی خواستیم که
ایشان را به بدترین عذاب معذب سازیم فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ پس غرق ساختیم ایشان را در قعر دریای قلزم
نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ بسبب آنکه ایشان بدروغ پنداشتند آیتهای
قدرت ما را و بودند از تامل و تفکر در آن بیخبران یعنی غرق گردانیدیم ایشان را و بسبب تکذیب ایشان بود و تفکر
نکردن تا آنکه همه غافلان غرق گشتند در آن وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم گروهی را که
كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ بودند زبون و ضعیف شمردگان بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست
قبطیان درمانده بودند و بعد از آنکه فرعون و اتباع او را غرقه ساختیم بمیراث دادیم بایشان مَشَارِقَ
الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا جانب مشرقی زمین شام و نواحی غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
از آن زمینی که برکت کرده ایم در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا بقدم انبیای عظام علیهم السلام وَ
تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى و تمام گشت و گذارده شد وعدهٔ پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرون
بود بوفا کردن بآن عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل و آن نصرت آنها بود بر دشمنان و تمکین ایشان
در زمین مصر و این تمامیت وعدهٔ و وفا کردن بآن بِمَا صَبَرُوا بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره
وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ و خراب کردیم ما آنچه بود که راست کرده بود فرعون
و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و عمارتهای رحمند و قصرهای بلند وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ
و آنچه بودند که برافراشته بودند از چوبهای انگور بر چوب بلند کشیده و یا از بناهای بسیار بلند چون صرح هامان
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ
پس بیامدند و بگذشتند بر گروهی از قبیلهٔ لخم از زمین روالت يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ اقامت کردند

بپرستش بتان که مر ایشان را بود قالوا یا موسی اجعل لنا الها کفتند یا موسی بساز برای ما خدایی یعنی
صورتی بساز که آن را پرستیم کما لهم آلهة همچنانکه ایشان را خدایان هست که می پرستند قال انکم
قوم تجهلون کفت موسی بدرستی که شما هستید کروهی که جهل میورزید که دیگر غیر خدای را جایز باشد پرستیدن
ان هؤلاء متبر بدرستی که این کروه بت پرستان هلاک شده اند ما هم فیه بانچه ایشان درآنند
یعنی عنقریب حق تعالی دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست و بتان ایشان را بردست پاره پاره خواهد ساخت
وباطل ما کانوا یعملون و باطل و نابود است آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت بتان قال
اغیر الله ابغیکم الها کفت موسی آیا جز از خدای برای شما معبودی پیدا کنم وهو فضلکم
علی العالمین وحال آنکه تفضیل داد شما را بر عالمیان زمان شما و بانواع نعمت تخصیص فرمود و چون دو
پیغمبر را بر شما مبعوث ساخت که آن منم و برادرم هرون و خلاصی دادن شما را از ذریت فرعون و قوم او و ملک
و دیار ایشان را بتصرف شما داد و غیر آن چنانکه میفرماید واذ انجیناکم من آل فرعون و یاد کنید
که چون رهانیدیم شما را از اتباع فرعون یسومونکم سوء العذاب می چشانیدند شما را سختی
عذاب یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم میکشتند پسران شما را بجهت قطع نسل شما و زنده
میکذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندکی خود وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم
و درین رهانیدن بلا نعمتی بود از نزد پروردکار شما آورده اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را بعد از
هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک خدای تعالی که هرچه شما را باید در ان مبین باشد چون از دریا
نجات یافتند و فرعونیان غرق شدند طلب آن کتاب کردند و موسی از خدای تعالی درخواست کرد که آن کتاب را
بدو فرستد حکم کرد که سی روز روزه باش و پس از ان بطور آی تا با تو سخن کویم موسی سی روز روزه داشت روز سی و یکم
بطور رفت و چون بوی دهن او بجهت روزه متغیر شده بود کراهت داشت از آنچه بجهت آن با خدای تعالی
سخن کوید پس برای دفع آن رایحه مسواک بر دندان مالید تا زایل شد ملایکه کفتند که ما از تو بوی مشک می شنیدیم
آن را بمسواک دفع کردی حق تعالی فرمود تا ده روز دیکر روزه دارد تا آن رایحه عود کند حق سبحانه ازین خبر
میدهد که وواعدنا موسی ثلثین لیلة و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب سی شبانه روز
از ذی قعده و چون مدار حساب بر ماه عرب بدین هلالست و آن در شب دیده میشود از آنجهت تاریخ را بشب
مقید ساخت واتممناها بعشر و تمام کردیم آن سی روز را به ده روز دیکر از ذی حجه فتم میقات ربه

اربعین لیلة پس تمام شد وقتی که پروردکار مقرر کرده بود بچهل شبانه روز وقال موسی لاخیه
هرون وکفت موسی در وقت رفتن بمیقات مر برادر خود را هرون که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم
اخلفنی فی قومی خلیفه باش مرا در میان قوم من واصلح و بصلاح آر هر کاری که شایسته صلاح
باشد از امور ایشان ولا تتبع سبیل المفسدین و پیروی مکن راه تباه کاران را که ترا بطریق
فساد خوانند ولما جاء موسی لمیقاتنا و آنهنکام که آمد موسی با هفتاد کس از کزیدکان قوم خود
بوقتی که مقرر کرده بودیم وکلمه ربه و سخن کفت با وی پروردکار او یعنی شنوانید او سبحانه کلام خود را بموسی
از درخت و کویند درین موضع سخن را از ابر می شنید و در تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که با موسی سخن
کوید فرمود تا هفت فرسنخ کرداکرد طور ظلمت فرو کرفت و چون موسی قدم دران ظلمت نهاد هر دو فرشته
که بر آدمی موکلند ازو دور کردند و آسمان بنظر او در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم
بروی ظاهر کشته پس حق تعالی با وی سخن کفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی
نهصد هزار و اصح نود و چهار هزار چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس که از خیار قوم که همراه آورده
بود در بیرون حجاب ایستاده بودند کفتند ای موسی ما چیزی می شنیدیم نمیدانیم که کلام خدا بود یا مخلوق ما آن
نکرویم و تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم سر او را ببینیم هرچند موسی ایشان را کفت که دیدن او سبحانه از محالاتست قبول
نمیکردند و میکفتند آخر تو سؤال رؤیت کن تا جواب چه می آید پس موسی بزبان قوم خود قال رب ارنی کفت
ای پروردکار من بنما بمن ذات خود را انظر الیک تا نظر کنم بسوی تو قال کفت حق تعالی در
جواب او که لن ترانی ولکن انظر الی الجبل هرکز نتوانی دید مرا ولیکن نظر کن بکوه زیر که بلندترین
کوههاست فان استقر مکانه پس اکر این کوه قرار کیرد در جای خود هنکام فرود آمدن نور
من دران فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و اکر کوه را قوت آن نباشد تو نیز قوت
و قدرت دیدن من نداشته باشی فلما تجلی ربه للجبل پس آنهنکام که تجلی کرد پروردکار او مر آن
کوه را در معالم آورده که حق تعالی نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در ساعت
هر دیوانه که در روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر ببالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین سرسبزی
پذیرفت و آبهای شور شیرین شدند و بتان بروی در افتادند و آتشکده مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی
جعله دکا کردید آن کوه ریزه ریزه و در تبیان کفته که کوه بدان عظمت پاره پاره کشت و شش کوه دیکر

از دو سه کوه که احد است و ورقان و رضوای بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیره و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا
و بیفتاد موسی بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و آن از پنجشنبه روز عرفه بود و آن
هفتاد کس هلاک شدند فَلَمَّا أَفَاقَ پس چون بهوش باز آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه
لایق حضرت تست و پاک میدانم ترا از آنچه بچشم و سر دیده شوی تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از جرات
اقدام نمودن بر سؤال بدون اذن تو وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گروندگانم بعظمت و جلال تو
که هیچ احدی ترا نتواند دید و در تبیان مذکور است که چون نور الهی تجلی کرد بر طور آن کوه ریگ روان شد تا روز
قیامت در زمین میرود که هرگز قرار نگیرد از وهب بن منبه روایت که چون موسی سؤال رؤیت کرد حق تعالی ابری فرستاد
با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمانها را گفت بروید و بر موسی اعتراض کنید تا این جرات
چرا کردی فرشتگان روی بموسی نهادند تا آنکه چهار فرسنگ در چهار فرسنگ از اطراف و جوانب آن کوه فرو گرفتند
اول فرشتگان آسمان دنیا بر صورت گاوان بر موسی ظاهر شدند زبان به تسبیح و تهلیل بر داشته بآوازهای چون
رعد بعد از ان فرشتگان آسمان دوم نازل شدند بر صورت شیران بآوازهای مهیب تسبیح و تهلیل میگفتند موسی
ازین صورتها بترسید و اعضای او لرزیدن گرفت و گفت بارخدایا ازین سؤال پشیمان شدم بکرم عظیم مرا ازین
اهوال نجاتی ارزانی فرما پیشوای آن فرشتگان گفت ای موسی زود جزع و فزع کردی صبر کن تا زیاده ازین بینی
هر کس که آن خواهد که تو خواستی ازین صابرترش باید بود پس فرشتگان آسمان سیم فرود آمدند بر صورت کرکسان آواز تسبیح
و تهلیل بر داشته آتش از دهن ایشان میجست پس فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و صورت ایشان بصورت
هیچ حیوانی مشابه نبود با خلقتی عجیب برنگ آتش بودند و آواز تسبیح و تهلیل ایشان زیاده از فرشتگان آسمان سیم بود
و بعد از ان فرشتگان آسمان پنجم نازل شدند بر هیاتی که موسی نتوانست بر ایشان نگاه کند از ره عظیم بر و افتاده آغاز گریستن
کرد پیشوای ایشان گفت که بر جای خود باش که چیزی بینی که طاقت آن نیاری پس فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند در دست
هر یکی درختی از آتش و لباس ایشان هم آتش بود همه آواز عظیم تسبیح و تهلیل میکردند و تسبیح ایشان آن بود که سُبُّوحٌ
قُدُّوسٌ رَبُّ الْعِزَّةِ أَبَدًا لَا يَمُوتُ موسی بیطاقت شده گفت بار خدایا پسر عمران از در یاب مشرف بموت
شده پیشوای فرشتگان پیش آمد و گفت ای موسی بیصبری مکن که ازین عجیب تر خواهی دید پس حق تعالی فرشتگان
آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بردارید و اندکی از نور عرش من بکوه نمایید ایشان حجاب بر داشتند و آنقدر که اراده
حق تعالی بود نور عرش را بکوه نمودند چون آن نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه گشت و از عظمت و هیبت آن هر سنگ

و درخت که پیرامن آن بود چون گرد و غبار شد موسی بیهوش بیفتاد گشت چنانکه گویا روح از بدن او مفارقت کرد و فرشتگان
آواز تسبیح و تهلیل بلند کردند حق تعالی آن سنگ که موسی بر ان بود بلند گردانید تا موسی از صاعقها سوخته نشود پس آتشی
عظیم از آسمان فرود آمده آن هشتاد کس را که سؤال رؤیت از موسی کرده بودند بسوخت و لطف و کرم الهی
شامل حال موسی شده بهوش باز آمد و برای ترک این ندب انابت کرده گفت بزرگواری تو و بزرگوارانند فرشتگان
تو و از جمله عجایب و غرایب است که موسی از سبحان الله بروجه ایمان و از زبان قوم نادان این سؤال کرد جواب
لن ترانی شنید و همه ملایک او را عتاب کردند و بجهت امور عجیبه که مذکور شد بیهوش شد و قوم او که استدعای
آن کردند از موسی بصاعقه هلاک شدند و کوه با عظمت بنور تجلی چون ریگ روان شد پس چگونه تجویز دیدار حقیقی
او توان کرد چنانکه مذهب اهل خلافت القصه چون موسی با هوش آمد حق تعالی جهت تسلیه او و تدارک اندوهی
و رنجی که باو رسیده بود فرمود که قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ گفت ای موسی از زمین ممر اندوهناک
مباش بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي بر بنی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که بر زمان
تو اند به پیغامهای من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و دیگر ترا برگزیدم بسخن گفتن من با تو بی واسطه سفیر و وحی
فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی که در توریت است
و باش از جمله شکر گویندگان بدین نعمت وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ و نوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی
در لوحها که دوازده بود طول هر لوحی دوازده گز و لوح از یاقوت سرخ بود یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده
بودند چون نقش نگین از ربیع منقولست که توریت چندان بود که بار هفتاد شتر و یکجزو آن در عرض یکماه نتوانستند
که بخوانند و در و مکتوب بود مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا از هر خیری که در باب دین
محتاج باشند از احکام حلال و حرام و حدود و آن در حالتی که پند بود و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ هر چیز را
از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و عبرتها و خبرها فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ پس فرا گیر این لوح را بجد تمام و عزم درست
وَأْمُرْ قَوْمَكَ و بفرمای گروه خود را تا بصدق و عزیمت تمام يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا فرا گیرند نیکوترین
آنچه در او است چون صبر و عفو در مقام انتقام و قصاص بطریقه ندب و یا مراد اختیار افضل و اجابت در
امور حسن و یا مراد جمعیت میان فرایض و نوافل بعد از ان بر سبیل تهدید و وعید فرمود سَأُرِيكُمْ زود باشد
که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که سرای فرعون
و قوم اوست در مصر و منازل و مساکن ایشان که از خداوندان خالی مانده پس باید که شما از ان بر حذر باشید و عبرت گیرید

وعصیان نورزید تا بآن نوع عذاب مبتلا نشوید یا مراد سرای آخرت که جهنم است سَاَصْرِفُ عَنْ اٰیٰاتِیَ
الَّذِیْنَ یَتَکَبَّرُوْنَ زود باشد که بروجه خذلان فرو گذاشت بگردانم از آیتهای قدرت خود و باز دارم انرا
که تکبر میکنند فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ در زمین بدون استحقاق یعنی آیاتی که بسبب آن طالبان راه حق
مهتدی میشوند آنرا از اهل عناد و استکبار باز دارم از روی تخلیه و ایشان را بر حالت عناد خود شان باز
گذارم چه علم من تعلق گرفته باینکه ایشان از غایت عنادی که دارند تفکر در آیات من نکنند تا راه یابند
و بجهت این آیات هادیه را از ایشان منع کنم وَاِنْ یَرَوْا کُلَّ اٰیَةٍ و اگر به بینند این گروه معاند
هر نشانه که دلالت بر وحدانیت من و صدق انبیای من کند لَا یُؤْمِنُوْا بِهَا نگروند بدان بجهت فرط
عناد و تکبر وَاِنْ یَرَوْا سَبِیْلَ الرُّشْدِ و اگر به بینند راه رست و طریق هدایت که معجزات دالّه است
بر سبیل حق لَا یَتَّخِذُوْهُ سَبِیْلًا آنرا راه خود نگیرند یعنی دران سلوک نکنند و پیروی ننمایند وَاِنْ
یَرَوْا سَبِیْلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوْهُ سَبِیْلًا و اگر به بینند راه گمراهی و کجی آنرا راه خود گیرند
و پیروی کنند ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ آن عدم تتبع سبیل رشد و پیروی راه باطل بسبب آنست که ایشان
کَذَّبُوْا بِاٰیٰاتِنَا تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات و کتب منزله وَکَانُوْا عَنْهَا غَافِلِیْنَ و بودند
از نظر کردن دران بنظر اعتبار و تفکر بخران مراد از غفلت اعراض و عنادست یعنی میدانستند و اعتراف بحقیقت
آن نمیکردند وَالَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا مطلق دلایل ما
وَلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ و بدروغ شمردند رسیدن بسرای آخرت و مشاهده ثواب و عقاب حَبِطَتْ
اَعْمَالُهُمْ باطل و تباه گشت عملهایی که درین جهان کردند یعنی در آخرت بآن شفیع نشوند چه آن اعمال نه
برنجی کرده باشند که بران مستحق ثواب شوند هَلْ یُجْزَوْنَ اِلَّا مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آیا جزا داده نشوند
نشوند مگر جزای آنچه بودند که در دنیا میکردند و بعد ازان عود کلام بقصه بنی اسرائیل و آنچه احداث آن
کردند نزد خروج موسی بمیقات فرمود که وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوْسٰی مِنْ بَعْدِهٖ و فرا گرفتند گروه
موسی از پس رفتن موسی بکوه طور مِنْ حُلِیِّهِمْ از پیرایهای ایشان یعنی از پیرایهایی که از قبطیان
بعاریت گرفته اند و در تصرف ایشان بود عِجْلًا جَسَدًا گوساله را که محض بدن بود بی آنکه روح داشته
باشد یعنی جسدی از طلا لَهٗ خُوَارٌ مراورا آوازی بود چون آواز گاو و در سوره البقره مذکور شد که بنی اسرائیل
بشی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه فرعونیان از حال ایشان خبر نباشد بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان مشغولیم

وهر یک از دو پستان بود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت گرفتند و بعد از گذشتن از دریا و غرق
شدن فرعونیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی عزیمت طور فرمود سامری آنهمه حلیها
از ایشان بگرفت و او در زرگری کامل بود بشکل گوساله ازان بساخت و قدری خاک از زیر قدم اسب
جبرئیل در وقت غرق شدن فرعونیان برداشته بود در قالب گوساله انداخت فی الحال آواز گوساله ازو صادر
شد بنی اسرائیل که آن آواز شنیدند اکثر ایشان بسجده در افتادند و تفصیل این حکایت در سوره طه مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و حق تعالی اینجا سرزنش ایشان میفرماید که اَلَمْ یَرَوْا اَنَّهٗ لَا یُکَلِّمُهُمْ آیا ندیدند
و نداستند که آن گوساله که محض جسدست سخن نمیکند از خیر و شر بلکه جمادست و نفع و ضرر ازو مسلوب وَلَا یَهْدِیْهِمْ
سَبِیْلًا و راه نماید ایشان را راه صوابی تا گمان آن شود که خالق اجسام تواند بودن اِتَّخَذُوْهُ فرا گرفتند
آنرا بخدایی وَکَانُوْا ظٰلِمِیْنَ و حال آنکه بودند ستمکاران بر خود که غیر خدای را عبادت کردند وَلَمَّا سُقِطَ
فِیْ اَیْدِیْهِمْ و آنهنگام که افکنده شد در دستهای ایشان این کنایتست از شدت ندامت و حسرت ایشان چه کسی
که ندامت و حسرت میخورند بر امری که از غایت غم و غصه دست را در دهن خود افکنند و میگزد پس معنی آنست که
چون دستهای ایشان در دهن ایشان واقع شد و آنرا بدندان میگزیدند از غایت پریشانی از پرستیدن
گوساله وَرَاَوْا اَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوْا و دیدند یعنی دانستند که ایشان گمراه شده اند بجهت پرستیدن گوساله
قَالُوْا لَئِنْ لَّمْ یَرْحَمْنَا گفتند از روی ندامت اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه
وَیَغْفِرْ لَنَا و نیامرزد خطیه ما را لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ هر آینه باشیم آنهنگام از زیانکاران
و هلاک شدگان بهلاکت ابدی وَلَمَّا رَجَعَ مُوْسٰی اِلٰی قَوْمِهٖ و آنهنگام که بازگشت موسی از طور
بسوی گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که بغایت خشمگین بود اَسِفًا اندوهناک و غمگین و با جزع کننده مرویست
که حق تعالی وی را اخبار کرد که قوم تو گوساله پرست شدند وی خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم خود باز
گشت و از غایت غضب و اسف قَالَ گفت به پرستندگان گوساله بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوْنِیْ مِنْ بَعْدِیْ
بد نیابتی کردید مرا از پس مفارقت من که به پرستش گوساله مشغول شدید اَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید
بعبادت گوساله اَمْرَ رَبِّکُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم
مرویست که چون سی روز از موعد بگذشت سامری گفت که موسی متوفی شد خدایی از برای خود نصب کنید
تا پرستش آن نمایید ایشان سخن او را شنیدند و او فرصت یافته گوساله راست کرد و ایشانرا بآن ترغیب کرده ایشان

بسجود او مشغول شدند و چون موسی بازگشت با ایشان زبان عتاب دراز کرد وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و از غایت غضب افکند
الواح توریت را و بعد از انداختن شش سبع آنچه دران نوشته بود بآسمان بردند و دران تفاصیل اشیا بود
و یک سبع که دران اوامر و نواهی بود بماند وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ و بگرفت موسی سر
برادر خود را و میکشید آنرا بجانب خود موسی اگرچه میدانست که از هرون تقصیری واقع نشده اما موسی سر او را اگرفته
پیش خود کشید تا بر ایشان ظاهر شود که امری عظیم از ایشان ظاهر شد که موسی باین مرتبه در غضب رفته و بی طاقت
شده و بدانند که با برادر که گناهی ندارد چنین میکند پس با ایشان در چه مقام باشد تا از ان منزجر شده
آن اعتقاد فاسد را از خود محو کنند قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هرون موسی را که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر
پدر و مادری بودند اما جهت ازدیاد شفقت و مرحمت نسبت باو ذکر مادر کرد تا غضب او تسکین یابد و بعد از ان
گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَ
كَادُوا يَقْتُلُونَنِي و کید کردند که بکشند مرا از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان و عدم معاونی و
ناصری درین باب تا با ایشان قوت مقاومت داشته منع ایشان نمایند فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ
پس شادمان مگردان بمن دشمنان را و چنان مکن که ایشان توهم کنند که از من تقصیری واقع شده که مرا سیاست میکنی
و آنرا حمل بر اهانت و خواری میکنند وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مگردان مرا با گروه
ستمکاران در اظهار غضب تا ایشان گمان بد در حق من نبرند چون هرون موسی را متنبه کرد بر توهم مردمان
تهمت بد را در حق او قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي گفت موسی ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا
این دعا بر وجه انقطاعست و مزیت تقرب باو و خضوع تا بسبب آن تحصیل ثواب و رفع درجات خود و برادر خود کنند
نه بجهت آنکه از و و برادر او فعل قبیحی صادر شده باشد از کبیره و صغیره که محتاج استغفار است چه بدلایل واضح
ثابت شده که انبیا معصومند از جمیع قبایح وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ و در آر ما را در رحمت خود
بمزید انعام و تفضل بر ما وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از اثر
بخشش تست و بعد از دعا در حق خود و برادر خود در تهدید گوساله پرستان فرمود که إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
الْعِجْلَ بدرستی که آنانکه از روی گمراهی فرا گرفتند گوساله را الهی سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ
زود باشد که برسد ایشان را خشمی از نزد پروردگار ایشان و آن امر الهی بود بر آنکه توبهٔ ایشان آنست
که یکدیگر را بکشند وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و دیگر برسد ایشانرا در زندگانی دنیا که جزیت یا جلا از وطن

یعنی ایشانرا از خانمان خود آواره ساختن وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستانرا
جزا میدهیم دروغ گویانرا و هیچ دروغی ازین عظیم تر نیست که گوساله را خدای دانسته شد وَالَّذِينَ عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ و آنانکه کردند بدیها را از صغایر و کبایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا باز گشتند
وَآمَنُوا از پس وقوع آن و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و یا ثابت قدم
شدند بر ایمان خود پس از توبه صغایر و کبایر إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
بدرستی که پروردگار تو از پس توبه آمرزنده است هر آینه گناه کارانرا و مهربان بر ایشان بقبول توبه و اگرچه گناه
عظیم باشد القصه گوساله پرستان از کردهٔ خود پشیمان شده نزد موسی آمدند و از و طلب استغفار کردند خطاب آمد
که قبول توبهٔ ایشان آنست که شمشیر در یکدیگر نهند و یکدیگر را بکشند پس ایشان شمشیر در یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی
پیدا شد تا شفقت و مرحمت مانع مقاتلهٔ ایشان نشود و چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته بودند موسی بر ایشان
رحم آمده درخواه ایشان کرد حق تعالی از سر ایشان در گذشت وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن
گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت تقیهٔ الواح را که افکنده بود
وَفِي نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود دران هُدًى وَرَحْمَةٌ راه نمودن از گمراهی بطریق حق و بخشش یعنی
ارشاد بصلاح و عمل نکو لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ برای کسانی که ایشان مر پروردگار خود را ترسکاری
کنند یعنی از عذاب خدای بترسند بعد از ان اخبار میفرماید از هفتاد کس که موسی ایشان را بمیقات برده بود
و میفرماید که وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا و برگزید موسی از قوم خود هفتاد
مرد را از برای میقات یعنی وقتی که وعده کرده بودیم و چون بمیقات رسیدند و سخن حق تعالی شنیدند با موسی
گفتند لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ما سخن ترا باور نکنیم تا خدا را معاینه ببینیم حق تعالی صاعقه فرستاد
و آن هفتاد کس را بسوخت بعد از ان حق تعالی ایشان را زنده گردانید پس حق تعالی اول بیان حدیث
میقات فرمود و بعد از ان در اثنای آن ذکر قصهٔ عجل فرمود آنگاه عود بتتمهٔ قصه کرده فرمود که آن هفتاد کس را
بجهت آن جرأت که کردند هلاک شدند فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس آنهنگام که گرفت آن هفتاد تن را
صاعقه یا صوت مهیب که بجهت آن لرزه در آمدند و سوخته شدند قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ گفت
ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ
و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان و یا قادر بودی بر هلاک کردن ایشان در وقت غرق شدن فرعون و اتباع

او پس رحم کردی بر ایشان و اگر این نوبت نیز رحم بر ایشان کنی از عمیم احسان تو بعید نخواهد بود و چون در حین وقوع رجعت ایشان را
و خود را مشرف بر فوت دید فرمود از روی استعلام حکمت و مصلحت و یا بر وجه استعطاف که بار خدایا أَتُهْلِكُنَا
بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند سفیهان و بیخردان از ما یعنی بجهت بعضی از
هفتاد کس که این جرأت کردند و طلب رؤیت نمودند و همه ما را هلاک میکنی إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ نیست این
رجفه مگر امتحان تو مر بندگان را در باب تشدید تکلیف بر صبر کردن برین رجفت بسبب سؤال رؤیت تا ایشان
صبر کنند برین عقوبت و مر غیر ایشان را عبرت باشد و ابن عباس فرموده که مراد بفتنه اینجا عذابست یعنی نیست
این رجفت مگر عقوبت و عذاب تو تُضِلُّ بِهَا تخلیه میکنی و فرو میگذاری بدین فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ
هر که را میخواهی بسبب عناد و انکار و تزلزل و اضطراب در ایمان صبر نکنند در آن و ثواب صابران در نیابند و اینجا
در وادی خذلان بمانند و بخشا در بادیه حرمان وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و راه مینمایی بدان هر کرا میخواهی
از طالبان راه مستقیم بوسیله الطاف و توفیق و تثبیت بر ایمان و صبر بر امتحان و یا معنی آنست که هلاک میکنی
بآن هر که را میخواهی و نجات می بخشی از آن هر که را اراده میکنی أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی یار ما و متولی کار ما
فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما آنچه را از ما صادر شده از خطیئات و معاصی و آنچه از من بظهور رسیده
از ترک ندب وَارْحَمْنَا و ببخش ما را از خوان احسان بغایت و کرم بی نهایت خود وَأَنْتَ خَيْرُ
الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی و درگذرانی از جرایم بندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما
یعنی ثبت نما و واجب گردان برای ما فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکویی که آن فراخی
معیشت و قبول طاعت و قبول توبه و سرانجام نیکو و یا ثنای جمیل وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکویی
ده ما را که مغفرتست و جنت نعیم و موافقت ابرار إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو و تمایل
بامر تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ عذاب من میرسانم آن را بهر که میخواهم یعنی کفار
و اهل عصیان وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و رحمت من وا رسیده است بهر چیزی یعنی شامل است در
دنیا مؤمن و کافر و غیر مکلف از آفریدن و روزی دادن و یا مراد توبه است علی العموم و در این رحمت
بر همه گشوده و همه را باین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و در آخرت برفع درجات برای جمیع
مؤمنین و مؤمنات بجهت آنکه میفرماید فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را
برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا

یؤمنون

يُؤْمِنُونَ و برای آنانکه ایشان بآیات منزله ما میگروند عطیه عوفی گوید که رحمت خدای وسعت کرد همه الا آنست که از
روی وجوب بمؤمنان میرسد و بر وجه تفضیل بغیر ایشان پس خدای تعالی در دنیا کافر را بطفیل مؤمنان
و برکت ایشان روزی میدهد و عذاب از ایشان برمیدارد همچنانکه کسی که بتاریکی در روشنایی غیر در راه روند
و چون آن غیر برود ایشان در تاریکی مانند همچنان مؤمنان در قیامت در جنت بمقر خویش قرار گیرند کافران
که بنور روشن ایشان در راه رفته باشند بی نور مانند و در ظلمت بادیه گرفتار مانند از قتاده نقلست که یهود
و نصاری تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود
حق تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت مخصص گردانیده فرمود که متقیان و
مؤمنان که رحمت برای ایشان مقررست الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ آنانند که از روی صدق
پیروی میکنند فرستاده خدا را که صفت آن رسول اینست که النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخواننده
و درین وصف تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست   نگار من که بمکتب نرفت و
خط ننوشت   بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد   و از ابی جعفر صادق علیه السلام نقلست که امی بمعنی منسوب
بام قری که مکه است یعنی پیغمبری که در مکه مبارکه متولد شده الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ
آنچنان پیغمبری که می یابند اسم و صفت او را نوشته نزد ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریة آنجا که میگوید احمد
الضحوك القتال یرکب البعیر و یاخذ الشملة تا آخر یعنی پیغمبری که نام او احمد است خندان و تبسم کنان باشد
و قتال کننده با اهل طغیان و عدوان بر شتر سواری کند و شمله پوشد و سیلد اثنی عشر عظیما و اخرته
لامة عظیمة زود باشد که دوازده بزرگ از نسل او متولد شوند و تاخیر زمان کرده ام برای امت عظیم الشان او
وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی وربکم الفارقلیطا
یعنی عیسی گفت که من رحمت پروردگار خود روم و زود باشد که فارقلیطا بیاید بشما و شما را بدین اسلام دعوت کند
يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ و این رسول میفرماید مردمانی را که پیروی او میکنند به نیکویی که توحیدست و توابع آن
از اوامر وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارد ایشان را از کار ناشایسته که شرکست و لوازم آن وَيُحِلُّ
لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون
بحیره و سایبه و غیر آن وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ و حرام میسازد خورشهای پلید را چون مردار و خون
و گوشت خوک وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ و فرو مینهد و تخفیف میکند از ایشان بار گران ایشان را یعنی سبک میگردانند

آنرا برای امت تکالیف شاقه را گویند مراد آن چیزیست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بود چون
قطع عضوی که گناه از آن صادر شده باشد و قطع موضع نجاست از جامه که نجاست بدان رسیده و پنجاه رکعت
نماز در شبانه روزی گذاردن و نصف سال روزه داشتن وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک میکند
و برمیدارد از ایشان غلها و بندها را الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ که بود بر ایشان در زمان موسی مانند تعیین قصاص
در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه و غیر آن از عهود با مشقت که حق تعالی در ذمت ایشان کرده بود که
بآن وفا کنند مانند غلها که بر گردنها باشد فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ پس آنانکه گرویدند بدین نبی امّی عربی
از بنی اسرائیل و غیر ایشان وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بزبان
وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ و پیروی کردند این نوری را که فرو فرستاده شده است
با نبوت او و مراد قرآنست أُولَٰئِكَ آن گروه که ایمان آورده باو و تعظیم و نصرت و متابعت او کردند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عذاب و رسنده گان برحمت و ثواب از کعب الاحبار مرویست
که در توریت مذکورست که زود باشد که پیغمبری بشما آید بشارت دهنده و ترساننده مردمان باشد و نگهبان اهل
ایمان درشت خوی و بدخلق نباشد و بانگ زننده و فریاد کننده نباشد در بازارها و جرمها را عفو کند و ما او را
در جوار خود بیاریم تا دین کج را باو راست کنیم و دلهای بسته را باو بگشاییم و چشمهای نابینا را باو روشن سازیم
و گوشهای کر را باو شنوا گردانیم مولد او بمکه باشد و هجرت او بمدینه و ملک او بشام امت او همه اهل حمد و شکر
باشند و با وضو و جامه از ساق برگیرند تا پاکیزه بمانند و آلوده نگردد و ملاحظه آفتاب کنند برای ادای نماز و هرجا که
وقت نماز ایشان درآید بنماز مشغول شوند و در نماز چنان صف کشند که صف قتال و او از فرزندان اسمعیل
باشد و آخرین پیغمبران بود و بر دین ابراهیم و عربی زبان و ازار در میان بندد و اطراف خود در غسل نماید
و مسح کند و در چشم او سرخی باشد و مهر نبوت در میان هر دو کتف او باشد و دراز نباشد و کوتاه نبود گلیم
پوشد و باندک چیزی قناعت کند و بر دراز گوش نشیند و در بازار رود و جند او بحرب و غارت باشند
تیغ بر دوش نهد و از هیچ کس باک ندارد تلاشند و امّی باشد و در همه احوال صابر و بشدت حامد و شاکر باشند و بکار
مصاحب او باشند و از قوم خود بسیار آزار بینند و در شرب بسیار مقاتله میان ایشان واقع شود و در
بعضی اوقات او غالب شود و در عاقبت بر ایشان غالب مطلق گردد جمعی با او باشند که بمرگ شتابنده تر
باشند از برق شجاعان کارزار و زاهدان روزگار هیبت و صولت او بر جمعی باشد که دشمنان او تا بیک ماهه راه بروند

بنفس نفیس خود کارزار کنند تا مجروح کنند امر معروف و نهی از منکر کنند و چون حق تعالی بیان صفات حضرت رسالت ص
کرد اهل کتاب را اعلام کرد که بعثت او در توریت و انجیل مذکورست تا صدق نبوت او بر ایشان روشن شود و در
عقب آنحضرت را میفرماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان صدای عام داده قُلْ
بگو بایشان که يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ای مردمان بدرستی که من
فرستاده خدایم بسوی همه شما نه بسوی بعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ الخدای که مراورا پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت اوست تصرف و تدبیر در ان
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او زنده میکند و میمیراند فَآمِنُوا
بِاللَّهِ پس ایمان آرید باین خدای که صفت او شنیدید وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ بگروید بفرستاده
او پیغمبر ناخواننده و نانویسنده الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ آن پیغمبری که ایمان دارد بوحدانیت خدای
وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان فرستاده او یعنی بآنچه نازل شده بود بر او و بر سایر رسل و کتب و وحی وَاتَّبِعُوهُ و پیروی
کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که شما راه رست یابید باز سر رشته
کلام را بقصه بنی اسرائیل کشیده میفرماید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ و از قوم
موسی گروهی هستند که ایشان راه مینمایند خلق را بکلمه حق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق در راستی عدل میکنند
در میان خلق مراد باین امت جماعتی اند از اهل ایمان موسی که ثابت و راسخ بودند در ایمان و قایم بحق مراد
مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی و فوت خلیفه
او یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی
از ایشان بسیار تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق تعالی
راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده تا یکسال و نیم بماورای چین رسیدند و آنجا منازل ساخته ساکن
شدند و پیغمبر ص در شب معراج ایشان را دید و سوره از قرآن بر ایشان خواند ایشان بوی ایمان آوردند و حالا
ذریت ایشان آنجا مسلمانند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و غیر ازین
هیچ تکلیفی بدیشان نرسیده و این آیه در صفت ایشانست و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این قوم در
پس زمین چین اند و میان اهل چین و ایشان وادییست از ریگ تا دعوت پیغمبر با ایشان رسیده هیچ تغییر آن
نکردند و هیچکدام را از دو صاحب خود و مال نیست بجهت غنای ایشان و در شب باران بر ایشان ریزان میشود و در

روز آفتاب بر زمینهای ایشان می تابد و زراعت ایشان بر وجهی نمو میکند و محصول میدهد که در هیچ بقعه از دنیا
چنان نمیشود مرویست که ذو القرنین ایشان را دید و بعد از ان حق تعالی از اخبار قوم موسی میفرماید که وَقَطَّعْنَاهُمُ
و متفرق کردانیدیم ایشان را اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا بدوازده سبطی بعد از سبطی و سبط ولد ولد را گویند
و اینجا مراد فرزندان پیغمبر و فرزندان یعقوبند أُمَمًا گروه گروه از اسباط یعنی بنی اسرائیل را کردانیدیم امت
متعدده هر سبطی امتی و تخصیص ایشان باین عدد جهت آنست تا فاضل از مفضول ممتیز شوند وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ
مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ و وحی کردیم بسوی موسی وقتی که آب خواستند از و گروه او در بیابان تیه
أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ آنکه بزن عصای خود را بآن سنگ که چون بتیه در آمدی با تو سخن گفت
که مرا بردار که ترا بمن احتیاج خواهد شد و حالا در توبره تست مرویست که چون بنی اسرائیل در تیه گرفتار شدند
و راه بیرون شدن از ان نتوانستند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی طلب آب
کردند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بر سنگ زن موسی آن سنگ را از توبره بیرون آورد و عصا بر وزد فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا پس شکافته گشت و گشوده شد از ان سنگ دوازده چشمه آب
بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ بدرستی که دانستند هر آدمی از هر سبطی آبشخور خود را و بمشرب دیگران
دیگر نرفتند وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ و سایبان کردیم بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند
وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ و فرو فرستادیم برای ایشان منّ را که مانند ترنجبین بود و صورت
و طعم مرغی مشابه مرغ سمانی و تفصیل این در سوره البقره مذکور شد و گفتیم بایشان که كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ بخورید بر وجه اباحت از پاکیزهای آن چیزی که بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و از ان
ذخیره منهید ایشان خلاف کردند بعضی از منّ و سلوی ذخیره نهادند فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند
بر ما در ان ذخیره نهادن و غیر آن از معاصی وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن بودند که از نا
فرمانی بر نفسهای خود ستم میکردند و آخر بسزای خود رسیدند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن ای محمد چون گفته
شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر یافتن بر ایشان وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ و بخورید
از میوها و طعامهای این ده از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید که درخواست ما حطه است مراد
باین کلمه استغفار است یعنی بگوئید بار خدایا گناهان ما را بیامرز وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و در آیید
از دری بدرهای این ده در حالتی که سجده کنندگان باشید برای شکرگذاری یا برای خلاصی از بیابان تیه نَّغْفِرْ لَكُمْ

اسکنوا هذه القریة ساکن شوید درین ده ... از قرای بیت المقدس ... و در ... ایستادند

خطیئاتکم

خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ تا بیامرزیم برای شما گناهان شما را زود باشد که افزون کردانیم جزای
نیکوکاران را یعنی ثواب درجات ایشان را زیاده کردانیم بر مقدار جزای کردار فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
پس تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
سخن مامور به را بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را بر وجه استهزا یعنی بدل حطه حنطه گفتند فَأَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم بر تغییر دهندگان عذابی از آسمان با صاعقه که طاعون بود
بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آن بودند که ستم کردند بر خود به تغییر و تبدیل آنچه ایشان را فرموده بودیم.
بعد از ان بحضرت رسالت صلی الله علیه میفرماید که وَاسْأَلْهُمْ و بپرس یهود را بر وجه تقریع بتقدیم کفر و عصیان
و بر طریقه اعلام بآنچه ندانسته مگر بتعلیم الهی و بوحی تا این معجزه تو باشد بر ایشان پس از ایشان سوال کن عَنِ
الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ از خبر دهی که بود نزدیک دریا و از ده ایله بود میان مدین و
طور بر ساحل بحر طبریه و اهل دیه بشریعت موسی متشرع بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بود و
دران روز صید ماهی بر ایشان حرام بود و نیز ایشان را جایز نبود که با عمل دنیویه مشغول شوند ایشان خلاف
امر الهی کرده بزمان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند چنانکه میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر
آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد امر الهی یعنی از تعظیمی که مامور بودند بدان فِي السَّبْتِ
در روز شنبه که آن ترک صید ماهی بود و ایشان تجاوز کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ در
وقتی که می آمدند بدیشان ماهیان ایشان در روز شنبه یعنی در روزی که حرام بود بر ایشان شکار ماهی ماهیان
می آمدند شُرَّعًا در حالتی که ظاهر شده بودند در روی آب و سرها بر داشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی
که عمل سبت نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و غیر آن از ایام هفته لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بایشان
ماهیان مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهیان بسیار ظاهر شدندی و بر روی آب بازی کردندی چون شنبه
بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم همچنین آزماییم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان
کنیم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بآنچه هستند که از حد بیرون میروند از دایره فرمان آورده اند که چون
اهل ایله ماهیان بسیار بر روی آب میدیدند هر یک بمقدار گوسفندی و بجهت نهی آن دران روز بر ایشان
مشکل بود صید آن کردن و دیگر روزها یک ماهی نمیدیدند و بر ایشان صبر کردن برین ابتلا بغایت دشوار بود
و آخر بوسوسه شیطان رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا بران حوضها جویها بریدند روز شنبه

که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بران حوضها راندندی و دراها در پیش را منصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و
گویند مجاری آب مرا سپید و دساختندی تا ماهیان بدریا نتوانند رفت و در روز یکشنبه بگرفتندی چون چندی بدین
این عمل کردند و آثار عذاب نازل نشد دلیر شده از ترک تعظیم سبت بکد نشستند و دران شهر هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه
شدند قومی باین فعل مشغول شدند و گروهی نهی کردند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و فرقه ناهیه ایشان را ملامت
کردندی حق تعالی ازین خبر میدهد وَاِذْ قَالَتْ و بپرس ای محمد از جهال دیه چون گفتند اُمَّةٌ مِنْهُمْ
گروهی از اهل دیه ایله که نهی میکردند نهی کنندگان را و ملامت میکردند بر نهی که لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا چرا پند
میدهید گروهی را که این شنبه اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک
تعظیم شنبه اَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش
دوزخست و این ازجهت آن گفتند که عصیان ایشان را بر ایشان ظاهر شده بود و دانسته بودند که موعظه و نصیحت
بر ایشان نفع نرساند قَالُوا مَعْذِرَةً گفتند فرقه نهی کنندگان این وعظ ما و نصیحت ما ایشان را عذر
خواستنی است از ما و حفص مَعْذِرَةً میخواند بنصب التا یعنی اعتذار مینمائیم باین وعظ معذرة گفتنی یعنی پند میدهیم
ایشان را بجهت معذرت اِلٰى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما مراد آنست که چون امر معروف و نهی منکر
بر ما واجبست پس ما ایشان را پند میدهیم تا نزد خدا معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند
از خدای و ترک معصیت کنند و ازین اعمال توبه کنند تا عذاب خدای نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که
ترک کردند و بگذاشتند آن فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدیشان یعنی بدان
متعظ نشدند و قبول آن نکردند اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ برهانیدیم آنانرا که نهی میکردند
از بدی و نافرمانی وَاَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنانرا که ستم کردند بصید ماهی و غیر آن بِعَذَابٍ
بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند که از روی عناد بیرون میرفتند از راه فرمان
برداری مرویست که چون فایده بر موعظه و نصیحت نهی کنندگان مترتب نشد با خود گفتند که درین شهر بودن
جای خطرست پس با ایشان شهر را قسمت کردند و دیواری بلند در میان خود و ایشان برافراشتند چون مدتی
برین برآمد و ایشان برین اصرار کردند حق تعالی عذاب بر ایشان فرستاد و همه را خوک و میمون کردانید
روزی این نهی کنندگان برخواستند و ازان نیمه شهر آوازی و صدائی نشنیدند و هیچکس از خانهای خود
بیرون نیامدند گفتند این مردمان امشب خمر خورده اند و امروز مست افتاده اند چون آفتاب مرتفع شد

دارنی

و اثری از ایشان پیدا نشد نردبانها بر دیوار خانهای ایشان نهادند و بران برآمده فرو نگریدند آن نیمه شهر خوک
و بوزینه شده بودند چنانچه میفرماید فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ پس آن هنگام که گردن کشیدند
از آنچیزی که نهی کرده شده بودند از ان یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ
گفتیم مر ایشان را باشید بوزینگان در حالتی که دور شدگانید و نا امیدان از رحمت و افتاده نقلست که
جوانان ایشان بوزینه شده بودند و پیران خوک چون نهی کنندگان در محلهای ایشان رفتند ایشان را
دیدند میرفتند و خویشان و آشنایان خود را شناخته خود را بدیشان میمالیدند و میگریستند و نهی کنندگان ایشانرا
میگفتند که نه شمارا ازین نهی میکردیم و میگفتیم که عنقریب عذاب خدا بشما میرسد پس ایشان تا سه روز زنده
بودند و در روز چهارم مردند وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد پروردگار
تو لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که البته برانگیزد بر یهود و مسلط سازد اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز مَنْ
يَسُومُهُمْ کسی که بچشاند ایشانرا سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت تر از کشتن و ایشانرا از خانمان
خود آواره ساختن و جزیه بر ایشان نهادن و بصحت پیوسته که بعد از سلیمان ع حق تعالی بر وجه تخلیه فرو گذاشت
بخت النصر بابلی را بقتل و غارت و خراب کردن شهرهای ایشان مسلط ساخت یعنی بر وجه اجبار و اکراه او را ازین
منع نکرد بلکه وی را بحال خود وا گذاشت او در قتل و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فارس
وضع جزیه کردند بر ایشان و آنها را میرنجانیدند و باج و خراج میگرفتند و گویند جزیه بمجوس میدادند تا زمانی که
حضرت رسالت مبعوث شده حکم فرمود بمقاتله ایشان و سبی ذریت و زنان ایشان تا آنکه اسلام آرند
یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ بدرستی که پروردگار تو
زود عقوبتست مر کافرانرا که در دنیا عقوبت بایشان رساند وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستی که
آمرزگار است هر که توبه کند مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد بقوله وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و
متفرق گردانیدیم بنی اسرائیل را فِي الْاَرْضِ اُمَمًا در زمین جماعتها بر وجهی که هیچ ولایتی نیست که در آن
یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ برخی از ایشان شایستگان بودند که بدین موسی مستدین بودند
و تغییری بحال ایشان راه نیافت و بعیسی ع گرویدند وَمِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ و بعضی دیگر از ایشان
مردمانی بودند غیر صالح یعنی کافر و فاسق بودند وَبَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم ایشانرا یعنی با ایشان معامله
آزمایندگان کردیم بِالْحَسَنَاتِ به نیکوییها چون خوبی معیشت و توانگری و تن درستی وَالسَّيِّئَاتِ

وبدیها چون شدت فقر و مصیبتها بنفس و مال لعلهم یرجعون شاید که بازگردند بخدا از معصیت بطاعت
کرانید ایشان بر معصیت مصر شده در نعمت کفران کردند و ترک شکر کرده استغفار و تکبر ظاهر کردند و در محنت
ترک صبر کرده آغاز نا سزا کردند و گفتند ید الله مغلولة پس بر محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فخلف
من بعدهم پس از پس آن صالحان در آمدند خلف پس آمدگان ورثوا الکتاب که بمیراث
گرفتند توریت را یعنی بیاموختند علم توریت را از پدران یاخذون عرض هذا الادنی
فرا میگیرند خاسته از متاع این چیز فروتر و زبون تر که دنیاست مراد علمای یهود زمان حضرت رسالتست یعنی رشوت
میگیرند در حکم تفسیر تحریف توریت را و یقولون سیغفر لنا و میگویند زود باشد که بیامرزد ما را
و جهت آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم ایشان را بروز آمرزیده میشود
وان یأتهم عرض مثله و اگر بیاید بدیشان متاع دنیا مثل آن متاع دیگر در حرمت یاخذوه فرا میگیرند
آن را مراد آنست که با وجود اصرار بر گرفتن رشوت و مانند آن از اموال حرام امید میدارند که آمرزیده شوند و هلا
از ان توبه میکنند و پشیمان نمیشوند الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب آیا گرفته نشده است
بر ایشان عهدی که در توریتست ان لا یقولوا علی الله الا الحق بانکه نگویند بر خدای مگر
سخن راست یعنی اینکه حکم تحریم میکنند آمرزیده میشوند بدون توبه محض افتراست بحق تعالی نه گفته و باین طریق
در توریت عهد ایشان فرا گرفته و درسوا ما فیه و خوانده اند آنچه در وست و این حکم در وی
ندیده اند بقوله والدار الاخرة خیر و پرهیزکاری سرای آخرت بهتر است از متاع دنیا للذین
یتقون مر آنان را که پرهیزند از خوردن محارم و تکذیب و افترا بر خدا افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید
و حفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیای فانی والذین یمسکون
بالکتاب مر آنان را که متمسک میشوند باحکام قرآن واقاموا الصلوة و بپای میدارند
نماز را که افضل عبادتست و ستون دین انا لا نضیع اجر المصلحین بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد
بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد
برای یهود زمان خود که چون برکندیم و برداشتیم کوه طور را فوقهم کانه ظلة بر زبر ایشان
گوییا که آن سایبانی بود بر سر ایشان بداشته شد و این وقتی بود که بنی اسرائیل احکام توریت قبول نمیکردند و آن را
کار نمی بستند حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از جای برکند و بر بالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان

که یکفرسنخ در یکفرسنخ بود چون آن کوه را بدیدند بترسیدند وظنوا انه واقع بهم و دانستند که آن کوه فرود آینده است
بر ایشان زیرا که بر هوا قرار نمیگیرد پس بسجده افتادند و یک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه
می نگریستند از ترس آنکه مبادا کوه بر سر ایشان افتد و از اینجاست که جهودان سجده برابروی چپ کنند و در
اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده که آنها که سجده بیکطرف روی کردند منافق بودند و کسانی که مؤمن بودند
در سجود پیشانی بر زمین نهاده بودند و چون بنی اسرائیل بر زمین بسجده افتادند از ترس وقوع کوه بر
ایشان گفتیم ایشان را که خذوا ما آتیناکم بقوة فرا گیرید آنچه داده ایم شما را از احکام
بجد و عزم تمام واذکروا ما فیه و یاد کنید آنچه در وست از عهود و میثاق که آن امر و نواهی است
و آن را فرو مگذارید و ترک مکنید لعلکم تتقون تا باشد که پرهیزکاری کنید و در شمار متقیان
در آیید در ترک قبیح و الزام واجبات و بعد از ذکر میثاق که در کتب سماوی بود بیان میثاقی میکند
که از جمیع بندگان فرا گرفته بود بجهت جمع میان دلایل صنعی و عقلی و میفرماید که واذ اخذ ربک
و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم
از پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذریتهم نسل ایشان را قرنی بعد از
قرنی و نسلی بعد از نسلی واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای خود یعنی
برای ایشان نصب دلایل ربوبیت خود کرده در عقول ایشان مرکوز ساخت آنچه را که داعی ایشان بود
باقرار بربوبیت تا آنکه بمنزله کسانی گشتند که ایشان را گفته که الست بربکم آیا نیست پروردگار
شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی و ما بندگان توییم شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار
خود ان تقولوا یوم القیمة اخذ این میثاق بجهت کراهت آنست که گویند در روز قیامت
انا کنا عن هذا بدرستی که بودیم ما ازین اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا بجهت
کراهت آنکه گویند انما اشرک اباؤنا من قبل جز این نیست که شرک آورده اند پدران ما پیش از
ما وکنا ذریة من بعدهم و بودیم ما فرزندان از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم
زیرا که تقلید نزد قیام دلیل و تمکین از علم بآن صلاحیت عذر ندارد افتهلکنا و بجهت کراهت این که
گویند آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون بانچه کردند آن کج روان
و بی راهان یعنی پدران ما که بنای شرک کردند در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی ذریت آدم را بیرون

آورد از صلب او بر مثال مورچهای خورد و حیوة و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول
کرده گفتند ما باقرار خود گواه شدیم و چون ذریت بلی گفتند حق تعالی ملایکه را گفت که گواه باشید ایشان گفتند
که شهدنا و جمهور مفسران برآنند که اخذ میثاق بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود در فضایی که در بهشت
و عرض آن پنج هزار ساله راهست دران صحرا ذریت آدم را بشکل مورچهای خورد آفریده بود مانند چراغهای درخشان
بودند و آدم دران میان نوری دید که روشنی او بر چراغها غالب شده بود گفت بارخدایا این کیست فرمود
این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند باشد گفت شصت و سه سال گفت بارخدایا عمر او افزون کن
ندا رسید که قلم چنین رفته و تغییر آن خلاف مصلحتست و چون اخذ میثاق فرمود از ذریت آدم گفت که به پشت آدم
مراجعت کنید تا از شما یکی مانده باشد من قیامت را اقامت نکنم وَكَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم قدرت خود را تا تدبر دران کرده بآن استدلال کنند
بر وحدانیت که وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که ایشان بازگردند از تقلید و اتباع باطل بسوی حق
بعد از امر کردن پیغمبر در اندکر قصهٔ دیگر از علمای بنی اسرائیل برای ایشان میفرماید که وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا بخوان ای محمد بر بنی اسرائیل خبر آنکس که دادیم او را علم بآیتهای خود یعنی کتب
منزله و آنکس نزد بعضی امیة بن صلت ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود و معلوم کرده که دران
زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسالت مبعوث شد امیه از
روی حسد بروی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود قطع نظر کرد و از خاطر محو ساخت فَانْسَلَخَ مِنْهَا
پس بیرون آمد ازان آیات بوسطهٔ کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید یعنی بآن کافر شد و اعراض کرد
ازان فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس لاحق او شد و باو پیوست شیطان یا او را به پیروی خود فرمود
فَكَانَ پس گشت آن دانندهٔ آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان و بقول اکثر آنکس بلعام بن باعورا
بود از کنعانیان جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست و از محمد بن علی الباقر علیه السلام
رواییست که حق تعالی مثل زد برای کفار بلعام که هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرد و او از بلغار
بود و چون موسی علیه السلام قصد کارزار جباران کرد با لشکر عظیم بزمین کنعان فرود آمد مردمان نزد بلعام
آمده گفتند تو میدانی که موسی مردی با جدتست و لشکر بسیار دارد و بکارزار آمده که ما را بکشد و زنان
ما را اسیر کند و شهر ما را بتصرف خود درآورد و ما را قوت و استطاعت آن نیست که با وی مقاتله کنیم و تو مردی

مستجاب الدعوتی بیرون آی و دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت وای بر شما او پیغمبر خداست
چگونه بروی دعا کنم و اگر چنین کنم از دین و دنیا برآیم ایشان درین باب مبالغه کردند بلعام گفت با خدای خود
مشورت کنم اگر مامور شدم بروی دعا کنم پس بر طریقی که بآن مشورت نمود هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر خدای
ازین کراهت داشتی نهی کردی چون اثر نهی از و بتو نیامد معلوم میشود که بآن رضاییست بلعام باین گفتار باطل
فریفته شد و مرویست که در خواب وی را گفتند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن وی بآن التفات نکرد برخواست
و بر دراز گوشی نشست تا بر بالای کوه برآمد تا بر لشکر موسی عم مطلع و دیده ور شود و در اثنای راه دراز گوش
او بخفت وی دراز گوش را بسیار بزد تا برخواست و برنشست و این صورت سه بار واقع شد بار سیم چون او را
بزد بسخن درآمد که وای بلعام بکجا میروی و مرا چرا میزنی نمی بینی که فرشتگان بر روی من میزنند و نمیگذارند
که بروم این چه خیالست که کرده و بوسوسهٔ شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدای دعای بد کنی ازین نیز متنبه نیافت
حق تعالی بجهت این تخلیهٔ او کرد و فرو گذاشت تا که بر بالای کوه برآمد و قوم او با او بودند چون لشکر موسی بدید
دست برداشت و درخواست آن شد که موسی و قوم او را دعای بد کند زبان او گردیده بر قوم خود دعای بد کرد وی گفتند که این
بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من عکس این بود ولیکن بر زبانم خلاف این جاری شد پس فی الحال زبانش
از دهن بیرون آمده بر سینه اش افتاد گفت نه من شما را گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون میرود و چون
اکنون چنین شد و از دولت آخرت محروم شدم مدعا آنست که دنیوی خود در بفعل آرم پس گفت چارهٔ این امر آنست
که زنان خود را بیارایید و امتعهٔ خود را بدیشان دهید تا ببهانهٔ خرید و فروخت بمیان لشکر موسی درآیند و خویشتن را
برایشان عرض کنند و اگر یک کس از ایشان زنا کند ایشان را بر شما نصرت نباشد ایشان بفرموده او زنان را
آراسته شده و با امتعه بلشکرگاه موسی فرستادند در میانهٔ این زنان زنی بود در نهایت حسن و غایت جمال رسیده
مردی از بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلوم بود و مهتر سبط شمعون بن یعقوب بود چون آن زن را بدید
شیفتهٔ جمال او شد با خود دعوت کرد زن وی را اجابت کرد زمری دست او را گرفته نزد موسی آورد و گفت
ای موسی این زن با چنین جمال بر ما حرامست موسی عم گفت آری حرامست دیدن او چه جای مباشرت دست از وبدار گفت
والله فرمان تو نبرم و او را نگذارم تا مقصود خود را از و حاصل کنم هرچند موسی درین باب مبالغه کرد فایده نداد پس دست
آن زن را گرفته بخیمهٔ خود کشش آورد و با او خلوت کرد چون مردمان دیگر این صورت بدیدند مرتکب این امر قبیح شدند
حق تعالی طاعون برایشان فرستاد و در یکساعت از روز هشتاد هزار مرد از ایشان بمردند مردی از لشکریان موسی که او را

فنحاص کفشدی از فرزندان هارون که با شکوه تر و قوی تر از کسی نبود و او سپه سالار لشکر موسی بود درین وقت غایب بود
چون باز آمد و آن حال مشاهده کرد و بر صورت واقعه اطلاع یافت حربه برداشت و بخیمه زمری درآمد و او را با آن زن خفته
دید آنحربه را فرود آورد و هر دو را بهم دوخت و سر هر دو را بر نیزه کرده در میان لشکر موسی میکردانید و میگفت
بار خدایا این جزای کسیست که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعون را از ایشان برداشت و از اینجاست که
بنی اسرائیل را عادت آنست که هر ذبیحه که کشتند نصیبی از آن بفرزندان فنحاص دهند وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ
و اگر میخواستیم هر آینه برمیداشتیم بدرجات عالیه این کس را که عالم بود بآیات ما بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلمات مشتمل
بر اسم اعظم وَلَكِنَّهُ ولیکن او بواسطه دنائت همت أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی تخصیص
زوالات مایل شده دنیا را بر آخرت برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود در اختیار دنیا و رضای
قوم و اعراض از مقتضای آیات و رضای ما فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ پس صفت او در خست و دنائت مرتبه مانند
صفت سگست در خسیس ترین حالات او و آنست که إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی برو و برانی او را يَلْهَثْ زبان
از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ یا اگر بگذاری او را او را نیز همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی
همچنانکه راندن سگ و ناراندن او یکسانست و در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعام سگ صفت نیز همین حال
داشته که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود برنگشت چه اول او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر
نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان دعای بد کند دراز گوش وی با وی بسخن آمد که ازین رای باز گرد
و از سر این عمل درگذر هم متنبه نگشت و با آنکه هر چند آیات و صحف را در باره رسول خدای میخواند بآن متنبه نمیگشت و دیدن
و نادیدن آن نزد او علی السویه بود همچنانکه سگ در حالتی که در گرسنگی و سیری و رنج و راحت مساوی است در زبان بیرون
کردن ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ این مثل که گفته شد مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا دروغ می شمرند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند و گویند که تکذیب آیات توریت میکردند
در کتمان حضرت رسالت صلی الله علیه پس بغیر ماید فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این قصها را که مذکور شده
از جمله آن قصه آنکس است که منسلخ شد از آیات چه قصه انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان متادی شود که پند پذیر
شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدست مثل گروهی که تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم
ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند مَنْ

يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي هر کرا راه راست نماید خدا بوسیله لطف و توفیق خود پس او راه یافته است براه حق
که دین اسلام است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را فرو گذارد خدا در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد او
پس از آنکه لطف و تمکین و توفیق داده باشد فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس آن گروه گمراهانند
و ایشانند زیانکاران در هر دو سرای و یا هر که را که خدای حکم بر ضلالت او کند و از خاسران باشد بعد از آن
از مآل حال کفار خبر میدهد که وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ و بتحقیق که آفریدیم ما برای دوزخ كَثِيرًا
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری از دیوان و آدمیان مراد آنست که بسیاری از آدمیان و پریان پیشند
که ما ایشان را آفریده ایم بجهت فرط کفر و عناد عاقبت ایشان منتهیست بدوزخ و متوجه اند بود که مراد ظاهر آیه
باشد و معنی آنکه ما بسیاری از جن و انس برای دوزخ آفریده ایم زیرا که این موجب آنست که ایشان قادر نباشند
بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت بعد از آن اهل کفر و عناد را وصف میکند ببعد فهم و قلت تفکر بر وجه مبالغه
میفرماید لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا مر ایشان راست دلهایی که هیچ در نمی یابند بآن زیرا که آنرا
متوجه شناخت نمیکردانند و از غایت عناد آینه دل را از زنگار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشان راست چشمهای که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن
و نظر اعتبار در مخلوقات نمیکنند تا راه بخالق آن برند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان راست گوشها که بهیچ
وجه لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق را نمیشنوند زیرا که بگوش هوش آیات و موعظه قرآن را استماع نمیکنند أُولَئِكَ
آن گروه که حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیویه گردانیده و مقصور بر لذات فانیه داشته اند كَا
لْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همیشه همت ایشان جز خوردن و خواب و هلا ملتفت بنعیم باقی و لذات
دایمی نمیشد بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراهان گمراه تر از انعام اند زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند
که ممکنست ایشان را ادراک آن از منافع و مضار و جد و جهد میکنند بر جر منافع و دفع مضار آنچه غایت
جهد ایشانست و گمراهان اینچنین نمیشد بلکه اکثر ایشان میدانند که معاندند و جاحدند پس اقدام مینمایند بر آتش
که مضرت ابدیست و نیز انعام را تکلیفی نیست بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و ارشاد
مرشد در طریق اهتدا سلوک میکنند و این کفار بجهت فرط عناد مهتدی نمیشوند بچیزی از خیرات با آنکه حق تعالی
عقول و آله بر ارشاد و صلوب و صارفیه از فساد و ناصواب کرامت فرموده پس چون عقل خود در انکار میفرمایند و بوسیله
آلات حواس بآیات منتفع نمیشوند از بهایم گمراه تر باشند أُولَئِكَ آن گروه گمراهان که مذکور شدند هُمُ الْغَافِلُونَ

ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان بجهت عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات ظاهره که مکلفند بآن بخلاف بهایم
که مسخر فرمانند و آنچه بر ایشانست بجای می آورند و بعد از عناد کفار و مذمت و ملامت ایشان بر تدبر نکردن
در حجج ما دیه ترغیب مؤمنان مینماید بتوجه باو سبحانه و او را بنامهای نیکو خواندن و ستودن و میفرماید که وَلِلّٰهِ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدای راست اسمهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها و
او را بدین اسما نام برید زیرا که دلالت بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه نام او سبحانه اند چه در حدیث
واقع شده که حق تعالی را نود و نه اسمست هر که آنها را احصا کند یعنی بشمرد حق تعالی او را ببهشت در آورد
و یا آنکه مراد هزار و یک نام او سبحانه که از شارع منقولند و معانی بعضی راجعست بصفات ذاتیه چون اله و قادر
و عالم و حی و سمیع و بصیر و بعضی باصفات فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی مفید تحمید و تقدیس او
چون قدوس و سلام و غنی و واحد و غیر آن و گفته اند مراد بحسنی اسمائی اند که نفوس انسانی مایل آنند و آن هر
اسمیست که متضمن عفو و رحمت باشد نه سخط و عقوبت و مرویست که سبب نزول این آیه آن بود که مردی در نماز
خدا را بسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابوجهل گفت محمد و اصحاب او میگویند یک خدا را می پرستیم
پس این مرد چرا دو خدا را میخواند این آیه نازل شد که اسمای الهی بسیارند و همه نیکویند و را بدان اسما بخوانید
وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی ضلالت و جهالت يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ
میل میکنند بکجی در نامهای وی یعنی حق تعالی را بنامهای که اذن شرع بدان تعلق نگرفته چنانچه اعراب حق تعالی را
یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق
اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود
باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و بعد از ذکر جمعی
که عاقبت ایشان منتهیست بآتش دوزخ از اقسام کفار در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند و میفرماید وَمِمَّنْ
خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ گروهی اند که ایشان راه مینمایند مردمان را
بحق که دین اسلام است و حدود آن وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدول میکنند در حکام آن ابن جریج از حضرت
رسالت صلعم روایت کرده که این آیت را قرائت فرمود و گفت این آیه در حق امت منست که بحق گیرند و بحق دهند
و بحق حکم کنند و پیش از شما قومی چنین بودند پس این آیه تلاوت فرمود وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ
بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ربیع بن انس روایت کند که رسول خدا صلی الله فرمود که از امتان من قومی باشند

که بر حق ثبات کنند و ثبات نمایند تا آنگاه که عیسی فرود آید و در خبری دیگر آمده که همیشه از امت من گروهی ایستاده
باشند تا آنکه فرمان خدای بایشان آید و خلاف مخالفی ایشان را زیان نرساند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست
که نَحْنُ هُمْ یعنی ماییم اهل این آیه و این مخصوص است باو شبهه نیست که این صفات بایشان لایقست برای آنکه حق تعالی
حکم فرموده درین آیت بآنکه آنها بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و این صفت متحقق نمیشود مگر در کسانی که امین باشند
از جانب او سبحانه و متصف بعصمت و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد ازین آیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه است و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله فرمود که بخدای
که جان من در ید قدرت اوست که این امت هفتاد و سه فرقه شوند و همه در آتش دوزخ در آیند مگر این فرقه که حق تعالی
در صفت ایشان فرموده که وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و اینها امامیه اند
که طایفه منند بدلیل حدیث نبوی که نشستند و از آن تخلف کرد غرق شده هلاکت ابدی پیوست بعد ازین بیان
حال کفار مینماید در دنیا و معامله او با ایشان و میفرماید که وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب
کردند آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا سایر مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را درجه
و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک آهسته آهسته ایشان را بهلاکت نزدیک کردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا
که ندانند باین وجه که هر گاه که گناه کنند ما نعمت بر ایشان زیاده میکنیم و ایشان بگمان آنکه این نعمت لطیفت از ما
در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان میرسند پس بیکبار عذاب بر ایشان نازل کردانیم بی ظهور علامات و قوع
آن که ایشان را بیاگاهاند حال که استدراج در ظاهر احسانست نه در حقیقت خذلان و خسران وَأُمْلِي لَهُمْ
و زود باشد که مهلت دهیم ایشان را مدتی پس بگیریم ایشان را و تعجیل بعقوبت کسی کند که از فوت آن اندیشه کند و از
من چیزی فوت نمیشود إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن من بروجهی که بر مردمان مخفی باشد یعنی بی ظهور علامات
وقوع آن مَتِينٌ سختست و استوار و دشوار بر کفار و اشرار آورده اند که در موسم حج حضرت رسالت صلی الله
بر بالای کوه صفا بر آمده یکیک از کفار قریش را از عذاب خدای میترسانید یکی از صنادید قریش گفت ای یار شما
دیوانه شده که شب و روز فریاد میکند که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند
در اینکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشان را که محمد است و باو رسیده مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع جنونی
که این همان عاقل کاملست که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند و چون دعوت حق آشکار اکرد چرا
دیوانه میخوانید بلکه نسبت جنون بشما موافقست که شخصی را که میدانید که با حلم و وقار و کمال عقل و وفور فضل و انواع

خصال خیر است دیوانه میگویند کفار مکه گاه آنحضرت را دیوانه میخواندند و گاه ساحر و گاهی کاهن و بدیهیست که جنون و سحر
ضد یکدیگرند پس اطلاق هر دو بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشان از سر تحیر و سرگشتگی چون اخبار غیب می شنیدند
کاهی میگفتند کاهنست و چون معجزات را که خارق عادتست میدیدند میگفتند ساحر است و چون نظم قرآن می
یافتند که عرب و عجم از آن عاجز میبودند میگفتند شاعر است و چون حق تعالی را بیچون و یگانه و بی مثل و بی ضد و ند
و بیمکان و جهت از و استماع میکردند و میگفتند دیوانه است حق تعالی رد قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه
إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیست او مگر بیم کننده از عذاب الهی که پیدا و هویداست بیم کردن او بر اندار تا همه
کس بشنوند و بر کسی مخفی نماند و بعد از آن ترغیب ایشان میکند بطریق نجات که أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر
نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در ملک عظیم ملکوت آسمانها
و در ملکوت زمین گویند ملکوت آسمان کواکب و شمس و قمر است و ملکوت زمین دریا و کوه و شجر و یاد آسمان
نگاه نمیکنند که آنرا باعظم خلق و گرانی جرم چگونه بهوا معلق بداشته و ستونی در زیر آن نیست و مزین گردانیده
آنرا بستاره گان و دوازده برج و سیر متعارف و در زمین نمینگرند که بانواع نباتات و کثرت خلایق و انواع
بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و نگاه نکردند در آنچه آفرید
خدای تعالی از هر جهت از ممکنات تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد
و بجهت آن بدانند که آنچه محمد میگوید صدقست و آنچه بر ایشان میخواند حقست وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ
و آیا نظر نکردند در آنکه شاید شان و قصه این باشد که قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ بتحقیق که نزدیک رسیده
باشد مدت فنای ایشان تا ترک عناد و جحود کرده پیش از وقوع فوت و حلول موت و نزول عقوبت علی اقدام
کنند که حسب رستگاری ایشان شود و اگر مشرکان بقرآن نمیگروند که جامع حقیقت دین و دنیی و مجمع میمنت
صورت و معنیست فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهند
آورد مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت و تخلیه او کند در گمراهی یعنی بجهت فرط
عناد و انکاری که دارد قبول قرآن نکرد و با وجود ظهور دلایل حقیت آن حق تعالی او را در خذلان فرو گذارد
و نظر توفیق از و باز دارد فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ نماینده نباشد او را که وی را براه دارد وَيَذَرُهُمْ
و میگذارد خدای گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی و تباهی خود شان يَعْمَهُونَ که سرگردان و حیران
میگردند و براه حق سلوک نمیکنند آورده اند که فرقه از یهود بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله ایشان را

از احوال قیامت و اهاویل آن ترسانیده بود گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث
آن داریم و این سؤال امتحانی بود زیرا که میدانستند که بجز خدای هیچکس آن عالم نیست آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ عَنِ
السَّاعَةِ می پرسند ترا از قیامت که وقوع آن در یکساعت باشد بی ظهور علامات آن قبل از وقوع آن أَيَّانَ
مُرْسَاهَا کی باشد اثبات و ایقاع آن یعنی از تو سؤال میکنند که آمدن قیامت در چه وقت خواهد بود قُلْ
بگو با ایشان إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي جز این نیست که دانستن ظهور قیامت نزد پروردگار منست که ملک مقرب
و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ
مگر او یعنی خفای وی مستمر است بر غیر او تا بوقت وقوع آن و حکمت در خفا آنست که تا بندگان همیشه از وقوع آن خایف
و ترسان باشند چه اگر علم بوقت آن داشته باشند در اول حال مرتکب معصیت شدندی بجهت اعتماد بر بعد زمان وقوع
آن و در آخر ملجا شدندی و توبه بجهت قرآن و این هر دو منافی تکلیف است ثَقُلَتْ گران و عظیم است قیامت
از حیثیت شداید و اهوال محاسبه و مجازات آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل
آن از ملایکه و جن و انس لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً نیاید بشما قیامت مگر ناگهان از حضرت رسالت ص
مرویست که قیامت ناگهان حادث گردد در وقتی که همه مردمان مشغول کار خود باشند بعضی مشغول آب دادن
و بعضی بسودا و معامله و بعضی در تراز و برداشتن و فرو گذاشتن و بعضی باصلاح متاع و اساس خانه و امثال
آن يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا از وقت وقوع و حدوث آن بر وجهی کَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا گویا دوست
میداری از پرسیدن آن و عالمی و دانایی بوقت آمدن آن و تحقیق آن و حال آنکه کرامت داری از آن سؤال
جهت آنکه از علم غیبست که حق تعالی هیچکس تعلیم نداده و غیر خود را بدان مطلع نساخته قُلْ بگو دیگر باره از
روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ جز این نیست که علم قیامت نزدیک خداست و آنرا بخود مخصوص
ساخته و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن
بیشتر مردمان نمیدانند که آنرا جز خدای نمیداند آورده اند که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد
که نرخ طعمه و امتعه کی ارزان و گران میشود تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و فایده بسیار از آن مر
بیابی آیه آمد قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا بگو ای محمد نمیتوانم از برای نفس خود
خیری و نه دفع مضرتی این اظهار بندگیست و تبرا از علم غیبی یعنی هیچ امر غیبی عالم نیستم إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
مگر آنچه خدای خواهد که مرا بآن تعلیم کرامت فرماید وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ و اگر بودمی که دانستمی غیب را

لاستكثرت من الخير هرآینه طلب بسیار کردمی از مال و منفعت و فتح غنیمت و غیر آن وما مسنی
السوء و نرسیدی بمن هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و غیر آن ان انا الا نذیر و بشیر نیستم من مگر
پیغمبر بیم کننده منکران و معاندان و مژده دهنده لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بمن و آنچه ثابت
از احکام شریعت و میتواند بود که انذار و بشارت هر دو از برای اهل ایمان باشد زیرا که ایشانند که منتفع میشوند بآن
بعد از آن بیان وحدانیت و قدرت خود میفرماید که هو الذی خلقکم من نفس واحدة اوست
آن خدایی که آفرید شما را از یک تنی که آدم است وجعل منها زوجها و آفرید از جسد وی یعنی از استخوان
پهلوی چپ وی او را که حوّاست لیسکن الیها تا آرام گیرد بوی و الفت پذیرد که الجنس مع الجنس فلما تغشاها
پس آنهنگام که فرو پوشید آدم حوّا را یعنی خلوت کرد حملت حملا خفیفا بار گرفت بار سبک که آن نطفه
آدم بود در رحم او فمرت به پس مستمر بود بآن بار در برخواستن و نشستن و رفتن و ایستادن یعنی این حمل بجهت
خفت مانع او نشد از تصرف او در امری از امور که میخواست چنانکه قبل از حمل تا روزگاری برین برآمد فلما
اثقلت پس آنهنگام که گران بار گشت بجهت بزرگ شدن فرزند در شکم او و نزدیک بوضع شد دعوا الله
ربهما بخواندند هر دو یعنی آدم و حوّا خدا را که پروردگار ایشانست مضمون دعا اینکه لئن آتیتنا
صالحا هرآینه اگر بدهی ما را فرزندی مستوی الخلقه که بدن او با صلاح و صحت باشد و از فساد و عیب
بری لنکونن من الشاکرین هرآینه باشیم از سپاس دارندگان مر ترا بدین نعمت مجدد فلما
آتاهما پس آنهنگام که عطا کرد خدای بر ایشان صالحا فرزندی صالح البدن جعلا له
کردانیدند آدم و حوّا یعنی اولاد ایشان او را شرکاء فیما آتاهما خداوندان شرکتی در آنچه داد
اولاد ایشان را یعنی آن فرزندی را که خدای باولاد آدم و حوّا داده بود شریکی ساختند اولاد آدم ایشان را بخدا
یعنی او را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و مثال این نام نهادند فتعالی الله عما یشرکون
پس برتر است خدای پاک از آنچه برای او انباز میگیرند و نمیتواند بود که مراد این باشد که آدم و حوّا فرزند خود را
شریک خدا کردانند چنانکه ضعفای عامه مخالفین گفته اند چه این منافی عصمت است و بیضاوی و زمخشری که رؤس
اهل خلافند در انوار و کشاف آورده اند که این قول لایق انبیا نیست و بعد از آن گفته اند که احتمال دارد
که مراد از نفس واحده قصی باشد از اجداد پیغمبر صلی الله که او را خدای تعالی زوجه از جنس او یعنی عربی قرشی کرامت
فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکر گذاری و سپاس داری آن

قیام

قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را عبد مناف و عبد العزی
و عبد القصی و عبد الدار نام نهادند مراد اشتراکست در تسمیه و این مستلزم کفر نیست و صاحب کشاف بعد از نقل
این قول گفته که هذا تفسیر حسن لا اشکال این وجه تفسیر نیکوست و هیچ اشکالی در آن نیست و اصح
آنست که جعلا له در تقدیر اینست جعل اولادهما له چنانکه باین معنی شد و این قول اکثر مفسرانست
و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده که مراد شرک طاعتست نه شرک عبادت بعد از آن
در توبیخ اهل شرک میفرماید که ایشرکون ما لا یخلق شیئا آیا انباز میگیرند در عبادت حق آنچیزی را که نیافریند
و قدرت ندارد بر آفریدن چیزی وهم یخلقون و حال آنکه انبازان را که میگیرند آفریده شده اند
یعنی جمادات را که میپرستند قادر نیستند بر حصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند و عبادت خدای که قادر بالذاتست
و بر همه مقدورات قادر رها کرده اید و عبادت اصنام میکنید که مخلوقند ولا یستطیعون لهم و نمیتوانند
برای پرستندگان خود نصرا یاری دادنی در خیر منفعت ایشان یا فریادرسیدنی در دفع مضرت ایشان ولا
انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که ایشان را می شکنند یا بخون و سرگین آلوده
میسازند وان تدعوهم الی الهدی و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی دین اسلام
لا یتبعوکم پیروی نمیکنند شما را سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم اگر بخوانید شما
ای مسلمانان مشرکان را و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه خاموش باشید این آیه
خاص است بر قومی که مصر بودند بر کفر خود و از قبول دعوت محروم شدند مانند ابو جهل بر جهل و متابعان او
ان الذین تدعون من دون الله بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان بجز از خدای
و ایشان را آلهه نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مسخر فرمان و مملوکند و ذلیل و عاجز و مامور او سبحانه
امثالکم یعنی مانند شما ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف و در قبضه اقتدار حق اند و اگر این را باور ندارید فادعوهم
پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس اجابت کنند مر شما را ان کنتم صادقین
و اگر هستید شما راستگویان در آنکه ایشان آلهه اند چه اگر آنست که دعای بنده و پرستنده خود اجابت کنند الهم
ارجل یمشون بها آیا مر بتان را پایهاست که در مهمات خود بروند بآنها چنانچه شما میروید
ام لهم اید یا ایشان را دستهاست که چیزها یبطشون بها فرا گیرند بآن چنانکه شما فرا میگیرید ام لهم
اعین یبصرون بها یا مر ایشان را چشمهاست که ببینند بآن چیزها چنانکه شما ببینید ام لهم آذان

يسمعون بها يا ايشانرا گوشهاست كه بشنوند بآن شنيدنيها را وحال آنكه شما خود قائليد كه ايشان پاى روا
ودست گيرا وچشم بينا وگوش شنوا نيست وشما راهست پس از ايشان افضل باشيد واز غايت جهل است كه فاضل
مفضول را پرستد مشركان بعد از استماع اين سخنان والزام ايشان ازان بجهت فرط جهالت تخويف حضرت رسالت
كردند بآلهه خود وگفتند خدايان ما را نكوهش مكن كه مبادا آفتى ورنجى از ايشان بتو رسد قل ادعوا
شركاءكم بگو اى محمد كه بخوانيد انبازان خود را كه براى خدا ساخته ايد وهمه مجتمع ومتفق شويد براى عداوت
من ثم كيدون پس كيد كنيد وهر حيله ومكرى كه ميتوانيد درباره من بجاى آريد فلا تنظرون
پس مهلت مدهيد كه من هيچ انديشه وباك ندارم زيرا كه اعتماد كرده ام بر حفظ وحمايت الهى واز مكر وغدر شما نمى انديشم
ان وليي الله بدرستى كه يار من ومتولى كار من الله است كه خداى بحقست الذي نزل الكتاب
آنخدايى كه فرو فرستاد قرآن را كه حامى بندگانست وهو يتولى الصالحين وخدا دوست دار وكارساز
بندگان شايسته است وحافظ ايشان از ضرر دشمنان والذين تدعون من دونه وآنانكه شما ميخوانيد
ومى پرستيد غير از خداى بحق ومعبود مطلق لا يستطيعون نصركم ونميتوانند يارى دادن شما را
ولا انفسهم ونه نفسهاى خود را ينصرون يارى كنند بوقت شكستن ايشان پس چگونه از آنها
باكى توان داشت وان تدعوهم الى الهدى واگر بخوانيد اى مؤمنان كافران را بدين اسلام
لا يسمعوا نشنوند بسمع قبول وتريهم ينظرون اليك ومى بينى ايشان را اى محمد كه بديدهاى
ظاهر مينگرند بسوى تو وهم لا يبصرون وحال آنكه ايشان نمى بينند ترا ببصر بصيرت وبحقيقت تو بينا نيستند
چه بصورت ترا مى بينند نه بمعنى بعد از امر حضرت بدعوت وتبليغ رسالت تعليم او ميفرمايد بمكارم اخلاق وترك غلظ
بقوله خذ العفو فراگير صفت عفو را با كسانى كه نسبت بتو سخنان بى ادبانه ميگويند وحده وستيزگى مكن
بلكه لطف وملايمت نما با ايشان كه اين اقرب است بهدايت ايشان وتاثير آن بيشتر در ميل قلوب ايشان بجانب
ايمان وأمر بالعرف وامر كن مردمان را به نيكويى در افعال واقوال كه مستحسن باشد در نظر عقل وشرع
واعرض وروى بگردان بعد از اقامت حجت والزام دليل عن الجاهلين از نادانان وسفيهان
پس اگر از جانب ايشان ايذايى ورنجى بتو رسد ستيزه مكن بلكه ملاطفت وملايمت را شعار خود كن چون اين آيت نازل شد
حضرت از جبرئيل معنى خذ العفو پرسيد گفت نميدانم باش تا آنرا از ملك علام معلوم كنم پس برفت وباز آمد وگفت
اى محمد حق تعالى ميفرمايد كه عفو كن از كسى كه بر تو ستم كرده باشد وعطا كن كسى را كه ترا محروم ساخته باشد از عطيه

خود

خود وبه پيوند بكسى كه از تو بريده باشد واز صادق عليه السلام مرويست كه حق تعالى باين آيه رسول خود را بمكارم
اخلاق فرموده ودر قرآن هيچ آيتى نيست كه ازين آيه جامع تر باشد در مكارم اخلاق واز ابن زيد مرويست
كه بعد از نزول اين آيه حضرت فرمود كه بار خدايا گاه هست كه غضب بر من مستولى ميشود نزد آن حال حكيم آيه
آمد كه واما ينزغنك من الشيطان واگر برانگيزاند ترا از جانب شيطان نزغ بحثى يعنى وسوسه
بر خلاف آنچه ترا فرموده اند مراد آنست كه اگر شيطان در صدد وسوسه شود وخواهد كه ترا بر غضب دارد
ومنع ملاطفت وملايمت تو نمايد نسبت بكسانى كه ايذا وآزار بتو رسانيده باشند فاستعذ بالله
پس پناه گير بخدا از شر او تا ترا از مكر ووسوسه او نگاه دارد از بعضى علما مرويست كه نزغ اول وسوسه است
ومقدمه آن ومس نيست مگر بعد از تمكن وجاى گرفتن آن در نفس ولهذا حق تعالى اول را نسبت به پيغمبر داد وفرمود
واما ينزغنك وثانى را نسبت داد بساير مردمان كه واذا مسهم طائف من الشيطان ونزد بعضى صورت
خطاب با حضرتست ومراد امت اند چه انبيا از وساوس شيطانى معصوم ومحفوظ اند پس با هر يك از امت بگويد
كه چون وسوسه شيطانى ترا از جاى در آرد پس پناه گير بخدا انه سميع بدرستى كه خداى شنواست پناه
گرفتن ترا عليم دانا بآنچه صلاح تو در آنست يا سميع است باقوال آنكه بتو اذيت ميرساند عليم است بافعال او پس ويرا
بران مجازات دهد بعد از ان در بيان حال متقيان ميفرمايد كه ان الذين اتقوا بدرستى كه آنانكه پرهيز
كردند از شرك ومعاصى وبترسيدند از حق تعالى اذا مسهم طائف من الشيطان چون رسد
بديشان وسوسه ومكرى فرو آينده در خاطر از جانب شيطان تذكروا ياد كنند خدا را واز وعيد او انديشه
نمايند فاذا هم مبصرون پس ايشان بينندگان باشند راه صواب را بسبب ياد كردن موقع خطا و
مكايد شيطان پس احتراز كنند ازو واخوانهم وبرادران شياطين يعنى كافران كه نمى پرهيزند از وسوسه
ونميترسند از خداى يمدونهم ميكشند شياطين ايشان را في الغي در گمراهى وغوايت بارتكاب
معاصى در نظر آرايش آنها ثم لا يقصرون پس باز نمى ايستند از ضلال ايشان ودست از اغواى ايشان
باز نميدارند ويا كافران نمى پرهيزند از گمراهى خود را باز نميدارند ازان واذا لم تأتهم
بآية وچون نيارى تو بكافران آيتى از قرآن كه ايشان از روى عناد از تو ميطلبند قالوا لولا
اجتبيتها گويند چرا فراهم نياوردى آن آيت را از نزد خود همچو ساير آنچه قراءت ميكردى در بيان آورد
كه اهل مكه از روى تعنت واقتراح آيتهاى قرآنى ميطلبيدند تا آنحضرت از آوردن آن عاجز شود وچون در نزول

آن تا خیر واقع شدی از روی استهزا کفتندی چرا خود دنشای آن نمیکنی چنانکه دیگر آیتها این آیه آمد که چون آیتی
از قرآن که اقتراح میکنند آن از امی آری کویند چرا بر هم نیافتی قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ بکو جز این نیست که من
پیروی میکنم مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن از نزد پروردکار من و من بر بافنده
آن نیستم هَٰذَا بَصَائِرُ این قرآن دلیلهای روشنست که بدان حق دیده و دریافته میشود مِنْ رَبِّكُمْ
فرود آمده از نزد پروردکار شما وَهُدًى وَرَحْمَةٌ و راه نماینده است و سبب رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای کروهی که میکروند بخدای و رسول و چه ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان وَإِذَا قُرِئَ
الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر او را مرویست که جوانی انصاری
در عقب رسول نماز میکذارد و هرچه آنحضرت قراءت میفرمود او نیز میخواند آیه آمد که چون امام در نماز قراءت کند
شما استماع آن کنید و آنرا مخوانید وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
شاید که رحمت کرده شوید یعنی بآن پند کرفته بمیامن آن مستوجب رحمت و مغفرت کردید از ابی جعفر علیه السلام مرویست
که این خطاب با مومنانست که در نماز مجتمع شوند و با امام قراءت نکنند و شیخ ابو جعفر رحمة الله علیه فرموده که مراد
استماع قرآنست در نماز و غیر آن واجب نیست بلکه سنتست حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت کوش
بقرآن کنید و از او امر و نواهی آن زانیک فرا کیرید و بمواعظ و حکام آن پند کیرید وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن ای
محمد پروردکار خود را فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً در دل خود از روی زاری و ترسکاری چه تضرع
و خشیت اقربست باجابت و قبول و کویند مراد تفکرست در نفس تا بسبب آن علم بصانع و صفات و کمال و جلال او
حاصل شود وَدُونَ الْجَهْرِ و بخوان او را خواندنی فرود از جهر و آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از کفتار یعنی میانه
سر و جهر او را بخوان بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکرست یا درین دو وقت
که افضل اوقات شبانه روزست بجهت آنکه ملایکه شب و روز درین دو وقت حاضر می باشند پس آن ذکر را هر دو
خواهند نوشت و کویند این امرست مر امام را که آواز در نماز بلند کند در حین قراءت بمقداری که ماموین بشنوند
نه زیاده از آن وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و مباش از جمله بیخبران از آنچه مامور میشوند از ذکر و دعا و صح
آنست که خطاب با آنحضرتست و مراد امت اوست چه آنحضرت از سهو و غفلت مبراست بعد از آن حق تعالی امری
میکند که باعث ذکرست و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ بدرستی که آنانکه نزد پروردکار تواند یعنی
ملایکه اعلی که مقرب بارکاه اویند لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ کردن نمیکشند از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ

سجده الندب

تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه لایق کبریای اوست وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مر او را سجده میکنند و در عبادت
او آنچه غایت خضوع و خواری و ترسکاریست بجای می آورند و غیر او را شریک نمیکردانند این تعریض است
بمشرکان و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده سنت است و بدانکه باجماع امامیه سجده چهار
موضع از قرآن بر قاری و مستمع واجبست و آن در سوره الم سجده و حم سجده و والنجم و اقراست و در بواقی سنت
و آن یازده موضع دیگرست اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع آن و فرقان و نمل
و ص و انشقاق مرویست از حضرت رسالت صلی الله که چون فرزند آدم سجده تلاوت کند شیطان از و
کناره کند و بکریزد و کوید ای وای بر من که فرزند آدم مامور شد
بسجده و سجده کرد او را بهشت واجب شد و من
مامور شدم بسجود و فرمان نبردم دوزخ

سورة الانفال ستة و بر من واجب کشت سبعون آية مكية

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره انفال و برات تلاوت کند من شفیع او
باشم در روز قیامت کواهی دهم برای او که وی بریست از نفاق و بعدد هر مرد و زن که در دار دنیاست ده حسنه
برای وی بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند و تا در دنیا باشد ملایکه که حامل عرشند صلوات
بر وی فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که او از ابی عبد الله علیه السلام خبر داد که هر که سوره
انفال و برات تلاوت کند در هر ماهی یکبار هرکز نفاق در دل او پیدا نشود و از شیعه حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه باشد بحق و در روز قیامت از موائد بهشت تناول نماید تا مردمان از حساب فارغ شوند و هر یک بموضع خود رسند

بسم الله الرحمن الرحيم

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ می پرسند از تو ای محمد از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلالست
یا نه مرویست که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان کفتند ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران کفتند
ما نیز مددکاری و یاری دهنده شما بودیم ما را نیز نصیبی باید و عباده بن صامت فرمود که ما در بدر خلاف
کردیم در باب غنیمت آن و اختلاف بنزاع انجامید حق تعالی حکم آنرا بر رسول خود تفویض نموده کفت
قُلِ الْأَنْفَالُ بکو ای محمد که حکم غنیمتها لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر خدا راست که معبود بحقست و مر فرستاده
او تا قسمت کند بهر که خواهند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید

وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَیْنِکُمْ و بصلاح آرید حالی که میان شماست از خصومت و منازعت بمواسات با یکدیگر و تسلیم
امر بخدا و رسول وَاَطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و فرستاده او را در آنچه فرماید
در باب غنایم اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقویت
و موجب امتثال اوامر و نواهی عبادة بن صامت گفت چون این آیه نازل شد و حکم آن را برسول تفویض
نموده از سر مخالفت درگذشتند و او در میان مسلمانان قسمت عدل فرمود و ما خلقهای خود را باصلاح
آوردیم و خلاف و نزاع از خود دفع کردیم و نزد مجاهد مراد بانفال خمس است که واجب کرده اند و بروایت صحیح
از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مراد از انفال هر چیزیست که از دار الحرب فرا گیرند بغیر قتال و هر زمینی
که آن بدون قتال از آن جلای وطن کنند و میراث کسی که وارثی نگذاشته باشد و صغایای ملوک و بطون
اودیه و ارض موات و فقها این را نفل گویند و نیز از صادق علیه السلام مرویست که آنچه مذکور شد مر خدای راست
و رسول او را و بعد از وی هر که قایم مقام او باشد صرف نماید و هر جا که خواهد از مصالح خود خرج نماید و
هیچکس را از رعیت در وی حقی نیست و در زمان غیبت امام شیعه ما راست که در آن تصرف کنند و نیز فرمود که غنایم
بدر مخصوص بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود و هر که میخواست میداد و بعد از ذکر انفال در صفت اهل ایمان خبر میدهد که
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مؤمنان کامل در ایمان اَلَّذِینَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ آنانند که چون یاد
کرده شود خدای نزد ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و قصور عظمت لایزال
و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَاِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ و چون خوانده شود بر ایشان
آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ اِیمَانًا زیاده کرداند آن آیات ایشان را در ایمان مراد نه آنست که یقین ایشان
بیفزاید و تصدیق ایشان با تصدیق قرین شود و بجهت زیادتی اطمینان نفس در رسوخ یقین ایشان نزد
آن زیرا که نزد اهل حق ایمان قابل زیاده و نقصان نیست پس مراد زیادتی ایمانست که در سبب تصدیق بآیات
منزله که پیش از آن نبوده یعنی هرگاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود آن را تصدیق کنند و آن تصدیق علاوه
یقین اول شود پس مراد زیادتی ایمانست نه کیفیت آن وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل کنند
و امور خود را باو باز گذارند و خوف و رجای ایشان نباشد مگر باو و عجز را بر مخلوق نکنند اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ
الصَّلٰوةَ ای مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص بپای دارند نماز را بشرایط و ارکان وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را نفقه میکنند اُولٰئِکَ آن گروه که اعمال قلب را

که خوف و رجا و توکل و یقین است با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا
ایشانند گرویدگان گرویدنی درست و راست خالص از شک و ریب و کاملان در ایمان لَهُمْ دَرَجَاتٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ مر این مؤمنان کامل راست مرتبهای بلند و درجهای ارجمند نزد پروردگار ایشان که مزیت
کرامت و علو منزلتست وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشان را و روزی بزرگوار که خالص
و صافی باشد از کدورت کسب و خالی از خوف حساب و عیب منقطع و در خبر آمده است که مراد بدرجات هفتاد
درجه است هر درجه تا درجه چندانکه اسب نیک دو دو هفتاد سال قطع مسافت آن کند بدانکه این آیه دلالت میکند
که هر که چنین نباشد مؤمن نبود زیرا که حق تعالی درین آیه ذکر فضلای اهل ایمان کرده است و مؤمنان در طاعت
متفاوتند و اگر چه در اصل ایمان متساویند حسن بصری را گفتند تو مؤمنی گفت ایمان دو بود اگر ایمان بخدا و فرشتگان
و کتابها و رسولان و قیامت و بعث و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب مؤمنم و اگر مقصود تو این آیتست که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
الی آیه نمیدانم که من داخل ایشانم یا نه از ثوری نقل کرده اند که هر که دعوی کند که انا مؤمن حقا و گواهی ندهد
که او از اهل جنت است پس بنصف آیه ایمان آورده و بنصف آیه نگرویده بعد از آن بیان غزوه بدر میکند بقوله
کَمَا اَخْرَجَکَ رَبُّکَ یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان از قسمت تو انفال را بعضی دون بعضی
همچو حال ایشانست که بیرون کرد ترا پروردگار تو مِنْ بَیْتِکَ از خانه تو که در مدینه است برای حرب بدر
بِالْحَقِّ براستی و صواب یعنی چون خدای امر کرد ترا به بیرون رفتن از مدینه بموضع بدر برای جهاد با اهل
شرک و عناد بعضی مسلمانان از آن کراهت داشتند و نخواستند که از مکان مألوف و مامن مرغوب خود بیرون رفته
متحمل مشقت کارزار کردند همچنانکه میفرماید وَاِنَّ فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و بدرستی که گروهی از
گرویدگان لَکَارِهُونَ هر آینه کارهند از رفتن ببدر یُجَادِلُونَکَ جدال و مباحثه میکنند با تو فِی
الْحَقِّ در اختیار کار جهاد که ثوابست بَعْدَ مَا تَبَیَّنَ پس از آنکه روشن شده بدیشان که جهاد واجبست
یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن تو ظفر خواهند یافت پس از قتال کراهت دارند کَاَنَّمَا یُسَاقُونَ
همچو کراهت آنکه رانده شوند اِلَی الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ یَنْظُرُونَ و حال آنکه ایشان نگرند
باسباب علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد بر وجهیست که گویا ایشان را بجانب مرگ میرانند و ایشان
علامات مرگ را می بینند و این بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود چه ایشان سیصد و پنج
نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و با وجود این نفس انسانی مقتضای آنست که از آن

باشند از مشقت و شتابان براحت و رغبت کنند بمواضع منیت و گریزند از مواطن هلاکت و سبب این غزوه آن بود که کاروان
قریش با متاع بسیار از شام مراجعت کرده بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید قریش چون عمرو عاص و عمرو بن هشام
و مخرمه بن نوفل با چهل سوار سرداری آن قافله میکردند جبرئیل آمد و صورت واقعه بعرض سید عالم رسانید حضرت
این معنی را با مومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و قلت رجال مایل شدند که سر راه بر کاروان گیرند
جمعی بسیار با سلاح و بی سلاح باین قصد بیرون آمدند و چون این خبر با بوسفیان رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد
و از ایشان مدد خواست ضمضم بیامد و در مکه ندا در داد که ای اهل مکه مالها در معرض تلفست بیرون روید و یاران
خود را حمایت کنید و محافظت نمایید ابلیس بصورت سراقه بن جعشم بمکه آمد و ندا در داد که لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ
وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ مترسید امروز هیچکس شما را مغلوب نتواند ساخت و من یار و مددکار شمایم اهل مکه چون این شنیدند
حمیت جاهلیت را در حرکت آورده در مکه ندا کردند که هر که بار ایستد از سرایش بیرون کنند و مالش را بغارت برند
چون حضرت رسول صلعم در وادی زعفران نزول فرمود جبرئیل آنحضرت را از آمدن لشکر کفار خبر داده فرمود
که حق تعالی میفرماید یکی ازین دو طایفه که کاروانند و کفار قریش بر اخواهند بود شما ملاقات کاروان را
دوست تر میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما اسباب حرب آماده ساخته ایم اگر کاروان بدست افتد مناسب
تر است حضرت ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب اختیار کردند و هر یک برخواستند و در اظهار کمال انقیاد
و امتثال مبالغه نمودند و از آنجمله مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم امر مطلق توایم هر چه حکم کنی بر
وجود ما حاکمی بهیچ وجه از حکم تو سر نمی پیچیم و در خدمت تو تقصیری نمیکنیم و بجد تمام کمر انقیاد ترا بر میان جان بسته ایم
بخدای که اگر فرمایی که با آتش در رویم و اگر بدریا فرمایی در میان آن درآییم رسول تحسین کرد بایشان درین باب
مشورت کرد تا ثبات قدم هر یک بر وی ظاهر گردد سعد معاذ گفت یا رسول الله همانا که این تکرار کنایتست بر ما
که انصاریانیم فرمود که چنین است سعد گفت یا رسول الله ما بیعت ترا نه بنحوی بسته ایم که بوی نقض از ان استشمام توان کرد
اگر اعضای ما را ذره ذره کنند از ان عهد و بیعت بر نگردیم حضرت چون این کلام را از و بشنید فرمود سِيرُوا
عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَبَرَكَتِهِ بروید بنام خدای و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی ازین دو طایفه که کاروانند
و مشرکان مکه مرا وعده ظفر داده است و رسول صلعم چون میدانست که قریش کشته گردند و مال ایشان و جمله کاروانیان
وی را بود از انجهت متوجه حرب قریش شده بعضی اصحاب را میل کاروان بود و کراهت داشتند از حرب قریش و اندیشه
نمیکردند که اگر از پی کاروان روند قریش از پی ایشان درآیند و ایشان را در میان گیرند و حق تعالی بعد از ذکر

کراهت ایشان از جهاد با کفار قریش بیان رغبت ایشان در کاروان میفرماید که وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ
إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ و یاد کنید که چون وعده داد شما را خدای یکی از دو گروه را که یا از کافران
باشند یا از کاروان أَنَّهَا لَكُمْ که آن مر شماراست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میداشتید أَنَّ
غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند سلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را چه شنیده اید
که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر کفار قریش نهصد و پنجاه مردند پس شما آسان تر میخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ
أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ و میخواهد خدای آنکه ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیتهای خود که در باب محاربه
ذات الشوکه فرستاده که متضمن امر است بقتال مشرکان و یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات
ازلی که در قتل و اسیر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و یا بامر ملایکه را بامداد اهل ایمان یعنی اراده الهی تعلق
گرفته که دین اسلام را ثابت کرداند بامداد فرشتگان مومنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان
وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ و ببرد و از بیخ بر کند بنیاد کافران و همه را هلاک کند خلاصه معنی
آنست که شما میخواستید که پیوسته مستغرق نعمتهای او سبحانه باشید و هیچ مکروهی بشما نرسد و حق تعالی میخواهد
لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا سبب مکارهی که بشما رسد در جهاد ثابت کرداند و ظاهر سازد حق را که دین اسلام است
و یا بقتل مشرکان نصرت دهد که پیغمبری او بحقست وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و نابود سازد فاسد را که کفر است
وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگر چه کاره اند و نمیخواهند آنرا کافران که مستغرق گناهند إِذْ تَسْتَغِيثُونَ
رَبَّكُمْ و یاد کنید این را که چون فریاد میخواستید از پروردگار خود در وقتی که گریزی نداشتید از قتال و میگفتید
که ای فریادرس فریاد خواهان یاری ده ما را بر دشمنان دین خود و گفته اند که چون حضرت رسالت صلی الله
شوکت و کثرت مشرکان بدید دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان هلاک شوند کسی دیگر نباشد که ترا بوحدانیت
پرستد پس بوعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد
خدای مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بآنکه مدد کننده ام شما را بهزار کس از فرشتگان
مُرْدِفِينَ از پی مومنان درآینده گان و یا در عقب یکدیگر درآمدگان و مراد ازین الف آنانند
که مقدمه لشکر ملایکه بودند و با وجود اعیان ایشان و ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد نقل میکند که غیر ازین
هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و این ثلاثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شد جهت مژده نصرت
آمده بودند و میاطی گوید که مراد به مردفین از پی درآمدن الفی بود تا پنج هزار فرشته و نزد بعضی اول هزار

بعد از الفی

بود ند و هزار که درین سوره مذکور است در عقب هزار دیگر در آمدند و مجموع پنجهزار شد و نیز مرویست که روز بدر جبرئیل با پانصد
فرشته نزول کردند جبرئیل بمیمنه و میکائیل بمیسره با جامهای سفید و عمامهای سفید دنبال دستارها بمیان کتفها فرو
گذاشته با مشرکان کارزار کردند و ایشانرا مغلوب کردانیدند و در هیچ زمانی از ماضی و مستقبل ایشان مامور
نشدند بامر جهاد بلکه جهاد ایشان مخصوص است بروز بدر بجهت علو مرتبت حضرت رسالت صلی الله از عبد الله عباس
روایتست که چون مسلمانی با مشرکی کارزار کردی از بالای سر آن مشرک آواز تازیانه بر آمدی مرد مسلمان چون
نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر سر وی پیدا بودی و آنمرد مسلمان که ترا ندیدی چون رسول را
ازین خبر کردند فرمود درست میگوید اینها فرشتکانند که حق تعالی بمدد ما فرستاده است و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که فرق میان کشتکان ما و کشتکان کفار قریش آن بود که اثر زخم و جراحت بر کشتکان ما
پیدا بود و کشتکان ایشانرا اثر زخمی نبود وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ و نکردانید خدای این امدادرا
مگر برای مژدگانی مر شمارا بنصرت یعنی با کثرت عدد ملائکه سبب بشارت و اطمینان شما بود و اگر نه یک فرشته
میتوانست که دمار از ایشان بر آورد چنانکه جبرئیل هفت شهرستان قوم لوط را از جای بر کند و بر گوشه پر نهاد
و چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند و بعد از ان سرنگون کرد پس کثرت ملائکه بجهت آنست که
تا مژده شما باشد بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ و تا آرام گیرد بدان دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما
دور شود وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیک خدای چه امداد
ملائکه و کثرت عدد ایشان سبب نصرت شد پس یاری و فتح و نصرت و ظفر از وجوئید إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی
که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ راست کارست هر چه کند بر وجه صواب کند از عبد الله مسعود
روایتست که گفت من در وقتی که بر ابوجهل غالب شدم و او را میکشتم گفت آن نفرها که از هوا می آمد و ما کسی را نمیدیدیم
چه بود گفتم فرشتکان بودند گفت ایشان مارا مغلوب ساختند نه شما إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید
آنزمان که فرو پوشانید بر سر شما خواب سبک را مرویست که صحابه را درین شب که در روز ش جنگ واقع شد دغدغه
عظیم دست داد چنانکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم دران فرو میرفت و آب نیز نداشتند و مشرکان
بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خواب بر ایشان افکند أَمَنَةً برای ایمنی که حاصل
شد مِّنْهُ از نزدیک او سبحانه تا از تعب سفر و خوف خطر استراحت یابند و دران خواب اکثر محتلم شدند علی
الصباح شیطان بنیاد وسوسه کرد که شمارا نماز می باید کرد و بعضی جنبید و بعضی حدث اصغر دارید و آب ندارید

و از پای تا بزانو بخاک فرو میرود و کافران در زمین سخت هموار اند و کنار آب و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم
و پیغمبر او در میان ماست این چگونه باشد حق تعالی درین محل باران فرستاد کما قال وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم
مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد بر شما از ابر یا از طرف آسمان آبی که رودخانها روان شدند
و حوضها پر آب شد لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ تا پاک کرداند شمارا بآن آب از حدث و خبث وَيُذْهِبَ
عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ و ببرد از شما وسوسه شیطان را که میگفت که بنصرت با جنابت جمیع نشوند
وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و تا ببندد بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری و نصرت
پادشاهی وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ و برای آنکه ثابت کرداند بباران قدمهای شمارا چه باران
بزمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داده قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمینی که کفار نزول کرده بودند
لای عظیم پیدا آمد و گفته اند مراد بثبات قدم است در معرکه حرب پس اصحاب سیراب شدند و ظروف را
پر آب کردند و غسل و وضو کردند و خوشحال شدند و وسوسه شیطان از ایشان زایل گشت إِذْ يُوحِي رَبُّكَ
إِلَى الْمَلَائِكَةِ یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتکان که بامداد آمده بودند برای یاری
اهل ایمان أَنِّي مَعَكُمْ آنکه من با شمائیم در امداد و اعانت و ناصر و نگاه دار شما از شر دشمن فَثَبِّتُوا
الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار و ثابت قدم کردانید آنانرا که گرویده اند و دلیر سازید ایشانرا به بسیاری عدد
خود و بمحاربه با اعدای ایشان مرویست که فرشتکان بصورت آدمیان در پیش صف مؤمنان میرفتند
و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست مردانه باشید که دشمنان اندکند و نصرت
مر شماراست پس این ملائکه نصرت و بشارت دهید مؤمنانرا که سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم فِي
قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ در دلهای آنانکه کافر شدند ترس و بیم را در حدیث آمده که مرا ترس
اعدا نصرت داده اند که هیبت و ترس من بکماهه راه برود فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ پس بزنید
ای ملائکه کافرانرا بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر محل ذبح یا بلکه سر ایشان بزنید و احدا از انباری نقل میکند
که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق تعالی فرمود بزنید
بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتانرا در آیه
دلیل صحیحست بر آنکه ملائکه روز بدر کارزار کردند با کفار قریش و ایشانرا کشتند و کسی که مانع اینست خطا را
با حج مؤمنان میدارد و این خلاف ظاهر است ذَٰلِكَ این ضرب و قطع بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست

که ایشان را شاقوا الله ورسوله مخالفت کردند خدای او و فرستاده او را ومن یشاقق الله
ورسوله و هر که مخالفت کنند با خدا و رسول او فان الله شدید العقاب پس بدرستی که خدای
سخت عقوبت بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی بانواع خواری ذلکم
اینست امر عقوبت شما ای مشرکان فذوقوه پس بچشید آنرا عاجلا وان للکافرین عذاب النار
و امر آنست که کافران را آجلا عذاب آتش دوزخست عبد الله عباس روایت کرد که مردی از بنی غفار برای من حکایت
کرد که من و پسر عمم روز حرب بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر آنکه ظفر که را باشد تا ما خود را در میان ایشان
اندازیم و غنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم ابری برآمده کرد همه لشکر موافق و مخالف فرو گرفت و در میان آن ابر
آواز حمحمه اسبان می شنیدیم و مسلمانان آن سواران را میگفتند خیر معقدم خیر مقدم و آن سواران یکدیگر را میگفتند
که بکشید این مشرکان را پس آواز ضرب ایشان بما میرسید و ایشان را نمی‌دیدیم پسر عمم از هول و هیبت آن سواران
بیفتاد و بمرد و من خود در انگاه داشتم اما در من هیچ قوتی نمانده بود و چون ابر فرو رفت کفار قریش کشته شده بودند
و از آن سواران کسی پیدا نبود مرویست که چون خبر نصرت و فتح مسلمانان بمکه رسید ابو لهب یکی از منهزمان
اهل شرک را طلبید و گفت ای برادر صورت این حال بچه وجه بود و این حادثه عظیم از کجا بر شما واقع شد گفت چگویم
چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد خوفی از ایشان بر خاطر ما نشست و پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ کشیده
در عقب ما روان شدند و در میان ایشان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته و در میان آسمان و زمین بر هوا
ایستاده بر دست هر یکی شمشیری و تازیانه بر هر که میزدند هلاک میشد و درین جنگ عباس بن عبد المطلب اسیر
اهل اسلام شد از ابن عباس نقلست که شخصی که پدرم را اسیر کرده بود از بنی سلیم بود و او را ابو البشر گفتندی
کوتاه بالا و ضعیف بود و پدرم دراز بالا و قوی هیکل و فربه بدن بود رسول صلی الله او را گفت که عباس را چگونه
گرفتی گفت مردی مرا یاری داد در گرفتن او که من پیش از آن وی را ندیده بودم عباس و ابو جابر بن سهل بن حنیف
از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در میان با شمشیر را حواله مشرکان میکردند پیش
از آنکه شمشیر بگردن ایشان رسد سر ایشان از تن جدا میشد القصه چون حق تعالی ملایکه را بمدد مسلمانان
فرستاد و ایشان را وعده ظفر و نصرت داد و در عقب آن ایشان را از فرار نهی کرده فرمود که یا ایها
الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم الذین کفروا چون ملاقات کنید با آنانکه کافرند
زحفا در حالتی که انبوه در هم پیوسته باشند برای حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان

پشتهای خود را یعنی هزیمت مکنید و اگرچه گروهی اندک باشید این حکم علی الاطلاق در اول اسلام بوده که یک مؤمن از دو کافر
زیاده نشایستی گریختن و بآیه الآن خفف الله که عنقریب مذکور خواهد شد منسوخ گشت ومن یولهم یومئذ
دبره و هر که بگرداند بر ایشان در آن روز پشت خود را الا متحرفا در حالتی که میل کننده و برگردنده باشد
از طرفی بطرفی دیگر بجهت اصلاح سلاح و یا بجهت گریز خود لقتال برای کارزار یعنی خود را چنان فرا نماید
که میگریزد و بآن خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز گردد و بر روی تازد چه این از کیدهاییست که در حرب مستحسنست
او متحیزا یا پناه جوینده باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود
یا بعکس یا با ایشان استغاثه یافته بر خصم حمله کند و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء بغضب
من الله پس بدرستی که باز گردد بخشمی بزرگ از خدای وماویه جهنم وبئس المصیر و باز گشت
وی دوزخ باشد و بد جای باز گشتیست دوزخ آورده اند که چون در بدر آتش حرب زبانه کشید و لشکر کفار یکبار
حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا فرمود و گفت بار خدایا وعده که در
باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و بطرف دشمنان افکن
آنحضرت قدری خاک و سنگ ریزه برداشت و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن سنگ و خاک را
بر چشمهای مشرکان ریخت و هیچکس از مشرکان و لشکریان نماند که آن سنگ بچشم و دهن و بینی او نرسیده
و بجهت آن همه بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مؤمنان نیز جرات کرده بر ایشان حمله کردند و هفتاد
کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس دیگر را اسیر کردند پس اهل بدر بر یکدیگر تفاخر میکردند و این میگفت
که من کشتم و آن میگفت که من اسیر گرفتم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت و استقلال
ولکن الله قتلهم و لیکن خدای تعالی کشت ایشان را بآنکه شما را مدد داد بملایکه و دلهای شما را
بجهت آن دلیر ساخت بر حرب و بر ایشان مسلط گردانید و ترسی عظیم در دل ایشان انداخت وما رمیت و
نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت وقتی که افکندی چه افکندن تو بمثابه
نبود که در چشم همه لشکر کفار رود و بر آن قادر نبودی ولکن الله رمی و لیکن خدای افکند آنرا و بچشم
همه ایشان رسانید تا آنکه همه منهزم شدند و ارباب تدقیق و اصحاب تحقیق را در باب کلام ظفر انجام وما
رمیت اذ رمیت سخنان بسیارست حاصل که حق تعالی کفار را مغلوب ساخت باندختن ریگ در چشم و ترس در
دل ایشان و بامداد فرشتگان تا حق را ظاهر سازد ولیبلی المؤمنین و تا عطا دهد مؤمنان را نعمت را از ایشان

که ایشان شاقوا الله ورسوله مخالفت کردند خدای او و فرستاده او را ومن یشاقق الله
ورسوله وهر که مخالفت کند با خدا و رسول او فان الله شدید العقاب پس بدرستی که خدای
سخت عقوبتست بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی بانواع خواری ذلکم
اینست امر عقوبت شما ای مشرکان فذوقوه پس بچشید آن را عاجلا وان للکافرین عذاب النار
و امر آنست که کافران را آجلا عذاب آتش دوزخست عبدالله عباس روایت کرد که مردی از بنی غفار برای من حکایت
کرد که من و پسر عمم روز حرب بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما خود را در میان ایشان
اندازیم و غنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم ابری برآمده گرد همه لشکر موافق و مخالف فرو گرفت و در میان آن ابر
آواز حمحمه اسبان می شنیدیم و مسلمانان آن سواران را میگفتند خیر مقدم خیر مقدم و آن سواران یکدیگر را میگفتند
که بکشید این مشرکان را پس آواز ضرب ایشان بما میرسید و ایشان را نمی دیدیم پسر عمم از هول و هیبت آن سواران
بیفتاد و بمرد و من خود در آنگاه داشتم اما بر من هیچ قوتی نمانده بود و چون ابر فرو رفت کفار قریش کشته شده بودند
و از آن سواران کسی پیدا نبود مرویست که چون خبر نصرت و فتح مسلمانان بمکه رسید ابولهب یکی از منهزمان
اهل شرک را طلبید گفت ای برادر صورت این حال بچه وجه بود و این حادثه عظیم از کجا بر شما واقع شد گفت چگویم
چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد خوفی از ایشان بر خاطر ما نشست و پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ کشیده
در عقب ما روان شدند و در میان ایشان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته و در میان آسمان و زمین بر هوا
ایستاده بر دست هر یکی شمشیری و تازیانه بر هر که میزدند هلاک میشد و درین جنگ عباس بن عبدالمطلب اسیر
اهل اسلام شد از ابن عباس نقلست که شخصی که پدرم را اسیر کرده بود از بنی سلیم بود و او را ابوالیسر گفتندی
کوتاه بالا و ضعیف بود و پدرم دراز بالا و قوی هیکل و فربه بدن بود رسول صلی الله او را گفت که عباس را چگونه
گرفتی گفت مردی مرا یاری داد در گرفتن او که من پیش از آن وی را ندیده بودم عباس و ابوجابر بن سهل بن حنیف
از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در میان ما شمشیر را حواله مشرکان میکردند پیش
از آنکه شمشیر بگردن ایشان رسد سر ایشان از تن جدا میشد القصه چون حق تعالی ملایکه را بمدد مسلمانان
فرستاد و ایشان را وعده ظفر و نصرت داد و در عقب آن ایشان را از فرار نهی کرده فرمود که یا ایها
الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم الذین کفروا چون ملاقات کنید با آنانکه کافرند
زحفا در حالتی که انبوه و درهم پیوسته باشند برای حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان

پشتهای خود را یعنی هزیمت مکنید و اگرچه گروهی اندک باشید این حکم علی الاطلاق در اول اسلام بوده که یک مومن از ده کافر
زیاده نشایستی گریختن و بآیه الآن خفف الله که عنقریب مذکور خواهد شد منسوخ گشت ومن یولهم یومئذ
دبره و هر که بگرداند بر ایشان در آن روز پشت خود را الا متحرفا در حالتی که میل کننده و برگردنده باشد
از طرفی بطرفی دیگر بجهت اصلاح سلاح و یا بجهت گریز خود لقتال برای کارزار یعنی خود را چنان فرا نماید
که میگریزد و بآن خصم را بازی میدهد تا غافل شود پس باز گردد و بر روی تازد چه این از کیدهاییست که در حرب مستحسنست
او متحیزا یا پناه جوینده باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود
یا بعکس یا با ایشان استغاثه یافته بر خصم حمله کند و هر که بغیر از این دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء بغضب
من الله پس بدرستی که بازگردد بخشمی بزرگ از خدای وماویه جهنم وبئس المصیر و بازگشت
وی دوزخ باشد و بد جای بازگشتیست دوزخ آورده اند که چون در بدر آتش حرب زبانه کشید و لشکر کفار بیکبار
حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا فرمود و گفت بار خدایا وعده که در
باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و بطرف دشمنان افکن
آنحضرت قدری خاک و سنگ ریزه برداشت و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن سنگ و خاک را
بر چشمهای مشرکان ریخت و هیچکس از آن مشرکان و لشکریان نماند که آن سنگ بچشم و دهن و بینی او نرسیده
و بجهت آن همه بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مومنان نیز جرأت کرده بر ایشان حمله کردند و هفتاد
کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس دیگر را اسیر کردند پس اهل بدر بر یکدیگر تفاخر میکردند و این میگفت
که من کشتم و آن میگفت که من اسیر گرفتم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت و استقلال
ولکن الله قتلهم ولیکن خدای تعالی کشت ایشان را بآنکه شما را مدد داد بملایکه و دلهای شما را
بجهت آن دلیر ساخت و رعب بر ایشان مسلط گردانید و ترسی عظیم در دل ایشان انداخت وما رمیت و
نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت وقتی که افکندی چه افکندن تو بمثابه
نبود که در چشم همه لشکر کفار رود و بر آن قادر نبودی ولکن الله رمی ولیکن خدای افکند آن را و بچشم
همه ایشان رسانید تا آنکه همه منهزم شدند و ارباب تدقیق و اصحاب تحقیق از ارباب کلام ظرف انجام وما
رمیت اذ رمیت سخنان بسیار است حاصل که حق تعالی کفار را مغلوب ساخت بانداختن ریگ در چشم و ترس در
دل ایشان و بامداد فرشتگان تا حق را ظاهر سازد ولیبلی المومنین و تا عطا دهد مومنان را از نعمت ایشان

ارزانی فرماید مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطایی نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت و مشاهده
آیات داله بر صدق دعوی حضرت رسالت صلعم اِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای شنوا است استغاثه و دعای شمارا
عَلِیمٌ دانا به نیات و احوال شما لاجرم دعا را اجابت کرده شمارا مظفر و منصور ساخت ذٰلِکُمْ اینست که
دیدید از غلبیت اهل حق و مغلوبیت اهل باطل وَاَنَّ اللّٰهَ و مقصود ازین نصرت آنست که خدای تعالی
مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است کَیْدِ الْکَافِرِینَ مکر و حیله کافران را و حفص موهن
کید خوانده باضافه یعنی خدا باطل کننده کید مشرکانست آورده اند که کفار قریش در وقت بیرون آمدن از مکه دست
در پردهای حرم زده گفتند بار خدایا نصرت کن ازین دو لشکر آنرا که راه یافته و ازین دو جماعت آنرا که گرامی
تراست و ازین دو دین آنرا که فاضل تر و در روز بدر ابو جهل نیز گفت بار خدایا هر که از ما فاجرتر است و قطع کننده تر
ملاحظه رحم خویشی او چیزی آورده است که ما آنرا نمی شناسیم فردا بر پیشانی او زن و هلاکش کن و بروایتی دیگر گفت
خداوندا هر گروهی که دوست تر است نزد تو او را یاری ده حق تعالی در باره ایشان آیه فرو فرستاد و بر سبیل تهکم
فرمود که اِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید ای کفار قریش فَقَدْ جَاءَکُمُ الْفَتْحُ
پس تحقیق که آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که دوست تر نزد خدا وَاِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران
باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ پس آن بهتر است مر شمارا از قتل و امتحان
و عقوبت امتحان وَاِنْ تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز گردیم بنصرت ایشان
وَلَنْ تُغْنِیَ عَنْکُمْ فِئَتُکُمْ شَیْئًا و دفع نکند از شما جمعیت و اتفاق چیزی را از بلیت قتل و اسر و
عقوبت آخرت وَلَوْ کَثُرَتْ و اگر بسیار باشند آن جماعت وَاَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ و بدرستی که
خدای با مؤمنان است به نیکو کاری نصرت و معانت و کفار را نصرت ندهد و اگر چه در عدد و جمعیت و سلاح بسیار باشند
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانی که ایمان آورده اید اَطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فرمان برید
خدای او فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ و برمگردید و عرض مکنید از امر او بجهاد و سایر طاعات
یا روی مگردانید از رسول وَاَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم که او پیغمبر است
یا می شنوید مواعظ و اوامر و نواهی قرآنرا وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ قَالُوا سَمِعْنَا و مباشید مانند
آنانکه گفتند شنودیم مراد کفارند و منافقان که میگفتند ما استماع قرآن کردیم وَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند آیات قرآنرا یا مراد یهود ان بنی قریظه

و بنی نضیرند و ترسایان که میگفتند آیات خدا را می شنویم و حال آنکه بسمع قبول استماع آن نمیکردند پس در مذمت ایشان میفرماید
که اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ بدرستی که بدترین جنبندگان در روی زمین نزدیک خدای یعنی بد
ترین حیوانات در حکم او سبحانه الصُّمُّ کرانند از شنوایی حق الْبُکْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِینَ لَا
یَعْقِلُونَ که در نمی یابند حق را یعنی خود را برین منزله دارند که تدبر کنند در آن تا مهتدی شوند بحق و بدترین از
بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل ایشانست بر سایر حیوانات روی تافته اند و بجانب متابعت طبع و هوای
نفس شتافته وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِیهِمْ خَیْرًا و اگر دانستی خدای در ایشان نیکویی که نفع گرفتنست بآیات
قرآن و قبول هدایت و طلب اهتدا لَاَسْمَعَهُمْ هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی لطف کردی و توفیق
ارزانی فرمودی تا بشنوند آنرا بر وجه اختیار چنانکه مؤمنان که طالب حقند می شنوند و بآن منتفع میشوند و لیکن
ایشان اختیار کفر و عناد کردند و از غایت انکار و استکبار و سمع و بصر خود را از شنیدن و دیدن دلالات هدایت
باز داشتند لاجرم حق تعالی ایشانرا خذلان کرد و فرو گذاشت بر حال کفر و اصرار بر عناد وَلَوْ اَسْمَعَهُمْ
و اگر بشنوانیدی ایشانرا بوسیله لطف لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از آن وَهُمْ مُعْرِضُونَ در
حالتی که ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول حق پس چگونه لطف فایده با ایشان نمی رساند یا ایشانرا
خذلان کردیم و تخلیه فرمودیم و درین آیه دلیلست که حق تعالی منع لطف نمیکند از مکلفان و عدم
لطف نسبت بکسیست که دانسته باشد که او بآن منتفع نشود و بعد از آن بندگانرا باطاعت رسول امر
میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ ای آنانی که گرویده اید اجابت کنید مر خدا را
وَلِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را باطاعت و قبول اوامر و نواهی اِذَا دَعَاکُمْ چون بخواند رسول او شمارا
لِمَا یُحْیِیکُمْ مر آنچیزی را که زنده کرداند شمارا یعنی ایمان و علوم دینیه که حیات دل در دنیا و عقبی آنست بجای که
کفر و جهل سبب حیات دلست کافر از او یا عقاید صحیحه و اعمال صالحه که مورث حیات ابدیست در نعیم مقام یا جهاد
که سبب بقای شماست چه اگر ترک آن کنید دشمن غلبه کرده شمارا اهلاک کرداند یا شهید شدن در راه او که
موجب حیاتست نزد او سبحانه یا قرآن که زنده سازنده دلهای اهل ایمانست وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یَحُولُ
و بدانید آنکه خدای حایل شود یعنی جدا کرداند بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او و این تمثیلست
مر غایت قرب او سبحانه را بنده کقوله نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ و تنبیه بر آنکه او سبحانه مطلعست بر مکنونات
و ضمایر دلها با آنکه صاحب او از آن غافل شود و گفته اند این تمثیل تملک حقست مر دل بنده را در نسخ عزم و نقض مقاصد و کلام

میمنت انجام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عرفت الله بفسخ العزایم اشارتست باین یا ترغیب بر مسارعت
بر تصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل از وفوت کرد و گفته اند
که جدایی افکند میان بنده و گوینده که مؤمنان در وقت محاربه اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و عدد
ما اندک و بجهت این خوف در دل ایشان آمدی و حق تعالی میفرماید که من مانع میشوم میان دل ایشان و خوف
ایشان تا خایف نباشند و حایل میشوم میان دل کافران و من تا همیشه ترسان باشند یونس بن عمار از ابی
عبد الله روایت کرد که مراد آنست که حق تعالی مانع میشود از آنکه بندهٔ مؤمن حق را باطل داند و باطل را حق
وَأَنَّهُ و بدانید این را نیز که سخن حق است إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی حکم و جزای و محشور خواهید شد
و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا فِتْنَةً و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ
الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ نرسد بآنانی که ستم کردند از شما خَاصَّةً در حالتی که اختصاص داشته باشد بآنها
بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و شامت آن بهمه سرایت کند و این وقت ظهور بدع است و مداهنه
در امر معروف و نهی از منکر و کاهلی از جهاد از ابن عباس مرویست که حق تعالی درین آیه میفرماید که بر منکر خاموش
مباشید و از ان چشم مپوشانید و بدان رضا مدهید که چون عذاب خدا نازل شود ظالم و غیر ظالم و خاص و عام در ان
داخل شوند اما ظالمان بجهت ظلم و غیر ایشان بجهت ترک امر معروف و نهی از منکر و نامکلفان از اطفال و
مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف مر غیری را یا از مثل این عبرت کرفته ترک معصیت کنند از سدی
منقولست که این آیه در روز بدر نازل شد و در روز حرب جمل نتیجهٔ آن فتنه روی نموده با حضرت امیر المؤمنین ع
در مقام مقابله در آمدند و فتنهٔ عظیم از ان پیدا شد زبیر و طلحه روایت کرده اند که ما این آیه میخواندیم و نمیدانستیم
که اهل آنیم این هنگام دانستیم که مراد ازین آیه ماییم پس مخالفت کردیم و رسید بما آنچه رسید یعنی مخالفت امیر المؤمنین ع
کردیم و با او در مقام محاربه در آمدیم و بجهت آن در فتنه افتادیم از ابن عباس نقلست که چون این آیه نازل شد
پیغمبر خدا ص فرمود که هر که بر علی ظلم کند بر یجایی که من نشسته ام و این مقام از وی غصب کند بعد از وفات من
چنان باشد که انکار نبوت من کرده و انکار نبوت جمیع پیغمبران که قبل از من بوده اند حذیفهٔ یمانی گفت
رسول ص فرمود که از بعضی یاران من چیزی چند سانح گردد که حق تعالی ایشان را بنا مرزد و صحبت من با ایشان
نجات ندهد و بهلاکت اخروی هلاک کردند و ابو ایوب انصاری نقل کرده که پیغمبر ص فرمود که ای عمار زود
باشد که بعد از من فتنهای عظیم ظاهر گردد تا آنکه شمشیر در میان ایشان کشیده شده بعضی بعضی را بکشند و برخی

از برخی بیزاری نمایند چون اینحال را مشاهده کنی پس بر تست که متمسک باین اصلع که در جانب راست من نشسته که آن علی
ابن ابی طالبست چه اگر همه مردمان در وادی سلوک کنند و علی اندر وادی تو در وادی علی سلوک کن و بگذار
همه مردمان را ای عمار بدرستی که علی ترا از راه راست برنگرداند و بر هلاکت راه ننمونی نکند ای عمار اطاعت
علی اطاعت منست و اطاعت من اطاعت حق تعالی و این حدیث اکثر اهل سنت است که از پیغمبر صلی الله روایت کرده اند
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر کسی که ضرر
ظلم او بغیر رسید فلعن الله من ظلم محمد و آل محمد و غضب الله علی من آزاهم عن مقامهم و منعهم عن مناصبهم
بعد از ان ذکر اهل ایمان میکند بر حالتی که ایشان را دست داده و اظهار انعام خود میکند بر ایشان بنصرت و تایید کثیر
ایشان و میفرماید که وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ و یاد کنید ای مهاجران چون بودید شما اندک مُسْتَضْعَفُونَ
فِي الْأَرْضِ بیچارگان بودید در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ
میترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش و خایف بودید از آنکه چون از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند
و ایذا و اهانت بحال شما برسانند فَآوَاكُمْ پس جای داد خدا شما را در مدینه وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ
و تقویت داد شما را بیاری دادن خود یا بجهات انصار یا بامداد ملایکه وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
و روزی داد شما را از غنیمتهای پاکیزه که بر امتان پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما
سپاس داری کنید برین نعمتها و گویند خطاب بکافهٔ عربست که ذلیل بودند در دست ملک فارس و روم و ببرکت
و میمنت حضرت رسالت صلی الله عزیز و ارجمند شدند و بر همه ملوک فارس و روم غالب گشتند و ثعلبی در تفسیر خود آورده
که بعضی صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر ان اطلاع یافته بمشرکان
میرسانیدند حق تعالی آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار او از جابر بن عبد الله انصاری
نقل است که سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل نزد حضرت آمد و گفت ابو سفیان در فلان جای فرود آمده است
با جمعی مشرکان تهیهٔ حرب ایشان مشغول شوید و این خبر را پوشیده دارید تا ناگهان بر سر ایشان تازید یکی
از منافقان بر صورت حال مطلع شده نامه نوشت و ابو سفیان ملعون را از آمدن مسلمانان خبر کرد این آیه
آمد و از زهری روایتست که این آیه در حق ابو لبابه نازل شد و سبب آن بود که رسول صلی الله حصن بنی قریضه را
بیست و یک روز محاصره فرمود ایشان ملجا شده طلب صلح کردند بآنچه بنی نضیر کرده بودند یعنی جابهای خود را

بگذارند و با شام روند رسول صلی الله فرمود صلح نکنم لیکن بر حکم سعد معاد فرود آیند تا آنچه رای او بدان قرار گیرد چنان کنیم
ایشان گفتند ابولبابه را نزد ما فرستید تا با وی مشورت کنیم حضرت صلی الله ابولبابه را نزد ایشان فرستاد و او را با
ایشان ربطی بود برای آنکه مال او و فرزندان او در دست ایشان بودند پس او را گفتند که در حدیث سعد معاد
چه گویی و اینکه ما را میفرماید که بر حکم او فرود آئیم اطاعت کنیم یا نه وی بانگشتان اشاره بحلق خود کرد یعنی همه شما را
خواهد کشت این آیه نازل شد ابولبابه گوید هنوز آیه نا شنیده و قدم از قدم برنداشته بودم دانستم که خیانت کرده ام با خدا
و رسول او و از آن پشیمان شدم نزد پیغمبر آمدم این آیه فرود آمده بود در وی خبر گوید که ابولبابه بپالید و خود را بر ستون مسجد
بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای تعالی توبه من قبول کند پس هفت شبانه روز نه آب خورد
و نه طعام تا بیفتاد و بیهوش شد حق تعالی توبه او را پذیرفت وی را گفتند توبه ترا قبول کرد گفت والله خود را باز نگشایم
تا آنکه رسول بدست مبارک خود بگشاید پس آنحضرت او را بگشاد ابولبابه گفت که تمامت توبه من آنست که هر زمینی و بقعه و منزلی
و مالی که دارم صرف فقرا کنم رسول فرمود که ثلثی از مال خود تصدق کن تا کفاره گناهان تو باشد و این از ابو عبد الله
نیز مرویست حاصل که حق تعالی میفرماید که خیانت مکنید با خدا و رسول در آنچه گوید وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ
و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است
یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست چه عقلای روزگارید و حسن از قبیح امتیاز میتوانید کردن وَاعْلَمُوا أَنَّمَا
أَمْوَالُكُمْ و بدانید ای مومنان بدرستی که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ و فرزندان شما
محنتی اند از خدا که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی ایشان حایل خیانت شما نشود مانند ابولبابه و سبب
وقوع شما نشود در اثم و عقاب احمد انطاکی گفته که حق تعالی مال و فرزند را فتنه گفته تا از فتنه بیکسو شویم و ما پیوسته
آن فتنه را زیاده میکنیم و شیخ سعدی فرموده
جوان و پیر که در بند مال و فرزندند — نه عاقلند که طفلان ناخردمندند
وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و بدرستی که خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ پس در طلب آن سعی
کنید و جمع مال و حب فرزند را بگذارید حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که باید از شما هیچکس نگوید که بار خدایا
پناه می گیرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس نیست مگر که مشتملست بر فتنه ولیکن پناه گیرید بدو از فتنه گمراه کننده
و از راه حق گرداننده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ
اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ بگرداند برای شما فُرْقَانًا فرقی که
بدان جدا شود حق از باطل بجهت اعزاز مومنان و اذلال کافران یا هدایت و نوری در قلوب شما یعنی لطفی که موجب هدایت

شما

شما شود که بآن میان حق و باطل تفریق کنید وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ و بپوشاند و در گذراند از شما
بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را بتجاوز و عفو مراد از سیئات صغایر است و ذنوب کبایر
یا مراد گناهان متقدم و متاخر است زیرا که آیه در اهل بدر آمده و حق تعالی گناهان ایشان را آمرزیده
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل و نعمت بزرگست مرویست که چون انصار
ایمان آوردند قریش بترسیدند اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه که سرای قصی بن کلاب بود جمع شدند
تا با یکدیگر در کار پیغمبر صلی الله مشورت کنند و این صورت وقتی بود که صحابه را اجازت هجرت شده بود بمدینه و بغیر
از حضرت امیر المومنین علیه السلام در خدمت سید انام کسی دیگر نمانده بود القصه رؤسای قریش در باب حضرت
مشورت کردند با یکدیگر و ابلیس بصورت پیری برآمده خود را در میان ایشان انداخته گفتند تو کیستی گفت مردی ام
از اهل نجد و گرم و سرد روزگار چشیده ام و نیک و بد آنرا خوب آزموده ام شنیدم که شما در باب محمد مشورت خواهید
کرد خواستم تا من نیز حاضر باشم اگر رای شما بر صواب باشد من نیز تابع آن شوم و اگر در آن خطا کنید شما را از آن
آگاه کنم و رای صحیح خود را در آن باب بشما اعلام کنم تا باشد که او را هلاک کنیم پس ابو البختری آغاز تکلم کرد
و گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در آنخانه را مسدود گردانیدن و از روزنه آب و نان بقدر سد رمق
باو دادن تا در آن تنگی بمیرد ابلیس بانگ بروی زد و گفت بد رایی دیده اکثر اهل مدینه ایمان آورده اند
و یاران وی بیشتر آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس
خلاص کنند گفت ای شیخ نجدی راست گفتی هشام بن عمرو گفت صلاح آنست که این مرد را بر اشتری نشانده ازین
ولایت اخراج کنید تا هر کجا که خواهد برود ابلیس گفت این نیز رای باطل است چه محمد مردیست با حسن خلق و فصاحت
و بلاغت و شیرین زبان بهر جا که رود مردمان را دعوت کند و ایشان را بفریبد و ایشان اجابت او نمایند و با وی
یار شوند و بیایند و با شما مقاتله کنند و دمار از اهل روزگار شما برآرند گفتند صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت رای من
آنست که از هر قبیله از قریش و هم عهدان ایشان یک کس را اختیار کنیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل
منتشر و پراکنده گردد و بنو هاشم با تمام قبایل عرب محاربه نتوانند کرد و بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت
این نیکو رایست و بروایتی آنکه این رای ابلیس بود و ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را
بقتل آرند جبرئیل صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت حق تعالی میفرماید که ازین شهر بیرون روی پس حضرت
امیر المومنین علیه السلام را طلبید و گفت که حق تعالی مرا فرموده است که ازین شهر بیرون روم و تو امشب بر فراش من

بخوابی تا اگر قریش تفحص احوال کنند جای من خالی نه بینند و براثر من نیایند و ضرری بمن نرسانند پس جامهٔ خود را بوی
پوشانید و او را بجای خود خوابانید و از آنجا با ابوبکر بیرون آمد که اورا جمعی افتاد پارهٔ خاک برداشته
بر سر ایشان ریخت و از آنجا بگذشت و بغار رفت و حضرت امیر او صی در ردّ ودایع و دیون مردمان که نزد آنحضرت
بود و او را متولی اهل و خانهٔ خود ساخت و آنمشرکان همه شب گرد آنخانه میکشتند و در قتل او تدبیر میکردند تا آنکه
نزدیک صبح تیغها کشیده بیکبار در اندرون خانه دویدند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جای برخواست
و گفت بچه کار آمده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست فرمود من نگهبان او بودم ایشان از سرای بیرون آمدند و پی
رسول گرفته گفتند محمد بیرون نرفته و همانا و بی این خاک بر سر ما ریخته براثر او میرفتند تا در غار حق تعالی عنکبوت را الهام
داد تا در غار را تنید ایشان چون چنان دیدند گفتند هیچکس باین غار نرفته چه اگر در غار شده بودی این تارات
عنکبوت دریده شدی بلکه از اینجا یا بزمین فرو رفته یا او را بآسمان برده اند پس بازگشتند بعد از سه روز از غار
بیرون آمده بمدینه رفت و حق تعالی در حق امیرالمؤمنین علیه السلام آیهٔ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
فرو فرستاد و در بیان مکر و حیلهٔ کفار قریش و خلاصی آنحضرت این آیه انزال فرمود که وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و یاد کن ای محمد که چون مکر کردند با تو آنانکه نگرویدند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا در جایی یا بند بر دست و پای تو
نهند و یا ترا مجروح سازند بروجهی که حرکت در تو نماند و ترا بآن اثبات کنند که قوت رفتن نداشته باشی أَوْ يَقْتُلُوكَ
یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدی کالیدند
وَيَمْكُرُ اللَّهُ و خدای جزای بدی بدیشان رسید ایشان را در صورت مکر و بسبب واقع آنچنان شد چه ایشان را
از مکه بیرون آورده ببدر رسانید و ایشان بشوکت و کثرت خود مغرور شده زعم ایشان چنان بود که البته لشکر
اسلام را استیصال سازند و آخر مقتول مسلمانان گشتند و قتلی که بر آنحضرت و اصحاب او اراده کرده بودند بر ایشان
واقع شد وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدا بهترین جزا دهندهٔ مکر کنندگانست و از فرط عناد ایشان
خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای کتاب ما
قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا گویند بدرستی که ما شنیده ایم این کلام را یعنی مثل این را از مردمان روزگار می شنویم
و این بجهت آن گفتند که نضر بن حارث لعنت الله علیه بتجارت رفته بود به بلاد فارس قصهٔ رستم و اسفندیار بخرید و بزبان
عربی کرده بمکه آورد و گفت افسانهٔ شیرین آورده ام که شیرین تر از افسانهاییست که محمد برما میخواند حق تعالی
از عناد او و اتباع او خبر داد که چون آیات قرآن می شنوند میگویند که مانند این شنیده ایم لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا

مِثْلَ هَٰذَا اگر خواهیم گوییم مانند این إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ نیست این مگر قصهٔ پیشینیان
و من نیز این قصه دارم و این غایت مکابره و عناد ایشان بود زیرا که در وقتی که پیغمبر صلی الله ایشان را گفت
یک سوره مثل این بیارید ایشان از آن عاجز شدند و نتوانستند و اگر میتوانستند البته مثل آن یا قریب بآن
می آوردند تا الزام آنحضرت کنند و اگر عجز ایشان در آوردن مثل آن دامنگیر ایشان نمی شد با وجود آنکه ایشان با
معدودی چند که نزد ایشان حقیر مینمودند مقاتله میکردند و تعب و رنج خروج از مکه و مشقت محاربه بر خود می نهادند
و بمعارضهٔ مذکوره این ننگ و عار و مشقت از خود دفع میکردند مرویست که عثمان بن مطعون این سخن از نضر شنید
وی را گفت از خدای بترس و این نوع سخنان مگوی که محمد بر حقست و آنچه میگوید صدق گفت من نیز حق میگویم گفت
محمد میگوید لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن آن صنم میگنیم که هؤلاء بنات الله یعنی فرشتگان
دختران خدا اند و چون پیغمبر صلی الله استماع این قول کرد فرمود وای نضر وای بر تو این کلام الله است منزل از نزد الله
نضر در مقابلهٔ این سخن حضرت بر وجه اظهار و یقین ببطلان قرآن گفت که بار خدایا اگر این سخن محمد بر حقست
سنگی بر سر من افکن و مرا هلاک کن حق تعالی از این خبر میدهد که وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آن را
که گفت نضر و تابعان او که با او متفق بودند که بار خدایا إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ اگر
هست این قرآن راست و درست و فرود آمده مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً
مِنَ السَّمَاءِ پس باران بر ما سنگی همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ یا بیار
بر ما عذابی دردناک چون نضر این دعا کرد حق تعالی سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ نازل گردانید پس در بدر بشمشیر
حضرت رسالت صلی الله کشته گشت و بجهنم پیوست و بعد از آن در بیان مهلت دادن کفار میفرماید که وَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کنندهٔ ایشان را و اگر چه تعجیل آن را میطلبند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه
تو در میان ایشانی سنت الهی و عادت ربانی بر آن نهج جاری شده که هیچ امت را استیصال نگردانند مادام که پیغمبر
ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای
عذاب کنندهٔ ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی مستغفران باشند
باشند از مؤمنان از حضرت امیرالمؤمنین صلی الله منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت
حضرت پیغمبر است صلی الله و آنچه مانده است استغفار است و شبه نیست که استغفار مانع ذنبست پس سبب غضب الهی
نشود پس وسیلهٔ غفران او گردد و چون قصد قتل پیغمبر کردند و او را از مکه اخراج کردند و مستوجب عذاب گشتند حق تعالی

درین حال فرمود که وَمَا لَهُمْ و چیست مر ایشانرا و چه منع نماید از ایشان اَلَّا یُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ
آنکه عذاب نکند خدای ایشان را وَهُمْ یَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنانرا
عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد حرام و ایشانرا از مکه بیرون میکنند و در عام الحدیبیه منع دخول
ایشان میکنند وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ و نیستند ایشان متولیان امر مسجد الحرام با صفت شرک این
منع گفتار کفارست که میگفتند ما صاحب اختیار حرمیم هر که را خواهیم منع دخول آن کنیم ازان و هر کرا خواهیم اذن دخول
دهیم دران حق تعالی فرمود که با وجود شرک ولایت حرم ایشانرا هیچ باب اِنْ اَوْلِيَاؤُهُ نیستند متولیان امر
مسجد الحرام اِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن
بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست قید اکثر جهت آنست که در میان ایشان جمعی بودند که میدانستند
اما عناد میکردند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان یا آنچه آنرا نماز نام کرده اند عِنْدَ
الْبَيْتِ نزدیک خانهٔ خدای اِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً مگر صفیر زدن و دست بهم زدن
مرویست که عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه نماز کردندی صفیر زدندی و دست بهم کوفتندی
حق تعالی فرمود که نماز ایشان بر وجه لهو و لعبست فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را
از قتل و اسر در روز بدر و حرق و زجر در روز محشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ با آنچه هستید که کفر میورزید
باعتقاد و هم بعمل اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بدرستی که آنانکه کافر شدند نفقه میکنند مالهای خود را
لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ تا باز دارند مردمانرا از راه خدای که متابعت رسول است آورده اند که بعد از خروج
کفار قریش از مکه بعزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب چون ابوجهل و عتبه و شیبه مقرر کردند که هر یکی روزی
لشکر را طعام دهند پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند و ایشانرا بحرب ترغیب میکردند
حق تعالی این آیه در بارهٔ ایشان نازل ساخت و گویند رؤسای قریش پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند و
بحرب احد فرستادند این آیه آمد که فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که نفقه کنند تمام مالهای خود را ثُمَّ تَكُونُ
عَلَيْهِمْ حَسْرَةً پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ يُغْلَبُونَ
پس مغلوب کردند در آخر کار که روز فتح مکه بود و این آیه از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی پیش از وقوع
آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ بسوی دوزخ حشر کرده
و رانده شوند لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مغلوب شدن کافران جهت آنست که جدا کرداند خدای ناپاک را

که کافرانست مِنَ الطَّيِّبِ از پاک که مومنست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و ضم نماید کافران پلید را
بَعْضَهُ عَلٰى بَعْضٍ برخی را بر برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس بر هم نهد کافرانرا بکافر در حالی
که مجتمع باشند و هیچکس از ایشان نماند که تا ایشان بنا شند و یا ضم کند بکافر آنچه نفقه کرده باشد موجب زیادتی عذاب
ایشان شود فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد آنها را همه در دوزخ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
آن گروه خبیث ایشانند زیانکاران که در نفس و مال چه مال را در باختند و بدوزخ شتافتند قُلْ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا بگو برای آنانکه کافر شدند یعنی در بارهٔ ابوسفیان و اتباع او بگو که اِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند
از کفر و عداوت رسول خدای که بوسیلهٔ دخول در اسلام يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ آمرزیده شود برای ایشان
آنچه گذشته یعنی صادر شده از ایشان گناهان وَاِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بدشمنی و کارزار با پیغمبر
فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْاَوَّلِينَ پس بدرستی که گذشته است سنت الهی و عادت ربانی در بارهٔ پیشینیان
که بر پیغمبر گستاخی کردند و آخر مستاصل شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس این گروه نیز باید که بر همین حشم
دارند وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر تا وقتی که یافت
نشود شرک و تسمیهٔ کفر بفتنه جهت آنست که کافر داعی مسلمانانست بکیش خود و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله کنید
تا هیچ مشرکی نماند وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ و باشد همه دین خالص و خاص مر خدایرا و بس یعنی همه
ادیان دیگر باطل و مغلوب شود و همین دین اسلام بماند فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستید از کفر حق تعالی
مثوبت بر اسلام ایشان عطا خواهد فرمود فَاِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس بتحقیق که خدای تعالی
با آنچه میکنید بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که تاویل این آیه هنوز واقع
نشده بلکه آن در زمانی باشد که قایم ما صلوات الله علیه بامر دین قیام نماید و صیت دین محمدی را بجمیع اقطار عالم
رساند تا آنکه هیچ مشرکی بر روی زمین نماند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند
و قبول حق نکنند ازان باک مدارید فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰىكُمْ پس بدرستی که خدای ناصر و مددکار
شماست نِعْمَ الْمَوْلٰى نیکو یاریست که بندگان خود در اضایع نکرداند وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو یاری
دهنده ایست که مومنانرا بر مشرکان غالب سازد و ایشانرا از غنایم کفار غنی کرداند و بسبب آن بر حرب کفار
توانا تر و دلیر تر کرداند وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ و بدانید ای مومنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران
مِنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شیء بران اطلاق توان کرد حتی ریسمان و چوب فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ پس مر حق تعالی

کم خدا راست پنج یک آن وللرسول و مر رسول خدای را ولذی القربی و مر خویشان رسول را که
بنی هاشم بنی عبدالمطلب اند والیتامی و یتیمان ایشان را والمساکین و درویشان محتاج
ایشان را وابن السبیل و مسافران ایشان را که زادی نداشته باشند که بوطن خود باز آیند و اگرچه بوطن
خود متموّل باشند و باجماع امامیه بر حیات رسول صلی الله خمس بر شش قسم بود و سه قسم خاصهٔ آنحضرت بود و بعد از وی خاصهٔ
امامی که قایم مقام او بود تا بصاحب الزمان صلوات الله علیهم و دو قسم دیگر برای یتام و مساکین و ابن السبیل بنی هاشم
مخالفین علیهم اللعنة و بجهت عنادی که با اهل البیت علیهم السلام دارند منع ایشان کردند بر سایر مسلمانان قسمت
میکنند و بعد از ان میفرماید که خمس را بمستحقان آن رسانند ان کنتم آمنتم بالله اگر هستید شما از
روی تحقیق ایمان آورده بخدا وما انزلنا و بآنچه فرو فرستادیم از آیات قرآن و نزول ملائکه
و غیر آن علی عبدنا بر بندهٔ ما که محمد است یوم الفرقان در روز بدر که جدا شدن حق
از باطل دران واقع شد یوم التقی الجمعان در روزی که رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران
و آن روز جمعه بود هفدهم ماه رمضان در سنهٔ ثانیه از هجرة از صادق علیه السلام مرویست که نزول آیهٔ خمس در
روز دهم ماه رمضان بود والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزی قدیر تواناست لاجرم
مردم اندک بر لشکر بسیار غالب میسازد از ابی عبدالله ع مرویست که حق تعالی حرام کرده است بر ما صدقه را یعنی زکوة
مفروضه را و خمس را برای ما از آسمان فرو فرستاد پس صدقه بر ما حرام است و خمس بر ما حلال بعد از ان بیان نصرت اهل اسلام
میکند در بدر بقوله اذ انتم بالعدوة الدنیا یاد کنید آنرا که بودید شما بکنارهٔ وادی
که نزدیکتر بود بمدینه و آن ریگستانی بود که دران پا بزمین فرو میرفت و آب نداشتید وهم و ایشان
یعنی کافران که دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی بکنارهٔ وادی که دورتر بود از مدینه
و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند چه بکنارهٔ چشمه فرود آمده بودند والرکب و سواران
کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او اسفل منکم زیرتر از مکان شما بودند مقدار سه فرسنگ
چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطرف ساحل عزیمت نمودند ولو تواعدتم و اگر وعدهٔ قتال
میکردید با کفار قریش که در عدوهٔ قصوی بودند و حال ایشان را در کثرت رجال و بسیاری سلاح میدانستید
لاختلفتم فی المیعاد هر آینه اختلاف میکردید در وعدهٔ خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید
و بی سلاح و ایشان بسیار بودند و مسلح و مکمل ولکن و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان در بدر

لیقضی الله امرا کان مفعولا تا حکم کند خدا کاری که آن بود کرده شده یعنی ثابت و کائن در علم
او و سزاوار آنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام و اذلال کیش کفر لیهلک
تا هلاک شود من هلک هر که هلاک شود عن بینة از حجتی روشن که معاینه آنرا ببینند ویحیی
من حی و زنده شود هر که زنده شود عن بینة از حجتی هویدا یعنی تا هیچکدام را حجتی و معذرتی نباشد چه واقعهٔ
بدر از آیات عظیمه و معجزات ظاهره بود و هر که مشاهدهٔ آن کرده او را هیچ عذری و حجتی نیست خواه که دران
جنگ مرده یا زیسته یا هلاکت و حیات کنایتست از کفر و ایمان یعنی هر که کافر گردد بطلان او روشنست و هر که
بر اسلام ثابت ماند حقیت مبین و معلوم کرده وان الله لسمیع و بدرستی که خدای هر آینه شنونده است مر
اقوال مؤمن و کافر را علیم داناست بضمایر و سایر احوال ایشان نقلست که در شب آن روز که جنگ بدر واقع شد
حضرت صلی الله علیه و آله در واقعه لشکر قریش را دید در غایت قلت و ذلت تعبیر آن فرمود که ما غالب و دشمنان ما مغلوب
خواهند شد مؤمنان بعد از استماع این واقعه و تعبیر آن بسیار مسرور و فرحناک شدند حق تعالی ذکر این نعمت
فرمود بر مؤمنان و گفت اذ یریکهم الله یاد کن که چون بنمود خدای لشکر کفار را فی منامک
قلیلا در خواب تو گروهی اندک تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند و
لو اریکهم کثیرا و اگر خدای تو نمودی ایشان را بسیار و تو اصحاب را خبر دادی لفشلتم هر آینه
بددل گشتندی اصحاب ولتنازعتم فی الامر و هر آینه نزاع میکردید در کار قتال که آیا حرب
کنیم یا بگریزیم ولکن الله سلم و لیکن خدای بسلامت نگه داشت شما را از بددلی و نزاع و اختلاف
و یا از مضرت اعادی انه علیم بذات الصدور بدرستی که خدای داناست بآنچه در سینهاست از جرأت
و بیم و جزع و تسلیم و یا عالم بآنکه علم بکثرت عدد میداشتند و قتال نمیکردند و قرار بر فرار میدادند و اذ
یریکموهم و یاد کنید این صحابه این را که بنمود خدای دشمنان را بشما اذ التقیتم فی اعینکم
قلیلا وقتی که ملاقات کردید و بهم رسیدید در چشمهای شما اندکی تا دل شما قوی شده بر حرب ایشان و
واقعهٔ پیغمبر وقوع پذیرفت آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود گفت
مشرکان هفتاد تن باشند وی گفت قریب بصد نیز احتمال دارد و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه و نه نفر بودند
ویقللکم فی اعینهم و اندک گردانید شما را نیز در چشمهای ایشان که دشمنانند تا دلیر شدند
و در کار نیز نقلست که ابوجهل در روز بدر میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید که کراهت آن میکنند بلکه ایشان را

بدست بگیرید و ریسمانها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مؤمنان را در چشم ایشان دو برابر نمود بدین دل
شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از آیات عظیمه است چه قوت باصره اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را
قلیل بیند اما باین حد نتواند بود که قریب بهزار کس را اصد تن بیند و کمتر و نزدیک سیصد نفر را هزار و نهصد عدد بیند
و هر آینه قدرت ربانی دیدها باز داشت از دیدن بعضی که موجود بودند و از ندیدن بعضی که موجود بودند لِيَقْضِيَ اللّٰهُ
أَمْرًا تا حکم کند خدا کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست کرده شده یعنی بوقوع آینده در علم او
وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدای نه غیر او باز گردانیده شود کارها بعد از آن امر میکند
مؤمنان را به ثبات در قتال بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمْ
فِئَةً چون برسید بگروهی از کفار که قصد حرب کنند با شما و با ایشان در مقام کارزار درآیید فَاثْبُتُوا
پس بایستید و از مقابله ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا و یاد کنید خدای را بسیار یاد کردن
بدل و زبان در مقام حرب برای غالب شدن شما بر اعدا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما فوز و ظفر یابید بر دشمنان
و با وجود این بمثوبت ابدی رسید گویند مراد بذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای تدمیر کفار وَأَطِيعُوا اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه جهاد وَلَا تَنَازَعُوا
و خلاف مکنید باختلاف آرا فَتَفْشَلُوا پس بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود باد دولت و قوت شما تسمیه دولت
بباد جهت آنست که دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در وزیدن و نفوذ کردن و نزد بعضی مراد بباد حقیقت
چه نصرت نمی باشد مگر بادی که حق تعالی از مهب فتح فرستد و آن را ریح النصرت میگویند وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ
مَعَ الصَّابِرِينَ و شکیبایی کنید در مقاتله بدرستی که خدای یار ایشانست از مجاهد نقلست که شکستی که در
روز احد بمردمان رسید نبود مگر بجهت منازعت و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی آنچه بدیشان
رسید هرگز بدیشان نمی رسید وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند
مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایها و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش
خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند چون بجحفه رسیدند رسول ابو سفیان بدیشان رسید
و گفت که باز گردید که کاروان را بسلامت آوردیم مردمان عزم رجوع کردند ابو جهل گفت البته بیرون میرویم و بشرب
خمر مشغول میشویم و زنان مغنیه برای ما سرود گویند و دف زنند و شتر کشیم و مردمان را طعام دهیم و آوازه شجاعت
و شوکت و کرم ما در حیهای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و دلاوری ما حسابی گیرند حق تعالی میفرماید که شما

موضع

از دیار خود بمانند کفار بیرون میایید که ایشان عجب میورزند و ریا و خودنمایی میکنند وَيَصُدُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اللّٰهِ و باز میدارند مردمان را از راه دین خدای وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ و خدای
بآنچه کنند عالمست پس آنرا جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه
قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان
ملاقات کرد و گفت شما نیکو حمایت کیش میکنید بروید که من ضامنم که از بنی کنانه ضرر بشما نرسد و من نیز رفیق شما ام درین
حمایت پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر نهادند و حق تعالی ازین خبر میدهد که وَإِذْ زَيَّنَ
لَهُمُ الشَّيْطَانُ و یاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان را و دشمنی پیغمبر و غیر آن وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ و گفت هیچ غلبه نیست مر شما را امروز
مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت شما و آراستگی شما وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و بدرستی که من زنهار دهنده و
فریادرسنده ام شما را از قوم کنانه و نگذارم که از شما ضرری و آسیبی بایشان رسد فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس
آنهنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بازگشت شیطان بر هر دو پاشنه خود یعنی
بطریق قهقری برگشت در خبر است که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را بدید روی بفرار نهاد و در آن وقت
دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه درچنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه
او زد وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ و گفت بدرستی که من بیزارم از زنهار دادن شما إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا
تَرَوْنَ بدرستی که من می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان بمدد مؤمنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ بدرستی
که من میترسم از خدای ابن عباس گوید دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا
نرسیدی آورده اند که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه
سوگند یاد کرد که من خبر هزیمت شما را شنیدم و از خبر محاربه شما با محمد نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده
که خود را بصورت سراقه نموده و برخی از ایشان چون مطلع شدند اسلام آوردند و باقی بر عناد خود راسخ شدند
وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبتست بر اهل عناد و انکار بر وجهی که هیچکس از ایشان را طاقت
عتاب او نباشد مرویست از رسول صلی الله که در هیچ روز شیطان چنان ذلیل و خوار نبود که در روز بدر چون در نگرید
جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آمد و در روز عرفه نیز ذلیل میشود چه آن روزیست که رحمت بی قیاس بر
بندگان گناهکار نازل میشود إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن این را نیز که چون گفتند منافقان مدینه

وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان بود بیماری شک و نفاق یعنی منافقان مکه و یا بیماری
کفر و رسوخ آن و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده باوجود قدرت هجرت در مکه توقف کردند و در وقت
خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آن بود که هر لشکری که بیشتر باشد بدان میل کنند و چون مؤمنان را
در بدر مشاهده کردند گفتند غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ فریفته است این گروه مؤمنان را دین ایشان
که باوجود قلت و عدم سلاح در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که وَمَنْ يَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود را بدو باز گذارد فَإِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ پس بدرستی که خدای
غالبست بر همه پس متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده که اهل توکل را فرو نگذارد و یاری دهد مرویست که چون
منافقان مذکوره کثرت مشرکان و قلت مؤمنان بدیدند روی بقتال مؤمنان آوردند و در وقتی که در میان
معرکه افتادند فرشتگان تازیانه بر روی و پشت ایشان زدند و همه را هلاک کردند حق تعالی رسول خود را ازین
خبر داد که وَلَوْ تَرَىٰ اگر ببینی ای محمد حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ
چون قبض میکردند ارواح ایشان را که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر يَضْرِبُونَ
وُجُوهَهُمْ میزدند عمودهای آتش بر روی ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان از ابن عباس نقلست
که مشرکان چون روی بمسلمانان کردند فرشتگان تیغ بر روی ایشان زدندی و چون پشت بهزیمت دادندی بایشان
رسیدی گرزها و تازیانها بر ایشان زدندی وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید ای اهل شرک و نفاق عَذَابَ
الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخست ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ این ضرب تازیانه بر شما بسبب آن
عملهاست که از پیش فرستاده بودند أَيْدِيكُمْ دستهای شما را از شرک و سایر معاصی که از جمله آن ترک
هجرت بمشا بود وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و بسبب آنست که خدای نیست ستم کننده مر بندگان را که ایشان را
بی جرم مؤاخذه کند پس عذاب کردن کفار عین عدلست بعد از ان بر وجه تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله بیان حال
کفار میکند کفاری که قبل از ایشان تکذیب رسول خود کردند و میفرماید که ای محمد عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ
آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت تابعان فرعونست با حضرت موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مانند عادت
آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران خود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ کافر شدند بنشانهای
ما یعنی بدلایل که دلالت میکند بر وحدانیت ما یا معجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ پس بگرفت خدای ایشان را
و عقوبت کرد بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود همچو کفار معاصر تو پس بسبب آن مؤاخذه فرمود إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ

بدرستی

بدرستی که خدای با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران مکه و سندبان که هیچکس بر و غالب
نتواند شد و دفع عذاب از و نتواند کرد ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ این عقوبت پیشینیان و پسینیان بسبب آنست که خدای
لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تبدیل دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ
نعمتی را که انعام کرده است بر سبیل تفضل بر گروهی از ایشان تو که آن ارزانی و فراخی معیشت و توانگری و تن درستی و
امنیت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند آنچه را که مقارن نفسهای ایشانست
بحالی بدتر مراد احوال قریش است چه ایشان حال خود را که بت پرستی بود و مردار خواری بدشمنی حضرت رسالت صلی الله
و قطع رحم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و آزار مؤمنان و سعی در ریختن خون ایشان بدتر ساختند همچنانکه امم سابقه
که تکذیب رسل و قصد قتل ایشان بر کفر و شرک خود بیفزودند و بسبب آن مستاصل شدند وَأَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ و
بدرستی که خدای تعالی شنواست سخنان نافرجام مشرکان را عَلِيمٌ دانا بعقاید باطله و اعمال قبیحه و افعال شنیعه
ایشان دیگر باره برای قول مذکور میفرماید که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو کار قوم
فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند تکذیب کردند مر آیات
پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بسبب گناهان ایشان که تکذیب قرآن
نمودند و ما بسبب آن ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و غرق کردیم در دریای قلزم
اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر یک از گروه غرق شدگان و قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر
نفسهای خود بکفر و عصیان پس در مذمت ایشان فرمود که إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان
بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای تعالی الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند و اصرار نمودند بکفر
مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب
و اتباع ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند و چون چنین است پس ای محمد توقع ایمان
از ایشان مدار و خاطر خود را بجهت ایشان پریشان مدار الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ آنانکه معاهده کردی
و عهد از ایشان فرا گرفتی از کفار و ایشان بنی قریضه بودند که پیغمبر عهد از ایشان فرا گرفته بود ثُمَّ
يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ پس شکسته عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند آورده اند که بنو
قریضه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند پس نقض عهد کرده در روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری
کردند بعد از ان با رسول گفتند ما عهد را فراموش کردیم پس دیگر عهد کردند و باز آنرا شکسته روز حرب خندق با ابوسفیان ملعون

اتفاق کرده بعهد کاری آمدند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد و یا نمی ترسند از عقوبت خیانت
فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ پس اگر دریابی ایشان را در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس پریشان کن و پراکنده گردان
و متفرق ساز بسبب قتل و جرح ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنان را که پس ایشان‌اند فرا رسیدند از اعدای شما یعنی چون
بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که از هیبت تو کافران دیگر از مقاتله تو برمند لَعَلَّهُمْ باشد که آن
رمندگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند و هیچ یکی از ایشان بجهت آن دلیری نتوانند کرد بر نقض عهد
و اقدام بر محاربه تو وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر ترسی و اندیشه بری یعنی دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو
عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلاماتی که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان
عهد ایشان یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویت یعنی بر وجه
عدل چه اگر اظهار این معنی با ایشان نکنی و ایشان گمان برند که تو بر عهد خودی و تو بسیار حرب ایشان کنی مانند غدری
باشد که از تو صادر شده باشد و بآن متهم شوی و سویت مقتضای آنست که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان
دانی از نقض عهد إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد خیانت کنندگان را
و نمی پسندد عمل ایشان را و بعد از امر بقتال کفار وعده نصرت داد اهل اسلام و ایشان را امر فرمود بمهیا شدن
برای قتال باین وجه که وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان
سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب یا مراد گریختگان بدر ند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از
عقوبت إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد ما را از عذاب خود و حفص یحسبن میخواند
یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید ای مؤمنان
برای عهد شکنان یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آنچه توانید از توانائی یعنی از آنچه
قدرت داشته باشید بر آن از ساز و برگ حرب که لشکریان بر آن قوت می یابند و گویند مراد تیر و کمانست و یا اعتماد
بر حق و وثوق بودن بعنایت او و نزد بعضی مراد حصارهاست یعنی آماده سازید قلعها را جهت دفع کفار
وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده سازید از اسبان بسته برای جهاد که تُرْهِبُونَ بِهِ بترسانید بدین
استعداد و مهیا شدن عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ دشمنان خدای او دشمن خود را که کفار مکه‌اند
وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ و دیگر بترسانید بسبب سلاح کافران دیگر را غیر از کافران که لَا تَعْلَمُونَهُمُ
نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ و خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسرین یهود بنی قریظه‌اند

و یا فرس و یا جمیع دشمنان دین‌اند و یا منافقان که نماز میکنند و روزه میدارند و کلمتین شهادتین میگویند اما خدای ایشان را
می شناسد چه وی مطلع است بر اسرار و ضمایر وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ و آنچه نفقه میکنید از چیزی که دارید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در ترتیب سلاح و نفقه اسب يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد داد
بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و ستم دیده نخواهید شد بنقص ثواب و تضییع عمل ایشان وَإِنْ جَنَحُوا
لِلسَّلْمِ و اگر میل کنند مشرکان بصلح و اسلام فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس تو هم میل کن
بمصالحه و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح افکنده باشند چه خدای نگه دارنده تست از مکر ایشان
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست به نیات ایشان
بدروغ و راست پس اگر در مقام مکر باشند نگاه دارد و وبال مکر را بدیشان رساند وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ
و اگر خواهند آنکه بفریبند ترا و بصلح خود را از جنگ باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای
چه او کفایت کننده مقاصد اولیای خود است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ اوست آنکه قوت داد ترا بیاری
کردن و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان و نزد اکثر مراد انصارند که اوس و خزرج اند وَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و الفت انداخت میان دلهای ایشان یعنی میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان
ایشان بغض و ستیزه بود و پیوسته بقتل و غارت یکدیگر اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را
با یکدیگر الفت داد و از معجزات آنحضرت بود لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا اگر خرج میکردی بجهت
صلاح احوال ایشان آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت
دادن بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت کینه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ
ولیکن خدای بحکمت خود الفت افکند میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدرستی که خدای غالبست و داناست
بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه پیروی تو کرده اند از گرویدگان نزول این آیه قبل از غزوه بدر نازل شده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
مذکور است که مراد باین آیه امیر المؤمنین علیه السلام و اتباع اویند و ظاهر اخبار شاهد این قولست و دیگر آنچه از این
مستفاد میشود نصرتست و نصرتی که رسول را بتایید الهی بواسطه امیر المؤمنین علیه السلام ظهور یافت از هیچکس ظاهر نشد
پس این آیه خاص باشد بآنحضرت و اتباع نصرت شعار او يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند مرتبه حَرِّضِ
الْمُؤْمِنِينَ تحریص و ترغیب کن مؤمنان را و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ در کارزار کردن با کفار

ان یکن منکم اگر باشند از شما عشرون صابرون بیست تن صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا
مائتین غالب شوند بتایید الهی بر دویست نفر از مشرکان این کلام در معنی امر است یعنی باید که یکی از شما بمقابله ده
تن از مشرکان شکیبایی ورزند و فرار نکنند وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا و اگر باشند از شما صد
تن غالب شوند بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان و مغلوب
شدن ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدای را
و روز معاد را نمی شناسند و اعتقاد بثواب عظیم و بهشت نعیم ندارند لاجرم در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی
مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شدند و بر ایشان گران آمد حق تعالی
این آیه را منسوخ کرده فرمود الآن اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله عنکم
سبک گردانید خدای از شما وعلم ان فیکم ضعفا و دید که در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان
یکن منکم مائة صابرة پس اگر باشند از شما صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن
یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وان یکن منکم الف و اگر باشند از شما هزار کس یغلبوا
الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر و یاری خدای تعالی والله مع الصابرین
و خدای با صبر کنندگانست بمددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد حکم آیه اول در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون
بسیار شدند بحکم این آیه تخفیف ایشان کرد و در کنز العرفان آورده که آیه الآن خفف الله عنکم از باب نسخ است
و سبب آن بود که رسول صلی الله حمزه را با سی سوار بمحاربه فرستاد و ایشان سیصد سوار که ابو جهل بود دیدند آغاز مقاتله کردند
و بجهت کثرت مشقت که با ایشان رسیده بود حق تعالی از ایشان تخفیف فرمود و امر کرد بمقاومت یکی با دو و آورده اند
که روز بدر هفتاد تن اسیر مسلمانان شدند و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب و عتبه بود حضرت در باب ایشان
با اصحاب مشورت کرد ابوبکر گفت یا رسول الله اکابر و صاحبان این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و
استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت اسلام رسند و آن فدا قوت دهد اصحاب شود حمزه گفت
یا رسول الله اینها پیشوایان اهل شرک اند ترا از منزل خودت بیرون کردند بر ایشان رحم مکن و بفرما تا همه را گردن
بزنند و بحمد الله که خدای تعالی ترا از فدا مستغنی گردانیده عتبه را بدست علی ده تا بکشد و عباس را بحمزه و فلان
و فلان را که خویشان منند بفرما تا بکشم و از گروه انصار سعد بن معاذ گفت که اشاره فرما تا ایشان را
در گودالی جمع کنند و خار و خاشاک و هیزم بر سر ایشان ریزند و آتش در آن زنند و همه را بسوزانند حضرت فرمود

کار ایشان را

کار ایشان یکی از سه بیرون نیست یا آنست که اسلام آرند یا ایشان را بکشید یا از ایشان اخذ فدیه کنید و در اخذ مهر گرسنید تا مقاتله کنیم
ایشان اخذ فدیه را اختیار کردند و روز دیگر رسول را دیدند دلتنگ نشسته و بسیار غضبناک گشته ابوبکر گوید که از وی
استفسار این معنی کردم فرمود که از جهت طمع تو و اصحاب تو در اخذ فدیه عذاب خدای چنان با ایشان نزدیک
شده که این درخت با و نزدیک ما درختی بود پس حق تعالی این آیه فرستاد که ما کان لنبی نسزد و نشاید
هیچ پیغمبر را ان یکون له اسری که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن فی الارض
تا آنکه بسیار بکشد از ایشان در زمین چه بصورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت مؤمنانست
تریدون عرض الدنیا میخواهید شما مال دنیا را که عرض سریع الزوالست مراد اخذ فدیه است والله
یرید الآخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت ابدیست و ثواب جاودانی و خواری دشمنان
پر کین والله عزیز و خدای غالبست که دوستان را بر دشمنان ظفر دهد حکیم داناست در آنچه بایدگان
کند از کشتن و منع از فدا در وقت شوکت کافران تخییر یاران فدا و من در وقت مؤمنان لولا کتاب من الله
اگر نه حکمی و فرمانی بود از خدای سبق که پیشی گرفته شده بود و اثبات آن در لوح محفوظ که بی نهی صریح عقوبت نفرماید
یا اصحاب بدر را عذاب نکنند لمسکم هر آینه می رسید فیما اخذتم عذاب عظیم در آنچه گرفتید
از فدا عذابی بزرگ در کنز العرفان آورده که بعد از تخییر پیغمبر در اخذ فدیه و قتل اصحاب طمع در فدیه کرده از قتل ایشان
در گذشتند اکثر فدا چهار هزار درهم بود و کمترین هزار درهم و از صادق علیه السلام مرویست که فدا چهل اوقیه بود مگر عباس
که فدای او صد اوقیه بود و اوقیه چهل مثقالست و مرویست که در وقتی که عباس را اسیر کردند بیست اوقیه طلا از و
گرفتند رسول فرمود که این غنیمتست پس باید که فدای نفس خود بدهد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو درویش وار
پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند و گدایی کند من همه مال را آوردم حضرت فرمود که بگو آن بدرهای زر
که در وقت بیرون آمدن تو از مکه بزن خود ام الفضل دادی بر سبیل امانت و با وی گفتی که نمیدانم که مرا درین سفر چه پیش
آید اگر حادثه بمن رسد این بدرها از تو باشد و پسران من عبد الله و عبید الله و قثم را این و این بود عباس گفت
من این سخن را با ام الفضل نهفته گفته بودم و بخدای که هیچکس بر آن مطلع نبود و این بدرها در شب با ام الفضل داده
بودم ترا که ازین خبر کرد فرمود که آفریدگار من آن زمان پیغام فرستاد عباس گفت انا اشهد ان لا اله الا الله
وانک عبده و رسوله پس فدای خود و فدای سه کس خود بداد بعد از آنکه از همه اخذ فدا کردند آیه مذکوره
نازل شد و چون حضرت منکر فدا بود و میل قلبی از قتل اساری بود اما چون نهی درین باب وارد نشده بود و منع ذلک

اکثر اصحاب مایل فدیه بودند از غایت حلمی که داشت ساکت شد پس عتاب راجع با بوبکر باشد و اتباع او نه بحضرت مرویست که
بعد از نزول این آیه که متضمن نهی است و عتاب از اخذ فدا اصحاب هراسان شده از فدا دست باز کشیدند و کرد
آن نکشیدند حق تعالی این آیه فرستاد فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ پس بخورید آنچه غنیمت گرفتید چه آن از جمله
غنایم است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ترک مامور و فعل
ما مور منهی إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است پس فرستاد شما را آب مغفرت بشوید رَحِيمٌ
مهربانست که مباح کردانید آنچه از کفار اخذ کردید از فدیه و غنایم و چون عباس بعد از دادن فدیه بشرف اسلام
رسید آیه آمد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ بگو مر آنهایی را
که در دست شما اند از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا اگر داند خدای و بیند در دلهای
شما نیکویی از ایمان و خلاص يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ بدهد شما را بهتر از آنچه فرا گرفتند
از شما یعنی زری که برای فدیه داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزنده است گناهی که در وقت شرک واقع شده رَحِيمٌ مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند
که عباس گفت خدای تعالی مراد و وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد و فا کرد حالا بیست
بنده دارم که هر یک برای من به بیست هزار درهم تجارت میکنند و سقایت زمزم نیز بمن داد که از همه اموال دوست تر
دارم و وعده دویم مغفرتست امیدوارم که بدان نیز وفا کند و مرا بیامرزد چه او کریم است و وعده کریم خلاف
نیست پس در باب اسیران که فدیه از ایشان گرفته بودند میفرماید که وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ و اگر
خواهند این اسیران خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهره بر دشمنان دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس
بدرستی که خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر و نقض عهد یا بیرون آمدن با کفار ببدر
و کارزار کردن با شما فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار
شدند بعد ازین ممکن است که ترا تمکین دهد بر ایشان وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بحال بندگان حَكِيمٌ
حکم کننده و یا عالم بر احوال ایشان بعد از ان ختم میفرماید بوجوب کردانیدن دوستی با مؤمنان و قطع موالات
کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند بدوستی خدا
و رسول او و از وطنهای خود بیرون آمدند وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ و جهاد کردند
بمالهای خود که بنفقه محتاجان صرف کردند و بنفسهای خود که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه

خدای یعنی در اعزاز دین و اعلای کلمه اسلام و ایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جا دادند مهاجران را
وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را صلی الله مراد گروه انصارند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
آن گروه بعضی از ایشان دوستان برخی دیگرند در میراث چه در مبدا اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت
و نصرت از یکدیگر میراث گیرند نه از اقارب و بعد از ان منسوخ شد بآیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
و از باقر علیه السلام مرویست که میان هر دو کس که مواخات بودی میراث گرفتندی و یا مراد بنصرتست و دوستی
و مظاهره وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند مَا لَكُمْ مِنْ
وَلَايَتِهِمْ نیست مر شما را از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند
وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی اگر
در میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما مدد طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان
إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان
عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهده مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بآنچه شما میکنید بیناست
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بعضی از ایشان دوستان
برخی دیگرند در معاونت یا میراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر و دوستی باهم
و قطع دوستی میان شما و میان کفار تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ حاصل شود فتنه و محنتی در زمین وَ
فَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و یاری هم نکنند مهم ایشان
روی بخلل نهد و اهل کفر خروج کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر نبود اند و دیگر باره از پاداش هجرت و نصرت
اهل ایمان خبر میدهد که وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول و هجرت نمودند
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدای و اطاعت او نمودند وَالَّذِينَ آوَوْا
وَنَصَرُوا و آنانکه بعد از تصدیق جای دادند اهل هجرت را و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا آن گروه ایشانند گروندگان براستی و درستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
مر ایشانراست آمرزش از خدای و روزی نیکو بی رنج و نقص قوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند
مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ و هجرت کردند و جهاد نمودند با شما
در کارزار با کفار فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از شما اند که مهاجر و انصارند یعنی لاحقان و سابقان در ایمان و هجرت

وجهاد وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ پس خداوند خویشان برخی از ایشان سزاوارترند
ببرخی در میراث گرفتن از کسانی که میان ایشان مواخات شده باشد از مهاجر و انصار فِي كِتَابِ اللّٰهِ
در حکم خدا یا در لوح محفوظ یا در قرآن این آیه ناسخ آنجماعتست که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ
شَيْءٍ بدرستی که خدای بهمه چیزها از میراث دادن بحکمت و استبار نسبت هجرت و نصرت و اعتبار قرابات عَلِيمٌ داناست
بجمیع مصالح بندگان.

سورة براءة مائة وتسع عشرون آية

این سوره را نامهای متعدده است یکی براءة که بمعنی بیزاریست از کفر و نفاق دویم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه مؤمنانست
سیم فاضحه بمعنی فضیحت کننده اهل نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا کننده ایشان پنجم مقشقشه یعنی پاک کننده از نفاق
ششم سورة العذاب زیرا که دران بحث عذاب کفار میکند هفتم مبعثره یعنی ویران کننده و زیر و زبر سازنده
منافقان و کافران هشتم مشرده یعنی راننده ایشان نهم مثیره یعنی برانگیزاننده حال ایشان دهم حافره یعنی
بکو فرو برنده و پست و زبون کننده ایشان یازدهم منکله یعنی عقوبت کننده ایشان بقبیح ترین وجهی دوازدهم مدمدمه یعنی هلاک
سازنده ایشان سیزدهم منفره یعنی رماننده ایشان چهاردهم بحوث یعنی بحث کننده از احوال ایشان ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله روایت کرده که هر که سوره انفال و سوره برات قرات کند من شفیع او باشم و مرویست که این
سوره را هفتاد هزار فرشته با جبرئیل بحضرت رسالت صلی الله نازل ساختند از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که انفال
و برات یک سوره است و از اینجاست که در اول براءة بسم الله نیست و گویند که چون بسم الله از برای امان و رحمتست
و برات برای رفع امان و بیزاری خدای تعالی از ایشان از اینجهت در اول آن بسم الله واقع نشده و باجماع امت
چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت صلی الله چهل آیه از اول این سوره با بوبکر داده او را امیر حاج ساخت
و فرمود که در موسم حج بر مشرکان و جمیع اهل موسم خوانده بعد از رفتن ابوبکر بچند روز جبرئیل از نزد ملک جلیل
نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که باید ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو
باشد حضرت رسالت پناه صلعم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر ناقه غضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر فرستاد
و امر کرد تا آیات را از وی گرفته بر اهل موسم خواند و ابوبکر را مخیر سازد در رفتن و بازگشتن پس امیر المؤمنین علی ع
با بوبکر رسیده آیات را از وی بستد و در روز هشتم ذی الحجه خطبه خواند و مردمان را بر مناسک حج تعلیم کرد و
در روز عید امیر المؤمنین علیه السلام نزد جمره عقبه بایستاد و فرمود یَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي رَسُولُ رَسُولِ اللّٰهِ
اِلَيْكُمْ ای مردمان بدرستی که من فرستاده فرستاده خدایم بشما گفتند بچه چیز حضرت این آیه بدیشان خوانده که

بَرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهٖ این بیزاریست از خدای و فرستاده او
اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان خلاصه
معنی آنست که خدا و رسول بیزارند از عهدی که شما با مشرکان بسته اید زیرا که ایشان نکث عهد کردند مگر بنی ضمیره و بنی
کنانه که بر عهد خود باستادند پس بجهت این حق تعالی مسلمانان را امر کرد بشکستن عهد بر ناکثین و مهلت داد ایشانرا
چهار ماه تا سیر کنند هر جا که خواهند و فرمود که فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید
و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که تبلیغ است تا دهم روز
ربیع الآخر ثعلبی گفته که اجل بعضی از معاندان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از ان بعضی دیگر بیشتر
پس آنانرا که اجل ایشان کمتر بود چهار ماه تمام مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار
کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانکه عهد نشکسته بودند ایشانرا تا مدت انقضای ایشان امان داد و ناکثان عهد را
گفت وَاعْلَمُوا و بدانید ای عهدشکنان اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ آنکه نیستید عاجز
کنندگان خدا از رفع عذاب او از خود هر چند که شما را مهلت داد وَاَنَّ اللّٰهَ و نیز بدانید که خدای
مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن مرویست که چون حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام آیه را باهل حج خواند مشرکان گفتند که ای علی ما بیزار از عهد تو و پسر عمت تو بیزاریم و عهد
ما تیغ و نیزه است و چون ادای این سوره نمود حج بگذارد و با مدینه آمد رسول سال دیگر دهم بود از هجرت بحج رفت
و حجة الوداع بگذارد و با مدینه آمد و بقیه ذو الحجه و محرم و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاول بزیست و
بعد از ان بجوار ایزدی پیوست صلی الله علیه و آله و حق تعالی بعد از این اعلام مشرکین میکند برات از ایشان
تا زبان عذر ایشان بسته شود و میفرماید که وَاَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ و این اعلامیست و آگاهانیدنی از خدای تعالی
وَرَسُولِهٖ و رسول او اِلَى النَّاسِ بسوی مردمانست یعنی کفار مکه يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ
روز بزرگ که عید قربانست که تمام حج و اکثر افعال آن چون طواف و قربان کردن و سر تراشیدن و انداختن
سنگ بر جمرات در دست و یا اکبر باعتبار آنست که عیدهای اهل کتاب موافق افتاده بود یا نزده روز یا در ان
روز بود که عزت مسلمان و خواری کافران ظاهر شد و بعد از این سال هیچ مشرکی دران حج نکرد یحیی بن الجزار
روایت کند که علی ع را در روز عید قربان دیدیم بر استری نشسته بمصلی میرفت مردی بیامد و لجام
استرش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدامست گفت این روز که تو در وی مضمون اعلام اینست اَنَّ اللّٰهَ

بَرِیٓءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ بدرستی که خدای بیزارست از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر نیز بیزارست از عهود
ایشان فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر بازگردید از کفر و غدر فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ پس آن بازگشت شما بهتر باشد شما را
از اقامت آن وَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ
پس بدانید که شما عاجز کننده نیستید خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با او در مقام ستیزه در آیید وَبَشِّرِ الَّذِینَ
کَفَرُوا و مژده ده آنان را که کافر شدند ذکر بشارت در مقام تهدید و انذار جهت تهکم است و یا آنکه بجای
بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِیمٍ بعذابی دردناک در آخرت پس در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در
حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نکرده میگوید إِلَّا الَّذِینَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ مگر آنانکه عهد کردید
با ایشان از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئًا پس ایشان کم نکردند چیزی را از شروط عهدهای
شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَلَمْ یُظَاهِرُوا عَلَیْکُمْ أَحَدًا و یاری و هم پشتی نکردند بر قتال شما یعنی یکی را
از دشمنان شما بعد و مدد فَأَتِمُّوا إِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عهد
ایشان را تا مدتی که ایشان را مقرر شده و چون ناقضان عهد را چهار ماه و بس مهلت دهید إِنَّ اللّٰهَ
یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که خدای دوست میدارد متقیان را و پرهیزکاران را و از جمله تقوی وفا بعهدست
و تمام کردن شرایط آن بعد از آن در حکم مشرکان میفرماید که فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ پس چون
بگذرد ماههای حرام یعنی چهار ماه که مشرکان مهلت داده شده اند فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ پس بکشید
مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید
در حل و حرم یا غیر آن این آیه ناسخ هر آیتیست که در باب صلح واقع شده وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری
وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان را از طواف مسجد الحرام و منع ایشان کنید از نصرت در بلاد اسلام وَاقْعُدُوا
لَهُمْ و بنشینید برای قتل و اسر ایشان کُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممر یعنی رهها را بر ایشان بسته گردانید تا در شهرها و قریها
منتشر نشوند فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ پس اگر باز گردند از شرک بایمان و بپای دارند نماز را
وَآتَوُا الزَّکٰوةَ و بدهند زکوة مال را و از این هر دو عمل تصدیق ایشانست فَخَلُّوا سَبِیلَهُمْ پس خالی
کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند بروند إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی
که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِیمٌ مهربانست بدادن ثواب بحسنات ایشان وَإِنْ
أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و اگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای اشهر متعرض قتال باید شد اسْتَجَارَکَ زنهار خواهد از تو

فأجره

فَأَجِرْهُ پس زنهار ده او را حَتَّىٰ یَسْمَعَ کَلَامَ اللّٰهِ تا بشنود سخن خدای که قرآنست و در آن
تامل و تدبر کند و بر حقیقت آن مطلع شود ثُمَّ بعد از شنیدن قرآن که اسلام نیارد أَبْلِغْهُ
مَأْمَنَهُ برسان او را بموضع امن او که دیار اوست و بعد از آن با او قتال کن تا با او عذر خیانت
نکرده باشی ذٰلِکَ این امان دادن و یا امر بامان ایشان بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَعْلَمُونَ بسبب آنست
که ایشان گروهی اند که نمیدانند حقیقت ایمان را و نمی شناسند خدای را پس ایشان را امان ده تا شاید
که بسمع قبول بشنوند و در آن تامل و تفکر کنند کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکِینَ عَهْدٌ چگونه تواند بود که مشرکان را
عهد و پیمانی باشد عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ نزدیک خدا و نزد رسول او یعنی ایشان چون
در عهد غدر کردند و آن را شکستند پس ایشان را نزد خدای و رسول او پیمانی نباشد إِلَّا الَّذِینَ عَاهَدْتُمْ
مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت پناه صلعم با ایشان عهد بسته بود
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا لَکُمْ
پس مادام که ایشان مستقیم باشند بر عهد خود برای شما فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان
خود برای ایشان إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که خدای تعالی دوست دارد پرهیزکاران را که بر عهد
و پیمان استقامت نمایند کَیْفَ چگونه مشرکان بر حال خود باشند وَإِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ و حال
آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما لَا یَرْقُبُوا فِیکُمْ مراعات نکنند و نگاه ندارند در باب شما إِلًّا حق
سوگند یا قرابت را وَلَا ذِمَّةً از وفای عهد یُرْضُونَکُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ خشنود میگردانند شما را
بزبانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و یا سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ و سر باز
میزنند دلهای ایشان آنچه زبانها میگویند یعنی دل ایشان با زبان ایشان یکی نیست وَأَکْثَرُهُمْ
فَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرونند از دایره فرمان یا سرکشند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب
بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشْتَرَوْا بِآیَاتِ اللّٰهِ بدل کردند و گزیدند بآیتهای قرآن ثَمَنًا
قَلِیلًا بهای اندک یعنی چیزی را که بهای قلیل و حقیر دارد از متاع دنیا مرویست که ابو سفیان بعضی از مشرکان را
در طمع حطام دنیا انداخته برای قتل اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده در صدد قتل مسلمانان آمدند
فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ پس اعراض کردند از راه خدا و طاعت او و یا باز داشتند مردمان را از راه حج خانه
خدای إِنَّهُمْ سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بدرستی که ایشان بد کاری میکنند لَا یَرْقُبُونَ

نگاه نمیدارند مشرکان ناقض العهد فی مؤمنٍ در شان هیچ مؤمنی اِلّاً قرابت یا سوکند وَلا ذِمَّةً
ونه عهد ذمت وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ و آن کروه ایشانند از حد در کذرندکان در شرارت و طغیان
فَاِنْ تابُوا وَاَقامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّکٰوةَ پس اکر باز کردند از کفر و بپای دارند نماز را و بدهند
زکوة را فَاِخْوانُکُمْ فِی الدّینِ پس ایشان برادران شمااند در دین اسلام و ایشان راست آنچه شما را
بوده و بر ایشانست آنچه شما را باشد وَنُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ و بیان میکنیم آیتها را برای
کروهی که فهم کنند و دران تفکر نمایند وَاِنْ نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ و اکر بشکنند مؤمنان سوکندان و
پیمانهای خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کردند با ایشان وَطَعَنُوا فی دینِکُمْ و طعن کنند
در دین شما و عیب جویی کنند فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الْکُفْرِ پس بکشید پیشوایان کفر را و سروران اهل شرک را
اِنَّهُمْ لا اَیْمانَ لَهُمْ بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست و حقیقت که اکر پیمان ایشان درست بودی
شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک
یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقلست که مراد بائمه کفر ابو سفیان بن حرب و حارث بن هشام و سهل بن عمرو
و عکرمه بن ابی جهل و امثال ایشان که عهد رسول را شکستند حذیفه یمانی فرمود که اهل این آیه هنوز موجود نشده‌اند
و پس از این ظهور خواهند کرد و با ایشان مقاتله کند ولیی از اولیای خدای و امیر المؤمنین علی علیه السلام
در روز جمل این آیه تلاوت فرمود و کفت والله که رسول خدای از من عهد فرا کرفته و کفته که ای علی البته مقاتل
کنی با کروه ناکثان عهد و قاسطان و مارقان از دین اسلام اَلا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ
آیا کارزار نمیکنید با کروهی که شکستند پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وَهَمُّوا و قصد کردند
بِاِخْراجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول را از مکه و مشاورت کردند با یکدیکر در امر اخراج اولا در دار الندوه
و چنانکه کذشت در آیه اِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا پس چرا کارزار نمیکنید با ایشان وَهُمْ بَدَؤُکُمْ و حال
آنکه ایشان ابتدا کردند بنقض عهد بر شما اَوَّلَ مَرَّةٍ در اول بار بمعادات و مقاتله کردند در روز بدر پس چه
منع میکند شما را از آنکه معارضه نکنید با ایشان بقتال اَتَخْشَوْنَهُمْ آیا میترسید از مقاتله و کارزار ایشان
و ترک قتال ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مکروهی از ایشان بشما رسد فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ
پس خدای سزاوارترست بآنکه بترسید از عقاب او در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال کنید اِنْ
کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ اکر هستید ایمان آرندکان چه ایمان مقتضی آنست که نترسند الا از او بنا براین قاتِلُوهُمْ

[illegible]

کارزار کنید با مشرکان یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِاَیْدیکُمْ تا عذاب کند خدای ایشان را بدستهای شما شمشیرهای شما
مقتول شوند وَیُخْزِهِمْ و تا رسوا سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وَیَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ و یاری
دهد شما را بر ایشان وَیَشْفِ و شفا دهد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنینَ سینهای کروهی از مؤمنان
یعنی بنو خزاعه با جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذای بسیار یافتند و چون شکایت را
بحضرت رسالت صلی الله آوردند فرمود که بشارت باد شما را بفرجی قریب و فرجی نزدیک وَیُذْهِبْ و تا
ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَیْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای آنان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند
این آیات اعجاز قرآنیست چه قبل از وقوع آنچه بعد از آن واقع شد از قتل و اسر کفار وَیَتُوبُ اللّٰهُ و قبول
توبه کند خدای و باز کردد بفضل خود عَلیٰ مَنْ یَشاءُ بر هر که خواهد مراد عکرمه بن ابی جهل و سهل بن عمرو
و امثال ایشان که ایمان آوردند وَاللّٰهُ عَلیمٌ حَکیمٌ و خدای داناست بآنچه بوده باشد حکم
کننده بر وفق حکمت اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مؤمنان که کراهت دارید از قتال کفار و کویند خطاب
با اهل نفاق است یعنی ای اهل نفاق پنداشتید اَنْ تُتْرَکُوا آنکه شما را بکذارند برین وجه که هست وَلَمّا یَعْلَمِ اللّٰهُ
الَّذینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ و حال آنکه خدای ندانسته است و ندیده آنها را که جهاد کنند از شما در راه او
یعنی هنوز جهاد نکرده‌اید تا خدای شما را مجاهد داند و اکر چه عالم بود در ازل بسایر معلومات وَلَمْ یَتَّخِذُوا
مِنْ دُونِ اللّٰهِ و هنوز فرا نکرفته‌اند بجز از خدای وَلا رَسُولِهِ و بجز از رسول او وَلَا الْمُؤْمِنینَ
و بدون مؤمنان وَلیجَةً دوست نهانی را که افشای اسرار کنند با وی خلاصه معنی آنست که شما را بمجرد دعوی
ایمان دست باز نخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام از شما جهاد میکنند با کفار و با مشرکان دوستی نهان میورزند
و اسرار خود را با ایشان در میان مینهند یعنی مؤمن حقیقیست نه منافق ریائی وَاللّٰهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ
و خدای داناست بآنچه میکنید و میکویید و بعد از امر بقتال مشرکان و قطع دوستی از ایشان امر میکند
مؤمنان را بمنع کفار از مساجد و میفرماید که ما کانَ لِلْمُشْرِکینَ اَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللّٰهِ نزد
و روا نباشد مر مشرکان را آنکه عمارت کنند مسجدهای خدای را چه جای مسجد حرام که معظم مساجد است آورده‌اند
که چون عباس اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را
میکویید و از نیکوییهای ما یاد نمیکنید امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که شما را چه خیرست که از جمله محاسن
توان شمرد عباس کفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت آب

میدهیم و پسران از بند میرهانیم این آیه نازل شد که مشرکان را عمارت مسجد الحرام حرامست و نیست شاهدین علی انفسهم بالکفر در حالتی که گواهان باشند بر نفسهای خود بکفر که سجود اصنام است و تکذیب پیغمبر انام علیه افضل الصلوة و السلام یعنی نشان جمع کردن میان این دو متنافی که عمارت خانه خدمت و عبادت غیر او اولئک حبطت اعمالهم آن گروه مشرکان تباه و باطل شده است بواسطه شرک کردارهای ایشان که بدان مینازند بر خویشان خود از عمارت مسجد و آب دادن حاجیان و فی النار هم خالدون و در آتش دوزخ ایشانند جاویدان بسبب کفر انما یعمر مساجد الله جز این نیست که عمارت میکنند مسجدهای خدای را من امن بالله آنکس را که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست مگر بدل و الیوم الاخر و بروز بازپسین و اقام الصلوة و اتی الزکوة و برپای داشته باشند نماز را و داده باشند زکوة را و لم یخش الا الله و نترسیده باشد مگر از خدای مراد آنست که عمارت مساجد در خور کسانیست که بصفت علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت آن فرش انداختن و چراغ روشن کردن و مداومت نمودن بعبادت در ان و بذکر و درس علوم شریفه مشغول شدن در حدیث قدسی آمده که خانهای من در زمین مسجدهاست و زایران من عمارت کنندهای آن خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت کند و بعد از ان در خانه من زیارت من کند پس سزاوار است بر کسی که زیارت او کرده باشد بر خود اکرام کند فعسی اولئک پس شاید آن گروه عمارت کنندگان که جمع علم و عمل کرده اند ان یکونوا من المهتدین آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات ابو سعید خدری از رسول روایت کرده که مرا گفت چون بینی که مردی آمد و شد بمسجد میکند و نماز بپای میدارد گواهی ده با ایمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید که انما یعمر مساجد الله من امن بالله و الیوم الاخر واحدی که یکی از علمای اهل سنتست در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول و کواشی نیز در تفسیر خود که بتبصره مشهورست آورده اند که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین در مقام مفاخرت در آمدند طلحه گفت من صاحب خانه خدایم و کلید آن بدست منست پس افضل از شما باشم عباس گفت من حاجیان را آب میدهم و صاحب سقایم و این منصب عالی نام زد منست شاه اولیا فرمود نمیدانم چه میگوئید چه این افتخار شما بر من بی وجه است زیرا که من ایمان آورده ام بمحمد صلی الله و تصدیق بخدا و رسول او و روز قیامت کرده ام و قبل از آن حضرت رسالت کرده نماز بشرایط میگذارم قبل از همه مردمان بمدت شش ماه و شما پرستش بتان میکردید و سجده لات و عزی بجای می آوردید و من جهاد کننده بودم در راه خدا و

رسول و نصرت و معاونت او بجان میکوشیدم و شما در خدمت بتان و پیروی شیطان بودید پس شما را رتبه من نباشد و درجه من بلندتر و عالی تر باشد از درجه شما حق تعالی تصدیق قول آنحضرت کرده این آیه فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج آیا میگردانید اهل سقایه حاجیان را و عمارة المسجد الحرام و صاحب عمارت مسجد الحرام را کمن امن بالله و الیوم الاخر همچو کسی که ایمان آورده است بخدا و روز و جاهد فی سبیل الله و جهاد کرده باشد با مشرکان در راه خدای لا یستون عند الله برابر نیستند این هر دو قوم نزد خدای و الله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه نمینماید بمقصود گروه مشرکان که بشرک بر خود ستم کنند پس چگونه مساوی کسانی باشند که حق تعالی ایشان را هدایت فرموده بحق و توفیق داده الذین امنوا آنانکه گرویده اند بخدا و بآنچه آمده است از نزدیک او و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای باموالهم و انفسهم ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان و بنفسهای خود در معرکه قتال اعظم درجة بزرگترند از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان بلندترست و بیشتر عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و این صفتها نداشته باشند و اولئک هم الفائزون و آن گروه که جامع این کمالات اند ایشان ظفر یافتگانند بمقاصد دو جهانی و حدیث مشهور متواتر از موافق و مخالف که علی و شیعته هم الفائزون شاهد عادلست بر آنکه مراد ازین گروه رستگاران امیر المؤمنین است علیه السلام و شیعیان و الحمد لله علی ذلک یبشرهم ربهم برحمة منه مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان برحمتی نازل از و بر ایشان و رضوان و خشنودی کامل از و نسبت بایشان و جنات لهم فیها نعیم مقیم و بهشتها که مر ایشان را باشد در ان نعمت بی انقطاع که زبان تعریف یارای توصیف آن وافی نیست خالدین فیها ابدا در حالتی که این گروه جاویدان باشند در ان بهشتها همیشه ان الله عنده اجر عظیم بدرستی که خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ که نعیم بهشت در جنب آن حقیر باشد و آن رضای او سبحانه است و خشنودی او نسبت بایشان از شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب و حاکم ابو القاسم نیز باسناد خود از بریده و از پدرش مرویست که این هر سه آیه در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شد در وقتی که عباس عبد المطلب و طلحه و شیبه با یکدیگر مفاخرت کردند عباس گفت من بهترم که سقایة حاج بمن متعلقست طلحه گفت من

بهتر م از تو که کلید خانه کعبه بدست منست و عمارت آن نام زد منست اگر خواهم همه شب در خانه توانم بود پس با یکدیگر قرار دادند
که اولین کسی که درین راه برما گذر کند او را حاکم گردانیم تا میان ما حاکم باشد نگاه کردند امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را دیدند که می آمد گفتند الله اکبر ما را بهتر ازین حاکم نباشد پیش او رفتند و او را نزد خود بنشاندند و صورت
حال را بعرض رسانیدند فرمود من شما را راه نمایم بکسی که بهتر از شماست گفتند او کیست فرمود بهتر از شما کسیست که تیغ
از سر شما و خرطوم شما باز نگرفت تا آنکه شما را باسلام آورد گفتند همانا این را کنایه میداری از خود فرمود آری
چه منع کند مرا ازین سخن که در زمان خوردی تا غایت مصدق رسول بوده‌ام و صاحب جهاد و در دین
خداوند و قبله با رسول خدای نماز گذارده‌ام و پیش از شما مدتها عبادت خدا کرده‌ام با رسول خدا که ثالثی
با ما نبود ایشان تفاخر خود را فراموش کرده روی باو آوردند و گفتند اکنون ما را خصومت با تو افتاد بیا تا نزد
رسول رویم تا میان ما حکم کند فرمود چنین باشد پس باتفاق نزد رسول خدای آمدند عباس و طلحه بر و سبقت
کرده گفتند یا رسول الله این کودک بر ما تفاخر میکند و قصه را تمام عرض کردند حضرت فرمود یا علی چه باعث تو شد
که بر روی عباس در آمدی فرمود یا رسول الله بکلمه حق تکبر و تفاخر او را در هم شکستم هر که خواهد کو بحق خشم گیر یا
بآن راضی باش پس رسول هیچ نگفت تا کسی نگوید که مراعات علی میکند انتظار وحی بود که ناگاه جبرئیل از نزد ملک
جلیل در رسید و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که این هر سه آیه را بر ایشان خوان
که اجعلتم سقایة الحاج تا آخر آورده‌اند که چون حضرت رسالت را بهجرت اشارت شد بعضی از صحابه بنشاط
تمام بطریق مدینه مسارعت مینمودند و ترک خان و مان را بمحبت مال و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میدادند
و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام التماس سکون و آرام در منزل و مقام میکردند
و ایشان را رقت و شفقت خویش و مصاحبت زن و فرزند مانع هجرة میشد این آیه در باره ایشان نازل شد
یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید لا تتخذوا اباءکم فرا مگیرید
پدران خود را و اخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان ان استحبوا الکفر
علی الایمان اگر بگزینند ایشان کفر را بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند یعنی این گروه را بدوستی گیرید
و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فاولئک
هم الظالمون پس آن گروه دوست دارندگان ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده‌اند
چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه نازل شد مختلفان از هجرت گفتند حالا ما در میان قبایل

و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات مشغول بوده اوقات میگذرانیم و چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک پدر و فرزند
باید کرد و سر تجارت از دست برود و بکس و بمال ما نیم آیه دیگر آمد که بگو ای محمد تارکان مهاجرت را قل ان کان
اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم بگو اگر هستند پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و ازواجکم
و عشیرتکم و زنان شما و خویشان شما و اموال اقترفتموها و اموالها که کسب کرده‌اید آن را
و تجارة تخشون کسادها و بازرگانی که میترسید از ناروایی آن و مساکن و مسکنهایی که از
غایت نزهت و آراستگی ترضونها احب الیکم می پسندید آن را دوست تر بسوی شما پس اگر اینها
که مذکور شدند بدوستی اختیاری طبعی دوستر میدارید من الله و رسوله از خدا و رسول او و جهاد
فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا حتی یأتی الله بامره پس انتظار برید و چشم دارید
تا بیارد خدای عقوبت خود را در دنیا و عقبی که امر آن کند والله لا یهدی القوم الفاسقین
و خدای راه نمینماید گروه بیرون رفتگاران از حد زمان یعنی ایشان را بجهت عناد و تقلید و انکار با وجود مشاهده آیات
داله بر حقیت دین اسلام فرو میگذارد و نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد و یا آنکه ایشان را در آخرة
راه بهشت ننماید بلکه بدوزخ در آورد و بعذاب ابدی معذب سازد و ازین آیه رایحه نا امیدی اکثر مردم از رستگاری
استشمام میتوان کرد چه اکثر مردم درین مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستر میدارند
و حظ دنیوی را اختیار میکنند پس العزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند مال را بذل مهمان و فرزند را
قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند یعنی قطع تعلق ازین و آن نموده من جمیع الوجوه توجه بمولا کند
تا در دعوی دوستی صادق باشد   آنکس که ترا شناخت خود را چه کند   فرزند و عیال و خانمان را چه کند   و بعد
از امر مؤمنان بقتال نصرت خود را بیاد ایشان می آورد و درین موضع متعدده میفرماید که لقد
نصرکم الله بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فی مواطن کثیرة در مواضع بسیار
و مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نظیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه
و روز حرب خیبر و فتح مکه و یوم حنین و در موضع روز حنین که وادیست میان مکه و طایف
که حضرت رسول با لشکر هوازن و ثقیف دران موضع محاربه فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو
قبیله متفق شده قصد مسلمانان کردند و خبر بحضرت رسیده با دوازده هزار یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد
و ایشان چهار هزار مرد بودند ابوبکر چون قلت لشکر کفار و کثرت لشکر اسلام بدید گفت ما امروز از قلت

لشکر مخالف و کثرت سپاه خود مغلوب نخواهیم شد این سخن بحضرت رسالت صلعم رسید نه پسندید و بسبب این عجب چشم زخم
در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق تعالی این قصه را بیاد مومنان میدهد که خدای یاری داد در زمین
حنین اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ چون بشگفت آورد شما را بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ
شَيْئًا پس دفع نکرد آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ
بِمَا رَحُبَتْ و تنگ شد بر شما زمین با آن فراخی و گشادگی که داشت یعنی دران زمین فراخ مرجعی نداشتید
که بآنجا گریزید و پناه برید تا از شدت و ترس اطمینان یابید ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس دشمن پشت کردید و از حرب
برگشتید مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که در حالی که هر دو لشکر بهم آمیختند مسلمانان
بمشرکان غلبه کردند ایشان را هزیمت نموده پراکنده کردند و همه بغنیمت گرفتن مشغول شدند و مشرکان از حمیت
و غیرت جاهلیت بحرکت آمده یکدیگر را آواز دادند که کجا میگریزید زنان و فرزندان خود را در دست ایشان
رها کرده اید پس متفق باز گشتند و یکبار خود را بر مسلمانان زدند مسلمانان بجهت مشغولی بغنیمت ازین غافل
بودند پس مضطرب شده شکست عظیم بر ایشان افتاد و منهزم شدند و هیچکس با رسول نماند الا نه کس از بنو هاشم
و یک کس از انصار که نام او ایمن بن ام ایمن بود و دران جنگ کشته شد و آن نه کس امیر المومنین علی علیه السلام
بود و عباس و فضل بن عباس و ابو سفیان بن حارث و نوفل بن حارث و ربیعة بن الحرث و عبد الله بن الزبیر
و عتبه و معتب پسران ابو لهب امیر المومنین در پیش حضرت ایستاده رایت در دست داشت و قتال میکرد و
عباس بر راست آنحضرت و فضل بر جانب چپ و ابو سفیان در عقب او و بواقی گرد آنحضرت در آمده بودند حضرت
رسالت دران روز بر استر سوار بود چون مسلمانان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت آوردند
حضرت استر خود را نهیب میداد و بر روی دشمنان حمله میفرمود و میگفت اَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ اَنَا ابْنُ
عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ و عباس و ابو سفیان لجام استر را گرفته منع میکردند که آنحضرت بمیان دشمن در آید
و ازین صورت بر کمال شجاعت آنحضرت استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب سوار شده
بی دغدغه متوجه حرب کفار شده بود و نسب خود را اظهار میکرد چون عباس آنحضرت را نگذاشت که محاربه نماید
حضرت فرمود که اصحاب خود را باز خوان عباس مردی بلند آواز بود بر وجهی که روزی در مکه غارتی بود و عباس
آواز برداشت که واصباحاه هیچ زن آبستن نماند الا که بآواز او کودک از شکمش جدا شد پس درین روز بآواز
بلند ندا کرد که یا معشر المهاجرین و الانصار یا اهل البیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة بکجا میگریزید عهدی

که با رسول

که با رسول خدا بسته اید بیایید مردمان بآواز عباس باز گشتند و بملازمت حضرت شتافتند و کفار منهزم ساختند
و ذلک قوله تعالی ثُمَّ اَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون
و آرامش دل است عَلَىٰ رَسُولِهِ بر رسول خود تا تنها داعیه حرب نمود و از کثرت اعدا نیندیشید وَعَلَى
الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس باز گشتند از ابی الحسن علی بن موسی علیه السلام منقول است که سکینه بوییست
خوشبوی از جنت و او را صورتیست چون صورت روی آدمی و همیشه با پیغمبران میباشد و این هزیمت در شب بود
و رسول خدای صلی الله در میان وادی بود مشرکان کمین گشاده تیغ و نیزه و عمود در مسلمانان نهادند چون مسلمانان
بعد از فرار باز گشتند و خود را بر مشرکان زدند و تیغ و نیزه بر ایشان گشادند آنحضرت از استر فرود آمده و بروایتی
همچنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت و فرمود شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت
و فرمود منهزم شوید بحقیقت خدای محمد بقدرت الهی هیچکس از کفار نماند مگر که چشم و دهان او از خاک و سنگ
ریزه پر شد و شکست بر ایشان افتاد و در روایت آمده که در حین حرب و ضرب مردی از هوازن بر شتری نشسته و رایتی
سیاه در دست گرفته در پیش لشکر کفار ایستاده چون بر مسلمانی ظفر یافتی نیزه بروی زدی و او را هلاک کردی
و چون فرصت نیافتی در عقب هر نماز رفتی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام آهنگ او کرد و ضربتی بر حوالی
کرد که از شتر بیفتاد امیر تیغی بر رویش زد و بدوزخش فرستاد و در عقب آن چهل کافر دیگر را بجهنم رسانید
چون مشرکان آنرا بدیدند شکسته شدند و مسلمانان روی بدیشان آوردند و به تیغ و نیزه ایشان را هلاک میساختند
پس حق تعالی پنج هزار فرشته را بمدد اهل اسلام فرستاد کما قال وَاَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و فرو فرستاد
لشکرهای که بچشم خود ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آن فرشتگان با جامهای سفید و عمامهای
سرخ بودند و علاقه‌ها میان هر دو کتف فرو گذاشته و بر اسبان ابلق نشسته سعید بن مسیب روایت کرده که یکی از
مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون ما را با مسلمانان اتفاق افتاد ما خود را بر ایشان زدیم
و ایشان را پراکنده گردانیدیم چون نزدیک استر سفید رسیدیم یعنی محمد صلی الله مردانی را دیدیم نیکو روی
جامهای سفید پوشیده چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه و بر ما حمله کردند و ما را منهزم ساختند وَعَذَّبَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنان را که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته و شش هزار از
اولاد ایشان را برده گرفتند و بیست و چهار هزار اشتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت
بدست آمد وَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ و آنچه واقع شد با دشمنان گروید کانت در دینی و تفصیل این

غزو و شجاعت و جوانمردی امیر المؤمنین علیه السلام در منهج الصادقین مذکورست مرویست که بعضی از هوازن و ثقیف بعد
از واقعه حنین بملازمت سید عالم صلی الله علیه آمده بشرف اسلام مشرف گشتند و حق تعالی در حق ایشان فرمود که ثمّ
یتوب الله پس قبول توبه میکند خدای من بعد ذلک علی من یشاء از پس این جنگ بر
هرکه خواهد از ایشان و گویند این آیه در شان منهزمان روز حنین نازل شد و قول اول اصح و اشهرست والله
غفور و خدای آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را رحیم مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند
و چون حق تعالی نهی کرد از دوستی کردن با کافران در عقب آن در منع دخول ایشان از مسجد الحرام میفرماید
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید انما المشرکون نجس جز این نیست
که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی اعتقاد و نزد فقهای امامیه نجس العین اند چون کلاب فلا
تقربوا المسجد الحرام پس باید که نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط است ببیت الحرام بعد عامهم
هذا پس ازین سال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سوره براءة برایشان خواند و آن سال نهم بود از هجرت
مرویست که چون این نهی واقع شد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان در موسم حج بمکه در نیایند و طعام
نیارند و سودا و معامله نکنند طعام تنگ شود و بازار کاسد گردد و منافع ما فوت شود حق تعالی فرمود
وان خفتم و اگر میترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان ازان فسوف
یغنیکم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله ان شاء از فضل و رحمت خود
اگر خواهد این قید بسبب آنست که تا بالکلیه دست از مکاسب خود باز ندارند و بسبب آنکه تنبیه باشد آنکه مرتبت رزق
و فراخی آن مر بعضی را باشد دون بعضی و در سالی دون سالی و حق تعالی باین وعده وفا فرمود و اصناف
مردمان را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارت بآنجا میرفتند و باران بایشان فرستاد تا انواع
نباتات و اصناف فواکه در نواحی حرم روییده شد و توفیق اهل تباله و جده و صنعا داده اسلام آوردند و از
برای ایشان انواع غلات و امتعه بدست آوردند و معامله میکردند و مع ذلک فتح بلاد شرک کرامت فرمود
تا از غنایم غنی شدند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حکیم حکم کننده بتحقیق
آمال ایشان و منع و عطا کننده بروفق حکمت و مصلحت ایشان چه حکمت او مقتضی آنست که دری بندد و دری
بگشاید و بعد از ذکر مقاتله بت پرستان بمحاربه اهل کتاب امر میکند و میفرماید که قاتلوا الذین لا یؤمنون
بالله کارزار کنید ای مؤمنان و بکشید آنها را که ایمان ندارند بخدا یعنی یهود که بتشبیه قایلند و نصاری
که بتثلیث اله اعتقاد دارند و لا بالیوم الآخر و منکرند بروز قیامت و باحوال او کما ینبغی چه یهود

میگویند

میگویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری بمعاد جسمانی اعتقاد ندارند و معتقد هر یک آنست که بهشت مخصوص ایشان
و آتش دوزخ مس ایشان نکند پس ایمان ایشان در آخرت چنانچه باید نباشد و لا یحرمون ما حرم الله
و حرام نمیدارند آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر و رسوله و آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام
نمیدارند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده و یا معتقد اند پیغمبر خود نیستند و مرتکب اموری میشوند که در مذهب
ایشان حرام است و لا یدینون دین الحق و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است من الذین
اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب توریة و انجیل این بیان الذین لا یؤمنون است
یعنی با کفار اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه را عن ید از دست
خود یعنی هریک مال جزیه را بدست خود بدهند نه که وکیل درین باب تعیین کنند تا موجب خاری و مذلت ایشان باشد
وهم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند بحکم شرع آنست که جزیه بدست خود دهند و نه نشینند
تا وقتی که تسلیم آن کنند بعد ازان از اقوال شنیعه اهل کتاب خبر میدهد که وقالت الیهود عزیر ابن الله
و گفتند یهودان که عزیر پسر خداست و قایل این قول متقدمین یهود بودند و یا آنانکه در مدینه بودند و عزیر بن شرخیا
از نسل یعقوب است از سبط لاوی و بچهارده پشت بهرون بن عمران میرسد و در وقتی که بخت النصر بر یهود متولی
شد و اکثر ایشان را بکشت و همه مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را خراب کرد و هرکه را از اهل توریة میدانست
بکشت و باقی را اسیر کرد و عزیر از جمله اسیران بود و بعد از مدتی که از اسیری خلاص شد روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی
در اثنای طریق در قریه سایر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانکه در سوره البقره گذشت و چون
زنده شد میان قوم در آمد و دعوی نبوت کرد تصدیق وی نکردند و معجزه او این بود که پنج قلم با انگشتان
بسته به پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید قوم شبهه کردند که چون کسی که توریة خواند در میان
ما نیست چه دانیم که این توریة است یا غیر توریة مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده ام که او از پدر خود
شنیده که من در واقعه بخت النصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در شکاف کوهی نهادم جمعی با آن مرد برفتند
و توریة را ازان موضع برداشته بمجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت نداشت گفتند توریة
باین بزرگی و مشکلی مقدور بشر نیست که حفظ آن تواند کرد حق تعالی توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت
مگر این بسبب آنست که عزیر پسر خداست پس بجهت این گفتند که عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله
و گفتند ترسایان که عیسی پسر خداست و این سخن جمعی از ایشانست که وجود فرزند را بی پدر محال دانستند و یا آنکه چون ابن

والکه میکردانید ومرده را زنده میساخت برین جرات کرده وی را کفتند ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ آنچه مذکور
شد کفتار یهود ونصاریست بدهنهای ایشان یعنی این قول محض کفتارست وحقیقتی در نفس الامر ندارد یُضَاهِئُونَ
میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ با سخن آنانکه کافر شدند پیش از ایشان یعنی اقتدا
بکفتار آبای قدیمه خود کرده اند پس این کفریست قدیم در میان ایشان ویا کفتار ایشان مشابه کفتار بنی مدلج است
که ملایکه را دختران خدا میکفتند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کناد خدا ایشان را وملعون ابدی کرداناد أَنَّىٰ
يُؤْفَكُونَ چکونه بر کردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل یعنی باوجود دلایل روشن بر وحدانیت او سبحانه وقدم
او در ذات وصفات وحدوث ممکنات قایل شدن بآنکه عزیر وعیسی پسران خدایند محل تعجب است اتَّخَذُوا
أَحْبَارَهُمْ فرا کرفتند یهود ونصاری علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ وعابدان وزاهدان خود را أَرْبَابًا
مِنْ دُونِ اللَّهِ خدایان بجز از خدای یعنی فرمان بردند ایشان را در تحریم وتحلیل چنانکه فرمان خدا
باید برد دران ویا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وعیسی پسر مریم را نیز بخدایی میکیرند
یعنی او را پسر خدا میدانند وَمَا أُمِرُوا وحال آنکه عیسی ورهبانان فرموده نشدند یا فراکیرندکان ایشان
بخدایی مامور نشیده در همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا مکر آنانکه پرستند یک خدای را که در
وحدانیت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مکر او سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست او از آنچه
بوی انباز میکیرند ثعلبی از عدی بن حاتم روایت کرده که او کفت من ترسا بودم روزی نزد رسول رفتم وصلیبی
از زر در کردن داشتم مرا کفت یا عدی این بت را از کردن خود بیرون کن من آنرا بیرون کردم وبنشستم پس
آنحضرت بتلاوت سوره براة مشغول شد چون باین آیه رسید که اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ من کفتم ما ایشان را
پرستیده ایم فرمود نه بقول ایشان حلال را الحلال وحرام را الحرام کفتم آری فرمود نه ایشان را در هرچه بشما
میفرمایند اطاعت میکنید وفرمان می برید کفتم بلی فرمود پس اینست عبادت شما ایشان را واز ابی جعفر
وابی عبدالله علیه السلام نیز مرویست که فرمودند که نصاری ویهود نماز وروزه را برای احبار وعلمای خود بجای
نیاوردند بلکه حلال ایشان را حلال دانستند وحرام ایشان را حرام ودر جمیع اوامر ونواهی ایشان
احبار وعلمای خود را بدین وسیله عبادت کردند يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا میخواهند یهود وترسایان
آنکه فرونشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را که آن دلیل روشن است بر وحدانیت او وتقدیس او از زن وفرزند
ویا مراد نور قرآنست که متضمن وحدانیت است ویا نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که بر تقدیر در صدد آنند که آن را

فرونشانند بِأَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهای خود یعنی بشرک یا بتکذیبی که بزبان میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ ومنع میکند
ونمیخواهد خدای ونمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ مکر آنکه تمام کرداند دین روشن خود را باعلای توحید
واعزاز اسلام وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واکرچه کاره باشند آنرا کافران پس در بیان اتمام نور خود
میفرماید که هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ اوست آنخدایی که بفضل عمیم خود فرستاد فرستاده خود را
که محمدست بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایتست ونظاهر معجزات ظاهره خود وَدِينِ الْحَقِّ ودین
درست که دین اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر سازد وغالب کرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
برهمه دینها وجمیع احکام آنرا منسوخ سازد ومعنی بعد از نزول عیسی وخروج مهدی علیه السلام خواهم بود که بر
روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ واکرچه کراهت دارند مشرکان اینصورت را
ودر مجمع نیز از ابوجعفر روایت کرده که ظهور دین اسلام وغلبیت آن بر جمیع ادیان نزد خروج مهدی آل محمد
باشد پس دران زمان هیچکس نباشد مکر که مقر باشد به نبوت محمد صلی الله علیه وآله بعد ازان از حال احبار ورهبان خبر
میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ
وَالرُّهْبَانِ بدرستی که بسیاری از علما وزهاد یهود ونصاری لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ میخورند
یعنی فرا میکیرند اموال مردمان را بِالْبَاطِلِ بباطل وناروا که آن رشوتست در تغییر احکام الهی
وَيَصُدُّونَ وباز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع ایشان میکنند
از دخول در اسلام باید که شما از صحبت ایشان اجتناب کنید وَالَّذِينَ وآنانکه از اهل کتاب وغیر ایشان
که از روی حرص وبخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ می نهند طلا را وَالْفِضَّةَ ونقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ ونفقه نمیکنند آن کنجها را در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در روایت آمده که
آنچه زکوة آن داده اند کنج نیست یعنی کنجی که بآن این وعید مرتبست که فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
پس بشارت ده کنج نهندکان زکوة نادهنده را بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ در روزی که کرم کرده شود
باین وجه که فرزند آتش را که سخت کرم کننده باشد عَلَيْهَا بران کنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ
فَتُكْوَىٰ بِهَا پس داغ کرده شود بدان کنجهای طلا ونقره جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت
دیدن فقرا که بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ وپهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ
وپشتهای ایشان که بر درویشان کردانیده اند وکویند بایشان که هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه

کنج نهاده بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای خود امروز عین مضرت نفسهای شما سبب تعذیب آن شد
فذوقوا ما کنتم تکنزون پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید آنرا ثوبان روایت کرده از
رسول صلی الله که چون این آیه فرود آمد گفت هلاک باد ذهب و فضه و این لفظ را بسیار تکرار کرد اصحاب ازین سخن
بسیار پریشان حال شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام مال اخذ کنیم و بچه سرمایه سازیم که عاقبت آن محمود باشد نه مذموم
فرمود دلی شاکر کننده و زنی مؤمنه که یاری دهد شما را بر دین یعنی ذخیره که وبال بران متفرع نباشد اعمال صالحات
پس عاقل متدین آنست که اگر دیگران اخذ زینت مال کنند او اخذ خزینه اعمال کند و اگر دیگران کنوز اعمال فانیه
جویند او رموز اسرار باقیه جوید و از ابو ذر غفاری رحمة الله مرویست که یکروز رسول صلی الله آهی کشید و فرمود
زیان کارترین بیشترین مردمانند مگر کسانی که مال خود را بجهة رضای آلهی در میان بندگان صرف کنند و ایشان
اندکی اند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که هزار درم زکوة ناداده بگذارد آنرا صحیفها کرده اند و او را بدان داغ
کنند تا حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود ابو امامه گفت مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دیناری
یافتند حضرت فرمود این داغیست مر او را دیگری فرمان یافت در جامه او دو دینار یافتند فرمود این دو داغست
مر او را اینهمه وعید کسانیست که مال را جمع کنند و حقوق خدا اخراج نکنند و اگر حقوق خدا داده باشند بران عقاب نبود
اما حساب آن باید داد و اگرچه بر وجه حلال باشد از ابو ذر نقل است که از رسول صلی الله شنیدم که این آیه در حق
مانعان زکوة است که حق تعالی ایشان را باین درهم زکوة ناداده داغ کنند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال
شما باشد و اگر مرد صاحب شتران زکوة نداده باشد بفرماید تا در صحرای قیامت او را بر روی افکنند و آن شتران
بر سروی روند و چون آخرین بگذرند اولین باز بر سر ایشان گذرند و تردد کنند و همچنین صاحب گوسفندان بیاورند
و دران صحرا بر روی افکنند و آن گوسفندان او را لگد و شاخ زنند تا که حق تعالی از حساب بپردازد ثوبان
از حضرت روایت کرده که هر که گنجی بنهد و زکوة آن نداده باشد حق تعالی ازان گنج ماری بیافریند که بر بالای
چشم او نقطه سیاه بود هر جا که آن شخص رود آن مار ملازم او باشد و ازو جدا نشود آن مرد گوید ویلک تو چه کسی گوید
من آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی از تو جدا نشوم تا ترا خورد و مرد کنم و فرو برم پس هر دو دستش در دهن گیرد و
بشکند و همچنین یک یک اعضایش بشکند و فرو برد تا همه او را فرو برد بعد ازان بیان ظلم میکنند در شهر
حرم که عاقبت آن تدبر از حال مانعان زکوة است و میفرماید که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر
شهرا بدرستی که شمار شهر شما که پسندیده است نزد خدای تعالی دوازده ماهست فی کتاب الله در لوح محفوظ

یاد حکم

یا در حکم او و یا در کتب مقدمه او و چون در عدد سال در حکم خدا دوازده است پس حق تعالی بیان اکثر اعمال اهل
اسلام را بر ماههای قمری نهاد و احکام حج و روزه و عده و غیر آن بران مرتب ساخت و فرمود که عدد آن نزد او
سبحانه دوازده است یوم خلق السموات والارض در روزی که آفرید آسمان و زمین را منها
ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است در و محاربه با اعدا مگر گاهی که ایشان حرمت ماه
نگاه ندارند و با مسلمانان آغاز محاربه کنند که درین هنگام جایز است با ایشان محاربه دران و آن چهار ماه در
هم پیوسته است که ذو القعده و ذو الحجه و محرم است و یکی منفرد که رجبست و ابن دوازده ماه محرم است تا ذو الحجه ذلک این
دوازده ماه الدین القیم حساب و شماریست درست و راست یا تحریم این چهار ماه دین قویمیست که دین ابرهیم
و اسمعیل است و عرب از ایشان میراث گرفته اند و بآن عمل مینمایند و این از جمله عجایب و غرایبست که مخالفان میگویند
که خدای تعالی عدد ماههای که صلاح و معاش خلایق بآن متعلق است با ایشان باز نگذاشت و فرمود که
عند الله و فی کتاب الله بدوح و این ماههای دوازده گانه را نیز دوازده گردانید و فرمود ذلک الدین
و همچنین عدد نقبای بنی اسرائیل بعثت خود نسبت داد که وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و بر دوازده چشمه
آب که بر دست موسی گشاده شد هم بفرمان او بود که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و عدد ائمه دین که
صلاح دین و معاد آنست با خلایق گذاشت نعوذ بالله من شرور انفسهم و سیئات عقایدهم و بعد
از بیان دوازده ماه ذکر چهار ماه حرام فرمود که فلا تظلموا فیهن پس ستم مکنید برین چهار ماه
انفسکم بر نفسهای خود بهتک حرمت آن و ارتکاب محرمات دران از ابن عباس مرویست که ضمیر فیهن راجعست
بدوازده ماه یعنی درین دوازده ماه ظلم و تعدی مکنید مراد آنست که در جمیع عمر ترک او کنید بنا بر اول
تخصیص ترک ظلم در چهار ماه با آنکه در جمیع ماهها ترک معاصی واجب و لازم است و نیز عقاب معصیت دران چهار ماه
بیشتر است همچنانکه ثواب عبادت آن مضاعف است وقاتلوا المشرکین کافة و کارزار کنید با مشرکان
همه ایشان کما یقاتلونکم کافة همچنانکه کفار با شما کارزار میکنند با همه شما
مجتمع و متفق اند بران واعلموا ان الله مع المتقین و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است
بنصرت و حفظ آورده اند که طبیعت اهل جاهلیت بقتال و غارت عادت کرده بودند و در ماههای حرام قتال
نمیکردند و این عادت از عهد ابرهیم در میان ایشان مستمر شده بود و چون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده
گفتند ما سه ماه پی در پی تاراج و غارات تحمل نداریم پس قلمس کنانی در موسم ندا کرد که ای معشر قریش خدایان شما در یک سال

محرّم را حلال ساختند و حرمت او را تأخیر کردند تا بماه صفر مردمان قول او را قبول کردند باز سال دیگر ندا کرد که درین سال
محرّم را حلال ساخت و صفر را حرام کردانید و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت
او را تأخیر کردندی بماهی بعد از آن او را حلال دانستندی و در سالی چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر
حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق تعالی فرمود که إِنَّمَا النَّسِيءُ
جز این نیست که تأخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرّم الله
وتحریم ما احلّ الله کفر دیگر است که با کفر ایشان منتظم شده يُضَلُّ گمراه میگردانند و حفص بضم یا و فتح ضاد
میخوانند یعنی گمراه کردانیده میشود بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده
بر زیادی يُحِلُّونَهُ حلال میکنند نسی را که آن تأخیر حرمت ماهست بماهی عَامًا یکسال وَيُحَرِّمُونَهُ
عَامًا و حرام میدانند آنرا سال دیگر لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
شمار آنچه خدای تعالی حرام کرده است یعنی چهار ماه حرام فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ پس حلال میکنند آنچه
خدای حرام کردانیده است بموافقت عدد فقط بدون مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کردانیده شد
برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خدای راه نماید و فرو گذارد گروه ناگرویدگانرا که بجهت فرط عناد
و انکار نظر در دلایل هادیه میکنند و یا در قیامت طریق بهشت بایشان نماید و در ینابیع آورده که جاهلان عرب
در سالی چهار ماه حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود امین میساختند پس مؤمنان سزاوارترند که درهمه
ماهها مسلمانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بدست و زبان فرو گذارند نقلست که در سال
نهم از هجرت که حضرت صلی الله علیه وسلم عزم تبوک کرده بود و هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی پریشان
حال بودند چون فرمان در رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان بسته عنان عزیمت بقتال مشرکان معطوف سازند
ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت طبیعت در رفتن کاهلی میکردند
آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان مَا لَكُمْ چیست شما را که از برای اعلای کلمه
دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ چون گویند مر شما را که بجد تمام بیرون روید
در راه خدای اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ گران جنبید و درنگ کنید و مایل شوید بسوی زمین یعنی از غایت کاهلی
در آن زمین که مقیمید یکقدم برندارید أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا آیا راضی شدید و خورسند گشتید

بر زندگانی دنیا و غرور مِنَ الْآخِرَةِ از زندگانی عقبی یعنی دنیا را بر عقبی بر میگزینید فَمَا مَتَاعُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن
إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندک محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خوردتر چه متاع دنیای فانی
معدوم است و نعیم آن جهانی باقی و مرغوب پس چرا کسی باقی را گذارد و نعمتهای فانی بسر فرود آرد و بعد از آن از روی
تهدید میفرماید که إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بحربی که شما بآن مأمور شده اید يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا
أَلِيمًا عذاب کند شما را عذابی دردناک یا آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد و یا بسبب قحطی و تنگی و غیر آن شما را هلاک کند
وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ و بدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و فارس وَلَا
تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدای را یعنی بجهت کاهلی در نصرت دین او هیچ
نتوانند کرد او را چه او غنی مطلق است و بی نیاز از همه پس رسول خویش را بنصرت شما در پناه خویش نگهدارد
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل و اسباب نصرت بدون مدد و غیر آن
قَدِيرٌ تواناست کما قال إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری
دهد در زمان آینده و او را فرو نگذارد همچنانکه در زمان گذشته فرو نگذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ
پس بدرستی که نصرت داد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وقتی که بیرون کردند او را کافران
یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی
که دویم دو بود یعنی با او نبود مگر ابوبکر إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ در وقتی که او و ابوبکر در غاری بودند
که بر اعلای جبل ثور محل است در جانب یمن مکه بمسیر ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی در آنجا نمی رسید و شبانان
و اهل صحرا در آن نزول نمیکردند پس پیغمبر شب پنجشنبه در شهر مکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در جای خود بخوابانید
و خود برفاقت ابوبکر در همان شب بغار متوجه شد و در آنجا بروز آورد حق تعالی در آنشب درخت خار مغیلان
بر در آن غار برویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا پایین در غار آشیانه کردند و تخم نهادند و عنکبوتی را الهام
داد تا در غار تار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه وسلم سه شبانه روز در غار بماند و عامر بن فهیره گوسفندی چند داشت
در غار راندی و ایشان از شیر گوسفندان خوردندی و قتاده گفته عبدالرحمن در خفیه در بامداد و شبانگاه
آمدی و برای ایشان طعام آوردی القصه کفار در همانشب بخانه پیغمبر آمدند امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در جای
او خفته دیدند باو گفتند که صاحب تو کجاست امیر فرمود که نمیدانم و چون روز شد بطلب آنحضرت از مکه بیرون آمدند و سراغ

بن مالک که پی گیری عظیم بهمراه خود در بردند سراقه پی آنحضرت گرفته می‌آمد تا بدر غار رسید پی ناپدید شد گفت پی تا باینجاست
و بغار نرفته زیرا که خانهٔ عنکبوت برجای خود است و دریده نشده و آشیانهٔ کبوتر و تخم او نیز برحال خود است یا بآسمان رفته
یا بزمین فرو رفته پس کفار بسبب آن علامات که دلالت میکرد بر خالی بودن آن مقام از انسان تمام متعرض غار نشدند
چون ابوبکر در غار کفار را بدید مضطرب شد و بسیار ترسان گشت و گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم
خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند حضرت فرمود مترس که خدای نگذارد که دشمنان بر ما ظفر یابند حق تعالی ازین حال خبر میدهد
إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ چون گفت پیغمبر یار خود را اندوه مخور إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا
بدرستی که خدای با ماست بنصرت و مدد بر دشمنان و ما را نگهدارد از شر ایشان مرویست که یکی از کفار محاذی غار
بنشست تا ادرار کند رسول روی از وی بگردانید و با ابوبکر گفت دیدی که ما را نمی‌بینند اگر ما را دیدندی در مقابل
ما کشف عورت نکردندی پس دست بمناجات برداشت و گفت بار خدایا چشمهای ایشان کور کن حق تعالی
چشمهای ایشان را کور گردانید از دیدن پیغمبر صلی الله تا آنکه در همه کوه گردیدند و رخنهای کوه را تجسس کردند
و در غار نرفتند فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب آرامش دل است
عَلَيْهِ بر رسول تا یقین شده از صمیم قلب اینست که کفار بدو ظفر نیابند وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ و قوت داد
پیغمبر خود را بلشکرهای ملایکه که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد در غار تا پاسبانی
او کردند و مخالفان گویند که ضمیر سکینه راجع با بوبکر است زیرا که او مضطرب و ترسان بود و این قولیست بعید و
خلاف زیرا که همه ضمایر ما قبل و ما بعد راجع بحضرت رسالت صلی الله و آن ضمیر فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ وَلَا تَنْصُرُوهُ وَإِذْ
أَخْرَجَهُ وَأَيَّدَهُ است پس چگونه در میان آن ضمایر ضمیر علیه بغیر او باشد و مؤید اینست آیهٔ کریمهٔ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ
سکینته علی رسوله و علی المؤمنین که درین سوره واقع شده و در سورهٔ فتح وارد گشته وَجَعَلَ كَلِمَةَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و گردانید خدای کلمهٔ آنها که کافر شدند السُّفْلَى فروتر یعنی دعوت کفر که از ایشان
صادر میشد خوار و بی‌مقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمهٔ خدا که دعوت اسلام یا توحید یا کلمهٔ شهادت هِيَ
الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرتر است مراد آنست که حق تعالی رسول را از دست کفار خلاص داد
و بمدینه رسانید چون این مبدأ قوت اسلام بود و مذلت اهل شرک یا بملایکه قوت پیغمبر خود داد در مواطن
حرب و بجهت این اسلام قوی گشت و کفر و شرک ضعیف شد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست عزیز گردانندهٔ اهل
توحید را حَكِيمٌ داناست خوار سازندهٔ اهل شرک را مقصود از ایراد قصهٔ غار در اثنای امر بغزوهٔ تبوک آنست

که بیان

که بیان این کنند که اگر شما این کار که جهاد است یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم چنانکه در آن محل که با او یک کس
بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخواسته بودند من یاری او کردم و از میان دشمنانش بیرون آوردم
پس کلید نصرت بقبضهٔ قدرت من است بعد از آن بابلغ وجهی مؤمنان را بجهاد میفرماید که انْفِرُوا
خِفَافًا وَثِقَالًا بیرون روید بغزوهٔ تبوک در حالتی که سبکبار باشید و گرانبار مفسران را در خفاف
و ثقال اقوالست حاصلش آنکه یا مراد سوارانند یا پیادگان یا تندرستان یا بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان
و توانگران یا بی‌سلاح یا با سلاح یا منفردان و خدمتکاران و یا با نشاط بقصد مثوبت و بی‌نشاط بجهت تحمل مشقت
مرویست که جمعی بهبانهٔ ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای دنیوی داعیه کردند که بغزوهٔ تبوک نروند
حق تعالی عذر ایشان را قبول نفرمود و امر کرد که همه بیرون روید خواه آنانکه سبکید از بار و مال و خواه آنانکه
گرانید با حمال و اثقال وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ و جهاد کنید در راه خدای بمالهای خود که تهیهٔ اسباب
زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا ذَلِكُمْ
این بیرون رفتن و محاربه کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر
هستید که میدانید فعل خیر را و عارف ثواب جهاد و عقاب تخلف از آن و چون حضرت رسالت صلی الله مردمان را
بغزوهٔ تبوک امر فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اجابت شنیدند و آنها اکابر مهاجر
و انصار بودند و بعضی ضعفاء مؤمنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی
دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ عَرَضًا
اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی مالی از اثاث دنیا قَرِيبًا نزدیک بفرا گرفتن بدون مشقت
وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه یعنی آسان و نزدیک نه دور و با مشقت لَاتَّبَعُوكَ
هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ و لیکن دور شد بر ایشان
مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر
از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بآن خبر داده که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق عذرخواهی
نزد تو سوگند یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ اگر توانستیم سفر کردن و استطاعت میداشتیم
هر آینه بیرون می‌آمدیم با شما و در مرافقت و موافقت جهد مینمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای
خود را بدین سوگند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

آنکه ایشان دروغ گویانند درانکه میگویند چه استطاعت خروج دارند آورده اند که چون رسول صلی الله قصد غزای تبوک فرمود
وآن مسافتی بود تا بحد روم منافقان طمع کردند که چون رسول و اصحاب او بدین جهاد روند و مدینه خالی ماند ما برای
رسول و اصحاب او در آییم و غارت کنیم و زنان و اطفال ایشان را برده و اسیر کنیم حق تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را ازین حال خبر داد
حضرت فرمود که تدبیر این امر چیست جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که درین غزا که میروی احتیاج به تیغ زدن نخواهد شد
بلکه مهم بصلح خواهد شد علی را بجای خود نصب کن و اهل بیت و محراب و منبر با او بگذار تا هم نیابت تو کند و هم مدینه را حمایت
کند و نیز بدانند که چون در زمان حیوة تو علی صلاحیت نیابت و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو اولی است
که ولی عهد و نایب تو او باشد حضرت رسالت صلی الله امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر جای خود نصب فرمود و مدینه را باو سپرد
و منافقان چون آن را دیدند دانستند که کید ایشان باطل شد بعد از آنکه پیغمبر یک منزل جدا شد اهل نفاق زبان طعن
دراز کردند و گفتند محمد علی را دشمن گرفت و ازو ملال یافت که او را با زنان و کودکان بگذاشت حضرت امیر المؤمنین علی ع
چون این سخن بشنید بروی شاق آمده بر خواست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد و متوجه خدمت حضرت رسالت صلی الله
شد و وقت نماز عصر باو رسید حضرت فرمود ای علی چه ترا برین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنهٔ منافقان که در
حق من و تو چنین و چنین گفته اند رسول فرمود ای علی راضی نه که تو وزیر و وصی و خلیفهٔ منی و قاضی دین منی و وفا کنندهٔ
وعدهٔ من بدانکه گوشت تو گوشت منست و خون تو خون من و تو از من بمنزلهٔ هرون از موسی الا آنست که بعد از من
پیغمبری نخواهد بود امیر فرمود رضیت رضیت یعنی راضی و خورسند شدم پس بمدینه مراجعت فرمود و در وقت عزیمت
سفر تبوک که منافقان عذر تخلف می آوردند و حضرت ایشان را بگذاشت و رفیق خود نساخت حق تعالی
بر سبیل تعطف و تلطف و اعانت بر وجه خیر فرمود که عَفَا اللّهُ عَنكَ حق تعالی عفو کناد از تو چه عادت
عرب جاریست که یکدیگر را دعا کنند بعفو و رحمت و مرحمت بی وقوع خطایی ازوی چنانکه یکی تشنه را آب دهد او گوید
غَفَرَ اللّهُ لَكَ و یا در جواب عاطس گوید يَرْحَمُكَ اللّه و حال آنکه در خاطر او خطور نکند که مخاطره ازبنی بوده باشد
بلکه غرض او استحسانست در خطاب و تعظیم و توقیر مخاطب چنانکه عادت بران جاریست و کسانی که تجویز خطا میکنند
بر انبیا این کلام را حمل بر خیر میکنند یعنی حق تعالی این خطا را از تو در گذرانید و چون باجماع اهل حق و ادلهٔ
بینه ظاهر شد که انبیا معصومند پس حمل آن بر تعطف و تلطف و دعا باید کرد نه خبر یعنی خدای ترا مستغرق رحمت خود
گرداناد لِمَ أَذِنتَ چرا دستوری دادی در باز ایستادن لَهُمْ مر ایشان را و عذرهای حیله آمیز ایشان را
شنیدی و جبائی گفته که این عتاب بر فعل قبیح و موجب وقوع صغیره از پیغمبر صلی الله زیرا که عتاب در امر مباح نیست

و بکی

و بکسی فعل مباح کند نمیگوید که چرا چنین کردی و این سخنیست واهی رکیک زیرا که جایز است که گویند در حق کسی مرتکب غیر افضل
شده باشد از امور مباحه که چرا چنین کردی یعنی چرا افضل مباح را گذاشتی و مفضول آنرا اختیار کردی پس کلام
محمول باشد بر ترک اولی که موجب نقص ثواب است و کسی که ترک ندب کند میتوان گفت که چرا ترک آن کردی و این مقتضی
قبح و انکار نیست پس گویا که حق تعالی خطاب میکند بحبیب خود که اولی آن بود که باجازت مبادرت ننمودی و ازان توقف
کردی حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا تا وقتی که روشن میشد مر ترا آنانکه راست گفتند در عذر وَتَعْلَمَ
الْكَاذِبِينَ و یا میدانستی دروغ گویان را یعنی چونکه از باطن هر کدام عالم نبودی پس اولی آن بود که اذن تخلف ندادی
تا بر تو ظاهر میشد که کدام از ایشان در عذر و اعتذار صادقند و کدام کاذب و از ابن عباس مرویست که اذن حضرت مر ایشان را
جهت آن بود که نفاق ایشان نداشت و بواسطهٔ این ایشان اعتذار بر حمل صدق فرمود و بعد از بیان حال منافقان
در صفت مؤمنان میفرماید که لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ دستوری نمیطلبند از تو آنانکه بتحقیق
و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنفُسِهِمْ که جهاد نمایند بمالها و نفسهای خود یعنی عادت مؤمنان چنان نیست که طلب اذن کنند از تو در جهاد
کردن با کفار بلکه چون بینند که تو در تهیهٔ اسباب جهادی بآن مبادرت میکنند و آنرا موقوف باذن نمیگردانند
چه جای آنکه اذن طلبند از تو در تخلف آن وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ و خدای داناست پرهیزکاران را
از تخلف پس ایشان را ثواب عظیم کرامت فرماید إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ جز این نیست که دستوری میطلبند از تو در تخلف آنانکه ایمان ندارند بخدا و روز قیامت و معتقد
ثواب آن نمیشوند وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ و در شک افتاده است دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترددند
فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ پس ایشان در شک و دین خود سرگردانند چه اگر چون مؤمنان مخلص بودند و اعتقاد
صحیح میداشتند بمبدا و آخرت بی شایبهٔ شک و ریب بنصرت خدای واثق می بودند و بثواب اخروی مستظهر و بوسیلهٔ
آن بجهاد مبادرت میکردند و طلب اذن مینمودند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان
بیرون آمدن بغزا لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً هر آینه آماده و مهیا ساختندی برای خروج ساز و برگی که در سفر بکار
آید وَلَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ و لیکن کراهت داشت خدای و نه پسندید برانگیخته شدن در سفر زیرا
که میدانست که اگر آمدندی از ایشان جز فساد و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی و چون چنین است فَثَبَّطَهُمْ
پس باز داشت ایشان را بوسیلهٔ استیلای خوف و ترس بر ایشان وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید

درخانها مع القاعدین با نشستگان یعنی با زنان و کودکان و بیماران و معلولان و گویند قایل این سخن حضرت عمر
بود و بر وجه تهدید و وعید و یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و یا بوسوسه شیطان بوده و بصحت رسیده که معسکر
همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبد الله بن ابی نیز با جوقی منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب که آنرا وادی جدّه
گویند نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل دیگر که حرب گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده بازگشت
این خبر بحضرت رسالت صلی الله رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی شامت دارید که از شر اشرار
خلاص شدید حق تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا فیکم اگر بیرون آمدندی در میان
شما ما زادوکم الا خبالا نیفزودندی شما را مگر تباهی بدی و مکر و غدر که در فساد و ضلال شده شما را
بدل باخشدی وجد و جهدی که دارید در باب جهاد بجهت آن نفور و قصور در آن راه یافتی ولا اوضعوا
خلالکم و هر آینه در میان شما تاختندی در میان شما بسخن چینی و غمازی و آتش نزاع افروختن در میان شما بجهت بدگویی
درحق شما یبغونکم الفتنة در حالتی که میجستند برای شما فتنه که آن افکندن مخالفت بود در میان شما و یا
شما را از جنگ و میان میترسانیدند وفیکم سماعون لهم در میان شما جاسوسانند مر ایشان را که خبر
شما با ایشان میرسانند و آنچه در میان واقع میشود بایشان اخبار میکنند والله علیم بالظالمین و خدای
داناست بستمکاران یعنی بضمایر منافقان و بروفق آن ایشان را جزا و سزا خواهد داد لقد ابتغوا الفتنة
هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند و در
حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا لک الامور و بگردانیدند برای تو کارها را یعنی
تدبیر مکاید و حیل کردند در ابطال امر حتی جاء الحق تا بیامد نصرت آلهی وظهر امر الله و غالب شد
کار خدا بر کار ایشان که آن اعلای دین اسلام است بر جمیع ملتهای اهل کفر وهم کارهون و ایشان ناخواهانند
نصرت و دولت ترا اما کراهت ایشان دافع راه خدا نیست از سعید بن جبیر مرویست که دوازده کس از منافقان
در غزوه تبوک در شب عقبه بر ثنیه کمین کردند تا بیکبار بیرون جسته پیغمبر را هلاک کنند پس در ان موضع حیل و تزویر
در این امر کردند تا آنکه حق تعالی پیغمبر خود را نصرت داد و ایشان مخذول و منکوب شده آورده اند که چون
حضرت رسالت صلی الله جندب بن قیس را دید گفت هیچ میل داری که بقتال اهل روم عزیمت کنی و از ایشان کنیزان
خوب صورت بگیری جندب گفت انصار میدانند که من مشغوف زنانم میترسم که چون زنان بنی الاصفر ببینم
از ایشان صبر نتوانم کرد در فتنه و بلیه افتم آیه آمد که ومنهم من یقول ائذن لی و از ایشان کسی باشد

که گوید دستوری ده مرا در تخلف از غزا ولا تفتنی و مرا در فتنه می‌انداز و گویند مراد بفتنه ضیاع و عیالست یعنی
بعضی منافقان میگفتند که ای محمد ما را اذن ده در تخلف و ما را در فتنه مینداز بسبب ضایع شدن متاع که هیچ کافلی
نباشد ایشان را بعد از ما الا فی الفتنة سقطوا بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند که آن ظهور نفاق
ایشانست و عدم خفای آن با آنکه مبالغه تمام داشتند در اخفای آن از مسلمانان وان جهنم لمحیطة
و بدرستی که دوزخ احاطه کننده است و فراگیرنده بالکافرین بناگرویدگان در قیامت ان تصبک
حسنة اگر رسد بتو ای محمد در بعضی غزوات نیکویی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر بود تسؤهم اندوهگین
سازد ایشان را از فرط حسدی و نفاقی که دارند وان تصبک مصیبة و اگر رسد بتو در برخی جنگها
جراحتی و شکستی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خوشحالی قد اخذنا بدرستی که فرا گرفتیم ما
امرنا من قبل احتیاط خود را پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم و طریق احتیاط مرعی داشتیم و بحرب نرفتیم
ویتولوا و برگردیدند از مجلسهای خود وهم فرحون در حالتی که ایشان شادمان باشند بشمات قل
بگو ای محمد لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا نرسد ما را مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ
و ما را بآن اختصاص داده از نصرت و ظفر بادشمنان و یا شهادت و درجات جنان هو مولینا اوست ناصر
و سازنده کار ما وعلی الله و بر خدای عزیز فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان
چه حق ایمان آنست که بر غیر او اعتماد و توکل ننمایند که توکل بر خدا حصول مرادات و کفایت مهمات و ایمنی از آفات
قل بگو ای محمد مر ایشان را بر سبیل تقریع هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمیبرید که چیزی
بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو عاقبت نیکو که آن نصرتست و شهادت اگر بکشیم و اگر کشته شویم
ونحن نتربص بکم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو عاقبت آن ان یصیبکم الله اینست که برساند خدای
بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود از صیحه و رجف و خسف تا بآن هلاک شوید و یا مراد عذاب آخرتست
او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب ظهور کفر و نفاق بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار
برید آنرا که ما میخواهیم از خوبی عاقبت انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم
از بدی عاقبت قل انفقوا بگو نفقه کنید امر در معنی خبر است یعنی چون نفقه کنید طوعا او کرها از روی
رغبت یا بر وجه کراهت و نفرت بهیچ وجه لن یتقبل منکم قبول کرده نخواهد شد از شما مرویست که
جندب بن قیس بحضرت گفت که مرا اجازت تخلف ده چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذرست اما لشکر ترا بمال خود مدد

دهم حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد با ایشان بگو که انفاق شما مقبول الهی نشود و نفعی نرساند إِنَّكُمْ كُنتُمْ
قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستی که شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافران و تصدقات
ایشان مقبول نیست پس در بیان تقریر این معنی میفرماید که وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را أَن
تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ
وَبِرَسُولِهِ مگر آنکه ایشان کافر شدند بخدا و بفرستاده او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز
جمعه با پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر در حالتی که ایشان کاهلانند یعنی کاهلانه بنماز می آیند نه بر وجه اراده و رغبت
وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدا در حالتی که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت
نفقه میکنند زیرا که باداء نماز و زکوة امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمیترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس
باید که ترا بشگفت نیارد خطاب بآنحضرتست و مراد امتند یعنی مؤمنان را میفرماید که باید متعجب نگرداند شما را
أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مالهای منافقان و نه فرزندان ایشان چه بسیاری اموال و اولاد و بال است
بر ایشان إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُم بِهَا تا عذاب کند ایشان را
بآن اموال و اولاد فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان
میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ و بیرون رفتن جانهای ایشان از بدنها بصعوبت بسیار
وَهُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دست گیرد و نه فرزند
بفریاد ایشان رسند بعد از آن از سر ایشان خبر میدهد که وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ
لَمِنكُمْ که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلامند وَمَا هُم مِّنكُمْ و حال آنکه ایشان از شما نیستند
بجهت پنهان کردن کفر وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ و لیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان
آن نوع معامله میکنید از قتل و اسیر پس بتقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی
که بدان تحصن کنند و بگریزند چون قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها و سردابها أَوْ مُدَّخَلًا
یا سوراخی که در آنجا توانند گریخت لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی کنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ
در حالتی که ایشان شتابندگانند شتافتنی که منع کس باز نگردند یعنی بشتاب تمام از شما بر میگشتند و بآنجا میرفتند و چون
پناهی نمی یابند بالضروره بحسب ظاهر با شما در ساخته اند آورده اند که حضرت رسول صلی الله قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواز
منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بشبانان گوسفند و شتر میدهد گمان میبرد که عدل میکند آیه آمد وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ

و از منافقان کسی هست که عیب میکند ترا و طعن میزند فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها و در روایت آمده
که این آیه در شان ابو الجویصره تمیمی یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود و در وقت قسمت غنایم هوازن در روز
حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان دادی و با طعن کرده و با طلائی خالص
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از یمن فرستاده بود و رسول تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود حرقوص حرات
کرده با حضرت گفت که عدل کن یا رسول الله حضرت در جواب فرمود که ویلک اگر من عدل نکنم که عدل کند پس حضرت
او را و قوم او را مارقین گفت و لقب نهاده در نیابیع مذکورست که حضرت رسول صلی الله امیر المؤمنین علیه السلام را
فرمود که ای علی تو با این قوم قتال کنی و ثعلبی در تفسیر خود آورده که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی علیه السلام
با ایشان قتال کرد و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که دو ثلث مردمان از اهل این آیه اند و غرض طاغیان
در قسمت غنایم جز نفع خود ایشان نبود چنانکه میفرماید که فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا پس اگر داده شوند
از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد رَضُوا خشنود باشند و راضی و پسندند آن قسمت غنیمت وَإِن
لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ و اگر داده نشوند بموجب رای ایشان آنگاه ایشان خشم گیرند
و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان که از تو طلب صدقات میکنند و آن عیب تو مینمایند
رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ پسندند آنچه خدای بدیشان را و فرو فرستاده او از غنیمت
و صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گویند بصدق تمام و اعتقاد صحیح که بس است
ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم
خود صدقه و غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از آنکه حالا بما عطا فرمود إِنَّا
إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم و امیدوارندگان در آنکه از فضل خود
غنی گرداند از ابرهیم ادهم نقلست که هر که بمقادیر خدا خورسند شد از غم و ملال خلاصی یافت که الرضا بقضاء الله
باب الله الاعظم چه رضا بقسمت سبب بهجتست و جزع در آن موجب محنت بعد از آن بیان مصرف صدقات میکند تا دانند
که آنچه حضرت در قسمت غنایم کرده عین صواب بوده و میفرماید إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات
یعنی زکوة مفروضه لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مر درویشان راست و بیچارگان را و هر دو شریکند در آنکه
قدرت نداشته باشند بر مؤنة سالیانه خود و عیال واجب النفقه خود و اگر چه فقیر پریشان حال تر است نزد بعضی
بآن معنی که اصلا مال و کسب نداشته باشد و مسکین نیکو حال تر که او را کسبی باشد و لیکن کافی نباشد در مؤنت سالیانه و ع

منقولست که مسکین از فقیر بدحال تراست و قول آنحضرت نص است درین باب و فایده آن خلاف ظاهر میشود در باب زکوة بجهت اجرای
عطا بهر یک از ایشان بلکه ظهور فایده آن از افضلیت عطاست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر صدقات
مر عمل کنندگان راست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که الفت
داده شده است دلهای ایشان و آنها جمعی از اشراف مطاع کفار بودند که رسول سهمی از زکوة بدیشان میداد
تا بر دین اسلام الفت گیرند بکثرت اتباع و قبیله خود و استعانت ایشان نمایند بر قتال دشمنان و منع کفار نمایند
از دخل شدن در ثغر مسلمانان و در روایت آمده که صفوان بن امیه گفت که رسول مرا عطا میداد و اول در همه جهان
کسی دشمن تر از وی نداشتم پس او چندان چیزی بمن داد که از وی دوست تر کسی در جهان نداشتم وَفِي الرِّقَابِ و دیگر
زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از بندگی و نزد اصحاب ما مراد بندگان مومنند که در تحت
شدت باشند و یا بنده که بمال زکوة بخرند و آزاد کنند و اگرچه در تحت شدت نباشند لیکن بشرط عدم مستحق و یا مکاتبان
که از ادای مال کتابت عاجز شده باشند وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که قرض گرفته باشند و در غیر
معصیت صرف کرده خواه در نفقه واجب نمایند و یا در معاش مباح وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر صرف زکوة در راه
خداست برنوجه که بر غازیان نفقه کنند تا سلاح و اسب خرند و جهاد کنند در راه خدا خواه غنی باشند و خواه فقیر و یا بر عمارت
ساختن پل و رباط و امثال آن از وجوه قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای صرف آن در رهگذری
که از مال خود دور مانده باشد و چیزی نداشته باشد که بشهر خود معاودت کند و اگرچه در وطن خود غنی بوده باشد
و اما ضیف نزد بعضی داخلند در ابن السبیل و احتیاج بندگان آن نیست حاصل که زکوة فرض کرده شده است برای جماعت
مذکوره فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کردنی از جانب خدا وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده بقسمت بر وجهی که شاید آورده اند که جلاس بن سوید و جذام بن خالد و ایاس
بن نضیر و سماک بن یزید و رفاعه بن عبدالله و امثال ایشان از منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند
و سینه ایشان از کینه سید عالم صلعم پر بود در خلوت آنحضرت را از چیزهایی که زبان را خدا ادای آن نیست نسبت
میکردند جلاس گفت خاموش باشید اگر این بسمع او رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند که محمد گوش شنوا دارد و هر چه میخواهیم
میگوییم چون پیش او رویم گوییم که نگفته ایم باور میکند نبتل بن حارث گفت این سخن چنین کردی اسرار مسلمانان با
منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مردی شنواست ما بنفی و اثبات هر چه میگوییم
قبول میکند آیه آمد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ و از منافقان کسانی که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ

هُوَ أُذُنٌ و میگویند او مردی خوش شنواست که هر چه با او میگویند استماع مینماید و باور میکند قُلْ بگوی ای محمد ایشان را
که أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوای خیر است مر شما را یعنی او اذن است بر وجهی که شما بر وجه مذمت میگویند بلکه شنونده
و قبول کننده گفتار نیکوست بعد از آن تفسیر اذن خیر میکند بقوله يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را
در هر چه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بقبول
میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا و او رحمت است مر کسانی را
که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما نه آنست که بقول شما دانا نیست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما پرده
از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق میکند وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ
و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستاده خدای را لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک
در آخرت مرویست که جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند چون مومنان باز آمدند ایشان زبان اعتذار
گشوده سوگند خوردند در آن تا رضای ایشان بجویند آیه آمد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند
بخدای لَكُمْ برای شما ای اهل ایمان بر صدق قول خود در اعتذار لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود
گردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ و خدا و رسول او سزاوارترند آنکه خشنود سازند
منافقان او را یعنی رسول او را که سخن در ایذا و رضای رسول است و چون خشنودی خدا وابسته بخشنودی رسولست
پس او را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند مومنان چنانچه دعوی میکنند
بعد از آن توبیخ مومنان میکند که أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آیا نمیدانند آنکه هر کس خلاف
کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد در گذراند فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ پس
سزاوار است او را آنکه باشد آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن ذَلِكَ این خلود
در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوایی بزرگست مرویست که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را
متردد آرای میگفتند و باستهزا انجان میگفتند بعضی از ایشان تمنا میکردند که چه بودی که صد تازیانه زدندی
و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی آیه آمد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ
حذر میکنند منافقان از آنکه فرود آمده شود بر مومنان سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند سوره
مومنان را و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بآنچه در دلهای منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگوی
محمد که استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی سخریت و استهزا کنید که [illegible] خواهد یافت و آن جزاییست که

إن الله مخرج بدرستی که خدای ظاهر کننده است ما تحذرون آنچه را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی ظاهر
کرداند اوصاف ذمیمه و خلال سیئهٔ شمارا و آنرا پوشیده ندارد و آورده اند که در غزوهٔ تبوک بعضی منافقان پیش حضرت
رسالت حاضر شدند و میگفتند با یکدیگر که ببینید این مرد را یعنی محمد صلی الله که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصر
پادشاهان آن دیار رسید این سخن بنور نبوت در باطن آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر را امر کرد که ازین قوم استفسار
کن که چه میگفتند اگر انکار کنند بگو چنین و چنین میگفتند عمار پیغام رسانید ایشان نزدیک حضرت آمده اعتذار نمودند
که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی میگفتیم همچنانکه داب مسافرانست که بازی و مطایبه میکنند این آیه فرود آمد ولئن
سألتهم لیقولن اگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میگفتید هرآینه گویند إنما کنا نخوض ونلعب
بدرستی که بودیم ما همچو مسافران خوض میکردیم در هر نوع سخنی و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم و از ابو جعفر علیه السلام
نقلست که آیه در بارهٔ دوازده کس و بقولی بیست و هشت کس از منافقان آمد که بعد از غزوهٔ تبوک در شب تار
بر سر راه رسول الله بر عقبه کمین کردند و آن شب بغایت تاریک بود با هم در ساختند که رسول را هلاک کنند یا شتر پیش
برمانند تا او را بیفکند و با خود قرار دادند که اگر رسول بر سر ایشان مطلع گردد گوییم کنا نخوض ونلعب جبرئیل حضرت را
برین مطلع ساخت حضرت رسول عمار یاسر را امر کرد که امشب در پیش ناقهٔ من جدا شو عمار مهار ناقه در دست گرفته
در پیش میرفت و حذیفه از عقب حضرت میرفت چون بکمینگاه ایشان رسید آواز داد و هریک را بنام نخواند و گفت
یا فلان یا فلان ایشان چون دانستند که حضرت بر سر ایشان مطلع شده پیش دویدند و گفتند یا رسول الله ما
بازی و مزاح میکردیم قل بگو یا محمد ایشانرا از روی سرزنش که أبالله وآیاته آیا بخدا و بسخنان او
ورسوله و بفرستادهٔ او کنتم تستهزءون هستید که استهزا میکنید لا تعتذروا
عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بعد إیمانکم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن
در رسول و ایذای او پس از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إن نعف اگر عفو کنیم عن طائفة
منکم از گروهی از شما که باخلاص توبه کنید از نفاق و استهزا و بصدق تمام بگروید بخدا و رسول و یکی از آن
منافقان مخشی بن حمیر اشجعی بود که توبه کرد و بصدق تمام ایمان آورد و از حق تعالی درخواست که شرف شهادت
یابد و دعای وی اثر قبول یافته در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را بأنهم
کانوا مجرمین بسبب آنکه هستند گناهکاران با صرار بر نفاق بعد از آن از حال اهل نفاق خبر میدهد
که المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند

بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق یأمرون با
لمنکر میفرمایند بکار زشت که آن کفر است و معاصی و تکذیب پیغمبر وینهون عن المعروف و باز
میدارند مردمانرا از نیکویی که ایمانست و طاعت و تصدیق و متابعت حضرت رسالت صلی الله ویقبضون
أیدیهم و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو می بندند آنرا از خیرات و صدقات و در انوار گفته که
این کنایتست از بخل نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدای را و یاد کردن او فنسیهم
پس فرو گذاشت خدای ایشانرا و باز داشت فضل و لطف خود را از ایشان إن المنافقین بدرستی
که منافقین از مرد و زن هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان و متمردان
از بخل و عصیان وعد الله المنافقین والمنافقات وعده داده است خدای مردان منافق را
و زنان منافقه را والکفار و ناگرویدگان از مرد و زن نار جهنم خالدین فیها
آتش دوزخ در حالتی که جاوید باشند در ان هی حسبهم آن آتش بس است ایشانرا برای
عقوبت و جزا ولعنهم الله و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود و ایشانرا خوار
و ذلیل گردانیده ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست در آخرت عذابی پاینده که انقطاع ندارد بس
این منافقان کالذین من قبلکم همچو آنانید که بودند پیش از شما که بر کفر و نفاق مستمر بودند کانوا
أشد منکم قوة بودند سخت تر از شما از روی توانایی یعنی ببدن از شما قوی تر بودند وأکثر
أموالا وأولادا و بیشتر بودند از شما از روی مالها و فرزندان فاستمتعوا بخلاقهم پس بهره
گرفتند بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره بردار شدند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما تمتع
گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای دنیای فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند
آنانکه بودند من قبلکم بخلاقهم پیش از شما بهره و نصیب خویش وخضتم و خوض کردید
و شروع نمودید در باطل که آن کفر است و استهزا کالذی خاضوا همچنانکه گذشتگان خوض کردند
و بران رفتند أولئک حبطت أعمالهم آنگروه نابود و تباه گشت کردارهای ایشان فی الدنیا
والآخرة در دنیا که مال و فرزند بایشان وفا نکرد و در آخرت که ثوابی بدان عملها مترتب نگشت وأولئک
هم الخاسرون آن گروه ایشانند زیانکاران در هر دو جهان حذیفه یمانی بعد از حضرت رسالت
گفت که امروز منافقان بدترند از منافقان عهد رسول زیرا که ایشان نفاق پوشیده داشتند و منافقان این عهد

آزار آشکار کردند و اظهار عداوت با امام خود کردند که امیرالمؤمنین علی است علیه السلام أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی البته آمد بمنافقان که بلذت دنیا مغرور شدند و از دولت ثواب آخرت محروم نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ آنها گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک شدند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه مردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند مانند نمرود و اتباع او که بپشه شربت زهر هلاک چشیدند وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند و بعذاب آتش یوم الظله هلاک گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل شهری مؤتفکه که قوم لوط بودند و شهرهای ایشان سرنگون شد و بران سنگ بارید أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ آمدند بهمه ایشان فرستادگان با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نبوده است خدای یعنی از عادت او نیست که ستم کند بر ایشان یعنی جرم عذاب بر ایشان فرستد وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم کردند و بکفر و تکذیب بجهت آن مستحق عقوبت شدند پس تعذیب ایشان بر وجه عدل باشد نه ظلم و بعد از ذکر منافقان بیان حال مؤمنان میکند که وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ مردان مؤمن و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان و محبان برخی دیگرند بیاری دادن در حق یکدیگر و بطریق مستقیم سلوک کردن برین وجه که يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست در جمیع اوامر وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی و ناشایست که کفر است و انواع مناهی وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را با همه شرایط و ارکان وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان میبرند خدای را و پیغمبر او را در همه امور أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ آن گروه پاکیزه سیرت زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان یعنی لا محاله آنها را مستغرق رحمت خود کرداند در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست بر هرچه خواهد حَكِيمٌ داناست بوضع هر چیزی در موضع آن وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وعده داد خدای مردان و زنان گرونده را جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در ان وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد مسکنهای پاکیزه و خوش که از ان لذت یابند و در آنجا بخوشدلی و خوشحالی گذرانند فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت در حدیث آمده که مساکن طیبه قصرهایند

که از لؤلؤ

که از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و نهریست در جنب بوستانهای آن بر هر دو کناره آن و از حضرت رسالت صلی الله منقولست که آن سرای خدا است که هیچ چشمی آن را ندیده و بر خاطر هیچکس نگذشته در ان ساکن نشوند مگر سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تعالی آن را خطاب کند که خوشا حال کسی که در آید در تو و ساکن شود و نیز از آنحضرت مرویست که کوشکیست در بهشت از لؤلؤ و در هر یک از ان هفتاد سرایست از یاقوت سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد و در هر خانه هفتاد سریر بر هر سریری هفتاد بستر از الوان متنوعه بر هر بستری جفتی از حور العین نشسته در هر خانه هفتاد خوان نهاده و بر هر خوانی هفتاد لون طعام و حق تعالی بنده مؤمن را چندان قوت طعام و جماع دهد که بیک بامداد از همه طعامها و حور العین محظوظ شود و این کوشک بدین صفت در بهشتهای عدن باشد و در ان باد خوش از زیر عرش میوزد و بر بهشتهای مشک سفید میگذرد و بوی آن از ان کوشکها می آورد و آن بوی پانصد ساله راه میرود و بعد از ان وعده از ان بزرگتر میدهد که وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ و خشنودی از نزدیک خدای مؤمنان را بزرگتر است از جنات عدن و انواع نعمتهای آن زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای حضرت عزت و مؤدی به نیل قرب و وصال بارگاه ذو الجلال و محققان راه و عارفان آگاه درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مرویست که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی با ایشان خطاب کند که یا اهل الجنة ایشان گویند لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ پس فرماید که خشنود شدید گویند چرا خشنود نباشیم که ما را عطا فرموده آنچه را که هیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی فرماید من بدهم شما را فاضلتر و بهترین از عطاهای بهشتیان گویند آنچه تواند بود که ازین فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم پس ازین حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذَٰلِكَ این رضوان با جمیع نعیم بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستگاریست که بزرگست و دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت حقارت بعد ازان بجهاد امر میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده و بلند مرتبه جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت بر حد ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان و روی ترش کن در جهاد و محاکمه با ایشان وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان بدوزخست وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ مرویست که رسول در سایه حجره نشسته بود و صحابه را گفت همین ساعت مردی نزد شما آید و بچشم شیطان در شما نگرد چون بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعت مردی پیدا شد ازرق چشم رسول او را بخواند و گفت تو و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید

وی اصحاب خود را جمع کرده همه را نزد حضرت آورد همه سوگند خوردند که ما دشنام نداده‌ایم آیه آمد که یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ
مَا قَالُوا سوگند میخورند بخدای که نگفته‌اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ و بتحقیق که گفته‌اند
کلمهٔ کفر که دشنام دادنست پیغمبر را و قول مشهور آنست که آیه در بارهٔ جلاس بن سوید آمد که بوقت تهیهٔ غزو تبوک
با بعضی بر دراز گوش سوار شده از جانب قبایل بمدینه آمد برای نفیر مردم از آن سفر و گفت اگر آنچه محمد میگوید آورده
حق باشد من ازین دراز گوش که سوارم بدتر باشم این سخن را زن مصعب بحضرت رسانید وی را طلبید انکار کرد و با اصحاب خود
سوگند خورد که نگفته‌ام حق تعالی فرمود که ایشان سوگند بدروغ میخورند که نگفته‌ایم کلمهٔ کفر را و حال آنکه گفته‌اند
وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ و کفر را ظاهر ساختند بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا
و قصد کردند بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج رسول بود و مهاجران از مدینه تا که تاج عزت بر سر ابن ابی نهند و او را
به پادشاهی بردارند و نزد بعضی اینها اصحاب عقبه‌اند که قصد کشتن پیغمبر داشتند چنانکه گذشت وَمَا نَقَمُوا و کینه
نداشتند با رسول و مؤمنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای
ایشان را و فرستادهٔ او را از تفضیل و تکریم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدم مبارک
حضرت رسول صلی الله آنجا رسید برکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان در آمده توانگر شدند پس موجب عداوت
نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و در مثل گویند که از شر آنکس بترس که با او احسان کرده باشی و گویند جلاس مولایی داشت
او را کشتند حضرت امر کرد تا دوازده هزار درهم با او دادند پس بجهة این مستغنی شد پیغمبر اینجا بر سبیل تعریض میفرماید که
این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ پس اگر توبه کنند از نفاق
باشد آن بازگشت بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ
عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا
بکشتن و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ هیچ دوستی و موالی امری نه یاری مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از
نزول این آیه توبه کرد و از جملهٔ مخلصان امت شد آورده‌اند که ثعلبة بن حاطب الانصاری مشهور بود بزهادت و
عبادت روزی بملازمت حضرت رسالت صلی الله آمده از فقر و فاقه شکایت کرد و التماس کرد از آنحضرت که از حق تعالی
درخواهد تا او را توانگر گرداند چند آنچه حضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر که عاقبت غنا در مظنهٔ خطرات است
و بآنچه داری بر آن قناعت کن که بر اندک شکر کردن بهتر از بسیاری که شکر آن را بجای نیارند سود مند نیفتاد در روی

چند برفت

چند برفت باز آمد و همان التماس کرد و گفت یا رسول الله من عهد کرده‌ام که حقوق آنرا با اهل استحقاق رسانم و بآن غایت صلهٔ رحم
بجای آورم و چون مبالغهٔ او بحد اطناب رسید رسول فرمود بار خدایا ثعلبه را مالی بده بر وجه دلخواه او تیر دعای خواجهٔ کاینات
بهدف اجابت رسید حق تعالی بر اندک گوسفندی که بآن قناعت کردی برکت کرد تا بجدی که در حوالی مدینه گوسفندان
او را جای نماند روی ببادیه آورد و بجهت تعهد حال آن از اقامت نماز پنجگانه با رسول خدای محروم ماند و جز روز جمعه
نتوانست که بمدینه آید و نماز بگذارد و آخر الامر از آن وادی بالاتر رفت از نماز جمعه نیز باز ماند روزی رسول صلی الله
از حال وی پرسید که چرا اصلا ثعلبه بنماز جمعه حاضر نمیشود گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی
نمیگنجد و بجهت این بفلان وادی رفته مقام کرده حضرت فرمود یا ویح ثعلبه سه بار این لفظ تکرار فرمود چون آیهٔ
زکوة نازل شد او را با مردی جهنی داد و یکی از بنی سلیم را رفیق او ساخت و نزد ثعلبه فرستاد تا بر او خوانند و زکوة از و
بگیرند و درین باب کتابتی که متضمن شروط زکوة بود مصحوب او بجانب ثعلبه فرستاد و با جهنی گفت چون از ثعلبه زکوة
بگیرید نزد فلان مرد سلیمی روید که شتران بسیار دارد و از وی نیز زکوة بستانید پس هر دو بیامدند و آیهٔ زکوة و نامهٔ رسول صلعم
بثعلبه دادند و از وی زکوة خواستند محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سر کشیده گفت اینکه محمد از ما میطلبد
جزیه است پس زکوة نداد و گفت شما بجای دیگر روید تا من درین باب با خود اندیشه کنم ایشان بنزدیک آن مرد سلیمی آمدند
و نامه را بر وی خواندند گفت سَمْعًا وَطَاعَةً لِأَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمِ رَسُولِ اللَّهِ پس در میان شتران رفت و آنچه رسول
نوشته بود بهتر و خوبتر شتران را جدا کرد و گفت این را نزد رسول خدا برید ایشان گفتند ما را رسول نفرموده است
که بهترین مال بستانیم او گفت حاشا که من خیر خیار مال خود را از خدا و رسول او دریغ دارم ایشان آنرا بستدند و باز نزد ثعلبه
آمدند و همان مقاله که اول بار گفته بود که آن مانند جزیه است بر زبان راند و از دادن زکوة امتناع کرد
و گفت بروید بجای دیگر تا من یکبار دیگر اندیشه کنم ایشان نزد رسول آمدند و صورت حال بعرض رسانیدند حضرت
فرمود یا ویح ثعلبه حق تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد که وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ و بعضی از اهل نفاق
کسانی هستند که با خدای عهد کرده‌اند که لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ اگر بدهد ما را خدای از فضل خویش مالی
لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ و هر آینه باشیم
از جملهٔ نیکان و شایستگان در اوامر او سبحانه فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ پس آنهنگام که بداد ایشان را
مال بسیار از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای اندادند وَتَوَلَّوْا وَهُمْ
مُعْرِضُونَ و روی گردانیدند از عهد و پیمان و طاعت خدا در حالتی که ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان الهی علی الدوام

ایشانست از عرض و نقصان دامر حق تعالی فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آوردن آن بخل و منع زکوة ایشان را
نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاقی متمکن در دلهای ایشان که زایل نگردد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی
که ببینند عمل خود یعنی جزای آن را و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ بسبب آنکه بودند
که خلاف کردند با خدا آنچه وعده داده بودند وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند
چه خلف وعده متضمن کذبست أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ آیا نمیدانند مخالفان وعده آنکه
میداند خدای آنچه پنهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر
که این زکوة جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده نهانها
و پوشیدهاست مرویست که در وقتی که این آیه نازل شد یکی از خویشان ثعلبه آنجا حاضر بود نزد ثعلبه رفت و گفت
ویحک یا ثعلبه در حق تو آیه آمده است که دلالت بر کفر و نفاق تو میکند ثعلبه برخواست و نزد رسول آمد و گفت
یا رسول الله بهر وجه که فرمایی صدقه دهم تا بهر که خواهی بدهی و بهر وجهی که مصلحت بینی صرف کنی رسول الله صلی الله تو حاضر
فرمود چون زکوة را جزیه گفته حق تعالی فرموده که صدقه ترا قبول نکنم ثعلبه برخواست و خاک بر سر میکرد و فریاد
در گرفت رسول گفت هر چند گفتم در فقر شکیبا باش و طلب غنا مکن قبول نکردی لاجرم باین قضیه مبتلا شدی
پس مایوس و منکوب بموضع خود رفت و رسول صلی الله در آن نزدیکی بجوار ایزدی پیوست و در عهد ابوبکر علیه اللعنه
بیامد و درخواست کرد که صدقه او را قبول کند گفت چون رسول قبول نکرد من نیز قبول نکنم و چون زمان عمر خطاب علیه اللعنه
والعذاب شد او نیز قبول نکرد و در عهد عثمان علیه اللعنه والنیران بدار البوار رفت آورده اند که پیغمبر اصحاب را بر انفاق
و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریض فرمود عبدالرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار
درهم داشتم چهار هزار برای عیالان گذاشتم و چهار هزار بصدقه دادم رسول او را دعا کرد ببرکت و گفت بَارَكَ اللَّهُ لَكَ
فِيمَا أَعْطَيْتَ وَفِيمَا أَمْسَكْتَ خدای تعالی چندان مال با او داد که ثمن مال او صد و هشتاد درهم بود و هر زن را
صد و هشتاد درهم رسید و همچنین هر یک از اغنیای صحابه بعضی از مال خود آوردند و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که
دوازده هزار و چهار صد من باشد آورد و ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب چاه
کشیده ام و دو صاع خرما اجرت من داده اند یک صاع برای عیال خود گذاشته و یک صاع آورده ام حضرت فرمود تا آن
صاع خرما بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند پراکنده ساخت بعضی منافقان آغاز لمز و غمز کرده گفتند عبدالرحمن و عاصم
آن مال را بریا دادند و خدای و رسول از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم آورد تا از صدقات چیزی

بستانند آیه آمد الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ آنانکه از روی استهزا عیب میکنند و بچشم اشاره میکنند تطوع
کنندگان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ از گروندگان در ادای صدقات مراد صدقات مسند و است
که عاصم تصدق کرد و منافقان آن را بریا نسبت دادند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و تصدق آنان را نیز عیب میکنند
إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او غنی اند فَيَسْخَرُونَ
مِنْهُمْ پس تمسخر میکنند و استهزا میکنند بایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد ایشان را خدای بر سخریت
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک بر آن سخریت آورده اند که پسر عبدالله ابی
که هم عبدالله نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلی الله درخواست
نمود که از برای پدر وی آمرزش طلبد آیه آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان یعنی منافقان
أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواه برای ایشان معنی آنست که استغفار و عدم استغفار هر دو مساوی
در نارسانیدن فایده باهل نفاق پس چنانکه میفرماید که إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً اگر آمرزش
طلبی برای ایشان هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نیامرزد خدای ایشان را حضرت بعد از استماع
سبعین مرة فرمود که بر هفتاد بیفزایم جبرئیل آیه آورد که عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ
حضرت بدانست که مراد بسبعین مره خصوص عدد نیست بلکه کثرتست و عدم مغفرت ایشان است و اگرچه استغفار از حد
حصر درگذرد ذَٰلِكَ آن عدم قبول استغفار برای ایشان نیز نه جهت بخلست از جانب ما و نه قصوری از تو
بلکه بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بسبب آنست که ایشان کافر شدند بخدا و رسول یعنی بسبب آن محض کفرست
و کفر محض وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای راه ننماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان را
در کفر و معاندان را بر نفاق بعد از آن خبر میدهد از فرح اهل نفاق به نرفتن بجهاد تبوک فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ
شاد شدند باز پس ماندگان از غزای تبوک بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن ایشان از غزوه خِلَافَ
رَسُولِ اللَّهِ در خلف رسول خدا یعنی بعد از رفتن او بجهاد و یا متعاقد شدن از تبوک بجهت مخالفت رسول
خدا وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ و کراهت داشتند بجهت بدی اعتقاد آنرا که جهاد کنند بمالها
و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و تحصیل رضای خدای ابذل
اموال و انفس را راحت اختیار کردند وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ و گفتند آن منافقان مومنان را
که بیرون مروید باین غزا در گرما یعنی خود در نشستند و خواستند که مومنان را نیز باز دارند از آن و با آنکه یکدیگر را از این میگفتند

وباهم مقرر کردند که به تبوک نروند قل نار جهنم اشد حرا بگو مر ایشان را که آتش دوزخ سخت تر است از روی
گرمی یعنی حرارت او ازین گرما سخت تر است و ایشان بجهت جهالت و غوایت آنرا بدین اختیار کردند لو کانوا
یفقهون اگر بودندی که میدانستندی که مآل ایشان بآن راجعست اختیار آن نمیکردندی فلیضحکوا قلیلا
پس باید که بخندند خندهٔ اندک در دنیا که سرای فانیست و اسباب غم در وی بیشتر از اسباب خنده است ولیبکوا
کثیرا و باید که بگریند گریهٔ بسیار بر آخرت زیرا که باقیست و اسباب آن بغایت جزاء پاداش دهد خدای
ایشان را پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و بدی اخلاق و تخلف
بغیر عذر از جهاد از پیغمبر خدا مرویست که گفت اگر بدانید آنچه من میدانم هر آینه اندک خنده کنید و بسیار گریه کنید
فان رجعک الله پس اگر باز آرد ترا خدای ای محمد بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی
از منافقان که از جهاد تخلف کردند فاستاذنوک للخروج پس دستوری طلبند از تو برای
بیرون آمدن بغزو دیگر بعد از تبوک ایشان را تمکین مده فقل لن تخرجوا معی ابدا پس بگو بیرون
میایید با من هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار مکنید در مصاحبت و مرافقت من عدوا دشمنی را
انکم رضیتم بالقعود براستی که شما خورسند شدید بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول
بار یعنی بغزو تبوک فاقعدوا مع الخالفین پس بنشینید دیگر باره با بازپس ماندگان که قابلیت
کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه کارزار کار مردان مردست و نامردی درد در معرکه جهاد نگنجد آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آنحضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرماید تا کفن
من سازند و بدفن حاضر شده بر من نماز گذارد این آیه آمد ولا تصل علی احد منهم مات ابدا و نماز
مگذار بر هیچ یکی از ایشان که بمیرد هرگز و عدم نهی حضرت از تکفین از پیرهن خود و نهی از نماز کردن بر وی بجهت مکافاتی
بود که ابن ابی بجهت عباس بجای آورده بود وقتی که در بدر او را اسیر کرده بودند و برهنه بود ابن ابی پیرهن خود را
در وی پوشانید مرویست که آنحضرت را گفتند یا رسول الله ابن ابی منافق بود چرا پیرهن خود را بآن کفن فرمودی
جواب داد که پیراهن من دفع عذاب خدا از وی نخواهد کرد و من امید دارم که بسبب این مردمان بسیار در دایرهٔ اسلام
در آیند و در روایت آمده که بسبب این که ابن ابی پیرهن حضرت را بجهت یمن و تبرک از وی طلب نمود آنحضرت آنرا
بوی داد هزار کس از خزرج مسلمان شدند مرویست که حضرت اراده فرمود که نماز بر وی کنند جبرئیل جامهٔ او را کشید
و وی را باز پس داد و این آیه برو خواند که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره

وملیت

وملیت بر سر گور وی برای دفن و زیارت و دعا و استغفار انهم کفروا بالله براستی که منافقان کافر شدند بخدای که پروردگار
خود و فرستاده اند ورسوله و بفرستادهٔ او که فرمان برداری نکردند وماتوا وهم فاسقون و مردند
و حال آنکه ایشان منافقانند از طریق و مصر بر کفر و نفاق ولا تعجبک و باید متعجب سازد ترا مراد آنند
و ظاهر خطاب بآنحضرت یعنی باید که در تعجب نیندازد شما را اموالهم واولادهم مالهای منافقان اگرچه
بسیار است و نه فرزندان ایشان را اگرچه قوی و با اقتدارند انما یرید الله ان یعذبهم بها
جز این نیست که میخواهد خدای که عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن
پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و تهیهٔ اسباب معیشت ایشان همیشه محنت و مشقت و اذیت کشند
وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و حال آنکه
ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بیرون بروند یکی از اهل طریقت گفته که اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا
جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف مشقت و آخر میگذارند بهزار حسرت واذا انزلت
سورة و چون فرستاده شود سوره از قرآن که در وی مذکور باشد ان امنوا بالله وجاهدوا مع
رسوله آنکه ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن
اولوا الطول منهم خداوندان مال و توانایی از منافقان وقالوا ذرنا نکن مع القاعدین
و گویند بگذار ما را از جنگ مغزا تا باشیم با نشستگان در خانها رضوا بان یکونوا مع الخوالف خورسند
و راضی شدند بآنکه باشند با زنان بازماندگان وطبع علی قلوبهم و مهر نهاده شده است بر دلهای
ایشان از نفاق یعنی نشانی پدید آورد تا فرشتگان باعلام علم نفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان لعنت کنند
پس گویا حق تعالی مهر نهاده بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان نمیفهمند نمیدانند آنچه را
که در جهاد است از سعادت دارین و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت بعد از ان مدح حضرت رسالت صلی الله علیه و
اهل ایمان میکند بقوله لکن الرسول والذین امنوا معه لیکن فرستادهٔ خدای و آنانکه
ایمان آورده اند با او یعنی در خدمت او جاهدوا باموالهم وانفسهم جهاد کردند بمالها و نفسهای
خود واولئک لهم الخیرات و آنگروه مر ایشانراست نیکوییهای هر دو سرای که نصرت و غنیمت است
در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی واولئک هم المفلحون آنگروه ایشانند راه یافتگان و بمقصود
رسیدگان اعد الله لهم آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری من تحتها

الانهار بوستانها که میرود از زیر مساکن یا اشجار آنجویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در ان
ذلک الفوز العظیم آنست رستکاری بزرک و فیروزی تمام بعد از ان بیان حال اعراب میکند در اعتذار
برای تخلف و میکوید وجاء المعذرون من الاعراب و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک
عذر کویندکان از عرب بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان از قلت مال و کثرت عیال یا قوم عامر بن طفیل که اعتذار
عذر کردند با آنکه اکر بغزا می آییم بنی طی اهل و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها میکفتند لیؤذن لهم تا دستوری
داده شوند در تخلف نزد اکثر مفسران بر وجه تصنع و نفاق بود و ابن عباس کفته که ایشان نفری بودند از بنی غفار
که عذر صحیح داشتند بنیت قوله وقعد الذین کذبوا الله ورسوله و نشستند آنانکه دروغ کفتند با
خدای و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و عذر نیز نکردند سیصیب الذین
کفروا زود باشد که برسد آنان را که کافر شدند منهم عذاب الیم و از اعراب عذابی
دردناک در دنیا بقتل و غارت و در آخرت بحرق بعد از ان رخصت اهل عذر صحیح میفرماید که لیس علی الضعفاء
ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه
بر بیماران و نه بر آنانکه نیابند چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند و آن قوم جهینه و مزینه بودند یعنی برین
طایفه جایز نیست حرج کناهی که باز ایستند از غزا اذا نصحوا چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لله
ورسوله مر خدای و فرستاده او را بایمان و طاعت ما علی المحسنین من سبیل نیست
بر نیکوکاران که ناصحانند هیچ راه عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است آنرا که بجهت عذر
از غزا باز ماند رحیم مهربانست که معذور را رخصت قعود دهد ولا علی الذین و نیست
عتابی و حرجی بر آنها که از درماندگی اذا ما اتوک چون آمدند بسوی تو و درخواست کردند
لتحملهم تا ایشان را سوار کنی و با خود بحرب بری قلت کفتی تو که درین وقت لا اجد ما احملکم
علیه نمی یابم چیزی را که شما را سوار کنم بر ان تولوا برکشتند از پیش تو واعینهم در حالتی که چشمهای
ایشان تفیض من الدمع روان میشد از اشک یعنی اشک از چشمهای ایشان میریخت حزنا
بجهت اندوهکین شدن الا یجدوا ما ینفقون با آنکه نمی یافتند آنچه خرج کنند در سفر و ایشان هفت
کس بودند از انصار معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبد الله بن کعب و سالم بن عمیر و عبد الله بن معقل و علیه بن زید
و ابو علیه که بدرگاه نبوت پناه آمدند و کفتند یا رسول الله ما را داعیه حرب و جهاد هست و پیاده مانده ایم کرمسان عنایت

فرما تا بران سوار شده بغزا آییم حضرت فرمود که آنچه میخواهید نمی یابم ایشان کریان از پیش سید عالمیان بیرون آمدند و ابن عمیر زاد
و توشه و مرکب داده همراه برد مرویست که جمعی که متوجه شدند سی هزار سوار بودند و ده هزار پیاده القصه حق تعالی
میفرماید که برین مردم اکر تخلف کنند از جهاد حرجی و عتابی نیست انما السبیل علی الذین یستاذنونک
جز این نیست که راه عتاب و ملامت بر آنانست که ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء
و حال آنکه ایشان توانکرانند و زاد و مرکب ایشان آماده رضوا بان یکونوا مع الخوالف
راضی شده اند که باشند با زنان و کودکان و بیماران باز مانده وطبع الله علی قلوبهم و مهر
خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند آخر کار خود را
و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب بعد از ان از احوال مستقبل خبر میدهد که ای اهل ایمان این باز پس ماندکان که از جهاد
تخلف کردند و بهانه باز پس ایستادند یعتذرون الیکم عذر خواهند آورد بسوی شما یعنی عذر خواهند
خواست از تخلف اذا رجعتم الیهم چون باز کردید از تبوک بسوی ایشان و بمدینه باز آیید قل بگو
ای محمد لا تعتذروا لن نؤمن لکم عذر مخواهید عذرهای دروغ برای آنکه باور نخواهیم داشت
و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبانا الله بتحقیق که خبر داده است خدای ما را من اخبارکم
از خبرهای شما یعنی آنچه در خاطر شماست از شر و فساد و نفاق وسیری الله و زود باشد که ببیند خدای
عملکم کردار شما را ورسوله و فرستاده او نیز خواهد دید یعنی علم هر دو تعلق خواهد کرفت بآنکه کدام
از شما از نفاق و کفر توبه کنید و بدان ثابت ورزید ثم تردون پس باز کردانیده خواهید شد در قیامت
الی عالم الغیب والشهادة بسوی جزای دانای هر پوشیده و آشکار فینبئکم بما کنتم تعملون
پس خبر دهد شما را بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و این اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود از
ابن عباس منقولست که این آیه و آنچه بعد ازین واقع شده درباره جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان
از اهل نفاق که هشتاد کس بودند چون پیغمبر از تبوک باز کشت با اصحاب کفت با ایشان منشینید و سخن مکویید ایشان
آمدند و بعذرهای کاذبه زبان کشودند و بران سوکند دروغ خوردند چنانکه میفرماید که سیحلفون
بالله لکم زود باشد که سوکند بخورند بخدای برای خشنود شدن از ایشان اذا انقلبتم
چون باز کردید شما از سفر الیهم بسوی ایشان لتعرضوا عنهم تا روی بکردانید از ایشان
فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بکذارید ایشان را انهم رجس بدرستی که ایشان

الجزء ۱۱

پلیدند و نکوهیده در نهایت نجاست و عناد و جحود وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخست پس ترک
عتاب ایشان کنید پاداش خواهند داد ایشان را بآتش دوزخ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پاداش
بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ لَكُمْ سوگند میخورند منافقان برای شما
لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند مرویست که ابن ابی بعد
از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر هیچ سفر از آنحضرت تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح نیز سوگند خورد
بهمین نوع حق تعالی فرمود که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه از برای خشنودی خدا فَإِنْ تَرْضَوْا
عَنْهُمْ پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان از منافقان دروغگوی فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ پس بدرستی که خدای خشنود
نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان یعنی رضای شما موجب رضای خدا نشود و باوجود
خشم خدای ایشان را سود ندهد و مراد نهی مؤمنانست که ازین راضی نشوند و بعذرهای فریفته ایشان مغرور نگردند
بعد از امر مؤمنان باعراض و عدم التفات ایشان میفرماید که الْأَعْرَابُ عربان بادیه‌نشین که نشو و نمای ایشان
در بیابانها باشد مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه‌اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص است أَشَدُّ
كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت‌ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از حد حصر بیشتر است بجهت آنکه
متوحشند و سخت‌دل وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا و سزاوارترند آنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
اندازهای که خدای تعالی فرو فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرعیه وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از روی حکمت و مصلحت و مهلت دادن ایشان وَمِنَ
الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فرا گیرد مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا آنچه نفقه مینماید
و صدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی میشمارد چه بران امید ثواب ندارد بریا و تقیه انفاق
میکند وَيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما گردش منتهای روزگار یعنی این را که دولت اسلام
بنکبت مبدل شود و اهل آن منکوب و مغلوب گردند تا از نفاق خلاصی یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ برایشان
باد گردش روزگار و مصایب و نکبات لیل و نهار وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای شنوای مقالات آنانست که بزبان
می‌رانند و داناست بآنچه پنهان میدارند بعد از آن از احوال اعراب مخلص خبر میدهد که وَمِنَ الْأَعْرَابِ
مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ از اهل بادیه کسانی هستند که میگروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین مراد
بنی جهینه‌اند که بخدای و بروز قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ و فرا میگیرند آنچه نفقه میکنند در جهاد

یا در صدقه قُرُبَاتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و وسیله میسازند آن را
تقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و سبب دعاهای پیغمبر که پیوسته مصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد
و نزد خدای ایشان را أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکیست
مر ایشان را بارگاه عنایت ربانی و وسیله قرب مکانت و منزلت نزد پروردگار سبحانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ
فِي رَحْمَتِهِ زود باشد که در آرد خدای ایشان را در بهشت خود که محل نزول رحمتست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مصدقان را مهربان بر متقربان و بعد از آن بیان حال سابقان میفرماید
که وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کردند بر همه مؤمنان
بر ایمان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند مراد آنهااند که بدو قبله با پیغمبر
نماز گذاردند و سرور و مهتر و پیشوای ایشان حضرت امیرالمؤمنین است علیه السلام که ملقب است به المصلی الی القبلتین
وَالْأَنْصَارِ و از انصار آنها که از ساکنان مدینه‌اند و اهل مکه را یاری دادند و آنها هفت کس بودند از اهل عقبه
اول و یا هفتاد از اهل عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ و آنانکه متابعت کردند سابقان را
بایمان و طاعت مراد صحابه‌اند از بقیه مهاجر و انصار که پیروی سابقان کرده‌اند و گفته‌اند که متابعت ایشان کنند تا
قیامت از زمره تابعانست رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنودی خدای ایشان بقبول طاعت ایشان از
سابقان و لاحقان وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه
وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ بوستانهای
که میرود از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه
ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری تمام و فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد درین آیه
دلالتست بر فضل سابقین و مزیت ایشان بر غیر ایشان و این بجهت آنست که در مبدأ اسلام متحمل انواع عقوبت
شدند در نصرت دین چون مفارقت از عشایر و نصرت اسلام با وجود قلت عدد و کثرت عدو و سبق بایمان و دعوت مردمان
و بمذهب صحیح که طریق اهل بیت است علیه السلام اول کسی از مردان مهاجر که تصدیق نبوت حضرت رسالت صلی الله کرد امیرالمؤمنین ع
بود و نقل است که اول کسی از زنان اسلام آورد بحضرت خاتم الانبیا صلی الله خدیجه کبری بنت خویلد بود حضرت
رسالت صلی الله فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و علی درود میفرستادند زیرا که درین هفت سال بغیر از من
و علی کلمه توحید که لا اله الا الله است باسمان نرسید از منهال بن عمرو روایتست که گفت من از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود

من بنده خدایم و برادر رسول خدای صدیق اکبرم و ابو نخله گفت من پیش ابو ذر رفتم در موسم حج و گفتم در میان مردمان اختلافی پدید آمده من [illegible] گفت متمسک کتاب خدای شو و علی ابن ابی طالب ملازم این هر دو شو بدرستی که من گواهی میدهم که رسول خدای فرموده که علی ابن ابی طالب اول کسیست که بمن تصدیق کرده و او کسی باشد که روز قیامت با من مصافحت کند و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم میان حق و باطل و یعسوب مؤمنین است و مال یعسوب الظلمه و بعد از ذکر سابقین باز رجوع باحوال منافقین کرده میفرماید که وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ از اهل بادیها منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوم او از جهینه و مزینه و امثال ایشان کلمهٔ شهادت میگویند و بروزه و نماز قیام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا و از اهل شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند بر وجه رسوخ اقامت کرده اند عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق تا در منافقی بمرتبهٔ مهارت دارند که تو که محمدی با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشان را مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت و قتل در دنیا و دیگر بعذاب قبر و اخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد و از ابن عباس مرویست که عذاب ایشان در دنیا یکی آن بود که رسول صلی الله روز جمعه بر منبر خطبه خواند و بعد از ان اشاره کرد باهل نفاق و گفت فلان و فلان از مسجد بیرون روید که از اهل نفاقید و چون جمعی را نام برد و بنفاق ایشان گواهی داد رسوا شدند و از مسجد بیرون رفتند و این فضیحت و رسوائی یک عذابست و عذاب دویم عذاب قبر ثُمَّ يُرَدُّونَ بعد از آنکه باز گردانیده شوند در قیامت إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است آورده اند که مخلصان اهل اسلام ده تن که از ابو لبابهٔ انصاری بود و مرداس و ابو قیس و ثعلبة بن ودیعه و اوس بن خذام بی عذر تخلف ورزیدند و آخر از ان بسیار نادم و پشیمان شده گریه و تضرع آغاز کردند و گفتند چگونه جایز باشد که ما در سایهٔ راحت و آسایش باشیم و رسول خدای با اصحاب اوی در جهاد باشند و سختی و رنج سفر کشند و چون از تهدیدی که در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند بسیار مضطرب و بیتاب گشتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند ایشان را که بگشایند تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله از تبوک رجوع فرمود بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در آمد و آنها را بر ستون بسته دید فرمود اینها چه کسانند صورت حال بموقف

عرض رسانید پیغمبر علیه السلام صلی الله فرمود که من نیز سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر در رسد چه ایشان تنعم ورزیدند و از صحبت من باز ایستادند و بجهاد رغبت نکردند حق تعالی آیه فرستاد وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ و قومی دیگر از متخلفان که غیر منافقانند اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بان و بمعاذیر کاذبه از تخلف اعتذار نکردند همچنانکه اهل نفاق خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا آمیختند کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله در وجود آمده بود و با اظهار پشیمانی و اعتراف بذنب وَآخَرَ سَيِّئًا و عمل دیگر بد که بود و آن تخلف ایشان بود از تبوک و موافقت اهل نفاق عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ شاید خدای آنکه توبهٔ ایشان بپذیرد و بر ایشان رجوع کند بمغفرت و آمرزش إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ مهربان بتفضل بر ایشان بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که ایشان را بگشادند آن آزاد شدگان بشکرانهٔ قبول توبه اموال خود را بحضرت رسالت صلی الله آوردند و گفتند یا رسول الله بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدا تصدق کن حضرت فرمود که من باخذ اموال شما مأمور نیستم این آیه نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً فرا گیر از مالهای ایشان یعنی بعضی از ان زکوة فریضه است تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشان را از گناهان وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده گردانی حسنات ایشان را و رفع درجهٔ ایشان کنی بمنازل مخلصان بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کن برای ایشان یعنی عطوفت نما بر ایشان و استغفار إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ بدرستی که دعای تو آرامش بود دلهای ایشان را و موجب اطمینان خاطر و طیب نفس ایشان و حفص صلوتک خوانده بصیغهٔ مفرد وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای شنواست دعای ترا دانا باستحقاق ایشان بدعا و یا سمیع است باعتراف ایشان علیم بندامت ایشان بعد از ان تتمهٔ متخلفان نادم تایب بر قبول توبه و صدقه و یا ترغیب ایشان بر توبه کردن میفرماید که أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند توبه کنندگان و آنهایی که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ آنکه خدای اوست قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد صدقهای ایشان را یعنی قبول آن میکند بجهت خلوص نیت ایشان و بران ثواب عظیم کرامت فرماید وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اوست پذیرندهٔ توبه و مهربان بر توبه کنندگان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بان خدایی که جان من بامر اوست که بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال مگر که خدای صدقهٔ او را قبول کند

واو را پرورانند چنانکه یکی از شما کره اسبی را پرورانند تا آنکه یک لقمه که از وجه حلال داده باشد مانند کوهی عظیم شود وَقُلِ اعْمَلُوا
و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر عمل خیر و یا این گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید و بنا
بر این امر برای تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ پس زود باشد که ببیند خدای کار شما را از خیر و شر بعد از صدور
آن از شما بوجود آمدن وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ و فرستاده او نیز ببیند آنرا و گرویدگان نیز مشاهده
آن کنند چه حق تعالی رسول و مومنان را بآن آگاه کرداند و نزد اهل البیت مراد بمومنان ائمه معصومین علیهم السلام
که عارفند بر اعمال بندگان وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید بسبب مرگ إِلَىٰ عَالِمِ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بمجازات دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ پس
بیاگاهاند شما را بآنچه بودید که عمل میکردید بآن و آگاهی بجزا دادن خواهد بود بدان فعل و مجمع آورده که تعلق علم رسول
و مومنان باعمال بندگان دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تعالی آنرا در قیامت بر رسول و ائمه علیهم السلام
عرض فرماید و دیگر آنکه در اخبار صحیحه آمده که اعمال امت من هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول و ائمه عرض میکنند پس مراد
بمومنان معصومانند قبل از این گذشت که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند هفت تن که مذکور شدند و سه دیگر کعب
بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع که از اوس و خزرج بودند خود را نه بسته بودند اما از حضرت آمده بگناه
خود معترف شدند حضرت فرمود که با ایشان مکالمه و مجالست نمایید و گفت از نزد من بروید تا ببینم که حق تعالی درباره
شما چه حکم کند این آیه درباره ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ و دیگر از متخلفان تاخیر کرده شدگانند
و باز داشته شدگان یعنی موقوفست حکم ایشان لِأَمْرِ اللَّهِ برای نزول فرمان خدای درباره ایشان
إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بر آن گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا
قبول توبه نماید بر ایشان اگر ندامت ورزند از آن وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر احوال ایشان
حَكِيمٌ حکم کننده است بتاخیر ایشان و بعد از آن که این سه کس بر نیت خالص توبه کردند از تخلف و منتظر امر
الهی شدند حق تعالی بر ایشان رحم کرده از سر ایشان درگذشت و مرویست که پنجاه شبانروز اهل ایمان با ایشان
سخن نکردند و نشست و خواست ننمودند و زنان ایشان نیز از ایشان کناره گرفتند و درین مدت خیمه در صحرا زده
بودند و در آنجا بتضرع و زاری و خوف و اضطراب میگذرانیدند تا آنکه بعد از مدت مذکوره در حق ایشان آیه
وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا نازل شد مومنان بسرعت تمام نزد ایشان رفتند و بشارت قبول توبه ایشان
رسانیدند کعب بن مالک روایت کرده که بعد از این بشارت بخدمت رسالت پناه صلعم شتافتم روی مبارک رسول را

دیدم

دیدم که بجهت سرور و شادی مانند قمر منور درخشان شده بود و علاوه سرور آنحضرت صلی الله استناره وجه مبارک وی بود
چون مرا دید گفت ابشر بخیر گفتم یا رسول الله این مژده از نزد تست یا از نزد خدا فرمود از نزد خداست پس من مال خود را
بشکرانه تصدق کردم آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن
ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله
خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم بر اهل مدینه میخواند و چون
آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شدند از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی ملتفت
باو نشد ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شده بوی ایمان نیاورد و بعد از غزوه بدر از مدینه
گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر بود و اول کسی که تیر در لشکر اسلام انداخت وی بود حضرت او را فاسق
لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا نیز فرار نموده بنزد هرقل ملک روم رفت و میخواست که از روم
لشکری سازد و بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خویش برای من
مسجدی بسازید که چون در مدینه آیم آنجا با فایده علوم مشغول شوم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسول چون
عازم غزوه تبوک بود با منافقان بمسجد قبا آمد منافقان گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان وقت
بارندگی و بیماری مسجدی ساخته ایم التماس آنست که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز
حضرت مهم خود را استحکام دهند پیغمبر در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزایم و بر جناح سفر انشاء الله بعد از مراجعت
در مسجد شما نماز بگذارم چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند
جبرئیل این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی را
ضِرَارًا بجهت ضرر رسانیدن ایشان بمومنان یعنی بنی عمان خود که اصحاب مسجد قبااند وَكُفْرًا
وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ و بجهت قوت دادن کفر اضمار آن میکنند و برای تفرقه افکندن میان مومنان
که در مسجد قبا مجتمع باشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ آنکس را
که حرب کرد با خدا و رسول او مِن قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ
حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند وقتی که کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا ما نخواستیم
از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خصلت نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ و خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ مایست در آن مسجد

ابدًا هرگز لمسجد اسس علی التقوی هرآینه مسجدی که بنا کرده شده است بر پرهیزکاری من اول
یوم از اول روزی از روزهای بنای آن مراد مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف مرویست که حضرت
پیغمبر صلی الله اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و دران ایام اساس
مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت صلی الله درانجا نماز گذارد و از ابن عباس
نقلست که حضرت رسالت صلی الله هر روز شنبه سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و درآنجا دو رکعت نماز گذاردی
و در روایت آمده که ثواب دو رکعت نماز در مسجد قبا گذاردن عمره ایست حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس
تقوی است احق ان تقوم فیه سزاوارترست آنکه قیام کنی در وی از برای نماز فیه رجال
دران مسجد که بنای او بر تقویست مردانی اند که از پاکیزگی طبیعت و پاکی طینت یحبون ان یتطهروا
دوست میدارند آنکه پاکی ورزند از انجاس و احداث یعنی پیوسته بر طهارت باشند منقولست که بعد از نزول
این آیه حضرت از اهل قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق تعالی بدان بر شما ثنا گفت جواب گفتند که اتباع
سنگ مالیدن استعمال میکنیم یعنی در استنجا و نزد بعضی مراد طهارتست از معاصی و خصال مذمومه واللّه
یحب المطهرین و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگان را مرویست که چون آیه آمد رسول صلی الله مالک
بن خشیم و سعد بن عدی را امر کرد که بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزانید ایشان برفتند و آتش در آنجا زدند
کسانی که در آنجا بودند بگریختند و بعضی را آتش رسید بسوختند و رسول امر کرد که آن موضع را مزبله و خاک انداز کردند
و ابوعامر راهب در شام غریب و تنها بجهنم پیوست و در خبر است که مجمع بن حارث که امام مسجد ضرار بود در عهد عمر خطاب علیه
اللعنة والعذاب بیامد و از وطلب امامت مسجد قبا کرد عمر علیه اللعنة با آنکه میدانست که امام مسجد ضرار بود و پیشوای
منافقان امامت مسجد قبا را بود داد و بعد ازان بجهت بیان مسجد قبا و مسجد ضرار میفرماید که افمن اسس
بنیانه آیا هرکس که اساس افکند بنای امور دین خود را علی تقوی من اللّه بر پرهیزکاری از خدای
و رضوان و خشنودی او که قاعدهٔ محکم است خیر ام من اسس بنیانه بهترست یا آنکه اساس
نهد بنای امور دین خود را علی شفا جرف بر کنارهٔ رودی که زیر آن بمرور سیلی تهی شده ظاهرش
بجای خود ایستاده باشد هار شکافته شده و نزدیک بود بافتادن و این چنین زمینی سست ترین مواضع
باشد و چون بنا بران نهند فانهار به پس آن زمین سست گردد و درافتد با بنای آن فی نار جهنم
در آتش دوزخ مراد آنست که عمل متقی و عمل منافق مساوی اند چه عمل مؤمن متقی ثابتست و مستقیم و مبنی بر اصل صحیح ثابت

وسبب

و سبب وصول بروضهٔ جنان و عمل منافق سست و غیر ثابت و سریع الزوال و علت وصول نیست واللّه لا یهدی
القوم الظالمین و خدای راه ننماید معاندان ستمکار را بدانچه مقصود ایشانست از جابر بن عبد اللّه انصاری
روایتست که گفت در مسجد ضرار بگذشتم دودی دیدم که از آنجا بر می آمد و خلف بن یاسین کوفی گوید باید بر حج میرفتم بر
مسجد رسیدم که پیغمبر در روی و قبله نماز گذارده بود یعنی مسجد قبا و محراب بجانب بیت المقدس بود و بجانب کعبه و این
در روزگار بنی امیه بود و چون خلافت بابو جعفر منصور دوانقی افتاد فرمود که قبله بگردانیدند که مباد درانجا
نماز بگذارد و مسجد ضرار را دیدم که ویران گشته و دودی از وی برمی آمده و مزبله گشته و نیز در مذمت آن مسجد میفرماید که
لا یزال بنیانهم همیشه هست بنای ایشان الذی بنوا آن بنایی که بنیاد نهادند آن را
بر اغراض فاسد ریبة فی قلوبهم سبب شک و نفاق در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی
که دارند و گفته اند که مراد تخریب بنای ایشانست که در حین رجوع از تبوک ایشان استدعا نمودند که حضرت بمسجد
ایشان نماز گذارد و حق تعالی آیه ولا تقم فیه ابدا نازل ساخت حضرت فرمود تا آن را منهدم ساختند پس
حق تعالی میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان یعنی واسطهٔ زیادتی شک و نفاق ایشان پیوسته
در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه
پاره پاره گردد دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت دریافتن خیری دران نمانده و گفته که آن بوقت قتل
و وقوع یا بدیا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ واللّه علیم و خدای داناست بر وضع بنای ایشان
که بچه نیت بود حکیم حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت که آن تخریب آن بود از محمد بن کعب قرظی
نقلست که چون در لیلة العقبه هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله بیعت کردند عبد اللّه
رواحه گفت یا رسول اللّه از ما اخذ عهد و شرط کن برای خدای و برای خود بهرچه میخواهی حضرت فرمود که عهد
و شرط فرا میگیرم از شما برای خدای که وی را بپرستید و شرک نیارید و برای خود که مرا نگاه دارید و محافظت
کنید بر وجهی که مالها و نفسهای خود را نگاه میدارید گفتند چون برین امر قیام نمائیم جزای ما چه باشد حضرت
فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز فسخ آن
نخواهیم کرد حق تعالی ازان بیع و شری خبر میدهد که ان اللّه اشتری بدرستی که بخرید خدای
من المؤمنین انفسهم از گرویدگان نفسهای ایشان که مباشر جهاد شوند و اموالهم
و مالهای ایشان را که در راه او نفقه کنند بان لهم الجنة بانکه مر ایشان را بهشتست این تمثیلست برای

ثواب دادن مؤمنان بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت شتری زیرا که بیع و شری جایی وقوع گیرد که مالک
بیع غیر مالک شری باشد و حال آنکه مالک هر دو حضرت خداوندست که مالک مطلق است پس این تحریص است
در غزو جهاد یعنی ای بنده از تو بذل نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس مایه شر و شور است
و مال سبب طغیان و غرور این هر دو ناقص معیوب در راه من فدا کن و بهشت باقی مرغوب البستان
یکی از اکابر دین فرموده که بیع موقوفست بر بایع و مشتری و دلال و ثمن مشتری خدای غفار است و دلال محمد مختار
و بایع بنده مؤمن دین دار و ثمن دار القرار فنعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم و نعم
الثمن الجنة النعیم بعد از ان بیان آنچه میفرماید که جهت آن شرا نموده و میگوید که يُقَاتِلُونَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنند آن مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ
پس میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوید بر دست اعدا او حق تعالی بر بیع و شری وعده داده
وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وعده دادنی بر خود ثابت و باقی که خلافی نیست فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
وَالْقُرْآنِ درین سه کتاب این دلیلست بر آنکه اهل تورات مامور بودند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ و کیست
وفا کننده تر بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ بعهد خود از خدایی که کریمست و کریم خلاف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا
پس شاد شوید و بسیار فرحناک گردید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ هر که
مبایعه با آنچه حق تعالی مطالب عظیمه و مقاصد رفیعه برای شما بر خود واجب ساخته چنانکه فرموده وَذَٰلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و آن بیع و شری آنست رستکاری بزرگ از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است
که ای مؤمنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید خویشتن را مگر بدان یعنی خود را بابتاع غرور دنیا مفروشید
که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست التَّائِبُونَ مؤمنان مذکور باز گردندگانند از معاصی و رجوع کنندگان
بحضرت باری الْعَابِدُونَ پرستندگان حق باخلاص و قایم بشرایط خدمتکاری الْحَامِدُونَ ستایندگان
حق را بر آنچه بر ایشان رسید از نعمت و بلیت السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای
جهاد و حج و زیارات الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در صلوة یا خضوع کنندگان بر درگاه بی نیاز
السَّاجِدُونَ سجده کنندگان در نماز الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت
حضرت رسالت صلی الله وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ و نگاه دارندگان مر احکام شرایع خدا را وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوفند مرویست که اهل اسلام از حضرت رسالت صلی الله التماس کردند که از برای
آبای ما که در جاهلیت مرده اند استغفار فرماید آیه آمد که مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ هیچ صحیح نبود و نسزد و روا نباشد
پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که گرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ آنکه آمرزش طلبند
برای شرک آرندگان وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ و اگر چه باشند مشرکان خداوند خویشی مِنْ بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ از پس آنکه روشن شد مر ایشان را أَنَّهُمْ آنکه اصحاب شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
ملازمان دوزخند و بعد از ان علة استغفار را برابر ابراهیم علیه السلام برای عمش بیان میکند بقوله وَمَا
كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم برای پدر خود یعنی عم خود آزر که در تربیت او
محافظت وی در حین طفولیت بمنزله پدر بود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره
وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر خود را که زود باشد که برای تو از خدا طلب مغفرت کنم در بیان بیع
آورده که آزر وعده داده بود ابراهیم را که ایمان خواهم آورد مراد با استغفار ابراهیم آنست که گفت من طلب مغفرت
میکنم برای تو وقتی که بگروی بخدا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر او را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ که آزر
دشمنست مر خدای را یعنی بر کفر مرد و یا بوحی او را معلوم شد که وی ایمان نیارد و بر کفر بمیرد تَبَرَّأَ مِنْهُ
تبرا کرد از و قطع استغفار فرمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود و این کنایت
از رقت قلب و کثرت ترحم و فرط شفقت حَلِيمٌ بردبار و صبور بود بر اذیة تا بجدی که آزر میگفت لَأَرْجُمَنَّكَ
من ترا سنگسار کنم در جواب میگفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ من از برای تو استغفار خواهم کرد گفته اند اواه آنکس است
که چون ذکر آتش دوزخ کنند آه کند و گفته اند اواه آنست که باواز بلند بذکر خدا و قرآن مشغول باشد و در ثنای
آن بسیار آه کند در خبر است که ابراهیم بسیار گفتی که آه از آتش دوزخ پیش از آنکه آه سود ندارد و حضرت امیر المؤمنین ع
نیز بسیار فرمودی که آه از کمی توشه و درازی سفر آخرت و بروایت مقوله اواه بمعنی دعاست یعنی بسیار دعا کند
منقولست که حق تعالی نهی فرمود اهل اسلام را از آنکه برای کافران استغفار کنند آنانکه قبل از نهی با استغفار
برای کفار ارتکاب نموده بودند نزد حضرت رسالت صلی الله آمده گفتند یا رسول الله پس حال ما چگونه باشد که از سر
جهالت برای کفار استغفار کرده ایم آیه نازل شد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای در حکمت
او جایز نیست که قومی را تباه و ضایع کرد اند یعنی اسم ضلالت بر ایشان نهد و ایشان را بر استغفار برای کفار قبل از نهی
مواخذه فرماید بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام و حکم بهدایت ایشان کرد حَتَّىٰ

يبين لهم تا وقتی که روشن گرداند برایشان ما يتقون آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند که در زمان
جمعیت که قبل از تحویل قبله درگذشته و یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند پس معنی آنست که برایشان از ان کارها که
کرده اند گرفت نیست ان الله بکل شیء بدرستی که خدای تعالی همه چیز از احوال اول و آخر ایشان علیم
داناست چون حق تعالی منع اهل اسلام کرد از استغفار برای مشرکان و اگرچه اقارب باشند پس بیان میکند که اوست
که مالک کل موجودات و متولی امر همه تا نصرت از و طلبند و از نصرت ولایت کفر احتراز کنند و میفرماید که ان الله
له ملک السموات والارض بدرستی که خدای مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند
بی مانعی و مزاحمی و منازعی یحیی زنده میگرداند مردگان را و یمیت و میمیراند زندگان را و ما لکم من
دون الله من ولی و نیست شما را ای مومنان بجز از خدای کارسازی که متولی امور شما شود و لا
نصیر و نه یاری که مددکاری شما نماید لقد تاب الله بدرستی که خدای بازگشت بقبول توبه از
ذنب علی النبی بر پیغمبر خود که آن اذن او بود مر منافقان را که در تخلف والمهاجرین والانصار
و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نه بعناد و در مجمع مذکور است که اگرچه
چیزی که موجب توبه باشد از آنحضرت صادر نشده بود بجهت ذلک الله بر وجه عصمت انبیا اما ذکر آن بجهت آنست که تا سبب
توبه مهاجر و انصار باشد یعنی ایشان اقتدا بآنحضرت کرده بتوبات مشغول شوند چه امت تابع پیغمبر خود اند در جمیع
افعال و اقوال و یا مراد بتوبه آنحضرت بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع او باشد بخدای و مؤید قول اولست که از امام
رضا علیه السلام مرویست که چنین قرائت کرده که لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار
یعنی خدای بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار قبول کرد و برایشان رحمت کرد پس در صفت مهاجر و انصار میفرماید که
الذین اتبعوه یعنی ایشان کسانی اند که پیروی کردند پیغمبر را صلی الله فی ساعة العسرة در زمان
عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسره میگفتند بجهت عسرت عظیم ایشان را بود هم در مرکب که دو تن یک شتر داشتند
و هم در توشه که دو کس روزی بیک خرما بسر میبردند و هم در آب و با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و برطوبات
اجواف و امعای آن دهن خوش میکردند چه هوا بغایت گرم بود چنانکه جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که
مهاجر و انصار را سه عسرت بود عسرت آب و عسرت زاد و عسرت چهارپای و تنگی نیز بآن ضم شده بود و قلت
چهارپا بر وجهی بود که هر ده مرد را یک شتر بود که بنوبت بر آن نشستندی و زاد ایشان خرمای بد طعم بود و روغن
کاو متغیر شده بود با وجود این هر روزی هر دو کس یک خرما گذرانیدی بانوجه که آنرا مردی در دهن نهادی و پاره بمکیدی

بود از آن

بعد از ان بصاحب خود دادی و آن بعقب آنرا بمکیدی و بی آبی صحابه بر وجهی بود که روزی منزلی فرود آمدند بجهت فرط
حرارت هوا تشنگی برایشان غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفسشان منقطع گردد پس صحابه نزد رسول آمدند و گفتند
یا رسول الله ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا حق تعالی ما را آبی دهد حضرت دست بدعا برداشت و دعا کرد بارانی
عظیم آمد آب خوردند و ظرفهای خود را پر آب کردند چون از لشکرگاه بیرون رفتند زمین خشک یافتند و باران
بجز در لشکرگاه نباریده بود پس حق تعالی میفرماید که زمان تنگی اینچنین ایشان متابعت پیغمبر میکردند
من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یزیغ میل کند و از جای برود
قلوب فریق منهم دلهای گروهی از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد خواستند
باز گردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه شدت مشقت و اذیت ثم تاب علیهم پس خدای
بازگشت برایشان بانوجه که توفیق و لطف را مدد ایشان داد تا تایب شدند و از وساوس شیطان که میل ایشان بود
به بی ثباتی بجهت فرط عسرت انه بهم رءوف رحیم بدرستی که خدای با ایشان بسیار رافت است
بعد از توبه مهربانست بتفضل برایشان و علی الثلثة الذین خلفوا و دیگر توبه پذیرفت از
سه تن که باز گردانیده شدند یعنی تخلف کردند از غزو و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ازین گذشت
که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد حضرت رسالت صلی الله فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه نماید و بعد
از پنجاه روز از زنان خود دور شده زن هلال بخدمت وی نامزد گشت بجهت مردوی پیر و ضعیف بود بشرط عدم
مباشرت و بغایت عسرت و شدت میگذرانیدند حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت
تا وقتی که تنگ شد برایشان زمین با وجود گشادگی و وسعت و این کنایه است از شدت حیرت و نهایت پریشانی ایشان
وضاقت علیهم انفسهم و تنگ شد برایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی
که فرح را در آن راه نبود وظنوا ان لا ملجا من الله الا الیه و دانستند آنکه پناهی نیست از خدای
مگر بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس توبه پذیرفت خدای برایشان بعد از پنجاه
روز لیتوبوا تا مستقیم شدند بر توبه خود یا خدای توفیق لطف ارزانی فرمود تا باختیار توبه کردند
ان الله هو التواب بدرستی که خدای اوست بسیار قبول کننده توبه از تائبان الرحیم مهربان
و متفضل رحمت برایشان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای و مثل این فعل
که مخالفت امر باشد معاودت میکنید و کونوا مع الصادقین و باشید از راستگویان در اقوال

خود و یا در دین خدای و افعال و اعمال مروی است از ابی صالح که ابن عباس فرمود که معنی آنست که کونوا مع علی و اصحابه
یعنی باشید با علی و متابعان او یعنی پیروی ایشان کنید در هرچه شما را بآن فرمایند و حافظ ابو نعیم که یکی از فضلای
اهل سنت است روایت کرده که این آیه در شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته و مراد از صادقین علی
ابن ابی طالبست که حق تعالی امر کرده همه اصحاب محمد را که از خدای بترسند و بعد از ان ایشان را فرمود که کونوا
مع الصادقین یعنی باشید با محمد و اهل بیت او یا بوجهی که متابعت ایشان کنید در خبر است که چون بنده همیشه راست
کوید نام او در جریده صدیقان نویسند و اکر دروغ کوید نام او در زمره دروغ زنان نویسند بعد از ذکر تخلفان از حرب
تبوک بیان قبول توبه بعضی از ایشان که بر سبیل کاهلی بودند نه بر وجه نفاق و میفرماید که ما کان لاهل
المدینة روا نیست و نشاید مر اهل مدینه را و من حولهم من الاعراب و آنانکه کرداکرد ایشانند
از بادیه نشینان چون اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار ان یتخلفوا عن رسول الله آنکه
تخلف کنند و باز پس مانند از مرافقت رسول خدای بجهاد یا از حکم او و لا یرغبوا بانفسهم و رغبت ایشان را که
نکنند بنفسهای خود عن نفسه از نفس رسول یعنی خویشتن داری و تن پروری کنند و به نعیم کذرانند
و کناره کیرند از کشیدن رنجهایی که او میکشید ذلک آن وجوب متابعت و ترک تخلف بانهم بسبب آنست
که ایشان چو با رسول خدای باشند لا یصیبهم ظمأ و لا نصب نرسد ایشان را تشنگی و نه رنجی
تعب سفر و لا مخمصة فی سبیل الله و نه کرسنگی در راه خدای و لا یطؤن و نسپرند مکانی از امکنه
بسم اسب یا کف شتر یا بپای خود موطئا سپردنی که آن یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو
بخشم آورد کافران را و نیابند از دشمن نیلا یافتنی از قتل و اسر و غارت و جراحت و هزیمت الا کتب
لهم مگر که نوشته شده بر ایشان به عمل صالح بسبب آن کرداری شایسته که موجب ثوابست یعنی
بهر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند از ابن عباس نقلست که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد
حسنه در دیوان ایشان نویسند ان الله لا یضیع اجر المحسنین بدرستی که خدای ضایع نمیکرداند
مزد نیکوکاران که مجاهد باشند و لا ینفقون نفقة صغیرة و نفقه نکنند نفقه اندک خورد چون
تازیانه و نعل اسبی یا صاع خرمایی که بدهند چون ابو عقیل که قبل ازین کذشت و لا کبیرة و نه نفقه بزرک
چون انفاق عیاش و غزاو که غرض ایشان بآن انفاق اعزاز دین خدا باشد و لا یقطعون وادیا
و قطع نکنند در مسیر خود هیچ مسیری یعنی هیچ زمینی قطع نکنند الا کتب لهم مگر که نوشته شود برای ایشان

ثواب آن و ثبت کرده لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن نیکوترین آن را
که در راه حق عمل میکنند و چون احسن را جزا دهد جزای حسن را نیز بدان الحاق کند و بجهت تکثیر آن و کویند مراد با حسن جمیع
عمل واجبست و ندب که نیکوترند از مباح یعنی ثواب آن بر ندب و واجب باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
که پیغمبر صلی الله فرمود که هر که نفقه برای غازیان بفرستد و خود در خانه نشسته بود حق تعالی بهر درهمی هفتصد هزار درهم
عوض باو دهد پس هر تعب و ظمأ و نصب و جوع و انفاق در حج و زیارت ائمه معصومین علیه السلام یا در طلب علم یا در
امر واجب واقع شود موجب ثواب جزیلست از ابن عباس مرویست که چون انواع تهدیدات در باب تخلفان نازل شده
مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید بتمامی عازم حرب شوند خواه رسول خود متوجه جهاد شود یا لشکر
فرستد چون رسول لشکر نامزد کردی همه مسلمانان بیرون رفتندی و رسول را تنها کذاشتندی آیه آمد که و ما
کان المؤمنون لینفروا و روا نیست و نشاید مؤمنان را آنکه بیرون روند نفرا کافة همه
ایشان اکر چه امر معاش و معاد مختل میماند همچنانکه همه ایشان جایز نیست که توقف کنند فلولا نفر پس
چرا بیرون نروند من کل فرقة منهم از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند که از
ایشان بیرون روند طائفة کروهی بجهاد روند و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش
کنند فی الدین در دین و فقه آموزند در خدمت حضرت رسالت صلی الله و لینذروا قومهم اذا رجعوا
الیهم و باید که بیم کنند فقها کروه خود را چون باز کردند بسوی اهل خود درین دلیلست بر آنکه نفقه در دین
و تعلیم از فروض کفاییست و سزاوار آنست که غرض متعلمان در نفقه استقامت خود شان باشد و اقامت
غیر نه قصد توقع بر مردمان و اشتهار در بلاد لعلهم یحذرون تا باشد که اهل قبیله ایشان حذر کنند
از آنچه ترسانیده و بیم کرده میشوند بر ان یعنی از معاصی اجتناب کنند و نزد کلبی آیه مذکوره در حق بنی اسد آمد که بسیار را
قحطی عظیم آمد برخواستند و با جمیع زنان و کودکان بمدینه آمدند و کفتند ما آمده ایم تا تعلیم کیریم از رسول خدا
پس رخصها اکران کردند و بعضی رهها را نجس ساختند بسول و غایط حق تعالی فرمود که از هر قبیله کروهی از ایشان
بطلب علوم دینیه بیرون آیند بعد از ان امر بقتال میفرماید که یا ایها الذین امنوا قاتلوا
الذین ای کسانی که کرویده اید کارزار کنید با آنانکه یلونکم من الکفار نزدیک شما اند از
ناکرویدکان و آنها یهودانی بودند که در حوالی مدینه متوطن بودند چون قریضه و نظیر و خیبر غرض آنست که مقاتله
کنید با کفاری که اقرب باشند بشما مادام که خطر ابعد بیشتر نباشد از اقرب و لهذا حضرت مقاتله فرمود با نضیر و بنی قریضه و قبل

از حرب هوازن و فتح مکه کرد و با اهل فارس محاربه کرد بجهت بعد ایشان وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
و باید که بیابند کافران در شما درشتی نسبت بخود یعنی عنفی تمام و غلظتی سخت در کلام قبل از وقوع قتال وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ و بدانید ای مومنان آنکه خدای با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت و از
محالاتست که او سبحانه بخیری امر کند و بازضد آن باشد پس در باب اهل نفاق میفرماید که وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ
سُورَةٌ و چون فرو فرستاده سوره یا پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ پس از منافقان کس
هست که گوید بمنافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مومنان گویند أَيُّكُمْ زَادَتْهُ کیست
از شما آنکه بیفزود او را هَذِهِ این سوره إِيمَانًا گرویدن یعنی آنکس کدام است که این سوره او را
یقین و ثبات در دین بیفزاید حق تعالی در جواب او میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ
إِيمَانًا پس آنانکه گرویده اند پس زیاده میکرداند این سوره ایمان ایشانرا زیادتی علم که حاصل میشود از
تدبر درین سوره و انضمام ایمان بآن وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و ایشان شاد میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی
کمال و وسیله ارتفاع حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و اما آنانکه در دلهای
ایشانست بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ
پس زیاده میکند این سوره ایشان را کفری منضم بکفر ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک
ایشان درین سوره با آن شک ضم شده موجب زیادتی کفر ایشان گشت وَمَاتُوا و مردند یعنی صفت
استحکام یافت در ایشان تا وقتی که مردند وَهُمْ كَافِرُونَ در حالتی که ایشان کافر بودند أَوَلَا يَرَوْنَ
أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ آیا نمی بینند این منافقان آنکه ایشان مبتلا میشوند و در بیته می افتند باصناف بلیات از مرض
و قحط یا بجهاد با رسول خدا و مغلوبیت ایشان بسبب آن با وجود کثرت ایشان و قلت یاران قدوه عالمیان
و یا بظهور نفاق و کذب ایشان بر مسلمانان و عارف شدن آنحضرت بضمایر خبیثه ایشان فِي كُلِّ عَامٍ
مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ در هر سالی یکبار یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ پس توبه
نمیکنند از نفاق و پند نمیگیرند و متعظ میشوند در آیات و عبرت و امثال تفکر و اندیشه نمیکنند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ
سُورَةٌ و چون فرود آید سوره از قرآن که در ان عیب ایشان مذکور باشد نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
نظر کنند برخی از ایشان بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشاره کنند از روی انکار و سخریت آن سوره
و یا از روی خشم بجهت شنیدن عیوب خود یا بغمز عین بهم ایما میکنند برای فرار از مجلس و با یکدیگر میگویند

هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر بینند اقامت کنید و اگر نه بگریزید
ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجهت خوف رسوایی یا کثرت خشم صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
گردانیده است خدای دلهای ایشانرا از انشراح صدر و فهم قرآن و قبول ایمان بجهت عقوبت فرط عناد
و انکار و اصرار کفر ایشان و عدم تدبر در آیات بینه و معجزات ظاهره و میتواند بود که این کلام بمعنی نفرین باشد
و دعای بد یعنی حق تعالی دلهای ایشانرا از راه حق بگرداناد و طریق بهشت رهنمونی نکناد بِأَنَّهُمْ
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ بسبب آنکه ایشان گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم نمیکنند و از غایت نفاق
و رسوخ کفر و عناد در باطن ایشان در آن تدبر نمیکنند تا حق را دریابند بعد از ذم اهل کفر و نفاق و وعید ایشان
بعقاب بر سبیل عموم خطاب بجمیع بندگان میکند که لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بتحقیق
و یقین که آمد بشما ای کافه مسلمانان فرستاده بحکم خدا از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت با او
مخالطه نمایید و بر وجه سهولت افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اهل عرب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله
شما از ابن عباس مرویست که هیچ قبیله نباشد در عرب مگر که حضرت رسالت رشته خویشی بدان پیوسته بود عَزِيزٌ عَلَيْهِ
مَا عَنِتُّمْ دشوار است بر و آنچه در رنج افتید بدان از کفر و ضلالت بجهت آن معذب شوید یعنی لطف و
مرحمت و شفقت او نسبت بشما بر وجهیست که نمیخواهد که بسبب سوء عمل بد کردار اذیتی و غبار بلیتی بدامن شما نشیند
و بجهت این پیوسته در صدد تزکیه شماست و همگی همت او آنست که هیچ کرداری از شما ظاهر نشود تا موجب ضرر و عذاب
شما نگردد حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حریص است بر اسلام شما و صلاح نیات شما بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ
بگرویدگان از شما و غیر شما مهربانست و بخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبری را باین دو صفت مدح نکرد مگر پیغمبر ما را
و در حق خود فرمود إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و در باره وی گفت بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ در
مجمع آورده که آنحضرت رءوفست بر مطیعین و رحیم بر مومنین فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند منافقان از یاری
و هواداری و تخلف کنند از فرمان برداری یا کافران اعراض کنند از ایمان آوردن بتو فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ
پس بگوی بسنده است مرا خدای که شر شما کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ
معبودی نیست بحق بجز وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی توکل کردم و کار خود را باوی گذاشتم پس میداری
و نگاهداری ندارم مگر از وی وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و اوست خداوند عرش بزرگ مراد
ملک عظیم یا جسمی اعظم که محیط است بر جمیع اهل آسمان و زمین و قبله اهل دعا و طوافگاه ملائکه است و آنرا بکمال قدرت

خود نگاه میدارد و مرویست که عرش الهی هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار و قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راهست
و همه آن مملوست از صفات ملایکه و حقیقت معنی آیه آنست که ای محمد بگوی که خدایی که عرش بدین عظمت نگاه میدارد
قادر است که مرا از شر منافقان و کافران در پناه خود نگاه دارد آورده اند که مردی صالح رسول الله را در خواب دید
که در مجمعی نشسته بود و اصحاب با وی مجالست کرده مردی از جمله آشنایان از در درآمد خواست که بنشیند حضرت
دست او را بگرفت و بر بالای صحابه جا داد گفتند یا رسول الله این کیست که وی را بر ما تقدیم کردی و بدین مرتبه
در تعظیم او کوشیدی فرمود این مردیست که در عقب هر نمازی دو آیه از آخر سوره براءت خوانده قوله تعالی لقد جاءکم رسول
تا وهو رب العرش العظیم

سورة یونس مائة وتسع آیات مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قراءت کند بعد هر کس که تصدیق یونس علیه السلام
کرده و بعد هر کس که تکذیب نموده و هر که با فرعون غرق شده ده حسنه برای وی بنویسند و از ابو عبد الله علیه السلام
مرویست که هر که تلاوت سوره یونس کند در هر دو ماه یا سه ماه از جاهلان نباشد و روز قیامت
از مقربان بارگاه حضرت عزت باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

الر یعنی انا الله الرحمن است یعنی منم خدای بخشاینده یا منم خدایی که میبینم جمیع احوال بندگان را تلک
آیات الکتاب الحکیم این سوره آیتهای قرآنست که مشتملست بر حکمت و یا محکم و متقن بروی ناقص
و اختلاف نیست یا آنکه هرگز رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر آن قادر نبود مرویست که چون
بنای اساس نبوت محمدی صلی الله تاکید یافت و حضرت عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش
از روی انکار گفتند عجبست که خدای رسولی که از جنس آدمیان باشد بعالمیان فرستد یتیم ابو طالب را اختیار
کند حق تعالی رد انکار ایشان کرده فرمود که أکان للناس عجبا آیا هست مردمان را تعجبی
و شگفتی أن أوحینا إلی رجل منهم آنکه وحی کردیم بسوی مردی که از قبیله ایشانست و تعجب ایشان
درین از فرط حمق و قصور نظر ایشان بود و امور عاجله چه اعتقاد ایشان آن بود که مزیت فضیلت و مرتبه و شان
مرد بکثرت مال و جاه دنیویست و آنحضرت را که از عظمای خود کمتر میدانستند بجهت قلت مال بود و چون حکمت الهی
مقتضی خوار داشتن حطام دنیویست از اینجهت که پیغمبران مبعوث شده اند متصف بصفت فقر بوده اند تا بندگان
نماید که مال دنیا را دخلی نیست در مزیت مرتبه و کفار از فرط جهالت این معنی نیافتند و تعجب میکردند حق تعالی از روی

انکار و تعجب فرمود که آیا تعجب میکنند اینکه ما وحی کرده ایم بمردی که از اصل و نسب ایشانست مضمون وحی أن أنذر
الناس و بشر الذین آمنوا آنست که بیم کن مردمان را از عقوبت الهی و مژده ده آنانرا که گرویده اند
أن لهم قدم صدق بآنکه مر ایشانراست پیشتر و نیک عند ربهم نزد پروردگار ایشان
و آن سابقه ازلیست و نعیم جنت که حق تعالی بآن وعده داده است مؤمنانرا مرویست که حضرت را از قدم صدق
پرسیدند فرمود آن شفاعت منست که بآن متوسل شوید برحمت پروردگار خود و مقرر است که گناهکاران تباه
روزگار را هیچ وسیله برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست قال الکافرون گفتند کافران بعد
از آمدن پیغمبر صلی الله بدیشان و نمودن معجزات بدیشان إن هذا لساحر مبین بدرستی
که این مرد جادوییست آشکارا درین اعترافیست آشکارا بآنکه میدیدند ایشان معجزات آنحضرت را که عاجز کننده
ایشان بود از معارضه إن ربکم الله الذی خلق السماوات والأرض بدرستی که پروردگار
شما الله است که آن خداوندیست که بقدرت تمام بیافرید آسمانها و زمینها را که اصول ممکناتند و بزرگترین اجسام
این عالم فی ستة أیام در مدت شش روز از ایام دنیا و درین مدت آنرا اختراع کرد با چندین بدایع و عجایب
با آنکه قادر بود که بیک طرفة العین آنرا بیافریند تا تعلیم بندگان باشد که در کارها تعجیل نکنند ثم استوی
علی العرش پس مستولی شد بر عرش بر آفریدن و تدبیر کردن همچون استوای ملک بر سریر یا باستیلا
بتدبیر مملکت چه همه از عرش که اعظم مخلوقاتست نازل میشود و لهذا بندگان نزد حاجت دستها بجانب او میدارند
یدبر الأمر تدبیر میکند و میسازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت ما من شفیع نیست هیچ
شفاعت کننده روز قیامت إلا من بعد إذنه مگر پس از دستوری دادن خدا مر او را این بتقدیر
عظمت اوست و عزت جلال او و رد کسانی که گمان ایشان آنست که آلهه ایشان شفیع خواهند بود یعنی بت
ذلکم الله و همچنین آنکه موصوفست باین صفات مقتضه الوهیت و ربوبیت خدای بحقیقت ربکم که
پروردگار شماست نه غیر او را یا او را درین صفتها شریک نیست فاعبدوه پس او را پرستید بیگانگی أفلا
تذکرون آیا پند نمیگیرند و تفکر نمیکنند که مستحق عبادت اوست نه معبودان باطله إلیه مرجعکم
بسوی جزای اوست بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس مهیا باشید برای آن بکسب اعمال صالحه و اجتناب
از افعال سیئه و قبیحه وعد الله حقا وعده داد شما را خدای وعده دادنی راست و درست إنه
یبدأ الخلق ثم یعیده بدرستی که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را پس بعد از مردن زنده کرداند آن را

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند و کردند عملهای پسندیده
بِالْقِسْطِ بعدل یعنی مکافات ایشان دهد بروجه عدل و راستی که دران هیچ نقص نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا
لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ و آنانکه کافر شدند مر ایشانراست آشامیدن از آب گرم دوزخ که چون بخورند
احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد عَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر ایشانرا عذابیست دردناک
که تخفیف نیابد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول او کافر می شدند و نمیگرویدند
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً اوست آن خداوندی که بقدرت کامله گردانید آفتاب را
خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ و تقدیر کرد برای سیر هر یک
از شمس و قمر منزلها بر فلک و اکثر برانند که ضمیر راجع بقمر است یعنی تقدیر کرد برای سیر قمر منزلهای بیست و هشت
بعدد شبهای ماه غیر از دو شب محاق و اسامی آن منازل اینست شرطین بطین ثریا دبران
هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب
شوله نعایم بلده ذابح سعد بلع سعد سعود سعد الاخبیه فرع المقدم
فرع المؤخر بطن الحوت و بروج دوازده است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله
میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و این منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری
و زحل و عطارد است و مناط احکام شرع بسیر شمس و قمر است درین بروج کما قال لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ
تا بدانید شما شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها بود ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ و تا بدانید شمار اوقات
از ماهها و روزها در مهمات و معاملات مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ نیافرید خدای تعالی
آنچه مذکور شد مگر بحق یعنی بروفق حکمت بالغه نه ببازی و عبث يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکنیم دلایل
قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند یعنی دران اندیشه میکنند بجهت تأمل از ان نفع
میگیرند چه هر که تأمل کند می یابد که شمس و قمر دو آیه اند از آیات الهی که از اعظم دلالاتند بر وحدانیت و علم و قدرت
او سبحانه چه از آنها عالم منور میشود و بشعاع شمس اخراج نبات و طبخ ثمار میکنند و بتمامیه و نقص قمر اول و آخر ماه معلوم
میگردد و حساب شهور و ایام صیف و شتا بآن دانسته میشود إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
بدرستی که در آمد شد شب و روز از پس یکدیگر یا در مخالف ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ و آنچه فرو فرستاد او سبحانه در آسمانها و زمینها از انواع کاینات چون آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت

و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و نباتات و جمادات لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدانیت و کمال علم و قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که بترسند از عاقبت احوال امور
یعنی از احوال مال و مآل خود براندیشند و از رسوایی حشر ترسان کردند بعد از ان در تهدید مکذبان معاد
و معاندان بی بنیاد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا بدرستی که آنانکه امید ندارند
بثواب و عقاب ما یعنی منکر آخرتند که مجازات عمل است وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا
بِهَا و خشنود شدند بزندگانی دنیا و پسندیدند و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه زخارف
فانیه مقصور گردانیدند و از نعم جنان و لذات جاودان غافل شدند بر وجهی که در دنیا مطمئن و آرام گرفتند
که گوییا هرگز ایشانرا از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظةً فلحظةً دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ و آنانکه ایشان از آیتهای کتاب ما یا دلایل صنع ما غافلند نادان و
بیخبرانند بجهت فرط توغل ایشان در آنچه ضد آیاتست که آن اشتغالست بزخارف دنیای سریع الزوال
أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ آن گروه مشغول بحطام دنیا و غافل از امور عقبا جای ایشان آتش دوزخست
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی که کفر و شرکست و سایر خطیات بعد از وعید
کافران در وعد مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستی که آنانکه
ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت
بسبب ایمان ایشان طریقی را که مؤدی بهشت شود تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ جاری میشود از
زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت و ایشان در بالای
غرفها آن نگرند دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ خواندن ایشان مر خدا را در بهشت باین وجه
باشد که بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا از هرچه لایق بحضرت کبریای تو و این بجهت لذت ایشان بود چون این کلمه
گویند آنچه آرزوی ایشان باشد حاضر گردد از نعیم بهشت وَتَحِيَّتُهُمْ و درود و سلام ایشان بر یکدیگر
و یا درود حق و تحیت ملایکه بر ایشان فِيهَا سَلَامٌ در بهشت سلام بود که مشتملست بر سلامتی از جمیع
آفات و نقایص و مکاره وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
آن باشد که گویند حمد مر خدایرا که پروردگار عالمیانست مرویست که چون مؤمنان ببهشت در آیند و انوار
عظمت و کبریای حضرت مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایکه بامر حق تعالی بر ایشان سلام کنند

بانواع کرامات وعلو مقامات بشارت ولطایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بکلمهٔ تسبیح و حمد کنند آینه
لذت تسبیح وتحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید ذوق نامش عاشق مشتاق را از بهشت
جاودانی خوشتر است و مرویست که چون مرغی بربالای سر ایشان پرواز کند آرزوی گوشت آن کرده
گویند سُبحانَکَ اللّهُمَّ پرها ازان مرغ جدا شده بریان شود و پیش دست ایشان افتد و چون آنرا تناول
کنند گویند الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ در حال استخوانهای مرغ گوشت پیدا کرده بپرواز درآید همچنانکه
اول بار بوده از مجاهد نقلست که معنی یَهدیهِم رَبُّهُم که درین آیه واقع شده اینست که راه نماید خدا ایشانرا بنور ایمان
تا بر صراط بگذرند و در خبر است که رسول صلی الله جبرئیل را گفت چگونه بر صراط بگذرند جبرئیل متوجه آسمان شده باز آمد
و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند که تو بر صراط بنور من بگذری و علی بنور تو بگذرد و امت بنور علی گذر کنند نور امت
تو از علیست و نور علی از نور تو و نور تو از نور من و بهشت درآیند و هرچه آرزو کنند دران با ایشان دهم آورده اند
که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که وَلَو یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ و اگر تعجیل کند خدای
بر مردمان الشَّرَّ باجابت دعای بد استِعجالَهُم بِالخَیرِ همچنانکه شتافتن ایشان بدعای خیر
لَقُضِیَ اِلَیهِم هرآینه رانده وگذارده شود بسوی ایشان اَجَلُهُم اجل ایشان و هلاک شوند
یعنی اگر ما دعای بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشانرا مستجاب میکردیم ایشان زود هلاک
شوند فَنَذَرُ الَّذینَ لا یَرجونَ لِقاءَنا پس وا میگذاریم آنانرا که امید ندارند برسیدن
بثواب و عذاب یعنی بروجه عناد بحشر و متعلقات آن منکرند فی طُغیانِهِم در گمراهی خودشان
یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یَعمَهونَ سرگردان میروند و هیچ راه نمی یابند
بعد ازان خبر میدهد از قلت صبر آدمی بر ضرر و شداید میفرماید که وَاِذا مَسَّ الاِنسانَ الضُّرُّ دَعانا
و چون برسد آدمی را سختی و رنجی مراد جمیع کفار اند یا ولید مغیره یا اکثر آدمیان و بر هر تقدیر چون ضرر بوی
رسد بخواند ما را باخلاص تمام از آلام لِجَنبِهِ وقتی که تکیه کرده باشد بپهلوی خود یعنی صاحب فراش بود ازان
رنج اَو قاعِداً یا نشسته اَو قائِماً یا ایستاده یعنی در جمیع احوال و حالات فَلَمّا کَشَفنا عَنهُ
ضُرَّهُ پس چون برداریم و ببریم ازو رنج و مضرت او را مَرَّ برود بر همان راهی که بوده بر کفر و بران مستمر شود
و یا بگذرد از موقف دعا و دیگر رجوع نکند کَاَن لَم یَدعُنا گویا که او نخوانده است ما را اِلی ضُرٍّ مَسَّهُ
بکشف ضرری و دفع رنجی که باو رسیده بود کَذلِکَ زُیِّنَ لِلمُسرِفینَ مانند تزیین آراسته شده است یعنی شیطان آراسته

مر اسراف

مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا یَعمَلونَ آنچه هستند که میکنند از فرو رفتن در ملاهی
و اعراض از قبول امر و نواهی یعنی شیطان چنانچه در نظر ایشان درآمده که آنچه میکنند از اعمال قبیحه نیکوست
بعد ازان از عقوبات کفار امم سابقه خبر میدهد تا این امت ازین مثل احتراز کنند پس میفرماید که وَلَقَد
اَهلَکنا القُرونَ مِن قَبلِکُم لَمّا ظَلَموا و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها پیش از شما ای اهل مکه
آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و عصیان ورزیدند در طاعت حق وَجاءَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ
و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسولان ایشان بحجتهای روشن و معجزهای ظاهر که دال بود بر صدق ایشان وَما
کانوا لِیُؤمِنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده بجهت فرط عناد و انکار
و جحود کَذلِکَ همچنین که ایشانرا جزا دادیم یا هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجزِی القَومَ المُجرِمینَ
جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر میکنند ثُمَّ جَعَلناکُم خَلائِفَ پس ما گردانیدیم
شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث شده خلیفهای گذشتگان و جانشینان فِی الاَرضِ مِن بَعدِهِم در
زمین از پس قرونی که هلاک شدند لِنَنظُرَ کَیفَ تَعمَلونَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه
دانسته ایم در غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما مقتضای آن کردار جزا دهیم مرویست که عبدالله
بن ابی مخزومی و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص و عمرو بن عبدالله عامری و امثال ایشان از کفار قریش با حضرت
رسالت صلی الله گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادات لات و عزی و منات باز دارد و ذم بتان بران نبود
حق تعالی آیه فرستاد که وَاِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه
آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که واضح المعنی است قالَ الَّذینَ لا یَرجونَ لِقاءَنا گویند
آنانکه امید ندارند رسیدن بثواب و عقاب ما در روز حساب اِئتِ بِقُرآنٍ غَیرِ هذا بیار قرآنی را
بجز اینکه بر ما میخوانی یعنی کتابی که درو ذکر بعث و نشر و ثواب و عقاب و معایب لات و منات و سایر اصنام نباشد
اَو بَدِّلهُ یا اینکه تبدیل کنی قرآن را یعنی بر موضع آیتی که مشتملست بر امور مذکوره آیتی دیگر را که دران
ذکر عذاب و ذم آلهه ما نباشد قُل ما یَکونُ لی اَن اُبَدِّلَهُ بگو ای محمد در جواب ایشان که سزاوار
نیست مرا آنکه تبدیل کنم قرآن را مِن تِلقاءِ نَفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغییر
دهم و در آن زیاده و کم تصرف نمایم اِن اَتَّبِعُ اِلّا ما یوحی اِلَیَّ متابعت نمیکنم و وا پی
نمیروم مگر آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن از حق تعالی بی زیاده و نقصان اِنّی اَخافُ اِن عَصَیتُ

ربی عذاب یوم عظیم بدرستی که من میترسم اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل و تغییر قرآن عذاب روز
بزرگ را که قیامتست بعد از ان در صحت نبوت میفرماید که قل لو شاء الله ما تلوته علیکم بگو ای محمد
اگر خواستی خدای نخواندمی بشما آنچه بمن منزل شده ولا ادریکم به ونه شما را دانا کردی خدای بقرآن پس انزل
و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و بشما را اعلام کرد بزبان من مراد آنست که این بمشیت الله است نه بمشیت
من تا آنرا بوجهی کردم که موافق آرزوی شما باشد فقد لبثت بدرستی که من درنگ کردم فیکم عمرا
در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت که مبعوث
نبودم نه من قرآن میخواندم ونه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا پس چرا درنمی‌یابید و تعقل نمیکنید
در کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نکرده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب
از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و با وجود این از احوال
ماضی و مستقبل خبر میدهد تا دریابید که صدور کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست و منزل از جانب خدای
عزت و شما از غایت عناد افترا میکنید که کلام منست نه از جانب خدای تعالی فمن اظلم ممن افتری
علی الله کذبا پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و بربندد بر خدای دروغی و چیزی که نگفته باشد نسبت
باو دهد او کذب بایاته یا تکذیب کند آیتهای ورا و بدان کافر شود یا گوید که او صاحب شریک و ولدست
انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند و رستگار نشوند مجرمان یعنی کافران که غرقه جریمه اند و
مستغرق معصیت ویعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم ومیپرستند بجز از
خدای تعالی آنچیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک طاعت و عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات
در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر رسانیدن نفع و ضر قادر نیست و حال آنکه معبود می باید
که بقدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق باشد تا بندگان بامید نفع و دفع ضر او را پرستند ویقولون هؤلاء
شفعاؤنا عند الله ومیگویند بت پرستان که این شفیعان ما اند نزد خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت
میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما را کفایت کند و اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه زعم اهل
اسلام است ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند حق تعالی بر سبیل الزام ایشان فرمود که قل
اتنبئون الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض بگو ای محمد آیا خبر میکنید خدای را
بآنچیزی که نمیداند در آسمانها ونه در زمینها انتفای علم جهت انتفای معلومست یعنی شما میگویید که خدای را شریکیست و اثبات

شفاعت بتان میکنید و خدای بحق که عالم است بجمیع معلومات این امینست زیرا که او شریک وجود ندارد و تا علم او تعلق گیرد
بآن و اگر موجود می بود هر آینه معلوم او سبحانه بودی که عالم بجمیع معلوماتست و هرگاه او را شریک نباشد سبحانه
وتعالی عما یشرکون پاکست خدای و بلند مرتبه از آنچه ایشان آنرا شریک وی میدانند وما
کان الناس الا امة واحدة و نبودند آدمیان مگر امتی یگانه یعنی همه بر فطرت اسلام بودند از ابن عباس
مرویست که میان آدم و نوح ده قرن بود و دران میان اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان فاختلفوا
پس اختلاف کردند و بعضی کافر شدند و برخی بر ایمان خود ماندند ولولا کلمة سبقت من ربک و اگر
نه سخنیست که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازل واقع شده بتأخیر عذاب تا روز قیامت که روز جزاست و اگر نه
لقضی بینهم فیما فیه یختلفون هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان در آنچیزی که ایشان در آن
اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک گشتی و محق باقی ماندی ویقولون ومیگویند مشرکان که اقتراح
آیات میکنند از تو لولا انزل علیه آیة من ربه چرا فرستاده نشد بر محمد صلی الله معجزه از پروردگار
او یعنی از ان معجزاتی که ما طلبیم نه آنچه خود مینماید که مطلوب ما نیست فقل انما الغیب لله پس بگو
در جواب ایشان که غیب مر خدای راست یعنی مختص است بعلم او پس شاید که علم او تعلق گرفته باشد بآنکه انزال آیات مقترحه
از جمله مفسده است که مانع انزالست پس اگر صلاح شما دران بود انزال آن میکرد و چون انزال آن نمیفرماید معلوم
میشود که علم او تعلق کرده بعدم صلاح آن پس اقتراح آن معلوم نیست فانتظروا پس شما انتظار برید نزول
مقترحات انی معکم من المنتظرین بدرستی که من با شما از منتظرانم تا ببینیم که بجهت جحود و عناد و مکابره
شما خدا با شما چه خواهد کرد پس از افعال ذمیمه ایشان خبر میدهد که واذا اذقنا الناس رحمة من بعد
ضراء و چون بچشانیم مردمان یعنی اهل مکه را راحتی و فراخی از پس بیماری و قحطی که مستهم رسیده
باشد بدیشان اذا لهم مکر فی آیاتنا چون در نگری مر ایشان را باشد مکری در آیتهای ما یعنی طعن
کنند دران و در باره پیغمبر صلی الله علیه کنند مرویست که اهل مکه هفت سال بقحط و خشک سالی مبتلا بودند تا آنکه نزدیک
بهلاکت رسیدند حق تعالی رحم بر ایشان کرده باران بایشان فرستاد و آن قحطی و خشک سالی بفراخی و آبادانی
مبدل شد و صاحب جمعیت شدند و متنعم گشته زبان طعن بر رسول دراز کردند و قدح آیات الهی و معجزات نبوی
کردند بانواع مکر و کید و حیله تمسک جستند تا ضرری بآنحضرت رسانند حق تعالی فرمود که قل الله اسرع مکرا
بگو ای محمد که خدای زودتر است از شما در رسانیدن جزای کید شما یعنی پیش از ظهور کید شما حق تعالی نزول عذاب بر شما

امر خواهد کرد ان رسلنا یکتبون ما تمکرون بدرستی که رسولان ما یعنی ملائکه حفظه می نویسند آنچه شما می اندیشید
از مکر و هر گاه که تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پنهان نیست بر ما کی پنهان خواهد بود و بعد از ان در تذکیر نعمت خود میفرماید
که هو الذی یسیرکم اوست آنخدایی که میراند یعنی تمکین و قدرت میدهد شما را در قطع مسافت شما
فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلک در خشکی بر پشت دواب چون اسب و استر و دراز گوش
و شتر و در تری در کشتی تا چون باشید در کشتی وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا بها کشتیها
روان شوند بانکه در روند بباد خوش که نرم میوزد و شادمان شده اند ایشان بان باد جاءتها ریح عاصف ناگاه
آید بدان کشتی بادی سخت که دریا را در شور آورد وجاءهم الموج من کل مکان و بیاید بدیشان
موج دریا از هر جانبی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی بموج در آید وظنوا انهم احیط بهم و یقین
کنند آنکه فرو گرفته است بلا ما ایشان را از همه جوانب و طریقه خلاصی بر بسته دعوا الله مخلصین له الدین
بخوانند خدا را بدفع آن بلا از ایشان در حالتی که پاک کنندگان باشند برای خود دین خود را یعنی از خوف این بلا
دین خود در اخلاص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانی و شیطانی زایل گردد لئن انجیتنا
من هذه لنکونن من الشاکرین اگر ما را نجات دهی زین اهوال و بلا هر آینه باشیم از سپاس داران
مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون باز رهانیدیم از آنچه میترسیدند اذا هم یبغون فی الارض
ناگاه ایشان ستم کنند در زمین و شتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرک و فساد بغیر الحق بناحق
و ناروا یعنی مبطل باشند در ان این احتراز است از تخریب مسلمانان و یاری کفره را و سوختن مزروعات
ایشان و کندن درختان ایشان ناحق است یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم
ای مردمان جز این نیست که ستم شما بر نفسهای شما بارتکاب معاصی متاع الحیوة الدنیا برخورداری
زندگانی دنیاست یعنی تمتع و منفعت دو سه روزه ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند ثم الینا
مرجعکم فننبئکم بما کنتم تعملون پس بسوی ماست بازگشت شما پس خبر کنیم شما را با آنچه هستید که عمل میکنید
و مناسب آن پاداش خواهیم داد شما را انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در
سرعت زوال و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران انزلناه من السماء
که فرو فرستادیم آنرا از آسمان یا ابر فاختلط به نبات الارض پس آمیخت با آن آب گیاه رسته از
زمین مما یاکل الناس والانعام از آنچه میخورند آنرا آدمیان چون حبوب و ثمار و از آنچه میخورند

چهارپایان چون گیاه تر و خشک حتی اذا اخذت الارض زخرفها تا وقتی که فرا گرفت زمین پیرایه
خود را باصناف نباتات و اشکال و الوان مختلفه وازینت و آراسته شد و با زینت گشت محصولات
گوناگون و میوهای رنگارنگ وظن اهلها انهم قادرون و گمان بردند اهل زمین که ایشان
قادرند علیها بر درویدن گیاه و چیدن میوه آن اتاها امرنا لیلا او نهارا ناگاه آمد بدان
زمین عذاب ما یعنی فرمان بخرابی آن در رسید در شب یا در روز فجعلناها حصیدا پس گردانیدیم
کشت و زرع آن زمین را شبیه آنچه درویده باشند یا از اصل بر کنده کان لم تغن بالامس گویا
که هیچ نبوده و موجود نگشته و اثر آن پیدا نشد دی روز کذلک نفصل الآیات همچنین که درین تمثیل
تفصیل کردیم روشن میسازیم و تفصیل میدهیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند
درین ضرب المثل و بدان نفع گیرند حق تعالی درین آیه حال دنیا را در زوال نعیم و اموال و ظهور ادبار بعد از اقبال
تشبیه کرده بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه صفت
طراوت و تازگیست آخر سمت تیرگی و پژمردگیست مبدا دنیا نوازش دولت است و منتهای آن گدازش
نکبت و گفته اند که اینجا تشبیه مال این جهانست بباران یعنی باران مادام که جاریست پاک و پاکیزه است و چون در موضعی
مکث کرد و مدتی در یکجا ماند رنگ و بوی او متغیر گشت و منقطع شد مال دنیا نیز بسبب انفاق جو هر دو ان
چون بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک چنین ماند نکوهیده و مذموم
بود و آخر تاراج حادثات بود تاخته بنای آنرا بصرصر نکبت از پای در آرد نظم مال چون آب است تا باشد روان
فیض می یابند از و اهل جهان ○ چند روزی چون بیکجا درنگ ○ گنده و بیحاصلست و تیره رنگ ○ و یا وجه
تشبیه آن آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش
عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا
نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن بقریب و بعید رسد و چون
روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار پر شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود و بعضی دیگر در وجه تشبیه گفته اند
که باران چون بنهال رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون بخاربن گذرد حدت شوکت او زیاده گردد
مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید بصرف آن در قربات که نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر
بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد و در تیسیر آورده که حق تعالی بندگان خود را میخواهد بدنیا

که محل نفاقست بلکه برای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافاتست چنانکه فرموده وَاللّٰهُ يَدْعُوٓا
اِلٰى دَارِ السَّلَامِ و خدای میخواند بندکان را بسوی سرای با سلامت یعنی دعوت میکند بعملی که موجب
دخول جنت اوست و کویند بهشت را دار السلام بجهت آن کفت که تحیت خدا و تحیت ملایکه بر اهل آن و یا تحیت
بهشتیان بر یکدیکر سلام است یا سلام نام خداست و اضافه بهشت باو جهت تعظیم آن بود چنانچه اضافه خانه
بصاحب بجهت تکریم پس حق تعالی بندهٔ خود را میخواند از سرایی که اولش کاستن و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرایی که
مبدا اشش عطاست و اوسطش رضا و آخرش جوار حضرت مولی وَيَهْدِي مَنْ يَشَآءُ و راه مینماید هرکه را میخواهد
از طالبان حق بتوفیق و اسباب لطف و یا ایشان را در قیامت راه نماید اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست که شریعتست یا دار السلام لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا مر کسانی را که نیکویی کردند یعنی
ایمان آوردند و عمل صالح کردند و از نواهی اجتناب نمودند الْحُسْنٰى مثوبت نیکو که آن نعم دار السلامست
وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید و کویند جزای حسنه است یکی بیکی زیاده
آنکه یکی را ده دهد تا بهفتصد و بیشتر و یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت عزت و در روایتی واقعشده
که زیاده ابریست که بر سر اهل بهشت کذار کنند و هرچه خواهند بر ایشان ببارد و از امیر المومنین علیه السلام مرویست
که زیاده غرفه ایست در بهشت که از یکدانه مروارید مخلوق شده و آنرا چهار درست وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ
قَتَرٌ و پوشیده نکرداند روی بهشتیان را کردی و غباری یعنی روی ایشان در کمال طراوت و نضارت
باشد وَلَا ذِلَّةٌ و نه خواری و اثر خواری و مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آن کروه نیکوکاران اهل بهشتند ایشان دران جاوید مانند کانند نه نعمت ایشان
زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غرور او که در صدد فنا و زوالست فضیل
بن یسار از باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از پیغمبر نقل فرموده که هیچ چشمی از خوف خدا کریان نشود مکر
که حق تعالی بدن او را از آتش دوزخ حرام کرداند و اکر از کریستن او آب چشم بر رخساره او روان شود آن روی را
تیرکی و خواری نرسد و با نضارت و طراوت باشد و بعد از وعد مطیعان در وعید منکران میفرماید بقوله
وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ و پاداش آنانکه کسب کردند بدیها را از شرک و نفاق و طغیان و عصیان
جَزَآءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا و پاداش بدیست بمثل آن بدی که کرده اند بران وجه زیادتی عقاب بر قدر
استحقاق معصیت وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ و فرو پوشد ایشانرا خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان

هویدا کرد

هویدا کردد مَا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ نباشد مر ایشانرا از عذاب خدای هیچ نکهدارنده یعنی هیچکس
عذاب از ایشان باز نتواند داشت و خشم خدا را از آنها دفع نتواند کرد كَاَنَّمَآ اُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ
کوییا پوشیده شده است رویهای ایشان قِطَعًا مِنَ الَّيْلِ مُظْلِمًا پارهایی از شب در حالتی
که آن شب تاریک بود یعنی رویهای ایشان از غم و اندوه و حرارت دوزخ چون شب بغایت تیره و بسیار سیاه
اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ آن کروه کاسبان سیئات که مشرکان و منافقانند یاران دوزخند هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ایشان در ان آتش جاوید مانند کانند یعنی هرکز روی رهایی از عذاب نبینند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا
و یاد کن روزی را که حشر کنیم همکان را از ائمه ایشان ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ اَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ پس کوییم
مر آنانرا که شرک آوردند بایستید بر جای خود اَنْتُمْ وَشُرَكَآؤُكُمْ شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید
یعنی بتان تا ببینید که چه با شما کنیم فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان و ببریم از
کافران که چرا پرستش بتان کردید کویند ایشان که ما را بعبادت خود فرمودند حق تعالی بتان را بسخن آرد وَقَالَ
شُرَكَآؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ اِيَّانَا تَعْبُدُونَ و کویند شریکان ایشان یعنی بتان نبودید شما که پرستنده ما بودید
بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید چه آن فرماینده شما بود بشرک آوردن شما و کویند مراد بشرکا ملایکه اند و مسیح مرویست
که کافران آنجا جدال کنند و کویند نه چنین است بلکه شما ما را پرستش امر کردید تبان کویند فَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ پس کافیست خدا که کواه باشد میان ما و شما چه او عالم است بحقیقت حال ما اِنْ كُنَّا
عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ بدرستی که بودیم ما از پرستش شما بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم
نداشتیم و یا ملایکه و مسیح کویند که ما نمیدانستیم که پرستش ما میکرده اید هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ در ان
مقام بیازماید یعنی بداند هر نفس بیقین مَآ اَسْلَفَتْ آنچه از پیش فرستاده از اعمال پس نفع و ضرر آنرا
معاینه به بیند و یا بیابد جزای ما تقدم خود را وَرُدُّوٓا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰىهُمُ الْحَقِّ و باز کردانیده
شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای که خداوند و متولی امر ایشانست بحقیقت وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ و کم کردد و ناپیدا شود از کافران آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و دعوی
الوهیت ایشان بعد از ان ادلهٔ توحید و بعث را مقارن قول مذکور کردانیده میفرماید که قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ
مِنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ بکو کیست که شما را روزی میدهد از آسمان که باران می باراند و از زمین که کیاه
میرویاند چه ارزاق حاصل نمیکردد مکر باسباب سماویه و ارضیه اَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ یا کیست خداوندی

که قادر است آفریدن شنوائی و دیدها را یعنی تواند که سمع و بصر بیافریند یا حفظ آن کند از آفات وَمَن يُخْرِجُ
الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوانست یا نبات از مرده که نطفه است یا دانه
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون آورد مرده را که نطفه است یا دانه از زنده که حیوانست یا نبات
وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را و چون سطوع آثار الهی کافران نتوانند از غایت
ظهور که مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد که گویند در جواب که اینکه پرسیدی الله است و چون
اقرار که بزرگترین حجت است در بطلان طریق ایشان که شرکت فَقُلْ پس بگو ای محمد مر ایشان را بعد از این اقرار
أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پس نمی‌ترسید از چنین خداوندی که با او شریک او میسازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ
پس آنکه او را این صفات کمال ثابت است الله است که پروردگار شماست ثابت در ربوبیت که شک در آن راه ندارد فَمَاذَا
بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ پس چیست بعد از راستی و بیان حق مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ
پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد انکار است یعنی نیست بعد از حق مگر ضلال پس هر که
درگذرد از حق که عبادة الله است آیا چندین دلایل و حجج در وحدانیت او در ضلالت افتد كَذَٰلِكَ همچنانکه
ربوبیت حق را سزاوار است نه غیر او وَحَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا سزاوار شده حکم
پروردگار تو و واجب گشته بر آنانکه بیرون رفته اند از دایره فرمان و متمرد شدند در کفر و عناد أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
بدرستی که ایشان ایمان نیارند یعنی علم الهی تعلق گرفته که ایشان ایمان نیارند و از دایره استصلاح بیرون باشند و
بر کفر میرند یا معنی آنست که عذاب الهی واجب شده بر اهل کفر و عدوان بجهت آنکه ایمان نمی آرند بعد از آن اثبات
دلیلی دیگر میکند در باب توحید و علم و قدرت خود و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد ای مشرکان معاند و کافران
جاحد که هَلْ مِن شُرَكَائِكُم آیا از شریکان شما یعنی آنهایی که شریک خدای گرفته اند مَن يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ کسیست که آغاز کند بیافریند خلق را پس از زنده سازدش بعد از موت و چون کفار
ابدا را مقر بودند و اعاده را منکر و از روی عناد و لجاج بدان اعتراف نمیکنند حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ بگو ای محمد مر ایشان را که خدای بحق این صفت دارد که آغاز آفرینش خلق را پس باز
زنده گرداند از بعد از فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا برگردانیده میشوید از راه راست و نیز بجهت
وضوح حجت میفرماید که قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم بگو ای محمد مر ایشان را که آیا هست از بتان شما که
شریک نام نهاده اید مَن يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت

یعنی

یعنی نصب حجج کند تا راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق و این معاندان میدانند که این صفت از آلهه ایشان مسلوبست
و اگر لجاج و عناد ذهن گیر ایشان شده نگذارند که بآن معترف شوند قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بگو تو که خدای بحق
راه مینماید بحق الطافی که با بندگان کند از تمکین ایشان بر نظر کردن در ادله بادیه و توفیق ایشان در تدبر نمودن حجج
حقه و چون نعمت هر دو سرا از جانب او سبحانه است أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ آیا پس آنکه راه مینماید
بحق باسباب توفیق و الطاف أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّن لَّا يَهِدِّي
یا آنکس که راه ننماید بخودی خود إِلَّا أَن يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را و این حال اشراف شرکاء ایشانست
چون ملائکه و مسیح و عزیر پس جمادات بطریق اولی که شایسته الوهیت نباشد و در تفسیر زاهد کور است که بت پرستان بت را
بر چهارپایان می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند پس حق تعالی فرمود که آیا برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که
تو او را راه نمایی فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ پس چیست و چه بوده شما را چگونه حکم میکنید و تسویه
میان کسی که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاجست و یکسان میشمارید قادر و عاجز را و درین آیه دلیلیست
بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل در امامت و خلافت و ریاست عامه دینیه بعد از آن فرمود که وَمَا يَتَّبِعُ
أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا و پیروی نمیکنند بیشتر کفار مگر گمانی را که منشاء آن خیالات موهومه و قیاسات فاسده است
چون قیاس غایب بر حاضر و خالق بر مخلوق باندک مشارکت موهومه مراد باکثر جمیع است یا کسانی که بنای مذهب خود را
بر تمیز و نظر نهاده باشند و راضی بتقلید نشده باشند إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بدرستی که
گمان بی نیاز نگرداند کس را از علم و اعتقاد درست چیزی یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته
که ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد
از عذاب خدا چیزی را إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه ایشان میکنند
از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و همه را جزا و سزا خواهد داد در آیه دلیلست بر آنکه تحصیل بر امور واجبست
و اکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و چون از ظن در جائیست که علم ممکن نباشد مانند مسایل اجتهادیه بعد از آن در رد قول کفار
میفرماید وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ اللَّهِ و نیست و نشاید این قرآن با وجود
دلایل اعجاز آنکه بربافته شود و کسی توانند گفت بجز از خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن افترا باشد وَلَٰكِن تَصْدِيقَ
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ولیکن هست تصدیق کننده آنچه بود پیش از وی از توریت و انجیل و زبور یعنی با وجود
اعجاز مصدق و موافق کتب سابقه است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ و بیان کردن آنچه بر شما نوشته

شده از اوامر و نواهی هیچ شکی و شبهه نیست دران یعنی در حقیقت آن مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نازل شده است
از نزد پروردگار عالمیان و نیز بجهت الزام حجت بر اهل عناد و انکار میفرماید که أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ آیا
میگویند مشرکان بر بافته است محمد این کلام را از خود قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ بگو اگر این سخن را میتوان بافت
چنانچه زعم شماست پس بیارید شما و بر بافید مانند آن در بلاغت و فصاحت و قوت معنی چه شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح
و مشهور زمان و سرآمد دوران اید و اگر بخود معارضه نمیتوانید استعانت نمایید وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ و بخوانید برای معاونت خود در آوردن سوره مثل قرآن هر که را توانید که از و یاری خواهید
بجز از خدای تعالی مددکاری و همشاراو بسازید مانند قرآن را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
که محمد از خود بر می بافد بَلْ كَذَّبُوا بلکه از فرط جحود و عناد تکذیب کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بِعِلْمِهِ بآنچیزی که فرا نرسیدند بدانش آن مراد آنست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آن بتکذیب
و انکار آن مشغول شدند بجهت آنکه قرآن متضمن ذکر بعث و حشر است و سایر آنچه مخالف دین ایشانست وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ و هنوز نیامده بایشان یعنی ظاهر نگشته بر ایشان معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق
آن نرسیده یعنی اگرچه اول علم بحقیقت آن نداشتند اما بالآخر اعجاز آن بر ایشان ظاهر شد وقتی که مکرر حضرت رسالت
بدان دعوی تحدی کرد و ایشان قوای خود را در معارضه آن صرف کرده نتوانستند و عاجز گشتند و بدانستند که فوق
طرق بشر است اما بجهت فرط عناد و جحود در تکذیب آن کوشیدند كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
همچنانکه تکذیبی که کفار زمان تو دارند تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند پیش از ایشان فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ پس درنگر و ببین چگونه بود سرانجام ستمکاران مکذب پس اینها مثل آنها
معذب و معاقب خواهند شد و درین آیه تسلیه حضرت رسالتست و تهدید اهل کفر و ضلالت وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ
بِهِ و از ایشان که تکذیب میکنند نیز کسیست که میگرود بقرآن و تصدیق در نفس خود میداند که حق است و لیکن
از روی عناد ظاهر نمیکند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسیست که منکرست بآن از فرط
جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ و پروردگار تو داناترست به تباه کاران یعنی معاندان
که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آنست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی ازین سعادت
محروم مانند و بر شقاوت و کفر میرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از
اجابت ایشان ناامید شوی فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ پس بگوی ایشانرا که مراست جزای

کردار

کردار من و مر شماراست پاداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ شما بیزارید یعنی ذمت شما بریست از آنچه
من میکنم یعنی شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ و من بیزارم از آنچه
میکنید یعنی مواخذه بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی این منسوخست بآیه السیف بجهت آنکه متضمن اعراض است از ایشان و تخلیه
ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعیدات بقوله وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ و از اهل شرک
یا از اهل یهود کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شرع بامت تعلیم میکنی تا
استهزا کنند بآن أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ آیا پس تو می شنوانی این معنی کسانی را که در عدم استماع
حق بمنزله کرانند مراد آنست که تو قادر نیستی بر استماع ایشان وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ و اگرچه هستند
که با وجود این در نمی یابند یا صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشند پیداست
که حال بر چه منوال باشد وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ و از ایشان کس باشد که نظر کند بسوی تو بر وجه
طعن در دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نمایند و از غایت عناد چنان فرا نمایند که هیچ چیز از آیات رسالت
ندیده أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ آیا پس تو راه می نمایی کوران یعنی آنانرا که در عدم انتفاع از مشاهده
آیات مانند کوران اند وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر نمی بینند بدیده بصیرت
یعنی قادر نیستی بر هدایت کسانی که با عمی بصر ضم اعمی بصیرت کرده اند و چون مقصود از ابصار اعتبار است و استبصار
و عمده دران بصیرت و ایشان ازین هر دو اعراض کرده اند پس گویا که دیده ظاهر و باطن ایشان مسلوبست
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا بدرستی که خدای تعالی ستم نمیکند بر مردمان هیچ چیز از افساد حواس
و عقول ایشان و تعذیب ایشان بدون استحقاق و نقص ثواب از حسنات ایشان وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ و لیکن مردمان ستم میکنند بنفسهای خود بکسب سیئات و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرتست در
ملاهی استعمال میکنند   چشم از برای دیدن آیات قدرتست   گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست   هر که که حق
نه بیند و حق نشنود کسی   کور و کرست بلکه از آن هم ترسی   وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را
که جمع کنیم و حشر نمودن میخواهند یعنی جمع کنند کافرانرا و از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر ایشان کوتاه نماید
بر وجهی كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ گویا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر
اندکی از روز مکث در دنیا یا قبر اگرچه طویل باشد اما مکث آخرت بنسبت مکث قلیل باشد پس چون از قبر برانگیخته
شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را شناسند همچنانکه دو کس که بجهت قلت

زمان مفارقت یکدیگر را می شناسند و اگر مدت طولیست همدیگر را میدانند و این در اول بعث باشد و بعد از آن بسبب تواتر
اهوال قیامت آن آشنایی انقطاع یابد و یکدیگر را فراموش کنند قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله
بتحقیق که زیان کردند در خطوط خیرات ابدیه آنانکه ایشان تکذیب کردند برسیدن بجزای کردار در روز حساب
و آنرا منکر شدند وما کانوا مهتدین و نبودند راه یافتگان آن بوسیله استعمال حواس و عقول
خود در تحصیل معارف حقه بلکه بجهت فرط غفلت و مغرور شدن بحطام دنیا از تدبر در آیات و معجزات غافل شده خودرا
در مهالک عذاب ابدی انداخته وإما نرینک بعض الذی نعدهم اگر بنماییم ترا ای محمد برخی
از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاک بعضی از ایشان در روز بدر أو نتوفینک یا متوفی
سازیم ترا قبل از آنکه عقوبت ایشان را مشاهده و ملاحظه کنی یعنی اگر انتقام کشیم از ایشان در دنیا و تو آنرا ببینی
فإلینا مرجعهم پس بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمایم عذاب ایشان را ثم الله
پس خدای تعالی نمودن عذاب ایشان تو یا پس از متوفی شدن تو شهید علی ما یفعلون گواهست
بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت ولکل أمة رسول و مر گروهی را از امم ماضیه
فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فإذا جاء رسولهم پس چون آمد بایشان رسولی که
مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم بالقسط حکم کرده شد میان رسولان و مکذبان او براستی
یعنی رسول نجات یافت و اهل بلد هلاک شدند وهم لا یظلمون و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده
نشدند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده بر استحقاق حکم نفرماید آورده اند که بعد از نزول آیه وإما
نرینک الی آیه کفار مکه استعجال عذاب موعود کردند آیه آمد که ویقولون متی هذا الوعد إن کنتم
صادقین و میگویند کافران از روی استعجال و استهزا که کی باشد این عذاب موعود و چرا فرو نمی آید اگر هستید راست
گویان در وعید خطاب با پیغمبر است و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل لا أملک لنفسی ضرا
ولا نفعا بگو ای محمد که من مالک نیستم برای نفس خود زیانی از مرگ و بیماری و قحطی و نه سودی را از زندگانی
و تن درستی و ارزانی یعنی قادر نیستم بر دفع ضر و جر نفع برای خود إلا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که من
مالک شوم یعنی همه در تحت تصرف اوست و بر آن قدرت ندارم مگر که مرا تمکین دهد بر آن پس چگونه استعجال کنم در وقوع
ضرر که نزول عقوبت و عذاب است بر شما لکل أمة أجل مر هر گروهی را وقتیست معین برای هلاک ایشان
إذا جاء أجلهم چون بیاید وقت عذاب ایشان فلا یستأخرون ساعة ولا

یستقدمون

یستقدمون پس و پیش نیایند از اجل خود اندک زمانی و پیشی نگیرند چون آن وقت در رسد هلاک شوند این تهدید
مشرکانست که ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد قل أرأیتم
إن أتاکم عذابه بگو ای محمد آیا دیدید و دانستید شما اگر بیاید عذاب خداوندی که بنزول آن تعجیل میکنید
بیاتا أو نهارا بوقت مشغولی شما بخواب یا در روز که زمان استعجال شماست بطلب معیشت هر آینه پشیمان
شوند از استعجال عذاب و چون چنین است پس ماذا یستعجل منه چه چیز را شتاب میکنند از عذاب
یعنی کدام نوع را از عذاب مطلبیند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب
ناملایمست أثم إذا ما وقع آمنتم به آیا بعد از استعجال چون واقع شود عذاب و آنرا ببینید ایمان
آورید بوی یعنی بعد از وقوع عذاب که مستلزم عدم نفع ایمان است ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع ایشان را
که گویند آلآن آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان می آرید وقد کنتم به تستعجلون حال
آنکه بودید شما که از روی تکذیب و استهزا بعذاب یعنی بنزول شتاب کنندگان بر وجه تکذیب و استهزا ثم قیل للذین
ظلموا ذوقوا عذاب الخلد پس گفته شود مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب بچشید عذاب
جاوید را هل تجزون آیا جزا داده شوید یعنی جزا نهند شمارا إلا بما کنتم تکسبون مگر بسبب
آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و عصیان از ابو جعفر مرویست که مراد باین آیه نزول عذابیست از آسمان بر اهل
قبله در آخر الزمان نعوذ بالله منه آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت صلی الله تجارت مکه
رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه و شوکت حضرت سید عالم شنید بمجلس شریف آنحضرت آمده بعد از استماع رسید که ای
محمد این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی براستیست یا ببازی حق تعالی آیه فرستاد که ویستنبئونک
أحق هو و خبری پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت آیا حق و براستیست این قل إی وربی
بگو ای محمد آری بحق پروردگار من إنه لحق وما أنتم بمعجزین بدرستی که دعوی من یا قرآن
یا بعث درست و براستست و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب
وی از خود باز نتوانید داشت و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید رفت ولو أن لکل نفس ظلمت
و اگر باشد مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد ما فی الأرض آنچه در زمین است از جمع
و مال و خزانه آن لافتدت به هر آینه فدیه دهند بآنچه داده تا خود را از آن عذاب باز خرد وأسروا
الندامة و بپوشند پشیمانی خود را از همواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند و یا مبهوت شوند

از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند لما راوا العذاب آنهنگام که بینند عذاب را وقضی بینهم
بالقسط وحکم کرده شود میان مؤمنان و کافران و یا رؤسا و اتباع و یا ظالمان و مظلومان بداد و راستی
وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب الا ان لله ما
فی السموات والارض بدانید که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است پس خدای کافر احتیاج
ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است الا ان وعد الله حق بدانید بدرستی که وعده در ثواب و
عقاب راست و درست و در آن خلافی ممکن نیست ولکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بیشتر اهل ظلم و کفر
نمیدانند بجهت مقصور بودن عقل ایشان در ظاهر نعم دنیوی مغرور شدن ایشان در ظاهر دنیوی مغرور شدن
ایشان بران هو یحیی و یمیت والیه ترجعون پس همیشه حیوة از و ممکن شد و مرگ برو روا باشد
و بسوی جزای او در روز بعث باز گردانیده خواهید شد پس در بیان حقیت قرآن میفرماید که یا ایها الناس
ای همه مردمان قد جاءتکم موعظة من ربکم بدرستی که آمد پندی از نزد آفریدگار شما وشفاء
لما فی الصدور و شفایی و دوایی مر آن چیزی را که در سینهها و دلهاست از امراض جهالت و ضلالت وهدی
ورحمة للمؤمنین و راهنمونی بسوی حق و رحمتی برای گرویدگان یعنی قرآن که نازل شده است برای شما
که جامع جمیع این صفات مذکور است و هر آینه چنین کلامی که عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قل بگوای
بندگان شادی کنید بفضل الله وبرحمته بفضل خدای که قرآنست و برحمت خدای که دین اسلام است
و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت و یا فضل توفیقست و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید و یا معرفت و توفیق
و یا نعم ظاهره و نعم باطنه و یا دخول جنت و نجات از عقوبت و یا کشف غطا و یا کمال قرب بحضرت مولی در کشف الغمه
آورده که حضرت عزت از روی کرامت میگوید که ای بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و عبادت خود
چه اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کسی را سرمایه ایست سرمایه مؤمنان فضل من هر کس را خزانه ایست
خزانه مؤمنان رحمت من از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مراد بفضل حضرت رسالتست و برحمت اقرار بسید
اوصیا علی مرتضی علیه السلام و نزد بعضی آنست که بفضل و رحمت فرود آمده است موعظة وشفاء فبذلک
پس باین فضل و رحمت ناتمنای حضرت باری فلیفرحوا پس باید که شاد شوند مؤمنان هو آن فضل
و رحمت یا قرآن که متضمن آنست خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در
معرض زوال و فناست قل ارایتم ما انزل الله بگوای محمد بکفار که آیا دیدید که فرو فرستاده خدای لکم

من رزق برای شما از روزی یعنی از چهارپایان که خوردن آن حلال است فجعلتم منه حراما وحلالا
پس ساختید و نام نهادید از آن روزی حرام و حلال یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی حکم کردید که حرام است
چون بحیره و سایبه و مانند آن که در سوره المایده گذشت و بعضی گفتند که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال قل الله
اذن لکم ام علی الله تفترون بگو آیا خدا دستوری داد شما را در تحریم و تحلیل یا بر خدا افترا میکنید و
میگویید والله امرنا بها وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب وچیست گمان آنها
که بر بندند بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم یعنی گمان دارند که خدای با ایشان که چه کند یوم القیمة در روز رستخیز
که روز مکافاتست ان الله لذو فضل علی الناس بدرستی که خدای خداوند رحمتست بر مردمان بانزال
کتب و ارسال رسل ولکن اکثرهم لا یشکرون ولیکن بیشتر مردمان سپاس داری نمیکنند این
نعمت را بعد از آن بیان میکند که مهلت دادن ایشان از عذاب بجهت جهلست بحال ایشان میفرماید
که وما تکون فی شان و نبودی تو ای محمد در کاری از کارهای خود وما تتلوا منه من
قران و نخوانی از آنچه فرستاد خدای از قرآن ولا تعملون من عمل و نکنید ای جمیع آدمیان هیچ
کاری از کارها الا کنا علیکم شهودا مگر هستیم ما بر شما گواهان یا نگهبانان اذ تفیضون فیه
وما یعزب آنوقت که خوض میکنید و در میروید از کارها و پوشیده نمیشود عن ربک من مثقال
ذرة از علم پروردگار تو هم سنگ مورچه خورد یا بمقدار ذره هوا فی الارض ولا فی السماء
در زمین و نه در آسمان ولا اصغر من ذلک ولا اکبر و نه خوردتر از آن ذره و نه بزرگتر مراد
آنست که نیست هیچ چیزی از امور مذکوره الا فی کتاب مبین مگر که مکتوبست در کتاب روشن یعنی
لوح محفوظ ملخص معنی آنست که هیچ قولی و فعلی بر حق سبحانه پوشیده نیست و هر یکی را بر وفق عمل جزا خواهد داد و این
وعید است مؤمنان را بر کمال مثوبت و وعید است مشرکان را بغایت عقوبت مرویست از صادق علیه السلام که هرگاه
رسول خدای صلی الله این آیه تلاوت فرمودی بسیار بگریستی و بعد از ذکر مجازات اهل ایمان و مشرکان خبر میدهد
که الا ان اولیاء الله بدانید بدرستی که دوستان خدای را که منقاد جمیع اوامر او یند و مجتنب از نواهی او
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدگان مکاره و شداید
و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت مطالب و مقاصد و در کشف الاسرار صفت اولیا بر نوعی میکند که عنوان
شریعتند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته و گفته اند که جمعی اند

که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند ابو سعید خدری از رسول صلی الله روایت کرده که من اولیاء الله دوستان خدا کسانند
فرمود که آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند خدای را یاد کنند و بهیات و طریقه ایشان روند و دیدار ایشان
عین لطف الهی باشد و حدیث مشهور که النظر الی وجه علی عبادة مؤید اینست از امیر المؤمنین علیه السلام
صفت اولیا پرسیدند فرمود کسانی اند که از فرط بیخوابی در شبها چشمهای ایشان آب ریزد و از مشاهده بسیاری
عبرتهای روزگار روی ایشان زرد گشته باشد و بجهت بسیاری گرسنگی و روزه داشتن شکمهای ایشان باریک
شده و از فرط تشنگی لبهای ایشان خشک و سیاه شده و علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام فرموده که
اولیای خدای آنانند که ادای فرایض خدا کنند و بسنت رسول مواظبت نمایند و از محارم متورع باشند و از حطام دنیا
زهادت ورزند و آنچه نزد خدا هست رغبت نمایند و از کسب حلال روزی خورند و از مال حلال خود را سرمایه تکاثر
و تفاخر خود نسازند و آنرا در حدود واجبه و مندوبه صرف نمایند حق تعالی بجهت این صفات حسنه در کسب
ایشان برکت فرماید و در آخرت ایشانرا از صدر درجات عالیات جای دهد و در خبر است که از رسول خدا پرسیدند
که ولی خدا کیست حضرت دست بر کتف امیر المؤمنین علی نهاد و فرمود هذا ولی الله دوست خدا این مرد است
دوستی کنید با وی اگرچه کشنده پدر و برادرت باشد و چون که آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره بود از اینجهت باسم
ولی الله مشهور گشته و بجهت سبق ایمان و کمال تقوی ورا امیر المؤمنین و امام المتقین گفتند و گویند اولیاء الله مؤمنان
پرهیزکارند بدلیل آنکه حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که الذین آمنوا اولیاء الله آنانند که گرویده اند
بخدا و رسول و بسایر ما جاء من عند الله وکانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند مما حرم الله
بقوله لهم البشری فی الحیوة الدنیا مر ایشانراست مژدگانی در دنیا یعنی بشارتی که بزبان پیغمبر
درباب ایشان گذشته و قرآن بآن ناطق گشته که و یبشرهم ربهم برحمة منه و یا مراد رؤیای صالحه است
که مؤمن مبیند برای او بینند داو را مبشرات گویند یا بشارت ملائکه که مر ایشانرا در وقت نزع گویند الا تخافوا
ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و در تبیان گفته بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت
ببیند پیش از مرگ و فی الآخرة و مر ایشانراست مژده در آخرت و آن سلام ملائکه است که سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که بشارت آخرت آنست که فرشتگان
ایشانرا در وقت خروج از قبور مژده دهند و سخنان فرح افزا با ایشان گویند تا آنگه در بهشتشان در آرند
در خبر است که چون مؤمن را در قبر نهند حق تعالی دری از درهای بهشت در قبر او بگشاید و پیش از رفتن او بآن جمیع نعم آنرا

ومنزل

و منزل خود در مشاهده کنند حضرت رسالت صلی الله فرمود که در روز قیامت هیچ دینی را قبول نکنند مگر این دین که شما در آیید و در
بهشت نعمتها برای شما آماده است که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی آنرا نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده و بنده مؤمن
در دنیا آنرا نبیند تا آنگه روح او ترک کردن رسد بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که الذین آمنوا وکانوا یتقون
لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله نیست هیچکس بدل کردن مر سخنان
خدای را یعنی در وعدهای او خلاف نیست و تغییر و تبدیل در آن راه نه ذلک هو الفوز العظیم آن
بشارت دادن که وعده داده شده است آنست رستگاری بزرگ که بفهم هیچکس در نیاید و عقل هیچکس بکنه آن نرسد پس
بجهت تسلیه حضرت از انکار کفار میفرماید که ولا یحزنک قولهم و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد
گفتار کفار در اثبات شرک ربوبیت و تکذیب نبوت و یا سخنانی که بآن اهانت تو میخواهند ان العزة لله جمیعا
بدرستی که همه غلبه مر خدا راست یعنی غالب مطلقست و هیچ شیء نیست مگر که او بر آن غالبست پس ترا و دین ترا عزیز و حمید بسازد
و یاری دهد ترا بر ایشان هو السمیع العلیم اوست شنوا مر اقوال ایشانرا دانا باعمال ایشان
و در هرچه قصد کنند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد بعد از آن بیان غلبیت مطلق خود میفرماید که الا ان لله
من فی السموات ومن فی الارض بدانید بتحقیق که مر خدا راست هرکه در آسمانهاست از ملائکه و هرکه در زمین است
از انس و جن و چون آنها که اشرف ممکناتند همه او را باشند در بندگی و مقهوری پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی
کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل
باشد و نهایت ضلالت وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء و چه چیز را متابعت میکنند
آنانکه میخوانند و می پرستند بجز از خدای شریکان را یعنی آنها که از فرط ضلالت و جهالت شریک خدا میخوانند ان یتبعون
الا الظن پیروی نمیکنند در عبادت شرکا مگر گمان را یعنی تابان را گمان شرکت حق برده اند وان هم الا یخرصون
و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بکذب بتقدیر و تخمین شرکت ایشان میکنند و سخن باطل
و محال اسناد شرکت بایشان میدهند و بعد از نفی شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت و عظمت خود تا بدان استدلال
بر فردانیت و وحدانیت او نموده دهند که استحقاق عبادت او راست و بس میفرماید که هو الذی جعل لکم اللیل
اوست آنکس که بقدرت کامله خود کرد دانید یعنی آفرید برای شما شب را لتسکنوا فیه تا بیارامید در آن و
از تعب تردد والنهار مبصرا و روز را روشن تا بانجام مهم خود قیام نمایید ان فی ذلک
لآیات بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون

مرا گواهی اگر بشنوند بر وجه تدبر و اعتبار و دران تدبر و تفکر نمایند و کفار بجهت فرط عناد و جحود بر آیات داله بر وحدانیت
و قدرت کامله او اندیشه نکرده قالوا اتخذ الله ولدا گفتند فرا گرفت خدا فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت
که الملائکة بنات الله واین قول بنو ملیح است و یا چون ان گفتند عزیر ابن الله و یا ترسایان که المسیح ابن الله
سبحانه پاکست خدای از گرفتن فرزند هو الغنی اوست بی نیاز از گرفتن فرزند یا
ضعیفی کند باید و قوت گیرد یا فقیری یا باعانت او روزگار گذرانند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد و یا حقیری
کم نامی تا بولد اسمی و رسمی پیدا کند و یا شخصی که خواهد نسبت او باز ماند و مجموع اینها علامات احتیاج و حدوث است و او سبحانه
قدیم و غنی بالذاتست پس اتخاذ ولد از وی منتفی باشد له ما فی السموات وما فی الارض مراوراست از روی
مالکیت آنچه در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین ست از سفلیات ان عندکم من سلطان بهذا
نیست نزدیک شما ای مشرکان هیچ حجتی و برهانی بانکه خدا فرزند گیرد اتقولون علی الله ما لا تعلمون
آیا میگوئید بر خدای دروغ و افترا آنچه نمیدانید و علم آن ندارید قل بگوای محمد ان الذین یفترون علی الله
الکذب تحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند بر خدای دروغ را اتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لا یفلحون
رستگاری نیابند یعنی هرگز از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع فی الدنیا این افترا و کذب در آنکه خدا را
ولدی هست برخورداری اندکست در دنیا تا بآن اقامت ریاست خود کنند در کفر و عنقریب آنرا بصد حسرت و ندامت
بگذارند ثم الینا مرجعهم پس بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت ابدی باشد
ثم نذیقهم العذاب الشدید پس بچشانیم ایشانرا عذابی سخت یعنی همیشه بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار
باشند بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند که بوحدانیت و کتاب و پیغمبر ما و بروز بعث کافر می شدند
بعد ازان رسول را امر میفرماید که قصه نوح را بر ایشان خوان تا نظر در بدی عاقبت کرده از کفر و شرک تبرا نمایند پس
میفرماید که واتل علیهم نبا نوح و بخوان بر ایشان یعنی بر کفار مکه خبر نوح پیغمبر علیه السلام و یاد
کن اذ قال لقومه چون گفت نوح مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یا قوم ان کان
کبر علیکم مقامی ای گروه اگر هست بزرگ شده و گران گشته بر شما اقامت من یعنی بودن من و طول
مکث من در میان شما یا قیام من بر دعوت در مدت متمادی چه بعض کلام ربانی حضرت نوح نهصد و پنجاه سال قوم خود را
بخدا دعوت کرد و جفا و آزار از ایشان دید و تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید در صدد قتل او شدند
گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد مکث من در میان شما و تذکیری بآیات الله و پند دادن من مر شمارا

بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق نامودن مرا امر بجا نیند فعلی الله توکلت پس بر خدای توکل کردم
و اعتماد کلی بر و نمودم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتماد کلی بر خدای کرده ام و کار خود را باو باز گذاشته ام
فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة کار شما در قصد من شما
پوشیده یعنی در خفیه بر هلاک من کید مکنید بلکه آشکارا در سعی من کوشید و بخفیه متوجه دفع من مشوید ثم اقضوا
الی پس ادا کنید و بانجام رسانید بمن آنچه میخواهید یعنی آنچه آرزو دارید در وادی من بجای آورید ولا تنظرون
و مرا مهلت مدهید در کار من تا زود تر خلاصی یابد از مشقت مقام و محنت کلام من که من اصلا ازان اندیشه
ندارم و توکل کلی بر خدا و نه خود کرده ام و بالکلیة کار خود را باو باز گذاشته ام پس از کید و ضرر و ایذا و آزار شما چه اندیشه
دارم این سخن دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بود و اعتماد تمام بحضرت ملک علام داشته
و میخواست که قوم او بدو یعنی تا بی برده قدم در طریق متابعت او نهند ایشان از فرط عناد و غایت جهالت از قول
وی اعراض کردند و چون نوح علیه السلام اعراض ایشان دریافت فرمود که فان تولیتم پس اگر روی
بگردانید و باز از قبول قول من اعراض کردید فما سألتکم من اجر پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود
هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد بلکه ضرر آن بشماست ان اجری الا علی الله نیست مزد من
برادای رسالت مگر بر خدای و او مرا بآن ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آورید و خواه نه وامرت ان
اکون من المسلمین و فرموده شده ام بانکه باشم از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر
رسالت خود را از غیر او نجویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او پس از الزام
حجت بر ایشان لاجرم مستوجب عذاب شدند فنجیناه ومن معه فی الفلک پس نجات دادیم
نوح را از غرق شدن و آنانکه با او بودند در کشتی و اهل کشتی بقول اصح هشتاد مؤمن و مؤمنه بودند از مرد و زن
وجعلناهم خلائف و گردانیدیم اهل کشتی را پس ماندگان یعنی باشندگان در زمین از پس هلاک
شدگان واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا و غرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند بآیتهای ما
یعنی معجزات نوح فانظر کیف کان عاقبة المنذرین پس درنگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین
که چگونه بود سرانجام بیم کردگان یعنی مشرکان از قوم نوح درین آیات هم تسلیه حضرت رسالتست و هم تهدید کفر و
ضلالت ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم پس بر انگیختیم از پس نوح فرستادگان را
بسوی قوم ایشان یعنی مر هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین

فجاءهم بالبینات پس آمدند رسولان با امتان خود بمعجزهای روشن که مبین صدق ایشان بود
فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا
به بسبب آن چیزی که تکذیب کرده بودند بدان من قبل پیش از بعثت رسل بهمان و تیره سلوک
نمودند و بجهت عادت ایشان بر تکذیب رسولان خود ذکر دند و یا ایشان مانند قوم نوح بودند در تکذیب و عناد
کذلک مثل آن مهر خذلان و تخلیه که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم بجهت فرط عناد
و اصرار بر کفر و عدم تدبر در آیات واضحه نطبع علی قلوب المعتدین مهر نهیم بر دلهای از حد در
گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان و معاندان قریش و امثال ایشان را تخلیه میکنیم و در وادی خذلان میگذاریم
و یا همچنانکه علامتی بر دلهای مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند و بر کفر بمیرند و بسبب
آن فرشتگان ایشان را هدف تیر طعن و لعن کردند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز کنیم ثم بعثنا من
بعدهم موسی وهرون پس برانگیختیم از پس آن پیغمبران موسی بن عمران و برادر او هرون علیه السلام
الی فرعون وملائه بآیاتنا بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود و اشراف قوم او بآیتهای
ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات کانه فاستکبروا پس گردنکشی کردند از
قبول آن و متابعت موسی و هرون ننمودند وکانوا قوما مجرمین و بودند ایشان گروهی ستمکاران
و گناه کاران یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا و مصر بر جرایم و معاصی فلما جاءهم الحق
من عندنا پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست از نزدیک ما یعنی چون موسی بدیشان آمد و سخن
حق بر ایشان القا کرد و برونق آن معجزه بدیشان نمود قالوا ان هذا لسحر مبین گفتند
از فرط عناد و تمرد و طغیان بدرستی که اینکه تو آورده و نام نهاده هر آینه جادوییست آشکارا قال موسی
اتقولون للحق گفت موسی مر قایلان این قول را آیا میگویید مر سخن راست و معجزه روشن را
لما جاءکم آنهنگام که آمد شما را که این سحر است موسی در جواب گفت بر سبیل انکار که اسحر هذا
آیا این جادوییست یعنی بدیهیست که سحر نیست بلکه آیات ظاهره الهیست که بجهت صدق دعوی من بر دست من ظاهر گشته
ولا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران و مراد از نسبت این از تتمه کلام موسی است بجهت دلالت
بر آنکه آنچه از وی صادر میشود سحر نیست اگر سحر بودی مضمحل میشد بسحر شما زیرا که سحر سحر را باطل میکند قالوا اجئتنا
لتلفتنا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را آیا آمده تا بگردانی ما را عما وجدنا علیه آباءنا

از آنچه

از آنچه یافتیم ما بر آن پدران خود را یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون که معبود پدران ما بود باز داری وتکون لکما
الکبریاء فی الارض و تا باشد مر شما را هر دو برادر پادشاهی در زمین مصر وما نحن لکما بمؤمنین و ما
نیستیم مر شما هر دو را از تصدیق کنندگان غرض قبطیان آن بود که دعوی موسی بجهت اراده سلطنت اوست وقال
فرعون ائتونی بکل ساحر علیم و گفت فرعون جمعی از ملازمان خود که بیارید بمن ساحری که بسیار دانا
باشد در فن سحر تا معارضه کنند با موسی پس ساحران جمع کردند بر وجهی که در سورة الاعراف گذشت و وعده و جاه
داده بموضع معلوم معین آوردند فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند ساحران در مقابله موسی قال
لهم موسی گفت مر ایشان را موسی القوا ما انتم ملقون بیفکنید آنچه شما افکنندگانید
مر آن را از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان رسنها و عصاها را که اجواف آنها را
پر از زیبق کرده بودند و بسبب حرارت بحرکت آمده بچشم مردم مار مینمود قال موسی ما جئتم به السحر
گفت موسی مر ایشان را آنچه آورده اید شما از جادوییست نه آنچه فرعون و اصحاب او سحر میگویند از معجزه قاهره من
ان الله سیبطله بدرستی که خدای زود باشد که سحر شما را ناچیز سازد و بابطال آن را امر دمان ظاهر گرداند
ان الله لا یصلح عمل المفسدین بدرستی که خدای باصلاح نیارد و تقویت ننماید کار تباه کاران را
بلکه آن را تباه و نابود سازد ویحق الله الحق بکلماته و ثابت گرداند یعنی من آنچه آورده ام
بکلمات خویش یعنی بامر و قضای خویش و یا بوعده نصرت و غلبت که با من کرده ولو کره المجرمون
و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق تعالی بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان
باک ندارد القصه معجزه موسی سحر قبطیان را باطل کردانید و حق بر باطل غالب شد و سحره بموسی ایمان آوردند و قبطیان
بر اصرار و عناد خود ماندند و در اول که موسی دعوی نبوت کرد و اظهار معجزه فرمود فما آمن لموسی الا
ذریة من قومه پس ایمان نیاوردند بموسی در آن حال مگر فرزندان از قوم موسی که پدران ایشان و آنچنان
بود که چون موسی از زمین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان
بوی گرویدند علی خوف من فرعون وملائهم بر ترس ایشان از فرعون و از گروه خود یعنی
از خوف پدران و رؤسای خود مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند با آنکه ترسیدند هم از فرعون
و هم از کسان خود ان یفتنهم بآنکه ایشان را از دین برگردانند وان فرعون لعال فی الارض
و بدرستی که فرعون متکبر و طاغی بود در زمین مصر و غالب و قاهر بر اهل آن وانه لمن المسرفین و بدرستی که او

از حد بندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی
مر آن مومنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ ای
گروه من اگر هستید شما که باعتقاد گرویده اید بخدای تعالی بچنانکه اظهار میکنید و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه
اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ پس برو توکل کنید و کار خود را باو بازگذارید اگر هستید
گردن نهادگان مر احکام و قضایای او را فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا پس گفتند بر خدای عزیز توکل
کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقترن است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ای پروردگار ما مگردان ما را محل آزمایش بر وجه عذاب برای گروه ستمکاران
یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
و خلاصی ده ما را بمهربانی و بخشش خود از کید و قصد گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را سزاوار است
که اول توکل کند تا دعای او مستجاب شود آورده اند که چون قوم موسی ایمان آوردند مساجد بنا کردند و اوقات خود در صرف
عبادت کرده همیشه در مساجد بپرستش و طاعت الهی مشغول بودند و فرعون بفرمود تا مساجدی که در محلات و میان بازار
ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمود حق تعالی موسی را فرمود تا در درون خانهای خود مساجد
مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ
و وحی کردیم بموسی و برادر او أَن تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود
در شهر مصر خانها که رجوع کنید بآن جهت پرستش خدای وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً و دیگر حکم کردیم
که بسازید هر دو برادر و قوم خانهای خود در مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه چه موسی نماز را بجانب کعبه گذاردی وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بپای دارید نماز را در آن موضع و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجات
دنیا و درجات عقبی وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در دعای خود که رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ
مَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ای پروردگار ما بدرستی که دادی تو فرعون و گروه او را
چیزی که بآن آرایش میکنند از لباس پیرایه گرانمایه و متاع خانه و مراکب جمیله و داده ایشان را مالها از نقود و نعم
و ضیاع در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط مصر و زمین حبشه کوههایی که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد
بود همه تعلق بفرعون داشت و حکم فرعون برین مواضع جاری بود و بدین سبب مال بسیار بتصرف قبط در آمده همه متمول
شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را

مال بسیار و زینت بی شمار داده دیگر باره الحاح در تضرع تکرار کرد رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ
ای آفریدگار ما ایشان را اینها داده تا عاقبت ایشان منتهی شده که گمراه میگردانند بندگان ترا از راه عبادت
تو و بعبادت فرعون میخوانند یعنی سرانجام ایشان باضلال مردمان کشیده بجهت مغرور شدن ایشان باموال
دنیویه و میتواند بود که لام برای علت باشد که اعطای نعم بر کفره بدین جهت است رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ
ای پروردگار ما اثر محو فرست بر مالهای ایشان یعنی صورت ثروت ایشان را بفقر بدل کن تا شوکت ایشان بشکند
از قتاده مرویست که حق تعالی درهم و دینار ایشان را همه سنگ گردانید بر همان شکل و نقشی که داشت
و سدی گفته که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و دیگر باره در دعا با ایشان فرمود
که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی بجهت اصرار کفر و فرط عناد
ایشان مهر خذلان و تخلیه بر دل ایشان بنه فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاوردند و موسی بوحی
معلوم کرده بود که ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت سازد تا با ایمان منشرح نشود و
ایمان نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا آنکه به بینند عذابی دردناک که آن غرقست در بحر قلزم
و چون موسی دعا تمام کرد قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا بدرستی که
اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر مرویست که موسی دعا میکرد و هرون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست
از اینجهت گفت دعای شما هر دو مقبولست و مستجاب فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت
و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر گشت وَلَا
تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و تعجیل مکنید و پیروی راه آنانکه از فرط جهالت نمیدانند
که وعده حق تعالی بوفا انجامد در وقت آن کارها موقوف وقت آمد که دارید نیت عتاب وجه ترک
ندبست و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که حق تعالی درین آیه موسی و هرون را نهی کرد از آنکه تابع کسانی
شوند که نگرویده اند بخدا و او را بوحدانیت نشناخته اند و انبیای او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و
مساهله مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا رسیدن وقتی که مقرر و معین کرده ام برای استیصال آورده اند
که چون وقت عذاب ایشان در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب
رسیده وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ و بگذرانیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم
بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ پس از پی در آمدند ایشان را فرعون و لشکریان او

بَغْيًا وَعَدْوًا جهت ستم کردن بر بنی اسرائیل و از حد درگذشتن بر جفای ایشان و چون بکنار دریا رسید فرعون
بسوی مادیان که جبرئیل بران سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نمودند و همه خود را در دریا افکندند و فرعون نمیخواست
که بدریا درآید مرکب او را میبرد قوله تعالی حَتّٰى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا آنکه چون دریافت او را
غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت بروجه الجا و یأس که ایمان آوردم و بگرویدم
أَنَّهُ بآنکه شان اینست که لَا إِلٰهَ إِلَّا الَّذِي نیست هیچ معبودی مستحق عبودیت مگر آن خدائی که
بدعوت موسی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من
از جمله گردن نهادگانم حکم او را در مدارک آورده که فرعون این معنی را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص
که بر قبول آن میداشت و بجهت فوت وقت که آن بیرون رفتن زمان تکلیف بود مقبول نشد چه در وقت تکلیف مرةً واحدةً
کافی باشد و بعد از آن که فرعون این سخن گفت حق تعالی فرمود و صحیح آنست که جبرئیل پاره گل برداشت و بر دهن
فرعون زد و گفت بروجه انکار ایمان او که آلْآنَ آیا اکنون که اختیار نمانده ایمان می آری وَقَدْ
عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنیدی و
بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در تفسیر ابو الفتوح و مجمع و غیرهما مذکور است که در اول حال که حق تعالی موسی را
امر کرد که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون برد موسی ایشان را ازین صورت خبر داد و ایشان حلی و جواهر قبطیان را
بهانه آنکه عروسی داریم بستدند و در شب برخواستند و از شهر بیرون آمدند حق تعالی شب را دراز کرد و خواب بر
قبطیان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافتند و بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر از هفتاد ساله
و بیست ساله و آن شب در اکثر سرای قبطیان دو کودک و سه کودک مردند و بجهت مشغولی بدفن و عزا کس پی نبرد جهت
و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب درآمد بخفتند روز دیگر برخواستند و انتظار بنی اسرائیل میکشیدند تا بر عادت خود
بیایند و هر یک بخدمتی که نام زد ایشانست مشغول شوند کسی پیدا نشد متعجب شدند و در سراهای ایشان رفتند
هیچکس را از ایشان نیافتند فرعون را ازین صورت مطلع ساختند برآشفت و همه لشکر خود را جمع کرد با ششصد هزار
از پی ایشان برگرفت و روان شد و از محمد بن کعب روایتست که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود غیر از رنگهای
دیگر و آن جماعت از خواص فرعون بودند چه شعار فرعون آن بود که جامه سیاه پوشیدی و بر اسب سیاه نشستی و این
صد هزار مرد با جامهای سیاه و سپرهای سیاه و رایتهای سیاه بودند چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند
مقدمه لشکر فرعون که هفتصد هزار مرد بودند در عقب خود مشاهده کردند هر یکی بر اسپی تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه

بدست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند ای موسی چاره این امر چیست از پیش دریای عمیق خونخوار و از پس لشکر بیشمار اگر
در دریا رویم غرق شویم و اگر توقف کنیم کشته شویم موسی فرمود که كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ پس حق تعالی بموسی علیه السلام
وحی فرستاد که عصا را بر دریا زن موسی چون عصا را بر دریا زد دوازده راه خشک از دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل
هر سبطی براهی فرو شدند چون پاره راه برفتند و گفتند خبر از بنی اعمام خود نداریم مبادا که غرق شده باشند حق تعالی فرمان
داد تا آبها طاق شده ایشان یکدیگر را مشاهده کردند چون ساقه لشکر موسی بدریا رفت مقدمه لشکر فرعون بکنار
دریا رسید فرعون دریا را دید طاق شده و راههای خشک دران پدید آمده بترسید و دانست که آن آیات خداست
لشکر گفتند ما نیز فرو رویم فرعون تعلل میکرد و جرأت نمینمود جبرئیل بر مادیانی نشسته در پیش اسب نر فرعون راند و
در دریا رفت اسب فرعون سرکشی کرده پی مادیان جبرئیل گرفت فرعون هر چند سر او را میکشید فرمان نمیبرد تا آنکه
بدریا فرو شد لشکریان چه دیدند که فرعون بدریا فرو رفت همه یکبار بدریا فرو رفتند و در مدارک و تبیان و غیره
از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بصورت مردی بدیوان مظالم فرعون آمده گفت من از راه دور آمده ام
بجهت مسئله که از تو استفسار کنم پس رقعه باین مضمون بفرعون داد که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد در میان
مال و نعمت خواجه خود و بتربیت او از بسیار ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت او پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کند
و فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوای او نوشت که میگوید ابو العاص ولید مصعب که سزای بنده
که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که در دریا او را غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت
و از مجلس او بیرون آمد درین محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان مینمود جبرئیل آن خط بوی نموده گفت
این خط تست گفت آری فرمود که هم بفتوای تو این عمل کرده اند فَالْيَوْمَ پس امروز که هنگام نزول عذابست بر
جزای کفران تو نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ میرهانیم تن ترا از فرو شدن در آب یعنی قوم ترا در [illegible]
اریم و بدن ترا در روی آب بر آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون
هلاک نشده دمبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما درآید حق تعالی بدن فرعون را بر
روی آب آورد با زرهی از طلا که در بر داشت و بدن او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح
بدیدند که بر روی دریا موج میزد تا او را بساحل انداخت پس تسلی یافتند و در زاد المسیر آورده که بقایای قوم فرعون
که در مصر بودند غرق شدن فرعون را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحرین بصید مرغ مشغول است
حق تعالی وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار انداز تا مصریان ببینند پس دریا او را بزمین بلند افکند چنانکه همه کس

اورا دیدند پس جبرئیل اورا کفت که امروز می اندازیم ترا در تلی بلند از زمین لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً
تا باشی برای کسی که از پس تو باشد نشانه که بتو عبرت گیرد و داند که مملوک مقهور دور است از دعوی مالکیت و قاهریت و عارف
شود بآنکه بنده که خود را از غرقه شدن در کرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند
وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ و بدرستی که بسیاری از مردمان از آیات قدرت
ما بیخبر اند نه دران فکری میکنند و نه ازان عبرتی میگیرند علی بن ابراهیم بن هاشم باسناد خود از صادق ع روایت
کرده که هرگاه که جبرئیل نزد حضرت پیغمبر صلی الله می آمد اندوهناک و غمگین میبود و از حین غرق شدن فرعون
این غم و اندوه داشت تا هنگامی که این آیه را به پیغمبر صلی الله آورد خندان و مسرور شد حضرت از او پرسید که ای
جبرئیل هرگز بزمین نیامدی که مسرور بوده باشی بلکه دایم اثر اندوه و غم بر تو ظاهر بود مگر این نوبت که ترا فرحناک
و خندان می بینیم جواب داد که ای محمد در حینی که فرعون غرق میشد گفت آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ
بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ من پاره گل سیاه در دهن او زدم و گفتم آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
بعد ازان ازین کار خایف شدم که مبادا مرضی الهی و فرمان پادشاهی نبوده باشد و رحمت الهی او را دریافته پس پیوسته
این اندوه داشتم تا که حق تعالی مرا امر کرد که بتو رسانم آنچه بفرعون گفته بودم دانستم که رضای الهی بآن تعلق گرفته بود
پس بسبب این مسرور گشتم و اثر آن اندوه و اندیشه از من دفع شد بعد ازان بیان حال بنی اسرائیل میکند پس از غرق شدن
او و لشکریان و میفرماید که وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بدرستی که جای دادیم فرزندان یعقوب را
بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جایی بخیر و شایسته چنانکه سزا و صدق وعده ما بود و آن بیت
المقدس بود و سایر ولایات شام وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی دادیم ایشان را از چیزهای پاکیزه و لذیذ
فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس اختلاف کردند در امر دین تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت
و احکام آن و ایشان آنرا خواندند و دانستند و دران اختلاف کردند بتاویل و قرار گفته اند که مراد بعلم حضرت رسالتست ص
زیرا که آنحضرت معلوم بود نزد ایشان بنعوت و صفات و چون مبعوث شد اختلاف کردند در تصدیق او و اکثر
ایشان باو کافر شدند إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بدرستی که پروردگار تو حکم میکند میان
ایشان در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه بودند که از روی عناد دران خلاف
میکردند در حکم توریت یا امر پیغمبر و حکم او و دران روز میان ایشان تمیز محق باشد از مبطل و نجات مؤمنان و تعذیب
کافران بعد ازان در بیان صحت محمد صلی الله میفرماید که فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

پس اگر هستی تو در شک و گمان بر سبیل فرض و تقدیر از آنچه ما فرستادیم بر تو از قصص فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكَ پس بپرس از آنکه میخوانند کتاب را مراد جنس کتاب است پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محقق است نزد
ایشان و ثابت در کتب ایشان مراد تحقیق اینست و گواه خواستن بآنچه در کتاب مقدم است و اشعار بر آنکه قرآن مصدق
آنچیزیست که دران کتب است نه آنکه مراد امکان وقوع شک باشد از آنحضرت و لهذا فرموده که لا اشك و لا اسئل
یعنی در حقیقت این شکی ندارم و نمیپرسم و گویند خطاب بحضرتست و مراد امتست و در زاد المسیر گفته که این معنی نفی است
یعنی تو در شک نیستی از ما برای یادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب مانند قول ابراهیم که وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي لَقَدْ
جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ بدرستی که آمد بتو بیان درست و راست از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک آورندگان و صحیح اقوال آنست که در امثال این صورت خطاب متوجه حضرتست اما
مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظست از شک و شبهات در آنچه بروی منزل شده و ازین قبیلست این
خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ و مباش از کسانی که تکذیب کردند مر آیتهای
خدای که قرآنست فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس باشی از تکذیب کنندگان از زیان کاران و گویند که امثال این
از برای آنست که کفار قطع طمع کنند از آنکه حضرت بایشان میل کند إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
بدرستی که آنانکه واجب شده است بر ایشان سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان بر کفر میرند
و با در دوزخ مخلد باشند ملایکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه اینست که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ فی النار و لا اُبالی
یعنی پر میسازم دوزخ را از آدمیان و جنیان و هیچ ازان باک ندارم و بر تقدیر میفرماید که علم ازلی تعلق
گرفته بعدم ایمان ایشان پس ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند پس ای محمد دل در ایمان ایشان مبند که تصدیق نکنند
وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ و اگرچه آید بدیشان هر آیتی که اقتراح میکنند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
تا به بینند عذابی دردناک را که نازل شده بایشانست و بعد از نزول این عذاب ایمان ایشان نفع نرساند چنانچه قوم فرعون
و سایر ام ماضیه را سودی نداشت و چون حق سبحانه بیان فرمود که ایمان فرعون قبول نشد نزد معاینه عذاب در عقب آن
قبول ایمان قوم یونس میکند قبل از نزول عذاب و میفرماید که فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ پس چرا نبودند اهل دهی از دههای
عاصیه آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ ایمان آوردند قبل از معاینه عذاب تا سود رسانید اهل آن ده را
ایمان ایشان و عذاب از ایشان رفع شود لیکن قوم یونس لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده علامه عذاب

کشفنا عنهم عذاب الخزی برداشتیم و بردیم از ایشان عذاب رسوایی فی الحیوة الدنیا ومتعناهم
الی حین در زندگانی دنیا و برخوردار کردانیدیم ایشان را تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و در تبیان گفته که
اکثر نحویان برآنند که لولا اینجا مانند هلا است و الا استثنا متصل یعنی نبود اهل دهها که در حین نزول عذاب ایمان
آوردن ایشان نفع بایشان رسانیده مگر قوم یونس که چون بعد از مشاهده علامات عذاب ایمان آوردند ما
رفع عذاب کردیم از ایشان و ممتع ساختیم ایشان را بحیوة دنیا تا حین اجل ایشان و شبهه نیست که ایمان قوم یونس از سبیل اخلاص
و اختیار بوده نه بروجه اجبار چه ایشان قبل از نزول عذاب ایمان آوردند وقتی که علامتی از علامات آن را دیدند پس مثل
ایشان مثل مریض است که در مرض خود توبه کند و امید عافیت داشته باشد و از موت ترسد و مجمل این قصه بروایات صحیحه آنست
که یونس را حق تعالی جل و علا باهل نینوی فرستاد و مدتی ایشان را بخدای دعوت کرد ایشان اباکردند و ایمان نیاوردند و یونس را رنجانیدند
یونس شکایت ایشان بخدای کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را
خبر ده که امروز تا سه روز دیگر اگر ایمان نیارند عذاب بایشان فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته
در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیم که زمان موعود بود در رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره
از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک بفرمان اله سموم دوزخ بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و باد و شرارهای آتش گرد
شهر نینوی فرو گرفت چون قوم یونس بامداد برخاستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس
راست گفته روی بپادشاه خود نهادند و چاره این امر از و طلب کردند و او مردی فاضل بود فرمود که یونس را بطلبید اگرچه
یونس را طلب کردند نیافتند پادشاه گفت اگر یونس برفت خدای که ما را باو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا و طلب من
یونس را جهت آن بود تا بوی ایمان آریم شاید عذاب از ما رفع شود اکنون که رفته است بیایید تا جمله بصحرا رویم و بعجز و شکستگی
و گریه و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که بر ما رحم کند پس رو و پا برهنه شده پلاس در پوشیدند و رعایا و لشکر نیز بهمین
صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند و کودکان را از مادر جدا کردند و چهار
پایان و ستوران را بهمین دستور و یکبار نیتها خالص کرده آواز برداشتند که بار خدایا ایمان آوردیم بانچه یونس بما آورد و از اول ذی الحجه
تا دهم محرم الحرام برین وجه مینالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و در دمندی و بیچارگی بعرض میرسانیدند
و بزبان حال مضمون این مقال میگفتند   چاره ما ساز که بی یاوریم   گر تو برانی بکه رو آوریم   بی طربیم از همه سازنده
جز تو نداریم نوازنده   پیش تو گر بی سر و پا آمدیم   هم بامید تو خدا آمدیم   پادشاه روی بر خاک نهاد و گفت
خداوندا ما خواستیم تا یونس را در رفع این عذاب و دفع این عقاب وسیله سازیم اکنون او بشومی گناه ما از میان بیرون رفته

بدرگاه

بدرگاه تو آمده‌ایم و خود را بتو تسلیم کردیم و بصدق تمام بوحدانیت تو گرویدیم خدایا برحمت و وسعت جود و بقدرت و جاه و منزلت یونس
در درگاه تو که این عذاب را از ما باز داری قومی میگفتند خدایا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان را بجز دید آزاد
کنید ما بندگان توایم بکرم عمیم خود آزاد فرما جماعتی دیگر مینالیدند که خداوندا یونس ما را خبر داده بود که تو که خداوند
مائی فرموده که بیچارگان و درماندگان را دستگیری کنم بفضل و کرم خود ما را دستگیر بعضی بعرض میرسانیدند که ای پروردگار
ما یونس از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند از و درگذرید خدایا بگناه بسیار بر خود ستم کرده‌ایم از ما عفو فرما گروهی دیگر
بدینگونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که آفریدگار و پروردگار من گفته است که سایلان را از در مرانید و محروم مسازید
ما سایلان بیچیزیم و بدرگاه تو آورده‌ایم ما را از در مران و محروم مساز پس صدق نیت ایشان بار آن داشت که حتی که بر یکدیگر
دشمنی داشتند رد آن کردند تا آنکه مردی سنگی از مال غیری برداشته بود و بدیوار خانه خود زیر پای نهاده بود برکند و بصاحبش
رسانید پیری در میان ایشان بود از بقیه علمای ایشان گفت چون ایمان آوردید این کلمات بر زبان رانید
که یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما رفع شود
ایشان بخدای با این کلمات بخواندند عذاب برحمت بدل شد و هر گاه دعای کسانی که عمر خود در اسراف کفر کرده
باشند باین کلمات مستجاب شود پس بلا شبهه اگر بنده مؤمن این نامهای او سبحانه را بخواند حاجات دین و دنیای او باجابت
مقرون گردد القصه روز چهلم که جمعه بود و عاشورا اثر مناجات و دلسوزی ایشان ظهور نموده برات نجات از
دیوان قاضی الحاجات نوشته شده و ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد و یونس بجهت
ترک ذنبی که از و صادر شده بود که آن بیرون رفتن او بود از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس
شد روز چهلم او را از دهن خود بکنار دریا انداخت در زیر درخت کدوئی که حق تعالی در کنار دریا رویانیده
بود قرار گرفت تا قوت یافته شده وحی الهی در رسید که بمیان قوم خود رو که بجهت ایمان آوردن ایشان عذاب
از ایشان مرتفع شده جویای تو اند یونس بمیان قوم آمد پادشاه و سایر رعایا از مقدم او خوشحال شده در ملازمت
او بطاعت و عبادت عز شانه میگذرانیدند تا برحمت الهی واصل و کامل شدند و تفصیل این مبحث در سوره والصافات
سمت می یابد انشاء الله تعالی آورده اند که حضرت رسالت صلی الله بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود و چون
ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه دل آنحضرت می نشست حق تعالی آیه فرستاد که ولو شاء ربک لآمن
من فی الارض کلهم جمیعا و اگر خواستی پروردگار تو که باجبار مردمان ایمان آرند هر آینه
ایمان آوردندی بروجه الجا و اضطرار بدون اختیار هر که در زمینست همه ایشان افانت تکره الناس

حتی یکونوا مؤمنین آیا تو اکراه میکنی مردمان را تا گروندگان یعنی که مردمان را بر ایمان داری چه این
در تحت قدرت تو نیست و خدای که باین قادر است نیز باکراه و اجبار بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمتست و تکلیف
وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله و نباشد و نشاید هیچ تن را آنکه ایمان آرد مگر بتوفیق
و لطف خدای که آن عطای تمکین و آلات نصب ادلهٔ عقلیه و نقلیه است اما عقول خود را بکار بسته و تفکر در آیات قدرت او
نموده ایمان آرند و گویند اذن بمعنی علم است یعنی هیچکس ایمان نمی آرد مگر که علم حق تعالی بآن تعلق گرفته و در ازل
دانسته که او باختیار خود ایمان آرد ویجعل الرجس و میگردانیم عذاب و لعنت و غضب خود را و قهر و عقوبت
خود را علی الذین لا یعقلون بر آنانکه تعقل نمیکنند در آیات قدرت او تا بشرف ایمان رسند و حکم میکنیم
بنجات کافران قل انظروا بگو ای محمد مشرکان را که از تو آیات معترحه طلب میکنند که بنگرید بچشم سر با ملاحظه
کنید بدیدهٔ سر که بصیرتست ماذا فی السموات والارض چه چیز است در آسمانها از عجایب فطرت و در
زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی وما تغنی الآیات والنذر
و دفع نمیکنند دیدن حجتها و استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون
از گروهی که نخواهند گروید و بر کفر خواهند مرد فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین پس چشم
نمیدارند این مشرکان مگر ایامی را یعنی وقعهای را مانند وقعهای آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش
از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا انی معکم
من المنتظرین بگو پس انتظار برید عذابی را که بر شما نازل خواهد شد بدرستی که من با شما از منتظران هلاک
شمام ثم ننجی رسلنا والذین آمنوا پس برهانیدیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب بمکذبان ایشان
فرود آمد و نجات دادیم آنان را که گرویده بودند بدیشان کذلک همچنانکه نجات دادیم رسولان و متابعان ایشان را
حقا علینا ننج المؤمنین وعده درست و راست است از ما که بوقت هلاک نجات میدهیم گرویدگان را
که محمد است و اتباع او قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی بگو ای مردمان مراد
اهل مکه اند اگر هستید شما در گمان و شک از صحت دین من که بیان میکنم از برای شما فلا اعبد الذین
تعبدون من دون الله پس نمی پرستیم آنرا که شما میپرستید بجز از خدای از بتان و ملائکه و عزیر و مسیح
ولکن اعبد الله الذی یتوفاکم ولیکن پرستش میکنم خدای را آن خدایی که میمیراند شما را
برای جزای کردار شما در روز شمار وامرت ان اکون من المؤمنین و مامور شده ام بآنکه باشم

ازگرویدگان

از گرویدگان باحکام الهی وان اقم وجهک للدین و دیگر امر کرده اند مرا بآنکه راست گردان روی خود را برای
دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام گردان و همگی خود را مصروف دار بکشیدن بار نبوت و امر شریعت
و یا در نماز خود را مستقبل قبله گردان که آن شعار دین اسلام است حنیفا در حالتی که آن دین مایلست
از همه ادیان باطله بدین اسلام و یا در حالتی که تو مایلی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن من المشرکین
و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه بغیر حضرتست و همچنین است آنکه میفرماید ولا تدع من دون
الله ما لا ینفعک و مخوان بجز از خدای آن چیزی را که سود نکند ترا خواندن و پرستیدن
آن ولا یضرک و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن آن فان فعلت فانک اذا من الظالمین
پس اگر کنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را و بپرستی آنرا پس بدرستی که تو آنهنگام باشی از ستمکاران بنفس خود باند اختن خود را
در مهلکه و عقوبت وان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای بتو مرضی و شدتی و فقری فلا
کاشف له الا هو پس هیچ چیز بازدارنده نیست آنرا مگر او که الله است وان یردک بخیر
فلا راد لفضله و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر آن
فضل او را یصیب به من یشاء من عباده میرساند فضل را بآنکه خواهد از بندگان خود بر
وفق مصلحت و حکمت وهو الغفور و اوست آمرزنده پس از غفران معصیت ناامید مشوید الرحیم
مهربانست پس بطاعت امیدوار رحمت او باشید بعد از آن ختم سوره میکند بموعظهٔ حسنه جهت تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله
و میفرماید که قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم بگو ای مردمان بدرستی که آمد بشما پیغمبری
بحق و یا کلامی درست و راست و یا دین اسلام از نزد پروردگار شما فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه
پس هر که راه یافت بایمان و متابعت نمود پس جز این نیست که راه یافته میشود برای نفس خود یعنی منفعت او عاید بدوست
ومن ضل فانما یضل علیها و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب و عناد پس جز این نیست
که گمراه میشود بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروست وما انا علیکم بوکیل و نیستم من بر شما نگاهبان
که امر من بشما باز گذاشته باشد و بر من واجب و لازم باشد که اصلاح و فساد شما کنم و شما را باختیار مهتدی گردانم
و یا نگه دارم شما را در منع عذاب از شما چه من بشری ام مثل شما و بر من همین تبلیغ است و آنرا رسانیدم نزد مساطی این
آیه بآیهٔ السیف منسوخ است واتبع ما یوحی الیک و پیروی کن ای محمد آن چیزی را که وحی کرده میشود
بسوی تو بامتثال و تبلیغ واصبر حتی یحکم الله و صبر کن بر دعوت و بر ایذای که بتو رسد از ایشان قوم تکلیفی

در زمان وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و جزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین
حکم کنندگان زیرا که ممکن نیست در حکم او خطا و میل و ستم بجهت اطلاع او بر سرایر و ضمایر چنانکه مطلع است بر ظواهر و محتاج
به بیّنه و گواه ندارد و حاکمان دیگر بر سرایر حال مطلع نیستند و بظواهر حکم میکنند

سورة هود علیه السلام مائة و عشرون آیة

ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلعم روایت کرده که هر که سوره هود بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق بنوح و هود و صالح و
شعیب و لوط و ابرهیم و موسی علیه السلام کرده و هر که تکذیب ایشان کرده ده حسنه برای او بنویسد و روز قیامت
از سعدا باشد و حسن از ابو جعفر روایت کرده که هر که در جمعه سوره هود بخواند حق تعالی ورا در روز قیامت در
زمره پیغمبران مبعوث گرداند و حساب او را آسان کند و در ان روز هیچکس گناه او عارف نشود و ابو جحیفه روایت
کرده که پیغمبر را گفتند یا رسول الله پیری زود در تو اثر کرد گفت شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ وَأَخَوَاتُهَا الْحَاقَّةُ وَالْوَاقِعَةُ
وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وَهَلْ أَتَاكَ یعنی سوره هود و حاقه و واقعه و عم و هل اتیک مرا پیر ساخت چه درین سوره
حکم کرد که وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ یعنی مستقیم باش بران وجهی که بآن امر کرده شده و در ان سورهای دیگر بحث
کرده از اهاویل و شداید روز قیامت و مبعث مایکره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر بمذهب اکثر و اشهر بمعنی انا الله اری است یعنی منم خدایی که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را
و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتملست بر وعد و وعید كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ
این کتابیست که صفت او اینکه استوار کرده شده است آیتهای او بحجتهای روشن و یا منتظم گشته بنظمی محکم چون بنای
مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه و یا
مفصل و مبین شده و نازل گشته در و آنچه بندگان بدان محتاجند از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار مِنْ لَدُنْ
حَكِيمٍ خَبِيرٍ از نزدیک خداوند حکم کننده و بغایت دانا و آگاه و انزال آن أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
بجهت آنست که تا نپرستید مگر خدای را که معبود بحقیقت و خداوند مطلق إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ
بدرستی که من شما را از جانب او سبحانه بیم کننده ام بعقوبت شرک و طغیان و مژده دهنده بمثوبت بر توحید
و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و دیگر انزال قرآن بجهت آنست که آمرزش طلبید از پروردگار خود
برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید و باز گردید از معاصی باطاعت و امتثال او و بعد استغفار کنید

از شرک

از شرک و بعد از ان بوسیله طاعت رجوع نمایید باو سبحانه يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری دهد شما را
برخورداری نیکو یعنی عمر دراز و ارزانی دارد تمام و فراخی حال معیشت گذرانید در منت صحت و وسعت روزی إِلَى
أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است یعنی پیش از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال
هلاک نکند وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ و تا بدهد خدای هر خداوند فضل را در دین ثواب و جزای
فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او و عبد الله
عباس گفته که هر که او یک سیئه کند یک سیئه برای او بنویسند و هر که یک حسنه کند ده حسنه بنویسند و اگر بران سیئه
که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص وی را بماند و اگر نه یک حسنه مقابل یک سیئه برود و نه حسنه دیگر بماند
ابن عباس فرموده که هر که را حسنات بر سیئاتش بیفزاید ببهشت رود و هر که را سیئات بر حسناتش بیفزاید بدوزخ شود
و هر که را حسنات و سیئاتش برابر باشد از اهل اعراف باشد و مدتی آنجا بماند و بعد از ان ببهشت رود وَإِنْ
تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا از متابعت من فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ
كَبِيرٍ پس بدرستی که من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ که قیامتست و گفته اند شدت و مشقت که کفار کشیده اند
از قحطی تا حدی که مرده را و مردار را میخوردند إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ بسوی جزای خداست بازگشت شما
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی از ثواب دادن و عقوبت کردن تواناست پس قادر باشد
بر تعذیب شما آورده اند که جمعی مشرکان بی باک عداوت حضرت رسالت صلی الله میورزیدند و بجهت مصلحت زمان
آنرا می پوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردهها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را
فراهم گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق تعالی آیه فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ
بدانید بدرستی که در می نوردند و فراهم میگیرند سینهای خود را در کفر و دو تو میکنند آنرا بر عداوت حبیب من و یا روی
از حق گردانیده میل کنند بکفر مراد آنست که دشمنی پیغمبر را در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پنهان
دارند از خدای سر خود را و رسول و مؤمنان را بدان مطلع نگردانند عیاشی باسناد خود از ابو جعفر علیه السلام روایت
کرده که جابر بن عبد الله گفت که چون مشرکان رسول را دیدندی از غایت نفاق سر در پیش افکندندی جامه در سر
کشیدندی و روی پوشیدندی تا پیغمبر را نه بینند و پیغمبر ایشان را نه بیند حق تعالی فرمود که ایشان منعطف
میشوند بر کفر و نفاق و عداوت پیغمبر تا آنرا از خدا بپوشانند أَلَا حِينَ بدانید که آنهنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ در کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ خدای میداند

الجزء الثانی عشر

آنچه در سینها پنهان میکنند و میدانند آنچه آشکار میکنند بزبانها و سرّ و علانیهٔ ایشان نسبت بعلم او یکسانست پس چگونه مخفی میکنند
بر او آنچه نیز پسندند که آشکارا شود انّه علیمٌ بذات الصّدور بدرستی که او سبحانه داناست باسراری که در سینهاست
وما من دابّةٍ فی الارض نیست هیچ جنبنده در زمین از جمیع حیوانات الّا علی اللّه رزقها
مگر که بر خداست روزی دادن آن یعنی بر وی واجبست که روزی ایشان رساند و اگر ترک آن کند خلاف حکمت او
باشد و او حکیمست بخلاف حکمت کار نمیکند ویعلم مستقرّها ومستودعها و میداند قرارگاه
حیوانات را در حین حیات و زندگی و آرامگاه او را بعد از ممات در کشاف گفته که مستقر مسکن و ماوای حیوانات است
از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان بعد از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کلٌّ فی کتابٍ مبین
همه آنچه یاد کرده شد از دوابّ و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مسطورست در کتابی روشن که لوح محفوظ است وهو
الّذی خلق السّموات والارض فی ستّة ایّام و اوست آن خداوندی که آفرید آسمانها و زمینها و آنچه در وست در شش روز
از ایّام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخر آن جمعه با آنکه قادر بود که در یک لحظه همه را ایجاد کند امّا بجهت تعلیم بندگان تا در
کارها تعجیل نکنند و بتأنی خلق فرمود وکان عرشه علی الماء و بود عرش او پیش از آفریدن زمین و آسمان
عرش او بر آب یعنی قبل از خلق سموات و ارض در زیر عرش مخلوقی نبود مگر آب و گویند که عرش بر آب بود و آب بر باد
در بعضی تفاسیر آمده که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست اجزاء او آب شد پس
باد را آفرید و آب را بر بالای آن بداشت و عرش را بر زبر آن جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد
اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را جلّت عظمته و تقدّست قدرته از ضمیره نقلست که عرش مانند کشتی بر بالای آب میرفت بعد از آن
لوح و قلم و فرشته خلق فرمود و آن فرشته را امر کرد تا جمیع کائنات که موجود خواهد شد در لوح نوشت بعد از آن
آن فرشته هزار سال تسبیح او سبحانه میکرد آنگاه جمیع موجودات را آفرید لیبلوکم ایّکم احسن عملا
تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر گردد در عالم عیان که کدام از شما نیکوترست از روی
عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که بیشتر است مراد آنست که تا ظاهر گردد که کیست که بتدبر و تفکر عالم میشود بذات
و قدرت و علم او در طاعت و عبادت او میکوشد و کیست که بجهت عدم تفکر بکفر اصرار میکند و مرتکب عمل خیر نمیشود
ولئن قلت انّکم مبعوثون من بعد الموت و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را که بدرستی که شما برانگیخته
شدگانید از مرگ برای مجازات عمل نیک و بد لیقولنّ الّذین کفروا ان هذا الّا سحرٌ
مبین هر آینه گویند آنانکه نگرویده‌اند نیست این سخن که در باب بعث میگویند مانند سحر آشکارا در بطلان یا در فریب

همچنانکه

همچنانکه سحر فریبست و باطل و حقیقتی ندارد این سخن تو نیز که در باب بعث میگویی حقیقتی ندارد و فریب و باطل است ولئن
اخّرنا عنهم العذاب الی امّةٍ معدودةٍ و اگر تأخیر کنیم از ایشان عذاب استیصال را
که وعده داده‌ایم تا بجماعتی از اوقات یعنی ببعضی از اجزای وقت شمرده شده که منتهی شده آن هنگام عذاب
نازل سازیم لیقولنّ ما یحبسه هر آینه گویند از روی استهزا چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول
و وقوع از ابو عبد الله جعفر علیه السلام مرویست که مراد بامّت اصحاب مهدی اند که سیصد و سیزده تن باشند بعدد اصحاب
بدر که در یک ساعت نزد آنحضرت جمع شوند یعنی کفار ایمان نیارند و بوعده عذاب استهزا کنند تا آنکه بدست
مهدی و اصحاب او مستأصل شوند الا یوم یأتیهم بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان
که روز بدرست یا حین ظهور مهدی علیه السلام لیس مصروفا عنهم نباشد عذاب باز داشته
شده از ایشان یعنی چون وقت آن در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد وحاق بهم ما کانوا
به یستهزءون و احاطه کرده خواهد بدیشان آنچه بودند که از روی جهل و فرط ضلالت بدان استهزا میکردند
و بوقوع آن تعجیل مینمودند ولئن اذقنا الانسان منّا رحمةً و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را
از نزد خود نعمتی که دریابد لذت آنرا ثمّ نزعناها منه پس باز ستانیم آنرا از وی انّه لیؤسٌ
کفورٌ بدرستی که او بسیار نا امیدست از فضل الهی از جهت بیصبری و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی بسیار
ناسپاس در نعمت گذشته یعنی آدمی پیوسته ناسپاس و نا امیدست و این هر دو صفت را از دست نمیدهد
ولئن اذقناه نعماء بعد ضرّاء مسّته و اگر بچشانیم او را بر وجه مصلحت نیکویی چون صحت
و توانگری پس از سختی که باو رسیده باشد چون فقر و بیماری لیقولنّ ذهب السّیّئات عنّی
هر آینه گوید برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بدی می‌آمد دور شد از من انّه لفرحٌ
فخورٌ بدرستی که آدمی هر آینه شادمانست بنعمت و مغرور بآن نازنده و فخر کننده بر مردمان و فخر و
فرح او را غافل ساخته از شکر نعمت آن الّا الّذین صبروا وعملوا الصّالحات مگر آنانکه
شکیبایی نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند و کردند عملهای نیکو یعنی باداء وسیلهٔ واجبات
از معتقدات و وظایف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت و رجا اولئک لهم مغفرةٌ واجرٌ کبیرٌ
آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوفند مر ایشانراست آمرزش گناهان و مزد بزرگ که نعیم جنانست و کمال تقرب حضرت
منان آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کائنات صلی الله میکردند و کلام

کریم قرآنی استهزا مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا فرشته را بتصدیق تو نفرستادند
حضرت رسالت صلی الله از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان دلتنگ میشد حق تعالی برای تحریص آنحضرت
بر ادای رسالت و عدم مبالات او براو و انکار ایشان فرمود که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا
يُوحَىٰ إِلَيْكَ پس شاید که ترک کننده باشی مراد نهی است یعنی ترک مکن برخی از آنچه وحی کرده
شده است بتو یعنی از آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه و عیب ایشان بجهت مخالفت رد ایشان
و استهزای ایشان بآن وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ و تنگست باظهار آن سینهٔ تو أَن يَقُولُوا
لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ از ترس آنکه گویند چرا فرستاده نشده است برو گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب
آن تابع او شوند همچنانکه فعل پادشاهانست أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامد با او فرشته بجهت گواهی بر نبوت
او یعنی بسبب این مقالات از ادای رسالت باز ممان و باکی از گفتار اینان مدار إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ
بدرستی که تو بیم کننده و بر تو همین انذار است و تو در ان تقصیر منمای پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ و خدای بر همه چیزها نگاهدار یا کارگذار کسیست که کار خود را باو بازگذارد و نگا
دارنده آنکه خود دید و بسیار دین تو کل بدو کن و از گفت و شنود هر چه سود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
بلکه میگویند کافران که محمد بر بافته است آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُلْ فَأْتُوا
بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ بگو پس بیارید ده سوره مانند قرآن در کمال بلاغت و حسن نظم بر بافته
شده از نزد شما یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود بر میتوان بافت و بمن این گمان میبرید که من از خود میسازم شما فصحای
عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادرتر بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و عادات
بر انشا و اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ و بخوانید از برای معاونت
بر معارضه هر که را توانید بجز از خدای که رسید راست گویان که این کلام بر بافته شده است و چون ایشان
از معارضه از عشر سوره عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ و چون باین نیز اتیان نکردند عجز ایشان
بر همه کس ظاهر شد فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند شما را ای مومنان در آنچه گفتند از آوردن
سوره مثل قرآن و متعرض جواب آن نشدند فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ پس بدانید که آنچه فرو
فرستاده شده است بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاصهٔ اوست و کسی دیگر بران قادر نیست و آن علمست که بمصالح بندگان
و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَأَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ و بدانید که نیست معبودی بسزا مگر او که عالم است بآنچه

غیر او

غیر او نداند و قادر است بآنچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ پس آیا هستید شما ثابتان بر اسلام یعنی چون اعجاز
قرآن نزد شما محقق شد پس بر اسلام ثابت باشید مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا هر که باشد
از پستی همت خواهد در زندگانی دنیا و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود
یا نصاری و یا مطلق مردمان یعنی هر که از مردمان اعمال حسنه را وسیلهٔ حطام دنیا و زینت او گرداننده باشد
بثواب اخروی نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا بتمام بدهیم بایشان جزای کردارهای ایشان در دنیا از صحت
و ریاست و فراخی و روزی و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی
ایشان را از مزد دنیوی چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ آن گروه
آنانند که نباشد مر ایشان را در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا و تباه گشت آنچه
کردند در دنیا چه ثواب متفرع است بر اخلاص و ایشان اخلاص عمل نکردند بلکه از برای غرضی دیگر بآن اقدام کرده اند که
ریاست یا حب ریاست و امثال آن وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و ناچیز است در نفس الامر آنچه بودند که میکردند
از ریا و غیر آن از حضرت رسالت صلی الله ماثور است که چون روز قیامت باشد و خلایق را در زمین قیامت بدارند
حق تعالی خلقان را بجلوه تجلی خواند و همه بندگان بر زانو افتاده باشند اول گروهی که نزد خدا برند سه کس باشند مردی باشد
که حفظ قرآن کرده باشد و شخصی که او را در راه خدا کشته باشند و کسی که بذل مال کرده باشد صاحب قرآن را گوید که من
ترا توفیق دادم تا قرآن آموختی و یاد گرفتی گوید بلی الحمد خداوند و مولای من حق تعالی گوید چه کردی بآن گوید
بارخدایا آن را در نماز شب قرائت کردم و در میان شب خواندم حق تعالی گوید بلی چنین است اما برای من نکردی بلکه
قصد تو آن بود که مردمان گویند فلان قاریست و قرآن خوب میخواند ترا امروز بر من حقی نیست و مزد تو همان ثنای
مردمان بود پس صاحب مال را گوید که ترا مال بسیار دادم بآن چه کردی گوید بارخدایا نفقه کردم و صدقه دادم
گوید بلی چنین است و لیکن قصد تو بآن این بود که مردمان گویند که فلان مرد سخیست پس ترا امروز نصیبی نباشد و
شهید را گوید که نه من ترا قوت و شجاعت دادم گوید بلی بجهت آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد تو
در جهاد آن بود که مردمان گویند که فلان مرد شجاعست ترا بهره از ان مدح نصیبی نیست پس بفرماید تا هر سه را بدوزخ
برند أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ آیا پس هر که باشد بر برهانی روشن از پروردگار خود که او را دلالت
کند بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ و از پی در آید آن برهان او را که دلیل عقلیست گواهی از خدای که
بصحت آن گواهی دهد که آن قرآنست برابر باشد آن کس با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه اخلاص و ثواب کند گفته اند

که صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمنی مخلص و شاهد پیغمبر است یا خدا و بینه پیغمبر است و تابع او و شاهد جبرئیل یا فرشته
که حافظ او بوده و یا صورت و شمایل پیغمبر صلی الله که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او
مشاهده نمودی و بروایت متواتره از موافق و مخالف مراد بصاحب بینه رسول الله صلعم و بشاهد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و ثعلبی که امام اصحاب حدیث و از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده باسناد از کلبی از ابو صالح از عبد الله
عباس و حبیب یاسر نیز از زاذان روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بحق خدایی که در زمین دانه
شکافد و در رحم صورت نگارد که اگر برای من بالشی نهند و مرا بران نشانند حکم کنم اهل توریه بتوریه و میان اهل
انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن و هیچ مردی نیست از قریش الا که من میدانم آیتی در شان او
نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتیست یا دوزخی مردی برپای خواست و گفت آیت تو کدامست فرمود که افمن
کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه بینه رسول خداست که حجت روشن است از نزد خدای تعالی و شاهد
منم که از ویم و تابع ویم و نیز یعقوب بن جعفر بن سلیمان که از طریق اهل سنت است روایت میکند از پدرش و
پدرش از پدر خود علی بن عبد الله از ابن عباس که مراد از بینه رسول خداست و مراد از شاهد منه علی بن ابی طالبست و حافظ
ابو نعیم اصفهانی نیز در حلیة الاولیا آورده که مراد از یتلوه شاهد منه علی بن ابی طالبست و بر لبیب فطن مخفی
نیست که آنکسی که خدای تعالی او را شاهد پیغمبر خود کرداند و بمعاونت و مساعدت او مطالب رسالت و نبوت را اثبات
نماید او بمزیت فضیلت و بکمال شرف متصف است پس برتست که در مسالک انصاف قدم خود را استوار داری
و اقتدا باهل بیت مصطفی نمایی و دیده دل را بحب شاه اولیا بگشایی و منصب امامت و سریر خلافت را باو احق و
اولی دانی و او را پیشوا و امام و مولی و معتدای خود خوانی زیرا که ظواهر آیات قرآنی و اخبار نبوی دالست
بر آنکه خلافت با والصق و امامت باو الیق است فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله بعد از ان در صفت
توریه که شاهد است بر حقیقت قرآن و پیغمبر آخر الزمان میفرماید که و من قبله کتاب موسی و پیش
از قرآن یا پیغمبر کتاب موسی علیه السلام یعنی توریه که مصدق قرآن و پیغمبر انست و بشارت دهنده بان
اماما در حالتی که آن توریت پیشوا بود مر اهل دین را و رحمة و سبب بخشایش و واسطه نص الهی در دنیا
و آخرت اولئک یؤمنون به آن گروه که بر بینه اند از جانب خدای میگروند بقرآن یا محمد و من
یکفر به من الاحزاب و هر کاه که کافر شود بقرآن یا محمد از گروه یعنی اهل ملل متفرقه از یهود و نصاری
و مشرکان که متفق اند بر عداوت پیغمبر صلی الله فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله الیه مآله

فلا تک فی مریة منه پس مباش در گمان از مین موعد یا از قرآن خطاب بحضرت است و مراد امت اند انه الحق من
ربک بدرستی که این موعد یا قرآن وعده درست و راستست از نزد پروردگار تو و لکن اکثر الناس
لا یؤمنون و لیکن بیشترین مردمان منکر و ند با آن و تصدیق آن نمیکنند بجهت قلت نظر و تدبر از فرط عناد
و جحود و استکبار و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از آنکه افترا کند
و بربندد بر خدای دروغ را یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای او اولئک یعرضون علی ربهم
آن گروه مفتریان عرض کرده خواهند شد در موقف بر پروردگار خود یعنی که در موقف عرض حبس ایشان کنند و عرض
ایمان کنند بر ایشان و یقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای
هر امتی و یا اعضا و جوارح ایشان و یا ائمه معصومین که بر اعمال خود گواهی دهند هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم
این گروه آنانند که از فرط عناد و جحود دروغ گفتند بر پروردگار خود بفرا گرفتن شریک و ولد الا لعنة الله علی
الظالمین بدانید که لعنت خدای بر ستمکارانست یعنی کافران الذین یصدون عن سبیل الله
آنانکه از فرط عناد باز میدارند مردمان از راه خدای یعنی از دین اسلام که طریق موصلت برحمت بی غایت او و یبغونها
عوجا و وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از حق و سلوک و یا طلب آن میکنند تا ایشان از ان راه
برگردند و هم بالآخرة هم کافرون و حال آنکه ایشان بسرای ایشانند نا گرویدگان
اولئک لم یکونوا معجزین فی الارض آن گروه کافران نیستند عاجز کنندگان مر خدای را
از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و ما کان لهم من دون الله من اولیاء و نیست
مر ایشان از انجا از خدای بهیچ وجه دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارند لیکن تاخیر عقاب ایشان کرده تا روز
قیامت عذاب ایشان سخت تر و پاینده تر باشد یضاعف لهم العذاب افزوده شود برای ایشان
عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت گمراه شدن و گمراه کردانیدن ما کانوا یستطیعون السمع و ما
کانوا یبصرون و نیست نبودند مر ایشان را که در دنیا توانستندی شنیدن حق را چه از شنیدن آن کر بودند
یعنی خود را کور و کر گردانیده از دیدن و شنیدن آیات مراد آنست که بر وجه تدبر و تامل نظر در آیات نکردند تا بدان مهتدی
شوند پس گویا کور و کر بودند از ان اولئک الذین خسروا انفسهم آن گروه آنانند که در بازار معامله
زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد و ضل عنهم ما کانوا یفترون
و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه پس غیر از حسرت و ندامت چیزی

ایشانرا باقی نماند بقوله لا جرم انهم فی الآخرة بی شک و شبهه ایشان در سرای هم الاخسرون ایشان
زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتانرا بر پرستش خدای بحق برگزیده و متاع فانی دنیارا بر نعیم عقبی اختیار کردند و بعد
از ذکر عذاب ایشان بیان ابرار و ثواب ایشان میکند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات بدرستی که
آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته از ادای فرایض و مندوبات و اخبتوا الی
ربهم و آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود و خضوع و خشوع کرده اند برای خدای اولئک اصحاب الجنة
هم فیها خالدون آنان ملازمان بهشتند ایشان در بهشت دایم و باقی اند مثل الفریقین کالاعمی
والاصم صفت دو گروه که مومن و کافرند مانند کور کر ند از شنیدن و دیدن حق مراد کفارند والبصیر
والسمیع هل یستویان مثلا و مانند بینا و شنوا آن که صفت مومنانست آیا برابرند این دو فریق از روی
صفت یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرند بدین مثلها و تامل نمیکنند در ان اعمی آنست که حق را
باطل و باطل را حق بیند و پیروی آن کند و بصیر باطل را باطل بیند و از ان اجتناب کند و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان
عمل کند و باطل را باطل شنود و از ان حذر کند و بدانکه ذکر حق تعالی ذکر وعد و وعید و ترغیب و ترهیب نمود در عقب
آن بیان اخبار نموده جهت تاکید آن و تخریب باخلقان و تسلیه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه ابتدا بقصه نوح کرد که شیخ
الانبیاست و ایذا و آزار او از پیغمبران دیگر بیشتر بوده و عذاب امت او فضیحتر فرموده که و لقد ارسلنا
نوحا الی قومه و بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا انی لکم نذیر مبین بدرستی
که من شمارا بیم کننده ام هویدا یا روشن کننده موجبات عذاب و وجه خلاصی ازان و بیان کننده ام ان لا تعبدوا
الا الله آنرا که نپرستید مگر خدایرا که پرستش او نمایید انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم بدرستی که
من میترسم بر شما عذاب روزی که عذاب او بسیار با درد و الم است فقال الملأ الذین کفروا من قومه
پس گفتند اشراف و روسا آنکه بودند که نگرویدند از قوم نوح ما نریک الا بشرا مثلنا نمی بینیم ترا مگر آدمی مثل ما
یعنی فریقی که ترا باشد که سبب تخصیص تو بود و برما واجب گرداند طاعت تو از تو نمی بینیم ایشان نظر بصورت کردند و از معنی
غافل شده گمان بردند که رسول باید که از جنس ایشان نباشد و بجهت این تعجب کرده گفتند که ای نوح نیستی مگر مانند ما در اکل
و شرب و نکاح و غیر آن از اموری که بشر بدان محتاجست و آن پس ترا چه فریقی بر ما باشد تا موجب اختصاص نبوت بود و تو نه
با و ما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا و ما نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرو
مایگان و خسیسان ما اند بادی الرای در ظاهر یعنی تو بمان آورده نی آنکه تفکر و تامل کنند در کار تو و حقیت و بطلان

ایشان بر تو ظاهر شود یا آنکه هر که در متابعان تو نگرد صفت ذالت در ایشان مشاهده کند و یا آنکه چون اتباع از نعم دنیویه
فانیه اعراض کرده دست ازان باز داشته بودند و همه خود در اصرف کرده بودند بطاعت و عبادت که سرمایه نعیم باقیه
اخرویه است و بجهت این بفقر و فاقه سلوک میکردند قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم متابعان ترا مگر اراذل و ما نری
لکم علینا من فضل و نمی بینیم شمارا یعنی ترا و پیروان ترا بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا و شرف
و حسب که بدان متابعت شما باید کرد و ادعای نبوت تو باید نمود بل نظنکم کاذبین بلکه گمان میبریم شمارا
دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قال یا قوم ارایتم ان کنت علی
بینة من ربی گفت نوح ای قوم من مرا خبر دهید که حجتی هویدا و دلیلی روشن و آشکارا از نزد پروردگار
من که بر صحت من گواهی دهد و اتانی رحمة من عنده و داده باشد خدای بخشایشی از نزد یک
خود که نبوتست یا بینه و معجزه بران فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم و تشدید میم خوانده
یعنی پوشیده گردانیده شود حجت بر شما بجهت قلت تدبر شما در ان محلص معنی آنست که اگر گمان شما چنانست که من کاذبم
پس چگوئید اگر من خلاف پندار شما باشم و بر حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق من نکنید بسبب آن
از غایت عناد و انکار پس حال شما چگونه باشد انلزمکموها که اگر الزام کنیم شمارا قبول آن و باکراه و جبار بشمارا
بران داریم مراد نفی است یعنی الزام نکنیم شمارا بر راه راست و انتم لها کارهون و حال آنکه شما آن حجت را
کاره و ناخواهند گانید چه اکراه و جبار منافی تکلیف است پس بر من همین تبلیغ است و اظهار معجزه بر وفق آن و یا
قوم لا اسئلکم علیه مالا و ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی که مزد کار من باشد تا
بر شما گران آید اگر ادا کنید یا بر من شاق نماید اگر ابا نمایید ان اجری الا علی الله نیست مزد من مگر بر خدای
که آن ثواب آخرتست آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای نوح اراذل از مسجد خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم
چه نشستن با این گروه اراذل موجب ننگ و عار میشود همچنانکه کفار زمان خاتم الانبیا نیز همین میگفتند نوح در جواب
ایشان فرمود که و ما انا بطارد الذین امنوا و نیستم من رانندهٔ آنها از نزد خود که گرویده اند بخدا و پیغمبر او
انهم ملاقوا ربهم بدرستی که ایشان بملاقات کننده و رسنده اند بجزای پروردگار خود پس چگونه
ایشانرا برانم و لکنی اریکم قوما تجهلون و لیکن می بینم شمارا گروهی که نمیدانید قدر ایشانرا و یا
قوم من ینصرنی من الله و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و نفع کند از عذاب و انتقام خدای ان
طردتهم افلا تذکرون اگر برانم ایشانرا که با این مشابه درجه اند نزد خدا آیا در نمی یابید و اندیشه نمیکنید

تا بدین کی راندن از مجلس ناصوابست و عین خطا گفتند تو این صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند
و بباطن مخالف تواند نوح فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ و نمیگویم شما را که نزد یک منست
خزینهای علم خدای وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیگویم من که میدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه نظر من بظاهرست
پس هر که قایل میشود بوحدانیت خدا و نبوت من او را مؤمن میدانم و حکم بایمان او میکنم وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ
و نمیگویم که من فرشته ام تا شما گویید مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ و نمیگویم من مر آنان را
که بخوردی در ایشان مینگرد چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میگویید لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا که نخواهد
داد خدای ایشان را نیکویی چه آنچه حق تعالی برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ خدای دانا تر است بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص اگر من حکم باسلام ایشان کنم
در ظاهر إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستی که آنهنگام که باشم من از ستمکاران چه انبیا را حکم بظاهرست قَالُوا
يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا گفتند قوم نوح ای نوح بدرستی که با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا
پس بسیار کردی جدال را با ما و آزاد از پس بسیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب و عقاب اگر هستی از راست گویان در
دعوی نبوت و وعید خود چه مناظره تو بر ما تاثیری نمیکند قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ گفت نوح که خبر نیست
که بیارد خدای آن را بشما اگر خواهد در دنیا یا آخرت یعنی آوردن آن بدست من نیست در هر وقتی که مشیت و اراده او
تعلق گیرد بفعل آید و از آن متقدم و متاخر نشود وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را
از تعذیب و شما را با آنکه در دفع عذاب او کوشید یا بگریزید وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ
لَكُمْ و سود نمیدهد شما را نصیحت کردن من اگر خواهم نصیحت کنم شما را إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ اگر هست
خدای که خواهد شما را اغوا و خایب کرده اند یعنی اگر خدای بجهت فرط عناد شما هلاک شما را خواسته باشد پس اگر من خواهم
که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند بشما هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اوست آفریدگار شما و متصرف
امور شما بر وفق ارادت و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر کردار خود جزا خواهید یافت ایشان ازین کلام متنبه نشدند
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه گفتند که بر می بندد و بر می بافد نوح وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قُلْ إِنِ
افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي بگو ایشان را اگر بر بافته ام من وحی را پس بر منست وبال گناه کردن من وَأَنَا
بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ و من بیزارم از گناهی که میکنند وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ
و وحی کرده شد بسوی نوح آنکه ایمان نخواهند آورد از گروه تو إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

[illegible] فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

مگر آنکس

مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهگین مباش بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس کمر جهد در بند
وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا و بساز کشتی را نگاه داشت ما و کمال حفظ و رعایت ما و بوحی کردن ما بتو
در ساختن آن که بچه طریق بسازد ابن عباس فرموده که نوح نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بساز
چو سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و خطاب مکن با من در باره آنانکه ستم کردند
یعنی از من درخواه مکن در دفع عذاب ایشان إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی
حکم کرده ایم بغرق شدن ایشان و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که حق تعالی اراده هلاک قوم نوح فرمود
رحمهای تو امان ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال و از ایشان هیچ فرزندی در وجود نیامد و در خبر آمده که نوح چون کشتی
طلبید از خدای فرمان در رسید که تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت رسید هیچ فرزندی از قوم او
متولد نشد درین مدت اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان از متابعت آبا کردند از قبول دعوت نوح پس نوح علیه السلام
بساختن کشتی مشغول شد وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و بود که میساخت کشتی و هر که بر و
بگذشتندی مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ گروه مهتران از قوم او استهزا کردند بر وجه نوح
کشتی را در بیابان میساخت دور از آب ایشان بر وجه سخریت گفتندی که ای نوح کشتی میسازی آب کو و بعضی طعنه
زدندی که اول نبی بودی و آخر نجار شدی قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ گفت
نوح اگر سخریت میکنند با ما پس بدرستی که ما استهزا خواهیم کرد بر شما در حین غرق شما در دنیا و سوختن شما در عقبی بر وجه شماتت
نه بطریق سفاهت كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانکه شما امروز سخریت میکنید با ما در ساختن کشتی از حضرت رسالت صلی الله
مرویست که نوح در میان قوم هزار سال کم پنجاه سال مکث فرمود و درین مدت قوم را بخدا دعوت میکرد و در آخر کار درختی
بنشاند و چون بزرگ گشت و تناور شد بفرمان خدا آن را ببرید و از وی کشتی میساخت مردمان بر و میگذشتند میگفتند
نوح خانه میسازد برای زمستان تا از سرما متاذی نشود دیگری میگفت تابستان خانه میسازد شخصی دیگر گفت انبار خانه بنا
کرده و جمعی دیگر میگفتند این مرد دیوانه است که بر زمین خشک کشتی میسازد و نوح فرمود که فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ پس زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذابی که او را رسوا کرداند اندر
دنیا که غرقست وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ و فرود آید بدو عذابی دایم در آخرت که حرقست از ابن
عباس نقلست که نوح کشتی را مدت ده سال از چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست
و عرض آن پنجاه ذرع و بقولی ششصد و ارتفاع آن سی ذرع و بقولی سی و آن را سه طبقه مرتب کردانید و قیر بمالید و بحکم الهی

زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد طیور را در طبقهٔ علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان که از اهل ایمان بودند با امتعه و اغذیه در طبقهٔ
وسطی متمرکز فرمود که هر یک در جایی قرار گیرند و مرویست که او سبحانه نوح را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتیست که
از تنوری که حوا ساخته بود آب بر جوشد تو با قوم خود در کشتی نشین و نوح منتظر این حالت بود **حَتّٰى إِذَا جَاءَ**
أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ تا وقتی که آمد عذاب بامر ما و بر جوشید از آن تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا
از آن نان پختی و میراث بنوح رسیده بود و آن تنور میسوخت که آب ناگاه از میان آن تنور بر جوشید و مفضل بن
عمر از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که این تنور در خانهٔ عجوزهٔ مؤمنه بود در جانب راست مسجد کوفه من گفتم یا ابن رسول الله
مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای انبیاست و در شب معراج که حضرت رسالت صلی الله آنجا رسید جبرئیل او را
گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که مسجد پدرت آدم پس حضرت فرود آمد و در آنجا نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل بامر
ملک جلیل او را بآسمان برد و ابو عبیده حذری از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای
بهشت یک نماز در آن برابر هفتاد نماز است در غیر آن و هفتاد هزار پیغمبر در آن نماز گذارده اند و در آن روز آب از تنور
بر جوشید و نوح کشتی را تراشیده القصه چون علامات عذاب طوفان ناز[ل] شد **قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ**
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ گفتیم نوح را که بردار در آن کشتی از هر نر و ماده که نفع از ایشان متصور باشد دو تا نسل هر نوع
حیوان تا بآن هر دو حاصل شود و منقطع نگردند **وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ** و نیز در آر اهل خود را
در کشتی و ایشان زن او و پسران و زنان ایشان بودند مگر آنکه کسی پیشی گرفته است بر و گفتار ما یعنی علم ازلی
باهلاک او تعلق گرفته و حکم بغرق شدن آن صادر گشته مراد کنعانست و داعله که پسر و زن نوح بودند که کافر بودند
وَمَنْ آمَنَ و نیز بردار در کشتی هر کس ایمان آورده از غیر اهل تو **وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ**
و ایمان نیاورده بودند با نوح مگر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود و سه پسر او حام و یافث و سام و
زنان ایشان و هفتاد و نه تن دیگر از اهل ایمان و با نوح هشتاد تن بودند پس ایشان از کشتی آورد و سر پوشی
که ترتیب داده بود و بر بالای کشتی پوشیده و با پسران خود گفت که با زنان خود در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت
کرده با زن مقاربت کرد نوح دعا کرد و گفت بار خدایا نطفهٔ او را متغیر گردان حق تعالی نطفهٔ او را در رحم زنش
سیاه گردانید فرزندی که از وی بوجود آمد سیاه بود و نسل او همه سیاه بودند و همهٔ اهل هند و حبشه از اولاد اویند و
عرب و روم و فارس و اصناف عجم و لد سام اند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج ولد یافث است حاصل که چون
آب از زمین جوشیدن گرفت و از آسمان بلا فرود آمدن آغاز کرد حق تعالی خطاب کرد بنوح که **وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا**

وگفت

وگفت ای نوح با قوم خود سوار شوید در کشتی و او را مرکوب خود سازید در حالتی که گوئید **بِسْمِ اللَّهِ** بنام خدای
یعنی نام خدا برید **مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا** در وقت راندن کشتی و هنگام باز داشتن آن و گویند معنی آنست
که بنام خدا است رفتن و ایستادن کشتی چه در خبر آمده که چون خواستند که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی
که ساکن شود بسم الله گفتندی ساکن شدی پس نوح ایشان را وجه تعلیم تسمیه داد و گفت حق تعالی که بگو با ایشان **إِنَّ**
رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که پروردگار من هر آینه آمرزندهٔ مؤمنانست مهربان بر ایشان که از بلای طوفان
ایشان را نجات میدهد **وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ** و کشتی میبرد ایشان را در میان موجها که از غایت
عظمت **كَالْجِبَالِ** مانند کوهها بودند یعنی در حین طوفان هر موجه از آن مانند کوه بود در بلندی و بزرگی و مشهور
آنست که کشتی نوح از بالای همه کوههای بلند پانزده گز و بروایتی چهل گز بر آمده بود و تا یکسال کشتی بر روی آب سیر
میکرد **وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ** و آواز داد نوح مر پسر خود را کنعان **وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ** و او بر کرانه
کشتی دور ایستاده و پدر او را مسلمان میدانست پس در اول طوفان از روی شفقت باو گفت **يَا بُنَيَّ ارْكَبْ**
مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ای پسر من سوار شو در کشتی و مباش با کافران تا غرق نشوی و مرویست که آن
پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی و نزد بعضی آنست که نوح میدانست
که او کافر است پس او را گفت ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش در کیش ایشان تا غرق نشوی **قَالَ**
گفت در جواب پدر که **سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ** زود باشد که باز گردم و پناه برم بسوی کوهی که از غایت بلندی
يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگهدارد مرا از غرق شدن در آب **قَالَ** گفت نوح **لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ** نگاه دارنده
نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی **مِنْ أَمْرِ اللَّهِ** از عذاب خدای **إِلَّا مَنْ رَحِمَ** مگر کسی که می
بخشد یعنی خدای که می بخشد و بخشایش عادت اوست در اثنای این گفتگوی میان پدر و پسر امتداد یافت **وَحَالَ**
بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ و حایل شد میان پدر و پسر موج طوفان پس گشت از جملهٔ غرق شدگان
ابو الفتوح آورده است که ارباب حدیث گفته اند که این گفتگوی میان پدر و پسر مدت چهل روز بود که آب از زمین بر می آمد
و از آسمان فرو میریخت همه در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز آن هر دو آب بهم رسیدند کنعان غرق شد و همه
عالم آب گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز بر گذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی زمین نماند و چون قضیهٔ
طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شد ندا امر الهی در رسید **وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ** و گفته شد یعنی
حق تعالی گفت بملایکه که ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون داده **وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ** و ای آسمان

بازگیر آبی را که فرو میگذاری کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ وگذارده شد کاری که حق تعالی بدان متعلق بود
از هلاک کفار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وقرار گرفت کشتی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا
دهم محرم و نزد بعضی آنست که مدت طوفان شش ماه بود و نوح ع در دهم رجب بکشتی نشست و در دهم محرم فرود آمد وَقِيلَ
بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وگفته شد دوری و هلاکت باد مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را وَنَادَى
نُوحٌ رَبَّهُ وبخواند نوح پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي پس گفت ای پروردگار من بدرستی
که پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ
وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و بدرستی که وعده تو راستست و تو بهترین حکم کنندگانی و یا حکمت تو بیشتر از حکمت حکماست
حکمت درین چیست گفته اند که نوح از کفر پسر خبر نداشت که اگر خبر داشتی این سؤال نکردی زیرا که حق تعالی باو گفته بود
که وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سؤال کرد قَالَ گفت حق تعالی يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ
ای نوح بدرستی که نبود او از اهل تو یعنی از اهل دین تو بود إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ بدرستی
که او خداوند کرداری بود نه نیک و ناشایسته پس مپرس از حق مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست ترا بآن
خبر دانشی یعنی چیزی که علم بصلاح و فساد آن نداری از من مطلب و آن عدم علم او بود بصواب و فساد هلاک کنعان
مراد نهی تنزیهست إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ بدرستی که من پند میدهم ترا با شی از غافلان و نادانان
از آنکه ندب در ترک این سؤالست و اولی عدم آن قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ گفت نوح ای
پروردگار من بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین از آنکه میپرسیم از تو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ آنچیزی را که نباشد
مرا بآن دانائی یعنی بجز از سؤال از آنکه مستلزم ترک ندبست پس سبیل انقطاع بسوی او سبحانه و غایت خضوع گفت که وَإِلَّا
تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي و اگر نیامرزی مرا و نبخشایی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیان کاران
در نقص ثواب که از ممر ترک اولی سانح شده باشد و بعد از ذکر عتاب بر ترک ندب مرهم راحت بر جراحت عتاب وی نهاده
فرمود که قِيلَ يَا نُوحُ وگفته شد یعنی حق تعالی یا ملکی از و گفت ای نوح اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا فرود
آی از کشتی بسلامت حال که از حضرت ما با سلامتی یا تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکتها بر تو یا زیادتیها
در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح ع و سه پسر او را عقب نماند و تمام
نسب اهل عالم بدین کس منتهی میشود و سام پدر عرب و فارس است و یافث پدر ترکان و حام پدر هندیان وَعَلَىٰ
أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ و برکت بر گروهی چند از آنها که با تواند یا از آنهایی که ناشی شوید از جمعی که با تواند یعنی مؤمنان

تا روز قیامت وَأُمَمٌ و از آنها که با تواند امتی چند یعنی از ذریت ایشان امی ناشی خواهد شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد
که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی معیشت ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ پس رسد ایشان را
از جانب ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفارند و گویند مراد قوم هود و لوط و صالح و شعیب اند مراد بآنچه عذاب
بر ایشان نازل شد در وسیط آورده از قرظی که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخلست
درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلست درین تمتع و عذاب قیامت تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ
این قصه نوح که مذکور شد از خبرهای غیبست که بواسطه جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی
مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا نبودی که بدانی آنرا نه تو و نه گروه تو که قریش اند
پیش ازین وقت که وحی کردیم بتو درین تنبیه است بر آنکه آنحضرت این قصه را از کسی تعلیم نگرفته بود چه او بغیر ایشان مختلط
نشده بود و ایشان با وجود کثرت آنرا نشنیده بودند پس چگونه آنرا از کسی فرا گرفته باشد فَاصْبِرْ پس شکیبایی
کن بر تبلیغ رسالت و اذیت قوم همچنانکه حضرت نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی
که سرانجام نیکو در دنیا بظفر و در آخرت بفوز کرامت پرهیزکاران راست که بپرهیزند از شرک و معاصی بعد از ان قصه قوم هود در
قوم نوح عطف کرده فرمود که وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا یعنی فرستادیم قوم عاد را برادر نسبی ایشان که هود
بود قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
نیست شما را معبودی بجز او و شما مر او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ نیستید شما
مگر افترا کنندگان بر خدای بر اتخاذ شریک يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ای قوم من نمیخواهم از شما بر تبلیغ
رسالت مزدی همه رسولان قوم خود را از بی طمعی قوم خود خبر داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت و
موعظه وقتی فایده میدهد که بطمع فاسد آلوده نباشد از نجت فرمود که إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي
فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ نیست مزد من مگر بر آنکس که محض قدرت بیافرید مرا آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار
نمیفرمایید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید مرویست که چون عادیان دعوت هود را قبول نکردند حق تعالی
بشامت آن سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و چون اصحاب زراعت بودند و دشمنان
نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع دشمنان بفرزندان محتاج شدند هود علیه السلام فرمود که
وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خود بوسیله ایمان
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس بازگردید بدو از پرستش غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا تا بفرستد از آسمان

بر مزروعات شما بارانی پیاپی و پیوسته وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ و بیفزاید و زیاده کند قوتی با قوت شما یعنی
فرزندان دهد شما را تا مدد ایشان بر دفع دشمنان قادر شوید وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ و از من برگردید
و اعراض مکنید از پیغام الهی در حالتی که مصر باشید بر گناهان از مجاهد معاویه روایتست که حسن بن علی علیه السلام
گفتم من مردی ام و مرا مال بسیار است و فرزندی ندارم چیزی تعلیم من فرما که حق تعالی ببرکت آن مرا فرزندی دهد
فرمود که استغفار بسیار کن آن مرد همیشه استغفار کردی در روزی بودی که هفتصد بار استغفار از و صادر شدی حق تعالی
وی را ده پسر داد این خبر بمعاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این را از کجا گفتی مرد بعد از ملاقات با آنحضرت
منشأ این از وی پرسید فرمود که نشنیده که حق تعالی در قصه هود میفرماید که وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ و در قصه نوح وَيُمْدِدْكُمْ
بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ القصه چون قوم این نصیحت را از هود شنیدند قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ گفتند
ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو هود با آنکه معجزات بدیشان نموده بود اما ایشان بجهت
بسیاری عناد آن را حجابی میگرفتند و انکار مینمودند همچنانکه پیغمبر ما را میگفتند که لولا علیه آیة من ربه وَمَا نَحْنُ
بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ و نیستیم ترک کنندگان عبادت خدایان خود از گفتار تو همین که گویی
خدا را پرستید و ترک آلهه خود گیرید وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ و نیستیم ترا گروندگان بآنچه میگویی إِن
نَّقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ نمیگوییم ما در شان تو مگر آنکه رسانیده اند بتو برخی از خدایان ما برنجی
و گزندی و علتی مراد جنونست یعنی چون تو مذمت آلهه ما میکنی و دشنام میدهی ایشان ترا دیوانه ساخته اند
و بجهت این سخنانی که بطریق غفلت از تو شنوده میشود قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا گفت
هود بدرستی که من گواه میگیرم خدا را و شما نیز گواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ مِن دُونِهِ بر آنکه من
بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید فَكِيدُونِي جَمِيعًا
پس کید کنید بمن همه یعنی مجتمع شوید بر کید رسانیدن مراد آنست که شما و خدایان شما در هلاک من اتفاق کنید ثُمَّ
لَا تُنظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید بلکه هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باکی از آن ندارم و بحمایت عصمت الهی از
مضرت شما نه اندیشم و این جمله معجزات هود علیه السلام بود که تن تنها در برابر جمعی کثیر از جباران اهل سطوة و شوکت که همه
بخون او تشنه بودند اینهمه مبالغه فرمود که جمع شوید و اتفاق نمایید در هلاک من بی مهلت سعی نمایید و ایشان
با وجود شدت و اختیار آزار رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و چون هود علیه السلام بکرم الهی وثوق
تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم بدرستی که من توکل کردم بر خدای که پروردگار من

پروردگار

و پروردگار شماست و همه خود را با و باز گذاشتم مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا هیچ جنبنده نیست
مگر که خدای فرا گیرنده است موی پیشانی او را این تمثیلست برای مالکیت و قادریت او سبحانه بر جمیع و تصرف آن در آنها
بهر وجه که خواهد یعنی اوست قادر و مالک و غالب بر همه إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بدرستی که پروردگار
من بر طریق عدلست هیچ متوکلی نزد او ضایع نمیشود و هیچ ظالمی از وقت نمیگریزد فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر بر
گردید و اعراض کنید از این نصیحت و بر فعل زشت خود ثابت و راسخ باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ
إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ پس بدرستی که رسانیدم بشما آنچیزی را که فروفرستاده
شده بودم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول توبه نکردید حق تعالی شما را هلاک
کند وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید حق را یعنی چیزی باعراض شما از من و اباء از قبول
دعوت إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ بدرستی که پروردگار من بر همه چیزی نگهبانست یعنی اقوال و افعال
همه را آگاه میباشد و جزا میدهد و هیچ چیز از و فوت نمیشود و چون قوم هود بدین سخنان پند پذیر نشدند حکم ربانی
بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و هنگامی که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا
هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نجات دادیم هود را و آنکسانی را که گرویده بودند با و و ایشان چهار هزار مرد بودند
که همه را با هود از میان کفار بیرون برده برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِّنَّا ببخشش از ما یعنی باعطای لطف و توفیق که وسیله
اهتدای ایشان شد و بجهت آن از عذاب رهیدند وَنَجَّيْنَاهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ و نجات دادیم
ایشان را از عذابی درشت و غلیظ و آن سموم دوزخ بود که باندرون بینی کفار در آمده و از مقعد آنها بیرون شده
اعضای ایشان را پاره پاره ساخته و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانید وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
این قبیله عادیانست که انکار کردند و کافر شدند بآیتهای پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند
در فرستادگان او یعنی نه هود را و نه پیغمبران دیگر را تصدیق کردند در وقتی که هود ایشان را بتصدیق رسولان
میفرموده وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ و پیروی کردند فرمان هر گردن کشی ستیزه کاری را یعنی عاصی شدند
در کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آن را که ایشان را بکفر و ضلال میخواندند از رؤسای کفره و
أُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً و از پی در آمده شدند درین سرای دوری از رحمت که هلاکتست
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت لعنت در پی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ بدانید که
قبیله عاد کافر شدند بپروردگار خود أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ بدانید که دوریست مر عادیان را یعنی از رحمت دور شدند

کروه عاد وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان در نسب که صالح بود قَالَ کفت صالح
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ای کروه من بپرستید خدای را بوحدانیت او بکروید
نیست شما را معبودی بجز از وی هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ و آفرید شما را از زمین یعنی آدم را که پدر
شماست و مواد شما را که نطفهاست از زمین خلق فرمود و پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و زندگانی داد
و بقا بخشید شما را در زمین و دران شما را عمر دراز داد مرویست که سال عمر هر یک از قوم ثمود ارسیده تا هزار بود
یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل خوب ساختید و انهار کندید و اشجار نشانید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس
آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید با وی بپرستش او و نه از عبادت
غیر او إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ بدرستی که آفریدگار من نزدیکست بامیدواران برحمت اجابت کننده
داعیان بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قوم کفتند که ای صالح بدرستی
که تو بودی در میان ما امید داشته شده یعنی بتو امیدها داشتیم که در باب خیر و صلاح و رسیدن منافع ما از قبل تو قَبْلَ
هَٰذَا پیش ازین که دعوی پیغمبری کنی یعنی چون نشانه رشد در حین حال تو میدیدیم امید داشتیم که ترا پادشاه
خود کردانیم یا بتو امید داشتیم که بدین ما درآیی حالا بدین سخن که میگویی امید ما از تو بریده شد بر سبیل انکار کفتند أَتَنْهَانَا
أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آیا ما را نهی میکنی از آنکه می پرستیم آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند
وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ و بتحقیق که ما در شکیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید و ترک
پرستش اصنام شکی در تهمت افکننده یعنی کمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را پریشان
و شوریده میکرداند بیقین که پدران ما هرگز بر ضلالت و جهالت نبوده اند پس این سخن تو موجب تردد نفس است
و تزلزل آن و مستدعی انتفا و آرامش و یقین ماست قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي
کفت صالح ای کروه من خبر دهید مرا که اگر باشم بر حجتی روشن از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً
و داده باشد مرا از نزدیک خود پیغمبری که لازم رحمت و بسعه اوست فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ
پس کیست که یاری کند و باز دارد از عذاب خدای اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت و منع شما از شرک آوردن
فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ پس نمیشانی افزایید مرا جز نسبت دادن زیانکاری بمن و ابطال و تضییع
شما آنچه حق تعالی بمن داده بنبوت و بخواندن شما مرا بدین ملت پدران خود آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال
بسیار طلب معجزه کردند چنانچه در سوره اعراف کذشت و بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلع

ایشان

ایشان بود صالح بر ایشان حجت کرفت و دران باب نصیحت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ و کفت ای
کروه من این ناقه ایست که خدا بمحض قدرت خود خلق فرموده لَكُمْ آيَةً برای عبرت شما از ان
و حالتی که نشانه ایست بر کمال قدرت او فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ پس بکذارید
او را تا بخورد یعنی بچرد و آب آشامد در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع رساند مر شما را وَلَا
تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی آزاری که اگر بدی قصد او کنید فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ
پس فرا کیرد شما را عذابی نزدیک یعنی در عقب آزار او معذب کردید و مهلت نیابید مگر زمانی اندک که سه روز باشد
پس ناقه با ولد روزی همه آب ایشان را می آشامید و همان مقدار شیر بایشان میداد و روزی بر ایشان میکذاشت
و کرد چشمه میکشت ایشان در دفع ایشان بکوشیدند فَعَقَرُوهَا پی کردند آن ناقه را و تفصیل پی
کردن ناقه در سوره القمر بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمد سه بار بانک کرد
صالح دران وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس کفت که برخورید
و برخورداری کنید فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ در سرای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است و روز
شنبه عذاب بشما فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ این وعده ایست نه دروغ آورده
که روز چهارشنبه رویهای ایشان زرد شد و روز پنجشنبه سرخ کشت و روز جمعه سیاه شد و شنبه عذاب
نازل کشت فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آنهنکام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا رهانیدیم صالح را و آنانرا که با او بودند از مؤمنان برحمتی و بخششی از نزدیک
ما باعطای لطف و توفیق بود با ایشان که بسبب آن مهتدی شده از ان عذاب رهیدند وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ
و از رسوایی آن روز که هلاک قوم ثمود بود بصیحت و یا از عذاب روز قیامت إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ
بدرستی که پروردکار تو اوست توانا بر نجات مؤمنان غالب بر هلاک کافران وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ
و فرا کرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل است و در زاد المسیر آورده که دران سه روز
که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب
طالع شد و عذاب نیامد از منازل خود بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل بصورت اصلی خود پایش بر زمین
و سرش بر آسمان پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب پاها زرد و بالهای سبز و دندانهای سفید و پیشانی با جلا
و نورانی و رخساری برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید ثمود آن حال را مشاهده نمودند

روی بساکن خود نهادند و بقبو در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله همه یکبار مردند و زلزله در خانها سان
افتاده سقفها بر ایشان فرو د آمد فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس گشتند در سراهای بر زمین چفسیدگان
كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گوییا که هرگز نبوده اند دران سراها در وسیط آورده که خدای تعالی هلاک کرد بدان صیحه
آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و بیابان و کوهها مگر مردی که آنرا ابو رغال گفتندی از حضرت رسالت پرسیدند
که ابو رغال کیست فرمود پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ بدانید بدرستی که ثمود
انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ بدانید که دوراست از رحمت من مر قوم ثمود را
بعد از ان بیان قصه ابرهیم و لوط میفرماید که وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا و بدرستی که آمدند فرستادگان
ما نه فرشته یا دوازده یا هفت یا هشت و میاطی گوید سه فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بصورت جوانان ساده
روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى بسوی ابرهیم بمژده دادن بفرزند یا بهلاک قوم لوط آمده بودند
و میاطی آورده که جبرئیل بهلاکت قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد ابرهیم و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی
و بیرون آوردن ایشان از موتفکات القصه چون نزد خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو
سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابرهیم که جواب من سلام است بر شما ابرهیم ندانست که فرشتگانند فَمَا
لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ پس درنگ نکرد آنکه آورد گوساله بریان کرده بر سنگ پس خوان بگسترد و ایشانرا
بطعام خوردن اشاره کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند و در خبر است که در وقتی که این فرشتگان نزدیک ابرهیم
آمدند بصورتی زیبا که هیچ چشمی مانند آن ندیده بود با بوی خوش و خوی دلکش و گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی فرمود
چرا نخواهم پس ایشانرا پیش گرفت و در مهمان خانه بنشاند و ساره را گفت که مرا امروز مهمانان عزیز آمده اند که در همه عمر خود
از ایشان نیکوروی تر و نیکوخوی تر و خوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بساز گفت درین وقت طعامی
نیست و گوشت هم در خانه نیست که طعامی ازان توان پخت اما گوساله ایست که آنرا گنجی پروردم و دست و پای او را حنا بسته ام
و مهره در گردن او کرده از بس که او را دوست دارم ابرهیم بفرمود تا او را بکشتند و بریان کردند پس نزد ایشان آورد
ایشان دست نکشیدند فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ پس آنهنگام که دید ابرهیم دستهای ایشان را
که مطلقا نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بآن طعام دراز نمیکنند نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً
منکر شمرد آنرا و در دل آورد از ایشان ترسی چون دران زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نکردی
و چون ایشان طعام او نخوردند ترسید که مبادا دزدان باشند و ضرری بوی سانند فرشتگان احساس این معنی نموده

قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند ای ابرهیم مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده
بسوی گروه لوط تا ایشانرا عذاب کنیم و اینکه دست بطعام دراز نکنیم جهت آنست که ما از طعام مستغنی و بی نیازیم
و از شان ما طعام خوردن نیست وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ و زن ابرهیم ساره بنت هاران ایستاده بود
در پس پرده و سخن ملایکه می شنید یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستاده بود و بخدمت ایشان قیام مینمود چه ساره عمر یافته
بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فَضَحِكَتْ پس بخندید وجه فرح و سرور
او بسبب زوال خوف ابرهیم یا برای اهل فنا دو یا جهت نزول ملایکه بمنزل فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ پس بشارت
دادیم او را از زبان ملایکه بوجود فرزندی اسحق نام وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ و از پس اسحق یعقوب
تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابرهیم از هاجر پسری داشت
اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ
گفت ای عجب آیا من بزایم و حال آنکه من پیره زنم و دران وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا
و این شوهر منست در حالتی که پیرست صد و بیست ساله إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ بدرستی که این چیزی که میگویید
چیزی عجیب است تعجب وی از عادت بود نه بر وجه قدرت و ازین جهت قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
گفتند آیا شگفت میداری از کار خدای چه تعجب در آنکه او سبحانه از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان ان و پیر فرزند
بیرون آرد وَرَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بخشایش خدا و گنجها بر شماست ای
اهل بیت ابرهیم و از برکات طهی بر ایشان آن بود که اسباط و جمیع بنی اسرائیل از ابرهیم و ساره پیدا شدند و در مجمع
آورده که اینکه ساره را از اهل بیت ابرهیم کردانید دلالت میکند که زوجه مرد از اهل او باشد چه ساره دختر عم ابرهیم
بود جهت این او را از اهل البیت شمرد إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ بدرستی که خدای ستوده است باعطای نعم
بزرگوار است باظهار کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب مژده وقوع ولد از و علامتی و نشانه طلبید جبرئیل چوب
خشک در دست گرفت و آنرا در میان انگشتان خود در آورده فی الحال حرکت آمده سبز و خرم گشت فَلَمَّا
ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ پس آنهنگام که برفت و زایل شد از ابراهیم ترس و فزعی که داشت وَجَاءَتْهُ
الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ و آمد بوی بشارت ولد مجادله و مناقشه میکرد با فرستگان در شان
قوم لوط بانوجه که از روی استعلام کیفیت بر روی ایشان گفت که هلاک میکنید القریه را که درو صد مومن باشد
گفتند نه فرمود که اگر نود باشند گفت نه همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید بعد از آن تا به پنج تا بیکی ملائکه

گفتند در هر دهی که در وی یک مؤمن باشد ما را اهلاک کردن ایشان فرمان نیست ابرهیم فرمود نه لوط و دختران وی آنجااند فرشتگان گفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ بدرستی که ابرهیم ورا بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران بسیار آه کننده از گناهان بندگان و تا ورنده بر ایشان مُّنِيبٌ رجوع کننده بحضرت عزت و بجهت این دو صفت که موجب رقت قلب و فرط ترحم اوست با ملایکه مباحثه کرد با امید آنکه شاید که عذاب قوم در توقف افتد بلکه توبه کنند گفتند يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَآ إِنَّهُۥ قَدْ جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ ای ابرهیم روی بگردان و در گذر ازین جدال بدرستی که آمده است فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و او عالمست بحال ایشان در استحقاق عذاب وَإِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ بدرستی که آینده است بدیشان عذابی که باز گردیده نشود بجدال و دعا و غیر آن پس ملایکه ابرهیم را وداع کردند و روی بموتفکات نهادند و آن پنج شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بود چون بنزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن دهها بود و لوط در آنجا متوطن بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین خود زراعت میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروز مهمان توایم وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا و آنهنگام که آمدند فرشتگان ما بلوط سِيٓءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان یعنی آمدن با وی اندوهناک ساخت وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل شد بجهت ایشان ذرع بمعنی سینه است و تنگی سینه کنایت از بسیاری قبض خاطر و آن اندوه وی بجهت آن بود که ایشان را بارویهای خوش و صورتهای دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید و با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمانخانه خود نبرد وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و گفت این روزی سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت ببدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید پس لوط با ایشان گفت بشما رسیده است خبر اهل این شهر و کار بد ایشان گفتند نه کار ایشان چیست لوط را شرم آمد گفت گواهی میدهم که این قوم بدترین اهل عالمند جبرئیل میکائیل اشارت کرد که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن گفت و چون بشهر در آمد باز اعاده فرمود و چون بخانه در آمد دیگر باره ادا کرد چهار گواهی چون ادا کرد بعضی مردمان لوط را دیدند خبر بدیگران رسانیدند و گویند لوط ایشان را براهی بشهر در آورد که کسی ایشان را ندید مگر مردمان خبری وی زن لوط ایشان را بدید بالای بام بر آمد و مردمان را خبر داد که در سرای لوط مهمانانی آمده اند که هیچ چشمی جمال ایشان ندیده وَجَآءَهُۥ قَوْمُهُۥ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ و آمدند بلوط قوم او در حالتی که بشتاب دوانیده میشدند بسوی او یعنی شیطان

و هوای نفس ایشان را میدوانید بجانب لوط وَمِن قَبْلُ كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ و پیش ازین وقت بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و بر سر راهها نشستن برای استهزا و امثال آن از قبایح پس یکبار بدر خانه لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانان را از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده قَالَ يَٰقَوْمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِى هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ گفت لوط ای گروه من اینها دختران منند ایشان را بزنی خواهید ایشان پاکیزه ترند مر شما را از زوج دختران با ایشان بشرط ایمان بوده و یا در شریعت تزویج مؤمنان بکفار جایز بوده چنانکه در بدایت اسلام حضرت رسالت دختری از دختران بعتبه داد و دختر دیگر با بو العاص و بعد از آن این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی دختران امت بودند و اضافه ایشان بخود بجهت آنست که انبیا بمنزله آباء اند در شفقت و حرمت و بر تقدیر لوط بجهت دفع فساد ایشان گفت با این دختران متزوج شوید فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ پس بترسید از خدای از فحش وَلَا تُخْزُونِ فِى ضَيْفِىٓ و مرا رسوا مکنید در شان مهمانان أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ آیا نیست از شما راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قَالُوا۟ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِى بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ گفتند در جواب لوط بدرستی که تو میدانی نیست ما را در دختران تو هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ و بدرستی که تو میدانی آنچه میخواهیم از لوط قَالَ لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً گفت لوط کاشکی مرا بودی بر دفع شما قوتی و یا اگر مرا در نفس خود قوتی بودی که البته شما را دفع میکردم أَوْ ءَاوِىٓ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ و پناه میگرفتم و باز میگردیدم بر کنی سخت یعنی بقبیله و عشیرتی که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در خبر است که جبرئیل چون این از لوط بشنید فرمود ای لوط رکن تو شدید است هیچ غم مخور آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان جدال میکرد ایشان دیوار را میشکافتند که بخانه در آیند لوط بغایت مضطرب شده اندوهناک گشت ملایکه چون او را بدان حال دیدند قَالُوا۟ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ گفتند ای لوط بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توایم و بجهت عذاب ایشان آمده ایم دل قوی دار که ایشان لَن يَصِلُوٓا۟ إِلَيْكَ نرسند با ضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو متوجه نشود تقدم از میان ایشان بیرون نه و ایشان را با ما گذار پس لوط در را گشوده و ایشان باندرون آمدند و قصد فرشتگان کردند جبرئیل پیش آمد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید و کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدند و گفتند که حذر کنید که مهمانان لوط ساحرند و ما را بسحر کور کردند جبرئیل فرمود ای لوط فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ پس ببر پس خود را پاره از شب یعنی گذشتن بعضی از شب و ابن عباس

فرموده که بیرون آیید با اهل خود در تاریکی شب تا کسی شما را نبیند وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ و باید که واپس ننگرد
از شما یکی پس همه را با این وجه بیرون بر مگر زن خود را که او کافر است و در روایت آمده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد ایشان را
گفت که باز پس منگرید تا عذاب ایشان بشما رسد چون پاره راه رفتند آوازی سخت شنیدند هیچکس باز پس ننگرید مگر زن لوط
که باز پس نگرید و گفت وا قوماه و بر ایشان تاسف خورد فی الحال سنگی بر سر او فرود آمد و هلاک شد و این است
که لوط زن خود را از شهر بیرون نبرد إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ بدرستی که رسنده است او را
آنچه رسد بدیشان یعنی او نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک
شدن ایشان جبرئیل گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود
که هنوز تا صبح بسیار است جبرئیل گفت چه تعجیل است أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ یا صبح نیست نزدیک یعنی
صبح نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را
در زیر شهر ایشان در آورده برداشت تا بجایی که اهل آسمان اول بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند
پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا
حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ گردانید زیر آن شهر را زبر آن یعنی سرنگون ساختیم و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون
شدن آن سنگی از گل سخت شده و با آتش پخته گشته چون آجر و آن سنگها پی بود مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً بر هم
نهاده یعنی در پی فرود آینده در حالتی که نشان کرده شده بود بخطوط سیاه و سفید و یا سرخ و سیاه و در زاد المسیر آورده
که بعضی از آن سفید بود و بر و نقطهای سیاه و برخی سیاه بود و بر و نقطهای سفید و یا نام هر کس که بر و باران می شد
بر آن نوشته بود عِنْدَ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو یعنی در علم یا در خزاین او و در بعضی تفاسیر آمده که سنگ
بزرگ آن مانند خمی بود و خورد آن برابر سبویی و قولی آنست که سنگ بر جمعی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس
هر کس از ایشان که در دیار غیر بود سنگ مقرر بنام وی بر سرش آمد مرویست که یکی از ایشان بحرم در آمد تا
چهل روز سنگ که بنام زد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بر سر وی آمد و هلاک شد وَمَا
هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ و نیست آن سنگ عذاب از ستمکاران بدور چه ایشان را استحقاق آن است
که بر ایشان سنگ بارد از ابو سعید خدری مرویست که آنانکه لواطه میکردند از سی هزار بیشتر بودند و از چهل کمتر و حق تعالی
چهل هزار مرد را هلاک ساخت جهت آنکه ترک امر معروف و نهی از منکر کردند ابو نصر عیاشی گفت از امام محمد باقر علیه السلام
پرسیدم که زنان ایشان بگناه مردان مواخذه شدند فرمود نه چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان نیز بزنان

مشغول بودند بعد از آن قصه شعیب بیان میکند بقوله وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا و فرستادیم باولاد مدین ابن
ابراهیم و یا کسان مدین برادر ایشان در نسب که شعیب بود قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ گفت ای قوم من پرستید خدا را به یگانگی نیست شما را هیچ خدایی بجز از وی وَلَا تَنْقُصُوا
الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ و مکاهید و کم مکنید مکیلات و ترازو در سنجیدن موزونات
بدرستی که می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را الخیانت بلکه توانگرید
و رسم حق گذاری آنست که مردمان را از مال خود بهره مند سازید و آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي أَخَافُ
عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ و بدرستی که من می ترسم بر شما باین خیانت که میکنید در مال یکدیگر عذاب روزی
که گرد در آینده شما باشد که هیچکس از شما از آن نرهد وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ
وای گروه من بتمام بپیمایید پیمانه را و تمام بکشید آنچه بترازو میکشید بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل
و وزن هر چه میخریدند از بهای آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار نیز میبریدند وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان یعنی هر چه میخرید و یا قرضه
که از درم و دینار میبرید و غایت تباهی مجویید در زمین شهر خود در حالتی که تباه کارانید در دین خود را و مصالح
آخرت خود را بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آنچه خدای باقی گذارد برای شما
بعد از ترک حرام بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید اگر هستید باور دارندگان گفتار مرا یا بشرط آنکه
ایمان آورید چه خیریت آن خیر در ثواب وقوع ایمان است وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ و نیستم من بر شما
نگاه بان که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم و چون شعیب همه شب نماز و طاعت میگذارد نید
از بهجت قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ
مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آیا نمازهای که میگذاری میفرماید ترا بتکلیف آنکه ما ترک کنیم آنچه پرستیده اند
پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ آیا دست بداریم از آنچه میکنیم
در مالهای خود از آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ
بدرستی که هر آینه تو بردبار بودی در امور راه یافته و وصف ایشان شعیب را باین دو وصف بجهت آن بود که او
نزد مردمان بصفت حلم و رشد مشهور بود یعنی چون تو حلیم و رشیدی نزد مردمان پس این نوع سخنان از تو غریب
و بعید است قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا

حسنا گفت ای گروه من خبر دهید که اگر باشم بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردگار خود و روزی داده باشد مرا از نزد خود
روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت و یا مال حلال بی خیانت چه مرویست که شعیب صاحب مال و منال بود و یا مراد دولت
کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من دروغی و خیانت کنم و در
امر و نهی او مخالفت ورزم وما ارید ان اخالفکم الی ما انهیکم عنه و نمیخواهم که مخالفت کنم با شما
و بیایم بسوی چیزی که شمارا ازان نهی میکنم یعنی شمارا از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هرچه شمارا باز میدارم
خود نیز ازان باز می ایستم ان ارید الا الاصلاح ما استطعت نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار شما
مادام که توانم که اصلاح کنم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما بامر معروف و نهی از منکر اگر صلاح در شما می یافتم نهی شما
نمیکردم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن
به منزل صواب و صلاح مگر بهدایت و معونت خدای بروی توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزند و بسوی او باز
میگردم در هرچه پیش میکنم پس آزار و ایذای شما نمی اندیشم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم
مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید
وای گروه من باید که شمارا ایدان ندارد دشمنی و ستیزه کاری من با شما بجهت صلاح شما آنکه برسد شمارا مانند آنچه رسیده
نوح را از طوفان یا گروه هود را از باد صرصر یا گروه صالح را از رجفت و نیستند گروه لوط از شما دور یعنی نزدیکند در
زمان و مکان شما اگر از هم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه
و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود بایمان پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او باز گردید ان ربی
رحیم ودود بدرستی که پروردگار من بخشنده است بر مستغفران و دوستان تایبان و داد خدا با بنده او لطف
لطف و احسانست با ایشان همچنانکه کسی مودت داشته باشد با وعطا و احسان میکند قالوا گفتند قوم او وقتی
که از وی استماع این وعظ شنیدند و تخویف کردند که یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول ای
شعیب ما فهم نمیکنیم بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت کم سنجیدن و این از روی عناد و انکار
و تکلیف میگفتند وانا لنریک فینا ضعیفا و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان خود
بی قوت در دفع ما و یا ضعیف البصر و بجهت این آزاری تو نمیرسانیم ولولا رهطک لرجمناک
و اگر نه قوم تو اند که بر دین ما اند و ما ایشانرا عزیز میداریم هر آینه ترا سنگسار میکردیم رهط از سه تا ده و گویند
که تا هفت و ایشان چندین هزار بودند وما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما ارجمند و مکرم که عزت تو

ویا قوم

مانع رجم ما موجب رجم شود و این کلام از عادت سفیه است که در مقابل حجت زبان بدشنام و تهدید دراز کنند قال یا قوم
ارهطی اعز علیکم من الله گفت شعیب در جواب ایشان که ای گروه من یا عشیره من عزیزتر بنزد شما
و دوست تر نزد شما از خدا واتخذتموه وراءکم ظهریا و فرا گرفته اید شما امر خدا را
از پس پشت خود همچو چیزی فراموش گشته شده در پس پشت یعنی حق قبیله و تبار مرا نگاه میدارید و فرمان پروردگار
من پس پشت می افکنید ان ربی بما تعملون محیط بدرستی که پروردگار من علم او بآنچه میکنید
شما احاطه کننده است بر وجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و شمارا بر آن جزا خواهد داد ویا قوم اعملوا
علی مکانتکم وای گروه من عمل کنید بر حالت و هیأت خود از شرک و خیانت در کیل و وزن انی عامل
سوف تعلمون بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود زود باشد که بدانید من یأتیه عذاب یخزیه
ومن هو کاذب آنکس را که بیاید بدو عذابی که او را رسوا کند و فضیحت تمام او را هلاک سازد
و بدانید آنکس را که او دروغگو نیست بزعم شما مراد آنست که زود باشد که معلوم کنید که من رحیم نه شما وارتقبوا انی
معکم رقیب انتظار برید آنرا که من میگویم از آمدن عذاب بدرستی که من با شما منتظرم ولما جاء
امرنا نجینا شعیبا والذین امنوا معه برحمة منا و آنهنگام که آمد عذاب ما بجات دادیم شعیب را و آنانکه
ایمان آورده بودند با او ببخشایش از ما که آن عطای توفیق و الطاف بود که بآن مهتدی شده از عذاب رهیدند
واخذت الذین ظلموا الصیحة و بگرفت آنانرا که کافر بودند آواز جبرئیل که بصوت مهیب ایشانرا
گفت که همه بمیرید فاصبحوا فی دیارهم جاثمین پس گشتند در سراهای خود مردگان و بزمین
افتادگان یعنی بر جای خود مردند کان لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود گویا
هرگز اقامت نکرده اند دران دیار بدانید که دوری از رحمت و هلاکت مر قوم مدین راست همچنانکه دور شدند
از رحمت و هلاک گشتند ایشانرا بقوم ثمود تشبیه فرمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و از ابن عباس نقل است
که دو امت بیک عذاب هلاک نشدند مگر قوم شعیب و صالح اما ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین از فوق
بعد ازان در بیان قصه موسی میفرماید که ولقد ارسلنا موسی بایاتنا وسلطان مبین
و تحقیق که ما فرستادیم موسی را با تورات و معجزات خود که نشانهای صحت نبوت او بود و با حجتی غالب و روشن که آن عصا بود
و تخصیص آن بذکر زیادتی وضوح آنست حاصل که میفرماید موسی را با آیات و حجج بینه فرستادیم الی فرعون وملائه
فاتبعوا امر فرعون وما امر فرعون برشید بسوی فرعون و اشراف قوم او پس وی

کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن و نگرویدن بموسی بود کار فرعون بنهج رشد و صواب يقدم قومه
يوم القيمة فاوردهم النار پیشرو فرعون قوم خود را و ایشان تابع او باشند در روز رستخیز پس درآورد
ایشان را باتش دوزخ وبئس الورد المورود و بد مکانیست درآمده شده در وی یعنی آتش دوزخ
و هر که را عاقبت این باشد و در امر او رشد و صلاح نباشد واتبعوا في هذه لعنة و از پی درآمده
شدند فرعون و قوم او و درین سرای لعنت را که دوری از رحمت و هلاکت ويوم القيمة و در روز قیامت
نیز دوری از رحمت که موجب عذاب ابدیست در پی ایشانست بئس الرفد المرفود بد عطاییست داده شد
بایشان یعنی لعنت دو جهان و ابن عباس فرموده که رفد مرفود لعنت است بعد از لعنت یعنی لعنتهای پی در پی
ذلك من انباء القرى نقصه عليك منها قائم وحصيد این خبر از اخبار دیههای هلاک
شده است میخوانیم قصه آن را بر تو بعضی از آن دیهها باقیست یا آبادان مانند زرع قایم و ایستاده و برخی از آن مفقود
شده و یا خراب گشته و در هم شکسته چون کشت درووده و گویند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود
و حصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح وما ظلمناهم ولكن ظلموا انفسهم و ما ستم نکردیم
بر اهل دیهها باهلاک آن و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب شد فما اغنت
عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله پس نفع نرسانیدند و قدر دفع نداشتند از ایشان آن خدایانی
که از فرط غوایت و جهالت میخواندند و میپرستیدند بجز از خدای یعنی آلهه باطله ایشان باز نداشتند از ایشان من
شيء لما جاء امر ربك هیچ چیز وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم
غير تتبيب و نیفزودند ایشان را جز هلاک گردانیدن و زیان تمام رسانیدن وكذلك
و مانند این گرفتنست اخذ ربك اذا اخذ القرى وهي ظالمة گرفتن پروردگار تو چون
بگیرند اهل دیهها را و حال آنکه اهل آن دیهها ظالم باشند بر خود بارتکاب شرک و کفر ان اخذه اليم شديد
بدرستی که گرفتن خدای دردناک و سخت است و از آن گرفتن کس را خلاصی و روی رهایی نیست ان في ذلك لآية
لمن خاف عذاب الآخرة بدرستی که درین که یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته هر آینه عبرتیست
مر کسی را که بترسد از عذاب آخرت یعنی که تامل کند در آن تا عالم شود یا آنکه آنچه بامتان گذشته نمونه آنچیزیست که حق تعالی
برای مجرمان مهیا ساخته و در آخرت تا از آن منزجر شود و در عمل صالح کوشد ذلك يوم مجموع له الناس نعم
روز قیامت روزیست که جمع کرده شده از برای آن مردمان یعنی همه خلایق را در وی جمع کنند وذلك يوم مشهود

وآن روز

وآن روز روزیست که حاضر گردانیده شده در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره الا لاجل معدود
و باز پس نمیداریم آن روز را مگر برای گذشتن مدتی شمرده شده و مقرر و معین یعنی تا آن مدت که حکمت ما
مقتضی آنست منتهی نشود قیامت قایم نگردد يوم يأت لا تكلم نفس الا باذنه روزی
که بیاید جزا با آن روز سخن نگوید هیچکس را که او را نفع رساند از جواب یا شفاعت مگر بدستوری خدای و این در موقفی
خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در و اجازه سخن گفتن نباشد فمنهم شقي وسعيد پس بعضی از اهل موقف
بدبخت باشند که بمقتضای وعید در دوزخ جای و بود و ایشان اهل کفر و طغیان باشند و بعضی نیکبخت که
بموجب وعده بهشت ماوای او بود و اینها مومنان باشند و اهل تقوی و صلاح در خبر است که روز قیامت چون خلایق را
در صعید سیاست بدارند از قبل رب العزة ندا رسد که همه انبیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها
کشیده باشند ندا آید که کیست که مرا پرستیده چنانکه حق پرستیدن منست هیچکس را زهره آن نباشد که جواب دهد دیگر
باره این ندا رسد فرشتگان که همه عمر خود را از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای ایشان در یک طاعت بسر برده باشند
آواز بردارند و بزبان عجز و مذلت اعتراف کنند که سبحانك ما عبدناك حق عبادتك و این ملایکه
آنها باشند که در همه عمر خود یک رکوع یا یک سجود و یا یک تسبیح بسر برده باشند و آیه کریمه يسبحون الليل والنهار
اشارت بایشانست از شقیق بلخی نقلست که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرة از دنیا و کوتاهی
امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی فاما الذين
شقوا ففي النار پس اما آنکه بدبخت شدند پس در آتش دوزخ اند لهم فيها زفير وشهيق
مر ایشان راست در آتش دوزخ فریاد سخت و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال در مبدا صوت مجازاست
و شهیق صوت ضعیف آن در آخر آواز حمار مستعمل است پس تشبیه کرده فریاد اشقیا را بانکر اصوات خالدين
فيها ما دامت السموات والارض جاوید باشند در آن مادامی که آسمانها و زمینها باشند این
کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین بسته بود بجهت آنکه
نصوص داله بر تابید دوام اهل نار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است و گویند مراد سموات آخرت و ارض آخرت
و کریمه يوم تبدل الارض غير الارض دالست برین و یا مراد سموات و ارض فوق و تحت است یعنی
مادام که بالا و پایین باشد ایشان در دوزخ باشند الا ما شاء ربك مگر آنچه خواهد خدای که ایشان را
از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذاب دیگر غیر از عذاب آتش دوزخ انواع عذاب و عقوبت و یکی از آنها

آنست که با آتش عذاب کنند پس آشنا از خلود باشد در عذاب نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ
بدرستی که آفریدگار تو کننده است هر چیزی را که خواهد از تعذیب بدون اعراض متعرضی و منع مانعی وَأَمَّا الَّذِينَ
سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ و اما آنانکه نیکبخت شدند پس
ایشان در بهشت جاویدان باشند در آن مادام که باشد آسمانها و زمینها اینجا نیز غرض تابید و تخلید است و یا مراد
آسمان و زمین آخرت یا جهت فوق و تحت باشد ایشان در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنکه خواهد
پروردگار تو که ایشان را از نوع نعیم چنانکه فراخور عمل ایشان است بمرتبه از آن بلندتر رساند که زیاده بر رتبه ایشان باشد
و یا مراد تعلیق شیء باشد بامر محال که آن مشیت الهی باشد بخروج ایشان از بهشت عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ
عطا داد خدا اهل بهشت را نه منقطع و بریده یعنی ممتد الی غیر النهایه و چون حق تعالی بیان قصه اهل کفار کرد و آنچه
بر ایشان نازل شد از عذاب دنیا و عقاب آخرت در عقب آن جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله و تهدید کفار مکه میفرماید که
فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در گمان بعد از آنکه از احوال امم سابقه عالم شدی و بد عاقبت ایشان را
دانستی خطاب با حضرتست و حقیقت راجع است با امت یعنی در شک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ از آنچه
میپرستند این مشرکان در آنکه ضلالت مودی هلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاکت
ایشان کشد چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ
نمیپرستند اهل شرک بتان را مگر آنچه میپرستند پدران ایشان پیش ازین از بتان و بشمار رسید آنچه با ایشان ملحق شد از
انواع نکال و عقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ و بدرستی که با تمام
رسانندهایم بایشان بهره ایشان را از عذاب همچنانکه بآبای ایشان رسانیدیم غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی
که آن نصیب ناکاسته باشد و یا مراد روزی را بر وجه تمام بایشان رسانیدیم و ایشان کفران آن نموده بعبادت اوثان
اشتغال نموده پس وقوع عذاب بر ایشان نازل شد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ و هر آینه
دادیم موسی را توریة پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و برخی کافر شدند
همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود درهم مکن و بکین مگردان و بار غم بر دماغ منه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
مِنْ رَبِّكَ و اگر نه سخنیست پیشی گرفته از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان تا قیامت بجهت حکمت و مصلحت لَقُضِيَ
بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی بثواب و عقاب تا مبطل بعد از استیصال مبتلا گشتی و محق از آن
نجات یافتی و جهت میت از میان محق و باطل واقع شدی وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ و بدرستی که کفار قوم تو

هر آینه

هر آینه در گمانی اند از قرآن در ریب افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده و زایل کننده یقین و یا قوم موسی در شک شده
از نبوت تو یا از قرآن وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
و بدرستی که همه مختلفان که مومنند و کافر خواه امت موسی و خواه امت تو هر آینه از آنکسانی اند که تمام خواهند داد
جزای کردارهای ایشان بدرستی که خدای بآنچه میکنند دانا و آگاهست و چیزی از و فوت نشود و اگر چه خفی باشد و بعد از
تبیین امر مختلفان در توحید و نبوت و شرح وعد و وعید رسول خود را امر میکند باستقامت در شرایع بران نهج که برو
منزل شده و میفرماید که فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ پس مستقیم و راست باش همچنانکه فرموده
شده و باید که مستقیم شوند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو وَلَا تَطْغَوْا و بیرون مروید
و از حد خدا در مگذرید بزیاده و نقصان إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستی که خدای بدانچه میکنید بینا
پس جزا دهنده شماست بران بدانکه مستقیم در طریق دین قویم کسیست که بر اوامر و نواهی آن ثابت قدم و راسخ
دم باشد و از راه حق برنگردد تا بمنزل وصال برسد و چون حقیقت استقامت سلوکست در جمیع احوال بر جاده
حق بران وجه که مامور و مرضی او سبحانه باشد و بهیچ وجه شایبه انحراف و اعوجاج نداشته باشد از طریق افراط و تفریط
محفوظ باشد و چشم و دل از ماسوی بر دوخته بالکلیه متوجه مولی باشد و این در غایت عسرتست از ین جهت در جمیع قرآن
هیچ آیتی ازین آیه بر آنحضرت اشق نبوده و لهذا فرموده شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ یعنی سوره هود مرا پیر ساخت و بعد از امر باستقامة
نهی مردمان میکند از مداهنه از امور دینیه و میل بظلمت و میفرماید وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
و میل اندک مکنید که جای بسیاری بسوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر و معاونت ایشان مکنید به مداهنه ایشان و رضی
شدن بآن و شریک شدن بآن ظلم در خبر آمده که پیغمبر صلی الله فرموده که هر که ظالمی را دعا کند ببقای عمر دوست
داشته باشد که عاصی شود خدا در زمین او و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و طمع در هدایای ایشان از جمله میل است
با ایشان سفین ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست
ایشان دهد یا در چیزی که موجب ظلم باشد بنویسد با ایشان شریک باشد و مرویست که در جهنم وادیست که در و
ساکن نشود مگر قاریانی که زایر ملوک و ملازم سریر سلاطین باشند حاصل که حق تعالی میفرماید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که برسد
بشما آتش دوزخ و هرگاه که میل اندک بجمعی که مسمای ظلم از وصادر شود سبب وصول بنیران پس حکم نه باشد حال کسی که
میل نماید بکسانی که موسوم باشند بظلم و ستم و بعد از آن میل را زیاده کنند بظلمه و از آن ترقی کرده مرتکب ظلم شود بعد
از آن متوغل شود در آن نعوذ بالله منه وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ و نیست شما را بجز از خدای

دوستان که عذاب از شما باز دارد ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید چه حکمت او موجب تعذیب ظلمه است
در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزت ندا کند که أَیْنَ الظَّلَمَةُ کجا اند ظالمان و یاران و یاوران
ایشان و همه را جمع کنند حتی کسی را که برای ایشان دوات لیقه نهاده باشد و قلم تراشیده و نیز با ایشان حشر کنند پس همه را
در تابوتی نهند از آتش و در قعر دوزخ شان اندازند مرویست که هیچ چیزی نزد خدای دشمن تر از آن نیست که عالمی بزیارت
عملداری رود و از این زیارت نقلست که بر سر مردار نشستن بهتر است از آنکه قاری بر در سرای ظلمه و عمال ظلم نشیند از
سفیان ثوری پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاکت نزدیک شده وی را آب توان داد و اگر آبش ندهند بمیرد
گفت بگذار تا بمیرد آورده اند که موفق وزیر عراق بود در پس امام نماز میگذارد چون امام آیه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ تلاوت فرمود موفق نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد وی را از این حالت سؤال کردند
گفت این آیه در بارهٔ کسیست که میل اندک بظالم کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون توجه بصلوة موجب رقت قلبست و خوف
و خشیت که مستلزم ترک ظلم است و ترک سایر قبایح از این جهت در عقب این میفرماید که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ
النَّهَارِ و بپای دار نماز را با شرایط و ارکان در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و ساعتها از شب که
قریب بنهار است مراد بنماز دو طرف اعلی نماز صبح و نماز در طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا و ابن
عباس فرموده که بطرف النهار وقت صلوة فجر است و مغرب و زلفا من اللیل عشا آورده اند که ابو البشر انصاری
خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمایی خوبتر در خانه دارم همراه من بیا تا آنرا
بتو دهم چون زن بخانه در آمد ابو البشر او را در بر گرفت و او را ببوسید زن گفت از خدای بترس او فی الحال پشیمان
شده بمجلس حضرت رسالت صلی الله آمد گریان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که زن بیگانه
بخانهٔ خود آورد و بغیر جماع میل ایشان از ملامسه و قبله واقع شود حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی میبود تا وقت
نماز دیگر در آمد رسول نماز عصر بگذارد جبرئیل امین آمد و این آیه آورد إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه ببرد و محو سازد بدیها را حضرت رسالت صلی الله از ابو البشر پرسید که نماز عصر با ما
گذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که این نماز کفارهٔ آن گناهست گفتند یا رسول الله این حال مخصوص اوست
فرمود نه همه مردم درین حکم داخلند و نیز در حدیث صحیح واقع شده که از نمازی تا نمازی کفارهٔ گناهانیست که میان
آنها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد ابو حمزه ثمالی نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من از رسول خدای
شنیدم که فرمود که آیه واقم الصلوة تا آخر امید وارترین آیتیست در قرآن بخدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث گردانید

که اگر

که اگر یکی از شما قیام نماید بوضو ذنوب از اعضای وی متساقط و ریزان شود و چون بوجه قلب متوجه قبله شود از آن منتقل
نگردد تا آنکه جمیع گناهان از وی ریزان شود و هیچ گناه بر صحیفهٔ اعمال او نماند بهمچنانکه روزی که از مادر متولد شده باشد
اگر مابین هر دو نماز از نمازهای پنجگانه از وی صادر شده باشد نیز چنین باشد و بعد از آن گفت ای علی بدانکه منزله نماز
خمس برای امت من بمانند نهریست که بر در خانهٔ یکی از شما باشد اگر شخصی بر جسد او چرک باشد و هر روز پنج نوبت از آن غسل
کند هیچ از آن چرک در بدن او نماند گفتم نه یا رسول الله فرمود بخدا که نمازهای پنجگانه مر امت مرا نیز چنین است در زایل
شدن گناه ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ این امر باستقامت صلوة مراد کنندگان را و پندگیرندگان راست
وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی پس بدرستی
که خدای ضایع نگرداند اجر نیکوکاران را فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ پس چرا نبودند
از اهل قرنهایی که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ خداوندان عقل
و رای و فضل که از روی عاقبت بینی باز میداشتند مفسدان را از تباهی زمین تا عذاب بایشان فرو نیامدی إِلَّا قَلِيلًا
مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ لیکن اندک بودند از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات که گذشتگان ایشان
نهی میکردند مراد انبیا و اهل ایمانند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ و پیروی کردند آنانکه کافر بودند
آنچیزی را که بودند متنعم در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده اند
وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند کافران که بسبب آن مستاصل شدند وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ
الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و نبود پروردگار تو یعنی شایستهٔ حکمت و مصلحت او نیست که هلاک کند اهل دهها را
بشرک و کفر و حال آنکه اهل آن بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بجز شرک نکنند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد
و از اینجا گفته اند که پادشاهی با کفر باقی میماند و حقوق با کفر و ظلم باقی نمیماند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً
وَاحِدَةً و اگر خواستی پروردگار تو هرآینه گردانیدی بجبر و قهر و الجا مردمان را یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و لیکن
این منافی تکلیف است چه از شروط تکلیف اختیار است وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ و همیشه باشند اختلاف
کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوسی بجهت عدم تدبر در دلایل و حجج إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر
آنرا که رحم کرد پروردگار تو او را بلطف و توفیق بواسطهٔ تدبر او در دلایل و حجج مراد اهل ایمانند که اختلاف در میان ایشان
نیست و گویند مراد اختلاف مردمانست در روزی بعضی توانگرند و برخی درویش مگر آنکه وی را خدا قناعت دهد وَلِذَلِكَ
خَلَقَهُمْ و از برای همین اختیار که اختلاف از آن ناشی شده آفریده است ایشان را تا ثواب دهند اختیار کنندهٔ حق را و عقاب

کند اختیار کننده باطل را و یا معنی آنست که از برای رحمت خود که احسان و فضل است ایشان را آفریده است وَتَمَّتْ
كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید او لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
هر آینه پر سازیم دوزخ را از دیوان و آدمیان همه ایشان یعنی از عاصیان ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ
مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و هر خبری و قصه که میخوانیم بر تو از خبرهای پیغمبرانست و این خبرها
آن خبریست که ثابت میکردنیم دل ترا بآن تا دل تو بیارامد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمایی و از ایذای
کفار شکیبایی ورزی وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ و آمده بتو درین سوره آنچه درست و راست در معالم گفته
که تخصیص این بحق برای تشریفست و اگر نه حق در همه سوره قرآن هست و گفته اند که هذه اشارتست باخبار مذکوره درین سوره
یعنی این خبرها درست و راست وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ و پندیست و یاد بودی مر گرویدگان را
وَقُلْ و بگو ای محمد بر وجه تهدید لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ مر آنان را که ایمان نمی آرند
عمل کنید بر حالتی که بر آن متمکنید و قدرت دارید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همه حالی که داریم
وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ و چشم دارید بما انقلاب زمان و گردش روزگار را بدرستی که ما نیز منتظریم نزول
عذاب بر شما وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست علم جمیع آنچه غایبست از آسمانها و زمینها
و هیچ چیز از و مخفی نیست وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ و بسوی او گردانیده شود و باز گردد همه کارهای بندگان
و همه را بقدر خود جزا و سزا خواهد داد فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ پس پرستش کن مر او را اگر مرجع همه اوست
و توکل کن بر وی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان میرسد و توکل مجرد گفتار بی اعتبارست
وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب
سُورَةُ يُوسُفَ ... مائة ... و احد عشر آية همه مردمان یعنی خدای بیخبر نیست از هر چه شما که ای بندگان
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که بندگان را سوره یوسف بیاموزید که هر مسلمان که آنرا تلاوت کند و اهل خود و بندگان خود را
تعلیم دهد حق تعالی سکرات موت را بر او آسان کرداند و او را قوتی از آن افزاید که هرگز حسدی بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام
روایت کرده که هر که سوره یوسف قرائت کند در هر روز یا در هر شب حق تعالی روز قیامت روی او را مثل جمال یوسف گرداند و از
فزع روز قیامت ایمن گردد و از بندگان صالح شود قوله تعالی
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الر نزد بعضی این کلمه بمعنی انا الله اری است یعنی منم خدایی که می بینم همه چیزها را و میدانم جمیع اشیا را و یا الف از الله است و لام

از لطیف و را از رئوف و یا الف اشارتست بانفراد و لام بلطف و را برحمت یعنی منم بانفراد من و ربوبیت و لطف من
و برحمت من بر کافه بریت و قول اول اشهر و اصح است تِلْكَ این آیات یا این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
آیتهای کتابیست که واضح است معنی آن و یا ظاهر است اعجاز آن و یا روشن کننده حلال و حرام است و در روایت
آمده که یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤال کنید که سبب انتقال یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآن است
بعضی از قرآن را قرآن گفته مانند تسمیه جزو باسم کل یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
تا باشد که شما فهم کنید و معانی آن بر رسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر میفرستادیم در فهم آن عذر می آوردید
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ ما میخوانیم بر تو بهترین قصها که خوانده شود در معالم آورده که بجهت
استماع آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیا و صلحا و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور
و سیر ملوک و آداب ممالیک و طریقه تاجران و ذکر عقلا و سفها و اختلاف احوال آدمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و ذکر تعبیر
خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت و لهذا درین سوره بسط ابنا بساط گسترده قصه یوسف بروجه تفصیل العبارت پسندیده
سمت ذکر خواهد یافت بتوفیق الله و حسن اعانت القصه حق تعالی میفرماید که بر تو میخوانیم نیکوترین قصها را بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ بوحی کردن ما بسوی تو این سوره را که خوانده میشود وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ
لَمِنَ الْغَافِلِينَ و بدرستی که تو بودی پیش ازین از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این حکایت بگوش
تو نرسیده و این غفلت مذموم نیست و در تفسیر نسفی مذکور است که نزول این سوره جهت تسلیه حضرت رسالت است بعد از استماع
واقعه هایله که بر امام حسن و امام حسین علیه السلام جاری شده و صورتش چنین بود که روزی سید کاینات نشسته بود
و حسن و حسین را بر کنار خود نشانده و گاه لب بر لب حسن مینهاد و گاه روی بر روی حسین می مالید ناگاه بفرمان آله جبرئیل امین
در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله اتحبهما آیا حسن و حسین را دوست میداری فرمود نعم اولادنا و اکبادنا
چگونه دوست ندارم دو پاره جگر منند و دو روشنایی بصر جبرئیل فرمود که ای سید کدام را دوستتر میداری فرمود ای برادر
هر دو در یک صدفند و بر یک آسمان شرف هر دو گوهر یک درجند و اختر یک برج هر دو جگر گوشه رسولند و نوشته دل بتولند
هر دو شبل الله اند و سبط رسول الله یا جبرئیل هر دو را بغایت دوست میدارم جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید که ای
حبیب من آگاه باش که یکی را ازین دو فرزند ارجمند تو بزهر قهر از پا در آرند و دیگری را بتیغ بیدریغ سر بر دارند حضرت
چون از جبرئیل قصه زهر حسن و تهر حسین شنید بگریه افتاده فرمود که من یفعل بهما با جگر گوشگان من این بیرحمی که کند جبرئیل گفت جمعی

باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت تو ایشان را بزاری بکشند حضرت فرمود امت من بچه جرم حسن مرا
شربت زهر چشانند و بچه کناه حسین مرا بخنجر آبدار سر از تن جدا کنند کفت بی‌خیانتی که از ایشان صادر شده باشد این خیانت
روا دارند و بدون خطا از جور و جفا چیزی فرو نکذارند پیغمبر عالم صلی الله از جفای امت بسیار کریان شد و سوزان
کشت جبرئیل از برای خورسندی دل آنحضرت پیغام رسانید که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ و فرمود از معاملهٔ
عاصیان امت عجب مدار و از واقعهٔ برادران یوسف براندیش اکر اینها بخر اننده آنها از نسل پیغمبران بودند و اکر اینها
امت اند آنها برادر هستند و جه احسنیت این سوره همین کفته اند   اصل این قصه چو در محنت است   موجب این زوبکا
حسن ست   اینچنینش کفت خداوند جهان   در تسلی حسین و حسن ست   پس برای تسلیهٔ دل مصطفی و آرامش ملالکشتان
کربلا حق تعالی فرمود که إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ یاد کن ای محمد آن وقتی را که کفت یوسف مر پدر خود را
یعقوب بن اسحق بن ابرهیم را يَا أَبَتِ ای پدر من إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا بدرستی
که دیدم در خواب یازده ستاره را وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم در حوالی
من انهار جاری و اشجار سبز بود و از آسمان این ستارکان و آفتاب و ماه فرود آمدند و من در ایشان مینکریستم
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ دیدم آنها را مرا سجده کنندکان آورده اند که حضرت یعقوب دوازده پسر داشت و یوسف را
از همه دوست تر داشتی و نظر تربیت بر حال او برکماشتی زیرا که بحلیهٔ جمال آراسته بود و هم آراسته صورت حال او از
کمال معنی خبر میداد و جمال معنیش در آینهٔ صورت جلوه میکرد و برادران از این جهة زنکار حسد بر آینهٔ دل نشسته بود و
رقم رشک و غیرت بر لوح سینهٔ ایشان نقش بسته و مرویست که در سرای یعقوب درختی بود و هر کاه وی را پسری آمدی
از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر بالیدی و قوی و بزرک شدی پدر آنرا بکرفتی و بوی دادی و کفتی که این
عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از درخت هیچ شاخ نرست و چون بهفت سالکی رسید پدر
کفت ای پدر بزرکوار هر یک برادران مرا عصایی داده چرا مرا نیز ندهی خطاب الهی آمد که ای یعقوب از من چوبی
بخواه تا بتو ارزانی فرمایم یعقوب عرض نمود حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد با عصایی از چوب بهشت و کفت این را
بیوسف ده تا عصای وی باشد و آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف در خواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادران
وی نیز عصاهای خود را پیرامن آن بر زمین فرو بردند عصای یوسف بلند شد و سبز کشت و برک بر آورد و شاخها
بکشید و سایه کسترد و سر در عنان آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماندند بعد از آن بادی بر آمد و عصاهای
برادران را از بیخ بر کند و در دریا انداخته و عصای او بر جای بماند و از خواب در آمده ترسان شد نزد پدر آمد پدر را او ترسان یافت

کفت

کفت ای قرة العین من ترا چه رسیده است یوسف حال خواب با پدر تقریر کرد چون برادران ازین خواب خبر یافتند حسد و حقد
ایشان تیز تر کشت و با خود کفتند که این خواب دلالت میکند بر آنکه وی پیشوای همه مردمان شود و مرتبهٔ بلند و
درجهٔ ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم و از وهب نقل است که فرط محبت یعقوب با یوسف بر وجهی بود که یکساعت
نمیکذاشت که از نزد وی غایب شود و شب و روز او را نزدیک خود داشتی چون شروع در دوازده سالکی کرد
شب جمعه در کنار پدر خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و ویرا سجده
کردند یوسف از دهشت آن بیدار شده آنرا با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او مرتبهٔ رفیع یابد و برادران یازده کانهٔ
او که ستارکان اشاره بدیشانست و او و زوجهٔ او که خالهٔ یوسفست آفتاب و ماه یعنی شمس و قمر عبارت از ایشان تعظیم و تکریم او
بجای آورند فکر فرمود که اکر برادران او این واقعهٔ دیکر را بشنوند ایشان در تعبیر توقف ندارند هر آینه قصد وی کنند
قَالَ يَا بُنَيَّ کفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و مرحمت و کمال محبت او بود لَا تَقْصُصْ
رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ مخوان و ظاهر مکن خواب خود را با برادران خود فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا که حیله
کنند برای هلاک تو حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بدرستی
که دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را دشمنیست آشکارا که او بر مکر و حیله میدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا بر کزید خدای
با چنین خوابی که دلالت شرف و نشانهٔ تفوق و کمال مرتبهٔ تست بر برادران و علامت شرف و عز و کمال نفس تو
يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر خواهد کزید ترا پروردکار تو به نبوت و فرمان فرمایی و پادشاهی و غیر آن از امور
و عظام وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و بیاموزد ترا از تعبیر خوابها از قتاده روایتست که
در عهد یوسف هیچکس تعبیر خواب به از او نمیدانست وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ و تمام کند نعمت خود را
که نبوت است و وصل نعمت دنیا بنعمت آخرت بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی
از آنهایی که پیغمبر بودند از اولاد او و یا مراد برادران یوسف اند که حق تعالی ایشان را باسلام و توبه از آنچه صادر
شده بود مثوبات و مغفرت ارزانی داشت و باجماع امامیه برادران یوسف پیغمبر نبودند اما حق تعالی توفیق
داده نعمت توبه و مغفرت برایشان ارزانی فرمود كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ چنانکه تمام کرد
نعمت نبوت را بر دو پدر تو پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی ابرهیم و اسحق إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
اما ابرهیم خلت و رسالت نجات از آتش نمرودی یافت و اما بر اسحق نبوت و اخراج یعقوب و اسباطا از صلب وی إِنَّ
رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ بدرستی که پروردکار تو داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد استوار کار و درست کردار است یعنی آنچه

کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعد از ذکر تمهید مقدمه این قصه شروع در آن نموده فرمود که لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ بتحقیق که آمد قصه یوسف و حکایت برادران او آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ نشانهای قدرت یا دلایل قدرت مر پرسندگان را ازین قصه و برادران یوسف یکی ابن یامین بود و وی برادر اعیانی او بود و باقی دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیز در وجود آمده بودند و نجها اوان و یقتال و جاد و آشر بودند و یوسف در حسن و صورت و سیرت از همه در پیش بود مرویست که حق تعالی چهار دانگ حسن یوسف ارزانی فرموده بود و دو دانگ دیگر بر جمیع کاینات قسمت کرده ابو سعید خدری از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود که شب معراج مرا بآسمان بردند یوسف را دیدم با حسنی عجیب و لطافتی غریب از آن متعجب شدم و پرسیدم این کیست گفتند یوسف اصحاب از آنحضرت سؤال کردند که یوسف را چگونه دیدی فرمود چون ماه شب چهارده در میان ستارگان روایت کرده اند که حق تعالی صورت همه پیغمبران بآدم نمود وی یک یک را می دید در طبقه ششم آسمان یوسف را بدید تاج وقار بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست گرفته و ردای کرامت بر دوش انداخته و بر راست او هفتاد هزار فرشته ایستاده و بر چپ او هفتاد هزار و همه آواز تسبیح و تهلیل برداشته و پیش او درختی سبز بود که آن را درخت سعادت خواندندی با وی ایستاده و هر کجا که یوسف میرفت آن درخت با وی حرکت میکرد آدم گفت بار خدایا این کیست ندا رسید که شخصی از فرزندان تو که همه مردم بر وی حسد برند بجهة آنکه آنچه او را عطا خواهیم کرد گفت بار خدایا چه بوی خواهی داد فرمود خطی تمام از حسن آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت لا تأسف یا بنی وانت یوسف اندوه مخور ای پسر من که تو یوسفی و در حسن نادره زمانی و یگانه دورانی پس اول کسی که او را یوسف نام نهاد آدم علیه السلام بود و در خبر است که آدم در خلقت بر صورت و جمال یوسف بود و چون از شجره منهیه تناول کرد آن حسن و نور زایل شد حق تعالی آن را بیوسف داد و گفته اند که در شب تار از نور روی او چون روز نورانی شدی و او جعد موی بود و فراخ چشم و مستوی ساعد و باریک میان و تنگ بینی و خورد دندان و بر رخ راست او خالی سیاه بود و بر میان هر دو چشم او علامتی نورانی بود که پنداشتی ماه تابانست و چون بخندیدی یا سخن کردی نوری از دندانهای او تافتی که در و دیوار را روشن ساختی و لطافت اندام وی بوجهی بود که اگر چیزی خوردی در پوست او پیدا شدی و گویند آن حسن را از جدش اسحق بمیراث گرفته بود و اسحق از مادرش ساره و حق تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود القصه چون یوسف خواب مذکور را با پدر تقریر کرد پدر بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت مژده داد بعضی از زنان برادران او شنیدند نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمده بتدبیر مشغول شدند چنانکه میفرماید إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ

یاد کن

یاد کن آن را که گفتند برادران یوسف با یکدیگر هر آینه یوسف و برادر او ابن یامین که برادر پدری و مادری اوست أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ دوست ترند بنزد پدر ما از ما و حال آنکه ما جماعتی توانا و مردان کارزاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را بر ده قوی توانا اختیار کرده إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ بدرستی که پدر ما هر آینه در دور افتادنیست هویدا و آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده پس با یکدیگر گفتند که درین امر چاره باید کرد و حیله باید انگیخت تا وی را از پدر دور کردانیم و محبت نیافتن او ما را دوست گیرد یکی از ایشان گفت که تدبیر این امر آنست که اقْتُلُوا يُوسُفَ بکشید یوسف را و گویند که این سخن دان بود و در تدبیر آورده که شیطان بصورت پیری بر ایشان ظاهر گشت و گفت یوسف میخواهد که شما را بنده گیرد گفتند تدبیر او چیست گفت او را بکشید أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یا بیفکنید او را در زمینی دور از عمارت که در آن ددان بسیار باشند يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ تا خالی ماند برای شما روی پدر شما یعنی چون او را نه بیند همگی روی بشما آرد و بغیر شما التفات نکند وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ و باشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن امر او گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان ازین عمل این نیز از کید شیطانست که گوید امروز گنه کنید و فردا توبه و ایشان را غافل میسازد و حال آنکه عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر اعتمادی نیست قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای بهتر از ایشان در پیش بود گفت لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل گناه عظیمست وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ و بیفکنید او را در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ تا فرا گیرند او را بعضی راه گذریان که بدان چاه رسند و او را بر گرفته بناحیه دیگر برند و شما از وی برهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست تدبیر او برین وجه کنید إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند مرویست که روزی یعقوب طعامی پخته بود و در جوار او درویشی بود بوی آن طعام می شنید و کسی وی را از آن طعام نداد خطاب آمد که ای یعقوب چون آن درویش را از طعام محروم ساختی پس ببلای من راضی شو و بقضای من خورسند باش و در همین شب واقعه مذکوره که یوسف دیده بود ظاهر شد القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهارست و سبزها از زمین دمیده شده چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب گفت من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم شد روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار هجران یوسف گرفتار باشم فرزندان یعقوب از اذن او محروم شده پیش یوسف آمدند و انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه و صحرا با وی در میان آوردند یوسف که نام تماشا شنید و آن بازیها را بدید خاطر مبارکش

بآن متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نمود یعقوب ذکر دور و دراز نهاد قالوا یا ابانا
ما لك لا تأمنا گفتند برادران یوسف ای پدر ما چیست ترا که ایمن نمیداری ما را علی یوسف وانا
له لناصحون بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او و ما هر آینه نصیحت کنندگانیم ارسله معنا
غدا بفرست با ما بامداد یرتع ویلعب تا گله چرانیم و بازی میکنیم وانا له لحافظون و
حال آنکه ما مر او را نگاهبانانیم قال انی لیحزننی گفت یعقوب بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا
به آنکه ببرید او را از نزد من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر بر مهاجرت او دشوار واخاف
ان یأکله الذئب و دیگر میترسم از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین شما میروید گرگان درنده بسیارند مبادا
که گرگی قصد وی کند وانتم عنه غافلون و شما از ان بیخبران باشید   ازان ترسم که زو
غافل نشینید   ز غفلت صورت حالش نبینید   درین دشت دریده بخت انگیز   کهن گرگی بدندان کند تیز   بدان نازک بدن
دندان رساند   تنش را بلکه جانم را دراند   قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اکله الذئب
بخدای که اگر بخورد او را گرگ ونحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک با ده شیر نر محاربه
توانیم کرد بلکه زیاده ترا انا اذا لخاسرون بدرستی که آن وقت که برادر بچنگ گرگ دهیم هر آینه زیانکار باشیم
پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای صحرا و کوه دید دل بر الم هجران
نهاده و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا پیراهن یوسف را بشستند و مویش را شانه زده جامهای نو بر وی پوشانیدند
و پیراهن ابراهیم را که جبرئیل امین از بهشت آورده بود بوقت انداختن او در آتش نمرود در وی پوشانیده بود و
بمیراث بیعقوب رسیده بود پوشانیدند چون تعویذ بر بازویش بستند او را ببرادران سپرده فرمود که بروید به بیرون دروازه
کنعان در زیر شجرة الوداع آن درختی بود که هر که بسفر رفتی یاران وی او را در آنجا وداع کردندی و دوستان و خویشان
تا بدان محل بمشایعت فرشدی گویند بیخ آن درخت آب اندوه پرورش یافته و شاخ و برگش در محنت و بلا نشو و نما یافته
فرزندان بفرمان پدر از شهر بیرون آمدند و در سایه آن درخت قرار گرفتند یعقوب جامه پشمینه در پوشید و عمامه از پشم بافته
بر فرق مبارک نهاد و میان بربسته و عصا در دست گرفته روی بدروازه آورد و چون هرگز رسم نبود که یعقوب بمشایعت
فرزندان رود هر که آن صورت مشاهده مینمود تعجب میکرد و چون نظر فرزندان بر جمال یعقوب افتاد همه از جای برجستند
و دست و پای پدر را بوسیدند یعقوب یوسف را در برگرفت و روی بر رویش نهاد و گفت ای فرزندان معذور دارید که از این
پسر بوی پدر و جد خود می شنوم و بجهت این از دیدار او مطلقا نمیشکیبم پس گفت ای فرزندان ارجمند وای مونس دل دردمند

اگر توانستی

اگر توانستی ترا برگردن گرفته با ایشان بردمی و باز آوردمی اما پدر پیر ضعیف و نحیف است و منتظر دیدار شریف تو زنهار زنهار
تا شب در صحرا نباشی و دل دردمند پدر را بناخن فراق نخراشی ای پسر اگر امشب در صحرا مانی و باز نیایی بیم آنست
که از آتش فراق و جور اشتیاق تو بسوزم و هزار شعله جانسوز در کانون سینه برافروزم یوسف پشت نازنین خم کرد تا
پای پدر را بوسه دهد سر مبارکش برداشت و پیشانی نورانیش ببوسید و گفت ای قرة العین من مرا در کنار گیر که دانم
که فردا بر سر ما قضا چه نوشته است   نگاه دار زمانی زمام کشتی وصل   که بحر حادثها را کرانه پدید نیست   ای یوسف
ترا چهار وصیت میکنم این وصیتها را نیک بشنو و در خاطر خود نگاه دار اول آنکه ای فرزند دلبند خدای را بهیچ حال فراموش
مکن و در هر کاری که باشی ذکر آفریدگار از زبان و دل دور مدار که هیچ همنشینی در سفر و حضر برابر ذکر و شکر او نیست دویم اگر ببلایی مبتلا
شوی یاری و استعانت هم از فضل خدای جوی که هر که سر رشته تدبیر از دست بدهد اگر در ریسمان کرم حبل المتین او دست
نزند زود از پای در آید سیم آنکه این کلمه را بسیار گوی که حسبی الله و نعم الوکیل که جدت ابراهیم خلیل را که در آتش انداختند
این کلمه طیبه را گفت شرر آتش نمرودی بوی نرسید وصیت آخر آنست که ای پسر مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد
و آورده اند که یوسف را خواهری بود دینا نام دران ساعت که برادران و پدر میرفتند وی خفته بود ناگاه در خواب
دید که ده گرگ درنده یوسف را از کنار پدر در ربودند از بیم این واقعه از خواب برجست و پرسید که یوسف کجاست گفتند
که با برادران بصحرا رفت گفت پدر اجازت فرمود گفتند آری گفت آه زمانه بیوفا روزگار پرجفا ما را بمفارقت روی
زیبای یوسف مبتلا ساخت پس بتعجیل تمام روی بدروازه کنعان نهاد تا بزیر درخت شجرة الوداع رسید پدر را دید
با یوسف در سخن است و پند و موعظه با او میفرماید دینا بیامد و در پای یوسف افتاد و پای او را بوسه داد و گفت ای
برادر بجان برابر انگار که من یکی از کنیزان توام مرا با خود ببر تا بهر منزلی که نزول کنی تو آسایش گیری من خاک آن زمین را
بمژگان بروبم و اگر مرا همراه خود نخواهی برد زنهار که دل این عاجزه را بدرد فراق سیاه نسازی و زود باز آیی یوسف را
سخنان خواهر بگریه در آورد و زار زار بگریست القصه یوسف از جانبی میگریست و یعقوب از طرفی اشک حسرت و ندامت
میریخت و دینا از گوشه مینالید دران محل درهای آسمانها گشاده بودند و حور العین ایستاده و جملگی در خروش و فغان
آمده و فرشتگان از صوامع قدس باواز آمده گفتند ای یعقوب تو از مفارقت یکشبه چندین میزاری و از فراق و محنت
و مشقت و ندامت چهل ساله خبر نداری پس یعقوب یوسف را در برگرفت و زاری و گریستن آغاز فریاد کرد اما چون
یوسف پدر بزرگوار خود را گریان و نالان دید گفت ای پدر بزرگوار وای رسول ایزد کردگار سبب گریه تو چیست و این
اضطراب و بیتابی تو از چه جانب گیست یعقوب علیه السلام گفت ای نور دیده وای سرور سینه من از رفتن تو بوی اندوه عظیم

بشام دل و جان من میرسید نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید یاری مرا فراموش مکن که من پیوسته در خیال تو خواهم بود
پس یوسف دست پدر بزرگوار و روی خواهر خود را بوسه داد و ایشان را وداع کرد یعقوب بار دیگر در محافظت و مراقبت
یوسف مبالغه بسیار فرمود و برادران یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب آواز داد که ازینجا
بشهر باز نخواهم رفت تا شما باز آیند روبیل را گفت تو از همه بزرگتری یوسف را بتو می‌سپارم زنهار که از حال او غافل
نشوی روبیل قبول کرده روی براه نهادند اما چون قدمی چند دور شدند یعقوب آواز داد که آهسته روید تا زود
از نظر من غایب نشوید ایشان آهسته میرفتند و یعقوب در عقب ایشان مینگریست و چون نزدیک بود که از نظر غایب
شوند یعقوب آهی زد و گفت ای فرزندان یوسف مرا باز آرید تا یکبار دیگر رخش ببینم و از بوستان جمالش میوهٔ وصال بچینم
برادران باز گشتند و یوسف را نزدیک پدر آوردند یعقوب او را در بر گرفت و گفت ای فرزند آرامبند و آرام دل دردمند
دل از وصال مهر پدر بر داشتی و پدر را در فراق خود بگذاشتی یوسف پدر را تسلی داده وداع کرد و روی براه آورد چون
از دیدار پدر غایب شدند یعقوب با دیدهٔ گریان و دل بریان مراجعت نمود و چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخی آواز
الفراق الفراق شنید دانست که در تحت حجاب غیب رنگی عجب آمیخته اند و صنعی بدیع انگیخته و مرویست که فرزندان در نظر
پدر یوسف را   بچشمان پدر تا مینمودند   زیکدیگر بمهرش می‌ربودند   گهی این بر سر دوشش گرفتی   گه آن تنگ اندر
آغوشش گرفتی   چو پا در دامن صحرا نهادند   برو دست جفا کاری گشادند   ز دوش مرحمت بازش فکندند   میان خار و
خاشاکش فکندند فلما ذهبوا به پس چون که برادران بردند یوسف را و از نظر یعقوب غایب شدند او را بر زمین
زدند و گفتند ای پسر راحیل چند بار تو کشیم و شربت رشک تو چشیم پیاده روان شو و در پیش ما میرو یوسف بگریه درآمد و گفت
ای برادران عزیز چه گناه کرده‌ام که نسبت با من این خواری و بیحرمتی میکنید و مرا پیاده میدوانید ایشان آغاز طعن
کرده گفتند ای صاحب رؤیای کاذب از آن ستارها و ماه و آفتاب که ترا سجده کردند در خواه تا امروز درین حالت درماندگی بفریاد
تو رسند و ترا از دست ما برهانند یوسف گفت آخر شما را چه شد یکی از حال پدر بر اندیشید و بر کودکی و حال من رحم آورید ایشان
بسخن او التفات نانموده طپانچه بر رخسار او میزدند و او را میدوانیدند نعلین او بسخت پس پای برهنه بر سر خاک و خاشاک
میدوید تا پایهای او مجروح شده ماند گشت پس او را بخواری در روی زمین میکشیدند گرسنه و تشنه و بیقرار و او هر چند
جزع میکرد و زاری مینمود بجایی نمیرسید نزد هر برادر که میدوید تا او را شفاعت کند طپانچه محکم بر روی او میزدند تا بالاخره
او را در صحرا میدوانیدند و بر روی خاک و خاشاک میکشیدند و لگد بر اندام وی میزدند و کوفته و مجروح گشت
تا وقتی که آفتاب ارتفاع یافت و هوا چون سینهٔ یعقوب سوزناک شد تشنگی بر یوسف غلبه کرد بنوعی که زبانش از دهانش بیرون آمد

و یارای

و یارای سخن گفتن نداشت روی بروبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم بجای خاله و برادر با وجود این پدر مرا بتو سپرده
باری تو رحمی کن و بر خوردی و شکستگی من ببخشای روبیل بسخن او التفات نکرده طپانچهٔ سخت بر رخسار مبارکش زد که
برگ گلش مانند بنفشه کبود شد نزد شمعون آمد که مشربه مرا بده که از تشنگی جانم بلب رسیده تا دمی آب خورم و آن مشربه
بود که یعقوب از برای یوسف قدری آب و مقداری شیر با هم آمیخته بود و در آنجا ریخته و بشمعون سپرده و گفت هنوز از
لب یوسف بوی شیر می‌آید وی را طاقت تشنگی نخواهد بود هرگاه تشنه شود ازین مشربه وی را بچشانی چون یوسف
از شمعون آب طلبید شمعون هر چه در مشربه بود بر زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون چرا این آب بریختی گفت
ما داعیه داریم که خون از حلق تو بریزیم چه جای آنست که آب در حلق تو ریزیم تو تشنهٔ آبی و ما تشنهٔ خون تو ایم یوسف
چون حدیث کشتن شنید بر خود بلرزید و از آب و نان فراموش کرد و در آن محل یوسف را از تشنگی کام و زبان چون
لالهٔ آتش بار شده بی طاقت از پای در افتاد و آغاز ناله کرد و چون او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا
آورد و گفت ای خداوندی که جدم را از شر و ضرر آتش نمرود خلاصی دادی که بر پدر پیر من رحمت کن و مرا از کشتن نجات
ده یهودا که این مناجات شنید عرق برادریش در حرکت آمد و روی بیوسف کرد و گفت ای برادر دل خوش دار که تا جان
در تن من باشد نگذارم که کسی قصد تو کند پس او را در زیر حمایت خود گرفت و با برادران گفت دست تعدی در آستین کشید
آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل یوسف نکنید غضب ایشان تسکین یافته از کشتن او در گذشتند و اجمعوا
و رای خود را محکم ساختند ان یجعلوه با آنکه بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه که باصح اقوال بر سه
فرسخی کنعان بود سر چاه تنگ بود و پایین او گشاده هفتاد گز عمق داشت و زیاده نیز گفته اند و از طریق جاده
دور افتاده بود پس برادران یوسف بسر چاه آمدند و یوسف را بآنجا کشیدند هر چند یوسف چنگ در دامن یکیک
میزد فایده نمیکرد گاهی حرمت بزرگی پدر یاد کردی و گاهی عجز و خوردی خود شفیع آوردی سود نداشت و هر چند
از ابر دیده آب حسرت می‌بارید از زمین قهر برادران گیاه وفا نمی‌رست یوسف چون دید که از سر آن بیداد
در نمیگذرند و بنظر رحمت در حال او نمینگرند فرمود مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز گذاردن چه دانی
گفت پیغمبرزاده‌ام با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده‌ام یهودا از برادران درخواست کرد تا یوسف را بگذاشتند
و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت خداوندا خود را
بتو سپرده‌ام و زمام اختیار خود را بقبضهٔ رضای تو باز گذاشتم چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون
کن گفت هیهات هیهات زنده را عورت پوشی باید و مرده را بی کفن نمی‌شاید پیراهن من بگذارید تا اگر بمیرم بی کفن

نباشم واگر بریم ستر عورتی داشته باشم گفتند چون برهنه باشی یازده ستاره و ماه و آفتاب ترا پیرهن کذارند و جامه در تو
پوشانند یوسف مبالغه از حد در گذرانید گفتند البته پیراهن بیرون کن و غرض ایشان آن بود که پیراهن را بخون آلود
کرده پیش پدر برند و گویند او را گرگ ادریدم بدریده و اینک پیراهن خون آلود که واهست یوسف ولوست کریبان بهوده (؟)
گرفته فریاد و زاری میکرد ایشان بقوت دست وی را دور کردند و پیراهن از سرش برکشیدند و رسن بمیان وی بسته
بچاه فرو گذاشتند یوسف گفت ای برادران هرچه خواستید کردید از جور و جفا بجای آوردید من شمارا نصیحت میکنم بشنوید
و از سخن من بیرون مروید گفتند چه نصیحت میکنی گفت پدر را نیکو دارید و من بعد جانب او را فرو مگذارید که او نمیداند
که شما با من چه جفا کرده اید اگر بداند بر شما خشم گیرد و دعای بد کند و بشما انواع عقوبت رسد اگر شمارا قوت آن هست
که با من جفا کنید مرا طاقت نیست که شما بعقوبت پدر در مانید روبیل ازین روی در هم کشید و کارد بزد و ریسمان را
ببرید یوسف در نیمه راه چاه بود که ریسمان بریده شد گفت دریغ که دیدار تا دیده رشته امید از زندگی منقطع شد
و در چاه هلاک افتادم پس دل از جان برداشت و خود را کلی بحضرت حق باز گذاشت ندا رسید بجبرئیل که بنده مرا دریاب
جبرئیل بیک پر زدن از سدرة المنتهی بمیان چاه رسید یوسف را در هوا بگرفت یوسف بیهوش شده بود آهسته آهسته
او را به تک چاه رسانید و بر بالای سنگی خوابانید خطاب آمد که ای جبرئیل جامهای بهشت در وی پوشان و از عطرهای
انهار جنت بوی بوی نشان و سر او را در کنار خود گیر و پر خود را بر جراحتهای وی بمال تا به شود و چون بهوش باز آید
سلام ما بوی برسان و بگو غم هیچ مخور که ما ترا برای تخت و جاه آفریده ایم نه از برای تحت چاه جبرئیل گفت الهی اجازت
فرمای تا من خود را بصورت یعقوب بوی بنمایم تا زمانی بدان تسلی یابد فرمان در رسید که چنان کن جبرئیل بصورت
یعقوب برآمد و سر یوسف را بر کنار گرفت چون باهوش آمد سر خود را بر کنار پدر دید برجست و هر دو دست خود را بگردن
روح الامین در آورد و فریاد برکشید که ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من جفا کردند و مرا از خدمت
تو محروم ساختند و ترا بفراق من مبتلا گردانیدند و مرا در بیابان مهلکه سر و پای برهنه دوانیدند و آنچه از جفا و
ستم ممکن بود بمن رسانیدند آب و نان از من باز داشتند و مرا گرسنه و تشنه بگذاشتند و رخساره مرا بضرب طپانچه
کلرنگ کردند گیسوی مرا با خاک و خون برآمیختند پیراهن که تو بدست خود در من پوشانیدی از سرم کشیدند رسن
خواری بر میانم بستند لگد بیدادی بر پشتم زدند سرنگونم بچاه در آویختند ای پدر در روی من نگر و زخم طپانچه
ببین و در پشت و پهلوی من نگاه کن و اثر جراحت ملاحظه فرمای یوسف این سخن میگفت و از دیوارهای چاه آواز
ناله و آه می آمد و جبرئیل متحیر شده و ملایکه میگریستند آخر جبرئیل بی طاقت شده گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من روح الامینم

فرستاده رب العالمینم پس سلام الهی بدو رسانید و از طعام و شراب بهشت بوی خورانیده پیراهن خلیل که یعقوب تعویذوار
بر بازوی یوسف بسته بود گشوده بر وی پوشانید و آنگاه مژده خلاص و نجات از چاه و رسیدن بمرتبه عز و جاه بگوش او
رسانید همچنانکه میفرماید که وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی کردیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل که اندوهگین مباش که
بزودی از حضیض چاه بذروه جاه رسانیم و برادران را حاجتمندی بنزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا
هر آینه تو خبر میدهی برادران را باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه
ایشان ندانند که تو یی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و این وقتی بود که بجهت غلا و قحطی بخدمت او آمدند و
او را نشناختند چنانکه مبین شود ان شاء الله تعالی و چون جبرئیل خواست که بمقام خود رود ملکی مقرب از حضرت عزت
در رسید که ای جبرئیل دو سه روزی در تک چاه قرار گیر و سر یوسف در کنار گیر که غریبست و تنها از یار و دیار خود دور
افتاده و دل بر کربت غربت و حرقت نهاده آورده اند که فرزندان یعقوب آنشب بکنعان نرفتند و یعقوب همه روزه
در انتظار یوسف در زیر شجرة الوداع نشسته بود و با خواهر یوسف سخن شوق در پیوسته نماز شام در آمد اثری از آمدن
فرزندان یعقوب پیدا نشد دود از نهاد او برآمده گفت ای دینا برادرانت را چه شد که دیر کردند و سبب چیست که ماه رخسار
یوسف از مطلع وصال طالع نمیشود ای دختر از تخیل مفارقت یوسف و تصور مهاجرت او آتش حسرت در اشتعال آمد و کشتی
قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاد دینا پدر را تسلی میداد و انواع سببها و عذرها ترتیب میداد القصه یعقوب آنجا بر پد
و بامداد بر پشته بلند که بران صحرا مشرف بود برآمد و بنشست و دختر از خود بنشاند و دیده بر راه فرزندان نهاد
و فرزندان آنشب در سر ره بودند و خواب بر ایشان غلبه کرده یهودا در خواب نمیشد چون دید که برادران در خواب اند فرصت
یافته پنهان بر سر چاه شتافت و آواز داد که ای برادر من یوسف حی أَنْتَ أَمْ مَيِّتٌ آیا زنده تو درین چاه یا مرده یوسف
گفت تو کیستی که از حال بیچارگان میپرسی و از غریبان و بیکسان یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا ای برادر بجان برابر حال
تو چیست یوسف گریان شده گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار پدر جدا بوده و در تک چاه در صدد
فوت و فنا بوده و نه مونسی و نه غمگساری نه در روی زمین از زندگان و نه در زیر زمین از مردگان یهودا از درد
دل یوسف در خروش آمد و بر خوردی و غریبی و تنهایی و بیکسی او بسیار بگریست یوسف در قعر چاه آواز داد که ای برادر
وقت وصیت است نه هنگام تعزیت گفت چه وصیت داری آواز داد که وصیت من آنست که چون نماز شام با برادران بخانه
رسی از بیکسی و تنهایی من براندیشید و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آرید و بامداد چون سر از خواب
استراحت برداشته جامه پوشید از برهنگی من فراموش مکنید یهودا از سوز این وصیت خروش برکشید و او مردی بلند آواز بود

آوازاو بگوش برادران رسید حیران شدند و بر اثر آن آواز روان شدند چون بدانجا رسیدند دیدند که یهودا بر سر چاه نشسته میگرید
گفتند ای یهودا چرا میگریی گفت بر حال این غریب بیچاره آواره میگریم برادران یهودا را ملامت کردند و خواستند
که سنگی چند بر چاه افکنند یهودا منع ایشان کرد و آخر سنگی بر سر چاه نهاده روی بکنعان نهادند و پیراهن
یوسف را بخون گوسفندی آلوده ساختند نزدیک بغروب بود که بحوالی آن پشته رسیدند که یعقوب بر بالای آن بود
همه روزه انتظار برده و دیده ترصد بر راه نهاده ناگاه گردی در آن صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت این چه گرد است
گفت چه عجب که برادران من نباشند گفت نیکو بنگر چون در نگریست لرزه بر اعضای وی افتاد یعقوب گفت ای دختر
ترا چه رسید گفت ای پدر برادران می آیند اما یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع این خبر آه سوزناک از جگر بر کشید
و گفت ایشان را آواز ده تا ببالای این پشته بر آیند دینا نعره زد که ای اولاد یعقوب بیایید که پدر بزرگوار شما
اینجا انتظار میبرد فرزندان دانستند که پدر اینجاست از میان وادی دست بر سر زدند و چون صبح کاذب گریبان
چاک زدند و چون خروس بی هنگام خروش بر آوردند یعقوب سراسیمه گشته متحیر فرو ماند و با دختر گفت که این چه فریاد است
که می آید و این چه شیون است که رگ خون از دیده میگشاید دینا گوش فرا داشت و از مضمون آن فریاد یعقوب را
خبر داد مقارن استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاده بیهوش شد دینا نعره زد که ای برادران بشتابید و پدر
خود را دریابید که حال او دیگرگون گشت و عنان از کف اختیار بیرون شد چون این بگفت وی نیز بیفتاد و بیهوش
شد ایشان دویدند وَجَآءُوٓ أَبَاهُمْ عِشَآءً و آمدند نزدیک پدر خود محل شبانگاه يَبْكُونَ میگریستند
و فریاد و فغان میکردند و خاک بر سر میریختند و میگفتند وا یوسفاه وا اخواه چون پدر را بدان حال دیدند فریاد و فغان
ایشان بیشتر شد روبیل بدوید و سر پدر در کنار گرفت و دست بر دهان مبارکش نهاد از نفس بوی خروش بر کشید یهودا
گفت ای برادران این چه حرکت بود که با خود کردید پدر را ضایع کردید و برادر را در چاه انداختید و زبان ملامت خلق
بر خود دراز کردید پرده خود بدست خود دریدید و رشته پیوند خود به تیغ قطیعت بریدید پس نعره زنان و فریاد کنان
پدر را برداشتند و بخانه بردند یعقوب همچنان بیهوش بود تا صبح بدمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کو ایشان متفق الکلمه
گشته قَالُوا۟ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ گفتند ای پدر ما بدرستی که ما رفتیم بصحرا پس پیشی میگرفتیم بیکدیگر در
دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا و بگذاشتیم یوسف را تنها نزدیک رخت و بار
خود فَأَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَآ أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا و نیستی تو باور دارنده ما یعنی
سخن ما را باور نکنی وَلَوْ كُنَّا صَٰدِقِينَ و اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که با

داری

داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَآءُو
عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ بِدَمٍ كَذِبٍ و آوردند بر بالای پیراهن یوسف خونی دروغ یعنی پیراهن یوسف خون آلوده ساخته
نزد پدر آوردند و از آن چنان فرا نمودند که خون یوسف است یعقوب چون قول ایشان شنید بار دیگر بیهوش شد
دینا بر بالین پدر آمد گریان و دست بعرق مبارک او نهاد نعره و اویلاه و وا مصیبتاه بر کشید و قطره از آب
دیده او بر چهره یعقوب چکید دیده بر گشاد و گفت من کجاام گفتند در منزل کرامت خود در میان فرزندان و عترت
خود گفت یوسف من کجاست گفتند نه فرزندان دیگر هستند گفت چه حاصل پس پیرهن یوسف را بطلبید و آنرا ببوئید
و آهی زد و باز بیهوش شد چون با خود آمد آنرا بر روی خود افکند و چندان گریه کرد که روی آن چون پیرهن سرخ شد
و چون نیک در آن بنگرید هیچ جا از آن دریده نیافت گفت عجب گرگی بوده که یوسف مرا خورده و تعرض پیراهنش
نرسانیده پس از بسیاری غم و الم و غصه و اندوه و عتاب وی بر پسران کرده قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ
گفت نه چنین است که شما میگویید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما و آسان گردانیده در چشمهای شما أَمْرًا
کاری بزرگ که آن هلاک یوسف است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایتی نباشد
مگر با خدای تو وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده است از وی یعنی یاری از و میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ
بر آنچه شما صفت میکنید از هلاکت یوسف مرویست که چون برادران این سخن را از پدر شنیدند منفعل گشتند روز دیگر با
چراگاه رفتند و با خود گفتند تدبیری باید کرد که این اندیشه از دل پدر بیرون رود و ما را در آنچه میگوییم تصدیق کند
گفتند صلاح این کار آنست که برویم و یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره پاره کرده استخوانهای
وی را نزد پدر آریم تا این تهمت از ما دفع شود یهودا گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید پس ایشان
از آن منع کرده نماز شام که با خانه آمدند پدر ایشان را گفت کجا است آن گرگ که راست میگویید این گرگ که یوسف را خورده
بگیرید و نزد من آرید تا صدق قول شما از و معلوم کنیم ایشان بصحرا رفته گرگی را بگرفتند و دست و پای وی را بستند و نزد
یعقوب آوردند و بغلبیدند و گفتند که این گرگ است که یوسف را خورده یعقوب گفت دست و پای وی را بگشایید چون
او را بگشودند یعقوب گفت ای گرگ نزدیک من آی آن گرگ بیامد و نزد یعقوب بایستاد یعقوب گفت ای گرگ شرم
نداری که جگرگوشه مرا بخوردی گرگ بآواز آمد که بحق موی سفید تو که من فرزند ترا نخوردم و بدرستی که خون و گوشت
شما که پیغمبرانید بر ما حرامست و من مظلومم و بر من دروغ بسته اند و درین زمین غریبم گفت برای چه باین زمین
آمده گفت ای نبی الله مرا اینجا خویشاوندی بود دی روز بزیارت او آمدم پسران تو مرا بگرفتند و بربستند و

تو آوردند و این دروغ بر من بپیشد یعقوب نزد این حال و شنیدن این مقال از رکن گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ
أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ القصه یعقوب علیه السلام در فراق یوسف چندان بگریست که فرشتگان بفریاد آمدند و گفتند
الهی یوسف را باو بازده یا یعقوب را خاموش گردان یا ما را اجازت ده تا بدنیا رویم و با یعقوب در آه و ناله موافقت
کنیم مرویست که هر بامداد یعقوب بصحرا بیرون آمدی و بر حوالی کنعان میگشتی و میگفتی یا بُنَيَّ ای فرزند دلبند من فِي أَيِّ
بِئْرٍ طَرَحُوكَ آیا ترا در کدام چاه انداختند فِي أَيِّ سَيْفٍ قَتَلُوكَ بکدام تیغ هلاک ساختند فِي أَيِّ بَحْرٍ غَرَّقُوكَ
آیا ترا بکدام دریا بغرقاب فنا انداختند بِأَيِّ أَرْضٍ دَفَنُوكَ بکدام بقعهٔ زمین ترا دفن کردند پس سرگشته در آن وادی
میگشت و آب حسرت از دیدها میبارید و بسوزی که آتش در افلاک زدی میزارید جبرئیل در رسید و گفت ای یعقوب
فرشتگان از ناله و گریهٔ خود بگریاندی و مقدسان ملاء اعلا را بناله و زاری در آوردی یعقوب جواب داد که ای جبرئیل حکیم اکرم
جان غمزده فرسوده دارم چون ننالم آه آه آه درد آلوده دارم چون نگریم زار زار آورده‌اند که جبرئیل در چاه تا بیت
سه روز رفیق یوسف بود و دل او را تسلی میکرد و او را بصبر میفرمود و انواع فرجها او را میرسانید و چون خواست که از و
مفارقت کند یوسف از وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا را بخوان تا از زندان این چاه خلاصی
یابی یَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَيَا غَوْثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا مُفَرِّجَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ قَدْ تَرَى مَكَانِي وَتَعْرِفُ حَالِي وَلَا
يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي حق تعالی ببرکت این کلمات شریفه او را از حضیض چاه باوج جاه رسانید از صادق علیه السلام مرویست
که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل باو نازل شد و گفت ای پسر که ترا در چاه انداخت گفت برادران بجهت حسد
بردن بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل گفت ای یوسف اگر خواهی که ازین بلا خلاص یابی این کلمات بگوی که اَللّٰهُمَّ
إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَأَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ
حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ حق تعالی بجهت این دعا او را از بند چاه خلاص کرده پادشاه مصر گردانید القصه روز چهارم نجات
از مهب لطف الهی بوزید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمدند کاروان نزدیک آنچاه و ایشان جمعی بودند که از مدین
بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس فرستادند وارد خود را بسوی آنچاه و وارد کسیست که آب کشیدن
کاروان با آن تعلق داشته باشد و وارد ایشان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین بسر چاه آمد فَأَدْلَى دَلْوَهُ
پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین که این دلو برای تو در چاه آمده یوسف در دلو نشست
در معالم آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریستند و در انس الملوک مذکورست که مالک در کشیدن دلو حیران ماند دلو را بچاه

کران دید بچاه نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَى هٰذَا غُلَامٌ گفت این مژده و شادمانی این
پسریست که دلو را گران ساخته پس یوسف را از چاه برآورد وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را
از رفقای خود که اهل کاروان بودند بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای فروختن متاع
نموده بودیا پنهان ساختند او را از کاروانیان و گفتند اهل آب او را بما داده‌اند تا برای ایشان بمصریان فروشیم
و یا برادران او را پنهان داشتند و گفتند با کاروانیان که بنده است و از ما گریخته است او را بخرید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِمَا
يَعْمَلُونَ و خدای داناست بآنچه میکردند یعنی مخفی نبود بر وی بنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و
اولاد یعقوب آورده‌اند که یهودا را عادت بود که هر روز یکبار بر سر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و طعام
دادی درین روز که کاروان آنجا رسیده و یوسف را بیرون آورده بودند یهودا بر سر چاه آمد که طعام باو دهد هر چند
آواز داد جوابی نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروان آمده او را نزدیک مالک بن ذعر یافت برادران خبر داد
بیامدند و مالک را گفتند این غلام ماست از ما گریخته مالک گفت اگر خواهید او را بشما دهیم و اگر نه وی ابما فروشید گفتند
او را بتو میفروشیم لیکن این غلامیست گریزپای و ما او را باین عیب میفروشیم مالک گفت او را باین عیب بخرید میفروشید گفتند
هر چه خواهید بدهید اما بشرط آنکه او را ازین ولایت بیرون برید و غل در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کشید
که گریزپاست و او را گرسنه و تشنه دارید که غلامی متکبر و سرکش است تا رحم کرد یوسف در برادران مینگرید و سخنان غضب
آمیز ایشان می‌شنید و قوت و یارای سخن کردن نداشت پس بزبان عبری با یوسف گفتند اگر در آنچه ما میگوییم و میکنیم
سرکشی کنی و خلاف آن گویی شمشیر آبدار سرترا از بدن جدا کنیم یوسف خاموش شد القصه او را بمعرض بیع آوردند مالک
گفت من زری که داشتم بضاعت خریده‌ام و با من درهمی چند ناسره مانده گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیارست
اما بتو میسپاریم هر چه داری پس دست یوسف بدست او دادند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و بفروختند او را ببهای اندک
و بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ که درهمی چند بود شمرده و عادت اهل آن روزگار چنان بود
که کمتر از چهل درهم می‌شمردند و زیاده بر آن را وزن میکردند مالک درمهای خود را شمرده هفده عدد و گویند بیست عدد
هر برادری دو عدد برداشتند و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هیجده درم بود و در وسیط آورده که یهودا هیچ
نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ و بودند برادران یوسف از بی رغبتان
از آن درهم از غایت قلت و نمیخواستند که یوسف با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت
گریختن و نافرمانی او در خبر آمده که روزی یوسف نگاه کرد و جمال خود را بدید از آن تعجب کرد با خود گفت اگر من بنده

بود می بهای من از عدد حصر متجاوز بودی پس حق تعالی بر سبیل امتحان ثمن بخس را باو نمود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده
که چون مالک یوسف را بخرید در جمیع سفر انواع خیرها باو می رسید تا آنکه در مصر او را بفروخت آن خیر و برکت ازو مفقود شد
بدانست که او از برکات یوسف بوده پس نزد او آمده گفت تو چه کسی گفت انا ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالک او را
در بر گرفت و بسیار بگریست و مالک مردی عاقر بود و هرگز او را فرزند نمیشد از یوسف التماس کرد که دعا کند تا حق تعالی
او را فرزندی دهد یوسف دعا فرمود حق تعالی دوازده پسر بود داد هر بطنی دو پسر القصه در اول حال که مالک یوسف را
بخرید بفرموده برادران بیاران خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید چون یوسف را چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان بر داشت
مالک گفت ای غلام اضطراب مکن که بندگان گریزپای را از ذل غل و تشویر زنجیر چاره نیست یوسف فرمود که من نه از غل
و زنجیر شما بفغان آمده ام بلکه ازین حال مرا یاد آمد که ملک تعالی زبانیه دوزخ را فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل
بر گردن او نهید که گردن از طوق فرمان ما پیچیده است و دست و پایش در زنجیر کشید که قدم از دایره فرمان ما بیرون نهاده
مالک ازین گفتار متحیر شده آهسته بدو گفت ای غلام من ترا در نظر خواجگان بند میکنیم دل خوش دار که چون ایشان برگردند
و ازین منزل کوچ کنیم بند از پای و غل از گردن تو بر دارم پس در حضور برادران ز آهن بند بر پیش نهادند
بگردن طوق تسلیمش نهادند پلاس کهنه اش پوشیدند و انواع تهدیدش شنوانیدند فرزندان یعقوب خاطر جمع کرده روی
بکنعان نهادند یوسف دیگر باره گریه آغاز کرد مالک گفت ای غلام چرا میگریی و در صبر و سکون بخود نمی گشایی گفت ای مالک
تحمل بار فراق ندارم دستوری ده تا بروم و فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام من از ایشان
اثر مهر و محبتی نسبت بتو ندیدم و غیر تفرقه و وحشت از تو چیزی دیگر از ایشان نیافتم تو چه رغبت بدیشان میکنی گفت اگر
ایشان را از من نفرتست مرا بایشان محبتست و اگر ایشان مرا دوست نمیدارند من ایشان را دوست میدارم تو کرمی فرما
و ایشان را بگو تا توقف کنند مالک آواز داد که ای جوانان آهسته باشید که این غلام میخواهد که از شما بحلی طلبد و یوسف را
اجازت داد که برو خواجگان را وداع کن یوسف زنجیر کشان نزد برادران آمد و گفت ای عزیزان هر چه کردید تحمل کردم
توقع اینست که وقت گریه پدرم را تسلی دهید و بهر نوع که دانید مراعات آن پیر حزین کنید و من غریب مبتلا را از یاد
مگذارید یهودا بگریه در آمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مردانه باش و کار خود در آنجه اگذار پس شتری را
آوردند یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بر بالای آن شتر افگندند و غلامی زشت روی بدخویی را بر او موکل ساختند و کاروان
بجانب مصر روان شد یوسف از عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بدرود باش که در غریبی و ذل بندگی گرفتارم التجا هر
از من فراموش مکن که من شفقتها و دلسوزیهای ترا یاد دارم کاروان همه شب میراندند سحرگاه بود که بمقابر آل اسحق رسیدند

یوسف نزدیک قبر مادر خود را دید بی اختیار خود را از بالای شتر بر قبر مادر افگند و از تربت عهد کودکی یاد کرد و مهر و شفقت مادری
بخاطر آورد و قطرات عبرات چون باران نیسان بر روی ارغوان ریختن گرفت و آواز داد که ای مادر مهربان سر بردار و گرد
خاک را از نظر دور کن و نگاه کن بحال فرزند خود که غل بر گردنم نهادند و اسیروار در پلاس کهنه پوشانیدند و دست و
پایم بزنجیر بسته و تهمت بندگی مرا فروخته و دل پدر را بآتش هجران سوخته از قبر رحیل صیحه بر آمد که ای فرزند پسندیده
و ای نور هر دو دیده بسیار کردهندی غم مرا افزون ساختی اندوه مرا ای فرزند ناز پرور زخم مرا بسیار کردی و جان مرا
به تیغ درد افگار نمودی پس صبر کن که ان الله مع الصابرین بدرستی که خدای با صابرانست و در وقت تیر بلا سپر صبر در روی
کش تا علم ظفر در میدان مراد بر توانی افراشت اما چون روز روشن شد و غلامی که موکل یوسف بود نگاه کرد یوسف را
بر شتر ندید باز پس دوید او را دید که بر سر قبری نشسته زار زار میگریست آن بی رحم جفاکار از روی قهر و غضب طپانچه
بر روی عزیز یوسف زد که رخساره نازکش خراشیده و خون آلوده شد و گفت ای غلام خواجگان راست گفتند که
تو گریزپایی یوسف هیچ نگفت اما از درد چنان بنالید که غلغله در ملکوت افتاد فی الحال تندباد قهر الهی بر آمد و غبار بر
خواست و صاعقه بی ابر پیدا شد و خروش رعد و سوز برق سحاب ظاهر گشت کاروانیان گفتند ما از خود درین چند روز
گناهی تازه نمی بینیم که موجب این عقوبت باشد آن سنگدل بیامد و گفت بشومی معامله منست چه من این باعث طپانچه بر
روی این غلام عبری زدم و او آب در دیده بگردانید و بدرد دل ناله کرد و در ساعت این صورت واقع شد مالک گفت
ای غلام سبب طپانچه زدن چه بود گفت او خود را از شتر انداخته بود و داعیه گریختن داشت مالک گفت ای بی عقل چگونه
با غل و زنجیر تواند گریخت پیش یوسف آمد و گفت ای جوان قصد گریختن داری گفت ای مالک من سر ستیز و پای گریز ندارم
اما بخاک مادرم رسیدم صبر و تحمل از من رمیده شد و رشته طاقتم به تیغ اضطراب بریده گشت مادرم هرگز اندیشه نکرده
که من با غل و زنجیر بر خاک خوابم رسید با داغ بندگی در زخم جگر گوشه او خواهند کشید چون قبر وی بدیدم بی اختیار
خود را از بالای شتر در انداختم و غم دل با او میگفتم و قصه پرغصه خود بر او میخواندم که این غلام بیامد و طپانچه بر روی من
زد من نفرین نکردم همین بود که آهی از دل پر درد بر آوردم کاروانیان بگریه در آمدند و آغاز تضرع و زاری کردند که ای
جوان عالیشان این گرد که برانگیخته فرو نشان یوسف دعا کرد و لب جنبانید فی الحال باد بیارامید و هوا صاف
شد مالک این حال مشاهده کرده در ساعت بفرمود تا غل از گردن و بند از دست و پای یوسف بر داشتند و جامهای نیکو
در وی پوشانیدند و بر راحله تیز رو نشاندند القصه مالک یوسف را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ملک ریان بن ولید عملیقی

بود و او اولاد عملاق بن لاوی بن سام بن نوح بود و گویند او بیوسف ایمان آورد و پیش از یوسف فرمان یافت و پس ازو
پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود و اول زمان او آخر زمان یوسف بود و یوسف او را بایمان دعوت کرد
قبول نمود و ریان زمام امور ملک خود را بدست قطفیر مصری باز داده بود و بجهت زیادتی مرتبه و رفعت شان او وزیر ملک
مصر او را عزیز گفتندی و چون کاروان بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر راه آمدند و یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته
و حیران شدند و باز گشتند و خبر بعزیز بردند و او زنی داشت راعیل نام و نام مشهور او زلیخا بود و چون عزیز خبر یوسف شنید
بمالک پیغام داد که غلام بنجاس آورد روز دیگر مالک یوسف را بحمام برده سر و تن او را بشست و جامهای قیمتی در وی پوشانید
و بآراستگی تمام او را بباز آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآورد و خریداران بمن یزید هر کس در بها چیزی اضافه
میکردند تا بدان انجام رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری در پیش نهاده او را باین مبلغ
خرید و بخانه برد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ و گفت آن کس که خرید یوسف را از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ
مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای نشستن این غلام کنعانی را یعنی از حسن تعهد و نکو داشت
او ملاحظه تمام کن چون نشاندن کسی بجای نیکو دلیل عزت و احترامست عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند
ما را در کارها از ضیاع و عقار و سر انجام روزگارها و مستظهر شویم در مصالح حال و مآل خود چه علامات رشد از جبین او لایحست
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را بفرزندی کو عزیز عقیم بود و نزد بعضی عنین و بجهت این گفت که او را بفرزندی گیریم
چه در آثار رشد و ثواب در بشره او ظاهرست از بعضی اکابر نقل است که عزیز زلیخا را امر کرد که یوسف را بموضعی فرود آورد
که نیکوتر اماکن باشد زلیخا جایی که احسن منازل باشد بهتر از درون دل خود نیافت پس او را در خانه دل خود فرود آورد
وَكَذَلِكَ و همچنانکه عزیز را بر یوسف مهربان گردانیدیم و او را بر تعهد حال او وا داشتیم بعد از آنکه وی را از بند چاه و
تعب راه نجات داده بودیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم در زمین مصر
تا تصرف کند در آن ولایت بمعدلت وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها
و معانی کتب الهی مخلص معنی آنست که غرض از رهانیدن یوسف از چاه و رسانیدن او بمصر و تمکین او دادن در آن این بود که
بعدل قیام نماید و تدبیر مردمان اهتمام کند و از تعلیم معانی کتب و احکام آن که غرض انفاذ آن کند و ایشان را
بآن ارشاد نماید و با تعبیر خوابها نموده تنبیه ایشان کند از حوادث واقعه تا مستعد آن شوند و تدبیر آن مشغول گردند
قبل از آنکه واقع شود مانند تدبیر او در سالهای قحط ایشان را بتفصیلی که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَاللَّهُ غَالِبٌ

عَلَى أَمْرِهِ و خدای غالبست بر کار خود و هیچکس چیزی را از مراد او نتواند گردانید یا غالبست بامر یوسف که برادران او در مطلوبی بود
و مشیت خدای بر خلاف او واقع شد مگر آنچه خدای خواست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن
بیشتر مردمان نمیدانند که زمام امور بقبضه اقتدار و مشیت اوست و یا علم ندارند بلطایف صنع و خفایای لطف
او سبحانه وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و آن هنگام که یوسف رسید بمنتهای اشتداد در جسامت و قوت که آن میان
سی و چهل سالگیست و گویند مراد سن شبابست که مبدا البلوغست و بروایت صحیح از ابن عباس هجده سالگیست تا سی سالگی آتَيْنَاهُ
حُكْمًا دادیم او را نبوت با حکمت که آن علمیست مؤید بعمل یا حکم کردن میان مردمان وَعِلْمًا و دانشی
که آن تاویل احادیثست که عبارتست از علوم دینیه و علم مصالح مردمان و تعبیر خوابست و روایتست که چون مردم مرافعه
بعزیز عرض میکردند عزیز ایشان را بیوسف اشاره میکرد بجهت ظهور کمال عقل و صواب رای او وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ و مانند این پاداش میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بنیکوکاری آبا که حق تعالی لکن بجهت
پاداش احسان او در عمل این مرتبه رفیعه را در عنفوان جوانی باو ارزانی فرموده در بعضی روایت آمده که
یوسف هفده ساله بود که عزیز وی را بخرید و سی و سه ساله بود که ریان بن ولید وی را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی
وی را نبوت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشق خیمت
بخانه دل زلیخا افکند و لشکر محنتش صبر و سکون او را بیغما داد هر روز جمال یوسف زیاده میشد و عشق زلیخا افزون
میگشت تا آنکه عشق او بغایت رسید و شوق او بنهایت انجامید و صورت با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ
الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ و طلب مراد خود کرد یوسف را در خانه او یعنی زلیخا از نفس او و بحیله گری میخواست
تا تدبیر امر خود کند و بانواع حیله مطلوب خود را از یوسف حاصل کند ابن عباس فرمود که از جمله مراودت و حیله گری
او در مطلب مراد خود از این نوع بود که با وی گفت که چه موی نیکو داری در جواب گفت که اول چیزی که در خاک پراکنده
در تن من گردد موی باشد گفت ای یوسف چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین او را در رحم مادر نگاشته
گفت ای یوسف حسن روی تو مرا لاغر کرد جواب داد که شیطان ترا برین داشته گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد
تو این آتش را آب لطف بنشان گفت اگر آبی بآتش تو ریزم بآتش دوزخ سوخته شوم گفت بر خیز و اندرون
آن خانه رو و آبی بیار که بغایت تشنه‌ام و غرض او آن بود که چون بخانه رود در پس او در آید و مراد خود را از وی حاصل
کند یوسف جواب گفت که در خانه کسی رود که صاحب خانه باشد و من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت در آن خانه بستر
حریر و دیبای لطیف گسترده در آنجا در رو و مراد من حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل خود را
در بهشت از دست بدهم گفت ای یوسف ازین بهانها درگذر و با من در آن پرده آی که کسی را درین پرده راه نیست

کفت خدای من بر همه اسرار و خفیات مطلعست چکونه از و پوشیده شود کفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم کفت عزیز
با ان اولی تر است کفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من حلیله تو شوم کفت چکونه از عقاب و عذاب دوزخ رهایی یابی از
سدی مرویست که مراد او یوسف آن بود که خود را می آراست و بر وی عرض میکرد و وی را با خود دعوت میکرد
کاهی بترغیب و کاهی بترهیب و میکفت ای یوسف بحسن و جمال من نمینکری کفت چکونه بچیزی نکاه کنم که عنقریب در خاک
پوسیده شود کفت مشاهده مویهای مجعد من نمیکنی کفت چه فایده که با خاک آمیخته خواهد شد و چون نزد یوسف نشستی
یوسف روی از وی بکردانیدی و چون از تدبیرات مراودت عاجز شد شروع در حیله دیگر کرد باین وجه که خانه ساخت
که از زیر و بالا و در و دیوار آن همه بر مثال آینه بود و صورت خود و یوسف را در آن نقش کرده که هر دو یکدیگر را تنک
در بغل کرفته بودند چون تمام شد از یوسف التماس کرد که در اندرون آن در رو و ببین که هرکز مثل این خانه
دیده یوسف بالتماس او در آنخانه در آمد و زلیخا در عقب آن روانه شده در خانه در آمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ
و به بست درها را مرویست که آن هفت خانه بودند در یکدیگر در هر خانه دری نشانده زلیخا همه درها فرو بست وَ
قَالَتْ هَيْتَ لَكَ و کفت پیش من آی و شتاب که من ترا ام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ کفت پناه میکیرم
بخدای پناه کرفتنی بوجه تمام إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ بدرستی که نیکو ساخته است منزل مرا نزد
بارکاه قرب خود و مرا مرتبه جلیله و درجه رفیعه داده چکونه در حق او عاصی شوم و باین امر قبیح قیام نمایم و خود را
از آن مرتبه محروم کردانم و یا عزیز تربیت کننده منست و ترا بنیکو داشت من فرموده پس چکونه حرمت و حق نعمت
او را رعایت نا موده دست خیانت در حرم او دراز کنم إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شان اینست که
رستکار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا فایز نکردند زناکاران چه زنا بدترین
ظلمهاست وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا بدرستی که قصد کرد آن زن یعنی زلیخا بمخالطه یوسف و قصد کرد
یوسف علیه السلام بدفع او بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ اکر ندیدی و نیافتی یوسف راه روشن
پروردکار خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی که حایل شد
میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا بود و دیدن یوسف نبوت و مدد قوت در آن حال خود را نکاه داشت و میتواند بود
که مراد از هم بها قصد مخالطه یوسف بوده باشد بزلیخا زیرا که منافی عصمت و جمیع انبیا معصومند از صغایر و
کبایر و مبرا از قصد معاصی مرویست که نزد آنحال فرشته بر صورت یعقوب بیوسف ظاهر شد که انکشت بدندان کرفته بود
چون یوسف آنرا بدید از آنجا بیرون دوید كَذَٰلِكَ همچنین نمودیم او را برهان روشن لِنَصْرِفَ عَنْهُ
السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ تا بکردانیم از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

بدرستی

بدرستی که او از بندکان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از همه ناشایست و نابایست ظاهر و باطن و از جمله بدینست که
قصد فاحشه اکبر سوء و اعظم قبحست و منافی خالص بودن او از این باب پس یوسف قصد او نکرده باشد مرویست از علی
بن زین العابدین بن الحسین علیهما السلام که برهان یوسف که او را از فحشا باز داشت آن بود که در آنخانه بتی بود
و زلیخا در حین مراودت چیزی بر سر آن انداخت یوسف کفت چرا چنین کردی کفت تا او بر حال ما واقف نشود و نزد او
شرمنده نشویم یوسف فرمود که پس من سزاوارترم از آنکه شرم دارم از خدای یکتا که قهار است بر عاصیان و در
روایت آمده که چون زلیخا مراودت کرد با یوسف یوسف از وی روی بکردانید و بجانب دیکر نکریست صورت خود
و صورت زلیخا را دید دست در کردن یکدیکر کرده اند روی از آن بکردانید بسقف خانه نکاه کرد همچنین دید و هر
طرف که مینکریست آنرا مشاهده میکرد مضطرب شده بعزم تمام روی به بیرون نهاد و زلیخا از پی او روانه شد
وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی کرفتند بسوی در یعنی یوسف بجهت فرار آن زلیخا میل خروج کرد و زلیخا مسارعت
کرد در پی او تا منع او کند از خروج و مراد از این در در هفتمین بود که خارج خانه بود چنانکه مرویست که یوسف
روی بکریز نهاد و نزد هر دری که میرسید قفل آن در بی کشاینده کشاده میشد و بزمین می افتاد تا که به در
آخرین رسید زلیخا باو رسیده دست در وی زد و پیراهن او را باز پس کشید وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ
و درید در وقت کشیدن پیرهن یوسف را از پس آن وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ و یافتند شوهر زن را
یعنی عزیز که شوهر زلیخا بود نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی
نموده که هر دو از آن شفقت اند پیش از آنکه تفحص ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده دلیرانه بسخن در آمد قَالَتْ مَا
جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا کفت بعزیز چیست سزای کسی که خواهد باهل تو بدی رساند مراد وی از این
سخن آن بود که برات ذمت خود از کناه ظاهر سازد و چنان فرا نماید که کناه از یوسف است یعنی مکافات یوسف
نیست إِلَّا أَن يُسْجَنَ مکر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش زندانست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی
دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه این سخن را بجهت انتقام کشیدن از امتناع یوسف از مراودت
و برات و پاکدامنی خود بر زبان راند چون یوسف این سخن بشنید بجهت رفع عقوبت از خود قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي
عَن نَّفْسِي کفت ای عزیز زلیخا درخواست کرد مرا از نفس من و من امتناع کردم و از وی کریختم عزیز کفت راستی این سخن
بچه دانیم هیچکس از این واقعه خبردار د یوسف کفت در آن خانه کودکی چهار ماهه در کهواره بود و آن کواه منست و آن
کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز کفت کودک چهار ماهه چه داند سخن کوید یوسف فرمود که خدای من قادر است بر آنکه او را

بسخن درآورد عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی کودک بسخن درآمد حق تعالی ازین خبر میدهد وشهد
شاهد من اهلها و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا که بسخن درآمد و گفت ای عزیز ان کان
قمیصه قد من قبل اگر هست گریبان پیراهن یوسف دریده شده از پیش فصدقت وهو من الکاذبین
پس راست میگوید زلیخا و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست برآنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که گریبان
از پیش دریده وان کانت قمیصه قد من دبر و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده فکذبت
وهو من الصادقین پس زلیخا دروغ میگوید و یوسف از راست گویانست چه این حال دلالت دارد برآنکه
یوسف گریخته و زلیخا از پی درآمده و او را بخود کشیده و پیراهنش از پس دریده فلما رای قمیصه قد من دبر
پس آنهنگام که دید عزیز پیراهن یوسف را از پس دریده شده روی بزلیخا کرد از روی غضب قال انه من
کیدکن گفت بدرستی که گفتار این کار یا این بدی از مکر و حیله شما زنانست مراد زلیخا و مثال اوست از زنان مکاره
ان کیدکن عظیم بدرستی که کید شما بزرگست چه کید زنان زود بدل می آید و بسیار در نفس تاثیر میکند
و نیز کید زنان با مردان بمواجهه است و بواسطه شیطان بروجه خفا از بعضی علما منقولست که چون نبوت و پادشاهی یوسف
قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود جوانی از خدمتکاران مطبخ وی نزد او آمد جامه چرب پوشیده و چیزی
از آلات مطبخ بدست گرفته جبرئیل گفت این جوان را میشناسی که چه کس است گفت نه گفت این آن کودکست که برای تو در
گهواره گواهی داد یوسف گفت پس وی را بر من حقی ثابتست بفرمود تا جامه ازوی برکندند و خلعتی گرانمایه در وی پوشیدند
پس او را وزیر خود گردانید القصه چون صدق یوسف و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده بروجه اعتذار
گفت یوسف اعرض عن هذا ای یوسف اعراض کن ازین سخن و پنهان دار این کار را واستغفری
لذنبک و ای زلیخا آمرزش طلب برای گناه خود و در بعضی تفاسیر گفته که معنی آنست که عذر خواه از یوسف
که غریبست و تو او را رنجانیده انک کنت من الخاطئین بدرستی که تو بودی از گناهکاران آورده اند که
اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما   سخن عشق نهان کی ماند   شمه ازین واقعه در افواه مرد و زن افتاد
وقال نسوة و گفتند گروهی از خواتین مصر در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک زن
حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندان بان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فی المدینة
در شهر مصر موضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این بود که امرأت العزیز تراود فتیها
عن نفسه زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی ازو درخواسته است که کام وی دهد قد

شغفها حبا بدرستی که شکافته است پرده دل او را از روی دوستی یعنی محبت یوسف پرده دل او را شکافته است و
بدرون دل او در آمده انا لنریها فی ضلال مبین بدرستی که ما می بینیم زلیخا را در گمراهی هویدا یعنی دوری
از راه صواب و خطایی روشن که با وجود ما نند شیفته غلام درم خریده شده است فلما سمعت بمکرهن پس
چون بشنید زلیخا مکر ایشان را تسمیه قول ایشان بمکر باعتبار آنست که آنرا از وی خفا میکردند همچنانکه مکر کننده مکر خود را
پنهان کند و یا آنکه غرض ایشان این بود که یوسف را ببینند چه یوسف هرگز از خانه عزیز بیرون نمیرفت و یا آنکه زلیخا
عشق خود را از ایشان پوشیده و ایشان افشای آن کردند حاصل که چون زلیخا سخن ایشان را بشنید ارسلت
الیهن فرستاده بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر گردند مرویست که چهل زن را طلبید
و آن پنج زن ملامت گر در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند تعظیم ایشان بجای آورد واعتدت
لهن متکأ و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گویند مراد از متکا طعامیست که خوردن
آن احتیاج بکارد داشته باشد و در هنگام بریدن آن کج شده تکیه بر چیزی کنند و بنابرین تسمیه طعام بمتکا بر سبیل مجاز باشد
وآتت کل واحدة منهن سکینا و داد هر یکی از آن زنان را کاردی تا گوشت ریزه کنند و تناول نمایند
و ترنج را بآن برند و دهن را بآن خوش سازند پس نزدیک یوسف آمد و جامهای مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل زرنقش
نهاد و بآراستگی تمام و آرایشی لا کلام او را آفرین گردانید و زنان را در صفه آنخانه نشانده بود که یوسف را اندرون
آن بود وقالت اخرج علیهن و گفت با او که بیرون آی برین زنان جهت خدمت یا سلام کردن
بر ایشان یوسف بحکم آنکه بنده بود و بذل انقیاد و فرمان برداری را بنموده بیرون آمد   ز خلوتخانه آن گنج نهفته
برون آمد چو گلزار شگفته فلما راینه اکبرنه پس آنهنگام که زنان او را دیدند بزرگ یافتند او را
در جمال یعنی حسن او در چشم ایشان گران آمده یکبار همه شیفته جمال او گشتند و از خود فراموش کردند وقطعن
ایدیهن و بریدند دستهای خود را یعنی در حالتی که گوشت یا ترنج میبریدند چشم ایشان بر جمال یوسف افتاده
بیخود شدند و کارد بدستهای خود زده میبریدند گمان ایشان آن بود که گوشت یا ترنج میبرند و اصلا آنرا احساس نکردند
و از وهب منقولست که از آن چهل زن نه تن بمردند و بعضی از ایشان دست خود را جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای
بریده خود را دیدند وقلن حاش لله و گفتند از غایت تعجب پاکست خداوندی از صفت عجز در آفریدن چنین
مخلوقی ما هذا بشرا نیست این غلام از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معهود بشر نباشد   که این جمال نه در
خور آدمی زادهست ان هذا الا ملک کریم نیست این مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدا چه جمال بدین زیبایی

وکمال بدین غایت وعصمتی بدین مرتبه از خواص ملکیت است در حقایق سلمی مذکور است که حق تعالی بدین آیه مدعیان محبت
خود را سرزنش میکند که مخلوقی در تعریف مخلوقی بدین غایت میرسد که الم قطع خود را احساس نمیکنند شما در شهود تو
جمال خالق خود باید که از هیچ بلایی و رنجی متالم نشوید وصاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت
رسالت صلعم فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من
حسن روی ترا از نور عرش مقرر کردم و حسن روی یوسف را از نور کرسی و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم آنحضرت را
کمال بود و یوسف را جمال و در شهود جمال یوسف دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت القصه
چون زلیخا حیرت زنان و آشفتگی ایشان مشاهده کرد قالت گفت با ایشان که فذلکن الذی
لمتننی فیه پس این آن بنده کنعانی است که ملامت کردید مرا در دوستی او چون دانستید که حق بطرف من بود
ولقد راودته عن نفسه و بدرستی که من مراودت کردم او را از نفس او و درخواستم که آرزوی
من بدهد فاستعصم پس خویشتن را نگاه داشت و سر من فرو ننهاد و رد و لئن لم یفعل ما آمره
و اگر حالیا نکند آنچه فرمایم او را از حاصل کردن مراد من لیسجنن هر آینه بزندان کرده شود ولیکونا
من الصاغرین و باشد از خوار شدگان یعنی داخل در زندانیان یوسف که این سخن بشنید روی از آن
مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون دویدند در لباس ملکه وی را ملاقات کنند و هر یک جدا جدا او را بخود
دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان به تنگ آمده قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه
گفت ای پروردگار من زندان دوستر است نزد من از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت و میل رغبت
ایشان والا تصرف عنی کیدهن و اگر نگردانی از من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری
اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت سخن ایشان کنم بطبع و مقتضای شهوت خود و اکن
من الجاهلین و باشیم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب له ربه پس اجابت کرد
مر دعای او را پروردگار او فصرف عنه کیدهن پس گردانید از و مکر آن زنان را بقوت عصمت
انه هو السمیع العلیم بدرستی که او شنونده مر دعای کسی که باو پناه برد و دانا بحال کسی که از همه خبر درد
گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی در زندان
کنی شاید بسبب ریاضت رم کرده قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو گوره ساز
زندانرا بر و کرم ٭ بود زان گوره گردد هنش نرم ٭ زلیخا این سخن قبول کرد و نزد عزیز آمد و گفت این غلام عبرانی

بدنام گشته ام و طمع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را بقید بند و زنجیر گرفتار کرده در زندان افکنی
تا مردم گمان برند که او گناه کار است و من از ملامت و سرزنش باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد
که بزندانش برند چنانکه میفرماید ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را یعنی عزیز و اهل او را من بعد
ما راوا الآیات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد داله بر برائت یوسف مانند گواهی دادن کودک و چاک
پیراهن و قطع دستها و امتناع او از ایشان یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای
مصلحت لیسجننه حتی حین در زندان کنند او را تا هنگامی که مقرر باشد پس زلیخا آهنگران را
بخواند و گفت بندگران بسازید و سلسله محکم ترتیب کنید تا در دست و پای این غلام عبری نهم و چندروزی
در زندان وی را گوشمالی دهم آهنگر را که نظر بر دست و پای یوسف افتاد گفت ای ملکه این نازک دست و طاقت
بندگران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا بانگ بروی زده گفت تو بر زندانیان رحم میکنی پس آهنگر بند و زنجیر
ترتیب داد و بر دست و پای یوسف نهاد زلیخا بفرمود که او را بدین بند و زنجیر بر ستوری نشانند و در کوچه و بازار مصر
بگردانند و منادی زنند که هرکه در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد سزای او اینست و خود جامه کهنه پوشیده تا مردم
او را نشناسند و بر سر راه یوسف بایستاد تا او چه خواهد گفت پس یوسف را بر مرکبی سوار کردند دست بر گردن بسته و
بندگران بپای نهاده یوسف بنالید که الهی تو از سر کار آگاهی از غم بیم بر ناله و آه و فغانم و از جفای برادران
در غربت سرگردانم و با وجود آنهم گرفتار بند و زندانم جز استعانت بحضرت تو چاره نمیدانم جبرئیل آمد و گفت ای یوسف
از بند و زنجیر غمگین مخور مصرع سلسله بند است که شیر را بگردن زیور است ٭ زنهار که از تنگنای حبس اندیشه نکنی و از جفای قید
اندوهگین نشوی که نزول در زاویه زندان موجب رهایی چندین ساله خواهد بود اما ای یوسف زلیخا آمده و بر رهگذر نشسته
تا نظاره کند که چگونه جزع خواهی کرد و گرا از برای خلاص خود تضرع خواهی ساخت زنهار ای یوسف روی ترش نکنی
و گره بر ابرو نزنی و سر از پیش بنداری و بچپ و راست و پیش و پس ننگری خندان باش و تبسم کنان خود را چنان بدان
که ترا از گلستان بزندان میبرند تا من آن زندان را بر تو گلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب بازار بردند
قریب صد هزار مرد و زن بنظاره بیرون آمدند و خروش از اهل مصر برآمد یکی سنگ بر سینه میکوفت و میگفت که مظلوم
و بیچاره دیگری میگفت محروم است و آوازه یکی نعره میزد که این چه بی رحمی است و دل آزاری و یکی طعنه میزد که
این چه بیداد و ستمکاریست کودکی را که دست حوران زیبا روی در حسرتست با طوق و زنجیر چه کار هر که را
چشم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و آشفته او گشتی عاشق او گشتندی و دل از دست بدادندی مرویست که چون یوسف

برابر زلیخا رسید بر زبان منادی جاری شد هذا غلام من کنعان این غلامیست کنعانی عبری زبان و العزیز علیه غضبان و عزیز بروی
خشمناکست و غضبناک آنگه جبرئیل آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا خیر من غضب الرحمن این خواری بهترست
از غضب ربانی و معصیت الدیان و این نافرمانی خوبتر باشد از عصیان سبحان و دخول نیران و رسیدن باتش سوزان
و سرابیل قطران تا با کمال قدرت خود آواز ترا بگوش زلیخا رسانیم و بحکس دیگر نشنود یوسف چون این بگفت زلیخا بشنید
و بر خود بپیچید و برخواست و بخانه باز آمد و پیغام فرستاد بزندان بان که این غلام را در جای تنگ و تاریک باز دارید
و طعام و شراب بروی تنگ گیرید پس یوسف را بزندان آوردند وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ
و درآوردند با او بزندان دو بنده از بندگان ریان یکی ساقی ملک که او را ابونا گفتندی و یکی طباخ که او را
مجلب خواندندی چه ملک بر ایشان گمان برده بود که در صدد آنند که او را زهر دهند مرویست که طباخ بعاد طعام نزد
ملک آورده بنهاد و شراب دار بجو گفت که این طعام مخور که زهرآلودست طباخ گفت ای ملک شراب زهر
آلوده است نه طعام آنرا تناول کن ساقی گفت دروغ میگوید ملک ساقی را گفت این شراب را بخور چون بخورد ضرری
بوی نرسید و بطباخ گفت که این طعام را بخور امتناع کرد پس بهیمه بیاوردند و آن طعام بوی دادند بخورد
در حال بمرد پس ملک فرمود تا طباخ را بزندان بردند و شرابدار را نیز بجهت مظنه تهمت با او یاد کرده حکم کرد تا
هر دو را بزندان کنند اتفاقا در آنوقت که یوسف را بزندان درآوردند ایشانرا نیز بزندان کردند و یوسف
در زندان تعهد حال زندانیان کردی و جست وجوی احوال هریک بجا آوردی و بعیادت بیماری ایشان رفتی
و معالجه فرمودی و جامه دریده ایشان دوختی و دلتنگی دلداری دادی و در خبر است که چون یوسف در زندان شد اهل زندانرا
دلتنگ یافت ایشانرا گفت خوش دل باشید و صبر کنید که خدا شما را بفرج دنیا و ثواب عقبا بهره مند گرداند
ایشان خوشحال شدند و گفتند رحمة الله علیک توچه بسیار دلی و نیکو خویی چه کسی و از کدام قبیله گفت انا یوسف بن
یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله عامل زندان گفت ای پیغمبرزاده والله اگر توانستمی ترا رها کردمی
اکنون در خدمت تو تقصیری نخواهم کرد پس زندانیان نزد وی آمدندی و حدیث وی شنیدندی و با او اظهار محبت
و مودت کردندی یوسف فرمود که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر که با من محبت ورزید از وی محنت یافتم عمه
مرا دوست میداشت و میخواست مرا نزد خود نگاه دارد کمری از ابراهیم که بمیراث باو رسیده بود در میان من بست و
من خفته بودم و از ان بیخبر آنگاه مرا بآن متهم ساخت بدزدی و بجهت آن مرا یکسال نزد خود نگاه داشت و پدر
مرا دوست میداشت در محنت برادران افتادم و زلیخا مرا محبت ورزید به بند و زندان گرفتار شدم گفتند با تو الفت

گرفته ایم و منت مینهیم که با تو زندگانی کنیم القصه با او مجالست کرده بانواع سخنان او مستفید شدندی اگر خوابی دیدندی
تعبیر فرمودی و موافق افتادی و بجهت این هر روز زندانیان نزد یوسف آمده خوابهای خود را تقریر
کردندی و یوسف تعبیر فرمودی شبی این هر دو زندانی خوابها دیدند و گویند هر یک خواب دیگری بر خود بستند
و نزد بعضی هیچکدام خوابی ندیده بودند اما بر وجه امتحان یوسف را قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي گفت
یکی از ایشان بدرستی که من میدیدم خود را در آخر باغی که یک حبله تاک بود و بر و خوشه انگور رسیده و پیاله ملک ریان بدست
مِن أَعْصِرُ خَمْرًا می افشردم در و انگور را برای شراب تسمیه انگور بخمر باعتبار آنست که مآل آن بخمر میکشید
وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي و گفت دیگری یعنی طباخ بدرستی که من میدیدم خود را در مطبخ ملک
أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا که برداشتم بر زبر سر خود نان را و آن سه سبد نان بود تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ
میخوردند مرغان از ان نان می بودند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ خبر ده ما را بتعبیر این خواب إِنَّا نَرَاكَ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران با اهل زندان و غیر ایشان و یا نیکو دانا در علم تعبیر چه هر خوابی را
که تعبیر فرمودی موافق آن واقع میشود پس پیش از تعبیر ایشان را بطریق مستقیم که توحید است ارشاد فرمود تا باسلام
بگروند و اول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن وی بود از غیب تا دلالت بر صدق قول او کنند در دعوت
ایشان باسلام و صحت تعبیر او بجهة آنکه طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه میکردند و بعد از ان امت را بطریق اسلام
دعوت میفرمودند پس بجهت این اول بار از تعبیر اعراض کرده در بیان معجزه خود قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ
تُرْزَقَانِهِ گفت یوسف که نیاید بشما خوردنی که روزی داده شوید بدان إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ مگر
که خبر دهم شما را بعاقبت آن یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما
یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما هرگز از کاهنان امثال این شنیده ایم یوسف بجهة دفع کهانت
از خود فرمود ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي اینکه گفتم بشما از آنچیزیست که بیاموخت بمن آفریدگار من با لهام و
وحی نه آنکه از قبیل کهانت فرمود که إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که من ترک داده ام
و باز گذاشته ام کیش گروهی که منکر وند بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ بوحدانیت خدای
و ایشان ببرای آخرت ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشان برای آخرت وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ
آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ و پیروی کرده ام دین پدران خود را اظهار جهة آنکه اهل
بیت نبوتست و جهت قصد زیادتی رغبت ایشانست باستماع کلام وی و قبول کردن سخن وی را آنچه گویند کانه

لنا ان نشرک بالله من شیء روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم آنکه انباز کنیم بخدای چیزی را بلکه بطریق یکانکی
پرستش او میکنیم ذلک من فضل الله علینا این توحید و پرستیدن خدای بیکانکی از فضل خدا یست بر ما
که بوحی ما را بآن آکاهی داده وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده
ولکن اکثر الناس لا یشکرون ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بایشان آمده اند بر شد سپاس داری
نمیکنند آن فضل موهبت را و ازان اعراض میکنند و ازان متنبه نمیشوند پس در ترغیب ایشان بتوحید و تنفیر ایشان از شرک
میفرماید که یا صاحبی السجن ای یاران زندان یعنی ساکنان آن ءارباب متفرقون آیا
خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنک خیر ام الله الواحد القهار بهتر است
یا خدای یکانه و یکتا در ذات و صفات غالب بر همه مکونات که هیچکس با او مقاومت نتواند کرد ما تعبدون من
دونه الا اسماء نمیپرستید ای اهل زندان بدون خدای مکر نامها یعنی چیزی چند را که باعتبار اسم بدون حجتی
و دلیلی سمیتموها انتم واباؤکم نام نهاده اید آنرا شما و پدران شما یعنی میپرستید چیزهایی را که باعتبار
اطلاق اسم و محض نام بدون حجتی که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان مراد آنست که همین اسم خدا دارند و از
حقیقت الوهیت معرا اند ما انزل الله بها من سلطان فرو نفرستاده خدای تعالی بپرستش آنها یعنی هیچ حجتی که
دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان مراد آنست که همین اسم ادارند پس شما می پرستید اسمی چند بی مسما ان الحکم الا
لله امر نیست حکم پرستش مکر خدای را که مستحق پرستش است فرمان داده بزبان پیغمبران الا تعبدوا الا ایاه
آنکه نپرستید ای کافه مردمان مکر او را که حجت روشن دلالت میکند بر وجوب عبادت او و وحدت او ذلک الدین
القیم اینست دین حق درست و راست ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند
راه حق را بجهت عدم تفکر در دلایل عقلیه و حجج نقلیه و تبعیه هوا و هوس نفسانی و وساوس شیطانی و بعد از تنبیه بر بطلان کیش
ایشان و امر بمعبودیت معبود یکتا شروع در تعبیر خواب ایشان کرده فرمود که یا صاحبی السجن اما احدکما
ای یاران زندان اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشاماند یعنی
تربیت کننده خود را یعنی ملک ریان خمرا شراب چنانچه پیشتر بوده یعنی همان همان ساقی ملک باشد و اما
الاخر فیصلب و اما آن دیگر که طباخ بود پس آویخته شود بر دار و بر دار و ا را بکذارند فتاکل
الطیر من راسه پس بخورند مرغان شکاری از کله سر او پس از آن دو یکی کفت دروغ کفتیم و هیچ خوابی ندیده
بودیم بازی میکردیم یا یکفتند ما خوابهای خود را بر یکدیگر بستیم یوسف علیه السلام فرمود قضی الامر الذی فیه تستفتیان

حکم کرده شد و محکم ساخته کشت کار خوابی که شما در ان طلب تاویل و تعبیر کردید و خلاف آنچه من کفتم نخواهد شد این دلیلی است
بر اخبار یوسف بغیب بطریق وحی و مانند تعبیر معبران در حدیث آمده است که خواب بر پر مرغی پرنده بسته شده است
مادام که تعبیر آن نکرده باشند و چون تعبیر کنند بیفتد از پر آن مرغ و بر زمین آید یعنی واقع شود بجای خود و خواب
جزویست از چهل و شش جزو پیغمبری باید که خوابی که مینی جز با خداوند رای صایب نکویی مرویست که چون سه روز بر آمد کماشتکان
ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند وقال و کفت یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان للذی
ظن انه ناج منهما مر آنکس را که دانست بطریق وحی آنکه او رستکار است از آن هر دو و ظن بمعنی یقین
در کلام عرب بسیار است و میتواند بود که بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق وحی بود نه بصواب دید و رای
حاصل که ساقی را کفت اذکرنی عند ربک یاد کن مرا نزدیک مربی خود یعنی بکذار حال مرا بعرض
ملک ریان رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند وی این معنی را قبول کرد پس ملک فرمود تا طباخ را که خیانت
او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود همان منصب نخستین باو دادند و چون یوسف
متوسل بمخلوق شد در نجات خود جبرئیل نازل شد و یوسف را بکوشه زندان برد و پر خود را بر زمین زد زمین اول شکافته
شد یوسف را کفت فرو نکر تا چه بینی یوسف نکاه کرد کفت طبقه زمین دوم را می بینم یکبار دیگر پر بران زد زمین سیم پدید شد
همچنین تا طبقه هفتم ظاهر کشت جبرئیل کفت فرو نکر چون نکاه کرد سنکی عظیم دید کفت سنکی بزرک می بینم جبرئیل
پر بران سنک زد و شکافته شد و از میان آن کرمی بیرون آمد برکی سبز در دهن کرفته کفت یا طاهر الطاهرین ای پاکیزه تر
پاکیزکان پروردکار عالمیان ترا سلام میرساند و میکوید شرم نداشتی از من که استعانت کردی بملک مصر بعزت و
جلال من که بجهت این هفت سال ترا درین زندان بدارم یوسف ازین سخن متاثر شده کفت ای جبرئیل خدای از من
راضی باشد کفت آری از تو راضیست کفت اکر هشتاد سال درینجا بمانم باک ندارم و باید دانست که استعانت بمخلوق در دفع
مضار و تخلص از مکاره جایز است باجماع و غیر قبیح بلکه کاه هست که واجب میشود پس روایات مذکوره دلالت بر حرمت
استعانت نمیکند بلکه عتاب نمی کو ربیوسف جهت ترک عادت جمیله او بود در صبر و توکل بر خدای بر جمیع امور بجهت تشدید
محنت و قبح استعانت در صورتیست که ترک توکل بر خدای کرده اعتماد کلی بر مخلوق کنند و اکر با وجود توکل بر خدا مخلوق را
واسطه سازند در دفع بلیه موجب اثم نمیشود القصه چون ساقی بمرتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش کردید از مراد
و احوال آن غافل شد فانسیه الشیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزد تربیت کننده خود که پادشاه بود
فلبث فی السجن بضع سنین پس درنک کرد یوسف در زندان چند سال بضع عددیست میان سه و نه یوسف بعد ازین

واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان بگذشت فرمود از کلبی نقل است که یوسف
پنج سال قبل از بیرون رفتن ساقی از زندان و هفت سال بعد از رفتن او در زندان بماند و درین مدت شب و روز
میگریست تا بجدی که زندانیان به تنگ آمده گفتند ای یوسف بروز گریه کن و بشب خاموش باش تا ما را آسایشی باشد
یا شب بگری و روز خاموش باش تا ما را آرامشی باشد زلیخا را ازین حال خبر دادند بفرمود تا در زندان موضعی خالی کردند
و دریچه بر شارع عام گذاشتند و حکم کرد تا یوسف را در پیش آن روزنه نشاندند تا بدیدن مردم مشغول شده گریه کم کند
و زندانیان را آرامی پدید آید قضا را آن روزنه بر جانب کنعان واقع شده بود چون شب شدی یوسف در پیش آن روزنه
بنشستی و آغاز گریه کردی و هر بادی که از طرف کنعان وزیدی زبان از حال یعقوب پرسیدی و هر نسیمی که از طرف کنعان
رسیدی پیغام درد خود فرستادی شبی نشسته بود و دیده بر راه انتظار نهاده بود از دور دید که اعرابی بر شتری سوار و راه
بادیه میرود شتر سر از او در کشید و بطرف زندان متوجه شد هر چند اعرابی او را میزد و مهار او را می پیچید و تمکین
نمی یافت اعرابی به تنگ آمده پیاده شد و شتر زمام از دست او در کشید و بسوی دیوار زندان توجه نمود و در پیش روزنه
که یوسف در آنجا بود بایستاد و بزبان فصیح بروی سلام کرد و گفت ای گلبن گلشن یعقوبی از کنعان بمصر آمده بودم
و حالی از مصر بکنعان میروم بران پیر محنت زده هیچ پیغامی داری و بدان پدر فراق دیده الم کشیده هیچ خبری میفرستی
یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان بشنید خروش و فریاد بر داشت و زار زار بگریست ناگاه اعرابی از پس شتر رسید با عصایی
کشیده خواست که بر شتر زند زمین او را بگرفت و تا نیمه ساق او فرو ماند یوسف آواز داد که یا اخ العرب زمانی باش تا با تو
سخنی بگویم اعرابی گفت زمین مرا گرفته چگونه بجایی دیگر توانم رفت هر چه میخواهی بپرس یوسف گفت از کجا می آیی گفت از کنعان
پرسید که شتر تو در کدام چراگاه میبوده گفت در چراگاه آل یعقوب چریده و آب از چشمه سار کنعان چشیده یوسف
فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده شاخ بود یکی از آن شاخها جدا شد و اکنون چند سالست
که بیخ آن درخت در فراق شاخ خود مینالد و شجره در آرزوی فرع خود بتضرع میگذراند اعرابی گفت آنچه تو میگویی
صورت حال یعقوب پیغمبر است که دوازده پسر داشت یکی از آن دوازده غایب شد و او مدتیست که در فراق او میگرید و میزارد
و بر سر چهار راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام نهاده هر که از آن راه میگذرد حال گم شده خود می پرسد و کسی از
نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف را از استماع این خبر درد بر درد افزود و گفت ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت
ببادیه میروم که متاع مناسب آنجا خریده ام آن را بفروشم بعد از آن بکنعان روم یوسف فرمود که درین معامله چند سود
طمع داری گفت صد درهم یوسف گفت یاقوتی بتو دهم که قیمت هزار دینار ارزد هم از اینجا بازگرد و بکنعان رو و چون بکنعان

درآیی

درآیی در آن بیت الاحزان رو و بگو ای پیغمبر خدای من رسول غریبان و مهجوران و زندانیانم در آن وقت که درد بغایت
رسیده باشد و سوز فراق بنهایت انجامیده دست تضرع بدرگاه بی نیاز بردار و ما را بدعایی یاد کن چنانچه
ما از تو فراموش نکرده ایم تو نیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت چه نام داری گفت مرا دستوری نام گفتن نیست اما
در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت من بر ورق دل ثبت نمای و حروف حرف از صورت و موی روی
من بر صفحه خیال رقم زن و آن صاحب کرامت را خبر نمای و اگر از خالی که بر رخسار راست داشته ام خبر پرسد بگو
آن مظلوم محروم گفت آن نقطه خال در رهگذر سیلاب آب دیده افتاده بود در فراق تو خون جگرم ز دیده
برخ بالود آنحال محو شد ای اعرابی سلام من غریب و پیام من سرگردان پیر رسان که ترا از شادیی که بدل
او رسانی برکت بسیار روی خواهد نمود ای اعرابی چون بمحنت خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب
بگذرد و غوغا و هنگامه مردم فرو نشیند و یعقوب از ورد فارغ گردد تو بدر کلبه او رو و بگو السلام علیک ایها المغموم
سلام من بر تو باد ای خورنده غمهای ما دام من الغریب المهموم از غریب مبتلا بانواع غم پس بگو که آن مظلوم میگوید
که تا از خدمت تو محروم ماندم از گریه و ناله نیاسوده ام و تا جمال ترا نه بینم بر بساط راحت و آسایش ننشینم ای اعرابی بیا
و این یاقوت قیمتی از من بستان و از یعقوب هر دعایی که خواهی در خواه که دعای آن پیر مستجابست اعرابی گفت ای جوان
چگونه پیش تو آیم که مرا زمین گرفته است یوسف گفت اندیشه زدن شتر از دل بیرون کن تا زمین ترا رها کند و این شتر را
مرنجان که او ما را از حالات آن مکروب بیت الاحزان خبر داده اعرابی گفت از زدن شتر در گذشتم فی الحال پایش
از زمین برآمده نزد یوسف دوید و هم از شعاع روی نشانی که می بایست بدید و یاقوت از دست مبارکش فرا گرفته
راه بیابان کنعان برگرفت و یوسف از عقب او مینگریست و میگفت یا لیت راحلا لم تلدنی ای کاشکی راحل
مرا نزادی تا دل من در ورطه حنین غمها نیفتادی پس اعرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت
بدر بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب از آن ندا راحتی بدل رسید بر جست و از خانه
بیرون آمد و گفت علیک السلام و رحمة الله یا عبد الله چه کسی و از کجا می آیی گفت پیغامی آورده ام گفت رسول
کیستی و پیام که داری گفت رسول غریبانم و پیک مهجوران و قاصد زندانیان از زمین مصر می آیم و تمام قصه
باز گفت یعقوب چون این حکایت استماع نمود فریاد برآورد و گفت اگر تو رسول غریبانی من نیز در فراق غریبان
مبتلام و اگر تو پیک مهجورانی من سوخته آتش هجران بلاام و اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم
ای اعرابی مژده دادی که از تو بوی وصال بمشام من میرسد و خبری دادی که بران گره حسرت از دل من گشادی مژدگانی

چه میخواهی گفت یا نبی الله آنچه مقصود منست از تو یافته ام از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت الهی سکرات موت بر بنده
آسان گردان شتر اعرابی بسخن در آمد که سبب این انعام من بوده ام و اعرابی را بدر زندان من رهنمونی کرده ام
و در گذاردن این انعام مرا نیز شرکتی هست و از تو طمع دارم یعقوب فرمود الهی این شتر را از ناقهای بهشت
گردان اعرابی گفت ای برگزیده خدای آن غریب زندانی را دعایی کن گفت خدایا او را از بند خلاصی ده و او را
بخویشان پیوستگی کرامت فرمای پس اثر دعای یعقوب بیوسف رسیده مدت محنت او بسر آمد ملک ریان خوابی
دیده بود بامداد تمامی حکما و ندمای خود را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
و گفت ملک ریان بدرستی که من بخواب دیدم هفت گاو فربه که از جوی خشک بیرون آمدند و بعد از آن يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ میخوردند و فرو میبردند ایشان را هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد
وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و دیدم هفت خوشه سبز تر و تازه که دانهای آن منعقد شده بود وَ
أُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر دیدم خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و پوسیدند و بعد از آن بیان
این خواب گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران که اشراف قومید أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ فتوی
دهید یعنی جواب گویید مرا در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ اگر هستید شما از روی علم و دانش
مر خواب را میگویید و بعبارت آن عالمید و آنرا نیک میدانید قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ گفتند معبران در
جواب ملک که این خوابهای شوریده و پریشانست وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ و نیستیم
ما تعبیر این نوع خوابها دانایان چه ما تعبیر خوابهای راست میگوییم و این از قبیل خوابهای باطل است ملک
ریان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا راه تعبیر این واقعه من که نماید یارب این خواب
پریشان مرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا و گفت الذی
آنکسی که نجات یافته بود از دو بندهٔ زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ و یاد کرد از قول یوسف
که گفته بود مرا نزد مربی خود یاد کن از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ من خبر دهم
شما را بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست بزندان که تعبیر خواب نیکو داند ملک از این خبر
شادمان گشته حکم کرد که زود برو و خبر بیاور ساقی سوار شده بزندان در آمد و گفت يُوسُفُ أَيُّهَا
الصِّدِّيقُ ای یوسف ای نیک راست گوینده وصفت او بصدیق که صیغهٔ مبالغه است جهت آن بود که احوال او را
تجربه کرده بود و صدق او را دانسته در تعبیر خواب وی و خواب مصاحب او و لهذا گفت ای بسیار راست گوینده أَفْتِنَا

فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ فتوی ده ما را در هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ خوردند ایشان را هفت
گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و در هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک که
بر ایشان پیچیده و خشک سازنده و همه حکما درین خواب حیرانند تو جواب گوی لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ
تا باشد که باز گردم با جواب تمام و تعبیری راست بسوی مردمان یعنی ملک ریان و ملازمان درگاه او لَعَلَّهُمْ
يَعْلَمُونَ شاید یعنی امیدست که ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را با شرف و فضل تو معلوم کنند
قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ گفت یوسف با او که شما کشت کنید هفت سال که بقرات سمان اشارت
بآنهاست دَأَبًا و زراعتی بر عادت مستمر خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ
پس بگذارید آنرا در خوشه آن یعنی چوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد پس غلات را با خوشه ذخیره کنید
إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ مگر اندکی یعنی بقدر حاجت از آنچه خورید درین سالها که آنرا پاک کرده اید یعنی
آنچه شما را احتیاج افتد از خوردن آن درین هفت سال پاک کنید و ما بقی را با چوب ذخیره کنید ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ پس بیاید از پس این سالها هفت سال قحط که سبع عجاف عبارت از آنهاست يَأْكُلْنَ
بخورید این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشید مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ از آنچه از پیش فرستاده باشید
یعنی ذخیره نهاده برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ مگر اندکی از آنچه نگاه دارید که ضبط کنید برای تخم
زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ پس بیاید از پس این سالها قحط سالی که در آن يُغَاثُ
النَّاسُ بفریاد رسیده شوند بران مردمان یعنی خدا بفریاد ایشان رسد وَفِيهِ يَعْصِرُونَ و درین سال
بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارات و گفته اند
اشاره بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف تعبیر تمام کرد ساقی
بازگشت و بخدمت ملک رفت و در وقتی رسید که جمیع اکابر و اصاغر در خدمت پادشاه ایستاده بودند و در محفل عام
این سخنان را که از یوسف شنیده بود بهمان وجه تقریر نمود ملک را پسندیده آمد خواست که بگوش از زبان یوسف
بشنود کسی را بطلب او فرستاد تا بمشافهه از او بشنود وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ و گفت ملک بیاورید یوسف را
بمن فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن هنگام که آمد بدو فرستادهٔ ملک یعنی ساقی و گفت ای یوسف اجابت کن
ملک را تا تعبیر خواب چنانکه بمن گفته از تو بشنود یوسف خواست که اول براءت و بیگناهی خود در بر ملک آشکارا کند
تا کسی را در حال او مجال تهمت و دقیقه نماند پس بجهت این قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ گفت یوسف با او که باز گرد

بسوی ممیّز خود یعنی بپرس اورا یعنی درخواست کن تا تفحص کند و بپرسد ما بال النسوة اللاتی قطّعن ایدیهنّ
چه بود آن زنان راکه در مجلس زلیخا ببریدند دستهای خود را انّ ربّی بکیدهنّ علیم بدرستی که آفریدگار
من بمکر زنان و فریب ایشان داناست و درین دلیلست برآنکه سزاوار آنست که در نفی تهمت از خود اجتهاد نماید
و از مواقع بپرهیزند و از ابن عباس مرویست که یوسف بدون استکشاف این حال از زندان بیرون آمدی ملک
هر وقت که اورا دیدی تصور این معنی کردی که این آنمردست که با زن عزیز خیانت کرده اما چون رسول باز آمد و پیغام
یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند زلیخا را نیز بیاوردند پس بجهت تحقیق این امر قال ما
خطبکنّ اذ راودتنّ یوسف عن نفسه گفت بایشان که چه بود حال و کار شما وقتی که طلب کردید
یوسف را از نفس وی یعنی کام دل خود جستید قلن حاش لله گفتند آن زنان در جواب که پاکست خدا
از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا علیه من سوء ندانستیم بر یوسف
از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار و چون زلیخا دید که غیر راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قالت امرأت
العزیز الان حصحص الحق گفت زن عزیز یعنی زلیخا اکنون ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت
آنچه درست و راستست انا راودته عن نفسه من مراودت کردم یوسف را از نفس او و آرزوی
وصال او کردم و انّه لمن الصادقین و بدرستی که او از راست گویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی
از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که جبرئیل یوسف را در حبس این دعا تعلیم کرد که در عقب هر نماز بخواند اللهم اجعل لی
فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب حق تعالی اورا از آن نجات داد القصه حق تعالی
یوسف را از زندان نجات داد و ملک باو پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند از زندان بیرون آی تا بحضور تو
ایشان را عقوبت کنم یوسف برسول گفت که غرض من عقوبت ایشان نبود ذلک لیعلم انّی لم اخنه
بالغیب این درخواست برای آن بود که تا بداند عزیز آنکه من خیانت نکرده ام اورا در غیبت وی و حرمت تربیت وی
نگاه داشتم و انّ الله لا یهدی کید الخائنین و دیگر تا معلوم کند که بدرستی که خدای راه نماید یعنی انفاذ
نکند و بصواب نیارد مکر خیانت کنندگان را این تعریض است بزلیخا در خیانت او با شوهر خود و تنبیه امانت و پاکی
دامنی خود بعد از آن بجهت اشعار بر آنکه بوسیله حمایت ربّانی و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا
شده نه آنکه نفس او مشتغل بوده درین امر این کلمات ازین قول مذکور در آورد که وما ابرّئ نفسی تبرئه
نمیکنم نفس خود را یعنی بیگناه نمیگویم که نفس من بطبیعت از میل آن باز رهاست و مبرّاست و معرّا انّ النفس لامّارة بالسوء

الجزو الثالث عشر

بدرستی که نفس غدّار فرماینده است ببدی و بالطبع مایل است بشهوت پس قصد معاصی میکند و قوا و جوارح را بآن میفرماید
در جمیع اوقات الّا ما رحم ربّی مگر وقت رحمت پروردگار من که اعطای توفیق و لطف و عصمت اوست و یا
مگر نفوسی را که رحمت کند خدا آنرا بعصمت خود انّ ربّی غفور رحیم بدرستی که آفریدگار من آمرزنده است
بندگان را و مهربان که بعصمت و توفیق و لطف هدایت ایشان کند آورده اند که چون با ملک ریّان این سخنان
که از یوسف شنید باز گفتند اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده گشت وقال الملک ائتونی به گفت
ملک مصر بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص گردانم اورا برای خود و مهمات خود بوی باز
گذارم و در تیسیر آورده که ملک ریّان هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد
و تعظیمی هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه ملک ریّان آوردند مرویست که در وقت بیرون بردن یوسف زندانیان
بهایهای بگریستند و میگفتند که ای دلنواز و غمگسار ما بی تو چگونه در زندان زندگانی کنیم و با که انس گیریم یوسف
ایشان را دلنوازی فرموده در حق ایشان دعا کرد که بار خدایا دلهای نیکان بر ایشان مشفق گردان و ایشان را
از بند خلاصی ده و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که این قبر زندگانست و خانه اندوهگنان و تجربه
دوستان و شماتت دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست و خلعت ملک در پوشید و متوجه بارگاه ملک شد چون
چشمش بر ملک افتاد گفت اللهم انّی اسألک بخیرک و اعوذ بک من شرّه و شرّ غیره و چون نزدیک ملک
رسید سلام کرد و تحیت فرمود ملک اورا احترام نمود و استقبال فرمود و اورا در کنار گرفت و بانواع اجلال و اکرام وی را
بر تخت خود نشانید فلمّا کلّمه پس آنهنگام که ملک سخن کرد با او وی بعربی جواب گفت ملک گفت این چه زبانست
گفت زبان عم من اسمعیل پس از لغت عبری نقل کرد و ملک را باین زبان دعا کرد ملک گفت این چه زبانست گفت زبان
پدران من وهب گفته که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان که با یوسف سخن میگفت بهمان لغت اورا جواب میداد
ملک ازین متعجب شده یوسف آنروز سی ساله بود و در جمال او نگریست و حداثت سن و کثرت علم او مشاهده کرد بر وجه
تعجب گفت این انکس است که تعبیر خواب من کرده است پس گفت که ای یوسف میخواهم که تاویل خواب خود از تو بشنوم یوسف گفت
اول خواب ترا بتفصیل بگویم که چگونه دیدی و بعد از آن بیان تعبیر آن کنم ملک گفت چنین باشد پس گفت ای ملک
تو هفت گاو دیدی فربه سفید و روشن که رو در نیل اشکافتند و از آنجا بیرون آمدند پستانهای پر از شیر تو در ایشان
مینگریدی و از حسن ایشان تعجب میکردی ناگاه دیدی که آب نیل بزمین فرو شد و زمین پدید آمد و از میان گل و لای هفت گاو
لاغر پدید آمدند خاک رنگ شکمها باز پس رفته بی شیر و پستان هر یک دندانها و پنجه داشتند چون دندان و پنجه سگان و خرطومها

داشتند چون خرطوم سباع پس آن گاوان فربه حمله کردند و ایشان را بدریدند و استخوانهای ایشان را بشکستند و مغز استخوانهای ایشان بمکیدند و تو از آن تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم سبز و تازه از زمین برآمد و هفت دیگر سیاه و خشک و همه در یک موضع تو از روی تعجب با خود میگفتی که چگونه در یک جا هفت خوشه سبز و خرم و هفت دیگر چنین سیاه و خشک رسته بعد از آن بادی سیاه برآمد و خوشهای خشک و سیاه را بران خوشهای سبز تر زد و آتش از آن بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت خواب تو اینست پس از دهشت و خوف این واقعه از خواب بیدار شدی ملک ریان ازین صورت متحیر و متعجب فرو ماند و گفت والله چنین بود که تو گفتی از خواب من عجب تر آنکه گویا این واقعه تو دیده بخدای که صواب گفتی و هیچ خطا نکردی و مرا بعضی از آن فراموش شده بود و اکنون بخاطر رسید پس تعبیر آن را بطریقی که گذشت تقریر کرد ملک گفت ای صدیق روزگار رای و صواب تو درین امر چه تقاضا میکند تا بران عمل کنیم یوسف فرمود که ای ملک صلاح آنست که بفرمایی تا هر گندم و جو که در مملکت تو است جمع کنی و آنچه در خزینه داری خرج زراعت آن کنی چه اضعاف باز خواهی یافت و چون محل درویدن آن رسید بفرمایی تا بدروند و با خوشه در انبار نهند تا از آفت شپشه ایمن باشد دانه آن برای آدمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان تا در زمان قحطی چهارپایان نیز بمعرض تلف در نیایند و درین هفت سال آنچه حاصل شود هر سال پنج یک آن برای قوت آن سال برداری و باقی ذخیره کن برای سالهای قحطی و چون این هفت سال منقضی شود هفت سال قحطی باشد و مردم از اطراف و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و آنچه در هفت سال فراخی نهاده باشی همه را بمراد خود بفروشی و بجهت آن خزینه تو از زر و سیم مملو شود بحدی که هیچ پادشاهی ندیده باشد و تصور نکرده ملک ریان که این سخنان از یوسف بشنید قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ گفت ای یوسف بدرستی که امروز نزد ما با جاه و قدری و در غایت تقرب مؤتمن بر همه خزانها هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری بر من بگوی که بر وفق مدعای تو ساخته و پرداخته خواهد شد قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ گفت یوسف که بگردان مرا حکم کننده بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایات مصر است از نقود و اطعمه خازن گردان تا آن را بر طریق مذکوره صرف مزارع کنم تقولها إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من بسیار نگاه دارنده‌ام و نیکو حفظ کننده چیزی را از آن ضایع نکردم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هر چه سازم از صلاح بیرون نباشد و یا نگاه دارنده‌ام چیزها و دانا بلغت هر که با من سخن گوید در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک ریان تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاده کلید های خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد [illegible] کرد و مهمات وی نیز بعهده یوسف کرده در اندک زمانی عزیز درگذشت و ملک از علم و فضل [illegible]

یوسف تعجب کرده هر روز محبت او با یوسف بیشتر میشد از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلعم فرمود که رحم الله اخی یوسف اگر از ملک التماس منصب نمیکرد در حال این منصب بوی قرار میگرفت و آن را بوی ارزانی میداشت لیکن چون این التماس کرد بعد از یکسال باین منصب رسید درین یکسال با ملک مجالست میکرد و ملک از صحبت او مستفید میشد یک روز بیوسف گفت آرزو دارم که همیشه با تو مکالمه و مواکله کنم اما مرا از آن ننگ می‌آید یوسف گفت من باین اولیترم چه پسر من یعقوب اسرائیل الله که پسر اسحق ذبیح الله است که پسر ابراهیم خلیل الله است گفت راست گفتی ای یوسف پس با او مواکله میکرد چون یکسال برآمد تاج مکلل بر سر او نهاد و جامه خاص خود در وی پوشانید و شمشیر خاص خود حمایل او کرد و او را تخت مرصع بیاقوت نشانده و قبه از استبرق بربالای سر او زد بالای وی گزونهای او ده گز و بستر بر وی افکنده و یوسف را بران نشانده و امرا و سلاطین در انجمن متکاری و نصب کرد و خود در خانه بنشست و زمام پادشاهی بکف کفایت او باز داد و کار و مهمات مصر را باو باز گذاشت و درین سال قحط عزیز فوت شد و ریان بالتماس تمام زلیخا را بیوسف داد در تفصیلی که بعد ازین مذکور خواهد شد و چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت منشأ آن پرسید جواب داد که عزیز عنین بود و او را رجولیت نبود پس حق تعالی یوسف را از زلیخا دو پسر ارزانی فرمود میشا و افرائیم یوسف روزی با زلیخا گفت این مرتبه که اکنون داریم بهتر است یا آنچه مرا بان استناد میکردی زلیخا گفت ای صدیق مرا بآن ملامت مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت پرورده با جمال و مال شوهرم با زنان میلی نداشت و هرگز پیرامن من نگشت و تو نیکو ترا اهل روزگار من بودی و بجهت فرط محبت تو مبتلا شدم ببلایی که هیچکس بدان بلا مبتلا نبوده القصه پادشاهی بر یوسف قرار گرفت و همه مردمان روزگار محکوم حکم او شدند وَكَذَٰلِكَ و همچنین که یوسف را از بند زندان خلاصی دادیم و او را مقرب پادشاه آن عصر گردانیدیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم او را بحکومت و پادشاهی يَتَبَوَّأُ مِنْهَا جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت یعنی تصرف میکرد در آن حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا هر جا که میخواست میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ بهر که میخواهیم وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و ضایع و باطل نمیکردانیم مزد ~~مر ایشان را که گرویده اند بخدا~~ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا و هر آینه مزد آخرت از حیثیت بقا و دوام بهتر است مر ایشان را که گرویده اند بخدا وَكَانُوا يَتَّقُونَ [illegible] و بودند که پرهیز میکنند از خواهش چون یوسف که با جان و تقوی از تحت چاه بتخت و جاه رسید القصه یوسف [illegible] گرفت و حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله

که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط و در شب اول از سال
قحط امر کرد تا در میان شب طعام ساخته طباخان گفتند ایها الصدیق ملک را عادت نیست که در نصف شب طعام
خورد یوسف گفت شما را آنچه میگویم اقدام نمایید ایشان در شب طعام مهیا ساختند چون نیمه از شب بگذشت
ملک ریان از خواب درآمد گفت هر طعامی که میسر میشود بیارید که گرسنگی بر من غالب شده فریاد الجوع الجوع میکرد
یوسف بفرمود تا طعام ساخته حاضر کردند ملک گفت درین شب چگونه دانستید که مرا طعام احتیاج خواهد شد گفتند
یوسف ما را باین امر فرموده بود ملک گفت ای یوسف چه دانستی که من در نیمه شب گرسنه خواهم شد فرمود امشب اول سالهای
قحط است و از علامات قحطی و اسباب او یکی آنست که مردم را میل طعام بیشتر از سالهای فراخی باشد و بجهت این
دانستم که ترا برخلاف عادت در میان شب طعام ضرورت شود پس بفرمودم تا طباخان طعام مهیا کردند ملک ازین
گفتار متعجب شد و از علم و زکاء او متحیر گشت و از امام رضا علیه السلام منقولست که چون سالهای فراخی منقضی شد
و سالهای قحط در رسید و در زمین مصر و شام را قحطی فرو گرفت اهل مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقود دیگر داشتند
غله بدیشان فروخت سال دویم بحلی و پیرایه و طلا آلات سال سیم بغلام و کنیزک سال چهارم بدواب و مواشی سال پنجم
بضیاع و عقار سال ششم بفرزندان و در سال هفتم همه خط بندگی بدو دادند پس یوسف را ملکی حاصل شد که هیچکس را نشد
و خزینه که کس چنان تصور نکرده بود پس یوسف صورت حال بعرض ملک رسانید ملک گفت همه بنده تواند و اختیار بدست
تست یوسف همه را بحضور ملک آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز
داد چون ملک این احسان و کرم و خصایل سنیه و فضایل جسیمه او را مشاهده کرد گفت اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد انک عبده و رسوله و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت
بصورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او برگردن نهاد تا کسی را درباره او سخنی بی ادبانه باز
و در خبر است که یوسف درین هفت سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند و امر کرده بود که هر روز نماز پیشین
یا نماز عصر طعام نزدیک ملک بردندی گفت ای یوسف چرا بر عادت معهود هر روز دو بار طعام در مجلس
من حاضر نمیکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درویشان را فراموش نکنی ملک گفت نیکو گفتی آورده اند که
در سالهای قحطی اثر قحطی بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را
مینوازد و کار غربا و ابناء السبیل را بدلخواه ایشان میسازد اگر فرمایی طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب
اجازت فرمود و ابن یامین را که فراق یوسف باو تسلی دادی جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر را هر یک

با شتری و بضاعتی از پشم رنگ کرده و کشک و پنیر و امثال آن چیزی که داشتند روی براه مصر آوردند و یک شتر بجهة
ابن یامین با بضاعت او همراه نمودند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بخدمت
یوسف فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس درآمدند و بزبان عبری تکلم کردند و رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ
پس شناخت یوسف ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان مر او را نشناسند کان نبود
بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود و برادر را کودک رها کرده بودند و اکنون
او را بر سریر خلافت و پادشاهی دیدند نشسته و جامهای ملوکانه پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده
و طوق زرین در گردن کرده و حکما گفته اند حکمت در آنکه برادران یوسف را نشناختند آن بود که معصیت کرده
بودند و معصیت دیده عاصی را سیاه و تاریک میگرداند و گویند بجهت آنکه یوسف در پس پرده با ایشان سخن میگفت
پس یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعتی شبانانیم و قحط رسیده آمده ایم تا ما را نوازشی کنی و از طعام محظوظ
گردانی یوسف فرمود که مبادا جاسوس باشید و باین صوب آمده تا از کیفیات و حالات مملکت واقف شده اعلام
اعادی کنید و فتنه در زمین مصر اندازید گفتند یا ملک ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما
چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ خورد و یکی را که از مادر او حاصل شده بود پدر برای
خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بملازمت آمده ایم پس یوسف فرمود که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند نه مردم
مصر ما را نمیدانند یوسف گفت تا آن برادر دیگر نیاید صدق و کذب شما در آنچه میگویید معلوم نشود گفتند این نوبت
او را همراه نیاوردیم یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد که تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق
گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس شمعون بایستاد و یوسف فرمود تا بضاعات ایشان بستدند و عوض
گندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان را
و ساز ایشان را سرانجام کرده هر یک را یک شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است
بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ
أَبِيكُمْ گفت یوسف که بیاورید بمن برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاقی نه اعیانی شما أَلَا تَرَوْنَ
أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آیا نمی بینید آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ
الْمُنْزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه
فرو گذاشت نمیکنم فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس

شما را کیل نیست نزدیک من یعنی طعام ولا تقربون و نزدیک من مشوید یعنی و در ولایت من در میایید و کرد
من مکر دید قالوا سنراود عنه اباه گفتند زود باشد که مراود کنیم یعنی بجد تمام و تدبیر و حیله برادر را
از دست پدر انتزاع کنیم وانا لفاعلون و بدرستی که ما کنندگانیم آنچیز را که بگوییم و در آن باب سستی و
اهمال نکنیم وقال لفتیانه و گفت یوسف مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق با یشان داشت اجعلوا
بضاعتهم فی رحالهم بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند و گویند آن پوستی و کفشی چند بود و یوسف
نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان در بار ایشان نهید و چون دانست که دیانت
ایشان تقاضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند یا پدر باز پس فرستد ازینجهت گفت که
لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم شاید ایشان بشتاب بشناسند بضاعت خود را چون باز گردند
بسوی کسان خود و بار کشایند لعلهم یرجعون شاید که زود بیایند و برادر مرا بیارند فلما رجعوا
الی ابیهم پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود پدر گفت احوال شما چون گذشت با ملک
مصر گفتند ای پدر وصف کرم و احسان و فضل ملک مصر نتوانیم کرد با ما چندان انعام کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی
همانا بیش از آن نکردی یعقوب گفت شمعون کجاست قالوا یا ابانا منع منا الکیل گفتند ای پدر ما منع کرده
شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر بر ما طعام نپیمایند اگر ابن یامین را نبریم و شمعون را بگرو نزد خود
نگاه داشت تا ابن یامین را نزد او بریم فارسل معنا اخانا نکتل پس بفرست با ما برادر ما را
تا فرا گیریم کیل را از برای خود و برای او وانا له لحافظون و بدرستی که ما مر او را نگهبانانیم از رسیدن
مکروهی بوی یعقوب گفت ملک مصر چگونه دانست که شما را برادری هست گفتند ما را بجاسوسی متهم کردند و ما چون شرح
احوال خود بگفتیم او گفت بیش شما میگویید ما دوازده برادریم یکی را گرگ خورد دیگری کجاست گفتیم پدر او را بخدمت
خود نگهداشته است گفت اگر او را نیارید دیگر طعام بشما ندهم اکنون او را با ما بفرست که ما حافظ وییم نگذاریم که مکروهی
باو رسد قال هل امنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل گفت یعقوب ای فرزندان آیا شما را
امین دارم برو مگر همچنانکه امین ساختم شما را بر برادر او پیش ازین که گفتید انا له لحافظون یعنی چگونه من بر محافظت شما
اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر گفتید که ما نگهدارنده اوییم و آخر گفتید گرگ او را هلاک کرد فالله خیر
حافظا پس خدا بهتر است از روی نگاه داشتن پس توکل بر وی میکنیم و کار خود را بدو باز میگذارم وهو
ارحم الراحمین و او بخشاینده بخشندگان است که شاید بمحافظت وی بر من ببخشاید و مرا بمصیبت دو فرزند مبتلا

نسازد یعنی او را بخدا سپردم نه بشما تا حافظ او نماید و او را بمن رساند و به پیری و ضعف من ببخشاید ولما
فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم و آن هنگام که بگشادند بارهای خود را یافتند بضاعت خود را که تسلیم
ملک کرده بودند در بارهای خویش بحکم یوسف ردت الیهم باز گردانیده بودند بایشان قالوا
یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا گفتند ای پدر ما چه چیز طلبیم از کرم و احسان ملک مصر زیاده ازین
که این بضاعت ماست که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا باز گردانیده شده است بما یعنی
زیاده ازین از پادشاه طلب احسان نمیکنیم که غله را با بضاعت ما بما داده پس ما بجهت این احسان و اکرام که ازو دیدیم
رجوع کنیم باو ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا و طعام آریم کسان خود را و نگهبان کنیم برادر خود را
در رفتن و آمدن ونزداد کیل بعیر و زیاده بستانیم پیمودن شتر یعنی شترواری مصاحب برادر
زیاده بستانیم و بیاریم ذلک کیل یسیر این یک شتروار کیل اندکست و ملک بر این مقدار
با ما مضایقه نخواهد بود قال لن ارسله معکم حتی گفت یعقوب ابن یامین را نفرستم با شما حتی
تؤتون موثقا من الله تا بدهید مرا پیمانی مؤکد بذکر خدا در بیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند
خورید بحق خاتم النبیین و سید المرسلین صلعم لتأتننی به الا ان یحاط بکم هرآینه بیاورید او را بمن مگر آنکه
بگرد شما در آورده شود بلیه و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر همه هلاک شوید القصه ایشان
سوگند غلاظ شداد خوردند که در مهم ابن یامین غدر نکنند فلما آتوه موثقهم پس چون دادند
پدر را پیمان و عهد خود را در محافظت ابن یامین قال الله علی ما نقول وکیل گفت یعقوب که خدای
بر آنچه ما میگوییم نگهبانست و مطلع بدان پس ابن یامین همراه برادران کرد و چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را
وصیت کرد وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد و گفت از روی شفقت ای فرزندان
من در میایید در شهر مصر از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بدی بروزگار شما رسد
چون شما را با این جمال و هیات و شوکت و بنا و رطول اقامت ببینند و مع ذلک دانسته اند که شما در مصر نزد ملک معزز و
مکرم و مقرب بید وادخلوا من ابواب متفرقة و در آیید هر دو و سه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه
بود و این کلام دالست بر آنکه چشم زخم را اثری هست در لطایف آورده که یعقوب در اول بصیری بظهور آورد
و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وما اغنی عنکم من الله من شیء و من دفع نمیکنم از شما بدین
نصیحت که کردم از حکم و مشیت خدا چیزی را هر چه اراده او بوقوع او تعلق کرد لا محاله بفعل آید ان الحکم الا لله

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ نیست حکم و فرمان مگر خدای را در هرچه خواهد برو توکل کردم نه بر غیر او وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات و مقصودات و مرادات از نتیجه توکل است
وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ و در آنهنگام که آمدند اولاد یعقوب از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر
ایشان یعنی از درهای متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ نبود که دفع کند از ایشان رای یعقوب
از حکم خدای و اراده او که در باره ایشان واقع شده بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را چه حق بر وجه اسباب حسد
حاسدان و دفع چشم زخم رسانندگان نکرد پس از رهگذر ارباب حسد چشم زخم تهمت دزدی بر ابن یامین افتاد و
برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب دو چندان گشت پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث فایده
نداد إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ لیکن حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد و اضطراب
قلب از خوف و فزع بلا بر فرزندان از رهگذر چشم زخم و حسد قَضَاهَا که اظهار کرد آنرا در آن وقت و باز وصیت کرد
وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ آنچیزی را
که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و ادله و از آن بود که گفت مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند مرتبه و علو درجه یعقوب را از دما مراد مشرکانند که منکر پیغمبران
و مزیت قدر و رتبه ایشان نزد حق سبحانه و یا بیشتر مردمان سر قدر نمیدانند و جاهلند بآنکه تدبیر غلبه نتواند
کرد و حذر دفع قدر نمیتوانند نمود و از حضرت نبوی مرویست که اگر چیزی بر قضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بد بدان
پیشی گرفتی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا سایر ائمه علیه السلام بآن از حق تعالی
استعاذه کرده اند چنانکه در کتب ادعیه ایشان منقولست وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب
بر یوسف و ببارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم
که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاورید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان برآنکه تقصیر در محافظت او نکنیم او را
آورده ایم یوسف فرمود بنشینید ایشان در کنار بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان
بنهادند یوسف فرمود که هر دو برادر که از یک مادر و پدر زیید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر خوانی نشستند
ابن یامین تنها ماند بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند چون بهوش باز
آمد یوسف گفت ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم کردی که هر کسی با برادر اعیانی
خود بنشیند بر یک خوان مرا برادر مادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من درین خوان نشستی من تنها

نماندمی

نماندمی از شوق این حالت بیطاقت شده بیهوش گشتم یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو در یک خوان نشینیم پس
بفرمود تا خوان وی را برداشته و در پس پرده آوردند و او را طلبید و باین بهانه آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ
جای داد بسوی خود برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را نظر بدست
یوسف افتاد بگریست یوسف باز پرسید این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است دست تو بدست برادرم
یوسف همین کلمه که بشنید بیطاقت شده نقاب از چهره برداشت و با ابن یامین قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ
فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ گفت بدرستی که من برادر توام پس اندوهناک مباش بآنچه کردند برادران
در حق ما ابن یامین چون روی یوسف بدید دیگر باره از هوش برفت چون با خود آمد دست در گردن یوسف
افکند و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر عزیز اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه
باز دارم غم او زیاده شود و اگر مصلحت دانی وسیله کنم و بامری شنیع ترا بآن متهم سازم تا بجهت آن نزد
من بمانی ابن یامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که باز نزد برادران رو و از ایشان این راز را
پنهان دار ابن یامین از پس پرده بیرون آمد چون شب در آمد و طعام شب حاضر کردند بطریق اول او را نزد
خود طلبید و با او طعام تناول فرمود و چون وقت خوابیدن ایشان رسید برای هر دو برادر بستری آوردند
و بگستردند ابن یامین تنها ماند یوسف گفت جامه خوابی را نزد من بیندازید پس ابن یامین نزد یوسف رفته
در یک جامه خواب بخوابیدند روز دیگر با برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شما را با یکدیگر مالوف می بینم
جز این برادر که تنهاست و بجهت این وی را با خود طلبیده ام تا در غربت غمزده نشود و محروم نباشد و بملازمان حکم
کرد که کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آنهنگام که ساز راه ایشان سرانجام فرمود
جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا طلا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب
خوردی و در وقت عزت بجهت قحطی اطعمه آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا آنرا پنهان کردند فِي
رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر خود و بارهای دیگر مکمل کرد و ایشان را اجازه رفتن داد چون از شهر
بیرون رفته شروع در راه رفتن کردند و بعضی راه برفتند جمعی ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده از میان ملازمان أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ای
کاروانیان بدرستی که شما دزدانید باین معنی که یوسف را از پدر دزدیدند که منادی این سخن را بفرمان یوسف گفت
و یا اخفای سقایه و ندا کردن بر آن برضای ابن یامین بود چنانکه گذشت و گویند یوسف این را بفرمان خدا کرد نه برای

خود چه حق تعالی خواست که محنت یعقوب بنهایت رسد تا از آن فرج یابد و عادت الهی جاریست که چون محنت بنهایت
رسد فرج و فرج روی نماید القصه چون این ندا بگوش فرزندان یعقوب رسید قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ
مَاذَا تَفْقِدُونَ در حالتی که روی آوردند بملازمان یوسف که شما چه چیز گم کرده اید که میجویید قَالُوا نَفْقِدُ
صُوَاعَ الْمَلِكِ گفتند میجوییم مشربه ملک را که پیمانه ملک بود غله پیمودن و بعد از آن گفتند کاروانیان
وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ و برای هر کس که بیاورد آنرا شتر وار طعام است وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من
ندا کننده ام بران کفیلم و ضامن قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ گفتند بر وجه تعجب که بخدای شما دانسته اید
که ما مردم امینیم و بضاعتی که در بار ما نهاده بود دید در اول نوبت چون این کرت بیامدیم باز آوردیم و می دانید
که دهن شتران بر بسته ایم تا از زراعت مردمان نخورند مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ نیامده ایم از کنعان تا
تباه کاری کنیم در زمین مصر و مال مردم را بناحق در قبضه تصرف خود در آوریم وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ و
نبوده ایم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف پس چیست
جزای دزدان إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید دروغگویان در ابراء ذمه خود یعنی شما میگویید
که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات باشد قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ
گفتند جزای دزدی سارق گرفتن آن کس است که یافته شود مال دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس او جزای
دزدیست یعنی یکسال او را بندگی باید گرفت در دین پدران ما كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ
همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزد را پس بحکم تحقیق یعنی ایشان را باز گردانیدند بمصر و بدرگاه ملک
باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد ندا کننده و گفته اند یوسف بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ بارهای
ایشان پیش از بار ابن یامین جهت رفع تهمت پس چیزی در آن نیافتند و آنگاه تجسس بار ابن یامین اقدام نمود
ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ پس بیرون آورد آنرا از بار ابن یامین که برادر اوست كَذَلِكَ
مانند این کید یعنی تدبیر كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را بالهام تا در باب باز داشتن برادر
نزد خود این تدبیر کرد یا کیدی که برادران با یوسف کردند ما این جزای کید ایشان دادیم این دلیلست بر آنکه
تدبیر مذکور بامر الهی بوده پس برادران یوسف سر در پیش انداختند و زبان طعن با ابن یامین دراز کردند بعد از آن
در بیان این کید و تدبیر مذکور میفرماید که مَا كَانَ نبود یوسف یعنی سزاوار نبود لِيَأْخُذَ أَخَاهُ تا فرا
گیرد برادر خود را و حبس کند او را نزد خود یکسال فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر در باب دزد نه بر نوعی که

بود که حکم او درباره کسی که دزدی کردی تازیانه بود و غرامت گرفتن او نه بندگی گرفتن پس بگرفت یوسف برادر خود را به بندگی
مدت یکسال إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر بخواست و دستوری او پس کید و تدبیر خدای آن بود که بر زبان برادران جاری
سازد که جزای دزد نزد ما آنست که او را به بندگی بصاحب متاع دهند تا مراد یوسف حاصل شود و در مجمع اشارتست که
کید عبارتست از آنکه فعلی کنند تا بسبب آن از برای آن اندازسانند بغیر در خفیه که او علم بدان نداشته باشد و چون
یوسف این تدبیر را وسیله اخذ برادر گردانید که متضمن نفع خود است از این جهت بکید مسمی شد نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
مَنْ نَشَاءُ بر میداریم درجها و مرتبها در علم و حکمت هر که را میخواهیم همچنانکه درجه یوسف بالا برداشتیم و مرتبه او را بلند کردانیدیم
وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و بالای هر خداوند دانشی داناییست که درجه او بلندتر است تا آنکه منتهی شود
باو سبحانه که بجمیع معلومات عالمست و فوق بالاتر از و عالمی نیست و بعد از ظهور این مشربه از ابن یامین یوسف فرمود
که ای کنعانیان این چه عملست میگفتید که ما پیغمبرزادگانیم ایشان خجلت زده و منفعل گشته بر وجه عتاب خطاب روی
با ابن یامین کردند که ای پسر راحیل این چه فعل قبیح و شنیع است که تا آن آبروی ما بردی و باین عمل فضیح روی ما را سیاه
کردی و هتک حرمت ما کردی این چه محنت و بلیت بود که ما را از مهر پسر راحیل روی نمود آخر این صاع را چگونه گرفتی
و در میان بار خود بچه وجه پنهان کردی که هیچکس بر آن واقف نشد ابن یامین گفت که شما اید که همیشه منشأ محنت و
بلیت پسران راحیلید که پسران راحیل وسیله بلا و محنت شما اند چه برادر مرا بردید و در میان بیابان در معرض مهلکه بگذاشتید
و گفتید که او را گرگ خورد و اکنون میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید پس روی از و گردانیده متوجه یوسف شدند و بر وجه
سرزنش ابن یامین قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ گفتند اگر دزدی کند ابن یامین عجب
نباشد پس بدرستی که دزدی کرده بود برادر عیانی که او را بود پیش از این یعنی یوسف و در مدارک آورده که در خانه
یعقوب ماکیانی بود سایلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسایل داد برادران او را بدزدی متهم کردند
یا بزغاله بود که بدرویش داد از وهب بن منبه مرویست و قول اصح آنست که چون مادر یوسف راحیل رحلت کرد یوسف طفل
بود یوسف طفل بود یعقوب خواهر خود را که دختر اسحق بود بتربیت و دایگی او نامزد کرد چون یوسف پنج شش ساله شد
یعقوب خواهر را گفت یوسف را بمن ده تا با من او باشد نایم خواهر امتناع کرد و گفت من تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب
درین باب مبالغه کرد خواهر گفت البته او را انتزاع خواهی کرد دو سه روزی دیگر توقف کن تا من وی را ببینم و از وصل
او متمتع شوم یعقوب گفت چنین باشد پس یوسف نزد عمه خود رسیده بود و عمه کمربندی را که از اسحق میراث باو رسیده
بود در میان یوسف بست چون یعقوب بیامد که یوسف را بخانه خود برد خواهر را دید که تردد میکند منشأ آن پرسید

کفت کر بند من پیدا نیست بتجسس آن مشغولم و چون پاره جست وجوی کرد کفت هر که درین سرایست یکیک را برهنه باید شد تا بنگرند
که کسی بر داشته باشد پس یکیک را برهنه میکرد تا نوبت بیوسف رسید چون اورا برهنه کرد کمر بند را در میان او یافت و در
مذهب ابراهیم علیه السلام مقرر بود که دزد را صاحب متاع به بندکی کیرد مدت یکسال یعقوب فرمود یوسف نزد
تو باشد چندانکه خواهی پس وی را نزد خواهر بکذاشت و چون برادران نسبت دزدی بیوسف دادند فاسرها
یوسف فی نفسه پس پنهان داشت یوسف این مقاله را در نفس خود ولم یبدها لهم و ظاهر نکرد آن را
بر ایشان یعنی این سخن را در دل کرفت و آشکارا نکرد با خود قال انتم شر مکانا کفت شما بدمردمانید
از روی منزله که پسر را از پدر دزدیدید و از وجدا کردید یا بدترین مردمانید در بدی کردار که از پدر عاق شده برادر را
بمکر و کید از وی کرفتید و در چاه انداختید و آنکه او را بفروختید و بعد از ان پیراهن او را بخون رنک کردید و به پدر نمودید
که او را کرک خورده والله اعلم بما تصفون و خدای داناتر است بدانچه صفت میکنید یعنی او میداند
که بخلاف آنست که شما میکویید چه یوسف ماذون بود از جانب پدر در طعام دادن بسایل و کمر بند عمه در میان او بسته
بود که خود بر داشته بود در خبر است که چون صاع را نزد ملک بردند و آن صاعی بود که آن را جام گیتی نمای کفتندی
چون در وی نکریدندی آن کهانت کردندی و فال کرفتندی یوسف در صاع نکریست و انکشت بروی زد آوازی از ان
بیرون آمد روی ببرادران کرد و کفت میدانید که این صاع چه میکوید کفتند نه کفت میکوید که شما دوازده
برادر بودید یکی را از پدر جدا کردید و بفروختید ابن یامین برپای خواست و کفت ایملک ازین طاس معلوم کن
که برادر من زنده است یا نه یوسف دست بر صاع زد و کفت میکوید که زنده است و تو او را ببینی بعد از ان یوسف
نماز کرد و باز آمد ابن یامین کفت ای ملک ازین صاع بپرس که چه کس او را در بار من نهاده کفت وی خشمناکست
دیکر چیزی نخواهد کفت پس ابن یامین را بایوان خود برد و برادران هرچند در خلاص او سخن کفتند بجایی نرسید روبیل را
آتش خشم شعله زدن کرفت و موهای اندامش سر از جامه بدر کرد و کفت ای ملک مرا بکذار برادرم او را اکر نه
نعره بر کشم که هر حامله درین شهر باشد از هول آن نعره بار بنهد یوسف دید که روبیل در غضب است پسر کوچک
خود را کفت برو و دست بر پشت پای او فرود آور چون دست او بر پشت پای او رسید شعله غضب روبیل
فرو نشست روی ببرادران کرد که شما مس کردید کفتند نه کفت بخدا که هست کس درین شهر ولدی از اولاد یعقوب
هست چه هر کاه یکی از ایشان را خشم غالب شدی چون دیکری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین
یافتی در معالم التنزیل آورده که روبیل در غضب شده آهنک تخت ملک کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد

و او را در ربود و بیبر دست آورد و بر زمین نهاد و کفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود متعجب
شده اید می پندارید که مهم شما بزور راست میرود ایشان چون دیدند که بزور او پیش نمیرود از در زاری و
تضرع در آمده قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا کفتند ای عزیز بدرستی که ابن یامین را پدریست
که پیر بزرک سالست و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف با این پسر انس و الفت دارد فخذ احدنا
مکانه پس فرا کیر یکی از ما را به بندکی بجای او و او را بکذار انا نریک من المحسنین بدرستی
که ما می بینیم ترا از نیکوکاران نسبت بما پس احسان خود در اخلاص او با ما تمام رسان و یا عادت تو احسان کردنست
بر عادت خود را تغییر مفرمای قال معاذ الله کفت یوسف پناه میکیرم بخدا پناه کرفتنی ان ناخذ الا
من وجدنا متاعنا عنده از انکه بکیریم مکر آنکه یافته ایم متاع خود را نزدیک او و اکر
بجای او دیکری را بکیریم انا اذا لظالمون پس بدرستی که آنهنکام ما باشیم از ستمکاران در مذهب
شما چه بفتوای شما کرفتن غیر در مقام کسی ظلم است فلما استیاسوا منه پس آن وقت که نومید شدند
از یوسف و دانستند که او را در بند بیشان نمیدهد خلصوا نجیا با یک کناره شدند در حالتی که راز کویان
بودند و از هر کونه تدبیر کنند کان و از جمله اسرار ایشان با یکدیکر در خلوت این بود که قال کبیرهم کفت
بزرک ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یهودا و علی بن ابراهیم کفته که لاوی بود که کفت الم تعلموا
ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله آیا نمیدانید آنرا که پدر شما بتحقیق کرفته است بر شما عهدی
و پیمانی محکم از شما یعنی سوکند خورده اید بخدا و عهد کرده اید که محافظت ابن یامین کنید و سوکند خورده اید
بمحمد که پیغمبر آخر الزمانست که شما در باره او غدری نکنید و اکنون این صورت واقع شده و من قبل ما فرطتم
فی یوسف و پیش ازین تقصیر کردید در شان یوسف چون صورت حال چنین است فلن ابرح
الارض پس جدا نمیشوم من از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نمیروم حتی یاذن لی ابی
تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمدن پدر من او یحکم الله لی یا خدای حکم کند برای من یعنی به پدر من
وحی کند برخصت برجوع من بکنعان و ترک برادر یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بموت من اکر خواهد و
یا بمحاربه کردن من با مصریان تا برادر از ایشان بستانم یا کشته شوم و هو خیر الحاکمین و او بهترین
حکم کنندکانست چه براستی حکم میکند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم شما باز کردید
بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق پس بکویید ای پدر ما بدرستی که پسر تو ابن یامین دزدی کرد و ما

شهدنا الا بما علمنا و گواهی نمیدهیم مگر بآنچه دانسته ایم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وما کنا
للغیب حافظین و نبودیم مر باطن حال را آگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر
نداریم که بر وی تهمت کردند و صاع را پنهانی در بار او نهادند و یا خودش بیاشران امر بوده و یا حینی که با تو عهد میکردیم
و پیمان را موثق میگردانیدیم ندانستیم که او دزدی کند واسئل القریة التی کنا فیها و بپرس از اهل
آن ده که بودیم یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی اقبلنا فیها و از
کاروانیان نیز سؤال کن که ما روی نهاده ایم بکنعان در میان ایشان و ایشان جمعی بودند از کنعانیان که
همسایه یعقوب بودند وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا
یا لاوی روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه را از گفته بود بموقف عرض رسانیدند یعقوب این را باور نکرده
قال گفت با ایشان نه چنانست که شما میگوئید بل سولت لکم انفسکم امرا بلکه بیاراسته است
برای شما نفسهای شما کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میدانند که جزای سارق بندگی
گرفتن است فصبر جمیل پس صنعت شکیبائی نیکو پس اندیشه فرمود که محنت من بغایت رسید و بلیت
من بنهایت انجامیده و عادة الله جاریست که هرگاه محنت بنهایت انجامد فرح و فرج روی نماید ازین جهت فرمود
که عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا شاید که خدای تعالی بیاورد همه ایشان را بمن یعنی یوسف
و ابن یامین و آن برادر دیگر که در مصر است انه هو العلیم الحکیم بدرستی که اوست دانا بحال من
و حال شما راست کردار از آنچه میکند پس یعقوب از غایت ملال و پریشانی احوال توجه به بیت الاحزان فرمود وتولی
عنهم وقال یا اسفی علی یوسف روی بگردانید از فرزندان و گفت ای اندوه و شدت حزن من بر فراق
یوسف ذکر یوسف معین هر دو برادر دیگر بجهت آن بود که مفارقت یوسف در دل او بیشتر کار کرده و مع ذلک در مفارقت
علم بحیوة یوسف نداشت و اما بحیات ابن یامین و آن برادر دیگر عالم بود صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلعم از جبرئیل پرسید
که شدت حزن و اندوه یعقوب بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف جبرئیل فرمود برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت فرمود
که او را چه مزد دادند گفت مزد صد شهید گفت آری هیچکس را برابر یعقوب نسوخت از ابتدای زمان فراق یوسف تا وقت
وصال او که مدت چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگرگوشه پشت مبارک او خمید کی یافت
وابیضت عیناه من الحزن و سفید شد هر دو چشم او از اندوه یعنی از بسیاری گریه روشنی از چشم او
زایل گشت فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان و دلش ممتلی بود از غم و اندوه یوسف و برین دلیلت

بر جواز تاسف و بکاء در مصیبت و شاید که امثال این در تحت تکلیف و اختیار نباشد چه نزد شدت بلیت شدید کسی ضبط
حال خود نتواند کرد و حضرت رسالت صلعم در فراق فرزند خود ابراهیم بغایت گریان شد و فرمود دل من محزون شد
و چشم من گریان گشت و نمیگویم چیزی که خدای را بغضب آرد ای ابراهیم بر فراق تو بسیار غمگین و اندوهناک شده ام
القصه چون فرزندان این سخن شنیدند و با اضطراب بی قرار دیدند قالوا تالله تفتؤا تذکر یوسف
حتی تکون حرضا گفتند بخدای همیشه باشی تو ای پدر که یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف
بموت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال انما اشکوا گفت
ای فرزندان جز این نیست که شکایت میکنم بثی وحزنی الی الله شدت و اندوه غم خود را که قادر
نیستم صبر کردن بران بخدای و قصه اندوه و رنج خود را با او میگویم زیرا که کس بیکسان و چاره بیچارگان اوست
نه غیر او پس مرا با حزن و اندوه باز گذارید در خبر است که چون یعقوب از غایت حزن و نهایت اندوه و سوز این کلمه بگفت حق تعالی
باو وحی فرستاد که ای یعقوب بعز و جلال من که اگر یوسف و ابن یامین هر دو مرده بودندی بدین ناله که کردی من ایشان را
زنده ساخته بتو رسانیدمی و بجهت این مژده یعقوب گفت واعلم من الله ما لا تعلمون و من میدانم از
وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن او بمن و گویند روزی همسایه نزد یعقوب آمد و گفت ای ٥
یعقوب بس شکسته و درهم رفته ات می بینم و هنوز بآن سن نرسیده که بچنین شوی گفت آنچه خدای مرا مبتلا کرد از
غم یوسف مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب اتشکونی الی خلقی آیا شکایت مرا با
خلقان میکنی یعقوب گفت بار خدایا بتو انابت کردم و عهد کردم که من بعد غم یوسف بهیچکس نگویم و شکایتی از من
نکنم مگر بتو و بعد از ان هر که از حال او پرسیدی گفتی اشکو بثی وحزنی الی الله در خبر است که بعد ازین از بیت الاحزان
بیرون نیامد و سوز و نیاز خود بخداوند کارساز عرض کرد و در احادیث موثقه ثابت شده که سبب این امتحان و کشف
این آن بود که بوی خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی در سرای تو آمد و طلب چیزی کرد باو چیزی ندادی
و من از همه خلقان پیغمبران را دوستر دارم چون این صورت از تو واقع شد من ترا باین بلا مبتلا ساختم و چون این
بلیت منع طعام بود بسایل طعامی وافی سرانجام کن و همه فقرا بلده را بطلب تا از آن بخورند و برکت این فراق تو بوصال
مبدل گردد پس یعقوب طعامی مهیا کرد و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی که امروز باید که بخانه یعقوب
آید پس همه حاضر شدند و طعام بخوردند از و کشف این محنت کرد و گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب
سوگند بدو داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب ازان امیدواری گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من

یوسف واخیه ای پسران من بروید پس تفحص کنید از حال یوسف و برادر او ولا تیأسوا من روح الله
و نومید مشوید از رحمت و فضل خدای که موجب راحت بنده است انه لا ییأس من روح الله الا
القوم الکافرون پس بدرستی که ناامید نشوند از رحمت خدای مگر قوم ناگرویدگان که بخدا و صفات او عارف
نیستند چه عارف باو سبحانه و صفات و کمال او از رحمت او نومید نشود و در جمیع احوال این دلیل است بر آنکه فساق
اهل ایمان باید که از رحمت الهی نومید نباشند مرویست که یعقوب نامه نوشت بیوسف باین مضمون که این نامه ایست از یعقوب
اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک مصر که ما اهل بیتیم که
همیشه بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پا بسته در آتش نمرودی انداختند حق تعالی او را نجات داد
مرا پسری بود دوستترین همه فرزندان بمن برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود آوردند و گفتند که گرگ او را بخورد
و من در فراق او چندان گریستم که چشمم سفید شده او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم او را تو به
دزدی گرفته و نزدیک خود نگاه داشته و ما از آن خاندانیم که از ما دزدی در وجود آید اگر این فرزند را بمن
فرستادی فبها والا بر تو دعای بد کنم که اثر آن بفرزندان تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و اندکی
بضاعتی از پشم و روغن و کشک و امثال آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده با برادر خود
که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آن هنگام که در آمدند
برادران یوسف بروی قالوا یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر گفتند ای عزیز رسیده است ما را
و کسان ما را سختی و بینوایی و گرسنگی وجئنا ببضاعة مزجاة و آورده‌ایم بضاعتی بی اعتبار که از غایت
رداءت و قلت هر کس که دهند آزار کند و قبول نکند نظر باین مکن فاوف لنا الکیل وتصدق علینا
پس تمام کن برای ما طعام و کیل طعام را و تصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع ابن جریج و ضحاک برآنند که تصدق
کن بر ما برد ابن یامین بر ما ان الله یجزی المتصدقین بدرستی که خدای پاداش میدهد نیکویی آنان را
که از روی تفضل تصدق میکنند و چهان مینمایند و آنکه نامه یعقوب را بر گوشه تخت نهادند یوسف چون نامه پدر را
بخواند گریه بروی غلبه کرد و بر چشم نهاد و عنان تملک و اختیار از دست رفته خود را ضبط نتوانست کرد روی ببرادران
کرده قال هل علمتم گفت ای برادران آیا دیدید یعنی نور سید و شوخ و یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و
موافقت هوای این کلام را بر وجه نصیحت و ترغیب بر توبه و شفقت برایشان گفت نه بر وجه معاتبت و سرزنش و فعل ایشان
با یوسف که دور گردانیدن او بود از پدر و انداختن او را در چاه و فروختن او را بثمن بخس و با ابن یامین آن بود که او را خوار

ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون کردید با یوسف و برادر او در وقتی که نادان بوده

و بی اعتبار میداشتند و وقعی بر وی نمی نهادند پس نقاب از جمال بر انداخت و تاج از سر بر داشت ایشان را که نظر بر شکل و شمایل
او افتاد قالوا ائنک لانت یوسف گفتند آیا تویی یوسف این کلام برای تقریر است یعنی البته تویی یوسف
که این جمال و کمال دیگری نتواند بود قال انا یوسف وهذا اخی گفت منم یوسف و این برادر منست ابن یامین
قد من الله علینا بتحقیق که منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت گویند که چون یوسف برقع برداشت
و تبسم کرد ایشان از دندانهای او که مانند مروارید منظوم بود و در وقت تبسم از برق آن دندانها نوری پیدا
شد از این نشان بدانستند که او یوسف است و گویند که یوسف بر سر علامتی داشت و آن خالی بود که آبا و اجداد وی را
بودی چون تاج از سر برداشت ایشان آنرا بدیدند گفتند تویی یوسف فرمود آری منم یوسف انه من یتق و
یصبر و بدرستی که هر که بترسد از خدای و صبر کند بر طاعت یا بر بلیه و شکیبایی ورزد از معصیت فان الله لا
یضیع اجر المحسنین پس بدرستی که خدای ضایع نکند مزد نیکوکاران را چون برادران یوسف را شناختند
روی به تخت آوردند و خواستند که پای یوسف را ببوسند از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله
لقد آثرک الله علینا گفتند بخدای سوگند که هر آینه برگزید ترا بر ما بحسن سیرت و کمال صورت و غایت جاه
و مرتبه پادشاهی و پیغمبری وان کنا لخاطئین و بدرستی که هستیم ما گناهکاران بدان عملها که کرده‌ایم قال
لا تثریب علیکم الیوم گفت یوسف در جواب ایشان که هیچ سرزنش نیست بر شما امروز و من هر گناه شما را
بروی شما نیارم یغفر الله لکم بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بگناه خود وهو ارحم
الراحمین و او بخشاینده‌ترین بخشندگانست و چون یوسف نوازش بزرگانه برادران را بنواخت بکار پدر دل
افکار خود پرداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا آن پیراهن خلیلی بود که در قعر چاه از بازوی
گشوده بوی پوشانیدند و چون امر شد که مژده بیعقوب رسانند جبرئیل نزول فرمود و گفت ای یوسف این پیرهنیست که
در وی بوی بهشت است بر هیچ بیماری و مبتلایی واقع نشود مگر که شفا یابد این بکنعان فرست تا پدر بر چشم مالیده روشن
شود از این جهت فرمود که ببرید آنرا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا پس بیفکنید او را بر روی پدر من تا باز
گردد بینا و چشمش بحال اول عود کند و روشن گردد واتونی باهلکم اجمعین و بیایید بمن همگنان خود از ذکور
و اناث و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیرهن خون آلود ترا پیش پدر من برده‌ام پیراهن بمن حواله کن که ببرم
شاید از رنج این پیرهن تدارک آن پیرهن کند یوسف پیرهن داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران
بتسلیم کرد و مرویست که دویست راحله با احتیاج سفر بایشان داد و یهودا از مصر بیرون آمده با برادران متوجه کنعان شد

در مجمع آورده که یهودا بکاروان نه ایستاد و هفت عدد نان بر میان بست و سر و پا برهنه روی بکنعان نهاد و مسافت
میان مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود و بروایت ابو عبد الله ده روز راه بود از غایت شعف و شادی در راه نصفی
از نان بیش نخورد و بسرعت تمام بحوالی کنعان رسانید وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد از کاروان
یعنی یهودا بیرون آمد از عمارت مصر و بفضاء صحرا رسید باد صبا از حق تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف بمشام
یعقوب رسانید و ازینجاست که شعرا مژده بشارت را بباد صبا اسناد کرده اند و چون بوی یوسف بمشام یعقوب رسید
قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند نزد او از نبیرگانی که إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ
بدرستی که من می یابم بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر شما را بنقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و
بسن خرافت رسید قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ گفتند بخدا بخدا که تو هنوز در همان حیرت
قدیمی و از راه صواب دور افتاده بجهت افراط محبت و از بسیاری ذکر یوسف و توقع ملاقات او بعد از چهل سال فَلَمَّا
أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آنچنان سر و پای برهنه دویدن آغاز کرده بکنعان
رسید و بنزدیک پدر آمده فَأَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا بیفکند پیراهن یوسف را بر روی پدر خود
پس گشت بینا و در مجمع نقل کرده از ضحاک که پیری و بجوانی باز آمد و با نیره کان خود قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي
أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ گفت ای فرزندان آیا نمیگفتم شما را بدرستی که من میدانم از الهام خدای آنچه شما نمیدانید
از حیات یوسف و ملاقات من با او پس بتهیه بار مشغول شدند و هر که اندک علاقه قرابت بیعقوب داشت از مرد و زن متوجه
مصر شدند و برادران دیگر در رسیدند و در دست و پای پدر افتادند و از روی عجز و مذلت قَالُوا يَا أَبَانَا
اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای گناهان ما را
بدرستی که ما هستیم گناه کاران و چون از حق تعالی معترف آنست که از سر او بگذرند و برای او سؤال آمرزش کنند پس قلم
عفو بر سر جرم ما کش و از گناهان ما درگذر و برای ما از حق تعالی استغفار کن قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي
گفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از نزد پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستی
که او آمرزنده است تایبان را از ذنوب مهربانست بر بندگان کشف کروب و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که
سبب توقف در استغفار و تاخیر آن این بود که میخواست در شب جمعه وقت سحرگاه برای ایشان استغفار کند چه دعا در آن
وقت اقربست و مرویست که چون وقت سحر جمعه در رسید فرزندان را امر میکرد تا در پس او صف میکشیدند و او دعا و استغفار
میکرد برای ایشان و ایشان آمین میگفتند تا بعد از بیست سال توبه ایشان مقبول درگاه عزت شد و نزد بعضی از علمای

تفسیر مرویست که یعقوب تاخیر دعا فرمود تا بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نه بعد از آنکه بمصر آمد و علم بعفو یوسف حاصل کرد
شب بنماز برخواست و بعد از تهجد روی بقبله ایستاد و یوسف را در قفای خود و برادران در عقب او بداشت و دست نیاز
بدرگاه بی نیاز برداشت و ایشان آمین میگفتند تا حق تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب با اولاد و دیگر
اقربا بنزدیک مصر رسیدند یوسف با ملک ریان گفت مرا پدریست که پیغمبر خداست و پیغمبرزاده و پدران همه پیغمبرانند
دامروز وی با جمیع اهل البیت و اقربای خود از کنعان میرسد توقع آنست که باستقبال وی بیرون آیی ملک
ریان با چهار هزار کس از خواص خود با زینت تمام و شوکت لاکلام سوار شد و یوسف با اکابر و اشراف مصر امر کرد
تا ایشان نیز با آراستگی تمام باستقبال بیرون آمدند یعقوب با فرزندان بربالای تلی برآمده تفرج آن شوکت و کوکبه
و طنطنه میکرد و از آن تعجب مینمود جبرئیل فرود آمد و گفت یا یعقوب از تجمل و کوکبه این لشکر تعجب میکنی بالا نگر که جنود
ملائکه از زمین تا افلاک صف کشیده اند و بتفرج تو آمده بشادی تو مسرور شده اند چنانچه درین مدت از اندوه تو محزون
و رنجور بودند و چون یعقوب یوسف را در زی ملوک مشاهده کرد گفت ای ملک مصر است یهودا گفت نه پسر تست یوسف
پس یوسف بعد از مشاهده پدر از مرکب فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست که سلام کند جبرئیل گفت
بگذار تا پدر بر تو سلام کند و گویند یعقوب بروی سبقت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک
یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای زایل سازنده جمیع غمها والمها و هر دو دست بگردن یکدیگر در آوردند و از غایت شادی
بهایهای بگریستند و در شواهد النبوة از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که چون یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف
با کوکبه و عظمت تمام باستقبال او بیرون آمد چون پدر را بدید قصد کرد که پیاده شود اما نظر در پادشاهی و علو مرتبه
خود کرده پیاده نشد چون سلام بپدر کرد و بیکدیگر رسیدند جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف حق تعالی میفرماید
که چه منع کرد ترا که برای بنده صالح من فرود نیامدی دست را بگشای چون بگشاد نوری از میان انگشتان
او بیرون آمد یوسف گفت این چه نور بود جبرئیل گفت این نور نبوت بود در صلب تو بجهت این ترک ادب و ترک اولی
پیغمبری از صلب تو بیرون نیاید و حکمت در آنکه یعقوب مامور شد که نزد یوسف رود نه آنکه یوسف نزد یعقوب رود
آنست که اگر یوسف نزد پدر رفتی بیت الاحزان را دیدی و تنگدستی و بینوایی و درویشی بنظر او در آمدی از
رحمت برنج و اندوه مبتلا شدی پس یعقوب را گفتند که تو در بیت که در بند بلیه و رنج و مشقت گرفتاری نزد یوسف
رو تا مملکت و ولایت را ببینی که کودکی از نزد تو بردیم امروز پادشاه مصر گردانیده بتو خواهیم سپرد در خبر است که در
وقتی که خبر منتشر شد بآمدن یعقوب و استقبال کردن یوسف پدر را زلیخا در آن روز پیر شده بود و نابینا گشته و در غم

یوسف که اخته وضعیف و زار شده و جمعیت و شوکت او بفقر و فاقه مبدل گشته بکسی شفاعت کرد تا دست او را بگرفت و او را بره
یوسف برد و بنشاند هر گاه که جوقی لشکر بگذار آمدندی قاید آن لشکر گفتی که برخیزید که یوسف رسید زلیخا گفتی که آمدن
یوسف نزدیک نشده وی را گفتی که تو چه دانی جواب دادی که من بوی او را بشناسم تا چند فوج بگذشت چون کوکبه یوسفی
ظاهر شد آواز داد که من بوی یوسف می شنوم مرا پیش وی برید وی را نزد یوسف بردند یوسف نگاه کرد زلیخا را
دید عنان اسب باز کشید بجهت حرمت داری وی و گفت ای زلیخا چونی گفت چنین که می بینی گفت مالت کجا رفت
گفت در عرصه تلف آمد گفت آن جمالت کجاست گفت در فراق تو زایل گشت گفت چشمت را چه رسید گفت از بسیاری گریه در
فراق تو تباه گشت گفت ملک و مال و حسن و جمال تو رفته آیا از محبت چیزی باقی مانده گفت هر روز که میگذرد محبت مضاعف
میشود یوسف فرمود سبحان من جعل العبید ملوکا بطاعته و جعل الملوک عبیدا بمعصیته پاکا خداوندا که بنده را بطاعت پادشاه
گردانید و پادشاه را بمعصیت در ذل بندگی انداخت جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف وقت آن رسید که مرهم بر جراحت
والم زلیخا نهی و بیش ازین او را در آتش مفارقت نسوزانی دعا کن تا حق تعالی چشم او را روشن گرداند و جوان گردد
و آن جمال که داشت زیاده از آن باو ارزانی فرماید یوسف دست بدعا برداشت و از حضرت باری تعالی استدعا فرمود
فی الحال تیر دعای او بهدف اجابت رسید چشم او روشن شد و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را بعقد خود درآورد
و دو پسر ازو در وجود آمد یکی میشا که جد یوشع بن نون بود و دیگری افرایم القصه یوسف در نزدیکی مصر موضعی داشت که قصر
رفیع آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد فلما دخلوا علی یوسف پس چون درآمدند پدر و خاله و برادران
یوسف دران قصر آوی الیه ابویه جای داد بسوی خود پدر و خاله را که در حرمت داری بجای مادر
بود و مع ذلک زن پدرش بود پس دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پیش فرمود و برادران که از نوازش
مود وقال ادخلوا مصر ان شاء الله امنین گفت درآیید بمصر اگر خواهد خدا و اراده او بآن
تعلق گرفته باشد در حالتی که ایمن باشید از قحط و مشقت و صنوف مکاره یعنی اگر اراده الهی باشد شما بروجه امنیت و استراحت
و فراغت در شهر مصر درآیید و مرویست که چون بمصر درآمدند هفتاد و سه کس بودند و وقتی که با موسی از مصر بیرون میرفتند
مردان ایشان ششصد هزار و پانصد بودند و از زنان و کودکان ایشان دویست هزار و فاصله میان آن چهارصد
سال بود و چون بمصر درآمد ایشان را در منزل خود فرود آورد ورفع ابویه علی العرش و برداشت
پدر و خاله را بر تخت خود بالا برد وخروا له سجدا و بروی درافتادند پدر و خاله و برادران او برای
تعظیم یوسف در حالتی که سجده کنندگان بودند تحیت و تعظیم ایشان دران زمان بسجده بود و یوسف که آنحال را مشاهده

کرد و سرور

کرد و سرور و بهجت شد وقال یا ابت هذا تاویل رءیای من قبل و گفت ای پدر من این سجده کردن مرا
تعبیر خواب منست که دیدم پیش ازین در ایام صبا قد جعلها ربی حقا بدرستی که گردانید آنرا پروردگار
من راست و درست از شیخ حسن نقل است که حق تعالی مادر یوسف راحیل را زنده کرد تا بر یوسف سجده کرد القصه
چون یوسف بر سریر نشست جمله زنان و مردان اهل مصر بسجده درافتادند و پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان
نیز بموافقت مصریان بسجده درآمدند یعقوب گفت ای یوسف اینجا کیستند که ترا سجده کردند گفت این بندگان و پرستاران
منند همه را در ایام قحطی خریده ام و من امروز بجهت کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم در خبر است که جبرئیل این قصه را با رسول الله
تقریر میکرد آنحضرت از کرم یوسف تعجب میفرمود جبرئیل نوبت دیگر که نزد رسول الله صلی الله آمد گفت یا رسول الله حق تعالی ترا
سلام میرساند و میگوید ازین تعجب مکن بعزت و جلال من که فردای قیامت ترا چندان اذن شفاعت دهم که تو گویی حسبی
حسبی بس است بس است مرا یحیی بن اکثم از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مسئله چند پرسید از جمله یکی این بود که یابن
رسول الله یعقوب و فرزندان چگونه سجده یوسف کردند و حال آنکه یعقوب پیغمبر خدا بود و اولاد او همه مومن بودند
آنحضرت فرمود که سجده یعقوب و فرزندان برای یوسف برای طاعت خدای بود و تحیت یوسف مانند سجود ملایکه
بود مر آدم را که بجهت طاعت خدای بود و تحیت آدم پس بجهت شکرگذاری خدای بر نعمت مواصلت یوسف یعقوب و
فرزندان سجده خدای کردند القصه یوسف بعد از مشاهده آنحال مسرور گشته فرمود که این سجده شما برای تحیت من تعبیر خواب
من که قبل ازین دیده بودم و حق تعالی آنرا راست گردانید وقد احسن بی و بدرستی که نیکویی کرده
بمن آفریدگار من اذ اخرجنی من السجن چون بیرون آورد مرا از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند
وجاء بکم من البدو و آورد شما را از بادیه و آن موضعی بود از فلسطین در ولایت شام که
یعقوب آنجا نشستی و آن قریب کنعان بود و یوسف بجهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت
پادشاهی رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بایکدیگر نشستیم من بعد ان نزغ الشیطان
بینی وبین اخوتی از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالفت افگند میان من و برادران من ان ربی لطیف
لما یشاء بدرستی که آفریدگار من نیکو تدبیر است و رساننده نیکویی برای هر که میخواهد چه هیچ امر صعب نیست مگر که ۵
مشیت او نافذ و جاریست انه هو العلیم الحکیم بدرستی که اوست دانا بوجوه تدبیرات مرویست که یوسف
یعقوب را در خزاین خود میگردانید و اسباب و اموال و تجمل و زینت و اساس پادشاهی خود را بروی عرض میکرد و
چون گذار او بر دفترخانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف چه چیز ترا غافل ساخت که درین مدت پاره کاغذ

بمن نفرستادی با آنکه میان من و تو هشت منزل بیش نبود گفت جبرئیل مرا امر کرده بود که تو کتابت ننویسم گفت این را
از و سؤال نمیکنی گفت تو با او گستاخ تری از و معلوم کن یعقوب از وی پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد بجهت
آنکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی انی اخاف ان یاکله الذئب بترسیم که او را گرگ بخورد او سبحانه فرمود چون از
گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعزت و جلال خودم که مفارقت بعیده میان تو و یوسف واقع کردانم با وجود
مسافت اندک میان شما که مدت بعیده از و خبر نداشته باشی در کتاب النبوة باسناد نقل کرده که یعقوب گفت ای
یوسف مرا خبر ده که برادران با تو چه کردند گفت ای پدر مرا ازین معاف دار یعقوب گفت که سوگند میدهم ترا که مرا ازین
خبر دهی یوسف گفت ایشان مرا بر سر چاه آوردند و گفتند پیراهن خود بیرون کن و اگر نه این کارد را بر تو زنیم چون
یعقوب این سخن بشنید بیفتاد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت آخر بتو چه کردند گفت التماس دارم که بحرمت ابرهیم
و اسمعیل و اسحق که مرا ازین معاف داری پس یعقوب دیگر ازین مقوله سخن نکرد و در خبری دیگر آمده که یوسف گفت ای
پدر از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه از من سؤال کن که خدای با من چه کرد یعقوب گفت که خدای با تو
چه کرد گفت و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن و جاء بکم من البدو تا آخر در جامع اللطایف آورده که چون بیست و
چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب وفات کرد از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که یعقوب صد و چهل و شش سال
عمر داشت و در حینی که بمصر آمد صد و سی ساله بود و نزد یوسف هفده سال ماند و بروایتی بیست و چهار سال با یوسف بسر
برد و چون وفات کرد او را بزمین شام بردند و در بیت المقدس دفن کردند و باز بمصر آمد از ابو عبدالله علیه السلام مرویست
که یوسف دوازده ساله بود که بچاه و زندان گرفتار شد هجده سال در آن مکث کرد و بعد از آنکه از زندان بیرون
آمد هشتاد سال دیگر بزیست پس عمر او صد و ده سال بوده و در بعضی تفاسیر آمده که چون بیست و سه سال از وفات یعقوب
برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او را میگفت ای یوسف مشتاق لقای تو ام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف
از خواب در آمد برادران را طلبید و وصیتها فرمود و یهودا را ولیعهد ساخته فرزندان را به وی سپرد و بطریق مناجات
گفت رب قد اتیتنی من الملک بدرستی که دادی مرا از پادشاهی و مملکت داری در مصر و نواحی
آن و علمتنی من تاویل الاحادیث و در آموختی مرا از تعبیر خوابها یا احکام حلال و حرام شرایع
اسلام فاطر السموات و الارض ای پدید آورنده آسمانها و زمینها انت ولیی فی الدنیا
و الآخرة تویی یار من و متولی کار من درین سرا و در آن سرای توفنی مسلما بمیران مرا در حالتی که گردن
نهاده امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران و الحقنی بالصالحین و در رسان مرا به پدران شایسته من یعنی اعاظم

صلی در رتبت و کرامت آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال انتقال یافت انا لله و انا الیه راجعون
و او را در نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگر نزاع کردند و هر یکی میگفتند
که ما او را در محله خود دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بمقاتله کشید پس اقرار دادند که او را در رود نیل دفن
کنند تا آب بر وی میگذرد و بهر محله که میرسد برکت و خیر او را در آن محله میرساند و چون مبعوث شد او را از آنجا بیرون
آورده در مقبره آبای خود دفن کردند و بعد از قصه یوسف خطاب بحضرت رسالت صلی الله کرده میفرماید که ذلک آنچه
یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای غیبست که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز تو نوحیه
الیک وحی میکنیم آنرا بسوی تو بعد از آن اجرای دلیل میکند بر آنکه آن از اسرار غیبست بقوله و ما کنت لدیهم
و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آنهنگام که جمع کردند و فراهم آوردند رای خود را
بر افکندن یوسف بچاه و هم یمکرون و ایشان مکر میکردند بیعقوب تا یوسف را از پدر جدا سازند و تو
چون آنجا نبودهٔ و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیدهٔ از آن خبر میدهی بر وجهی که بوده پس این دلیلی روشن است
بر آنکه بوحی دانستهٔ و ما اکثر الناس و نیستند بیشتر مردمان و لو حرصت بمؤمنین و اگر
حرص داری با یمان ایشان در اظهار معجزات روشن گروندگان بجهت فرط عناد و رسوخ اصرار ایشان در کفر و فساد
مراد بحرص اینجا طلب چیزیست بغایت جهد و نهایت کوشش و ما تسئلهم علیه من اجر و نمیخواهی از ایشان
بر تبلیغ رسالت یا بر خواندن قصص قرآنی از مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند تا ایشان را از جانب دعوت تو باز
دارند ان هو الا ذکر للعالمین نیست قرآن مگر پندی از خدای مر عالمیان را که بخواهند و بدانند
و بدان پند گیرند و کاین من آیة فی السموات و الارض و بسا نشانها که در سموات دالّه بر وجود صانع
و حکمت بالغه و توحید او در آسمانها و زمینهاست از انواع حیوانات و نباتات مشتمله بر انواع منافع و مصالح که آن معادن
یمرون علیها و هم عنها معرضون میگذرند بران و ایشان از آن آیتها روی گردانند یعنی نه در آن
تفکر میکنند و نه از آن عبرت میگیرند و ما یؤمن اکثرهم بالله و نمیگروند بیشتر مردمان بحق تعالی و صفات
وصفات کمالات و نعوت جلال او و اقرار نمیکنند بخالقیت او الا و هم مشرکون مگر که ایشان شرک آرندگانند
بپرستش غیر او و مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان گفتندی شما را که آفرید گفتندی خدای تعالی بعد از آن با این اقرار
بت میپرستیدند و میگفتند اینها انبازان خدااند و شفیعان ما از علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که مراد
اهل کتابند که ایمان داشتند بخدا و بروز آخرت و توریة و انجیل و بعد از آن شرک آوردند بجهت انکار قرآن و نبوت پیغمبر ما

بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ آیا ایمن شدند مشرکان از آنکه بیاید بدیشان عقوبتی
پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای که همه ایشان را فرو میگیرد و هیچکس را و
نگذارد أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ یا بیاید بدیشان قیامت بدون سابقه
علامت آن و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي بگوای محمد این توحید
و آماده شدن برای معاد راه منست و برین راه ثابتم أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ میخوانم بندکان را براه
خدای در حالتی که مطلع و دیده ورم بر بیان هویدا و حجت روشن یعنی بر وجه یقین که میخوانم ایشان را براه
خدای که دین اسلام است أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي بدرستی که مراو هر که پیروی کرده است مرا باین راه وَسُبْحَانَ اللَّهِ
پاکست خدای از شرک که شما او را بدان وصف میکنید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک
آرندکان یعنی او را از شرک منزه و مبرا میدانم آورده اند که کافران گفتند خدای را فرشتکان هستند چرا
آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ و نفرستادیم پیش از تو برسالت مکر مردانی را که وحی فرستاده
شد بر ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از شهرها و دیهها مرویست که حق تعالی هرگز پیغمبری نفرستاد که از
اهل بادیه باشد یا از جن یا از زنان أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ آیا سیر نمیکنند کافران در زمین شام
و یمن و بر دیار عاد و ثمود میگذرند یعنی باید که بران بگذرند فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ پس ببینند بنظر عبرت که چگونه بود آخر کار و سرانجام آنانکه پیش ازان بودند از مکذبان و مستکبران
بجهت تکذیب و عناد بعذاب گرفتار شدند و آثار عمارت ایشان مشاهده است بران وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
خَيْرٌ و هر آینه سرای آخرت یعنی نعمت بهشت بهتر است از لذات فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنان را
که پرهیز کنند از شرک و نافرمانی پس ای محمد ایشان را بگو که أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید
تا بدانید که آن بهتر است پس برای تسلیه حضرت رسالت صلعم میفرماید احوال مکذبان امم سابقه که باید که معاندان
زمان تو بتمادی ایام و طول حیات تو مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ
تا آنگاه که نومید شوند فرستادگان ما از ایمان ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا و دانسته شد رسولان
با آنکه ایشان بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده ایمان ایشان را دروغ گوی گفتند یا کافران گمان بردند
که رسولان با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران یاری کردن یعنی

عذاب

عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ پس رهانیده شد هر که را خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ
بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ و باز کردانیده نشود عذاب ما از کروه کافران وقتی که بدیشان فرود
آید لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ بدرستی که هست در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او
عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ اعتباری و پندی مر خداوندان عقلهای خالص که از مثل آنچه برادران
کردند اجتناب کنند و بر بلیات و مصایب صابر باشند و یا از مثل عناد کفار و انکار ایشان اجتناب نمایند
تا بسعادت دارین فایز کردند مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ نیست قرآن سخنی که بربافته شده باشد
وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي و لیکن هست مصدق آنچیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از و از کتب
آلهی یعنی موافق آن در راستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان کننده همه چیزها که آن بندکان محتاج باشند
در دین و دنیا چه هیچ امر دینی نیست که مستند بقرآن بی واسطه یا بواسطه وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ و راه نماینده مر سالکان طریق حق را و وسیله رحمت و بخشش مر کروهی را که بکروند بتوحید خدا و نبوت انبیا

سورة الرعد اربعون و خمس آیات

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الرعد بخواند حق تعالی بعدد هر ابری که بر روی هوا
واقع شود تا روز قیامت برای وی ده حسنه بنویسد و در روز قیامت از جمله مومنان باشد و از ابی عبدالله مرویست که هر که سورة الرعد
بخواند بسیار حق تعالی او را بحساب بهشت برد و اذن شفاعت دهد بر جمیع اهل بیت و برادران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

المر منم خدای که میدانم احوال خلقان را و می بینم افعال و اقوال بندکان را تِلْكَ آيَاتُ این آیتها آیات
الْكِتَابِ آیتهای قرآنست وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ و این آیتها از آیتهای آنچیزیست که فرو فرستاده
شده هست بسوی تو مِنْ رَبِّكَ بسوی پروردکار تو الْحَقُّ کتاب مذکور درست و راستست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ و لیکن بیشتر مردمان اهل مکه نمیکروند بجهت عدم تفکر در معانی اللَّهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ خدای بحق آنچنانیست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید آنرا و برداشت بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونها
تَرَوْنَهَا که ببینید شما آنرا یعنی ستونی که مرئی شما باشد ندارد و یا ستون ندارد که او را توان دید در
فواید السلوک مذکور است که باری تعالی سقوف عالیه سموات را بی قایمه که ادراک توانید کرد برافراشته و بی ستونی که
مشاهده توانید نمود بلند برداشته یعنی ستون هست و لی مخفیست و قایمه هست اما غیر مرئیست و آن عدالت و سبحانه است ثم

استوی علی العرش پس قصد کرد بر آفریدن عرش یا مستولی شد بر و باقتدار تمام و نفاذ حکم و یا مراد بعرش
پادشاهی اوست یعنی حق تعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر وسخر الشمس والقمر و رام کردانید آفتاب و
ماه را جهت مصالح بندگان بر حرکات مستمره آن که نافع است در حدوث کاینات و بقای کل یجری لاجل
مسمی تا وقتی که نام برده شده هر یک از انها میرود و حرکت میکند یعنی در مدت معین که دور خود را با تمام
رساند یعنی آفتاب دوازده برج خود را در عرض یکسال تمام کند و ماه بمدت یکماه و هر یک هر روز از مطلعی دیگر
بر آیند و بمنزلی دیگر فرو روند تا هر یک میروند و سیر میکنند در آسمان تا قیام قیامت که سیر آنها منقطع گردد یدبر
الامر تدبیر میکند کار ملکوت خود را از ایجاد و عدم و اذلال و اعراض و احیا و امانت یفصل الایات
بیان میکند آیتهای قرآنرا یعنی مفصل میسازد یا امر و نهی یا حداث دلایل قدرت میکند یکی از بعد دیگری لعلکم
بلقاء ربکم توقنون شاید که شما برسید بجزای پروردگار خود در قیامت بی گمان شوید و دانید
که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وهو الذی مد الارض و اوست
آنکه کشید زمین را بر روی آب یعنی بسط آن کرد در طول و عرض بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات بدان جای
گیرند و سیر کنند و قدمهای ایشان بدان قرار گیرد وجعل فیها رواسی وانهارا و آفرید در و
کوههای محکم و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین
اثنین و از همه میوهای گردانید در زمین دو صنف چون سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین
و گرم و سرد و تری و بستانی و زمستانی و تابستانی یغشی الیل النهار می پوشاند و در میکشد شب را
بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک میشود چه اینجا در میتوان یافت که در یحنا روز در شب تیره
و هم از جانب اوست ان فی ذلک لایات بدرستی که درین آیات قدرت که مذکور شد هر آینه نشانهای
روشنست لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند و دانند که تکون این اشیا دلیلی روشن است بر وجود
صانع حکیم وفی الارض قطع متجاورات و در زمین پارهاست بیکدیگر پیوسته یعنی این نیز
یکی از دلایل قدرتست که قطعهای مذکوره مختلفه زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت و بعضی شوره زار و برخی
رنگ آمیز و قطعه سنگستان و بعضی سخت و برخی نرم که اگر قادر مختار تخصیص یکی نمیکرد بصفتی دون صفت دیگر
و بر دون اراده افعال خود بران واقع نمیکردانید بوجهی دون اختلاف دران راه نمی یافت بجهت این
اشتراک این قطعها در طبقه ارضیه وجنات من اعناب و دیگر دلالت میکند بر قدرت کامله او آنکه

درزمین

در زمین بوستانهاست از انگور بسیار وزرع ونخیل صنوان و کشتها و خرمابنان چند از یک اصل درخت
رسته وغیر صنوان و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یکی شاخ از بیخ رسته یسقی بماء واحد
آب داده میشود این اشجار و زرع بیک آب ونفضل بعضها علی بعض و تفضیل میدهیم بعضی از ان
بر بعضی دیگر فی الاکل خوردن در میوه بحسب شکل و رنگ و بوی و طعم یعنی با وجود آنکه همه یک آب میخورند مختلف
الصفاتند پس این نیز دلالت میکند بر وجود صانع حکیم چه اختلاف آن با اتحاد اصول نیست مگر بتخصیص قادر
مختار ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون بدرستی که در اینکه ذکر کرده شد هر آینه دلالتهای واضحست
که تامل و تعقل کنند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمیتواند بود مگر باراده قادر مختار
و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و هیات و اختلاف اصوات و طول و قصر و توسط
با وجود آنکه پدر ایشان یکیست ابن ابی حماد که یکی از راویان اهل سنت نقل کرده از جابر بن عبدالله که از رسول صلعم
و آله و سلم شنیدم که خطاب بعلی بن ابی طالب کرد و فرمود ای علی بن ابی طالب مردمان همه از درختان متعددند
و من و تو از یک درختیم ابو هرون عبدی نیز روایت کرده که من از ابو سعید خدری پرسیدم که از حال علی ابن ابی طالب
مرا آگاه کن جواب داد که یا ابا هرون بدان و آگاه باش که من از رسول خدای شنیدم که فرمود مردمان از درخت
متعددند و من و علی از یک درختیم و من اصل آن درختم و علی اصل آن و باقی شاخهای آن سعادتمند که متمسک باصل آن شجره
نماید و از ثمره و شاخهای آن محظوظ گردد و بعد از ذکر ادله بر قدرت کامله خود تعجب مینماید از تکذیب منکران
بعث و میفرماید که وان تعجب و اگر عجب میداری ای محمد از انکار کفار بعث و نشور را و عدم تدبر ایشان
در دلایل وحدت و قدرت کامله فعجب قولهم پس سزاوار آنست که تعجب کرده شود از قول ایشان یعنی از
تعجب ایشان بجای خود است چه هر که قادر باشد بر آفریدن آنچه بر تو خواندیم هر آینه اعاده بر وی آسان تر خواهد بود
چه هرگاه که او سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن اشیا از عدم بدون ماده بطریق اولی که قادر تر باشد بر اعاده آن با وجود
ماده آن پس جای آنست که تعجب از سخنان آن کنند که میگویند بر سبیل عناد و انکار ااذا کنا ترابا آیا وقت
که باشیم خاک بعد از مرگ ما خاک شویم ائنا لفی خلق جدید آیا ما هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی ما را
زنده گردانند اولئک آن گروه که با وجود آنکه خدای را خالق زمین و آسمان میدانند و بجهت عناد هیچ فکر نمیکنند
که هر که در ابداع قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود الذین کفروا بربهم آنها که نگرویدند بپروردگار خود
بقدرت او در حشر و نشر واولئک الاغلال فی اعناقهم و آن گروه غلها در گردنهای ایشانست یعنی معتقد

باغلال ضلال و بجهت عناد از ان خلاصی ندارند و یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و این از علامات کفر باشد
در دوزخ وَاُولٰئِكَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ و آن گروه ملازمان آتش دوزخند جاویدان
در خبر است که نضیر بن حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار حق تعالی فرمود که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالسَّيِّئَةِ و طلب تعجیل میکنند از تو بعقوبتی که خدای بر ایشان مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت و چون
حق تعالی عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تکذیب مکذبان آنحضرت را تاخیر فرمود تا قیامت پس تاخیر حسنه است
و آن استیصال حسنه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن بر وجه انکار و استهزا
دران استعجال میکردند وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاٰتُ و حال آنکه گذشته است پیش از این عقوبتهای
امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس چرا ایشان اعتبار نمیگیرند و تجویز مثل آن نمیکنند بر خود
وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّٰاسِ بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای مردمان یعنی
کافران چون ایمان آرند خدای تعالی بیامرزد ایشان را و ببخشاید عَلىٰ ظُلْمِهِمْ بر ستم ایشان یعنی کفر ایشان را
بیامرزد و از معاصی ایشان درگذرد چه ایمان هادم جرایم کفر است مراد حقوق الله است و بحقوق الناس چه باجماع
ایمان رفع حقوق مردمان نمیکند وَاِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقٰابِ و بدرستی که پروردگار تو سخت عقوبتست
بر کافران با انکار و استکبار سعید ابن مسیب روایت کرده که بعد از نزول رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر عفو
خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه پس تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندندی
بعد از ان فرمود که اگر بندگان قدر مغفرت و رحمت الهی را دانستندی چشمهای ایشان بدان روشن شدی و اگر
قدر عذاب و عقوبت و نکال او را دانستندی هرگز چشم ایشان از گریه باز نه ایستادی وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلاٰ اُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ چرا فرو فرستاده نمیشود
آیتی بر محمد نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلب میکنیم چون عصای موسی و یحیی و عیسی اِنَّمٰا اَنْتَ مُنْذِرٌ
جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن و بر تو همین ابلاغ است و بس ترا در اظهار آیات مقترح
بدون اراده ما چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ مر گروهی را راه نماینده ایست یعنی هر پیغمبری که مخصوص باشد
بمعجزی در صورت آنچه غالب باشد بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما طلب
اختصاص بزمان ایشان داشته چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه قرآنست پس مثل آن را که بیارید تا ابطال
آن کنید از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده اند که چون این آیه نازل شد سرور انبیا صلی الله فرمود که انا منذر و علی هادی

منم منذر خلقان و علی هادی و راهنمای ایشان و بعد از ان حق تعالی در بیان کمال و علو قدرت خود میفرماید که
اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثىٰ خدای میداند آنچه بر میدارد هر زنی را از فرزندان نر و ماده و سیاه و
سفید خوب و زشت و دراز و کوتاه و غیر آن وَمٰا تَغِيضُ الْاَرْحٰامُ و داند آنچه بکاهد از رحمها یعنی حق تعالی
بکاهد از رحم که تمام خلقت بیرون نیاید وَمٰا تَزْدٰادُ و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون کرد اندر
جهت ولد از اعضای زاید و گویند مراد زیاده و کم عدد مراد است چه رحم مشتملست بر یک ولد تا چهار و نزد بعضی
نهایت اولاد در رحم چهار است و صحیح آنست که زیاده بران ممکن است و نقل کرده اند که در یمن زنی پنج بطن
زاد و در هر بطنی پنج دختر و از بعضی ثقات منقولست که در جزایر زنی از یک شکم ده پسر آورد و آن خانه که دران
وضع ایشان کرده بود آن را بیت العشره نام نهادند وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ و همه چیز نزد او باندازه است
که از ان زیاده و کم نشود عٰالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعٰالِ اوست داننده پوشیده و آشکارا بزرگوار و عظیم الشان برتر بر همه بقدرت کامله بلند مرتبه از رفعت مخلوقات و متعالی از ان سَوٰاءٌ مِنْكُمْ
مَنْ اَسَرَّ الْقَوْلَ یکسانست از شما در پیش علم او هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا
کند آن را با دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ و هر که او طلب کننده خفاست و پوشنده عمل خود در شب
وَسٰارِبٌ بِالنَّهٰارِ و هر که ظاهر است و آشکارا کننده قول و فعل خود در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل سر
و علانیه بر او پوشیده نیست و آیه مقرر کمال علم اوست و شمول آن بر جمیع امور لَهُ مُعَقِّبٰاتٌ مر کسی که می پوشد
و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانی اند که از پی در آینده اند آن کس را در حفظ او و اقوال و افعال او مِنْ
بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ و از پیش دستهای وی و از پس او يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ نگاه میدارند
او را بفرمان خدای و تدبیر او و آنچه از و صادر میشود می نویسند و ایشان کرام الکاتبین و برره میگویند
و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند و مرویست که حق تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند
از مضاره و مکاره که اگر خدای فرشتگان موکل آدمیان نکردی جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین
آورده اند که از بزرگان صحابه از رسول صلی الله پرسیدند که بر ما چند فرشته است فرمود دو فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ
آنکه بر راست امیر است بر آنکه بر چپ است چون بنده حسنه بکند فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند
گوید بنویسم گوید توقف کن تا باشد که پشیمان شود و استغفار کند و توبه نماید اگر استغفار کند بروی چیزی ننویسد
و اگر نه گوید بنویس که خدای ما را ازین برهاند که بد همنشینی است ما را که نه ملاحظه خدای میکند و نه از ما شرم میدارد و فرشته

دیگر هست که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلط است بر تو چون تواضع کنی ترا رفع کرد و چون تکبر کنی وضیع کند و فرشته
دیگر بر لب تو نشسته که حفظ هیچ چیز از اقوال تو نمیکند مگر صلوات بر محمد و آل محمد و دو فرشته دیگر موکلند تا مار و حشرات در
دهن تو نرود و دو فرشته دیگر موکلند بر چشمهای تو شب ده بیایند و روز ده مجموع بیست فرشته اند بعد از آن میفرماید که
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ بدرستی که خدای تغیر نکند آنچه با گروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا
مَا بِأَنْفُسِهِمْ تا وقتی که آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله
سلمی گوید که تغیر دهنده زبان را از ذکر او متغیر دهند دلها را از ذکر او مادام که دل و زبان با یاد او راست دارند و
غفلت نورزند آثار فیض الهی بدیشان رسد ابن عباس گفته هرگاه حق تعالی بر قومی نعمتی عطا فرماید و ایشان شکر
گذاری او قیام نمایند حق تعالی آن نعمت را بر ایشان زیاده گرداند و اگر کفران آن کنند از ایشان سلب نماید
در خبر است که چون تحریم خمر مؤکد است رسول صلی الله علیه و آله در کوچه از کوچهای مدینه میگذشت جوانی انصاری
می آمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید متغیر شد و بترسید در دل خود نیت را با خدای تعالی خالص گردانید و گفت
بار خدایا اگر پرده بر روی کار ما بپوشانی دیگر با این معصیت نروم پس ترسان و لرزان می آمد رسول ع باو رسید و سلام
کرد و فرمود که این چیست که در سر داری جوان از ترس گفت یا رسول الله پاره سرکه است گفت بیار تا ببینم جوان با خوف
تمام و دست لرزان قرابه را از سر گرفت و پاره بر دست مبارک رسول الله ریخت سرکه پاکیزه شده بود رسول صلی الله
بچشید و پاره بیاران داد و یاران نیز بچشیدند مرد متعجب فرو ماند و گفت یا رسول الله بدان خدایی که ترا بحق بخلقان
فرستاده که من خمر در قرابه کرده بودم حضرت فرمود که راست گفتی چون مرا دیدی و در دل قصد توبه نصوح کردی
و با خدای عهد کردی که مرا رسوا نکنی من بعد بسر این خطا نروم و حق تعالی بصدق نیت تو نظر فرموده خمر را
با سرکه گردانید پس این آیه تلاوت فرمود که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا
أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ و چون خدای خود هر که خواهد که برو رساند بگروهی عذاب و عقوبت
پس باز گردانیدن نیست مر آنرا که بکند از خود یا دیگری از و باز نتواند داشت وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ
مِنْ وَالٍ نیست مر آن قوم را بجز از خدای کسی که متولی امر ایشان شود و در دفع عذاب یاری ایشان کند و نیز
از کمال قدرت خود خبر میدهد که هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ و اوست آن خدایی که بشما نماید برق را
و آن لمعه ایست سریع الزوال که از ابر ظاهر گردد نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را مینماید خَوْفًا وَطَمَعًا
برای بیم پس مسافر و کسی که باران او را ضرر رساند برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ السَّحَابَ

الثقال

الثِّقَالَ و پدید آرد در هوا بسبیل اختراع ابرها را که آب گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ و تسبیح میگوید رعد
مقترن بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و در روایت آمده از ابن عباس که رعد ملکیست که ابر را میراند
مراد آنست که شنوندگان رعد بجهت ترس آواز بلند تسبیح و توحید خدا میکنند و یا معنی آنست که همه مکونات جهة مکان
دالند بر وجود آفریدگاری که مستجمع جمیع صفات کمالست و مرویست که چون پیغمبر ع آواز رعد شنیدی فرمودی
سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ پاکا خداوندا که رعد تسبیح او میکند وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ و پاکا خداوندا
که حمد و تسبیح او میکنند فرشتگان یا آنچنانکه عوان رعدند از ترس خدای از ابن عباس نقلست که هر که آواز رعد بشنود
بگوید سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و اگر او را صاعقه برسد
دیت او بر منست و هم از و مرویست که رعد فرشته ایست که چون آواز بردارد بتسبیح هیچ فرشته نباشد مگر که آواز
تسبیح خدای تعالی بردارند و نزد آنحال خدای تعالی باران میفرستد وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو می آرد صاعقها را
از ابر فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ پس میرساند هر که را میخواهد که بدان هلاک سازد و مرویست که عامر بن طفیل
و اربد بن ربیعه نزد حضرت رسول ع آمدند بقصد قتل او در وقتی که آنحضرت تنها بود پس عامر بمجادله مشغول شد و او را بخود
مشغول ساخت و اربد در عقب رسول صلی الله علیه و آله شمشیر خواست که بر حضرت زند حضرت متنبه شد و گفت بار خدایا شر این
دو شریر را از من کفایت کن حق تعالی صاعقه بر اربد فرستاد و او را بکشت و عامر را بطاعون دریافت و بجهنم
فرستاد و این آیه نازل شد که معقبات تا آخر آیه یعنی مر پیغمبر را فرشتگانند که در پس و پیش او محافظت او میکنند از آنکه
دشمنان باو ضرری رسانند مانند اربد بن ربیعه که صاعقه وی را بسوخت وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ
و ایشان جدال میکنند در حق تعالی که او از چه چیزیست یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست در آنچه خدا با آن وصف
میکند از کمال علم و تفرد در الوهیت و بدانچه ذکر معاد میکند و احوال آن وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای
قوتست در تعذیب مجادلان در روایت آمده که رسول صلی الله جمعی را بنزد شخصی از معاندان مشرکان عرب
فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند چون وی را بآن دعوت کردند گفت بگویید که خدای محمد صلی الله چه چیزست
از مروارید است یا از یاقوت یا از زر سرخ گفتند خدای بی مثل و شبه است هیچکس را نه که او را بچیزی تشبیه کنند
پس آمدند و رسول صلی الله را این خبر دادند فرمود تا بار دیگر وی را دعوت کردند وی گفت تا خدای محمد را نه بینم
باو نگروم این صورت بموقف عرض رسانیدند فرمود دیگر بار دیگر وی را دعوت کنید تا حجت بر وی لازم شود
این نوبت نیز همان مقاله گفت فی الحال سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و این آیه نازل شد لَهُ دَعْوَةُ

الحق مر خدایراست خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است یا مراو راست سزاوار بودن آنکه مرورا ست مر او را عبادت او
خوانند یا مر خدایراست اجابت کسی که باخلاص ورا بخواند والذین یدعون من دونه و آنانکه میخوانند
بجز از وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم بشیء اجابت نمیکنند ایشان را
بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچو اجابت کسی که بگشاید هر دو کف خود را الی الماء بسوی
آب از جایی که آب از وی دور باشد مانند تشنه که بر سر چاهی رسد و او را دلو و رسنی نبود هر دو دست خود را بسوی
چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب طلبد لیبلغ فاه وما هو ببالغه بدهن او برسد و نیست
آب رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است دانا نیست بخواهنده و قدرت ندارد بر اجابت او و اصنام نیز نسبت
با عابدان خود همین حال دارند وما دعاء الکافرین الا فی ضلال و نیست خواندن کافران مر
بتان را مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن بعد از آن در کمال قدرت خود میفرماید ولله یسجد
من فی السموات والارض و مر خدای را سجده میکنند هر که در آسمانها و هر که در زمین طوعا از روی
فرمان برداری مراد مومنانند از ملائکه و جن و انس که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند مر خدای را
وکرها و از روی کراهت و بی رغبتی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند
وظلالهم و سجده میکنند سایهای اهل زمین و آسمان بالغدو والاصال بامداد بسوی مغرب
و بپایین عصر و مغرب بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص این دو وقت جهت آنست که امتداد ظل درین دو
وقت ظاهرتر است و حقیقت آنست که طلوع و رغبت صفت آنهاست که لطف حق شامل حال او شده نهال ایمان در
دل او رویده گشته و نفرت و کراهیت خاصیت جهت آنکه فرط عناد و قهر پادشاهی تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان
ایشان افشانده و چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود که او سبحانه مستحق عبادتست و سجود سموات و ارض
برای اوست در عقب آن بیان حجت میکند بقوله قل من رب السموات والارض بگو ای محمد
کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق زمین و آسمان کیست اگر جواب بر وجه صواب دادند فبها و اگر
بجهت عناد جواب ندهند پس از قبل ایشان قل بگو آفریدگار عالم سفلی و علوی الله خدای بحق است چه ایشان را
جزین جواب نیست و اگرچه عناد ورزند در جواب دادن پس الزام کن ایشان را بر وجه تبکیت قل بگو با ایشان افاتخذتم
من دونه اولیاء آیا فرا میگیرید بجز از وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون بدانید که آفرینندهٔ
آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و فرا میگیرید ایشان را دوستان لا یملکون لانفسهم نفعا

ولا ضرا نمیتوانند و مالک نیستند برای نفسهای خود سودی و نه زیانی یعنی برای خود جر نفع نمیتوانند و مالک
نیستند بر دفع ضرری از خود پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از وی باز توانند داشت و بعد
از الزام حجت میفرماید که قل هل یستوی الاعمی والبصیر بگو آیا برابر باشد نابینا که پرستندهٔ صنم است
در تاریکی کفر گرفتار و بینایی که پرستندهٔ خدای بحق است بر وجه بصیرت و در روشنایی ایمان و حجت و برهان آشکارا
تا برابر باشد معبودی که غافل بود از شما و معبودی که مطلع است بر احوال ایشان ام هل تستوی الظلمات
والنور یا برابر باشد تاریکیهای شرک و انکار و روشنایی توحید و معرفت پس بر وجه انکار میفرماید که ام جعلوا
لله شرکاء خلقوا آیا کافران ساختند برای خدای بتانی را که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن
خدای فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان و ندانستند که آفریدگار خدای
کدام است و آفریدن شریک کدام است حاصل معنی آنست که ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده
باشند و امتیاز میان آفریده هر یک مشتبه شود بجهت آن گویند که ایشان نیز می آفرینند چنانکه خدای تعالی میفرماید
پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست لیکن ایشان فرا گرفته اند شریکانی که قادر نیستند بر آنچه خلق خدا قادراند
چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق او بران قادر اند قل الله خالق کل شیء بگو ای محمد که خدای تعالی
آفرینندهٔ همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف خلق از جوهر و عرض و شریک ندارد
در آفریدن آنها تا شریک او باشند در پرستیدن وهو الواحد القهار و اوست در الوهیت غالب بر همه
چیزها بعد از آن بیان مثل میکند بر احق و باطل انزل من السماء ماء فرو فرستاد یا از ابر یا از جانب
آسمان خود آبی را فسالت اودیة بقدرها پس روان شد رودخانها از آن آب باندازهٔ خود یعنی
هر وادی بمقدار خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی آب را استاد یا باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که
آن سود کند و زیان نکند فاحتمل السیل زبدا رابیا پس برداشت این آب روان کف بلند را
که کف بر زبر آورد از غایت تموج و جوشش ومما یوقدون و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزید
علیه فی النار بران در آتش یعنی میگدازاند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیره ابتغاء
حلیة او متاع برای طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات زراعت یعنی از آنچه آتش
بران می افروزید از فلزات زبد مثله کفیست مانند آن کف که بر روی آب است کذلک یضرب الله
الحق والباطل همچنانکه ذکر کرده شد مثل میزند خدای حق و باطل را تشبیه کرده سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت

منافع خلق از آسمان فرود آید یا بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت
زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد چنانکه میفرماید که فاما الزبد پس اما کف روی آب و خلث بر
بالای فلز فیذهب جفاء پس رود در حالتی که مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس
و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز که خالص باشد فیمکث فی الارض پس ماند در زمین
تا بدان منتفع شوند کذلک یضرب الله الامثال همچنین که ذکر کرده شد میزند خدای مثلها را
بران تعقل و تامل دران مخلص سخن آنست که اهل باطل اگرچه بسیار باشند مانند کف رودخانها و کف فلزات در حین جوشیدن
در اندک مدتی جوش و خروش کنند و باندک فرصتی ناچیز و مضمحل گردند و اهل حق اگرچه اندک باشد مانند آب صافی
مکث طویل نمایند و بمردمان نفع رسانند للذین استجابوا لربهم الحسنی مر آنان را که اجابت نمودند پروردگار
خود را مثوبت نیکوست والذین لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکردند مر او را لو ان لهم ما فی الارض
جمیعا اگر باشد مر ایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقود و جنس و امتعه و صنایع ومثله معه و مانند آنها
با او شد یعنی آن قدر که نقود و قیمت دنیاست با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لافتدوا
به هر آینه فدا کنند آن را یعنی خواهند که خود را بآن جمله باز خرند و از عذاب برهند اما کسی از ایشان نستاند و آن فدیه
قبول نکند اولئک لهم سوء الحساب آن گروه مر ایشان راست بدی شمار یعنی سختی حساب چه حسنات
ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند ومأویهم جهنم وبئس المهاد و بازگشت ایشان در
دوزخ باشد و بد جایست دوزخ محل استقرار و نیز در بیان امتیاز مؤمنان و کافر میفرماید که افمن یعلم انما
انزل الیک من ربک الحق آیا پس کسی که میداند آنچه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو درست
و راستست کمن هو اعمی همچون کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مراد عدم تساویست
میان ایشان انما یتذکر اولوا الالباب جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن خداوند که عقلهای
ایشان میشود از معارضه وهم و شبه الذین یوفون بعهد الله آنان که وفا میکنند پیمان خدای
که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق و نمی شکنند آن پیمان را یعنی نقض نمی نمیکنند که
عقول ایشان بآن دلالت کرده از اعتراف بربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و یا عهد که خدای تو در کتاب خود
از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند والذین یصلون ما امر الله به و آنانکه می پیوندند آنچه
امر کرده است خدای بآن ان یوصل آنکه پیوسته پیوند و آن از صله رحم و موالات مؤمنان و ایمان بجمیع انبیا و کتب

از مراعات حقوق الله و حقوق الناس ویخشون ربهم و میترسند از پروردگار خود ویخافون
سوء الحساب و خوف دارند از سختی حساب پس محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان کنند والذین
صبروا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا یا جهاد ابتغاء وجه ربهم میجویند برای رضای
پروردگار خود نه ریا و سمعه واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه را وانفقوا مما رزقناهم
و نفقه بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی نفقه واجبه از آن اخراج کردند سرا وعلانیة پنهان هیچ
کسی که معروف المال نیست و آشکارا مانند شخصی که مشهور باشد بمال ویدرءون بالحسنة السیئة و رفع کردند
بنیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی کردند اولئک لهم عقبی الدار آن گروه بدین صفت که موصوفند
مر ایشان راست سرانجامی نیکو یعنی جزای عمل دادن در عاقبت آن همه جزیست جنات عدن بوستانهای اقامت
که همیشه دران باشند یدخلونها ومن صلح در آیند دران بهشت کسانی که شایستگان باشند با ایمان
و طاعت من آبائهم وازواجهم وذریاتهم از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان
یعنی صلحای ایشان با ایشان ملحق شوند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
و فرشتگان در آیند بدیشان از هر دری از منازل ایشان و گویند سلام علیکم بما صبرتم سلام از آفات
بر شما بسبب آنچه صبر کردید و شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوسترین صفتیست نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت
رسالت صلی الله بلال را گفت که فقیر بخدای رس نه غنی که آنجا فقرا از همه مقبول ترند و یا صبر کردن بر جمیع کاره فنعم
عقبی الدار پس نیکوست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند و بعد از آن در بیان ناقضان عهد میفرماید
که والذین ینقضون عهد الله و آنانکه می شکنند پیمان خدای را من بعد میثاقه از پس محکم
کردن آن باعتراف و قبول ویقطعون ما امر الله به ان یوصل و ببرند آنچه خدای فرموده است
بآنچه آنکه پیوند کنند بر رحم و با ایمان بهمه پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق الله و حقوق الناس ویفسدون
فی الارض و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی اولئک لهم اللعنة
ولهم سوء الدار آن گروه مر ایشان راست دوری از رحمت و مر ایشان راست بدی سرای که آن دوزخست
یا بدی عاقبت در دین و آخرت و گفته اند که مراد به یقطعون ما امر الله ان یوصل جماعتی اند که نفی کنند امام
عادل بیرون آیند بعد از آن در بیان رازقیت خود میفرماید که الله یبسط الرزق خدای گشاده
میکند لمن یشاء برای هر که میخواهد بوقت مصلحت ویقدر و تنگ میسازد بر کسی اراده میکند بطریق حکمت

وَفَرِحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا و شاد شدند اهل مکه بر زندگانی دنیا و بآنچه بدیشان داده اند از متاع دنیوی وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ اِلَّا مَتَاعٌ و نیست زندگانی این سرا که در جنب آخرت مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که بقایی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِنْ رَبِّهِ و گویند آنانکه نگرویده اند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُلْ اِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ بگو بدرستی که خدای فرو میگذارد و خذلان میکند هر کرا خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات وَيَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ اَنَابَ و راه مینماید بوسیله الطاف بسوی خود هر که باز گردد بوی و آنها چه کسانند الَّذِينَ اٰمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ آنانکه گرویدند بخدای و آرام می یابد دلهای ایشان بیاد خدای یعنی ذکر خدای که بشنوند آرام یابد دل ایشان بتوحید او یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ بدانید که بذکر خدای آرام می یابد دلهای مؤمنان الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آنانکه گرویدند بخدا و آرام می یابد دلهای ایشان بیاد خدای یعنی ذکر خدای که بشنوند آرام یابد دل ایشان بتوحید او یا بذکر رحمت او که قوی ترین معجزاتست بدانید که بذکر خدای آرام می یابد دلهای مؤمنان آنانکه گرویدند و کردند عملهای شایسته طُوبٰى لَهُمْ وَحُسْنُ مَاٰبٍ زندگانی خوش مر ایشانراست و نیکویی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی درختیست در بهشت که بیخ او در منزل حضرت رسالتست و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نباشد و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن روان باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر که بر آن باشد ابو سعید نیز روایت کرده که مردی از رسول الله پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختیست در بهشت که سایه او صد سال راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفهای آن بیرون آید و از مقاتل نقل است که هر برگی از آن خلایق را سایه افکند و فرشته بدان موکلست که خدای را تسبیح میکند بانواع لغت و زمینش از یاقوتست و گل او از مشک و از اصل او جوی شیر و انگبین بیرون می آید و آن موضع اهل بهشتست فرشتگان در آن موضع خود نشسته باشند که فرشتگان بیایند با جنیبهایی نورپاره مجهایی از نور و زر و زینهایی از یاقوت و جامهای آن از سندس و استبرق بر آن ناقها نشینند و در برابر یکدیگر روند تا بمقر خود رسند و در آنجا نعمتهایی بینند که در وهم و خاطر ایشان نگذشته ثعلبی در تفسیر خود از عبدالله عباس نقل کرده که درخت طوبی در سرای علی ابن ابوطالبست و در سرای هر مؤمنی از آن شاخی باشد و حضرت رسول فرمود که سرای من و علی در بهشت یکی باشد و درخت طوبی در آنجا باشد و چون نعمت ارسال خاتم الانبیا واسطه است در وصول در نعیم جنت

ازانجهت در عقب آن میفرماید که كَذٰلِكَ همچنانکه رسولان را پیش از تو فرستادیم برای هدایت اَرْسَلْنَاكَ فِي اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ فرستادیم ترا بسوی امتی که گذشته اند پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ تا بخوانی بر ایشان آنچیزی را که وحی کردیم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت بهدایت رسند وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ و حال آنکه ایشان منکر و نند بخدایی که رحمن نام اوست یعنی بلیغ الرحمه که نعمت او محیط است بر همه بندگان مراد مشرکان اند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمان را میگفتند که رحمن چه چیز است قُلْ هُوَ رَبِّي بگو ای محمد که رحمن آفریدگار منست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَاِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من شأن مرویست که جمعی از اهل عناد چون ابوجهل و اتباع او حضرت رسالت را گفتند اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم بسبب این قرآن که خود میگویی از نزد خداست کوهای مکه را از حوالی مکه بردار تا زمین ما گشاده گردد و یا زمین را بشکاف تا چشمهای آب پیدا گردد تا ما زراعت کنیم و قصی بن کلاب را که جد تست با پدران ما زنده کن تا در حقیقت تو با ما سخن گویند چه تو میگویی که بهتر از عیسی ام و برای عیسی مرده زنده میشد آیه آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ و اگر بودی کتابی در عالم که ببرکت آن رانده شدی کوهها یعنی در وقت خواندن آن کوهها از موضع خود در رفتی اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ یا شکافته شدی بآن زمین چون برخواندندی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى یا بسخن درآورده شدی مرده بسبب تلاوت آن هر آینه این قرآن که در غایت اعجازست و در نهایت اندازه یا اگر بقرآن کوهها روان شدی و زمین شکافته گشتی و مردگان بسخن درآمدندی کفار مکه ایمان نیاوردندی و بحقیقت است که حق تعالی بر آیات مقترحه قادر نیست بَلْ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيعًا بلکه مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت او بر همه چیزها رسیده پس اگر خواهد و مصلحت داند آن آیات را ظاهر کرداند چون مصلحت او بر مقتضی اظهار آن نیست جهت علم او بعدم ایمان ازانجهت اظهار آن نمیکند همچنانکه میفرماید اَفَلَمْ يَيْاَسِ الَّذِينَ اٰمَنُوا آیا نا امید نشدند آنهایی که گرویده اند یعنی آنهایی که گرویده اند یعنی آیا نه اندیشند گرویدگان اَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا آنرا که اگر خواهد خدای هر آینه راه نماید مردمان را و بنا بر معنی اول آیه تفسیر بر وجهیست که آیا نا امید نشدند مؤمنان از ایمان آوردن معاندان بجهت علم ایشان بآنکه اگر خدای خواهد همه را هدایت و جبار دهد چون این منافی

تکلیف است از ین جهت اراده آن نفرموده ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا و همیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشان را بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد قارعة مصیبتی کوبنده و بلیتی از بیخ بر کننده از قحط و قتل و اسیر و غارت او تحل قریبا من دارهم یا فرود آیی تو که محمدی بموضعی که نزدیکست از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب یا بیلا یا مصایب گرفتار میشدند آنحضرت بحوالی ایشان رفته و اموال و مواشی ایشان را غارت کردندی غرض که بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی وعد الله تا وقتی که بیاید وعده خدای که موتست یا قیامت ان الله لا یخلف المیعاد بدرستی که خدای خلاف نکند وعده را بجهت امتناع کذب در کلام او پس بجهت تسلیه حضرت میفرماید که ولقد استهزئ برسل من قبلک و بدرستی که استهزا کردند به پیغمبران پیش از تو چنانکه بتو ایشان میکنند فاملیت للذین کفروا پس مهلت دادیم مر آنانرا که نگرویدند یعنی بگذاشتیم ایشانرا در راحت تا شاید که متنبه شوند ثم اخذتهم پس بگرفتیم ایشانرا بعقوبت جهة فرط عناد و انکار فکیف کان عقاب پس چگونه باشد عقوبت من ایشانرا این کلام بر سبیل تهویلست افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت آیا کسی که او باشد نگهبان بر هر نفس با آنچه کند نفس را از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگهدارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وجعلوا لله شرکاء و میسازند کافران مر خدا را انبازان یعنی بتانرا که می پرستند قل سموهم بگو ای محمد نام نهید و وصف کنید این شرکا را باسما و اوصاف لایق ایشان و نگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق تعالی حی است و قادر و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیم است و بجهت این مستحق عبودیت پس بیان خود را بصفاتی که در ایشان نیست متصف دارید و ببینید که اهلیت شرکت دارند یا نه ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض بلکه خبر میدهید خدا را بآنچه نمیداند در زمین یعنی علم بشریک خود ندارد بجهت عدم آن در نفس الامر پس چگونه او را شریک باشد ام بظاهر من القول آیا نام می نهید تا نرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد نام نهادن بی اعتبار معنی چون نام نهادن زنگی کافور بل زین بلکه آراسته شده است یعنی شیطان آراسته للذین کفروا مکرهم برای آنانکه نگرویدند مکر و کید وایشانرا که آن آراستن اباطیله و اکاذیبست در نظر ایشان بصورت صواب وصدوا

و باز داشته شده است یعنی وساوس شیطان ایشان را باز داشته عن السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله هر که فرو گذارد او را خدای یعنی از وی بردارد فما له من هاد نیست او را راه نماینده و توفیق دهنده و هدایت لهم عذاب فی الحیوة الدنیا مر کافرانراست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب ولعذاب الاخرة اشق و هر آینه عذاب آن سرای سخت تراست و دشوارتر بر ایشان وما لهم من الله من واق و نیست ایشانرا از عذاب خدای نگهدارنده تا که نگذارد معذب شوند و بعد از ذکر وعید ذکر وعده میفرماید که مثل الجنة التی وعد المتقون صفت بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران تجری من تحتها الانهار میرود پیوسته از زیر درختان یا از زیر مساکن ایشان جویها اکلها دائم میوه آن همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد بخلاف میوهای دنیا وظلها و سایه آن نیز زوال پذیر نشود چنانکه سایهای دنیا نسخ میشود تلک عقبی الذین اتقوا آن بهشت موصوف مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین النار و عاقبت همه کافران آتش دوزخست فالذین آتیناهم الکتاب و آنانکه عطا کرده ایم ایشانرا کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از انصاری یفرحون بما انزل الیک شاد میشوند بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن ومن الاحزاب و از گروههای کفر و ضلالت یعنی اهل حی بن اخطب و اتباع او از یهودی و نصاری من ینکر بعضه کسیست که انکار میکند بعضی آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم ایشانرا که خبر نیست که من مأمور شده ام ان اعبد الله آنکه خدا را پرستم به یگانگی ولا اشرک به و نیارم شریک بوی چنانکه شما آورده اید از عزیر و مسیح الیه ادعوا بسوی خدا نه بغیر حق میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی وست بازگشت من وکذلک و چنانکه فرستاده ایم کتابها را بر انبیاء سابق انزلناه حکما فرستادیم قرآنرا کتابی محکم که تغییر و نسخ بدو راه نیابد و حکم کننده میان حق و باطل عربیا بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ آن آسان باشد ولئن اتبعت اهواءهم و اگر فرض متابعت کنی آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبای خود دعوت میکنند یا آرزوهای یهود را که ترا بقبله خود دعوت میکنند بعد ما جاءک من العلم از پس آنکه آمد بتو از دانش یعنی بطلان کیش ایشان و نسخ حکم قبله یهود ما لک من الله من ولی ولا واق نباشد مر ترا از عذاب خدای هیچ

یاری کرد نفع رساند و نه نگهداری که عذاب حق از تو باز دارد آورده اند که بعضی یهود سرزنش میکردند حضرت را و میگفتند
همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست و همیشه بازدواج و تمزاج زنان مشعوف اگر پیغمبر بودی امر نبوت او را از
اشتغال بمهم زنان باز داشتی آیه آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ و هر آینه فرستادیم ما
پیغمبران را پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا و دادیم ایشان را زنان زیاده وَذُرِّيَّةً و فرزندان
مانند تو چنانکه سلیمان داشت هزار زن وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ و نشاید و نباشد هیچ فرستاده را
آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدای و خواست او این جواب مشرکانست
که تحکم طلب معجزات از آنحضرت میکردند یعنی هیچ پیغمبر خود معجزات نتواند آورد مگر که خدای خواهد لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ
و هر وقتی را حکمیست که نوشته شده بر بندگان يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ محو میکند خدای آنچه میخواهد یعنی صواب
میداند خدای نسخ آن را وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و اثبات میکند آنچه مصلحت در آن می بیند
و نزد اوست اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ چیزی نیست الا که در آن نوشته است از ابن عباس نقلست که حق تعالی
لوح محفوظ را از یک دُرّ سفید آفریده است درازی آن پانصد ساله راهست هر روز حق تعالی سیصد و شصت بار نظر
در آن لوح میکند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد و بحسب مصلحت اشخاص مثل آنکه چون بنده دعایی کند یا صدقه
بدهد یا طاعتی کند عمر او را دراز کرداند بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي
و اگر نمائیم ترا بر سبیل حکمت برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم کافران را از عذاب چون قتل و اسر و قحط أَوْ
نَتَوَفَّيَنَّكَ یا میرانیم ترا پیش از این بر وجه مصلحت ترا با آن کاری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ بر تو
نیست که بتو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار کردار از اخبار
و ابرار و پاداش آن پس تو اعراض کن از تبلیغ و تعجیل استعجال عذاب ایشان مکن که ما البته ایشان را بجزا او را
خواهیم رسانید در زمان تو یا بعد از تو بعد از آن تنبیه کرده میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ
آیا نمی بینند اهل مکه و منکران آنکه ما آییم یعنی فرمان ما آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا میکاهیم پاره
پاره از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آوریم وَاللَّهُ يَحْكُمُ
و خدا حکم میکند بنقصان منتهای کفار و ازدیاد زمین اهل اسلام لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ در حالی که هیچ رد
کننده نیست مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشان را
در آخرت نقلست که نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما باشد و مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آنرا هیچ نبندد

وتا روز قیامت بعد از آن در تسلیه حضرت رسالت میفرماید که وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بدرستی که
مکر کردند یهودان که پیش از کفار زمان تو بودند فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس خدای راست یعنی نزد اوست
جزای همه مکر ایشان پس مکر ایشان را رد کند يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ میداند هر چه میکند هر نفسی را
از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از
یهود و بت پرستان که فردای قیامت یا نزدیک نزع لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ که را باشد عاقبت پسندیده
در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند یا یهود که تو که محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا
نیستی فرستاده از نزد خدای بر نبوت و دعوت قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ بگو خدای
پسندیده و کافیست گواه میان من و میان شما بآنکه من پیغمبر اویم بشما چه او اظهار معجزات نموده بر دست من برای
تصدیق دعوی من وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و آن کسیست که نزد اوست کتاب علم یعنی لوح
محفوظ که جبرئیل از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و در زاد المسیر آورده که و من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالبست
ابو سعید خدری روایت کرده که از حضرت رسول الله پرسیدم که مرا خبر ده که من عنده علم الکتاب چیست فرمود که
علی بن ابی طالبست و ابو معاویه که یکی از فضلای اهل روایتست از اعمش روایت کرده و از ابو صالح که مراد از
و من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالبست علیه السلام زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ
و حرام و حلال و ثعلبی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل کرده که من عنده علم
الکتاب علی بن ابی طالبست علیه السلام و عبد الرحمن بن شریک روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام
دست مبارک بر سینه خود نهاد و علمنا والله علم الکتاب بجنبد او کند که نزد ماست علم الکتاب

سوره ابراهیم علیه السلام احدی و خمسون آیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره ابراهیم قرائت کند حق تعالی بعدد هر که
عبادت اصنام کرده و هر که عبادت آن نکرده برای او ده حسنه بنویسند و عیینه بن مصعب از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده
که هر که سوره ابراهیم و حجر در هر نماز جمعه بخواند درویشی و دیوانگی و قحط باو نرسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر منم خدای که میدانم و می بینم جمیع چیزها را و میگویند مراد از حروف مقطعه اسم قرآنست یعنی قرآن كِتَابٌ
أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ کتابیست که فرو فرستاده ایم آن را بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را

ببب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک بروشنی ایمان و اخلاص
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان پروردکار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او بیرون آری مردمان را از جمیع انواع کمراهی
إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ براه خداوند غالب ستوده است اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ آن خداوند حق که متصف است بانکه مر او راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه و آنچه
در زمین است از مبدعات سفلیه وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ و رنج و مشقت مر ناکرویدکان راست بقرآن از عذابی سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ
کافران آنانند که از فرط ضلالت دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی دنیا را بر آن سرا وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَ
يَبْغُونَهَا عِوَجًا و میطلبند مر آن راه حق را کجی یعنی میکویند که این راه کجست و بمنزل مقصود نمی رسند
أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ آن کروه که باین صفتها موصوفند در کمراهی اند و دور از حق آورده اند
که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ و نفرستادیم هیچ پیغمبری را مکر بزبان قوم او یعنی
کروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان متولد شده و بر ایشان مبعوث کشته چه هر پیغمبر را اول دعوت
نزدیکان خود باید کرد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان او امر و نواهی ایشان را و ایشان
فهم کنند و عذر نکویند که سخن این پیغمبر را در نمی یابیم فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ پس در ضلالت فرو کذارد
خدا هر که خواهد بجهت فرط عناد تا در نزد آن کمراه کرد دو در ضلالت نیست وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه
نماید هر که را خواهد یعنی توفیق دهد کسی را که در طلب است وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و او است غالب در حکم خود
راست کار و صواب کردار بعد از آن از احوال موسی خبر میفرماید که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا
و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را با دلایل قدرت و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن أَنْ أَخْرِجْ
قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ آنکه بیرون آرای موسی کروه خود را از تاریکیهای جهالت بروشنائی
علم و یقین وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ و پند ده ایشان را بروزهای عذاب تا از آن متذکر شده از معاصی
اجتناب کنند إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ بدرستی در اینکه یاد کردیم هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ مر هر صبر کننده که از او در بلا و شکر کوینده را در آلاء و نعما وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ
و یاد کن این را که کفت موسی مر کروه خود را که بنی اسرائیل اند اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ای کروه من یاد

[illegible]

کنید نعمتهای خدای را که انعام فرمود بر شما إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ
الْعَذَابِ وقتی که برهانید شما را از کسان فرعون که می چشانیدند شما را بدی عذاب او بهبندکی کرفته
کارهای سخت بشما میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ و میکشتند پسران شما را وقتی که منجمان کفته بودند
که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بدست او شود وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میکذاشتند
دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ و در آن محنت
و شدت آزمایشی بود مر شما را از آفریدکار شما بزرک و بامقدار وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ
لَأَزِيدَنَّكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد پروردکار شما اکر شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه افزونی
کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ و اکر ناسپاسی کنید بر آن بدرستی که عذاب من سخت
بر ناسپاسان از امیر المؤمنین صلوات الله مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد اول و آخر آنرا امر مایید و شکر
نعمت ما را موجود نکهدارد و نکذارد که زایل شود و نکاه دارد وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ
فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و کفت موسی که ای کروه من اکر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما و هر که هست در زمین همه ایشان
از جن و انس فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر کذاری شما ستوده است
و مستحق ستایش و اکر چه ستایش او نکنید چه همه ذرات مخلوقات از عالم و ناطق اند پس کفران شما ضرری نرساند مکر بشما
أَلَمْ يَأْتِكُمْ یعنی البته آید بشما نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ آیا نیامد بشما ای بنی اسرائیل خبر آنانکه پیش
از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ کروه نوح و عاد و ثمود وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ
و خبر آنانکه بعد از ایشان بودند نمیداند عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مکر خدای تعالی از ابن عباس
نقلست که میان عدنان و ابراهیم سی قرن کذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبردار نیست مکر این خدای جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ آوردند پیغمبران پیشینیان ایشان حجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات
ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ پس باز کردانیدند دستهای خود را در دهنهای خود یعنی امتان ایشان
دستهای خود بدندان کرفته از خشم رسولان یا استهزا آن چنانکه کسی ضحک بر وی غلبه میکند وَقَالُوا إِنَّا
كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ و کفتند بدرستی که ما نکرویده ایم بچیزی که شما فرو فرستاده شده اید بشما بزعم خود
وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ و بدرستی که ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را بسوی توحید
و ایمان شکی که آن اضطراب و تزلزل دلست از سخنان پیغمبران قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ کفتند

رسولان ایشان که ما شمارا دعوت میکنیم آیا در وجود خدای شکی هست فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ میخواند شمارا بایمان تا بیامرزد
شمارا چون ایمان آرید بعضی از گناهان شمارا مراد تقصیراتست در حقوق الله نه حقوق الناس چه اسلام قطع آن
نمیکند وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى و تا باز پس دارد شمارا و عذاب نکند تا وقتی که نام برده شده که آخر
اعمار شما باشد قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا گفتند در جواب ایشان مگر رسولان نیستید شما مگر آدمی
مثل ما در صورت و هیئات و هیچ فضلی نیست شمارا بر ما پس چرا مخصوص باید به نبوت از میان ما اگر خواستی که پیغمبر فرستد از
جنس فرستادی که فضلی از بشر باشد تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا میخواهید آنکه باز دارید
بدعوی پیغمبری از آنچه بودند که میپرستیدند پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ پس بیارید بما
حجتی روشن صحت بر دعوی خود و ایشان اگرچه معجزه میدیدند لیکن اعتبار نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح
معجزات دیگری کردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
گفتند مر ایشان را رسولان ایشان آنکه نیستیم ما مگر آدمی مثل شما وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ ولیکن خدای منت مینهد بنعمت خود و نبوت کرامت رسالت بر هر که میخواهد از بندگان خود وَمَا
كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ و نیست مارا و نمیتوانیم آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید بر وجه
عناد و انکار و اقتراح إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدای تعالی
کاری نمیتوانیم کرد وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا
سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا و بر خدای نه بر غیر او باید که توکل کنند گرویدگان در صبر و عناد و عداوت
معاندان با شما و چیست مارا یعنی چه عذر آوریم در آنکه توکل کنیم بر خدای تعالی و حال آنکه راه نموده است مارا
براههای رست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که زمام امور بدست قدرت اوست و بخدای که صبر خواهیم
کرد بر آنچه میرسانند مارا تکذیب مخالفت وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و بر خدای نه بر غیر او باید
که ثابت باشند توکل کنندگان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا
و گفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان خود را هر آینه بیرون کنیم شمارا از زمین خود أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا
یا آنکه عود کنید یا موافقت نمائید با دین ما فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان
و سوگند و فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ هر آینه هلاک

کردیم

کردیم ستمکاران را که در کفر متوغل شده اند و ساکن کردیم ایشان را دیگر بار در زمین ایشان از پس هلاکت ایشان
ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي این امر مقرر و وعده ثابت است برای هر که بترسد از ایستادن در موقف حکم
من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم کنم برای بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ برای
کسی که بترسد از وعید من بعذاب من که موعدست برای کفار وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح کردند
پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بهلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی وَخَابَ
كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ و نومید ماند و بی بهره گشت هر گردنکشی متکبر بر خدا ستیزه کننده و با خدا اعراض
نماینده از طاعت مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از پس حیات او دوزخست
در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و که از ایشان و بیاشامانند او را از آبی که روان شود از پوست دوزخیان
یعنی ریم و زرداب که از پوست دوزخیان چکد يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ بتکلیف و رنج تمام
جرعه جرعه خورد آنرا و نتواند که بگلو فرو برد آنرا از غایت تلخی و همیشه درین عذاب گرفتار باشند وَيَأْتِيهِ
الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ و آید بدو آلام و شداید مرگ از هر جانبی از جانبها و انواع عذاب سخت وَمَا
هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست از مردنی که بآن بیاساید و ازین عذاب خلاص شود مراد آنست که هر گاه بمیرد باز زنده
گردانند وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ و در پیش اوست با وجود چنین محنتی عذابی سخت یعنی در
هر وقت عذابی سخت تر از عذابی شود که قبل از آن بآن معذب بوده باشد مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ آنچه بر تو خوانده میشود صفت عجیبه آنانست که کافر شدند با آفریدگار خود و آن صفت
آنست که کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ همچو خاکستر است که
سخت بگذرد بدو باد در روزی که سخت باشد باد آن یعنی عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون آزاد
کردن بنده و اکرام مهمانان و مانند آن از صدقات مانند توده خاکستر است که باد سخت بران وزد و بهوا برده
در اطراف عالم متفرق سازد همچنین روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ قادر نباشند
کافران از آنچه کرده اند در دنیا بر هیچ خیر یعنی مطلقا ثواب آنرا نیابند و ثوابی بران مرتب نشود ذَٰلِكَ
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آن ضلال یا پنداشت ایشان که ما نیکوئی کرده ایم آن شد گمراهی دور
در غایت بعد از راه حق بعد از آن بیان میکند غرض از خلق اشیا عبادتست نه معصیت و کفران میفرماید
که أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آیا ندیدی و ندانستی مر آنرا که بیافرید آسمانها و زمینها

بِالْحَقِّ بروجهی که حق آنست یعنی بنهجی که حکمت و مصلحت مقتضی آنست إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ
جَدِيدٍ اگر خواهد خدا و حکمت آن تقضا کند ببرد شما را ای اهل مکه و نیست گرداند شمارا و بیارد و آفریده تو بجای
شما که مثل شما نباشند در کفر و تکذیب بلکه همه مؤمن مصدق باشند وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ و نیست این
بردن کافران و گروه دیگر بر خدای دشوار چه او قادر بالذات است و بر همه چیز توانا وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا
و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر برای امر خدای و محاسبه او همه کفار و مؤمنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا پس گویند عاجزان از اهل کفر مر آنانرا که تکبر کردند از اشراف و رؤسای قوم إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا
بدرستی که ما بودیم در دنیا مر شما را پیروان در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ
عَنَّا پس آیا هستید شما دفع کننده از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی
چونکه ما در ان عالم تابع شما بودیم شما درین عالم از عذاب چیزی بردارید و از ما دفع کنید قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ
لَهَدَيْنَاكُمْ گویند متکبران که این قوم اگر خدای نمودی ما را طریق نجات از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه
مینمودیم بدان اما طریق خلاصی بسته و در بسته و شفاعت ما درین درگاه مردود و ایشان ناامید شده گویند بیایید تا
بگرویم و شیم باتفاق شاید که بر ما دری بگشایند و خلاص نمایند پس پانصد سال بانگ و خروش کنند ایشانرا سودی ندهد
گویند صبر کنیم شاید کلید صبر در فرج گشوده گرداند پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند فرده نجات نرسد گویند سَوَاءٌ
عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا یکسانست بر ما که بگرویم یا جزع کنیم یا صبر کنیم یعنی هر دو مساوی اند در عدم
فایده مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا
قُضِيَ الْأَمْرُ و گوید دیو سرکش که شیطانست آنهنگام که گذارده شود کار یعنی حساب خلق کنند و حکم الهی صادر شود
بانکه اهل بهشت را به بهشت درآرند و اهل دوزخ را بدوزخ همه دوزخیان زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس منبری
از آتش برآید و گوید که ای ملامت کنندگان إِنَّ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ بدرستی که وعده داد خدای الله
شما را وعده راست و درست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه
قیامت باشد و نه حساب اگر بسبیل فرض باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده
کج دادم شما را و امروز ظاهر شد که دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ و نبود
مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اجبار و اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ
فَاسْتَجَبْتُمْ لِي مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی پس اجابت کردید مرا بزودی و تامل نکردید در عاقبت

کار خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بوسوسه که کردم شما را زیرا که دشمن شما بودم پس بی نمیقدار که کردم
مستحق ملامت نیستم وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول
خدای را که گفته بود که شیطان دشمن شماست از و حذر کنید نشنیدید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من نیستم امروز
رهاننده شما و فریادرس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من إِنِّي
كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ بدرستی که امروز من کافر شدم با آنچه انباز گرفتید مرا بخدا پیش ازین
در دنیا کافر شده بودم بخدا پیش از شرک آوردن شما در وقتی که قبول امر خدا نکردم در سجده کردن آدم مر شما
پس امروز بیزارم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که ظالمان یعنی کافران ستمکار
مر ایشانراست عذابی دردناک با دوام خلود ابن عامر روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله در باب حدیث شفاعت
که آنحضرت فرمود که عیسی علیه السلام در عرصه قیامت اشارت بمن کند که این آن پیغمبر امی است که من بشارت بوی
کردم شما را پس مرا گوید یا خاتم النبیین برخیز و شفاعت عاصیان امت من کن من برخیزم از برای شفاعت از مجلس من
بویی پیدا شود که شنوندگان بوی خوشتر از ان نشنیده باشند پس من شفاعت کنم و حق تعالی اجابت
فرماید و مرا نوری دهد از فرق تا قدم که همه اهل عرصات آنرا ببینند کافران چون آنرا ببینند و بدانند که
شفاعت من بایشان نمیرسد نومید شوند و نزد ابلیس روند که اهل اسلام را شفیعی پدید آمد و ایشان را
شفاعت کرد و ما را جز تو کسی نیست وی برخیزد از مجلس وی نفرتی عظیم پدید آید که بمجلس ایشان بوی نشنیده
باشند و گوید ای معشر کفار إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ تا آخر آیه پس ایشان را طعمه دوزخ کند و بعد از وعید
کفار در وعد اهل ایمان میفرماید که وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و درآورده
شوند آنانکه گرویده اند در وحدانیت الهی و کرده اند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا در بهشتها که میرود از زیر درختان و مساکن آن جویهای آب و شیر و انگبین
در حالتی که جاویدان باشند در ان و درآرندگان مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشانرا با کرام و
تعظیم بریاض دار السلام درآرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ
فِيهَا سَلَامٌ تحیت ملائکه بر ایشان در بهشت یا تحیت هر یک بر یکدیگر سلام باشد که دلالت بر سلامتی از جمیع
آفات بعد از ان بیان ضرب المثل میکند برای پیروان راه حق بقوله أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
آیا ندیدی و ندانستی ای بنده بینا چگونه بزد خدای مثلی را یعنی گردانید كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ کلمه پاکیزه را

که کلمهٔ توحید است یا دعوت باسلام مانند درخت پاک که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا
فِي السَّمَاءِ که بیخ آن در زمین استوار و محکم و پابرجا باشد و شاخ آن بر جانب آسمان کشیده این مبالغه است در
بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ میدهد میوهٔ خود را در وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن آن بِإِذْنِ
رَبِّهَا باراده آفرینندهٔ آن وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و میزند
خدای مثلها را برای مردمان شاید که ایشان دریابند مخلص این مثل آنست که همچنانکه درخت آب از عروق میخورد و
شاخ آن در رفعت و بلندی سر باوج کشیده همچنین کلمهٔ شهادت در دل مؤمن ثابت و راسخ باشد و آب از چشمه
تصدیق میخورد و فروع او که گفتار است چون از زبان برآید بآسمان رسد و از حضرت رسالت صلی الله روایتست
که مثل اسلام چون درختیست که اصل و ایمانست بخدا و تنهٔ آن نماز پنجگانه است و زکوة و شاخ آن روزهٔ
مبارک رمضان از ابو جعفر عم روایتست که مراد بشجره رسول خداست و فرع آن علی ابن ابی طالب علیه السلام و قصون
شجره فاطمه و ثمرهٔ آن حسن و حسین و ورق آن شیعهٔ آن بعد از ان فرمود که مردی از شیعهٔ ما چون بمیرد برگی
از ان درخت بیفتد چون یکی از ایشان متولد شود بجای برگ افتاده برگ دیگر بروید و رسول صلی الله روایت
کرده که جبرئیل مرا گفت که تو شجره و علی و قصون آن و فاطمه و ورق آن و حسن و حسین میوهٔ آن وَمَثَلُ كَلِمَةٍ
خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کفر است مانند درخت ناپاک بود چون حنظل که تلخست
و ناخوشبوی و مکروه طبیعت و باوجود خباثت و کراهت اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ
جنبان شده و بریده و برکنده شده جثهٔ آن بالکلیه از زیر زمین نیست او را اثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین
و نه شاخ در هوا مخلص سخن آنست که حق تعالی تمثیل نموده کلمهٔ کفر او عبادت اصنام را بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را
قراریست و نه فرع آنرا اعتباری و بعد از ان بیان صاحب کلمهٔ طیبه میکند بقوله يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا ثابت میکند خدای آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهند بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و مصایب
صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیم توحید نلغزند یعنی نزدیک مرگ ختم حیوة ایشان بر کلمهٔ توحید باشد
وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که منزل اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر بطریق
ثواب باز دهند و گویند مراد از دنیا گور و از آخرت موقف حساب و مرویست که حضرت رسالت فرمود که چون
قبض روح مؤمن شود در روح او در قبر عود کند و دو ملک نزد او آیند و او را بنشانند و گویند او را که خدای تو کیست

و پیغمبر و امام تو کیست اگر جواب مطابق گوید منادی از آسمان ندا کند که بندهٔ من جواب صواب گفت بعد از ان
دریچه از بهشت در قبر او بگشایند تا نسیم بهشت در روح او وزد و تحفهای بهشت نزد او آورند و او را گویند خواب کن
همچنانکه عروس در خوابگاه خسبد و اگر جواب با صواب نگوید و گوید من نمیدانم که خدا و رسول و امام کیست او را گویند
که تا زنده بودی عاصی بودی و چون بمردی شقی بمردی بخسب همچنانکه مار گزیده خسبد پس دری از درهای دوزخ
بر وی بگشایند و گرز آتشین بر سر او فرو کوبند چنانکه همه گور او پر آتش شود و او فریادی کند که همه حیوانات زمین
بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود آواز او را لعنت کنند و ازین است که میفرماید وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ
فرو گذارد خدای ظالمان را یعنی کافران معاند را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس بکلمهٔ توحید
راه نیابند در قبر از سؤال قبر و حساب فرو مانند وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و میکند خدای آنچه میخواهد از
هدایت مؤمن مخلص و تخلیهٔ کافر معاند بعد از ان بیان بدی احوال کفار میفرماید که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا آیا ندیدی و نگاه نکردی ای محمد بسوی آنانکه تبدیل کردند شکر نعمت
خدای بکفران و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشان را اسکان حرم خود کرد و ابواب رزق بر
ایشان بگشاد و ایشانرا بنعمت وجود حضرت رسالت مشرف ساخت ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال
بمحنت قحط در ماندند خوار و بمقدار شدند و بعضی در حرب بدر کشته شدند و از صادق علیه السلام مرویست که نعمت
خدا بر بندگان و ما فایز میشود هر که رستگار میگردد و مخالفان ما را در ضلالت افکنده اند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ
دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا و فرود آوردند قوم خود را بجهت کفر و ضلال بسرای هلاک دار
البوار که دوزخست در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد آرامگاهیست دوزخ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا
و فرا گرفتند خدای برای بی همتا یاران در عبادت که آلهه نام کردند لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه کردانند
مردمانرا از راه خدای که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بگو ای محمد برخورید بآرزوهای خود بگذرانید عمر را
بعبادت بتان یعنی روزی چند بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ پس بدرستی که بازگشت شما بسوی
آتش دوزخست قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا بگو ای محمد مر بندگان مرا که ایمان آورده اند يُقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً تا ایشان بامر تو نماز فریضه گذارند و نفقه
دهند مراد زکات مفروضه است و سایر نفقات واجبه از آنچه عطا دادیم ایشانرا نفقه کردن پنهان و نفقه آشکارا
یعنی در همهٔ احوال بانفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقهٔ تطوع است و بعلانیه صدقهٔ واجب زیرا که ندبخفا است

بجهت آنکه از ریا دورست و در فریضه بجهت رفع تهمت حاصل که حق تعالی میفرماید که امت را بگو تا نماز گذارند و زکوة دهند
مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ پیش از آنکه بیاید روزی که در وی خرید و فروخت نباشد
تا مقصری چیزی بخرد که بآن تدارک تقصیر تواند کرد وَلَا خِلَالٌ و نه دوستی کردن با یکدیگر تا دوستی شفیع
او باشد بعد از آن در بیان استحقاق الوهیت میفرماید که اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
خدای بحق آن خدایست که آفرید آسمان و زمینها را وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد از آسمان آبی را
که باران است فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ پس بیرون آورد از آن آب انواع میوها روزی برای
شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام کردانید برای انتفاع کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ تا میرود در دریا
بفرمان او هرجا که میخواهد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهَارَ و مسخر ساخت برای شما انهار و جویهای آب و انواع چشمهای
آب را وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ و مسخر کردانیدن برای نفع گرفتن آفتاب و ماه را
در حالتی که مسخر بدبر و عادت خود در سیر کردن و نور دادن و باصلاح آوردن مکونات از ریختن میوها
و پروردن کشت و غیر آن از منافع وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید برای شما شب و روز را
که متعاقب میرسند یکی برای خواب و راحت و دیگری برای کسب معیشت وَاٰتٰيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ بعضی
از هر آنچه خواستند یعنی حق تعالی بسؤال شما هر چیزی را که متضمن مفسده نباشد در دین یا دنیا و مخالفت او نبود
بشما عطا فرمود وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا و اگر خواهید شمار کنید نعمت خدا را
که بفضل و کرم بشما داده شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد آن نتوانید داشت چه نعمت الهی غیر متناهیست
اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ بدرستی که آدمی بسیار ظلم و ناسپاس میکند بر نعمت ترک شکرگذاری
آن کفر و کفران میورزد و ابواب خیر و احسان نمیکشاید بعد از آن نهی از عبادت اصنام میکند بندگان را بملت
ابراهیم علیه السلام که دین اسلامست میفرماید که وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ و یاد کن که چون گفت ابراهیم در مناجات
خود رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا ای پروردگار من گردان این شهر مکه را از مخاویف و مکاره
تا آنکه کبوتر و باز و کبک با یکدیگر باشند و تعرض بهم نرسانند و اگر کسی خوفی داشته باشد چون در این گریزد ایمن گردد
از تعرض ضرر تا زد آنحال از عبادت اصنام اجتناب کنند و قریش که از نسل اسمعیل بودند بت پرستی ایشان مشهورست
و حق آنست که چون دعا انبیا مردود نمیشود و بی فایده نیست پس بنابرین سؤال او مخصوص بوده باشد باولاد
صلبی و بیانی که علم الهی تعلق گرفته باشد که مؤمن باشند از اولاد داود و حق تعالی اذن داده باشد که دعا کنند

وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ ...

درحق ایشان و او دعا کرده باشد بروجه انقطاع و تنزل بعد از آن فرمود که رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ كَثِيرًا
مِنَ النَّاسِ ای پروردگار من بدرستی که بتان گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شوند از
مردمان و لهذا بتو پناه میجویم از ضلال ایشان و از تو سؤال عصمت میکنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِي فَاِنَّهُ
مِنِّي پس هر که پیروی کرد مرا در دین من پس بدرستی که او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي
فَاِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر که نافرمانی کند مرا در دین و شرک کند پس بدرستی که تو آمرزنده یا مهربان یا
قادری که بیامرزی ایشان را بتوفیق طاعت و توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي
ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است که بعد از تولد
او از هاجر در زمین شام ساره که زن خلیل الرحمن بود در رشک آمد ابرهیم را گفت دل من چنان میخواهد
که فرزند هاجر را ببری بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل امین وحی آورد که هرچه ساره
میگوید چنان کن پس ابرهیم بر براق نشست و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم
آمد در وادی مکه ایشان را ببی انیسی و رفیقی بگذاشت و تفصیل این سوره و قصه در سورة البقره گذشت
القصه چون ابرهیم ایشان را در زمین حرم فرود آورد دعا فرمود که خدایا من اینها را بفرمان تو ساکن ساختم
بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بر رودخانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در وکشت توان کرد
عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام گردانیده شده است در وصید و قتال چه در وقت دعای
ابرهیم در رودخانه نبود و نسبت دادن بخدا بجهت تعظیم آنست و بجهت علم ابرهیم علیه السلام بود بآنکه در سابق علم الهی
مقررشده که آنجا خانه شود که مردم عالم بطواف آن متوجه شوند پس تکرار ندا کرده و فرمود که رَبَّنَا لِيُقِيمُوا
الصَّلٰوةَ ای آفریدگار ما ایشان را در مسکن ساکن گردانیدم تا بپای دارند نماز را و در پرستش تو بجای آورند
فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ پس گردان دلهای بعضی از مردمان را که بکشش محبت
بشتابد بسوی ایشان از غایت شوق حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب گردانید و بعد از رفتن و گذاشتن
هاجر در آن وادی باندک زمانی چشمه زمزم باثر قدم اسمعیل علیه السلام بدید آمد چنانکه مفصلا در البقره گذشت
و قبیله جرهم آنجا ساکن شدند و روز بروز شوق مردم در آنجا در تزایدست وَارْزُقْهُمْ مِنَ
الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ و روزی ده اهل این شهر را که غیر ذی زرع است از انواع میوها شاید
که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه وادی ذی زرع است انواع میوها در و

پیدا میشود حتی که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز در مکه توان یافت دیگر باره فرمود ربنا
انک تعلم ما نخفی و ما نعلن ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میداریم و آنچه
آشکارا میسازیم یعنی پنهان و آشکارای ما را میدانی و باحوال و مصالح ما اعلم از مایی و بنفعهای ما ارحم از مایی
پس حاجت نیست ما را طلب مقاصد خود کردن از تو لیکن ترا میخوانیم و از روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض
میکنیم بجهت اظهار عبودیت و افتقار برحمت واسعه تو وما یخفی علی الله من شیء فی الارض
ولا فی السماء و پوشیده نیست بر خدای هیچ چیز در زمین و نه در آسمان برای آنکه عالمست بعلم ذاتی و نسبت
آن علم بهمه معلومات ظاهر است این کلام حق تعالیست نه بر سبیل حکایت ابرهیم و بعد از آن باز نقل کلام ابراهیم
میفرماید که الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر شکر و سپاس آن خدایی را که بمحض قدرت خود
بخشید و عطا کرد مرا بر سر پیری و بزرگی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند من بخشید دو پسر را اسمعیل
و اسحق اسمعیل را در شصت و چهار سالگی و مادر نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی و ما در صد و دوازده سالگی
ان ربی لسمیع الدعاء بدرستی که پروردگار من شنونده است یعنی اجابت کننده دعاست رب اجعلنی
مقیم الصلوة و من ذریتی ای آفریننده من گردان بوجه الطاف برپای دارنده نماز و فرزندان
مرا توفیق ده بر مواظبت بر نماز گویند اولاد ابرهیم همیشه بر فطرت اسلام بودند و خواهند بود تا قیامت ربنا و
تقبل دعاء ای پروردگار ما کرم فرما و فراپذیر و اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی و لوالدی
ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا این آیه دالست بر آنکه پدر و مادر ابرهیم کافر نبودند زیرا که آنحضرت
سؤال مغفرت کرده برای ایشان در روز قیامت که اگر کافر بودند دعا نمیفرمود و میگفت که بیامرز ایشانرا
و للمؤمنین یوم یقوم الحساب و سایر مؤمنان را از روزی که قایم شود حساب حق تعالی
بعد از ذکر روز حساب بیان میکند که اهمال ظالمان بجهت غفلت نیست بلکه برای تاکید حجتست پس میفرماید که
و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و مپندار ای محمد خدای را بیخبر
از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باشید بآنچه دانسته اید از عقابی که متوجه ظالمانست انما یؤخرهم
لیوم تشخص فیه جز این نیست که تاخیر میکند خدای عذاب ایشانرا برای روزی که خیره شود در آن
الابصار مهطعین دیدها از مشاهده اهوال آن در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان
باشند بسوی خواننده خود که اسرافیلست که ایشانرا بعرصه محشر خواند مقنعی رؤسهم بر داشتگان سرهای خود را

بالا بجهت آنکه عادت اهل حیرتست لا یرتد الیهم طرفهم باز نمیگردد بسوی ایشان چشمهای ایشان یعنی
خیره باز مانده بر وجهی که نتوانند بر خود نگریستن و یا بر اطراف و جوانب خود نگاه کردن و افئدتهم هواء
و دلهای ایشان خالی باشد از فهم و خرد بواسطه کثرت دهشت و حیرت یا دلهای ایشان مرتفع شده باشد
بحلقهای ایشان که بیرون نیاید و بمقر خود عود نکند مانند چیزی که در میان هوا ایستاده باشد و بجهات مختلفه
رود و انذر الناس یوم یأتیهم العذاب و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و ترسان
از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس
گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا اخرنا الی اجل قریب ای پروردگار ما باز دار ما را و
عذاب مکن و ما را باز پس فرست و مهلت ده تا مدتی نزدیک تا آنمقدار از زمانی که ایمان توان آورد
نجب دعوتک و نتبع الرسل تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که ما را بتو خواند و پیروی کنیم
فرستادگان را و ایشان را گویند که اولم تکونوا آیا شما نبودید از روی مبالغه اقسمتم من قبل
ما لکم من زوال سوگند میخوردید پیش از این در دنیا که شما همیشه خواهید بود و نباشد شما را هیچ زوال
مراد آنست که میگفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد این قول را بر سبیل بطر و غرور میگفتید
و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه ستم کردند بر
نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود و تبین لکم کیف فعلنا بهم و ظاهر شد مر شما را
بمشاهده در منازل ایشان از آثار آنچه با ایشان نازل شد از عذاب چگونه کردیم با ایشان یعنی بچه وجه ایشانرا
هلاک کردیم و بناهای ایشان را از پای درآوردیم بجهت کفر و طغیان ایشان و ضربنا لکم الامثال
و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان و قد مکروا مکرهم و بدرستی که کوشش کردند در حیله
آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات باطل و عند الله مکرهم و نزدیک خداست
جزای مکر ایشان و بر آن جزا میدهد ایشانرا و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال و بدرستی
که بود مکر ایشان در شدت و عظمت ساخته و پرداخته تا از جای برود از آن مکر کوههای این تمثیل است احکام
شرایع انبیا یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را در ثبات و رسوخ چون کوههای پا برجاست زایل گردانند
از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که این آیه در قصه نمرودست و صورت این قصه بر نوعیست که نمرود چون
سلامتی ابرهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابرهیم که او را از این آتش عظیم رهانید

من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بسیار مرتفع است و بر رفتن بالای آن میسر نمی
نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بغایت بلند در مدت سه سال و چون آنجا بر آمد آسمان را همچنان دید که
از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و بجهت آن خلق بسیار هلاک شدند و افتادن آن در سوره النحل مذکور
خواهد شد گفت بآسمان روم و با خدای ابراهیم جنگ کنم پس بفرمود تا چهار کرکس پرورش کردند تا قوت تمام یافتند
و صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی بالا و یکی پایین و بر چهار طرف او نیزه نصب کرد و پس کرکسان را چند روز
گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق بر کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل بالا
کردند و صندوق که نمرود با یکتن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانه روزی نمرود در پایین را
بگشاد و گفت بنگر تا چه می بینی نمرود چون نگاه کرد گفت جز آب چیزی نمی بینم در بالا را بگشاد آسمان را بهمان صورت
دید که در زمین دیده بود از یک شبانه روز دیگر که در بالا را بگشاد چیزی ندید نمرود بترسید نیزها را با مردار سر
نگون کرد کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن او از هیبت از بالای کرکسان ظاهر شد که کوهها
نزدیک بود که در موضع زایل گردید چون حق تعالی خبر داد که نمرود بر جهتی که نزدیک شد که کوه زایل گردد در عقب
آن خطاب بپیغمبر میفرماید که فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ پس مپندار و عده خدا را
وعده خلاف کننده مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت بر کفار اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ
بدرستی که خدای غالب است بر همه خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا که کینه کشنده از ظالمان يَوْمَ
تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ در روزی که تبدیل کرده شود زمین بزمینی دیگر مراد روز
قیامت است که در روز زمین را بزمین دیگر تبدیل کنند وَالسَّمٰوَاتُ و آسمانها را بآسمان دیگر و بروایت ابن
مسعود مردمان محشور شوند بزمینی که هیچکس بران گناه نکرده باشد و بروایت دیگر زمین دران روز مبدل
شود بآتش و بهشت در پس آن زمین باشد و عراق از سر مردمان بدهن ایشان رود وَبَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ و ظاهر شوند مردمان از قبرهای خود برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده این شده است بر دلالت
صعوبت آن روز وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْاَصْفَادِ و بینی گناه کاران را
که مشرکانند دران روز با هم بسته در بند و غلها سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ پیراهنهای ایشان که از
قطرانست و آن رطوبت سیاه که بر پوستهای دوزخیان اندود کنند و بحدت و چسبندگی و نه تن را رایحه و سرعت
افروختن آتش آن معذب گردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت میان

آتش

آتش دوزخ و آتش دنیا وَتَغْشٰى وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش
یعنی آتش دران بجهد لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ تا جزا دهد جزای هر تنی را آنچه کرده است
هٰذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه مردمانراست وَلِيُنْذَرُوا و تا بیم داده
شوند بآن بِهِ و بیم کرده وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند تامل دران دلایل قدرت اَنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ
وَاحِدٌ آنکه اوست خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ اُولُوا و باید که پند خداوندان خرد باز دارند الْاَلْبَابِ
و قیام کنند بامر آنچه

سورة الحجر تسعون و تسع آیات

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره الحجر بخواند حق تعالی بعدد مهاجر و
انصار برای او ده حسنه بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓرٰ گویند الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسالت صلعم یعنی این کلام بواسطه جبرئیل
برسول رسید تِلْكَ اٰيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْاٰنٍ مُبِينٍ فرا گیر این آیتها که می آید آیتهای این
سوره است و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل و مبین حلال و حرامست رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
ای بسا وقت که دران دوست دارند تا آنکه نگرویدند یعنی کافران دران آرزو برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ
کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزوی ایشان در دنیا باشد بوقت معرفت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار
یا در قبر یا در روز قیامت یا در وقت حساب یا در وقتی که عاصیان اهل توحید را از دوزخ و درهای جهنم بدیشان
در بندند و دانند که خروج ایشان از ان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل ایمان میبودند بعد ازان در وعید
اهل کفر با وعید خود خطاب میکند که ذَرْهُمْ بگذار ایشانرا یعنی کافرانرا در چه باشند دست از
ایشان باز دار تا در دنیا يَاْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا بخورند آنچه خواهند و برخورداری یابند از انواع منافع
و لذت آن وَيُلْهِهِمُ الْاَمَلُ و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال
ایشانرا باز دارد از تنبه روز معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت
بد کرداری خود را و آن روز غرض اگر باشد غرض نومید گردانیدن رسولست از ایمان ایشان و عدم نفع
نصیحت بر ایشان وَمَا اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ و ما هلاک نکردیم هیچ
دهی را مگر که هلاک ایشانرا زمانی مقدر بود نوشته و ثبت گشته در لوح محفوظ که مهلت ایشان چند باشد و هلاک ایشان

کی بود مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ پیشی نگرفتند هیچ گروهی مدت هلاک خود را
و باز پس نماندند از آن یعنی پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر پس باید که کفار از مهلت دادن من مغرور نشوند
چه لا محاله که زود عذاب در وقت با یشان خواهد رسید وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ
لَمَجْنُونٌ و گفتند کفار عرب ای آنکسی که زود آمده است بر تو قرآن بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد به نسبه میخوانی
این کلام را بطریق استهزا میگفتند چه اعتقاد بنزول قرآن و نسبت جنون بهم رست می آید لَوْ مَا تَأْتِينَا
بِالْمَلَائِكَةِ چرا نمی آری با فرشتگان بگواهی برسالت خود إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر
هستی از راست گویان در دعوی پیغمبری تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی در جواب ایشان فرمود که
مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ فرود آمده نشوند ملایکه مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی خود
وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانکه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانکه
هر کس می بیند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آنهنگام که ملایکه را بصورت فرستیم مُنْظَرِينَ از
مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان در آنصورت بطریق اجبار باشد نه اختیار و این
منافی تکلیف است إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را
که یاد کردن مومنان است و یا موجب شرف خواهندگان و بدرستی که ما مر او را نگهبانانیم از تغییر و تبدیل یعنی شیاطین
نتوانند که دروغی از باطل بیفزایند یا چیزی از حق کم کنند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ
الْأَوَّلِينَ و بتحقیق که ما فرستادیم پیش از تو در گروه پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران را تعیین
کردیم وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نیامد بدیشان هیچ فرستاده
مگر بودند از روی عناد و کبر بآن پیغمبر استهزا میکردند چنانکه این معاندان میکنند كَذَلِكَ همچنانکه در
آوردیم ذکر حق در دلهای کفار بدعوت پیغمبران و ایشان نزد آن اعیان بنا ورند همچنین نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ
الْمُجْرِمِينَ در می آوریم ذکر را که قرآنست در دلهای ایشان در زمان تو و ایشان از کثرت عناد لَا
يُؤْمِنُونَ بِهِ منکروند بآن یعنی با وجود اعراض ایشان از ذکر ما آنرا در قلوب ایشان در می آوریم
بجهت تاکید حجت در ایشان وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ و بدرستی که گذشته است سنت خدای در
هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسول بوده وَلَوْ فَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ و اگر بگشاییم درین معترضان دری از آسمان پس باشند

همه روز

همه روز در آن بالا روند و عجایب و غرایب و قدرت ما را ببینند لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا
هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند که جز این نیست که بربسته اند دیدهای ما را و چشم بندی ما کرده اند
چه این صورت خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ بلکه ما گروهی جادو کرده ایم یعنی محمد صلی الله
ما را جادو کرده بعد از آن در بیان توحید خود میفرماید که وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا
وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمان برجهای دوازده گانه بهیات مختلفه
که منازل شمس و قمرند و آراستیم آنرا بصورتها و سایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بر قدرت و حدانیت
آن صانع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ و نگاهداشتیم آسمانرا از دیو رانده
شده از رحمت تا نتوانند که ببالا بر آیند و باخبار و احوال علوی مطلع شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ مگر
دیوی که بر آسمان رود و بدزدد و برباید سخن مسموع یعنی بشنود سخن را فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ پس از پی
در آید او را بسوزد ستاره روشن و درخشان نقلست که از زمان آدم علیه السلام تا بوقت عیسی ع دیوان بر آسمان
میرفتند و از ملایکه اخبار لوح محفوظ درس میکردند و سخنان ربوده بزمین می آمدند و با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون
روح الله متولد شد ایشان را از آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه افضل الصلوات
دست داد از آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت مسدود شد وَ
الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زبانه کعبه و در افکندیم
و پیدا کردیم در زمین کوههای برافراشته بر زمین وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ و رویانیدیم
در زمین از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع بسیار از اشجار
و مزروعات و مثال آن وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ و گردانیدیم برای شما در زمین اسباب
معیشت شما مقرر کردیم وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را
روزی دهندگان یعنی اولاد و خدم و ممالیک و بسیار چیزها که توهم آن میشود که مرزوق شما باشند نه مرزوق
ما از انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ و نیست هیچ چیز از مکونات مگر
نزدیک ماست خزینهای آن مانند چیزی که در خزینه نهاده باشند که در اخراج آن احتیاج کیفیت و زحمت
نباشد وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و فرو نمیفرستیم آنرا از خزانه قدرت خود مگر باندازه داشته
شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده از آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و فرو فرستادیم بادها را آبستن

یا آبستن کنندگان درختهای میوه را **فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ** پس فرو فرستادیم
از آسمان آبی یعنی باران و خورانیدیم شما را از ان آب و شما را متصرف ساختیم دران **وَمَا أَنتُمْ لَهُ**
بِخَازِنِينَ و شما نیستید مر آن و فرستاده نگهدارندگان در چاه و چشمه و قدرت ندارید که آنرا در خزانه ذخیره
کنید برای روز احتیاج بلکه ما حافظانیم باین وجه که آب را از آسمان نزول میکنیم و در زمین حفظ آن میکنیم
بعد از ان بقدر حاجت از چشمها بیرون می آریم **وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ** و بدرستی که ما زنده میکنیم احیا دق بلها را
بایجاد و حیات دران و می میرانیم احیا د حیه را بازاله حیات از ان **وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ** و ما وارثانیم
یعنی وارث بعد از فنای همه خلایق پس همه را متعرض فنا اند و حق موصوف بلا **وَلَقَدْ عَلِمْنَا**
الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان از شما در اسلام **وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ**
و تحقیق که میدانیم در پس افتادگان را از ان و بروایت ربیع انس رسول مردمان را ترغیب کرد در صف
اول در نماز مردم مبادرت میکردند و بنو عذره را سراها دور بود و چون برسیدندی صف اول را مردم گرفته
بودند گفتند یا رسول الله سراهای خود را بفروشیم و در جوار مسجد سراها بخریم تا فضل صف اول از ما فوت نشود حق تعالی
آیه فرستاد و فرمود که من عالمم باحوال و نیات شما تا آنکه بیشتر از شما بمسجد آید اگر چه سرای شما دور است و بجهت آن
گامهای شما بیشتر است حق تعالی بهر گامی شما را حسنه نویسد ایشان خوشدل شدند **وَإِنَّ رَبَّكَ**
هُوَ يَحْشُرُهُمْ و بدرستی که پروردگار تو او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک باو رساند
إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و بدرستی که او درست کردار است دانای نهان و آشکارا **وَلَقَدْ خَلَقْنَا**
الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ و بدرستی که ما آفریدیم انسانرا یعنی آدم را از گل خشک که چون دست برو زنند آواز
کند **مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ** از گل سیاه رنگ متغیری گرفته بو بواسطه بسیار بودن آن در آب چون لای
که در تک حوض و جوی باشد آورده اند که حق تعالی آدم را از خاک آفرید بر آن وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شود
و مدتی بگذاشت تا گل سیاه گشت پس آنرا بصورت انسان مصور ساخت آنگاه بگذاشت تا خشک شد بمرتبه صلصال
رسید **وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ** و جان که پدر پریانست و گویند ابلیس است
بیافریدیم از آتش از آفریدن ایشان از آتش بود در غایت لطافت **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ**
إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ و یاد کن آنرا که گفت پروردگار
تو فرشتگانرا که بجهت خلافت زمین بدرستی که من آفریننده ام آدم را از گل خشک که گاه این است از لای گندیده مصور

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت او را بروجهی که مستعد دمیدن روح باشد **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن**
رُّوحِي و در آرم در وی روح که آفریده منست و او بدان زنده گردد **فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ** پس بیفتید
برای او سجده کنندگان سجده تعظیم و تکریم و چون در آدم بجسد نفخ روح نمود **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ**
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان **إِلَّا إِبْلِيسَ** مگر ابلیس که از روی استکبار
أَبَىٰ أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ سر باز زد از آنکه باشد از سجده کنندگان **قَالَ يَا إِبْلِيسُ**
مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ گفت خدای که ابلیس چیست و غرض درین چه باشد از آنکه
باشی از سجده کنندگان **قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ** گفت ابلیس که نیستم من سجده کنم یعنی صحیح نیست
که من سجده کنم **لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ** بر آدمی که آفریده او را از گل
خشک که آن از لای سیاه بوی ناک است و مراد از شرف آنکه آتش نورانیست پس روحانی لطیف چرا سجده
جسمانی کثیف کند ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و بباطن او نه دید که گنج اسرار در خزانه دل او مدفونست **قَالَ**
فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ گفت خدای مر ابلیس را که چون از سجده امتناع کردی پس بیرون رو
از اهل آسمان یا از بهشت یا از مرتبه که داشتی پس بدرستی که رانده شده از خیر و کرامت **وَإِنَّ عَلَيْكَ**
اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ و بدرستی که بر تست دوری از رحمت و راندگی از ان تا روز جزا که تا روز قیامت
از ان بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی **قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي**
إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت ابلیس که ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزی که بر انگیخته شوند مردمان غرض
ابلیس ازین سخن آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست **قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ**
إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ گفت در جواب او که پس بدرستی که تو از مهلت داده گانی تا روز وقت دانسته
شده و مقرر گردانیده شد نفخه اول که آنرا نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اول موت باشد و ثانیه
نفخه احیا و میان هر دو نفخه چهل سال باشد پس بنابرین ابلیس چهل سال مرده باشد القصه چون ابلیس مهلت
داده شد **قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي** گفت ای پروردگار من سوگند خورم باغوای تو مرا و نومید ساختن
تو مرا از رحمتت **لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ** هر آینه آراسته کردانم برای آدمیان گناه را در زمین
دنیا که سرای غرور است و یا معنی آنست که بسبب آنکه مرا اغوا کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان تو **وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ**
أَجْمَعِينَ و همه ایشانرا گمراه کردانم **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** مگر بندگان از ایشان

که خالص شدگان باشند از شرک جلی و خفی که مر مکر و فریب شیطان را اثری نباشد قال گفت خدای تعالی
هذا صراط علی مستقیم این اخلاص و ایمان راهیست که حقست بر من رعایت آن راهیست
یعنی کجی ندارد و زود صاحب خود را بمنزل مراد میرساند ان عبادی لیس لک علیهم
سلطان بدرستی که نیست مر ترا بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا و اضلال الا من اتبعک
من الغاوین مگر آنکسی که متابعت تو کند از گمراهان که تو متسلط بر و توانی شد و ان جهنم
لموعدهم اجمعین و بدرستی که دوزخ همه وعده گاه ایشانست یعنی متابعان همه ایشان لها
سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم مر دوزخ هفت درست مر دری را از گمراهان
پاره ایست قسمت کرده شده که از ان در ایند مراد از ابواب درکاتست که بحسب مراتب دران در آیند طبقه
اول جهنم و آن جای گناهکارانست از اهل توحید دوم لظی که جای ترسایانست سیم حطمه که جای جهودانست
چهارم سعیر که از ان صابیانست پنجم سقر که مقر گبرانست ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم هاویه که درک الاسفل گویند
که نام زد جمیع منافقانست بعد از وعید در بیان وعد میفرماید که ان المتقین بدرستی که پرهیز کنندگان از
پیروی شیطان در کفر و فواحش در باقی ذنوب چه نمازهای پنجگانه مقر آنست فی جنات و عیون در
بوستانها اند و چشمها یعنی در باغهای پر از درختان که دران چشمهای روان باشد از آب و شیر و خمر و انگبین
و غیر آن که بوصف در نیاید فرشتگان ایشانرا گویند که ادخلوها بسلام امنین در آیند درین
بوستانها با سلامتی از همه آفتها در حالتی که ایمن باشید از زوال و نزعنا ما فی صدورهم من غل
و بیرون کشیم ما آنچه در سینه بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته اند و یا صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا
بدرجات یکدیگر رشک نبرند اخوانا در حالتی که برادران یکدیگر باشند یعنی در مهر دوستی نشستگان علی
سرر متقابلین بر تختهای زر مکلل بجواهر روبا یکدیگر آورده باشند لا یمسهم فیها نصب
نرسد ایشانرا در بهشت رنجی و مشقتی چه آن سرای نعمت و راحتست و ما هم منها بمخرجین و نیستند ایشان
از بهشت بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند مرویست که روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم بمسجد در آمد جمعی را دید میخندیدند فرمود چیست شما را که خندان می بینم صحابه را بجهة عتابی ازین سخن در یافتند
حضرت از انجا باز گشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا
نا امید میسازی نبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم خبر ده بندگان مرا بآنکه من آمرزنده ام

کسی را

کسی را که آمرزش طلبد بخشنده ام بر کسی که توبه کند و ان عذابی و با آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار ابا کند
هو العذاب الالیم آن عذابیست دردناک پس در اصداق وعد و وعید قصه ابراهیم و لوط را
ذکر میکند که مشتمل بر ان هر دو ست و میفرماید که و نبئهم عن ضیف ابرهیم یعنی خبر ده ای محمد
بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی فرشته هشت یا دوازده که بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط بر و نازل شدند
اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما چون در آمدند بر وی پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
قال انا منکم وجلون گفت ابراهیم بدرستی که من از شما ترسانم و سبب ترس آن بود که بی وقت
و بی اذن آمده بودند با آنکه ما حضری وی نخوردند فرشتگان این سخن شنیده قالوا لا توجل انا
نبشرک بغلام علیم گفتند مترس بدرستی که ما ترا مژده میدهیم به پسری اسحق نام دانا که علم نبوت بوی
خواهد رسید قال ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر گفت آیا بشارت میدهید مرا با آنکه
رسیده است مرا بزرگ سالی تعجب وی برین بود که باز جوان گردم یا بهمین پیری که هستم این صورت
وجود گیرد فبم تبشرون پس بچه نوع مژده میدهید مرا قالوا بشرناک بالحق گفتند مژده
دادیم شما را براستی و درستی بی شک و شبهه فلا تکن من القانطین پس مباش از نا امیدان
و امیدوار باش بدان مژده که آنکه قادرست بر خلق بشری بی پدر و مادر هر آینه تواناست بر اخراج ولد
از مرد و زن پیر قال و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون گفت ابراهیم من نا امید
نیستم و کیست که نا امید شود از بخشش پروردگار خود مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته اند و کثرت
رحمت و قدرت را ندانسته و چون در بشارت دادن یک فرشته کافیست و ایشان متعدد بودند ابراهیم
متحیر و متعجب شد که آیا آمدن این همه ملک سبب چه باشد پس متوجه ایشان شده قال فما خطبکم
ایها المرسلون گفت پس چیست کار بزرگ شما ای فرستادگان و بکجا میروید و چه مهم دارید
قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین گفتند که ما را فرستاده اند بسوی گروه کافران یعنی قوم
لوط که ایشانرا هلاک کنیم الا ال لوط انا لمنجوهم اجمعین لیکن آل لوط بدرستی که ما
نجات دادگانیم همه ایشانرا الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین مگر زن او را قضا
کردیم ما و حکم فرمودیم ما بر خدا بدرستی که آن زن هر آینه از باز ماندگان باشد از شهرستانها برای عذاب
فلما جاء ال لوط المرسلون پس آنهنگام که آمدند بخانه و اده لوط فرستادگان قال انکم

قوم منكرون کفت لوط بدرستی که شما قومی بیگانه اید یعنی شمارا نشناسم میترسم که از شما شری بما رسد قالوا
بل جئناك بما كانوا گفتند ما بیگانه نه ایم و از ما ضرر بتو متوقع نیست بلکه آمده ایم بتو با آنچیزی که بودند قوم
قوم ترا که از روی عناد و جحود فیه یمترون در ان شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا
وعده داده بودی واتیناك بالحق وانا لصادقون و آورده ایم بتو راستی و درستی که ما راست
گویانیم درین خبر فاسر باهلك بقطع من اللیل پس بیرون بر اهل خودرا ازین شهر بشب و پاره
که از شب بگذرد واتبع ادبارهم و برو از پس ایشان و در عقب ایشان بشتاب تمام ایشانرا
از شهر بیرون کن ولا یلتفت منكم احد و باید که باز پس ننگرد یکی از شما تا هول عذاب را نبینید
وامضوا حیث تؤمرون و بروید بآنجا که فرموده شده اید یعنی شام یا مصر که شهرستان نجم است
و اهل آن شهر هلاک نخواهند شد وقضینا الیه ذلك الامر و حکم کردیم ما و وحی فرستادیم
آنرا بسوی او و آنکه تفسیرش اینست ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین بدرستی که بنیاد
این گروه بریده و کنده شده است در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی
از ایشان باقی نماند مرویست که چون زن لوط مهمانان را نیکو روی دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل
المدینة یستبشرون و آمدند اهل آن شهرها بدر خانهٔ لوط مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و بهر یکی
طمع داشتند بدیشان قال ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون کفت لوط بدرستی که این گروه
مهمانان منند پس مرا رسوا مکنید بفضیحت با ایشان چه بدی رسانیدن بمهمانان موجب ایذای مهمان دار است
واتقوا الله ولا تخزون و بترسید از خدای در کردن فاحشه و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان
قالوا اولم ننهك عن العالمین کفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم از حمایت عالمیان یعنی غریبان
چه فاحشهٔ ایشان مخصوص بغربا بود قال هؤلاء بناتی کفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم چه پیغمبر
امت را بمنزلهٔ پدر است یا کفت دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام ان كنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان
آنچیز را که من میگویم لعمرك انهم لفی سكرتهم یعمهون قسم بزندگانی تو ای محمد بدرستی که بودند
قوم لوط که در بیهوشی و گمراهی خود سرگردان می شدند و از مستی غفلت گمراه میگشتند نقلست که حق تعالی هیچکس را
گرامی تر از پیغمبر صلی الله نداشت و بجهت این بحیات هیچکس سوگند نخورد مگر بحیات او فاخذتهم الصیحة
مشرقین پس فرا گرفت ایشانرا صیحه یا بلیه یعنی جبرئیل آواز بلند بانگ بر ایشان زد در حالتی که در روشنی روز

درآمده بودند آواز مهیب جبرئیل ایشانرا فرا گرفت مرویست که جبرئیل بالهای خودرا در زیر شهرهای ایشان کرد و آنرا
برداشت و نزدیک آسمان برد و سرنگون کرد فجعلنا عالیها سافلها پس گردانیدیم زبر آن
شهرها را زیر آن وامطرنا علیهم حجارة من سجیل و بارانیدیم بر ایشان سنگی از گل محکم شده
که نام هر کس بر وی بود و تفصیل این قصه در سورة الاعراف و سورة هود مذکور شده است ان فی ذلك
لایات للمتوسمین بدرستی که در هلاک قوم لوط هر آینه نشانهاست برای عبرت مر خداوندان فطانت
در نگرند و حقیقت و علامت آنرا بشناسند وانها لبسبیل مقیم و بدرستی که شهرهای مؤتفکه برای ایم
السبیل است که قافلها را میروند و آثار آنرا می بینند ان فی ذلك لایة للمؤمنین بدرستی که
در آنچه یاد کردیم هر آینه نشانه ایست برای گروندگان بر قدرت ما تخصیص مؤمنان جهت آنست که ایشان منتفع
میشوند نه غیر ایشان وان كان اصحاب الایكة لظالمین و بدرستی که بودند یاران
ایکه یعنی قوم شعیب ستمکاران و شعیب با اهل ایکه مبعوث بوده و بصیحه هلاک شدند چنانکه در سورهٔ هود گذشت
فانتقمنا منهم وانهما لبامام مبین پس انتقام کشیدیم از ایشان و بدرستی که اسلام و ایکه هر آینه
راه روشن و هویداست که مردم بر آنجا میگذرند و می بینند و پیروی کرده تابع ایشان میشوند و بمقصود میرسند
ولقد كذب اصحاب الحجر المرسلین و بدرستی که تکذیب کردند اهل دیار حجر یعنی ثمود فرستادگان
یعنی صالح و حجر وادیست میان مدینه و شام که در آن میبودند واتیناهم آیاتنا و دادیم ثمود را آیتهای
ما را که معجزهٔ ظاهرهٔ او بود مانند خروج ناقه از سنگ و بزرگی خلقت او که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن او
بعد از بیرون آمدن و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت و تمام خوردن
آب را در روز نوبت فكانوا عنها معرضین پس بودند از آن معجزات روی گردانندگان وكانوا
ینحتون من الجبال بیوتا آمنین و بودند که می بریدند و میتراشیدند از کوهها خانهها را در حالتی
که ایمن بودند از فرو افتادن و یا ایمن شدند که آن خانهها حمایت خواهند کرد ایشانرا از عذاب فاخذتهم
الصیحة مصبحین پس فرا گرفت ایشانرا صیحهٔ عذاب در حالتی که آینده کان بودند در صباح چنانکه در سورهٔ
هود گذشت فما اغنی عنهم ما كانوا یكسبون پس دفع نکرد از ایشان آنچه بودند
که کسب میکردند از امتعه و آنچه میساختند از خانهها وما خلقنا السموات والارض وما
بینهما الا بالحق و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان ایشانست مگر آفریدن بحق مشتمل بر حکمت

ومصلحت ورفع مفسد وطهذا الحکمت مقتضی اهلاک این جماعت شد وَاِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِیَةٌ وبدرستی که قیامت
هرآینه آینده است پس خدای تعالی انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیْلَ پس درگذر
درگذشتی نیکو یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلّٰقُ بدرستی که پروردگار تو اوست
آفریننده همه خلایق وبید قدرت امر اوست امر تو وامر ایشان الْعَلِیْمُ دانا باهل وفاق ونفاق
ومجال تو وحال ایشان پس توکل بدو کن تا حکم کند میان شما در اسباب نزول آورده اند که حضرت رسالت صلی الله
هفت کاروان قریش دید که دریک روز در مکه آمدند باطعام بسیار وملابس بی شمار برخی از صحابه گفتند اگر این
مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم آورده که خاطر مبارک رسالت پناه صلی الله که مؤمنان
بگرسنگی وبرهنگی گذرانند ومشرکان را اینهمه مال باشد آیه آمد که وَلَقَدْ اٰتَیْنٰكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِیْ
وبدرستی که ما دادیم ترا هفت آیه که سوره فاتحة الکتاب است وآن هفت آیه است بهر از ان هفت قافلات ومراد
واکابر صحابه از رسول صلی الله روایت کرده اند که الحمد هفت آیه است وبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وآن
سبع المثانی وام القرآن فاتحة الکتابست واز ابی بن کعب روایتست که رسول صلی الله فرمود که بدان خدایی که
جان من در فرمان وی است که حق تعالی در توریة وانجیل وزبور وقرآن هیچ آیتی وسوره از این سوره فاضلتر نیست وبعد از ان فرمود
که این سبع المثانی قرآن عظیمست ومراد او آنست اند واگر این سوره را فضل نبودی حق تعالی آنرا در مقابل قرآن
نکردانیدی ونگفتی که وَلَقَدْ اٰتَیْنٰكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِیْ وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِیْمَ یعنی دادیم ترا
فاتحة الکتاب وقرآن بزرگوار واوصاف قرآن بعظمت جهت مبالغه است در کمال عظم سوره فاتحه که در مقابله
آن واقع شده وبعد از ان فرمود که لَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْكَ اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِهٖۤ اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ
باز مکش هر دو چشم خود را بسوی آنچیزی که برخوردار ساختیم اصنافی را از کفار یعنی آنچیزی را که اصناف کفره
از یهود ونصاری ومجوس وبت پرستان را داده ایم مایل مشو که آن مال بغایت حقیر وخوار وبی اعتبار است نسبت
بآنچه بتو ارزانی داشته ایم از مرتبه بلند ودرجه ارجمند که آن نعمت نبوتست وکمال قرب بدرگاه احدیت وبآنچه
از برای اهل ایمان وتقوی ذخیره است از نعیم عظیم اخروی وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ واندوه مخور بر کفار بجهت عدم
ایمان ایشان با وجود مستغرق شدن ایشان در نعم الهی وغمگین مشو بر بینوایی ودرویشی یاران خود وَاخْفِضْ
جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وفرو گیر بال خود را مر مؤمنان را ورفق نما با ایشان وَقُلْ اِنِّیْۤ اَنَا
النَّذِیْرُ الْمُبِیْنُ وبگوی ای محمد بدرستی که من بیم کننده ام هویدا وآشکارا یعنی به بیان روشن شما را بیم میکنم که او سبحانه

میفرماید

میفرماید که اگر ایمان نیارید عذاب بشما رسانم كَمَاۤ اَنْزَلْنَا عَلَی الْمُقْتَسِمِیْنَ مثل آن عذاب که فرو فرستادیم
بخش کنندگان الَّذِیْنَ جَعَلُوا الْقُرْاٰنَ عِضِیْنَ آنها که ساختند قرآنرا پاره پاره وبچندین
صفت باز نمودند از سحر وشعبده وکهانت واساطیر الاولین واین جماعت دوازده تن بودند که ولید بن مغیره
در موسم حج ایشانرا بعقبات مکه تا با قافله از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از صحبت خیر الانام برمانند
فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِیْنَ پس بحق پروردگار تو که هرآینه همه ایشانرا سؤال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوْا
یَعْمَلُوْنَ از آنچه بودند که تقسیم آن وتکذیب وبروفق هر یک را جزا رسانیم در نقل آمده که حضرت رسالت صلی الله
مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل آمد واین آیه آورد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ پس
آشکارا کن وبظاهر قیام نمای بآنچه فرموده شده از تبلیغ اوامر ونواهی وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِیْنَ
وروی بگردان از شرک آرندگان وبآنچه میگویند التفات مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش
در ایذای سید عالم صلی الله بسیار کوشیدندی وآنها ولید بن مغیره وعاص بن وایل واسود بن مطلب
واسود بن عبد یغوث وحارث بن قیس بودند روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل این پنج تن
درآمدند وبدستور سابق سخنان گفتند وبطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند
که شر ایشان را کفایت کنم پس اشاره کرد بساق ولید بن مغیره وبکف پای عاص وبه بینی حارث وبروی اسود
وبچشم اسود وباندک زمان هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت پیکانی در دامن او آویخت وی بزیر
کرد تا او را از جامه باز کند آن پیکان ساق او را مجروح کرد ورگ شریان از ان بریده گشت وبدوزخ
رفت وخاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد وبمرد واز بینی حارث قیح وریم روان شد وجان
بداد واسود بعلت استسقا مبتلا شد وسر وروی او ورم کرد ودر زمین می مالید تا هلاک شد وچشم اسود
نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا بمرد واین آیه آمد که اِنَّا كَفَیْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِیْنَ الَّذِیْنَ
یَجْعَلُوْنَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ بدرستی که ما کفایت کردیم استهزا کنندگان را آنانکه میگردانیدند
یعنی شریک میسازند با خدای تعالی خدای دیگر باطل فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که ببینند عاقبت
کار را وببینند مکافات کردار خود را در دنیا وآخرت وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ یَضِیْقُ صَدْرُكَ
وبدرستی که ما میدانیم آنکه تنگ شود سینه تو بِمَا یَقُوْلُوْنَ بآنچه کافران از شرک خدای یعنی وطعن قرآن
واستهزا بتو ودر تو دشوار تر آید گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقرون بحمد پروردگار

خود بگوی که سُبحانَ اللهِ وَبِحَمدِهِ وَکُن مِنَ السّاجِدینَ و باش از نمازگزارندگان تا کشف غم تو کند
و شر اشرار از تو کفایت کند مرویست که چون اندوهی بانحضرت میرسید مشغول نماز میشد آن غم و حزن زایل میشد
وَاعبُد رَبَّکَ حَتّی یَأتِیَکَ الیَقینُ و پرستش پروردگار خود کن تا وقتی که بیاید بسوی تو
که متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات مراد آنست که مادام که زنده ترک عبادت ... پرستش او
باز مدار مرویست که رسول بعد از نزول این آیه فرمود که مرا نفرموده اند که مال جمع کن و از جملهٔ تاجران
باش بلکه فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدا و از جملهٔ نماز گذارندگان و ساجدان باش بعد از ان تفسیر این سوره است

سورة النحل مائة وعشرون وثمان آیات مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب او نکند بهر نعمتی که
در دنیا باو انعام کرده باشد و محمد بن مسلم از ابی جعفر ع روایت کرده که هر که در ماهی یکبار این سوره بخواند حق تعالی
او را از هفتاد نوع بلا نگه دارد که کمترین آن جذام و جنون و برص باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که بهترین
مواضع بهشت است آورده اند که حق تعالی آیه اقتربت الساعة وانشق القمر نازل ساخت کافران یکدیگر را میگفتند
که محمد میگوید که قیامت نزدیک شده پس از ان خایف شدند چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار
آن کشیدند و چون اثری از ان نیافتند باز بر سر عادت رفته آیه آمد که اقترب للناس حسابهم ازین نیز ترسیدند
و مترصد آن میبودند چون نتیجه از ان بظهور نرسید زبان بایذا و استهزا گشودند و گفتند ای محمد از آنچه گفتی
اثری پیدا نشد بعد از ان جبرئیل ع آمد و این آیه آورد و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

أَتی أَمرُ اللهِ نزدیکست که برسد و واقع شود فرمان خدای تعالی بقیام قیامت یا بعذاب کفار
فَلا تَستَعجِلوهُ پس شتاب طلب آن مکنید تا وقت آن در آید مراد آنست که امر موعود بجهت تحقق وقوع
آن بمنزلهٔ آنست که آمده است و متحقق شده و پس تعجیل طلب آن مکنید که ناگاه واقع شود سُبحانَهُ وَ
تَعالی عَمّا یُشرِکونَ پاکست خدای و برتر از آنچه ایشان انباز میسازند و میگویند که ...
ایشان منع عذاب خدا کنند از ما یُنَزِّلُ المَلائِکَةَ بِالرّوحِ مِن أَمرِهِ فرو میفرستد فرشتگان را
بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست گویند مراد بروح جبرئیل است بفرمان خود عَلی مَن یَشاءُ
مِن عِبادِهِ بر هر که میخواهد از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت باشد و آن فرشتگان پیغمبران

میگویید أَن أَنذِروا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنا بر آنکه اعلام کنید خلقان را و آگاه سازید آنانکه نیست
خدای مستحق عبادات مگر من که روزی دهنده همه ام فَاتَّقونِ پس بترسید از من و غیر مرا پرستش مکنید خَلَقَ
السَّماواتِ وَالأَرضَ بِالحَقِّ آفریده آسمانها و زمینها بحکمتی درست و غرضی صحیح یعنی ایجاد آنها
از برای مقصدی صحیح کرد بالغه تَعالی عَمّا یُشرِکونَ برتر است خدای و بزرگوارتر از آنچه انباز میگیرند
مانند ... از مخلوقات خَلَقَ الإِنسانَ مِن نُطفَةٍ آفرید آدمی را از آب منی یعنی جمادیست
بی حس و بی فهم پس آن را فهم و عقل داد فَإِذا هُوَ خَصیمٌ مُبینٌ پس آنگاه او جدل کننده ایست آشکارا
مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی ریزیده پوسیده نزد پیغمبر آورد و گفت چگونه این را زنده توان ساخت
حق تعالی این آیه فرستاد که او جمادی بود ما او را حس و نطق دادیم با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند با بتدای
آفرینش خود بر اعاده که هر که بر ان قادر بود هر آینه برین قدرت دارد وَالأَنعامَ خَلَقَها لَکُم فیها
دِفءٌ و چهارپایان را که هشت صنفند آفرید برای شما در ان چهارپایان پوشش گرم کننده یعنی جامهای پشم و
موی که سرما از مردم باز دارد وَمَنافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از ولد و شیر و کرایت و سواری
و تجارت و غیر آن وَمِنها تَأکُلونَ و از آنها میخورید یعنی شیر و روغن و گوشت و غیر آن آنچه توان خورد
وَلَکُم فیها جَمالٌ و شما را در ان چهارپایان زینتی و آرایشیست یعنی در راهها و خانهای شما روزی
دو وقت بین الانعام زینت می یابید حینَ تُریحونَ هنگام که باز میگردانید آنها را از چراگاه
خود با شبانگاه ... وَحینَ تَسرَحونَ و وقتی که بیرون میکنید از انجا اگاهها
یعنی بامداد وَتَحمِلُ أَثقالَکُم و بر میدارند بارهای گران یعنی تنهای شما را إِلی بَلَدٍ لَم تَکونوا
بالِغیهِ تا بشهرهای که نبایستید شما رسندگان بدان با بارهای یا پیاده إِلّا بِشِقِّ الأَنفُسِ مگر برنج
و محنتی که بر بدنهای شما رسید إِنَّ رَبَّکُم لَرَءوفٌ رَحیمٌ بدرستی که آفریدگار شما هر آینه مهربانست و
بخشاینده ... وَالخَیلَ وَالبِغالَ وَالحَمیرَ لِتَرکَبوها
وَزینَةً و آفرید اسبان و استران و خران تا بر نشینید بر آنها و تا آرایش کنید روز خود را بدان آرایش
کردنی وَیَخلُقُ ما لا تَعلَمونَ و می آفریند شما را ... و چیزی را که شما نمیدانید
از حشرات و طیور ... و گویند نعمت بهشت است ... مقابل هفت آسمان
و هفت زمین ... کرد و بعد از ان

خود را بیفشاند بهر قطره که از پر او چکد فرشته را بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه
کعبه تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد وعلی الله قصد السبیل و بر خداست بیان کردن
راه میانه برای بندگان یعنی راهی که موصلست بحق که طریقهٔ اسلامست ومنها جائر و بعضی از راهها
کج و منحرفست از مقصد یعنی ملتهای کفر ولو شاء و اگر خواستی خدای که بر وجه اکراه و اجبار راه نماید لهدیکم
اجمعین هر آینه راه نمودی شما را لیکن این منافی تکلیفست و خلاف حکمت و مصلحت هو الذی انزل من
السماء ماء لکم اوست آنکه فرستاد از جانب آسمان یا از ابر آبی یعنی باران برای شما منه شراب
ومنه شجر از آنست آشامیدن و از آنست درخت روییدن و پرورش یافتن فیه تسیمون
در آن میچرانید چهارپایان را ینبت لکم به الزرع میرویانیم برای شما بآن آب زرع و کشت را
از گندم و جو و برنج و امثال آن والزیتون والنخیل والاعناب و درخت زیتون را و خرمابنها را
و تاکهای انگور را ومن کل الثمرات و بعضی از میوها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه موجود نباشد مگر در بهشت
ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون بدرستی که درین روییدن حبوب و اشجار هر آینه دلیلی روشنست
بر حکمت و قدرت الهی مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل که چون دانه در زمین افتد و متعفن گشته طرف بالای آن شکافته
گشته ساقی از آن در هوا برآید و پایین آن شکافته گشته بیخی از آن بزمین فرو رود و ساعت بساعت زیاده
گردد تا وقتی که شکوفها و میوها در روییدن می آید و هر میوه را در شکلی و رنگی و مزهٔ دیگر باشد بقدرت و حکمت
وسخر لکم اللیل والنهار و رام گردانید برای انتفاع شما شب و روز را یکی برای آرامش و یکی برای
آسایش والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره و آفتاب و ماه را جهت پختن میوها
و پرورش زراعت و معرفت حساب سال و ماه و ستاره گان برای شناختن راهها و زینت و این همه شما را نفع میرسانند
در حالتی که هستند رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون
و بدرستی که در اینها هر آینه علامات ما و دلیلهاست بر وحدانیت و قدرت علم او سبحانه گروهی را که تعقل کنند
احوال نباتات و جمادات که متضمن منفعت بسیار است و عجایب بیشمار وما ذرأ لکم فی الارض
و رام گردانید آنچه را که آفریده است برای نفع شما در زمین از هر چه را که محتاجید از مطاعم و مشارب و ملابس
و مراکب و امثال آن از سایر حیوانات و نباتات و معدنیات مختلفا الوانه در حالتی که مختلفست هیأت
و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک لایة لقوم یذکرون و بدرستی که در اختلاف مخلوقات از روی

طبع

طبع و ماهیت و خواص هر آینه دلالتیست روشن و علامتی بر قدرت صانع حکیم و وحدانیت او مر گروهی را که یاد کنند
و تأمل کنند در آن وهو الذی سخر البحر و اوست که بقدرت کامله مسخر گردانید دریا را
بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان آنکه در و صید کنید لتأکلوا منه لحما طریا تا
بخورید از آن گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجوا منه حلیة تلبسونها و دیگر تا بیرون
کنید در آن و بیرون آرید از آن پیرایه که بپوشید یعنی آنچه پیرایه سازید چون لؤلؤ و مرجان که زنان شما آن را
می پوشند برای شما وتری الفلک مواخر فیه و می بینی کشتیها را رانده و شکافنده آب
در دریا ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون و دیگر تسخیر کرد دریا تا بجویید بنشستن
در کشتی از زیادتی روزی و تا شاید شما شکر گویید خدای را درین نعمت والقی فی الارض رواسی
و افکند در زمین کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم جهت کراهیت آنکه میل کند بشما زمین یعنی
تا گرداند و متحرک نسازد شما را وانهارا و بیافرید در زمین جویبارها چون فرات و دجله و جیحون و امثال آن
وسبلا و دیگر پدید کرد در زمین راهها از موضعی بموضعی جهت مقاصد شما لعلکم تهتدون
تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانهای راه را برای
رهروان از کوهها و پشتها مانند آن در بادیها تا هلاک نشوند و بمنزل مراد رسند وبالنجم هم
یهتدون و بستاره گان چون ثریا و بنات النعش و چون فرقدین و مانند آن از ستارهای شمالی
یعنی آدمیان راه می یابند در خشک و تر افمن یخلق کمن لا یخلق آیا پس کسی که می آفریند
مخلوقات را که یاد کرده شد همچو کسی باشد که نمی آفریند مراد آنهایی اند که مشرکان ایشان را بدون خدای میپرستند
چون عیسی و عزیر و ملایکه و اصنام پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و ضلالت باشد افلا تذکرون
آیا پس یاد نمیکنید اینها را تا بدانید که ... وان تعدوا نعمة الله لا
تحصوها و اگر خواهید که شمار کنید نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته نتوانید شمرد و ضبط عدد
آن نتوانید کرد و چون شما از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود ان الله لغفور
رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در شکرگذاری تقصیر کنید مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت را
از شما باز نمیگیرد والله یعلم ما تسرون وما تعلنون و خدای میداند آنچه نهان میکنید
از عقاید حق و باطل و آنچه آشکارا میکنید از اعمال حسنه و سیئه والذین یدعون من دون الله

لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا و آنانکه میخوانند یعنی کفار مکه ومیپرستند بجز از خدای یعنی بتان نمی آفرینند چیزی را
وَهُمْ يُخْلَقُونَ وحال آنکه ایشان آفریده شده اند وهر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود دیگری
پس ایشان شریک حق را نشایند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ایشان مردگانند نه زندگان بلکه
جمادند نمی شنوند ونمیگویند ونه می بینند همچنانکه احیا میشنوند ومیگویند وخدای باید که حی بالذات باشد
وصلا موت بروی طاری نشود وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ونمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد
وچون وقت بعث خود وعبدهٔ خود را نمیدانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را پس معبود باید که حشر
بندگان خود داند وبر ایصال جزا بر ایشان توانا باشد إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدای یگانه و
یکتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ پس آنانی که نمیگروند بسرای دیگر قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ
دلهای ایشان ناشناسنده است وناپذیرنده راستی وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ وایشان سرکشانند از متابعت
پیغمبر وگردن کش از قبول ایمان لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ هر آینه
راست ودرستست آنکه خدای میداند آنچه پنهان می سازند از مکر برسول وغیر آن وآنچه آشکارا میسازند از مخاصمه بادی
پس جزای ایشان خواهد داد إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد متکبرانرا
که از توحید خدا وتصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند کافران بی اتباع سفله
پرست از روسا واشراف که مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ یعنی چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گفتند آن فرستاده شده سرگذشت پیشینانست وبدین سخن قوم بسیاری را گمراه میساختند
حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا بردارند
بار گناهان خود در اتمام وکمال روز قیامت که رنجی رسد وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وبردارند بعضی از گناهان آنانکه گمراه میساختند ایشانرا ببی دانشی مراد آنست که هم عقوبت کفر خود
خواهند کشید تمام وهم حصه گمراه کردن آنها در قومی که ایشانرا گمراه کردند أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدا
که آن بد باریست آن باری که ایشان میکشند از عقوبت ضلالت ووبال اضلال قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه که قصه ایذا آوازه صیت کردند فَأَتَى اللَّهُ
بُنْيَانَهُمْ پس آمد فرمان خدای آن بناها که برافراشته بودند بجای مِنَ الْقَوَاعِدِ از جانب اساس
که بنا بر آن موضع بود وبا لوتیه که اول متحرک ومتزلزل شدند اصل آنجا نهاد فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ

پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها از زبر ایشان وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
وآمد بایشان عذاب از آنجا که نداشتند وفارغ البال بودند وگمان نداشتند از رسیدن عذاب بدیشان
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ پس روز قیامت رسوا کرداند ایشانرا یا عذاب کند باتش دوزخ
وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ وگوید خدای تعالی در آن روز کجایند انبازان من
یعنی آنها که گمان میبردند که شریکان منند آن شریکانی که بودید شما از روی ستیز تُشَاقُّونَ فِيهِمْ
خلاف میکردید با پیغمبر ومومنان در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ گویند آنانکه داده
شده اند علم را یا آنانکه خلق را بتوحید میخواندند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ
بدرستی که خواری ورسوایی درین روز وبدی عذاب بر کافرانست الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانکه فرا
میگیرند تمام فرشتگان ایشانرا یعنی اعوان ملک الموت ارواح ایشانرا قبض میکنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ
در حالتی که ایشان ستمکارانند بنفسهای خود بکفر وچون مرگ را دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند
صلح را واقرار کردند بربوبیت ووحدانیت حق وگفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ نبودیم ما که عمل کنیم هیچ
بدی را از کفر وظلم یعنی منکر ومعصیت شدند ملایکه جواب ایشان دهند که بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ آری کافر بودید ومعصیت کردید بدرستی که خدای داناست بآنچه بودید که عمل میکردید وبرین
شمارا پاداش خواهد داد وپاداش ایشان آنست که گویند فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا
پس در آیند بدرهای دوزخ در حالتی که جاویدان باشند در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد
مقامی وبد آرامگاهی متکبرانراست در دوزخ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ وگفته
شود یعنی هر گاه که گویند مر آنانرا که پرهیز کردند یعنی مومنان چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند
فرستاده شده است نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیراتست وبرکات حسنات مر دنیا وآخرت را
مرویست که احیاء عرب در موسم حج کس میفرستادند تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون کفار
میپرسیدند که بمحمد چه چیز فرود آمد میگفتند افسانهای گذشتگان چنانکه گذشت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا
که نیکویی کردند در اقوال وافعال اما میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله فِي هَٰذِهِ
الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ درین سرای مکافاتست نیکویی از آنکه داشتن خون ومال
وحرمت ونصرت وثواب ایشان در آن سرای دیگر بهتر است ازین سرای وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ونیکو

سرایست پرهیزکارانرا جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار
بهشت با اقامت در آیند و در ان میرود از زیر منازل آنها بهشتها جویهای آب و شیر و انگبین لهم فیها
ما یشاؤن مر ایشانراست در بهشت آنچه خواهند از انواع که موجب آرزوها باشد گفته اند در بهشت حسد که
موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان آنچه داشته باشند راضی باشند کذلک یجزی الله
المتقین مانند این جزا پاداش میدهد خدا تقیانرا الذین تتوفیهم الملئکة طیبین
آنانند که قبض روح کنند فرشتگان بامر خدای در حالتی که پاک و پاکیزه باشند از نوایب شرک و عصیان یا مسرور
باشند بقبض روح تا نفوس ایشان بالکلیه متوجه باشد بحضرت قدس و فرشتگان بر وجه تعظیم یقولون
سلام علیکم گویند بایشان که سلام خدای بر شما باد یا سلامتی از همه آفات و بلیات بر شماست و بعد از
سلام گویند که چون مبعوث شوند ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون در آیند در بهشت که برای
شما آماده است بسبب آنچه بودید که میکردید از خیرات و حسنات مرویست که چون جان مؤمن بحنجره رسید و کار بر
وی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله در آی در بهشت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها که در
دنیا بر برده هل ینظرون الا ان تاتیهم الملئکة آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر
نیستند مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح او یاتی امر ربک تا بیاید فرمان پروردگار
تو بعذاب استیصال ایشان تا قیامت بر ایشان آید کذلک فعل الذین من قبلهم مانند
شرک و تکذیب ایشان کردند آنانکه بودند پیش از ین و بدین سبب رسید بایشان آنچه رسید وما ظلمهم الله
و ستم نکرد خدای بایشان ولکن کانوا انفسهم یظلمون و لیکن ایشان ظلم و ستم
میکردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی فاصابهم سیئات ما عملوا پس رسید ایشانرا اجزای آن
بدیها که کردند وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن و فرود آمد بایشان یعنی فرو گرفت ایشانرا جزای
آنچه بودند که بآن استهزا میکردند وقال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء
و گفتند آنانکه شرک آوردند اگر خواستی خدای نمیپرستیدیم هیچ چیز نحن ولا اباؤنا نه ما و نه پدران ما
ولا حرمنا من دونه من شیء و حرام نمیکردیم بی حکم خدا هیچ چیزی را از بحیره و سایبه
و غیر آن کفار این را بر وجه استهزا میگفتند کذلک فعل الذین من قبلهم مانند کردار اهل
مکه کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تعظیم و تحریم حلال و حرام و تحلیل فهل علی الرسل الا

البلاغ المبین پس نیست بر فرستادگان مگر رسانیدنی پیدا و آشکارا و ایشان آنرا تصدیق نکردند و مستوجب
عقوبت شدند ولقد بعثنا فی کل امة رسولا و بتحقیق که فرستادیم در میان هر گروهی پیغمبری را
چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرموده بودیم همه رسولان را تا با قوم خود بگویند ان اعبدوا الله
واجتنبوا الطاغوت آنکه بپرستید خدای را و بپرهیزید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر که
خواننده است بگمراهی فمنهم من هدی الله پس از ین امتان کس بود که بوسیله الطاف و توفیق
راه نمود حق تعالی ایشانرا بایمان ومنهم من حقت علیه الضلالة و بعضی از ایشان کس
بود که بجهت فرط عناد و جحود با وجود مشاهده آیات هادیه و معجزات ظاهره واجب شد بر خذلان و تخلیه تا زند
آن در ضلالت خود مانند فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین
پس سیر کنید ای مشرکان در زمین پس بنگرید ای حاضران عهد رسول که چگونه بود منتهای کار تکذیب کنندگان
دیار عاد و ثمود تا بر شما روشن شود که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شوند که ایشان شدند ان تحرص
علی هدیهم اگر حرص نمائی و حرص ورزی ای محمد بر راه یافتن مشرکان فان الله لا یهدی
من یضل پس بدرستی که حق تعالی راه ننماید بر وجه اجبار و الجا آنکس را که تخلیه کرده باشد و در ضلالت گذاشته
و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بجهت جحود و عناد ایشان وما لهم من ناصرین و نیست
گمراهانرا هیچ یاری کنندگان که دفع عذاب کنند از ایشان ابو العالیه گوید که یکی از مسلمانان از کافری دینی
بود بتقاضای آن رفت در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از موت مرا زنده کرداند کافر گفت میدو اری
که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر سوگند غلاظ و شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس
بعد از موت زنده نخواهد شد آیه آمد که واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله
من یموت و سوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگندهای خود برانگیزد خدای آنرا که بمیرد حق تعالی
رد قول ایشان کرده فرموده که بلی آری برانگیخته شوند همه مردمان برای حساب و عقاب وعدا علیه
وعده کرده است خدای وعده کردنی بر زنده شدن مردگان و رسیدن ایشان بدوزخ یا بهشت حقا
وعده درست و راست که هیچ شبهه در وقوع آن نیست ولکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتر مردمان
از غایت جهل نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از وی سبحانه محالست پس البته برانگیزاند خدای ایشان را
لیبین لهم الذی یختلفون فیه تا بیان کند برای ایشان آنچیزی را که اختلاف میکنند

دران از بعث و حشر و لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین تا بدانند آنانکه نگرویدند آنرا
که ایشان بودند دروغ گویان در انکار قیامت و در آنکه خدا مرده را زنده کند انما قولنا لشیء چیزی
نیست که قول ما چیزی را اگر اذا اردناه ان نقول له چون خواهیم آفریدن آنرا آنست که گوییم مر آنرا
کن باش فیکون پس باشد مراد آنست که چون اراده الهی بوجود چیزی تعلق گیرد فی الحال موجود شود و اصلا
تاخیری دران نرود والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا و آنان که بریدند از اوطان در گذاردن حق خدا
و برای رضای او پس از آنکه ستمدیده شده بودند مراد اصحاب حضرتند که بجهت ستمکاری ایشان بحبشه هجرت کردند حق تعالی
میفرماید که ای مهاجران لنبوئنهم فی الدنیا حسنة هر آینه جای دهیم ایشان را درین سرای در بلده
نیکو یعنی مکه معظمه و گویند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة اکبر و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را
بزرگتر است از حطام دنیویه و امتعه فانیه آن لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند آنچه را که حق تعالی
برای ایشان آماده کرده و یا اهل هجرت بدانند که آنچه برای ایشان ذخیره است از خیر دنیا و عقبا در اجتهاد افزایند
الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار
بر پروردگار خود توکل میکنند آورده اند که کفار قریش گفتند که خدای بزرگوارتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه
ملایکه را مبعوث گرداند تا خلقان را بر دعوت کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وما ارسلنا
من قبلک الا رجالا نفرستادیم با رسالت پیش از فرستادن تو مگر مردمانی را از آدمیان که زبان ملایکه
نوحی الیهم وحی فرستاده میشد با ایشان مراد آنست که سنت الهی و عادت ربانی جاری شده که بشر را برسالت
فرستد نه ملک چنانکه کفار میگویند فاسئلوا اهل الذکر پس بپرسید اهل ذکر را یعنی علما و اهل تواریخ را
که باخبار امم ماضیه عالمند تا شما را از انبیا اعلام کنند ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمیدانید که انبیای
سابق همه بشر بوده اند که مبعوث شده اند بالبینات والزبر معجزات روشن و کتابهای نوشته
وانزلنا الیک الذکر و فرو فرستادیم بتو قرآن را که سبب یاد کردن خداوند است لتبین للناس
ما نزل الیهم بجهت آنکه روشن و هویدا کنی برای مردمان آنچه فرستاده شده [illegible] قرآن بسوی ایشان
از اوامر و نواهی و از هرچه بر ایشان مشتبه است ولعلهم یتفکرون و بجهت آنکه شاید ایشان تفکر کنند
دران و متنبه شوند بدان و بدانند که این کلام مخلوق نیست افأمن الذین مکروا السیئات
آیا پس ایمن شده اند آنانکه کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا و مؤمنان حیلها انگیخته اند ان یخسف الله

بهم الارض از آنکه فرو برد خدای ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد او یأتیهم العذاب
من حیث لا یشعرون آیا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب از آنجا که ندانند و امید ندارند
چنانکه بقوم لوط آمد او یأخذهم فی تقلبهم یا بگیرد ایشان را در حالت تردد و آمد و شد در سیر
تجارت خود فما هم بمعجزین پس نباشند ایشان عاجز کنندگان او یأخذهم علی تخوف
یا بگیرد ایشان را خدا در فراز عذاب و ترس چنانکه گروهی را بعذاب هلاک گرداند فان ربکم لرؤف
رحیم پس بدرستی که پروردگار شما هر آینه مهربان و بخشاینده است که بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشان را
تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند بعد از آن بیان دلایل قدرت میکند بقوله اولم یروا الی ما
خلق الله من شیء آیا ندیدند کافران یعنی البته نظر کردند بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی از
چیزی یعنی مخلوقاتی که غیر اشباح یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل میگردد سایههای ایشان
از راست و چپ یعنی از هر جانب سجدا لله وهم داخرون در حالتی که آن سایههای ایشان
سجده کنانند مر خدای را اعم از همه ایشان خوارانند یعنی خاضع و متواضع و در تفسیر زاهدی آورده که اگر کافران
مر او را سجده نکنند باختیار سایههای ایشان بالطبع مر او را سجده میکنند و حق آنست که همه اشیا متخاضع و ذلیلند و دلالت
میکنند بر وجود صانع ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض و مر خدای را سجده میکنند
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است من دابة از جنبندگان و مر او را سجود انقیاد اری و غیر ارادی است
والملائکة و دیگر سجده میکنند فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم وهم لا
یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او یخافون ربهم من فوقهم
میترسند ملایکه از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرود آید از زبر ایشان ویفعلون ما یؤمرون و
میکنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر و تدبیر امور بعد از آن در وحدانیت خود میفرماید
بقوله وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین و گفت خدای فرا مگیرید دو خدا را بخدایی
انما هو اله واحد فایای فارهبون جز این نیست که خدای بحق معبودیست یگانه و یکتا پس
مرا بپرستید نه غیر مرا وله ما فی السموات والارض و مر خدای راست آنچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی همه مخلوق و مملوک اوست وله الدین واصبا و مر او راست طاعت و فرمان برداری در حالتی که لازم
و واجبست چه مقرر است که الوهیت مستوجب [illegible] و سزاوار آنست که او را پرستند نه غیر او افغیر الله تتقون آیا

بدون از خدای میترسید وحال آنکه غیر او عذاب و عقوبت نمیکند همچنانکه غیر او نفع نمیرساند وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ وآنچه بشما
رسیده است از نعمتها چون صحت و غنا و ارزانی فَمِنَ اللَّهِ پس از خدایست چه منعم حقیقی اوست و نعمت همه منعمان موقوفست
بر نعمت او ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما قحطی چون مرض و فقر و سختی فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ
پس بدو مینالید و تضرع میکنید و زاری بدرگاه او ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم
بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ پس چون بردارد آن سختی را که از و مینالید از شما آنگاه گروهی از شما یعنی کفار بپروردگار خود
شرک آرند بعبادت غیر او لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ تا کفر ورزند بآنچه داده باشیم ایشانرا از نعمت و کفرانست
فَتَمَتَّعُوا پس برخوریدای کافران نعمتها و دو سه روز کام خود بردارند و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ و میکردانند یعنی
مقرر میکنند این کافران برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را عقل و علمی نیست بجهت آنکه جمادند نَصِيبًا
مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ بهره از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهار پایان چنانکه در سوره انعام گذشت
تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد در روز قیامت از آنچه
هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند ما بنصیب زراعت و انعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ
لِلَّهِ الْبَنَاتِ و میگردانند و میسازند برای او دختران یعنی بنی خزاعه و کنانه میگفتند که ملایکه دختران خدایند
و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مواصله کرده ملایکه متولد شده اند سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ
پاکست خدای از آنچه ایشان میگویند که خدای دختران دارد و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند و فخر
دهند است حق تعالی ازین تهمت که دختر از ایشان نسبت با و دهند و پسر از آن خود کنند وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم
بِالْأُنثَىٰ و چون خبر داده شود یکی از ایشان بولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهد که ترا دختری
متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ گردد روی او سیاه از اندوه و غم و شرمندگی
در میان مردم و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا
بُشِّرَ بِهِ پنهان شود و بپوشد خود را از گروه آشنایان و خویشان از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند
بآن همچنانکه عادت بآن جاریست و باندیشه آن باشد که با آن دختر چه کند أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ آیا نگاه دارد
آن مولود را بر خواری و ذلت از قوم کشد و از سرزنش ایشان که دختر آورده أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ یا بپوشد
آنرا در خاک یعنی زنده در گور کند أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بدانید که بد است آنچه حکم میکنید یعنی دختران که نزد

ایشان قدر و قیمتی ندارند و موجب نکوهش و سرزنش ایشان میشود بخدای نسبت میدهید کفار در زمان جاهلیت دختر را
زنده در گور میکردند بجهت سرزنش قوم بعد از اسلام حضرت رسالت صلی الله این عادت قبیحه از میان ایشان
برانداخت بعد از آن فرمود که لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ مر آنان را که
نمیگروند برای آخرت صفت بد است که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند و کراهت ایشان از دختران زنده در
گور کردن آنها بجهت ترس درویشی و سرزنش وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدایراست صفت بلند
که آن وجوب ذاتیست و عطای مطلق و جود شامل و تقدس او از زن و فرزند وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ و اوست غالب و قادر بر هلاک کفار حلیم کننده مهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ
النَّاسَ بِظُلْمِهِم و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافرانرا به ستم بکفر ایشان که تعدّیست از طریق حق
مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ نگذارد در روی زمین هیچ جنبنده از اهل شرک و عصیان بشومی
کفر و معصیت وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ولیکن باز پس میدارد خدای ایشانرا و مهلت
میدهد تا وقتی که نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت
مقدار ایشان برای عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ باز پس نرود ساعتی از آن و پیشی نگیرد ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند در همان لحظه
وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ و حکم میکنند مر خدای را آنچه نمیخواهند و کراهت دارند که برای ایشان
باشد یا شرک دارند در مهتری وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ و با وجود این وصف میکند زبان
ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ آنکه ایشانراست یا مثوبتی نیکو چه کافران
میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا باشد ما را نزد او مرتبه نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان
کرده فرمود که لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ حقا که باشد فردای قیامت
بدرستی مر ایشانرا دوزخ و بتحقیق که پیش داشته شوند بآتش دوزخ یعنی قبل از همه ایشان بدوزخ شتابند
و ابن عباس فرموده که ایشان مشرکان باشند در آتش دوزخ و هرگز ایشانرا بیرون نیارد بعد
از آن بجهت تسلیه حضرت فرموده که تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ بخدا
که ما فرستادیم پیغمبرانرا بسوی گروهانی که بودند پیش از تو فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ پس
بیاراست برای ایشان دیو سرکش که ابلیس است کردارهای بد ایشان را تا بجهت آن اقدام نمودند

برقبایح وکافر شدند برسولان و بتکذیب ایشان کردند فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ پس شیطان دوست ایشانست
امروز یعنی در دنیا و یا روز قیامت قرین و یا مصاحب ایشان باشد در دوزخ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
و مر ایشانراست یعنی ابلیس و متابعان او را عذابی دردناک در قیامت وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ
و نفرستادیم بر تو قرآنرا إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا مگر برای آنکه بیان کنی و روشن
گردانی برای مردمان آن چیزی را که اختلاف کردند فِيهِ دران از امر توحید و احوال معاد وَ
هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و نفرستادیم بر تو قرآنرا مگر جهت راه نمودن بحق و برای رحمت
گروهی را که بگروند وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
و خدای فرستاد از آسمان آبی را پس زنده گردانید بآن آب زمین را پس از مردگی و پژمردگی و خشکی آن
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ بدرستی که درین چه مذکور شد هر آینه نشانه ایست مر گروهی را
که بشنوند گوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً و بدرستی که شمار است
در وجود چهارپایان و لاقی که بدان عبرت گیرید و بدان از جهل بعلم عبور کنید نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ
می آشامانیم بعضی از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر حیوانات مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا
از میان سرگین و خون شیری پاک از رنگ خون و بوی سرگین سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ گوارنده و خوشگوار
مر آشامندگان را مرویست که چون بهیمه علفی بخورد در شکم او پخته شود سه طبقه در وی پیدا شود اسفل آن
فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم چون در عروق جاری گردد شیر به پستان و فرث خود بیرون
آید وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ و می آشامانیم از میوهای خرمابن و تاکهای انگور یعنی از شیره
آن فاکهه تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا فرا میگیرید از آن مست کننده را و روزی
نیکو را چون خرما و دوشاب در مقابل مسکرات و این دالست بر حرمت خمر إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ بدرستی که درین میوها تر و خشک ایشان هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت کامله او مر گروهی را
که تعقل کنند و بنظر تامل دران نگرند وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ و الهام کرد بسوی زنبوران عسل پروردگار
تو یعنی در دل ایشان افکند أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا که فرا گیرید از شکافهای کوهها خانهای
مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در میان
کوه و درخت جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا کنند

یعنی

یعنی مالکان شما چون کندوها و غیر آن ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ پس بخورید ای زنبوران از همه میوهای
که خواهید تلخ یا شیرین مراد شکوفهای آنست فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس در روید که پروردگار شما
شما را بآن الهام داده و تعلیم فرموده یعنی بجاهای خود باز گردید ذُلُلًا در حالتی که منقاد باشید و رام
شده مر او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بچرند در درون ایشان مستحیل شود بشیره
شیرین برای ذخیره زمستان قی کنند يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ بیرون آید از شکمهای
ایشان بطریق لعاب شربتی خلاف یکدیگر أَلْوَانُهُ رنگهای او و گفته اند که عسل زنبور جوان سفید است و زرد که از آن
میانه سالست و سرخ که از آن زنبور پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گویند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست
فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ دران شراب شفاست مردمانرا از اغلب بیماریها چنانکه امراض بلغمیه یا غیر آن چنانکه در بسیار
امراض حکم معجونی باشد که عسل جزوی از آن باشد و صحیح آنست که عسل با دویه حاره یابد و بن شفای بلغمست و با
ترشی شفای صفراست و با روغنها شفای سوداست إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستی
در امر عسل و زنبور هر آینه حجتیست روشن بر قدرت ربانی برای گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند چه هر که باتقیا عالم شود
هر آینه بدان که آن صنایع غریبه و امور دقیقه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چندین حکمت در جانوری ضعیف
ودیعت نهاده و از جمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان برداری منحرف نشوند امانتی که چون میوه
تلخ خورند عسل شیرین باز دهند و طاعتی که هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست خلاف نکنند و زیرکی که از تنها
قطع مراحل کنند و باز بموطن خود رجوع کنند و طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند و صناعتی که اگر تمام
بنایان عالم اجمع سازند خانهای مسدس ایشان را بآن کیفیت نتوانند ساخت و پادشاه ایشان بطریق پادشاهان
روزگار نافذ الامرست و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع اویند و بی فرمان او هیچ امری اقدام
ننمایند و اگر یکی از آنها از جاده فرمان برداری منحرف میشود او را بسزا و جزا میرسانند و چنانکه از عسل ایشان
شفای الم ظاهر حاصل است در تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهالت بمقدورات عجیبه الهی است میدهد انکه
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که انا یعسوب المؤمنین اشارتست بانکه چنانکه نحل نمیخورد
مگر پاک و نمی نشیند بر نجس و ناپاک و بیرون نمی آید الا از طیب و طاهر و لطافت خود را بکثافت بدل نمیکند و بر شاخ
خوشبوی و شکوفه پاکیزه می نشیند و برگهای شکوفهای لطیف تناول میکند و باندک وقتی در اندرون او آبی تازه
بشکل لعاب خوش مزه جمع میشود و شربتی بیرون می آید از او که در دار و خانه حکمت صفت فیه شفاء للناس در شان او راست

می آید آنحضرت نیز متصف باین صفت است و مؤمن مخلص که تابع اوست مثل زنبور عسل است در اکل طیب و اجتناب از نجس و خبیث
پس اینکه آنحضرت خود را یعسوب که امیر همه زنبوران است تسمیه فرموده در کمال لطافت باشد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
و خدای آفرینید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند و دیگر باره شما را العدم باز برد باجال
مختلفه وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ و از شما کسی هست که رد کرده میشود بسوی خارترین
زندگانی یعنی بسن پیری و نقصان قوت عقل که مشابه بسن طفولیت باشد آن هشتاد و پنج یا هشتاد و نود است پس عاقبت
آن باین منتهی میشود لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا تا نداند پس از دانستن چیزی را یعنی بحال
طفولیت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوت حافظه و فهم او برود و نیز وارد شده که مؤمن را هرگز این حال
دست ندهد إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ بدرستی که خدای داناست بمقادیر اعمال بندگان تواناست که جوان با نشاط را
بمیراند و پیر بسیار سال را باقی گذارد و در تبیین ست در آنکه تفاوت آجال مردمان نیست مگر بتقدیر قادر حکیم باین وجه
که ترکیب ابنیه کند و تعدیل امزجه نماید برقدر معلوم بعد از بیان تفاوت ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت
وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ و خدای افزونی داد برخی شما را بر برخی دیگر در روزی
یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر باشد و دیگری درویش یکی مهتر و دیگری چاکر فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي
رِزْقِهِمْ پس نیستند آنانکه افزونی یافتند از مال بازگرداننده روزی و مال خود عَلَى مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ بر آنها را که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان خود نمیدهند
اگر مملوکان را در مال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند خواجگان و بندگان در مال داری
یکسان پس بجهت استیلای ایشان بر مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان مال را با ایشان نمیدهند و آنها را
شریک خود نمیسازند تا موجب نقص ایشان نشود پس میفرماید که ای اهل شرک شما تجویز نمیکنید که بندگان بشما شریک
شما باشند در اموال پس چگونه روا میدارید که بتان و بندگان من شریک من باشند در الوهیت أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ
يَجْحَدُونَ آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند و چون ثابت شد که منعم بحقیقت بنعم اوست پس هر که منعم و رب را شریک
او گوید منکر نعمت او شده باشد و نیز در تعداد نعم خود میفرماید که وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
أَزْوَاجًا و خدای آفرید برای شما از جنس شما زنان تا که با ایشان آرام گیرید وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ
أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً و آفرید برای شما از زنان شما اولاد و پسران و دختران و گویند
مراد داماد اند یا اولاد دختران وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی داد شما را از پاکیزها یعنی لذیذه

اطعم

اطعمه و ملابس طیبه فاخره أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا به بیهوده میگروند مشرکان لعتقاد مشرکان آن که بتان
اعانت ایشان میکنند حق تعالی انکار ایمعنی کرده میفرماید وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ و نعمت
خدای ایشان منکر و ند چه اضافت نعمت بتان میکنند وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ
لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و می پرستند بدون خدای آنچیزی را که مالک نیست برای
ایشان روزی دادن از آسمانها نبات که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن
شَيْئًا چیزی را از پرستندگان از باران و گیاه وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و اصلا قوت توانایی ندارند
پس چگونه روزی بایشان دهند و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا را
ثابت نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ پس مزنید یعنی مسازید برای خدا امثال و
اشباه بدین وجه که بتان را مثل او گردانید إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بدرستی که
خدای میداند فساد قول شما را در آنچه میکنید و شما نمیدانید بطلان قول خود و عظم عقوبت بعد از آن را و
مثل میکند برای معبودان باطله ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا بزد خدای مثلی و آن که آن
آنستکه بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ
مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا توانایی ندارد بر هیچ چیز از نفع و ضر و آزادی را که روزی داده باشیم او را از نزد
خود روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در و تصرف تواند کرد و بحسب دلخواه فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا
وَجَهْرًا پس این مرد آزاد مرزوق نفقه میکند از آن روزی پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج
میکند و از کسی نمیترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند یعنی مستوی نیستند بندگان بی اختیار در تصرف در
اموال با خواجگان صاحب اقتدار و خداوندان مال و منال پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف
برابر نیست پس بتان که عاجزترین مخلوقاتند و شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الْحَمْدُ لِلَّهِ
همه ستایش و ثنا مر خدای راست که دهنده جمیع نعمتهاست هر ذره از ماه تا ماهی و از عرش تا بفرش
شده مستغرق نعم پس هیچکس مستحق او نیست مگر او که ما را ادله توحید را نمود مگر او بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر مردمان یعنی مشرکان نمیدانند و بجهت جهالت و نادانی اضافه نعمت بغیر او میکنند پس
مثلی دیگر ایراد میکند که وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ
عَلَى شَيْءٍ و بیان کرد خدای تعالی مثلی دیگر که آن نهست که مردیکی از ایشان گنگ است و بی شبه گنگ را

ابکم بدر

نشود و نگوید فهم دارد و بر فهم او هیچ چیز از سخن فهمانیده نمیشود ضایع و تدابیر بجهت نقصان حواس وَهُوَ كَلٌّ عَلَى
مَوْلَاهُ و این گنگ گرانست بر کسی متولی مراد باشد یعنی ولی او برعایت حال او درمانده باشد أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ
هرجا که متوجه سازد او را یعنی بهر مهمی که فرستد لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید بنیکویی یعنی کاری بنسازد و کفایتی
نکند و خبر دارد و نه جوابی که گوید در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ
يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ آیا برابر است این شخص چنین و کسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد با رشد تام و فهمی
درست که امر میکند بعدل وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و او در نفس خود برایی راست و سیرتی درست
و طریقه پسندیده که هر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانکه ابکم جاهل مساوی این کامل فاضل نیست
پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و چون کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع
قیامت میکردند آیه آمد که وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست دانستن نهانیهای آسمانها
و زمینها یعنی او داند آنچه بر شما پوشیده است و گویند مراد قیامتست که او غایبست بر اهل سموات و ارض وَمَا أَمْرُ
السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ و نیست کار قیامت یعنی آمدن آن بسرعت و سهولت مگر مانند نگریستن چشم از
اعلای حدقه باسفل که آنرا باصطلاح چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای تعالی قیامت را آسان تر است که شما
چشم بر هم زنید أَوْ هُوَ أَقْرَبُ یا بلکه آن نزدیک تر چه لمح بصر دو فعلست نهادن حدقه و برداشتن آن و ایقاع قیامت
یک فعل پس ممکنست وقوع آن در نصف زمان این حرکت إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی
که خدای تعالی توانا است بر همه چیزها از بعث و حشر پس قادر است که احیای خلایق کند در یک دفعه همچنانکه قادر است
بر احیای ایشان بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود که وَاللَّهُ
أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما که
نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَالْأَفْئِدَةَ و گردانید شما را صاحب گوش و چشمها و دلها یعنی آلات دانش بشما داد تا بحواس دریابید
و تعقل کنید در مصنوعات او و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شکر کنید
درین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ آیا نمی نگرند و نمی بینند مشرکان بنظر استدلال بر
قدرت الهی بسوی مرغان در حالتی که رام شدگانند برای پریدن در میان آسمان و زمین مَا يُمْسِكُهُنَّ
إِلَّا اللَّهُ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا مگر خدای تعالی و اگرنه گرانی جسم ایشان مقتضی سقوطست بجنبش فوق

وتحت نیست

و تحت نیست که نگهدارنده ایشان باشد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تسخیر طیر برای آفریدن در بدن ایشان در هوا نگهدارنده
بر خلاف طبع آن لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هر آینه نشانهاست برای گروهی که بگروند چه مؤمنان منتفع اند
بر آنچه تفکر میکنند در آنکه حق تعالی مرغان را بر وصفی آفرید که میتوانند پرید و هوا بر وجهی مخلوق ساخته که در آن
ممکنست ایشان را در آن پرواز کردن بر خلاف طبع پس بال این تفکر در هوای معرفت پرواز نموده خود را بآشیان
کرامت نشان خیر من عباده نشین سنه میرساند وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا و خدای ساخت برای
شما از خانهای شما که از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وَجَعَلَ
لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا و ساخت شما را از پوست چهارپایان خانهای
چون قبه و خیمه که از پوست سازند سبک میدارند برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ
وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا وقت سفر و رحلت شما و بوقت اقامت شما یا نزول در
منازل سفر و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد و پشمهای نرم که شتر را باشد و موهای که بز را
باشد أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ و رختها از پوشیدنی و گستردنی و برخورداری از خرید و فروخت آن
تا هنگامی که برقرار بود و از آن نفع توان گرفت و کهنه و ریزیده نشده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا
خَلَقَ ظِلَالًا و خدای پیدا کرد برای شما از آنچه آفرید از درخت و کوه و بنا و سایه‌ها تا
بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا و پدید کرد از برای شما
از کوهها پوششها یعنی غارها و خانهای تراشیده که در آن ساکن شوید وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ
الْحَرَّ و ساخت برای شما پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامه صوف و کتان و پخته و پنبه و غیر آن که باز دارد
از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد بجهت اکتفا باحد ضدین و یا بجهت آنکه گرما در بلاد عرب بیشتر است وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ
و دیگر ساخت برای شما پیراهنی از آهن چون زره و جوشن تا نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان از تیغ و تیر
و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار از شما كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ
همچنانکه این نعمتها برای شما تمام کرد تمام کرداند نعمت خود را بر شما تا باشید که شما اسلام آرید و منقاد حکم او شوید
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام پس حزنی
نیست که بر تست ای محمد رسانیدن پیغام آشکارا يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ می شناسند مشرکان نعمت خدا را
که شمرده بدیشان ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آن را به پرستش غیر منعم وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان

جاحد اند از روی عناد وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و یاد کن آن روزی را که برانگیزیم از میان
هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امم اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ پس بعد از اقامت انبیا شهادت بر امم دستوری نه دهند مر آنان را که کافر شدند در عذرخواهی
و رجوع به دنیا و نه از ایشان طلب کرده شوند بآخرت زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
الْعَذَابَ و یاد کن چون ببینند روز قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را و ایشان را در آن در
اندازند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ پس سبک کرده نشود
از ایشان عذاب دوزخ و نه ایشان مهلت داده شوند زمانی و بلی عذاب بگذارند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا
شُرَكَاءَهُمْ و چون ببینند آنانکه شرک آوردند انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان را شریک خدا
میگفتند قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو گویند مشرکان ای پروردگار ما این
گروهند شریکان ما آنانکه بودند و ما می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بدون تو فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ
لَكَاذِبُونَ پس بفکنند و القا کنند بسوی همه ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند در جواب ایشان
گویند بدرستی که شما دروغ گویانید یعنی شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید یا هرگز نفرموده بودیم پرستش
خود ایشان ترسنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ
السَّلَمَ و بیفکنند بخدای در آن روز صلح را یعنی معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند
و هیچکدام سود ندارد وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل گردد
آنچه بودند که دروغ بر بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان و نیز از حال مشرکان در آن روز خبر میدهد که الَّذِينَ
كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه نگرویدند بخدا و باز داشتند مردمان را از راه خدای زِدْنَاهُمْ
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بیفزاییم ایشان را عذابی بر بالای عذابی بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بسبب
آنکه بودند که منع مردمان از ایمان و فساد میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و دیگر منع دیگران از اسلام وَيَوْمَ
نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزیم در ابنای هر
در میان هر گروهی گواهی بر کردار و گفتار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث شده بود
بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و بیاریم ترا گواه برین گروه یعنی [illegible] بر تصدیق
مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ و فرو فرستادیم

برتو قرآن را در حالتی بیان و روشن است برای هر چیزی از امور دین و تفصیل که بیان آن بسنت مطهر باشد وَهُدًى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و راه نمودنست و بخشایش بر همه اگر بدان بگروند و مژده است بهشت
با مر مسلمانان را خاصه بعد از آن بیان طریقه نیکو میکند که عمل بآن موجب وصولست بروضه رضوان و میفرماید
که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی در همه چیز خواه در اعتقاد چون
توحید که متوسطست میان تعطیل و تشریک وَالْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکویی کردن در طاعات بحسب تطوع
بنوافل که آن غایت اخلاص است و گویند عدل توحیدست و احسان ادای فرایض وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ
و دیگر امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن آنچه بدان محتاج باشند و ابو جعفر علیه السلام
فرموده که مراد قرابت رسولست ص که حق تعالی برای ایشان خمس مفروض ساخته بر بندگان وَيَنْهَىٰ
عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ و نهی میکند شما را از عمل زشت چون لواطه که قبیحترین زناهاست و از فعلی که
انکار آن میکند در مباشر آن در شرع و عقل چون قتل و غصب اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری که صفت
شیطانست مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ پند میدهد شما را
خدای شما شاید که شما پند گیرید و بمامورات قیام نمایید و از منهیات اجتناب نمایید این آیه موعظه ایست جامع
جمیع مواعظ و از اینجاست که خطبا روز جمعه خطبه میخوانند و مستقات مملکت و ملت به خیر مامور به است و اضطراب
آن هم به سبب خیر منهی عنه و هر یک از آنها نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرت و انتظام عالمست و نتیجه احسان ثنا و مدح
و توانگری و فایده صله ماندن از منهی رحم انس و الفت و اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و ثمره منکر برانگیختن
اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از منهی و آیه مذکوره جامع جمیع آنست پس عمل کردن بآن موجب فراغت دنیوی
و مثوبت اخروی باشد وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ و وفا کنید به پیمان خدای چون عهد
بستید مراد عهد الست است که آن ثابت بر ایمان یا عهد که میان مردمان معهود میباشد وَلَا تَنْقُضُوا
الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا و مشکنید سوگندها یعنی پیوندها پس از استواری آن سوگند بخدا وَ
قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا و حال آنکه گردانیده حضرت عزت بر پیمانهای خود گواه إِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ بدرستی که خدای میداند آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند شما را بدان جزا خواهد داد
وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا مانند زنی که بشکافد
ریسمان رشته خود را [illegible] بعد از قوت در حالتی که رشته‌ها تا باز داده باشد یعنی مانند زنی که رشته‌ها را بعد از آنکه

تاب داده باشد ومحکم وقوی ساخته تا باز دهد وپاره پاره کرد اند مرویست که در عرب زنی بود نام ریطه وبه حمق وخرافت رسید
وبدین سبب ورا خرقا میگفتند واو را کنیزکان بود وآن زن از اول بامداد تا نیم روز خود پشم میرشت وکنیزان را رشتن
میفرمود وبعد از نصف النهار میگفت تا آن ریسمانها را تاب باز میدادند تا خراب وضایع میشد وپیوسته عادت او چنین بود
حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره پاره کردن ریسمان آن زن ومیفرماید که چنانچه آن حمقا ریسمان تاب داده
خود را باز میداد وضایع میکرد مرد عاقل باید که سررشته عهد خود را ببر انگشت نقض باز نکند پس سرزنش ایشان میکند
بعهد شکستن تَتَّخِذُونَ اَیْمَانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ فرا میگیرید عهد وسوگند خود را خیانت ودغلی
ومکر در میان خود یعنی در سوگندان وعهود خود مکر وخیانت میکنید اَنْ تَکُونَ اُمَّةٌ هِیَ اَرْبیٰ مِنْ اُمَّةٍ
بسبب آنکه هست گروهی یعنی کفار که ایشان زیاده از گروهی دیگرند در عدد ومال مراد آنست که عهد میشکنید در نقض
عهد بسبب آنکه قریش از مسلمانان بیشتر ومال ایشان وافرتر میبینید وبجهت آن بازی آغاز کرده خواهید که باز
بکفر خود رجوع کنید وطریق اهل جاهلیت پیش گیرید اِنَّمَا یَبْلُوکُمُ اللّٰهُ بِهِ جز این نیست که خدای می آزماید
شما را بامر بوفای عهد تا بر عالمیان ظاهر شود که دست اعتصام در ریسمان وفای عهد میزنید وبعهد خدا وبیعت پیغمبر وفا
میکنید یا آنکه بکثرت قریش وشوکت ایشان وقلت مؤمنان وضعف ایشان مغرور شده نقض آن میکنید وَلَیُبَیِّنَنَّ
لَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ وهر آینه پیدا کند برای روز رستخیز در آنچه هستید که
اختلاف میکنید در شان بعث وجزا در درستی که پاداش همه دهد در اعمال شما بثواب وعقاب وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ
لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً واگر خواستی خدای هر آینه گردانیدی شما را بر وجه اجبار واکراه یک گروه متفق بر اسلام
وَلٰکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ ولیکن فرو میگذارد خدای هر که را میخواهد در خذلان یعنی کسانی که باوجود ظهور
اعتبار ومعجزات بینه بجهت فرط عناد نظر در آن نکرده اختیار ایمان نکنند حق تعالی ایشان را فرو گذارد
ونظر لطف از ایشان باز گیرد وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وراه نماید بلطف هر که را خواهد یعنی حق تعالی
ایشان را توفیق کرامت باز دهد وَلَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وهر آینه سؤال کرده خواهید شد در
محشر از آنچه بودید که عمل میکردید وشما بدان سرزنش شوید ونیز بجهت مبالغه در نقض عهد تکرار نهی از آن میفرماید
که وَلَا تَتَّخِذُوا اَیْمَانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ وفرا مگیرید سوگندان خود را عذر ومکر میان یکدیگر
که اگر چنین کنید فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا پس بلغزد قدم از شارع اسلام پس از استواری آن
وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ وبچشید اندوه ورنج در دنیا بسبب باز ایستادن شما

از راه خدای که آن وفا بعهد است وَلَکُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ ومر شما را باشد در آخرت عذابی بزرگ این تهدید عظیمست
مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند که از عهد رسول برگردند وقریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید منافع
بسیار بشما رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِیلًا ومخرید یعنی بدل مکنید
عهد خدا را وبیعت رسول او را ببهای اندک که آن مال حقیر دنیویست که قریش شما را وعده میدادند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ
هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نصرت ونعیم دنیا وثواب آخرت آن بهتر است
شما را از آنچه قریش وعده میکنند اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید آن را واز امام جعفر علیه السلام
مرویست که این آیات در ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وبیعت او نازل شد ونیز در ترغیب وفا بعهد میفرماید
که مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ آنچه نزدیک شماست از اموال دنیویه منقضی وفانی گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ
وآنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت همیشه است وهرگز منقرض نگردد وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا وهر آینه
جزا دهیم آنان را که صبر کردند بر فاقه وفقر یا بر مشقت وتکالیف یا بر آزار کفار یا بر شکیبایی بر وفا وعهد اَجْرَهُمْ
بِاَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ مزد ایشان را که نعیم بهشتست نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل میکردند
بجزای نیکوتر از اعمال ایشان مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثیٰ هر که بکند کردار شایسته
از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰوةً طَیِّبَةً واو مؤمن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق
ثواب ندارد پس هر آینه ورا زندگانی دهیم در دنیا زندگانی خوش گویند که هر که ایمان آورد وعمل صالح کند اگر
چه درویش باشد زندگانی او خوش گذرد وهر که فاسق باشد زندگانی او ناخوش بود اگر چه توانگر باشد وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ
اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ وهر آینه بدهیم مؤمنان صالح مزد ایشان را به نیکوترین کاری
که میکنند وبعد از امر بطاعت بندگان را باستعاذه امر میفرماید که تا از شر وسوسه شیطان ایمن شوند فَاِذَا
قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیمِ یعنی ای محمد چون خواهی
که قرآن را بخوانی پس پناه جوی بخدای از شر دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا در قراءت از وسوسه
او ایمن باشی خطاب بحضرتست ومراد امت اِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَی الَّذِینَ اٰمَنُوا بدرستی که مر
ابلیس را نیست تسلطی وغلبه بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند از شر او وَعَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ
وبر پروردگار خود در دفع وساوس او توکل میکنند اِنَّمَا سُلْطٰنُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ جز این
نیست که تسلط او بر آنانست که او را دوست میدارند ووسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ

وآنانکه بسبب شیطان شرک آرند کاسند بخدا آورده اند که کفار مکه بر وقت نسخ بعد از اسلام گفتند که محمد با یاران سخریت میکند
چه امروز ایشان را کاری میفرماید و روزی دیگر از آن نهی میکند غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از نزد
خود سخن میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را بجای آیه
منسوخ در لفظ یا در حکم وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ و خدای داناتر است بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهت
حکمت و مصلحت قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ گویند کافران جز این
نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی نه اینچنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حکمت
نسخ را قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ بگوای محمد ایشان را فرود آورد قرآن را روح پاکیزه که جبرئیلست
مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ از نزد پروردگار تو بدرستی و راستی بحق و صواب نه بباطل و خطا حاصل که حق تعالی قرآن را
بواسطه جبرئیل ع نازل ساخت لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا بجهت آنکه ثبات دهد آنانرا که گرویده اند و اعتقاد
ایشان آنرا نازل سازد و پراسخ گرداند بآنکه این کلام حقست یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت آنرا
تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و عقاید ایشان راسخ گردد وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و نازل
ساخت قرآنرا بجهت هدایت کردن و بشارت دادن مرکسانی را که اسلام آورند آورده اند که دو غلام بودند یکی
خیر نام و یکی یسار که شمشیرها صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توریة و انجیل خواندندی چون سید عالم
برایشان گذشتی استماع قراءت ایشان فرمودی قریش گفتند که محمد ازین دو غلام کلام می آموزد و با ما میگوید
آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ و هرآینه ما میدانیم آنانرا که ایشان میگویند که إِنَّمَا
يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که می آموزند او را آدمی پس در قول ایشان میفرماید که لِسَانُ الَّذِي
يُلْحِدُونَ زبان یعنی لغت کسی که میگرایند کفار خود را از استقامت إِلَيْهِ بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی
میدهند أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ عجمیست یعنی فصاحت ندارد و کلام او فهمیده نمیشود
واین قرآن زبان عربی است که شما با وجود فصاحت و بلاغت از آوردن مثل آن عاجزید ملخص کلام آنست که آنچه
میشنوند کلام عجمی غیر فصیحست که نه پیغمبر آنرا میفهمد و نه شما و قرآن عربیست بنهایت فصاحت که باندک تاملی آنرا میفهمید پس
چگونه پیغمبر آنرا فرا گرفته باشد بعد از آن فرمود که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
نمیگروند بآیتهای کتاب خدای تصدیق نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ راه ننماید خدا ایشانرا با افترا بآنحضرت بنجات که رسیدنست بجنات و مر ایشانراست عذابی دردناک

درآخرت

درآخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بآنحضرت بقوله إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ جز این نیست که بر می بافند دروغ را آنانکه نمیگروند بآیتهای
خدای و آن گروه مفتریان ایشانند دروغ گویان آورده اند که بعد از تعرض حضرت رسالت با آلهه باطل ایشانت
بایذاء وآزار صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه مشغول شدند ایشانرا در رجوع بکفر اکراه
کردند آنجماعت در طریق ایمان ثابت قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدی که پدر و مادر عمار یاسر را
بشکنجه عذاب کشیده شربت شهادت چشیدند و عمار را از بیطاقتی ضعف بدن تحمل ایذا اندانشت چون مشرف بهلاک
شد بی اختیار کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت محمد رسید که عمار کیش کفار را اختیار کرده از دین خود
بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است تا بقدم عمار از ایمان پر است و ایمان بخون و گوشت او آمیخته عمار گریان
نزد آنحضرت آمد و آنحضرت بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست اگر باز کردند تو با کراه باز گوی ایشان
کلمه حق تعالی این آیه فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ هرکه که کافر شود بخدای
پس از ایمان خویش و مرتد گردد در معرض غضب ربانی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ
بِالْإِيمَانِ مگر کسی که اکراه کرده شود بر افترا بقرآن یا محمد از کلمات کفر و حال آنکه دل او آرمیده باشد بایمان
و عقیده او متغیر نگردد بایمان چون عمار وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا و لیکن هرکسی که
بگشاید بکفر سینه خود را یعنی برضای نفس خود کافر شوند و بدان التفات کنند فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ پس برایشانست عذابی دردناک و خشمی از خدای که بجهت گناه بزرگ ارتداد
ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا آن عذاب عظیم مر ایشانراست بسبب آنست که دوست داشتند
و برگزیدند زندگانی دنیا عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
و دیگر بجهت آنست که خدای راه ننماید بطریق جنت و هدایت نمیکند گروه ناگرویدگانرا یعنی مرتدانرا أُولَئِكَ
الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ آنگروه آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند
وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ و بر گوشهای ایشان و بر دیدهای ایشان تا فرشتگان علم بعدم ایمان ایشان پیدا
کرده بر ایشان طعن و لعن کنند وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ و آنگروه ایشانند بیخبران و غافلان که سرمایه عمر را
ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس در شهر قیامت جز دست تهی و دل پرحسرت نخواهد بود چنانکه
میفرماید که لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ حقا که ایشان بی شبه در سرای دیگر که قیامت

ایشان زیان کار اند ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا پس بدرستی که پروردگار
تو مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار و خباب و صهیب از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذا ای تمام
یافته ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا پس جهاد کردند و شکیبائی نمودند بر جهاد و
سایر مشقات بدرستی و درستی که پروردگار تو از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُورٌ رَحِيمٌ هر آینه آمرزنده است
عفو کند از ایشان گناهان گذشته را مهربانست ایشان را توفیق طاعت در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ
تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا در روزی که آید هر نفسی که جدل کند از نفس خود مثلا که عاصی گوید که چرا معصیت کردم
و مطیع گوید چرا بیشتر طاعت نکردم و هر کس در خلاصی نفس خود نفسی نفسی وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ و تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده است و ایشان ستمدیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ
مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً و بیان کرد خدای مثلی برای کافر نعمتان و آن اینست که دیهی که بود ایمن
از نزول جباران و ستمکاران مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا آرمیده و اهل آن ده آسوده
با سایش تمام آید بر آن ده روزی اهل آن یعنی قوتهای ایشان فراخ و بسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی یعنی
از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّٰهِ پس کافر شدند اهل آن ده نعمتهای خدای تعالی و شکر نکردند
فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پس چشانید خدای اهل آن را پوشش و خورش گرسنگی و ترس
بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بدانچه بودند که کردند از عملهای ناشایست مراد حق تعالی باین مثل اهل مکه اند
که ایمن بودند از قتل و غارت و برفاهیت و ارزانی میگذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت رسالت صلعم کافر شدند
حق تعالی تبدیل فراخی ایشان کرد حق تعالی هفت سال ایشان را در بلا و قحط و خشک سالی بماندند و از غایت
جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و با وجود این حق تعالی ترس مسلمانان را در دل ایشان
انداخت تا بحدی که ترک سفر شام کردند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ و بدرستی
که آمد پیغمبری بدیشان یعنی محمد پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
پس فرا گرفت ایشان را عذاب از ترس و قحط و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک
و تکذیب بعد از آن خطاب اهل ایمان کرده و فرموده فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلَالًا طَيِّبًا
پس بخورید ای مؤمنان از آنچه خدای روزی داد شما را در پاکی و پاکیزگی وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ
اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ و سپاس داری کنید نعمت خدا را اگر هستید که او را می پرستید و فرمان می برید بعد از

بیان

بیان مباحات ذکر محرمات میکند بقوله اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ
و بدرستی که خدای حرام کرد مردار را و خون روان را و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد وَمَا أُهِلَّ
لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته شده باشد مر غیر خدا را بآن در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان کشته
باشند فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ پس هر که مضطر گردد و محتاج شود بخوردن یکی ازین
محرمات در حالتی که طالب لذت نباشد و نه درگذرنده از حد و دمن فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس
بدرستی که خدای آمرزنده است گناه مضطر را مهربانست در رخصت دادن از کل محرمات در وقت اضطرار وَلَا
تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ و مگوئید مر چیزی را که وصف میکند زبانهای خود الْكَذِبَ
هٰذَا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ دروغ را که این حلالست مراد بحیره و سائبه این حرام یعنی از آنچه خدا
حلال ساخته مگوئید که حرام است لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ تا افترا کنید بر خدای دروغ را
اِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ بدرستی که آنها بربندند بر خدای دروغ را رستگاری
نیابند از عذاب خدای در دنیا و آخرت مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداریست اندک که زود منقطع گردد
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا
عَلَيْكَ و بر آنان که بدین یهود در آمده اند حرام گردانیده ایم آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول
این سوره وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن و لیکن
ایشان بودند بواسطه کثرت گناه بر نفسهای خود ستم کردند و مستحق عقوبت شدند ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ
لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ پس بدرستی که پروردگار تو مر آنان را که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی
ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا پس بازگشتند بخدای از پس آن بد و بصلاح آوردند
کار خود را اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که آفریدگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده مهربانست
که قبول میکند توبه را از بنده و بعد از نهی کفار از تحلیل امر اوثان میکند بطریقه ابرهیم علیه السلام و میفرماید که اِنَّ
اِبْرٰهِيمَ كَانَ اُمَّةً بدرستی که ابرهیم خلیل بود جامع کمالات و فضایل یعنی خصلتی نیک که در امتی باشد
در وی جمع بود قَانِتًا لِلّٰهِ حَنِيفًا فرمان بردار مر خدا را مایل از دینهای باطل بدین حق وَلَمْ
يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا و نبود از شرک آرندگان سپاس دارنده بود لِاَنْعُمِهِ اجْتَبٰهُ
وَهَدٰهُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و راه نمود او را در دعوت امت نعمتهای خود را برگزید مر او را نبوت

براهی است که طریق توحیدست وَاٰتَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً و دادیم اورا در دنیا نیکویی که ذکر جمیلست وَاِنَّهُ
فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِیْنَ وبدرستی که ابرهیم در آنسرای از شایستگانست با درجات عالیه و جنان
ثُمَّ اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا پس وحی کردیم بتو انکه پیروی کن در توحید
وتبرا از شرک کیش ابرهیم درحالتی که مایل بود از همه کیشها بدین اسلام که طریق حق است وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ
و نبود ابرهیم از جمله شرک آرندگان این تعریض کفار قریش است که گفتند ما کیش ابرهیم داریم آورده اند که حق تعالی
امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از مهمات دنیوی دست کشیده پرستش حق نمایند میان ایشان خلاف افتاد
جمعی گفتند روز شنبه اختیار میکنیم که حق تعالی آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شد و قومی بران رفتند که یکشنبه اولیست
زیراکه در آن روز ابتدا آفرینش کرده حق تعالی بجهت شآمت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بریشان فرض کرد
چنانکه فرمود اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ خبر نیست که گردانیده شد تعظیم سبت نوشته شده عَلَی
الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا فِیْهِ بر آنانکه اختلاف کردند درو و تعظیم سبت آن بود که درو کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول
نشوند مرویست که موسی علیه السلام یکی را دید در روز شنبه که متاعی بر داشته بجایی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش
در موضعی افکنند که مرغان مردار خوار چهل روز اجزاء جثهء او را بخوردند وَاِنَّ رَبَّكَ لَیَحْكُمُ بَیْنَهُمْ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و بدرستی که پروردگار تو هرآینه حکم کند میان ایشان در روز رستخیز فِیْمَا كَانُوْا فِیْهِ
یَخْتَلِفُوْنَ در آنچه بودند که اختلاف میکردند بعد از ان پیغمبر خود را بدعوت حق میفرماید که اُدْعُ اِلٰی
سَبِیْلِ رَبِّكَ بخوان ای محمد خلقان را براه پروردگار خود که اسلامست بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ بدلیلی که حق را ثابت کرداند و شبه را زایل سازد و به پند نیکو و سخنان نافع اول دعوت خواص مست
که طالب حقایق اند دویم برای دعوت عوام ایشان وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ و جدال کن یعنی
مباحثه نمای بطریقه که نیکوترین طرق مجادله است چه این نفع است در تسکین آتش عناد اِنَّ رَبَّكَ هُوَ
اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیْلِهٖ بدرستی که پروردگار تو داناتر است بانکس که او گمراه شد از راه حق که
اسلامست وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ و او داناتر براه یافتگان یعنی ای محمد بر تو همین دعوت و ابلاغ احکام است
واما حصول هدایت و ضلال و جزا دادن بران بر تو نیست بلکه خدا عالم است باهل ضلال و اهتدا و خدا جزا دهنده
ایشانست آورده اند که مشرکان در جنگ احد بسیاری را از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند و درین روز
حمزه بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش بشکافتند هند دختر عتبه جگر او را بدهن نهاد تا بخورد در دهنش سنگ شد

بینداخت رسول را از وی خبر دادند فرمود حمزه نزد خدای گرامی تر از انست که بعضی را از وی باتش سوزد چه حمزه از اهل
بهشتست و هند اهل دوزخ نخواست که خون حمزه با حشای هند مختلط شود بعد از ان فرمود که اگر خدا ظفر دهد
هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنم حق تعالی آیه فرستاد که وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ
واگر عقوبت پاداش کسی که با شما عقوبت کرده پس عقوبت کنید مانند آنکه عقوبت کرده شده اید بِهٖ بدان
یعنی اگر یکی را مثله کرده باشند شما در برابر یکی مثله کنید نه زیاده وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِّلصّٰبِرِیْنَ
واگر صبر کنید و از عقوبت ایشان درگذرید هرآینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام وَاصْبِرْ وَمَا
صَبْرُكَ اِلَّا بِاللّٰهِ و صبر کن در آنچه روز احد بتو رسید و نیست صبر تو مگر بتوفیق و تیسیر خدای وَلَا
تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ و اندوهناک مباش بر ایشان یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِیْ ضَیْقٍ
و مباش در تنگدلی مِّمَّا یَمْكُرُوْنَ از آنچه مکر میکنند از بدی اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا بدرستی
که خدای بنصرت و یاری با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِیْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ و با
آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان مخلصان چه ایمان اسلام برین دو صفت است

سورة بنی اسرائیل مائة وعشرون آیة مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هرکه سورهٔ بنی اسرائیل قراءت کند دلش نرم شود از انجا که
ذکر پدر و مادر کرده حق تعالی در بهشت دو قنطار مزد بدو دهد و قنطاری هزار و دویست اوقیه باشد هر اوقیه
بهتر از دنیا و هرچه در وست و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هرکه در شب جمعه این سوره بخواند
نمیرد تا آنکه قیام آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سُبْحٰنَ الَّذِیْ پاک میدانم از همه عیوب و نقص پاک و بی عیب دانستن آنکس را که از روی کرامت
اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ برد بندهٔ خود را که محمدست لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ در اندک از ساعات
شب از مسجد حرام که محیطست بحرم کعبه و نزد اکثر خانهٔ ام هانی که حریم آن همه مسجدست اِلَی الْمَسْجِدِ
الْاَقْصَا بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ماورای آن مسجدی نیست الَّذِیْ بٰرَكْنَا حَوْلَهٗ
آن مسجدی که برکت کردیم برگرداگرد آن که زمین شامست هم برکت دین که آن مهبط وحی انبیای دیگر است
و هم برکت دنیا بکثرت اشجار و انهار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت پس بر آنجا محمد را بردیم لِنُرِیَهٗ مِنْ اٰیٰتِنَا

تا بنمایم او را از دلایل قدرت خود چه در اندک زمان از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید
و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان که بعضی از و انجا مسطور خواهد گشت اطلاع یافت
و اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بود و بقول اشهر در شب بیست و هفتم رجب و رفتن آنحضرت از مکه
به بیت المقدس به نص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و بر آسمانها و وصول بمرتبت قرب باحادیث صحیحه مشهوره
که بحد تواتر رسیده ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج
آنحضرت بجسد و روح بود و در بیداری بوده اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستی که خدای اوست شنوای
سخنان کفار را در تکذیب معراج و غیر آن الْبَصِیرُ بینا و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق و از ام هانی
مرویست که شب معراج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خانه من بود و چون نماز خفتن بگذارد و من بخفتم
و آنحضرت در نماز بود و من بیدار نشدم تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت برخیز ای ام هانی تا ترا حدیثی عجیب
گویم من برخواستم حضرت فرمود بدانکه دوش جبرئیل نزد من آمد فرمود برخیز و غسل کن و وضو را تجدید ساز من چنان کردم
و آب کوثر را با آب زمزم ممزوج کردند من بآن غسل کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده
عنان اسبی بدست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر بود و از استر کهین تر رویش چون روی آدمیان و چشمهایش
چون زهره و مریخ و دمش چون دم اشتر و پشت او چون پشت اسب و دست و پایش چون دست و پای شتر و سم او چون
سم گاو و سینه اش از یاقوت و زینی از زینهای بهشت بر او نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس آن را پیش من
کشید و گفت برنشین آن اسب گفت بشرط آنکه حضرت در روز قیامت بر من سوار شود حضرت راضی شد که سوارش شوم
پس برنشستم ساعتی بگام میرفت و ساعتی بپر میپرید و جبرئیل بر دست راست من بود با من و چه میرفت تا به بیت المقدس
رسید حق تعالی جمیع ارواح پیغمبران را از عهد آدم تا بروزگار عیسی در مسجد اقصی جمع کرد تا بر حضرت سلام
کردند رسول فرمود جبرئیل مرا پیش داشت تا بایشان امامت کردم و دو رکعت نماز بگذاردم پس جبرئیل مرا
نزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده است و آن صخره بیت المقدس است و بالای آن تا بآسمان پیوسته است
یک پایه آن از یاقوت و دیگر از زمرد و ملک الموت چون قبض روح کند از آن معراج بزیر آید و محلی که میت را چشم
باز بماند و متحیر بالا نگرد آن معراج بروی ظاهر شود پس مرا بآسمان دنیا برد آنجا خروسی دیدم موی گردن او سبز و تن
او سفید پایهای او در تخوم زمین بود و سر او در زیر عرش چون شب آخر آید بالها بگشاید و برهم زند و خدا را تسبیح گوید
باین وجه که سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ از آنجا

بلند ششم بفرشته رسیدم که یک نیمه او از آتش و نیمه دیگر از برف چون از آنجا بلند شدم فرشته را دیدم بر سریری نشسته و لوحی
بر کنار با هیبت تمام با کره ابرو جبرئیل گفت این ملک الموت است چون مرا بدید رسم تحیت بجای آورد و گفت ای محمد
من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان النعم از و پرسیدم که این لوح چیست گفت لوح آجالست
و نام ایشان که روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین میکنی گفت
دست من بهمه دنیا رسد و دنیا در دست من بمنزله خوانیست نهاده تا هر جا که میخواهم دست دراز میکنم و فرا
میگیرم پس وی را وداع کردم و فرشته دیگر کریه المنظر و ترش روی دیدم جبرئیل گفت این مالک دوزخ است
و تا خدای تعالی او را آفریده هرگز نخندیده پس وی اکرام و تعظیم مرا بجای آورد گفتم چند گاهست که دوزخ را می تابی
گفت از آن وقت که خدای تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت خواهم تافت گفتم بعضی از دوزخ بمن بنمای وی گوشه
از دوزخ برگشاد آتشی سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از و پر شد پس از آنجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم
که عدد ایشان جز خدای کس نداند در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر
روی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان و بر هر زبانی هزار هزار لغت تسبیح میکردند از بسیاری ذکر
او تعجب کردم خطاب آمد که یا محمد اگر بنده مؤمن از امت تو در عقب هر فریضه این تسبیح بگوید که سُبْحَانَ اللهِ كُلَّمَا
سَبَّحَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُسَبَّحَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا حَمِدَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُحْمَدَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ
وَعِزِّ جَلَالِهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ كُلَّمَا هَلَّلَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُهَلَّلَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ
وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَاللهُ أَكْبَرُ كُلَّمَا كَبَّرَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُكَبَّرَ
وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ ثواب این تسبیح زیاده از آن ذکر باشد که این
فرشته میکند تا روز قیامت پس بسیار انبیا ملاقات کردم و از آسمان بآسمانی میرفتم و چون بسدرة المنتهی رسیدم
در زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب و می و انگبین و شیر چون بشاخ و برگ آن درخت نگاه کردم دانستم
که سدرة المنتهی است نوری از انوار الهی بر آن درخت میدرخشید که بوصف در نیاید و آن را هزار هزار شاخ
بزرگ بود و بر هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک بر هر یک از آن فرشته چون بدانجا رسیدم جبرئیل بایستاد و مرا
گفت پیش رو که مقام من از این نمیگذرد پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ
رسانید و آن فرشته بفرشته دیگر رسانید بر این وجه تا مرا هفتاد حجاب بگذرانیدند سطری هر حجابی پانصد ساله راه

اسرائیل

وازحجابی تاحجابی نیز پانصد سال راه پس حجاب رفرف فرو کذاشتند که نور آفتاب را غلبه میکرد وچشم من دران نور خیره شد
در آنجا براق از رفتن فروماند ومرا دران رفرف سوار کرده بعرش رسانیدند چون عرش بدیدم هرچه پیش ازین دیده
بودم درچشم من حقیر کشت حق تعالی مرا بمسند عرش رسانید وهزار نوبت از حضرت عزت اُدنُ منّی شنیدم یعنی نزدیک تر آی
در هر نوبت ازین خطاب مرا ترقی دیکر دست داد تا قدم در سریر دَنی فتدلّی نهادم وبخلوت خاص مکان قاب قوسین
او ادنی درآمده فاوحی الی عبده ما اوحی کردم پس از عرش قطره بچکید وبر زبان من آمد طعمی که ذایقه آنچنان
نچشیده باشد وحق تعالی از اخبار اوّلین وآخرین مرا اخبار فرمود وزبان مرا بکشود تا ازان هیبت وعظمت کفتم
التحیات لله الصلوة الطیبات الطاهرات حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله و
برکاته من کفتم السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بعد ازان کفتم امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی بار
خدایا رسول تو ایمان آورد وهمه مؤمنان ایمان آوردند بخدا وفرشتکان وکتابها وپیغمبران نه چنانکه یهود و
ترسایان که بعضی کرویدند وبعضی کافر شدند خطاب آمد که مؤمنان چه کفتند کفتم اینکه سمعنا واطعنا شنیدیم امر ترا وفرمان
ترا بجای آوردیم خطاب آمد که بخواه هرچه میخواهی کفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا بار خدایا مرا
بر امری مدار که فراموش کنیم یا در خطا باشیم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا
بار خدایا بر من منه بار کران چنانچه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی یهود حضرت فرمود این کرامت بتو وامت تو
ارزانی داشتم کفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد فرمود
این نیز بتو وامت تو کرامت کردم کفتم واعف عنا من الخسف ما را از خسف نکاه دار واغفر لنا من القذف
وبیامرز ما را از قذف وسایر بدکویی وارحمنا من المسخ وببخشای بر ما از مسخ انت مولینا تویی متولی کار
ما فانصرنا علی القوم الکافرین ونصرت ده ما را بر کروه کافران فرمود این نیز مر تراست وامتان ترا کفتم
بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود کرفتی وبا موسی سخن کفتی وادریس را درجه
بلند دادی وسلیمان را ملک عظیم بخشیدی وداود را زبور دادی بار خدایا مرا چه عطا کرامت فرمودی کفت ای محمد ترا خود
کرفتم وبا تو سخن کفتم وترا فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقره دادم وآن از کنجهای عرش است وپیش از تو پیغمبری را نفرستم وروی
زمین را مسجد تو کردم وامت ترا غنیمت کفار حلال کردم وترا بر اعدا نصرت دادم تا دشمنان تو از یک ماهه راه بترسند
وقرآن را که سید کتابهاست بتو فرستادم وذکر ترا رفیع کردم وبجای توریة مثانی را بتو دادم وبجای انجیل آن سورها را
که دویست آیه اند وبجای زبور حوامیم را تفصیل دادم وشرح صدر تو کردم وامتان ترا بهترین امتان کردانیدم پس اینها را

قبض کن

قبض کن وبران شکر کن وبعد ازان خبرها با من کفت ونهی کرد مرا که بشما کویم وپنجاه رکعت نماز فرض کرد ومن شفاعت
کردم تا هفده رکعت مقرر شد وپنج چیز دیکر را بمن عطا فرمود وپنج چیز را بر علی کرامت نمود مرا جوامع الکلم داد وعلی را
جوامع العلم داد مرا نبی کردانید وعلی را وصی مرا کوثر داد وعلی را چشمه سلسبیل مرا وحی داد وعلی را الهام ودر شب
که مرا بآسمان بردند همه درهای آسمان بروی من کشادند وجمیع حجابها از پیش نظر من برداشتند تا آنکه در آنجا این
نظر در علی میکردم وعلی نظر بمن میکرد در امالی طوسی نقل کرده بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام
قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی بمن کفت این بود که ای محمد در پایین خود نکر من نظر کردم دیدم
که همه حجابها برداشته شده بود وعلی را دیدم که سر برداشته بود وبمن مینکرید پس حق تعالی بمن تکلم فرمود کفتم یا رسول الله
حق تعالی با تو چه کفت کفت با من خطاب کرد که ای محمد علی را وصی تو کردانیدم ووزیر وخلیفه تو از پس تو پس با او اعلام
کن که سخن ترا می شنود ومن نزد پروردکار محمود علی را ندا کردم واین معنی باو رسانیدم وعلی در خانه خود بود ومرا مینکریست
وسخن مرا می شنید پس بمن کفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم وفرمان برداری او نمودم پس حق تعالی ملأ
اعلا امر کرد تا همه بر علی سلام کردند وعلی جواب سلام ایشان باز کفت ومن همه فرشتکان را دیدم که یکدیکر را بشارت
میدادند بوصایت وخلافت علی وهیچ کروهی از فرشتکان نکذشتم مکر که مرا تهنیت کردند وکفتند ای محمد بحق
آن خدایی که ترا بحق بخلق فرستاد که همه فرشتکان را سرور وخوشحالی تمام دست داد بآنکه حق تعالی ابن عم ترا
علی بن ابی طالب را وصی وخلیفه تو کردانید وحاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود را بپایین انداخته در زمین
مینکریستند من جبرئیل را کفتم سبب چیست که همه بزمین مینکرید جواب داد که از خدا اذن طلبیدند که نظر در روی مبارک
علی کنند واکنون همه متوجه علی اند وروی او را می بینند وچون از آسمان بزمین آمدم در صدد آن شدم که آنچه قصه معراج دیده بودم
وشنیده با علی بکویم بر من سبقت کرد وآنچه دیده وشنیده بودم مرا خبر داد من دانستم که در هیچ جا قدم نزدم وهیچ جا نرفتم
مکر که حق تعالی آنرا بعلی نموده بود واو را بران واقف ساخته بعد ازان ابن عباس کفت که من کفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما
تا دستکیر من باشد در دنیا وآخرت وسبب فوز ورستکاری من کردد فرمود علیک بحب علی ابن ابی طالب
بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدایی که مرا برسالت بخلق فرستاده که آتش دوزخ غضبناک تر است
بر دشمن علی تا از آنکس که دعوی کند که خدا را فرزندی هست واکر همه ملایکه مقربین وانبیای مرسلین جمع شوند بر دشمنی
علی خدای تعالی همه را بآتش دوزخ عذاب کند کفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن داشته باشد فرمود نعم قومی باشند
که کمان برند که از امت منند وحال آنکه ایشان را نصیبی از اسلام نباشد وبدان ای ابن عباس که نشانه دشمنی ایشان علی آنست

که غیر او را بر تفضیل دهند و آگاه باش و یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری را گرامی‌تر از من نیافریده و هیچ وصی را
گرامی‌تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با آنکس دوستی و یاری نمای یا ابن عباس اگر
خواهی که با خدای ملاقات نمایی و او از تو خشنود باشد بطریقهٔ علی سلوک کن که شک در ولایت علی کفر است بخدا و
از ابن عباس مرویست که بامداد آن شب که رسول را بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود جهت آنکه کسی از و باور نکند
که بیک شب هفت آسمان را سیر کرده باشد و بر بهشت و دوزخ مطلع شده درین اثنا ابوجهل لعین بیامد و در پیش
آنحضرت بنشست و بر طریق استهزا گفت بیار آنچه تازگی از خدای تو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت
یکشب به بیت المقدس رفتی گفت بلی ابوجهل گفت آنچه با من میگویی با قوم خود بگوی آنحضرت آواز داد که یا معاشر
ابی کعب بن لوی همه جمع شدند و گفتند چه میگویی ای محمد فرمود که بدانید دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز
آوردند آنها از ان متعجب شدند یکی دست برهم میزد و دیگر صفیر میزد و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان میکردند و کفر پنهان
میکردند بالکلیه برگشتند و گفتند این دروغ صحیحت ای ابوجهل ابوجهل گفت ای محمد اگر راست میگویی نشانهای آن را
بگوی رسول گوید من بیان کردم علامات را بیت المقدس و نزدیک شد که بعضی از ان علامات بر من مشتبه شود حق تعالی
مثال آن بر من تصویر کرد که من آنرا میدیدم و با قوم میگفتم و ایشان با خود میگفتند که همه علامات آنرا راست میگوید پس
گفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده اند چه داری فرمود ایشان را در روحا که اشتری گم کرده بودند و طلب
آن میکشیدند و در میان ایشان قدری آب بود و من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان قدح آب بمن
دادند و من آب باز خوردم و قدح تهی با ایشان رد کردم چون باز آیند از ایشان بپرسید گفتند این علامتی دیگر است
فرمود که فلان و فلان بر اشتر نشسته بودند اشتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند این آیتی
دیگر است بعد از ان گفتند وصف کاروان کن که هر یک بر چه صفت‌اند من یکیک را وصف میکردم چون اوصاف بعضی
بر من مشتبه شد حق تعالی مثال ایشان را برابر چشم من آورد تا میدیدم و خبر میدادم و میگفتم که ایشان چندین اند بجزورا
رسیده اند و در پیش کاروان شتریست خاکستر رنگ و بر دو غراره نهاده اند چون آفتاب طالع شود ایشان در رسید
از پس این گفتند این علامت دیگر است پس منتظر بودند که آفتاب بر آید و کاروان بنیاید تا آنحضرت را دروغ گوی کویند
چون وقت طلوع شد یکی گفت بخدای که آفتاب برآمد دیگری گفت که اینک کاروان رسید شتر خاکستر رنگ در پیش و چون
از کاروان علامتی که حضرت فرموده بود گفتند والله که با ما نشد این ندیدیم و نشنیدیم این سحری روشنست و از غایت عناد
وجحودی که داشتند حق تعالی فرمود که من محمد را بمسجد اقصی بردم و نگفت که بآسمان بردم چه اگر در اول بار گفتی او را تعجب و انکار

ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس در اول این سوره گفت که او را بمسجد اقصی بردم و چون بآیات و علامات
مذکوره تجویز آن کردند حق تعالی بیان حدیث معراج و او را بعرش نزدیک گردانیدن در سورهٔ النجم بیان فرمود
قوله فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَیٰ بعد از ان میفرماید که بانچنانکه محمد را بمعراج بردیم و آیات و معجزات را باو دادیم
تا موجب هدایت خلقان باشد موسی را نیز بآیات بینه مکرم ساختیم وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و دادیم
موسی را کتاب توریت وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ و گردانیدیم موسی و توریت را راه
نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا آنکه فرا مگیرید بجز از
من پروردگاری که کار خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ای ذریت آنکسی که برداشتیم
او را با کسی در کشتی با نوح مراد سام است که جد ابرهیم است و ابرهیم جد بنی اسرائیل یعنی نجات از طوفان از آنکه شما از زادهٔ ایشانیم
یاد کنید و شکر گذاری آن نمایید إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا بدرستی که نوح بود بنده سپاس دارنده
مرویست که در همه احوال از خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخواستن و سوار شدن گفتی الحمد لله
حق تعالی او را شکور گفت وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ و اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی پیغام فرستادیم
بایشان فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ در توریت و بیان کردیم که هر آینه فساد کنید و تباهی
از شما بدید آید در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار یعنی دو بار از شما فساد بدید آید اول آن مخالفت احکام توریة
بود تا شنیدن امر ارمیا که پیغمبران ایشان بود و کشتن شعیا و فساد دوم قتل یحیی و ذکریا و قصد هلاک عیسی ع
غرض که حق تعالی بایشان خبر داد که شما دو بار فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و بلند
خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود پروردگار خود را از روی
ظلم و ستم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس آنهنگام که بیاید وعدهٔ عقوبت فساد اول از ان
دو بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بر وجه تخلیه بندگانی که مخلوق مااند مراد
بخت النصر و لشکریان اویند پس صفت آنها میکند أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ
خداوندان کارزار سخت پس در آیند میان سرای شما برای قتل و غارت و اسر یعنی کبار و صغار شما را غارت کنند
و توریة را بسوزانند و مسجد را خراب کنند مراد آنست که ایشان را از وجه خیر منع نکنیم و باختیار با خودشان گذاریم
و بجهت این مسلط شوند وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و هست این وعده وعده کرده شده یعنی علم ما تعلق
گرفته باینکه این واقع شود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس باز گردانیدیم برای شما غلبه را تا غالب شدید عَلَيْهِمْ

برایشان که شمارا قتل و غارت کرده باشند تا مغلوب سازید ایشان را پس از غالب شدن ایشان بر شما و این چنان بود که بهمن بن اسفندیار
در حینی که پادشاهی از جد خود گشتاسب بن لهراسب بمیراث گرفته بود حق تعالی در دل او افکند که شفقت فرمود و بنی
اسرائیل اسیران ایشان را بشام رد کرد و دانیال برایشان پادشاه شد بر اتباع بخت النصر مسلط شدند وامددناکم
باموال وبنین و مدد دهیم شمارا بمالها از هر نوع و بزیادتی پسران وجعلناکم اکثر نفیرا و ساختیم
شمارا بیشتر از پیشتر از روی نفر یعنی عدد نفر و عدد شمارا زیاده از آن کردیم که پیش از قتل بودند تا مجتمع شده
توانید با خصمان مقاومت کردن ان احسنتم احسنتم لانفسکم اگر نیکویی کنید نیکویی کرده باشید
مر نفسهای خود را چه ثواب نیکی آن بشما رسد وان اساتم فلها و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفسهای
شماراست یعنی هر چه بکسی رسید بخود کنید فاذا جاء وعد الاخرة پس چون بیاید وعده عقاب نوبت
دیگر یعنی افساد دویم و میان این دو افساد دویست و ده سال بود پس حق تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت
ثانیه در رسید برانگیزیم بر وجه تخلیه گروهی را بشما یعنی طیطوس رومی لیسوءوا وجوهکم و تا آن فرستادن
و برانگیختن مبارز دردهای شمارا یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند ولیدخلوا المسجد کما
دخلوه اول مرة و تا در آیند در بیت المقدس چنانکه در آمدند در روی اول بار یعنی همچنانکه نوبت
اول قوم بخت النصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند ولیتبروا ما علوا تتبیرا
و هلاک کنند و نیست گردانند آنچه غالب شوند بر آن هلاک کردنی عسی ربکم ان یرحمکم شاید که
پروردگار شما بعد از عقوبت دویم آنکه رحمت کند بر شما اگر توبه کنید باز شمارا منعم سازد وان عدتم
عدنا و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی باز گردیم نوبت سیم بعقوبت دیگر ایشان و این نوبت نیز عود کردند
بانکه تکذیب حضرت رسالت کردند و قصد قتل او نمودند حق تعالی عود کرد بر ایشان بانکه آنحضرت بر ایشان مسلط
گردانید و آنحضرت بنی قریضه را بقتل آورد و بنی النضیر را از خان و مان آواره کرد و جزیه بر بواقی نهاد و ایشان را
این عقوبت بود وجعلنا جهنم للکافرین حصیرا و گردانیدیم دوزخ جاوید را برای
ناگرویدگان زندانی که در آنجا باز داشته شوند بیرون آمدن از آنجا قادر نباشند و یا دوزخ را بساط و فرش
ایشان گردانیم همچنانکه حصیر که فرش مردمانست و چون حق تعالی در آیات مذکوره بنی اسرائیل امر کرد بتوبه
و انابت و قبول طریقه اسلام در عقب آن بیان حقیقت قرآن میکند که مصدر احکام شرایع اسلام است
او میفرماید که ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم بدرستی که این قرآن راه مینماید بطریقه اسلام

که آن راست

که آن راست تراست و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها ویبشر المؤمنین و مژده میدهد قرآن
مرگرویدگان را الذین یعملون الصالحات آنانکه میکنند عملهای شایسته ان لهم اجرا کبیرا
بدانکه مر ایشان راست مزدی بزرگ که نعیم بهشتست وان الذین لا یؤمنون بالآخرة و نیز بشارت دهد
مؤمنان را بانکه کسانی که نمیگروند بسرای آخرت اعتدنا لهم عذابا الیما آماده کرده‌ایم برای ایشان
عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارتست یکی ثواب ایشان که جنت نعیم است و دیگر عقاب اعدای ایشان
که عذاب الیمست ویدع الانسان بالشر و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غصه و دلتنگی به
بدی بر نفس خود و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل دعا کردن و خواندن خدای او به نیکویی مراد نضر
حارث است که عذاب از خدا بدعا میخواست وکان الانسان عجولا و هست آدمی بسیار بسیار شتاب کننده در
دعا بی تامل از بدی عاقبت آن در تعجیل نه صبر تحمل دارد و نه در ضرا نه در کمال شکیبات و نه در سرا پس در بیان حکمت
باهره میفرماید که وجعلنا اللیل والنهار و گردانیدیم شب و روز را آیتین دو علامت
که تعاقب میکنند یکدیگر را بر حکمت و قدرت مطلق فمحونا آیة اللیل پس محو گردانیدیم آیتی را که شبست
یعنی ظلمت او را محو ساختیم بشعاع آفتاب وجعلنا آیة النهار مبصرة و ساختیم آیتی را که روزست روشن
که در روی همه چیز توان دید لتبتغوا فضلا من ربکم تا طلب کنید در روشنی آن افزونی در معیشت
از پروردگار خود ولتعلموا عدد السنین والحساب و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر شمار
سالها و حساب آجال و مراسم اعمال وکل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیزی را که بدان محتاجید از
امر دینی و دنیوی بیان کردیم و هویدا ساختیم بیان کردنی نمایان و از جمله آن محو شب بوده است اگر چنین بودی شب
از روز امتیاز نیافتی و چه زید انستی که تا کی کار کند و روزه دار معلوم نداشتی که تا کی افطار کند و زن عده دار انقضای
عده خود نشناختی و قرض دار ندانستی که اجل آن کی منقضی شود و هیچکس ندانستی که در چه زمان استراحت کند پس
حق تعالی برای فاهیت بندگان شب و روز را آفرید بر وجهی از یکدیگر ممتاز شدند بعد از آن بر سبیل تهدید
میفرماید که وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و هر آدمی خواه مؤمن و خواه کافر الزام کردیم
او را عمل او را در گردن او یعنی عمل بنده لازم اوست و از وجدا نمیشود چنانکه طوق لازم گردنست تا آنوقت که
حساب آن کرده شود و گویند طائر کتابیست که روز قیامت بر آن بدست بندگان آید فی عنقه آنست که
عهده آن در گردن اوست ونخرج له یوم القیمة کتابا و بیرون آوریم برای هر آدمی در روز رستخیز

که صحیفهٔ عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا بیند آن کتاب را بازگشاده در تبیان آورده که چون آدمی در حیوة باشد نامهٔ
او گشاده باشد و بران اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات افتد آنرا درهم پیچند و چون مبعوث شود بازگشاده
بدست او دهند و گویند که اِقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامهٔ کردار نوشتهٔ خود را و دران روز آدمیان همه خواننده باشند
خطاب بهر یک رسد که نامهٔ خود را بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا بس است نفس تو امروز
بر تو حساب شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی و در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا
امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری از سیئآت تایب شو و در حسنات
بیفزای و در تدارک خود بکوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي هر کرا
باید و براه راست رود پس جزین نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او وی را نجات خواهد
داد وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا و هر که گمراه شد پس جزین نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی
او را هلاک خواهد کرد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و برندارد هیچ نفسی بردارندهٔ گناه نفسی
دیگر مرویست که ولید بن مغیره کافر از امیگفت متابعت من کنید من گناهان شمار اردارم حق تعالی
میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهند داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم عذاب کنندهٔ
قومی بعذاب استیصال حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم فرستادهٔ بر ایشان تا ایشانرا
براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند اما چنانکه حجت از جهت عقل باشد که آن ایمانست بخدا جایز نیست عذاب
بترک آن و اگر چه بعث رسول نفرماید وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً و چون خواهیم آنکه هلاک کردانیم
اهل شهر و دهی را بعد از قیام و حجت بر ایشان و ارسال رسل بر ایشان أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا بفرماییم منعمان و کشان
آن شهر را بعبادت و فرمان برداری بزبان رسول که مبعوث شده باشد برو و تخصیص توسان و منعمان بذکر جهت
آنست که غیر ایشان تابع ایشانند پس ایشان را امر کنیم بفرمان برداری پیغمبران فَفَسَقُوا فِيهَا پس ایشان
از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند دران شهر فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ پس واجب شود بر اهل
آنشهر گفتار یعنی کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی که مستوجب عذاب شوند فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا
پس از بیخ و بنیاد بر کنیم و هلاک کنیم اهل آنرا و آن دیار را خراب کنیم هلاک کردنی و از بیخ بر کندنی وَكَمْ
أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ و بسیار هلاک کردیم اهل قرنها را از پس نوح چون
عاد و ثمود و امثال ایشان وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا و پسندیده است پروردگار

تو بگناهان بندگان خود آنانکه ذنوب پنهان ایشانرا داننده و بیناکه خطیئآت آشکارای ایشانرا داننده پس بروفق آن
همه را عقاب کند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت
بود نه خلوص مجاهدت حق تعالی فرمود مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ هر که باشد از روی همت
خواهندهٔ این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت آنرا عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا بشتابیم مر او را در دنیا
یعنی بتعجیل بدهیم مال و متاع دنیا را مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ آنچه خواهیم برای آنکسی که خواهیم از طالبان
دنیی ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا پس آماده کنیم برای او دوزخ را که در آید در دوزخ مَذْمُومًا
مَدْحُورًا در حالتی که نکوهیده باشد رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که
خواهد آخرت را یعنی بهشت وَسَعَىٰ لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا
آنچه سعی او باشد که آن علت آن امر و باز ایستادن از نواهی وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه آن سعی کننده مومن
باشد ایمان صحیح خالی از شایبهٔ شرک فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا پس آنگروه که طالب آخرتند و باعمال
ساعی عمل جهت شتافتن ایشان قبول و پسندیده نزدیک خدای تعالی كُلًّا نُمِدُّ هر یکی را ازین دو گروه که
طالبان دنیی و جویندگان عقبی اند مدد کنیم بروجه مصلحت هَٰؤُلَاءِ آنگروه را بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه
بمقدار همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای خداوند تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ
مَحْظُورًا و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مومن و کافر در دنیا و آخرة انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بنگر بدیدهٔ بصیرت که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی آدمیان را بر بعضی دیگر
از ایشان یا تفضیل دادیم بعضی را که جویای عقلی اند بتوفیق و لطف بر بعضی که طالبان دنیی اند بروجه تخلیه
وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا و هر آینه سرای آخرت بزرگتر است از روی
درجها و مرتبها و بزرگتر روجه افزونی نهادن آن یعنی تفاوت در آخرت زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است
و از درجه تا درجه برتر از آسمان و زمین است و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکه برتر از آسمان تا زمین
لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ و امگیر ای بنده با خدای بحق خدای دیگر را در الوهیت و عبادت
فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا پس بنشینی در دوزخ نکوهیده و متصف بهمه بدیها فرو گذاشته
و محروم از همه نیکیها وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر جمیع مکلفان
بآنکه می پرستید یعنی تو و همتان تو پرستش منمایید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خداوند بحق است وَبِالْوَالِدَيْنِ

احساناً و با آنکه نیکویی کنید بر مادر و پدر نیکو کردنی و نظم احسان والدین بعبادت خود بجهة مبالغه است در کمال احسان با ایشان
بجهة آنکه ایشان فرمایند تربیت اولاد را اِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اگر البته برسد نزدیک تو بزرگی سال
و کبرسن اَحَدُهُمَا اَوْ کِلَاهُمَا یکی از ایشان یا هر دو یعنی چندان بزیند که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا
تَقُلْ لَهُمَا اُفٍّ پس مگوی مر ایشان را اف که آن آوازیست که کسی میگوید که از چیزی تنگ آید یا بر آن گران کرده یعنی از ایشان
تنگ مباش و صحبت ایشان را گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا کَرِیمًا و بانگ بر ایشان مزن
و سخن ایشان را جواب زشت مده و بگوی مر ایشان را سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان بلکه بگو ای پدر من
وای مادر من و گفته‌اند معنی آنست که با ایشان سخن چنان کنی که بنده گناه کار عاجز با خواجه خود سخن کند وَاخْفِضْ لَهُمَا
جَنَاحَ الذُّلِّ و فرو گذار برای ایشان بال تواضع و تذلل را یعنی با ایشان بزرگی مکن بلکه ملایمت و فروتنی
کن مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو تا دیروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان محتاج
توانند در خدمت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ترحم فرما و ببخش بر ایشان رحمی کن کَمَا
رَبَّیَانِی صَغِیرًا همچنانکه بپروردند مرا در وقتی که خورد بودم یعنی بر ایشان رحمی کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من
بتربیت و شفقت و از حضرت رسالت صلعم روایتست که هر که در حین پیری پدر و مادر تفقد حال ایشان نکند ببهشت نرود
و در حدیث قدسی آمده که ای عاق الوالدین هر چه خواهی بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکویی کننده در حق پدر و مادر هر چه
خواهی بکن که من ترا بیامرزم در خبر است که مردی نزد حضرت آمد و گفت یا رسول مرا علمی آموز که برحمت خدا نزدیک شوم
فرمود که پدر و مادر داری گفت آری فرمود که با ایشان نیکویی کردن نزدیکتر است برحمت خدای از همه چیزی
رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِی نُفُوسِکُمْ پروردگار شما داناترست بآنچه در نفسهای شماست از بر ایشان و عقوق
ایشان اِنْ تَکُونُوا صَالِحِینَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان به پدر و مادر فَاِنَّهُ
کَانَ لِلْاَوَّابِینَ اِنْ تَکُونُوا لَهُ غَفُورًا پس بدرستی که خدای هست مر بازگردندگان را
از عقوق و رجوع کنندگان بحضرت او در جمیع اوامر آمرزنده از تقصیر تایب که قبل از توبه از و صادر شده باشد
و در روایت صحیح وارد شده که مراد از اوابین کسانی اند که میان عشا و مغرب نماز گذارند و بعد از مراعات پدر و مادر
و نهی از عقوق ایشان ترغیب بندگان میکند بدادن حقوق مستحقان و میفرماید که وَآتِ ذَا الْقُرْبَى
حَقَّهُ و بده خداوند خویش را آنچه حق اوست مراد اقارب حضرت رسالت اند و حق ایشان اعطای
خمس است بدیشان و در خبر است که چون این آیت آمد رسول صلعم فدک را بفاطمه زهرا صلوات الله علیها بخشید و در مدت

حیوة آنحضرت در تصرف وی بود و منافع آن بصرف فرزندان میکرد چون حضرت رحلت فرمود مخالفان آنرا
از حضرت انتزاع کردند وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ و بده درویش را و راه گذریان را حق ایشان بده
و ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که امام زین العابدین علیه السلام را از خمس پرسیدند فرمود که هو لنا آن ماییم که اهل بیتیم گفتند
حق تعالی میفرماید که وَالْیَتَامَى وَالْمَسَاکِینِ فرمود که مراد یتیمان و مساکین ما اند و دادن خمس به یتیم
اولاد و ذریت پیغمبر که ایشانند مشروطست بآنکه قادر نباشند بر قوت سال خواه یتیم باشند و خواه ابن السبیل و بعد
از همه حقوق مستحقین میفرماید که وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه رضای خدا
بآن نباشد یعنی بر وجه شرع شریف نباشد تَبْذِیرًا پراکنده ساختنی از مجاهد نقلست که اگر برابر کوه احد زر را
در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی در باطل صرف کنند اسراف باشد اِنَّ الْمُبَذِّرِینَ بدرستی
که اسراف کنندگان مال در معاصی کَانُوا اِخْوَانَ الشَّیَاطِینِ هستند برادران دیوان یعنی مثال
ایشان در شرارت و اتلاف مال در معاصی مرویست که کفار عرب معظم مال خود را بریا خرج میکردند و جهت
یک مهمان شتران بسیار میکشتند تا مردمان ستایش ایشان کنند حق تعالی ایشان را نکوهش کرد که در تضییع
اموال امثال دیوانند وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِرَبِّهِ کَفُورًا و هست دیو سرکش مر پروردگار خود را
بسیار منکر نعمت و ناسپاس پس نباید که کسی فرمان او برد و در خبر است که بلال و صهیب و بعضی از فقرای صحابه از سید
کاینات علیه الصلوة والتسلیمات چیزی طلبیدند که حاضر نبود آنحضرت از غایت شرم و آزرم متوجه جانب دیگر شدی
و اندیشه کردی که آنرا از جایی با ایشان رساند آیه آمد که وَاِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ
و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه برای انتظار روزیی که مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوهَا از پروردگار خود
امید داری آنرا که چون بتو رسد بدیشان دهی فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَیْسُورًا پس بگوی مر
ایشانرا گفتاری نرم یعنی ایشانرا دعا کن بفراخی روزی بعد از نزول این آیه چون از آنحضرت چیزی مطلبیدند
که حاضر نبود میفرمود که حق تعالی روزی دهد ما را و شما را پس بیان تمثیل میکند برای بخل و ممسک وَلَا
تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً اِلَى عُنُقِکَ و مساز دست خود را بسته بگردن خود تا بر بسط آن
توانا باشی این کنایتست از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ و مگشای دست خود را همه گشادن
این عبارتست از اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا که بنشینی ملامت کرده
شده نزد خداوندگان درمانده و محتاج مرویست که زن مسلمه با زن یهودیه گفت و شنید مضمون گو آنکه مصطفی

سنخی بر است جهت آزمایش زن مسلمه دختر خود را بجانب حضرت صلعم فرستاد که یا رسول الله مادر من پیراهن میطلبد که در برنماست
حضرت بحجره درآمده پیراهن خود را بیرون کرد و با و داد خود برهنه بنشست بلال قامت بگفت و یاران منتظر
آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نتوانست آمد آیه مذکوره نازل شد حق تعالی او را باعتدال که صفت سخاست
امر فرمود اِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ بدرستی که پروردگار تو گشاده میکرداند روزی را
برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند بر هر که اراده او اقتضا میکند و بسط و قبض او محض مصلحت
کس را زهره اعتراض نیست اِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که اوست بمصالح بندگان
خود دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ و مکشید فرزندان خود را
از ترس درویشی گویند در زمان جاهلیت دختران را زنده در گور میکردند جهت ترس آنکه مبادا که بنفقه و جهاز ایشان
قادر نباشند حق تعالی ایشان را از آن نهی کرد و فرمود که نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ما روزی میدهیم ایشان
را و شما را غم روزی ایشان مخورید إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا بدرستی که
کشتن ایشان خطای بزرگست چه آن موجب قطع نسل است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً
نزدیک مشوید بزنا و گرد آن عمل قبیح مگردید و بدرستی که هست زنا خصلتی زشت و بسیار قبیح وَسَاءَ سَبِيلًا
و بد راهیست آنچه بدان موجب قطع انسابست و سبب فتنه و نزاع و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که
حضرت رسول صلعم فرمود که در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت آن سه که در دنیاست آنست که آبروی
ببرد و روزی را قطع کند و اجل را نزدیک گرداند و آن سه که در آخرت است حق تعالی بر و خشمناک گردد و در حساب
او تنگ گیری کند و او را بآتش دوزخ قرین دارد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
و مکشید آن نفس که حرام کرده شده است خدای قتل او را و آنها اهل ایمانند و ذمی و معاهد و ایشان را نکشید
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی که قصاص است یا ارتداد یا زنا بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا
و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد که مستوجب کشتن نباشد فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ
سُلْطَانًا پس بدرستی که گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم مر وارث آن مقتول را که بعد از قتل
او متولی امر اوست تسلطی و قوتی که آن قصاص است در عمد و اخذ دیت اگر خطا باشد فَلَا يُسْرِفْ
فِي الْقَتْلِ پس باید که ولی خون او اسراف نکند و از اندازه بدر نرود و از کشتن با آنکه غیر قاتل را بکشد
إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا بدرستی که ولی خون هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امر حاکمان

شرع او را و بعد از امر بحفظ نفس امر میفرماید مردمان را بحفظ مال وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي
هِيَ أَحْسَنُ و نزدیک مشوید بمال یتیم مگر بطریقه که شرعا آن بهتر است و نیکوتر و بیان این بحث در سوره انعام
مذکور شد حاصل که حق تعالی میفرماید که ضبط اموال یتیم کنید و بی وجهی شرعی در آن تصرف مکنید حَتَّىٰ
يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بغایت قوت خود یعنی ببلوغ رسند و آثار رشد بر وظاهر گردد و کامل شود
وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدا با شما از تکالیف شرعیه از نذر و عهد و یمین
إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا بدرستی که پیمان هست طلب کرده شده آن را از معاهد طلب خواهند
کرد که نقض آن نکرده و بآن وفا نموده تا جزا بر وفق آن یابد وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ و تمام
بپیمائید کیل را چون بپیمائید برای دیگری وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ و بسنجید بترازوی راست
یا بقپان که ترازوی بزرگست ذَٰلِكَ خَيْرٌ این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است شما را
از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت و بازگشت وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ
بِهِ عِلْمٌ و از پی مرو آن چیزی را که نیست ترا بدان دانا یعنی بتقلید و گمان یعنی مگوی دیدم و
شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده باشی و نشنیده و ندانسته و نزد بعضی مخصوص است بعقاید دینیه إِنَّ السَّمْعَ
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ بدرستی که گوش و چشم و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا هر یک
ازین اعضاست از و پرسیده شده یعنی از اعضای مذکوره خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد ابی جعفر علیه السلام
از پیغمبر صلعم نقل کرده که فردای قیامت بنده قدم از سر قدم برندارد تا او را از چهار چیز سؤال کنند از عمر عزیز
که در چه صرف کرده و از دوستی ما که اهل بیت رسالتیم چگونه پیروی کرده وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و مرو
در زمین در حالتی که خداوند تکبر باشی خطاب با رسولست و مراد امت اند یعنی ای بنده مخرام در راه چنانکه
متکبران خرامند إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ بدرستی که تو نتوانی شکافت زمین را بپای در روی
کشیدن و سخت گام زدن و زمین کوفتن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و هرگز نرسی بکوههای
از روی درازی مراد آنست که چون متکبر ضعیف و خوار است و قادر نیست که خرق زمین کند بکوفتن قدم و نرسیدن
که از کوه درگذرد پس او را لازم است که طریق تواضع و تذلل مرعی دارد و فروتنی نماید كُلُّ ذَٰلِكَ همه
اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج خصلت است که یازده امر است و چهارده نهی و اینها در الواح موسی مکتوب بود
كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا هست بدی آن یعنی آنچه منهی است نزد پروردگار تو کراهت

و دران تصرف مکنید

داشته شده یعنی خدای ترا ازان نهی کرده ذلک مما اوحی الیک آنهنکام مذکوره از آنچیزی که وحی
کرده است بسوی تو ربک من الحکمة پروردگار تو از علمی که شناخته حق است و دانستن آن برای عمل
ولا تجعل مع الله الها آخر و مکیر با خدای خدای دیگر که اگر شرک آری بوی فتلقی فی
جهنم پس رانده شوی بدوزخ ملوما مدحورا درحالتی که ملامت کرده شده باشی
و دور کردانیده از رحمت خدای افاصفیکم ربکم بالبنین خطابیست که گفتند فرشتگان
دختران خدایند آیا پس برگزید شما را پروردگار شما و اتخذ من الملائکة اناثا و فرا گرفت برای
خود از فرشتگان دختران که ایشان اخس ترین اولادند این خلاف آنچیزیست که عقول شما بدانست و عادت
شما جاریست انکم لتقولون قولا عظیما بدرستی که آنچه شما میگوئید سخنی بزرگست که اضافه اولاد میکنید
بحق سبحانه و نفس خود را مینهید برو که محبوب آنجود و مکروه را بجناب او نسبت میدهید ولقد صرفنا و بدرستی
که کردانیدیم یعنی مکرر ساختیم برات خود را از ولد بوجوه تقریر فی هذا القرآن لیذکروا چند جای درین
قرآن تا پند پذیر شوند و دریابند وما یزیدهم الا نفورا و نمی افزاید ایشانرا تکرار این سخن مگر رمیدن
و از حق دور شدن بعد ازان در رد قول مشرکان میفرماید قل لو کان معه آلهة بگوای
محمد اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر کما یقولون همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید اذا لابتغوا
الی ذی العرش سبیلا آنگاه خدایان کردندی بسوی خداوند عرش راهی که بدفع او مشغول
شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی اگر ایشان خدای بودندی یا شریک خدای بایستی که از راه منازعت
جستندی و عجز را از خود دفع کردندی سبحانه وتعالی عما یقولون پاکست خدای و برتر
از آنچه ایشان میگویند علوا کبیرا برتر و بزرگ یعنی چه او سبحانه در اعلی مراتب وجود است که از
خواص آنچیزیست که ممتنع البقاست تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن
تسبیح میکنند و بپاکی یاد میکنند خدای تعالی را هفت آسمان و زمین و هرچه در ایشانست از ملایکه و جن و انس
وان من شیء الا یسبح بحمده و نیست هیچ چیز از مخلوقات مگر که تسبیح میگویند خدا را تسبیحی
مقرون بحمد او یعنی پرستش میکنند او را از سمات نقصان و ستایش میکنند او را بصفات کمال جلال ولکن
لا تفقهون تسبیحهم و لیکن شما مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشانرا چه شما بنظر صحیح و عقل صافی
تامل نمیکنید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد انه کان حلیما غفورا بدرستی که هست خدای بردبار

که تعجیل

که تعجیل عقوبت نمیکند بشما بعدم تفکر و صنایع او آمرزنده مر آنانرا که تامل در مصنوعات کرده بصانع عالم و وحدانیت
او اعتراف نماید سلمی گوید که تمام مکونات باختلاف لغتها تسبیح الهی میکنند اما آنرا کسی نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی
و مراد از تسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر قدرت علم و وحدانیت او آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در شب نزد خانه کعبه نشستی و تلاوت قرآن فرمودی بعضی از اهل شرک
سنگ بر آنحضرت انداختند و قصد ایذای او کردند حق تعالی شر ایشانرا ازوی کفایت کرد و حبیب آنحضرت را
از چشم ایشان پوشید و آیه فرستاد که واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین
لا یؤمنون بالآخرة و چون برخوانی قرآنرا کردانیدیم میان آنانکه نمیگروند بسرای جزا حجابا
مستورا پرده پوشیده شده از حس تا ترا نبینند و آواز ترا نشنوند وجعلنا علی قلوبهم اکنة
و کردانیدیم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چون کفار بجهت عناد و لجاج تامل نمیکنند در آیات باهره و معجزات
ظاهره پس گویا بر دلهای ایشان پوششها نهاده ایم که مانع است ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا
ازانکه دریابند قرآنرا نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا استماع قرآن نمیکنند و یا علاماتی بر دلها و گوشهای
ایشان نهاده ایم تا ملایکه بان اعلام شوند که ایشان از فرط عناد تدبر نمیکنند و بسمع قبول نمی شنوند و بجهت
آن ایشانرا لعن کنند واذا ذکرت ربک فی القرآن و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن
وحده یگانه و یکتا ولوا علی ادبارهم بازگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند
نفورا درحالتی که رمندگان باشند از شنیدن توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشانرا با آلهه خود
ذکر کنی نحن اعلم بما یستمعون به ما داناتریم بآنچه می شنوند قرآنرا بسبب آنچیزی که بسخریه است
مراد آنست که قرآنرا برای استهزا و طعن دران می شنوند اذ یستمعون الیک وقتی که گوش میدارند
بسوی تو واذ هم نجوی وقتی که ایشان راز گویندگانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام
وی سحر است و شعر اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان
مر اصحاب ترا که شما ان تتبعون الا رجلا مسحورا متابعت نمیکنید و از پی نمیروید مگر
که مردی سحر کرده شده را یعنی کسی را که با او سحر کرده اند و عقلش زایل شده انظر کیف ضربوا
لک الامثال بنگر که چون زدند برای تو مثلهای مختلف یعنی وصف میکنند ترا بمجنون و ساحر و کاهن
و شاعر فضلوا فلا یستطیعون سبیلا پس گمراه شدند از طریق حق در جمیع این امثال

پس نمیتوانند یافتن راهی را بطعنه تو بر وجهی که متوجه باشد مگر بهتان صریح و بعد از آن در ذکر ایشان بعث میفرماید
که وَقَالُوا أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا و گفتند کافران آیا هنگام که بعد از مرگ بمرور زمان
گردیم استخوانها و خاکها خورد و مرده شده و ریزیده گشته ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا آیا بر
انگیختگان شویم آفریدن نو و تازه قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که كُونُوا اگر گردید شما یعنی اگر
فی المثل گردید شما بر تن خود حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا سنگ یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده
از آن چیزها که بزرگست و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و امثال آن از چیز
که قبول حیوة در آن بعید است البته حق تعالی شما را بمیراند و باز زنده گرداند بجهت تعلق قدرت تامه حضرت عزت
بر همه ممکنات پس تعلق قدرت او بر زنده گردانیدن استخوانهای پوسیده شما که موصوف بحیوة بوده است
بطریق اولی فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا پس زود باشد که گویند بر وجه انکار کیست که باز آورد
ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که باز آورد و زنده سازد شما را
الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ آنکسی که بیافرید شما را اول بار که خاک بودید پس آنکس که تواند که خاک را
جان دادن در بدایت هم تواند که خاک را زنده سازد در نهایت چون این آیت راست از او فَسَيُنْغِضُونَ
إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ پس زود باشد که بجنبانند بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود را
می جنباند ایشان از روی انکار و استهزا سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ و گویند کی خواهد بود
این بعث و نشر قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا بگوای محمد شاید که این بعث و نشر نزدیک باشد چه
لا محال هر چه آینده است آنرا نزدیک توان گفت و بعث شما البته واقع شود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی
که بخواند خدای شما را برای محاسبه فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدا را بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل باشید
بستایش حق تعالی بر کمال قدرت او چنانکه در خبر آمده که خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها افشانند و گویند
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا و گمان برید هنگام که درنگ
نکردید در قبر مگر اندکی یا زندگی خود را که در دنیا داشته باشید در آن روز اندکی شمرید جهت مشاهده اهوال
آن بعد از آن بندگان را باتباع بهترین اقوال و افعال میفرماید که وَقُلْ لِعِبَادِي و بگو مر بندگان مرا
یعنی مؤمنان که بندگان مخصوص منند يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ که بگویند آن کلمه را که آن بهتر و نیکوتر
باشد آورده اند که مشرکان پیوسته در ایذای صحابه بقول و فعل میکوشیدند مؤمنان صورت حال بعرض سید ابرار

رسانیدند

رسانیدند و بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند حضرت فرمود که حق تعالی مرا بکارزار نفرموده این آیه آمد که
مؤمنان را امر کن تا عمل کنند باحسن اقوال یعنی در مقابله جفای کفار درشتی نکنند بلکه با ایشان گویند
يَهْدِيكُمُ اللَّهُ خدا شما را براه راست دارد إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ بدرستی که دیو سرکش دشمنی
می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی کردن یا ایذای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد إِنَّ
الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا بدرستی که شیطان هست مر آدمی را دشمنی آشکارا
که هرگز صلاح او نخواهد و بجز در هلاک او نکوشد رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ پروردگار شما داناتر است بحال شما إِنْ
يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ یا اگر
خواهد عذاب کند شما را بایذا و آزار کفار که مزید ثواب شما باشد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا
و نفرستادیم ترا ای محمد بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگهداری و باجبار ایشان را باسلام در آری
پس مواخذ نخواهی شد بگفتار و کردار ایشان و بر تو همین تبلیغ است پس اصحاب خود را باقوال و افعال حسنه
امر کن و با کفار مدارا کن وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و آفریدگار تو دانا
تر است بآنکس که در آسمانها و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار گفته
که قریش میگفتند چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد
که ما داناتریم با اهل آسمان و زمین هر که خواهیم ~~برای نبوت~~ برای نبوت بر گزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ
النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ و بدرستی که افزونی دادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی دیگر چنانکه ابراهیم را خلت
و موسی را مکالمه و محمد را محبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت و معراج و تاج وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و
دادیم داود را کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او مرویست که زبور صد و پنجاه سوره است
که در و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و نصیحت و صفت حضرت رسالت پناه صلعم و آله
و سلم و ستایش آورده اند که چون قریش بقحط مبتلا شدند حق تعالی جهت الزام ایشان این آیه فرستاد که
قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگوای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که گمان برده اید که ایشان خدایانند
از ملایکه و مسیح و عزیر و اصنام مِنْ دُونِهِ بجز از خدا تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ
الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا پس ایشان نمیتوانند برداشتن سختی یعنی قحط و بیماری و درویشی
از شما و نمیتوانند تغییر دادن آنرا یعنی گردانیدن آن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که ملایکه و عزیر را

بپرستیدند چنیان خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر ماندند آیه آمد که اُولٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
آنگروه از ملایکه و جن آنانند که میخوانند ایشان را و میپرستند يَبْتَغُونَ إِلىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ میجویند
بسوی پروردگار تو وسیله یعنی تقرب بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام از ایشان که نزدیک
ترند بمنزله و مرتبه یعنی آنها که مقربان درگاه‌اند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق تعالی پس غیر مقرب بطریق اولی وَيَرْجُونَ
رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و امید میدارند بخشش او را و رحمت او را و میترسند از عذاب او إِنَّ
عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا بدرستی که عذاب پروردگار توست سزاوار آنکه از آن حذر کنند و چون
معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچو سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش کردند بعد بر سبیل تهدید میفرماید که وَإِنْ مِنْ
قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا و نیست هیچ دهی و شهری و مملکتی مگر که ما هلاک کننده‌ایم اهل آن را از مرگ و فنا
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا یا عذاب کننده آن بقتل
و قحط و غیر آن عذابی سخت یعنی اگر مومن صالح‌اند بموت و اگر کافر و فاسق‌اند بعذاب كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ
مَسْطُورًا است این حکم در لوح محفوظ نوشته شده آورده‌اند که قریش از حضرت رسالت صلعم معجزها طلبیدند از جمله آنکه
کوه صفا را زر خالص کرداند و کوههای مکه را محو کند تا زمین گشاده گردد و صلاحیت زراعت داشته و جویها
روان سازد تا باغ و بوستان بسازند حق تعالی فرمود که وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ و باز نمیدارد
ما را آنکه فرو فرستیم معجزات مقترحه را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ بدانکه تکذیب کردند بآیات مقترحه
خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بدست پیغمبران ظاهر کردیم و تکذیب کردند و ما ایشان را
مستاصل ساختیم پس اگر آنچه این امت مطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر آینه عذاب
استیصال برایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده‌ایم که ایشان را مستاصل نسازیم و بجهت شرف محمد و بجهت آنکه
مومنان از نسل ایشان بیرون خواهیم آورد بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه میکند که بجهت تکذیب آیات مقترحه
هلاک شدند و میفرماید که وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ و دادیم قوم ثمود را ناقه بمقترح ایشان از صالح
پیغمبر مُبْصِرَةً در حالتی که بینه بود و پیدا یعنی او را از سنگ بیرون آوردیم بر وجهی که معاینه آن را میدیدند
فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا
تَخْوِيفًا و ما نفرستیم معجزات مقترحه مگر که برای ترسانیدن از عذاب استیصال پس اگر بر کفر راسخ باشند بعد از
نزول آن معجزات هر آینه مستاصل کردند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اندوه مخور إِنَّ

رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد ایشان
قریش را این اشارتست بواقعه بدر یا علم خدا احاطه کرده باحوال مردمان از عبادت و معصیت و شرک و آنچه
مستحق آنند از ثواب و عقاب وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ
و ما نگردانیدیم آن خواب را که بتو نمودیم مگر برای آزمایش مردمان یعنی بسبب آزمایش مراد سالیست که در حدیبیه که آنحضرت خواب دید
و آنچنان بود که آنحضرت خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه کعبه را طواف کرده و سعی و حلق بجای آورد
صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم آن
بود که تعبیر و اقعه در سال آینده بظهور رسد و تفصیل این در سوره فتح مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی و از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که حضرت رسالت در خواب دید که جمعی از بوزینگان در منبر میدوند و ید حضرت دلتنگ
شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که ایشان بنو امیه باشند که بعد از تو پا بر منبر تو نهند و بر آنجا بر آیند و در خبر است که بعد از این
واقعه لب آنحضرت را خندان ندیدند و مراد از این فتنه آن فتنه بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد از قتل اولاد
و ذریت سید الابرار که در هیچ قرنی از قرون کسی مثل آن ندیده و نشنیده و نزد امامیه مراد بشجره ملعونه که بعد از این
واقع شده نیز بنو امیه‌اند و آن اینست که وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ یعنی نگردانیدیم درخت
لعنت کرده شده را که یاد کرده شده در قرآن مگر برای فتنه مردمان تا محبان خود را از دد آن آزمایش کنیم و بر عالمیان
ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابر است و کدام جزع کننده است و چون مشرکان شنیدند که درخت زقوم در دوزخ
رسته است متعجب شدند ابو جهل گفت محمد میگوید آتش دوزخ سنگ میسوزد و باز میگوید که درخت میروید این بغایت
عجب است و حال آنکه از تعجب ایشان عجب مینمود زیرا که از درخت سبز آتش میگرفتند و فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت
سبز بودیعت نهد چه عجب که در آتش درخت برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش بپروراند و حشای شترمرغ را
بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر رویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجره آن
ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست وَنُخَوِّفُهُمْ و میترسانیم کافران را
بانواع تخویفات چون خبر استیصال امم سابقه و شجره زقوم دوزخ و امثال آن از عذاب و عقاب فَمَا
يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا پس نمی‌افزاید تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرگ و چون تکبر ایشان و وسوسه
شیطانست در عقب آن ایراد استکبار و بدی عاقبت ایشان کرده میفرماید که وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ و یاد کن چون گفتیم فرشتگان را که سجود کنید مر آدم را سجده تکریم و تعظیم فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای پرسید که چرا سجده نکردی قال ءاسجد گفت بر وجه انکار و
استکبار که آیا سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت طینا مر آنکس را که آفریدی از گل پس حق تعالی برو لعنت کرد
و او را از درگاه خویش براند قال ارایتک گفت ابلیس دیگر باره که ای فریدگار من آیا دیدی و بپسندیدی هذا
الذی کرمت علی این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من بچه وجه او را بر من تفضیل دادی و حال آنکه او خاکست
و خسیس تر عناصر است و من از آتش که شریفترین آنست لئن اخرتن الی یوم القیمة بخدای که در پس داری
مرا و مرگ مرا تاخیر کنی تا روز قیامت لاحتنکن ذریته هر آینه مستولی شدم بر گمراه ساختن فرزندان او
و همه را در تحت تصرف خود در آوردم الا قلیلا مگر اندکی که توانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت که با ایشان
ارزانی داشته باشی قال اذهب گفت خدای مر او را که برو امانت است یعنی براند او را از درگاه رحمت و قرب خود
بر وجه تهدید فمن تبعک منهم پس هر که ترا متابعت کنند و فرمان برد از ذریت آدم فان جهنم
جزاؤکم پس بدرستی که آتش پاداش شماست یعنی جزای تو و ایشان جزاء موفورا جزای تمام یعنی
عذابی بر دوام ثابت بقوله واستفزز من استطعت منهم بصوتک و از جای بجنبان و بلغزان
هر که را توانی از ایشان باواز خود یعنی خواندن ایشان را بفساد مرویست که هر آوازی که در راه رضای خدا بر نمی
آید آواز شیطان نیست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیس ست واجلب علیهم و با آواز بخت بخوان و بکیر ان
ایشان را بخیلک ورجلک سواران و پیادگان خود را در مجمع گفته که هر که سوار و پیاده از انس و جن
که در معصیت خدای سعی کنند از خیل و رجل شیطانست وشارکهم فی الاموال و شرکت کن با مالهای ایشان
یعنی ایشان را بران دار تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در سایر معصیت صرف کنند والاولاد و در فرزندان
ایشان نیز شریک شو تا از زنا حاصل شوند یا بعبد العزی و عبد الشمس نام نهند یا ایشان را بر ملت باطله ترغیب کنند وعدهم
و وعده ایشان را بوعدهای دروغ از درازی امل و شفاعت بتان و انکار بعث و بهشت و دوزخ و تاخیر توبه وما
یعدهم الشیطان الا غرورا و وعده نمیدهد شیطان ایشان را مگر بفریب یعنی خطا را بصورت
ثواب بایشان مینماید تا مرتکب آن شوند ان عبادی بدرستی که بندگان خالص و برگزیده من که برای منسوب اند
شده اند لیس لک علیهم سلطان نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط و قدرت یعنی هیچ کس را توانائی
فریفتن بندگان خاص مرا وکفی بربک وکیلا و بسنده است پروردگار تو نگهدارنده بندگان خود
از ضلال تو بوسوسه و اضلال و ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر پروردگار شما آنکس است

که بقدرت

که بقدرت کامله میراند و روان میکرداند برای شما کشتی را در دریا لتبتغوا من فضله تا بجوئید از فضل او یعنی
روزی خود که در تجارت معاملاتست با متعه که بعبور بر دریا بدست آید انه کان بکم رحیما بدرستی که او
هست بر شما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میکرداند و مایحتاج شما را مهیا میسازد واذا مسکم
الضر و چون برسید بشما سختی که آن غرق شدنست فی البحر در دریا ضل من تدعون
الا ایاه گم شود و برود از خاطرهای شما هر که را که میخوانید و می پرستید مگر او را که خداوند یگانه است یعنی در آنجا
جز وی را نمیخوانید و نجات جز از وی نمیجوئید فلما نجیکم الی البر پس آنهنگام که برهانید شما را از غرق
شدن و برسانیدن بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و باز روی به پرستش بتان آوردید و
کان الانسان کفورا و هست آدمی بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم ان
یخسف بکم جانب البر آیا بنجات یافتید بعد از رسیدن شما از دریا بصحرا پس ایمن شدید از آنکه فرو
برد شما را خدای تعالی بکرانه از زمین یعنی قادر است بر آنکه شما را به آب فرو برد و توانا است بر آنکه در خاک
نهان کند او یرسل علیکم حاصبا یا فرو فرستد بر شما بادی که سنگ بر شما افکند یعنی
قادر است بر آنکه شما را سنگ باران کند ثم لاتجدوا لکم وکیلا پس نیابید برای
خود نگهدارنده که شما را محافظت کند چه هیچ کس دفع حق تعالی تواند کرد ام امنتم ان یعیدکم
فیه آیا ایمن گشته اید از آنکه باز گرداند شما را و در آورد در دریا تارة اخری بار دیگر یعنی در دل شما افکند
تا دیگر باره میل سفر دریا کنید و در کشتی نشینید فیرسل علیکم قاصفا من الریح پس فرستد بر شما
شکننده از باد بر انگیزاند که کشتی را بشکند فیغرقکم بما کفرتم پس غرق کرداند شما را بسبب آنچه
ناسپاسی کردید و کفر شما را غرق کرداند ثم لاتجدوا لکم علینا به تبیعا پس نیابید برای
خود بر ما بآن غرق کردن از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما و یا زبان اعتراض دراز
کننده گوید چرا چنین کردی و بعد از حکایات ابلیس ذکر تعظیم بنی آدم فرمود بقوله ولقد کرمنا بنی آدم
و هر آینه گرامی کردیم فرزندان آدم را وحملناهم فی البر والبحر و برداشتیم ایشان را یعنی سوار کردانیدیم
در بیابان بر چهارپایان و در دریا بکشتیها ورزقناهم من الطیبات و روزی دادیم ایشان را
از طعامهای پاکیزه و بالذات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه ما آفریده ایم و افزونی دادنی بغلبه و استیلا و یا بشرف و کرامت بدانکه کرامت

ایشان چه اینست روحانی اما جسدانی تمام ایشانراست از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت ایشانست بدین و تصویر
در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و گیسو و تمیز بعقل
و فهم و نقط و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن بر صناعات و روحانی دو قسمست عامه و خاصه اما آنچه عامست
مومن و کافر در آن شریکست چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب بنی آدم و اسماع قول الست و انطاق
بجواب بلی و عهد بر عبودیت و ارسال رسل و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات
و اظهار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنانرا
بدان گرامی ساخته اند از نبوت و کرامت و رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق
حسنه و آداب مرضیه در تنزیه الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از جمیع ملایکه اند بعد از ان میفرماید
که یاد کن ای محمد یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ روزی که بخوانیم هر گروهی از مردمان به پیشوای
ایشان یعنی نبی ایشان چنانکه گویند یا امة موسی یا امة عیسی یا امة محمد و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که در این روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بدیشان و از صادق علیه السلام روایتست
که فرمود دوستان و محبان آل محمد خدا را میکنند برین نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را بدان دعوت کنند
که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدا دهیم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و شما پناه بما دهید پس
کجا برد شما را و این کلمه را سه بار دا فرمود بعد از ان گفت بخدای کعبه که شما را بهشت برند فَمَنْ أُوتِيَ
كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ پس هر که را داده شود نوشته عمل او بدست راست فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ
پس آنگروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نه بتی بعد از نوبتی چه در ان نامه عملهای نیکو بینند
وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا و ستم دیده نشوند در مزد خود بمقدار فتیله از چرک که میان انگشتان است
یعنی کمترین چیزی قصور در پاداش ایشان نباشد وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ و هر که هست درین
دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند و بجهت فرط عناد در دلایل هادیه نظر نکند تا راه صواب مشاهده نماید
فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ پس او در آخرت نابیناست یعنی راه نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا
و گمراه تر از نابینا بود پس هر که نابود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب بی بهره بود و هر که از بخروی
توبه نه بیند فردا اجمال مغفرت مشاهده تواند کرد آورده اند که وفد ثقیف گفتند که ای محمد ما ایمان نیاریم
بتو تا وقتی که یکسال ما را بت پرستیدن بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه حرم ما کردانیی و ما را

از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو خدای من مرا برین فرموده است آیه آمد که وَإِن
كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و بدرستی که نزدیک بودند ثقیف که
ترا در فتنه اندازند و بگردانند ترا از آنچیزی که وحی کردیم بتو لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ تا افترا کنی و بر بندی
بر ما جز آنچه وحی کردیم بگویی که خدای امر فرموده وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا و آنگاه که چنین
کنی هر آینه فرا گیرند ترا دوست خود موافقت تو با ایشان در سلوک طریق ضلال وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ
و اگر نه آنست که ترا ثابت داریم بعد عصمت لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا بدرستی که نزدیک
بود که میل کنی بسوی ایشان میل کردنی اندک یعنی بجهت قوت کید و مکر ایشان نزدیک بود که تو در صدد میل
شوی با ایشان ولیکن عصمت ما ترا نگهداشت در مجمع آورده که چون آنحضرت معصوم بود پس برای تخویف امت
تا میل بسخن مشرکان نکنند آیه آمد که إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ آنگاه که میکردی هر آینه که میچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ
وَضِعْفَ الْمَمَاتِ دو چندان عذاب زندگی در دنیا و دو چندان عذاب مرگ در آخرت دو چندان
عذابی باشد که واقع شود بر غیر تو که مرتکب این امر شود زیرا که خطای خطیر اخطر است ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا
نَصِيرًا پس نمی یافتی برای خود بر دفع عذاب ما یاری که بسبب او از ان باز رهی چون این آیت آمد حضرت رسالت صلعم
فرمود که اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ بار خدایا مرا چشم زدنی بخود مگذار مرویست که اهل مکه در
اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بجدای فرا اضطرار کنند که آنحضرت را
بضرورت بیرون باید رفت حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ
و بدرستی که خواهند اهل مکه که بلغزانند ترا بدشمنی از زمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا بیرون کنند ترا از زمین
وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا و آنگاه که چنین کنند درنگ نکنند از رفتن تو مگر اندکی
از زمان و همچنان شد که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند روایتست که یهود از
اقامت حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بود اگر تو پیغمبری و میخواهی که ما تصدیق
کنیم باید که بزمین شام روی و آنجا ساکن شوی حضرت عزم سفر شام نمود این آیه آمد که یهود میخواهند که ترا
از زمین یثرب دور کنند اگر چنین باشد پس از تو چندان امان نیابند و معذب شوند حضرت عازم شد
بتوطن در مدینه و در اندک زمانی قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند بعد از ان فرمود که سُنَّةَ
مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا سنت نهادیم ما سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم پیش

کدت

از تو از فرستادگان و آن سنت هلاکت ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خود وَلَا تَجِدُ
لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا و نیست سنت و عادت ما را تغییر و تبدیلی و چون عادت الله جاری شد که تا پیغمبران در میان
امت باشند ایشان از عذاب ایمن باشند و اگر او را بیرون کنند معذب گردند پس چرا قصد میکنند که ترا بیرون کنند و
بعد از اقامت حجت و ذکر وعد و وعید امر میفرماید باقامت صلوة بقوله أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ
الشَّمْسِ بپای دار نماز را و محافظت آن کن در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که اول ظهر است
إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب که اول نماز شام و خفتن است و غسق اللیل وقت نماز مغرب و عشاست وَقُرْآنَ
الْفَجْرِ و بپای دار نماز صبح را تسمیه نماز بقرآن جهت وجوب قرائت قرآنست پس از قبیل تسمیه شیء باشد باسم
جزو إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا بدرستی که نماز بامداد هست دیده شده یعنی ملائکه لیل و نهار
او را مشاهده میکنند چه آن وقت فرشتگان روز است و بالا رفتن فرشتگان شب آنرا دیده در آخر اعمال لیل ثبت
میکنند و ملائکه روز آنرا می بینند و در اول دیوان نهار رقم می نویسند وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً
لَكَ و بعضی از شب پس بیدار شو بنماز شب در حالتی که فریضه زایده است برای تو بنمازهای تو میسر چون آن
وجوب مختص است بتو و برامت تو مندوب پس نماز شب را بر تو فریضه گردانیدیم نه برامت تو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ
رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا شاید که بدارد ترا پروردگار تو در مقام پسندیده یعنی مقامی که ستوده باشد
باشد بستایش همه ستایش کنندگان و او بهمه مشرف باشد بروجهی که جمیع بندگان او را ببینند علیه السلام
گوید که روز قیامت کرسی بیارند و در پیش عرش نهند و خاتم الانبیا بران نشیند و او را اذن شفاعت دهند
و بشفاعت هر که گوینده لا اله الا الله باشد و ایمان داشته باشد و نفاق نداشته حق تعالی او را از دوزخ خلاص
دهد و بعد از ان آنحضرت را امر میکند که وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي و بگو ای پروردگار من در آور مرا در قبر
مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و با کرامت وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ و بیرون آور مرا
از ان در وقت بعث بیرون آوردنی ستوده و با کرامت از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که رسول این دعا را
در وقتی کرد که در غار بود یعنی بارخدایا بیرون آور مرا از غار با منیت و باز بمکه بر با ظفر و غنیمت وَاجْعَل لِّي
مِن لَّدُنكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا نَّصِيرًا حجتی یا پادشاهی یاری دهنده و قولی اعانت کننده و غالب
شونده بر جمیع اهل خلاف و عناد و قتاده گفته که مراد بسلطان پادشاهیست که ناصر اسلام باشد بر کفر و رواج
اسلام بدون آن میسر نشود پس حق تعالی اجابت دعای آنحضرت کرد وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ

وبگو آمد

و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل شیطان چه هر جا قرآن ظهور کند شیطان
از انجا بگریزد إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا بدرستی که باطل هست نیست شده و ناچیز شده ابن مسعود گفت
که چون رسول در فتح مکه فرمود در پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بود و هر قومی روی بصنم خود آورده پس آنحضرت
چوبی بر دست گرفته بود که بر سر آن قطعه آهن بود و بر هر بتی که میزد پاره پاره میکرد و میگفت وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ و بر هر بتی که بگذشتی بروی در افتادی مشرکان گفتند ما هیچ مردی ساحرتر ازین مرد ندیدیم و بر بالای
خانه کعبه بتی از خزاعه مانده بود که از مس بود حضرت فرمود یا علی آنرا از بام کعبه بزیر انداز امیر المومنین علیه السلام
پای مبارک بر دوش مبارک آنحضرت نهاده بالا رفت و آن بت را بزیر انداخت و بشکست بعد از ان در نعت
قرآن فرموده که وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ و فرو میفرستیم بر تو از قرآن آن چیزی که آن
شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات شفا و یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که از برای بیانست
یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ و بخشایش است مر مومنان را
که بدان نفع میگیرند و در دین و صلاح نفوس خود و در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدا
او را شفا ندهد از صادق علیه السلام مرویست که هر که را بیماری باشد باید که بعد از نماز صبح هفت بار الحمد
بخواند و باد برو دمد اگر به نشود در روز دیگر هفتاد بار بخواند من ضامن بشفای ویم مگر بیماریی که اجل در ان باشد
وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و نمی افزاید قرآن ستمکاران را یعنی مشرکان مگر زیانکاری
و هلاکت بجهت تکذیب و کفران بعد از ان از کفر ایشان و مشرکان خبر میدهد وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى
الْإِنسَانِ و چون انعام کنیم انواع نعم بر آدمی یعنی کافر از ا أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما و بشکر
آن نعمت مشغول نشود وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور گرداند نفس خود را از شکر گذاری آن و ما را بالکلیه فراموش
کند و مستغنی شود از ما وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون برسد برو بیماری و فقر و ترس باشد
بسیار نا امید از رحمت ما و بفضل ما واثق نباشد اما مومن در نعمت شکر کند و در نقمت بامید فرج مینماید
پس آیه خاص بکافر است که بحسب ظاهر علی الاطلاق واقع شده قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بگو هر یک از
مومن و کافر کار میکند بطریقه که شاکل حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در
نقمت نا امید باشد و مومن در سرا سپاس دارد و در ضرا شکیبایی ورزد و همچنین هر کسی که هست بروفق اعتقاد
در طبق صواب دید خود عمل مینماید از شیخ شبلی پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارتر است فرمود که کل یعمل علی شاکلته

کفتند درین آیه رجا در کجاست کفت از بنده رجا و خطا بدید آید آنچه مقتضای طبع او باشد و از خدای تعالی وفا و عطا
آید و آنچه از کریمی او سزد قُلْ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا پس پروردکار شما دانا
تر است و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف
و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات
کردند و احوال باز کفتند یهود متعجب شده کفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از نشان
شمار آنچه احوال آن بنی اشتمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش ازان پرسید که طوف کننده مشرق کربود و احوال جوانانی
که در زمانه پیشین کم شدند چکونه است و روح چیست اکر این هر سه سؤال را جواب دهد پیغمبر باشد و اکر هیچکدام را جواب
ندهد پیغمبر نیست و اکر دو را جواب کوید و از روح هیچ نکوید پیغمبر بحقیقت چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم ایشان
بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت سؤال کردند حق تعالی در باب آنجوانان زمان پیشین این آیه فرستاد که أَمْ
حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا و در باب آنکه در مشرق و غرب عالم سیر کرد این آیه
فرستاد که يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و در باب روح فرمود که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ
و می پرسند ترا از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بکو روح از
امر پروردکار منست یعنی از مبدعات اوست که بامر کن موجود شده بی ماده و ازان جمله است که مخصوص است بعلم خدای
و غیر حق تعالی بدو دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و داده نشده اید
از دانش مکر اندکی بنسبت بعلم خدای که استفاده او میکنید از وی سبحانه بتوسط حواس خود مرویست که چون کفار
این جواب شنیدند کفتند این خطاب مختص است بما یا غیر ما نیز درین داخلند حضرت فرمود که نه ما حقیقت روح نمیدانیم
کفتند عجبست از کفتار تو که یکبار میکویی وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و بار دیکر
میکویی وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا آیه نازل شد وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ و آنچه
ایشان کفته بودند بجهت کجی فهم ایشان بود زیرا که حکمت انسانیه همین بود که علم بحق حاصل کنند بقدر طاقت
بشریت و آنچه سبب معاش و معاد او باشد بعد ازان در بیان منت خود میفرماید وَلَئِنْ شِئْنَا
لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و اکر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچیزی را که وحی کردیم بتو
که قرآنست یعنی از سینها و مصحفها محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ پس نیابی تو برای خود بآن
یعنی بنا بی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی از جانب خود که آنرا از ما استرداد کند و بسینها

ومصحفها باز آورد و آنچنانکه محفوظ بود در اول باز دارد إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مکر رحمت و بخشایش از خدای
تو که ترا دریابد آنرا ارد کند و در سینه تو محفوظ دارد و یا معنی آنکه رحمت پروردکار تو آنرا باقی میکذارد و محو نمیکند
إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا بدرستی که فضل خدای هست بر تو بزرک که ترا سید ولد آدم ساخته
و ختم پیغمبران بتو کرده و لوای احمد و مقام محمود بتو داده و قرآن مجید بتو فرستاده و در میان امت تو باقی کذاشته
و آنرا محو نمیکند ابن ابی فرموده که اول خبری که شما آنرا در دین خود نیابید امانت باشد و آخران نماز و در روزی
بر شما واقع شود که قرآنرا نه در دلها یابید و نه در مصحفها و قیامت بر نخیزد مکر که قرآن باز بجای خود رود که آمده است
و آنرا دادی باشد چون بکس انکبین حق تعالی کوید ترا چه بوده است کوید بار خدایا نزد تو آمده ام بجهت آنکه مرا
میخوانند و بآن کار نمیکنند و این آنکاه باشد که قیامت نزدیک شده باشد بعد ازان بیان اعجاز قرآن میکند
جهة احتجاج مشرکان و میفرماید که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ و بکو ای محمد اکر جمع شوند
همه آدمیان و پریان که تو بر ایشان مبعوث شده و همه اتفاق کنند عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ
بر آنکه بیارند مانند این قرآن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ نیاورند مانند آنرا با این صفتها یا آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا هستند این آیه در جواب نضر بن
حارث فرود آمده که میکفت که ما اکر خواهیم مثل آن بکوییم حق تعالی رد قول او کرده فرمود که جن و انس مثل این
قرآن نتوانند کفت وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا و اکر چه باشند برخی از ایشان مر برخی دیکر را
هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ و بدرستی که مکرر
کردانیده ایم بوجوه مختلفه جهت زیادتی تقریر و بیان برای مردمان درین قرآن از هر نوع و صنفی چون ترهیب
و ترغیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن از احوال کذشتکان و آیندکان فَأَبَىٰ أَكْثَرُ
النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند مکر ناسپاسی که آن انکار حق است
آورده اند که صنادید قریش روزی حضرت رسالت را طلبیده مجلسی ساختند و کفتند ای محمد ما ترا طلبیده ایم
تا نوعی کنیم که نزاع از میان ما و تو برخیزد والله که در عرب کسی ندیدیم که با قوم و کسان خود این درشتی کند که تو
با ما میکنی آبا و اجداد ما را دشنام میدهی و ایشانرا عیب میکنی و زبان بخدایان ما کشوده دشنام
میدهی و سنک تفرقه میان الفت و جمعیت ما می اندازی و هیچ زشتی و درشتی نماند که تو با ما نکردی اکر قصد تو مال است ترا
غنی کردانیم که در عرب از تو غنی تر نباشد و اکر ریاست میخواهی ترا این منصب دهیم و اختیار قبایل عرب و قریش بتو دهیم

واگر چنان ترا زحمت میرسانند ما طبیبی حاذق بیاریم تا در علاج تو کوشد حضرت جواب داد که اینها هیچکدام نیست حق تعالی
مرا بشما فرستاده و کتابی بمن داده که شما را از بهشت مژده دهم و از دوزخ بترسانم اگر سخن من قبول کنید
در دنیا و آخرت مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکمی کند ایشان گفتند
که زمین ما تنگ ترین زمینهاست و کم آب ترین جاها اگر تو در دعوی رسالت و نبوت صادقی دعا کن تا خدا این کوهها را
از میان بردارد و زمین فراخ شود و چشمها روان گردد چنانکه در شام و عراقست و از پدران ما قصی بن کلاب
که صادق القول بوده زنده گردان که احوال پیغمبری تو از وی بپرسیم و اگر او بر نبوت تو گواهی دهد ما بتو ایمان آریم
و بدانیم که ترا نزد خدا تقرب بسیار است رسول گفت مرا باین نفرستاده اند بلکه مرا برسالت بشما فرستاده اند و قرآن را
بمن داده اند تا معجزه من باشد اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن را بیارید و چون نمیتوانید آورد پس
من البته پیغمبر خدا ام و شما بجهت عناد و استکبار بمن نمیگروید گفتند اگر این آیات مذکوره را نمینمایی از خدا درخواه تا بوستانی
دهد از اشجار و انگور و خرما و سایر میوها و جویهای آب روان در میان روان کن و اگر این نیز نمیخواهی از وی درخواه
تا ترا از گنجهای زمین راه نماید تا از درویشی خلاص شده غنی شوی و اگر باین نیز اقدام نمیکنی پاره از آسمان بر سر ما
افکن تا هلاک شویم و یا خانه از زر برای تو بسازد و تو بدان نشینی رسول فرمود که خدای خواهد این کارها کند یکی
از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را با فرشتگان بما نیاری بعد از آن گفتند شنیده ایم که این قرآن آن
مرد است که در یمامه است و رحمان نام دارد و اعتقاد ما آنست که از وی می آموزی ما دست از تو باز نداریم تا ترا
هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخواست و از آن مجلس اعراض کرد و بیرون
آمد عبدالله بن امیه که پسر عمه آنحضرت بود برخواست و با او روان شد و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو اعراض کردند
یکی را بالفعل بیاوردی و بخدا اگر من بتو ایمان نیارم تا که نردبانی بنهی و بر آسمان بر آیی و من در تو نگرم و از آنجا
نامه بیاری با جمعی از فرشتگان که گواهی دهند برای تو که پیغمبری و با وجود این گمان من چنین خواهد بود که هم ترا
باور نکنم و تصدیق قول تو ننمایم ابوجهل گفت ای قوم هیچکدام از آنچه طلبیدید بما ننمود سوگند میخورم که فردا
چون بیاید روی بکعبه آورده بنماز مشغول شود و بسجده رود سنگی گران بردارم و بر سر او زنم تا از جفای او باز رهیم
رسول از این سخن بسیار دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متمردان قریش بعد از الزام
حجت بر ایشان باعجاز قرآن و غیر آن از معجزات دیگر لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ
الْأَرْضِ يَنبُوعًا تصدیق نکنیم ما ترا تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین یک چشمه را آب روان که هرگز کمی نکند

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ یا باشد مر ترا بوستانی از درختان خرما و انگور مشتمل
بر از درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا پس روان کردانی از آن جویهای آب در میان
آن روان کردانیدنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را چنانکه
گمان بردی و وعید دادی عَلَيْنَا كِسَفًا بر ما پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
قَبِيلًا یا بیاری خدا را و فرشتگان را که مقابل با آنچه دعوی میکنی یعنی مشاهدی بر صحت دعوی
و ضامن در کی یعنی ایشان را عیان ببینیم بصورت أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ یا باشد ترا
خانه از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ یا بروی در آسمان
و تصدیق نمیکنیم ترا مر آمدن ترا در آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ تا وقتی که فرود
آری بر ما کتابی را که بخوانیم آن را و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ بگو ای محمد از روی تعجب و تحیر
سُبْحَانَ رَبِّي پاکست پروردگار من مبرا از آنکه بروی تحکم کنند و یا از آنکه در قدرت کسی را شریک وی
سازند و شما آنچه از من میطلبید بجز از وی بر آن قادر نیست هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا آیا هستم
من یعنی نیستم مگر آدمی فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند مگر معجزه که مناسب
قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان وَمَا مَنَعَ النَّاسَ
أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را از آنکه ایمان آورند
وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد که آن قرآنست إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا
مگر آنکه گفتند از روی عناد که آیا برانگیخت خدای آدمی را رسول و ایشان از غایت جهالت و ضلالت درین مسئله
خطا کردند و ندانستند که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس ایشان باید تا افاده
و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی جهت رد
قول ایشان فرمود که قُل لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین
فرشتگان مانند آدمی يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ میرفتند بر قدمهای خود در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفتندی
لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا هرآینه فرستادیم بر ایشان از آسمان فرشته پیغمبر
یعنی از جنس ایشان رسول به ایشان فرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از و تعلیم توانستندی گرفت و
چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول نیز ایشان را آدمی باید و در لباب آورده که کافران گفتند گواه کیست در رسالت

آیه آمد که قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم بگو خدا بسنده است در حالتی که گواهست میان من و میان
شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت و معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمد رسول اوست
پس معجزه گواه حقیت بر صدق دعوی او انه کان بعباده خبیرا بدرستی که خدای هست به بندگان
خود دانا که احوال پوشیده ایشانرا میداند بصیرا بینا که احوال آشکارای ایشان می بیند پس همه را بروفق کردار
پاداش خواهد داد و من یهد الله و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و یا راه بهشت باو
نماید یا توفیق دهد او را بایمان فهو المهتد پس او راه یافته است و من یضلل و هر که خذلان کند بجهت
عنادی که داشته باشد در گمراهی خود در اینجا شود و از راه بهشت بگرداند فلن تجد لهم اولیاء من
دونه پس نیابی تو مر ایشانرا دوستان که تصرف کنند ایشانرا بجز از خدای و نحشرهم یوم القیمة
علی وجوههم و حشر کنیم ایشانرا بروز قیامت بر رویهای ایشان مرویست که از حضرت پرسیدند که چگونه
بر روی خود روند فرمود که آنکس که بر پا ایشانرا بر قدمهای ایشان قادر است که بر دارد ایشان را بر رویها اما آنست
که ایشان پرهیز میکنند بر رویهای خود از هر بلندی و خواری که پیش آید پس ایشانرا حشر کنیم عمیا در حالتی که
نابینا باشند بنوعی که چیزی که لذت چشم باشد نه بینند و بکما و گنگان باشند یعنی نگویند چیزی که از ایشان
قبول کنند و صما و کران باشند که آنچه موجب لذت سمع باشد نشنوند بجهت آنکه نظر در آیات ما دیده نکرده باشند و سخن
حق را بسمع قبول نشنیده و گنگ باشند مأویهم جهنم کلما خبت جای ایشان در دوزخ است
هر گاه که ساکن شوند زبانه دوزخ یعنی آتش گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو
نشاند چنانکه آتش دنیا پس از سوختن همه زدناهم بیفزاییم ما برای ایشان سعیرا آتش سوزان یعنی
بر فروزیم بعد از تبدیل پوست و گوشت باز آتش بر ایشان بحدی همیشه بر این نوع باشند ذلک جزاؤهم
بانهم کفروا آن عذاب پاداش ایشانست بسبب آنکه ایشان نگرویدند بآیاتنا بدلایلهای و بحجه ما بر صدق
پیغمبر که معجزات اوست یا مراد قرآنست وقالوا ءاذا کنا عظاما و رفاتا و گفتند از روی انکار
که آیا آن وقت که گردیم استخوانها و خاکهای ریزه شده ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا آیا ما بر
انگیختگان باشیم آفرینش نو چون خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز پوست و گوشت ایشان را
تازه سازند تا عذاب کشند اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض
آیا نمی بینند آنها که خدای بحق آنکس است که آفرید آسمانها و زمینها را با آن عظمت و بسط بی ماده و مدد قادر علی ان یخلق

مثلهم

مثلهم تواناست آنکه بیافریند ایشانرا یعنی باد کرد ایشانرا بر مثال اول خلق کند پس آنکه چیزی را خلق کند
بی ماده قادر است که آفریده کهنه را که مرده باشد باز اعاده کند وجعل لهم اجلا لا ریب
فیه و گردانیده است و مقرر کرده برای فنای ایشان مدتی که هیچ شکی نیست در ان و آن زمان مرگست و یا
بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که آن روز قیامتست فابی الظالمون الا کفورا پس سر باز
زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و نشر را قل لو انتم تملکون بگو ای محمد
اگر شما مالک شوید و در تصرف دارید خزائن رحمة ربی خزینهای پروردگار روزی که بخلقان
میدهد اذا لامسکتم خشیة الانفاق آنهنگام که البته باز ایستید و بخل ورزید از ترس درویشی
آورده اند که اگر یکی از آفریدگان خازن خزاین نعم ربانی شود هر آینه جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود
جهة آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن او خواهد ترسید و خدای در وجود خود
از این هر دو مبراست وکان الانسان قتورا و هست آدمی بخیل چه بنای مراد بر حاجت و بخلست
با آنچه محتاجست بآن بعد از آن ذکر موسی میکند که با وجود آیات ظاهره که داشت باو منکر شدند ولقد
اتینا موسی تسع آیات بینات و بدرستی که دادیم موسی را نه آیت روشن یعنی معجزهای آشکارا
که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات چنانکه در سورة
الاعراف بتفصیل مذکور شده و گویند مراد بآن انفلاق بحر است و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل
و طمس اموال قبطیان و ازالهٔ عقده از زبان و فرو بردن عصای حبال و عصای سحره و نزد بعضی مراد
بآن آیات احکام است چنانکه مرویست یهودی بمصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد رویم و او را از این آیتها
خبردار کنیم چون از آنحضرت سؤال کردند فرمود که آن نه آیه اینست که شرک میارید و خون بناحق مریزید
و از زنا و دزدی و خوردن ربا و سخن چینی و سحر و دشنام زبان دور باشید و از جهاد مگریزید و این احکام
در جمیع ملتها ثابت بوده و یکی دیگر خاص است بشما که در شنبه عدوان نکنید و از حکم آن در نگذرید آن دو یهودی
چون کلام آنحضرت شنیدند بر خواستند و دست و پای آنحضرت را بوسیدند و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر
خدایی بعد از آن خطاب بحضرت کرده میفرماید که فسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی
اسرائیل از علمای ایشان همین آیات را سؤال کن تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد و ما آن آیات را
بموسی دادیم اذ جاءهم در وقتی که آمد بر ایشان فقال له فرعون انی لاظنک یا موسی

مسحورا پس گفت موسی فرعون بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی جادو یی و عقل تو پریشان شده قال لقد
علمت ما انزل هؤلاء گفت موسی باو بدرستی که تو دانسته باو بدل خود و اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی
که بی شبه و بی شایبه نفرستاد این نه آیات را الا رب السموات والارض بگو آفریدگار
آسمانها و زمینها بصائر درحالتی که اینها روشن اند که هر یک دلیلی است بر نبوت من ولیکن تو عناد میکنی وانی
لاظنک یا فرعون مثبورا و بدرستی که من میدانم ترا ای فرعون هلاک شده یعنی مشرف بر
هلاکت و نقص عقل و مصر بر شر فاراد ان یستفزهم من الارض پس خواست
فرعون آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر یا از مطلق زمین بقتل و استیصال فاغرقناه
ومن معه جمیعا پس غرق کردانیدیم او را و هر که را با او بودند بتمامی وقلنا من بعده
لبنی اسرائیل و گفتیم پس از غرق شدن ایشان مر فرزندان یعقوب را که شما اسکنوا الارض
ساکن شوید دران زمین که ایشان میخواستند که شما را ازین زمین بیرون کنند فاذا جاء وعد الاخرة
جئنا بکم لفیفا پس چون آمد وعده سرای دیگر یعنی چون قیامت شود بیاریم شما را و ایشان را از الحشر
درحالتی که جماعتی آمیخته باشید با هم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا و حق تعالی قصه موسی و فرعون را
درین مقام برای خوشی رسول ایراد فرمود و گفت اگرچه کفار قریش ترا از مکه بیرون کنند قبل از تو فرعون
نیز در صدد اخراج موسی شد ما او را و قوم او را مستاصل ساختیم و زمین مصر بایشان دادیم پس ترا نیز بر دشمنان ظفر
دهیم و نعمت خود را بر تو تمام کنیم وبالحق انزلناه و بحق فرستادیم ترا وبالحق نزل و بحق فرود
آمد قرآن یعنی قرآن فرو نیامد مگر بحق و در بیان آورده که با بمعنی علیت و مراد از حق حضرت رسالت یعنی
بر محمد قرآن نازل شد وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا و نفرستادیم ترا در حالتی که مژده دهنده
مطیعان از ثواب و بیم کننده آنرا که روی بگرداند وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی
مکث و قرآنرا پراکنده فرو فرستادیم یعنی آیه آیه و سوره سوره تا بخوانی بر مردمان بر آهستگی و تانی تا در
هر آیتی از ان نیک تامل کنند و غایت تفکر دران مرعی دارند ونزلناه تنزیلا و فرو فرستادیم آنرا
بحسب حوادث فرو فرستادنی در مدت بیست سال پس بر سبیل تهدید میفرماید که قل آمنوا به بگو ای محمد بکفار مکه که
ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان میارید یعنی ایمان شما بد و موجب مزیت کمال او نمیشود و از عدم
ایمان شما هیچ نقصی بآن راه نمی یابد ان الذین اوتوا العلم من قبله بدرستی که آنکه داده شده اند

وعده

علم پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی و نبوت معلوم کرده و نعت و صفت قرآن را
در کتب خود خوانده اند چون عبد الله سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اتباع او و اصحاب او از نصاری یا طالبان
دین چون سلمان و ابو ذر و ورقه و نوفل و اضراب ایشان اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان
سجدا چون خوانده میشود قرآن بر ایشان می افتند بر زنخهای خود بر رو نهاده در حالتی که سجده کننده اند برای تعظیم
امر خدا و ارسال محمد و انزال قرآن ویقولون سبحان ربنا و میگویند پروردگار ما از خلاف
وعده خود ان کان وعد ربنا لمفعولا بدرستی که هست وعده پروردگار ما کرده شده
یعنی در سجده و ذکر ذقن جهت آنست که اول چیزی که از روی ساجد بر زمین میرسد آنست ویخرون للاذقان یبکون و
یزیدهم خشوعا میگریند در حالت سجود و زیاده میکرداند شنیدن قرآن ایشانرا فروتنی آورده اند
که حضرت مصطفی صلعم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان میگفتند با یکدیگر که محمد ما را از پرستیدن دو خدا
منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیه آمد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن بگوی
محمد مشرکانرا که بخوانید خدا را یا بخوانید رحمن را که مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است ایا ما تدعوا
هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق تعالی را خوانده باشید فله الاسماء الحسنی این
مر او راست نامهای نیکو یعنی دال بر صفات جلال مرویست که آنحضرت قرائت میفرمود در جمیع نمازها
هرگاه که صلوة بومیه در مسجد الحرام گذاردی اهل شرک بلهو و لغو و صفیر و دست زدن مشغول شدندی تا شاید
آنحضرت در غلط افتد و ترک قرائت کند حق تعالی فرموده که ولا تجهر بصلاتک و آشکارا
مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان نخندند و استهزا نکنند ولا تخافت بها و آواز
فرو مدار بحدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وابتغ بین ذلک سبیلا و طلب
کن میان آنکار و خفا راهی میانه چه حد وسط در همه امور محبوب و مستحسن است یعنی در همه نماز بلند و آهسته مخوان بلکه
میان هر دو راهی بدید کن یعنی نماز صبح و شام و خفتن را بلند بخوان و پیشین و پسین را آهسته و بنا بر این آیه
مجمل باشد و موقوف بوده باشد بفعل پیغمبر و اهل بیت و صلی الله علیهم اجمعین وقل الحمد لله
الذی لم یتخذ ولدا و بگو ای محمد همه ستایش و ثنا مر خدا راست آنخدایی که فرا نگرفت فرزندی
رد یهود است و نصاری است و بنو ملیح که اثبات فرزند میکنند برای ولم یکن له شریک فی
الملک و نیست مر او را انبازی در پادشاهی یعنی در الوهیت و وحدانیت رد مشرکانست که انباز از حق

و یخرون للاذقان

میکویند وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ و نیست مر اورا دوستی از جنس و یا غیر جنس او از جهت مذلتی و عجزی
که داشته تا بسبب اعانت او عزیز و ارجمند باشد وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی
حق را بزرکترین از وصف و اوصاف و معرفت عارفان و کوینده معنی کبّره آنست که بکو الله اکبر و در روایت آمده
که بنده را کفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و ما فیها این آیه را آیة العز میکویند مرویست که هر کاه کودکی از بنی عبد المطلب
بسخن در آمدی حضرت رسالت این آیه را تعلیم وی دادی سورة الکهف مائة و احدی عشر آیة
از ابی بن کعب روایتست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که این سوره بخواند تا هشت روز از فتنه دجال
ایمن کردد و اکر درین هشت روز دجال بیرون آید حق تعالی حافظ او باشد از فتنه دجال و آخرین آیه آن یعنی
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ تا آخر تلاوت کند در وقتی که در خوابکاه خود آید نوری بر بالای سر او درخشان شود تا مکه
و ملائکه میان آن نور صلوات بر و فرستند تا از خوابکاه برخیزد جندب کوید که از پیغمبر صلی الله شنیدم که فرمود که هر که
ده آیه از سوره الکهف بخواند فتنه دجال ضرر باو نرساند و هر که همه این سوره را خواند البته بهشت در آید و هر که
در روز جمعه این سوره بخواند هر عملی که از ین جمعه تا جمعه دیکر کرده باشد حق تعالی آن را بیامرزد و نوری
بدو دهد که شعله آن تا باسمان برسد و او را از جمیع بلاها نکهدارد و از ابی عبد الله علیه السلام روایت
کرده اند که هر که در شب جمعه این سوره بخواند شهید میرد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلیٰ عَبْدِهِ همه ثنا و ستایش مر خدای راست آن خدایی که فرو فرستاد
بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم الْکِتَابَ قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه
قرآن اعظم نعمتهاست که مالک منان بر بندکان ارزانی داشته چون سبب انتظام صلاح معاد و معاش است
وَلَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا و نکردانید مر آنرا چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت یا عدول از حق بباطل
قَیِّمًا مستقیم و معتدل بی شائبه افراط و صفت تفریط و میتواند بود که ضمیر له راجع بعبد باشد یعنی نکردانیدیم
بنده خود را میل بغیر خود بلکه او را مستقیم کردانیدیم در جمیع احوال لِیُنْذِرَ بَأْسًا شَدِیدًا تا بیم کند خدای تعالی
یا محمد کافران را بعذاب سخت و دوزخ عقوبتی و عذابیست که صادر شده باشد و مهیا کشته مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک
خدای چه معذب اوست نه غیر او وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ و تا مژده دهد پیغمبر با قرآن مرکرویدکان را
الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا آنانکه میکنند کارهای پسندیده

بآنکه مر ایشانراست مزدی نکو یعنی پاداشی پسندیده و تمام که آن بهشت نعمت مَاکِثِینَ فِیهِ أَبَدًا در حالتی
که مقیم باشند در ان اجر همیشه بی انتقال و انقطاع وَیُنْذِرَ الَّذِینَ قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَدًا
و بیم کند آنانرا که از روی غوایت و عناد کفتند فرا کرفت خدای تعالی فرزندی و قایلان یهود ند و
نصاری و بنو ملیح مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ نیست این کویندکانرا بفرزندی یا بدین سخن که میکویند
هیچ دانشی از فرط جهل و تقلید بی دلیلی وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانشی بود مر پدران ایشانرا
درین باب بلکه ایشان نیز بی علمی و دلیلی این سخن کفتند کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ
بزرکست کلمه ایشان از روی مقاله که بیرون می آید از دهنهای ایشان بر وجه جرات و فرط جهالت و بی ادبی
و کم خردی إِنْ یَقُولُونَ إِلَّا کَذِبًا نمیکویند مکر دروغی و از غایت عظمت بسبب آن نزدیکست
که آسمانها و زمینها بشکافد و کوهها از جای میرود آورده اند که حضرت از شنیدن این کلمه بغایت غمناک
شد و مایوس کشت از امیدی که بایمان ایشان داشت حق تعالی برای تسلی دل او فرمود که فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ
نَفْسَکَ عَلیٰ آثَارِهِمْ پس همانا تو کشنده مر نفس خود را بر تحسر و اندوه بر نشانهای باز کشتن و پشت
کردن ایشان از ایمان یعنی کار ایشان بر خود آسان کیر و غم بر خود منه إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهٰذَا
الْحَدِیثِ أَسَفًا اکر ایمان نیاورند باین سخن یعنی قرآن و ترک کفر و عصیان ایشان خود را
هلاک مساز بجهت اندوه و جزع یا غضب بر ایشان إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَهَا بدرستی که ما
کردانیدیم آنچیزی را که بر زمینست از معادن و نباتات و حیوانات آرایش مر اهل زمین را یعنی آنچه در زمین است
برای بندکان آرایش داده ایم از اقسام نعم لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماییم و ظاهر کردد که
کدام از ایشان نیکوتر است از روی کردار یعنی کیست که شکر نعم الهی بتقدیم رساند بوسیله طاعات و کیست که
از ان کفران پیش آرد بجهت کسب سیئات بعد از ان بعدم حطام دنیویه میفرماید وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ
مَا عَلَیْهَا و بدرستی که ما کردانیده ایم آنچیزی را که بر روی زمین هست از کوه و درخت و بناها و غیر آن صَعِیدًا
جُرُزًا زمینی هامون بی کیاه و بنا یعنی آخر این عمارتها خراب خواهد ساخت پس دل بران منهید و برینت
ناپایدار آن فریفته مشوید در سوره الاسری مذکور شد که یهود قریش را سؤال تعلیم دادند و با ایشان اعلام
کردند که قصه جوانان کهف بس عجیب و غریبست عجبا ز وی که جواب آن دادند آیه آمد که أَمْ حَسِبْتَ
أَنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ نه چنانست که میکویند آیا می پنداری تو آنکه اصحاب غار و رقیم

که سیصد و نه سال در خواب ماندند کانوا من آیاتنا عجبا بودند از دلایل ما چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان
نسبت بآیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان غریب و عجیب نیست مراد از کهف غاریست
جرم نام واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر افوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم بقول ضحاک وادیست که کوه
بناخلوس آنجاست و نعمان بن بشیر در حدیثی مرفوع بحضرت رسالت صلی الله روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند
که از شهر بیرون آمدند باران ایشانرا فرو گرفت پناه بغاری بردند چون باندرون غار رفتند سنگی عظیم بر در آن غار
افتاد ایشان مضطرب شدند با خود گفتند که طریقی که فتح این باب بود جز تضرع و زاری و اخلاص بحضرت باری
نیست صلاح آنست که هر یک عملی صالح که کرده باشیم شفیع خود آریم شاید که حق تعالی ما را خلاصی بخشد یکی از
ایشان گفت که خداوندا تو عالمی که من روزی مزدوری چند داشتم که کار میکردند و در ان وقت مردی بنماز پیشین
آمد او را گفتم تو نیز کاری کن و مزد بستان چون شام هر یک را مزد بدادم یکی گفت او نیم روز آمده مزد من و او را
یکسان میدهی گفتم ترا با مال من چه کار او در خشم شده مزد نگرفت و برفت من آنچه مزد او بود دادم و بچهٔ گاوی
بخریدم و در میان رمهٔ گاو خود رها کردم و از و بچها متولد شد و بعد از مدتی آن مزدور آمد زار و نحیف مرا گفت که مرا
بر تو حقیست گفتم چیست گفت من آن مزدورم که مزد خود را پیش تو بگذاشتم دست وی گرفتم و بصحرا بردم گفتم این گله
گاو مر تراست گفت بر من استهزا میکنی گفتم والله که این حق تست و قصه باوی باز گفتم بار خدایا اگر میدانی که این
کار برای رضای تو کردم ما را از اینجا خلاصی بخش در حال سنگ گشاده شد و دو دانگ از ان جدا شد دیگری
گفت خداوندا سالی قحط بود زنی صاحب جمال نزد من آمد که گندم خرد من گفتم مراد من حاصل کن تا گندم
بتو دهم وی ابا کرد پس از گرسنگی بی تاب گشته باز بیامد و گندم طلبید من همان گفتم وی نیز ابا کرد و برفت و باز از
غایت گرسنگی نزد من آمد و گندم طلبید و گفت بر من و عیالان من رحم کن من همان سخن گفتم این نوبت
نیز امتناع نمود بار چهارم بیامد بی طاقت گشته بالضروره راضی شد من او را بخانه بردم و خواستم که با او مقاربه
کنم لرزه بر اعضای زن افتاد من گفتم چه حال داری گفت از خدای تعالی میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم
این زن در حال ضرورت از خدای میترسد تو با وجود این نعمت اندیشهٔ عذاب او نمیکنی پس از پیش او بر خواستم
و زیاده از آنچه میخواست باو دادم بار خدایا اگر این کار بمحض رضای تو کردم ما را نجات ده فی الحال دو دانگ
دیگر از ان سنگ جدا شد سیم گفت خداوندا مرا مادر و پدر پیر بود من گوسفندان داشتم نماز شام قدری شیر نزد
ایشان آوردم ایشان خفته بودند مرا دل نمیداد که ایشانرا بیدار کنم بربالین ایشان نشستم و گوسفندان را ضایع

بگذاشتم

بگذاشتم و آنچنان ظرف شیر در دست داشتم تا روز شد ایشان بیدار شدند من آن شیر را بایشان دادم تا بخوردند
بار خدایا اگر این کار را برای رضای تو کردم ما را نجات ده سنگ بتمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند
و قصهٔ اصحاب کهف بر این وجه بود که ترسایان تعدی و طغیان کرده از حدود احکام انجیل قدم بیرون نهادند
تا آنکه فواحش در میان ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند در زهد و عبادت
کوشیدند و ایشانرا پادشاهی بود دقیانوس نام و بت پرست و بسیار جبار و ستمکار و مردمانرا از دین عیسی علیه السلام
منع میکرد و میکشت و بجهت تسخیر ممالک بشهرها میگشت تا آنکه بشهر افوس رسید که اصحاب کهف در ان بودند ایشان
از ترس او بسیار پریشان شدند و بنمازگاهی که داشتند آمده بتضرع و زاری گفتند که خدایا شر این طاغی باغی را
از ما کفایت کن جمعی کماشتگان دقیانوس بقصهٔ ایشان مطلع شده وی را خبر دادند او جمعی را فرستاد
ایشانرا حاضر کرد با جامهای عبادت دقیانوس ایشانرا تهدید کرد ایشان گفتند که ما بجز از خدای بحق نپرستیم
که آفریدگار آسمان و زمین است هر چه میخواهی بکن دقیانوس گفت روزی شما را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه
کنید که اگر بادین من آیید فبها و اگر نه شما را سیاستی کنم که همهٔ خلقان از ان عبرت گیرند ایشان از مجلس او بیرون
آمده هر یک از خانهٔ پدر قدری مال جهت زاد بر داشتند و از ان شهر بیرون آمدند و نزدیک آن شهر کوهی بود
و دران کوه غاری بود متوجه آن غار شدند و در اثنای راه سگی در دنبال ایشان افتاد چندانکه او را
میزدند باز نمیگشت تا آنکه باواز آمد که ای یاران مرا مرانید که من دوستان خدا را دوست میدارم چون
بخسبید من شما را پاسبانی کنم پس باندرون آن غار درآمده بانواع طاعات و مناجات مشغول شدند چون
سر بسجده نهادند حق تعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه سال بخفتند و بعد از چند روز دقیانوس
ایشانرا طلبید نیافت پدران ایشانرا بگرفت و احوال ایشانرا پرسید گفتند مالهای ما را برداشتند و رفتند
کسانی که ایشانرا دیده بودند گفتند در فلان کوه غاریست در ان غارند دقیانوس با لشکران متوجه
آن کوه شد و چون بدر آن غار رسید هیچکس را زهرهٔ آن نبود که در اندرون آن غار رود پس گفتند ای ملک در غار را
محکم و مسدود ساز تا ایشان بگرسنگی و تشنگی بمیرند دقیانوس بفرمود تا در غار را بر آوردند و در لشکر دو مرد مؤمن
بودند نامها و نسبهای ایشان بر لوحی از ارزیز نوشتند و در بنای آن وضع کردند که کسی که این سد را بشکافد
از احوال ایشان خبر دهد و آن سد چنان بود که دقیانوس هلاک شد و بعد از قرنها پادشاهی بر تخت نشست
صالح و مؤمن نام او تندروس و مردمان بعضی مؤمن بودند و بعضی کافر و ایشانرا بخدا دعوت میکرد و از بعث و نشور میترسانید

ایشان گفتند ما حیات و ممات همین میدانیم آن پادشاه با خدا مناجات کرد که آیتی بدیشان نماید حق تعالی در دل یکی از
مردمان آن شهر افکند نام او الیاس تا آن سد بشکافد و حظیره گوسفند کند پس در غار را بشکافت جماعتی را دید که در آنجا
خفته و سگی بر در غار خسبیده چون خواست که در اندرون غار رود سگ برخواست و بروی حمله آورد وی
ازین حال ترسان و هراسان گشت و بازگشت حق تعالی ایشانرا بیدار ساخت ایشان نشستند و بر یکدیگر
سلام کردند و پنداشتند که یکروز یا بعضی از روز خوابیده اند و جامها کهنه نگشته نماز بگذاردند و صاحب طعام
خود را که تملیخا نام داشت گفتند برو و طعام برای ما بیاور و ببین که این طاغی طلب ما میکند یا نه تملیخا درمی چند
برداشت و بیرون آمد همه علامات بر خلاف دید ترسان بشهر آمد مردمانرا دید که بر دین عیسی پیغمبر بودند و بروی صلوات
میفرستادند تعجب وی بیشتر شد با خود گفت من دوش ازین شهر بیرون رفتم هیچکس نمیتوانست که نام عیسی برد پس
میگشت و کسی را نمی یافت که احوالی پرسد با خود گفت که این شهر غلط کرده ام از مردی پرسید که این شهر را چه
نامست گفت افسوس است که همان شهر است و مردمان همان نمیشند آخر درمی چند که داشت بیرون آورد که
طعام خرد چون خباز در ان نگریست درمی دید مهر دقیانوس بران زده و سیصد سال قبل ازین مسکوک شده
در روی آویخت که این مرد گنج یافته پس او را نزد حاکم شهر بردند او پنداشت که او را نزد دقیانوس می برند میگفت
خداوندا مرا از شر این ظالم نگاه دار چون حاکم او را دید گفت ای مرد راست بگو که این گنج کجا یافته تملیخا گفت من خبر
از گنج ندارم این درهم از خانه پدر خود بیرون آورده ام حاکم گفت اقرار کن و اگر نه بشکنجه از تو بستانم تملیخا
گفت بحق آن خدایی که می پرستید که بگویید که دقیانوس کجاست گفتند مگر دیوانه از زمان دقیانوس تا اکنون سیصد
نه سال بر آمده تملیخا گفت شما با من راست نمیگویید اما بدانید که ما چند نفر رفیق بودیم پادشاه این شهر بر ما ستم میکرد
ما دیروز ازو بگریختیم و شب در غار خفتیم امروز آمده ام بشهر تا طعامی بخرم شما بر من این تهمت مینهید گنج دقیانوسی
یافته اگر باور نمیکنید بیایید تا غار شما را بنمایم چون حاکم بشنید گفت مانا راست میگوید و این آیتیست از حق تعالی حاکم
با مردمان شهر متوجه غار شدند چون بدر غار رسیدند تملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من بروم و خبر بایشان رسانم
تا ایشان نترسند تملیخا خبر بدیشان رسانید درین فکر فرو رفته بودند در اثنای این حال اهل شهر در رسیدند و از احوال
متعجب و متحیر شدند چون نگاه کردند لوحی دیدند از زیر پاهای ایشان در ان نوشته برینوجه که در فلان تاریخ
در عهد دقیانوس مکشلینا و تملیخا و دبرنوش و مرنوش و شاذنوش و مرطونس از فتنه پادشاه گریختند و درین غار
پنهان شدند چون مردمان برین مطلع شدند تعجب ایشان زیاده شد پس آنجا را تازه روی دیدند و جامهای

این

ایشان کهنه و چرکن نشده متیقن گشتند که حق تعالی بر زنده کردن این مردگان قادر است پس حاکم نامه نوشت نزد
پادشاه صالح و آن قصه در نامه درج کرد پادشاه سجده شکر کرده با لشکر متوجه آن غار شد جوانان کهف را دید
که در ان غار بطاعت و عبادت مشغول بودند پس ملک بر ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند ای ملک ما ترا
وداع میکنیم این بگفتند و پهلو بر خاک نهادند و بخفتند حق تعالی جان ایشان بر داشت و از چشم خلایق محجوب
گردانید و ترس را در دل مردمان افکند تا هیچکس نتوانست که گرد ایشان آید پس پادشاه بفرمود تا بر در غار
مسجدی بنا کردند و مردم نماز میکردند و حاجت میخواستند روا میشد و بروایت صحیح ثابت شده که رسول صلعم
آرزو کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما جمعی از امت
تا ایشانرا بدین تو خوانند حضرت فرمود که چگونه بفرستم گفت مثل سلیمان که بر بساط نشست بر بساط نشینند تا باد
ایشانرا بردارد و بآنجا برد رسول فرمود تا بساطی بگسترند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر
و ابوبکر و عمر و عثمان در ان بساط نشستند و رسول فرمود که هر که اصحاب کهف جواب سلام او بدهد او وصی
و خلیفه من باشد پس از خدای درخواست تا باد بساط را برداشت و بآنجا برد که اصحاب کهف بودند چون
فرود آمدند سنگی بر در غار بود بر داشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون حضرت را دید دم
جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشاره کرد که در آیید ایشان در آمدند و مخالفان ثلاثه و سایر اصحاب سلام کردند جواب
نشنیدند امیر المؤمنین علی علیه السلام سلام کرد جواب دادند و گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته آن
حضرت فرمود که من رسول رسول خدا هم و از نزد او بجانب شما آمده ام تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا به
و بک آمنا و صدقنا حضرت امیر فرمود که رسول خدا شما را اسلام میرساند گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة
والسلام ما دامت السموات والارض و علیک بما بلغت و چون قبول دین اسلام کردند باز
بخوابگاه خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج امام محمد مهدی علیه السلام بیدار خواهند شد و حضرت مهدی بر ایشان سلام
دهد و جواب باز دهند پس بمیرند تا قیامت مبعوث شوند پس حضرت امیر باد را امر کرد تا بساط بر داشت و بمسجد حضرت
رسول صلعم آورد پیش از آنکه امیر المؤمنین ع خبر دهد آنچه گذشته بود حضرت رسول صلعم بوحی الهی اصحاب را خبر فرمود
حق تعالی باین وجه این قصه را بیان میفرماید که اذ اوی الفتیة الی الکهف یاد کن ای محمد که
چون جای گرفتند و باز گشتند جوانان بغار حرم فقالوا ربنا اتنا من لدنک رحمة
پس گفتند ای پروردگار ما از نزدیک خود ببخشی یعنی آمرزش و روزی و امن از عدو وهیئ لنا من امرنا

رَشَدًا و مهیا ساز برای ما از کار ما که مفارقت کفار است صواب و راستی که بسبب آن راشد و مهتدی شویم فَضَرَبْنَا
عَلَىٰ آذَانِهِمْ پس نهادیم بر گوشهای ایشان حجابی که نشنوند فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا در غار سالهای
شمرده و معین ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم یعنی علم ما تعلق گیرد مطابق
آنچه حاصل شده أَيُّ الْحِزْبَيْنِ کدام از دو گروه از کتابین که اختلاف کردند در آن مدت و بر تقدیر معلوم
گردد که کدام از اینها أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا شمار نگاه دارنده تر است مر اندازه مدتی را که ایشان
درنگ کردند در غار نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ ما قصه میکنیم و میخوانیم بر تو ای محمد خبر ایشان را
باصدق و راستی إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ بدرستی که ایشان جوانان بودند از روی راستی آمَنُوا بِرَبِّهِمْ
وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ایمان آوردند بر پروردگار خود و بیفزودیم ایشان را راه نمونی یعنی ثبات و یقین بوسیله
زیادتی لطف خویش وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و بربستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را از اظهار
حق و جرات ارزانی داشتیم بر رد سخن دقیانوس إِذْ قَامُوا چه بایستادند در پیش دقیانوس و او ایشان را بپرستش خود
دعوت کرد فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس گفتند پروردگار ما آفریدگار آسمانها
و زمینهاست لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَٰهًا هرگز نخواهیم پرستیدن بجز از وی معبودی لَقَدْ قُلْنَا
إِذًا شَطَطًا هر آینه بخدای گفته باشیم آن هنگام که دیگری را پرستیم سخنی دور از حق و محض خطا و دروغ
هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً آن گروه که گرفتند اند در شب فرا گرفتند بسبب
تهدید دقیانوس بجز از خدای خدایان دیگر که باطلند لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ
بَيِّنٍ چرا نمی آورند کافران بر پرستش بتان حجتی روشن یعنی دقیانوس که مردمان را تکلیف بت پرستی میکنند بی
حجت و برهان فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند
و بربندد بر خدای دروغ را بعد از این گذشت که دقیانوس بعد از این بمعارضه مهلت داد و ایشان فرار کردند تملیخا
که مهتر ایشان بود در اثنای راه با ایشان گفت که وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ
و چون یکسو شدند از اهل شهر و از آنچه می پرستیدند مگر خدای و چون ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در
عبادت شریک میساختند از جهت تملیخا فرمود که چون از ایشان یکسو شدید روی بخدای یگانه آورده اید فَأْوُوا
إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ پس بازگشت کنید بسوی غار تا بگستراند پروردگار
شما از بخشش خود در هر دو سرای از فراخی روزی و مثوبت اخروی وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا

و بسازد برای شما از کار شما آنچه بدو نفع گیرید در دین و دنیا القصه چون جوانان باتفاق نموده بکوه
برآمدند چنانکه گذشت و غار ایشان در طرف جنوبی آن کوه بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر هر دو جانب
آن میگردید و عفونت آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد تا جامهای ایشان را کهنه نکرداند چنانکه
میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ و میبینی تو ای بیننده آفتاب را
چون طلوع کند از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بجهتی که خداوند دست راست وَإِذَا غَرَبَتْ
تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ و چون غروب کند بر دارد از ایشان و بگردد بسوی چپ غار وَهُمْ فِي
فَجْوَةٍ مِنْهُ و ایشان در فراخی اند از غار یعنی آن موضع اصلح موضعهاست برای خوابیدن و نسیم شمال میوزد
بجهت آن لون ایشان متغیر نمیگردد و جسد ایشان متعفن و جامه ایشان کهنه نمیشود ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ
این جا دادن ایشان در غار از دلایل قدرت حق تعالی است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ هر که را
خواهد خدای راه نماید پس راه یافته است بفلاح مانند اصحاب الکهف وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
وَلِيًّا مُرْشِدًا و هر که را فرو گذارد و وی را در وادی خذلان و خسران بگذارد و چون دقیانوس و اتباع
او وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران زیرا که چشمهای ایشان گشوده است
وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند و گویند هر سال روز عاشورا ایشان را میگردانند وَنُقَلِّبُهُمْ
ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ و ملائکه میگردانند ایشان را بجانب راست و بجانب چپ تا زمین ایشان را نخورد
وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ و سگ ایشان گسترانده است هر دو دست خود را
و سر در میان هر دو دست نهاده بر آستانه غار و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و
دمش ابلق و نامش قطمیر منقولست که هر که شبانه روزی بر نوح درود فرستد با وجه که سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ از عقرب
ضرری بوی نرسد و هر که کلمات کَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ نوشته با خود دارد از سگ متضرر نشود و چون
چشمهای اصحاب کهف گشاده است و مویهای ایشان دراز شده میفرماید لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع
یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا هر آینه روی بگردانی
از ایشان از ترس و بیم مراد آنست که کسی را طاقت دیدار ایشان نیست صورت خطاب با حضرت رسالت است و مراد غیر
وی القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرد و بازگشت باد اجل بنای حیاتش بر هم شکست و بعد از وی
چند پادشاه دیگر در آن ملک تصرف کردند تا نوبت بملک تندروس رسید که از صلحای روزگار بود چنانکه گذشت

واصحاب کهف را بیدار کرده چنانکه فرمود وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم برانگیختیم
و بیدار کردیم ایشان را لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال خود را بشناسند و یقین
ایشان بر کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان مکثلینا که پیش از همه بزرگتر
بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود ایشان آن بود که مدت لبث را بدانند و نمازهای فوت
شده را قضا کنند چه ایشان بامداد بغار آمده بودند و ز کر [illegible] آفتاب بوقت چاشت رسیده بود قَالُوا
لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفتند غالب ظن آنست که درنگ کردیم اینجا روزی اگر دی روز در
خواب رفته باشیم یا پاره از روز پس چون ناخنهای خود را بالیده موهای سر را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما داناتر است بآنچه درنگ کرده اید چون امر ایشان
مشتبه شد شروع در مهم خود کرده گفتند بالید یکدیگر که ما محتاج طعامیم فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ
إِلَى الْمَدِينَةِ پس بفرستید یکی را از میان خود بدین درمها که دارید بشهر افسوس فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ
طَعَامًا پس باید که آن فرستاده ذکر کند تا کدام از اهل شهر پاکیزه تر است و غرض اصحاب آن بود که ذبیحه مسلمانی بخرند
چه اکثر آن شهر مجوس بودند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ پس آن فرستاده بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاک
وَلْيَتَلَطَّفْ باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا و خبردار نکرداند
بشما هیچ یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ بدرستی که اهل آن شهر اگر مطلع شوند
ظفر یابند بر شما يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ سنگسار سازند شما را یا باز کردانند شما را
در دین خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید آنوقت تملیخا این نصایح را قبول کرده بشهر
در آمد اوضاع شهر را مختلف دید بدکان خبازی آمد و درهم بدو داد چون خباز درهم دقیانوس را دید بتصور
آنکه گنج یافته آنرا باهل بازار نمود و خبر بحاکم رسید وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم
مطلع کردانیدیم شذروس و قوم او را برایشان لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ تا بدانند که بدرستی
که وعده خدای ببعث و حشر راست و درست وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا و دیگر بدانند که در
آمدن قیامت هیچ شکی نیست إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ وقتی که نزاع میکردند میان یکدیگر
چون اصحاب کهف بار دیگر دعا کردند در موضع خود بخفتند حق تعالی ارواح ایشان را قبض کرد قوم شذروس نزاع کردند
در آنکه ایشان مردند و جمعی گفتند در خواب رفتند و بعضی گفتند بر ایشان بنا باید ساخت چنانکه میفرماید فَقَالُوا ابْنُوا

علیهم

عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا پس گفتند که بنا نهید بر ایشان که از چشم مردم پوشیده شوند رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ پروردگار
ایشان داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعه مینمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ
گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ
مَسْجِدًا هر آینه فرا گیریم برای ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند بعد از آن از منازعان عصر حضرت
رسالت صلعم در باب اصحاب کهف میفرماید که سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ زود باشد که گویند یعنی
صنادید قریش که اصحاب کهف سه بودند و چهارم سگ بود وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ
و گویند ترسایان که ایشان پنج کس بودند و ششم ایشان سگ بود و می اندازند این کلام را رَجْمًا بِالْغَيْبِ
انداختنی بپوشیدگی یعنی گفتاری که اطلاع بر آن ندارند وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ
و گویند مسلمانان باخبار رسول صلعم هفت تن اند و هشتم ایشان سگ حق تعالی قبل از وقوع این اصحاب رسول را این خبر
داد تا یقین ایشان زیاده شود قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ بگو ای محمد آفریدگار من داناتر است بشمار ایشان
مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ نمیدانند ایشان را مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر است و اصحاب او و از امیر المؤمنین ع
منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند تملیخا و مکثلینا و مشلینا و این سه اصحاب دست راست پادشاه بودند مرنوش
و دبرنوش و شادنوش و اینها اصحاب دست چپ پادشاه بودند هفتم مرطونس که راعی بود و اسم قطمیر و این راعی با کلب
خود در راه همراه ایشان شده بودند و روایتست که هر که نامهای اصحاب کهف را با خود داشته باشد از خوف ایمن گردد و اگر
در جایی آتش افتاده باشد این نامها را در خرقه نویسند و در آتش اندازند باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر
اطفال گریه کنند بنویسند و در زیر سر ایشان نهند آرام یابند و اگر بر چوب پاره نویسند و در میان زراعت نصب کنند
از آفت محفوظ ماند و از برای تب ربع و صداع نویسند و بر آن ببندند و از برای عسر ولادت بر ران چپ بندند
و نشستن در کشتی و نجات از قتل همچنین بر ران چپ ببندند خلاصی یابند بعد از تعداد اصحاب کهف میفرماید که چون
بطریق وحی بر تو واضح شد که اصحاب چند کس بودند فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا پس تو جدال
مکن در شان ایشان اگر اهل کتاب این جدال کنند مگر جدال ظاهر و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست وَلَا تَسْتَفْتِ
فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا و فتوی مجوی یعنی مپرس در شان ایشان از اهل کتاب هیچ یکی را چه بطریق وحی آن
عالم شده و ایشان اصلا آن علم ندارند در مجمع آورده که خطاب بحضرتست و مراد امت اند آورده که چون اهل مکه تعلیم
یهود مدینه سه سؤالات ثلثه از حضرت رسالت صلعم پرسیدند حضرت فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله بدین سبب پانزده روز

یا کم وبیش وحی نیامد وقریش طعنه میزدند که خدای محمد را دشمن گرفت غبار ملال بر آینهٔ دل حضرت نشست جبرئیل نازل شد حضرت
فرمود ای جبرئیل درین چند روز کجا بودی که بسیار مشتاق تو بودم گفت اشتیاق من بیشتر بود اما حکم آلهی نبود که من نازل
شوم واین آیه آورد که وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ومگوی هر چیز را
یعنی هر کاری را که قصد داری که من کننده ام آنرا مگر آنکه خدای خواهد یعنی بگوی اگر خواهد خدای من آنرا بکنم وَاذْكُرْ رَبَّكَ
إِذَا نَسِيتَ ویاد کن پروردگار خود را یعنی ان شاء الله فراموش کنی بعد از آن متذکر شوی بان شاء الله اگر چه بعد
از روزی یا ماهی یا سالی باشد وچون بدلایل عقلیه سهو ونسیان بر انبیا روا نیست پس خطاب بحضرتست ومراد امت وبند
وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي ومیگوید شاید آنکه دلالت کند مرا پروردگار من لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا
مرا بخبری اگر نزدیکتر است از نشان اصحاب کهف که میرسند از روی صواب وآن آیات خبر دادن حق سبحانه بود از تحضرت را
از قصص انبیا وخبر دادن از اعصار مستقبله که تا قیام قیامت واقع شود وبعد از لبث اصحاب کهف خبر میدهد وَلَبِثُوا فِي
كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ودرنگ کردند اصحاب کهف در غار سیصد سال وزیاده کردند نه سال
دیگر در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد سال دانیم ونه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا
لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بگو ای محمد که خدای داناتر است بمقداری که درنگ کردند مر او را ست
پوشیدهای آسمانها وزمینها أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ چه بیناست خدای بهر موجودی وچه شنواست بهر مسموعی یعنی هیچ
شیئ مانع علم او نیست ونزد او همه چیز یکسانست در اطاعت مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ نیست
مر اهل آسمان وزمین را بجز از وی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا
وانباز نمیکند خدای در حکم وقضای خود یکی را از موجودات علوی وسفلی وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ
مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ وبخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از پروردگار تو که قرآنست والتفات
مکن بقول کفار وانکار ایشان لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچ تغییر دهنده نیست مر سخنان او را وَلَنْ
تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ونیابی تو بجز از وی پناهی که ملتجی شوی بآن در کشاف آورده که قومی
از رؤسای کفر حضرت رسالت را گفتند این پشمینه پوشان بیقدر را چون صهیب وعمار وجز ایشان از مجلس خود
دور کن تا ما با تو مجالست کنیم لاجرم همه عرب میل کنند بصحبت تو حضرت بجهت اهتمامی که در باب اسلام ایشان داشت
در خاطرش گذشت که با ایشان مجالست نماید ودر غنیه با اصحاب صحبت دارد آیه آمد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ
مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ وباز دار خود را وشکیبائی کن با آنانکه میخوانند پروردگار خود را

بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد وشبانگاه مراد طرفین روز است یعنی شب وروز بپرستیدن حق مشغول اند
يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ میخواهند رضای او را در جمیع اوقات وباید
که در نگذرد چشمهای تو از ایشان وبغیر ایشان التفات نکنی تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حالتی که بآن
نگریستن تو بجانب ایشان خواهی آرایش زندگانی را یعنی آنست که عمل خود را مشابه عمل کسی مکن که بزینت دنیا
مایل است چه مایل دنیا از فقرا اعراض کند وبر اغنیا توجه نماید وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ
ذِكْرِنَا وفرمان مبر آنرا که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن خود مراد امیة بن خلفست وَاتَّبَعَ
هَوَاهُ واو پیروی کرده است آرزوی نفس خود را واو غافل شده از ذکر او سبحانه وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا
وهست کار آن معاند ان جاحد که در وادی خذلان وغفلت گرفتار است پیش افتاده در حقد وبرگذشته
از صواب وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ وبگو مر کسانی را که ترا از صحبت فقرا منع میکنند قول درست وراست
که قرآنست از نزد پروردگار شماست ومن بمضمون آن عمل میکنم فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ پس هر که خواهد
گرویدن بوی پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ وهر که خواهد ناگرویدن گو بگرو واین کلام بابداع
امت امر تهدید وتوعید است إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا بدرستی
که آماده کرده ایم برای ستمکاران وناگرویدگان آتشی که در آید بایشان سراپردهای آن این تشبیه فرموده آتشی را که محیط
باشد بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا واگر فریاد خواهی کنند از غایت تشنگی
يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ فریادرسیده شوند بآبی که مانند دردی زیت یا مس گداخته یا چرک وریم
دوزخیان که جوشان باشد چون آزایش دهان ایشان رسد يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند وبسوزد
رویهای ایشانرا از بسیاری حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا وبد
جائیست تکیه گاه ایشان وبعد از ذکر وعید در وعد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
بدرستی که آنانکه بگروند بخدا وکتاب ورسول وکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ
عَمَلًا بدرستی که ضایع نگردانیم مزد کسی که نیکو نزاست از روی کردار أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان
پسندیده کاران لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ مر ایشانراست بوستانهای با اقامت تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل مر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ
پیرایسته شود در ان بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر نقلست که هر یک از بهشتیانرا سه دستوانه بود از زر

ونقره ولؤلؤ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ وبپوشند جامهای سبز از
دیبای نازک و دیبای سطبر فراخور آرزوی هریک مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زدگان باشند
در بهشت بر تختها چنانکه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا نیکو پاداشیست
بهشت نعیم و بعد از ان از برای مطیعان شاکر و عاصیان ناسپاس کافر بیان مثل میکند و میفرماید که وَاضْرِبْ
لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ و بیان کن ای محمد برای مؤمنان و کافران مثلی دو مرد که برادران
بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت مؤمن و صالح بود و دیگری فطروس و او کافر بود هشت هزار دینار از
پدر میراث بدیشان رسیده هریک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدان مال ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و
مؤمن همه را در وجوه خیرات صرف کرد چنانکه برادر کافر سرایی بهزار دینار خرید برادر مؤمن گفت برادر کافرم
در دنیا سرایی بهزار دینار خرید من از تو در بهشت سرایی بهزار دینار میخرم پس هزار دینار تصدق کرد برادرش هزار
دیگر یراق و اسباب خانه بخرید او گفت من هزار دینار خرج سرای آخرت کنم پس آنرا صدقه داد برادرش هزار دینار دیگر
ملک و آب و زمین بخرید او گفت من هم باغ و بستان بهشت بخرم و آنرا نیز تصدق کرد برادرش هزار دینار دیگر
زن بخواست وی گفت من هزار دینار حوری از بهشت ابتیاع کنم پس هرچه داشت تصدق نمود حق تعالی از
حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ
و دادیم هریکی را از ایشان یعنی فطروس را دو بستان از تاکهای انگور و درختان بر شکلی نیکو و ترتیبی تمام وَ
جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا و پیدا کردیم در میان آن دو باغ کشت زاری تا آن موضع جامع فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ
آتَتْ أُكُلَهَا آن دو باغ بدادی میوه و محصول خود در ایامی وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا و ستم
نکردیم یعنی کم نساختیم از میوه معهود چیزی را همیشه آن میوه باغها تمام آمدی وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا و روان
کردیم میان آن هر دو بستان جوی آب تا شراب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ بود مر کافر را همه میوه
آورده اند که یهودا محتاج شد رجوع ببرادر کرده از و در معیشت توقع اعانتی کرد فطروس گفت ای برادر زر من و تو
برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کردم تو چرا پریشانی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها دنیا خریدی و من
بوستانهای بهشت خریدم تو کدخدا شدی من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک خریدی من طلب غلمان نمودم
فطروس او را ملامت نمودن آغاز کرد و گفت زر نقد را بوعده نسیه دادی و خود را ذلیل و خوار و محتاج کردی
فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ پس گفت فطروس مر برادر خود را یهودا در حالتی که او مجادله میکرد

او جواب میداد برادر کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا من بیشترم از تو بجهت مال و
متاع و عزیزترم از جهت اولاد و خدم و حشم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ
لِنَفْسِهِ در آمد بباغ خود و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت و محبت دنیا قَالَ مَا
أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا گفت گمان نمیبرم آنکه فانی شود و نابود گردد این بستان من وَمَا
أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً و گمان نمیبرم قیامت آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي
لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو بسوی پروردگار خود بخدای که
یابم بهتر ازین بوستانها جای بازگشتن یعنی فردا بهشت بمن دهد پس اعتقاد او بدان بود که آنچه دنیا بدو داده اند
فردا بهشت باو دهند قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ گفت مر فطروس را یهودا و حال آنکه جدال
میکرد با او أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ آیا کافر شدی بانکار بعث بانکس که آفرید ترا از
خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که مادهٔ تربیتست ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس ترا راست کرد باستقامت
قامت مردی یعنی آدمی بحد مردی رسیده هرکه قادر باشد بر بدو خلق او از تراب هرآینه قادر خواهد بود بانکه او را
از ان اعاده کند لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا لیکن من میگویم اوست خداوند
بحق و آفریدگار منست و انباز نمیگردانم بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا
شَاءَ اللَّهُ و چرا چونکه در آمدی ببوستانهای خود نگفتی آنچه خواهد خدای چنان شود یعنی اینکه گفتی زوال
بباغ من نرسد نگفتی اگر خدای خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس مگر بخدا
و بایستی که بعجز خود اعتراف کردی القصه بعد محاوره یهودا با فطروس گفت إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ
مَالًا وَوَلَدًا اگر می بینی مرا کمتر از تو روزی مال و فرزند فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ
جَنَّتِكَ پس شاید که بدهد پروردگار من در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من بهتر از بوستان تو وَيُرْسِلَ
عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستد ببوستان تو صاعقها از آسمان فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا
أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا پس گردد بوستان تو هامونی بی گیاه که پای بر و بلغزد یا در زمین فرو رود فَلَنْ
تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا پس نتوانی مر آن آب بزمین فرو رفته را جستن حق تعالی سخن آن مؤمن را راست
گردانید و عذاب آن باغ فرستاد وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ و احاطه کرده فرو گرفته شد عذاب همه میوه باغ
آن کافر و تباه شد جمیع اثمار و اشجار آن مرویست که آتشی از آسمان نازل شد و جمیع باغ او را بسوخت و عمارتها

که بود خراب کرد فاصبح یقلب کفیه پس بامداد آنحال را مشاهده نمود از روی حسرت کف بر کف میزد علی
ما انفق فیها برای چیزی که خرج کرده بود در عمارت آن وهی خاویة علی عروشها و حال
آنکه بناهای آن باغ افتاده بود بتمامی فطروس چون آن عذاب دید کف بر کف دست میزد ویقول یا لیتنی
لم اشرک بربی احدا و میگفت کاشکی من انباز نمیگرفتم بپروردگار خود دیگری را تا بوستان من
بسبب شرک من خراب نشید ولم تکن له فئة ینصرونه من دون الله و نبود مر اورا گروهی
که یاری دهند ورا در دفع عذاب از باغ او بجز از خدای وما کان منتصرا و نبود فطروس یاری
دهنده مر خود را هنالک الولایة لله آنجا بوقت زوال آن نعمت نصرت دادن و یاری کردن
مر خدای راست و بس الحق که راست گو و درست کردارست و در قیامت یاری میدهند دوستان خود را هو خیر
ثوابا وخیر عقبا او بهتر است از روی پاداش دادن مر دوستان را و بهتر است از روی عاقبت
مرنبده ستمکار را بعد از ان رسول خود را امر میفرماید برای ضرب المثل واضرب لهم مثل الحیوة
الدنیا و بیان کن برای مردمان مثل زندگانی ایشان درین جهان در زینت و سرعت زوال آن کماء
انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مانند آبیست که فرو فرستادیم آنرا از
ابر یا از آسمان بسبب آن آن گیاه رسته از زمین که از غایت کثرت بر سر یکدیگر افتاده فاصبح هشیما پس بامداد
کرد آن گیاه تازه خشک گشته و درهم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تذروه الریاح پراکنده میگردانند
آنرا بادها و بهر طرف میبرند وکان الله علی کل شیء مقتدرا و هست خدای بر همه چیز توانا حاصل
که حق تعالی درین آیه تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که بآب باران سبز شود و بکمال خوبی برسد وقت آن آید
که از ان تمتع گیرند ناگاه آب از ان منقطع گردد و خشک و بی فایده بماند عاقل باید که بر زندگانی دنیا دل ننهد و بمال
و فرزند و اسباب و جوانی و توانگری مغرور نگردد که المال والبنون زینة الحیوة الدنیا مال و
پسران آرایش زندگانی دنیااند نه زاد قبر و توشه معاد چه باندک زمانی نشانه تیر تلف و هدف خواهد بود
والباقیات الصالحات خیر عند ربک و کارهای شایسته پایدار که آن ابد الآباد باقی
ماند بهتر است نزدیک پروردگار تو ثوابا وخیر املا از روی پاداش عظیم و بهتر است از وجه امیدواری
یعنی هرچه امید میدارد از حق تعالی در آخرت می یابد و نزد بعضی مراد باقیات الصالحات نماز پنجگانه است یا عملی
که مشوب بغرض دنیوی نیست بلکه خالصا لوجه الله است و محبت اهل بیت و غیر اعمال صالحه است ویوم نسیر

الجبال

الجبال و یاد کن روزی را که برنیم کوهها را یعنی کوهها را از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده سازیم وتری
الارض بارزة و ببینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان در روی زمین در آمده وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا و حشر کنیم همه را پس فرو نگذاریم از ایشان احدی را حشر ناکرده وعرضوا علی ربک
صفا و حشر کرده شوند بر حساب آمرزیدگار تو ایستاده و صف کشیده و حق تعالی فرماید که لقد جئتمونا
کما خلقناکم اول مرة هر آینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم همچنانکه آفریده بودیم شمارا اول بار
که هیچ چیز نداشتید حضرت رسالت صلی الله فرمود که مردمان محشور شوند در روز قیامت برهنه ام سلمه گفت یا رسول الله
زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت چه رسوائی باشد حضرت فرمود در آن روز همه از اهوال قیامت چنان بخود
درمانده باشند که بیکدیگر نپردازند بعد ازان منکران بعث خطاب میکند که بل زعمتم ان لن نجعل
لکم موعدا انچنانست که شما گمان برده و پنداشتید آنکه نسازیم برای شما وقتی که برای احیا ازو وعده یا مکانی
که موعود بود برای محاسبه ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای راست و چپ اهل حشر
فتری المجرمین مشفقین مما فیه پس می بینی گناهکاران را ترسناکان و هراس کنندگان از آنچه در
کتاب ایشان باشد ویقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب و گویند از روی تعجب که وای بر ما
چه بوده است این نامه را که اصلا لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها فرو نگذاشته است
گناهان خورد و بزرگ را مگر شمرده است همه را از او ضبط کرده و نگاه داشته ووجدوا ما عملوا حاضرا
و بیابند آنچه کرده اند حاضر نزد خود ولا یظلم ربک احدا و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنوشتن آنچه
بنده نکرده بنقصان ثواب حسنه و زیادتی عذاب سیئه بعد ازان تهدید مکلفان میکند از متابعت شیطان
واذ قلنا للملئکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس و یاد کن وقتی را که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید
مر آدم را پس سجده کردند مگر دیو شریر کان من الجن بود از جن ففسق عن امر ربه پس بیرون رفت
از فرمان پروردگار خود و عاصی شد جهت آنکه در اصل جن بود و ملایکه معصومند افتتخذونه
وذریته اولیاء من دونی آیا بعد از آنکه عداوت شیطان بر شما متحقق گشته فرا میگیرید او را و فرزندان
و دوستان بجز از من که آفریدگار شماام وهم لکم عدو و حال آنکه ابلیس و ذریه او مر شمارا دشمنانند
بئس للظالمین بدلا بد است مر ستمکاران را از ابلیس و ذریت او کفار گفتند که جن بر علوم غیبی مطلع اند
حق تعالی نهی این معنی کرده فرمود که ما اشهدتهم خلق السموات والارض حاضر نکردانیدم شیطان

واولاد او را بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشورت کنم ولا خلق انفسهم ونه بوقت آفرینش
نفسهای ایشان تا عیب آن را دانند و از آفرینش نفسهای خود بیخبرند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرید
وما کنت متخذ المضلین عضدا و نیستم من فراگیرنده گمراه کننده که ابلیس و ذریت اویند
ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید بار و بفرشته با مر او مشرکان را که نادوا شرکائی الذین
زعمتم بخوانید که کافران بسا زایا ابلیس و اتباع او و استعانت کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند
مر ایشان را بفریاد و جعلنا بینهم موبقا و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان جای هلاک یعنی
همه را در وادی از وادیهای دوزخ که موضع هلاک عظیم باشد جمع کنیم ورا المجرمون النار و ببینند
مشرکان آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فظنوا انهم مواقعوها پس یقین کنند ایشان که افتادگان
و در آیندگان اند در آن ولم یجدوا عنها مصرفا و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند یا گریز
گاهی نیابند جهت آنکه آتش هر جوانب را احاطه کرده باشد بدیشان ولقد صرفنا فی هذا القرآن
للناس من کل مثل و بدرستی که ما بیان کردیم از قرآن برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص
امتان گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود آنچنانچه می باید وکان
الانسان اکثر شیء جدلا و هست آدمی بیشتر هر چیزی که خدای آفریده است از روی خصومه طلبه
یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست و خصومت او در کار حق بیشتر وما منع الناس ان
یؤمنوا و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت آنانکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی وقتی که
آمد بدیشان راه نماینده بحق که محمدست صلی الله علیه و آله یا قرآن ویستغفروا ربهم و منع نمود ایشان را
که استغفار کنند از گناهان الا ان تاتیهم سنة الاولین مگر باید بدیشان عادت خدای
در هلاک کردن پیشینیان در دنیا او یاتیهم العذاب قبلا یا باید بدیشان عذاب آخرت روی
بار وی و معاینه وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین و نفرستادیم فرستادگان را
مگر در حالتی که مژده دهنده بودند مر اهل ایمان را بثواب دایمی و بیم کننده مشرکان را بنکال سرمدی ویجادل
الذین کفروا بالباطل و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند به بیهوده که آن اقتراح معجزاتست از تو
لیدحضوا به الحق تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بآن جدال سخن درست و راست که قرآنست
یا دین محمدی اگرچه قدرت بر آن ندارند واتخذوا آیاتی وما انذروا هزوا و فرا گرفتند آیات

سنده اند

شده اند بدان از قیامت و عذاب و مواعید اخرویه را اگرفتند افسوس کرده شده بآن ومن اظلم ممن
ذکر بآیات ربه و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیاتهای پروردگار که آن قرآنست
فاعرض عنها ونسی ما قدمت یداه پس روی بتابد از آن و قبول نکند و فراموش کند قبایح
آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او از کفر و معاصی انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان
یفقهوه وفی آذانهم وقرا بدرستی که ما نهاده ایم بر دلهای ایشان پوششها بجهت کراهت آنکه در نیابند
قرآن را و نهاده ایم بر گوشهای ایشان گرانی تا نشنوند چنانچه حق شنیدن قرآنست وان تدعهم الی
الهدی و اگر بخوانی تو ایشان را بآنچه سبب هدایتست فلن یهتدوا اذا ابدا پس راه نیابند هنگام
که دعوت کنی هرگز مراد معاندان کفار که ایمان نیاورند وربک الغفور ذو الرحمة و پروردگار تو
بسیار مغفرتست و عیب پوش خداوند بخشش و بجهت فضل و رحمت خود در عذاب ایشان تعجیل نمیکند لو یؤاخذهم
بما کسبوا اگر بگیرد خدای ایشان را بآنچه کرده اند از گناهان که کثرت و تکذیب قرآن لعجل لهم العذاب
هر آینه لشتابانیدی برای ایشان عذاب را در دنیا و لیکن در آن تعجیل نمیفرماید بل لهم موعد بلکه مشرکان راست
که چون آن وعده در آید لن یجدوا من دونه موئلا نیابند بجز از خدای پناهی و گریزگاهی بان
باز گشت کنند وتلک القری اهلکناهم و آن دهها که قصه ایشان برای تو خوانده ایم جمله را اهلاک کردیم
لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وجعلنا لمهلکهم موعدا
و مقرر گردانیدیم برای هلاک ایشان وقتی معلوم که چون در رسید پیش و پس نرفتند بلکه در همان وقت مستاصل گشتند
آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله قصه اصحاب کهف برای قریش بیان کرد ایشان گفتند ما را خبر ده از آن عالمی که حق تعالی
موسی را امر کرد که تابع او شود جبرئیل علیه السلام فرود آمد و قصه موسی و خضر را بآنحضرت نازل ساخت که چون موسی بنی اسرائیل را
جمع کرد و خطبه فصیح و بلیغ ادا فرمود بر وجهی که فغان از مستمعان مجلس بر آمد گفتند یا کلیم الله مجلس باشد که از تو داناتر باشد
موسی فرمود نمیدانم اما در خاطرش بگذشت که در زمین از وی عالم تری نخواهد بود فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت یا موسی
خدای تعالی ترا سلام میرساند که بسیار بندگان دارم که از تو عالم ترند یکی از آنها خضرست که او را تعلیم خاص خود مخصوص
داده ام موسی گفت بار خدایا دستوری فرمای تا من او را ببینم حق تعالی دستوری داد موسی گفت خداوندا او را کجا یابم بنزدیک
که در مجمع البحرین و علامت آن صخره ایست که چون ماهی بریان کرده در سفره داشته باشی در آن نهی زنده شود و براه دریا
روان شود تو در عقب آن روان شو که ترا بآن بنده میرساند و دیگر آنکه هر جا آن ماهی را فراموش کند خضر آنجا باشد پس موسی

یوشع بن نون را رفیق حضرت وی براه آورد چنانکه حق تعالی میفرماید وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ
و یاد کن ای محمد چون گفت موسی خادم خود را یوشع همیشه خواهم رفت در طلب خضر حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ
که مکان اوست و آن موضعیست که دریای فارس و دریای روم بهم میرسند در جانب مشرق زمین أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا
یا میروم زمان دراز تا بخضر رسم یوشع نانی چند و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی روان شد فَلَمَّا بَلَغَا
مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا پس چون رسیدند بمجمعی که میان هر دو دریاست بر صخره که کنار چشمه بود بنشستند موسی در خواب رفت
یوشع در چشمهٔ حیات وضو ساخت و قطرهٔ آب از وضوی وی بر آن ماهی بریخت فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد یوشع
متحیر شد موسی از خواب در آمد تجسس حال ماهی نا نموده روی براه نهاد نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی
خود را و یوشع نیز نگفت که ماهی زنده شد و روی بدریا نهاد فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا پس فرا
گرفت ماهی راه خود را در دریا مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای آن مرتفع میشد و زمین
خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین و آن روز و آن شب رفتند تا روز دیگر چاشتگاه
قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا گفت موسی یوشع را بیار طعام چاشت ما را که بخوریم که گرسنه شده ایم لَقَدْ لَقِينَا
مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا هر آینه که دیدیم ازین سفر رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصهٔ ماهی بیادش آمد
قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم
در آن صخره در کنار چشمه بدرستی که من فراموش کردم ماهی را و بر سبیل اعتذار گفت وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ
و فراموش نکرد بر من ذکر ماهی مگر شیطان که مرا غافل ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا از حال ماهی وَاتَّخَذَ
سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا و گرفت ماهی راه خود را در دریا عجب که هر جا میرفت راه فراخ میشد و زمین میگشت و بجهت
آنکه شیطان ماهی را از یاد من برد این همه تعب کشیدیم قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ گفت موسی قصهٔ ماهی آنچیزی بود
که ما میطلبیدیم چه حق تعالی بمن وحی کرده بود که آن ماهی ما را راه خواهد نمود فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا پس باز
گشتند بر نشانهای قدم خود از پی رفتن تا رسیدند بآن موضع که ماهی بدریا رفته بود و راهی دیدند گشاده و خشک
فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا پس یافتند بنده از بندگان ما که مخصوص بعنایت آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
دادیم او را بخشش از نزدیک خود که آن وحی است و نبوت و طول عمر او تا نفخ صور زنده خواهد بود وَعَلَّمْنَاهُ
مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا و آموختیم او را از نزدیک خود علمی که خاص است با او کسی او را نمیداند الا بتعلیم ما و بدانکه اسم خضر
ارمیا بن ملکاست و خضر لقب اوست که هر جا که می‌نشست زمین سبز میگشت آورده اند که چون بمکان خضر رسیدند او را دیدند

تکیه کرده

تکیه کرده و جامه بر سر خود کشیده موسی بر وی سلام کرد خضر جواب داد و گفت کیستی گفت من موسی ام حق تعالی فرموده
که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم پس بنشستند و سخن در پیوستند مرغی بیامد و منقار در آب زد و قطره برداشت
و در بر خود دمانید و برفت خضر موسی را گفت دانی که این چه رمز است گفت نه گفت چه با نیان در علم
بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من و علم من و تو و جملهٔ عالمیان نسبت بعلم الهی مقدار این
یک قطره است که این مرغ از دریا برداشت و در بر خود دمانید القصه بعد از ملاقات موسی و خضر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ
هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا گفت موسی او را که آیا پیروی کنم ترا بر شرط آنکه
بیاموزی مرا از آنچه آموخته قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر در جواب موسی که
بدرستی که تو هرگز نتوانی با من صبر و شکیبایی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کردن گفت تو معذوری و حکم ظاهر است
شاید که از من عملی سر زند که در ظاهر منکر نماید و تو حکمت آن ندانی و بدان صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ
عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا و چگونه صبر کنی بر آن چیزی که احاطه نکرده باشد بآنچیز از روی دانش یعنی
علم تو بآن نرسیده قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا گفت موسی که زود باشد که بیابی مرا اگر
خدا خواهد صبر کننده بر آنچه از تو مشاهده کنم وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا و نافرمانی نکنم مرا هیچ
کاری قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ گفت خضر که ای موسی پس اگر پیروی میکنی مرا پس
مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و سؤال مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا تا من احداث کنم
و ابتدا نمایم برای تو از آنچیز که تو در یابی موسی قبول فرمود پس هر دو روی براه آوردند و یوشع در عقب
ایشان میرفت و نظاره مینمود فَانْطَلَقَا پس روان شدند بر ساحل دریا و رسیدند بکشتی و از اهل
آن استدعای نشستن کردند ملاحان راضی نشدند در آخر خضر را شناخته بتعظیم ایشان را بکشتی در آوردند
حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ تا چون برنشستند بر آن کشتی خضر تبری برداشت و پنهان از قوم
خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را باین وجه که دو لوح از الواح آن را بر کند و قیر موسی آن را اندود کرد و روی بخضر کرده
قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا گفت آیا سوراخ کردی کشتی را و دخول آب موجب غرق شدن است لَقَدْ
جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا بدرستی که آوردی چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ
إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر که آیا نگفتم که تو نمیتوانی با من شکیبایی کردن آورده اند که موسی
نگاه کرد آنجا که خضر شکسته بود آب بکشتی نمی آمد بدانست که آن معجزه است و بر آن اصلاح کردن عذر خواست قال

لا تؤاخذني بما نسيت گفت موسی مؤاخذه مکن با من بآنچه فراموش کردم در نوبت اول و لا
ترهقني من أمري عسرا و تکلیف مکن مرا از کار من یعنی سخت گیری منما خضر عم قبول
مصلحت او کرد ناز سفینه بیرون آمد فانطلقا پس برفتند تا بدهی رسیدند در بیرون آن ده جمعی
پسران بازی میکردند و در میان ایشان پسری زیبا صورت بلند قامت سبز خط نام او حیشو و نام پدر
او سلاسی و نام مادرش شاهویه موسی و خضر سیر میکردند حتى إذا لقيا غلاما فقتله
تا چون رسیدند به پسر خضر عم او را از میان جمع بیرون طلبید و در پس دیواری بر دو بکشت قال أقتلت
نفسا زكية بغير نفس گفت موسی آیا کشتی نفس پاک از گناه بغیر نفسی که او کشته باشد لقد
جئت شيئا نكرا هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده و ظاهر القبح در شریعت ابی بن کعب از حضرت رسالت
نقل کرده که آن پسر بالغ بود و کافر بلا خلاف خضر علیه السلام بفرمان خدای او را کشت قال ألم أقل لك
إنك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر در جواب موسی علیه السلام که آیا نگفتم ترا که تو قوت
نداری با من شکیبایی ورزیدن قال إن سألتك عن شيء بعدها گفت موسی اگر سؤال کنم
ترا از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعد ازین فلا تصاحبني قد بلغت من لدني
عذرا پس مصاحبت مکن با من در حدیث آمده که رسول گفت که خدای رحمت کناد برادرم موسی عم که از روی شرم
گفت فلا تصاحبني اگر خاموش صبر کردی و با مصاحب خود درنگ کردی هر آینه خبرهای عجیب و غریب تر ازین دیدی
فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية پس در گذشتند و رفتند تا که آمدند بدهی
انطاکیه و اهل آن ده چون شب در آمدی دروازه در بستندی نماز شام بود که موسی و خضر عم بدان ده رسیدند
خواستند که بده در آیند کسی دروازه نگشود استطعما أهلها طلب طعام کردند اهل آن ده را گفتند
اینجا غریب رسیده ایم طعام جهت ما بفرستید فأبوا أن يضيفوهما پس سر باز زدند و ایشان را
در بیرون ده بودند بامداد روی براه کردند فوجدا فيها جدارا پس یافتند در نواحی ده دیواری
مایل شده بیک طرف يريد أن ينقض میخواست آن دیوار بیفتد فأقامه پس خضر عم راست
کرد با وجه که اساس آن از سنگ محکم ساخت چون موسی عم دید که خضر علیه السلام دیوار را راست کرد قال
گفت اهل آن ده ما را جای و طعام ندادند پس بچه جهت دیوار ایشان را راست کردی لو شئت لا
تخذت عليه أجرا اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار مزدی تا بآن طعام بخریدیم

قال

قال هذا فراق بيني وبينك گفت خضر علیه السلام اینست جدایی من و تو یعنی گفته بودی که نوبت
سیم اگر چیزی پرسم با من صحبت نداری مرویست که از موسی عم پرسیدند که از محنتهای فرعون کدام بر تو دشوارتر
بود گفت آنکه خضر عم گفت هذا فراق بيني وبينك سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه
صبرا زود باشد که آگاه سازم ترا ای موسی بتفسیر آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی نمودن أما السفينة
فكانت لمساكين يعملون في البحر اما آن کشتی بود محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و از
کار وامانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت معیشت کار میکنند در دریا فأردت أن أعيبها وكان
وراءهم ملك پس خواستم که بحکم خدای او را سوراخ کنم و عیبناک گردانم و هست در پیش ایشان پادشاهی
که او را جلندی ازدی گویند يأخذ كل سفينة غصبا میگیرد هر کشتی درست که می بیند بغصب
من آن کشتی را معیوب کردم تا غصب نکنند وأما الغلام فكان أبواه مؤمنين و آن پسر
کشته بود پدر و مادر او گرویدگان فخشينا أن يرهقهما طغيانا وكفرا پس
ترسیدیم و بالهام او سبحانه آنکه در رساند بدیشان سرکشی و ناپاکی و کفران نعمت یعنی بافسق و کفر او در سازند بجهت
مهربانی که والدین را بر او بود و آن کفر موجب طغیان او شود فأردنا أن يبدلهما ربهما
خيرا منه زكوة وأقرب رحما پس خواستیم تا آنکه بدل دهد پروردگار ایشان فرزندی
بهتر از او از روی طهارت و پاکیزگی و گویند که حق تعالی بعوض آن پسر دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود
در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمد وأما الجدار فكان لغلامين يتيمين
في المدينة و اما آن دیوار که راست کردم پس هست برای دو کودک یتیم نام یکی اصرم و نام دیگری صریم و ایشان
هستند درین شهر مذکور وكان تحته كنز لهما وكان أبوهما صالحا و هست
در زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر افتادی گنج ظاهر شدی و مردمان ربودندی و بود پدر ایشان مردی
شایسته و نام او کاشح فأراد ربك أن يبلغا پس خواست آفریدگار تو آنکه برسند یتیمان أشدهما
ويستخرجا كنزهما بحد قوت و کمال رشد خود بیرون آورند گنج خود را از زیر دیوار رحمة من
ربك و بجهت بخشش از پروردگار تو وما فعلته عن أمري و نکردم آنچه تو دیدی از رای
خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم القصه خضر عم بعد از تاویل قضایای مشکله بموسی عم گفت ذلك تأويل ما لم
تسطع عليه صبرا اینکه مذکور شد از تاویل و تفسیر امور معلقه حقیقت آنچه تو نتوانستی بر آن صبر کردن بجهت آنکه

بظاهر شرع منکر مینمود پس موسی و خضر علیهما یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود نهادند قبل ازین گذشت که کفار
سه سؤال از پیغمبر صلعم کردند یکی کیفیت روح دیگری قصه اصحاب کهف واین هر دو مذکور شد سیم قصه ذو القرنین
و آن اینست که وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و می پرسند ترا مشرکان یا منجمان یهود از قصه
ذو القرنین یعنی اسکندر رومی که او پادشاه شرق و غرب شد بدین جهت او را ذی القرنین میگفتند و قرن بمعنی
طرفست یا در زمان او دو قرن گذشت یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و پا حرب میکرد و یا دو گیسوی بافته داشت
از جانب پیش سر مرویست که او در خواب دید که گیسوی او آفتاب را احاطه کرده بود معبران تاویل کردند که او پادشاه
مغرب و مشرق گردد از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند که ذی القرنین پادشاه بود یا پیغمبر فرمود که بنده
صالح بود محب حق تعالی و او سبحانه محب او و دعوت کرد قوم خود را بتوحید خدا یک جانب سرش را بشمشیر جراحت
رسانیدند و بجهت این وی را ذی القرنین گفتند و بر تقدیر حق تعالی میفرماید که قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ
ذِكْرًا بگو ای محمد که زود باشد که بخوانم بر شما از ذی القرنین خبری إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا بدرستی که ما قوت و اقتدار دادیم مر او را باستیلای تام در زمین و عطا کردیم او را
از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند از تسخیر شهرها و جنگ با اعدا و یاد دادیم او را از هر چیزی که میخواست دست
آویزی که بدان سبب او را آنچه میسر میشد از علم و قدرت آگه آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او کرده بود
و از امیر المؤمنین علیه السلام نقلست که حق تعالی ابر را در فرمان او کرد تا بر و سوار شده هر جا که میخواست میرفت و در سیر
کردن شب و روز بر و مساوی بود چه حق تعالی نوری با و داده بود که بدر خشندگی او براه میرفت و بوحی او سبحانه
لوحهای عظیم ساخته بود بر روی دریا می انداخت و گذار میکرد تمکین او در زمین عبارت از نیست روزی از روم بیرون
بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و باز بخیان حرب کرد و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا
پس از پی رفت سببی وسیله را که بآن بمغرب توان رفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ تا چون
رسید بجای فرو رفتن آفتاب وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ یافت آفتاب را که برای العین
فرو میرفت در چشمه آب گرم ابوذر روایت کرده که من ردیف حضرت رسول بودم وقت فرو شدن آفتاب گفت
ای اباذر دانی که آفتاب کجا میرود گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود بچشمه گرم فرو میرود و فرمود که اگر نه آنست
که خدای نگاه میدارد آفتاب را هر آینه هر چه در زمین بودی از حرارت آن بسوختی القصه چون ذی القرنین بانجا
رسید پس در آن بلاد کرد وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط گروهی که نان

گویند و آنها قومی بودند بت پرست سبز چشم و سرخ موی تناور و توانا لباس ایشان پوست حیوانات بود و طعام ایشان
گوشت وحوش و جانوران قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما بطریق وحی یا الهام یا در خواب که ای ذی القرنین
إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ
فِيهِمْ حُسْنًا و یا آنکه فرا میگیری در باب ایشان نیکویی از ارشاد و تعلیم شرعیه اگر بگروند قَالَ أَمَّا
مَنْ ظَلَمَ گفت ذی القرنین اما کسی که ستم کند بر نفس خود بر کفر مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود
باشد که عذاب کنیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ پس بازگشت شود بسوی
جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا پس عذاب کند خدای تعالی او را
عذابی سخت وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا پس مر او راست در هر دو سرای پاداش خصلتی نیکو و پسندیده وَ
سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا و زود باشد که بگوییم مر او را از فرمان خود کاری که آسان باشد آورده اند
که لشکر ظلمت را بقوم ناسک گماشت ایشان مضطر گشته ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در آمد
سببی و طریقی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برد و لشکر نورانی از پی روان و عسکر ظلمت از
عقب بداشت و روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ تا چون رسید بجای
بر آمدن آفتاب وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ یافت آفتاب را که هر بامداد بر می آمد و شعاع او می افتاد
بر گروهی لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان از غیر آفتاب
در وقت طلوع پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب مانع باشد چه ایشان را هیچ پوششی نبود در زمین
چه زمین ایشان در غایت نرمی و سستی بود و هیچ بنای در بالای آن نمی ایستاد از اینجهت پیوسته در آفتاب بسر
میبردند آورده اند که چون آفتاب مرتفع شدی در سردابها رفتندی و چون آفتاب از سمت الراس بگردیدی
بیرون آمدندی ماهی میگرفتند و بآفتاب بریان کرده بخوردندی و آنها را قوم منسک میگفتند القصه چون اسکندر
با لشکر ظفر پیکر باین موضع رسید كَذَٰلِكَ همچنان بود امر او با ایشان که با اهل مغرب بود یعنی لشکر ظلمت
بر ایشان گماشت تا ایمان آوردند پس از آنجا بجانب قطر اسیر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا تاویل
خوانند و با ایشان نیز همان سلوک کرد وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا و بدرستی که ما احاطه کرده
بودیم بآنچه نزدیک او بود از روی آگاهی یعنی بجمیع لشکر و ادوات حرب و اسباب جهانگیری ذی القرنین و بظواهر
و بواطن عالم بودیم و کثرت لشکر او بوجهی رسیده بود که احاطه نکرده بود مگر علم خداوند لطیف خبیر ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا

پس اسکندر از پی در آمد یعنی متابعت طریقی دیگر کرد که میان مشرق و مغرب بود از جنوب تا شمال **حَتّٰى اِذَا**
بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ تا چون رسید بنهایت زمین که میان دو کوه بود که از پس آنها زمین یاجوج
و ماجوج است **وَجَدَ مِنْ دُوْنِهِمَا قَوْمًا** یافت در پیش آن دو کوه گروهی با هیئت عجیبه
و شکلهای غریبه **لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ قَوْلًا** نزدیک نبود که بجهت غرابت لغت در یابند سخنی را
و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان را در نمی یافت **قَالُوْا يٰذَا الْقَرْنَيْنِ** گفتند یعنی ترجم ایشان گفت
ای ذی القرنین **اِنَّ يَاْجُوْجَ وَمَاْجُوْجَ مُفْسِدُوْنَ فِى الْاَرْضِ** بدرستی که قوم یاجوج
و ماجوج تباه کنندگانند در زمین هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک
باشد با خود ببرند و تمام انعام مارا بکشند و بخورند و اگر چهارپایان نیابند آدمیان را بعوض چهارپایان بخورند
و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علی نبینا و گویند که یاجوج از ترکند و ماجوج از جیل و نصفی
چنانند که از گوش فراش کنند و از دیگری لحاف و شقیق بن عبد الله روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که ایشان هزار امت اند که هیچ یک نمیرند که هزار فرزند نیارند که هر یک چنان شوند که اسلحه بر دارند و کار
زار کنند و ایشان سه صنفند صنفی بالا صد و بیست گز و صنفی بالا بدرازی از پهنای فرق توان کرد به هیچ حیوانی
نرسند مگر که او را بدرند و هر که از ایشان بمیرد بخورند و چون در آخر الزمان خروج کنند مقدمه ایشان در شام باشد
و آخر ایشان بخراسان جویهای مشرق و مغرب و دریای طبرستان را بخورند الغرض چون ساکنان آن موضع شکایت
یاجوج و ماجوج بعرض اسکندر رسانیدند **فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا** پس آیا کردانیم یعنی مقرر سازیم
برای تو خرجی و بیرون کنیم از میان مالهای خود مردی **عَلٰۤى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا**
بشرط آنکه میان ما و ایشان بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن **قَالَ مَا مَكَّنِّىْ فِيْهِ رَبِّىْ خَيْرٌ**
گفت اسکندر آنچه تمکن و دست رس داده مرا در آن پروردگار من از اموال بسیار و پادشاهی در کمال اقتدار بهتر است
از آنچه شما میخواهید که بمن دهید **فَاَعِيْنُوْنِىْ بِقُوَّةٍ** پس مرا یاری دهید بتوانائی یعنی مردم توانا که بدان
قوت یابم درین کار از آلات و ادوات بنا چون سنگ و آهن و قدری مس چند آنکه توانید جمع کنید که
بنا کنم این بنیت **اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا** تا بکنم میان شما و ایشان حجابی سخت آورده
که ذی القرنین قبل از ساختن سد بربالای کوه بر آمد تا نظاره یاجوج و ماجوج کند چون در نگریست گروهی دید
گرد آمده و ایشان بهیئتی بشر بودند بر یک شکل و برخی دراز و ایشان دندان و چنگال داشتند و اعضای ایشان

موی بود که بدان خود را می پوشیدند و آواز ایشان چون آواز کبوتر و آواز بلند ایشان چون آواز گرگ بود پایین آمده
فرمود که **اٰتُوْنِىْ زُبَرَ الْحَدِيْدِ** بیارید برای من قطعهای بزرگ آهن و عوض آن زر از من بستانید
منقولست که فرمود تا خشتهای آهن بساختند پس حکم کرد تا میان آن دو کوه را که چهار هزار قدم در طول و شصت و
پنج ذرع عرض بکندند و باب رسیدند پس در ته آن سنگ خاره نهادند و خشتهای آهن بربالای آن فرش کردند
حَتّٰۤى اِذَا سَاوٰى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ تا چون مساوی شد یعنی فرش تمام شد میان هر دو
جانب کوه پس بفرمود تا هیمه بسیار بربالای آن ریخته دمها بر اطراف و جوانب وضع کردند **قَالَ انْفُخُوْا**
حَتّٰۤى اِذَا جَعَلَهٗ نَارًا گفت دمید را که بدمید این آهنها تا گردانید آن خشتهای آهن را مانند
آتش **قَالَ اٰتُوْنِىْۤ اُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا** گفت اسکندر بیارید من تا بریزم بربالای آهن گرم شده
روی گداخته بدین مضمون که بهر روی فرشی که برانگیختندی بر روی حل کرده میریختند و برین گونه دیواری
صد و پنجاه گز در ارتفاع بلندی بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و مساوی **فَمَا اسْطَاعُوْۤا اَنْ يَّظْهَرُوْهُ**
پس نتوانستند یاجوج و ماجوج آنکه بالا روند بر آن بسبب بلندی **وَمَا اسْتَطَاعُوْا لَهٗ نَقْبًا**
و نتوانستند مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن **قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِّنْ رَّبِّىْ**
گفت ذی القرنین بعد از ساختن این سد و تمام کردن آن بخشیست از پروردگار من بر بندگان چه آن
مانع یاجوج و ماجوج است **فَاِذَا جَآءَ وَعْدُ رَبِّىْ جَعَلَهٗ دَكَّآءَ** پس چون بیاید وعده
پروردگار من بگرداند آن را خرد مرد و زیر و زبر **وَكَانَ وَعْدُ رَبِّىْ حَقًّا** و هست وعده
پروردگار من درست و راست خروج این گروه از پس سد یکی از علامات قیامت است آورده اند که ذی القرنین
بعد از ساختن آن سد و تسخیر آن نواحی روی بمیان زمین نهاد و میرفت تا بجمعی رسید مردمانی را دید نیکو سیرت
و خوش محاوره با عدل و داد همه متفق الکلمه و متبرا از افعال قبیحه شیطانی و مقابر ایشان بر در سرای خود و نزدیکی
ایشان حاکمی نبود ذی القرنین گفت شما چه قومید که من در اطراف عالم از شما عجب تر قومی ندیدم مرا خبر دهید که
مقابر شما چرا بر در خانهاست گفتند تا مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا سرایهای شما در ندارد گفتند در میان
ما دزد نیست گفت چرا در میان شما درویش نیست گفتند که حق بیکدیگر دهیم و ایثار کنیم گفت چگونه است که عمر شما
دراز است گفتند جهت آنکه مدار کار ما بر طاعت الهیست و از گناه می ترسیم و باستغفار مشغولیم و دل بر بلا نهاده ایم و
خود را بر قضای الهی تسلیم کرده و این روغن از مردان خود یاد گرفته ایم که بر درویشان رحم کردندی و کسی که بر ایشان

بدی کردی در عوض آن نیکی کردندی امانت داشتندی و بعهد خود وفا کردندی لاجرم همیشه کار ایشان باصلاح بودی
وهب بن منبه گفت که یاجوج و ماجوج بهمه روی زمین رسیدند بجز مکه و مدینه و بیت المقدس و حق تعالی از خروج یاجوج
و ماجوج چنین خبر میدهد که وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ و واگذاریم و منع نکنیم ما بعضی از یاجوج و ماجوج را
يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ آن روز یعنی خروج که از ازدحام مسند و اضطراب نمایند و داخل شوند در
برخی دیگر وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم
دران روز تابهول همه خلایق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر و صور مانند شاخیست که
یک سر آن در دهن اسرافیل است و سر دیگر در زیر عرش و او را چهل هزار سر است در اطراف و جوانب عرش رفته و
عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا و ظاهر کردیم دوزخ را آن روز
برای ناگرویدگان ظاهر کردنی که پیش از دخول دران معاینه به بینند و هول ایشان بر هول افزاید الَّذِينَ
كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ آن کافرانی که از روی غفلت چشمهای ایشان فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي
در پوششی از یاد کردن من مراد آنست که نظر نکنند در آیات دالّه بر وحدانیت من وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ
سَمْعًا و بودند کافران که نمیتوانستند شنید ذکر و کلام من بجهت فرط انکار و جحودی که دارند تاب نمی آرند
که بشنوند پس گوییا که در چشمهای ایشان پوششی و در گوشهای ایشان گرانی هست که نمیتوانند دیدن و شنیدن
أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آیا می پندارند آنانکه
نگرویدند آنکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملایکه را مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ بجز از من دوستان
یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر کنند از ایشان إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
نُزُلًا بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را برای ناگرویدگان قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ
أَعْمَالًا بگوای محمد آیا خبر کنیم شما را از زیانکارترین مردمان از روی کردار الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زیانکارترین مردمان آنانند که گم شد و ضایع گشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو
در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صیام میگذرانند و بسبب کفر عملهای
ایشان باطل است وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا و ایشان
که می پندارند که نیکو میکنند کار را أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا آن گروه که ذکر کرده شد آنانند
که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود و دلیل نبوت و توحید وَلِقَائِهِ و رسیدن

بجزای او یعنی بعث و حشر که دران جزای اعمال به بینند فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای
ایشان که در صورت نیکو بود فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا پس اقامت
نخواهیم کرد در روز رستخیز ترازوی که بدان بسنجند عملها را که همه باد گذشته باشد مرویست که در قیامت جمعی باشند
که اعمال ایشان از کوههای تهامه بزرگتر باشد چون در ترازو نهند آنرا وزنی نباشد بلکه خوار و بی مقدار
و ذلیل خواهند بود ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا امر مجانست
که مذکور شد پاداش ایشان دوزخست بسبب آنکه نگرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي
هُزُوًا و فرا گرفتند آیتهای مرا و فرستادگان مرا و بعد از حال کافران بیان حال مومنان میکند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و کردند
کارهای پسندیده كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا هست مر ایشان را در حکم
بهشتهای فردوس پیشکشی در تبیان آورده که حق تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرینده بمقدار
... از روزهای دنیا پنجاه نوبت بر و نظر میکند و میفرماید که افزون باد حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی
در برای دوستان من و مرویست که فردوس بلندترین درجهای بهشت است و جویهای بهشت
انجا آید و بالای آن عرش خداست و هر چه در آنجاست از آلات و ادوات همه از نقره و طلاست حق تعالی
... ان معروف و ناهیان منکر ... رد خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا
... نخو ... ند در ا...
... دنی یعنی نطلبند از ان انتقال بمکانی دیگر زیرا که همه
... لن نیابند و بعد از امر و نهی و وعد و وعید بیان
مطالب دران جا مهیا باشد و هیچ موسمی
علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند و میگوید که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا
لِكَلِمَاتِ رَبِّي بگوای محمد اگر باشد ... محیط که شامل جمیع ارض است سیاهی برای نوشتن
سخنان پروردگار من یعنی معانی ... لَنَفِدَ ... هر آینه ... بود برای اهل ثواب و ... بود
برای اهل عقاب لَنَفِدَ الْبَحْرُ ... گردد و نماند آب دریا قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ
كَلِمَاتُ رَبِّي پیش از آنکه نماند ... آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهیست پس مداد
منتهای کمالات نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا و اگر چه بیاریم ما ...
محیط مداد آن و بر ان افزاییم حق تعالی ... علم او بیچاره نهایت ندارد هر چند کسی ...

باشد در جنب الهی هیچ نماید قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا
إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که معبود یکتاست و بی شریک و بی مانند فَمَنْ كَانَ
يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ پس هر که امید میدارد در رسیدن بپاداش پروردگار خود در
روز رستخیز فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا پس باید که بکند کارهای شایسته و پسندیده آورده اند
که عمل صالح متابعت پیغمبر است و سلوک در مناهج سنت او ترک دنیا و اختیار فقر و دوم عبودیت
و بریدن از خلق و پیوستن بحضرت حق آورده اند که ابن زهیر بحضرت رسالت صلی الله عرض کرد که
یا رسول الله من عمل برای رضای خدا میکنم اما چون بران شد خوشحال میکردم حضرت فرمود که حق تعالی
پاکیزه است قبول نکند مگر عمل پاکیزه پس قبول نفرماید عملی را که غیری دران شریک باشد حق تعالی تصدیق
پیغمبر خود کرده [illegible] که وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ و باید که بنده عملی کند شرک نیارد
و انباز نسازد در پرستش پروردگار خود أَحَدًا یکی را یعنی ریا تضییع عمل خود نکند که ریا شرک
اصغر است و تباه کننده عمل در حدیث آمده که بپرهیزید از شرک اصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست
فرمود که ریا و سمعه و فرمود که بدترین چیزی که من بر شما میترسم شرک پوشیده است پس ازان فرمود که دور
که دور باشید از شرک که شرک پوشیده بدتر است در امت من [illegible] از رفتن مور سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک
مراد ازین شرک ریا است ابد ازان فرمود که هر که نماز گذارد شرک باشد و روزه بریا و صدقه بریا نیز
شرک است و در حدیث قدسی وارد شده که من بی نیازم از شرکا هر که عملی کند که غیری را دران شریک من
کرده باشد من ازوی بیزار شوم و آن عمل ازانکس باشد که وی [illegible] من کرده باشد و روایت است از حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه که هر که قُلْ إِنَّمَا [illegible] آخر بخواند در خوابگاه خود حق تعالی
نوری از آسمان [illegible] خلق [illegible] برید که تا [illegible] و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست
که هیچکس نباشد که او در نزد خواب [illegible] بخواند مگر که بیدار شود دران ساعتی که خود
خواسته باشد و هر که در اوقات [illegible] سالی او را از جمیع محنتها نگاه دارد و عبادت او بلند
بازبینی شد ۱۳۷۱
بسم الله
کف
کتاب
کف
کف